

UNIVERSAL
LIBRARY

OU-232873

UNIVERSAL
LIBRARY

جاء الحق وهو لباطل ان الباطل كان زهوقا

شمس که درین آوان برکت نشان سیدنا فی کتاب مستطاب

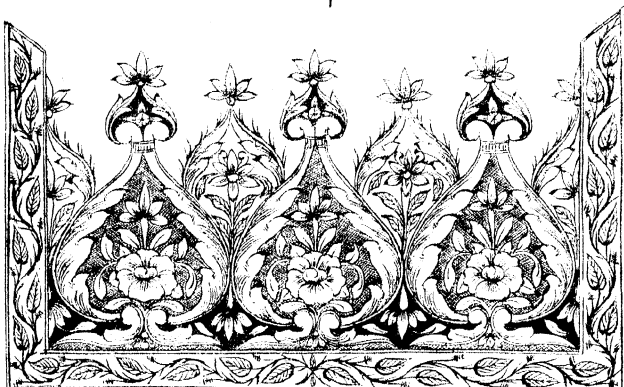
از انچه درین کتاب است نشان سیدنا فی کتاب مستطاب



درین کتاب است نشان سیدنا فی کتاب مستطاب

شمس که درین آوان برکت نشان سیدنا فی کتاب مستطاب

درین کتاب است نشان سیدنا فی کتاب مستطاب



بسم الله الرحمن الرحيم

المقالة السادسة قال الفاضل المجتهد هداية الله تعالى الى سبيل الرشاد في بيان
تبيين ما عليه بطريق ثالثة مذكورة ثابت است واین مرتبی است که برای خلفانی خلفه حاصل بود و نیز بقول الحجب او
فریت و ثبوت خلافت زید بطریق ثالثة از جانب افاضات بناسب بمحمد الزمانی و صدق قول شاعریت بعیت اکراللات محمد
و عجیب دیگر بشاید گفت با نیست زیرا که الفاضل مخرجین آن آمده که وقت خروج امام حسین رضی الله عنه بعیت اهل محل و عقد
بطوریکه مضید دعای باشد صورت گرفته و نیز استخلافت بر عقد بیعتش معین بوده و نه تمهید استیلا بر روی کار آمده و علامات خلفا
راستین چه احوالیت بسیار در قبلیت خلافت راشد و ایشان واروست که عقد بیعتی نص میداد تا و اندیشه و کفایت
اماست ایشان بیعت اهل محل و عقد مؤید گردیده و علیه استیلا اهل اسلام که کفار نگویند ساجدی پدید آمده که بنیان
سلطنت کسری و قیصر در هم شکسته یعنی استخلافت الهی ضمن آن مطابق وعده صادق و قرآنی بجای آورده ظهور گرفته چنانچه حضرت
امیر رضی الله عنه نیز اعتراف بدان فرموده اند تا آنکه در کتب شیعیه مدون گشته تا بغیر من ذاک و این السکام السکاک علاوه
مستندات معتمدین امامیه که در وضع و نام خلفا و نسبت جوئی عیوب ایشان و غیره نیز در اوصاف ساخته انضالی و منافقین و
و الخیریت خلافت خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین نیست و این از عیاب قدس الهی در رنگ تریس می باشد که
فرعون است و از عیاب ابراهیم ص و شوش و سبب دیگر که از خود به هر چند ذکر آن روایات درین باب است و مستلزم ادوات گشتن از احسان
درین بیان که مخاطب طبعی بدعوی البطلان شهادت فرزند بزرگدیده سید الهامین علی علیه السلام و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
مستند باشد پس آنکه ملا خلیل قزوینی در ترجمه کمالی مکتبی و حدیث احمد و رضی الله عنه که بواسطه ابراهیم و سبب تبیین حال بدین است که در حدیث
الذین یلکون لکم و علیهم السلام آنچه گفته است از اولوم میشود که هر چند خلیفه نبی بود و نه مالک زمین و در حق اهل بیت و

وقصیر فی شخص بود و شرط جواهر همه در ذوات علیات ایشان را می باشد و حق تعالی این را برای راضی و خوشنود
 شده و ایشان لیاقت تصرف ملک آنها داشتند و حصول دولت و شجاعت آنها بایشان رسیدن حق بر کفر و همت و هم گاه
 ایمان و عدالت و رضامندی خود ایجاد و ایشان با قبایل عرب و کوفی و قصیر و شمر و طبرستان و مهابرجین ثابت شد
 برای ثبوت خلافت راشده خلفا حالت منظره باقی ماند و الحمد لله علی ذلک و موسی بن جعفر است ایچ از تقاسیر و تفسیر
 مواجد که چون در غزه خندق صحابا علیه السلام رضی الله عنهم شکستن سنگی که در زمینش پدید آمد و صلواتی داشت که بر توشیه
 بر آن کارگر خنجر یا خنجر صلی الله علیه و سلم التجار و مدینه بست و بارک کلمه برگرفت و بنام خدا ضربتی بر آن گذارد
 قدری از آن بشکست و لوری از آن پدید گشت که نظر مقدس بر تصور شام افتاد و فرمود الله اکبر متعجب شام من قوی و کفر کفر
 نوبت دوم همان دیگر متعجب شمر و مدینه بکلیه بای میمن بدست من نهادند با سوره که تمام شکست و لوری دیگر جیبست بگویند
 ارشاد فرمود که ملک فارس بدست من افتاد و منین نیز بشارت کمال خوشوقت گردیدند و منافع غنیمت کافران الله و منافع
 که غنیمت و انعمی بی آنکه خاندانی باشد و خلافت راشده ایشان قبول آنجناب باشد امکانی ندارد و شیخ ابوالوفیه که علی الاطلاق
 فرد کامل امامیت است که انصاف علی ذلک غیر از آنستیم آنچه در عیدین آورده مثل سفید و معراج از آن و مشرب طاهر است که این
 نیز رکان مثل گوشت و جیم و دل نیز از آن حضرت صلی الله علیه و سلم نیز بوده اند و قاضی و از انقیاد علی بنی صلی الله
 علیه و سلم فی غیر نوع و این روش که فوتمی از آن تصور نیست بدون ایمان کامل و نوع مفرط و اختیار زهد و مانند آن
 ممکن نیست و همین استحقاق الخلفاء الراشده که مثل دیگر نفوس قدسیه در وقت حساب ایستاده شوند هر کس
 که اشتیاق تفصیل مناقب این حضرات و سر داشته باشد بکتاب مراعات حسامیه علی عهد المله الاسلامیه که بخواهد
 ضربت حدیث در چند جمله بنحیه سیر الیه تألیف از شیعه و هم جواب ذوالفقار که به لال المیزانیه تحقیق نویسنده و فرین گردیده
 رجوع نماید مسکن بخش خود خواهد یافت و در باب اطلاق خلافت نیز با آنچه در احادیث مذکور و توضیح کار اهل سنت
 مذکور است اگر مخالف ایشان باشند مستحق آن در حدیث یا شیخ محمد شمس که پیش از این از تالیف الفرج الرومانی فی سنده من
 ابی الدرداء و قال سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول اول من سئل عنی رجل من بنی امیه یقال له یزید الی غیر ذلک و الا حدیث
 و الا آثار المرویه فی اصولی غیره و نیز درین کتاب در واقعات عمر بن عبدالعزیز آورده که هر که یزید را امیر المومنین می گفت
 بدست تازیانه می زد و می زد و ائمه و مقامیکه اعتقاد اهل سنت و جماعت را در باب ابر شام از حدیث توضیح کرده که مجاور
 الطلاق لفظ خلیفه بعد از خلیفه حضرت امام حسن صحیح است میگوید و لایق لایق ذلک تمیز جمیع ملان اولی که لیسا و اهل اهل
 من عصاة فسقة فلا یعدون من جمله الخلفاء و الا من جمله الملوک بل من اکثرهم الامیر بن عبد العزیز فانه یلیق بالخلفاء
 الراشده یزید که کما لبس الزنبراق قول امامی که ادعای عزیت و ثبوت خلافت یزید بطریق شدت از محاب افادات جناب
 مجتهد الزمانی و مصداق قول شاعر الخمر و دهر است باینکه اسارت ادب نسبت بخدا عالمی مقام تحقیق علامه که از جمله
 علمای ازم و مساوات نظام و سلامان ایشان نبوت و رسالت و نقاد و دوزخ و جحمت و طهارت است و تخطی و کفر
 جناب عظیم هم در ای حدیث بعد از آن که در خطب الحول فی و در یک احادیث است بر کافران اسلام و ادب لازم است

انما اصل محیب نظر با دعای ولای اهل بیت بعایت بعد و غیر سید است اگر چه نظر بکلام ضلالت نظام
 لیچونکه بعض اکابر اودرج سیدان و صدق و صافی علی هوئی که هوئی که یو محلی گفته بود و بعد
 نباشد لکن الحمد لله بصدق قول قائل و بعد علم علی الیکم بنی نصیبت ثمره قلت لایعینی اعراض اوقاف
 خشونت او کردیم بالجماعه آلفا بمعرض بیان آمده و بدلائل با بهره در این قاهره بانشات رسیده که وقت
 نهضت جناب سید الشهدا علیه افضل التحیه و الثناء بیعت اهل مدینه و اهل شام که صحابه کرام و تابعین
 عظام و قراقرآن بودند با یرید واقع شده و استخلاف بنابر تصریح سیوطی دابن عبد البر دابن حجر و غیره منقول
 او گردیده و قره غلبه اش بیش از پیش بوده فلما لطلو الکلام با عاوده اما آنچ گفته که احادیث بسیار در حقیت
 و معبویت خلافت خلفای ثلثه وارد است لیس اگر ادا ازین احادیث احادیثی است که در کتب اهل سنت وارد شده
 مفیده اصنامیست و معذرا محاضرت با احادیث صحیح متفق علیها که دلالت صریح بر کفر و نفاق و بطحان خلافت ثلثه
 دارد و معلوم است که اقرار العقل و علی انفسهم مقبول و ان اقرارهم لافق هم و اگر ادا ازین احادیث نه به
 باست حاشا شتم حاشا که در کتب معتبره حدیثی ثبت خلافت راشده و غیره راشده آنها وارد شده باشد
 و قطیعت امامت شان بیعت اهل حل و عقد بود و با وجود مخالفت جناب و اطلاق که اعلام صحابه و اهل اهل حل و عقد
 بود و یک بیعت سعد بن عباد سید الضار و ادم الحیات و دیگر صحابه کرام صریح البطحان است و استیلا اهل اسلام
 بر کفار اگرد اهل حقیت باشد فتح حصرتان و مصیبه و غیره که در وقت عبد الملک بن مروان واقع شده
 و غلبه تیور و غیره باطلین که بر اکثر بلاد کناره حاصل گردیده و دلیل حقیت خلافت آنها نیز خوا بود و آنچه نوشته
 که معنی استخلاف ائمه رضی عنهم این است باقی عاوده صدق قرآنی جلوه ظهور گرفته است لیس قطع نظر از اینکه در وقت
 استخلاف خلفا انما عماله از اصنام است و در دست و خلفای ثلثه ازین هر دو وصف عاری بودند میگویم که
 در حال خلافت نیست یا آنکه خلفای ثلثه در وقت نزول موعود باین وعده و مراد ازین آیت بودند یا اینکه صاحب
 ایمان که ادا و اقراره و استیلا حاصل شود صدق این آیت است بر تقدیر اول و فقیه الضار گفته بودند من امیر مملکت امیر
 در زیر و غیره انکار بیعت نموده بودند البتة احد الخلفا می گفت که با وجود بعهده آفتی خلیفه میستم انکار شما بی وجه است و دست
 بدامن الامیرین تمیز نمیزند و نیز در حضورت قول عمر در حق ابو عبیده امد و یک ابالیک بی معنی خواهد شد و هم
 قهین شوری در اشخاصی که خلقیه ثانی نموده و انحصار الحق فی عثمان علی هذا التقدیر و نیز درین صورت قول
 صدیق انما الخلفا بعده و لینی سالت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بل لا انصار رنے هذا الامر حق قول
 عمران بنیه ابی بکر کانت فلتیة و فی الله شر ما لے معنی می شود و نیز جناب و اطلاق در حضورت
 حیات که بیعت تا عرصه شش ماهی فرمود و بر تقدیر ثانی لابد است که مصداق آیت موعود و ابو عبیده
 ائمه خال المؤمنین معاویه باشد زیرا که بعد قتل صحابه کبار و محاربه حیدر کرار و شهید نمودن حضرت
 عمار اگر چه او شان را تسلط حاصل شده بود لیکن بعد از ستم ساختن سید جوانان اهل بهشت

تسلط عام حاصل گردیده بود و تأیید مدیه بلامنازع و فراخ خلافت محمود و قسطنطین و غیره بلامنازع و عذر و توجیه
 گردیده اگر آنرا نظیر انصاف ملاحظه نمایند خلافت عثمان را بسبب مخالفت اهل مصر و عدم شرکت اهل منیه تا آنکه نوبت قتل
 رسید مصداق تمکین در نیست و خلافت معاویه مصداق آنست و لویدیه قول ابن جریر خلافتی که کانت منصوبه فی الکلیه
 و ایما فی کل الامینین بانفاق اهل سنت ثابت است فی کون همه اهل ائمه و همچنین زید که ایمان او در دیده خلافتش ثابت است
 که باید علیه آن خلافت ابراهیم بن معویه اهل المذنبه علیه السلام و الرسول که فی جامع الاصول و تسلط و تمکن او غیر ثابت است
 بآنرا زیاده از تسلط و تمکن خلفای پیش از او پس از آنکه داخل عدّه و استخلاف آنجا آمد بود خویشا بحال محیب که در چه همان سبب
 است که زید را که دلیل حقیقت خلافت زید باشد و در ظاهر از ان انکار میفرماید اما آنچه نوشته که حضرت امیر نیز اعتراف آنرا
 پس ناشی از غلط فهمی محیب و خیانت و روش فاضل غریب است که الحاقی که مذکور در عبارت فرموده قسایا الحاقی از انوار کلام
 علی بن ابی طالب نموده که الحاقی علی بن شرف بمطالعته منج البلاغه قوله علامه مصنفات محمد بن ابی ماسمه که در دفع ذمّه خلافت و کفر
 عیوب شان عمر غریز خود را صرف ساخته اند خالی از مناقب این **اقول** بر اصحاب کتب و بانیان با عقل که این معنی را در کتب
 که علمای فقه ثنائیه از ائمه اید هم اند نه صرف ذکر مطاعین و مناقب خلفای ثلثه از کتب معتده اهل سنت و جماعت می نمایند
 و نوعی بر یکسایه مطاعین کتب کلامیه علمای اید نموده که انوار علی شانه ظهور در کمال انجلا و تسلط پس از پیغمبر نبوت است که علمای
 در وضع ذمّه خلفای عمر غریب نموده اند یعنی است بلی اگر میگفت که عمر غریب خود را در نقل ذمّه خلفا صرف نموده مورد مذمت
 با کلامی که مضع خیر شریعت کتب سیه و تواریخ معتده فریقین نماید بر اوطاف و با هر خواهد شد که تأیید مدیه تسلط مسلط و بر خیزد
 جناب و الامتیا بر تمام اهل اسلام ماند و حال الامینین یعنی بن ابرای وضع احدی و در مناقب خلفا ثلثه معین نموده بود و کلام
 علیه ابن ابی العزیز الشرح و غیره فی غیبه و غرض از تمییز اتهام فقط اخفای مناقب نفس سوال و مطاعین خلفای ثلثه و علما
 برین علمای محدثین اهل سنت حذف و اسقاط و تحریفیات در احادیث نمودند تا باین سلیقه از هر رو که کار از آنجا بیاید و توضیح
 مسلم بفقیر کا ذیبا غار اخفا و اخباری بلفظ که السبب عدم خوف و وزیر الکفا نموده و در غیبه آنکه سبب خوف و کفر است که
 آنرا شکر الله تعالی نوشته و در اسناد و ساخته بعضی شراح قبل بعضی در زیاده اند و روایت موضوعه آن آل ابی طالب
 علیه السلام با ولید که راوی آن جناب و معاصر اند لفظ ابی طالب حذف نموده و بعضی شراح ابی الدیاض بعضی ابی العاص
 و بعضی متعینین ابی طالب ذکر نموده اند که این نظایر پس با وجود چنین اتهام سلطانین سیدین محدثین موجود و مذکور
 بودن مطاعین خلفای ثلثه از کتب معتده اهل سنت از حجاب قدرت الهی در رنگ تربیت حضرت موسی بن جعفر و غیبت از چاک گشته
 هر چه مشهور و سبب دیگر که خدا خواهد و حال آنکه بعد ازین نیز شریعت خیر ظاهر است که با ی خود خوف الله جان و قیصر صرف
 نموده اند و با وجود آن از دست ظلمت نبره یا شمشیر بر خیزد شهادت فائز گردیده و بعضی بعدی شالی و ذمّه است که صحت
 تحفه نیز ذیل است دلالت باینست اختلاف اعتراف بان نموده چیست قال و از آنکه دیگر که بعد از حضرت امیر سید
 شد نه صرف توان زد که همدان وقت حاضر نبودند و تسلط ایشان در زمین و رواج زمین پسندیده ایشان
 زعم شیعه واقع نشده و هم امری از ششده بلکه همیشه خیالیت و حقانی او و دانسته بی فرض محال اگر شد بی دال بر حقیقت خلفای ثلثه

و صلینا و صعدنا و علمنا خیرا کثیرا و اذینا بکثیره و انما نرجو ذلک قال ابی لکنی انا و الذی نفس عمریده لودودت
ان ذلک یروى و انما ان کل شئ علفه بعده یحیى ناسه کذا قال سید اسحق نقلت ان ابی بک الله کان یسئل و ارداه لعل
حضرت سلامت اندک انصاف فرمایند که اگر خلافت خلفای ثلاثه حق بود چه اخذیفه ثانی قسم شرعی یا در کبریا و بیک مروت
میدارم که اعمال سابقه بر من بشود و امر و بیکه بعد از آن حضرت نمودیم و گفتگو کرد و از بیک کلام ظاهر میشود که خلیفه ثانی از تقصیر اول
بر اعمال سابقه بخود نیز بخیر و جویا عمل نمود و چه جای اهل اخذیفه سبحانه الله خلیفه ثانی با آنمه و انی عارف نباشم بیک حصول منافع
شام و من بموجب بشارت رسول مومن با عتصمیت خلافت من حصول اجر و ثواب رسیده و من بیک دست و فاصحت
عارف بان ان هذا الشئ عیاب و ما حقیقه یلار که امام زاهدی در فیه خیر بذیل تفسیر است بخیر حدیثی که ابی متغیر
سوال است سید الوصیک ان رسیده البید فرشته و یک فقره آن منسبت تملت ما الحق قال الاسلام و القرآن الاول الیه ذقت الیک
بیکه ما عمل الی انت نظر انصاف یل فرقه و انما خطفه را نمید و ارشاد نمایند که گاه مراد از حق و ولایت متعصب بطریق جمالی است
ولایت خلفای سابقین باطل خواهد بود و انجا حصول منافع شام غیره دلیل محصیت خلافت ثانی باشد و ترجیح بجهت خلافت
مختی بطرف جمالی بود و دلیل بطلان خلافت آنها نباشد الحق که در چنین آیات و تفاسیر و کتب معتبره اهل سنت و جماعت
آیت و انی بر این میجوید و ان انظر و ان انظر الله باقوا هم من الله صده یوم و هکذا و کذا و ان انظر من الله
بنماذج و عنون است قوله شیخ ابن ابویه علی الاطلاق و ذلک ما رسیت کما انص علی ذلک غیر و انهم انچه در
آورد و الخ اقول لاریب که شیخ صدوق زجله اساطین محمد بنی نقیما و قدما می یامید باشد و در جالات و عظمت شان ایشان
و دیگر قیام و عظمی کلام نیست اما علی الاطلاق فرو کمال بودن ایشان حریفی است که حال احدی بان متوجه نشده و فضل الله
ینص علی غیر واحد منهم و روایتی که از عیون نقل کرده بعین البصیرت آرا ندیده و کولانه در صدور از امام گشته و اقتصار بر
محصل یعنی فقرات از قبیل لایق الله الصلو و نموده بر طبله باطل خودش احتجاج از ان فرموده و تمامش منسبت حدیث
ابو فضل علی بن محمد بن محمد بن عثمان قال حدیثنا محمد بن ابی عبد الله الکوفی قال حدیثنا سهل بن برز ما و الادبی و غیره
بن عبد الله بن ابی قال حدیثی سیدی علی بن محمد بن علی الرضا عن ابی محمد بن علی قال قال رسول الله علیه السلام ان باکم منی
اسمع و ان عمر منی بنزله البصر و ان عثمان بنی بنزله الفوا و قال فلما کان من الغد دخلت علیه و عنده امیر المؤمنین ابوبکر و عمر
و عثمان فقلت لریایه تمتک نقل فی اصحابک و لا اقول انما هو قال نعم ثم اشار الیه فقال سمع و البصر الفوا و سید
عن عینی نه و اشار الی علی بن ابی طالب ثم قال ان الله عز و جل یقول ان السمع فی البصر و الفوا کل و لکن
کان عنهم منسک و کتم قال و عرقه بن ابی تمیج استی لموقون یوم القدره و منسکون عن لایه و ذلک قول
الله علیه و آله و سلم و فقههم انهم منسکون و هر گاه برین جماعه شکی پس میگوید که اولاً الاسلام که روایت
نموده صحیح السند باشد زیرا که حال جمعی از روایان نزد اکثر اصحاب جال محل بحث و کلام و تسبیح و طهارت است
از انچه است سهل بن زیاد الادمی قال النجاشی انه ضعیف فی الحدیث غیر متصد
فی بیان احمد بن محمد بن عیسی شیه علیسه بالعلوم و الکذب و اخر حدیث من اسم الی الی و کان

پسندید و قال این قضایه همانکه کان ضعیف جاثقا سدا روایت و المذهب کان محمد بن محمد بن عیسی الاشتهری را خبره عن ثم
 و انظر البراهنه سنه و فی الناس عن السماع منه و الروایه عنه ویرد علی المرسول و یعتقد المجاہلین کذا فی الخلاصه و قال الشیخ
 قال علی بن محمد القتیبی حضرت طاهر بن فضل بن شاذان بقول الی ان قال مولای یقنی با با سعید الداعی و یقول هو احمق پس درود
 چند کسی که علمای جلیل القدر شمس و سادات و روایت و کواهی بر صفات او داده باشند از پای اعتبار ساقط و از
 تمام حجت باطل است درج روایت ضعیفه در کتب احادیث دلیل بر تقلید است آن روایت نزد محدثین نمیتواند شد
 زیرا که اکثر روایات مطروحه یا مازله در کتب فریقین اندراج یافته و علمای آنرا تلقی قبول نکرده اند و اینجاست که علمای
 فریقین رایج تمیز صحیح از سقیم و تلقی فاسد از سلیمند و در کتب رجال و تبیین امارات صحت و ضعف اقوال نموده اند
 و نمایانند که صحت سند و دلالت آن بر مطلوب مقتضی چون از جمله خیال حادثست معارضه یا اختیار نتواند متفق
 علیها یعنی نمواند که و صلا حجت مقادیرت با جماع عزت ظاهر و علمای ملت زاهره نمیتواند داشت فلا یسألفنا
 مع ما فی مضموننا من کلامنا ظاهر و من بعد روایت مذکوره معترض را باعث انشراح صدر بسبب عدم
 فهم اکر دیده مخالفت مسلک کافرا بطل اسلام است اما مخالفت آن با مذہب اما میدلین ظاهر و عیان مستندی میار
 است و اما مخالفت با معتقد است پس بسبب استلزام آن است افضلیت ثالث را بر اولین زیرا که فواید بسیار
 صریح و بعد افضل است و از جمله اعضای ریه محسوب میشود لزوم ریاست و افضلیت ثالث بر اول و ثانی
 بین است و بهر خرق الاما جماع اگر است مناقض لاجماع علیه الال الشیخین و ریاستهما علی الثالث
 پس استدلال و اثبات افضلیت شایخ ثلثین روایت است کتفون و صدق قول قائل گردیده مذہب
 الحار لیتفید نفسه فرائد قاطب ماله الذان و لا جرم روایت مذکوره مطرح یا اول خواهد بود و را ابعار روایت مذکوره
 علاوه بر مخالفت آن با جماع اهل اسلام منافی عقل و لوالالباب است پس بخوش العوام تفصیل اجمال و تبیین مقال این
 است که چگونه ممکن می تواند شد که جناب رسالت اکبر صلی الله علیه و سلم در حق کاسیکه ناصیه مودت شایخ
 بنکر از فراز غزوات موسوم و او بار نشان بدیع قولی عن الزهرف و محاربات کموسی بود و چنین کلمه که دلالت
 بر اختصاص عدم افتراق دارد فرموده باشند از آدم تا ما نیدیم هیچ کوشی نشینده باشد که وقت جدال و مبارز
 رجال شرم و گوش دل و هوش شخصی از وی جدا شده باشند و بنابر ظاهر مقادیر روایت مذکوره لازم می آید
 کمال اسوات ادب نسبت بجناب سید المرسلین فلا یقول به کافر فضلا عن المسلمین لانفاق الناس علی انه
 صلی الله علیه و سلم کلن ارتباطا بشخص خیر خائف و لا خاش و خامسا دلائلش بر اختصاص رائد که اول فضیلت
 مشایخ ثلثه باشد ممنوع است زیرا که اراده تشبیه نام که عبارت از اختصاص کامل متبیین فضیلت است منافی است
 و از ثوابه ایمان است استعجاب استعجاب حضرت امام حسین علیه السلام از ظاهر مقادیر استفسار از معنی او
 زیرا که حال این مقال نزد اهل بیت که صدق هم البدر همانی البیت و اخوان برادر جناب رسالت اکبر بوده اند نظیر قول
 موسی مودت الربیع التبعی که از تعلیل مجاز عقلی است بوده و غرض از این استفسار اظهار کشف است و تصدیق

قرینه جلایه بر معنی مراد و مستحق العقول از غزوات غواصان بحری و جمود بران بوده و پس حاصل
جواب با صواب جناب سالک است که حمل سماع و بصیر و غیره بر ششایخ ثلثه مجاز عقلی یا اعتباریه ناقص است
و خصوصاً این ادیان و القنات شان آنحضرت را چنانکه چشم و گوش محب و بصاحتش می باشد و لکن این احدی و تکرار
دلیل بر قرب باطنی و قابلیت خلافت شان نیست بلکه شاید بر مسئول بودن آنهاست چنانچه جناب تعالی میفرماید
وَإِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ أَكْبَرُ وَأُولَئِكَ كَانُوا عَنْهُمْ مُعْزِلُونَ وَتَقَرَّرَ آخِرُهَا أَنَّهُ لَوْ كُنْتُ كَاتِبًا لَكُنْتُ كَاتِبًا
مسئولیت است پس اطلاق سماع و بصیر و خوا و بر ایشان من حیث المسئولیت خواهد بود و آن مستلزم فضیلت نیست
و توهم تقصیر کمال بسبب امتناصت بسوی ما می شکلم معترض افشای اشتباه کرده و دیده دروغ است باینکه امتنا
در مقام باطنی ملاست است کما یقال هذا محاربی و ذلک لک بغلی و ساد و ساد سیکوم که بطریق و امان و مخالف بر تبه
استفاقه نماند که جناب سالک در حق عمار یا سفر فرمودند که عمار جمله ماین معنی او ماین العین و الا
و بر ظاهر است که این تشبیه در دلالیت بر فضیلت اختصاص اگر زیاده از تشبیه سماع و بصیر نباشد الا اقل که اقل
از ان نباشد و برگه این فضیلت از ضرب و تعویذ عمار مانع و بیطل جلالت قدر عثمان نشاند که اصرح به جمال آنکه
الحیث فی روضة الاجاب و احمد بن محمد الکوفی فی تاریخه پس ما سخن فیهم مانع برات از خلفای ثلثه برای سوالیان
الابیت علیهم السلام خواهد بود و الله تعالی تبارک و تعالی بعد التلبا و التي یگوید که در مقام ضرورتی بجل حدیث
مذکور بر عمل تعلق نیست بلکه در نیست که گنجایش آن هم درین مقام نبوده باشد پس توجیه بدین انچه در ماده سلب
تقدیر نوشته ضرورت نیست لیکن مانع و توجیه میگوید که فی ذلک توجیه بر جناب سالک بر سبیل اطلاق و سلب کلی
ممنوع است کیف روایات حادثه اثبتین دلالت بر اهل آنحضرت صلی الله علیه و سلم فی الجملة دارد و وقوع
بعضی مانع دفع استبعاد تقدیر امیر المؤمنین فی وجه السلاطین و نزدیک بیایمانی و ذلک از بعضی من مناقب و بی القری
قال ذکر الحی فی ظلال العظماء و الله تعالی ان اسلامه یوم ضریح البکرین کان فی کل من کل علیهم السلام رضی الله عنه من الاله
و روی ان ذلک کان قبل اسلام عمر بن الخطاب ام الی اخره و در سیر الامم من مذکور است ابو کبیر یا اهل بسیار و جوده
رسالت صلی الله علیه و سلم هر دوین فتنه و در سیر الجرام شستند و ابو بکر یا ایتنا و خطبه بلین بر خواند و اهل و خطبه
بود که در سلام خواند و در آن خطبه دعوت با سلام فرمود و شرکان را بغایت ناخوش آمد و غفلت تمام باید که
اهل اسلام بر خاستند و ابو بکر رضی الله عنه را در میان گرفتند و بنی بن ربه علیه الله تعالی برگرفت و چندان عجز و
ابو بکر و بنی وی از شمار ممتاز نمیکشت اما آخروه پس فاضل حبیب بیان نماید که توفیق آنحضرت در خانه از قم
و سکوت فرمودن بر باب ضرب ابو بکر که بر عزم حبیب شل گوش چشم و دل نزد آنحضرت بوده از راه تقدیر بود یا
و متحقق خلیفه اول بر اسی آن غایب از امرین شاد و همچنین است ترک بهم بیت لایسب ب بعد قوم با تشبیه
و با ایلیم و همچنین تفصیل خلیفه تبکلم سامی مناقبین که باعث کمال خلیفان خلیفه نامی شده بود و بسبب فرط
احتیاط از خلیفه استقامی فرمودند که من در محل مناقبین ایم یا نه کافی احیاء العلوم لغزالی و موید معنی

آن نوشته قال المصنف في الحديث متبعة يزيد من معاوية لانه اول من غاص فيه قيسري كان امير الجيش بالفتح
وتعبد بن النعمان وبن المير با ما صلبه لانه لم يزد من قوله في ذلك العموم ان لا يخرج بديل خاصل ولا يخرج باطل العلم
قوله مغفور لهم مشروط بان يكونوا من اهل المغفرة حتى لو ارتدوا وخرجوا ما بعد ذلك لم يدخل في ذلك العموم انفاقا
وقال شيخ الاسلام ذكر ما استدلل بذلك على ثبوت خلافة يزيد بن معاوية وانه من اهل الجنة لدخوله في عموم قوله صلى الله
عليه وسلم مغفور لهم وجوب عنه بان لا يزد من قوله فيهم ان لا يخرج بديل خاصل فلا خلاف ان قوله مغفور لهم مشروط
بكونه من اهل المغفرة ويزيد ليس كذلك حتى اخلق بعنه هم جواز لعنه لانه اقبل الحسين رضي الله عنه ويستبشاره واما انه
ان بيت النبي مما لا رمت معناه وان كان نقاصا صليما احاد فحق لا نتوقع في شأنه بل في ايمانه لاعتقاده عليه وعلى انصاره
واخوانه قال ابن حجر في شرحه على الهبة وقد قال احمد بن حنبل بكفره وناهي كسبه ورعا وعلما انتهى ان ابن عسك
چنانچه بنی بنی خا هر شوه که بشارت مغفرت بر اخی غازیان مدینه قیصر از طرف آنحضرت واروشده و مطلب بان
استدلال بر مغفرت و منقبهت زید بن معاویه اما تاویل ابن النعمان و ابن زید و غیره پس تاویل علیل است زیرا که تقدیر
فتح بیت یثرب و المات ثبوت مغفرت برای سچیکس از نیشترن که از انجمله کثر عشره و بنشره اند حاصل نخواهد شد چنانچه
قاضی شهاب الدین دولت آمادی و کتاب مناقب السادات نوشته الحیدر شلال و ل فی الکشف راده علی بن ابی طالب
کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا علي اول من دخل في الجنة انا وانت وفاطمة والحسن والحسين
وازداد بن علي بن ابي طالب و شهاب الدین و زینا عن خلف از و اجناء هذا الحديث في الفقهاء و بر بان العلماء لا يزدرون عن
التقية و اهل الكرسي گوید تاویل انچه شد است که بر که از اول در رسول با ایمان آید خلف زو جات و بختت ر و جواب
مقدار تاویل حدیث چهارم است لانه تصر من القاصر و اگر چه بنیان تاویل کنند و انباشتند که اگر این قول را راد و
در قول رسول نکرده باشد بشارت بر خیزد بر که بشارت از احتمال میرسد ازین تاویل این لازم آید که ان بابا که
فی الجنة جاد بالایمان و هذا باطل انتی و از انجمله است آنچه در تاریخ اخوان الصفاء مکرست عن عبد الله بن عمر
فی حق معاویه و زید و انشاله کلام من بنی کعب بن لوی کلام صالح لا یوجد مشکه و سیوطی در تاریخ الخلفاء آورده
اخرج ابن عساکر عن عبد الله بن عمر قال ابوبکر الصديق اصبتهم اسمع الله الفارق قرن من حديد هبتهم سمع الله بن عفان
و بنی النورین قتل مطاوی و فی تکفیر من الرحمة معاویه و ابنه لکالا الارض المقدسة و السفاح و سلام و متصو و جاد
و الممدی و الامین و امیر القصب کلام من بنی کعب بن لوی کلام صالح لا یوجد مشکه قال الذهبی له طرق عن ابن
عمر و طبرقیه احدی بنی دین هر دو روایت بنظر انصاف ملاحظه فرمائید که اوج صحابه زید بن معاویه را ملک
ارض مقدس و مصالح دانسته و بکلام درع النظام لا یوجد مشکه متفق و دیده و نیز در کتاب مکرور مسطور است
اخرج الواقدي عن ابی جعفر الباقر رضي الله عنه قال اول من کسى الکعبه لیدیلج زید بن معاویه انتی یا بن ر و بیت نیز قاف
از مع زید ملعون نیست الی غیر ذلک من الروایات رسوم آنکه روایت مذمت زید مشابه و مماثل است بر و ت
واله بر مذمت معاویه و حق و بعضها سابقا و ذکر بعضها همزنا ایضا علامته زنجیری در ربع البار آورده حسن

ان فی معاویہ لیسنا تمام ملکات موثبات غصبه ما من فی ذلک الا انه من قبل ما من صاحب سوال الله صلی الله علیه وسلم وولی علیه السلام
 ابنه سکره العزیز لم یسئل لم یضرب بالطنبور وادعی زیاداً وولاه العراق وقد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یغزو الا بالحق
 وقیل حجراً معاً حبس لیس له من حجر واما صاحب حج وازا ورجع معاً بعد ما لیس له من حجر منقول است قال ابن التنبی صلی الله
 علیه وسلم سمعت اقول اطلع علیکم رجل یحیی علی غیر سنتی فطلع معاً ویه وجملة از سخاوت احوال وینایت افعال است
 جناب ولا یتحاب نضر سول عالی قیالست چنانچه جمال الدین محدث در وقت الاحباب انراشته که چون خلق از حق که
 مرا جعت نمودند بنی برت امیر المؤمنین علی میوستند بر پوش منابر زبان بلعین معاویه و عجمین العالم ابو الاءحور السیسی
 وجیب بن سلمه قهری و صخاک بن قیس و لیدین عقبه و ابو موسی یکشاند و چون این خبر مسموع معاً شد که
 اما الی المؤمنین علی و حسن و حسین و ابن عباس و مالک شتر ارضی الله عنهم بر منبر بالکنت کنند انتی و قد شترت بر مالک
 الی وقت عرب بن عبد العزیز کایدل علیه عبارة التواریخ و السیر و در تاریخ خلفاء مذکور است قدم معاویه الی المدینه فلقیه ابو
 التیاه و الا انصاری فقال معاویه یلقانی اناس کلهم غیر کم یا معشاه الا انصار قال کم لکن الیاد و اب قال فای الی انصاری فقال تعزاً
 فی ملکک کما یتطلب الیک کلیم بدر ثم قال ابو التیاه و ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انکم سترون العبدی اثره قال معاویه فما
 امرکم قال امرنا ان نعزیز قال فاعزیز الخ و قریب باین وایات احادیث صحیحین و الا لست بر کفر فقی معاویه و در ویش فاضل
 بحجیب و اب غله و الا انهم است که شمل بنید فیضی سکر معاویه بنی زنا و یوم و در بعض احادیث در مدح معاویه از قبیل و هم
 خیال و انیا لافعال است زیرا که شیخ عبد الحق بن طوسی در شرح مشکوٰۃ می فرماید سید علی گفته و صاحب سواد السعادت نیز
 میگوید که می توان گفت اندک صحیح شده و فضایل معاویه بی حدی انتی و نیز فاضل مذکور در شرح سواد السعادت نیز
 می فرماید و رباب فضائل معاویه حدیث صحیح نشده گفته اند انچه ثابت شده است در وی کتاب است حضرت رباب
 صلی الله علیه وسلم و کتاب و نیز ثبوت نرسیده که انی جات الاموال غیره و دیگر انچه حدیث استالی ان فان امتثال ان
 بسیار وضع کرده اند و گفته اند و راسانیدان جماعت امر که علم اند و وضع و اقرار انتی یعنی در شرح صحیح بخاری میفرماید
 فان قلت قد رو فی فضله حدیث کثیره قلت نعم و لکن لیس فیما حدیث یصح من طریق الاسناد و فی علیه استحق بن راویه
 و النسائی غیره فانک قال باب ذکر معاویه و لم یقل فضله ولا منقبته **قول** و نیز درین کتاب و واقعات عمر
 بن عبد العزیز رو ده الخ **اقول** انین کلام مجمل کاری نمیکشاید اولای باید که خلافت عمر بن عبد العزیز بایشان حدیث
 و حجت قول و فعل و ابیان سازند و ثبت میان او و حال المؤمنین معاویه بن ابی سفیان که حسن جنبا و ش باعث
 اجر و ثواب و رباب محارب جناب و لا یتحاب و قتل حضرت عمار و دیگر اصحاب کرده و انهار نمایند که یا ادا افضل کرده
 یا عمر بن عبد العزیز و این حجر و صواعق محرقه روایت کرده و من ثم سئل عبد الله بن المبارک ونا مبارک به جلاله و
 ندایا با فضل معاویه او عمر بن عبد العزیز فقال العزیز الذی فضل فی الف فرس معاویه مع رسول الله صلی الله علیه وسلم
 خبر من عمر بن عبد العزیز که اندک امره اشارت بدک الی ان افضله صحبته صلی الله علیه وسلم و یقوله لا یعد لما شئ و بدک
 علم الحجاب عن الاستدلال ابی عقیقه عمر بن عبد العزیز ان قول الی ز من لانت افضل من عمر یا هو بالنسبة بما تساویا

از پس هر گاه عباد انفس فرس معلومند از عمر عبد العزیز باشد القیة استخلاف او از ضرب نامیانه عمر بن عبد العزیز فیصل معلومند
 و نیز بیان نمایند که قول ابن عمر در باب کثرت بیعت نیز بدلا از عظم عدل اعظم من ان سیاف رحمة الله علیهم است فیصل از عمر بن العزیز
 و نیز نقلی فرمایند که بیعت اهل مدینه که صحابه کبار و تابعین را برار بودند بکلیه اجماع مسلمین که مفاد آنم اجتماع علی ابن ابی سریته
 ترجیح دارد و فعل عمر بن عبد العزیز از الشقوق را اختیار فرمایند و به بنیه عادی تحریر نمایند تا حقیقت حال و حقیقت
 استقلال ظاهر و باهر گردد و آنچه نوشته که ابن حجر تصریح کرده که بر معاویه اطلاق لفظ خلیفه بعد از خلع امام حسن
 از عین قطع نظر از آنکه کلام ابن حجر بانه خلیفه حق و امام صدق و دلالت بر حقیقت امامت معاویه دارد و نه جوان اطلاق لفظ
 خلیفه بر او بیگانه که برگاه قول ابن حجر نیز عجیب و متعجب است البتة حقیقت خلافت معاویه و استخلاف او که مفاد قول
 ابن حجر و ولی عهد و بعد از او است نیز متعجب خواهد بود و هو المطلوب علما و آنکه الحاق ابن عبد العزیز بخلیفان نیز بیاطفال نیست
 اگر خلافت و ولایتش ثابت است پس بعد طغره چند سال خلافت که در حاکم رفته و دخل خلفا باشد نه ملحق بخلیفان
 اگر ثابت نباشد پس الحاق یعنی چو اجماع باشد پس ان عتقا الیست که ارب و عهد خلفای نهمه تا زمان امیر اربعه خانه بخانه
 و کوکبوسایه نکن گردید و پس هر گاه خال المومنین و محمد بن مسلمین با ان علوم مرتبه نیز در ادلی عهد خود فرمایند و بکلام صدق
 نظام الحاکمیت من فضله و در حق فرزندار جند خود و تقوه فرمایند چگونگی عتقاسی مذکور در کلبه دین الحمد المزیور نیز
 نخواهد افکنند و بدل علی احتیاط و بیعت اوج اصحاب نخل بخل الخطاب و اهل المدینه من التابعین و الامم کما لا یخفی
 علی اولی الاباب من بعد کثرتش میشو و که عبادتیکه این الحزب در حق نیز بداعنی کونه من شر الالوک نوشته سفینه
 در حق خال المومنین ارشاد فرموده و خارج ابن ابی شیبہ فی المضعف عن سعید بن جبیر ان قال قلت لیسفین ان بنی امیه
 یزعمون ان الخلفاء فیهم فقال کذب بنوا الزناد لم یملک من الالوک و اول ملوک معاویه پس قبول کلام ابن حجر در
 باب یزید ترک قول سفینه در حق معاویه از انصاف بعید است علاوه بر آنچه سابق بجزیر تحریر آمده سیکویم که فعل عمر
 بن عبد العزیز و قول ابن حجر که بعد از انقضای زمان خلافت یزید واقع شده مفید مجید مفسر مستحق نیست نیز که
 کلام و حقیقت خلافت یزید و بدو عهد و وقیل قتل جناب سید الشهداء و قتال اهل مدینه است و از تقریر ابن عبد العزیز و قول
 ابن حجر عدم حقیقت خلافتش از بدو عهد و کثرتش کما لا یخفی علی اولی الابصار انتهى کلامه بعینه **اقول و**
افوض امری الی الله الله بعیر بالعباد این کلام مورد و ملام مردود است بچند وجه
 نخستین آنکه لا یشک که اسامات اوب اسبنت بسا دات در ذکر این شمل مقصود من باشد بلی تشبیه کلام مجید گرد
 بکلام تشبیه که لکیر ابا بران قرار داده بود و تا بر یکنان عیان کرد و کجروی الجبیل که خلافت یزید را بر اصول اهل
 سبتر از خلافت خلفای راشدین که ظل نبوی حضرت سید المرسلین بود و دانسته و این شمل استعمال مسکنند چنانکه کسی در
 صریح و سفسطه شد دیگر تار شود و بیانش در بصارت المعین اتعاقب افتاده محامد و جملا و ستعرف انشاء الله
 مفصلا و شاید که مقصود و مجتهد ذوالوهمین که زبانش مخالفت طلب و ست آن باشد که من در پیش و انشیه خلافت یزید
 کردم و نه خلفای راشدین را بران رحمت الهی تشبیه و ادام لبیک خود حضرت امیر و لو قدر دانی دادند و اوصاف کامله که

او برین سخن شمع الکبوت و اسحق بن ورق التوت است که اطفال مکتب شان با خیال نموده با نخن و انکشت
 فرسوده اند و هنوز مرز اصحاب مسطور لیفات الهی در قیامات اند که بخوابند و نشان غلبه شود و این کلمات نیز فطرت
 آمیز را بلا واسطه از ایشان بشنود و بشود حال انسان که مدام فی تعبیرات شاشنی دارند و آنکه بر اصل ازین امور و فطرت
 چگونه شاشش و فصل و بلاغت کی تواند کرد و این هم که جناب مجتهد کردند و غالباً تقلید حکیم آملی بخش است که اناسیله آثار
 بصارت العین منبسط گردیدند و بشنیدن این کلمات که جواب استغای جناب جهاد مآب علی قباب غمیل و مدو لوی سید
 محمد ادم اند فیه (افضل و حیل الی الخیر) آله باید نوشت اتمی مخبر اسر و رشد نگفتند که چنان می نماید که موافق
 ادب مجتهد بر می میدار و وجه گاه این شعر شنیده اند و در هر کشیدند بلکه از بار فتنه و شورش غمیل میاید اند که فاصله
 فی الیوبه ولا حاجة الی الاطاعة الغرض جناب مجتهد را نباید تقلید و دیگران کردن اگر چه بر وجه اجتهاد بدست نجات که فتنه
 بنایت دارند غلط لغتم مناسبت قوی و دنیا است یعنی بمطلب خطر و جانست و غیرم ملاحظه ایمان دوم آنکه سنان که سا
 ادب واقع شد بحیث آنکه مجتهد در استفتا بادی ترویج شده بود که افضل فی الخاتمه لیکن این اسات بهر ازان مرتب کمتر
 از آنست که مدوام نسبت بجناب علامه دلبوسی قدس سره العزیز از دشنام مادر و خواهر لعل آمد و مرز احمد پیش از این
 که با ستم و فاضل جالسی مایون و ولد از آنست که عفت مخلصا بجناب صاحب تحفه از دشنامهای غلط نامور
 و خواهر و انهم بحد و رات بندی و کتاب در بیع نمیکند چنانچه مطالعه لایم مکاشفش بمان کواد است پس لازم آن بود که
 جناب مجتهد الزامی این بدین بلخ لاول الذکر و بنابر شهور مجتهد جالسی بود با ختم و دیگر که حضرت قریب می آید می افروخته و مجاز
 باینکه فرار او می افروخته و می گفته اند که ای پدر تاجه افتاد که با وصفت و دعوی اجتهاد و او ادوسی مزید و لای طبعیت
 امجا و اسات ادب باین نامندان عالی شان را می میداری و را بهی و عتاش و شش شو شتری بی سپاری و روی ملاحظه
 فاضل خاشی ماند او می آری که و دنیا و اسی خویش سید سنی را گشت خوک فرار او او اند و از آید و ریزی و قید و زندان
 و قاضی نراند شو شتر و چوطل بوق و مصائب خویش با آنکه محزون است که مر از اند و ماز و لا و سید جربانی است
 انظمر و دو و مطر و دو کا فروم و در حق او می آرد و سپرش نیز اقدام پدر خویش بمقتضای و کمن کشش خط
 ۲ الشیطان قائده یا خیر یا الفیض الشیطان و الکفکر و ترجمان می میاید و میر نای موصوف را ملاحظه خسران
 مان و دیگر الفاظ ناما بلا غیره دینی نماید عرض که ایشان تابع هوای الهی گشته اند و کمر اعتساف بر میان جان عبثه
 احترام خاندان مصطفی و ارتقاء و دو مان مجرب و عتاش شکسته اند ترا نباید تعجب این سکان نمودن و خطوات این
 در دیده و بنیان بچون که عالمی دین و مرجع سادات رفیع الدرجات و قاتر طول مشک آگین کردند و شهادت
 و غیره خصوص مضامین لطیف و ابدار و ابیات بلیغ گفته و شایع و نظم مفتی اند و فی الزان نیست نظم سادات
 نور وید و ایمان عالم اند از حرمت محمد و زرع علی و فو الطعام معده و فزع بود کسی که کام و زار محبت
 شان نیست ممتلی که زبانی از ایشان معاد شود و چه یک به نتوان شکست حرمت ایشان را جالبی به از هر
 آنکه سید کوئین گفته است به اصحابین بعد و الطالحین لی نه و تیر و در نه باب ثابث سکنی

چندی بودن سادات مثل کفار چون صفوی باشند و بی انعامیها در بطن ایشان می نماند و ایشان را فعل جوار اعرابی
 بر عزم خود و بیکردن و این امر را بنزد خود احتیاج میرسانی که ایشان در دفع خواست سوخت و کاهی را با می خواهند یافت
 و در بیابانچه ذوالفقار بکمال شد و مایل به کف کرد و آنچه دلالت بر آن دارد که هر که علم و حکم بر صوفیه بر دارد و خدا و
 شایخی باشند خواه سادات ششرا و یا بنید و مردان خود را بدو و ذکا بنیر است تحقیق ایشان و چشم عقارت دیدن
 و اگر خادین مجتهد گویند که همان وقت که محمد و الهی صوارم و حسام نوشتند و ذوالفقار بنیاد شایسته یکشاید
 مخدوم مالانق این صوفی بنو و تاسع میکرد و ششاهای غلبه در باره صاحب تحفه که مادر کوشش سادات عظام
 است و باز میشد است از موم و تحفه بلکه بمن بکاف سادات و دیگر نیز گویم که هم لاسلم که او وقت تصنیف این کتاب
 ازین نوع کتابها بالائق بنو و چنانچه حق حکم بر تمام فرزندان و شاگردان مجتهد بالشی شامل است پدید است که حکم
 الزمانی بسبب قوت قدسیه در عنوان جوانی کتابی را مامست نوشته و سیف ماسح عبارت عربی تالیف کرده حال آنکه
 برای صوفی و نصیحت این قدر استعداد و مبلغ علم و کلمه در کار نمی باشد که لایق بلکه از بیت خواجیه حافظه که در کلام
 فقیر دارد و استانی هم پدید است که ادبیت هم ضروریست و بعد از تسلیم چه باعث شده و اگر که در کتاب طبع الراجح زبان
 تحفه در باره علامه دیوبندی قدس سره و العزیز کشاد و بر ساله غنیه در باره الحجاب زبان آری کرد که از حضرت
 حیدریه هم بیان میشود که مولف آن مجتهد از آن نیست نه فانی که نمی که مجتهد ماضی فقط برای الباقی منصب اجتماع و
 و حکم در نسل خویش و خوشامد و تقرب معتدله گو که ضمیمه یک از القاب او بود و وطن الراجح را مثل رساله ضمیمه
 برنامه فرزند خود قرار داد و باری بعد از لیاقت چه اقاموش نشست بر زبان قلم هم فضل سکوت زد کاش با صلاح و درستی
 آن کتاب می برد و گفت که هنوز تا طبع است و بعد از تجرید و طبع می آورد و تا حق خاندان عصمت و طهارت فی الجمله او را
 سیکرد پس معلوم شد که عقوله حکما هم میاوش نماند بهیت و در خط و عقل است دم فرو بستن بوقت گفتن گفتن بوقت
 خاموشی و در تغییر اسرار نیک میباشد که سلسله تالیف تا وقتی متحرک بود که مجتهد بالشی که در ایام قید معتدله اول
 به بنامه مادرش حاضر شده و بعد از ربای او بنیال کینه کشی و غیظ و غضبش بر من جنون گرفتار آمد و مجاور و مستقر خود
 رسید این فرزند نامح و صاحب صوفی بلوغ و رفیع و عطاء و عطف و غلبه قیل از ان بر تسمای دراز بر تیره حکم و اجتهاد
 فایز شد تا همه ملاکات مضی و سموات و کسری و شناخوانی او و طبع اللسان کردیدند و جمله جن و بشر از او بدین و
 آخرین قریل او شدند چنانچه سابقا از کتاب آئینه حق نما اشارتی بدان رفته پس مرتبه اجتهاد و تعظم و در مرتبه اول و ثانی
 نصیحه جای آنکه مجتهد الزمانی را سائل ضمیمه و کیه در قالب نصیحت آرد و درج از بی حشری سادات و قیقه و کربار و بخت
 پریشان بدین خویش را با بل اشتباک سپارد تا همه راهبیت عمومی فراهم آرد و اجوبه اسالمین فاشش گزارد و عباد
 حق در مقام شنیدنی و در دعا و غلطها بذاشتنی و بلند آنگی مجتهد یا اگر نیست سوال بر سبب سنی معنی
 درست است یا نه جواب درست است سوال اگر سید باشد و طریقه نفعان داشته باشد در اصول
 و فروع و از ملاقات شیعیان اجتناب ننماید و دستار شیعیان بپوشی باشد لمن بر او می توان کرد یا نه جواب لمن بر او

می توان کرد سوال بر غوث الاعظم که پیر و سنگیر سید الشیخ است جواب حال سائر
 شیخان و صوفیان که اینست سنی لعن درست است تنی لفظ المطر و الواجب ما در یک ما العجب که محمد بن طهری
 در شیخ الصالحون باشد و الطالحون بی پروا و بی تعلیم بر کافه افراد اسلام که شیعه بر تقدیر مذکور انجیل باشد حکم نماید و خود
 را بتعلیم و تکریم سادات است بر حار و ولطاف داری ایشان هست که ما و بلکه کلمات شیعه بر زبان آورد و انجیل معلوم میشود
 که بنده از مانی تا کی است؟ اعتبار حدیث است که ایدل علیه ما و روه فی الحقیقه ما را اعتبار فی بعض البواد و الامور
 الفوائد و این سخن بیان نمیکند و اگر خود قابل باعتبارش نیست و فقط حدیث را در مذبحها بپسند و متهم میدانند پس با وجود
 ستاد که ابو جعفر عظیم که ازین حدیث استقامت و چنانچه دعوی آن فرموده چگونه بشیعه سبک چنانچه از تعلیم کافران
 اسلام و عیادت لاجرم متفرق ظاهر بشیعه بر او نمی آید که حدیث را بل حق حکم کرده باشد بصحت این حدیث و مانند آن که گفته اند
 محمد بن لوش و جعفر عظیم و توفیر سادات است هر چونکه باشند خلاف جهت که دعوی صحت اعتماد کلماتش نیست
 و نه از انجیل لاجرم حدیث بر محمد بن خواد و هر هر عین گل که رنگت ظریف تر آنکه حدیث مذکور عین الفاظ و کلمات
 نامشروع است موجود در سادات نبی فاطمه صلوات الله علیه امثال خوک سگ است چنانچه شیخ از سگ که
 و تعالیم بل یوسف بر نبی آید و سولت کتاب مذکور احادیث را در حدیث الهی لغایب ستوده و میرانند نیز جهت بار طبع
 بود و او دارم که بعضی از علمای اهل سنت و خصوصاً الصالحون باشد و الطالحون بی موضوع حکم کرده اند انجیل علامه است
 قدس سره و اعمد بنویسد بعضی از رسائل فرموده که حدیث الصالحین باشد و الطالحون بی موضوع و بی اصل است نزد محمد بن
 است از این که اگر آن را جانی نیست انتی اسی نیست بدون سند بخردند و آنکه اگر موا اهلادی است صالحین و بعضی الطالحین
 فی کمالی مدینه اولاد و یک از بر خدا و بداند از این انجیل هم موضوع پیوست که تجار و غیره از مانی نسبت بهن جامع
 مذهب خود درین کتاب هم و درین حدیث که الفاظ را هم چنانچه باید نه شیعه بلکه از افواه فر گرفته و تعلیم معنی آن
 چنانچه می آید چه رسد و مقام میر است که چون من بگویم حدیث صدوق که در حدیث است نمیدانم که در الزام و اودم و صحت
 اعتمادان قانع شد که اعانت بلا و ندانست که برین تقدیر قصر مذبحها و منزل میگرد و چنانچه به فعل خواهی را نیست
 باشد الله تعالی و درین باب انجیل حدیث که نه سندش میان میکند نه نام جامع آن میکند نه قصد الزام می نماید پس حدیث که حدیث
 صحیح است لیکر الاسلام حکم تعلیم شامل باشد بیان مردم که کتاب اکتی الخوف و بعد ال اعتقاد کنند تا غیور کاس سن جبار
 اکثر که خرابی و افعال شان راه باید قطع چنانچه از اهل صالح و علایخ خام است کسی ما و آنکه اندک و از غریقین لگدر
 یکی ازین دو زبان عیال با الله باره و روت رود و او نتوان گشت یا زانش یابن تواند شد و هر چند اصول فتنه فتنه
 کل بل حق لازم است شمار و دیگر بیانی را حدیث که در حدیث اکتی الخوف و بعد ال اعتقاد کنند تا غیور کاس سن جبار
 که سببی نبود حدیث الله تعالی اینست که باطل است حق شیعه که چرا عایت سادات ماکر و دیدگی می خود خواب بود و اگر اولی
 محمد فطاحی هست بر بنده و وضع من حدیث بر ادیت صدوق و غیره را که کتب بر ایمان خویش را بکنند
 که در این از انجیل و غیره سبب محمد ثانی زیاد و تر بنده شده و جلوه که خلیل شد که انجیل صلی الله علیه و آله و آله

آدم بنو کر نوناه عاویث پس بدانکه صدوق امامیه در معانی الاخبار حدیثی روایت کرده که قائم مکن بقل معتدین است
که حضرت تمام صادق بحران بر این عین خطاب فرمود که هر که مخالفت تو نماید برین امر از چندی است حمان گفت اگر چه
امامیه علوی و اهل بی باشد فرمود اگر چه محمدی و علوی فاطمی بود و هر گاه مخالف شیعه و اهل بیت است محمدی و زیدیه باشد
عموماً کس نیست که بر این دلیل و تقبیح او چنانچه از وی مباحه ذوالفقار هم عیان است چون بکتابت حق رجوع کند نه آنجا
دیو که بنیاد نجات و دفع و جات را بمهر و علمای ایمان تقوی گذارسته اند و خارج و لو صاحب و رافضی

بهر این عقیده داشته اند که حضرت ائمه این است بر مذہب سنت بوده اند و عاشکانه از خروج یافتند فضل
چنانچه تصانیف شیخ ابو حامد غالی مثل ادبای العلوم و تصانیف امام رازی مثل تفسیر که بر مذہب امامیه است کتاب
هم نماید و هیچ کس از تصانیف امام را ننگی نیست بر سید عاقل دلیل توان گفت و قد قال شاعریم بر سنت بدو
شان راه بود و بدو بکشتی که ملیح یعنی یونیمه الی غیر ذلک من تصریح ائمه اینها که شنیدی تا وقتی است که در باب مجتهد
الزمانی مانند عقیدتیش چون و چه بر زبان نیاریم و رنه بعد از استعرازی کتب بیان حالی میشود که نسبت مجتهد بحضرت
جعفر غیر سده رفتند او را کتب انقضی او و اندو ما لشن بمقتضای تصریح ائمه بر ایشان که و علوم و منیه
مقتدری بر تن نیست که مدعی امامت گشته بود و محمد بن وقت دانستی و در اصول کافی بابی منعقدی که هر کس
که غرض از شاعری است و دعوی امامت افغانه را بر نمی آید اگر چه صاحب تفسیری و جنب از محاسنی و مذہب خاشا باشد
کلیت که جعفر مذکور را مثل عباسی و مذکور امامه و حق الیقین گویند که قاری با خست طبع و فطرت اخلاقی غیر ذلک
بر اطماع پس چگونه بگوید که از آن که در آن حضرت توح مصداق نیست پس ابلهک شود و خاندان نبوتش کم کرد و حق
توح بحجت است دعای نجات از طلب مغفرت خود ننماید و جعفر مذکور با اینهمه ضلالت عقاید و اعمال و مذکور از ایشان که
داخل باشد بر این نظرین کتب مخفی نیست که از انظار حضرت توح بود و چنانچه عین اخبار و غیره برین دلالت میکنند
و بر این نامه را به این کتب است که در این طریق پیدا نمیکند که پس صلی بود و از انظار ائمه است و در آنجا
که در خانان و کلمات حکما را از اصل نیست از اینجا است که صاحب ابواب بیان محصل امام و شایان باب را بیان کرد
که حضرت توح را که عالم انظار سقید دل و نیکی جو سست نه بر بسیاری چیزه و زشتی و روبر و گاه حضرت ابوبکر
خار از کس نیست نه نجابت بر کثرت ادبی و پوشیده نیست که نسبی شریف تر و شرافت اوی بالاتر از غیره را و گوی و بسیار است
و آنرا حضرت توح را از دوطرفه با کثرت نبوی و اخروی نه را نمید و بحال جعفر را که بر نزدیکی و سط حضرت امام
علی بنی است امامه و نه را سندی بلقب و علی از احال بزرگان چند الزامی بر اصول موجود باشد و بی مثل مارا و در این
مجتهد که از عاقله و افاض بلکه سر غنه غالب است و با اکثری زایل بیت عداوت تمام دارد و حسین قدرش است
که حق تعالی در باب حضرت توح علیه السلام فرمود که و یحیی علیه السلام پس حکم است وانی هدایت تمام است
که از دهم که بصحبت حضرت توح بود و در پیروی آنجناب سیکر و دوازده مومنین و عاقلین و صدق اهل و شد و پس
آنجناب را که از کتب و معانی و مباهات بر جد الزام است چنانچه سیلابی پس شکر است مجتهد

الزمانی و ملایطه میت معلوم یعنی اگر ایام و چهره و عجب گریه شایسته گفت بارانست باقی نماند و انشاء الله تعالی عقوبت
امام المکرمه رفته از منفعدین یعنی کشی خرافات و سبک نمایی با حجاز حضرتان ائمه اهل بیت سگان بر پیشوایان مذہب شیعه
پدید آمده و ذہنی معروف و کمالی گوش موصوف انچنان ملط شد ندکه درکش و وین ایشان هم میشا شنیدند چو
که بر او بیت ام عظم طو گسی در تندیغ غیر و ازل بیت باشد و پوش بر بخت بدین جابید و کمن از مرده و دلان زند
چا باشد اطراف امور و اغب و بهور در مانخی نیه نیست که از دارالاجتہاد بواسطه نقات امامیه که لغت
سدا و بطالب ارشاد و ام محمد از انجمله است چنان گویم مجوز و که جعفر مذکور را حضرت محمد الزمانی و بعضی از
طعنانش اقواب می نامید فواد و ملا و عجب که تقیقات اکابر قدیم و جدید خویش ان جناب شان کجا مسکو خواهد کرد و
تقریبات پیش از پیش از حدیث صحیح خویش را و باره جعفر مذکور کجا و فن خواهند نمود و غلط گفتن اهل غیبت و حجت را و خجما و
وسر و اہا بسیار است مثل و ختم و سر برین رای و بر جہای پیشمار که در بیجا و بیاسا کنند و با پیش برین برین پیوسته و چنان اثر
از تحت الشری و گذشته کافی کتابی از اخبار مثل التاج و غیره من الاسفار فی الجملہ مقصودشان ازین خرافات و مہملات تبانی عظیم
سیاوت و رود دان خود است تا بدین وسیلہ و کمیدت و حیلہ حقوق سیادت را از زمین غیرہ بدست آورند و آتش ملایم
حکام کو فہ و شام را بر صبح و شام از بطن نیریزد و عذاب و ملام مثل حضرت محمد بن حنفیہ را عا و بیت امامیہ کافی فی الجملہ الحاکم
من التجار تا مل فایند و کثرت داریم و نایر القدر بود و کہ گنج قارون و دولت شد و ملعون رشک بران برد و بچہ
در حق حضرت جعفر کزارش و اوام بعد از اذعان از ان اصول است کہ در لولش و شروح کافی و محدثات بجا و تفاسیر
قدامی شیعیہ عدم طیب ثلثادت و تمنان او باشد و قس علی ذالوارم و عوارض دیگر کہ تفصیل خجما بچہ باید از توان کرد
و لیکن اگر محمد الزمانی دین امور مخصوص کلام شریع فرماید کمترین خلایق انجہ درین باب از لغزش و ایات شیعیہ
کرد آورده و چنان میداند کہ منور و مباحث فریقین از کتب سابقین مندرج گشته و گویا گوش برین محمد بن
ملا نفع کہ خود را صدق قلم بکم غنی و تقوی که حقوق ساخته اند نشہ چنانچہ مقتضای تفصیل است بر دفتر ہم
و خاص و عوام عالم را اصلاحی عام در وہم کہ انحرافات منع المخلوط است و این جو صملہ بندہ است کہ کسی دیگر
کہ تیمم و رکتب رفته کہ بدینال ائمتی مثل دعاء سکینہ و افتادہ اندی بنیم و نزد خود داریم و انجہ مودا و اکتب
ایشان برادر و موبہ نتائج انکار خود ہمہ جمع کرد و در هیچ کتابی از تالیفات خویش بقدریکہ دلم نخواست دار و کرد
انست حال فرزندان و جگر و شکان خاتم پیغمبر ان صلی الله علیه و سلم بر اصول مدعیان و لا اری انی قدر
مذہب مسلم است چنانچہ صاحب فضائح الروافض آورده کہ ناگزیر است بر عقاید ایشان و لیکن خا مل امام مہدی را کہ صد
در سیزده و تن باشد ملان اودہ اعتقاد کردن و این اعتقاد خاص بلین جامعیت مخصوص بنابر آیت کبرین مردم را
مبتدئ را و کی متصف و لہنہ اند و لغزش من گزیر ہدیہ امر مقتضی است و اگر علمای رفته و درین میدانشند
گوای صاحب فضائح الروافض را برابر ہزار گوای سید السنتد زیرا کہ او در مذہب رافضی کمانہ روزگار و جلی
پر کار بود و چون قائم توفیق الہی و شش گرفت توبہ تصور نمودہ و تصنیف بھی کتابی کہ اسمش بر می آید

این بزرگان بر طوطو رافقه و افق کتاب بین و مطابق بسیاری از روایات مقتضین بنایچه نمودن آن در صواب لغیر
 الله الدین هم مردی است و اختراص آن امر کتابت فتح الجوز و مطلع النیرین فخر الدین یحیی هم منطوسیت پس اگر اسات
 ادب و بار که فضا بهیچ اسم زینا امن و در بنایچه اگر بنمید و دعوی خود صواب است باید که عبارت مرکه برای حق
 او بکار آید نشان و بدان که در آنک چهارم آنکه در بعضی که درباره فاروق رضی الله عنه کرده و آن امر تعلق بواقعیه طراس
 و در قرآن یکاسه لیسبی اولین و آخرین خود ویر و اختراص از ان جنس است که قدام و متاخرین رفته و رکعات
 سابر بزبان آرند و تقریرات محله و قیاسات ابالیه مانند نامهای اعمال خویش در سیاهی گیرند
 به الحق بگویش در کتب مطلقه علم تحقیق بر افراخته و رسائل مفروه هم تعین ساخته و افضلی و این سطا حق است
 و عجوب گردانند لیکن مجتهدین تقویم کنند باز بدون تعرض بوجوبات اعاده نمایند و خود را بتقلید بعضی از فرق
 شش باقیمانده کسی گردانند که گریه بازار و امطر و گروانی لیکن باز بجهه توشیه یا شش کتوری آن تدوین و کلی
 اختیار ساخته که هر که آن را بدین قائلش نابجای سبیل کذاب برگزید چنانچه در مجلد اول ازین کتاب دانستی و علاو
 بران عقربیت خواهی و نیست در همین مقاله انشاء الله تعالی بی اموری که تجدید است یعنی هنوز در کتب
 سابقین و معاصرین سند صحیح نه و در مباحث فریقین نیامده دلالت بران دارد که کالمین فرقه شیعه برادر
 حضرات امیه بدی خصوصاً حضرت امام صادق عقیده بدو داشته اند و آنچه از تو لیسفات و تصریحات و صحت انتخاب
 آورد و نماز نصب او مصوب و خروج خارج با فراتر نماند و پس خود را با تمامی اولیای خویش مصداق حق و
 همی که گردانیده اند حرفی از ان که تعلق بدو دمان ز راه امام الایمه ایشان دارد و مطابق امریکه در مجلد اول
 جملاً گزشته نیست که روزی حضرت امام موصوف یکی از قدما می رفته که نامش عبداللک بن اعین بود
 و در افضل او را بعرض برین می رسانند و مکرسی فلک زیر پایش می نهند فرمود که چگونه پیوسته در ایفای حضرت
 نام که از شتی آن مطرو و جواب داد که پدرت چرا جعفر نام نهاد حضرت فرمود که جعفر نام نه نیست و جنت و حضرت
 نام شیطانت است این واقعه را علمای رفته در کتب رجال می آرند و با انیمه از مدحیت و ثنا گسری او خود را منع
 نمیدارند و آنچه ان کور باطن شقی درباره حضرت امام باقر عوام صادق تصریح و ترفیع بکنایه ابلغ من التصریح
 نموده آیا بر یکسکه بمقاد لفظ جعفر و معادرتش مطلع است مخفی تواند بود و لا والله ثم لا و الله و انی بجماعت
 که خود و علمای این فرقه و دسی الاوثاب باین و شتام و رسید و انداز جمله ایشان خدا و دوی قاسم
 افشا راست که در آغاز کتاب خود که در رجال نوشته و در اصولیت علم شتبار بر افراشته و مردم را بران
 ضیبت محصور و مجتهد و مقدر بنده شده و هر که خارج است ازین و نماز او را مردود دانسته بعد از دعوی
 صحت این روایت و نیتا گسیکیده و فیما من سودا و ادب مالا یخفی و بعد ازین انصار و عجم و حتر و فیما یلفظ
 اللهم و تاویل آن افتاده و اولاد و مجروری داده اللهم فاض فاه و جل ختم شوا و محملش آنکه میان انجبا ب عبداللک
 سطا فیه و عزیز میرفت و بدین سنجی در میان می آمد و در علاج علمای محققین و فخر دواز سیاه گردید و حرفی از ان که

که قاضی شیعیه تراش و چراغ المومنین که موعود آن میبوی پویند فاضل حضرت ابراهیم بدست
از پیشه ایان خویش در محاط ابراد کرده که مانند عبدالمکمل بنویسند که میگویم که چگونه کسی مثل او در کمال
پیدا شود که امام باقر و صادق را از اجله دو دو مان اعطفاً و از نقض اندیشان گفته بودند که نکند الله تعالی یک قطره
چندت و دشمن دوست بماند و قلیل البینا عت میگویم که رخصه را باید از روح مثل فاضل شتری کام میبوی
منافقین طاهر انصار و مہاجرین سوال کردن که باز را چه برادر بزرگ عبدالمکمل که انتقام مہاجر
که مطلع واقع سخن انتخاب این بود و منتهی اند علی زرارہ و ہوش من الیہ و انصافی بدلائل تہ
و بر ملا انتخاب را بدگفته مانند عبدالمکمل مذکور تواند بود و یاموز شکی و بی بین باب واری باز را رہ ہجرت
ابا صادق انصاف و قیام بقیش سیکداری پناہی از جہال المومنین و مانند آن بود است و اگر متوہمی گوید
کہ اصل این امر بسبب آنکہ در مجلس اول گذشتہ اعاذہ است نہ افادہ بالیقینی امری جدید را ذکر نمودن گوئیم ہنوز
کوش از تیرہ پای دیگر و در وزخ از شعلہ ہای جانشہ خانی نیت پس با آنکہ ابو عمر و کشی کتاب خود کہ قاضی مغیری
و حبیب الدین ہورہ در جہال المومنین نام اورا در زبان دار میگویند محمد بن محمد بن علی بن محمد بن علی بن
محمد و انساب قال جلس ابو بصیر علی باب ابی عبداللہ علیہ السلام لطلب الاذن فلم یؤذن لہ فقال لو کان منطبق لاذن
نجا و کلب شغری و وجہ ابی بصیر قال ان انما قال علیہ ہذا کلب شغری و وجہ ابی بصیر کہ نشسته بود ابو بصیر
بر دروازہ حضرت امام صادق تا بر و گئے حضور طلبید پس اورا اذن نداد پس گفت کہ اگر بہرہ ما طبقی می بود البتہ بچہ
میداد و درین بودند کہ گئی آمد و شامید بر روی او ابو بصیر کہ نا بینا بود گفت ان این چه واقع شد ہنشین جواب
کہ سگی دوید و بروی تو شامید و ازین روایت انیم صرح عیان شد کہ حضرت امام صادق پر و گئی نداد و برای
آمدنش با وجود آن اخلاق عظیم کہ از بزرگوار خود و مصداق **وَالَّذِیْ لَعَنَ جُلُودُ عِظَمُوْا مِیْرَانَ** یافتند انجبت آن کوطن
و ظہران کلمہ بالکلمہ کہ تمامی بلغات زمین و آسمان بلرزہ و راند بر زبان نیامک خود آورد کہ خارج و در صوب ہزاران
میشوند و محفلش عزیزین جمیعت کہ چندین شکل برای کل پیغمبر معاذ اللہ امام موصوف و امی برای تحصیل زخارف
گتہ و در ترک دنیا باسی دیگر دہ اکنون خدا را از روح سوشتری باید پرسیدن کہ عبدالمکمل ہنوز بی نظریست
یا مانند ابو بصیر و نعم **ما قال بعض الشعراء** گوئیم جوابی نہ کہ از گفته سعدی ہد بلکہ این دو غزل خوبرو از بزرگ
تستاد چون حجت با تمام رسیدہ عالمیا اختیار واری از مذہب رخصت دست باید برداشتن و خور و نال کار باید
بردن بخشم عبرت بین دین کہ اکابر فقیہی دین کہ مرتبہ شان از عرش برین گذشتہ و بدعت رخصت الشیطان
ترست دادند و حق سلاہل بیت طاہر کہ مذہب و انکشاف شایقی باقی و ائمہ بنوی کا بھی نقلا عن اکابر بان جناب
مستوب میسازند چہ بی اندامیہا کردہ اند یا بتقلید رخصہ عنان مذہب خود را بدست این دشمنان امید باید نیز
انیمہ لجا و در زمرہ را علمای روافض و کتبہ دین و ایمان خویش می بینند و دامن خود را جمیع مشغول
شان نمی جنبند و با انیمہ و رپوستین صہا بہ کلام کہ قرآن مجید بتائیش و بدیستہ شان نا ملق است

نقد وین و ایمان را از دست داده اند که اگر هر کس در عیب جوئی ایشان گنم تنوا نم بختری را با انجام رسانم و بجای
سختی و کجی در مزاج و مطالبات نظر بگشت که دل منجمد که ایراد آن مفصل نماید ولیکن عنایتش گرفته بر
و در حرف قناعت کرده شود که ایکی ای ایشان در صد آن شدند که تاویل مزاج و مطایبه را بر ای حضرت امیر بطور
میراث عن اب عن جنج و ماسلا لوصیایا بپشت رسانند محفل آن انیکه امیه بتقلید جناب امام الامیه که
نشان بشده و معروف است درین پیشه بدعوی داشته اند و بعضی بقصود مهم فاروق را درین حتی
مندی و هر که درین باب تردوسی دارد چه ضروری که کتب جهانده قدر با بر کشاید باید که از بابا خلق
در آید که فقیه دران می نویسد و اما مزاج اگر بقدر اعتدال استعمال کنند محمود بود و کان رسول الله
رح و لا یزال و ایضا و همین علی عم مزاج بودی تا یکدیگر مردمان او را بدان عیب که رند و گفته بوداد عابته
غیه و سلمان فارسی بلکه محمدی بلکه باب اندر رئیس ارکان اربعه او را گفت بر مزاجیکه با او میگردد نذاخر که لی
اللعبد و این در حقیقت ناشی نیست بلکه تجویزی است که رخصه در ذکر آن دست از عاقبت اندیشی باز دارد
و این هم نشیند برای قدما و می که با ایشان با هم با کافیه و با او لا لباب با قیامند انکه ابو بصیر مذکور از مقدما
و پیشوایان مذهب تشیع است این امر در هر کتاب رجال تفصیل و اجمال چنانکه باید موجود و انیکه عباس
المومنین قاضی مفسری و خلاصه شیخ حلی و فخرست امام اعظم طوسی و تفسیر الاصول کتب دیگر از نیزه متبحرین
فقیهین حاضر است بر که فواید پان رجوع نماید دیدارند که اگر او ویران حنوی او که قدیم بود و در بیعت
شیخ محمود و دینار بالا پر و از پائین خالی میدارند و بر ملا جمله امیه با سی مخوفین و امان خدا از ایشان تبرا میکنند
کافی الکافی و انگشتی و غیره بیا نه شیعیه و امیه متوسط نباشند و هائیم وین و مذنب منصف و هیچ کجا و یک
علم و فقه ها کرد و دوسلسله علوم و فقه رخصه بگسلد که صرح بالمجلسی الاصل فی رجال و روضه المتقین و غیره
فی غیره من بعد باید دانست که این شقی مطوده یکبار حضرت امام صادق را بدین عنوان بدگفته و بشنام نداده
و در بابی تو آتی فقط یکبار جوش تزه و فامده دیگر باید شتیار کتاب گشتی مذکور که حدیث میکن جمادین عثمان
که من و ابی یعقوب و شافعی و دیگر وین آیدیم و ابیوی حیره یا مکان دیگر متوجه شدیم و سخن از و بنا می گذشت
ابو بصیر گفت آگاه باشم که صاحب شما اگر طوفی یافت بدینا البته بالیقین اختیارش میکرد ولیکن چون ستمش
نیامد یکم تجرید برگزید بنام تبایدا آسان و تقویت بر وانی که باز بحال البیعت رسول باقی متوجه دید یعنی برین خنایز
نموده و کلاب مطوره وسط شد تا بوسی سگوار که ابو بصیر بعد از پنج خواب رفت غافل شد پس یکی آید و خواست که بسازد
بر ابو بصیر آید که در این نام بر ابی یعقوب گفت بگزارد او را و مع کس پس آن سگ نزد یک شتو شام شد و گوشتش عسای رخصه آید
و خرن اینده سگ و رخصه شتیا بدین که درین یکا افعیه حیره جعفر بن اقیام بر میسازد و آن سگ تسلط قدر تلذذ و می
صدور مشام هم پیش معنی مطاعت خواستند که می شوخ و دراکه مصداق من کلان فی هذو اعمی اخف و الاخر
اخمی قاضی سلسله شش اشقی آخرین بود ازین عیوب پاک سازند و نقد وین و ایضا و غوغی و نور را بر ای سر برستی

در باز ندیس هر یک تمامی است خود را بر آن فریختن بجاست معصوم کرده بعد از کوشش مبلغ پنجاه گفت و عداوت ایست
 خصومتها حضرت امام بحق مطلق بعمل آورده و آن قدر چرخ و بانوی در تاملات و تسویلات نموده که اعمال
 حق بازان رشک بران نمی برد و لکن بعد از این شیخ حیات قال سه سنگ بدریای هفت کوزه بشوید و چون کوزه بشوید
 تر باشد و بنده این بحث خاص را به تفصیل و بلیط تمام ذیل در بعضی از کتبها بهما آورده ام و با و لکه طبعیه ثابت نموده
 که هر چه علمای طایفه فاضله بر حمایت مذرب این سیاهی بی دین و غیره محبت و محبت آن اهل سخن
 سبایا بکار برده اند و در رسائل مفرد و پیش پا نامور و بهر اش کلمات مجامین است و آنچه پیشوایان رفیع
 در بگوئی ایست بعد از عمو مآثره بعد از آخری بر زبان آورده اند طول و عرض بسیار دارد و در کتاب بر آن
 ایست واری از حضرت باری می رود که بزودی ازین مجلد فایده شوم تا کتابی مفرد درین امر بسیار است
 کثرت با بکتانی دیگر یعنی آن تفصیل که در علم می خواهم بنویسم که در آنم و گردان ما سه شکرین قوم را که لایق
 و کزاف از ادایات شان است و شکی نیست که اگر در وصف کتاب دیگر یا به نام نقاره فتح و مغرورین باب
 خاص چنان توانم که شرفا و غر با غر لوش محیط گردد و کوشش منافقین بر او ان عبد الله بن ابی بنی سلول
 که رشود الغرض کتب مذرب طایفه شیعه حقیقه بر مشایب و فضائل قدماست که باید آن قدر
 شامل است که استیجاب ان پهلوان استیلا میساید خلقات ما سخن قیله یعنی حالات و مقامات اصحاب که اگر ای
 بسیار و قرآن مجید با میان شان نمود و خلوص فاروقی خصوصاً ناطق نشسته و خود را جلای فسیح شیعه نقل
 کاشانی و غیر او بوجه نزول لقب مذکور برای او که در کتاب تنج المقاتل هم موجود است طلب الاسان شده
 و هر از ان احوال و مناقب فاروق بر زبان مبارک هر و انشراح جان که شریعتی که محبتین بر فرض منصفانه
 دعا و تماد کرکب خویش آورده اند با موعود که تشبیه بن بزرگان بحضرات انبیای الو العزم و انما است و هم نموده
 ایشان آیات مرجع قرآنی را بر تر از تشبیه اولست و آنکه خود حضرت خاتم السلفین که بوسه است که با و و مذکور
 فاروق را بنظر لایق مبارک خود می دانستند اما غیر ذلک من المناقب تفصیل این محبت عظیم بگوشت و پیران
 الله تعالی و حال برگزیده کی مجازین خصوصاً خدا و ایشان و تبسم بودن انیما البشر ایست و دعوت نبی و
 همین و مقاله مقرب و حدیث امام صادق علیه السلامی آمده است و خودش بشک الطویل کلام در چهار ورق و ایت کرده
 و بد لالت مطالبی ذوات عالیه نامهای را شین از جمع عمده مناقب و لایق قرآنی گردانیده و چون انیک با و است
 آید و سنی تمام مجتهدین رفیع را یگان رود و درین زودی بحول و قوت الهی خوای و انست معتمدان را که با و
 برین عنوان از شین عمر فاروق مد و رحی یافت چنانکه معروض آورده و دوا و دبیان داده و همیشه بر بنده که در
 فتن و دشنام محاصر چه اکابر هم و منهم الهی فی نهج الحق و الحق علیه فی حق الحق لاجرم فتنش زیاده از ابو البکر متوقع بود
 چه جای آنکه امر صاب روز بروز ترقی یابد و نقیض و عید قرآنی باشد با بحمله کسب جزو اخلاص نماید و از دنیا
 کرد که او را چه که ام درین محبت حاضر شدند و مقتضای نسخه سلیم عقوبت انسان و بر و رسول زوالی اثر حضرت میزد و

اشارتی بدان نمود و چیزی بعد ازین نمی آید و از کتابین نیز خبری هم نپیدا است که صاحب کبار را در این مسئله متذکر
 شود و چنانچه تصانیف شوشتری به بران گوای می رسد که فاروق مرتد شرعی نیست مندا احتیاطی که اگر او را
 فرض محال مثلا بساعده الکلام نیست که صدرالدین مذکور نظیر هیچ صاحبی نیست بر آنست که محبت را از
 کلام او را در طاعن فاروق یعنی عندئذ بدید با عبادت حق فتنیده محبتش نیست که نظر مذکور بصحت رسیده و بدین
 عنوان در صریح وارد داشته و بر تقدیر صحیح اسات ادب و دشنام خواب بود که خواب کتاب حقائق رجوع نماید و بعد
 از ملاحظه بعضی از معنی لفظ مذکور چنانچه معتقدیم می آید انشا الله تعالی در صحت کلام صدرالدین شک نمی ماند
 و معویا است آنچه در جبهه دربار تقصیر گفته که عمر گفت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قریب الی الله و
 کتاب الله بمنجا پنجاه و صحیح ایشان مذکور است و بنا بر بعضی روایات ان الرجل غلب علیه الوجع و انشانه
 هم دارد و شده اتنی با لفظه و اگر اوجه در این حالت نیز دیگری باشد فلا بد من تقریریه حتی نقلیه بخلافه و من محرم
 که یا اشتقاق بحر از بحر یعنی زبان تواند شد و لبس و محسوس است که شیعیه بان خود کرانه چپکس پس عاشرت
 که از هجرت ما خود دلوعینی یا حضرت دنیا را و دایره فرموده و عا انکار است یعنی حقیقت حالت اختصار و جدائی آن
 و بنیست که باز ما و بسکوت کریم یا با حضرت را این حالت رسیده پس باید تا تمام کردن تا هر چه توانا
 بجای کریم الغرض به تفهام از انرا خلاصه کلام هم نشد چه بای اثبات آن که شیخ علی بن ابی طالب صاحب اسان را
 قرار داده و بنیم گوش نه زاده که با معنی شش می باشد از مصدر شش بر معنی که در حدیث نقل خواهد بود و در
 هم و در نیا قرینه مرض الموت و اشتداد و زو غلبه بر بقیة الصوت چه در معنی مذکور تا بیکند آن که در
 مصداق حکم مستغرق که در کتب معتبره است و از امیر و احادیثی که از این روایت است پس می آید که کاشا
 از مفسرین ایشان در خلاصه آنچه و نیز او در غرر آورده اند که حضرت علی علیه السلام و سلم می فرماید ان الله و اولاد الله
 بول که بعد از امت بت ابی بن سلول یعنی خود برگرفت و این کار گفت که قدش ما را اودیت و او صاحب است که
 داند و هم که آید و بدست چوب نامان هنگام کار زار ما که کرد پس غیر از رفته تا عاقبت انست که بگویند که
 معاذ الله دشنام او حضرت را و صاحب که امضو ما مقبولین سالی که می گویند از انجا عیان شد که و انفع ملین هم
 می باشد و تقدیر استعاره و این را هم از دست افکنند و طرف نیست که چون کسی از حکام فکر که تعریفی بحضرت امر کرده و اولاد
 حضرت عباس علی بن ابی طالب بود چنانچه پیش ازین در مجلد اول و ثانی فولاد که مقبولین شیعیان زبان را هم حرکت ندانند
 و دشنام تلخ را در حق سرور کائنات افکندند و این انکارند و انرا می بیند و این که می گویند که کوسن را بناید و در محال شش
 گفت چه اندیشه و کسی که از دل کرده اند و درین معانی شیدا امام تصدیق از بنی امیر اقل با فرمود که هر چند مومن بود لیکن
 آنکه از قبولیان بدین غرض شد پس انکار که در کتب معتبره و مقبولین سالی صادق آمد و انی فرموده سلام از دست رفت و احتمال
 تقدیر خود و مسلوب است و الا لا یام آید مخالفت نبوی که تقدیر نمود و تو موافق بود که ان که این خطاب مثل عبودیت
 چه طالب اسباب کتابت از و انفقین خصو صا امیر المومنین کا تب سید المرسلین بوجود و کثیره و متباد

است بجماعت خلافت خلفای اهل سنت در مناظره ایشان توان گفت که شهادت موالان را شما نیز نمی‌فرمودید
 خلافت مقتدین و بیعت خلافت امیر المؤمنین دانستند و حال آنکه بزرگان امر متعارض آن در کتاب مسجود است
 که حقیقت خلافت ایشان را ثابت میکند و بعد عای شما را باطل میکند و اندیش مثل شما که در کتابات و تعمیرات
 اجتماع حدیث امامت صلوة و حدیث جمعیت جماعت و احادیث بشارت ابی غیر ذلک اگر چه از آنکه بعضی از قریه
 شنیده نگردد که مویلمی ادلی که با موضوع است و بر تقدیر معنی امامت اجتماع و ولایت و دیگر ماعزوم می‌آید بر معنی
 بقا در و قس علی هذا اخبار بعدیت و انتم بالانفال و کفری هم توان کرد که اهل سنت صحیح خویش را در مفسر و فقه
 آورده و در بناطره می‌فهمد بنویس فقه هر چه از روایات خویش و امامت و مطاعن از آنرا بخواهید
 و آخرین ایشان اهل سنت زیرا که همیشه الزام وجدل بقولشان قصد کرده اند و از اینجا هم بنیان بنیاد
 روضه مستاصل شده چه مثلاً کتاب عیان گشت که ثبوت خلافت بلا فصل حضرت مرتضی و باطل بودن
 خلافت حضرت خلفا بدون فهم موضوعات و محدثات از محال دانست که عفت مشهور و موقوفه
 بمسوطا اما آنچه محتمل بنا بر سر پرستی نیز بدین عقیده گفته بود پس بجوابش گفتیم که احادیث بمنزله نص است
 برای خلفا و استخوان باقران حضرت مرتضی و بیعت و قهر و استیلا کاش می‌شد که ایما و مجتهدین آنچه برای
 نیز قصد کرده اند لاجرم بیضا باطل گردد آن احادیث مثل مرديات شیعه ملزم روضه نباشد لیکن انکار از آنجا
 ان علی الاطلاق نمودن چنانچه لفظ اصلا نیست بران دلیل است بر جای خود توان بود و در مقام آنچه مجتهد عباسی
 که بنا بر مشهور بود بر بزرگوار مجتهد الزمانی بودند و در ذوالفقار مصنف افاده فرمودند یا پیشینده که بعد از ذکر چیزی از اصول
 خویش که از جماعت است که اقوال و افعال اینین مجتهد پس بر کی از انیمه دین بر هر که لعن کرده یا امر لعن حکم نگذارد و خود
 بقیه آنکس از شیعه ملعون و کافر است می‌فرماید که با جماعتی لعن هر چند این را قبول ندارد و مکاره و حل نمی‌نماید اما
 ضروری ندیدیم ایلمینت که ایشان چنین بوده اند پس هر که لعنت را مدعاوت اهل بیعت رسالت دیده بعثت او کور
 گشته و از جهاد و راه محبت و قربت بی‌انحراف و زبیده بیاید و اصول ضروری شیعه امامیه را مسلم داشته بهر خواه از شیعیان امامیه
 میباشد و معارضه نماید تا حالش گردد و او نزد او ثابت شود که اصحاب نباشد و نظایر ایشان با وجود تسلیم اصول مذکور شیعه
 امامیه چگونه متوجه طعن مجبور و من نیستند با متقی با جماعت چنانچه بر عزم من جاسی ضروریات نباشد و مطاعن بکام
 اهل سنت را نیز اجماع حدیث و مقبول است خلفا می‌فرماید و انیک و انسی موقوف بر آنست که قول جاسی را از آثار انجام ملاحظه
 و برایش او بخیر و در نماز هر یک بر هر یک از اینان و فقهی را راره و غیر مجتهد فانی از حقوق گردانم که لا ینحی فزق
 نیست که آن اصول که جاسی و تیرا الضموم دانسته که عفت معارض است با حدیث مثل نسخ سلیم که در حدیث خان و من
 مقبولین است امامیه و اقلیه است که ذکر تیرا الضموم و احقا و هم معارض کتاب مستطاب نورانی که مرجع مباحثین و فضا
 تابعین اخبار را جمعا نماید و ان بر بطور روضه باقی ماند اثبات امامت ایملیور خود معارض است با حدیث صحیح
 کافی و تم تصانیف صدوق و دیگر پیشوایان فقه دال بر انیمه کفری که قول یا امامت ایملیور را شش عشر مطالبی مخصوصا لیه من ان

امور است چنانچه از مولود حیدر پیرمانند آفتاب نیم دظلم بود و هویدا است و درین کتاب نیز هر قدر واضح و پدید است بخلاف آنکه
 که در مذهلل بیت است که اکثر کتب خلافت راشدین و مولود بیات قرآن مبین و متعبد با جماع صحابه و اهل بیت
 غایبین و اتفاق اهل حق و ائمه است و هم مولود یا حجاج حضرت امام صادق که بجز گوئی و انتشار علوم اهل بیت در کتاب
 محشوم محکم بود و مذکور است بمجله بجزی مفضل انشاء الله تعالی مع ذلک اگر آن اصول که علمای قوم بدلت
 بعضی اصول کافیه بایمان خویش تراشیدند منطلا اعتبار باشد انیم لازم می آید که اکابر اهل بیت مانند کاف
 و سوز و غم و دوان بمانند و گاهی بسا حل نجات نرسند و چنانچه اولین و آخرین او این کلمه در زبان دارند که
 اقرار العقل علی القیوم مقبول دون و اقرار هم القیوم فتقول الله و اگر مراد از آن سخن **اقوال عنقریب**
 بهر کس از صغیر و کبیر که بخت خدایان می شود و مثل اجلای بر بیست و روشن میگردد که هر چند مجتهد است
 و پای خود در حدیث کلینی که نص برای ثبوت استحقاق بخلاف راشدین است و نیز لیکانچرا از حدیث
 و البته انهم خرج و بنیاد مذاهب او میکنند و عقاید را بنویسند و وجود ثابت میکنند و این بحث عنقریب
 می آید انتظار دارند در میان نیست من بعد خرابی درین است که تمام است مخصوص سنی و شیعه اتفاق
 دارند که بعد رسول خدا صلی الله علیه و سلم مهاجرین و انصار بیت با صدیق نمودند و او را رئیس خویش
 گردانیدند تا آنکه زیاده از دو سال خلافت کرد بعد از وفاتش عمر سه برارای خلافت شد و خلافتش
 بپدرش که پیش از این خلافت عثمان و خود جناب امیر ارشاد نمود و چنانچه در منبع البلاغت است که مهاجرین و انصار
 و ایشان را خلیفه گردانند پس انکار از خلافت ایشان و او عای آنکه در کتب سنی و شیعه هم حدیثی نیست
 خلافت راشده و غیر راشده آنها و در نشانه از عجم است اگر مجتهد شیعه انصاف است و کند یا پیش از اعتقاد بر آن
 خلافت راشده ایشان چنانچه از حدیث کلینی مفضل می آید و کتاب پنج البلاغ هم دلیل است بر آنکه خلافت غیر از
 امام انکار نماید و بل بعد از امامان خلافت مطلقه و شقاق امام امامت است و حدیث فتن سما و الارض فی التبیین و حقا القلوب
 و جمیع الباق و تالیفات شیخ علی و تصانیف حضرت قاضی شافعی و زاهدی و مؤلفان دیگر و سایر کتب و خلافت بر او و خلافت مخصوص
 قطعی است مگر آنکه بعد از وفات او و تا زمان که قاضی انبیا و سایر خطبه شریفه و نقل کرده و گوید که و انما خلافت بعد
 ابن ابی حمزه و نه بعد از محلی منما حل الخطب من الارضی اکنون ازین نقل الحواس باید رسید که قیوم و انما کما جامع است
 اگر مطابق تصریح شراح و مترجمین گوید که راجع است بخلاف باید گفت که اگر ازین طریق یعنی از شراح که گویای بیت
 در کتب طبعه و شهادت عادل و نور بنین مقال چنان مصلای آید انشاء الله تعالی عدول منصف بود
 اختیار میکنی و خلفای مستقیم خصوصاً خنیز را و راشدین میگویی و کلمات مرقوم را و خطبه شریفه را و غیره
 بر صفت تا و بل ملائکه شافعی از ابن ابی حمید پس خلافت راشده ثبوت رسید فی جرد انصاف و اگر خلافت انبیا
 سرفروانی باز هم پذیرفته است که از حدیث امام الاویه شامی شریف نقل و آنچه انکارش میان می ماند که با تکیه عبارت
 شریفه نقل کرده اند که حضرت اهل بیت و صحابه این خطبه با نفعی تا مل فرمایند که هر فقره از فقرات آن است

ولایت بر عدم رضای آن حضرت بر خلافت ابو بکر و عمر بن خطاب و کمال اکراره دارا می و خلافت که از بنوه مشفقیت ثابت شد
بقول توماشیت یا عذر باشد که خلافت نیز بدین ترتیب از آن بود و انقض و در کتبیکه حضرت امیر
بابل مقرر ستانند موجود است بیان نجوم مردم بر سبب حدیثی پس اگر ادا آن جناب خلافت اوست فذلک
بوالله عاوا اگر چیزی دیگر است بیانش نزد مداین هر زده درست طر فیه اینست که مجتهد نام مقرر و تقبی را که
بالمنا جامع آن از محاسن کتاب است نمی داند که در آن فقط خلافت خطاب معادیه برای مقتدین و الله است
نیت قال رسته اند و خود زعمت فی الخلفاء حسد و علی کلمه مذمت عالایان باید کرد که آن خفا یا مول
رفتگیست چون غیر خفا می گشت نتوانستند بود اکنون ازین تریس ذوی الاذنبان نجیاً و آویا باید فرمود
که خلافت جمیع خلیفه هست یا نه و خلیفه بدین خلافت چگونگی نه اند شد پس خلافت خلفا ازین حدیث بد رجعت
رسید اللهم الا ان یا تو بمغفرة باردة و نس قشیر و اود و عجب و ارم از منقلب الاثام
مجتهد الزمانی که حدیث مجمع البیان را هم یابو که بهر سه و آن می نویسد عن الزیجی قال دلازم لایست
العلیه اجبه خضعت لیک من بعده ابو بکر و عوالی ان قال و قریب من ذلک مارواه العیاشی
بلا سنا و عن عبد الله بن عطاء المکی عن ابی جعفر علیه السلام الا ان اوست ذلک ان کلوا احد منها
حدیث اباباذلک مخاطبها و ما شتا علیه من ذلک و اعرض ان یسایهاته الامم الا خرو شاید
که جناب مجتهد مدعی حدیث امام الغمیدیه باشند اما جمیع بارت تفسیر که شانه بکرمی آید که عیاشی با
از بعد المتدین عطاء المکی و عبد الله بن ابی جعفر صلوات الله علیه را است که در کتب چون این غیر منقطع الله علیه
و سلم یاریه قبیل خود حرام گردانید و در احتضای آن دفعه لام فرمود گفتند امری دیگر است باید که آنرا نیز
با یکس نکو می بود که آنرا کوشم اصلاً انشای ان رضای و آن نیست که بعد از من ابو بکر و بعد تو مالک این است
شوند و بادشاهی کنند انسی بلفظ مختصر معنی خلافت باشد و است اکنون از مجتهد بخط باید پرسید که این مملکت
و بادشاهی با عذر باشد و بهر حال مدعی نام تمام است که الانجینی بهر گاه در خلافت خلفا کسی از تو قسطانی هم
کلام متواند کرد و لاجرم فاضل جلدی که علی المشهور به خطاطی بود و در عبارت سابقه که از تصانیف او
و مجتهد اول نقل کردم گفته که خلافت صحیح الدین محمد بن عبد الله است که در باب حتمه بیان ندارد که
در خلافت خارجی خلافتی گشته کلام نیست و هم چنین درین معنی که آنرا دعوی خلافت
بالمی نیست که بدی آنزه و نیز از عیاشی است که شرار کلین صده است میگویند آنچه دالالت
بر ان دار و که خلافت ظاهر بر اے خلافتی گشته بود و خلافت بالمی بر اے جناب مرقه
از جمله ایشان محمودی است که در شرح احوال کلین که نامش البیان انشای نه ملل حادث
اگر گشته گذارشته میگویند الخلافة ظاهرة کافة الخلفاء الثلاثة بعد رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم و باطله کلام علی انیست حال باید و کتاب از کتب معتقد بر تصریح رفته و اگر روایات و کتب

را ایام از هر چه در عرض کرد و ابرام که در آن نطق خلافت خلفا بر تئیب معلوم و ابرو است و
 اصول معتبره شیعه و احوال معتبره مفسرین ایشان رساله نهم مینوایم نوشت و در اینجا نیز هم سوال
 پرسید که که حضرت میرزا از این دو کلمات انتخاب را در احادیث می پند از دنیا آنکه چون انتخاب را
 بر اصول و فطرت معتبره عقب کردند و از آن عالیقیات را وقت خلفا هم با تو به اشتباه افتاد
 اما که در احادیث جامع گردیدند مثل فرقه کافیه انشید که حضرت امیر را از جهت تئیبه می گفتند
 و این تئیبه را شاید تئیبه جناب حمیده فاطمه زهرا رفته اند و همانا که آن می پند پس سینه هادی
 بود و چون گشت بحضرت امام جعفر و اندازین و نه هب خود را با انتخاب سید ساند و این کیش را
 کیش جعفری می نامند و می نامند جلاله و مداریه که سلسله طریقت خویش را برین بزرگان مثنی می پندارند
 و در حقیقت نسبت ما ایشان میندازند و بر آن عنقریب مجتهدین این فرقه را بحديث طویل جعفر و مانند
 آن که اول و اول توان گفت دلیل سید را هم و اجتماع شریک خلافت را بر اینی خلفای راشدین از آن
 تمام است حج که خود از خلافت راشده غیر ازین مطلوب نیست آری سید جلاله و مداریه و میانه شیوه مایه فرقی است
 اگر او باش ایشان از حدیث خودی از حدیث خودی یک کلمه می روند و خود می ایشان بزرگان احادیث جعفری اصل
 می نمایند و از حدیث ایشان بسیار تئیب امام اعظم اول شان بر آن گواهی است اکنون من نیز معتبره اصول عین
 را باید شنید که در حدیث اول قاضی امور از حضرت امام کاظم دست آنچه بر زبان بعضی از متکلمین از غیر و محصل در جاس
 ممکن است که سید و سید امام مسامت نگونید و تو نویسد اما در ملحق از چاه می که خاموش گشته اند و غیر و شمنان بنظر او
 نیز و ائمه البته مانند چاهی است که قطعشان از و انتفاعی نبرند و مایل که بی لقیه سخن را و در هیچ حکامین
 و تئیبه بسیاری مانند سید علی علیه السلام و آله و ائمه چون تفسیر است بر آن فرشته که در سایه او از نمودن اقبای پناه
 گیرند و در میانگان باو حیرت برست حق پرست او آید و باوند و بر طریق مستقیم بند بر جنت را انداختی و
 و بعد که تکلم نکرد از ملا حدیث اصول شیخ انصوری خود گوشت و در بعضی از شعاع در خصوص اینجا می آورد که کورال سید
 در آن افتاد و در مرتبه خلعت و سفیقتش مردند و نه هب جان به سلامت نبردند اکنون چگونه خاموش نشیم و
 خطای خود بگویم که با شمارش که در کم زبیر که احادیث بسیار و کتب و نه هنوز موجود است که درین فصل بکار آید و فر
 حیات است بر اهل اتفاق و برای حرینی از آن در مجله نیز هم از بحار ریس المناقیح بنسب الغابین بنسب که از تفاسیر خود ما
 خود باستانی آورد و بر زبان مترجم نیست که صاحب تفسیر از محمد بن ادریس از محمد بن عبد الجبار از ابن ابی عمیر از خود
 بن عثمان از محمد بن مسلم وایت کرده که گفته که از ابی جعفر علیه السلام پرسیدم از قول خدا الکل
 که کیشی از تحت خود که از امیر المؤمنین است که در دولت باطله خلعت ظلم و تم با و احاط نمود و نور او را خاموش
 کرد و ما معر که در کعبه نایقتم قال یا علی فرمود و نه تجمیلت از تقایم است تا یک تیا که خبر دولت باطله
 میشود و نه ای تعالی و در آن برای خلق شما با آورد و نه نهایت غیر خود و خطاب نمود و غیر از کسی انسا لینداند

بعوت بخای عوفیل استی و همین است آنچه جابجای ایشاء نمود و در پنج ابلاغه و تحیر آن معجور است
 کما اثر تا پس حدین عباد به ترتیب انکارش ما دام الحیات باقی و عالم شد نسبت که درش با صدیق اگر هیچ
 نعمانی و خلافت را شده لازم نمی آید بلکه ترک سبب حدین که هرگز حضرت بسعد بن عباد و دارو که از چنین چیز
 محروم ماند و بشماوت معصومین بعلایش بغایت تصوی رسید و چون او از مقبولین ساسانی رخصت است چنانچه
 مجالس شید ثالث اما سیه و کتب دیگر محدثین ایشاان که هم منتصف بدان بودند بهر آن گواه است و او تقی را
 نیز از دست داد و مخالفت امام الایمه بر روی کار آورده و از رساله اعتقادیه شیخ صدوق و کتب معتبره
 و دیگر عیان است که تارک تقیه مانند تارک صلوة است معتقد اکنون ذکر عدم بیعت او با صدیق نمودن
 لشکر خود را و غوغا گشت و او آن است و لیکن این امر زطلت عرفان مجتهد زمانی عیبه نخواهد بود و چنانچه
 گردان رستم که در دیلان و لار و ربه که لک لک طلب السانند و در نیجا الحماث و دیگر آئند رنجناظر فقیر است که اگر آن
 را بر دفتر بنهم البته یک رساله مفروقه ثالیفت شود و لیکن مقدار کتفا نموده و بحجرات سابقه از تحقیقه در رساله
 مصر کرده خود را کشان کشان بسوی جوابات و مقولات و دیگر متوجیه سازم **قول** و استیلاهی اهل
 اسلام **الح قول** اما آنچه از تخلفات دیگر صحابه خبر داده پس جوابش نیز در جلد راول آئند مبسوط گشته
 که بعد از دیدنش گاهی چنین نتواند گفت و از اینجا ثابت شد که مجتهد زمانی هیچ کتابی را از فن کلام نزد
 استاد و نبرده و بقوت نظر خود این کتب را فیهه زیر که در هر کتاب شروط امامت را تفصیل و اجمال آورده
 چنانچه الحجابات که در اصل رساله بصارت العین نقیض بر داشتیم و واضح است که فایده بشرط امامت
 که از جمله آن است استحقاق امامت ندارد پس اگر عبد الملک لعنیه از ابلا و رافع کرد و باشد حقیقت
 خلافش از کجا تکلیف غلطه میرتیو از سلاطین و نیک که آنچه از ایشان صدور یافته و فائز تر باشد بد آن مملو
 و مشهور است و قلوبنا آخرین از آن پر خوان کاش بمطالع کتاب و شقی و دین باب می برد و افتد و حقیقت
 حاش می یافتند و اگر کتاب مذکور بمطالع حضرت مجتهد رسید باری کتاب ایسخ اخلفا که دعوی تبعی آن داد
 و جابجا عمارتش بقیه کتابت می آرند و دین باب می و واقعی بود شیخ جلال الدین ابو یوسف در خاتمه کتابت کوه
 آنچه می نویسد بعد از فتنه تشار برای ناظرین و سامعین مقام عیاست و بده عبارتت فی الاله الثانیه
 فتنه ترفیق استقوب بالزمنه البهاقنه التشار علی عظمها و اسفل الله ان یفقدنا الی رحمة الله و الله قبل وقوع
 الفتنه الهانئ الناس بجاه محمد علی الد علیه و سلم و آله و اصحابه بالجملة چون هر کسی از صحابه که با رسادات
 ابرار لیاقت این امور چنانچه دانی دارد و میانه سیاه و یا صحابست و امامت نزد فریقین ملازمست نسبت
 و کسب فریقین بر تفصیل آن مشتمل است تا بد گیران که در لنداید و نبوی و کمال جهالت دادانی و ظلم و ستم همک
 بودند و تجلیل مباح از روی غیبتی نمونند چه رسد من دین مبنی حیرانم که مجتهد از که ام لفظ و معنی بصار
 این امور را بر من لازم نمی گرداند جابجا در رساله مذکور نص قطعی بر آن نموده ام که حقیقت خلافت مشروط باجماع

شرط و غیره است و بموجب جمعیت و اختلاف اتفاق لازم نمی آید چه جای استیلا یا پناختن مباحث و مجادلات و تفصیل
 گرفته و اگر موزان عبارت را یاد داند و بارسی باز کند که قنیه تعبیل است آرم که در مقاله خامسه بعد ذکر عبارت شرح
 معنی لغت است که این عبارت مترسج معلوم شد که عدالت از جمله شریعی است تا آنکه لغت و ثبوت اما به بیت بیت
 اهل حل و عقد و اختلاف برای همان کس است که تشری و تذکره و روی موجود باشد عارف شیراز به خوش گفته **لغته**
 شود بختان باز و خواجند پند بلان از و ال نعمت مجاهد به گریه بنید به در شیر چشم به چشمه آفتاب را به گناه به
 راست خواهی هزار چشم چنان به که به تیر از آفتاب سیاه به **قوله** پس کلی نظر آخ **اقول** این کلی نظر از آن
 قبیل است که ابو جیل شقی از معجزات خاتم نبوت چشم پوشی می نمود و از اعجاز قرآن مجید نمیکشید با و نمیکه از
 اهل لسان بود پس مقام آنست که ما تم اهل حق تا نگویش ملا را اعلی رسد چنانکه عرفی گوید **لغته** محمد چون
 در مدول صورتیون زای من به آسمان محن قیامت گرد و از غوغای من به گوش اهل آسمان و حلقه نامی که است
 شیوه غم تا بر شید آهنگ نایابی من به بسبب آنکه اعراض محمد یا صبی بصفرت رفتی می کشد که لفظ آمنوا و علما **لغته**
 درین آیت و در بخت و خلفای شمشیرین هر دو وصف عاری بودند پس جناب بیکه نه عمر را موعود قرار دادند اگر شق
 اول ملوک بود البته احدی خلفای گفت ابی انرا تقریر علامه حضرت را چه پیش آمد که بیعت رشتین را می انداخت
 و در قلب ملول ماند چنانچه شیوه میگوید به شوق ثانی لازم آمد حضرت عبا و الی و بعا و به لاجرم جناب چو افرمودند و
 سخن علی موعود من الله بهما اجتهد امامیه ایشان که باطن و ظاهر گردید که حدیث کلینی را هم ندیده و نه چگونه بعد
 ملا خطبه بیست کلینی می گفت آنچه گفت حال آنکه آن حدیث نص قطعی درین معنی است که عبا و جرین بهما و شریکین مکه
 کسری و قیصر و دیگر کفار ماذون بودند و ماذون کسی نمیشود و اگر که به شق شرع و با باشد که از اجتماع است حافظه و در حق
 بودن از ظلم و چون تیر و کشتن اهل غیر ذلک من الراجح التي سحی مغفلا انشا الله تعالی و چگونه جهت قطع نظر
 انما یان صنادید و هاجرین می نمود و در باب اعمال صالحه ایشان لب انکاست که شیوه پس این منعت محمد
 المنافقین که تر از ان حکایت مینت که یکی از نمره مار قین نزد بعضی از خلفای عباسیین حاضر شد و درباره مطاع
 مرتضوی شل واقعه حکیم جل من بهایت گفت تا آنکه بسوی عالمی اشاره فرمود که باید عجز زانی کردن و داد
 مناظره و ادان پس متکلم نزد و یک شده گفت که بعد از وقت مناظره کیست که حق را باطل میسر گرداند از باب
 یکی را قرار داد تا حکم کند که فلانی بر راستی و فلانی بر کجی می رود و نزاع فیصل شود چون خارجی تن در داد و حکم گوش
 راضی شد متکلم با و را بلند گفت انو الله علی اتمام الید است و حصول الید خلیفه فرمود که بدون قبل و قال و جنگ عدل
 چگونه غالب آمدی جواب داد که مقصود اصلی تحکیم جناب مرتضوی در تحکیم بود اکنون که خود بر حکیم راضی گشت
 این شل مطابق افتاد و سخ که پیشین بیای خود آمد بگو به پوزنیخام علمای رفسد و ادمقات شعریه و خرافت
 دل بوقیه داده این متکلم را بسوی خود کشیده اند تا بدانی که سر پرست جناب امیر ایشان کرده اند و
 پس حال آنکه در کتب معتبره ایشان موت علی الکفر و الارنداد برای حضرت امیر معاذ الله محقق است

که اکثری علی بن ابراهیم را از اخبار و صحابه تذکره اند و می یابیم و شدت عذاب و سختی که آنرا سیدان و اولاد و محبت
 که شنیده اند از دوستان هم بطور رسید باز فراتر می رسد و حدیث کلینی را دلیل بر این می یابیم و آنکه با جریح ما دون
 به جدا بود و چندین پنجه و انستی و بعد از این منصل خواهی دانست انشاء الله تعالی و از دو ازم آن یعنی بکمال ایمان
 رسیدن و متعین مدیاح قرآنی که دیدن افکار کرده میگوید که خلفای شانه از وصف و ایمان و عمل صالح ماری
 بود و ندانم کاسیسی خواج هم لازم آمد و هنوز نماند که از آن حدیث که هم در کافی و هم در وافی است و بلکه
 ایشان در ابواب و ابواب این تسکین خواهند دل من مبارز میگویند هر چه مخالف است و مذهب شیعه خواهد پذیر
 قبول کردنی است و خصم و عیار خطه ان هرگز از ازم نتواند خرد و کمال مر از آن بود که اکنون هم در یابد
 بلکه چنانچه را یعنی شدن بجا و متعین مطلق طعن خارجی و بار و جناب مرقوم شده چنان را یعنی بودن
 با و نیست صحاح جریح و قائل شدن بدان مطلق همه طاعن حضرات را شین گشته بجان الله امام صادق علیه السلام
 و ساقب را شین بدین تاکیدات که فرمودی بر این متصونیت چنانکه خواهی دانست انشاء الله تعالی
 بیان فرمایند که حق تعالی بجا و هدایت ایشان قبول فرموده و دین و اسلام را بدست ایشان بلند و او
 و حال آنکه در کلینی و شروح آن با حدیث آمده ثابت شده که نماز آدمی اگر یکبار قبول شد باز او را هدایتی
 نمکنند و اعمال دیگر وقتی قبول میشود که نماز و غیره قبول آمد چنانچه امام رضا در کتاب فقه خود آورده و فرموده اند
 و این همه بر ایمان متفرع است و معتقد که مدین جعفریست از ایمان آنکه امری نماید با رخسار پاک و در دل این
 تیسر انصافین چنان است که دیده که این بزرگان فی سبیل الله جرت کردند بلکه مناسبت جرت شان عشق و عاشقی
 بود که تفشیش و امرعات او بیان است و هر که خواهد که این عملات و وفایات را با اجمال بیند باید که جمع کند بکتاب
 کامل جهانی که فقه کلامیه بر آن می نماند و شرف بایه و غریبه بر آن هجوم میسازند و مثل شورش بر تالیف این
 می باشد و بعد از آن اجنایا صمد و نال بعد از این در کجا خواهی دید که تمامی حدیث مذکور را کافی کلینی خوانم نکاشت و فو
 آن بر دفتر خوام گذاشت و استیصال این احتمال تجویرین وجود درین نزدیکی می آید بهما بجز و قوت آبی اگر چه
 جهت نامی فقه را مختصر کرده و دانش نداده که تمامی افادات جعفری را بنویسد لیکن درین مقام مقتضای مقول
 است گفتند که کسی با تو کار دارد و لیکن چو گفتی و بلیش پیاده از مجتهد باید پرسید که علای شهادت استخوان را و حق
 حضرت محمدی فرزند جاتون هرگز قرار داده اند چنانچه تفاسیر قدما بر آن نقل است و میان ایشان هم در کتاب تا و بیات الهی
 با شایع تمام است که باقر مجلسی نیز از آن کتب معتبره می پذیرد و در کتاب خود استناد و بدان دارد و حال آنکه در عقلا
 الفاظ آیت انما نعیر جمعه نموده اند پس میان کن که ایمان و عمل صالح این بزرگ که حال طیب لا و تش سبقتضای روایا
 در بجا و محکم و جلای اول و حق استیق و فتاوی فقهای امامیه و ما و کچم چند الزامی خصوصاً عیان شده
 که معرفت فی المجلد الاول از بجا و ثبوت میرسد اگر گویند که امامت را عصمت ناگزیر است و آن بدون ایمان
 صورت نمی بندد و چنانسان ساقب یکدیگر گویم نظر از آنکه عصمت و بعد از آنکه هر دو چنانچه از گوهر هر دو روشن است

میگویم من علی بن ابی طالب بودم بدین ایمان آمدم بود کسی ما درون مجبوا بدین شرائط معلومه شود شد که انصاف طلبه بود
 اسلام و معراج و مناقب قرآنی فرع بقوت مرتبه ایمانیت در نه لازم آید و امثال این مقام که هرگز آید بقلیدر مجتهد غیر حصول اجتماع
 با شایستگی است. لکن هیچ نباشد لا اقبال الهامیه و غریب بعرض و مضمون می آید که حضرت امیر شریکین و شایسته
 نبی السلام و خود عا کاشانی و بحرانی خلافت فاروقی را بدو که باید باشد این آیت موعود من الله و استسلمته و خود را بعد از آن
 بدلائل حدیث نبی السلام و داخل کردند اکنون بجا مانده از کمال ایمان از خلفاء و الا لازم آید عدم ایمان حضرت ماضی مغایر
 اند **قول** از دو حال خالی نیست **قول** درین مقام شش اول را اختیار کردیم یعنی خلفای اربعه وقت نزول موعود
 بودند بر مذهب مجتهد که تخصیص خلفای شش می کند و با فخر حضرت مرتضوی دادا نصبت میداد ولیکن پنجم برین شش وارد کرد
 از قبیل گفتار نیست چه اعتراض اول لا است بر آن می کنند که جناب مجتهد را مسأله فیما قاله مجمع علیه علامت بیاد نماند زیرا که
 با اتفاق وقت مناظره خصوصاً چون غیبت تمام همریان با شد و بر پاشیدن فتنه مظنون بود و امری را بر روی ایشان
 بر زبان می آید که در شجرت آن قیل و قال کنند و نیز چون و چرا نگردد پس افضل الله لعین حدیث الایمه من قریش با شرف
 مجتهد بمقابل انصاریان کردند و کسی را اقبال انکار نماند اما موعود بود و خلفا بخلافت پس متصل است که با استقاص و شهرت
 احادیث رسیده و این ترتیب خاص شهرت نگارنده باشد لاجرم بعضی بطول امر رسیدند و بعضی بعد از وقوعی بر وجهی
 حدیث عدی بن حاتم که در تلقای مریدیت دلالت بر آن دارد و بسا اخباری گفته اند صحیح است لیکن در زمان مخصوصی که در آن
 است قاصد نمیدهد بلکه بعد از آن چنانچه جمیع الزاماتی که پیشته اجتهاد دارند و استیلا مسائل فروعیه از اول شریعت عمیق
 کار ایشانست نمابند انقیاده را در اصول حدیث و اصول فقه خویش مثل قوانین قوی و مانند آن ملاحظه نموده باشند و
 شاید که وقت تحصیل کتب و رسیده و مسلم با شرف الوصف صفات فاضل بر حصول آن نیز بطاوعه شریف گزینته باشند پس از آنجا که
 تزیین و مسأله در دسترس آن حضرت رسول را بیانی توان بود که با و است این آیت شغول نشدند تا اگر بعضی اندک گویند
 که کلام لفظی ثابت میکند که اختلاف هماجین مراد است قیل و قال بطول خواهد کشید و او شان خواهنگفت که ایما یا ایمان نداریم
 و اعمال صالحه نکرده ایم بلکه میانه از آن است و شایسته قیل و قال است پس از آن غایت شی خوانند که قاطع متزاع شد و کسی
 نیارست دم زدن و چون مجتهد الزاماتی برین قانون دل نمیداد بهر جا کلاس محمد نوش و مرد و میشد و المعجب که
 مجتهد لازم میگردد اند این مقول را با حدیثی که ما بحسب این آیت خلفا هستیم انکار شما بی وجه است حال آنکه قرنی
 مذکور فرمایند این سخن است که همه انصار میدانند که ما آیت میعاد را مصداقیم و موعودیم لاجرم اگر مجتهد عالم نشان
 کرد و اگر گفتند که کوشش ششم از ششین خلفا نشان نیست کتاب پسین موعود نبوتی آید و کوشش بی و بلکه
 تمامی و تقلیدش را لیکن می رود و کیفیت که مبعوض بکار و حق العین انصار سر پرست الهیت بودند و معلوم شد که در
 اعتراف به نبوت خلافت خلفا آیت مذکوره پیچوند و اگر مجتهد از عهد برز اند پس مدعا بدست آمد یعنی اگر نیز
 افتاد که در حدیث الایمه من قریش که انصار و آن مجمع عظیم قیل و قالی کردند و گفتند که ششینه ایم از حضرت
 بنی بر علی بن ابی طالب و علم از غیرت ساخته و در اختیار شمس و انیکندری غالباً حقیقه الامر است اما الزام پس بیانش بود

بوجه بسیارست بر بعضی ازان التفامیر و دنیا چقدر اگر مباحث ملحوظ است تقریرش اگر نصف در کتب غیر
 خود از حضرات امیه بطور وصایا می آرند و احادیث ایشان را در هر باب جمعی آتی چون پادشاه
 از جمله آن وصیت حضرت مرتضویست بعد السیدین عباس رضی الله عنهما وفتیکه او را بر
 مناظره خوارج فرستادند لا تخاصمهم بالقرآن فان القرآن حلال ذو وجه لقول و لقیولون لکن
 حاجم بالسه فافهم لکن بحید و اعنها محیصا یعنی مناظره بایشان با قرآن مجید لکن که احتمالات
 بسیار در آن متطرق است لیکن مناظره کن بحیدش تاگز گاه سیبند پس طعن مجتهد از کجا
 میرسد یعنی از معصومین بحضرت رب العالمین یکشده علاوه باید مجتهد را بروح مترجمین و شارحین شرح ابدا
 کشتی کردن و بصنعت مصارعت و اخذ تلامبب معاذ المد تعلید حضرت فاطمه زهرا بحیدش کافی اخور
 کما سبق الیه الاشاره پرداختن که چون خلفای ثلاثه باین استخلاف موعود بودند از جانب خدا
 چنانچه شما آیت میعاد را در کلام مرتضوی لاحق گردید و استدلال بان نمودید چرا احد خلفا
 لغت آن پس هر جوابیکه مخلصین شان بمرامات قانون عقلی و نقلی مرتب فرمایند از طرف
 ما هم بعینه یا بشکله کفایت تواند کرد مع هذا قول او ما بموجب وعده الهی خلیفه سیم حقیقه
 دالات میگرد و بر فعلیت خلافت و مکن فی الارض و چون هنوز کسی در سقیفه معیت نکرده بود پس
 صدیق چگونه چنین فرماید که ظاهر اسم خلافت واقع است چه جاس فاروق رضی الله عنه
 چنانچه مردم احد الخلفا مقتضی آنست و بر تقدیر معنی قوت و استعدا الضاریم میگفتند که بموجب وعده
 الهی که متعلق است بایمان و عمل صالح خلیفه هشتم پس رفع نزاع صورت نه نیست بلکه اگر اندک غور و فکر رود باین
 اعتراض بذات مجتهد میرسد زیرا که انقدر خود نزاع جمیع بنیادگان هیچ البلاغت بی عیار است که حضرت
 خلافت فاروقی را موعود من الله دانستند و خود را بهر امان علی الظاهر داخل کردند حالیکه گویم که مراد
 حضرت شیر خدا هر چه باشد خواهد صد و وعده درین آیت فقط خواه در آیات دیگر نیز بهر حال مدعا تمام شد و خلافت
 راشده خلفا که موعود دین الهی بودند برص مرتضوی عیان گردید اکنون باید او را در پی تاویل افتادگان باز کنیم
 سابق گفته بود که در کتب معتده ما حدیثی ثبت خلافت راشده و غیر راشده آنها وارد نشده فارغی از آن علاوه
 در آنچه مجتهد در مقام ایراد نموده هیچ عجز نیست کما سیاقی انشا الله تعالی عجیب نیست که حضرت امیر رضی الله عنه فرموده
 از سه و نسیان و وقت و وفات پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمایند که من مولی هستم و امامت حق منست از وقت
 نزول انما و رد افستنا تا کار دین منظم میشد و از چند صد است که شیخ حلی و مانند او از خصوص خصلت
 مرتضوی پندارند یک آیت هم تلاوت نکنند و نه نام قصه غدیر و بروی کسی عموما حضرت عباس خصوصاً
 ببرند که ای عمر بزرگوار اگر سهر تر در داری و امامت من و واقعه غدیر را فراموش کردی که نیواهی که امام
 بری و از حضرت پیغمبر برسی که حایه نیست و موقوفه حضرت عباس بن عماد الاسلام هم وارد است چنانچه دانی و سایر موفقی

هم بیان کرده اند که الاصحی بخلاف ابوبکر صدیق که نه معصوم بودند نه از سهو و لسان الاجرم بر حیه او رایا و آمد و فرمود گفت
 که اینهم در کتب معتبره رفسه جابجا مصرح باشد که حضرت امیر در وقتیکه شهادت ذی النورین متحقق شد در خانه را برود
 مردم را بست و در آنوقت هم طالب خلافت نشد و قاصد انتظام دین نگشت هرگاه همه مهاجرین و انصار فرام
 آمده الحاح را از حد گذرانیدند تا چار قبول فرمود کاشش آنچه این پیروده سر در طعن اراخ نگار بلاغت
 بسته بیاد می آورد و نه عبارت ذلک الکتاب اهل بیت استرداد و استرجاع و خواش خود مضروب
 از خود میفرماید و سماعی در استرجاع آن نمی شوند و معلوم است که جناب امیر بعد قتل قاتل الدار خود خواش خلافت
 نفرموده بل ترکها و اعتنا گفت فی بینه فجا الناس به چون الیه و چون اصرار تمامی مهاجرین و انصار بر بیت
 از آنحضرت اصرار گشت و همگی التماس کردند که ماکسی را حق و الیق برای خلافت ادا جناب نمی بینیم مدیدک
 بنا لیکار و در آن وقت حضرت ناچار قبول خلافت کرد و الی آخره با فطره و در نهج البلاغت موجود است
 دعوی و المطالبو اغیری و از ارقی خیر من امارتی آنچه گفتند که لا تغفل قافر تا و العجب که رفسه اینهم گویند که از جناب
 فاروق را بدست فیر و ذی النورین را بشواریان بلوایان گشته پس مقصود غیر از طالب خلافت
 چه بود از جناب شیون نو قلمونی حضرت امام الائمه بر اصول رفسه منقرضین باید و دید و دست تا سفت باید گزید
 عجب دیگر آنکه اگر کتاب صراط مستقیم رفسه و مانند آنهم پیدا است که حضرت امیر فیض اعلی خویش را با
 یکان بر شمرند و در شوری از کجا بجا رسیدند و واقعه غدیر را در سبای امیر هم ذکر نکردند و شایع نبخار
 خصوصاً ابن ابی الحدادی و عادل و منصف نزد مجتهد فانی و زمانی در شرح آن گفته اند که نه سب الماریه نیست و نه
 امیر در خلافت خود هم گاهی قبل و قال نفرموده که من منصوبم لقرآن و حدیث و خلیفه بالافضل ام غرض آنکه تقریرات
 رفسه انقدر عجائب و غرائب نماید که بیانش در هر از هر صورت نمیرسد و چه جای این کتاب که بعنایت ازین
 در دو ص جز و تمام شود و حال حضرت زبیر جالبیکه بجهت او را از متکلفین شمرده بتفصیل و بسط تمام در مجلد اول
 مذکور شده و محو چشم که یکی از خلفا در آنوقت که هنوز کسی بحیث نگذیده چگونه چنین میگفت که ما عرفت معتمد هرگاه
 گفتگو در تعیین در آمد چنان احد الخلفا میفرمود که اول موعود منم حالا آنکه برای تعیین شخصی در آیت کریمه دلیل
 بنود من بعد امی دیگر باید فهمید و سر سری نباید گذشت یعنی موعود بودن بوعده مذکور مستلزم آن نیست
 که هر یکی از خلفا مطلع هم باشد پس اگر خلفا در سقیفه عالم بان بودند باینکه باز هم آنچه در عبارته البعین گفته ام بی غبار
 چه محصلش غیر ازین نیست که تمکین دین و حصول امن را چون در خلافت راشدین یافتیم دستیم که وعده
 صادقانه مذکور این بود که در ضمن خلافتها میشان با عترت حضرت و نفوی ظهور نمود پس مجتهد درین تفسیر که تطویل
 گردیده و بقیه الامر نرسیده آیا مجتهد را باید نفی آید که جناب امیر اجازت نمیداد حسین رضی الله عنهما را که از در جعفر و قاضی
 و در آن تامل منسل مصطفوی صلوات الله علیه و سلم باقی ماند و حال آنکه یقیناً میل است که کس از اولاد امام حسین از یک امانت را بجا نبرد
 ازین جهت نخواهد شد بلکه تمامی اولاد اوصاف از انبیا علیها و امتش را در شارق و غار طایفه شایسته خلافت میباشند و اینها را باطلی

و بحار و حیات العلوب و بصایر بر هر یک از افراد شیعیه تا قیامت علم جناب محیط بود و کیفیت واقعه مشاهدات
 امامین و قس علی نه اوقات دیگر مثلاً حضرت صلی الله علیه و سلم در بعضی از نمازهای نبوت و اعانت ملائکه
 بشهر بود و دقیقه از شورش و جمع اسباب جهاد و فرنگ داشتند و آن میعاد بشارت در ضمن آن جلوه نمود
 داد بالجله هر که ادنی غور در علل و اسباب کاخ و دنیا نماید این امور را نیک میداند مگر مجتهدین و فضا اذ را که آن
 نیز محروم اند **طرفه آنکه** هر امام را علم الهی که فلالی بعد از من بسبب اجتماع شرط مثل عصمت و غیره امام
 خواهد شد ضرور است و باینکه بعضی از آنکه در شتابه افتاد و فصل امامت و دیگر را بدو نموند و بعضی از اهل اصحاب
 خود را ترجیح گذاشته چنانچه اشارتی در آغاز مجلد اول هم بدان فتنه و تفصیل این اجمال بعد ازین می آید
 انشاء الله تعالی **قول** و نیز در صورت الخ **اقول** این اعتراض ثانی است بشرق اول پس باید آیهی نبوت
 مفصل ذکر کردن و اگر قول فاروق بر تقدیر صحت بطور اختیار و امتحان باشد چگونه میبایست که
 چنانچه عیاضه ثانی مجمع مردم در دقیقه فرمود که البکر افضل از ماست و کسی نیست که از او بهتر بود و اوست افضل
 و با حیرت ابو عبیده نیز درین مجمع فطیمه موافق آن فرموده و فضیلت فضل الصدیقین چنانچه باید بیان کرده
 و خیریت او را بر ملا نام گردانیده تا آنکه کسی را درین محفل بزرگ مجال رد و توجیه این بقدها متصور نماند مگر بگوید که کتب
 کلامیه مثل حقوق فقه و اصول هر یک در بیان باطل است پس حجت خلفا باین اعتبار و امتحان چنانچه برین سقیفه گشت
 و خود علمای ائمه پس مطالبه و کتب دینی ذکر نمایند و چون در آن میگذشتند از انانی که اهل سقانه چهار
 نفر بودند باشند از جمله ایشان فاضل شجر این نیز بجز اینست که در راجع اول از شرح منبع البلاغه قصه سقیفه نقل
 کرده و گفته مقام ابوبکر و قال نه اعم و ابو عبیده بالیو اسما شتم فقال لایقینی هذا الامر عریک و انت احق
 البسط یک فیسطیه فیایاها فبالع بشرین سعد و بائعت الادس کلها و حمل سعید بن عباده و هو راضی عن فضل
 و قیل ان الباقی متخاف من البیع حتی مات بخوران فی طریق اشام پس تخیل که چون خلافت بقریش آمد بعد سکوت فضا
 فاروق و امین را گویند و اندید صدیق اکبر و دوست خود را در آن مجمع فلالی نماند و از پیایم عیان شد که سعید نکران
 سعد بعد از این داور ارشاد دوم مرگ نصیبت است **قول** و چندی بعد شوری از آن **اقول** این اعتراض سوم است بقدر
 مذکور و من ترجیح که ایام موعود بود و خلفا منحصر در همین بود که اصحاب این ترتیب را قاطع دانند و حضرت عمر بعد ازین
 که بعد ازین خلافت نص قرآنی برای عثمان است و همه کس را و خواهند بگزین این امر را اصول و الا لازم نمی آید و ضرور
 نمی نماید و اصل نیست که اشترنا که سعی و مشورت در امور یک موعود الکی است بیانی شود بحجت انکار امور که در عالم
 با سبب تعلقی گرفته لاجرم با اجتماع مردم و مشوره شان او خلافت را گذارستن منافی آن نیست بلکه از مصلحت
 و اسباب آنست پس معلوم نشد که مجتهد چه این امور دست میزند و عاقبت اندیشی نمیکند **قول** نیز در صورت الخ
اقول این اعتراض چهارم است و جوابش آنکه میباید کسی از محققین این روایت را بسند نقل کرده باشد چنانچه
 صحت آن یا در کتابی از ارجح نماید که التزام صحت فرماید یا استیجاب مجتهدان را بسیاران میکردند که درین باب

چندان بانه دارند که در سند حدیث صدوق خود کامل شیعه گفتگو کرده اند چنانچه تفصیلاً شرح می آید و بعد از آن
تفسیر صحیح میگویم که محمول بر تو واضح و بی غش و نفیس است نه بدینی که فاضل جزیری در نهایت آنچو گفته در ساد
خلف مختصاً شریف است که اعرابی نزد صدیق آمد و گفت تو خلیفه پیغمبر هستی گفت نه من مخالف ام بعد از آن جانب
و خلیفه کسی است که قائم مقام آنکس باشد که بگذرد و بجای او بنشیند و مانند او بود و الحاق تا بر امر مبالغه است
و جمع آن خلفاست بر معنی تذکره بر لفظ چون ظرافت و ظرافت و گاهی است جمع میکنند این لفظ را به خلافت مثل ظرافت
و ظرافت اما خلفه پس کسی است که در فارسی و رایج و پویج تعبیر تواند کرد و نیست آنچه اکثری گفته اند معنی آن
و قول صدیق محمول است بر فهم نفیس و فروتنی وقتی که او اعرابی گفته بود یا خلیفه رسول الله و ازین بیان ظاهر شد
که جزیری در نهایت خویش که در لغت نوشته توحید این کلام کرده و نقل نموده که در محمد اول دانستی بیشتر مثل بریز تو
و در ملاحظه قرار گرفته که الموجه مانع و المانع یک قیسه الاحتمال و اذا جاد الاحتمال بطل الاستدلال پس لازم بود
مجتهد را که بعد از ابطال این احتمال ذکر میکرد اعتراض ایما یا الکسب آنکه گاه از می بکار برند و حق نیست که محال بینند
که این احتمال را بر بزرگترین طبع و تدلیس که پیش از این اتفاق است پرداختند اگر اکنون قدرت بر رد این احتمال
دارند باز بهین گو و همین میدان لیکن محمول و قوت الی یا امید که دلیل بر احتمال مذکور است عاداتاً است اما آنکه
که بالا مجتهد و تقلیدش کافی باشد که شک نیست که صدیق اگر بعد از تعزیرت و ادای خلیفه بر آن نبوده است حضرت
رسالت رفیع اختلافی است و استعمال خبر اجتماع اوصاف بقیه رفتند و انصار را از اراده شان باز داشتند
و خلافت ما حین را نایت فرمودند و بعد از نبوت خلافت قریش و ظهور ولایت خود زبانی دیگران و بیعت اهل محل عقد
مقصود خلافت گردید چنانچه کتاب احتجاج طبرسی و شافعی سید مرتضی ثمانی و بحار و مجمع بحار القلوب و غیره بر آن
گواه است و درین ورق مجتهد آنچو گفت دلالت بر آن دارد که بقیه شریعت بودند و انصار را از قصد خلافت
منع نمودند و خلافت قریش را بحدیث مذکور با ثبات رسانیدند اکنون از دو حال خالی نیست که ابو بکر صدیق خود را خلیفه
بر حق میدانستند یا غاصب حقوق و تقویم غیر مستحق اعتقاد می نمودند بر اولی ناگزیر شد که مضاعف انفس فرموده باشد
و هو المطاوع و تقدیر ثانی ناگزیر است که قابل مایه شد که حضرت صدیق شیعی بودند چنانچه کتب شیعه مثل مجالس شری
و حق البیوع و مجمع البحار بر آن دلالت میکند که شیعہ کسی است که حضرت امیر را خلیفه بلا فصل بدانند و خود
و این امر خود را از تقریرات رنجه بطور میرسد چنانچه جالبی در شهاب ثاقب جایگاه نسبت رساله سیر العالمین را بسکون علی
باطل ساخته تشیع شیعین را بر تشیع خالی انقلاص معنی اشیاء متفرع گردانیده یعنی اجداد نبوت رساله مذکور و غیر این تشیع را
لازم نمی آید و در نه باید که شیعین که گاه گاه اقوام بجز و قصود خود میکردند و فضائل و کمالات علوی بیان نموده اند
باشند و چون بجای خود قرار نیاورد که از ثبوت اشیاء نیست بل از ملل و ملل باید که مجتهد معتقد میهنی گردد که حضرت صدیق علم
مثل شیعه نامی است نه و جو خلافت ماصری یعنی تالیفات مثل طبع المرح و غیره و بر کسی که کتب طائفه کالیه ملاحظه کرده
مثل مجالس المؤمنین و غیره مخفی تواند بود که ایشان آن خلفا را در شیعه ناپسندیده اند که اسادات فرخ الدین

و اکابر خاندان محقق و طهارت را با طهارت شیعه زنده در گور دفن میکرد و بدست خود می کشیدند و چه ظلم است
 بر اهل بیت امارت نه نموده اند و محصل انذارشان همین است که آنچو خلفای عباسیه کرده اند از بیت ریاست
 و سلطنت کرده اند عقیده ایشان همین بود که حضرت امیر خلیفه بلا فصل اند و لیاقت امامت مخصوص پروردگار
 عصمت و طهارت است پس اطراف امور و اغرب دهور باشد که حضرت صدیق نزد عظام مکتب آن ظلمها طعنا
 و یقیناً نشوند و بر تصریح اکابر تکمیلین بیجه و کاسه لیسان ایشان که منکی از انجمله باشد غلطانی نکنند جزو ریاست
 امامت را حصول ریاست و از شیعیان بهره نبرند و تقصیر بر منزه الملک عظیم برای ایشان مقرون با ذعان نکردند
 و هرگاه تشیع صدیق باطل و اتفاق فریقین باطل است معین شد آنکه لفظ خالفه نیاز توضیح بر زبان جاری کند
 فلا یعمده علیه و از اینجا است که شوشتری و غیره او در مجالس غیر آن آورده اند آنچه دلالت بر آن دارد که او را
 آنچر و بر وی احباب و معاصرین خود این نوع مقالات می گوید قابل استدلال نمی باشد حال آنکه
 هزاران امور دلالت می نماید بر آنکه حضرت امیر غباری از ایشان ندانستند و اینهمه بزرگان مثل شیر و شکر بودند
 چنانچه نموده آن در کاشف اللثام عن تبلیغ المجتهد التمام سمت نگارش یافته تا بحال حال حضرت صدیق
 باید دید که او با آنهمه مناقب و مناقر جمع علیها که در ذات والا صفاتش بودند و مؤثر آن اگر کتب روضه باز
 انشاء الله تعالی خود را بیچ و بوج قرار میداد و بر وی انبیا و اصفیا علیهم السلام میکرد که صفات مقدس
 خود را بنمیدیدند و معائب را بر می شمرند و بتواضع و کسر نفس خویش را مانند حیوانات خیالی میکردند بلکه از بزرگ
 این بزرگان از انهم میگذاشت گمانی البحار و غیره باز هم روضه ابو بکر صدیق را از راه سفاهت و تیره درونی
 زیر و طاعن میگذاشتند و ادعیه زبانی میدادند لغو و بانه من شمر در انفسهم و من سیات اعمالهم قوله و یقینی
 الی اخره **فصل** این اعتراض خجسته و جوابش در کتب کلامی مثل البطل الباطل و مصواتع مفصل
 موجود است و من در مقام عبارت علامه دهلوی قدس سره الغر که در تفسیر اثنا عشریه نوشته اند ذکر میکنم
 و آنچو قلی گفتوری از راه حماقت و غریب سفاهت خود بر آن وارد کرده لغرض بدان می نمایم و بر تمامی عقلا و ائم
 میگردد آنم که آیا جند را مناسب بود که این طعن را ذکر کنند و از جوابش که بعنوان تدقیق و تحقیق کتاب مذکور
 که در مناقب و مشارق مشهور است سمت ذکر باید اغماض هیچ نماید غایه الامر آنکه اعتماد بر تورات قلی کند که باطل
 خارج از عقل و نقل باشد و خود در جواب مکاتیب احباب خویش مثل مولوی حبیب علی اقرار بدان نمیکند و در لیاقت
 نوشتن جواب بحقیقه و چون بخواهند از این باتمام باید انشاء الله تعالی و شکیا که منفع است بر آن صد و اربع کتاب ایشان
 در کسر الظمیان تمام میفرزاید و هر یکی از فاضله و عامه اقرار نماید که حجت الحق بر روضه تمام شده و الله الحیج الباقی
 بدانکه عبارت کتاب مستجاب تنخذه اثنا عشریه اینست که پنداشتاد و سوم آنکه گویند خلیفه اول که اهل سنت بحقیقت
 خلافت او قائل اند و صحت امامت خود شک و تردود نیست بخلاف امیر المؤمنین که در امامت خود اصل را در دست و تبریز
 و بصیرت بود از حال خود و اتباع یقین بهترین است از اتباع شک و بر طعنات شک خلیفه اول و توضیح نموده اند که در دم البسین خود

این فطرت گفت یا یقینی گشت سالت بسوال المتصلی علیه السلام لانا انصار فی هذا الامر شیء و شیخ ابن مطهر علی بعد
روایت این کلام خیلی زبان رازنی و بلند آهنگی شروع کرده و بحساب خود گوی از میدان مناظره برده است گویند
که دلیل انفر بودن این روایت آنست که اگر خلیفه اول را در مقدمه انصار ردی بود فصل امت بعد از خود میبایست
که عمر بن الخطاب است چرا سید و الاقل انصار را در وزارت و امور دیگر شریک و پیغمبر نمود و اگر این روایت از خلیفه اول
صحیح میشد میگفتم که دعای او آنست که کاش خضر انصار از انجناب سوال نمیدوم تا ایشان نیز جواب با صواب
انجناب را میشنیدند و ما بر کج و درت خفا نمیداشتند و بالفرض اگر انیکلام از ابو بکر صدیق صدر یافته باشد بالاتر
از حکیم حکمین که انجناب امیر المؤمنین بوقوع آمده خواهد بود و بهین سبب خوارج و حواریه خروج کردند و ان اعتقاد بر گشتند
و گفتند که اگر این مرد را بکار خود یقین بود که حکیم را میکش و ملامت شد که بنص مستحق مدعی این امر خطیر شده بود چون بد
که پیش من و بعضی راضی گشت و پنچایت نمود و معلوم است که صدور این قول از خلیفه اول تا حال کسی غیر از بعضی
از کذابان روافض نقل نکرده و صد و حکیم از امیر المؤمنین چیزی نیست که نتوان پوشید و نیز برین قول خلیفه اول مقصده
متحقق نشد زیرا که انصار با این تسک باز دعوی خلافت نکردند و بر صد و حکیم فاسد بشمار شربت گشت از انجمله انکار خلا
ف امت از خاندان اهل بیت نبوی بر آمده و فت و حکیم من بعد این امر را برای ایشان نگذاشت بهین شد که اگر ایشان را
در یکا حتی میبود جناب امیر المؤمنین چرا پنچایم و پنچایت راضی شد و از انجمله است خروج و ریه و از انجمله است تسلط و
و در اندیشه بر روی اسلام و قرآن و من جمیع کتب و انکار غیر ذلک صاحبیه و ان نیز در باب مکارید فضیه مدعی این روایت
سوء و تفصیل بسیار کرده و چه خوشالش از خود نموده فطرت این اهل انکار و اهل بیانات بدون غرض و منکر
است کتب قطعه عتیق فی امامت و قد اقررت علیه الذنب و الخطی و فاحش الماله الا الناس من کذب ذالک بتخصیه بلیکات فی انکار
الی الا ان آیات من المعصی نمائند که نفی کنشوری که مهمل گویند و لاف و گراف و حیل و جوی شیوه دوست و دشمن این نشان میبخشد
که حکم بوضع این روایت مردود است باینکه قاضی القضاات صاحب کتاب مغنی که از متقدمین اهل سنت و جماعت است
و متصدی جواب مطاعر نشسته این روایت را انکار کرده و عدم انکار در مقام دفع احتجاج خصم دلیل تسلیم است که ما برود انفع
عند فی اهل السیلم قول اهل سنت گویند که دلیل انفر بودن آنست آن **قولنا** ابو بکر مصوم نبود از دفع تناقض
ان کلام او ضروری باشد و معذ سبک و می که سبیلین روایت نص نمودن ابو بکر بعد از خود بر امامت عمر و عثمانی بود که ما برود
نماده بودند و شرح و تفصیل آن در جلد اول گذشت فاجب الیه **قولنا** سیفتم که علم و نیست آن **قولنا** از طریق
نفی این امر را نموده و میگویند زیرا که از در حال خالی نیست که درت خاطر انصار بر عمر ابو بکر جوی ابو بکر باطل در صورت شش اول
همان آتش در رکاسه و در صورت ثانیه در وقت مردن که وقت انقطاع از اهل دنیا و کار باشد است ابو بکر را از
که درت خاطر انصار چه بر او بود که پیاس خاطر ایشان این کلام موهوم گفت **قولنا** و بالفرض اگر این
کلام از خلیفه اول صدر یافته باشد آن **قولنا** بر و اتقان کتب سیه و تواریخ و کتب کلامیه مخفی نیست که
حکیم حکمین از جناب امیر المؤمنین علیه السلام با اختیار خود شش وقوع نیامده پس محل اعتراض نشد **قولنا** و معلوم است

ضرر و ضرر و فلیت که او فقط بحسب تعرض نماید و از ان اعتبار این روایت نزد اهل حق لازم آید العوض به است و اگر
 انجمنی که صاحب فنی چایش اده و گفته که موضوع است بر اهل سنت لازم گردانیدن چقدر مکتب علمای
 روفض است از قدامت و تاخرین که هر چه در باب مطاعن خلفا ذکر میکنیم صحیح روایات اهل سنت می باشد چنانچه
 ثنائی در شانی و حلی در شیخ و دیگران در غیر آن مدعی گشتند و مجتهد جالبی در کتب مطبوعه از ان هم با اثر
 نناده و با شتر اطامور و دیگر هم مدعی گشته و لغو ما قالت العرب العر با و القیت جلیاب الحیا فاضع هشتت و الحمد
 که هرگاه مجتهد جالبی بر طائفه خود دعای بد قطع بیک کرده اگر ایشان الزام ستیان بدون امور متعده قصد کرده باشند
 پس کارکنان عالم دست و پای او را از خلافت بریدند بلکه حقیقه خانه روی او را نیز خراب کردند انشا و الله
 عبارت کتب جالبی بعد از این بمقامی مذکور میکنیم **اطراف آنکه** قاضی روایت جهنمی بودن زراره در
 محاسن نقل کرده و سکوت و زریده و رفضه آن روایت را لائق اعتماد ندانند بلکه فتری می پندارند حال آنکه
 مؤیدش هزار حدیث از امام صادق در کشتی و غیره موجود و این کلمات طیبات بمقتضای روایات کشتی
 سخن تمکیده آنجناب درباره آن شقی بود که لغة الله علی زراره و هو ثمین الیود و النصارى و انهار علماء شیعه
 در کتب کلامیه آن بود که نزد هر عاقل متفق علیه مقبول و مختلف فیه درود و چون روایت لینی را بعد الحیا جواب داد
 اعتبارش بر اهل سنت لازم افتاد حال آنکه خلافتش در هر کتاب از کتب کلامیه فریقین مسرود و کفایت فی الجمله
 السابق ایضا اما آنچه گفته که قاضی مذکور متصدی جواب مطاعن ثلاثه شده پس حرج البش آنکه غالباً
 از بابیه و جینان یقین میکنند که هر کس که مطاعن خلفای راشدین را مقدم سازد ناگزیر است که اوسنی باشد
 و حال آنکه قدامی معتزله در مسأله امامت بلکه بسیاری از فروع دیگر نیز تابع اهل سنت بوده اند از جواب دادن
 مطاعن خلفای راشدین در کتاب مغنی تسنن قاضی لازم نمی آید و العجب که خود خرافات بسبوط کنتوری در بسیاری
 از مقامات مستلزم آنست که عدم انکار در مقام دفع احتجاج خصم دلیل ثبوت آن نمی شود پس می پرسیم که اگر منی
 تسبیح و من قدر است پس ثبوت روایت نزد او کجا لازم آمد و اگر معنی ثبوت اراده کرده پس باید پیش بدستی کلام خود
 کما اثر ناگوشیدن و عیوب کلمات او ستاد خود را پیشین یا آنچه نوشته که البکر معصوم نبود الخ پس در کس ضحکه
 روزگار است چه شخص از تعلیم علوم عقاید و نقلیه از مختصرات تا مطولات همین امر دیده که هر جا که تناقض منافات کلام
 علماء مظلون میشود متوجهات می پردازند و حال آنکه یقین میدانند که ان عالم معصوم نیست مگر کنتوری از ان فایت
 بی شعوری و حاشیه قطعی این هم ندیده که علامه سید شریعت جرجانی رحمه الله علیه درباره توجیهات
 کلام قطب ستمانی چه سماعی بلیغ بجهت می میرساند و بدفع تناقض چه مقدار که کشش می فرماید
 همچنین دیگر شراعیین و مجتهدین سعی وافر در ین باب مبذول می نمایند و اگر از این
 مساجف که در کتب درسیه است و جهول و غفلت رمود داده بارے آنچه مزار محمد
 در مجلدات نزیه که نقلی کنتوری را سر برایتا لیه است بنا و یلات کلمات شیطان اطلاق

الطابق و هشادین و مقتدرات ایشان بطریق آن بر اعتقادات شیعه و باره توحید و تشریف باسی عزوجل فائز
 به ال رسیا کرده شاید از آنهمه جزو دل کنی و واد و پس در صوام و غیره نظر باید نمودن و این مطالب را
 دیدن انحراف این کور باطن و فطایر از همه امور باغناش صریح بکار برده گوید که گاهی بگوشت و خونخو و
 به نظر آورسیه که در همه این کتابها علمای شیعه سر برپستی و ربانیه اسمیه خویش که شایان و مانند ایشان بود
 بر روی کار آورده و برای تطبیق اقوال کاسده و اعتقادات فاسده شان خیلی دست و پا زدن و چنانچه
 در صورتی چند به نیز ظاهر است و حالیکه با اتفاق امت اسمیه پیشوایان رفته و معصوم نبوده بلکه اگر ادنی غوری
 در صلی معطل ایشان هم نمائی که در اتفاق شان انهم من الشمس و این من الالاس تیان گفت و درین
 بعضی از اوراق مجلد اول ازین کتاب کافی نمی نماید خلاطلس الکلام مذکره با بحال اهل حق چون که جبرین
 قسم و ایات رفته عمل آرند و جواب شان گفتن که البو که عجم نبود کمال خرافت و آفتاب عجمی است
 که با انش پدید نیست ولیکن گفتوری را که با شرم و بیاس است که ازین هملات باز ماند و این قدر ایتمد که
 قطعی نظر از مقتله ابو ان این زمانه و منافقین در بهر سبب شیعه چنانچه جنگ و ستجار و حق الیقین بران
 سبب بال و در کس از اهل اسلام بلا خط آرند ناله عصمت این ملاحین بر کتوری و جنو خواناش
 لازم افتاد و حرار ازین هوا و ان عوام کمال لغام میزند بلکه ش مجتهد الزمانی است که استغفر
 انشاء الله تعالی انوفین و عاف کتوری اند که کتوری را و لوق در مقابل طریقت تا عوام با نند که انوا
 مستحق انما عتبه ابو به ایست فارغ شد حال که با عتاف مجتهد الزمانی و زکتمو بیکه سچو اب مکتوب سکو
 حجب علی نوشته و چون تفصیل ثبات است که بهر علمای هند و سستان بچو ابش با عتاف و زبونی ابرقین و جلا
 و علامت انگیز بود و در علمای هند و مقدس و فصلی از این هم علم بر استان انانیتند و عتور امور و درین
 ساختند اما آنچه گفته و چندان گویم پس بواش است که هملات خرافاتش را هر دیدیم لیکن تمامی جنود
 او را عتوب و غایب و خاص بر فتم این افزای و یکسره که که چک ابدال تیس انسا فقیین بر حضرت
 انفصل الصیقین مشغول و پرده اندرم و جیا از چهره ظلمانی خویش برداشته اگر این کتب و دفع اول در
 باره صدقین و فاروق طع نظر و عیونی صدیقی با فاروق چنان قرار بود که اگر در باره خلاف من سکو
 مزاجانین خود گردانم یعنی به خلاف توفیق منم و مقصود از نیمه نصب خلاف امیر المؤمنین بود و در هر وقت
 ابطال حقوق اهل بیت علیهم السلام علی علیه و سلم پس لازم می آید ثبات ایات و آن مبین که کمال جان
 اخلاص را برای ما جریین خصوصاً منادی ایشان جابجا ثابت میفرمایند و اینهمه بزرگان را و این فرودس میگردانند
 و مغرب از حدیث کلین که احوال حاوین جلد دوم کتاب مذکور بلکه اولش نیز توان دانست نیمه سراج التفصیل تمام
 نشان میدهد پس ارتداد و اتفاق را که کتوری سیه رود و دیده وین زشت خو بحضرت راشدین منسوب میکنند اینهم
 مخالف کتاب مطالب هم مضاد اصول اهل حق و هم کننده اصول کلینی است پس چگونه اهل اسلام و ایمان با آن

اراده میکنند پس معلوم شد که از جواب دادنش لازم نمی آید و اگر بطور فرض محال است پس زینهار مفیده مدعا
 او نیست و آنچه گفته که اگر مریدان الخ پس جوابش آنکه روافض یکدیگر پیشه نفاق اندیشه را و بعضی سرگشودم
 که هر که بدیده بصیرت کتب ایشان ملاحظه نماید او تواند دانست که مقصود ایشان ازین در دو سر عوام را بدام توطئه
 گرفتن است تا بدانند که بر مشالب صحابه اتفاق فرقهین است فقط شیعه را تعیین بنیکو نموده و بهمت می کنند یا محال مکار
 انداز بعد از دیدن کتب رجال مثل تصنیفات معاصرین شیخ و سید رفیع که از آنکه شیخ ابوالعباس نجاشی بود و بنویس
 شخصی است که کتابها در مشالین اصحاب ابن خواتم پیر خردمند که خود شیعه اند و دیدنش از راه غایت اندیشی می لرزیدند
 و این منافقین و بدلا و اهل حق چند ان در لباس محبت درآمدند که بسیاری فریب ایشان خوردند و ان روایت را
 شنیدند و با اعتقاد این معنی که راوی از امتیاز انان السنه است از کجای کار بایستند پس اگر علانیه میگفتند که بنویس
 یقینی را جمهور رشیه انانیه هدی می آرند که گوش بر آن می نهد و چه شاعشید که بفرز خود و با بر لیت سید لیلی
 تا همه یکایان بزرگان را برای تحصیل دنیا انقدر در احداث محو ثبات بدنام کردند که بسیاری از مردم را از ان
 اعتقاد کامل و بعضی از انلو و امثالین معنی در روایات باقی نماند چنانچه از کتاب مختار کشی هم عیانست و عنقریب
 می آید و هر که ممارست فن نماید او البته می تواند یافت که اقوال علای رفیع مثل حادثی شان هرگز بر طاعت
 و غیر از خرافات سید که کذاب است که محمد بن ابی بکر در عمر و ساسانگی و کل شیعیان پدید خود و علی بعضی تامل و عصب
 خلافت را با اصطلاح کرد و علی بن عمر بن خواست که پدرش حق را با ایشان بسیار و چون معاویه و بنی نبی بعد از
 عبداللہ بن کور الوقیعات فاروقی نمودند و مقتضی بر آنکه در استیفاء ان دین اسلام باید کوشید و اما مجوزات شرعین را
 باید پوشید عبداللہ بن عمر گردید و بنویسند من بظواهر کفریات و خود امام اعظم را ایضا چندی در دیباچه تنذیب گفته
 از ان بعد است که بسیاری از علما بدین اختلاف روایات و اخبار و آثار از مذہب تشیع دست کشیدند و غالباً
 حدیثی مروی نوشته که محارض آن نیامده پس چگونه مذہب خود را قول و روایت و کبر و اهل حق می آورند که منقذ
 و کتمان مذہب به لوازم و عوارض آن چنان میکوشند که میخوانند که خود هم ندانند تا بگویند ان چه رسد لاجرم اگر
 روایات غامبی را این طایفه فاحشه و خل میدادند و متناقض و متعارض مذہب رقص نداید الوصف عیان میشد
 و خرافات و محلات این مسلک با وجود ارا و کتمانش بر منصفه بر وزیر رسید و در آن وقت بطور می میخواست
 که آنچه امر و بعد از استقراری که سترین غلابین ظاهر گشته پس طایفه شیعیان احادیث دین و مذہب خود و
 لوازم و عوارض ان مانند ملت و امثالین قیقه که مزا بل مندرسد توان گفت از نظر مردان پوشیدند و در باب
 مذکور بنمایند قصوی کوشیدند یعنی در بر کتاب غیر و کیس چون دعاوی که برونند که هر چه می نویسم از کتب اهل سنت است
 تا علای ایشان در ترجیحات و قیامات اقتضو باین یکیدت مبتلا مانندی تحقیقت خبر مدو بعد از توجیهات در اکثر
 از مقامات علای رفیع جابجا بر آنرا انداز گین ظاهر شوند و گویند که اگر این روایات معتبر می بود حاجت تجاوز و
 توجیهات نیشد چنانچه گفتوری در مقام این ترانه مرا آید و بنویسند و بگویند که بکاید انشا علیین تلویحات المناقین و جابجا

ازین بیان که ان پرکار مستقیم ایان الهست البسوی شش کسینند تا قدامت مذکور به ثبوت رسد و ان منافعین
 که برای تبیین مردم و تبس ایشان در لباس الهست داخل گشته بودند و میاتشان در است بر نفس میکرد
 و نیز بجا میباشید و نیاوردند تا فایق فن ملکیت مخفی بپوشید مانند چون برین و در سه حرف احاطه کردی معام شد
 که در فحوت صاحب واقع و صاحب تحفه این طعن را در کتاب فیض ذکر کند که البسبب همین است و هرگاه که
 بی خود و بی نیایی با این و فایق نمی برد و برین باب هم سخن بر آنجا بیاورد و در آغاز عبارت مرقوم همین
 اعتراض و انوونه که لا ینفی عنی من انظر الیهما الغرض فی فیض اید که بروکلام این محل گوید و لازم و لیکن چون
 حال مجتهد از زمانی هم فصل او است گاه گاهی بر او کلامش و لا بد و در وقیح مایا خود را به هرگز کشتی متوجه میسازم
 بخلاف مجتهد که چون رساله بصارت العین را و کرده و انواع اعتساف و سفاهت بکار برده و فروش کرده کلام
 او را از آغاز تا انجام بر هم زخم و بیخ اعتراضات او را بر کفر نیست مطاعن رقصه تمام که اساس آن بر طرف
 تمام است که بر تکرار شش علی دین من هم تحقیق میکند بر کفری گفتن یعنی که از کتاب اردستانی بقول علای رفته توان نیست
 که رقصه و صدق آن بود که در دین من که لایق اهل بیت را در خلافت عتی است پس طعن شک خود و در فحوت
 و گفتند که الله اعلم بالبین جازا لا ینفک عینه عنک و لا یجوز لک ان تکتلم لک لکن انما یجوز لک ان تکتلم
 ما اکتسب من الا بعد و الله یقول لک و در هم که عذاب عظیم و چون کلام از قرآن نام بیا بیا بیا رده که از کتاب بیاید
 متناظر شود و عدم لیاقت گفتوری با دیگر فواید عظیم و نوافذ فحیم که بعد ملاحظه آن بالا خوانی رفته در باره ادعای
 مزید و لای الهیت حضرت سید انبیا و ائمه ایشا الی الله تعالی نقلین یعنی قرآن مجید اهل بیت سید الکونین کاندیش
 البشیش شود و نقل خط مولوی حبیب علی بنام مجتهد عین بجناب قبله و کعبه و جهان مرجع و احوال
 بیسکان بنظره العالمی بعد ادای کورنش و تسلیم عرض آگیش ازین استفتا بامید زیب ارقام با فحوت
 بدست سید عنایت حسین ابلاغ خدمت کرده بودم بنورجوا البش حصول نشد ازین جهت نزاع هرگز قطع نشد بنظر
 عجالت جواب همان استفتا از مولوی شید الدین خان محقق علیه السلام الهست که در مذنب مایه هم تحقیق کامل
 میدادند نویسانده شد بدین معنی که از ابلاغ خدمت است آن قبله و جهان جواب موقوفه بر ملاحظه فرماید
 اگر موافق مذنب بامید و مطابق قول مفتی باشد بعد از ملاحظه و پس فرماید و مفر خاص تهران بر آن
 ثبت فرماید و اگر مطابق قول مفتی نباشد از دست مبارک جواب صحیح ارقام فرموده و بعد خاص حرمت و آیت
 که رفع نزاع هرگز صورت بند و کتاب شکست غریب بحراب رساله جمیع تصنیف مولوی رشید الدین خان
 آن قبله سیده باشد اگر چه هنگام ملاحظه رساله بسبب چنان یقین شده بود که اگر متعین و مجتهدین الهست نه فرمود
 سماع تا فحوت متعین شوند هرگز جواب آن بر انجام نخواهد شد و هرگز حرمت متعین بر مذنب الهست ثابت نخواهد شد لیکن
 موقوفه رشید الدین خان بحال لطافت و متانت و انس کلام جواب آن نوشته اند که این تحریر از اسلاف الهست تا حال
 بطور نیامده بود و باین موقع است لایق القیاد و همان مذهب رساله تصنیف موقوفه اند که حرمت متعین بر مذنب مایه

از احادیث معتبره اینچنان ثابت کرده اند که در آن نگناییش انکار یا تقیه یا نسخ مگر گزافه یا بد معلوم نیست که اینقدر
احادیث معتبره از یکجا میسر آید و از آنکه کم کتاب جمع کردند و بدین کثرت چگونگی دستیاب شدند عقل و جوش استعدا
کم است برای انداختن که شود جواب آن را تمام فرمایند و نه علمای امامیه را مگر بیشتر چاکر کردن با مولوی رشید الدین خان
مخوابد ماند و در خود طاقت و استعداد تحریر جواب آن نمی بینیم و در دیگر که کم عالم اند اینجاست جناب قدس اقتدار
نور و منیر آنچه مولوی رشید الدین خان بچوب کتب جناب قبله و کعبه مغفور و مروج یعنی عوارم و حسام و
ذوالفقار تحریر کرده اند و جناب مروج و مغفور از تحریر جواب آن اعراض کردند و منظره لسانی هم منظر
انفردوده بود و در تحریر جواب آن هم واجب لازم است که اکثر خواص عوام الهست بر ملا میگردانند هنوز علمای امامیه را از اندیشه خود
بفرست که با یکبار صاحب تحفه با نگارنی پرداختند و مولوی رشید الدین خان بقتل منهدم عبارات کتب مایلان نگار
رفع کرد و جل بنافذی علمای امامیه ثابت کردند و او به تحفه اثنا عشریه را بکشمکی پندار پیچیده تفسیر کی آنکه تا حال را
جواب تمام کتاب نشد از تحریر جواب دیگر ابواب غیر علمای امامیه ظاهر میشود و مگر اینکه مریضی کلابی و مفتی محمد قلی که جواب
پنجاه ابواب تحفه نوشته اند بر آن کمال متکا می نمود و میگفتند که از هیچ جا واقع تفسیر صاحب تحفه نیست بلکه در دیگر ابواب است
قول صاحب تحفه و نام احوال امامیه و حکیم مرزا محمد کاشمیری و جناب قبله و کعبه مروج و مغفور که جواب چند باب تمام
فرموده و در آن اکثر جا انکار است و الحال که با سنا و کتب امامیه سنان انکار نسخ شد جناب کعبه کاظم شدند محمد مصطفی
محمد قلی و دیگر حکیم مرزا محمد کاشمیری و همچنین باب تحفه از منظره تحریری در مرتبه ثانی و ثالث آنکه کوشید الدین خان
عاجز آمده از منظره دست بردار شدند و جناب قبله و کعبه مروج و مغفور و در مرتبه اولی از منظره تحریری و هم از منظره
لسانی دست کشیدند اگر توبه انقباله و کعبه جواب اعتراضات و حسام و ذوالفقار که مولوی رشید الدین خان خوان
کرده اند انجام شود و این الزام الهست که علمای امامیه هنوز از مذہب خود واقف نیستند بر کتب مذہب خود و مجوز دارند
و مروج از تحریر جواب تحفه نیز غرض شود موجب مغرورگی و مقتصدانست زیاد چه عرض کند فقط فوائد مکتوبه
مولوی حبیب علی بسیار است از آن جایگاه کتاب شکوت فاروقیه بحدیکه همه میخوانند که اند احادیث
ایمه درست متعبد پیدا آمد و این عبادت که هم خبر ما و هم ثواب بود و بحدیکه مرتبه امامت و ختم نبوت الهست برسانند
از دست رفت و غیر اینی بریده و دوست مانند کالایخی علی الساطرین از آنجمله آنکه رشید الشکین اینچنین جواب هر
کتاب جالبینی نوشته اند و مجتهد بدوایش نوشتند بر منظره لسانی که رشید الشکین بخرمت نیالی است پس الهست
از هر طرف تحقیق امامیه می پزداند و در جوابات تحفه را مایه تفحیک می پندارند بسبب آنکه هنوز بعد مرور و دو دهه
تحفه تمام نشده و هر چه کلابی و قلی نوشته اند از قبیل غدر بدتر از گناه است و او چه حکیم کشمیری و مجتهد تاجی انکار
صحت و عاویسی بجا تحفه نموده بودند و خلاف آن ظهور آنجا میاید و باینکه کشمیری و قلی بالاخر ارباب منظره و منظره
و جالبی مجبور دیدن اعتراضات رشیدی حواس باخت اگر ان اعتراضات مجتهد بدو اردیساوند نمرد عیان است
که مجتهدین رشید بر مذہب خود هم اکتفا ندارند تا بچوب چه رسد اکنون مکتوب مجتهد گوش کن حیرت انگیزان جان من

نشان ملکه اندک علی بعد سلام مشنون و دعای ترقی مباح و بی و دنیا وی واضح خاطر عزیز باد خطان عزیز مع
 جواب استفتا نه شسته مولوی رشید الدین خان و وصول شد قبل ازین جواب استفتا مصوب سید ادا علی روانه کرده شد
 یقین است که بعد تحریر این خط بان عزیز وصول شد و باشد و جواب معطوفه هم موافق جواب مسلمانین جانب است
 لیکن آن عزیز بزرگوار لازم بود که با وصف موجود بودن علمای اهل حق از عالم غیر مذہب تفنای مسائل مذہبی
 نمایند و آن غیر که خود فاضل اندک بام ضرورت داعیه از فاضل غیر مذہب جواب نویسی اند و فی الحقیقه کتابت
 عمره یکمال ستانت و احکام تالیف شده است و از علمای عصر هر کسی راجع است نیست که راهه جوابش نمایند لیکن
 این جانب تحریر جواب آن شروع کرده بعد اتمام پیش فاضل مذکور فرستاده خواهد شد و در باب جویتجه
 اثنا عشریه آنچه بر تالم شده صورتش نیست که مرزا محمد کابلی و مفتی محمد علی رانی الحقیقه استعدا لایق تحریر
 جواب آن نبود حکم مسرور است حسب مقتدا و خود بسیار خوب نوشته اند و موافق مذہب فقه حقایق جواب خواهند
 و آنچه جناب قبل و کعبه مرحوم و میر و اتمام فرموده اند و شالتر زاید از حد و صفت است چه جلای عصر از تحریر
 جواب تنه اثنا عشریه تن بعجز داده بودند و علمای دیگر دیار و مصار و علمای ایران علی الخصوص
 فاضل قمی و فاضلای مشهد مقدس عزرا تنیک در تحریر جواب کتاب مسطور بمیان آورده بودند معلوم آن
 عزیز است بعد از آنکه کتاب ذوالفقار تالیف شد و بعد از آن صوارم و حسام ترتیب شد و از علمای اهل
 سنت ترش شدند و کسی یاد رای جواب آن نشد و جناب میر و مرگزاره تحریر جواب بفرموده و رشید الدین خان
 اعراض فرموده بودند بلکه موافق شرط جناب میر و رجال السن جواب بلکه کتب تحریر میکنند با فقر و در آن
 اتمام یافتی و این امر محال است و منالخره لسانی بالاخره بقبایست ازین باعث اعراض از آن ضرورت است
 و آنچه در باب نقل عبارات از کتب مایه برای دفع انکار جناب مرحوم میر و اتمام کرده اند از آن دفع
 انکار نمیتواند شد چه اقتدا و اقتدار به مذہب مفتی است نه به مذہب ضعیف و روایت شاذه و آنکه از کتب مایه
 نقل کرده اند از قبیل ضعیف و شاذ است و اصل حال اینست که آن زمان نزد جناب میر و بلکه کتب محوله حقه است
 و دیگر کتب متعلقه بجا نشدند چه کتاب مسطور موجود نبودند و در آن از مذہب بحر کتب فقه و حدیث و دیگر کتب
 موجود ضروری حاجت بطرف کتاب دیگری افتاد و بعد تالیف شدن تنه اثنا عشریه و بحر علم از تحریر جواب البقیه
 تحریر این کتاب فریقین پیدا شده و انهمین باعث جناب میر و مرگزاره از اجراء صوارم و غیره اتمام فرموده
 که کتب محوله از نظر گذشته محال است نقل معلوم شدی لیکن صاحب کتب نحو چنین گفتند باشد چه که
 مظلومان کتاب مخالف این قول گفته است و صرف باعث میسر نیاندن کتب که متعلق دیگر به مجاهدان جواب
 ابواب تنه اثنا عشریه تحریر نشد و فاضل مذکور که جواب ساله ضعیف پیدا شده است خود را در ورطه بلا انداخته است
 و هر نایک ساله که کتابش او خواهد رسید تا کجا جواب خواهد نوشت و بحر فاضل مذکور دیگری چنین موجود نیست
 که بمقابل علمای اهل حق پرداز و داده الی عاباتی ماند تا بایک کتب جویتجه تحریر که بشرش و عمران زار که غیر است پس بکلم

حاصت عیاست که حقیقت را نمانده است بعد بر آن نمی‌نهند و برای ابراز قریب و تسکین قلوب شیعه مخلوقین را نماند و از این جهت
 کتب و تبیین با وصف اتهام و مزید اتهام مطابق ارشاد حضرت مرتضی انجلی و یکسانه و چه خوش گفتند طرف با بعد ملا خطا فاما
 مجتهد نیست شیعہ که که تازیان سناخه برای امامیه می‌گویند بی استعدا و مجنون می‌باید ایمانی مثل مرزای کاملی لطفه
 حرام مابون می‌شاید چنانچه تصریح مجتهد جانی سرود و وصف اولی که است که جنس فصل حسامه نام توان گفت و خطا را
 گذشت سووم آنکه کشمیری هر قدر که جواب بعضی از ابواب تحفه نوشت خوبست و لیکن نه چندانکه امانت بخیرالش ما بخیر اند
 این قید مانده است از حسن تقابل جایگزین که مکتوب گفته که حکیم موافق است و خود خوب نوشته و آنچه قبل و کتب تصنیف فرمودند از این پیش
 را ترش کرده لاجرم جواب یکدیگر در شرح خلیج از تحریر و تقریرش باشد نقطه کتب مجتهد جانی است که سنان جوابش را نوشتند
 و مبطل این دعوی و غرضی که آید معلوم آنجا که ثابت میشود با اعتراض مجتهد الزامی و نه مکتوب چنانچه درانی که پدرش است
 نوشتن جواب تحفه که غرضی که کتب فن را ندیده بود و در نظر هر است که چون تالیف صوام و حسام بدون تبع کتب کلام با
 در عموما و الاسلام قبل از همه تالیف شده که اید علی العوام و غیره چند خطا و خفاقتا از جناب مجتهد راجع و آید
 و از همین جهت است که هنوز آن کتاب در دست و بقیه تحقیقی است توانمند بتورانیا نام نمون پس چنگی معتقد
 بتحریر کنند که مجتهد هر لاف نفس تحفه عموما را برای اتمام محبت نزد موافقش فرستاده باشد چنانچه جانی در کتاب
 خود مدعی آن گشته است شاعر شیعہ بود که کذب و افتراء و حال عموما نیست که عمای که مکتوب کتب توپ در روانه از انوار
 نواب شجاع الدوله که بکشش هر چه تمام تر مجله بی اذن انجلیج بدست آورده تا به لا از فاضل معاصرینی
 مولوی یاد علی گاه گاه اجزای نقل آن بکتاب می‌شود و مقتضای انکلام پنجالی انکلام بحجج و قوچ میرود و
 انیم بدان جهت است که میان او و مجتهدین عموما شده بدست ورنه چنگی که بود که عموما را قبل از رجعت شیطان
 اطلاق سوی کوفه نمیدانند بی نموده پس وقت تصنیف جواب تحفه چگونگی جناب تیسرین لاف فاضلین پیش علامه مولوی احوال
 تصنیف علی الکافین و مویات آید عموما پنج خطا و اسطرزانی مرزا کاظم علی صاحب الدوز محمد رضا مخلص برقی شنیدیم و در
 خویش و در کمالی غرضی من اجماع مکتوب خود و مولوی حبیب که بجواب مجتهد نوشته خواهی داشت که مولوی مذکور هر چند مجتهد
 الزامی را و باب فرستادن عموما دعوت و دعایم افزود و لیکن او بر حیل و دعه هم حواله کرد و دانست که اگر کتاب بی نو ادب
 شیخ مشکین تار و بون پدرش را بر عموما اندک کرده و این است که عموما طلب قلمی عن المناظره و التعلیل لعل آید و بوجای برناظره خود
 مغلطت او هم بنابر کتاب که نفرستاده و چنانکه عموما از این تار و بون تار و بون مقدس همه مغلطه بودند از باره و نوشتن جواب تحفه و از
 چنانچه لفظ عموما بی گفتنی نیست و دلات بران دارد و مغلطه که از عذر قلمی و فضلالی شهید مقدس قابل ماعتی بود و مکتوب عموما
 شیعہ و غرضانی و درباره تحریراتی چگونگی می‌شود و عموما هر چه او هر گاه جانی بدون اصل کتب که متعلق به ابحاث تحفه باشد که
 نوشت و دیگران لیاقت در شنیدن لاجرم مغلطه حکم نمودند که از این پیش و این دفعه از مجنون و مابون اما کمال استیامون مانند
 بنده دین میدان عموما از انوار و اگر در وقت نامش گفته بودی مانند و چون که هر سه کتاب امانت از غلبه که در کتب عموما
 تر ناست که با بدو شیعہ گفته که او را انعام بهتر است نه بنفست پس از این پس شکر بر این راه بر کلامی بدو خود و دانست که انعام

در حق او بنویسند و انستی تبصره گشتی به امام محقق نسبت کردند که زرار را میانه اصحاب علمم که شمس المومنین است
ولیکن این اجابت او را بدینگونه و عیب دار می گفتم بنیان کزندی با و نرسانند معبدان مجتهد را بتوسط سبیل احادیث و
کاکوری غلام حیدر خان بهادرام نامه کتاب بنه السفیه فرستادم و این کتاب وقت تحصیل فقیر و فیض آبا بستم بود
که بعضی از بزرگان نقش را که منسوب و در وجه عقاید و باب آیهات گفته که موافق روایت است و در وجه و است و این
کتاب از آغاز اعتقاد سینه و هم نزد من است و حرفی را از معنای کتابم باقی نگذاشته و در حق مطالبات جالبی
نیز پس از احوال متن نهیدن کاران منها خواجهد و حقیقتی حاصل الممن را ندانند بخت آنکه حاصل لا سفارند علاوه
این چه معنی دارد که مجتهد جزوی چند را از تحفه رو کند حال آنکه با مختار است و خود را احاطه کتب نداشته و سنی نگاه
همه کتابهای مجتهد فانی را جواب نویسی آن وقت مجتهد بجوابش توبه نماید غایب و ایا اولی الایعبار بالجملة زمانا قیام
است که مجتهد فانی علی اعتراف و کلام الیهامی جواب اکثر مقامات تحفه میدون تفتیح فقط بر و خیا لیه با ما انجید
زیادتی الظالم و لیه تبتا السفینه و عجم الیشا طین و نفیته العنی را نمیدانند و از تحریر رشیدی پی برد و این چنین گوید و جمله
بجوید لغوی باشد من کلام و خیر آنکه گفته او شرط همین است که جواب حاصل الممن باشد من حیث اللفظ و المعنی و از آنجا
تا بنام و پس عملز بنجگرم و چه است که مجتهد الزمانی رسائل من مثل کاشف الانشام مطالعه کند و عرف حقیقتش با و صبر
الذات تبیین و تحقیق بخود حال آنکه در اعتبار سال مذکور با و ساطت مولوی رضی الدین فرزند کبه مولوی علی
سجاد و در واک اکثر بزرگانی بجهت رسانیدن و در انتها بدست حافظ غلام محمد که فاضل جلیل مولوی محمد اعلی را
نزد مجتهد برده بود و ندانم آنکه مولوی و صوف در ساله متعه صغری و کبری اختیار داشتند و من دخول ساختند و از
هر طرف چندان بر او تاختند که مجتهد الزمانی با و بود مجتهد فانی و فانی سیر انداختند پس است که که کاشف الانشام حاصل الممن
معنی مذکور و جواب کلام مجتهد الزمانی انجام است یا شر و فانی نه فرودان سخن یا نه و بیج دانی که مجتهد الزمانی
چگونه درین دایره قدم نهاده خود را بگفت گردانید پیش آنکه مولوی صاحب مذکور چون اراده جدا داشتند کتاب
شکریان بود و ندانم چه ممکن بود که مجتهد و جزئی شان کلامی کنند که اعرفت فی الدیاجع الا حاجه الی الاماده
ششم آنکه مناظره سانی با ظمار مجتهد الزمانی نمی باید و این سبب ششیم را بر او نیامد با حرم حجتا این
تحریر او تقریر ابر و تمام شد زیرا که بدین کسی منظور نمیکند که درین شهر مشهوره برپا شود و که بنایب پس فاقون
نکرس که بدین سبب و دلاری شده افاق محرم و الممول باشد کزندی جز کردند تقریر برسد و از قیام هم عیان
آنچه گفتیم زیرا که مجتهد است که تمدن رشید بیناظر می آید پس هوش و حواس دباخت و مولوی محمد اسمعیل را
عامی پنداشته مناظره شروع کرد و آخر سپر انداخت هر گاه زیونی کالمین رفته بدینجه رسید عقل حکم نمود
که اهل سنت متبع تعلیم اند و رفته مثل مباریه و جلالیه دعوی اتباع ایه هدی در سر دارند و میندازند
که اگر ایه هدی تا بومی بافتند ایشان را مانند این سباده خیره کاسی منی الکاشی بدینسوخته و سرهای ایشان را
مانند زرار امام الامیر شیعه بنایب و در کتاب مذکور است بمقام لعنت ابدی می گویند زیرا که در تحفه شما گفته

اصول خود و حاجت انجمنی است که رفته به پیشین سبب و در راه و شایان فال سنت تابع عقلین اند و چون عجز و
در جواب تخدع عیان شدند مدعا بدست آمد و در اینجا سوالی است جواب طلب که در کتب اهل سنت
ایمان آمده که فلان امر مذہب اہل بیت است بی آنکه نام کسی از حضرات ائمه و از جای برده باشند و چون سخن بیک
بشکافی در بیان آن مذہب شیعہ است پس اہل شیعہ گفتند کہ بر مذہب اہلبیت طاہرین ایم با عتقاد اہل سنت هر چند در
تقریر و تحریر از خود چنانم خوش آنکه مذہب رافضیہ را مذہب اہلبیت مگفتند معنی را محتلا ح است یعنی افضان
بجست انصاف و منعی سخن چشبی پیدا آنکه تماشای از تقی می نمایند کہ حضرات اہلبیت برای ایشان بلامناط احادیث
شریف یوفائی و ترک رفاقت قرار دادند و صاحب جمع البحرین و مطلع الزین و لقب رفاض و طلوبی تنصیب
در مصائب و پیرش و ترجمہ و غیرہ اعاف نمودند گاهی مذہب خود را مذہب اہل بیت و گاهی مذہب امامیہ
و گاهی مذہب شیعہ می نامند پس اگر علمای اہل سنت این لفظ را بر نم تو م مانند لفظ آنکه کہ در قرآن مجید و معبودان
باطلمی آید بر زبان آوردند چو پاک و چگونه دلیل شد بر آنکه نزد ما رافضیہ بر مذہب اہلبیت اطہر اندھا آنکه امام بازی
در ریاض و غیرہ و ابن حجر مکی و صواعق و دیگران در غیر این ہزار با تصدیح نمودند کہ رافضیہ بقول انین این سبب العین
و با صیحا کہ امام دہی علیہم السلام حقیقہ نسبتی ندارند چہ جای آنکہ اگر کتب رافضیہ نظیر غنوم کہ اہل بیت اطہرا
مدح خانمائی باشند این بودند کہ دین اسلام را تائید نمودند عقل نیز بران کواہی میدید باطل را کراہل سنت کنگشت
کہ ایمان و اہل طالب مذہب اہل بیت است یعنی مذہب شیعہ است چگونه دلیل شیعہ شد بر آنکہ مذہب شیعہ مذہب
اہلبیت است معاذ خدا و اگر بنویزان اما اصطلاحی را پانچ باید از فتنی یاری بنمائی روشن بکنیم کہ شیعہ ہم ما را اہل سنت
و سنی بگویند و رو و قدح برین مذہب بکنند و اہل سنت و سنیان امانند کہ بطریق حضرت پیغمبر صلی علیہ و سلم می رویند چہ
بالا اتفاق طریق است محمدیست علیہ السلام خود یعنی ازا فادات فقط بر لفظ سنت اکتفا می دارند و مخالفان ما را اہل
الاسلام و شیخ سراج السنیہ کہ اکثرا قبل و ما حدیث علما فہم رتبعہ الیہ الیچین ما یضعف تقریر این امور مذہب با ملت حضرت
سیدنا نبیست بلکه تابع اصطلاح است پس بودن رافضیان بر مذہب اہلبیت سید عالمیان از کجا لازم آید یا سنیان
شیعہ را و مذہب اہلبیت بر خلاف کتب خود و خود دش بر زبان رفت توانند نیست و شیعہ ایما اعتقاد تو اندر گذر و حق آن
کہ رافضیہ ما اصطلاح کتب خویش بر مذہب اصحاب کبار بطاریب میداند گمانی الکل ایمای و غیرہ بکلمہ بطوایم نیز زیرا کہ خود
مستتر اند کہ پیغمبر مذہب اہل سنت بودند چنانکہ انما نقیین آن مسلمین را بقرعہ و نقای نسبت مینمایند و لا یخفی علی العلوم
ان انما دیکم منہم آنکہ پیغمبر گفت کہ این امر محال است گویم اگر اشارہ باین معنی است کہ محال است کہ سنیان جواب ما بل
البیون یونید پس بقبہ السقیہ و غیرہ کذب و است کہ حریف را از معوار و امثال الش تاقم مذکور و غیرہ بانی نگذاشته اورا
مائل المؤمن بدین کار حال اسفار است و از با جمیع غراب پیچ حمارا کون مجتہد و برادرش را بای صولہ صید علی الجوس
القدیریہ و غیر آن ازبندہ طلب نمود و تا یزید وی ہمیشگی بر نازم و این کتاب را مؤخر نام کہ برین تقدیر بمرتبه عیان بخوابد
رسید کہ این کتاب با غطا و معنی حامل حق و واقف و ارفان خشنود کاوان فی مجموعہ خزانہ بی و م است بر لولہ ایشان

اگر آنوقت مراد است آن کسی که ترابستان خیر نشانند و حقیرین آسمان برین گردانند مسلط بر همه تمام ملک باشد و اگر نشود
 و دولتش از دولت قارون بزرگتر باشد که بیتی ندهد برکتی ندهد سابقین را حقین نایگشته و هنوز قدرت بر جایش نیافته و اینجاست
 دین از عان تواند کرد و اگر گرنده را عشرت عشری از کتبخانه معتقد و وظیفه یا چند سی را کاتبین صحیح جمعیت خاطر هم سیر
 و اندیشه قید بند بکلیه خوف جان نائل میکرد و اینچنان لایف میکردم خارج از حوصله شری میشد یعنی زینهار کمالی را از کتبخانه
 رفعتی بی رود قبح نمیکند اشم و اگر اسباب تعطل خود را شرح کنم معمول با غرض ترک بکلیه نفس اهر شده و لیکن آن بزرگان
 که عالم خوف دارند تقدیرین توانند کرد که در زمان تعلیم افعال می پرورند و از هم بشمار بجا بجا میسانم و این پرورده را بر باد طاعت
 عادت خود بنیاس خاطر میزان اختیار کرده ام و از کرمات دیگر چه حرف بگویم که بخت کثافت آن از دستهای و از نصیبهای
 بر طاق نماند و هم خصوصاً در این زمان که بدستهای رفعت آنافا و زیادت است و عوامی ماه حرم از دو هفته بد و ماه انجاسیه
 و هر سال صاحب اماره و افضل بطین بادشاه مجاهد علی ما شترنا سابقا بر منصفه شود چه و اگر گردیده و ایا لغزیه باقی بر منصف
 از سی احسان و ضمیر لغزیه یکس این منتظم الیه بعد از این معین تغییر رسیده و بعضی شمنی عامه را یکی بزرگتر شده اما آنچه
 گفته که فاضل مذکور الخ بعد از آنکه کار حاجت بجا بیاورد نیست که هرگاه خود داشته و بداند که در کمال شایسته نکست که البته آنچه
 در جایش خود را بکشت خالی از کفایت نخواهد بود و این شیدیه کلید کتابی در ساله در ماه کمال شایسته است که تمام تواننده فرستاد و نگار
 بنیادش حکم است بخدای بنا و کلام خفایت که نماند آن در رو کلام مستین بر طرف تمام و اگر چه در تمام میخواند که عبا بنایه بنیادیک
 ضرورت مقالات صاعقه حسامیه که در وضعیت حمیدیه است درین ایام از من طلب داشتن این کتاب را با ان حشر
 از من خواستن و مثل همه و حال آنچه نماند که حال حقین هست یا موافق بنده را عالمین و لغزیه گفت و در خواصل
 مذکور آنچه جایش آنکه بجز در سیرت بصارت العین بعوض هم حواس معتقد پرواز نمود و چنانچه جانی از کمال کثافت قصبه کا کوه
 که مذکور است در شیدیه پیش بر این بنای شیع فعل نام صاحب نام رفاه می گویم که و کاست گیند کتون شیع و فی نایه خواند
 و نوبت بر افتاد بگویند که دوران از ایشان از نو بکنند مندرج در احوال عبارت مولوی حبیب علی و مکتوب دوم باید دید
 و تلخیص از آنکه معجزه شری بر لب معتقد نماند و در میزان کیاست باید بنویسد بنیاد قبله و کعبه و جهان لمجا و ادا می بکسان طلعه
 محالی بود ادا می کونش و تسلیم من این نیست که اگر ای صوفیه وصول الطمان شمول آورد و در سفر افتخار را با منج فلک لافا کشت
 جواب استند است وقت سید ادا و علی وصول شدنی بقیعت در امور دینی از فاضل حمیدیه استعانت تار بنیاست
 قلت فرحمت آتسلی و غیر ممکن باشد بودن نزاع همه کرد و چون جواب استفتا نام کتابین امر شده بود دوم بدین یافت و حق
 شدن جواب شوکت عمره زیاده از حد سرور شد و اینچنان پیش مولوی رشید الدین خان هم بیان کردم و نیز دیگر خدمای
 که افتخار نظام هر ساعت و شایسته تفسیر نبی میبستند که جواب حاصل حق میفرمود یا یافت قتل قول میگویند که هر قدر مرتب
 شود و زود رسال شوی و با خبر جواب آن و تمام انتظار تمام جواب موجب درنگ است و نیز گفتند که از تقسیم نام
 هر چند دل سیرتیم که از جمله مشاهیر امام سید بن معامله میماند آنکه در سیکه عوی علم و غیر کرد از و سباحت و منا طره و کوی
 جلدی ماندا که احدی از علمای امامیه کاهی یکسوی یک مسئله نگردد یعنی هرگاه از جواب اصل مسئله عاجز شد بدینجه راه

خلاف بحث خوانان جواب آن شد ندانگر بیاورد آن برداشته شد تا عوام معمول بر بخت نکند و امامیه را بجای آن نهاد
 بعد از آن هم زلبه آن تصریح و بکطای خود اقرار کرده خلاف بحث به تحریر معاصر و بعضی مسائل که صد با جواب آن را مقتضای
 تحریر یافتند و از چندین تقاریر را اعاده کردند تا چار و جواب آن هم کوتاهی نشد باریکه از هر جنس کسبها
 با لکل خالی شد عذر کرده نمکد ازین قسم تحریرات پنج فائده نیست این امر را ترک کردیم چنانچه فائده عظمای حکیم ابو علی
 و مفتی محمد قلی حکیم مراد محمد کاشمیری و غیره برین دعوی کوهست و هم میگویند که حال افاض جناب قبله و کعبه مرحوم منقول
 از خط جناب میر و موسوم به مولوی عبدالقادر واضح است با وجودیکه تا حال احدی و را ما سید لایق مناظره و قائل
 مباحثه نظر نیامد بلکه معاصرین و مناظرین بی علم و کم سواد و تا وقت از سائلان هیچ پیچیده که استدعا نمودم که
 و او ای جواب بخوبی بنمیدارند میسر نشد باریکه ازینجهان قسم مردم هم بیادتی واقع افتاد اگر جناب محبت مرحوم منقول را
 اراده مباحثه و مناظره و نوعی توجه بطرف تحریر جواب بودی بموجب شرانگیکه جناب میر و مرحوم سیدکند و از چو کتب
 جناب میر و نوشته میشود و الحال اگر احدی را دعوی باشد جواب بر سه کتب جناب میر و در همان شرط نوشته میشود
 فو نیز میگویند که جواب در افتقار و صو ارم و حسام طالب علم قطعی خوان هم نوشتن نمی تواند و از تمهیدیکه تحریرش
 از اندر یک ورق نخواهد بود و حمله طالب این بر سه کتاب دفع میشود و باستعانت آن تمهید تمامی تقاریر بر سه کتاب
 شرح لما خوان دفع کردن می تواند و جایگاه کتب میر و روحا که کتاب عمادالاسلام می نمایند اگر آن کتاب برای تحریر
 جواب فرستاده شود از آنجا حال قوت و ضمانت آن واضح خواهد شد تا وقتیکه در صندوق معقل است شاید
 و چگونه باور کرده شود و یک چنانکه در ذوالفقار و صلوم و حسام بخیرش و سب و شتم و تقاریر یکیه خلاف داب
 شرفاست و دیگر هیچ نیست و معصومیکه از آن جواب استدلال صاحب تحفه پیدا شود تا بدست چنان و در عمادالاسلام
 خواند بود معتمد این بر سه کتاب ما خواند از ترمیم حکیم مراد محمد و عذر یکیه در زبان درازی بر صاحب تحفه جناب
 میر و پیش شده است یعنی سه چار که صاحب تحفه زبان درازی کرده اند و جناب میر و آن عبارت را نقل فرموده
 بر جای خود نیست بحد و جبال انیکه قدای امامیه کدام دقیقه زبان درازی فرود گذارند پس صاحب تحفه که
 بمقابلان تحریر کرده اند اگر چاره قدری قلیل لطافت و ملاحظت زبان نشود و در جای خود است دوم آنکه میر و
 داما و قاضی نورالدین شهید و تصانیف خود چه قدر زبان درازی بر علمای اهل سنت کرده اند سوم آنکه نفس صاحب
 امامیه از ششم ششم آنکه چه کسی دارند چهارم آنکه فرامیند که بانی این بدعت ازین هر دو فرق کدام است و ظاهر است
 که امامیه اند و پنجم آنکه عبارات صاحب تحفه جناب میر و از سه چار با نقل فرموده اند اما با موقع و محل بحث آن عبارت لحاظ
 کرده بمنزله عقل باید تنجید که آن یکدام مایه و زبان درازی جناب میر و یکدام پانه و از پنجه ان قبله و کعبه برای
 انکار فرمود و در زبان بدینگونه کلام کردند که هر ذی سب بر قول که خلاف مذهب اهل سنت است صاحب تحفه بران
 مستعرض است پس اگر مذهب مفتی به موافق مذهب اهل سنت است صاحب تحفه بران چگونه معتبر خواهد شد
 البتة اگر مذهب کدام فرم نشود خلاف اهل سنت است بایک جماعت از امامیه بایک فاضل از امامیه مخالف مذنب اهل سنت

گفت صاحب مخدیه بقول اختر حضرت نه تمامی علای شیده امامیه چنانچه در بعضی جاها از علای امامیه بریک فاضل مثل حنفی
یا بر عقل و مسلک ایشان معترض نشود این را ملحوظ بدارید و با آنچه در هر کس که صاحب کلام خود را با جمیع فرق شیعه دانده
کردن از تمام کرده است بتجذیع علای امامیه و همین مضمون از ملاحظه هر محبت مخدیه واضح است و علای امامیه از اسم کتاب
چنان فهمیده اند که کلام صاحب مخدیه خاص با اثنا عشریه است بهین باعث جا مجابا انکار از مسائل دیگر مذهب شیعه
همی بردانند چنانچه جناب بهره ورجا بجا در کتب خود میفرمایند که اگر چه این فقره را بدتر از سنگت خود می شماریم لیکن جواب این
است و چنان است باین نحو و اما بعد از آن تحریر جواب مخدیه نرند و بنود ازین مداخله نجات نیافته اند و نیز فاضل منور
میگوید که اگر در هر محبت یک سال یک کتاب خواهد رسید بر آخر بوالش ما خود بدین شرط یک انگشت نقل از کتب است چه می باشد
نه چنانکه جناب بهره ورجا له هیچ بخاری میدهند و در هیچ بخاری در تمام کتاب نشان آن را پیدا نیست یا چنانکه از مذکور است
و معاویه بن زید را بلفظ معاویه و نیز بتبدیل کرده نوشتند و هم آنکه در تحریر الفاظ بی ادبانه احتیاط کنایه و قانع نظر شود
آنکه کلام خالی از فحش نشواید باشد چه نام آنکه در محله کنگره و دیویتی آن شود یعنی یا تسلیم آن یا تصریح در انکار
از خطایانه تمامی استدلال با غلطی سبک یا جواب معقول بدون طو شدن یکدیگر گفتگو در دیگر بحث شروع نشود و بنا به نتیجه مباحثه
و مناظره حاصل شود و چنانکه مخاطب و در تحریک شخص باشد گویند هزار فاضل شریک و باشند بزرگترین شرایط منظور از فاضل
ذکور برای مناظره تحریری موجود است و خدا و الاسلام را بی تحریر جواب طبع است که فقهی که اجماع از جواب این نیز
سرفرازم نشود و نیا و چه عرض کنم بر آنجا محلی وانی عالم ازین مکتب ظاهر شد که مولوی حبیب علی باوصت تشیع و اهل سنت
از دنیا سبک امام بختی و تحصیل محبت و توفیق فروگذاشته یعنی تفریق تمام گفته که کسی بجواب رشید انگلیسین عاجز گردید و
هر چه از این خالی شد تا بالاخر از فحش داد و تقدیر جان و در کتب تسلیم ننهاد و نیز رشید انگلیسین لطافت محبت و در ملاحظه
بهین گویم پس بدان حقیقه بر زبان میارند و طلبه محترقات از اهل سنت تمیز و در هر کتاب به تمیز از اهل فقه کشان
می توانست و چون عباد بر این مناظره است تا حال محبتین از حسن و قیقه بر می آید هر گاه رفته در سبب و شتم
از حد و گذشته صاحب مخدیه که فقر و چندی زنده نوشتند معذور باشند و اعراض شان بر محبت فاضل اهل سنت است نخوا
ند پس چه جور باشد خواه تا و روشنا و بر قول موافق چگونه اعراض فرمایند و ایشان با هر فرق شیعه کلام می نمایند و بهین
الی الآن و درین مداخله گفته اند که کلام با اثنا عشریه سه فقه پس چه جمالی دارند که تقربا و بکنند چه شرم می آید با اهل معاش
بجده که معنی لفظ مخدیه اثنا عشریه چنانستند و بنور که معنی دیباچه اش هم گویند بدین که در آن تصریح است که مخدیه اثنا عشریه از آن
نامید که بعد از ثانی عشر ابجرت حضرت خیر البشر پیروی تصنیف و بر برگرفت و نه در عبادت و ابدان سالار اخلاص اثنا عشر
نام ننهادند و شنبه را که بعد از قضای قرآن ثانی عشر از بروج خیر البشر التحیه السلام صورت تالیف پذیرفته و مجله خط و
در گرفته و بطریق الیکلام معقد اند که هر کتابی در هر فقه آید بی جوابی ند و حکم ایشان را با عکس الیکلام می نماید که به سبب سحر
هنر از آن سخنان را یکایق می یابد لیکن میفرمایند که تحریف عبارات مثل تمجید جانی بناید که دعا وین بریزد را
معاویه و نیز یکتا ویرود و خند با آنچه در و اخذ و راه بی ادبی نباید رفت و تا فیصله سخن حرفی در بار گویند و در کمالی

شهد الله انكم كنتم كاذبين و عمار و زبدي باید فرستاد و بعد ازین بنعل تحقیق که از مولوی سبیب علی بطور آید و
 کسی از سفر اری غیبت مکتوب و کبری این جاستان تواند کرد و بقیه بدین امامیه جزا گویم بر دارند و دم بر نیندند و خود را بر جفا
 سپارند و غایت کبری احضرات ایشا پیو معطله انکارند و مورد ظلمت بمقتضای الذی الی الله یعنی شمار نمودن صدامی نگشته اند
 علی التجهیز با لایحه الحمد که از نقل مکتوب فراغت رود و او حال عدم یاقوت کتوری بیکان جمالیت برده عظامی
 عشری و فتح شد بدناما اشترنایه فی الجمل الاول عند شرح عبارة العین یعنی آن الامام بنیة الوهد
 و الا این آیه فاجم الی ما کننا بصدق من نقل مقال المجتهد و در **قول** و قول عثمان بنیة الی بک ان **اول** این عبارت
 ششم است و یحواش علی اهل سنت آنچه مرتب نموده اند بر حد کس عیاست مگر چه از زمانی جزو از ویش معنی
 گردانیده اند یا خلقت ایشان مثل خفاش است که نور آفتاب به ایت یقین را نیز باز نموده و با عباد و طاعت
 غریب و اذن عوام شتوای ند اگر در مقام مثل سابق تقریرات علای اهل سنت نقل نمایند بقوات کتوری و مانند اول
 که جایز نهاد یافتی و عطای او با بقای او بخشدی در میان هم و خود را بر دو نقص آن متوجه سازیم بنیة الی الله
 که بر تخیل محض در مقام گویم که کیه مقبذ ازانی مانند انبیا غولانی نماید پس بدکانه طبعی آن استلال میبندی
 که بر تقدیر و عود و بودن علقه الانام می آید که مقول خلیفه ثانی یعنی کرده البتة و دلیل این دعوی و ادعاست
 بر تیره او خواهد بود و لاجرم او را فرست آن عقلا با نقل اید نمودن نه انکار درین مقام ملین می آید و انکار
 خود ساختن کار و ادعای خلافتی صحیح کافی است و ان انیکه بسیار باشد که در زمان ابن و پیشوایان حق و یقین که انظام
 امور شریعت و الودیه است علی بود و انهم امور انقامیه مانند تاراجی ساختن حق قانونی نیست آید یعنی که در حق
 علیه و سلم بر بسیاری از امور با صاحب کلام شوره می فرمود و حال آنکه حق و راست و قوت حق بیانچه انبیا و مقبول رسیده
 و بنمای علی انجابه لاجرم علما این هم نوشته اند که هر چند آنحضرت امتیاز با این امر داشتند لیکن قطع تقدیر تقنینی
 بر اجماع و اشیاع بود و تا بدین روش زندگانی کنند و در محامات امور خود را این طریق معذرت پذیرند و کنایت مشهور
 انظام امور از هم نگسلد اگر خلیفه ناکو نیست بدل و انظام امور بدست او بود پس فرمایند چگونه این کلام با عد و حجت
 که غلام مخالفت نماید و عابری رعایت ترتیب اعتبار اولیت و ثانویت و تسلی از امور دیگر و عود و عود و عود
 می باشد و ان انجابه مقصود کلیت تقیم است هر قدر که درین بابا کید فرمایند بهر جا و دست و اگر خود را می
 آن پیشه خویش یا چیزی که در حقش شر و طو شعوری در امور چگونه است اختلاف و عود و است هاکو انبیا و عود
حداقوتی قول و نیز جناب و لایات **الاول** جاستان خلعت جناب بر تقوی را باین عبارت نقل کرده که هر چند راست
 اما کین حجت خالی از طول نیست لیکن بتقصای مالامیر که لایتر که الاجمال نوشته یست و ذکر از جمله است جناب ولایت
 را مامشارق و الغار حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام که بنا بر تصریح بخاری و دیگر محدثین اهل سنت باشد با حجت
 بود که نموده و فلان است که بتقصای حدیث علی الحسین علی الهکال زان نفس رسول محال است پس لاجرم ترک
 بیعت تا انحدت دلیل بر بطلان خلافت خاندان اول خواهد بود و جویش در فضا طول با و تقیید و از آنکه بر او آمده که

تحت مجرای انانی و قاعین و ساقین و دو فرم ان دانی نتواند شد چه جای جواب ان طرفه است که جناب مخاطب و کتاب
صوفی این چه یکی و صواعق سید نصیر الدین محمد کابلی هم رجوع نکند که ابواب فضول و اشغال این کتابها موجود است بر
تبرج آن روایات که جناب امیر و رباعی منافات صدیقی نیست فرمودند و فضائل صدیق را بیان کردند و همچنین بنیر هم
بلکه اگر آدمی بخورد بگوید و است که چون جناب امیر خود فتوی و بهند که هر که سخوت از جماع شود و والی خارج منه قال ابی یحیی
الانبا غیر سبیل المؤمنین کالان فاحتالی اولی خوا بود و شیعه را بر زبان خود آوردن اموریکه میبندد ذکر میکند و قبل ازین دلپستی
و بعد ازین ترخه ها آمد که قول جناب امیر که انفا نشین بنی انبا پس از ما و پیش صحیحی نیست صلی الله علیه و آله و سلم هر که خواهد با خدا
و کتب فریقین جوع نماید و در حیرت که چون قدما می رفته که درخت نشانیده عبدالعزیز سبار آب و او
بندامت و ناعاقبت اندیشی حضرت که با تعالی جمالیقون علوا کثیر قابل باشند یا مرتبه جناب امیر از مرتبه اندامی بر فضل
گذشته که بهیچ امری نایل نمیکردند و با متدا و نیک شدند و رجوع از امر می مخالفت با مرتبه انجناب داشت با چو
نیامت نیز داشته اند و خوشنار چون منبع الیلاحت انکساک که نشیخ انما از کتب رفته نرمی آید و محمد جالسلی و فرزند
دلیندش ایشان را از کیه نموده بعدالت و انصاف شان لب کشوده اندند است انجناب را در آنچه تعلق با مومنانست
دارد و معنی شده اند که تنوری هم در غوات علیه خویش بدان تصریح کرده چنانچه سابقا در مجلد اول نقاش گذشته طر فکله
بنیال میبندین هم بگذشت که اهل حق خواهند گفت که چون در اصول ثابت شده که اتفاق لاحق رافع شکات سابق و متاخر
تا هیچ متقدم می باشد و نه لازم آید که بعد از ایشانی است قبولین کسانی که حدیث از ان و کتاب شوشی مغتری منتخب اندام
بهند پس به بیعت و فتوی بعد تسلیم و رنگ شش ماه بمقتضای این روایت هم حقیقت خلافت صدیق بنده باب اهل سنت بلکه
فریقین ثابت شد اما اهل بدعت پس نتوانند نام اخبار مقتضای بنیان آوردن و نه لازم آید خلاف توشق و مهر کردن
بر کتاب البوصیست و حقیقت فارغی کل است که امر مفصلا و سبجی مسوطا و غیر لازم آید مخالفت آنکه تا که آن بهر عقاید معتد
تا که مخالفت تمردا و اندامین و ذک قول و بر تقدیر ثانی اگر **قول** تقدیر ثانی مطلع نظریست مگر تبرعاً توان گفت که غالباً
سعاد و بن الی سفیان بر اصول با فضیان موعود و مخالفت تواند شد زیرا که از تقریعات صاحب مایس المؤمنین و همچنین بر
از تقریجات موافق نواح و مانند ایشان جویدست که آنروم که زمام ریاست تادر و دور دست شان بود و حضرت امیر را قتل
کردند یا ز دانه تشیع بیرون نهادند و انان که عظیم چنانچه از تصانیف صدوق مثل عیون الایضات و الایضات و الایضات و الایضات
و حال آنکه سادات و مشرفای اهل سنت را با نواح مصائب و محنات با گشتند و هنوز مورد علاج اند چنانچه عبارات علی بن ابی طالب
که در صدر تراحم بن النابین نقل میشود بران دلالت دارد پس چه عجب که معاویه بعد از بغاوت و محاربه بهیچ
و شت هبید نمودن حضرت تمار و سهرم ساقین سید جوانان اهل بهشت بر مرزوم شیعه موعود و عاره آتی باشد
و نیز افزون که اندراج باید مذکک و رسیدن نزدیکی گذشته که تقریرین لسانی با و صفت لعنت کردن حضرت شیخ زوالی
سبب فذلان اهل بیت رسول ربانی و اهیما رکیدت عبدالعزیز سباجی صنعانی که امر تفصیل بزم
رفعه در حدیث زمین به اوج اسما برین رسیده اند و با و صفت تخافت و سهو تر استیدن

نشانیدن مرتبه شان تالی مرتبه ای که بدی گردیده و بسبب اوقات جاودانی و عجم میم جان میم و شومند کانی البحار
وحیات القلوب و غیرها و حالانکه راه ریاضت و سمع برای ایشان در خلافت و تقوی و منفع گشته حصول زخاوت
دنیوی برای این گروه صورت بسته ایس معبود بودن معاویه زینهار بر نرسد ب زلفه شایسته و مستقیم باشد و هرگاه نیرید پلید نزد
مجموعه الزمانی بایسته نفع و شتاع کمیدانی مودت و تر و خلافتش نزد او و متمم خلافت ما جری باشد پس معاویه بن
ابی سفیان که کارش با اتمام شایسته و منعم مجید الانبیا که ما بجای افشا و التعلیل بدان در شکسته چه ایضا و خلافت و خود
نشود و حال احوال شیخ ابن حجر کی قبل ازین مجله اول چاپخانه باید مذکور شده تا از مکرر آنکه مجله خود اوقات دارد که
خلافت برشته و غیره را شده منقسم کماد و اگر خلافت معاویه از او رخلخ امام حسن کسی را خلاصی می باشد بازم از مجروح
لفظ خلافت اگر چه بکیت معاویه مکتوب باشد مطلبی بر نمی آید یعنی خلافت راشده برامی معاویه بر ثبوت میسر فال انما امروا
علی ان العام لا دلالة علی الخاص لاجدی الدلالات الثالث ارسى ثبوت خلافت باعلین بن مرثاضی حضرت ربیع بن
واقامت شریعت متین مروای ملت سید المرسلین جزیری دیگر است که بر این خلفای اشعین از کتاب نورانی نامند جاودانی
اقوم مخبرات رسول ز دانی بر ثبوت پیوسته و از تواتر و تبیین ساج و مناقب ایشان که نزع اخرج شطاه تمهیل و تفصیل علیان
گفته و میان این مرتبه و خبر غیبی ثبوت سلطنت بر معاویه که بهتر از سلطنت بعضی دیگر از بنی امیه و مانند شان باشد فرق بی شغل
فرق جز در حد و قدم و بودن با نبی است مانند وجود و عدم و هر کس که آنقره نمیکند غیبی ایضا لایق خطاب علیا نخواهد بود و کمالا غیبی به
و آنچه گفته بلکه آنظر انصاف از آن ما خود است از سال که مرزا کاظم علی صاحب در و جزو بکجاب بهر است و خلافت
نوتنه اند و ایشان در حقیقت از محمدات با سعیدین ساجین علی ابراهیم خان بن سوادیه گرفته اند و در زمان سابق مدد قیام آن بالخلا
بعضی از اجابت پیروز و عمل در و در و بود و لیکن سبب موافقت آن مطلق مانده و نیزه پار و جبهه حرم که چون باز تو را یافتند و از این بر روی
رود و با خلافت آن ملکین است که در وقت خلافت معاویه گذشته فالان الوعاه الناره کالمعده عند الخلفاء التلقانی فینهم من
نمشی علی بکیم و و منهم من نمشی علی بکیمین و نمشی علی بکیمین علی امر ساج بکیمین
که این چهار در حیوانات صورت نمی بندد و بعضی از این بنشین دیده میشود که با همایی بسیار دارند تا آنکه انداز با میسر گرفته اند و در وقت
فرزین بچو البش میگوند که این حیوانات نسبت باقسام کنند که در قرآن مجید مذکور است نا دارند و العاد کالمعده و تم قس علیها
و بکلام در آن جاری گشته که اولی حکم ندرت و شد و در است فانه و فخره و اگر این سواخ نادره و فصلب العین از نرند باید که واقعه شامت
خایه زمانی هم بر زبان آرند که چون یکی از مجوسیان نام وقت را شنید که در تمکین بن کجا ماندی فانه نمشی از نفقات کستوری علیه
ماستقر فوضع میرسد و فقیه بکذیب حضرت شیخ فله الکما الشرفانی صد نهد المقالة البتة و ثمره و مکتوب مورخین بر کستوری و در سر
که پرویی او کنته انطباق می باید فله التوحه البانعة و الحمد علی ذلک و قید هر غوم شیعه در سیمو ساختن امام حسن از انزوم
که نصیر الدین و الدین صاحب صواق و امثال او بر و ایات معتبره با ثبات رسانیده اند که این گناه عظیم از زیر شیعی صدر
یافته و مدحی و تمکین همین منفع کرده اند که نیرید باعث این زیر گشته و اهل نفاق از در و در بن بریکار بر گماشته
پس نسبت آن بدین عنوان معاویه بن ابی سفیان جبارتی میس نیست و قبل ازین در مجله اول الغنی از ما که متعلق از زمان

زبانی بعضی از اهل کلام او باشد فلیتنبه که هرگاه بر بقدر احاطه کردی حریفی چند دیگر در غلطه مجتهد و مرتب یکم که منطبق است
 شیخ شمس حسین بن علی بر سینه اینچنین تصنیفات امام فخر الدین رازی قطب فوفانی و فغانی درین فرایند است
 و دلالت بران دارد که خاص باعتبار افزاد خویش قلیل میباشد و عام بلحاظ افزادش کثیر است و نسبت میان این دو کلی و کثیر
 که تمیز خوانان هم اذعان بدان دارند که هرچاکه خاص تحقق یابد وجود عام ضرور است و لا ینکس از کلام مجتهد فغانی
 این تحقیق برآمد چه در شق اول که خاص بود برای مهاجرین اولین یعنی انصار اصحاب سید المرسلین ابو بکر صدیق هم
 خلیفه شد و هم فاروق و هم ذی النورین و هم ابو الحسین و در شق دیگر که عام است و منتهای احتمالات در نفس است بعد
 از آنکه بدعوی خلافت صاحب الامر که مال ترو تازه نشان غفریب می آید هم قرین بخبر نبوی می شوند خلافت و خود
 در پیر و پسر یعنی معاویه و نیز محصور دیگر و در دل هذا الاما لافه اجماع المتبحرین الکاملین و اتب خطوات انما تعین
 خدا یا بکبر مجتهد بر اجتهاد خویش خلافت را قیاس فرمود یعنی جایگزین اجتهاد با وصفت توسعه کثیر درند سبب
 امامیه تا بجای که عقائد را الف و ا و قال فاسده پیشوایان خود را که تعلق داشت با اصول امامت عقائد الهیات نیز اجتهاد
 گرفته اند که سبب تفصیل انشاء الله تعالی محصور شده در ذات پدر و پسر از مجتهد فغانی و زمانی همین حال خلافت
 رسول سبحانی و استخلاف حضرت یزدانی و این بدانند که یکی از ملکان مرید خود را امیدوار کرد و بود و در بی اسرار طریقت
 و کشف استحقاق و او متما النوع خدمتش که حی تار و زری این عده را بتذکیر آورد فرمود که هر چند جوف تیم بر
 بسیاری از اسامی مقدسه آمده مگر مورد الوارحین ستم نیست که نام مولی او هم در آید بدان صدر گشته و با گرفت که
 امر دیگر هم که تعلق باین دقیقه دارد خواه هم فرمود باز آن مرید شب و روز بختش شغول شد گویند هرگاه ملک مذکور
 بیار گشت و از زندگی بجز نامی نماند گفت بیایا رازی دیگر که منتای اسرار است بر تو القاکم و آن نیست که هر چند غور
 و تامل نگار بری باز همین سید هم را بانی که تعلق بدین بزرگان را و در مجمع بکات و نور است یعنی که و مدینه و مکن پور
 با کمال محو حیرت که در خلافت در معاویه و نیز دیگر از بیکر بر اسرار ملکان اطوار علی ان منطبق شود و یکی دیگر خاطر افراشته
 اما هیچکس از خلفا و ارباب صفوان الله تعالی علمیم صدق ضرورت و قیود آیت استخلاف موعود با و است این محرم نتوانند
 تا خلافت مثل اجتهاد این پدر و پسر یعنی مجتهد الزمانی و فغانی دران پدر و پسر محصور گشت پس کی بریزید و صدر مجتهد عینید
 و شاید که مجتهد بنیا در خلافت بذات معاویه که لفظ فیکون بر مصداق بده الایة باضافه ضمیر فعل بران دلالت دارد
 برین اصول شیعه میگردد از تفصیلات آنکه اسباب افتخار و طلب بسیار است چنانچه از جمالیات المؤمنین آمده آن توان یافت
 و بر همین امر علمای شان بنیاد نهاده اند که شیعیان بانی مبان آن بوده اند و شک نیست که امام حسن بن علی سبب قریب اند
 که از در فتنه خلافت بنی امیه این امر سلطه گردانیدند و با وصفت اختیار خود را ازین کار باز داشتند چنانچه قول
 شهبید که بلا توجیه آنی بر روایت صاحب کشف الغمه که حال تجدیدش بر زبان مجتهد غفریب معلوم خواهد شد دلیل
 بران است و هرچنین باشد یعنی سبب تزیین امام حسین را از میان بردارد البته با ناس قوی خواهد بود و فیکون
 معاویه بعد از اسم مصداق آیت الاستخلاف علی اصول اهل الخلافت آمده بر حال یزید پس بدانند که در اهل حق اگر کفر

مختلف باشند فسق او از آغاز تلقینی است پس با وجود قید عمل صالح در ایت کریمه چگونه خلیفه تواند شد
 ملکیت که در ساسی وین از وی عهد کروش منع باشند سبب انباشته نبینی که وقت نزول این آیت موجود بود
 خارج از دائره امکان است اگر چه شوشتری ذهب الدینوره در تحقیق هوس خام بخت و در بختی تفهیم تلک گفته
 که یزید در زمان خاتم پیغمبران قریب جوانی رسیده کما فصل فی المجلد الاول اما تصریحات علمای رفته بر نبینی که در بعضی
 خلافتش بر تر از خلافت معاویه بود و موفی صدر العجث موعود پس نیست که برادر متکی اگر بکه اقبال در مقابل شیدایز
 نور الله صریح بعد از عبا رتیکه در مجلد اول دستی دلالت بر آن دارد که خلفای راشدین هر چند خلافت را غصب
 کردند لیکن طریق معاشرت ایشان با اهل بیت اعزاز و اکرام با اتفاق فریقین بود میگوید که معاویه در خلافت خود
 با وجود طرد و اشتداد عدوت با امیر المومنین و بنای سب و تیراجی آنجناب اشتراک در مسموم نمودن ابا حمزه و دیگران با
 با خاندان رسالت که مانند آفتاب نصف النهار طاعت الهی را باز حیا می کرد و چشم می داشت که اعلان الشرب و خمر و زنا
 محرمات و تنک حرمت مک و مدینه نکرده بود بلکه داعی جناب امیر المومنین امام حسین بر خلافت اینها مبراهات
 تنقیه کردند اما در امارت نیک که پشت از بام و بختی بر روی کار افتاد و دین محمدی چهار او علانیه مخدول شد که با محرمات
 زنا و شرب غمر با استیلا آن اهل اهل و در چنانکه اشعار شریعین شاید هست و نیز قصد شرب کعبه و استیلا اهل مدینه نمود و دیگر
 شناعات که جناب آنرا از شیخ عبدالحق دلموی و بعضی دیگر از علمای مسلک خود نقل فرموده اند از دست او سر زده صبر
 نمی ممکن بود و در حال سائر خلفا که امامیه خلافتهای شان را باطل انگارند مثل حال یزید میباید همه اظهار با طعنه و تحقیر
 همان میکرد که امام حسین بایزید کردند انتهی المطلوب بعینه من اوراق جواب الامتیض و این عبارت صریح دلالت بر آن دارد
 که زمانه یزید بر تر از زمانه خلافت معاویه بود و خلافت متقدمین بهتر از عمر و در جناب امیر محمدی می نمودند و همین تصریح
 دیگر علمای رفته از متقدمین و متأخرین حتی سید مرتضی در تنزیه الانبیاء و الکتاب و کتابی که بر بنو ابی نضیر ظاهر
 از آن پیدا است و هم از مجاری ذهب فریقین مگر در نقل عبارات شان تطویل بسیار است و این که دانی محمد از دانی بنابر
 عدوت رسول سبحانی خلافت یزید از خلافت خلفای راشدین بهتر میدانند و از ایت که میباید بزرگوار خارج میکردند
 و استخلاف موعود و عدوت معاویه یزید مخصوص نمایند و در آخرین مجلد خواری دانست که مقتضای سبب آنچه داناکند
 کنند و آن یک بعد از قضیعت بسیار به مجتهد الزمانی باین مرقال گفته که خلافت یزید از خلافت معاویه برتر بود
 انفاش در مقام نیست که اگر آنحضرت زمان یزید را مثل پدرش میدانست تعقیبه میفرمود و تطبیق این مناقضات و دین بود
 که اگر کتب اهل حق لازم بود که حسن سیرت خوبی خلافت یزید کاش نسبت بزمان معاویه تامی گفت که بهتر بود خلافت
 یزید یعنی بطور اهل سنت است و بدتری بر مذہب شیعه حال آنکه سبب کافه خاص عام هویدا شدند و بدتری خلافت
 یزید از هر کتاب که در مذہب اهل بیت تألیف در آمده باز مجتهد الزمانی بنابر عدوت دین اسلام خلافت یزید را از خلافت
 خلفای راشدین بهتر میدانند و هر گاه مذہب شیعه نیست که از عبارت جواب الامتیض و تنزیه و غیره عیان شد
 قیاس کن مذہب اهل سنت را که بر اصول و اظهار ایشان خلافت متقدمین نال نبوت سید المرسلین بود و لیکن

هرگاه اصول فقه از آغاز تا انجام متناقص است حال ایشان همانست که بر هر طریقی یا پس دست می‌آورد و وقت
قبیل قال خود را نزد علماء سوامی سازد **طرفه اوله** اگر حضرت عثمان را بجهت بلوی وقت شهادتش از معاد تحلات
بیرون کردند باری معلوم نیست که شغیف بن ابی‌اسنین را که در مدینه بود نمودند خدایا مگر دلیل این فرقه زریل در راه نوار
مرفقی و اتقوا شهادت باشد که اشترنا و لیکن در خلافت صدیق چه توانم کرد تا حدود ده خلافت در عبادیه و بنید در شش و دو
فرقه که علی مجتهد الزانی پیروده گوئی بنظری آید الیهما که کسی که از ترغیب فیض و یا جزر گانش بوجهی من اوجه خوش ما پیچیده
و بصمیمی ایشان فرار سیده من بعد از مجتهد الزانی می‌پرسم که چون باید عرض عثمانی نزد شما تا ما صاحب قرآنی نجات است
چنانچه خود مجتهد بعد از این خواهد گفت و از تفسیر تمی حدیث کلینی و شرح مانند رانی موی است و شایع صحیفه سجاده از انکا
خود نقل کرده که در اظهار ناما مبرورن بقدره مافی هذا القرآن و لا يجوز لنا الزاویه سلمه مافی سس شمالا لک است
از اختیار شش اول یثانی بر تفسیر ششین مدعی امام است که الایغی علی الخواص الادانی و بر دوام باید که خلافت را
محمود نمایند و در ذوات آنان که امام علی با او صلوات دادند و بخیج گشتند که منشا استحکام ایمان و قهرت در کلام مجتهد
و ایمان غم بسبب کوفی الاصل بودن و خطا نوشتن که دلیل ششین تواند بود که مانی العباس علیهم السلام و علی بن ابی طالب
که شمار از مظنه ضرورتین حصول ملک و در تفسیر ایشان امام سید با قاضی النایات رسام و مصلحتی از آنکه عندک الله
الفتکه بر تفسیر امامیه چنانچه رساله اعتقادیه مدوق بران گواه است باشد و قهر او بسبب فرج بر طاعت است هرگاه
ایات قرآنی و احادیث خاندانی بر فرقه شیه تبعین خطوات ایشان یطین خواهی دید و تفسیر در هر ساحتی هم او ابر سید
فلیت که مثل مجلسی اول در و اوع و غیره تصریح کنند که بعد نبوت ایمان انفتاد تا و بیل بدین نباید کرد و منحنی نماید که بر
اصول و قرار او خویش مجتهد را مناسبت است که خلافت ائم ذوات مجتهد فانی و نفس مقدس خویش محصور دانست
چنانچه در زمان سابق بر ذوات معاریه و نیز مقصود می‌نویسد تفصیل این کمال ایمان این هر دو مجتهد به خصوص مجتهد فانی علیه السلام
بدان مد رسیده بود که تنظیم امور دینی در کوفه هند با ایشان تعلق یافته و قهر و دستاوردی که بسیاری از علمای سادات
مثل عبداللهم اصفهانی محتاج به هدیه را اینجا از حرارت زیره امشب گرفتند که هر یکی از ایشان از هوای بهر می‌گرفت
و خود را به خیمه استواری میگردانید و دیگران بمقتضای مثل شش که تا مای داری بگیریز و از کوفه هند بر خیز بیای و کنگ
گریزان و افغان و خیران فرستگما نور دیدند و جای یکایمان یافتند چنانکه زید و اعمال صالحه بجای از ایشان صدور
یافت که روزه در آن زمان میداشتند که آتش از آسمان میدبارید که اشترنا علیه السلام با و دیادت خاص طاعت محصور
بجای مشغوف شدند که معاذ الله از فریب خدای تم نوبت که ششت و مکنین در پی فقه بدان درجه رسید که در ماه محرم کوفه
و باز از این شهر جزو شما مایه هاجرین اولین بلکه انبیا و مرسلین و از وی یگویم در نمی‌رسد که حضرت خضر و الیاس پیر
شدیان در سبب ششیدن احادیث جسد انبیا نسبت بائمه نبی اعداء اهل بیت تصدیق کرده غیره خلعا
گردانیدند و کثرت شعبه از چنان مشاهد میگرد که قرصی از شیرال همانا استخوان نیست برای بسیاری از بکال و تبدیل شود
با من بد انسان بدید اگر شست که کافی کلینی اعمو و علل شش شش صدوق و نقد و قهر بد آوردند و در و سلاستند

میخوانند و از برای قرآن علی حده مثل سوره نورین و ولایت را بر غیر فالما و است میکنند و عبارات خطبه شفیعه را در کتاب
و محافل بر زبان میرانند و مانند شیر تیر قصه و دعای صنی قریش را بر بطار و است مینمایند و آنقدر عبادتش میخوانند که بخت
بتی دیدم از علاج و صومناست به مرغ چو در جالبیت منات به بخلاف صاحب لالم که هنوز در سر و آیه سترن او نشان از دنیا
یافته نمیشود و هر چند که جمیل ایشان را فواحه خاص و عام شهر افتاد و لیکن ظهور تر بیت ایشان بدین خوان روداده که گاه گاه موزم
بهار از لیل بادشاه جواه نصیر الدین حیدر خلعت ولادت از سر می پوشند و بدولت سر آبا و شاهی که مجمع خوب رویان و زر کار
و گلزاران هر دیار است بانواع غم پرورش می یابند که اکثرانی الدیر با جوع و غیب نیست که حقوق صحبت بمقتضا اهل غایت
عمر را بصبار الحاضری المصارف کفایت تصانیف الصدوق مثل الاکمال در خلوات و جلوات ادا میکنند اما مقتضای شجاعت
این مآذ را که بخت صاحب لالم را بهادر چه ستر بیت اینان گذشت بهشتی خلاف آیت کریمه یا فلیتی اللدق انا عجبی که در
بکلی شکی نیست این همدگشتی که بخت کرد و رساله خواص آمده ندیده که عمر ابراهیم خلیل علیه السلام که در حقوق نماز چون جوانان بودند
گوزنان تعزیر می نمودند بلاتناهی رسد و زمی جمشید دریافت که میر مردی و عجزه عضوی سلیم ندارند و در نیکوکار
مشغول اند پس در روز طریقت فرودت و انبلا مان فرغانه از تابزدوی نزد پادشاهت بادشاه چهل هزار و دین پر و دروغ فرغانی در
کاخوی می کشیدند و بادشاه فرمود که چنانچه میر در راه تو قیر جاده کرد و تا بنماند رسانند و زرا سخت تحیر بودند که بادشاه با بهنام تمام
طلبید و چیزی نگفت لاجرم سبب پرسیدند فرمود که یکی چون سبب طلب را نیک دانست و بودند جواب با به نام بادند و گفتند که
حکمت طلب امید یکن معام نیست که ایشان چه جواب دادند جمشید گفت لغو پر ایشاره بود که تا چیزی می بخورم رغبت
انیکار دارم و جواب زن آنکه من تالاب گور اسودنستم ایست حال رغبت تا بقای ایام می چرسد اما کسان
مطوفیست پس برگزید که دان در زیر اگر خاتون حکیمه بنایچه در حق اطمین است آنجناب را در چینه فقه بعد از ولادت از طریق
خاتون جمیل بصورت و ان کامل آید و نشاختند بلکه خود را از ایشان مستور ساختند مجلسی از اکابر علمای خود اهل میکنند
در کتاب حق القدر بعد از آنکه از خاتون حکیمه قصه ولادت حضرت صاحب لالم بشنید و آورده از ظهور معراجش و آنگاه شش هزار
و آسمان از نور تشریف غیبت آنجناب بعد از تولد یعنی عروج بسوی عرش باز گردید آن مجلس هر چه تا مراد از آنکه از آنجا
و از آنجا پس بگوید و ایت خاتون موصوف که در هر چهل و یک مرتبه بخدست او می رسیدم در زمان امام حسن تا آنکه چند روزی
قبل از وفات آنحضرت او را ملازمت کردم بصورت کامل و او را شناسختم بفرزند برادر خود گفتم که اگر میر دوست که در این
که زود نشینم فرمود که این فرزند من است و خطبه من است بعد از من که از میان شما میروم باینکه سخن او را قبول کنی
و امر او را اطاعت نمایی این امر در زمان امام حسن سکری بود باز مجلسی در حدیث کتاب قصه وفات امام معراج بیان میکند بعد از
یک صبح که چون جعفر برای گذاردن نماز بخانه ایستاده و شیعیان همراه او شدند و خواست که تکیه بگوید که ناگاه طفلان گریه
بیچیده موشکده دندان مانند پاره ماه میروند آمد و در اجماع خبر اشد و گفت ای عموی من با است که من سزاوارترم باز بر
پدر خود از تو پس جعفر عقب ایستاد و در گش متغیر شد پس اهل طوفیست بعد از آن جوان کامل بود که دوستی منور فراموش
نساختی اما گمان میری و منشی پس بدین مکتب معتبره شیعه توانی یافت که مصداق نظم خواجه نظامی است مصرع

کس گشتی و چنان تازه بملکه مقرب خواهی دید که در مقابل احمد با سوار اسپ از جان کرده و نیزه را به دست گرفته
اراده کار از مصمم فرموده و نتیجی این امور را بعد از وفای خود توانی دانستی که این همه ساعی بلیغی فقط برای حلست خیر و آفت است
و نیزه خافقت مکان که عمر بر گوارش در سر من ای منصب نمود و نیز در مقابل سواران مذکور که نیت تاریخ خود را خیره تقدیر
داشتند بطور رسید و وقتیکه برادر معظمه مشن صاحب بجن رفت کما فصل فی الجوار و غیره چیزی از این کتاب پیدا نمیدانم
بیان این اتمه مقاومت سواران بطور محشوب بی آنکه میانشافت را بطور عرفانه خلق در آن توانا بود و نیست که علمای شیخ کتاب را
نوشته اند السلطان المفتح عن اهل الامان که از جمله باخدا را انوار است و چون کتاب مذکور در این باب بخوبی بنقش است
حکایتی از ان پنجگانه انفا بنام صاحب کتاب میگوید که روایت آن از سید علی بن محمد بن جعفر بن ملا حسن است
کتاب ربع الالباب برای من بدیده شد رسیده پس نگفتم که حسن بن محمد بن قاسم برای روایت نمود و گفت که من آن
که در اعم گفته میشد از آنجی که کوفه در بعضی از راه با که از آنجا سوار کوفه نمایان میشد بود در آن نشان داد که کافکم که گشت گفت
که یا حسن بن خواجه قسم عجب برای تو نقل کنم گفتیم چیزی را میگوید گفت قافله از قبل از طلی بکوفه آمد از امارات میفرمودند و در میان
الیشان که بزرگ بود و نیز قافله ایشان وقتیکه از راه در آمدند و در غله که در کعبه گفتیم که از خانه علوی تر از دربار نماندیم
آن بدو می گفت که در نزد شما علوی هم میسر گفتم سبحان الله اکثر اهل کوفه علوی هستند گفت بخدا سوگند که این علوی آن
که در بسیار بانی از آب و نان که در کعبه میسر گشت و بدست گفت که ما سصد نفر سواره یا چیزی که بودیم بجهت آن فرار نمودیم
در میان از آب و نان اندیم و اگر سنگی یا بجز تر شدت رسید در حال بعضی از ما بعضی را گفت که بگذارید این بسیار اندام
به کلام از اینها که خود را از آب گشت و بخوریم و ما این پسندیدیم تری اندیم اتفاق چنان افتاد که تر با سپ من در کعبه
انداختن تری این بار غلط افتاد این را منی نیشدم پس بار دیگر انداختیم باز با سپ من رسید آن اسب من در میان
می از در و از پسرم دوست تر بود و نگاه گفتیم آلفه ز ملتی بدید که نوشته از سوار شدن آن بر دانه نیز که تا این روز
سیدانی مانند این بیابان را بر من می نشاند پس آنرا سوار شدم و سمت علی که بقدر یک فرسخ از داد و بود و داند و بداند
آن تل سیدم کنیزی دیدم که همیشه می کند ای کینه تو نیستی اهل تو که با نند گفت من ملک خود علوی هستم که در میان
سکه و دار این را گفت و در رفت در حال روای خود را بر سر نیزه کرده بسوی رفقای خود برگشتم و گفتم که خدایا دشمنان را
و فوجی با جمعی درین نزدیکی هستند بیاید و از ایشان برویم پس فقیم ناگاه خیمه در وسط بیابان دیدم از آن خیمه میروید
که از هر مردان زیاده بود و گیسویش هم تهاشش میسر سید بسوی ما خندان و شادان بیرون می آمدند و با ما می گفتند
نزد ما سید گفتید و در العرب بسیار تشنگی داریم آنگاه خود را صدا نمود و گفت که آبی که در پیش هست بیا پس کنیز دو کاسه
آب آورد و آن جوان یکبار از آنها گرفت و دست خود را بر آن گذاشت بعد از آن عباد و آن یکبار بدین میج نمود پس بر
از آن دو کاسه خورد و میسر شدیم لیکن از آنها چیزی نگفتند و قتی که سیراب شدیم گفتیم چو العرب تشنگی داریم آنگاه
خوش گشت و داخل خیمه شدند و طبقه کوچکی که طعام در آن بود در پیش بر آن آورد و بر زمین گذاشت و دستش را
هم بر آن گذاشت و گفت ده ده نفر بیاید و بخورید پس همه تا بدین پنج از آن طبقه خوردیم و سیر شدیم بخدا سوگند

عز اسمه و عله الله الذي في الحق الى اخره در پنج نسخ از نسخ نسخ الباقه موجود باشد بلکه صاحب نسخه انرا بطرف
 خود اضافه کرده باشد درین صورت این اضافه اوراق خواهد بود بیایا بگوید بعد از المشرق الیه فی کلام امر انوین
 و اراج را لاسیا و اراجیکه برای بیان ابهام یا تعیین مرام باشد احدی از علماء نقل بل اهل عقل نیز
 خیانت و نقل نمیکوید فافظ و یا اوله الدیانه الی ما قبل الخطاب المستدین من افراد الحیانه انتی بلفظ
 کاشش رجوع سینود مجتهد الزمانی بشرح منج البلیغه که عبارت عربی بقالب تصنیف در آمد و تخریج شیعه
 او معتزله داد سخن دانی در آن داده اند که این آیت دانی هدایت را در شرح کلمات مقتضای می آرند و جمله
 سخن علی موعود من الله را بآیت استخلاف یسین معین منکر دانند اگر کلمات ایشان را استقامت انما یم فسر
 از مختصر جلیل و اطول رسد لیکن در مقام عبارت عالم تخریجانی که در آغاز کتاب خود عهد مؤلفی است که
 حق را امداد نماید و از باطل اعتدال کلی و در دو مرتبه تخریج تحقیق او در مجلد اول نقل از کتب شیعه برگزیده
 و در اینجا بلفظ قدوه اشارت کرده رفته بشنوان هدایا امرا السلام لم یسفر بکفره ولا خذلانه فلفظ قدوه
 طبع صدق بده المعوی بانه دین الله الذي لله الی نقل شد بعد نایم و عود و العود و الخلف فی الاثر و الخلف
 و عله الله الذي في الحق انما منكم و عله الله الذي في الحق انما منكم و عله الله الذي في الحق انما منكم
 استخلف الذين منكم فقیه هم آه و کل و عد من الله تعالی مبر بعد التخلف فی غیر نیست حال علمای
 طایفه شیعه مثل کاشانی و بحرانی بر گمان این بادیه پیاپی چهل و نود دانی ناعابت اندیش سقا بشتین
 که خیانت بکار بردند و آیت استخلاف را در مقام دخل دادند و هم جای این آیت را در امثال این
 مقامات آوردند چنانچه ملاحظه شرح مذکور بران گواه است اکنون معلوم نیست که درباره ایشان
 مجتهد الزمانی چه زبان درازی و دوافشانی خواهد کرد و میراث خیانت برای ایشان از کجا خواهد آمد
 خط انعم و از دانه اعتدال بیرون رفتم چه برای او و ایات بسیار است درین خصوص هم از کجا آید
 و هم از حق ایقین و از نهج المناهج که حدیث فاطمی عبارت در آن هست و ده الله که الحق انما منكم و صحیح
 دانسته باشند فرق نیست که لفظ خاین و مانع را چه آیت اهل سنت بطور ظن تخمین است در
 حدیث جناب عرش قباب فاطمه زهرا ام الائمہ النجباء بطور قطع و تعیین چه جای آنکه در نقل آن کسی از فقه
 اختلاف نموده بخلاف الفاظ روایت مسلم که بعضی بعنوان دیگر هم روایت کرده اند که نص در خصوص نیست
 کما لا یخفی فاعتبر و یا اولی الابصار و انظر و الی سفوات هولا و الاشرار و جواب دایت کا دنیا نادرا بایستقام
 و تفصیل بالا کلام عقیب خواهد آمد انشاء الله تعالی اطراف آنکه بحال حیدان غیر مطلق وقت تحریر اینیم
 نگذشت که چون حضرت امیر نص فرمودند درینکه دین عمر رضی الله عنه و خلافتش دین و استخلاف الهی است
 و ملکین دین مرضی و ترویج ملت معصوم نیست پس البتة استحقاق فاروق نزاد بل دانش و نبیانش
 اکنون کجا ماند مطاعن خلفا از تحریف قرآن مجید و تبدیل شریعت عز و توحید متعه و ترویج غسل بجای مسح یا شستن

فاطمه زهرا و حسب ام کاظم و فاطمه های دیگر سبک افروخته معصوم و گمان مبر که تحقیق خلافت صدیقی و غنائی بنویسند
 هنوز حالت منتظره میزد و چه خلافت فاروقی تثنی و متفرع بر خلافت صدیقی است و او بیشک سبب باجماع و تفرع
 فاروق را خلیفه خویش گردانیده و زعمی که کسی توهم نمواند کرد که جناب امیر فقط فاروق را موعود میداند استند
 دیگران را از خلفا فانه خرق الاجماع بلکه چون او را موعود دانستند دیگر از طریق اولی که استند عند سلفها
 و در اخبار و کتب دیگر است حرفی از آن اینکه من در مقام با عزت و مجتهد و مقام سبب القیام این عبارت نوشته ام
 که مع ذلک فعلیت امامت شان بهجت اهل ملل و معدومید گردیده و غلبه استیلا ی اهل اسلام بر کفار و ملوک سلسله
 بعدی پیدا آمده که بخیا ان سلطنت کسری و قیصر در هم شکسته و معنی استخلاف آنی و دشمن آن مطالبی مدعی شده
 قرانی جلوه نمود و اگر چنین باشد حضرت امیر علیه السلام نیز اعتراضات بآن فرموده اند تا آنکه در کتب شیعه مدون گشته
 این مدعا بعد از این و کتاب مجتهد و هیچ و باری و گاه و تازی او هنوز بر باری خود است زیرا که جناب امیر در کلام خود در کتب
 استخلاف آنی و تنگین درین متن در و اح این مذمب که در وقت فاروق بود با یقین فرموده اند که این است اهل
 باشد در حدیث و کتب جناب خواهد باشد پس اینهمه سخن سبب است منتهی که جناب مجتهد بر روی کار آورده و دست
 نشینت بدان و را زکر و چون گفته قاص عبارت منده توان شد که لایق بر روی خود که ملاحظه می شود و موجب صدور
 یافت که ام و دلیل قائم تواند کرد و یا بجهل و بعد از ملاحظه عبارت نفع البیان گفته که دیگر از ملاحظه فاضل شده و آن
 اینکه علمای ایشان همیشه بر خلافت مذمب جناب امیر که از سبب بر خلافت نفع طلب میکردند و هرگاه نفع لغوی
 این بنیان مرصوص باشد و خلافت خلفا بعد از ایشان جناب منصوص بود و نور علی نور گرد و طلب کور از عجب
 مقامات باشد و نسیم قابل فطره سادول طلب تمام هم از امیر که و آنچه خود داشت زیاده تمنا میکرد و خدا یا
 مگر قابل شوند که ساقی نمائند و معرفت یعنی حضرت شاه ولایت و چون شنیدن از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
 و بدون فیض روح القدس یعنی جبرئیل اسیر چون فرموده علی مشکلی نموده باشند و برین تقدیر و عاقل الله امامت و عصمت
 که است که لایق علی من طاعت کسب شده حق که در عصبان قلب و عصبانیه و در باب عقول زاکیه یعنی و محجوب مانند که
 علمای فقه اشاعت به این اقول و اقول که جناب مجتهد از زمانی سخن خوب فرمودند چه آنچه در مجلد اول از کتب
 فروع آوردم در هر چه درین مجلد با سبب البیعت می آید برای تصدیق دعوی مجتهد و دلیل شافی و برهان کافی و حجت وافی است
 مع ذلک ما بینکار طعن اثبتی افکاره مرسته و درین اوراق نوشته ام تا آنکه آن غلث اشک منی که الله است که علما
 شیعه طماع و شایسته فاضلای را شنیدن از کتب معتبره از کتب و جماعت ذکر می نمایند بلکه متواترات اخذ و است
 میزنند و تا دلالت آن قرنی باشد بر حق است و دلالت نمی کند بر باطل و کذب که چه طایفه کتب و امیر علمای امامیه و کواکب
 علی مشایق الطور و کمال انکشاف و طهر است و علمیه و کتب است و این از کتب است تا آنکه از کتب لاف و بالا خوانی
 نشان داده بکنند و این ششین بهر جنس شیطان می پروازند و اگر کسی را علم بدانند که شیعه را باشد باید بحال
 بحال و حیات القلوب و حق یقین و تصانیف علی و رازی و شیخ مفید و غیره نظر کردن که در کتب ثابت کرده اند که شیعه

اهل سنت و جماعت که خلفا و خلافت حضرت مرتضیٰ مذهب کردند بلکه رسن الجوی مبارک محکم باشند و تا او را خلافت
 کشیدند محسن را سقط کردند و حضرت زهرا را تا زمانها بعد از امتیاز از ایشانش عرش عظیم مجاز زدند تا آنکه شهید شد
 و قرآن مجید را ناقص نمودند و آنچه باقی ماند از آن خراب کردند و امام کلثوم را بخانه قاروق بردند و فی الغیر ذلک علی المطاعین پس
 واقعی است که آنچه بحجیب مصیب نوشته و وضع و افترار اهل علمای امامیه نسبت کرده سخت بیجی است و اول دلیل برین
 امر آنکه خود علمای امامیه بمقتضای مثل مشهور یعنی آتش زدن آب پاشیدن درین مطاعین نگذاشتند و میگویند که زهرا
 خلفا در قرآن مجید هیچ تحریفی بعمل نیاوردند و این کتاب همان قرآن است که برخاتم بنیران بی زیادت و نقصان
 تا زمانگه است بلکه تیش نیز حجت است و حضرت محسن هرگز سقط نشد و از بطریق دیگر حضرت زهرا حفظ حضرت احمدرحم الله
 از اولاد ذکر پیدا گشته اند و هرگز امام کلثوم را غضب نمودند بلکه حضرت امیر دینک را خود را بر عزیمت فرمود و وفای حضرت
 زهرا را انست و چند الموعیز ذلک چنانچه در مجلد اول دهمی از تصانیف ثنائینی و طبری و شرح شراخ و تصانیف حللی
 بنالیفات جالسی و هیوات کنوری و ازینجا تشهیر کلین و محدثین رخصه لیسواری حسن حیوانات و سیریه و لی الشان
 و بر روی کجوات عیاشه قال الله تعالی محیون بقیةکم یا کیدیم و کید غیر الموعیزین فاعلموا انما اولادکم انصار
قوله بل لا یخاف قول اگرین عبارت می نوشتیم مشهور میشد بوقیبت مطاعن خلفای راشدین حال آنکه انصار الله است
 زیرا که از کتب معتبره و فریقین مناقب جلیله و مراتب نبلیه این بزرگان بجای خود ثابت است چنانچه نوشتن آن گذشته و غیر
 مؤید انشاء الله تعالی **قوله بالجملة الخ قول** گوای ابن ابی الحدید که تعدیل و تزکیه در جهت فانی در کتب خویش
 مدعی گردیدند برای جناب چگونگی درین مناظره مفید و نادر شد که در بروی ماند کور میفرمایند خود مطاعنه و انغمضوا و کمالا
 و کلمات بسیاری از شیعیان روزگار با هفت استقلا این سر از بر شیعیان اولاد است یکند و آنچه جناب مجتهد فانی در کتب
 خویش افاده نموده اند مطابقه و دلالت بر دعوی عدل و داد و نقص و رشاد و او را پس ناگزیر شد که آنچه از تصانیف
 خویش بگوید و مضرفی بمقتضای شیعه رساند و شرح نهج البلاغت باشد خواه کتاب دیگر معتقدان و کلام لیسان او که شیعه
 باشد حجت بودند آنچه او خلافت اهل سنت و اولسید بر اهل سنت حجت گردید و جناب مجتهد چنانکه دانی درین رساله
 تشنه المسابی تصریح میکنند که اقرا خلا بر حضرت خویش حجت است نه نفع خود و دنیا و بر جدی می نهند فلیکف بگویند
 درین عبارت ابعالات و انصاف شیخ مذکور اشاره میفرمایند که ما مستوفیه مفضل انشاء الله تعالی لاجرم بوجوب دقت
 الی ما می رسد که بمیدان مصاحبت در آیم و کلمه بل من مبارز در دنیا با هم بر زبان آریم و گوئیم که ابن ابی الحدید در
 شرح کلمات طبیبات حضرت مرتضوی کدای معاویه بیعت من بر تو ضرور است زیرا که مرا خلیفه گردانیده اند و ما را
 و انصاف بیعت با من نمودند و مردم که بیعت کردند با ابوبکر و عمر و عثمان و مشهور خلافت برای ایشان است خاصه
 هر که برای امامت بر دارند موجب رضای الهی است و اگر کسی منحرف شود با او در صورت اصرار باید فدا نمک دزد و وعید
 شدید برای او است انتمی محصله صاف صحاف گفته اند پیش میانه پیاور آمد و آنچه در مذنب خویش ساخته و پرداخته دنیا
 شمس بر این داده بودند که امامت از جانب خداست و برای آن طریقی از جمیع اهل حل و عقد نیست باطل شمس باطل است

والاصناف وکجهت الزمانی هم بدان قائل گشته و بدین شرح چنانچه دستی علم برای آن آماده و قهاره نوشته توانیم گفت
که گفته اند که منصفین و عادلین این سبب را مستحق و باطل و خلاف تلقین میدانند و کلمات تحقیق آیات
مقرضوی را که مثل رضی امام رضه در منبع البلاغه آورده بودیم این منسب اعتقاد میکنند اما آنچه برای الحدید
نیز که بحقی معاویه گفته بر یا جمعی نخواهد بود اینک اسفار معتبره مثل شمس اعظمه در جواهر کلام و از آن جهت بر آن
بیکه خیال بیند که حالش در برابر دیگران است عبارت کید است سوم باید دید که شخصی از علمای جدیدیه و بعضی از فرق
شیعه غیر اثنا عشریه نام برند و اول در حال و مبالغه نمایند که وی از متعصبان اهل سنت بود و بیکه بعضی از ایشان
گویند که شاید بود و بعد از آن از وی نقلی کنند که دلالت بر بطولان مذنب مستقیما نماید و مذنب اثنا عشریه نماید تا ناظر
به لفظ افتند و گمان برند که این همی متعصب با وجود شدت تعصب بدون محبت نقل این روایات را چنان آورد
و بر آن سکوت چرا که در محشری صاحبان که تفصیل و تقریسیست از خطب خوارزم که زیدی غالی است و این نیز
صاحب معارف که از بعضی مقرری است و این ابی الحدید شارح منبع البلاغه که شیخ رابعه را جمع نموده و در کتاب طبعی
منسکر از بعضی غالی است و همچنین صاحب وجوه الذهب البوالفرج صفهانی صاحب کتاب الایمانی و علی بن ابراهیم القاسم اینها را
در ادب اهل سنت داخل کنند و قبولات و مقولات ایشان الزام اهل سنت خواهد بود و برین مقدار گفتاری کفایت میکند
در کتاب اردستانی فصل امرای ممالک جنوبی اینک وجود است که از جملة طاعن و بعضی عمر بنی الدین علیه السلام این ابی الحدید در
شرح منبع البلاغت از طاعن او شمرده و گفته که تحلیل حد ذاتی طاعن نموده و غیره برین شعبه نموده و اگر چه از
آنکه در اصناف باید بود که سنی چگونه فاروق را نشانه سهام طاعن تواند کرد و تکلیف که فاروق در باره اجرای حد فرزند
نویس در بی نفرماید اما حال شیعه پس تلوات ایشان امر است بدین علمای که هنوز مثل زین و برادرش ازبیر
و همان صاف صاف نوشته اند که منجم موسی حامل عرش خلیل در خانه بزرگوارید که بزرگوارید که بزرگوارید که بزرگوارید که
امام در فقه الزناد و رقی انصار حق فرموده و در مدتی دیگر راه استدلال برموده و بعد از آنکه پس از جامع است میان تشیع
و اقرال یا نقطه شیعی است و علی ای تقدیر کلام مفسر او بر شیعه محبت است نه بر اهل حق کمالاخی و اگر تقدیر بر مخالف
به ثبوت رسد که معاویه برای وضع مناقب خلفای بعضی از وضعین را مقرر کرد و باری بیاسنگ مکاید و افتراست
عب الدین سبانه و از بنی امیه است نه سوسناری که یک لاسی یعنی نه که در کلام طریقه سبانه
زندان بیک ضرب آهنگ نمره اند و چنانچه افتد اتهام در موضع مناقب مقرضوی و تاسیس مذنب محدث نموده
که بلاریب خارج از مصلحت بشری است آیا حضرت مجتهد که جاده طریقی زین علی آسمان السبب عوی نیابت صاحب الدین
روشن است مخفی تواند بود که افراط او بر خباب رضوی از حد گذشت که کافی منبع المقال بعضی از علمای اهل تحقیق
شیعه نوشته اند که چون امیر المومنین بآن لعین دست یافت بار بار بسوی توبه دعوت فرموده و گاه اصرار ورزید و از اعتقاد
و الوهیت علوی و لوازم و عوارض آن باز نیامد فرمود تا او را بآتش انداختند و گاه عذاب بنوی نمودند عذاب آخری
فرمود ای و آسمان برین بدینگونه رسید که اکنون در الوهیت علوی المومنین تمام حصول انجامید و مذنب کردن بی نام

خاصه جناب اقدس الهی هست اگر گویند از مخفی گشتن غیره سوختن او بحجت اعتقاد الوهیت امیر و رسالت بیشتر
ایمان هست پس نفس و لوازم آنرا جز او دخل داری گوئیم در مجلد اول شایع تمام دیده باشی که جناب امیر مسلمی
روش الاشتهاد نکند پ روضه ذکر فضائل اصحاب که ام خصوصاً شیخین و صد و عید انفراف صلیغین خویش منفرود
در روضه آنرا بر خوشامد مبارکین و انصار و تابعین اختیار که قدما می اهل حق بوده اند قرار داده اند پس اگر او با کتوب
امیر قائل نمیشد و خود را رسوال آنجناب نمیدانست باز هم جناب امیر او را کذب نوشته بحجت نفس بترا و استبرک گاه
خلایق که اصل داده نباشت بود میفرمود چنانچه برای کمال عبرت ایشان او را به نجات و در هر احدی روضه و کجاست
حسن عقلا و کلینی امام الحشین موجود است که هر که ندانند اسرار الله باشد اذ قال الله بهی است بعد خطا ازین جهات نفس
و لوازم و عوارض آنرا دخل و ادا می آید و آمد امری دیگر که از جمیع روایات روضه بطور میرسد که او را بنده بحجت دعوی
الوهیت امیر و بحجت اعتقاد رسالت خویش از نظرات امیر کبیر پس معلوم شد تا و در عقل بر معاول امانت را تا ادا
مجز در روضه است نیکه که او با دی این و ادنی باشد گمانی انکشی غایت و ابوالی الایصار اگر چه است پس بنحیت
در و میار و در وقت ظهور کیهان رجحان نم و گریه این بنحیتند این مرجع یعنی جناب امیر اول دار و گیر بر روضه میفرماید
که همه امیر را همه کشته خون ایشان ریخته اند و در بنی تمام کترین انام از عبارات و روایات کشتی که علماء رجال نام او را
در زبان ساخته اند چیزی می نویسد که درین باب کفایت کند و مودیه گفته می باشد پس بدانکه منعذ مذکور از ابان
بن عثمان روایت نمیداد که شنیدم انام صادق که خدا لعنت کند عبد الله بن سيار که ادعی الوهیت علوی شده بود
حالا انکه امیر المومنین بنده عابد خدا بود و میل بر انچه مردم است که افه نمیکند بر او البته قومی میگوشد انچه میگوشد
قلوب خویش بیزاری میگویم از ایشان بسوی خدا ازین روایت مثال فرستی هر تعضوی و فرید عداوت این سبیل باشد
که میخواست آنجناب را ازین دعوی قتل کنند اما الانکه آنجناب خود را یکی از اهل امان حضرت پیغمبر می دانست کسانی
کتاب انوار الوهیه و دیگر از ابوحزه ثمالی که امام بن العباس بن فرمود که خدا لعنت کند آنکس که انفر کند بر او
بیامد عبد الله بن سبابس مومنین من ناست دعوی کرد انچه بنی را خدا لعنت کند او را جناب امیر بنده نیکه
بر او پیغمبر است و بزرگی رسید مگر لطاعت خدا و روشن خود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را که است و بزرگی عالم
نفسه مگر لطاعت خدا حدیث دیگر روایت هشام بن سالم است که شنیدم انام صادق علیه السلام که قطعه عبد
بن سبابان بیک در و بروی اصحاب خویش از دعوی ربوبیت علوی حضرت امیر او را فرمود تو بیک چون توید رجوع نمود
آنجناب و را آتش سوخت حدیث دیگر از عبد الله بن سنان است از پدرش که امام باقر علیه السلام فرمود عبد الله بن سباب
دعوی نبوت میکرد و برای خویش که فرستاده امیر المومنین است و آنجناب خداست که او را برای دعوت خلایق مبعوث
گردانیده چون این خبر به سامع حق بنوشید سید او را طلبیدند و او را فرار کرد و مدعی الوهیت علوی گشت و بلا تردد
رو بروی حضرت امیر گفت که تو بی خدا و مرا برسم رسالت فرستادی حضرت فرمود که این همه و سوسه شیطان است
که بتو القا میکند مارت بجام تو بنشیند هر گاه ایام تکبار و زریه بکام حضرت او را محبوس داشتند و ناسد و زوایا و میخواستند

چون باز نماند حضرت اورا بالش سخت و فرمود که شیطان اورا فریب داد که نزد او آمد و ملاقات کرد و اینها را از او
از بنابر هر کس این شده باشد که این میبوی نفاق پیشه که گوی سابق از خیال و البیس بر بوده و نشیب فراز خلق
و کیدت میبوی در وضع و اخلاق لوازم الوهیت برای حضرت ائمه استقامت تمام بکار برده ما علم ما کان و ما یکون
و انتظام ریل مسکون بلکه رتق و فتق آسمان و زمین و تدبیر معات عالم بالا و عرش برین و تصرفات عجیب در عالم
ملکوت و یقین قوانین عالم ناسوت الی غیر ذلک من الامور بر حضرت مرقصوی از آغاز تا انجام عمر درست
نمود که ابواب و فصول ابعاد و اصول کلیغی اعور نموده آن تواند بود و سببی بقدر الضرورة انشاء الله تعالی
در آغاز احداث روبروی تلامذه خود بخبر حضرت دست بردست میمالید و انگشت حیرت بدندان سفت
میگذاشت که جناب امیر افضل خلائق است و چندین نص در باره اناتش و ابروست پس دیگران که بودند که دستند
که با وجود اوسر آرای خلافت شون که استغفره انشاء الله تعالی بالجله انچه آن یهودی خبیث الباطن
و نسیب اندیشیده و مضامین عجیب غریب از ذهن خود ترشیده حقیقه بجای رسیده که فریدی بران تصور نیاید
و آنقدر درین دغاوی کاذبه بنمک گشت که سوختن خود را گوارا کرد و تا آنکه خاکستر شد پس بر فرض حال اگر معات
کسی برای وضع مناقب خلفا مقرر کرد این احتمال نسبت بان اتهام که یهودیان حیدرین مناقب ملائین در باره
اضلال مردم اندیشیدند هیچ نباشد و بجوی نمی از آنکه مناره بلند بدار من کوه الوند نیست نماید که الی آخر
و گمان مبر که این اتهام فقط بذات عبد الله بن سبا و جیب نهب فضیلتی نیست که در اضلال مخلوقات
دست از جان شیرین برداشت زیرا که بسا کس از یهود ادران و مخلصان آن ملعون درین مواخا ص و اذیسیر
و تلبیس از دوا المیس علیه اللعن العذاب را شنیده ساخته اند این دعوی را هم از کتب اب کشی
ناید شنیده است عبد الله بن شریک از پدرش که محصلش بدین عبارت میرسد که روزی قبر حضرت مرقصوی السلام
در حجره رسانی که ده کس در دولت حاضرند و اعتقاد دارند در باره تو که پروردگار ایشان است فرمود و بیا بیا
حاضر شدند حضرت گفت چه میگوئید گفتند که اعتقاد ما همین است که تو پروردگار مائی و ما اسپد کرده و روزی میری
حضرت زحیم و در شاد کرد که من مخلوقم مثل شما پس انکار کردند و اعتقاد را عاده نمودند حضرت ابرقنر از فرمود انشاء
آب تیش سخت و دنیا کسی ازین ملائین از افرات و پستان خود باز نگردد و معاویه از انفاوت خویش هم مذمت می کشد گمانی
گشت انصافین و متوجه نشود که این کار بعد از این سبا کار همین ده و دوازده کس باشد از انکارش زیرا که او کتب
معجزین شیعیان است که میبوی در تقی و محس اعلیا پیشوایان فضیله و اضرال خلائق افتادند که هفتاد
هفتاد کس در آتش آمدند و همه جهم میگرددند و الروایه للکشی ایضا پس بمحصول آن بر وجه اختصار اقتصار نمودند
که امام صادق علیه السلام فرمود که بعد از آنکه حمل سفتا و کس از دنیا بیا میر آمدند و کلام زبان خود نمودند پس در پیش
زبان شانی تو میزد که من چنان خیم که شما میگوئید بلکه من بنده خدایم و مخلوقم نه نا کس انکار کردند و گفتند که
اینی جز تو خدا کسی خواند و حضرت مرقصی فرمود اگر تو بگوئی میگوئی اینی انقراوات و نقولات بنی امیه کشیم شما را پس باز تو بگوئی

الاجرم حفره چند کندید نه مجیم با همیا کردند و ایشان را در آن انداختند تا از غیاب پیوسته شدند و کس را نشان ندادند
 از سر و دور و بیخام تو گفت که این معوی که مجتهد الزبانی زبانی جامع شیع و اعتزال یعنی فاضل دینانی او اگر در غایت
 که معاویه مردم را موضع مناقب خلفا برگاشت بخلاف انانان مذهب رض که خود هم نشان افتد با ضلال خلایق
 و تحریب دین معروف گشت که جماعات کثیره از ایشان محیذات و کفرایت را راسخ ساختند و برای وضع مناقات
 جناب میر حتی که الوهیت و لوازم و عوارض آن از خالقیت و رازقیت و غیره نقد جان در باختند پس کجا اتمام
 قبی و کجا اتمام ذاتی و اتمیم بالا جماع و از وجودی آدم کسی را چنین شنیده باشی بخلاف مذهب رض که هرگز آنکس
 داد و اصلال دادند و دیده و دست با عترت پیشوایان شیعه در آنش افتادند و بعد از این بقول ایشان اینهم باید بشود
 که اینجا گفته اند که تشیع با خود هست از نهود میت و از لفظ ابع جک جمل که در اینجا هستی میتوان بود که
 مذهب رض بعد از این فتنه است که این مناقین بر پا کردند و در آغاز باعث بلوای مردم برزی از نوزین گردیدند
 چنانچه از کتاب مجمع البحرین مطلع النیرین عیان هست و من رفیقام محو حیرتم که اکثر قضیه مثل امور و اعمی با وصف
 دانستن این معنی که مناقب خلفا با اتمام معاویه این ابی سفیان موضوع و مجمل گشته و کتبه پیوسته خود را با این مباح
 و مناقب ساخته و پرداخته و صاعین و جاعلین خلا فالد تعالی و کسوله مملو و مفرین ساختند و در بلاد خویش بزرگ
 تقیه و خوف با وجود دشت مثالش و زمام ایشان در تالیفات و تصنیفات خود آوردند که نموده را بطور
 برگی از درختان و دره از یک بیابان غفر رب نشان میدهم تا بدانی که اهل حق محتاج بر وضوعات نیستند و بر گز
 گرد این خیال مگر و که ادخته و نواز معلوی رض منطقی شده و اکنون ازین افترا است و بهتان نامی و نشان
 باقی نماند که نشینده که در بلاد مشرقه مثل نجف اشرف و کربلا و معلی سر آمد و از معنوی عبداللہ سبانی علامه
 کاظم رشتی که در شرح بعضی از تصانیف در مدح حضرت امام کاظم که شعر ای اهل سنت فکرم دندان کار با لغات بسته
 و تشیع خویش را بر اقصوت مخلوط نموده و برای تعرب بعضی از حکام و دارالسلام بغداد و اقبال ترصیف بخیته
 هنوز وجود است و با و از بلند میگویی و نه از آن کس از مخلصان او در دیار خویش این ترانه می سرانند که تدنیه
 عالم بیست حتی پرست مر قنوی است و حضرات ائمه بر ترتیب معلوم درین البواب شریک اند و انتظام کار زمین
 و آسمان بصوابه ایشان منوط و آرای جهان آرای این بزرگان مربوط است انرض علما مکرور چه
 منوات مانند که مرتب نموده و چه روایات و احادیث که درین مطالب و مقاصد در تالیفات خویش ذکر کرده و باجیک
 نه از آن کس بدین عقاید خبیثه هنوز می بالند و شنیده انرض اند و معلوم و معارف و تقوی و طهارت افتخار دارند
 و حال جا بلان از چو دران این سباده اتباع و شیع او از نیم بدتر است و کثرت ایشان را در کوک غیره حدی نیست
 انیم غیر از کلام علی الهی در مجالس خود چیزی بر زبان نمی آرند و با شعایر دین مکتب بوجی از جوه نمی پر و از نند
 عبادات و ذکر ایشان همین است چون سلاطین آن خربویم حال این مگر امان شنیدند باریگان دولت و در آن
 سلطنت فرمودند که ایشان را بناد و دره مملکت باید گردن و طلیع العذار و مطلق العنان نباید گذاشتن بآر

مران قوم را طلبیدند تا آنکه لصد مجاهد و سعی بلیغ تکلیف نماز و روزه زبان قبول کردند و با اینهمه در اوقات فراغت
 همین راستی بود که رمضان شخصی صاحب بیت و شوکت از کما تشنگان جناب میر است که او مردم را بگریستن و شستن
 مکلف میگردد و روزی یکی ازین ابلهان در خوشی میگذاشت و ایام ماه رمضان بود اتفاقاً پای خورشید در گل
 فرو رفت درین اثنا شخصی ادید که در راه میر و در فرامی بردار و در که حذر از برین جنبش و اعاظمی کنی تا خرا ازین بلا
 نجات باید با سه این مسافر متوجه شد و با همان خولیش خرا و را رسانید این دشمن عقل پرسید که حضرت چه
 نام داری گفت منم رمضان دانست که از حکم همین شخص بلای فاقه بر عالم محیط است گفت صاحب عجب است
 که ما را بگریستن و شستن میبکشی و خدا را از وحل می کشی رمضان دانست که واقع چون است زیر لب
 تبسم کرد و گفت مگر تو از فلان قوم هستی گفت بلی گفت از ارم و زبند از پای شارب و ششم و شمار مثل این خرم
 ازین تکلیف خلاص گردم این چیز و شادان و فرحان بخانه خولیش مرا حجت کرد و بدین فرد همه قوم را متهمین
 مسرت و شادانی گردانید و عرض میبودیان دین فرورشتن نیاز میخواستند و غریب را بنیاد نهادند
 و طرح حصار آهنی بر نفس یعنونی بدیع افکنند که هر کسی از خواهر و عوام این فرد بدان حصار منور متحصن است تا آنکه
 خود کشی از اهل علم و دانش در کتاب خولیش آورده در ذوالحال عبدالله بن سبا که ندیب یهود و شت پسل سلام آورد
 و انمار و آلات حضرت مرفی نمود و آن غلو ماکه در باره یوشع بن نون وصی حضرت موسی در یهودیت کرد و پس از اسلام
 بعد وفات پیغمبر خدا در شان امیر المؤمنین نمود و اول کسی که قائل شد بفضیلت خلافت بلا فصل و اظهار کرد که تبر و نیزه
 از اصحاب و حکم نمود بکفر مخالفین آن عالی قیاب عمو یا همین عبداللہ بن سباست و از اینجا است که هر کجا شفعیت
 نیگوید که اصل تشیع و نفس ما خود است از یهودیت انتہی محصل اکنون انصاف کن که آیا دنیا کوشش غیر ازین چیز کرد
 دیگر است که هر کسی بر همین منوال تسبیح کرد و این و چیز را درین ندیب نصیب العین گذاشت و چندین بار در جهان
 اندک بود که اندرین فرد را لیکن هر چه علمای رفعت تا امر و زبغات ندیب خود را میپا و کرد و ندیایا با هم صفت
 هستی محرمات خود بکار برد و چون مندیج است یعنی خلافت بلا فصل تبیلا از اصحاب حضرت بشیر ندیب است موضوع
 ندیب نفس که در کتب و ندیب خولیش عوارض آنرا ندیجا رسانیده اند که استوف تفصیل نموده اند که یکبار
 او پیش در گمراهی غلطی بجای رسید که خود را از ابلیس هم سابق الاقدام میدنست و از رومند لغای او بود و تار و ز
 بمقتضای مصرع که یابند گانند جویندگان با ابلیس و چار شد و گفت بنحو اہم که کر شما ضلال و تلبیس خود را
 بنو بنامیم تا او قدر دانی ندی باری نزد مردم ندی آمد و گفت ہیما که شما بکار بای خولیش غافلید و هنوز ندیدید
 که مردم دیگر غریب بر شما می تازند و ما را روزگار شما بر آند ما سفا فیم و بو عوط و پنہ کاری ندایم چون حال
 آنم و همچنین دیدیم مقتضای خبر خواص از راه برگردیدیم و شما را ندیدیم هر گاه از مردم سلاح برتر است که ندیسا کنیز
 آن ده همین خبر و او تا به دیگر قتال شدید فاع شد و رئیس گاه شنید که بوجہ با هم جنگیدند و بزودی فوج عظیم فرستاد
 و بختیست از آنسانین برود و دقتی در داند و بالوع ندلتها گرفتار کرد و باز ماند سنگین گرفت

این شخص بلیس گفت دیدی که یکصد حرف چه کردم و داد از تو بخیرم بلیس حرفی نگذرد و شاه کوریا که شمر خروماییم
 پیران و ردا و بر سر حرمی اندر بیان کرد بگناه دور ما بود ندانم گذر بلیس برایشان افتاد که از آن قوم که با ملت و ترک و کجاست
 کار بود چنانست و باز بی پروا رفت بلیس گفت دیدی که چه کردم گفت صاحب بون نام و در همان هفت روز بود تو قیامی آید عزت
 نه اردو امری این بود که بد و فقره چیست محول از زمان کس این ختم و بر برقیه قوم خاک ندانم تا ختم بلیس بواجب و کجاست
 تریبی یعنی بیاد عدم طبع لادت از من هست تامل تو بود می آیند و افعال عجیب و در نظر مردم می آیند و از اینجا است
 که اگر خطرات آن دو حرف بعد از این بساغور کنی خواهی یافت که هر چه علمای نفس و کتب تدبیر و جدید و خویش برای شرح و
 احوال حقیقه و عقاید صیغه خود بکار آورده و بنا بر خود ایستاده است که این کلمات در اختلاف با فصول تفسیری بلیس
 یعنی حضرت امیر شریع روز غیبه را نام بود و لیکن جهت صدیق و زفاف او و دیگران عطا اجبت تفسیر کردند و باطل ایشان
 بر او بود و بدینکه عداوت ناخافه داشته و بر ایشان می نمودند و بر کتب با هر نوبت بجا گوش نباید نهاد و ظاهر کردن نصیب
 امامت خود و هم موجب تفسیر بود و احوال غلطی نشد و لیکن شاید نیز می رسد واری می کند و بنظر اگر چه دشوار اسلام پیوسته
 و هر چه جدا و دیگر و ندانم حقیقه دلی بوم بیان ملت دین و متبع خویش و دشمنی بودند و بر ایشان خود است این یکدلی
 برکن با تار و دکانه بهر بار و بر نفس گل کرد و آنکه عجیب اصلاح هم بدان اقرار می کند و مثل دیگران تصریح نماید که حضرت و
 و حضرت مدبش بدون نمود حضرت صاحب الامکانی ندارد و دیگر هر کس از علمای طایفه هر چه مناسب وقت دیده اند
 توان و قواعد درست گردانیده اند و آغاز سلسله الفضیل حضرت تفسیری بر زبان آورده و باز مناسب هر بهار و هر سال
 فتوی دادند و از تفسیر و یکدست دست برداشتند تا آنکه بنحوی که باعث قتل هزاران از اهل اسلام شدند و انجمن و
 و حیاتی که بی تعقیبیت فلاسفه است برداشتن رعایت تجدید عایت این امر نمود و قائل بدان شد که خلفا مؤمن فاسق بودند
 و از ویرانه ایمان بسبب غضب خلافت بدون رفتند و آنکه بر جهان قاعده تقیه اندیج وارد باطله نمود و امام مهدی
 مشغول طوالت و دنگاری که مختلط بودند نشین بدایب باطله بر ضرورت انجمن محصله و انجمن طوالت مختلفه و انواع رنگارنگ
 از زمان اصول است که مشغول شتر انقباضات کثیره و غلو و بغوات شهرویه اگر کسیت دفعه نگاه کنی در کتابی نشان میدهد
 و در باب فصل شراکیت و اتفاق بر هیست بسبب آنکه عبد الله بن باهری که بتقریری فرستاده و خود دست و پا هر شخصی یکدست است
 آنچه فایده کس درباره احکام مذکور می شود و چنان در گوش هر کس می رسد که قوم فراخن را خفا داشته و استماع کس
 و لیکن بختی که انصاف تفسیری ما از احادیث الا و قد علم فی ثلاث لسانه که آورده الکنتوری آن امر مکنون آخر از آنها
 قلوب مبارکگاه محمود میرسد و ابوابی و کلمنی و غیر آنچه شخصیت غرضانقا بر غلاف حقیقت سفرات ایمه علم ما کان و لیکن
 داشته و چنانچه می بیند از ایشان مخفی نمی ماند و هر فلان روز و فلان شب ملاک مقربین که حقیقه خوش چنین خرمن فیض این
 بر زبان علم غیبنا القا می کنند و خدمت ایشان بکامی آرند بخواهیکه حضرت انبیای متقدمین بخواند و تمام قرآن مجید علیه صلوات
 نیست مگر از حضرت امیر آنچه نزد همان ست یا حسن عثمانی است یعنی بی ترتیب بی انظام چون و بدل صحابه کرام و امیر
 جمیع اسامی شیعه و حالات آنها و همچنین اسامی و حالات حاشیه بن فضل می دانند بی یوم العیسی آنکه در احادیث مملکت السار و

والاعلم ان تجارهای یافت که هرگاه از جناب مرقی کی مدعی و دانشمند و حقیقت و مرتبه و دلائلی بود و نگذیرد بفرمودند
 که ترانه و در اول مومنین دیده ام نه بد فراسامی تشعیر و بعضی را تصدیق میکردند و همچنین دیگر ایشان برزگان بافتند
 خودی میدهند و هر چند مردم از ایشان حالات خود را مستور دارند لیکن علم ایشان بران محیط بود و ذره و ذره میان
 می نمودند و از حضرت مرقی تا حضرت محمدی همه امیه از انبیا و متقدمین بلکه الو العزم من الرسل
 افضل بودند و بآن صورتی که در حدیث آمده است و حضرت اعیان بر مدارج علیای ایشان
 بر اصول شیعیه مثل اوصاف درجات و عیون ان اجناسه بر دند و هر یکی در بلا گرفتار شد و هر چه بر ایشان افتاد
 که ششادین جهت رفته و درین باب نقل کرده اند که در علامات امام از کتب نیمه رنگام و استیعاب آن تیز در
 کتابی نظره تا یافت توانم کرد که در مرقوم اختصار سطر چند از عیون ان اجناسه ضبط می کنم که امام مختون پیدا میشود
 ان پیش و پس ایشان را برابر می بیند و سیاهش بر زمین نمی افتد و وقت ولادت با آواز بلند توجیه الهی و بشارت
 رسالت پناهی گویا می دهد و مقام نبی باشد و پیش در خواب است و دلش غافل نمیکند و وطن و ملک و عن میکند و زره
 شریفه به سپهر حلی اند علیه سلم بر فاش انبیا می گزیند و بول و غایتش را کسی نمی بیند و خوشبوی آن ترانه
 مشک و زنی باشد و انقدر استیجاب الدعوات است که اگر دعا بگوید که بر او اتفاق یابد و نزد اوست سلاح خاتم
 انبیا و ذوالفقار شیر خدا و مطاعی می فرماید آن محیفه را که مشتمل است بر انبیا و شیعه و انبیا و دشمنان تار و زینت
 و هم جامه و جعفر اکبر و انقدر که جمیع علوم این مندرج است و هم مصحف فاطمه زهرا و دست پستان و ذوالنور و بیست از نور کون
 اعمال عباد و جمیع امور محتاج الیه و اوست انتهی محقر و آنچه در باره ولادت امام لایق بملفوظ و تزیینت امام
 سابق نقل میکند پیش از پیش مفعول قوم بر اندیش است این امور اعلا ماولین و روسای سنان فقیهین از غلویر و کشید
 و غلویر و لغویرین و دعوی الوهیت ایمره مخصوصه و انقدر و مقتضای تحقیق حضرات ائمه است که علم ماکان دلیلیان را
 برای ایشان معتقد باشد و اینها را بر انبیا تفضیل دهد و از سمو ایشان سکر بود و ملعون و غالی است پاره از این
 تحقیق و بیانده علما قبل ازین در جمله بول گزشت و از کلام دیگر اکابر در تذکره نیز همین حضرت متفق و می شود پس همه
 قیل و قال غالی شدند و ملعون گردیدند و مخفی نماند که بنیادین تقریر که گوش کودی بر آن بود که از کتاب کشی
 منقول شد و زنادات عبدالبنیاد شاگردانش را اگر مقتضای کتب دیگر و مذہب مایه جمع کنم سال بسیمایی
 باید بطلان کتب منجمه نماید و هر کس که در کتب جلی نظر و در خوب میداند که زنادان از روایات این فرق غالیان
 و جمعی از شیعه ان قدر علو کرده اند که صاحبین امام باهم و بر او بیت و ساینده اند یعنی سلمان فارسی و مقداد
 و علو بود و عمر بن ابی حفصه می ترکیب کارخانه خدائی گشته اند و بصلح عالم بر و ادخار چنانچه در باب بل تنین است
 و کتاب تحف بران گواه است چنین کتب که کمالی بخیر علی النواوین و ابن رواقه که السابغون السابغون
 و کتاب المصنف و در شکل آنهاست و چنانچه اجمال روضه المستبین و کتاب تلخیص فقه کشی بران گویا میدهند
 همه طاهر و زنا و قد اند که حضرت ابو ایشان را ببیند و انقدر از انکی حضور و زود و خیر شیعیه و دو و سون و حجت ای ایشان

و فتح قندهار و است بکر گشت خزینه حضرت امام جعفر و قرآن عبادت است که چون بفرستاد او بجناب حضرت
 صادق علیه السلام سید ساسان گیلان و طول گردید و کسانیکه بازید میشدند بودند و گریه و زاری داشتند و حضرت صادق را زاری نمود
 و قسم نمود و اگر متوجهی از رخصه گوید که گشت خزان امام صادق بعینیت بسبب آنکه از دست خیزد بجناب سعادتی خوشی است
 و با وجود عدوت و جناب از دوست میداشتند و چون که قسم بسیار که او میخوردند که می گفتند که الا اینهمه تسلیم کردم این تیرا میفرستد
 و یکبارگی ایشان میدیدم که ای سبب وقت بر عمر شریف حضرت امام کاظم چه بود که این منتهی اهل محبت و قبیله و کتاب مذکور بعد از او
 یاد میکنند و حق تعالی نرینانش نگذارد و اجاری می فرماید که سبب حادیت و حق تعالی شش کشی و بیخ و بکار و عیون اجبار که
 کربان آفر کمال است عرض کنیم که کربانهای آید که قدای شما چون خزینه بسیار امانت بجناب نزد خود نگاه داشتند از امام
 اولادش انکار کردند و غیر غم شمار آفیدند و ان امام باصداق همان می الذی لایموت و انستند تا بدین وسیله دولت
 از دوال بشاد و کند ایام مطالع مجتهد و اولیای او نیامده که خویش صدوق در کتاب عیون کثرت مال بجناب بر و آید شمرخ
 ندید خویش به آلتانهای رسانیده و از این پس بن احسن آورد که در امام کاظم در حالیکه بنو کبی از قوم او گریز داد و بود مال که در کثرت
 شیعیه درین وقت از محاسن المؤمنین و غیره خود پیدا است پس بن گنج را پائی نداشت با جمله نزد بعضی ازین نمک حرمان مثل
 علی بن حمزه قی هراس شرفی بود و دنیا و دنیای نزد خود و مقتدا و هراس شرفی نگاه میداشت آردی حیث که عیون بن عبدالمکرر است
 بزیارت صدوق و عیون میگویی که چون امامت رضوی از بن محقق شد مردم را بسوی دعوت کرد و این در وقت او در پیام
 رشتند و هزار و سیصد نفر تا مدتی که در و دشمنی گردیدند و برین قدر چه موقوف از بن نوع مردم که بود و کثرت
 کتب شایگان بود عثمان بن عیسی که مال کثیر را نگاه بانی میکرد و هم شرب روز بخیر است که از آن گویا من بومی سپید است و نوبت بجای
 که امام عطا داشتند و او استماع این امور خود بکار نمیبرد و آخر بقضای بیشتر تاب نیارده و دعوی نموده و بکار تقریرات بسیار
 و حراسلات بینا میبویق و اما آنکه ایشان را تو بهی بدینا بنو و برادری صدوق حرفی از آن نیست که پدرم مردم مال آفیدم
 باید که انیسره ابن دی آن بخت نوشت که اگر پدرت خرد و تریازی از آن میسر دگر است میگوئی مرا خرد کرده بود که
 و بنامی از آن بسو تو فوغم و کینزان از او بود و در کمال حسن درآمد و اگر جز این دو تاین دگر بر شمار و اسامی او قندهار
 بر زبان آدم بر قتل و انجا دو با غفران از کشته میفرستی هر کس عالم و دوا چاه کشته که از آن کابریای فن و دقون دینی بخت
 من ای بدترین فرد نیست که تحقیق کم ازین دولت از بلاد شیعیه بود و اهل سنت که رخصه ایشان را از حد و شون قرار دادند و
 کینزان صاحب جمال مثل چو تیان و مطالع اهل کشته شک نری عیون و در چنانچه در و با چه دانی از کجا و از کشته ایشان
 بی باک است از دامن پاک بریدند و این تقرب را هم فرما و هم ثواب پنداشتند و چه تا ویلات بر میخیزد و حشرات کینه
 در دلفریض امانات بمقتضای علوم اندیشه غریزانه کردن قلوب مؤمنین و دیگر چه مقصود بود و این کینزان حسیه تیشال که
 مجتهدین را بار بالزام و دوسو و قتل و فحش و کینزان شیعیه را موافقت که در بخت تعجب متوجه شد و بیت نواج خافه و یاد
 بیت فغان کین لولیان شوخ و شیرین کار و شهرت و شوق چنان بر دند بر اندول که ترکان خوان اینها را و ضرورت امور
 مذکور ازین نیست که معای ماکثرت اسباب و نیروی بر اصول رخصه برای حضرت اید بود و ان حاصل شد آردی حرفیکه

اشر مال و مسائل را از حد گذرانگشتنی رسیدنی باشد و در دعای خاطر نگذاشتنی بود و نیست که به گاه خبری بر این معنی نگردد و خصوصاً
 اتفاق و اخلاص شیوه که معرفت پیران بر سر دلی بن خزان کثیر و ان امانت لطیف بدست میوه بیخین حال علوم غریبه سر لایزین بنیاد
 و اگر آنرا از ان جنس قرار دهند که من سگ بلغمه دوخته به معلوم شد و بر همه خواص عوام عیان گردید و نیز و مخلصین خزان
 غیر تنایه خواهد بود و کاش بر اصول رفضه آثار ثوابهای لاتعد و لا تحصی چنان ترتیب می یافت که کمای اهل اسلام
 تحقیق کرده اند بهیت عمر و آنکه ماند پس از وی بجای چهل مسجد و چاهمان ملری و دیگرین و ثوابها جان نوحضرات
 الطیاب بر اصول رفضه ذوی اذامات اصرار بر کفر و از نداشت کافی جامع الاجزاء از اینجا دانسته باشی که غلغله
 با وصف سلب بن علوم و بر بایت ندالین و جهاد و شریکین منبیه و تادیب کافرین بدلیل منافقین اهلای شعاعی سرسری
 و افقهای رسوم با بلیت چکار کردند و بحال زرق و قناعت و جهاد و جهان را نشاندند که خود شریف ثنائی بران تعصباً کرده
 که اعتراض بآن نمودن بلکه از کلامش عیان میشود که در یک دروغ اختیار کرده اند که بی در حجب و تقی نامداران و فساد با عظیم که
 به معلوم اند و در کتب تجریدیه اصول امامیه چنانچه پیشوایان ایشان مدعی گشتند و اثرات ایدیه مرا حرقی نیست که پیش
 و نمودن چنانست که دیدی اگر بن خزان را در همین قصر و فناء جمع منیع و در سناخه دوت که هزاران مؤمنین در بخت قتل
 کردند و حرق کردند و دیدی چگونه رو می داد و آنچه مفسد با دیگر برین علوم مرتب انکارش بود به تفصیل از حد و است
 بشو بطنای ابن مناصره تفصیلش بخوانی منظور که گاهی هیچ کتابی مذکور کرده باشم پس بر اصول شهنشان خدا و رسول است
 آنچه پیشوایان که بران مازند و در حق سلا و دومان اهل بیت اجماعی ابوابیه از فتنهای امامی چنانچه ایشان در وقت امام
 گفته بود که چندین سال برین کل نیاوریدین فلک و اگر بر اصول موضوعه رفضه افراشته بودی و در بزرگی بدی هر سر
 خواهد داشت که جناب سیده جماع شیعه چنانچه از رساله کینه طی که در تیرا بریل می نویسد و قائلت الامایه انما یزید اعیان
 میشود که حضرت فاطمه زهرا از ذک محرم ماندند و لطفی قرار دادند و مدت اکثر آنکه دراز را گذراند پس بر این
 امر توان خواند سببی خبر بود و ندان حال درون استیذان و حایق و روان نگذاشتند از ایما و وقت و قات بر سوال اهل خرابات
 عجیبست نیز که در آغاز طایب ساعی که همان ظهور داده حتی که مصاحبت یزید از اجله فتنای با ششم سوئی و دارالافق را
 مناظره و مناده جلالاً که او یکو صدیق بلکه دیگران شریکین بر حقوق انجذاب و یکو اهل بیت از فکر بتقدیم هر ساینده چنانچه
 جراتی هم بدان اعتراض کرده و در شرح جمیع ابلاعه فاعضی نوشته علی ما عرفت فی المجلد الاول فصلاً طرف امور آنکه
 باین مناصبت و فخر اصحاب امام کاظم کرم الله وجهه از بنی حرقی در باره ناموس گذر فرمودند و شهنشان اهل بیت از سر پرست
 عثمان مذکور است بر نداشته و در پستین اهل حق افتاده اند امام کاظم ثانی ایشان هنوز در باره اوار مؤمنین است و این
 لایق گفتنی شاستم نفعه الله علی الفضا بهم و انما انیت حرقی چندان حال امام کاظم اما امام رضا که فرقه اشاعه شری
 برای جلب منفعت خود را بلیاس وقت ظاهر کردند و انجذاب از خزان کثیره و انات لطیف محروم داشتند پس فتنه
 و سعه عهد شدند و مردم انجذاب را طالب دنیا دانستند چنانچه کتب شیعه مثل تراجم ساجران گو
 است اما به عطا فرمودن لکوک و راهم و دنا نیز از خزان مامون قدرت نداشتند و در ایام آنکه در اندو

حاتم طائی را جعل ننموده اند شمارا البسیر طایان الطایع شمر میدیم که مرگ است بگویند که در آن وقت مطلوب عالم خلق را بوضع نموده
 و بدایع را یکبارگی بوی غلوازان می آید مایل گشتن بدایع خلفای فاشی که عوام تحایق او را و در کجا سیدانند و بقیان کجا سیدانند و بقیان
 بر طاهر می افتد و این تقریر را کشیدید یعنی بگوید که کتاب کشی و غیره روی است آری توانی دانست قطعا و نقضا آنقدر
 مردم بقصد تقاضای کل جدید اندید با موبو جدید و تحت مائل می باشد خصوصا اموریکه بسیار اندید می باشد و بسیار و روشن هم
 ترا و هر تو ثواب بود پس نوید بسیار این ملاحظه و در نداد که در احوالات بدعات که جزئی از ان شنیدی حاصل میشد تا برسانی
 بشیر که اهل بیت یعنی اند غنیمت آن مسائل جزیره را می بستند با بخل و نقد که کور و تران سعی بن عبد الحمید الحنفی نقل میکنند که
 لغتم شریک را که تومی گمان می بردند که جعفر بن محمد ضعیف است و در حدیث روایت از ابی بکر بن محمد گفت حال از من شنید
 که حضرت جعفر صاحب تقوی بر منیزه گاری بود پنج جبال بر سر او می داشتند و در وقت بر او داخل می شدند و او در نداد
 او بر می آمدند تا مردم بداند که کثیف نباشد بافته اند و نقل از ایشان حدیث جعفر بود و این قوم هر چه نسبت با او میکردند
 بمکذب و افزا بود و بدان توسل و جو و معاش بهرسانند و در این باب سعی بسیار جعل او را و بعد عوام چون افتراآت
 می شنیدند بکلی میشدند و بعضی آنکه ازین بود و دیگر کس را از ایشان نام می بر می مثل مغض بن عمرو بنان و عمر بن علی بن
 ابی شامه که از آنرا ننموده اند که حضرت جعفر با ایشان آموخته بود بزرگان خود رسانیده که او می را معرفت امام
 می باید برگاه عانت شد با وجابت نماز و روزه نماند و حضرت علی کرم الله وجهه در برابر است همراه با او پیر و از
 می نماید و موجود است آن دین امام است پس سبب جهل و ضلالت شریک خدا مقرر کردند و این قسم الحاد و زندقه
 بر امام جعفر بستند و شهادت دادند پس مردم از این جهت دست اندازاد می شد برداشتند و انتخاب را در حدیث
 ضعیف پنداشتند و نشان امام جعفر ارفع است از آنکه بزرگان خود این را باطل جاری فرمایند و ازین کشی
 حدیث دیگر آورد و مجلسش آنکه معاویه و اسحق میگویند که بر انیم زیارت مرقد شریف امام حسین علیه السلام
 پس گفتیم که بر دروازه و فضل انیم که شاید شریک این ثواب شود و بار می همراه با سوار شد چار فرسخ زاده
 آنکه فوجی که دریم تا فخر طالع شد و فرود آمدیم و نماز گذاریم و در فضل همچنان سوار ماندیم بر سیم که چرخانماز
 کردی گفت از نماز صبح خارج شدیم قبل از آنکه از خانه بر ایم و از اینجا خدایان معشین پدید آمد که از
 روایات این امام علیه السلام دست بردار داشتند و در اندیشه افتادند و انیم میان شد که محبتین و فضل
 که هر محبتی را آن جناب در هر باب نسبت دادند و قال ابو عبد الله و طایفه خود ساختند باعث چه بود
 و اگر یو هم و خیال کسی بگوید که شاید عبارت کشی عملی دیگر داشته باشد بنا بر آن عبارتش بپهنای میگرد
 قال ابو عمر و کشی قال عی بن عبد الحمید الحنفی فی کتاب الاموال و فی اثبات امامه امیر المومنین علیه السلام
 شریک آن ان جعفر بن محمد ضعیف فی السو حیه فقال ابجرک الله کلان جعفر بن محمد صاحب اسلام
 و عاقلان نشد و مردم جبال بد علون علیه و حرجون من من و علون علون و علون جعفر بن محمد و یکم علون با حاد و علون علون

منكرات كذب موضوعات علی جعفر علیه السلام بشا كلون الناس بذلك باعقودن بهم الذم هم و كذا قالون
 من ذلك بل كل منكر نعمت البوام بذلك منهم من يكذب و منهم من انكر و هو الامم مثل مفصل بن عمرو بنان و عمرو
 البشير و غيرهم و ذكر و ان جعفر خمران حرقة الامم كفي من العلوة و العلوم و عدمهم من ابيهم عن جده
 و انه جدهم قبل القباية و ان عليا بن السحاب يطرح الريح و ان ميكل بعد الموت و ان كان تجرك على القباية و ان
 اده الساب و الارض الامام فجلوه اليه كجا جمال صلال و الله فاعل حضر من ذلك و ان كان جعفر
 افعلي بالبعد و ادرج من ذلك فتمح الناس ذلك ففقهوه و لو رايت جعفر العلي و ان واحد الناس و و جيت
 بخت جبريل بن احمد القار يابي في التايه حدي محمد بن عيسى عن ابن ابي عمير عن معاوية بن وهب و اسحق بن
 عمار قال خرجنا في ربه نياره و احسين فقلنا لومرنا بابي عبد الله الغضل من عمر فسا حكي معا و ايلاب
 في استفتي فخرج اليها فخرناه فقال استخرج العما و اخرج فخرج اليها و ركب و كذا فقلنا لانا الفجر
 على اربعة فرسخ من الكوفة فتنزلنا فقلنا و ان فصل و اوقف لم ينزل ليصل فقلنا يا ابا عبد الله انقلنا فقال
 قد صابت قبل ان اخرج من منزلي انتهى بلفظه و قبل ازين و انتمي كذا فقه القمار يعني زاره و هو
 شر من اليهود و النصارى عادت نازع عصر بغير و ان قاب و اشته الخ و في ربه محمد الزمانى و هر كه كان بر و
 كه منشار و وضع و اختلاق مناقب خلفاء انت كذا خلافت ظاهري بطر ايشان بود بخلاف ايميل بيت كدر
 خوف و ترس بودند و بر بديت نند و در اجم و دناير نداشتند و كاه اى كند ايد ايك تب خویش نديد و نذر كن
 ابو خال كابل ز حصت خواست حضرت زين العابدين فرمود باش تا امر دى مى رسد فرمود امارى طالبان دى براى
 دختر خود و كبر كرسى معايجى كنم بشرطه و هزار درهم باري بغيام امام كچه بن رسانيد و دختر ندرست شود و دختر خود
 و كابل كمال حزن باز گرديد بالاخر مطابق خبر امام چون عارضه خود و كذا ابو خال شرط نمود كه مبلغ نذر ندادند
 تا مقصد خود برسيده و اين قصه هم در كشي بطول عبارت مندرج است باختصار تمام آوردم معصود اخلاف هم سالى
 چند دست مبارك در نقوى ماند و مقبولين بسالى اما ميسم هم بقدر حوصله خود اطلاع تمام ازان بر داشتند و او تر و فو و كذا
 بصحت و در ايان و خبر و ان شل عثمان بن عيسى كه قصه و ميم و وقت دلتى دادند چنانچه قبل ازين در حال بعضى
 از كابر مزمع شيعه مجد اول گفته شد پس چگونه عقل تجويز كند كه گاهى اين طالبين دنياست خشك بر ابل بيت
 سبانيا حله الله عليه السلام نه نداده باشند و اين مردم باوصف اتجاج حرام و مطالب خود و دفع امر من بلا اذن خویش
 ربه جزات و خوارى كه معانيه نمى كند و در جماعت و غايب نمى ويدند و ناظرين نديد و اندر حال رفته اليه و ان
 كذا خود ابو الوليد ريگيد كه عرض كردم شما با امام صادق ايا قدرت برابر لاله ايساى موتى نذارى فرمود و ام باذن خلم
 و اين را دوى از شك ما و زانمانا ده بود و حضرت دست بر او ايد تا همه استمان و غير اى عيانا و ايد و انبيا جناب بنده است
 مجلدات نماز كنند تا ميبيند كه نعم ارحمها لطيفه شل حيدر خدا بودند و نفي رخ اب در زير آدمى و انبيا كه با عجايب
 مزين و ايات نجات يافته اند و نشا و ريقام ترك اولست جاى كه محمد مقبول نوبت شود و در اقول خود بر نذر كنونمان

احوال و مشایخ آنجا سنا سببی بنیم از نجیبیت این ملاحظه و نزاع و دست اندازان ایامه بنجید استسند چنانچه کمال دوکان حلوانی
 و دیگران هر از هر دو دنیا بدست می آورند و کورسکان بگوش و دلمان و دیگر سوره انصای ایشان شایسته باشند با سحر
 مردم که غیر از سحر کاری و شجده بازی کلامی ندارند نه از آن کس مال بجا و منصب همراهشان می شوند کیفیت حضرت
 ایامه که بر مملکت تمامی ارض و سما حقیقت اختیار تمام داشته باشند و هم بر علم کیمیا و ریسیا و سیما و تمامی عجاایب غرایب دنیا
 و بدایع عجبی و حل مشکلات عام و دفع امراض و ادیاج بنی آدم در ملامی دادان حضرت خاتم صله السلام علیه و سلم از
 شد اندر سر سام چنانچه از کتاب جابج هوید او اشکارس و اردستانی هم بنفاری نقلش نموده تا بجای که حضرت پیغمبر
 بعد از شهادت فتن و روق عرفه و نبی فرمودند ای علی ترا یقیناً زیادت دادند بر خلق بختی چند از آنجا نیست که
 مرضه مار و در و مار و منقاد و طبع تو ساخته اند و نیمه معجزات و خوارق عادات بحیثیت که اگر نمونه آنرا بر
 ساسعین و نظیرین بگذارم و فائز بودی و خوش نما در پس اسباب دفع مناقب و ادعای دادان در شان ایامه می باید بود
 شان خلط و از نجیاست کسی را ندیده و نشنیده باشی که خلط را بهتر از آبیا قرارد چه جای آنکه معبود آسمان و زمین
 گردانند و من جبر انم که خلط این سخاوت و مهبت از بجایافتند که حضرت ایامه اهل بیت را باستعداد داد
 حاصل بود و این قدر خوارق از دست شان کجا صد و ریافت بلکه هر چه از جمیع انبیاء ظهور آورده نمونه آن
 امور نتواند شد که از جناب میر صادر شد چه اعظم همه است ربانی قبل از همه پیغمبران بحضرت امیرالمؤمنین
 و از نجیاست که پیغمبر و کما پیغمبری ظاهر گشت جمیع انسا بکرات و مراتب از بجناب بجهول انجانی علی بن ابی طالب
 شریفش نگاه داشته کما پیغمبر و الایمانی فی کتاب الامام و غیره فی غیره ازین میان عیاش که منظمهای مجتهدین رفته
 پیرو جیات کتب اقراب و اقبالین حضرت با یقین نسبت بخدا می زیاده دست مگر برای تربی عوام
 خدایان بنجین تقریرات میکنند تا عیون با کمالی فایده پوشیده نماند اگر مجتهدان میدانست درین امر خاص سوال
 مایع اند تا در جوابش قدرت الهی را جلوه گر نمایند و اگر وصف با بقا و جالبسا از تصانیف فقهی و غیره بر زبان
 و سلطنت مملکت امام محمد بنی شیعه را بیان کنم عیان گردد که شیعه را در وضع مناقب میفرمودند و میبایست که از دیگران عشر
 عیتران نیست و لنداد هر خزان و بهار او هم ظلم بجهان نگار ایشان درین میدان و ادو جلالی میند هر دولتش و زارش
 ایشان الی الان بر طرف نشود و چنانچه از جواب و راق ایضاً هم واضح است پس عا شیده و حوصله های ایشان در نیاب
 مانفور صاحب الزمان خدا شد حال است که تغصیل آنرا سال منفرد و بیابا مردم از و اجتماع ان بحدی کنند که گاهی
 قصه عمر و عید را نشنوند خلط و مخلصان ایشان را زره و از رگ بیابان و قطره و از دریای عمان حاصل نبوده است
 امر و حضرت امام محمد بنی سوره و در دست مظهر و حصول بنای شیعه و خراسان که بران مترتب گردیده است مثل نیاب
 ایما بناید و است چه نقاب ملایق و عوس مجله و از دستا فی و دیگران از حق و کاشانی حال سلطنت مملکت حضرت امام
 محمد بنی از ای کبر و کثرت اولاد و جاه و طلال ایشان بنو انبیکه شش و محاسن معین ازین برادران بدو مثل نعم علی شاه ایران که
 بلان و فرزند و کی بنیاد و جیشد کنند بجزش فی و فرزند بیان کرده آید و معاذ الله که کسی حرف و حکایت ایشان را از قبل

مناسبات چند را بیک بر کشک آید با عقاید متبیین کاو گردد و در حق آن طول و عرض بدو مذکور در جملہ اسماء الالهیه را
 که جملہ چهاردهم است نشان میدهم که مجلسی از اصول خویش حدیث امام صادق علیه السلام بیان کرده که با بقا شریعت
 بشری که در دوازده هزار و دوازده دار و از درین ای یکسان تابان یکمرت یک فرج نیست و بر هر باید و دوازده هزار و یک است
 تو گوئی که بر ریای آسن غرق شده اند فقط انتظار امر حضرت امام می برند و مخپین است شریعت را که این شریعتی که در
 که در حقیقت ترس و حاکم آن مجتهد زمانی است برابر یک که چو و باز آن نتواند باشد نیست حال آنکه خویش آنچه از قصص و
 حکایات و دیوان نامتقد و اولاد و جمادش حسن و سلوک ایشان گویا حان اقایم در کتب مجلسی و دیگر بهترین مذکور است از
 باید بدان رجوع کردن و قیاس نمودن که هرگاه سلطنت اماسیک پیاده و همه امور است منظره دار و بیک یک نامتقد و
 رفقه ملقب است چنین باشد که عرفی را از ان تبع نشان و اوم سلطنت امیه که بر لات و کران این غایان را امام یار
 بود و اندر زیاد تر از ابو بیت خواهد بود و گوارا از ذوات مقدر نشان ذانیات امامت مسلوب باشد بعد از آنچه وقت نیست
 حضرات امیر پیش آمدنی است که زیست هفت تعلیم باعتبار کثرت سامان و امتداد زمان و غیره نشان تواند بود و در بعضی
 باید که اشتن و انیم بخیل از سنجنگ باشتن که کمالی است و جمع میان مدایح و منکر و بدایح و منکر و بدایح
 و کتب در مناقب ایشان نصیحت کرده اند که صاحب هر یک از این عیزه کنند که در غیر این قیاس باید کرد و کرده بشود
 در جمع و تلیق وضع و اخست و این باب چقدر که کوشش خواهد بود که بیا این عیزه و غیره نشان و گویا که این
 طور غیر مانع بحکامات خلفا که بر انما را اهل خلافت و جانی داشتند که کالی بیضی از ان صفات حسنه و منکر و بدایح
 از سخاوت و شجاعت و مانند آن بلکه داخل و بحیل و جیان و زویل بود و در ان غیر و کاس من الامور العلیا را با سب
 ذکر کالی انما را با و هزاران هزار و شش ایشان در کین نشسته شش عبد الله بن عباس و دیگر و غیره و کالی را برای محو
 کردن انما ایشان خود را خاکستر کردند و بدیانت و محمدات خود را تا ظهور حضرت امام محمدی و صفات و در گویا و گویا
 گزشتند انما را در عرض و گران و غلو در حق متعالیان نمودن و او را گزشتند او را در مدایح و مناقب بزرگان در
 کتب اعتقادات را دان و دور و منع و نام و نحو انما را غلایم اصحاب حضرت سر و نام کوشیدان کار و افضلیام است
 که منیا و در هب ایشان بر کذب افزا افتاده و انما را که اهل حق گاهی غلو او را به اهل بیت ملازمین و غلایم را نیز
 و عل نمیدهند اما سب انما را تفصیل بنحیج بس که هر که در ان انرا که این هر دو بزرگ را در کثرت و ثواب و اعانت به کثرت
 و هدایت ضالین و جدا و دشمنین و کفارین و انما را ذانیات و است که نعل نبوت باقاولی و نهایت اهل طاعت و نزد
 بر مائل این امر از قبل و دیبایات تواند بود ویرا که مرتب خلافت را ان بزرگان بر گزیدند که حق تعالی گویا ای همه
 که در کلینی و غیره مندرج است و عقربیه می آید مدایح ایشان در حد ثانیات قرانی و جو و حضرت رسول ربانی
 و حضرت شیرزادی و این ترتیب خالص به میان و عده سبحانی که بعد از خلافت راشدین از هر من انما را سب قبل ازین
 گزشت و از کلام را لغوی و درج البلاغه عیان شد که ترتیب که جبرین و انما را بر روی کار آورده و موجب رضا
 الهی بود و پس معلوم شد که از منیا ان اولیه تا العیت صبی غلایم در ان زرقه و هر گز جوری و غضبی بدان نظر نگزشت

سیکود که در عقیده شیخ راسخ بود و از حضرت آیت الله العظمی مسروری بود و لاجرم بهر جهت و مجلس محکم گشت همواره شام
 بن الحکم که یکی از تلامذه حضرت امام صادق بود و صاحب نفس قدسی و جامع کالات انسی بود و با علمای اهل
 خلاف در مباحثه انداختی و ایشان را در سخن مناظره مایلید و ملزم ساختی بان مسرور و مفتخر بودی و هشام
 را جوهر عطا یا مقرر فرمودی از نیجا هم عقل گامی می برند که هرگاه خلفای عباسیه این طحیدین افاق و برادر
 شیطان الطاق را که وضاحت اعمال و شتاعت عقاید و افعال شان در جمیع کتب رجال و خود واضح الکتب
 روضه یعنی کافی جناب کلینی ابریزد که بر باشد این قدر نوازند و تعظیم و تکریم شان پر دازند لاجرم دیگر قصر و
 هم در جعل قلیس و وضع ذیاب و مطاعن خلفا چه که نگردد باشند پس اتهام دانی با اتهام قسمی آینه خسته
 گرد و بلا از هر طرف عالم بر آید انقضای آیهی چهارده اهل سنت شود و رفتن ایشان از مذهب حق باقی نمی ماند و
 از نیجا است که امام رازی در رد مقولات و کاتوتازی اهل خرافات که با وجود سلطنت و سطوت اهل سنت
 مذهب بار و اجبی یافت چه خوش فرموده که با وصفت کذب افزای شیعه و سکاید ایشان در هر طبقه و فرت
 اینها و هر زمره هنوز مذهب اهل سنت بر همه مذاهب فوق باطله غالب است و همه مذاهب تقریر و یا
 مغلوب اند فلید انچه ابوالنعمه با جمله این من مقام هم بر تو واضح شد که حساب کذب اثر او در کتب
 و علو ایشان آید و مویدات مذاهب اهل نفس بجهات مذکور پیش از حد شمار بود و کیفیت که در بعضی منافع
 بدانند که نامی جن و ملک شیخ و منتقاد حضرت آیه باشد و نمائند که گاهی اری بر شامی بر دوش کشند
 در الحاحات ایشان چنانچه باید بگویند و اگر ادنی مخالفتی نمایند همان آیه در چه جای آنکه مقرران نیم
 بزمیند که سنیان دل و جان در پشت مناتب ابلهست ندانسته نمایند و عهدین ایشان اتهام تمام بکارند
 و نمائند که بر و نامی و قالیق نکات اثنا عشریه که خبر خدای غرض و صل کسند اندازند بر مذنبان چنانچه پدر را با خود
 دیگران هم بدان تصریح کرده اند که اهل سنت هزاران کتاب بجا و مداح آیه پر داخته اند و با وجود محکم
 تذکره الایمه ایشان را درین ابواب نسبت شیعه سابق الاقدام دانسته و این عبارت گفته که اینها
 در فضیلت امیر جمع کرده اند از صد هزار حدیث مسند و مرسل متجاوز است و آنچه دشمنان ضبط نموده اند
 زیاده از دویست است و آنچه بیکان ثبت کرده اند زیاده از اثنایان است الی اخره بلفظ بعد ازین بتعداد
 این کتب مشغول گشته و غالباً یکصد و بیست کتاب را نام برده و سر العالمین ابو حامد غزالی با قیام او از آنجل
 ست دیوان دلایل ریش و در کتب خلیل و اوله ثابت نموده که زمینها را کتاب مذکور از غزالی نیست کما فی
 شهاب الشنا قبله آیت و امثال این مقام باید خوانند کفی الله الهمم من الی القائل و بلیقین باید دانست که
 بنیادین و ایمان ایشان بر همین لاف و کزافست بعد ازین مجلس بعد از امتحان زانی در حق خلفا اهلنا نسبت
 شیخ نموده بنایت گفت شده و دشمنان صاهیر زبان آورده این عبارت نوشته که بلی راست سیکودیان گیر می
 چای که صدیق ابو باشد صحت است که او نباشد و در آن مکان که فاروق اوسا کن است ملا و شومی ضرور دارد

و چنانکه گویا باشد خدای تعالی و گاه نیز باید که باشد پس بر وی که خوب رفتند و اگر کسی آن تمام را بیند تعین کند که این نام غیر از
استعدای نیست که کتاب شرح مقاصد و غیره را تواند فهمید تا بختناویق و وقایع او چه تواند رسید. قولم و غیره و غیبه
اقول اگر مراد از غیر شیخ ابن ابی الحمید کسی از محدثین و تکلمین اهل سنت است باید نام او برود تا تکلیف محض
ناید و از تنقید الامر گاه کم و پرده از روی گاه بتوفیق الهی بر افکنم چنانچه حال ابن ابی الحمید را مفصل نوشتم و تازه
ترا نمیکردم. روضه دریده و هنر یعنی فصل فرمان رویان و کمن و کتاب است میگویم که ابن ابی الحمید و پستی از
قصیده اش مذکور ساخته و سپس نیکو فی چنین قراره و فی احدی قد فرغ و آنچه بر عیبه تعجب نیست اگر البکر و چنین
که بحث که در احد و غیر هم گر خسته بود و از غیا سفاست بجهت هم لازم آمد زیرا که نام آن بی که دلیل بر بقود بود و بر زبان
نبردند و نام مغربی شنی بر دفتر زدند و اگر او شخصی دیگر است روضه با جامعین تشیع و اعتزال پس جمعی بر اهل حق قاف
نشد بلکه نزد هر یکی مشهور عیان کردند که علای روضه در اثبات آیهی که مناقب خلفای راشدین ساخته و پرده از حق بکشید
عزاس و موش را که ساخته اند بلکه احادیث کلینی را که بواج و مناقب ایشان و در چار سوی عالم سنای گذشته مانند آیات قرآ
پس پشت انداخته و عنقریب این احادیث تکلیب اولین و آخرین طایفه بشود و انشاء الله تعالی قولم و غرض آه
اقول اگر بعضی را بر فرض محال من غرض و وضع مناقب خلفا بود باری بیان کن که خلفای شیعیه را چگونه این غرض مطمح
نظر افتاد که مناقب را تصور یا بپوشند و در انتقای مطلاع خلفا بکشند آیا نامی روضه را شکست بکشند و بنظر خود کسی از ایشان
تکبر بر آورده باشد و نشد بلکه ظاهر است که یکس این هر دو امر سی بلوغ بقدم رسانند که دعای کلین را از فضیض زمین بوش
ببیند و براند و برای او چه غرضی مطالب تفریح حدیث و منتقدین مثل صاحب رجال و مؤلفاتین کرسی کلام بحیث غلو فیض و
در اینجا مسافره با علای اعلام بکمال اهتمام نصب کردند و قولم علاوه آه **اقول** حال تن و تنهائی همیشه اهل سنت خصم
بخاری حجت الله علیه را کتب معلوم است قال العلامة الدلبوی قدس سره العزیز فی کتابه المسمی بیان الخشین انقلعن
اکابر المعتمدین که بخاری در طغولیت نامینا شد و ماورش گریه و زاری می کرد بشی حضرت خلیل علیه السلام در جوابش ایشان
و او مذکور اگر یکمینی مدعی تو حاصل گشته چون بیدار شد پس را مینایافت و کتاب و بدان در چه مقبول گشت که ملا و اسطر
از وی بود و بر اکر شنیدند و بر تعریف مجلسی و تذکره الایمه و بخاری و یاده از صد هجده از منصفین شدند و حال
زید او بجای رسید تفصیلات در بیان مذکور است جملا اینکه سلطان وقت تمنا کرد که تعلیم برایش بر دزد بخاری قبول
نفرمود و بالاخر چنین قرار داد که وقت ندیس شان و گران را بار نهد بر نیمه راضی نشد و فرمود که این علوم بیارث پیغمبری
اند علی و سلم است کسی را خاص نخواهم کرد با جمله علما بانش بر روایت مجلسی و نیز در کتب مذکور حسد بر دزدان بخاری و دیگر
شماره اخرج نموند و خود و تبا و خوب شد که یکم این قدر رهند و در چگونگی در احادیث تحریک کند و پستی و کمی ناید و مسلما
است آنچه در واقعات سنای دیده اند نیز بر بقولیت رو و کتاب و دلیل است بعد الواحد طوی که بی ازا کاست دید که سید
خافقین صلا الله علیه و سلم با جمعی از صحابه کرام بر سر راهی متفراند سلام عرض کرد و گفت که حضرت سیدنا نظر چیست فرمود
انتظار موم محمد بن اسمعیل بخاری یکم چون خرو فاش شنید و تقشیر کرد و همان وقت متع شد که خواش بر وروده بود

حیات تحریر و دانش بنو اسبیدیم و از بی حاشیه خود اسبیدیم و محمد بن احمد و زنی سیار در کتب و مقام و دیگر کتب
 صلی الله علیه و سلم میفرماید ای ابو نعیم ای کتب شافعی را درس خواهی گفت کتاب مرا چرا درس نمیدی پرسید که ترا شایسته
 آن کتاب کدام است حضرت این کتاب را نشان دادند و فرمودند که اگر بزرگواران این امر در روایات ثقات و ارباب دست و توانا این کتاب
 و روایات را تراش قطعه دو یا سه خط و باطل مشکلات تریق مجربست میاد و امام که در شایسته آن آیاتی از مستفیدین علامه دهری عرض کرد که
 پدرم از روزی چند و بیستم نوزده و بحال اختصار در شایسته سکرات گرفتار گشته فرمودند که ختم این کتاب باید کرد پس علما
 جمع شدند و فقیر را همین سبک نسکب کرد و نیند بجز خود تم بر بالین مختصر فتم دیدیم و حال شداید او را چشم دیدیم و
 انشای راه بودیم که خبر رسید که بان بجان آفرین سپرد و چون همدان سال و باشته را در و در سه علامه که کرد
 آمدیم و چشم شغول شدیم بکتابت این روزی شدت و بار و با خطاط آورد و از آنجا که مجادل مکانیزه کیش عبارات علمای اهل
 حق و دین یاب نظر نمیکند و بی مقام نیز فرو افتاد و از کتب کلامیه فرقه اما میبوی نقل کردن که ستایش و مقبولیت بخیرین
 اهل سنت و تبرک بودن ایشان خصوصاً محمد بن اسماعیل بخاری از آن برآید پس بدانکه صاحب گوهر را میگوید که در
 میان علمای اهل سنت و در از عناد و محبت ایشان لیاقتی که از فضایل امیر المؤمنین با کتب مخالف معتقد ایشان است
 هیچ چنان نکرده اند و آنچه ایشان رسیده روایت کرده اند و این از بیکت فن حدیث شریف است آیتی کلامه
 و مخفی نماد که در همین باطل لاق لفظ محدثین تباد میشود و بالعین صحاح و بخاری سیار از ایشان مثل کتاب رتلا گشت
 که او ظاهر لا ستره فی پس صدور حد و اسقاط و تحریفیات روایات از محدثین اهل حق خصوصاً بخاری از رجال است
 فکین که انوار لامعین فن نفیعت و برکات ساحل علمین فن عظیم بر ایشان محیط گرد و تاثیر و دنیا بکند و من درین
 امر تخریم که اگر شیخ بخاری لفظ میبوم آرد بخاری از طرف خود چگونگی کند و کذب و حیثیات بکار برد و این الفاظ در
 حدیث افزاید پس هر چه شنیده بدون زیادت و نقصان در هیچ خویش روایت فرمود و در بعضی از تقریرات تحمل است
 که ردی در وقت تردود بر ادا سام و عدم تردود بر ادا یقین فیت دلیلین معنی که شیخ بخاری الفاظ تشریف روایت کرده
 و بخاری بنا و رویا بجایش گذا و کند انبیا و نبی و مجتهدان را باقی است و از روایت مسلم بطور مذکور از نام نمی آید حیث است بکار
 که معرفت تکلیف که بخاری هم از جمله بشر باشد و منزه از نیسان و ترو و بنا باشد و چون منصب یا بجا و احتمال صح است
 انیم متیوا که گفت که بخاری شریف و بلکه الهام کرده و در آن روایت نیافته و مسلم چون آن شرط را لازم نمیکند و بلکه از این
 بینی و اده الفاظ مذکور در هیچ خویش آرد و اگر معتقدمانند تکلی را بکار قباض شرط بخاری را بحال هم نمیدانند باری
 عبارت پدر بقره مجلسه را در رجال رفته است متیقن به میند و دریا بیک احتمال مذکور که تعلق بشر و دلش دارد و دنیا بکار
 توانا شد و آن عبارت است و کان ابن ابی المولید کالبخاری من العاصیه شیهه شرط و لا غیر لازم و ذکر مسلم بن
 حجاج فی اول صحیح شرط و عرض علیه بان نه شرط و لا غیر لازم و از اینجا هم بر یافت رسید که مسلم بعد از الیف تابع
 بخاری کتاب خود را بجمع کرده و پنجاه و پنج تفسیر و تخرین فیمده اند که عکس مذکور از آن تباد دست و نظایر آن امر را
 مجتهد گرفته باینکه بید انقال بن بیره دانسته لاجرم در تمام نیز توان گفت که قطع نظر از قوت قدسیه که مجتهدان

برای مجتهد از زمانی در آنینه حق ندی گشته و تاریخ دانی نیم با نگاشتی رفیع و مکانی متین مجتهد از زمانی را حاصل است و این
 تاخیر از تر اجماع این محدثین خود ظاهر است و از شرح محبین هم واضح و واضح کاش نبیند رجوع میکرد و کتابت مستطابان
 الحجبین که علامه قدس سده العزیز بعد از فارسی سلیس تالیف نموده و العجب که شروع بخاری در کتابخانه ابوبکر
 تمام جمیع شده اگر بعد از اول فتح الباری که مقدمه است رجوع میکرد و تاخیر مذکور بر بصیرت میشد لغو و بعد من الجمل
 و القیاد و با بطله بخیا ل نمیکند و که مخاطب از عمده خیانت بخاری که مدعی شده و تحریف و تبدیل روایت را که دعوی
 کرده بر آید و میدینی محدثین ثابت کند بی بی دینی و خیانت است که رضی امام الاثر شیعه ترکیب آن شده حتی که کشاید
 و در عبارت فتح ابلاغه پنج و تاب بخورند و خون بگریز می نوشند و بهر از او میل و قبول میکوشند و از مایوس
 شده و تحریف جامع مذکور قائل میشوند اینکه شنیدی حال آن شایعین است که بعد از واد و نزد مجتهد فانی و در
 متصف اند نگاه کنی بسوی شرح ابن ابی الحدید که حال تیشع او از کتب فقیهین جایز است و عدل و داد او را
 شنیدی که در بعضی از خطب پنج ابلاغه میگویی و چه انجلیه من جلال خطبه علیه السلام من مشهور است و قدر و توان
 الناس کلام و بی نهایت از حدنا ان رضی اما اختصار او و خوفا من ابحاث السامعین و قد ذکره ما تخیلنا ابو عثمان
 البیضاوی کتاب البیان و التبین امنیت حال تحریفات و خطب مشهور پس حال تحریفات او در آن خطب
 از صنایع قیامه بنویسد بر نیاید قیاس باید کرد و نیز در حدیث جناب مرتضوی نام نامی ابوبکر عمره و با اینکه
 او صاف برگزیده ایشان بعثه کلام رسانیده اند و انوار جمیله ایشان بر شمرده و ایضا رخصه و بیخ ابلاغه
 بجای آن لفظ فلان نهاده اند تا اختلافی در یقین مصداق بهر سید و قطب لا قطاب رخصه بات نامی
 و قبول پرداخت کجی و جالبه و جمل ابالسّه توان دانست و قیاس فی الجمله اول مفصل و الحکم و لکن کفر
 بر آن نامی پنجان در آن مقام قیام گشته که هر چند روسای منافقین و دلا و تالش چرخ و بازی زیاده از عدل
 آنرا لیکن با عتراض شایعین پنج ابلاغه از بجز همین رخصه منصفین و عادلین ایشان ان بهم معین میکرد و عقل و
 نقل بر یقین یکی ازین دو بزرگ در حدیث مرتضوی و رایت عقلی بعنوانی موجود است که رخصه از ان استخوان
 مانند میانش آنکه حضرت امیر ابلغ بلغا و افصح فصحا بودند و در بیان حماد خلفا اکثر اه تفیده و بروی معتقدین
 پس اول برین مذهب و نوشته مذکور بود علی التیقین زاید ام آن برگروه و خالص و قس علی هذا اصول ال
 حق یقین لا جرم ممدوح معین شد بخلاف لفظ خائفا و غا و کا و یا که بر خصوصیتش و لای قیام نمونند که در بسا
 رومی و دیگر آدمی مصد غیظ و غضب میشود و این کلمات خاصه بر زبان بی آرد تا نه از شکی بخود و عقاید ان روضا
 کذاب و ضلع بودن را وی ثابت میکنند و کتابی را که مملو است از روایات کاذبه اصح الکتاب احتقا و بنایند بلکه از
 تقریرات عادلین و منصفین رخصه و شرح پنج ابلاغه خیالی بوضع می گردانند که رخصه نام علیه السلام و وضع ساعقه که در
 اصحاب مرتضوی باین اسم کسی نبوده تا بوضع کتاب علی ما فاده اعلی فی خلاصه الاقوال و غیره فی غیره
 رسد تا ندیس اول قار و رده گشتی فی الاسلام کاش جناب مجتهد کتاب بن بابویه فرد کامل بامیرا بکشایند و دیانند

کوشش ایشان امام الایمه فقه که بگاوکی و پری جسم و صورت باری تعالی معتقد بود و ندبره سامی میر که ایله علی سیت علی سبت
 کاین بزرگان توحید باری عزوجل بدین عنوان با آنوقت ندا کنون ثابت شد یا نه پیشه ایمان ایشان منقری و کذا
 و فصل خلاص بود و نیاید ان قائل شوند که حضرات امیر اهل بیت این بزرگان امامیه را چنین تعلیم کردید که جسم باری
 از بالاترین پست و اجناس با جوف و خالی ابلی غیر ذلک من الکفرات روی الصدوق عن ابیه قال حدثنا
 محمد بن ادریس قال حدثنا محمد بن عبد الجبار عن صفوان بن یحیی عن علی بن ابی حمزه قال قلت لابی عبد الله ع
 بشام بن حکم روی حکم ان الله عزوجل جسم نوری معرقه ضروره کین با علی من یشار من خلقه و حضرات ابرقالت
 الله و لفظ شیطان برای این هر دو امام فقه که حال خلاصت شان بر زبان رفته یک میبانی روی فاضلین این سلم
 میگردش شیطانی که محاصره نموده و چنانچه احادیث ماقبل و مابعد این روایت دال بر آنست و اصول کلینی و
 غیره پرست از خرافات مذکوره شان و توحید باری که اصل الاصول است و مقصود دین مقام افتاد
 امام روضه بیام است که جسم باری عزوجل را معتقد بود و میگفت که عقیده ایمه همین است و هنوز علما ی
 همین اعتقاد دارند که او سبیل توحید را از امیر اهل بیت فر گرفته چنانچه از کتاب الیسان الشافعی شرح الکفا
 که از محمد باقر بیکلینی است همیاد است و تحقیق نمائید که ایستادترین از اهل بیت ظاهرین نیز او را مطرود و فرود
 فرود و نه انبیا و انبیا کز ندیدی بران مستعد و نباشد فلیتدبر و درین زمان هم تحریر و تشویل بر علما ی تحریر مجتهدین فقه
 زیبا اختتام یافته که گویا بدار کی که روایت مشهور و موجود در کتب فراتین یعنی حدیث اصحابی کانهم یاجهم افتد هم فیه
 علما ی ذمه که عجمی عالمی از انچه نقیض آنست فقط اهل بیت نمادند و از تکایب حضرت امام رضا و باره و فواید این شمار
 نمیدانند و از ان تکایب و کتاب عیون اخبار اسهم موجود است جایگاه حضرت امام رضا فرو نده که ازین اصحاب و غیر
 و سبب این تخلفی متنبه و از انیت بفرسب بخت و فانی و زمانی چنانچه از بعضی الرجال و موقعی می انبیا غیر از اصحاب که گاه
 بی و بر نسبت و گران مثل شایع جامع الزمان محقق اسامی اهل بیت جزایم کسی نبود و اگر چه کلام شهید ثانی روضه که
 حکم مذکورت ندای جوهری گویا هر کس میسراند که بودن ایمه از اهل بیت و بجهت تقلب است و این امری است که
 بیدار است عقلی است که لا ینتی علی من نظرائی شریحه علی الامم پس لازم آمد بر تقدیر بودن انچه اهل بیت بجای لفظ
 اصحاب باره یعنی مذکور که بعضی ازین بزرگان بخر و این باشند تحریف عیان شد و برین قدر چو کذا گفتا و رزم
 و بیادین رئیس المنفلین مذکور که اصول شما کسی بود که میزند خود حضرت امیر در زمان بشیر و غیر صلوات الله علیه و سلم
 رعایت حق در حضرت زهر اجداد شنیدن بر منی ما از اهل باجه قدر میفرمود و بعد از وفات شریف نون
 اصحاب را یکسان نمود و فقی که حاضرین با و اصحاب را شکستند و شهید کردند اما تعجب و تبدل بر عقلین بسانی نیست
 از امام است چنانچه دانی را بر هم تعیین در تحریف از علما ی امامیه مورد یافنت که در هر مقام روح نیست المحرفین این مثل
 همه الله بن سبا و کردند بعد ازین محقق نمائید که خبیه فانی با آنها را صاحب مقام جدید یعنی عبد العظیم و عظامی باز
 مراد محمد بن بود مذکور که در یک یک حدیث و روایت و فانی مقتدا و در هشتم و جاترین لفظی و معنوی بکار برده اند بعضی

ازین تحفیات را در کتاب ثبات الخرافه صاحب قرة العکافه ایراد کرده ام و اگر بر فرض محال و یکجا مجتمعا ماضی و کمال
 و استقبال از همه تشریف مجتهد برآیند و کتبی از صندوق مثل قناعت مزوره صدوق بیرون آرند تحریف مذکور مجتهد
 اصفا بانی بی ثبوت رسیده و بهر حال مدعی ثابت گردید چنانکه آورده اند که **باوشاهی و محمد** صد هزار و پانصد
 و یک سکه قرغانه داد و خریدن کبوتران پری پرواز بر ذمه او نهاد و بزرگی نام او را در نعل حمق نوشت پادشاه
 فرمود تا او را حاضر گردند و پرسیدند که چرا چنین کردی جواب داد که چون اولین ملک بندرفت اینهمه مبلغ کثیر به پرتو
 آمد و بر باد شد ملک فرمود اگر او معادوت کند احمق که خواهد بود گفت صاحب نعمان من حیثیت بجای نام
 مبارک نام او را ثبت خواهم کرد **قول** و در تفسیر اینست که نام هر کس که در حث کمال **قول** جراتی مجتهد الزانی درین
 روایت که تعلق آیت حرث دارد و لفظ جار در آن مذکورست و مجرور محذوف و دلالت بر آن میکند که جناب جهاد و نام
 در علوم بلاغت سیما در فن بدیع قدوه علمای روزگار و هوسه کلامی هر دیر اند چنانچه در فن نوایح معروفه کامل دارند
 ولیکن هنوز بگوش هوش ایشان نرسیده که این امر نوعی است از علم بدیع که آن را درین فن صنعت اکتفا می نامند و
 صاحب کوکب و دراری و مثل اویسیاری از شرح بخاری تهریج کرده اند که کاهست که عرب مجرور را صرف می خوانند
 و بجز آنرا اکتفا می دارند بلکه باید که استعرازا کتب مایه هم آینه پیروان و هویدا است بلکه در دیگر زبانها هم در تحقیقات صنعت
 اکتفا بعمل می آید و بنده بعد ازین که حقیقه لامر اجملا و مفصلا نشان دادم طوق آئینی بگردان دارم که جناب مجتهد بغایت
 فکر دقیق و تامل عمیق مثال قبل و در این مجلس مانند قدای خود جلوه ظهور دارند بخلاف شرمگاه جوانی از انصار که تفسیر
 مفرقین بشر را بجهت مقدس اهل بیت الهما چون امانت لطیف از چشم اغیار نهفتند تا بر زبان دین از مرتبه اعتبار
 بر افتد حالا که در آخرین مجلس بیان خواهد شد که مقام شرم و جیا بود و جای ضرورت و فایده و ایامی الی الی ان شاء الله
 مذکور قبل و در چنان است که در حکایات آمده که پسر پادشاهی مغلوب با نوشت بود و بگوید که خود را بلباس زنان آراست
 و حاضر دست بستی و از مجلس مردان تفرق گشتی پیوسته همراه زنان شش تنی حکما ایفرمان باوشاهی و در زوال این سیرت
 و صورت رای می زدند و بخراین تدبیری بدست نیار و زدند که زرم شاهنا مله بو انقاسم فردوسی میادش بدین
 چون پسران را در نش فراموشد و زنی پادشاه بر سبیل امتحان او اطلبید و فرمود که چیزی از آنچه اداری بخوان
 بعد از تامل بسیار و فکر بسیار غرض این میادش نیامد که عفریه نمود خست افراسیاب و چنانچه نماند که میانه حکایات آنکه
 مغلوب الا نوشت و حضرت مجتهد سر آمد امل غفلت غرقی است بین که از لفظ کم نظیر چنان واضح میشود که درین
 سبوح و بیاری این ابواب و ادب است لیکن بمقتضای علت معلوم و بر راجع میان نهادن بدخلات پسر پادشاه که او را
 غیر از امر علم مذکور چیزی بیاد نداشت پس فرق واضح شد من بعد باید دانست که علمای شیعه مثل صاحب
 مجمع البیان و کاشانی و غیره در تفسیر خویش نص می نمایند که بسیار و بسیار که عرابان از حدن چاره یکی را بجا
 دیگری استعمال نمایند پس ایرادی بجای من میجو شد و اتمان او بار نهار هم لازم نیامد چنانچه از لقب مجتهد
 توان یافت بخلاف تهریات اکابر بایف و امیر ایشان درین باب تلحی و دانست از جمله این امر حرمی است

آنچه ابراهیم اعظم طوسی طایفه امایه را آورده و از عمر ایوب آنکه مقام امری است که سرسری ازان بنام گذشت که
 هرگاه رئیس اهل نفاق مدعی تحریف محدثین اهل سنت شده بمقتضای سن حضرت سید الرضا علیه السلام دفعه پنجمه خود در
 آیت قرآنی اقتضای آنهم زیاده است یعنی لفظ آن برایت نامرکم حث کلمه افزوده و چنانچه همه نسخ مذکوره که ذکرش در جیب
 کتاب دانتی برین دلالت دارد و پس حق تعالی او را بقدر خود و جوارح و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات
 رسد است نمود و لا جرم توان گفت که اسد سبحانه در قرآن مجید بدون آن جمله مذکور را ارشاد نموده و روح الامثل
 به حضرت سید المرسلین چنین فرمود آورده و خود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بدین عنوان آیت مذکور را تلاوت
 فرموده و نکته میانه نیز در آنست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حدیث خود میفرماید که من را در این حدیث
 علیه که آنچنین شنیده بود بمقتضای برکات حق حدیث تشریف بے کم و کاست روایت کرد و برین قدر چه موقوف
 جایگاه مجتهد در نیفتاد که کوری و کورانی و تحریف فقیران در بیان حدیث عیون اخبار مدعی شده بجای تحریف و
 حدن و استعاط و مبتلا گردید چنانچه پیش از این غفر میباید آید انشاء الله تعالی قطع نظر از نیمه که مرات
 شعرو فن انشائی نماید بسیاری از اشاعت سیه و بر روی طایفه امایه از صحاب متقاضین ایسه بی بلکه از فرقه
 بابیه مدین توسط میان صاحب الامر و شیعه شنیدند و ازان نگارین را بر پشت خود سوار میکرد و ایندند و اوله علیه و
 بران یقینند بر آفتاب آن فرقه خود میان حق و فرمودند که پاره ازان در کتب معتبره و مجلدات بحار مثل مجله سید و هم ازان
 مذکور است و بعضی از هم مولف و هم مترجم ذکر فرموده و گفته که کتاب را ناپاک بنامد و کلامی پس از فرق میان
 جمعی که همین معاد و نسبت به پهلوانی مستقیم فکر و غیره شود است که بحاجه را حیا مانده باشد از ذکر او و خلاف قدامی او که
 آبی در چشم نداشته و آتش در جهان آبی زنده خاک بدین شان باور آدم هر چهار است قبل و در بر نهاده اند که
 از حدن مصاف تعریفی بلکه شناسنامه صریح و دلالت پس بدانکه ندان قبل و در برابر عادات فاحشه آن طایفه
 طائفه خواهر بود که مجتهدین شان بر تحلیس بلا اجرت قنوی داده اند و را کرام ضیف و مسافر و پوری هم دقیقه
 باقی نگذاشته و در میان را بران لغو و بالذات قنوی بر وقع خروج فی سبیل الله مشهور بود و هر ازان کس بدین رسم و عادات
 خطوط و افر میباشند و دعا و کلین نوبه ازان مینه را اگر قنایا میباشند و درین ورطه شستی فرود شده هزار که
 پیدا نشد تخته بر کناره و در وقت تسلط بخت خان در دلی هم ازان قنم مسائل حیانا در بعضی از تقریبات اعلا
 که رسال اتفاق می افتاد بجای رسیده بود که ازان قنوی بدن و پهلوان ازان آهمن در نقاب علیه صدق شمر می
 از بر و ن چون کور کافر بر جل و زور و ن قهر خاخر و بل صحبت زنان ناکدام منظر و منصور میشدند
 و از شجاعت و شیرازی و جرات و دلیری میبایند و بیعادت و عادات وانی و مرتباً صفت زمانی غازی گشتند بطوریکه
 فرود میگویند و نظم سخن جو کشتا و شلوار بند و بنام و در آبل از جند و چنان بر دو آورده و آورده که دای
 زحمت پس بر هر که و بعد از فراغ مشروبات آنرا از پس و دشمن بار و اح مقدسه مقتدیان خویش می بخشیدند
 باقی مانده امر ثانی پس از او از منسنا اجتهاد توان گفت ایام غریکه درین شهر چندری اقامت کرده و

رجال امور نزد کسی میماند که غلیظه اول شان و نقض ایمان و قطع ایمان و کفایت بود و می بین
 اگر و بین چنین خبر بر تل این دهر را ن ملائیک مقرر من نوشت و بگو ای کتاب طایع الاجا به عیثه از مداد و کفر طایع هر قدر
 بقدر ایمان را ضلالت کرد پس معتد ازین سوراخه انداخته و رانده **قوله** در روایت موضوعه اه **اقول** اول وضع
 این روایت با ثبات رسانند با ذیل بیان آنند که بخاری لفظ ابی طالبیسا قطع نموده حال آنکه بر شرط او که پدر بزرگوار
 بدان اشاره نموده و در معرفت آنفا متضمن بود و بدون اقامت دلیل برین امور چگونه عقلا گوش نهند تکلیف کرد
 از بعضی مضیقین شیخ بنج البلاغه شل بن ابی الحمید جامع شیخ و اغتر الی الله چنانچه تراجم کتابش کرد و موطا المعجمه جلد ششم
 را مبرور بران ولالت دار عبارت ترجمه نیست که شایع کتابی که مراد اسیله را میضلال معاویه و عمر و عاص اند و
 ازینا نشان جامعه که از برای طمع حرام دنیا حسیثی چند در با فضائل این دو کس وضع کرده پس این آن منفعت و دیگر
 کسب کردند و درین باب را بر او دو و بمقتضای حدیث شیخ اماده آتش و فرخ شدند از آنجمله است که شخصی در باب معاویه
 وضع کرده که رسولی از علی (ع) علیه السلام در شان فرموده که اللهم تمه الذاب احساب علمه الکتاب هم چنین عمر و عاص از
 برای تحصیل تقرب پیش معاویه قتل کرده که حضرت رسان کتاب فرموده آن آل ابی طالب لبوعلی با دلیا و انما یسبی
 الصد و صالح المؤمنین و نه شای وضع ازین بعضی شده بود و دیگر بخت عداوت مخالفان خود و در فضائل ابی المیزان علی
 بن ابی طالب شیخی چند وضع کردند مثل حدیث میطلق حدیث از حدیث چاه دیوان و حدیث غسل سلیمان فارسی و حدیث
 علی بن زین و حدیث حجر و امثال این با گفته آنچه محصل نیست که فرقه بگویم را بطلان خط آن حوصله وضع بهم سید تاحیث ابی الله
 و الحسن و ابی ابراهیم حدیث اناراض عنک اهل بیت را وضع کردند و شیعه دین با سبی بیا زدند و حال آنکه در باره علی
 مرتضوی و ابوبکر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت ایشان آقا را حدیث میجو در است که احتیاج بسیار نیست
 مگر تعصب ایشان را بدین دود آورده **العرض** چون معلوم شد که معتد از زمانیم فاضل این امری اضعف و عاقل اند
 اکنون ما را میرسد که بگویم که اینقدر بگوای عاقلین و مؤمنین ثابت شد که وضع اما ویت از شیعه پیدا شده و موضوعات ایشان
 در قبول و غیره بدرجه علمای صحت رسیده و دعایم بدعت ایشان بجهت این مفیص بی شقت استدلال با زین بر برگردند
 و مناقب صریق و از ادب شیخ پیش ازین و در دست و از ادکلام بانی عبار وضع بسوی سنیان بر حجت انشاید که امر را ساوا
 او بیای معتد گویند که نقل این از کتب شیعه ثابت شد که ابن ابی الحمید خود طعن بر صدیق فدا و ق میکند لیکن طعن او در آنکه
 معلوم نمیشود و چگونه کسی شعی باشد و اهل عثمان خود را معذور دارد گویم که این مقوله بران دلالت میکند که شرح او را ندیده اند
 زیرا که طاعن ذی النورین را با سجاده ان تقریر کرده از جمله طاعن و کلام دستانی و کتاب مذکور نشان میدهد که این
 الحمید و شرح پنج البلاغه آورده که از انحال صحابه ظاهر میشود که جمیع از بر او بر دنا آنکه حضرت فرموده **قوله** الله و انما انتی خط
 من اجد باید دانست که اگر دعوی وضع ازین جهت است که روایت عمر و عاص است جو اثن آنکه بغاوت متکلم افرد و روایت نیست
 و نه از ان لازم آید انکار مناقب تقوی چنانچه بر نظیرین بکار و حق التقریر شکایت بلکه اصل بغاوت ترو اهل شقاوت از حضرت لعنه
 و طایع و بر دنا ایشان است و با عواطف و مخالفات و مخالفان از میان بر دگان بین مناقبتان و خبیثه و اند و در صدق اهل ایشان

نسخه

رفت و طبعیکه در خصوص مدفن آورده تا بود و گشت یعنی خاندین خود هستند که در مرقه بنوی و من کنند فرمودن روی آن عالم
 مراد بایست برسد و همراه خواهر ابراهیم دفن کنند و وقت احتضار مانند شیخین می نایند و تسبیح بایکدی می نایند با لیل
 بود و یاد الله که این دایم نزد روضه هم معتقد نیست بلکه بر روایت اهل کلبی عمده مطاعن از تحریف و اتراق بیت و
 غضب نکر و استقامت و نون اسوداد یقینا منقری و موضوع است که ماعرفته چه جای این جهالت اما حال طلی وزیر سلطنت
 الانبیا و ششانی و جباروند که الانبیا بود است که در عین مصانت هم منتجب مرتضوی اقرار کردند بخلاف علای رفیع که در
 تحریف و اقرار با غیر اندک گاهی گنی در خصوص هم که کاشانی خاتمه حدیث حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم یعنی آنک علی
 خیرا بعد سوال صدقه که با رسول الله صلی الله علیه و سلم از حدیث انداخته و در برابر عار اختیار ساخته حال که در مجمع البیان
 مجری موجود است و کاشانی بتبع خطوات شیطان از زمین کتاب نقل میکند یعنی آن بر طو شیعه نیست که ای عایشا
 تو بجهنم و این خبر که محض صدق و داند بر اصول روضه هم در دنیا و هم در آخرت مطابق واقع گشت چنانچه از دو توبه که در ارفع
 جاه و اعتقاد تو بر رویاه است واضح شد و من تألم و میانه آنکه اگر کلمه بوضع از زمین جبهه است که سلب لایت از عضا
 مرتضوی و دیگر برادران انتخاب لازم می آید جو البش آنکه بر فرض محال یعنی بودن نقد ابی الحسین از لازم نزد اهل حق
 که ایشان را ایما المؤمنین و دروسا المستقین دانند مستبعد است بلی اگر بر اصول روضه لازم آید عجب نباشد که شمس
 مرتضوی مثل چنین دخالتین و حضرت عقیل مطابق روایت کلبی در کافی و نوافل جلال المؤمنین بدست نقل وارد
 دلیل بودند از باب ذلت یا غرر هر چه خواهی بدان که محمدت یعنی در مجمع البحرین و مطلع البیرون می نویسد و حال
 عقیل بن ابی طالب کان اکثر الناس ذکر الثماله تفریش فها و ذلک کان ما اعظم علیه فی ذلک شأنه
 علی خرد و جلالی و سواد چندی که از این کتاب هم کتب دیگر و اضع است که هیچ خاتمه ایشان نیز بر نواقص معاویه و رشاد و
 سلمه که ایشان که بهتر میدانست بر او نور و خویش را کرم الله وجهه از معاویه لیکن کلام در آن هست که افضل و که
 منفعول بلکه اگر غرض کنی یقینا گنجی نیست که در تالیل حضرت امام اعظم روضه یعنی شیخ علی که دوگان افاد است عیبه بر رو
 یوس و بر بعضی از مسلمین مجوس کشادند و اهل حق در قول علوی مزبور و اندک که مرا ترجیح تفصیل و در صافتر ابرو
 نیز که معرفت سابقا سزای سزای ندو هم باشند که لایق بلکه مقصود اصلی آنکه بدست نقل ماره چندان گرفتار بودند
 که کجای حربی بر حصول بل منفعول می کنند حال آنکه از نور واحد بودند فلا تفضل و اگر عقل خود کنند نزد اهل سنت و جماعت
 بر تقدیر مذکور و نوافل حکم و آتی است که ولایت را بر ابراهیم و عمل صالح متفرع میفرماید کاش مجتهد الزمانی آتی از مسوره
 الوالات و نورین که تازه جل و جل می کند راب تمسده ساختند نشان و در کما تفتن حدیث است و هرگاه مجتهد شیخ
 ایمان بکتاب ندارد و لازم میگویی که غایه الامر بر خیال یا معین شیع و احوال یعنی مایه و او شاد و شیب بر اهل معنی
 امنیت که بر تو است من مغرورید یا شیدال ابو طالب و لیای من شینند تا بدیگران چه رسد ولی من کسی نیست که صاحب
 صاحب و تقوی یعنی اجماع و دعوت و علو نیست بلکه شید پس حدیث مثل آنست که حضرت صلی الله علیه و سلم بر مصفا بر آمدند و همه
 بطون خیرش بابا و از بلند دعوت با سلام کردند و فرمودند ای عباس عم رسول الله صلی الله علیه و سلم من الله شیعین

اختیار می کردند نوبت بود آنکه هر یک را چگونه می رسید که بدیهیات جللیه نیز بر مجتهدا مایه یکتا شد و روایت علماء را یعون
 در وضع اشهاد بر هم انداختن و از فکرش افتاد و جز ایل نفاق کار کسی نیست که گوید این بزرگان عمرهای خود بخوف تلف جان
 و تعلق صرف نموده اند و مخفی ننماند که چنانچه از دست ظلمت است بعضی از حضرات امین نیز شمر و شمشیر شهید گشته اند
 بعضی خلفا و اولاد ایشان نیز پس درجه فائز گشته اند درین معنی اقرب بر تبه انظار است نه تقیه و استتار کمال
 عل اولی الالباب از تعلیق که هرگاه قصه بهر شمشیر و وقت اجل معلوم هم باشد البته از وقوع کفین و مایه اند کردن
 نیز خارجند **قول** هر دو این معنی را **قول** اگر مقصود از اعتراف آن است که صاحب تحفه قدس ملاحظه فرماید
 بر اصول موعود و فضیلت چنین انظار و اعتراف کرده و برای الزام شان آورده تا سالکین این متیقم و طالبین
 حق و یقین باین مطلب بی بزدلی که است و خلاف آن تفسوی بر طول هل سنت ثابت میشود فقط با مثالین این است
 نه بر کمان شیعیه که ایما را در پرده تقیه متصور دارند و ادعایات امامت را از ذوات و مقامات شان مسلوب سازند
 و اثبات ائمه را در حق این بزرگان تساهل گردانند پس راست است و اما علی ذلک من الشاهدین یکی بکار
 مجتهد یعنی آید چه معتقد به تنزیه و حق احادیث را اجتنابی نقل میکند که نعم او قبول نماید و اگر مقصود است که صاحب
 تحفه این معنی را اقرار میکند بر نهیب خویش پس عین کذب افر است بر آنجناب معاذ الله که او ائمه است طاهرین را
 چنین دانسته و آنحضرت شیر خدا را و امامت قصودند و او را ذلک فان الامر لام لا یصور بدو و نه و اینجا
 معلوم شد که هنوز در دلی و در دست و در عیانی صاحب تحفه بر رئیس طایفه محبوب و مستور عبادت علامه از مقام
 مذکور نیست که حضرت امیر اگر چه در آن وقت موجود بود و لیکن رواج دین ایشان که بر معنی الهی و پندیده است
 در علم شیعیه حاصل شده چنانچه در تنزیه الانبیاء و الایمه شریف مرتضی تصریح نموده است بلکه حضرت امیر و
 و همیشه دین خود را حفظ فرموده اند و پرده مخافتان گزاشیده اند و امن کامل و عدم خوف نیز در زمان ایشان
 حاصل بود چه اصل امامت ایشان را بلا و کثیره و اقطار طولی مثل شام و مصر و مغرب و نیکو ماند چه جای
 قبول احکام ایشان همیشه را فواج شام خوف و هراس لاحق محال لشکریان آنجناب اند و معتمد حضرت امیر
 یکسره و است از این جماعت و انفس جمیع بر یک کس صل نمودن خلاف اصول شیعیه است لا اقل کسی می باید
 تا انفس جمیع در دست افتد و از ائمه دیگر که بعد حضرت امیر میباشند چه حرف توان زد که هم در آن وقت حاضر
 بودند و هم تسلط ایشان در زمین و رواج دین پندیده ایشان بر غیر شیعیه واقع نشده و تنها صاحب تحفه قدس
 مره العزیز چنین فرموده که کوال با پیش و کتاب از آنکه انظما میفرماید که چنانکه مایه میگویی که دین مرتضی
 همیشه مستور و مخفی ماند و ایمان بیست همیشه تقیه میکرد و با طهار دین خود هیچگاه قنار نشدند باز با صلح که
 نه چنانکه مایه کمان میکنند که ایمان بیست همیشه ترسان و هراسان می بودند و تقیه میکرد و در عهد اسلامان
 بایشان و یاران ایشان غایب و تنگ تربیتی میرسید انیمه که شیعیه کشت حال مذکور و افش است که از آنجا
 امامت را از امام سلب کردند و از اینجا عیان شد که نسبت تقیه و مستوری و احتفا با مایه می بر شیعیه

غیر مذکور اهل سنت معاذ المدین و کمال پس حال لقیه اربعین عنوان در مقابل سنت نگاشتن بر کتب مفید است
 مجتهد زمانی نیست و احمد المدینه که اینجا ازیم معلوم شد که آنچه گفته بود که اگر حدیثی دال بر منع خلفای ثلثه در کتب فرق
 حقه منقول شود مقام عجب نیست موجب حیرت شدید است زیرا که ایمه در واقع همیشه راستی و صدق و صفای منتهی
 سید انبیا است و اهل و دلم و دشمنی اهل نفاق ایشان را تعلیل و تکلان گاهی مثل و با ان و زمان مثل یگان
 گردانیده اند لاجول و لا قوه الا بالله **قوله** پس بر فرض محال الی آخره **اقول** هر چند جو ائمه انفا
 داشتی و لیکن بقدر دیگر نیست که جبارت و بی باکی مدعی بتمام دایه و دیگر که با اینهمه مدایح و محامه خلفا که از کتب
 معتده امامیه در بصارت العین منقول شده و تفصیل آن بحدیث اصح الکتاب رفضه عن قریب می آید و کلام
 کتابی از کتب تفاسیر و احادیث و سیر شیعیه است که بران شامل نیست هنوز مجتهد خود را بکوری و کورانی
 مقارن گردانیده پس فرض محال درین امور و اقیقه گفتن از ان قبیل خواهد بود که بلا دروغ گویند و
 از کتب کسی که ندانند و این میراثی است که ازین سابقه مطب و الاریده که در آخرین جبین صحت دید که
 روی و بی جانب مرقعوی گفت که تو خدای و مرا بر رسالت فرستادی که سابق نقله عن کتیم المعجره معتمد اسلب
 تعجب از ان نمودن انکه شش و کوشش که با اینان بیانی تیش که کفر صحابه احدث کردند و امامت بلا
 فصل را موجب گشتند و ناخرین کتب شیعه را از ایشان دیدند مقام حیرت است پس وجه مناقب صحابه کرام
 با وصف این عداوتها که موجبین رفض بعل آورند و از حمله سینه آدم و در گشتند البته شمول فضل
 غیر متناهی است و مانند تربیت حضرت کلیم **الهی قوله** لکن جهل الناس **اقول** همانیکه ختمیجا
 آورد بطو نفاق و تقیه خواهد بود ولی ما میسر شد که آلهی ظاهر او با ضابطه ابریم که الحمد الله اگر نظیر
 انصاف تخصص کتب معتده از تفسیر و حدیث و کلام رفضه نموده شود و آنچه در سنا و فرق پوشیدند و در
 خمها بود و لب پیر و نه و هنوز در استوید میقتد است و به نبض خیر و دجلو و کلمه گیر و مانند افتنا فی صفت
 اشکار و در کبیری از احادیث در صحابه که با عمو و خصوصاً بعنوانی و دوست که در زمان آن
 محرفین و تاویلات منافقین را بر نمی یابد **قوله** فَضَّلَ اللَّهُ تَعَالَى مَنْ يَشَاءُ اللَّهُ ذَا أَفْضَلِ الْعَالَمِينَ **قوله**
 آمیم **اقول** حضرت مجتهد زمانی که خبر از انبول حدیث کلینه دادند بمقتضای مثل مشهور الکذب است
 یصدق راست است و لیکن چون فرقه از ان بر استیصال اصول و فروع مذنب شیعه مثل است و نیست
 استلال فیه بدان منوط و توضیح که با بر اصناف شیعیان هر دو طریقت و مجریس الطایفه النامیه از ان بمعرف
 ثبوت لهذا حسن پوشیده و حدیث یکبار بر دند و خبر از انبولش داده حدیث کسان از میدان مناظره قرار نمودند
 اگر بار اول ازین هر دو جان ایست بر دند خالیا چگونه از دست اهل حق جان بسلامت خواهند برد پس کنون
 بنده یوفیق الهی و اتیاده سادی حدیث را از جمله فرج کافی نقل میکنم پس بدانکه امام الامامیه و باب عز
 یحب علیه الجمله و من لا یحب روایت میکنم از علی بن ابراهیم عن ابراهیم عن مکی عن صالح عن القاسم بن سنان

عن ابي حمزة الثمالی عن ابي عبد الله قال قلت اخبرني عن الدعاء الى الله والجماع في سبيله اقول يقوم لاي حال
 ولا يقوم الا من كان منهم ام هو ساجد لكل من وصداه عز وجل وآسن برسول الله صلى الله عليه وآله ومن كان كذلك
 فله ان يدعو الى الله عز وجل والى طاعته وان يجاهد في سبيله فقال ذلك يقوم لاي حال لهم والاسم ولا يقوم بذلك
 الا من كان منهم طاعت من آذنتك قال من قام بشرايط الله عز وجل في القتال والجماع على المجاهدين فهو
 اما ذون له في الدعاء الى الله عز وجل ومن لم يكن قايما بشرايط الله في الجماع وعلى المجاهدين فليس بما ذون
 له في الجماع ولا الدعاء الى الله حتى يكمل الله في نفسه ما اخذ الله عليه من شرايط الجماع وقلت فيمن لم يرتكبه الله قال
 ان الله تبارك وتعالى اخبرني كتابه الدعاء اليه ووصف الصفات التي تجعل ذلك لهم درجات يوتون بها
 بعضا وليست من بعضها بل بعض فاخبرني تبارك وتعالى اول من وعي الى نفسه دعوى الى طاعته واتباع امره
 فبدأ بنفسه فقال **وَاللّٰهُ يَدْعُوْكَ اِلَى الدِّسَالَمِ وَيَهْدِيْكَ مِنْ كَيْدٍ اِلَى صَوَابٍ مُّسْتَقِيْمٍ** ثم نبى به رسول
 فقال **دَعِ اِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَاللُّغْظِ الْحَسَنِ وَخَاوِفْهُمْ كَلَّا يَكْفِيْكَ هَٰذَا الْقُرْآنُ** ولم يكن داعيا
 الى الله عز وجل من خالف امر الله ودعواه الى الله في كتابه والدين امر لا يدعي الا به وقال في نبى صلى
 الله عليه وآله **وَإِنَّكَ لَوَدِدْتَ اِلَى صَوَابٍ مُّسْتَقِيْمٍ** ثم نبى به رسول الله صلى الله عليه وآله فقال **إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنُ**
كَلَّمَكَ فِيهِ هَٰذَا ثم نبى به رسول الله صلى الله عليه وآله فقال **وَاللّٰهُ يَدْعُوْكَ اِلَى الدِّسَالَمِ وَيَهْدِيْكَ مِنْ كَيْدٍ اِلَى صَوَابٍ مُّسْتَقِيْمٍ**
 ثم اخبر عن هذه الاقوال من نبى وانها من ذرية ابراهيم ومن ذرية اسمعيل من سكان الحرم ممن لم يعبدوا
 الله قط الذين وجبت لهم الدعوة دعوة ابراهيم واسماعيل من اهل المبحر الذين اخبر عنهم في كتابه اسماء
 عنهم الجوس وهم اهل نجران الذين وصفناهم قبل هذا في صفات اهل البيت الذين غناهم الله تبارك وتعالى
 في قوله **لَا تَحْزَنْ اِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ** ثم اخبرني اول من اتبع على الايمان به والتصديق له وجماعه من عند
 عز وجل من الائمة التي لقنت فيها ومنها واليهما قبل الحق ممن لم يشرك بالله قط ولم يلبس مائة بظلم وهو
 ثم ذكر اتباع نبى صلى الله عليه وآله وسلم واتباع هذه الائمة التي وصفنا في كتابه بالامر بالمعروف و
 النهي عن المنكر وجعلوا ديرة البيوتان في الدعاء اليه فقال **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللّٰهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ**
 ثم وصف اتباع بيته من المؤمنين فقال عز وجل **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اذْكُرْ اللّٰهَ الَّذِي مَدَّ اَلَيْدَهُ عَلَى الْكُفَّارِ لِيُكَفِّرَهُمْ**
لَا رَامَ لَهُمْ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا اَلَّذِي هَدَىٰ نَا سَبِيْلَهُمْ فِيْ وَجْهِهِمْ ثم اخبرني
 ومثله في الاصحاح وقال **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اذْكُرْ اللّٰهَ الَّذِي مَدَّ اَلَيْدَهُ عَلَى الْكُفَّارِ لِيُكَفِّرَهُمْ**
لَا رَامَ لَهُمْ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا اَلَّذِي هَدَىٰ نَا سَبِيْلَهُمْ فِيْ وَجْهِهِمْ
 قد افهم المؤمنين في شتم صلواتهم ووصفهم كما يطبع في الملحق بهم الا من كان منهم فقال فيما علمهم و
 وصفهم الذين هم في صلواتهم ما سعت الذين هم في صلواتهم في قوله تعالى **وَالَّذِينَ هُمْ يَدْعُونَ لِلَّهِ وَالْيَوْمِ**

ظلموا في آيات الله على أنفسهم فظفروا الآية وان لم يكن شكلا بشرط الا لا يظلموا ظالم من بني وحب جبار حتى يتوب اليهم
 ما ذواتي الجبار والاعاري السعير وجل لا ليس من المؤمنين المظلومين الذين ان لهم في القبال فكلما نزلت هذه
 الآية اذن الذين يتقاولون بانهم ظلموا في المحاجر من الذين اخرجهم اهل مكة من ديارهم واموالهم اهل لهم جبارهم
 اياهم واذن لهم في القتال فقلت فنده الآية نزلت في المحاجر من اهل مكة لهم في قتال كذا
 وقصره ومن دونهم من شر في اهل العرب قتال لو كان ايا اذن لهم في قتال من ظلمهم من اهل مكة فقط لم يكن
 لهم في قتال جميع كسري وقصره وغير اهل مكة من قبائل العرب بسبيل لان الذين ظلموهم غيرهم وانما اذن لهم في قتال
 من ظلمهم من اهل مكة لا اخرجهم اياهم من ديارهم واموالهم غير حق ولو كانت الآية انما عنت المحاجر من الذين هم
 اهل مكة كانت الآية مرتفعة الغرض عن بعدهم اذ لم يبق من الظالمين والمظلومين احد وكان فرضا فوعا عن الناس
 بعدهم اذ لم يبق من الظالمين والمظلومين احد وليس كما نخت ولا كما ذكرت ولكن المهاجرين المظلومين من بينكم
 اهل مكة باخرجهم من ديارهم واموالهم فقاموا باذن الدعا في ذلك ولهم كسري وقصره ومن كان وبنهم
 من قبائل العرب واخرجهم باكان في اديهم ما كان المؤمنون احق بهم منهم فقد قاموا بهم باذن السعير وجل اهل في اهل
 ونجته هذه الآية فتقال المؤمنون اهل ان وانما اذن السعير وجل المؤمنين الذين قاموا بما وصفت السعير وجل من الشر
 التي شرطها على المؤمنين في الايمان والجهاد ومن كان تايها تملك لشرط فمؤمن وهو مظلوم وما ذون له
 في الجهاد وبذلك البض ومن كان على خلاف ذلك فهو ظالم وليس من المظلومين ليس باذن له في القتال ولا
 باقتي عن التكا والامر بالمعروف ولا ليس من اهل ذلك ولا باذن له في الدعا اربى السعير وجل لا ليس كما قبل
 وامر بدعا ولا يكون جبارا من قاهر المؤمنين جبارا وخطر الجبار عليه ومنعه ولا يكون واعيا اربى السعير وجل
 من امر بغيره مثل في التوبة والحق والامر بالمعروف والنهي عن المنكر ولا يامر بالمعروف من قاهر ان يصر
 ولا ينهي عن المنكر من قاهر ان ينهي عنه فمن كانت قد مكنت فيه شر اربى السعير وجل التي وصفت بها الجبار
 اصحاب الجني مثل عليه وسلم وهو مظلوم فهو باذن في الجهاد وكما اذن لهم لان حكم السعير وجل في الاولين و
 الاخرين وقرآنهم عليهم سوار الحسن علما وحديث يكون والداد لون والافرون ايضا في منع الحوادث شركا
 والجبر ايضا عليهم واحد يمال الا فرون من اداس الجبر فليس عما يمال عنه الداد لون وبما سبون عابجا
 ومن لم يكن على صفته من اهل في الجهاد ومن المؤمنين وليس من اهل الجهاد وليس باذن له في قتال
 السعير وجل عليه فاذا كانت في شر اربى السعير وجل على المؤمنين والجبابرة فمنهم من الاذوا من اهل في الجهاد
 فليقتل السعير وجل عليه ولا يقتل الا اهل التي نهي السعير وجل عنها من هذه الآية وما في الكاذبة على السعير
 ما في القرآن ونسب آية سنا ومن جعلنا ديارهم والاقدمه السعير وجل يشبهه لا يقتلها فانه ليس ديار المتفرق
 النسل في سبيل الله فله يوتي في المدن قبلها وهي غاية الاعمال في عظم قدرها فليحكم امر نفسه وليس
 بالسعير وجل ليورثها عليه فانه لا صد اعرف بالمرار من نفسه فان وجد ما يمايرها بشرط السعير في الجهاد فليقدم

علی الجهاد و ان ظم تغییر فی مسلک او تغییر فی باطنش ایست علی السلام این الجهاد و غیره بسیار است و ظاهره مطهره من کل نسل
 میجوئد پنجاه و پین جبار و باقیول من اراد الجهاد و مو علی فلان ما و صفنا من شرائطه و غیره و بل علی المؤمنین و ایجاب
 الایجاب و لکن بقول قد علمنا کم باشد علی و غیره و بل علی اهل الجهاد الذین با یحیم و اشتیری منیم انهم و اموا یحیم
 بالیمان فیصلح امر اما علم من نفسه من تعیسر من و کما لیه فیها علی شرائطه ان رای انه و فی بها و نکاملت فی
 فانه من انون و غیره و بل فی الجهاد و ان ابی السلمه کیون مجاد علی مایفه من الاصر علی المعاصی و المحاسن و الاقدام
 علی الجهاد و باحتیاط و المعی و القدوم علی الله عز و جل باهل و الی و ایات و کما فی فاقده عمری جارا لشر فممن فضل و
 الفضل ان الله عز و جل نصیر فی الذین با قوام الاطلاق هم فلیق الله عز و جل امر و یجوز ان کیون من فم فممن لکم و لا
 خذ لکم بعد البیان فی الجمل و لا قوه الا بالعدسینا الله علیه تو کلتا و الیه المنصیر فی حلالش لکم راوی میگوید که رسیدیم
 از امام صادق که دعوت بخدا و جهاد مخصوص است بقومی یا مبلح هر موجودی من فرموده خاص است بیک قوم
 و قایم تواند شد کسی مگر آنکس که از حمله شان باشد پس رسیدیم از ان قوم فرمود و آخر دهم مستمع شریعتی اند که خدا بر مجاهدین
 و دامن مقرر فرموده و آنکس که خالی است از ان شریعت و طاعت و از ان سنت و دعوت و جهاد گفت بیان کن فرمود
 خداست عز و جل در کتاب خود در جرات قرار داده و اول دعوت خود وضع فرموده که قال الله یاکمونی و یاکمونی و یاکمونی
 یعنی یتساءلوا فی حق الله و یستقیم با زبان فرمود و دعوت پیغمبر صلی الله و آله و سلم که اوسع الی سبل یک با کما و اعط
 الحق و جاد و سلم با یمنی حسن و غیر فرمود و لک هذا علی فی حق الله و یستقیم با زبان و است قرآن را رشا و نمود و کما و یستقیم
 یهدی فی الی حق الله بازدگر که در ان قوم را که ما دوست و دعوت و فرمود و بایده که باشد از شاگرد وی خواهند
 مردم را به یمنی و فرمایند معروف و باز دارند از چیز بد و ایشان را شکایتانند با تفرقه و ازین است که ایشان را
 فریب حضرت ابراهیم و اسمعیل کند حرم اند که غیر خدا را شریک ستیده اند گاهی و مصداق آیه تعذیر گشته اند و مقتضای
 این است اندا دعوی الله علی البصیره انما من اتبعی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و پیروی کرد
 مرایسته اول کسیکه تعبت ایمان و تصدیق نمود و شرکت پر هیزید با اتباع پیغمبر و اتباع این است و مقتضای
 را نام برود فرمودای نبی کافی است ترا خدا و هر که پیروی کرد و ترا از مؤمنان با زبان کرد و اتباع حضرت پیغمبر
 که جمع فرستاده خداست و انما که همراه او نبی بخت اند بر کافران و هر بان میانه یکدیگر می نبی ایشان را که
 همه کنند گان میطلبند فضل از خدا و خوشنوی علامتهای ایشان در روی ایشان ظاهر است از سجده و کون
 انیکه مذکور شد صفت ایشان است در توحید و صفت ایشان در انجیل است و فرمود و صفت ایشان در توحید
 خجل کند علیه خبر را و رسوا سازد ان مردم را که ایمان آوروند با وی نور ایشان من شتابد در پیش ایشان
 و بجانب راست ایشان باز فرمود و قد اطلع المؤمنون با تو صیغ ایشان کرد تا توقع حقوق ایشان نکند که
 کسیکه از ایشان است و اندا و صفات ایشان یا ذکر کرد که در نماز و خورند گانند و از بهر دو کی اعراض کنند گان
 اما آنکه ارشاد نمود که این کرده و ارشادین اند که میراث فردوس بر نمدوران جاودان مانند و گفت و صفت

این قوم بخوانند و همراه خدا بسجود و بیکر زانو کشند چنانکه اگر تمام روزی را بیکر زانو کشند و در هر روز این دعا را بخوانند
 مذکور شد از کائناتان کبیر و چند جزای گناه جزو و چند کرده مشهور است که از عذاب سختی و جادو و جادو و عذاب و
 به حالت نوری باطل میگردانند که در میان اینها و مال ایشان بگویند چنانچه میگویند در راه خدا بیکر
 میکشند و کشته میشوند و هر که در نی بر خود راست و درست و قویست و انجیل و قرآن باز و با الاساخته
 بشارت ایشان در فرموده است و فاکشند و تر به خود از خدا پس شاد شوید بخیر و فروخت خود که
 که متابعت گردید بان و ان بیع رسنگاری بزرگ است چون فرو داد ان الله اشتریکم
 الایه سر و می بر خاست و عرض کرد که جز و ده مسه ابخی الله که مردی شمشیر دست گیر و فاکشند
 شود و چنانکه گویند که بکارم گردیده ایا شنید شد یا نه حق تعالی نازل فرمود اتا بیون الایه پس حضرت غیر
 نمود که نایق شهادت و جنت تو بکشند گانند از کائنات و انانکه عبادت نه نمودند که خدا را
 و شریک نکردند بچنانکه را و دینگی و فراخی شکر گذارند و روزه گیرند و منوطیت بر نماز بخوانند و نایب
 و انکه در رکوع و سجود و اوقاتش محافطت بکار برند و امر معروف و نهی از منکر بجا آورند این شخص مشرب است
 و جنت است با و خیر او و خدای عزوجل که امر نکند بقتال گمراهی این شرط را بدلیل اذن چه جمیع آنچه
 میان آسمان و زمین است برای خدا و رسول او و مومنین است که سختی این صعب باشد پس شریفین
 و کفار و ظالمین و مهاجرین که صاحب یاست اند علم کرده اند برین مومنین و هر چه بدست خویش دارند
 بر حقوق آن مومنین است که مورد ایت اذن گشته اند با قیامده آنکه فقط ان مومنین پر و انگی جهاد یافتند
 که موصوف بشر ایست اند و پیش که پر و انگی جهاد تواند یافت مگر کسی که غلظم باشد و غلظم نتواند شد که مومنین
 مومنین نتواند شد کسی مگر که قایم باشد بشر ایست ایمان که حق تعالی تسرار داد برای جهاد برین بعد از کمال شرط
 مومنین و غلظم ما ذون جهاد می شود و در غلظم است و جهاد او واجب است تا تو بکنان این شخص حق جهاد ما ذون
 نتواند شد چون آیت اذن و مهاجرین آن علال شد ایشان را جهاد کفار را می میگوید پسیم که مهاجرین
 پر و انگی نیستند بقتال اهل مکة پس ایشان بجهاد کسری و قیصر و دیگر مشرکین چرا متوجه گردیدند امام
 فرمود اگر فقط همین اذن می بود هرگز بکسری و قیصر و غیر ایشان نمی تاخستند زیرا که ایشان
 غلام نبودند بر مهاجرین بلکه غلامین اهل مکة بودند و اگر فقط مراد مهاجرین می بود و نه حکم این آیت از متناهی
 بر می خواست چه نه از غلامین کسی مانده از مظلومین چنین نیست که کان بروی و لیکن مهاجرین مظلوم
 به جهت یکی از اهل مکة دوم از کسری و قیصر بسبب آنکه سلطنت ایشان حق مهاجرین بود پس قتل مهاجر
 کسری و قیصر را هم با ذون خدا بود و همین دلیل مومنین بر زبان جهاد توانند که لیکن اذن جهاد و جهاد
 مردم است که تسبیح شد ایست باشند تا ایمان و مظلومی و ما ذون محمول انجامد و هر که چنین نیست
 غلام است نه مظلوم نه داعی نه جهاد بلکه مومنین را مورد اند که با و قتال کنند و امر معروف نتواند شد

اگر کرده شود که چنین کفر و فحش از منکر شود شد کسی که مردم را موعظه نماید باز دارند او را از گناه پس هر که منع
 آن شده ایستد که حق تعالی اهل آن شرایط را بیان کرد که اصحاب پیغمبر از او مظلوم است و ماذون در جهاد و چنانچه با او
 شدند اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم چه حکم الهی در اولین و آخرین و فرایض او بر ایشان برابر می باشد مگر محبت
 مخصوص علی و وجود ساجده و دست خاوست نیز شریک اند اولین باشند یا آخرین هیچین در فرایض و در سوا و حبس
 هم برابر است و بدو آن اجتماع شروط نیز ما را موعظه نمودند شد کسی باید که ادعی باز و نامی خویش غرض نشود و فتنه
 را بهیند و شروط را ملاحظه نماید چون خود را جمع باید اقدام بر جهاد نماید و کسی که فاعله و شرط باشد یعنی امر را میکند جماعتی
 تمام اقدام می نماید بر جهاد پس البته مصداق این خبر و اثر خواهد بود و که بالعین خدا نمایند و هر که دین را بان
 قوما که بهر هزارند بر سر عاقل بعد از دیدن انحراف مثل قناب نیمه روز روشن است که هر جرفش اصول و فروع
 قوم را قطع میکند و خشک تر ایشان را می سوزد یعنی استحقاق امامت را برای اصحاب کرام ثابت می نماید و من در
 حیرت که چگونه تا سه فواید و همه عوایدش را که فیض و جبط آن هم دشوار بود و در سلک بیان کشم که من مقتضای لایزال
 ظاهر فی چند برای تنبیه ناغافل میگویم که از منطوق حدیث بر من هر کس در آید که مهاجرین و عمواد او فائدت حضرت
 رسالت و اندوختن امام صادق ناطق زمام صامت آیت محبت در شان مهاجرین مجاهدین کسری و قیصر و دیگر
 قبایل که راهت که مطیع و منقاد و خلفا بودند و حکم ایشان شیشه خویش شرکان و کافران را کشید و برخلافین اهل
 اسلام شد و بر وجه دیگر بود و بعد از اوت و انوار قیام و زیدند که حق تعالی و کتب آسمانی از تورات
 و انجیل و سوره و تائیس و تیسر و تیشیل آورده و او قدر وانی اعمال ایشان داده و مغفرت و اجر عظیم برای ایشان
 بهیسا ساخته پس اگر عیاذ بالله خلفا و اتباع شان در صدایق آتش عقید شوند و بعد از دوزخ مغرب گردند
 چنانچه تا باین زرار و ابو بصیر نعمی و شیطان الطاق و غیره و کمان بلکه تعیین دارند لازم اند که امام صادق را
 باشند و قس علی نه خلاف ناطق بودن نه خلاف و باطل و نیز نه بن جعفری عیان شد که چنانچه مهاجرین نکرد
 همراه حضرت صلی الله علیه و سلم در دنیا بودند و یکهال ایمان و خلوص نیت هم قیرین کشند در عالم آخر دمی هم آثار آن
 مترتب گردد یعنی انوار ایمان و اعمال صالحه شان محیط شود و همراه انبیاء و صدیقین محبت و رانند و وارث آن
 باشند و بر تقدیر که خلافت بر تضرع و اعصاب کرده و فدک را از و کلاهی فاطمی فوق کرده باشند البته غرض
 که در خطبات و فتنه گرفتار گردند و هو خلافت النص و انصافا لهما را امام مقرر ان الطاعت بوضوح انجامید
 که صفات مقبوله بارگاه خداوندی که آیت کریمه قدا طمع المؤمنون بران شامل است و در ذوات مقدسه
 این بزرگان راسخ بودند و نور قبول و رضای الهی بر ایشان تافته و ازین اسباب مهاجرین نه کورین جنت
 العز و وسوسه ایشان یافتند و اگر بعد وفات سید کائنات مرند همیشه در حقیقت با مجازات بر تقدیر علم الهی لازم
 می آید تبیین در کتاب خدا و الا لازم تمیز طرق جل حضرت که با تعالی عما یقول الظالمون علوا کبر و انصافا
 چون جهاد کسری و قیصر و خلافت را شریفین بود و ایشان ماذون بودند پس شرایط ایشان در ایشان بود

هم بنمودن جعفری یعنی شمس که ایشان را عزیمت گفته خواهی بود بر این کفر علی الايمان خواه جماعتی که بنمود
 اتفاق چنانچه سر و ان شیخ علی در مثل بوق مثل مجتهد و دیگر معاصرین از مزین و برادرانش فضلخواه ایشان
 و تفصیلش از ضربت جعفریه خواهد آمد درین کتاب یا غیر آن انشاء الله تعالی خود مرند بوده و ایضا از نوایب
 جعفریه است که کریمه و وار غنیه را که شیخ مخم طلمسات آن ساختند کما فی الیضائی و غیره و امامت محمدی
 اصلی نبود بدلیل غلط یعنی اگر خلافت مذکور ثابت باشد مباحرین مومن نباشند نه اهل بیت و ایضا جمیع
 موضوع انجامید که این گروه و الا شکوه مور و انیت کریمه الذین لا بدعوان و امیتها شتر بودند و از کفر و شرک
 و گناهان کبیره و دراز دست و وعد و ان بر مخلوقات منزله بودند و حق تعالی نفوس و اموال ایشان را بوضو
 و جنت خوابده و با نوح و یاج و مناقب برگزیده اگر ایشان بدو نوح داخل شوند و نای و عده آبی چگونه صورت بند
 حکمت عظیم و ظلم صریح لازم آمد و هو باطل قطعاً و ایضا تبصیر حضرت امام صادق روشن گردید که صفات
 مذکور است کریمه انما یقولون الایة که بالاتر از ان در امامت محمدی صفاتی نیست همه در ذات قاطب سلیم
 پایه فراهم و ممکن بود و امام موصوف بار بار تذکره زیادت بر آن متعصب نیست ارشاد و کرد که مباحرین
 شریط و دعوت الی الله و جهاد فی سبیل الله را جامع گردیدند و همه شرایط را که درین باب است فرا گرفتند
 پس در تحقیق و اهل بیت و محققان ایشان چنانچه اهل سنت میگویند انشاء می نماید چه بار بمفصل
 دانستی که قلیل و قال علمای شیعه همین بود و پس که ایشان زمینها جمع شریط و خلافت که در کتب اهل سنت
 است بودند بلکه خلافت از حق ان را بودند و او احدث و ابداع دادند و مجتهد رفقه علی روشن انشا بدین
 ترانه مثل و یکی می سراید و دستفتنا و هم نشینند با و انیکینتی خزانان و خجالت است میگید که خلافت خلفا از
 خلافت بزرگتر است و در خلافت بزرگتر هر سه دلیل امامت موجود است بخلاف خلافت خلفای ثلاثه و قبل ازین
 دانستی که کسی را گفتگو و ان نیست که ایشان سر بر آری خلافت بودند و اصرار بر تابعین و جعیت ایشان در
 آمدند و اطاعت و انقباد ایشان همیکردند بلکه هیچ کس از سوفیایان هم دین امور صرف نتواند پس زمین
 استقامت علای رفقه جز آنکه احد الامرین را اختیار نمایند چاره نیست یا گویند که طاعن خلفا و پیر و ان نشان
 که امامیه در کتب خویش مرتب نموده اند باطل و مبنی بر جور و اعتساف ایشانست یا فرمایند که با وجود محمد
 آنهمه ظلم با ان نشان بر اهل بیت سید انبیاء صلی الله علیه و سلم و نسبت نه ایان با سنجاب و دیگر بی اندها
 و محافل شریعت و عدالت و مناقب اصحاب کرام سجاها باقی بود و زمینها درین امور منافی نیست
 که ایشان مورد و ایات مذکوره باشند معاذ الله من ذلک و ایضا از خود اندک صوفی جعفریه است اگر فاضل
 انکه در کتب درج کردند و در حدیث ان الله یؤید به الذین بالرجل الفاجر که مصداق ان خلفای را نشین
 اند سجا که برابر شد زیرا که مجاهدین کسری و قیصر و مر و حین دین اسلام ماذون بودند و مواد قرا
 پس کجا ماذن فسق و فجور ایشان معاذ الله بلکه عیان شد که این طحیسی رفقه گفت محافل و فسق و خلفا

[illegible]

و خلوص نیت حق طهرت بعل آورده اند و مورد حیرت کلینی شده در هیچ حدائق نام ناطق نر مجوسان ایران مثل بخت
غولان خواهرش پس همدردی است از وجود این قوم نشان دادن و انگاه کشته تمام بمقابله عساکرین سلاطین
صفوف آراینده نامه تمامی دراز بر میمنه و میسره ایشان بتادند و بر سیل عادت داد و مقاومت داد و جماعات
شان را پریشان سازند برای خدا انصاف بکن که آیا مقصود ازین مهاجرین ابو لوفیه و زنجویی یا با شجاع علی
شیعیه است که تخریب علمای رفسه هم آتش پرست بود که بعد از قتل فاروق بر دلد سوار شده و یکبار هم بلا شیعه
از مدینه رسیده و با شاره حضرت مرتضوی باین سلسله صحریت گزیده و سکنه آن دیار شاید بر تار برقی بنموده و
پس بر نود و با سقیمباش پرداختند یا مراد ازین مهاجرین فقط آنکس تو اند و که نزد قطبلا فطاش شیعیه
یعنی راوندی مصلح اقامت سنت از اربعه نبض حضرت مرتضوی شد چنانچه تفصیلش در مجلد سابق از
کتب رفسه گذشته الخرض چون نبض قطب کو آن شخص در زمان سعادت نشان خاتم نبیین الکلب
عدم رفته پس چگونه تصور کرده شود که او باز از ملک عام رونق افزوده جهاد کسری و قیصر نموده همه صاحب
الحضر الزمان بریار جالبات شریف بر دو برین تقدیر مهاجر مذکور از عمر و عیار پس از آن شیخ مبارک هم گوی سبت
بر بوده و چون راه عذر لنگ و هر طرف مسدود است اکنون غیر از آنکه مراد ازین مهاجرین آن چهل کس را گنبد
که بمقاومت اول خلفای راشدین مسلح بر تن راست نمودند و روی اسد الله انکلاف جان بنفاس
میزند یعنی از ایشان خواستند که روی زمین را از لشکر و لاوران بپوشند و اول تعداد ایشان سینه زبر
میرسید با بچند صد انجمید با رنجی را بعین گردانید تا آنکه از عشرت با جا بجهتین گشتند و واقعه ناری بکن
وجه خاص تانه تر و نمود صورتی باین منی اید و لیکن میگوش که بحار و حیات القلوب و دیگر کتب جامع الاصول
موجود است ملاحظه فرمایند که درین جهاد بشارت ذی الایجاب از کرده مهاجرین که بود اگر و غلبه ایشان کرده
انصار بودند و لااشر حکم الملک پس عجب است که از امام مهاد فرشتا ذی قلی را بار بار بدین تکرار یاد کردند و انصاف
را دغل ندادند با نیمه نو فوسیم که حضرت امیر گواهی نه خلیسم که صح الکتب قبل القرآن بر اصول علما
بی ایمان توان گفت چه ایمه واحد بعد واحد تصدیق نمودند و صدق سلیم و در زبان داشتند نین جماعت
یکدیگر پیشه عداوت اندیشه را لغت کرده اند علی روس الاشبا و نه منی که سلیم مذکور جای که بمقتضای بیعت
مدعی شده که اصحاب کبیر معاذا الله بی پرواگی در خانه هدایت کاشانه فاطمه رضی الله عنها درآمدند و آن
جناب چادر بر سر مبارک نهاده شدند و ایت میکنند نادت یا ابتاه و اصول الدین ماعقل گوید و محرم
لم یقضی فی قبر تنادی با علی صومنا فقه رایت ابابکر و من حول کلین تپتون و ما فیم الایاک غیر عمر و خالد بن ولید
و الخیره بن شیوه و عمر یقول لسان من النساء و را شین فانتوا الی الی یکر و هو یقول اناد الله لو و قیصر فی یه
محکم کلم یصلو الی نه اید و الله ما یوفی فیم جهاد کم نو کنت استمکن من الالینین بقوت جماعتکم و لکن
لعمرو الله قیایعونی ثم خذونی حاصل این حدیث مفهومی آنکه در وقت مذکور که صحابه بی اذن

بخانه در آنجا به خاطر زبیر بنی السید بنی امیه رسید و ای میگوید که دیدم ابو بکر یا را بش را که نزد امیر می نشست
 غیر از عمر و خالد و حذیفه و عمرو بن وقت یقتا و ده ترافه می بود می گفت که ما از قوم نمانیم و بر فریاد ایشان
 گوش نمی نهم پس جنب مرتضوی را کشان کشان آوردند و بوی ابو بکر و او می فرمود بجزا قسم بخورم که اگر شمشیر است
 من بودی البته تا باد باین آرزو نمی رسیدند و سوگند بجزا است که من بجزا شام است میگردم نفس خود را اگر آن چهل
 کس در قاپوی من می بودند البته جماعت شمار پریشان می گردم و لیکن لعنت خدا یا و بران قوم که بعیت من کردند باز
 خدا را بن نموند بعد ازین انشا الله تعالی از کتب معتده قوم معلوم خواهی کرد که علم حضرت مرتضوی بکارهای محیط
 است جمیع خفصین و منافقین که تا قیامت بهر سندی چگونگی تو توان کرد و چنانچه در سجاده بصائر لدرجات است
 که ایشان بعد ازین رو با خلاص آوردند و مجاهدات کردند و خاتمه ایشان بخیر بود یا عاقلین ما کان و مکن لعنت
 تواند کرد کسی را که میداند که او بر ایمان خواهد مرد و حال آنکه نازی صاحب تبره العواکم که اولیم علم المعصی لقب
 داده اند میگوید که امام لعنت نمیکند مگر کار را می خندد و از کتب این واقعه با بجا مصرح است چنانچه کتاب حایث ایشان
 بدان مملو و مشحونست بلکه در مجلد سابق دیگر هم دانستی که این کرده آنچه با امیر المؤمنین قریبها کرده اند قوی نه اندیشیدند
 و عمل نیا و روند و هرگاه آن کرده شقاوت پیرو که امیر عیثا نا و چهار لعن کنند انمارا و خاتمه شان خیر و عافیت
 مقرون شود پس خلفا که نیمه راکششی و افترا و نقص عمدشان بدین درجه نبود و مثل ایشان قطعاً و یقیناً و او
 نفاق ندادند و ذواب حقیقت نگردند اگر بر ایمان نمیزد چه مقام حجب خواهد بود و کفایت که نصوص قطعی جعفری بر ایشان
 موجود که هنوز از ان فاسخ نشدیم این چه غفالتی بی تمیز است که از ان چشم پوشیده میفرمایند انحضرت چون ایشان
 مورد لعنت خدا و خدائین حضرت اسد الله اهل بیت سیدانیا باشند و حضرت مرتضی بان اخلاق عمم لعنت
 برایشان بر ملا فرماید و علت آن لعنت را خدا دان و یکسبت ایشان اعتقاد غایب نامی ایمان باین شده و دیگر
 بزبان سبک آرد و هزاران مفاسد بکل مترتب گردد و بار دیگر توقع جهاد از ایشان با فوج کسری و قیصر شوند
 و اینها را مورد آن آیات قرآنی پس را شتمن نصوص جعفری را در حق ایشان اعتقاد کردن غیر از تشعین کار
 کسی از جهانیان هم نیست چون اصول و فروع روضه همه مناقض و کذب هر گشت برای بر بستن زبان این شرار
 خایان و پیروده را باین حربه تقدم با حفظ کرده شود و بجای خود خواهد بود و او و اولاد این قوم ملعونین جمیع آن
 اوصاف را نماندند شمه که برایت کلینی در نصوص حذیفه و انهم بار و بعد از کار و دانستی پس حقیقت حجت بین الاصل است
 و اگر باینهم اعمال فاسده و معاملات کاسه جمع آن شروط و مجاهدت و نزود فضیلت خلفا و تبلیغ شان که کمال
 و باره ایشان غیر از همین خطبه شریفه چیزی دیگر از احادیث معتبره نیست و ان خطبه بر فرض تسلیم بدان کوشش
 و نفرین بدانه نمیرسد که از برای این قوم مقرر متبعین گشت چه از زبان شما هم مصداق حدیث کلینی نباشند و اگر
 ادبی تخصص در کلام عادل و منصف مجتهدین نمایند تو اندیانت که جز بر ترک ادبی محل نمیشد و اگر بعضی از
 عامر روضه خطبه شریفه را رساند چنانکه پنداشته باشند و این بدان ماند که چون کتاب خوان منتر گفت سر و ست

یکی از این قوم گفت بر مردی لعنت گفت ای مرد که خاموشی کردی آن از خرافات معصومین است گفت من مردی از زنان
مردان کان برم باقی اندا که مولف قید عادیست مرقوم میافزود و بنویزد و نام و مطلع و نامی نمی تریش با کلمات
انجاء با کلام الایست مبرور و خرقا کتاب و بهلا و بیگ در آن مسرود سه خدا گر حکمت ب بند و در بی حکمت الیفضل
و کرم دیگری با گویش شعل فضل الهی بکمال است که هرگاه باب مطلعین در شل شفق بر روشنی افتاب مسرود است
در دعای مذکور که از آن عباس است و در وقت است که نوا خارج ید علم یکدیگر به انداد باب بطریق وونی هر که
خواهد بدعای مذکور و سبب طوبی جمع کند و بداند که اندرون تلمیذی است و حال را وی معاذ است مازنی و بی
و حق سبزی خصوصاً در باره جناب مرتضوی بر اصول طایفه درین کتاب جایجا مرقوم است معنی آغاز دعا که در
کتاب است بخدا می در سال اعتقاد و ثنائی در سائل طایفه و بطریقی در مجمع البیان و غیره در بیان مرقوم
و مفرقی و تحریف معنوی البتة مراد خواننده زیرا که بر فرق معنی فرقه و یکدیگر تحریف میدانند و از باب تبدیل می خوانند
حتی که خود و دیگران قیام بر صدق را که مقصود از اتق کسی است که در تفسیر سابق الاقدام است بچیزی می ستانند و بیک
اتق این باید می مرید و لا تشغیر یا و نایه علی الصلح بجهت محبت انعام و اقامت است و از آن جهت استانی غیر ذلک می و
صان العشره الکاملین است و درین باب بر اصول رفقه بلی قایم توان کرد و آن اینکه شجاعت این بزرگان بدان وجه
رسیده بود که حکم خود تسلیم چنانچه همین وقت داشتی بخود اشاره ایگر بکفر حضرت امیر و معاذ الله بجان خواری و زاری تا
بدار الحافط کشیده که فضیلت کسی جز رفقه که منی ادا کنند حال که سلط و شجاعت انجاء پیمان بود که
شجاعت رستم بهمان زن و غنچه را در زمین تن و در تنیت آن واقعی باشد پس جدا و با شکست طایفین ایران و روم
و شام و بر وزیر بوم این بزرگان البتة یقین و معلوم است بخود این مردم ملام و طوم که در برابر خود و چون نشینند
و هر وقت بخندلان معصوم بکشند و بر نفاقت امام شیخ نیارند و بالحت را بر نفوس قدیمه خود در اندام و در دهان
که سکه شیری از صولت شیری گوشت ایشان و غلای منحل گوشت می میسبند و از آنجا دانند بید بر غوی از زمین تا
آنکه طلب مسافرین نشسته و راه کار و انیان بپوشند باو شاه فرمود که هر کس این شیر را بکشد لعنت بیدریغ و سب طاعت
مرصع برای او باشد گوشتی از دل و از شیر را گشت و بگرفتن انعام و هو و بیارگاه شاهی روانند یکی اذبال
فصول دعوی کرد که شیر را من گشته ام بالاخر دو بر در پادشاه در حالت جلال حاضر شدند ملک شکسته و فر
نامبر و در برابر قاضی بر و مناقصی کی را در خلوت طلبید و انبر در سخن میگذاشتند تا قاضی شیر بر زبان آورد و در
شخص حاکم کرد و فرار عتبه بر بدن او افتاد پس قاضی دیگر برادر خلوات خواند و چون همان ساحل با هی نمود آن شخص
بر که قاضی زود درین وقت حقیقت حال عیان شد که این مرد شیر را گشته و آن دیگری برده لاف و گران رفقه و بنیمه
اگر رفقه از غیب چنانی گویند که حضرت سلمان و مقداد ابوذر و هر امیر و حضرت امام جعفر بر صوفیا و عجب بدین اعی
و محدثین اعمر بر باشند پس جواش مذکور و اقیه ایشان در استیجاب دیگر کتب جال بفضائل مذکور است و انیکه استی

نیز مجاهدات کردند تا تفصیل حالات ایشان در بحال نوار و خلاصه الاقوال و تحف المقلال پس مخالف این امر
 مسلم حصر این مجاهدین درین یک کس از مجاهدت خوفاست و غرایب هم و خیال است و قیود و انفاذ و محکم فصل شریف
 ازین اراده آبادی تمام دارد حضرت سیدان کجاور که بود و چگونه دشمنان ازین بلد مظهر اورا با انواع ظلم و تمیز و آزار
 و در کتب قوم یا مصرح نیست که سلمان هم هر وقت موعود جهاد و از امیر المومنین حاضر شد و غیر از مقامات
 اداعت و انقیاد درین وقت مکر و چنانچه در مختاری و غیران است پس کمال بی حیای است اگر نفعانین خیال کمال
 در باره شان بدست آرند معتمدان در شقاوت است که علما را رفته بی پوشی و تر و زشتی را شاعران و سازندگان
 اختصاص میکنند و بیاد و نیارند که این بزرگان در آن چهل کس نسلک بودند که پشت از بام افتاد و چنانچه بر آیت
 سلیم دینی و مدلول روایت اختصاص نیست که چون علمای وقت حاضر شد حضرت حیدری برینند و سرزنش
 مرتضوی بکوش و این انفاذ رسید که اکمال استیفای نوبته انفعاله و عموم با جمعی و و سلمان و ابوبکر
 چنین فرمودند که اگر جهاد خلافتی فی کم تم تطیعونی فی خلق الراس نکفیت تطیعونی فی قتال خیال لم یجد فیما
 ما جفتی کم یعنی بر ویدر جاکه خواهم بعد از شما کاری نمائید بگناه شما اطاعت من نکردید بستر ایشان و بعد
 خود را بر ملا شکتید دیگر اگر از شما چه توقع باید داشته چون امام الامیر بابا و صف علم غیب شهادت توقع از
 ایشان تا بشنید که چه غفلت از ایشان و شجاعا عظمی داشته باشند تکفیت که چنانچه ایشان درین زمان داد
 نامردی دادند در زمان سعادت نشان مسرور انس و جان میشد می گرختند و اغاز و انجام ایشان بر
 یک سوال بود دیگر باید نداری که شیخ مفید حارثی معلم ثمانینی چنانچه در تجار و جیاب القلوب است بسند معتبر روایت
 کرده که در چنین همه صحابه که بخندید غیر از نفر از دژند ان عبد المطلب عباس و پسرش فضل علی و برادرش
 عقیل و ابوسفیان و بریده و نوفل که پسران حارث ابن عبد المطلب بودند و چه خوش گفت ملا در حیات
 القلوب که بواقعا حد غائبان سبب و خبر گفت مازینه خاک بر روی گریه بنگان می پاشید و می گفت از خدا و علی
 ادکم با سبک زید کج و مجتهد و طعن الریح در میان جنگل حد گفته که غیر از جناب می کسی همراه حضرت نماند و خود
 حیات القلوب و دیگر کتب عمده از خلف دلالیت بر صفت ایمان ابو دزد دارد و اگر شاید جنابشان بعد از آنکه بر وعده
 خویش شرف حضور یافتند بلکه خلعت از ان نمودند چنانچه تفصیلش در کتب و تجارت مذکور زیاد تر موجود و لایق ان
 در بابت عالمه برای مجاهدین در حدیث امام صادق ثابت گشته که دیده باشند و ایضا مسلم هم است که بعضی در
 ارکان اربعه حکوم برود و اتفاق بود در پس عقل چگونه تجویز کنند این یکدکس همه ذرات خلافت و همداد و دعوت
 را با حسن وجه سر انجام دادند و در مقابل اهل شام و روم و ایران مصدر دلاوری و دلیری و تهور و شجاعت
 و مانند غیر و عیار همه امور را بر و دنیا باین حملات کمتر از آنست که لشکان مکن به بیگویند که هر چه عالم
 کمونات پدید آمد دید آید که حضرت بدیع الدین مدار است خواه خلق سموات و ارضین باشد خواه بیست
 حضرت انبیا و مرسلین عجب نیست که از مجتهدین شیعه که چون از هر جهت راه فرار را دیوار باند درین مقامند

[illegible]

مدراج که بعضی از ائمّه دینی چنان میبوده که گویا میکنند که از فضیلت بیهوش و سوات حیرتورگشته انقضای خلفاء و حوزة
 نبی ایست مانند ایشان بهر سبب متبایا صلح پس سینه زوری صحابین اولین را درین فقره گنجایندن نفعانی در اوقات و
 حوزة انی که کما لاتر از ان منظور نباشد و لکن باینکه در جات عالی و آیات متوالیه این بزرگان مصدور و جفا
 باشند بر وجهی دلیل از اوله شرعیه و تقوی خواهد ماند بی ازین روایات بافتاقی و تفهیم ثابت میشود که بزرگ و مانده
 آنرا از حد و شرعی پایرون ننهند و طر فدا نمک ر فضله و کتب سینه خویش را بار می گفتند که کار عقل است که تقوی
 علیه را بگیرند و مختلف فیها باینکه برند و بر مقام محمدیان قانون را هم از دست داده و در گرواب شدند و بافتاد و متکبر
 عاقل نتوانند فهمید که بعد از فقره ازین حدیث طویل که بر حرفش غایب و غیلا در دیگر باری شیعیان شکسته و جهات غیر
 متناهی تا ویلا و تسویلات را از هر طرف بردوی ایشان بر سینه بنویسم و ساری اغایدن که حقیقت خلفاء متنا
 نشود و که در احادیث سینان خبر از تسلط خلفائی حوزة و در دست کار حقیقت زیر که محبت و صحبت دین
 مقام هم با صلح میشود کلام بالزام می کنند پس هر یک در باره حدیث امام صادق شنیدنی و گفتنی باشد
 باید نوشت و نه من هر خموشی بر لب خود باید زد و علاوه آنکه در مجلد اول جاتیکه محمد این قسم احادیث آورده و خطا
 مرتضوی را از خلفاء رانده قطعاً بکر کرده در آن مقام انجمنانده بجهتین آنچه نقل کرده ام بر هر یک واضح بگوید
 که بر خلافت رانده خلفاء اول تا بر این پنج غبار میگیرد بلکه یک ساله بر اسما بجا بجهت دین باب ترین نام
 باید آن مطالب را بکفره قیقه و تا ل عریق و دین و گران سنگی آن برین عقل سنجیدن و بیدمانی نفرمودن
 و حال یادگی و خرافت محمد را مشاهده نمودن **قوله** بلکه حدیث کافی آن **اقول** درین مقام نیز آنکه چاک
 گریبان مقلدین بر سلب حواس مجتهد الزمان تا دامن رسد و و آهشان بگردون گردان چید بعد از این
 منظره و جفا و دلور و سبایا با علمای ر فضله و توقع آما مری دیگر متعوض نیست با بطلان قول کتر از ان بخواهد
 که دشمنان دین شل میبود و منافقین میگویند که الطال ثبوت خاتم المرسلین از قرآن همین میشود پس آن
 معاشرتنفعین برای اشیه کلینی را بار دیگر بنیب یستر مقتولات میبود و مجتهد خود را بشنود و خیال کند که قرآن با
 و او در حدیث ایملیت از مملات مجانین جز اگر گشته یا خلفائی را شنید مهاجر نبودند با نظام امور و
 سیاست بدین تدابیر مجاهدات با سلاطین شام و روم در وقت ایشان دیگران کردند یعنی آن چنانکه چنانچه
 در سبب فتنه نشین است و قدر قبل دلکشا مجتهدانین حدیث نتیجه عدم حقیقت خلفاء بر می آرد و در همین اوردن
 استصال این مملات با وضع میان دانستی با آنکه دیگر اوصاف مذکوره حدیث بر ایشان انطباق نمی یابد تا بجهت
 این جرزه در آن می کنند بلکه از هر حرف حدیث مذکور عیانست که مهاجرین مازون بودند و هر مازون مستحق شرم و
 است دلی غیر ذلک ما آنچه گفته و الا آخرت میفرمود که مهاجرین بموجباتی آخره پس آنکه مقصود امام صادق
 بود که با نیت بعد از ثبات مدراج و عیال کرام از آیات قرآن مجید تا چشم کشانید و بنیه غفلت از گوش اید
 و بشنود که چنانچه مهاجرین و دیگر اعمال نشان در وقت سید الانبیا علی اند علیه و سلم بذروه قبول رسیده و بیا

مختلط السبعه و یکا شته بعد از حضرت صلی الله علیه و سلم نهجها و نشان بسبب فصوص نهیت نشان و در جمیع مشروط و کامل
 ایمان قرین اجابت گردیده چنان نیاید پند دشمن که صاحبین از بیم عرق ریزید و بگو جان شایه ساری تحصیل چنان
 دنیا میگردند و بسبب تلقین و تعلیم کاینکه این مسامحه بقدیم سپرسایند چنانچه رخصه و سوخ بدان دارند و چهار ارباب تن
 ایشان و برین باب غفر سببی آمده بلکه عزرات و تیاج حسن نهیت ایشان است که از نه آیات قرآنی در نشان این بزرگ
 نازل گشته معذکاب برین تقدیر قائلیم سپرسایند گفتن که بیان بفرما که خلیفه بکدام دلیل حکم نمود و چهما دگری و قصه
 حال آنکه از آنجیت که میثابت نشین و گراون جهاد شده کین که برای رفع این قیل و قال و قصه مسامحت ذکر کرد
 آئی که اصل با است ضرر و اوقاف و چو چهارم سپرسایند معلوم فصوصا علی یک فتم قرآن مجید و حدیث شریف بر آنست چنانکه
 گشته هلمات امور از هر جا بود و میاید و نیز احتمال داشت که اعتراضی دیگر متوجه شو یعنی عجب که در باره
 حقانیت هر قصوی که دین و شریعت را بر هم زدند چنین اعتقاد واری و طریقه اجداد و جماد خود دنیا پاری چنانچه
 قدیمی فتنه با کابر ایلیت بار نگشتند پس بر لقتل رو میداد و نوبت لمجن و طعن و طرد و البجاد مثل زراره
 و آئین و جمعی و دیگر دشمنان و حساد می افتاد و سودی بران مرتب نشیند یعنی که یکان برود و دین
 با پاکین سنگان که بمقتضای انکه مملعه و احده منغلطایق بود و دشمنان شایند چنانچه در بین مقال و انشی دین
 اعدای دین زنها را تصدیق کردند و الله صدق الله تعالی حیث قال **مَنْ لَمْ يَكُنْ مِنَ الْكَلْبِ لَمْ يَكُنْ مِنَ الْكَلْبِ** و انکه تحویل علیک
يَكُنْ اَوْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ ذلک مثل العقوم الذین **كُنْ قَوْا يَا يَانَا** فَا فَصْلُ الْمُفْتَصِّصِ **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ**
 و نیز بر آنهم غریب می توان گفت که چه گوید و انشی که حکم خلیفه غیر معهود و حساب است و خطاپس از اغاز نکلماتی را
 حضرت امام را شروع فرمودند که این مطارحات از کسی بوقوع نیامد و حاجت بدان نماند که فرمایند که خاموش باشید
 و زیاده ازین تقلید اهل ایمان محاشید و پیش ازین مهمل مگویند و بزودی بر خیزید و برود چنانچه علی مردان نشان
 با سپرسایند صاحب باض سولافضی ناشسته و گوشت و مختصران حکایت چنانست که روزی یکی از قضات فلی
 رو بروی او گفته بود که علی مرتضی ترویج فرموده ام کالتوم را یا فاروقی را و انکه دیگر دو قاضی اهل امر می نمودند
 بالاخر فرمود و ما با ائیم حاضر کردند گفت ای جان یا با قاضی چنین میفرمایند راست بگو که این امر و کتب نایست یا دیگر
 گفت که خور و لفظ لیکن مگر از هر دو متعین شد که عمر موس بود بعد ازین امری دیگر شو که هیچ سیدانی که نام و نام
 چنانچه انصار را با وجود و یکد در نصرت خلافت و قیقه نگه داشتند و علم جهاد و چنانچه باید برافراشتند درین حدیث طویل
 و عریض با ذکر و در سر مکتوم است که خلافت در ایشان با اعتراض چنانچه تصدی که امر نمود پس با ابا امام سوخت
 برای صاحبین سابقه استجماع شرط را با بات قرآنی زیاده از حد بیان ثابت فرمودند و قصه بجهاد بناب خلافت
 صاحبین چنانچه جدا جدا با جماعتی فریقین که مایح من جواب و اوراق الاصلح ایضا الامتد من فریش ارشاد نمود
 و از بنیام غلط و دیگر مثل یعنی ثبوت رسید که چنانچه نامی بر غلات مراد نام ایفاد را دین فرموده داخل گردانید
 و حدیث را تحریف کرد و هرگاه در اوراق سابق مثل بیسی اولی گردانم که حیثیات مجتهد بر تراز کلمات مسیله

از این وجوالت حاجت تقریر بالا جمالی هر چند تا این نقطه مل و المکنا به چه رسد ولیکن چه باید کرد که مصلحتی کسی افتد
که در تعلیم از آباء السلف نیز استمراده **قول** و درین مقام سری دیگرست که **اقول** ای صاحبان خدایت المکنا
این سرکه تم ازین بند جدول و معلوم بایشند که اگر مقصود نیست که باصول شیعه مصدر را ذوق جهاد بلا و استوار و شهادت
خلفای شش جناب تعمیر بودند جو البش نیست که امام الامیه رنقه یعنی کلینی امور احدیست مذکور را در باب من یحب
علیه الجهاد و من لا یحب روائت کرده چنانچه بالا رفتی و باصول رنقه و ارفع است که درین از فرجه و در حضرت
میر تقی و واجب گشتنونه بعد و آمده و الا لازم آید و خوب و صد و در جهاد و قیامه انجذاب یحیث امام امور و او را
اتفاق رنقه صدق چه معتدل باشند چنانچه تفصیلاتش با و واری و حق معجزه اگر چه و را ذوق این مجاهدات
از جناب باشد و همارجین ازینجهت ما ذوق میگشتند و بر بنوع ابید میر تقی می فرستند لازم می آید استخاره دیگر
یعنی قتال بلع خلفای تسریل کتاب را باشد کسی از فریقین بدان قایل نشده که حضرت مرتضی بعد وفات
و سید ابی طالب میگیرین نزول قرآن بودند فانه خلافت الشریکه بعد شهادت موسی النورین قتال بر تادیل
قرآن شدند و مذکوب برین تقدیر باشد یعنی که حضرت صادق علیه السلام میفرمودند که همارجین ما ذوق بودند که حضرت
علاءه اگر چه در الزامی نیست که خلفا برین توسل حکم شرعی و ریاست و سران کابینه بودند و عمل نمایند تا
همی را ایشان بر ملا گرد و پس مطاعن شیعه مثل قتل مالک نویره بسوسی جناب علیه السلام میشود و الی غیر ذلک
و حضرت تقریر از سنیان بری خیز و ویرانم که جناب میگردانند و اراده خلفا با وصف احاطه عالم غیب شهادت
بالفعل با القوه و بی برنده و جعل ایشان بر هر کس و اوضاع یکدیگر و و انظار با امت که اصل الاصول توار
چه معاصرت دیدند و اگر چه چنانچه است که خلفا مرفعی حضرت مرتضی در یابند و بر خلاف آن عمل کنند پس معاصرت
تعمیر و سبب بگویند و بعد از سبب و سرخروئی و انگاه باین است و را زشته و جعل غنا چنان بر هر چه و را
و و زنی که خلفا را بعد از آنکه که حق آرزو الناس را تحسب کردند و عوان رعان هم نیکوست و سوغاتی که
پیرامون زیب نمیکرد و ازین مقام برای فطانت لطایف پندار مجتهد بودید باشد اما خسر و ج مقبولین
بسیانی پس قبل ازین مساجم گشته است و تراکنه همراه امام منصوبه بودند بلکه با عرض رفعت امام محفل
و صامت داشتند و هر گاه هر و و رای این را مدد و وسایتم معین شدند خلفا و بهو الم علو اگر مراد
آنست که جناب غیر باصول اهل سنت و وقت خلفا منصب حکومت داشته و بنا برست خلفا نیاده از اجله
اصحاب کرام میگردد و در شوبات اعلای کلینا المد و استیصال کفر شرک بود بودند پس گویم بی این امر و تقوی
خلفا انجذاب را نفس را طبع خوش میباشند و قوت باز و اعتقاد میگردانند و چون بعد مد و وفات شریف
جناب علیه السلام مرتبه خیزند استند یعنی دست از هر دو جهان بردارند و صدق میکنند از استر که در دنیا
انجذاب این یاران فرقی ندادند و هر گز این تجربه را بهای نشان نگویند و بالآخر از غایت اجماع شان
حضرت مرتضی این تلقی را عین و درونی و تصدیق شوبات نفی و داشتند و شرک مهادت شدند که نسبت

انبیا و رسولین است ولیکن بر حال فوضه از راه دیگر نیستن که ایشان دعوی سرپرستی آنجناب بر زبان دارند و بر آن
ایشان بطور ابله و غرضی بالند و بعد از تحقیق چنان معلوم شد که مقتضای اصول شیعه حساب ذاتیات است
و حصول مشوبات جهاد و غیره و مشبوت خلافت برای آنجناب بر مذاق اهل سنت است تا اگر کتب شیعه و بطور ایشان که
نام مبارکش بر اصول شیعه بیرون مینماید باشد تا آنکه این اسرار کتوبه و قلمی کثوف میشود که محمد الزانی در کبریا
شهر نماز جماعت یا مقلدین می گذارند و مقتضای انجاء یک لایحه ای که پدر بزرگوار ایشان در کتب مطبوعه آورده اند
نمط و روحی آسمانی می شوند لیکن بعضی آنکه مجلسی میان فرموده در حق یقین و غیره که حضرت جبرئیل و قنبر و جبر
سینه قلمی آمدند بعد حضرت رسول خدا صی خود بر زمین نیکو شدند و ما بین جو ساهمی ماندند و در وقت معلوم که ایشان
دست دیگران میدادند و آنکه مقررین برای پاسایی ایشان چنانچه در کتب کاشانی است گروا و اگر استاده میشود
تعالی افتخار خود و بیکدیگر با برافراشته و با سرین و کاک و از آنجا که اطلاع این سر و قیق محتاج بلبط و تفصیل است
پس از تفصیل هرگز نمیدانید که چه سطر و گویا که سطر ارام و توغری که مقام می نویسم که اگر مقصود و مخالف ملاوت کش نیست
که خامی شامه میزدانستند که لیاقت خلافت مخصوص است بذات و الا صفات حضرت مرقعوی و خوشین لفا و الشیخ
کمان می برزند و در چه جای میراند و منین مصححت می اندیشند و بر آن کار می بستن پس این سر کتوبم که کتاب محمد الزانی
بر دفتر تشبیه ایست که مرقع فرموده و در چه ناموس رفته و در عقلا و بریده و شکست و ایشان به بد بوخت است بل که اصل ملاحظه
باز با قیاسات اهل شفا من از هم نیست و انقلاب عظیم و داد و تمامی محمد بن رواد نقض میشوید و بر پای خود و در دنیا خانه و
خود را مثل بزدان سبزه و اری اندوخته ای پرست جناب مرقعوی خراب ساختند و ملا و قیق خلفا هم لازم آمد و قیق را در
علیه سبب و باقیات و معروف و بایر و نایب و الا قیق که اگر ادا داشت که حضرت امیر و مملات ریاست از امور دین و دنیا شکر کس بود
و نسبت بدیگران سابق الا قدم بیکدیگر و لا علی ملک عمرو و باره شکر گذاری و بعضی از امور بر زبان نادر و گشته و فصل
الاباسن که در بیان آمده پس زینما و قیق مدعای محمد نبوده و بیکدیگر که جناب میر ملازب و در زمان خلافت تقی بن مرتضی
وزارت داشتند و از اینجاست که بعد از شهادت ذی النورین و قیق و مردم چه چه و خاستند و پیوسته با آنجناب بکنند و دست بیکار
کشیدند و محصل ارشاد و فیض بنیاد این اشاره است که در غیر بودیم چنانچه در خلافت متقین بود و بر سر آن است که در این
و در آن روا شوم و عبارت حدیث نیست و دعوی و اطلب و اغری و در آن خیر حکم من امارتی عظیم چنانچه باستی در عباد
اختلاف بدان کرده و خود رنی برادر و رضای ثانی در هیچ ابلاغه آورده و بر نظر است که چه چند از دوز لای نیک است که
خیر خودی خلافت و الا در حکم عالی شان می باشد مساعی مشکو لعمان خود میداد لیکن عقلا و حد و مقاصد گیتی ستانی
و مطالب جهانبانی بضرورت تلفات نیست میکنند و میگویند که نصب کردن اساطین خلافت و دعایم ریاست دشواری
با ایشان در مملات سیاست اخراج از آری جهان آرای ایشان است مگر قیق و آنکه ابو سحر ملعون بعد چندی در یافت
از نیست با و بخان و با آنجناب است بورانی و پیر نابالغ یعنی محمد الزانی متون پوزی نبیره که در غرضه فارس
فتنه می نمود و بعضی بود که جهاد باید کرد و یا صلح باید نمود و تا غلبه مشوره دین باب بود که از مدینه بیایم یا

بلاد و کارزار و جهاد و شریک نشدن و از بدین میرودن زلفت چنانچه از قبل اهل حق هم طعن مذکور معلوم توان کرد و خود نیز
 ائمه اقبیت اندیش بر آنکه خدیوید زیر کافضایان شده که ملن ازین امر خیر جناب میسر بود و مذکور با تالیقی فاروقی دیگر
 خلقا پر درختند و چون بهای اعتقاد داشتند با فضیلت انجناب آنکه صلاح شریف شمس عادات و توفیق مناسبت است
 تا اگر نیز افتاد امر شریف را کالستین و بختنمای ائمه الامور معذور غالیه و وفات و بدین طریقه ماندن پس حصول
 ثواب بیعت ادا و مرخصی و کوشش و انتظام امور دینی هم صورت لبست و اتم اعتقاد با فضیلت انجناب
 و حقیقت خلافتش در قلوب خلایا رسوخ پیوست و منجناب مرخصی فقط در غرضه فارس نبود که وقت غرض
 روم هم منع و انتفاع بطور پیوست انگلی فی پنج البلاغه و ترجیه اما شجاعت فاروق پس بجای رسید که
 شمشیر از دست ز سپر و رمح که عظیم بیعت حدیثی برگرفت چنانچه جمعه در سابق بقیه تحلفه بیست تقریر نمود
 و مرید شجاعت از سپر نه چنانست که کسی انکار تواند کرد زیرا که شریف مرخصی علم الهدی رخصه تر ترجمه الانبیا نصیران
 نموده و نه افلاک فی ذلک کتابانه لاشعیه فی ان الواجب علی الیریه ان یعدل لی الیریه المومنین یبذل نصرته و لا سما
 کان رجوع علی طریق التوبه و من انهم را طهر من البسائنه و الحاربه اذ اناب تبین خطائهم و یجب علیهم ان یغفر جنابان
 انهم لا لیسوا و امیر المومنین فی الملک الحالی یکتاج الی فیه من یهودون الیریه فی الشجاعة و انهم انتی مختصر انهم
 که شجاعت عمر جمای رسیده که بروایات رخصه که راوندی و طوسی و مانند ایشان آورده اند شمشیر از دست
 حضرت قلع باب سمری در ربوده و انجناب را بدلت تمام بر اصول رخصه مدعین مزید ولای الهیتم تسلیم السلام
 ستادار اختلاف بر سر کشیده و کسیکه شمشیر ازین شمشیر پیشه و غا و نهنگ دریای میجا بر باید در مرید تور و جوامع
 او چگونه کسی حرف تواند زد و کسی که خود را با کافران و مرتدان دلیل کند و عید او در کانی معلوم هست که چونست و
 اگر لبادت با دگی گوید که ربودن شمشیر و جناب میرزا انجست بود که عمر فتح کیش همراه داشت باشد فلا یذل
 علی المقصود و جایش انجستیم که این امر نسبت بلا طهر این زمان پیش تواند رفت که و قهیر از دولت سمر برانید
 ترک سلطنت و سامان ریا براه دارند چون مشکوی خود باشند گویا و حصن حصن متحصن شدند و حال فاروق
 با عراف اهل وفاق و اتفاق آن بود که تنها درشت و بجزر که چای مدینه میگردید حتی که رخصه تیج این حرکت را در بعضی
 انشعابا بحجت لاف و گران در ملاحظه او شده اند لیاری را در ورطه حیرت غرق کرده و بمقتضای هیبت به
 بچشم عدو خود بزرگتر خیر است که میست معنی و در چشم دشمنان خاست و در تفاضل دام برده دودست
 سراسر فاروق با اظهار رواقی و مخالفت پیش کایه در پیشان پس کسی که بروائی و جنگ سپر کند و حضرت مرخصی را
 معاذ الله بدان هیبت مجموعی که زهر در دوا اهل دانش و مینش دعوی آن میکنند و سر بکریان حجت فیرو
 نمیرند و باز از مدینه بکش چنانچه در سحار و حق الثقیین است البته شجاعت او از پایان تصور در گزشتن
 و اگر صبر و رضاد را پیش کند که جوی ایش برگشت با او در خاتمه این مقاله عنقریب می آید انشاء الله تعالی
 و این امر خود از کتب شیعه واضح است که میسر که در بعضی و قات از قبل درین نگارنده اگر چه رئیس قوم باشد و گاه

بر وایت کلینی احوال امام شهاب که حدیث الناس و انهم و لا تخافن الا الله و انفسهم علم اهل بیگانه صدق اباک الله تعالی علیک
 فی تحریر و ان اخی احکام شرعی بیان کن روی مردم و مترس از کسی جز خدا و علوم اهل بیت را هر نما و تصدیق بزرگان
 خود بشو و شود که تو در حفظ دامن هستی اکنون چگونه درست شد که حضرت امام صادق (ع) بقیه فرمایند و انگار از رادی نکر
 بدین عرض طول و اندیشه که بفرمایند که ای علم است بدین طو تر بیت بنده و بایات و آیتی و احادیث رسول پر وانی دلیل و قیاس
 که محصلش را بهر ارجحان و احتیاط درستی چند ضبط کردم که عین اقرار باشد در باب نزول آیات مناقب شریفان مبایعین
 خلفا بر کتاب نهاده و دعوی استیصال و شروط کمال بیان برای مهاجرین معلوم حال که خطا سبیل این قدر ضاقتش ای بود که بگوید و حاکم
 استیصال جامع شرط و هر چند از آن بجز خصوص است یکبار بعد از علوم و هرگاه کسی را نشیند این امور درست نباشد لایق قدر بگذرانند و
 حضرت امیر که عالم کونان بقیه قدرت شان و ولایت بود و او برای آنکه احیای موقی می نمودند و بر ملاک سعادت و غنیمت جای
 می داشتند که سابق چگونه درست خواهد بود و خصوصاً کسی را که برای او کتابی می گویای نیز از آن نوشته بر هزاران گزیده باشد و حق
 تعالی باین انصاف و حافظه جامی او که در حجب امور آنکه من کثیرین نام مجبور و میت غلبه خود و رسالت تبانی در اوج مقدس
 حضرت پیغمبر است سید کائنات علیه و علیه افضل الصلوات چندان دلیر و قوی دل باشم که باجموع علمای مخطیله و نینا پیش از نماز عظم
 بنیالاف و امیر و علی اس الیهم فی فضائل ایران مانند اقا محمد علی و مرزا محمدی است آگاهی و غیر هم منافات کم و منوع شوم
 و این کتابهای زندان شکن را که شنیدم که گویا که در آن کتابت نیست و نیز برای بهر ساینده کتبش به پیشبای و مجبور در که چپای
 نزدیک و بگردم و مسلح غنیمت که از خیر بر تو چند و در بحث شعی و شیعیه و بعضی از و دیگر که نشسته آنکه مناجات حق تعالی باشد که فطانت
 الیه یا چه چیز میفهم و امام صادق (ع) تا طایف آیهات آسمانی و تأییدات ملائکه و انی و عین بیاری ملا خطه فرمایند و احکام شرع
 و عقاید آیینی را بجهت خوف و نوم و مغلوب سازند و نیز بهر اخباری که می از عقلانچه و بر زمین و است احدی را بهر خبر و حاشا
 که من بر و اعاد مال و نیا و لیرا شرم چنانکه اگر واقعی هم باشد بگوید نیگرم مهند چه خوش گفت یکی از نقیضین بچو اید و شاه عظیم که از
 کو تو را از لاری نرسیم فرمود و باینکه تقریب گفت تا چه شرم به هم زنی خانه سخت و باینکه که شنیدی امری دیگر که گوش کن که مدعی
 محمد و شمس حضرت اینه عرض از حکم ایشان نیست که چون حدیث حضرتی که سخن در آیات این بر خست بچل آیه است و بجهت بر
 فاضل محجب مانده که حدیث محمول بر تقدیر این عمل نیست چنانکه قابل اعتماد و این امکان هم ندارد و خصوصاً آنکه بنی المذنبه خدا را
 ستمی از آن انصاف بنده و گذشت که در و از جمالت چند آیه می بر وایت را در بزرگتر خافش شوم علی بنی حضرت الاحول عمر بن ابی حمزه
 قال ایح الناس حتی سیابوا بوقیعتم و افرغوا ما معهم و یجمعون ما نه و اما لعل و انکانت اقیه در نیصورت نیز مدعی
 که اعتقاد و عمل بر حدیث طول است و لعل و حیر می بگوید که بنی رایش که خدا خواهی نهد در بر طریق که می حاصل است
 که مستحق تحقیق خلفای راشدین باید بود و الحمد لله و نوید این مقام است آنچه عباد بصری را مالدین العابدین فرمود چنانچه
 که در کافی است او گفته بود در راه که عظیم جهاد و صعوتش را ترک فرمودی و حج را که ایشان بود و برگردیدی حق تعالی
 میفرماید ان الله استوفی من المؤمنین انفسهم و اهلها و اولادهم و انفسهم و اولادهم و انفسهم و اولادهم و انفسهم و اولادهم و انفسهم و اولادهم
 الیه چون آیت تمام شد ارشاد نمود که اگر این صفات یا جمالبه جماد افضل است بر فاقه شان از حج

شهادت و در خود نگاشته و در پیش رو دفتر خلفای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اعدا و انجمن حریه لازم آمد
 فتنه و فحوش سلطان و ابو و ذکره رفقه فی الجبل الشان را می دید و این سیدانند میهنیان و دلیل کمالا سخن علی الفطن النبیل
 ایاز حدیث جعفری تقوی و عدالت خلفا و اتباع شان بی ثبوت نرسیده و عیان نگاشته که آیت سعیت و اشتداد و دیگر آیات
 مع و شنود شال ایشان را در شده و این بزرگان میراث جنتا نفر دوس برده اند و این چنان حدیث مذکور که فکر بر جل فاجر
 دران است بخیاں خلفا منطبق شود و قبل ازین گزافه استی که حضرت امیر المؤمنین و خود تبحرین شیعیه طایفه را مصداق است
 و علیهم السلام کلمات دانسته اند لاجرم این احتمال در روایات معتبره شیعیه که سوره آیات تا طایفه قرانی است زینهار بطرف شریف
 عمل نمیکرد و آدمی بر بیان تأیید از قصه کشتن سنگ مجتهد سنگ دل از شامت و رفع انکارانان کرده پس بدانکه
 وجود تأیید بسیار است مگر در مال اختصار بحر فی چند خفتنا سیکنام اول آنکه ملاک مذکور چنانچه باید در دست خلفا و
 اجماع حضرت صلی الله علیه و سلم هر سه بار فرموده یقیناً که کلید فلان ملک بدست من نهادم و اگر خلفا منافق و کافر
 و مرتد و فاجر باشند چگونه دست شان دست مقدس فاطمه پیغمبر این خواهد بود و قال الله تعالی ان الذین یبایعوننا
 لا یملکون الله یدلک فکون ائمه فیم دوم آنکه بانفاق فریقین حضرت سید الفریقین این حدیث را بشمار
 سخحاب اصحاب فرموده و بخلاف منافقان و مردمان و فاجران که احکام شرعی و سعایر شریعت بخود را قلب
 کرده باشند بشارت دادن و بفریبها تیران کردن زینهار معقول محسن نمیشود و کفایت که ان فاجران سلا الذین
 را منتم زینهار اند و تا زینهار نند و بر لبین مبارکش درواز میبندد و خانه مبارکش را بسوزند و بدعاوت اهل بیت مصرانند
 و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از نهضت ظلم و عدوان که آنچه مذکور شد حریف از کتا است خبر داده باشند چنانچه نموده
 در مجلد اول بر اصول شیعیه دانستی سوم آنکه ارتفاع نور دین و در خلافت و هر جواد و احاطه آن بر تمامی بلاد و مملکت
 و عا و بیش کتب از خانه بزرگوارین امور و مشغول است نبود و دیگر بکثرت نور ایمان و قبول اعمال صالحه خلفای شریفه زو افید
 که عالمیان و محبت با الله الهی را باید دید که سنگ مذکور نگاشته سید ضرب که عبارت از جهان و ان بزرگ است که شریف
 حضرت صلی الله علیه و سلم بر تنزل قرآن شریف بود و نور انش بر عالم تافته و از اینجا هم صحت ظهور یافته که جهان و
 قرآن مجید آینه ان بود که در بشارت و سج فرماید و اگر احادیث معتبره رفقه که در سجا و غیر آن در باره طلعت و
 جناب امیر مکتشاده پیشانی او رده اند و معصیه گردانم خواهی گفت که گاهی نور ایمان معاذ الله حاصل نکرده اند و اینها
 از شریک کفایه الطالین من بعد یحکم حدیث امام صادق که در تفسیر امام حسن عسکری است قبول نپذیرد و این حدیث
 که از یقین پس چنان شد که محاطات و محجرات خلفا مقتضای نور ایمان و تقوی بود لاجرم هر عاقل حکم می نماید
 که انکار از تأییدین و اقمه کردن و خیال بدان بستن ثواب را جرم ظلمانی گفتن است رسیدیم به ذکر حدیث
 مذکور پس بدانکه حدیث طویل است محصلش آنکه امام صادق فرمودند که مردی را بسیاری از عوام تعظیم میکردند
 و من مشتاق تقاضای او دیدن عنوان بودم که من او را به بنیم و او را شناسند روزی که ششم بر جمعی که گرد او
 ملو حلقه زده بودند در جای استادم و روی خود پوشیدم بعد از آنی متوجه شد برای او عوام متفرق گشتند

کمالا بخشی و اگر عدالت از کنگنه کبیر نیامد میشو و عصمت بطریق اعلیٰ بلکه از صفیهم کار و تالامیه عن ایمن
 الهمدی و منقطع قطع النظر عن تحقیق العصمه فانها علی تصریح کابرهم شمل اللهاجی فی جوب المراد متوالی
 المداله الکامله معتمد ابرهه صغیر و کبیر عدالت و تقویٰ خلفا ثابت شد اگر تبستمده شوا و فسق و فجور کفو
 اتفاق شانی در کج کتاب خاست لاجرم حدیث مذکور صحیح و هیچ معین مدعی رفته نیست بلکه چون حدیث
 بخاری خاص است بشخص معین بر مورد خویش قرار خواهد گرفت و از اینجا که وصف فجور مناسب حکم مذکور
 مذکور و معلوم و شمول معلوم لوث نخواهد رسید بخلاف حدیث رفته که بر لفظ مظهر و ضمیرش تعمیم را مقتضی
 چنانچه کتاب صراط مستقیم که مجلسی و دیگر معتدین رفته بدان تمسک میمانند نظر بدان میکند پس شیعه را
 بعد از اینجا و این تقریر ضرر شدید واقع شد من بعد باید دانست که عقلا بعد از دیدن حاشیه در چهار موچه
 حیرت و افتاده اند که امام حای مجتهد حروف از تحریر این چند حرف حیثیت اگر مطلوب او چنانچه
 از عبارت اخیرش ظاهر تواند شد آنست که عموم لفظ فاجر را باثبات رساند لعنوا نیکه فاسق
 و کافر هر دو را شامل باشد تا وقت استنحاج بگوید که ازین حدیث که شهادت بجای می رسد و که
 منادی در چهار سوگردانیدند و عمن فاروق که بر خلافتش سنیان متحرکانند این نداده و او ثابت
 که تا یحیی از دست کافر و فاسق گاهی بنظرمی آمد لاجرم ایمان و اسلام خلفا و نظریات
 و سببه که از ایشان ظاهر شد بمعنی ثبوت نمیرسد چه جای اخلاص و تقویٰ پس جوابش
 تخفیف و الراجح و صوح رسیده که خود حضرت یحیی صلی الله علیه و آله و سلم نقل
 بر بیعتانش فرمودند زیرا که در غوه و خندق نور ایمان و لعان زهد و تقویٰ خلفای خویش ثابت نمودند
 و حضرت امام صادق (علیه السلام) و امانت مناقب قرانی اعتقاد کردند و به بیان اکابر علمایان شد
 که الف لام افتخار برای شخص معین بوده و قصد او معلوم بکمان گشته پس نسبت فسق و فجور با ایشان و حیران
 نماند چه جای نسبت شرک کفر و باعث حرمت که چون زهد و تقویٰ خلفا تبصریح سید مرتضی و شافعی و انبیا
 از زهد و تقویٰ اهل اصحاب بلکه امام الائمّه گشته بود که اعراف نسبت فسق و فجور با ایشان کجایه دارد و اگر خلفا
 معافانده کافر باشند چنانکه یغوس قدسیه بلیت حضرت خیر البریه عمو ما و عقد کجایه جناب ام کلثوم و صدیقا
 چگونه صورت نداده و اشهرت و اعتبار این حدیث پس نزد فریقین مسلم است و خود این واقع و شرح کتب احادیث
 شیعه و سنی و کتب سیر و تواریخ بجای خود ثابت و اصل حدیث مذکور در کتب و بسیاری از اصول رفته بر آیات
 ستمده و تفسیر چند باید شد که استقامت القصد چنانکه حاشیه سابق باعث کشان استقامت و مجتهد الزمانی بر خلاف
 حال این حاشیه نیز بر همین قیاس باید کرد و گوشتصو و مجتهد تالیف تعلیق نگیرد **وقوله** و قد رقی فیما مضی **آه اقول**
 لایحق علیک انه قد سبق فیما سبق من ان یرا و الا عاودیش العی انما الیه ما بذل المنعصف السید لا یزال بوجه من یوغم
 علی ان خلفه از شیخین خلفا العی و النقیب امر و بالجو و العمدان و عصبه و حقوق اهل بیت سید الانس و الانام و خدا بکرم

نافته و خطاب حدیث ایشان را که بوی امام ناطق سبحی غلغلان قلوب قرآنی و مدائح احادیث رسول نبره الهی است
 پس اطلاق لفظ مجبور و جبر حضرت خلیفا مکذیب قرآن و حدیث کردن و شرعیت و دین را برهم زدن است و عقوبت
 اتحاد و مجمل و دیگر و ضعیف و حق و اعتقاد و تشیع است که بر مقبولین و فاضلین چنانچه باید بشمارد کتب معتبره و شان ائمه
 گرفته و تشریح خلیفای گمراهی چون نزد همه کس لایق و پیوسته **قول** علاوه آنکه آن **قول** در فهم این حدیث
 خدیجه عجمیه و ان لا یعلم الا الله صریح این بهم آنکه قصه او از نوکران حدیث ابدال خلافت خلیفا
 بیت مطاعن ایشانست که کرون و بغض بعد و زیدان و از عبارت فاعله حدیث ثم تطلقون الی مساکین
 المهاجرین بر هر کسی از عظاما بود است که این تجاسر و بیاعتنا کما سماجین نیست بلکه دیگران درین
 مبتلا شوند پس نتیجه مذکور گویا بر آمدنیست حال احتیاج و استدلال او که زنیهار بطوری مرعوب و نمیشود و قطع
 با آدمی نخواهد گشت مانند این حیوان بچو و راحه و دستار و نقش پرورش به نگر که در همه اسباب ملک است
 او که منع چیزه بنی حلال جز خوش و حقیقت اینست که غیظ مذکور از قدالی مجتهدین و متکلمین شیعیان
 رئیس المناقین را حملات رسیده که در اثبات کفر و نفاق خلیفای راشعین معاذ الله و دست نشست
 در از گردن و از غایت کوتاهی اندیشی و کافیکشی ملاحظه قیود و افلاطش نمودند و هیچ ندانسته که انجاش
 یکجا میرسد و آتش کجاست حریفی از جمله میگویم که هرگاه تبصایف کلیتی و صدوق و طوسی و قدامی
 ایشان رجوع کنی و خلاصه و فائز موضوعه را در تالیفات ایشان بنی با احادیث کبیره و روایات شریفه خوا
 یافت که از حضرت آدم تا حضرت فاطمه که کسی از جماعات انبیا و رسل باری که حد و حجب حضرت امین بنفستاد
 باز خود و احادیث اسلام نیز و از منزلت حضرت فاطمه زهرا خواسته انبیا عیون اخبار و مناقب هر قصه
 که زنده جامه آن بسته و تاهیات الایات که در مور قرآنی با جا و میت اهل بیت رسول ربانی در آن مجع است
 و الاست تطبی برین مطالب را و دانکه کار ایشان انصافین و ظالمین کشیده بلکه از حد و عدوان و ظفیان
 بهم در کشیده و با شیمه که درت و غیبار و جبر و انکار این بزرگان بار و اثره صفوت و صفایرون نباشد
 پس تا آنکه بعد از تسامیم حدشان بهرگز در جهرا خلافت و امامت بیرون روند و مسلوب الاستحقاق
 شوند و انصاف باید کرد که ازین احادیث کما ثابت میشود که بگویند و در عثمان عصب خلافت خواهد
 که جسد اهل بیت خود خنثی و خلیف آن احادیث که بر اساسی مقدس انبیا شامل است قطعا و لقنا و
 احتمال دیگر ندارد و اینها که شنیدیم بعد از فرض و تسلیم این معنی است که خطاب حضرت رسالت
 با جمله اصحاب تعلق گرفته و الا محتمل است که خطاب با موالفه و شعفا باشد که عبد الرحمن بن
 که از انبیا بن سید الانبیا بود و اشارات سید کائنات را گمانیم می فهمید و رنه از طرف مسان کلام
 مذکور او را می نمود و عقلی تجویز کنند که مهاجرین حقیقی کافی شرح الکلینی لقرن بنی چنین باشند
 و مصداق بیرون الفردوس شهابوت جعفری شوند الی غیر ذلک من الالباب و مخفی نمائند سید

سید مرتضیٰ صاحب خزانه الانبیاء درین کتاب و مانند خطاب را و آیات بسیار بیجا چنین می برد و بگوید که
 این جاسوس موسی ترزل خزان نبی بر همین می آورده دارد و خطاب را عاقبت اندیش در مقاله پنجم ازین خط
 باین عبارت نور دیده که معلوم و شاید است که بسیار امور برای تنبیه و بیکران واقع میشود و ایامی نبی که گفته
 عفا الله عنک و حک وضع جناب رسالت دار شده حال آنکه صد و گناه از آن حضرت ثابت نیست و غرض از این تمیز
 مثل ابو بکر و غیره است و مثل عرب ایام اقوال اسمی یا جلاره اسی و بر میگویم و دیوار تویم بشو و شسته
 و بر آنست خاص و عام مذکور است انتی پس در اینجا آنچه گفتم قبول کردنی باشد بکفایت که شکایت فاطمی علیه
 مجلسی و حق الیقین بگوید بود و حدیث با غرض و خلوت آدم بر آنکه شاید این تمساده و با غرض و بر
 آنکه حقن مهاجرین بر حربه از انصار صد و ریخته باشد چو ایش آنکه چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم با
 حیات شریف خود و ملاح ایشان باشد و مناقب ایشان بکمال سفارش بیان فرماید که مجلسی آن را در بخار
 روایت می نماید چو گوشت بعضی مذکور را بیان کرده حق تیره نسبت توان کرد و اکنون عبارت شد
 باید شنید که آخر خطب حضرت سید الکونین است و روایت از ابو القاسم محمد بن عبد الله شیبانی با شد و
 صحیح در بابش حکم مجلسی در ترجمه قرآن اگر کتاب مذکور ثقات اند که انصار حاضر شدند و دستور می طلبیدند و
 و جواب شد که حضرت دین وقت هوش این عالم ندارند و احوال مطهرات به تمار از جناب مصروف
 اند پس انصار گریستند تا حضرت با و از ایشان چشم بکشودند و فرمودند این مردم کیستند عرض نمودند که انصار
 پس بدیدند که در بخارا اهل بیت من کدام که ام است گفتند علی و عباس پس بکیست بر ایشان فرموده بسیجی بود
 افزونند و خطبه فرمودند که از این عبارت است آگاه باشید که انصار لطافت و محل امانت سوخت
 و مقام عمامه و سینه و کلاه را را بقوسی از خدا و احسان کردن با ایشان این عمل کنید از یک ایشان
 و تا در نماز نایز ایشان و در آن وقت انصار روایت بسیار خوب است که فتنه و دل از مقام ندارند و
 یعنی کون یا کون اهل بیت من کفایت که انصار از زبان آورند و بکیست بر ایشان فرموده بسیجی بود
 انصار علی العسمه حریف چند دیگر گفتند که انصار چنان حامل اسرار اهل بیت اطهار بودند که حضرت امام سید
 ما و حضرت امام مهدی را با واسطه پیغمبر انصاری از راه و طلبیدند و باین سعادت او را شرف گردانیدند و بیک
 فرمودند که تو از فرزندان انصار و ولایت و محبت با اهل بیت پوشیده در میان شما بوده از زمان حضرت رسول تا حال
 به پیوسته محل عمامه و با بوده اند انتی عبارت حق الیقین مختصر او و اینجا برای بایست عوایت مقدمه بدین
 از آن می آنکه در فتنه استدلال می نمایند بر مذمت صحابه نظر باین احادیث و اهل سنت توجیه میکنند و آیات
 قرآنی و احادیث رسول سبحانی را نفی میدهند و قدر زمان الموجه مانع و مانع بکفایت الاحتمال و ادوا جا و از آن
 دلیل استدلال و مانند حدیث که منحل نموده است استدلال و فتنه انهم برکت
 و و هم آنکه اگر خطاب حضرت رسالت با تمامی مهاجرین و انصار است پس مقبولین و فتنه مذموم شدند

الحجاب هم عن القبولین جو ایما من الانصار و المهاجرین سیما خلفاء الراشدین و احوال و مناقب و مناقب
 و کتب روضه مثل بحار و غیره پیش از پیش مر ویست و از اینجا است که مدعیین روضه مثل علی و جانشی و غیره
 بر تعنیفات خود میگویند که مطاعن مهاجر و اویات فریقین ثابت میکنم بلکه متواترات و اگر باین اجمال
 نمیکنی برای اشباع توازی عبارات جانشی که در مصوارم جا بجا تصریح برین مدعا نموده و نشان میدهند
 و بر آنچه در سابق در جلد اول گذشته بمقتضای آنکه تفصیل رنگی دیگر دارد و قناعت نمیکند از آنجمله در
 ورق پنجاه و سوم میگویند که امامیه که مطاعن اصحاب ثلثه و اصحاب فی الجمله را مذکور میسازند و آنرا
 ترجیح میدهند بر روایات فضائل آنها که انطوق سنیان دارد و شده بحسب است که بسیار می از مطاعن
 مثل گرفتن از جفا و شکستن نماز جماعت برای امر مسل و دنیا و طعن و تشنیع نمودن آنها را نیز غیر خدا
 را و امثال این از قرآن و حدیث متفق علیها که بدرجه توازن ثابت است و پشت می سازند و اگر آیت و روایت
 نباشد مطاعن آنها که متعلق با اعمال و اقوال ایشان دارد و آنچه بدرجه توازن رسیده و سنیان را در آن مجال
 شکمی و بی نیست بقید قلم می آرند از آنجمله در ورق شصت و شصت و سوم می نویسد که جواب دوم بر سبیل حجت است
 و آن اینست که دانستی که امامیه هرگاه بر سنیان احتیاج می نمایند بر قبایح اعمال و فضائل اصحاب ثلثه احتیاج
 نمیکند که یا آنچه متفق علیه بین الفرقین و از جمله سلالت و متواتر است امتی بلفظه و بر همه کس عیانست
 که این طعن را شیخ علی در کتب کلامیه آورده و حضرت اصحاب ائمان بر عمر خود ثابت نموده و حال نیست
 که اطفال و بستان این فرخوقات بیوده را بناخن و انگشت فرسوده اند سوم آنکه تر سیدین عبدالرحمن
 از عقبات قیامت دلالت بر آن ندارد که او در حقیقت مجتهد بود و از بهر این حد و مناقب خود را
 نثار کرده و بزرگزدگان حضرت که با بجائی میرسد که عذاب اخروی را بابت خود و محمود می بیند و اموال
 و ثلثه اید قیامت را خاصه میامی خویش می انکارند و یاد داری می یاند که حضرت معصومین سکین جستم
 و اسیران است و وزیر نفوس و تقدس اختیار میکردند و می رسیدند که مبادا اعمال ایشان مذروه قبول
 نرسد چنانچه عبارات کتب روضه بیا دقتا الله تعالی و بسطه تفصیل این امور و رفتی الکلام است
 امیدوارم که زودی شهور گردد و مطبوع شود چهارم آنکه بسیار می از تابعین باعتبار زمانه که
 مسدود مناقب و تماشایند و در آن وقت که حضرت ثقیف صلی الله علیه و آله و سلم بجهت اوداع و ماندن
 و تقسیم احادیث را رشا فرموده اند پیدا شده بود و نه که حال شان بنور وحی الهی بر حضرت رسالت پناهی
 کشون گشته بود و این کمتر از آن می نماید که مراد از حکم در آیت تطهیر مطابق روایت کلینی بر عمر امام سید
 حضرت ائمه بود و تا حضرت مهدی که بعد صد سال بوجود آمدند پیغمبر آنکه امامیه این اتفاق را
 بر عصب خلافت حمل میکنند چنانچه از کتب کلامیه و احادیث ایشان پیدا است و این امر بجز دو قنات
 حضرت سید کانیات بود و بدو عم ایشان و از حدیث عیان گردید که منافس بعد از فتح مدین فارس و روم

چو اندیش لا محاله محمول خواهد بود بر مقتضای اکثری مستخرین که باعث خانه جنگیها گردیدند و یکی را بر
 دیگری برانگیختند محمول بر مهاجرین نصرت مدوح حضرت سید ابی اویات بنیات ششم آنکه تبریح امام را در
 در محمول خلافی در آن نیست که هیچ معرف بلام جنس بسوی محمود اهل است اگر مودی و لا بنیاد شد و هرگاه
 مراد محمود نباشد البته برای استخراق خواهد بود و غیر از او آئینه ابوباشم کسی مخالف نیست هفتم آنکه مراد از
 حل بعضی برگردان بعضی آنست که مهاجرین را با جمعی جنگانند آنکه تحریک ایشان بر قتال بغایت هم جالبی خوف
 و خطرست و فیه من المفساد لا یجوز باید که آنمقداری را ملحوظ داری که خیلی کار خواهد آمد باقی ماند آنکه رئیس
 المناقین بسبب جث باطنی تعریفی حملای ایشان نمود که خلفای پیغمبر از خویشانی که جناب امیر
 از غایت خیرخواهی و دلسوزی جدای ایشان را اکثر واقعات تجویز نمی کرد چنانچه بالاگشت که جنگ
 قارص حضرت مصطفی را لائل ساطع منع فرمود و اگر عدم حرکت از مدینه طیب نسبت مذکور بوده شد
 اکنون این تقریر را یکبارگی میکشند باجماع خلفا که قبضه ششم بدست گرفته اند از دار الاماره حرکت نکردند
 نعم انشان در حق بقیه اولاد مجوسیان بیدین محکم یک مسلمان کمال مراعات و عطف شد اما انانست
 و نشانی ازین ذریات در جهان نمی ماند و با جتاد فانی و مجتهدانانی نوبت نیز رسید از غارت حکایات
 است آنچه در اینجا بعضی قدوة الاشقیاء بیاورم آمد که ظریفی در رد و دمان امر از سکنه دلی در فیض آباد
 آمده بمحمد بعضی علایق متوسل شد و از جهت نقصان محاصل و بات و بقایای امر کار جانیایه
 محسوس شد تا بدستگیری بزرگان فقیر محصل یافته بصحبت محمد الدله میر می کرد و میانه ایشان مطالبات
 میرفت قضا را در ذری قطعات تصویرات از نظرش منکر نیست چون تصویر امام ابوحنیفه بدشش افتاد
 بان ندیدم گفت به بین امام خود را که پیرا چه روشنی مشغول است و درین امر نمی نیست که اکل حلال است
 غریب نیست که در پیمانش خیانتی دارد یعنی پیرا چه را که کوچک می نماید گفت اینجا و دلفوت امام ابوحنیفه
 ازین جهت در حق شما حساسی عظیم کرده و رنه که طویل از کاسه میزبان و یکدست دبا نیمه کشیدی که خلفا
 را شدن رضی الله عنهم چون مصلحت و بینی تقاضی میشد تا ملا و دوست میرفتند که یاد نمکنی و روایات
 مورخین معتبرین اندیده که چون ابوحنیفه نوشت که نصاری شام آرزو دارند که شما را خلیفه و
 رمین را چنینم اگر بکتابت سالی منطبق شود مقابلید ریاست و سلطنت بی استعمال سیف اتصال
 باد تقوایض غلام و الا بعدد جنگ برانیم فاروق اعظم چون بعد از قطع منازل میلاد شام نزدیک شد
 رؤسا با استقبالش که میشدند و ابوحنیفه نزد وی حاضر شد و از لوازم سلطنت آگاه گردانید بعضی قبول
 یافتند و آمده اند که وقت قدم در شهر نوبت سواری غلام بر شتر بود و فاروق اعظم حاضر ترش میکشید
 و روسا و غلام و تخر افتادند و ریهانان کشیشان تنها آنجناب را طلب کردند فاروق کمال جلالت و تنویر
 کسی را از رفقا همراه نگرفت و تنها نزدشان تشریف برد و علامات را که علای نصاری در کتب قدیم بود و در

همه علقه یا قند و عقاید ملک را بدست مبارکش سپرد و در الغرض اقامت و تقصیر ایشان همه مدبّر و مصلح
 و معنی مقتضی اقامت بود و سرنگر و دگر هرگاه اقتضای سفر کرد و در اصل البتّه کما پیاده نمودند علا و کتب
 کلاسیه و در مذہب فریقین مثل نہایت امام زنی و مصلح در یافتن شرح موافق و صحاح و طوابع و طالی و بعضی ادوات
 این کتابها و شرح مذہب بجزایر علامه توشیحی و شیخ علی و شرح باب حاوی و مشر و منبع انکرامت و سلامت
 و شیخ الحوت و الطال و احقاق و معالای سلام و مسالک بکار و اندان بطالعہ آورد و بیشتر از مطالب
 و سیاحت این کتب در زین دایم بیاد منی آید که محبت امام را و جهاد شرط کرده باشند شانی غنائی و کتب اهل
 هم نیک حضرت انیز و شانی یافتنی شود و قول نیز در کتاب و طالع اقول و بنیام اخفتی جدید و موقتی شد نیست
 زیرا که نیمه مضامین اسکی ریکه قبال در رساله حدیث الخوض جمع کرده و از کلمات سانبید و الاحدین و قنوج و نند
 کتبه بر روی کتابی و در فضا و جود و مسالک علی بنی انقلابی از مدتہا بر آخته باشند منتهی الکلام گذشتہ ام و بقضی و زانی
 ترا حضرت ابی بنیو و جاز و غو و احباب و بلاعبی طایب نمک هستند و فی ارم بالو و کتبه و ایام و غایت و قنوج و زانی
 کتبه شد و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بدلیل کلمه و لا و ضمیمه و قرآن عقلیہ نقلیہ حالیہ و مقالیہ بر مجموع شہد
 احد واقع است بحیث لا شتہ فرو و احد و ابو بکر صدیق نیز در مجموع اہل اسلام شامل شدہ کہ ابو النظار و مولف و یا
 در الحقائق با بعضی از اصحاب با نبیات رسانیدہ کہ ارشاد این حدیث قریب زمان حلت شریف اتفاق افتاد
 حیث قال مخفی غامد کہ شہادہ تدبیر غیر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بر ای شہدای احد نیز دیک بر زبان حلت آنرور
 از دنیا بود و چنانچہ نصیح کردہ بان شیخ عبدالحق و بلومی و در تاریخ النبوت باین عبارت و چون از اینجا برگشت
 و از دعای احیاء و اموات فارغ شد و صلوات عطا کرد و شہادہ و انصاف فی ذلک الیاض فی موضع آخر فی بدالتہ
 البقی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم شہادہ احد و فقال و لا شہد علیہم فقال ابو بکر انسا با و انعم بارسوا اللہ اسلمنا کما اسلموا
 و جابہ انما جابہ و ان فقال البقی صلی اللہ علیہ وسلم علی و لکن لا ادری ما تخدعون بعدی فبکی ابو بکر ثم قال انما کان من بعد
 ثم رجع الی اللہ و نظیر الہی ثم توفاه اللہ بعد عدہ امام اسی کلامہ بعینہ و بلا شہدہ و زین او ان کثرت اہل اسلام نسبت
 بسایون زید و اوصف ہم رسید و بیضاہ اصحاب نیز درین زمان بشراف اسلام مشرف شدند پس سوال ابو بکر صدیق
 کہ منور علم او بحیث الخوض و در منع است از جمیع افراد اصحاب است کہ بقید حیات باشند فقط از شخص
 انخو و اصحاب کبار و منحصر چون سید النبیین است کہ حال سلام و جہاد شما معلوم است ولیکن حسن
 حاتمہ فی او و شما مثل جمیع افراد شہدای احد کہ بخصوص قرانی جتنی باشند یشین نیست محمل است
 کہ درین سلسلہ احدی سوغہ ازین لازم نیاید کہ حضرت صدیق و دیگر خلفائی را شہدین بعد از حضرت صلی اللہ
 علیہ و آلہ و سلم متصف با حدث کردند و مسند انیمعی کہ حدیث انخو بعد از قضاہ شہدای احد است
 در طالعہ بعضی از اخبار فریقین است و قایم از بکار بلا با قریب جسی و راست صدیق نہایت عن البقی صلی اللہ
 علیہ و آلہ و سلم فی فرضہ قدرت قبل ذلک العقبہ مدعای مولف کہ ارتداد ابو بکر صدیق و دیگر خلفائی

را شنیدن امت خاصه ثابت نشد و آنچه ثابت شد عامی موقوف نیست من بعد التماس است که اگر محاسب
 حال امراتب اعتقاد اندازد که غیر از ابوبکر صدیق و شکرگاه از غاصبین خلافت و دیگری از اصحاب پنج و رواقه و معا
 یزید و عمار را مدعی طلب بنود کایدل علیه قوله هرگاه همین کلمات صرف بفرقه منمیه غیبت و صیغه محاسب بحق
 محاسب و من ضایا و اعاده فرمودند پس باید که بدلیل این حضرات ثابت فرماید و اما الحیکه اقامت اوله متواتر
 احتمال راجع وطن غالب همین است که مقبولین لسانی امامیه مثل ابی ذر و سلمان رضی الله عنهما که در آخر عمر خود
 نبوی شریف حضور داشتند نیز محاسب باشند و آخر وصفت عنوانی اقتدار اسلام و تکالیف شرعیه جبار و البته
 بر اینها هم صادق می آید پس اگر ثبوت اعداات برای جمیع افراد فی الطین باشد حتی یزید منته اعداات الخلفاء
 را شنیدن مقبولین امامیه بلکه سر و قدر ایشان نیز از دست مبر و ند و اگر خطاب بعضی در بعض باشد کما
 المصنف پس ماسکیم که محتمل است که مورچه حدیث الحوض مرا خواهند بود و تغییر که از آنها بلغز رجال و اشخاص
 و خول ابوبکر صدیق و امثال و کذا و لغات محدثین مثل افادات حاکم مخصوص تعلیه بیان موجود است که ابوبکر
 صدیق و یا خیر و ابوبکر نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از مره مصداق حدیث الحوض خارج اند و از جمله اصحاب
 ام المومنین ام سلمه است رضی الله عنهما که از این بیان سخن اعتراف لسانی دارند علی نقله بعضی محققین
 اند قال صلی الله علیه و سلم یا ایها الناس انی فرط لکم علی الحواض و ان سعة ما بین الکوفه الی الحجاز
 و انتم بعد النجوم و انی راایت الناس منی لما و لو امتی خرج علیهم جل غالی هم عینی ثم اقبلت زمره از منی
 که کاک فلم یعلت منهم الا کمثل بل النعم قال ابوبکر لعلی بنی امی الله قال لا و کذا هم منی چون بعد می بگویند
 و میگویند القوم منی مستلزم تناقض و تجامع اصول فریقین است کما عرفت و سببی بعد و کاک مقصود
 انشاء الله تعالی کما می بیند این سوال ابوبکر باشد و لا شکم که بدلیل سوال و جواب مذکور ابوبکر صدیق و محمد
 داخل گرد و که قبل ازین دلالتی که شیعه صیغه شکم واحد را که بنیادش بر اختصاص است بر جمع غائب
 محل میکنند و اس حضرت امیه را بر عمر خود از ثبوت عصیان منوره میدارند و البته این امر بدون مساعدت
 محورات عرب امکانی ندارد و در ما نحن فیه که جمیع افراد اهل اسلام عموما در صیغه شکم مع الغیر شده یک باشند
 احتمال توجه اصل خطاب با آنها و با کذا منی صدیق و یا مثلش از جوابات متین خاتم المرسلین پیرو حقین بلکه
 یقین نیزند فکیف که لخصوص هم از خبر صادق موجود باشد که دلالت بر تطهیر ذیل صدیق از این صفت
 اعداات و بدعت نماید و بسا است که خطاب بدو جاحث کنند و مراد در حقیقت یکی باشد چنانچه مفسرین
 امامیه مثل طبرسی و کاشانی و غیر هم نیز نوشته اند که رسل از جنس جنیان نیامده اند و حال آنکه حق
 تعالی در کتاب مجتهد خویش می فرماید که **انما المرسلون من عند الله** و کذا و کذا علی هذا القیاس آیات دیگر
 پس و خول صدیق و جماعت متعینین با اعداات ضروری نباشد از آنکه سوالش از جمیع افراد
 است بود و جواب آنکه و صلی الله علیه و آله و سلم مستلزم صد و اعداات از نیمه کس نیست

وایضا مختص است که وقت و عابرش مدایع بعضی از جماعت اعراب نیز حاضر باشند که شراش اینها
 آنها مخفی نبود پس خطاب سومی صدیق اکبر و حضرت امیر و ابوذر ثانی شد لیکن مراد از ان مصدر احداث و بود چنانچه
 از ان مثال آن مردوم است و دانستی که مولف مدعی تقدم حدیث الحوض بر حدیث وعاست پس چون کتب
 ابو جی یا امام معلوم بود که بعضی از صحابه غیر مشهورین مصدر احداث خواهند شد اگر چه احداث معلوم نباشد
 لهذا انتخاب تفاوت السیر فی مضمون را اعاده فرمود پس درین اسلوب خاص که خطاب خواص باشد و
 جماعت باشند نکته زیادت خوف و مزید تحقیق براسی ان جماعت حاصل شد یعنی هرگاه این خواص صحابه را چنین
 میفرمایند و می بچال ماکه نوز کمال ایمان و اخلاص رسیده ایم و منطاط قیود رجالات اخروی عدم ارتکاب احداث
 و بدعت و بجا آوردن اعمال صالحه است یا قیما در خلیان عوام که خطاب در صورت کسی است و مقصود
 سزایش دیگری صاحب بکار کسرت و توقع آن امر در محاورات عرب اقرار کرده و مفسرین فریقین هم تفسیر
 که خطابات الهی که بعضی از آیات مثل قل لقی فی وجهه صلی الله علیه و آله و سلم و انما یخاف الله و انما یخاف الله و انما یخاف الله
 لیکن بنظر تدبیر و تحبیب است و این طریق اینست فی الزجر است بر تنوع تفسیر و شن است که چنانچه نزد
 اهل سنت عصمت انبیاء بر جاسی خویش منصوص است بنیاد عدالت و حفظ اهل بیت اطهار و صحابه کبار نیز در خصوص
 قدس بر و العجب کل العجب که علمای امامیه مثل ابن سوال و آله ابوبکر صدیقین نموده زبانی ابوذر غفاری
 در بعضی از احیان نقل میکنند و میگویند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدح متاخرین حکم بجهنم اخوات
 نسبت بخود فرمود ابوذر بزرگوار عرض رسانید که آیا ما را در ان توفیق فرمود هرگز نیست چنانچه تفصیل این
 ماجرا در مسلمات خود خواهد بود و ان شاء الله تعالی و احاطا که ابوذر را رضی الله عنه حضرت امامیه درین خطاب و
 نمیکند و از اخوت اسلامی خارج نمیکند و اندرین مقام احداث را بر ذمه ابو بکر صدیق ثابت میکنند و فاعتراف
 یا اولی الامر با بکار با بحکم حالیا علمای قوم ابوذر غفاری را منصف باخوت اسلام ندانند و ذکر جماعه که در
 مشاربیه براسی متاخرین مختص شده و در روایات امامیه خامه کثرت تمام مروی گشته از ابو بکر صدیق و پس در
 ابو بکر صدیق هر چه خواهند متوجه بان شوند و الا جو اقم جو انما نعم فرق نیست که در جواب صدیق بلی و لکن لا اورد
 ما تحت ثوب بعدی ارشاد شده یعنی اسلام و جهاد شما مسلم است لیکن تمیکیم که بعد از ان چه احداث منزه است
 از سوال ابوذر که نص و رفیق اخوت ابوذر است که اسبجی معذرت که جمله لا اوردی که مقصودش یعنی در ایت
 احداث است بر اصول فریقین آبی و منکافیت از اصل انجیدیت بر خلفای راشدین است اما بر اصول
 اهل حق پس از آنکه خلافت آنها بمنصوص قطعی مرضی جناب نبوی بود چنانچه بنو فوج آن در مسبیه
 عمرارش یافته و انهم از نو حدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تافه که هرگز ابو بکر صدیق و بعد از
 با جلع مرکب مراد حدیث الحوض نیستند اما اصول امامیه که موبدند با عقی و نقلی مثل اصول
 انجی باشد پس ان نیز مودک و شبدا اصول ایشانست چنانچه انیم قبل ازین دانسته باشی اما اصول

موضوعه امامیه خاصه پس بنائش در مسلک آخری آید ان شاء الله تعالی و خلاصه ما شایسته پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بملک قطعی حال احداث و بعثت این بزرگان بتفصیل تمام میدادند پس چگونه میسازد اندک کتاب که در سبب و رایت از نفس نفیس خود فرموده باشند با آنکه انتقیده نزد جمیع امامیه خصوصاً و آن وقت انتخاب را جابر نبود و کما عرفت سابقاً پس معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نظر بعینه اسلام بعضی و عدم استقامت با احتمال راجع ارشاد فرمود که درین سلسله احداثی صد و چهل و یک نفر را یافت که در آن معلوم نباشد انکیه شنید می و درین چند بود از آن کتاب که از مدت دراز تصنیف کرده نزد خود نگاه میدارم و بآنان تغییر و تلخیص آن صحت می ورزید و از جمیع و موافقت این باب تخلف میکنند و از سبب و تفصیل آن نیز از حاکمین امر و کمالین این دیار خبر می ندادند و امامیه می دانست که بعد ازین و متداول این کسب از عقلا نام تألیفات شکی از یکدیگر فانی که در گذر آوری روایات و تألیفاتش چه حکما و مذہب خود را جمع کرده بخوابیده و در آنوقت که هر روز خوابیده و قیام و مویانیمین است آن اهل این مذهب از سالها پیش معلوم مشرقی است و جوازش بتفصیل تمام و در کتاب موصوفه یعنی منتهی الکلام مبیح است از همان کتاب و در بنیام سطحی چند می نگارم و بعضی از امور مناسب حال و مقام می افزایم گوشت دل باید شنید که معمول مولف است چنانکه دانی بران قرار یافته که در معرجه منتهی خدایش باقی بماند ای نمک می نماید که او را از بیست و یک سال و فتره و رویداد و تاریخچه چون افشا احداث استعمل گشته نموده است که این همان است که در بنیام سطحی مباحی مباحه است استعمال یافته و لا شکم که هر جا که لفظ احداث استعمال یا بدوا و از این کتابی که محتوی باشد که تبدیل و تغییرین معتبر از آنست که در سابق جمیع مکتوبات یافته و به توبه و تلافی که این لفظ بسیار از بزرگان دین و دینی فخرش بلکه انبیای سابقین و اولاد و اندر چندین تقسیم احادیث و روایات گذشته است که برای تنبیه مولفان باز و در بعضی و اعاده و در بعضی دیگر مناسب می بینم مستحق حدیث حضرت امیر است و قدس سره قبل و تانده نیست که در کتاب مطالب از آن لفظ احداث خلاصه و می استعمل لایب بن خیر عن ابی قال قام علی فقال خیر به الامه بعدا خیرا و التوبه و عمره و انما ندعیتنا بعد هم احداثا نقضی الله و یا ما بشا از آنجا که در پیش امام مایه است که گویی در کافی روایت کرده و در سابق گذشته الفاظش نیست عن ابن معین قال سمعت الامام ابو سعید علیه السلام یقول و هو را مع بدیه الی السمارب لا یکنی الی نفسی طرفه عین ابراهیم اهل من ذلک فان کان باسرت من ان اتخذ العلم من جواب بحیثه ثم قبل علی فقال یا بن ابی یعقوب ان یونس بن عتی و کله الله تعالی الی نفسه اهل من طرفه عین فاحداث ذلک قلت قبله به کذا اصلک الله تعالی لا و لکن الموت علی کما الخال کان امکنه و از جمله ادب ترجمه بخار و دیگر کتب معتده قوم و ریافت شده و که لفظ احداث بزرگ اولی استعمال یافته و اما می باید که حضرت مولف معافانند بکفر و منجوسی حضرت یونس علیه السلام اعتقاد داشته باشد هر گاه حال لفظ احداث با ما و حدیث فریقین معلوم کرد می که ضرورتیست که به تغییر امر و منی حصول شود پس برای من عازب برگزیده و حدیث التوحید و متعصب به تبدیل و منی نتواند شد کفایت که در حدیث معتبر

دارد و شود که بدو پنج نفر و واحدی از ایشان که نیز در وقت خرامانیت گردند و دیگر مناقب و سبب در او ایات
مستبره منقول است پس شهادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم او مثل اهل اصحابی جنتی است همان که گفته
عقاب بروی سلسله شوند و او را بدو پنج نفر و هر گاه خود بخندد از زمانی آخر عمری کنند که براس بن عاذب از کار بکنند
اهل جنت است و اهل بیت رضوا الله عنهم و در عهد خلفا و تبعاء کفار نمود و پس شملت احداث السبوی او یعنی
و عوی ترک خلیفه بخت نمودن فرخ ان خواهد بود که جناب امیر خلیفه بلا فصل بودند و او این اعتقاد داشت
و این امر را نیز فرموده بدلیل ثواب نگرد و تا بر کار اهل حق حجت شود و بی حجت باشد آنی و نیز با بر عهد تمام است
و آن انیکه صاحب رساله حدیث الکومض با تبايع علمای خود بر او بن عاذب را از اعرافین حقوقی اهل بیت
میدانند و از تبصرین اعتقاد میکنند اکنون که ما نمائیم گمان آنکه حدیث احداث و جنتی خلفای گشتین و از آنجاست
و نشان مقبولین امامی از نسبت احداث پس از رفع است و همچنین توهمات دیگر و نهایت بدل عهد و بار و زمین
عاذب و بری بود نشان از تبايع و سر برستی و مخالفت حضرت امیر و آنکه ان شهادت واقع و حرام است که
حضرت امام معظم ثانی یعنی شیخ علی حاره الله تعالی با عمال مثل خوار عبید الله بن زیاد و عماله و خلفا و امثال آن
فی معرفت الرجال منصوصی الله به است حیث قال برای بن عاذب مشکو را بعد از احداث و عهد و امثال آن
علیه السلام فی کتاب حدیث العذیر نعم فاعلمی انتهى با حفظ یعنی اگر چه بدنامی و بر تصویفی شخص مذکور بدلیل کتب
متناگردد و بدین و لیکن با ما مشایرا ما میبیم عصبه و نیکو و حسن اعدا و ایم و بکن و دول شکند و میبیم
و الحمد لله که کلمه حق بر زبان مجتهد در حق مقبولین انسانی جاری شد که سوار بر ترک خلیفه بخت بعد از آن
احداث نمود و انیست رسوای مقبولین امامیه زمانی محققین ایشان و حاشا که برای بن عاذب انکار کند
اصحابی است و اصول با چنین اشیاء پس مقام آنست که از قاضی است و انفعال مجتهدین و فقهائین
پای خود را نه بزند و در روی منافقین کردن مانند نیکو و نیکو که حیات با بیان و خود و خود
خواهد بیل ارد قوله و در مشکو اشرف الایح ۲ قول این نیز از جهان مضامین مبتدله مسروقه است
پس جواب ایشان از کتاب موصوف بطور انصاری نگارم که چون در قرآن مجید و حدیث شریف بر ما
ثابت است که حضرت مقدس انبیا و رسل علیهم السلام با وصفت بآل قریب و مرتبه عصمت و خوف و
انزوی زاید از حد تحریر و تقریر و اشتداد و بسیار از ایشان کمال سببی الشان از الله تعالی شب و فوج و کلام و
بسیری بودند و از خوف عقاب الهی چندان گریزند که بر دشمنای ایشان از دشمنان پدید آمد و حق تعالی
جایجاد و محاکمات قرآنی خوف و خشیت ایشان را حکایت می فرماید و از خجاست خاص می ستایند و
احادیث شایعه و سنی مصرح است که ملائکه مقبولین از روزیکه جنهم افریده شد کاهی به تبسمشان نشاء
اند و بعد از این بروایات امامیه خواهد آمد که جناب سید المرسلین فرموده که اگر کسی را اعمال با عظمت او
و پیغمبر حاصل باشد باز هم باید که اعمال حسنه را تحمید و اند و از عذاب و احوال قیامت امین مانند

بلکه از سبب انشاء الله تعالی بود و او اشکار ظاهر شد که خود حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله کاشف
 من و شیعی بود و می فرمود که پس حضرت مولف بحسب خوف و خشت فاروقی آنچه در مقام گفتگو کرد و چنانچ
 از قانون اسلام و شریعت خود ابد بود و با اصل مذنب تشیع نیز مخالفت اقتاد و بر آنکه در کتب سیر و احادیث مثل شیخ
 شفا مذنب رنغه و قدریه بهمین شیخ نوشته اند که انما اعتقاد دارند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و با
 انبیا و مرسلین ضرورت که عذاب و عتاب الهی تا وقتیکه در دنیا باشند می ترسید. و باشد خواهی
 جناب اقدس الهی ایشان را مامون فرماید و خواهی نه لیکن چون مذنب ایشان با سهامی گوناگون توبه
 و دیر برادران بیک مناسب ظهور یافته بود و با ثبات و ترک و اخذ بعید نباشتی که جماع حضرت مولف
 و برادر و برادر یعنی فاضل اخباری و احمد قاسمی ایامی بعد از وفات البیاض و در یوفه گری از خدمت علما و اصول و اخبار
 با اعتقاد نامی ایشان در بیان معنی خاتمه تحریر یا اعتقاد موسی ملکیه تحقیر و توهین می کرد که بران قرار یافت که خواص
 ایشان درین کتاب و طریق بدنه و مدار می پیچاید و بر آن اتفاق می بود و در اول خبری دیگر و بر زبانش خبری دیگر است
 پس اول خبری از روایات دیده باشند که ترجمه شان دلالت بر غلبه رجایی خلفه داشته باشد با اعتقاد و فرمود که در
 شرح شفا مذکور است فاعلم شد که اکنون که غلبه خوف و خشیت این بزرگان بر ائمه مذنب باین مذنب گفتند
 که غلبه خوف از علامات کفر و نفاق است و بیست و هجدهم عدد و خود بزرگتر غیب است و هر کس است سعدی و خوشم
 و ششمان فال است و علامه می توان گفت که آنچه جناب سید اسحاق بن رضی الله عنه و عن ابائهم اجمعین می فرمودند
 کلامه می فرماید که کلام من در وجه شیطان است و دلیل بر آنست که عمل را اعمال این جناب بر او قبول نمی گشت پس
 اعمال شرک را کم است که محبت صدوران شیطان را بنود عالم و خود را محکوم او علی الاطلاق می شود و چرا که کمال
 طبیعت خاطر دست به بیعت کرده و روانیان و از ساخت بلکه بیعت را بر سر دست عا می انما مقدم داشت تا آنکه
 بر و ائمه حرمان جناب را از منحرفین نریخته اند و نیز می رسد که آن معاصی که اندک حسن عقوبی علیه التوبه ایشان
 وقت شهادت گریه و کایا خطه آن آغاز نما و چنانچه مصلحا خواهد دانست انشاء الله تعالی انیمه طالب را در
 و فارغ مصلحه و کتب رنغه و قدریه و بنای ویداز جناب اقدس الهی طبع و قبول آن بعد از تضرع و اری میخوانم و بدین
 واقع دارم و کاشانی در خلاصه النجاشیه آیه کریمه قال الذین یقولون ما ائقوا فی الله و رسله و یقولون ما ائقوا فی الله و رسله و یقولون ما ائقوا فی الله و رسله
 می نویسند که از عاقبت امر آخرت را نرسانند که با و آنچه می دهند و قبول درگاه نشود و بر وجه لایق شود و بان موافق
 گردانند و آنکه امیر المومنین فاطمه حسن حسین صلوات الله علیه و آله و سلم در روز و داشتند و طعام مستحق
 دادند و بان افطار نکردند و میفرمودند که قال الله عز وجل لا تأکلوا أموالکم بینه و لا تأکلوا أموالکم بینه و لا تأکلوا أموالکم بینه
 من بینه و لا تأکلوا معایق و ساء علیکم انتی العرض حال کار بدین همین است که در حسن اعمال بقایت تعوی
 میرسد و از آنجوسی نشانند و بخوف عدم قبول بتلا می باشند اکنون حال زبان درازی محبت بر بندگان
 عیان شد که از فضل و اخلاص مضرب خروج کشید و از کجا رسید بخود با بدین دلک و الحمد لله که انیمه طالب را

از غایت حماقت و سفاهت غباری نفاق و خشک مدح و تشویق را بسوی خلفای راشدین
 بلند کرده بود و همه اش بر آنند و شنید که ما دشمنان پیغمبر و پیغمبر و صحابه و ائمه و خاندان
 آن بزرگان آیات قرآنی را ما و بیست حضرت رسول بزرگوار و روایات عظام را گردید و انیم مانند آفتاب
 انداخت که خلفای راشدین و خوف و خشیت از بطلان کربابی رب العالمین راه اتباع حضرت انبیا و
 سپرد و مانند و مانند رئیس المنافقین الزنا و متقیما همه صل شد و قل جاء الحق و تهاونوا بطواغیت
 انما هم شتر ههنا **قول** حضرت سلامت **آخ** **قول** حضرت سلامت اندک انصاف فرمایند که اگر ائمه
 حسن مجتبی و عصمت حضرت زین العابدین بود و چو وقت وفات که زمان حضور حضرت مرتضی است چنانچه در کتب
 و شرح آن سبب معلوم است از آنرا میگردیدند و تسلیم و خوار و کز سناقت را و باره خود چه اسفند نگرفتند
 و در خلوت بیش حضرت رب العزت چگونه این مضامین مطابق محققه کامله عرض میکردند اگر در جبهه
 گشودند استواری و ایستادگی را در برابر اهل کفر و بدعت و بدعتی مستولی شد و در معاصی را مبتلا گردیدند
 چون لائق عذاب شدیم و از این بر تافت و در عصمت تو مرا فرید بگذشت نه شیعنی دارم که درین وقت
 بد و توسل جویم و نه سببی که مرا از عذاب تو ایمن گرداند و چگونه توسل جویم بنوا فل یا و جو و یک از بعضی
 غفلت و ندیدم و از حدود تو در گزشتیم و بهنگ حرمت تو پر و انتم و کبار و ذنوب را در تکسب گشتیم و
 عیبات ظاهر میشود که قطع نظر از حصول ثواب اعمال خوف خطیایات و تسلط عقوبات غالب بود
 سبحان الله حضرت ائمه محیط علوم غیب و شما و عارف نباشند با نیکه مرتبه جلیل امامت و منزلت
 بیست عصمت موجب ابشارت رسول موتمن و باعث حقیقت خلافت و زعامت و حصول ثواب رب
 ذوالین است و فاضل محیب عارف بآن ان هذا الشیء حجاب **قول** و صاحب تفسیر مدارک الخ
آخ **قول** مجتهد غفلت شمار حال اسفا که برین حدیث دست تشبیه و از خود و از عجب و عجز
 که غیر تقلید جامعین بیا ضعیفی سواد چیزی دیگر نتوان دانست و اگر جامعین بیا ضعیفی ندک و نیزه
 استلال را از دیگران استعاره میکردند و بوم شوم یعنی اردستانی پرازد کردن مضل خانایست
 سلطانین و کن خور و قاتل می نمود و عیان میشد که این حدیث حقیقت خلفای ثلثه اظهر میرسد و بنیای
 بطلان خلافت راشدین از بنیاد نیست نمی آید و بطلان مذہب را فساد و غارت و غارت و غارت و غارت
 از معا و ابی سفیان جموعین برحمان آن بصائر العین و الاله العین و قوت القلوب و کشف المحجوب است
 معنی آتشار رسیدن چیز نیست بغایت و در اگر رفتن بران چنانچه قاموسن قابوس و صحاح و نهایه و دیگر
 مستند لغت بران گواه و اقتضا در آن نفس لفظ همین است اول دلیل بران کتاب آسمانی و خطاب جاودا
 است که این محاوره در آن منصوص است و بنیاد معنی هم از آن مرصوص نه بینی که حق تعالی میفرماید
 انا ربکم متکلمها ها امام رازی رضی الله عنه و تفسیر آن گفته امی منتهی ممله لم یوت احد من خلفه

و نظام الدین بنشای پوری نیز می نویسد الی ربک علمنا لم یوت احدنا من خلقه و غیر خود امام رازی ما بجا ببرد
 محاوره و تفسیر کثیر خود آورده از آنجمله در آخر سوره دوم میفرماید ثم نقول برب ان الامر کما یقولون
 فهو برب تلك الرياح القویة من الامور الخاویة البعیة لا بد له من سبب و یستلزم الی و لیس الامر کما یقولون
 بل الامر کما یقول الله تعالی کیف ما یریدهم و همچنین است در تفسیر و دیگر از تفاسیر فریقین طبرسی و جمعی
 البیان می نویسد می داند که علم و قدرت الهی و هو و گمان مبر که چون این تفسیر از حسن حمت الله علیه مروی است
 محبت را نشاناید زیرا که برین تفسیر بسیاری از آیات در کتاب مذکور ناقص خواهد بود و چه او را آیات
 ایه را گفته و میکند و بیشتر تفاسیر از همین بزرگان می آید و معذرت میگوید تفسیر حسن است انچه طبرسی در غایب
 سوره همان را ایه را و است نموده آن بده الاشیا الخفیة لا یعلمها علی التفصیل و التحقيق غیره تعالی و اگر نمی
 زن روایت و جهت را مشکل است باری باید بجمع کردن تفاسیر فارسی مثل حسینی و کاشانی و غیره
 که در جمع این آیه دران بدین عنوان است الی ربک بسوی پروردگار نست منتها ما منتها می علم قیاس
 یعنی کسی را خبر نداده چه اطلاع بران خاصه حضرت اوست و اگر کسی بکتاب فریقین نظر کند خواهد یافت
 که در بزرگان از مقامات این محاوره آورده اند و در کتاب رجال و ترجمه روایات پیش ازینش خواهی دید
 که تهمت الیه ریاست الحیث و منتهی الیه الفقه و الکلام الی غیر ذلک چنانچه کتاب تهذیب و میزان و مجمع
 المقال در حال روضه المتقین و غیره از کتب سنی و شیعه ان گواهی میدهد و اگر گویند که ما علمای دیگر
 می یابیم که بالاتر اند و رتبه علم حدیث و فقه و کلام از آن کس که برای او عبارات مذکور نوشته بودند
 نیز در حدیث معراج نزد فریقین این محاوره مستعمل گشته جایکه فرموده اند فانیست الی سماء و الانیا
 حال آنکه این سی و سفره باین آسمان بالا جمیع استکانب و بلکه آسمان دنیا بدایت آن نهایت است
 گوئیم ازین نظر مراد متکلم همان است که ریاست خدایان علم با و تمام شد زیاده برین نیست که بنویس
 از زمان و مکان تحدیدی می توان کرد و در حدیث معراج مدعا نیست که سیه نهایت خود رسید و انچه
 شما میگویند نظر بدلیلی و امری دیگر است که خود در نفس حدیث موجود است که از آسمان دنیا با آسمان
 دوم و هم همچنین ازین مراتب و منازل و گذشته و اگر این تفصیل ترقی از درجه آخر و از مرتبه
 برتر بگویی آید و فقط همین قدر و از وی شد که ازین آسمان دنیا منتهی شد حکم میکردیم که غایت تمام
 سفر همین بود و بس و ازینجا است که قید نفس لفظ در بیان معنی او دوم تا بدانی که اگر بدلیلی ثابت شود و منافی
 این تحقیق نخواهد بود بلکه چون ازین مقام بر تو آشکار شد معنی اینها بس منطوق حدیث چنان منع شد که غایت
 حق است چون منتهای آن تو باشی و بودن ذات و الا صفات حضرت مر تقصوسی خاتمه خلافت نبوتی
 باوله قاطعه ویرا همین ساطعه نزول همت جماعت که انتخاب را خاتم الخلفا میگویند و خلافت را شده
 بر انتخاب مرسوم می دانند بر ظاهر است لاجرم خلافت مطلقه خواهد و ضمن خلافت صدیق باشد خواهد

خلافت مرتضی مابینما همه حق شایسته است که تعلیق می نمود مگر این شرط و وجود آن اگر کتاب اهل حق
 مانند افتاب بودی گشت و اگر کتاب معتدله شیعه مثل دوارم و حسام و تجاریات القلوب و مسالک الافهام
 و شرح ان نیز پیدا است معنی انتهایی خلافت موسی شیر خدا چه حضرت امیه که بعد جناب امیر شهادت نمودند و ایامی
 جنون پسیر بودند و مدت عمر خافیت و ترسان و مضطرب و لرزان و در جلاوت تقیه مضطرب ماندند و در نیجا حاجتی
 بدان ندارم که عبارات این کتب برگذارم زیرا که خود این رئیس السفها انیمضی را شایع و ذائع دانسته بجا
 عبارات تحفه و رسایق نقل کرده که از امیه دیگر که بعد از حضرت امیر پیدا شدند چه حرف توان زد پس وسیع
 وقتی از ذیبت ظاهر کسی بدان مرتبه که جناب امیر رسیدند و در عالم مادت ترسید که فرزند آن جعفر
 معلوم حقیقه حاکم کوفه گردیده باشد و این بیان حقیقت انتها و ختم دلیل الزامی بظهور انجایا اگر چه
 طائفه فاحشه که خاک بدین ناپاک شایع و انجایا را مانند چمن رحم بدانند و لفظ خاتم الخلفاء را
 از جناب بر زبان نیارند بلکه بیرون طعن بگذارند و این بدان مانده که شخصی را حیم نامی و حساس
 و متحرک بالا رده و در یک کلیات و جزئیات و دین و دوزخ و لفظ حیوان و فناطق بهم گویند لیکن لفظ انسان را در
 اطلاق نکنند و از آنجا که مباحث این فن تعلق بجائی دارد و نه فقط با الفاظ لاجرم انجایا است و این
 خلافت را شده بر اصول فریقین کبیرت مرتضی راجع الخفا و الحمد لله که انجایا نیست هم اگر کتاب
 معتدله اما امیه و بعضی ثبوت است براسی که سیکه نکر البیت باشد یا ندیده که حضرت خضر علیه السلام
 عند الحلفاء امیر المؤمنین را لفظ راجع الخلفاء خطاب فرمودند که اگر کتاب اهل حق نظر کنند
 حضرت امیر میفرماید که مرا خلیفه اول گویند و خلفه چهارم اعتقاد کنند و اینست خبر او با و نکیت که
 امامت کبیر صحابه بدین ابن سبا باشد پس معلوم شد حقیقت ترتیب خلافت خلفا بلکه حضرت سید بن ابی طالب است
 شیر خدا و خلافت حسن مجتبی و ارونمی شود زیرا که از حدیث کلینی می آید که امام باقر علیه السلام متعلق است
 مندر خلافت کورای چندی پیش بود و فضا هم پشت بخلاف ابیه و نقل از ابی و دیگر که کثر نمیدانند و عکس نمیکردند و معنی تمام کلام
 خلافت مقصود انیمضی نیست که بیکسری آنجناب بخلاف حق سخنان رسیدند و اینچنین ختم سلطنت از امیر اید ایدلان فضا
 امام مهدی بکام و ختم خلافت آمده است که با اتصال رحمت مرتضی ختم کرده و طغیه میانه آن هم نرسید و چون
 مستغرق در اشتباه بر نفس و لبط و مد که عقلا جا گرفت با احتمال ظاهر نیست و فضا و دیگر و اولان شایع دارند هم خدا
 معا ویدارند مانند پیش بود که دید که مجتهدین مخالف حضرت رسول مقبول شیر خدا بگزیدند و فضا بهای بگوونی
 دیگران بینی خود بریدند اما میان اول پس نیست که شیعه جناب امیر از خلافت عایدت بنویسند و صلی الله علی صاحبها
 اما اشتراک خلیفه ما فضل قرار داده پس خلافت امامت را بایزده کس از اولاد امیر انجایا میرسانند و گویان که از انجا
 امامت بدو از شان قائم بود و مردم میکرد و اندک لایق انتهای نمی شود مگر آنرا بدو اولیت خصوصی است که انانیت است
 خاتمیت بر هرگاه اصول شیعه انتهایی خلافت بر امام محمدی امری است تقرسی که است از الیه فی

خلفا است بر چنان وقت خلافت بلا فصل حضرت مرتضی شتارضا قضا قضاقی المنطوق علی ما کان اوجیه
 مقتدرین بالبرهان کائنات علیه التوفیق انهم منی بر اطلاق معنی حق یعنی ثبوت ولایت قبول بود منطوق
 و باینهمه در حدیث و جوی و کسب یافتن آنکه موجبین تواند گفت که لفظ حق اطلاق سکنت کاهی بر حق
 و زمانی بر حق مستعربینی که چون از شیعه در اعتقادات میر سیدی کدام مذهب حق است گویند مذهب شیعه
 باطل است و هرگاه سوال کنی از مذهب محمدی نشان قتل حادثی و ثنائی و قبی و علی همه را حق نامند و
 ستایش بخیرند و قس علی نهاد و تمکید از ایل سنت استغفار کنی و هرگاه از جواب سرور عالم صلی الله
 علیه و سلم معلوم گشته که سوال حضرت امیر از حق مستقر بود زیرا که ناگزیر است که جواب مطابق سوال باشد
 و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم اموری را در جواب آورده اند که در بیان حق را بیان کنی نیست چه توان
 گفت که هم اسلام حق است و هم یهودیت و نصرانیت و هم احکام قرآن و هم او امر توحید و انجیل حق
 این پس معین شد که سوال از حق مستقر بود لاجرم شرط مذکور اخذ و در نهایت که خلافت و توحید حق مستقر است
 و قبل ازین حق دائر بود یعنی هم خلافت صدیق انصاف داشت بحیثیت و هم خلافت غیر او از فاروق
 و ذی النورین و مرتضی علی خلافت مقصود با وجود فاصل باطل نیست بخلاف وقت علی مرتضی که
 خلافتش بعد از ذی النورین معین است که اعرف و اگر ترتیب منکوس نشد حضرت صدیق خاتم خلفا می باشد که امان
 و این بیان هم دانشی که هیچ آیهی و زیانی بخلافت را شدن نمیرسد چه نبود حق مستقر پس تدریجی نیست
 علی الاطلاق و بر ظاهر لا شری فیة چون برین مقدار احاطه نمودی اکنون بعضی از امور دیگر که در
 انبیاء ذکر کردی است بگوشتن لثبوت که در مدارک علماء و معارف حکما حکم علای رنضه و تعریجات فضلاء ملت
 حقه چنان ثبوت پیوسته که وقت احتیاج و استدلال حدیث را بنده یاد آوردن یا انکتابی نقل نمودن که مولف
 آن التزام صحت کرده باشد یا افعین بر وثاقب هر و باقر اعتقاد داشته باشند یا حدیث بظاهر کتاب مستطاب
 و احادیث مشهوره مطابق اقتدای اجنبی نبود و انید عالی آنکه ذکر است بیک مدلل نمایند بکلام مخالف که اول دلیل
 چه قبل ازین و آقا زینب مقاله وقت نقل کلامش دانستی که محمد جابیکه و رسد حدیث عیون اخبار را از آنکه راوی
 ان گوشواره عرش بامشرقیین یعنی حضرت امام شمسین است و ولایت بر مناقب عالیة خلفای راشدین وار و گویگو
 کرده این عبارت نوشته که درج روایات ضعیفه و کتب حادوث دلیل بر مقبولیت آن و هیئت نزد محمد بن یحیی
 زیرا که کثروایات مطروحه یا موله و کتب یقین اندالاج یافته و علماء اترلقی بقول بگردند و ازینجاست که علماء
 فریقین ای تمیز صحیح ایتیم و تغریق فاساد سلیم تدوین کتب حال و توفیق امارت صحت ضعفا نوال نموده اند
 انتی و ازین عبارت انهم مستغاث گشته که بعد از بر آمدن انیم حدیث و کتب محمد بنین هم حجت برای شیعه تواند شد
 تا و قییکه صحت و اعتماد محتق نگردد چه جامی آنکه سفندش هنوز هم نرسد و اگر در تتبع روایات همین اباسمان
 دوزند چه بحال که حدیث مذکور بدون منعیف و ستیاب شود که ما صرح به المحققون من بعد آنچه محمد و ان مقام

افاده نمود و انید عازان ثابت می شود که حدیث فنی محمد علیه در پایه التشرع تواند بود و که دلالت کند بر سبب
 مستدل بعد از آنکه در استقفا رسد با جماع فنی الف بقتله ورنه زیما قابل اعتماد و اعتبار نمی باشد و عبارت
 مجتهد دران مقام نیست که انیا بعد تسلیم صحت سند و دلالت آن بر مطلوب معترض بخون از جمله خبر اعدا است اعتبار
 باخبار استواره متفق علیها نمیتواند کرد و صلاحیت و مقادیرت با جماع معترض ظاهر و علمای ملت معتزله هر دو معتزله اند
 و شست فلا یعیبا با مثالی استی بلغنه و در این خبر نیز به مراتب را که مجتهد فاضل النظم و در عدم اعتبار حدیث مذکور و دلالت
 ذکر فرموده موجود است اما حال حدیثش پس یقینا بنوعی قبول است و معترض و ما نبات صحت آن بفرجه
 از فنی تن در داده و علم باستان نناده آقا جو و نش در عار که زایدی پس بر همه ظاهر است که مولف آن از کثر
 صحت هر روایت اعتماد بران نزد می بین نه نموده نه متاخرین و باره کتب مذکور و چنان اتفاقا دارند که
 محدثین امامیه درباره محمود اخبار از رضا چنانچه عنقریب خوانند آقا فتاوا و نقالی پس در هر روایت کتب کثیر
 که صحت سند یافته نشود اگر مناظر می گفتگو کنند بجای خویش خواهد بود و هر گاه با اخبار معتبره در کتب اهل حق روایت
 ضعیفه و مطر وجه و داله مندرج است ناگزیر شد بر مجتهد که استدلال بحدیث می نماید بر مطلقان خلاف
 خلفای رشیدین که میدان احتجاج را ازین فسخ خاک برود ورنه از زبان سامعین و ناظرین خواهد آمد که
 اذ جاز الامتناع لعل الاستدلال بالعرض بر نه مجتهد است سند حدیث مذکور را بیان فرمودن و صحت
 و اعتبار آن او را منع ساختن و انی نه دلالت مادم و دلالتش بر مدعی بر مجتهدین و انشی و عقیدت حیان میکرد و که زیما بر مصلحت
 احدی ازین داود فغوم مخالف است انیا به وجهت انشای اعدا تیریش می اتفاقا و تواتر پس بالمیست خلاف آن
 معلوم است اما مخالفش با جماع عین عنقریب انشی چه دلالت کتب محمد و امامیه معلوم کردند که میباید اهل بیت ضعیف اند و غیر
 اتفاق کرد و اندر حقیقت این است خلفای رشیدین و مناقب جلیله و محامد نبیلشان زیرا که مجلسی بنحوا و جانی و طبع
 و غیران و دیگران و دیگر غارت است کرده اند که ایما بر بطور واحد بود و علامت اهل سنت با جماع اهل سنت از اهل بدی بر سبب
 با یک گفت الحمله آنچه مجتهد گزینان از حدیث فهمیدیم خلاصه جماع آیم اهل بیت ظاهرین است و هم مخالف جماع فقه مذکور
 و جنات متفق علیها معارض است امری را که ازین حدیث بخیرال مجتهد گذشت بهیچ انهم از علمای بدیست تواند بود و بخیر
 صحت گذشت بر ولایت محمد و امامیه چه جای مذبح روایات اهل سنت مع ذلک بعد از این خبری بعد چنانچه می باید
 فتاوا و نقالی و الحمد لشهد که ارجاحی تواند دین مقام بر بیان خبری ازین امور مذکور و مگر آنکه واضح گردد که
 که این حدیث دلالت ندارد بر صریح اخبار مجتهد چنانچه ایما بر یقین تصریح کرده اند اما امر اهل بیت انگلیزین استدلال
 است بفرجه الفتن آن چیست انشای حضرت امام را که فنی المدینه و انفسیه که زید دلالت بر کبریه ان بخشند و لکن انهم
 یزیدون عنه الاله می فرماید آنچه بران دلالت دارد که ابو القاسم کمی بیان است استدلال کرده بود و بر قطع
 و عیال کبار یعنی زیما بر بنده نشوند و بمنزله و نوز و تعزیرش همین است که حق تعالی معلق گردانید بکفر سب
 او و او خال بندگان را در دنیا بر شرط احتیاب از کبابه پس معلوم شد که چون اجتناب

حکم فرمایند که این خبر و عمل انصاف و برحق نقل و کتب است و هم حدیثی ندارد و بدین ترتیب انقدماست مسلم نزد اهل
 باشد در پی آنکه اگر مردود و از علمای مجاهدان کتب عظام خود هم خبرند از پس ابدان چگونه دعوی ریاست بها
 حکم را بر روی فتنه و مشکلین نمیرسد و وجود ایشان فتوح را شنیدیم مضمون حدیث آنها در کتب قوم آبروی محمدین
 متشیعین بر خاک مذلت میریزد و حقیقتاً از صنایع بدائع او قاعا است که گوشتی بی ضعیف را اندر بدین حضرت
 موسی را یکبار فرستادند و چون پریدند بر کمر بمقام احاطه فرماید خواهد دانست که خبری را ندیم بر او چه گفت بود و درین
 تقریر موجود زیرا که در اجاع معاصیرین و انصار با عراف قوی و تفسیر اهل بیت بر عیت صلیق مشکلی نیست و
 ایشان بر نفس فریفتی و در شرح یکباره است یقینی حضرت صلی الله علیه و سلم بودند و اجاع حضرت طاهر بن موسی
 جعفر نبرگ داشت که مجلسی در چهار فصله کعبه در کتب بطبوعه و غیره دیگران در کتب یک تفریح کردند که حضرت امیر
 بر طور واحد بودند پس در اجاع اصحاب و حضرت بر اهل بیت خلفا در خلافت با جاع مرکب شکسته اند و
 ریخته نیست که حدیث اینها بدین امور قطعیه و مخالفت دارد و فلا یباید پس حال رسواست محبت
 در خانه این کتاب دیدنی است که راسته تا میسر خیالات قام خویش بیتی حلائی آغاز عباد و گوشت
 که امیر بر طور واحد بودند بلکه مثل انبیا اختلاف داشتند و نوذات من خبر افات قوی **له** لاریب که
 شیخ ابن بابویه **الحاق اول** قطع نظر از آنکه اعتراض مخاطب بر بعضی نقطه می کشد و از اب محققین نمی نماید
 میگویم که از آنجا که مدعیان جهاد و حکم کتب مخالفت خود را که از تالیفات اکابر نیست ادست و موضوع
 آن مناقب و مدائح صدوق را جمع کردن و نقل مجرات و کرامات و او تشبیه دادن است نذیر و نه
 استعداده درین فن بسبب سلب حافظه داشته پس مناسب است که او را بوزن گردانند
 ان کتب متقیرین تشویش و حیرانگی دائم و بکتاب فارسی که آن لبگ مجتهد الزمانی
 بنظر او آن فائز شده بلکه در تالیفات آن مقتضای الکفر و الهی و کما قالوا ما ننتفع بها
 رعیت نمرود و شریک بوده نشان و هم تائید زبانی و جز در درستان بمناظره صحران مویوس
 حسین علی خان برادر بزرگ عزیز که تالیف شان مدوح محبت خیر سرگال است در جواب چقدر
 از جبهه ای ایضاً رشید المتکلمین فراموش فرموده جای که کسارت حس را بر مذمب بعضی
 از قدما می رفعت ثواب فرموده میگوید که ازین عبارت هم مخالفت صدوق با اجاع معصوم میگرد
 چه مراد شیخ ابو جعفر طوسی ظاهر از اجاع اجاع فرقه محمد است شیخ ابن بابویه از اجد علمای محدثین بلکنند
 کامل علمای امیر است پس چگونه داخل اجاع خواهد بود ولی غیر از آنکه اینقد از رعایت طوطوشل بدیسی است
 که فرد کامل نیست که عند الاطلاق متبادر شود پس آنچه گفته که شیخ صدوق از جمله اساطین محدثین و فقهای
 قدما می باشد و جلالت ایشان مثل دیگر قدما عظام کلامی نیست اما علی الاطلاق فرد کامل
 بودن ایشان حریفی است که تا حال مدعیان متغوره نشده فعللاً ان نبص علیهم غیره

واحد منهم بر جای خود ننهاد بود با جمله حال علمای فقه مطابق تصریح مبدان ایضاح کما مر من قبل
 همین است که قلابی وقت می جویند و حرفی بر سبیل تحقیق در تالیفات خویش نمیکنند و در هر مقام از
 میدان مناظره راه قرا می پویند که چون عایت وقت برای روی ایضاعات مزجات و ترویج مز
 خرفات اقتضای کمال جلالت قدر و دفع ذکر برای صدوق الکواذب کردن امور را در اینج و آنجا
 اول نوشتند که لغو و کمال علی الاطلاق حرفی را از آنست چه ظهور ذات صدوق مطابق کتب احادیث فقه
 و توفیحات خزانه ظهور مجرّه صاحب الامر است و کثرت تالیفات او و درین ایشان مقتضای تصریحات
 محققین ایشان در علم است و هر گاه عظمت جبروت صدوق مساعد تقریر و تحریر مجتهدین رخصه
 پیرامون انکارش گردیدند و همین چاویدند مجملاتناقص و نهایت کلمات تشیعین خصوصاً مجتهد الزمانی قلبت
 استعدا و او ازین تالیفات انقدر عیا نیست که معتقدین حسن مناظره او از تشیعین هم عند المحققین
 خبیث بجز ندامت میشوند و بخفا می خود اعتراف میکنند نیست حال امام المتکلمین و نظام المجتهدین
قول در روایتیکه **قول** کور و کورانه آنکس بعد الزام بر آمده که بصارۃ العین را بعین بصیرت
 ندیده و فقط لا نقول الصلوۃ آنکس مطلع نظر داشته که باینجه مدت هنوز پیرامون عبارتش نگذیده
 حال آنکه بر یکی از شیعه و تالیفات تشیعی دیگر را از همتا و یار جا بجا بکلمه سطح بلاد و قوم بنود یعنی بکلام
 و مد و گار بود تفصیل این اجمال و تشریح انقیال آنکه عبارت بنده از مقام حکون نقل و اعوان محال نیست
 که شیخ ابن بابویه که علی الاطلاق فرد کمال مامیه است کائنات علی ذلک غیره و عیین او رده شریفند
 صبح ازان روشن است که این بزرگان شل گوش و چشم و دل نزد حضرت صلی الله علیه و سلم غرر بوده اند و قدر
 صرحو العجم چون التقیه علی النبی صلی الله علیه و سلم فی غیر موضع و این مرتبه که فوفی اینان مقتضایست بدین
 ایمان کامل و توان مفرط و اختیار زیاده مانند این ممکن نیست و بهو عین استحقاق کماله الراشد که گوش و دیگر بقول
 قدسیه در موقع حساب ایستاده شوند و درین عبارت قلیل معانی کثیره مقتضای خیر الکلام گنجینه ام اگر چه
 محبت بیکور می و کور انگلی مبتدا نمیشد البته بیکوت که تشریحی پرداخت و از تقلید ابو جریل که قرآن مجید است
 اولین می پذیرد است و است برید است زیرا که درین عبارت هم حاصل تمامی حدیث را بیان کرده ام و هم در آخر
 علمای رخصه را مستاحل گردانیده ام اما بیان تمامی حدیث پسرا البته همه عقلا نیک میدانند که کور
 اخلاص حدیث همین است که صدق و وفای و ذی النور یعنی مثل گوش و چشم و دل تر و حضرت صلی الله علیه
 و سلم عزیز بود آمد بر میان معنوم خاتمه حدیث پسرا و تواتر درین عبارت است که گوش و دیگر انقوش
 و موقوف حساب ایستاده شوند چه مراد انقوش قدسیه حضرت امیه بن جثیم است اندک چه مقتضای عموم اینها را هم
 باشد که استوفی زیرا که البته حضرت امیه در جمیع صحیحی فعل اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم قسم برین خورده
 که تمامی است او و موقوف قیامت از ولایت پیغمبر پیغمبر که در حدیث امیه صبح باشد که این سوال

از جمیع ائمه در موقوف حساب خواهد بود هرگاه سنی تمام حدیث از مبتدیان سنی گوش کردی اکنون بنویس بر حشر صانع
 که نشود اما آنحضرت ارض اهل بین است که واقعی از حدیث شیخ صدوق که در عیون و تواتر و ظاهر شد که منعانی
 خطی حضرت امیر و پذیر بود و بنیاد بگو گفتی و لیکن چون رسول خدا صلی الله علیه و سلم خلفای ششگانه را در وقت
 بودند و اجازت بر تقییر محمول است فلانید علی را بطول ما تقریر و نفس پس چنین است که علمای شیعه با بایست
 کرده اند که تقییر برای امیر اهل است نه حضرت سید ابراهیم علیه السلام و این امر بر بنده مجمع لیکن طبرسی در بده
 افعال احمد و علی که در آیات الاحکام است بر ظاهر است و سببی عبارت فی هذه المقالة ان شاء الله تعالی و نیز از بن خلد از تسلیم
 سید انبیا از خفا و بکار ساسال الاصول خاشی میخوانی یافتی بده اعلم ان الامتیه لما قالوا یعصمنا الله و وجوب
 امتنا هم و وجوب الناس هم فمندی هم فعال الامتیه و اتوا هم و تقریریم کافعال النبی صلی الله علیه و سلم و اقواله و تقریر و گو
 حجة علی التعمیل لانه کما انما هو فی باب التقییر فان فاعله و قوله و تقریریم هم تا کان التقییر بخلاف النبی صلی
 علیه و سلم و کتاب طبعه جاشی نفس مرجع است و در نیکه احتمال تقییر در احادیث سید انبیا راه نینا بدکارا یعنی و هرگاه تقییر
 برای آن جناب جایز نیست چنانچه بر زبان عالم قوم رفته که و قول ایشان بقتضای لفظی و کلامی و کلامی و کلامی و کلامی
 زینهار میرنگشاید پس حمل حدیث بر تقییر چگونه درست خواهد بود و فان الانسان یوقد باقواله اللسان اما تقریر عرض
 پس نیست که از خاتم حدیث عیون معلوم شد که حضرت امیر عرضی بنیاد غیر علی علیه السلام بودند و فضل از تمامی است
 و چه بدین اصحاب در موقوف استاده شوند و سئوال که و ندا اما تقریر و رفع پس نیست که در اینجا گفتگوی مستحقان
 رانده می رود و از شکیب معلوم یعنی خلفای ششگانه که سبع و بعد و قلب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و اما
 خلافت رانده و حیانت ایشان و موقوف حسابی سئوال معلوم ستانم سلب این استحقاق نیست
 حالای غایه این مرگه این بزرگان و موقوف حساب استاده کنند و از ولایت مرقض و علی بر سنده و معلوم نیست که
 از عمده برانید جوایش آنکه سوال مذکور در موقوف موجب کسر شان رفیع خفا نمیتواند شد زیرا که دیگر
 نفوس قدسیه مثل امیر و انبیا نیز درین سوال شریک اند و معلوم نیست بر اصول رخصه که انبیا را چه بکار
 معاذ الله چه هر کس که احادیث انبیا و بر باره حضرت امیر تنیک دیده و روایات رخصه خوب میداند که
 حمده بر ایستی است حتی که بروایات ایشان جناب امیر را نیز سخت دشوار است از عمده بر آید
 اگر حضرت زهرا و حضرت فاطمه را که نند و شکوه و شکایت آغاز فرمایند چنانچه در فایطیه امیر ابو منیر گفته بودند که
 مثل چنین رحم پرده نشیند که مانند خائنان در خانه گرینجه و در گان می درند و می برند و تو را جای خود
 حرکت نمیکنی و شکایت این بسوی پدر من است و می صحت من بسوی پروردگار من است چنانچه در
 در حق الیقین است چه از تفسیر اهل بیت که علی بن ابراهیم می جات است بود یا میشود که
 حضرت امیر خواهند پرسید که باقتلین چه کردی و عبارت از انقام نیست و این یک حدیث جمله
 که بر زبان تلمذ و وقت تعصیف تعبانه العین گذشته و قد رفته انما راست شد زیرا که امامت امیر

که از اول و آخر و غیره ظاهر است چنانچه در حضرت امیر ازین باب سوال کرده بودند و دیگر که باقی ماند
 بود و از خط این سوال اینیم به ثبوت رسید که سوال کردن بوجوهات قیامت و باره کسی پس بران نیست که آنکس افضل
 باشد و الا لازم آید که مثل حسین افضل باشد از جناب مرتضوی اعلی غیر ذلک لکن بر این نقل به امید پس غلطی که در جناب
 مرتضوی سوال کرده شوند غرضش نباشد و در اینجا اعتراضی است جواب طلب که چون گفته بودی که حضرت امیر
 سوال کرده شوند در اینجا چگونه لازم آمد که از ایشان در توقف حساب این سوال خواهد رفت چه فریعت امامت امیر
 امامت ابوالا بریه مسلم است لیکن فریعت انبیا غیر شوم چوایش آنکه انیکاسام جناب محمد جلالی حاضر است و غیر
 کتاب حادیث رفته وجود و چون کتاب تصریح کرده اند که مذکور است در باب منقول اثنا عشریه همین است که جمیع انبیا و اولاد
 انبیا جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم نفسی اند و انبیا غیبه امیه اند و از حضرت انبیا نیز این سوال در قیامت واقع شود
 پس این اعتراض امساعی نماند این است شرح معنی عبارت فقیر که در سال بعد از اربعین نوشته بودم و عوارضی بودم
 آن هرگاه تفصیل معلوم و این عبارت قلیل وقت تصنیف بعد از اربعین پیش نظر من بود و اعتراضات رفته بر این
 بهین عبارت جواب اوم و تقریر دعای خود را تمام کردم و چون یکجا جوچ و با جوچ را از هر طرف پرستم و خدا را تسکین
 دیوار گردانیدم پس این خبر را از المفسرین رئیس المفسرین دعوی این معنی نمودند که فلانی کتاب عیون را بگوئی بدید
 و مقتضای بر نقل حاصل بعضی فقرات آن از قبیل لا تقربوا بالصلوٰۃ من بعد یوم یوم و غیره و از آن فرموده
 حدین تقریر محمدین است که حرفی را بنیدند و از خط حروف دیگر شیم و پوشیدند و در و گمان از روی سهلش شرح دادند
 حال اعتراضات این پیر نابالغ این عقوبت معلوم میشود که و بدیانی پیش نیست لیکن باینهمه میگویم که از نقل
 از حدیث چنان مدعی شد که باز این است هیچ زیر شش و بیله امان رستم که در مانند آن از حدیث این شهر خوب است
 که بیچاره کتاب عیون را باینهمه کوری و کرمی دید و شنید بر خلاف والداری مروت که زیر شش و بیله امان را
 و کتاب عیون و اوقات تصنیف حسام هم کشود **قوله** و الا لا نسلم **آه** **قوله** محمدنا عاقبت انبیا و ما و کتاب کتب علم
 تفهید در این مقام و فعل او و بنیا و انبیا حاشا بر حج و تعدیل نموده باعث نیست که عیوب بزرگان خود را کینه
 اشکار کند مثل طشت از نام افتد و بر کسی از اهل حق بفضل از روی شادان گردد و این بحث طول بسیار میخورد و بگویم
 لا اقلع حریف چند بر وتر و هم که بر اصول فقه و اصحاب حضرت سیدالارکان که صدراول بودند کسی غیر از مقداد و ابی
 شام که از سنا سنا رتدا و تعلق کردن حقوق اهل بیت اجماع و خانی باشد تا بجای که بعضی از سنا که گریه را اوصاف
 و اوجین نشان داده و درین پرده حق است مذکور و فضل اخوانه اند نیست شان هم با بار در زمان خلفای
 راشدین و بعد از آن وقت خلافت امیر المومنین از زبان حیدر که از او دیگر امیر طار ساقا و احقا که کتاب معتبر
 امامیه حالی گردانیدم و هشتمی مقداد بسبب ظاهر روایات بنابر اخبار و معانی نمودم و رنه ممکن نیست که رنضه
 بعد از تقریر مطاعن اصحاب که لازم آورده باره انبیا علیهم السلام جان سلامت بر ندیده جامی مقداد و ابا بزار این قیامت
 مرتب نگرداند که غلطی از فلان شمس گر بختند و خاک چنین مثلت بر مقدار حق خود بچسبند و جان خود را از حضرت

خدا ما سیرم تباد و بجز عرش برین در گذشته و این را مبرر خاطرین هر دو مجلد که این کتاب محتاج به بیلی نیست
 و اگر اولیای محبت را که یکدیگر چون در باب سبب اختلاف حرج و تعدیل است و شیخ بهای و غیر
 او در کتاب اصول و قاضی شوشتی و در احقاق گفته اند که بحرج مقدم علی تعدیل لاجرم باید که در
 را بجوی سخنان کو هم اکنون بفاصله سیر از کتب رفته خواهی دانست که این تقدم وقتی است که سبب
 تضعیف گمان قوت و وضوح رسد و در باب الزام انچه مجتهد آورده قوت و وضوح آن ممنوع
 اساطین بنیب شما همچو شیطان الطاف زیر این قاعده مندرج گردیدند قطع نظر از آنکه ایشان هر چند
 توحید باری عزوجل و مکتوب علم انلی او بودند علاوه کلام دلیل تعدیل فضل را پیش نظر داشتند
 و جرح اول را پیش پش انداختند و باینهمه میگویم که گفتگو جهت سند حدیث را بطلال احقین نیست
 بلکه در اعتبار و عدم اعتبار است یعنی انقدر ضرور است که نقایح حدیثین بر روایت راوسی بنیان
 استدلال ننهند و انرا معتبر دانند و از کتب قوم حال ضلالت صدور و قیاسی گفته بودیم عیان شد زیرا که
 عقل تنبیه نمیکند که در این تراجم صدور و مراتب عطشی برای او و موسوی حسین علی خان او را و کمال قرائت
 باشد و خود مجتهد اقرار کرده که صدور اساطین حدیثین است الی غیره فلک پس البته اگر نزد او اینچنین
 معتبر نمی بود در کتاب عیون که با قلمبار فاضل مجلسی در آغاز مجلد اول بجا در کتاب سن لا یفیر است
 وار و نمیکند و یا هم نمیکند راست بلکه عزامت یا علت شد و ذواتند آن قبل می آورد چنانچه معمول است
 و در کتاب الکمال الدین و اتمام النعمه که بنصره مرجع مجلسی در مقام مسطور مثل اصول را برده است بر روایت
 راوسی مذکور است تا خود احتجاج نمی نمود و حال آنکه قریب ربع اول ازین کتاب بر روایت سبیل این بنیان
 و غیبت موسوی ثابت کرده و هم بر روایت دیگر در باب انفس علی اتمام که قریب نصف کتاب بنیان
 او آورده و باینکه احتجاج بمان نموده و او را بر روایت دیگر تا نیای پیچیدن در مقامات دیگرش و چون کمال
 و جروت قوی صدور و وفور کمال بود و نش علی الاطلاق بوضوح انجا میسر لاجرم حاجت نبود که از کمال
 اجماع مجتهد رسوای شیخ ابن یلویا عاودیت حاصل و فروع را که بواسطه راوسی مذکور برای تفتیح مسائل
 دینی آورده اند نقل کنم ولیکن برای مزید توضیح دعا و تفتیح سفاسطرحین دیگران می افزایم بگوش
 دل باید شنید که نه شایع المشایخ و کتابهای خود که در اصول و فروع نوشته روایات سهل
 مستعد علیمانده است که کلینی ثقة الاسلام را و فضل که از شایخ صدور است نیز کتاب خود را
 براسند لال و احتجاج بر روایاتش تالیف کرده اگر با ورت نیاید باید آنکه محنت را بر خود گوارا متولذ
 و کتاب شایع امور خود نظر کردن و بدون قصد نظر اباب آن را و این که او بعضی از مقامات بابا
 حفظ بر ترجمه روایت او منقح کرده مثل بابا بخانین تعرض المرضی باینش نیست علی بن ابراهیم علم الهدی
 و عدو من اصحابنا و فی نسخه عن عدو من اصحابنا من سبیل بن زیاد و عن ابن محبوب عن علی بن حمران

قال قلت لابي الحسن عليه السلام المدة تقعد عند راس المريض مهني خالفته في عد الموت قال لا بأس
 ان تقصده فاذا خافوا عليه وقرب ذلك فلتستخ عنه وعن قبره فان الملائكة تناوئ في ذلك باب حديث القبر مشهور
 وان رسول الله صلى الله عليه وسلم لحمله بدور وروایت سهل استدلال بخبره وروایت دعوی حدیث قبر و حدیث تقص
 روایت اوست و در باب ثواب من شکلی مع جنازه سه روایت فقط از فضل کرده و روایات دیگر ایشان نیز موجود است
 الصلوة علی المؤمنین التکبیر و الدعاء سه روایت از دست جعفر وایت از دیگران و گمان میبر که کلینی عمو فقط
 در جعفر فروغ بر وایت سهل بن کثیر استدلال میکند و در مجلد اول که از اصول است زیرا که حال مجله او در پیش نظر
 که از آثارنا انجام بر وایت سهل مزین گردیده از آنجمله است بسم الله کتاب کافی که کتاب العقل است و سهل
 که اسناد حدیث دوم ابن است علی بن محمد عن سهل بن زیاد و در همین کتاب است بعد از ذکر حدیث علم
 که صدر است بلطف یا بشام علی بن محمد عن سهل بن زیاد و بعد از یک صفحه کلینی میگوید علی بن سهل بن زیاد
 بار و حدیث دیگر آورده و از آنجمله است باب فزول العلم و وجوب طلبه بالبحث علیه و اینم روایت اوست و
 از آنجمله است باب اصناف الناس که آغاز ترجمه آن از حدیث اوست و از آنجمله است باب فضل
 که مشتمل است بر روایتی از علی بن اسباط و از آنجمله است باب سوال العالم و تذکره که حاوی است
 بر روایت از جعفر بن محمد الاشعری و از آنجمله است باب النوادر که روایت راوی مذکور را محمد
 مسطور در آن است و از آنجمله باب رواه الکتاب و الحدیث و فضل الکتاب و التمسک بالکتاب که مذکور
 است روایت او در آن از احمد بن محمد و از آنجمله است باب التقليد که روایتی در آن موجود است
 از ابراهیم بن محمد العمالی و از آنجمله باب النهی عن الصفقة بغير ما و صفت به نفسه حل و تعالی که روایت
 او پیش از پیش در آن مروی است از احمد بن بشیر برقی و ابراهیم و غیره و از آنجمله است باب معالی
 الاسماء و اشتقاقها که در آن روایت اوست از یعقوب بن زید هم از این بن محبوب و بعضی از ابواب
 فقط بر روایت او مقصود ساخته از علی بن اسباط طایفین بن زید از دست بن منصور عن جعفر
 عن ابی عبد الله علیه السلام قال ستمه لیس للعباد فیها فتن فی المعففة و الجبل و الرضا و
 الغضب و النوم و البقطة و اگر همین عنوان تفصیلی کافی کلینی امام الایمه قوم را بنظر در
 تمام کتاب را بر وایات سهل مخلوط مشهور خواهی یافت کما لا یخفی و بعد از این
 که حقیقت حال و مصروف مقال بر تو پیوسته است احتمال آن یعنی که روایات او از قبیل
 متابع و اشهاد و تقویت است یا تعلق دارد بمسئله مخصوص از مسائل فروغیه بموضع مخصوص
 یا بطور ندرت و شدت از هم باشد کاش علامتی برای معتمد و علافان آن قرار میدادند
 عاین هم صورت نیست و شیخ طوسی که امام اعظم قوم مورد لوم است در
 افغان استعمار بر وایت سهل کرده و نیز سهل پس بر رفته مشکل ترش نیز

در باب رعایت که تا نقص و ضوئیت بروایت سهل استدلالی نمود و ایضا در باب
 وجوب غسل میت و غسل میت بروایت او احتیاج ساخته و از باب غسل جمعه بحث است همان میشود که پیش
 سهل معتقد است الغرض در طاعتی فقیرترین است که بروایت معتدین امامیه مناقب و روایات و الهیه و تحقیق
 خلفای راشدین در سالیله عبارات العین بطور نمونه بیان کنم چه عبارات فقیر که مخالف هم نقاش برده است چنانکه
 دانستی گواه بر آنست اینی علماء و معصنات معتدین امامیه که در وضع و نام خلفا و حسب و جوی حیو و ایشان
 عمر و غیره را صرف ساخته و خالی از مناقب و روایات و الهیه و حقیقت خلافت را شایسته نیست و الحمد لله که این
 مدعا بعنوانی حاصل گشته که کسی را محالی نمائند که آن را رد کنند و الا لازم آید که محبت الزمانی شیخ صدوق و کفایت
 و هم کتب ایشان را از دایره اعتماد خارج گردانند و درین مرتبای و فخرانی دین و مذهب شیعه است زیرا که
 جامعین اصول به روایات سهل مذکور مسائل اصولی و فروعی را پیش از پیش باجماع مینا و دنا و اهلان
 بینم و درین وجه حجت شمرده اند و بعضی متاخرین مرجع گردانیدند و لغت ما قبل بعیت فی فروع محکم گرد
 فی اصول مذهب شمر باد از خدا هم رسول اما آنچه محبت الزمانی از کتاب شیخ علی و کتب نقل
 فرمودند پس غایتی از باب دعوی کذب و خلاف و تعصب است یا وجود و تشیع و ازین کتاب عیانت
 که آن کسیت از رفقه که خالی و متعصب نباشد حضرات ائمه معاد الله عمر خود با همی در بیان نیکی بدین
 و دیدیم بچنان صرف که زنده مجلسی عموما نوشته که ظلم و جور از عالم تا آخر بد فتنه خنجر مندرج می شود
 عموما و دیگران قتل قایل را خصوصاً نوشته اند و نبوت کذب را و می مبتدع عدم اعتبار روایت
 بلکه عدم صحت هم نیست چه جای شیعی بودن مگر جناب مدعی اجتهاد و تکلم شرح اصول کلینی را که
 از زمانه است و از مشایخ کتب شیعه هم ندیده اند که صاف صاف زیر حدیث عدم وراثت نیاید
 میگوید که اگر چه راوی آن کاذب است مگر حدیث صحیح است الغرض بعد از حکم انبیینی که روایت
 سهل معتقد نیست و از باب اعتبار ساقط و از مقام صحت باطل است بر امامیه سخت مشکل و از روایت
 چه خود از کتب و بنیه ایشان درین کتاب مثل افتاب نیر و روشن شده که مقبولین لسانی رفقه
 از صدر اول معاذ الله و در لغت مرصوسی و اول و امجاد و آفتاب مانده اند و از دایره حین و ایمان
 خارج بروایات ائمه اهل بیت که بر امامیه حجت است لا قرار هم علی القسّم و هشامین و زراعه از بعضی
 مرسله و درین مناقضین که با هوای الواقع رئیس اهل نفاق یعنی شیطان الطلاق با و صف این
 هم بعینت و اعتبار است پس اگر سهل را که راوی هزاران ابواب اصول و فروع مذهب شیعه
 از امامیه زیر قلع و حرج بگیرند امر سبب بس مشکل علماء و لازم می آید مشکلی دیگر بالا تر از آن
 که حرج و قلع امامیه را در باب کرده مذکورین علمای امامیه در پایه اعتبار نه نهادند و حسابی از آن
 بر نه اشتند و حال آنکه بوجه بسیار حرج مذکور راجع بود که ما بوسیله بی خلاف جرح شیخ علی و نشان

از جامعین اصول اربعه بلکه باقر مجلسی امام سنی و هم از متاخرین بر روی ایشان در اصول و وقوع احکام
 کرده و با سجا به و یا نش استدلال نموده و تقریر نمودن او گواهی داده تکلیف روایتی که درباره مناقب
 اجله است حقیقی علی ما عرفت به تقریرش و اینها را مجری علی ما نفع علیه علیه سی فی تفسیر دارد و خود پس
 اصحابه العین را زینما درین بابین و طعن علیه می تواند گرفت اما همه کابر قهید بر نفس مورد ملامت می شوند که
 آنقا و اینها امری دیگر بشود که در زمره کتب معتبره نیست نظر چنین میگوید که بر منصف عیب مخفی نیست که علم کنند
 و این بابویه با حال رجال آنها را دیده و تراشید و غرضایری و علامه علی و غیره است پس تضعیف این روایت
 خصوصاً با حالیکه در سند کافی در ملل بحضرت و نظایران واقع اند و طعن در آنها بغير قاضی واضح مقبول است
 چنانچه محققین علمای امامیه در فن روایت و در شرح کتب احوال تصریح بحدان فرموده اند و حاصل که
 رجال مذکور نزد این مشایخ عدول و نقایات اند تاخرین که این رجال اضع و جرح نموده اند غیر معتبر است
 زیرا که جرح و وقع بغير بیان تفسیر ظاهر اعتبار نیست و تقدیم جرح بر تعدیل در صورتیست که جرح مقدم باشد
 چنانچه در فن اصول فقه و اصول حدیث تقریر یافته است فی الملقه **قوله** و در روایات ضعیفه آنچه
۲ قول مقبولیت روایات و فنی تواند شد که محذوف کتب معتبره خود را بنیم و بین اند محبت ندارند
 و از تمام صحیحان روایات کنند و در کتب ضعیف که در مذہب شان معتد و معتبر است چنانچه از کتب ضعیف
 و کتب بی غیره واضح و لایح است پس اگر جامعین اصول چنین تصریحات بکار نمی بردند و بدین امور
 خویش اکتفا نمیکردند این تقریر صوری میداشت و با این خصوص مذکور و تقریرات مسطور تقریر محبتی قائل
 این نیست که گوش بران تنیم تکلیف که دل بران و هم اما عمای اهل سنت پس حال ایشان تبصره مجتهد الزمانی
 و اینجا مانند علمای و افاض است زیرا که از قول مجتهد معلوم شد که روایات مطروحه و ما اوله و کتب ایشان از نظر
 یافته که علمای ایشان از تلقی قبول نکرده اند و از اینجا است که برای تمیز صحیح از مقیم و تزئین فاسد از
 تدوین کتب حال و تمیز با مراتب صحت و ضعف اقوال نموده اند چون حال کتب اهل حق بر لفظه مجتهدین
 عنان است پس استدلال مجتهد به حدیث صحاح شش عدم بیعت جناب از غصوی اما بی چنین بر عدم
 اسحقاقی و لدین خلفا و هم خطاب و با حادیش دیگر علمای اهل حق و اهل حق نقل کرده و اما اول مطروح
 نموده اند و بخود و از موضع اعتبار ساقط خواهند بود و چه جای آنکه اهل حق هزاران دلیل بر این معنی قائم کرده
 باشند که صحابه و اهل بیت همه که حقه و عداوت نداشته اند و مخالف ایشان مثل شیعه و سنی نبود و بسیار
 مقدمه مذکور عدم بیعت بوجهی چند مدعی شیعه را مستلزم نیست حالیکه کما ما ندانیم مجتهد و شیعه
 کتب خویش شیعیان را اهل حق نموده که چون امامیه استدلال میکنند بر روایت دیگران اهل سنت و با
 سعادت گویند که روایت بخاری و مسلم نیست و هرگاه از مسلم حدیثی از این زمان بر میارند که متبر
 مسلم بخاری نمیرسد چون حدیث بخاری و بروی ایشان نهاده می شود و دست و پا کرده در رواه

بجز تفسیر اینصفت نیز نیامیایم بلکه محمد بن حنفی حنفی است که بر امور معقول و مطابق قواعد و اصول طعن نموده
و نیز زبان گیرند و این حماقت دیگر و مشکل اخراست که بحجت عدم اعتبار و این سهل بر محمد بن احمد
قول ثانیاً آنرا **قول** آن روایات را که متفق علیها بین افریقین است و دلالت میکنند
بر کفر و نفاق و سلب استحقاق از خلفائی را شریفین چنانچه قبل ازین گفته بود که محمد بن معارض است که
صحنه متفق علیها که دلالت صریح بر کفر و نفاق و بطمان خلافت اصحاب نموده و باید دیدین مقام او
تا بر هر یکی از آن روایات یک یک ساله بر سهما کرد و آرم و باوله عقلیه و روایات موافق و مخالفت تابع
که زیرا تقریرات علماء شیعه در آن بر قانون عقلا منطبق نمیکند و بلکه بسبب عدم مراعات شروط
قیاسات و جابجایی حقایق بپیش افتراات هر طرف متکلمین نفع رسوا میشوند و عقلا متحیرانند بسبب
هر گاه روایات متفق علیها و کتب افریقین که براسی مطاع علی اصحاب کارگر شود و موجود باشد رخصه جزا
بر موضوعات خویش انداختند چنانچه درین مقاله نیز عیان شد و وقت تقصیر قلی کنشوری بود بداشت
فکیت که در کتب اعمور و اخبار مجلسی روایات میسر و شود و ابواب و انجمنی منعقد گردانید که افادات
ایمیه را بر قرآن مجید و حدیث شریف عرض کردن و موافق یا بر سر و چشم گذاشتن و مخالف را ساقط کردن
و لاریب که ما حدیث مدح صحابه را که بآنها آن از عیون و کتب و التبی قرآن مجید موافقت دارد حدیث
یا **أَكْبَرُكُمْ رَحِمَى اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَ أَوْفَرُ وَ أَفْضَلُهُمْ وَ أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا وَ أَكْثَرُهُمْ حِلْمًا وَ أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا وَ أَكْثَرُهُمْ حِلْمًا وَ أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا وَ أَكْثَرُهُمْ حِلْمًا**
روی شان و قیامت سیاه و حال شان خراب و تباه است **أَكْفَرُكُمْ تَعْبُدُوا لِمَا كُنْتُمْ كُفَرًا فَذُوقُوا الْعَذَابَ**
يَا كَاكِبُكُمْ رَحِمَى اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَ أَوْفَرُ وَ أَفْضَلُهُمْ وَ أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا وَ أَكْثَرُهُمْ حِلْمًا وَ أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا وَ أَكْثَرُهُمْ حِلْمًا
و از دیگران برابر احباب ایشان رسد و ایشان بخود بدایت اند و صریح امام رضا علی غیر ذلک من الاحداث
النسبیه افاضه و عوی جامع عزت ظاهره و باهر فکر و ریس منوع است درین میدان باید مصارعت قدم نهاد
و بدلیلی آن جامع انابت گردانیدن و الی الخ و الاصح اگر مجتهد بجمع خود یک لیل بر زمین مرتب کند البته
رکنب فقه در خلافت آن مرتب توانم کرد و انبیا کتیک میدان لب ازین این ناقب که بر روایات حضرت
خصوصاً حضرت شهباز و حضرت امام صادق است عاقلی بخوبی کند که نفعه باجماع عزت ظاهره
مطلوب خود را میباید چون تواند نمود و **الحج** که در الدار بی حرمت و دلبرانی و فایرگاه و رواجی بی
یابد که آنان سرافرازی بکمالش بدین معنی تواند بود که حضرت امام صادق گوشت هر گوش نمینورسد یا حرام است
تشیع آنجناب بتقلید جامعین یا ضلایم یا هم خانی در صولام با ثبات رساند و تشیع قاضی ایمیه بران متفرع
گرداند و شتر خنجره را با ضلالت ابعیوض و انوار الحیرة بقول اخبار بین ضمیمه سازد و شرم و حیا را جواب
احسان داده و بر نفس الجلی بر و از دو همچنین چون این مجتهدین عبادتی از کتب اهل سنت انهم بر وایت
غیر مؤلفین در زمین نیست آنکه فلان امام مسیح یا در وضو میکرد و انجیک را مستلزم لوازم تشیع قاضی

و آنحضرت را رساله سیف و لوح چید پست و عیان نشاند که در بابهای کاغذنگاه باشند پیش وقت ضرورت میرود
 نیامد اصل این حدیث بعد از کمال و ملائمتی رسد که مناقب عظیمه و مدایح جلیله در کتب دینی روضه برای مفسرین
 مدالالت یقینی بایم و در اصل حدیث ظاهرین بر مدعای روضه مناقبین قبح کنیم و گوئیم که چون خود سلطان
 گریه مستعد میج جبریل و ثنائی نبیل برای خلفا باشند و مطابق فرموده جارجی خود ایشان با سمع و بصیرت و قوا
 پیغمبیه و اندونیز حضرت امام صادق علیه السلام که شش هیکر بلا منوع از تقیه بودند که باید علیه اصول اراکانه
 مستعد نزول آیات قرانی در معصایین که امید ایشان صاحب نموده اند که معرفت مفصلا چگونه انعقاد اجمال
 حضرت طاهره تصور کرده اند فضلا عن الاما و النان و الیقین فاعلموا ان فی الالباب و قوا و ان فی الشی عجا
 و انبیا بر عقلی اذفع شده باشد و چه اختیار حدیث حضرت امام حسین گوشتواره عرش با المشر فین و بیضا
 رة العین و حدیث حضرت امام صادق که هر دو بر اصول روضه امام ناطق بودند و بر مصلحت و امام صامت
 و هرگاه این هر دو جنبه تقدیم مدایح و مناقب لشکریان خلفائی را شایین بدان و رعب باشند که دانستی و حقائق
 نامته را از برای بدن مصلحت حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اعتقاد کنند از برای مصلحت و آثار مصلحت چه نام توان برد
 کافیه که در کتب کلامیه مثل مسالک اقام و شرح آن و در اصول قوم مثل کلینی و شرح آن مصحح
 کلامیه بدی بر یک بن و یک آئین بودند بر وجه یکی از ایشان فرموده همه فرموده اند و هر چه یکی از ایشان تصدیق
 همه نموده اند پس بالبابه اجمال حضرت برین امر مستعد شد که خلفای ما شد برین مصداق است سیت و آیت امام
 نور و ایت اشتراک است حفظه و اید و از برای حضرت بی شبه و غنث و سمع و بصیرت و قوا و حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله بود و اندر حریفی از ان احادیث نقل کشمیری و نیزه نشان میدادیم که حضرت ابو عبد الله فرموده اند
 حدیثی حدیث ابی حدیث ابی حدیث جدی حدیث جدی حدیث الحسین و حدیث الحسین و حدیث الحسین و حدیث الحسن
 حدیث امیر المومنین حدیث امیر المومنین حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله
 عزوجل باز میگویم که محبت ما کرد و عوی نمایی که حضرت طاهره اجماع کرده اند بر امر مذکور و هم حدیث و املیت
 و در بیان اجماع کتب خویش میکنند با اهل سنت ضرری نمیرسد زیرا که اگر کتب ثابتهای بنابر اهل سنت نقل
 و در بعضی مقال تجدیدنا عاقبت ثنائیست گفته بود که اگر ملود و برین حدیث حدیثی است که در کتب اهل سنت آمده
 سفید یا اصلا نیست مهند اسرار حضرت با حدیث صحیح و معتقد علیه که دلالت صریح بر کفر و نفاق و بطلان
 خلفای گفته و در و معلوم است که اقرار عقلی و عقلی مقبول و در اقراریم لا نفس و اگر مراد نیست که در کتب
 اهل سنت اجماع حضرت طاهره بر این اتفاق خلفا و آئین ثابتهای است و هم تقسیم حدیث پس حدیثی که ما شایسته
 انکسب متده روضه هم اجماع این املیت ثابتهای جلیله خلفای متدین که عرفت تفصیله اتفاقا و لا حاشه
 فی الاما و ثابتهای انقض بر چند عجم که جواب کلام محقق تمام از بدوی تمام و در و سه ورق با انجام رسانیم
 لیکن خدشات و اعتراضات را به هر طریقی تازه تر میفرموده و بر وی دین مذموبش و بر وی خاص و بر مخالفان

اما دعوی اجماع علمای مذہب فاضل برآمد که در سیر چند نظر با آنچه نینالین عاملی فصلی قرار داده که شامل است بر سائل که شیخ المخطئین دعوی اجماع در آن نموده و خود قائل است آن فرموده و معصوم و شایسته
 این فصل نیست که نقیض بر کلامش عرضه نشود و همچنین کلام سیدین قوم نینالی شریف ثانی می تواند گفتن که
 حال شیخ و سید شافعیانست و ای بر حال نبند که فیض مایلین فیض مایلین نمی رسد چه جای آنکه دو کتب قوم از جانشین
 گروه باشند و بحضرت ائمه تواتر رسانند که حجت اجماع از مذہب اهل سنت است علمای رافضیه دعوی تواتر درین
 وارد نموده اند علم محمود و رسول و احادیث از ائمه است و تحصیل احکام شرعی یکسب نظر که باعث اختلاف است
 نیز نیست یکبار بعد از آن صاحب قیل قال تواند رسید که علمای رافضیه بکدام چیز اجماع کرده اند اگر مقصود
 وارد و شرعی است برای خلفا و ائمه پس چرا ائمه فقیر و ضعیف حیریه راه نظویل یکشود و در آن عمر
 نموده و همچنین علم و غیره و اگر احوال و اتفاق ایشانست لاجرم مخالفی نیست که با بیان واقعی ایشان حکم میراند
 وَ كُنِيَ اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ الْقُلُوبَ وَأَكْمَرُوا و اجماع نیست که علمای شیعه در سلسله استحقاق را شایسته اتفاق کرده اند
 پس چون وقت دانستی که این اجماع بعد از تسلیم و منقول معصومین از ائمه با آنچه تحت تواتر بود و حال آنکه اجماع
 ایشان با حدیث عماید محمد بن رافضیه بر دایع خانقاریه ثبوت رسیده آنچه که کلامی شده و فلا بد علیها من اقامه
 البرهان این اجماع سبب و دلیلی بود بر تشریح مجتهد فانی در هر کتاب اعتقاد که بانه سلطان لیکن کاکت که را بنویس
 عقاید پادشاه بزرگان حدیث امامیه یکبار خواهد شد که شایسته کلامی مثل صاحبان شافعی صراحت گرفته اند
 که در اینجا و آنجا مردم بوند از اهل لسان بتوانند عدم بلاغت ازین جهت اتفاق می افتد و عدم سلاطین بدین سبب
 و احادیث ائمه را می باید آری کاکت مخالفت عقل و نقل این است که جناب سیدیه و ربیب مذکتابتیه و طیار
 و باوصف الحاج شیخین و بذل انواع سستی و کاکت حضرت ابو ترات کافی حلال الشرائع طلال اسرف نقره مانده است
 الحرفی سازند و شب و روز بگریه و زاری می پردازند و خلافت نبرد و توکل و حسن و وقع و برین عمل را از جناب
 از جواب اهل علم و متدین که در مقابل حضرت سیده نسایه العین قبل انجا و است الحزن و بعد از اتفاق این مصداق
 و محسن باشد و بجا روحی این معنی است هم معلوم توان کرد یعنی نبرد و توکل پیش گیر و آنچه گویم پیروز می
 گزاید و فرزند است را خدا خاص است الفی غیر ذلک و بهر حال کفنی علی انسانین قول و مثالانی اخذ اقول
 لاسم که مخالفت مذہب امامیه باشد غیر ما که اهل الظاهرین کلامه زیرا که بسیاری از ایشان قائل شده اند باین
 واقعی خلاف کلامیه است و تشریح علمی کرده و آردن پرست بعد از عذاب چه منی دارد و جمعی که بنا بر حسی
 ایمان اطلاق و طریقان آرد و اثبات دایره مذہب هم اگر چه مخالفت تعلیم باشد که باینانی بصارت العین مجمل و غرض
 فی هذا الکتاب مقصود است لیکن برزخوم شان بیانه مناقب و محامد مخالفان و این مذہب مخالفی نیست مگر با آنکه
 که مفسرین شیعه مثل کاشانی و ربیع الدرعوان نوشته اند که حضرت علی علیه وسلم فرمود که بدو فرخ نزد
 بگفتی این بیت کرده و نیز از جمیع اهل ایمان و خلاصه المنهج و غیره ایمان صدیقی و خلوص او بایت غار پدید است

آنکه شاید درین دعوی اصلاح قرآن مجید که غلط بسبب تحریف بیاثر عثمانیست قصد تنهائید
 در این بقتضای اینجیست همین ترتیب مذکور است که **لَا تَتَّبِعُوا الْاَوَّلَیَّیْنَ وَاعْبُدُوا لِلّٰهِ وَاقْبَلُوا** کات عسکه
 منکر این اصلاح بدان مانند خوشنویسی را قرآن مجید را وند و گفتند که باید دست بجای تعریفی مکنی باری
 مشوق نمود چون نقل فارغ شد بعد از این امانت گفت که هر چند در اصل غلط بسیار یافتیم لیکن برونده خوش کارستم
 مگر در جای چند چنان ندرن شد که اگر مطابق اصل بنویسم از دایره ایمان برآیم از جمله است لفظ غلط و بیایه که در
 شرح ساختن حقیقه الامر نیست که اهل نفاق که کتب دین و ایمان شان قرآن مجید را محرف و مبدل
 و نادر و ناقص میگردد و اعتقادشان نیز نیست در اصلاح قرآن مجید یا یکی ندارد مگر بعضی بعد از این
 این اعتراض گفت که مجتهد و یحییث چه است و من و آیت سرگردام که حضرت باری را چنان
 که باوصف آنکه قلب بیس اعضاست سمع و بصر را مرتبه تقدیم عنایت فرموده و اگر گویند فرق
 از ادنی یا علی گویم لا نسلم زیرا که سمع را راجع گفته اند بسبب آنکه طفل سخن مرعی خود گوش میکند و بی
 می آمد و مطابق زبانش خواه عربی خواه فارسی و هندی و زبان دیگر حرت می بیند چون سمع ندارد
 و لال میگردد و گویند انسانیت از و سلب است بخلاف سلب بصر که نه از انسان از سلب و حکما و قرا
 کالمین فنون انجین بوده اند چنانچه از تفاسیر بسو طه نیز این امر چنان ظهور میرسد که حاجت
 به تحقیق اندام و دعوی انیعنی که مبدل در صد و اثبات افضلیت شایخ فاضل بن روابت
 آنچ پس دلالت بر کمال عتساف دارد و تفصیل این ابهام آنکه در رساله بصارت العین این عبارت
 در آغاز اثبات مناقب خاندان نوشته بودم چنانچه مجتهد نیز نقلش کرده که علاوه مصنفات معتبره
 اما میدک و وضع و با تم خاندان و جستجوی عیوب ایشان عمر ز خود را صرف ساخته اند خالی از مناقب و در اثبات
 و ادله بر حقیقت خاندان را شایسته نیست و ازین عبارت چنانکه می بینی دعوی مدح و استحقاق خاندان
 معلوم شد افضلیت ایشان نیما بینیم که حدیثی فضل است بل عمر رضی الله عنه باز عثمان یا آنکه این
 بر سه از جناب مرفوضی افضل بودند کجا مذکور کرده ام انصاف باید نمود و بر نه و بیهوده لب بنایه کشو
 من بعد چون محصل حدیث امام صادق را که یعنی دارد و نمودم این عبارت با احترام و موافق و محض
 مرتب گردانیدم که هر گاه ایمان و عدالت و رضامندی خدا جدا و ایشان با قبایل عرب و عجم که
 و قیصر و شطوط جدا و برای ما جزین ثابت شد برای ثبوت خلافت راشده خاندان و حالت منتوره
 باقی نماند ازین لفاظ و حروف هم با اتفاق خاص و عام نبوت خلافت راشده و شروط امامت
 و جدا و مقصود است اثبات افضلیت که این بخشی است جدا گانه و در اینجا این بحث نه مطمح نظر است
 نه حامی انفیصل بر آن موقوف است و بعد از قصه خندق این عبارت نقل کرده ام چنانچه مجتهد
 بنقلش نگارسته که یعنی بی آنکه خاندان نباشد و خلافت راشده ایشان مقبول آنحضرت صلی الله

علیه و سلم باشد امکانی ندارد امتی و مقبولیت این بزرگان کما موقوف است بر افضلیت کمالا یعنی سببی
 انشاء الله تعالی و بعد از میان روایت حضرت امام حسین رضی الله عنه و حدیث رسول الله تعالی این بزرگان
 بر زبان قلم جاری گشته که خیر نبی که فوقیت اذان مقصور نیست یعنی گوش چشم و دل آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم گشتن بدون ایمان کامل و توسر معطر و اختیار زهد و مانند آن ممکن نیست و هو میر
 استحقاق الملقاة الهی باشد و این کلام نیز نموده ای بلند حکم میکند که حقیقت این بزرگان بر عامت
 کبری و ابدیت ایشان بخلافت رانده و مقصود است به تفصیل مبینتم افضلیت ایشان بر سایر
 امت و بر ظاهر است که مناظره بان مملین افتاده که مدعی کفر و فساد اصحاب کرام اند و سلب استحقاق
 از ایشان مینمایند پس مکرر مدح و مناقب این بزرگان و اثبات استحقاق و در اینجا کامی است و مضاف
 با گروه تفضیلیه نیست تا بحجت افضلیت مد نظر باشد و اگر بنور دعای سن نبیال محبت نماید
 باری بشارتی روشن میکنم که حضرت سلمان و ابوذر و مقداد و ابراهیم و سنان و زید و جابر و
 که مقبول بارگاه رسالت و عادل و مکرر کی بود و سیرت نیک داشتند با وجود حصول مرتبه
 اعلی و او سطه و ادنی فیما بینهم و کسی که مدعی عدالت و مقبولیت ایشان باشد و روایات مناقب
 شان برای الزام متکبرین مجایب ایشان آرد و اگر چه آن روایت و دلالت کند بر افضلیت مقداد و سلمان
 و ابوذر لیکن در جواب آن شخص نتواند گفت که این احادیث مخالف است بسبب آنکه تفضیلیت
 سلمان هستی با جمله مقبولین بلکه با مفضولیت و افضلیت هر دو جمع تواند شد و چنان نیست که مجتهد
 پریشان گوگان برده و در کل فرو مانده اکنون انصاف از وی میخواهم که خدا را راست بگو که نبی
 و گوش کدام یک بریدند این شعر من بخوانم خطاب تو یا تو خطاب من لغو زبانند من اختیار انوار
 علی العار من بعد آنکه چون نزد مجیب حقیقت از نیزید سلوب بود و مدعی مرتبتش بول اباران قرار دهم
 و درین مقال نمیتوانم جوابی بگویم و بدین وجه نسبت خاک را با عالم پاکش و چگونه خلق را افضل
 از نیزید خواهد گفت حقیقه علی مجتهد مدعی مرتبت و اکابرش که دعوی قرب شایب برای نیزید و زیدان
 حضرت رسالت مآب دارند کانی الجملة الاولی ضرورت مناقب آن پدید آید و اما و خلاصه بدان مرتبه
 مدح بیان کردن فاعبته و الاولی البنی و بر فرض محال افضلیت ایشان چگونه قانع نمیدانند بود و سخن و دلالت
 اینها که آب زرد نشسته است چنین منقول است که لذل الحقیقت جلیبا لیماء فا صنع ما شئت الغرض
 باین بیخوات و باقیه و راسی حدیث حضرت رسالت پناهی که راوی آن گوشه شوره عرش عظیم کربا یعنی
 حضرت سلطان کربا است مطروح گردانیدن خبر خواجه و نو احب کار کسی نیست غلط گفتیم این فرق
 قتاله زان شرمند و میشود ولیکن مجتهدین رفقه زینهارند هست نمی برند و اگر شواهد و قراین صحت
 این حدیث از کتب رفقه ذکر کنم البته در قی چند دیگر می باید نوشتن مگر و سه حرف میگویم که از کتب

قوم موردوم باصفت انکار تقیته رسول مقبول صلی الله علیه و آله وسلم بود است و نقضا بخت شیخ طوسی می مانند
 و اوایل دلیل بر آنست عوالی بن ابی الحبه بود لالت سلطان قی ندای آن گوش هر دوی خوش می رسد که از
 بزرگان و صفات حمیده و اخلاق برگزیده مشحون حضرت انبیا علیهم السلام داشتند و تفاسیر متعدده شیعیه
 مجمع البیان طبرسی و تفسیر کاشانی حکم به این معنی می نماید که خلفا در بعضی از صفات مانند انبیای اولو العزم بودند
 پس چگونه تصور کنیم که عزیز قلب بنور حضرت خیر صلی الله علیه و سلم نباشند و نسخه سلیم که بمقتضای آن باصول
 رفقه کتابی نیست چنانچه در بخار و دیگر اسفار است ولالت تمام بر آن وارد که در خواص صحاب مشرکت رفیع
 و مرتبه پس مشربای صحاب باشد مقرر بود پس که شرح چشم و قلب سید که یونان ایشان بجای خود است چگونه
 این خصمون قابل هیچ و توحیح تواند شد بلکه موعود همگوست اگر تفسیر ابرار اصول خویش برای حضرت
 صلی الله علیه و سلم فرار دهند و انکار خود را کثرت الیه الا اشاره در پایه اعتبار نه نمند و معاملات صاحب
 نبوی را با اصحاب ازین باب گردانند پس شما چنان یمن است که انجناب اصحاب را با انواع مدح
 و صفات مناقب بتانید و به شناسی ایشان را طیب اللسان و عذب الوبان باشد چه مدار تقیبه
 بر خوشامد و بر اجماعی باشد و هم خوف در اوردان و دخل تمام است بلکه می باید که برای دیگران مری
 باقی نگذارند خصوصاً وقتی که اصحاب باشد و چون معامله بر عکس رود و قطعا نقضا تقیته
 نشود و پس هر چه ازین جنس از کتب طائفه سید محمد بن علی الصدوق و خواهد بود و در ان العنق نقل بود که بسیار
 از صحابه و ائمه آن بر کد از او فاسقین و با علی بن ابی طالب که در حدیث و بیعت و دیگران شاید
 منسوب خوف ترش بود و باشد لا حول ولا قوه الا بالله باطله هرگاه این اسامی را در حضرت سید
 صلی الله علیه و آله و سلم حمد و ریافت با جرم محبت شیعیه مخالفین بر ساقین تمام شد و در او بر
 مخالفی از من حاکم و در میان طایفه و او را درین است خبر ازین مجانب کسی نتواند بود که رحمة
 فواید همین اعتماد کنند و بنیادین و اجماع را بکنند معاذ الله من ذلک **قول**
 را بهما الی اخره **اقول** این افاده تازه قابل آن نیست که در روان کیش جدید رود و بدقیق
 تحلیل هم به ترتیب مقدمات معکوس تا زید پیدا آید بلکه اعاده حدیثی که مجتهد و راجع سادس
 بیان نموده در جوابش کاسنه و دانی است شرح این محل آنکه چگونه عقل خود بر
 کند و حیسان ممکن باشد که جناب رسالت اب صلی الله علیه و آله و اصحاب و سلم
 در حق کائیکه ناصیه مودت شان بکار فرار از عز و ذوات موعوم داد و بارشان باغ
 تو لے از تحت و محاربات کوی بوده چنین کلمات که ولالت بر اختصاص عدم
 انستراق دارد و نه بوده باشد که عمار عبده مابین عین و آن من بادی عمار ابا
 المدین بنیض عمار اینضه المدون سبب سید المدون حدیث و قتی صد و ریفت

در یافت که میان خالد و عمار کلامی واقع شد و او شکایت عمار پیش حضرت علیه السلام و آنرا در کوفی منج
 العقال فی تحقیق احوال الرجال و تحقیق کلمات دیگر و آنرا در بیان در باره حدیث و غیره از مقتضای سبانی و آن آدم
 این دم هیچ گویی نشینده باشد که وقت جدال و منازعت رجال پرده چشم شخصی از وی جدا شده باشد و بنا بر ظاهر
 مفاد روایت مذکوره لازم می آید کمال اساست او ب نسبت جناب سید المرسلین و لا یقول بکافر فضلاء من غیر
 الا اتفاق الناس علی انه صلی الله علیه و آله و سلم کان اربط جاش غیر خائف و لا خاش و این حدیث قطع نظر
 از آنکه در منحا کشی و مصنفات ثنائیه است باعتبار محبت الزمانی در کتب شیعه و سنی با استفاده هم قریب گشته
 من یوقنی فانه که در کتب مجاورت و غریب احادیث این نقل بدو و تمایز ده ای گویند اربط الجاش بالاربط الجاش
 برای کسی که در معارک و کارزاران غایت شجاعت قیام و زرد و در ترکیب و فاشل کوه نموند باشد فلما یقتل
 اما فرار او از رخفت بلکه از آن مشدیکه که گزند عظیم بحضرت رسول کریم و آن رسیده و از کفار در قتل
 سرور ابرار و دقیقه نامرعی نمانده پس درین باب هم موافق نیست بلکه این مرحله در رساله جدید یعنی کاشف
 عن کلیع المجموعه اتقمام چنانچه باید عملی شده و بده عبارتها بعد تصنیف علماء الرافضه و بعد جمعی از اهل
 بعضی دیگر با اصول موضوعه مستقی پس از نیک صدوق طایفه شیخ ابن بابویه قمی در علل شراعی باستانه خود از
 حضرت ابو عبد الله علیه السلام روایت میکنند قال علیه السلام لما کان یوم احد انتمزم اصحاب رسول الله
 و سلم حتی لم یبق سواه الا علی بن ابی طالب علیه السلام و ابو دجانة ساکن بن خراشه استیخفوا پس بنابر مزمع
 که لا یخفی علی ناظری مکاتبه التي اشرت الیه ما سأل الیه یا چه چند می از اصحاب که بظاهر توفیق علما و اشاعت
 از مقبولین شمرده می شدند مصداق فقد باک غضب من الله و ما و قد فوجئت من المصیر
 باطامع زخارف و دنیا و تارک ثوابات عقیقی بوده باشد نفوذ با بعد از نیکه حال حواریین خاسته
 پیغمبر الله و آن مذہب چنین باشد کانی را که حق تعالی و محکامات کتاب مجتبه خود با انواع مع و اقسام
 ستایش شنوده باشد حضرت متعین از شمار مرتبه بشمارند و از دایره ایمان خارج گردانند و یکد کس
 که بجز از تلاش از چهار صد هزار اصحاب کافی اند که در زمره مخلصین اهل بیت بهم رسانیده باشند
 در حق شان چنین روایات و قیل و قال داشته باشند انتی قدر الضرورة و نیز فرار عمار
 و دیگر مقبولین سبانی از جامای بسیار ثابت است مگر واقع چنین رایا و نداری که بر تصریح کاشانه
 در خلاصه المنهج و بحار الانوار اشکار است که این بزرگان حضرت پیغمبر علیه السلام را بدست
 دشمنان گزند هشتاد و نه بار سپردند و از حیات و قلوب هم هویدا است که واقع چنین مثل
 جنگ احد است که عمار یا سرگرم گرخت فاهو جو اکم فنهو جوا بنا و این تقریر بر تنزل و تسلیم است
 و تحقیق گرخت بودند خصوصاً صدیقی که کوه ثبات بود با کلمه میان اصحاب شمشاد و عمار فرست
 است بیشمار که از کتاب بحار و کتبی و غیرها که سابق واضح است که او بعد از وفات سیدان کائنات

راه آمدند و ایشان را پیوسته حضرت امیرالمؤمنین فرمود و وقت خلاف مراد می بود بخت پنج سال که وسیله
 حصول مقاصد صورت نیست بهر حال پس چگونه ممکن باشد بر اصول قوم صدور حدیث مذکور و حجت
 او بخلاف خلفای متقدمین که تمامی بهمت خود با علای کلمه الاسلام مصروف ساختند و با عرفان کابر و فقیهین
 نفس تن پروری نه پروراندند و برافروختند و درین قدم نه نهادند و بظاهرو باطن یکسان بودند و حق تعالی
 بجایزات ایشان پسندید و تفاوت ایشان بسبب تشبیه بنبیا علیهم السلام محل نبوت گردید پس میان ایشان و علما
 بعد از این اسماء و الارش چه بیدارند خصوصاً چون بعضی از احوال مجتهد که گذشت عقیده آن گروه باینهمه
 محبت ارم کا مجتهد که استبعاد شد بیکر و بدیدن این حدیث تمجیدی و نمودار از نسب مرتضوی که حق با علی است
 هر جا که باشد از نفس نیست و نیز من و روح من چنانچه در تفسیر الانیاء و الامیه و تفسیر
 امام حسن عسکری علیه السلام است و چون وجه معاش سید الناس را خلفا بر فرغ مفسرین از
 تفریق کردند و حضرت امیر دست از امامت آنجناب برداشت تا انوبت بکلمات طیبات رسید
 یعنی مانند جنین رحم اے اخرایا نفس پیغمبر صلی الله علیه و سلم و روح الطاهر مورد این کلمات تواند
 بود پس تفرقه نیابین متقدمین و امیرالمؤمنین بدون اقامت دلیل مسوع ننوایند و دانی از ک
 تکلیف که متجربین شیعه مثل طبرسی ابن شیم و بحرانی در شرح تنبیح ابلاغه اعتراض نمایند که خلفای
 راشدین قوت جناب سیده و ذریت خاتمه مثل حضرت سید العین امیر ساینده که سابق تفضل
 فی الجلال الاول باینهمه چون علما ی فضل همیشه باین نوع احادیث فتنایل مرتضوی ثابت میگردید
 حدیث عیون را بر وایت فرد کامل برای استحقاق خلفای راشدین آوردیم زیرا که با ابدانیت بر کمال
 ایشان دلالت میکند و در افضال و جمال نیست که در آن قبح نمایند و حیرانم که من کجا گفته ام که
 مراد از این حقیقت کلام است پس اساتذت ادب چه معنی دارد **قوله خاتمه اقول** و در
 و این منع بر و لالت حدیث عیون از جانب مقتدیه و دوم حجب و نسموع است لیکن چون مستلزم
 که حدیث و کلامی و نمک لعی و غیره بر مزید اختصاص علوی دلیل نباشد البته بر مناسبت **قوله** مع کلام غسل
قوله مرد و در وقوع است که بعد از تسلیم محبت توان گفت که بسا باشد که آدمی خون از بدن میکشد سمع
 و بصر و نواد را گاهی جدا نمیکند بلکه جدائی این اعضا کمال شخص باقی سنده ماند بلکه مانند عدم میشود و کما
 لا یخفی و جایگزین تشبیه بروج است یا احتمال حیثیت سهولیت متطرق نمیتواند شد که در اعلیه سوال
 متعارف بودن بدن بروج است هر چند اهل سنت هر جا امتداد فنا گفتند لیکن دیگران می خندند
 لاجرم بار و در میگویم که مجتهد را باید از این یادگی احتراز کرد و چنان تشو گویند کفش خود بر سر خود می
 بعد احتمال اضافت بادنی ملائست و در مقام علی روحی و راستی من جمعی از دست مجتهد میر و تکلیف که نشان
 مفید ملک باشد چنانچه در بلاغت نوشته اند بلی خد طر فلک و قییکه بار مال شود از ایشیت حال یعنی قریب باشد

در محل اشراق و تذکرة الایام است گوش کند و مانند چنین رحم و پرورده آسیند و دامن از چرخ و چرخان چرخند حضرت علی
علیه السلام و در قصه و حکایت بجزو آید و قصد ندارد که هم فرماید و برادر خود که کتبت نهادند و جاری سازد و به تنبیه
و توبیخ نشان چنانچه باید برد از دود وقت عدم نکلن خود را که بجزرت گردنید و جناب بیامیزد مانند خائنین بخانه بگریز و نفوذ
با مسازند بیکه مقتضی سلب مارج مذکوره از شیر خدایا باشد و خوشا شد شب که ازین که در سنا پاک باشد تقابل حتی با بتابک
الیقین و الاستیلا و عن الحی فیکون من الخاسرین و از عجب ارب خانات فضلخواه فرمایان روی و کن است که
بیچاره در علم تاریخ هم با یگانه بیض و ابرو و هنوز نمی یابد که در خلفای راشدین کیسکه تفاوت شدید و دگر داشت
غیر از جناب میر که تواند بود زیرا که چون حضرت علی المدلیه و سلم بعد چهل سال بیعوث شدند علی مرتضی یدیه سال
رسیدند و نفس ناطقه گردیدند بخلان خلفای مکتبه که جوان بودند و البته نفس ناطقه شخص باید که هم عمرش باشد بلام
بر سرور خدایا و نیزه مرادش ازین باب در باره حضرت مرتضوی صحیح نخواهد بود و لکن صدق الدتعالی فی کل حال
من ذکر کما یکانت ذلک تقرض عنک انما من العجبرین مکتب و حیرانم که ازین جنون تصور مقدر
حضرت مرتضی که مجلسی در جل عاشره مجاز بانی حضرت قائم کشید که لغات غریبه تشبیه غیر در است هنوز ندید و شکست
از جناب باره صورت مرتضوی میران عقل سنجیده و عقل شیخ المشایخ فرض نصب بعین گردانید باینکه از صنایع شکم
سبارک بفاصلی متعجب بود که از دنیا بی هزار باب علم شود چنانچه می یابد انشاء الدتعالی و لکن یقیم من العذاب
الاکبر ذلک العذاب الاکبر لعلهم یرجعون کرم تر آنکه جناب جنتا و مایه مولانا
یاق مارون و مامون است میخواند که با نامهای قوم میمون در اجتماع بنی آدم داخل شوند و کتب و نینه خویش را بنمید
و مثل مواقع را یا و بنمیزد باینکه حضرت پیغمبر صلی علیه و سلم با وجود تسوین و دمی بختلاف در خصوص واقع بود
فرمودند ای جبرئیل چگونه علمی از خلیفه کنم که از ابوبکر و عمر می ترسم که مرانده خوانند که گزاشت پس درآمدن مجتهد
نفس مفکدین ماق شناس در زمره ناس صدق حتی یکم الجمل فی سیم الحیاط است بعد ازین
باید دانست که حمید الزانی بگردآوری لغات قاموسیه مثل باقر دادا طایفه مایه بر او افتد و از احصار آئین
دانندند اما شاید حتی درین سفارحجبت ستور بماند و این مخدوعه از گزیند مباحث فحول علما مفضل باشد
و حال آنکه بجز اشاره ایشان فتح و فیروزی دست داد و حاجت تپه تنی و حرکات عینیتان داده اند که بکاروان
کینسری جرید بلند بالاد خوب و و حاضر جوابند که گو فرمود که هیچ وانی را خرم شطاه فاخره فاستغلظ
فاستوی علی السویه کماست کینسری و در انوکیشاد و گفت و ناقتهم الاک فتکامشیا قوله
سادس سال اول حال اعظم کوفی را نگرد و کتب اهل حق ندیده کاش رجوع میکرد و بجه که موافقش قدس سره
و در مطامع جناب صدیق میر فرماید که شرح نمودن عاشره قتل عثمان و او را نقل گفتن برماند فقرایات این قتل
و این اعظم کوفی و مسامحی است و این جماعه کذابان مشهور اند و در واقع حمل و دیگر وقایع چیزها ذکر کرده اند که با اتفاق
شاید و فی اقتری نصف بیتان مرق است تحت بنی النضانی است که در حق عاشره صدیق زوجه بحسب رسول مدح

علیه السلام شهادت خدا و رسول خدا را بر طاق ستاده و در پی اقوال کاذبه انخوان الشیاطین چندی از کوفیان بی گنا
 برویم و دین و ایمان خود را در راه اتباع اینها و در پائین پائین باید که مدار روایات و مطاعن از کتب معتبره و تحقیق
 صاحب تصحیح کنند و هیچ سند را بقول خویش کما هر را را بخود از اندام حال و دفتر اخیر و خطا لا جواب پس در مجامع
 بکار تمام مذکور شده که تبصیر حاکم و علمای اغلب را تشاید محض بطور مورخان و منشیانست و تحقیق طریقی
 در مقام تضعیف میگویند که قول فلانی مثل روایات و عظیم و موثرین است چنانچه تفریق در مباح و مایه
 باین اشیاء تخصیص کرده اند یعنی بر تریب این قیاس و شن مجتهد را در سیاه پیش آمد یعنی هر چند جناب عطفوی بر
 حضرت مرتضوی کجکشی و دیکه نمی آلی غیر ذلک در بعضی از روایات که حجیت را تشاید فرموده باشند لیکن چون
 جناب سیده رضی الله عنهما و یومین و محقق آن جناب زاید الوصف کوشیدند بسبب ترک و وجه از هجرت
 و اعانت بضعة ظاهر چنانچه آن کلمات طیبات را ثقات فقه مثل مجلسی در بحار و حق الثیقین و دیگر معتبرات
 در بیابان دین آورند پس چگونه احادیث فضایل مانع از بتری اهل رفیع خواهد بود و کفایت که فقه سیدان
 این لعن و تبر را بجای و وسیع کرده باشند که در احادیث جناب امیر و دیگر امیران اینهم نیست که از صحبت بود
 بر غیر مذکور شرک حال نشان خواهند شد چنانچه از کافیه و غیره عیدان است فخر لا توقف فی الظن
 المجتهد و احسانه و تقایید و اجابیه مع ذلک قبل این در مجلد اول گذشته که جناب امیر با جمع
 علوم لدنی و شنیدن هزاران مناقب امام حسین از سید الخاقین که حدیث ریحان حمیه فی
 از ان کتاب و وصیت فاطمی در دلجانی ایشان پر تو از افتاب باشد و با وجود اعتقاد بعضی از روز
 نزول بیت تطهیر تبیین بلکه تغزیر کوشیدند و الحمد لله که بشمول توفیق این روزی هم کرد و سنای منافقین
 قوم مورد دلم و لاشکبچه اول از امید بیکشم و هم سرطای خواج ملاعین و نواب راقین مدعین و ولای
 طاهرین بمقام حیرت شکم و رو بروی هر یکی غایت آیت بیابادی خوانم و تقریرات ایشان را بنیاد از کس
 ابلیس پیدا نم **قوله** بعد الیها و التی **اقول** چه خوش فرموده اند بعضی از شعرا درین مقام
 شکر کردند کی تو انم در غور لغای تو به شکر نعمتای تو چند انکو نعمتای تو به یعنی بیس المنافقین
 اعترف فرمودند که گنجایش تقیید در **قوله** است نیست پس بجای آیت این روزی بعد از این مناظرات که
 حقا قرائب سو و میدارستند رفته اند و بعد در بعضی ثبوت رسید که مایه نبیله خلط و فضایل جلیله
 ایشان در نفس الامر ثابت است پس بتر از ایشان البته مخالف قرآن مجید و حدیث شریف
 خواهند بود و هو المقصود **قوله** لیکل شاة **اقول** درین مقام ما را فقط نقل عبارتی
 از کتب معتبرین امامیه کافی است از جمله است ملا احمد اردبیلی صاحب زبده الکیان فی تفسیر آیات
 احکام القرآن و از منقول لائقش معلوم میشود زیر آیت کریمه و اذا رایته الذین الایه که امامیه
 تقیید را بر انبیا تحریر نم کنند و جاتی که تقیید انبیا را نسبت کرده بود امامیه غلط است

و نیز به مقتضای شیوه دلان الامایه انما تجوز التقیه علی الامام اثنی و از آنجا که این محضر حقیقی نیست
و الا لازم آمد که نزد امامیه برای پنج کسی از انبیاء و امت ایشان تقیه درست نباشد و ان بالیقین
خلاف مذهب و دین ایشان است پس مدعا حاصل شد که امامیه تجویز نمیکند تقیه را مگر برای امام
یعنی نه برای انبیاء و بعد ازین اگر تقیه را برای انبیاء جائز گویند البته تکذیب این اکابر بران مترتب خواهد
شد چنانچه از رسالت مجتهد غیر او واضح و لایح میشود و مخد لک در کتب مطبوعه جاستی تصریح است
بر این معنی که تقیه در کلام خدا و رسول گنجایش ندارد پس معلوم شد که استدراک بلفظ لکن مانع
و بسته عاقل و حکیم از آن قبل است که گفته اند بهیئت پرگنده گوئی حدیث شنید و جز حجت
گفتن طریق ندید و هم از جهت نوعی در درج گیرد که نگاه فرمایند و نیز در رد قول
و قدم بعضی ائمه اخیره **اقول** قد و سخنان ما ذکره غیر مستلزم لمطلوبه و انه ماعرف ما بالانزع

فی هذه المسئلة و بما قبله و جواب هذه المسئلة است بحیث لا مجال للجماع بین و لم یبق لهم جمله ولا مکیده که ما بود
المنافقین نیست که و لکن من الغافلین **قوله** و نیز یک بیان آنرا **اقول** ظاهرین تحت مشیون
که ضمیمه اسلامه یکبار حجست و واقعیه چیست این است حال فعل و خوش میانی جناب مجتهد الزمان
و من در چهار موجه حیرتم که این عبارات را در باب التذرع چه دخل تواند بود زیرا که دروغ گفتن و خود
عداوتیست مخالفین گردانیدن لازم نیامد زیرا ده برین نیست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درین
و دعوات جماد زکریا کفار قریش در کوه مخطره و قبل ازین در جمل اول از کتب معتبره ثابت نموده که حکم جمادی
از آن فرموده که حجرت یسوی مدینه فرمودند بر مذهب فریقین پس اشکالی در اشغال این امور نماند زیرا که آنکه کتب
لازم آمد اختیار نمود گفتار غیر چنانچه شیعه حضرات ایمه الحما نسبت میکنند و هر چه برین قوم وارد
سیکیم که تعلق باین باب وارد و بعد از دور و احکام جهاد و بدعتی و از جهت اما آنچه گفته که فاضل جمیل
پس جوابش بر همگنان بود یا شد که نزد اینان مخصوصیت دین و شوق بلکه در نیایشی ثالث است معنی دارد و نشاند
حکم جهاد بر مذهب فریقین پس این قصد بدان ماند که کافران بر لحیق نقل مخالف و قتیله پیشوائی پیغمبران
در سبب الحرام نماز میگزاردند با استخلاف پیش آمد و جهاد و قیام لاجرم عقلا میداند که چنانچه نزدیک
جهاد و باره نفس مقدس خود بجهت مذکور است ترک جهاد چهیت صدیق یار غایب همین امر مستور است حال آنکه
نه استخلاف بود نه تقیه بل اگر حضرت همراه قریش میشد یا می فرمودند خوب که درند تقیه میشد ترند آنکه بار بار
این واقع را میداند و خیال نمی آید که کافران چون دانستند که حضرت پیغمبر تشریف برده و تبرک فریقین
بحضرت حق تعالی سپرده پس چنان حدیث رسانیدند که بدن مبارک بروایت سیاه پوشان سیاه شد و از آنجا
کلام رفته همین است که اگر حکم جهاد می بود شیر مردان گویا در کوه سفندان می افتاد و همین است
حالی پیغمبر صلی الله علیه و آله و صدیق اگر مگر منعی که ازین جا شایسته که از صدیق بر دیات موخرین فریقین بعد از

پرده فاسوس و انقضای بدو گوید که حقیقت این کشف کاری بر روی صفوات رخصه بود و الا کافران امثال خود را
 چگونه نیز خیر شلاق میگردانند و نقد صدق الله تعالی و من لم یحیی الله له فی الدنیا و الا که من نور و از نیکی
 که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ابو یکصدیق را وقت هجرت همراه خود گردانیدند و از صحابه او را بر چندین چون نیکو
 که در دعوت دینی بجای میسرست و از جهت او صنادید فزایش رو بر اکتسبیم متناهد اند و کافران در سیر
 عداوت او میکوشیدند و چنانچه عداوت ایشان با لذات با من است و چنان دشمنی ایشان با صدیق
 لاجرم او را درین سفر شریک کردند و در که نگه داشتند و حال کرد و بدعت رخصه بدان حد رسیده
 که این همه جان شاری و جفا کشی را به تعلیم کانین و تبیین اعتقاد می کنند و بر اینهم اعتراف دارند که ایمان
 به صورت از ادبی بود و درون و در خواست هیچ معجزه قدری بود و بسیار که سید است که تصدیق کذائی برای حصول
 ریاست غلبی بکافران و پادشاهان و چون و چه را در دعوی رسالت کرد و چه جفا کشی سابق الاقدام گشت قال امام الرضیه
 و نظام السنه لیسعی عندنا شیخ الغفلیین لکان اسلام بطبع الربایسته انما نکره کما مشه و اندازی فی المنام فاجوز
 و سال عن تعبیر فیه البجاریه است تم قال یا ابابکر ان بدت ان تاتو قضیه علی سجد و متابعت فوقع الطبع فی قلبه و در کفری فمیر
 لما علم مقادیر الطلب لیل و استند غامضه و صاحب ثبات الحق این حکایت را ربط داده و گفته که ابو بکر صید
 و دعوی این خواست تا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم جواب آنکه بگویند بیان فرمود پس از صدیق هر چه از طاعت
 و تقلید و متابعت حضرت بشیر و ذریه صد در یافته و صبر بر انواع مکر و دلت و جفا کشی بوقوع آمده همه برای
 جمع و اتفاق بود و در دایب مکرور یا دزد و اهل صدق و صفا کثرت ثواب و معنی افضلیت بر آن ترتیب
 یافت و انیکو گفتیم سخن سرسری نیست خود و نصوص حدیث صحیح و انیم فی موهوب دست که ابو بکر و اولاد و کفو
 هم صادق و الفتد بخلاف دیگران که مراد و نگویند باشند با جمله اکابر اهل اتفاق در آنچه از سامری است و سر غننه
 کانین و سایرین را گرفته هیچ عاقبت اندیشی بر طبق لاف و گزاف خویش در دعوی مزید ولای اهل بیت
 نکردند چه امر و زاکر کسی از مقلدین خواهد که پرده تقلید را از میان بردارد و از محمد و ولی برایان حضرت
 امیر طلبه زینهار او را بلکه جمیع علمای طایفه را بجای بران خواهد بود و چه تمایل بشارت انان مردم و زن
 مقام بطریق است بلکه بیش از یقین است و وصلت نسبت بصدیق زیاد تر پس معاذ الله نزد عقل و عیال نیست که حیا
 کرده باشند که زنی بعد از نبوت و پیروی مدعی نبوت بریاست میرسم و از محنت و مزدوری رانی می یابیم
 الغرض این اعتقاد که همین و همچنین معاذ الله که چنان یافته باشند که در مرتبه رابعه بار یک اختلاف
 جلوس خواهند فرمود پس این هر عرق ریزی و استعمل انواع مشتاق و محن جهان را
 سر و بود و این خرافت خلوه فی علمای قوم را از جهت مطاعن صحابه که اگر کم پیش از مد و بطلانش
 مثل قتاد روشن گشت چه جای آن که مزید حرص خلافت بر وصول اهل سفاهت بجای کشیده بود
 که فاقو الرباطه لعل بدست فرزند می گشتند و عثمان را تبو سلطان سبا سودی و بلوی بجهت الحادوی از

رسانند چنانچه ارشد تلامذه یعنی ابن عباس و شیخ حلی از قصه بران گواهی دادند و امر اول در
 مجلد اول گذشت و درین اوراق امثال این امور را بجا از کتب معتدین قوم خواهد آمد انشاء الله
 تعالی **قوله** و همچنین است تبرک بهم بیت التمداح **اقول** قبل ازین در بین متعارف دانستی که تبرک
 بآب الزراع تعلقی نیست و محض تقلید جامعین بیاض بی سواد است که مجمل الزمانی از کتاب آن کردند
 کجا مناقب اهل بدت و دروسای منافقین و آنگاه بدین عنوان بیان کردن که فلانی گوش من است
 و فلا نکس چشم من است و کجا تبرک بهم که موجب از کتاب حرامی است و ذب باعث اکتساب دروغی است
 و معلوم نیست که کی دخی آتی بوجوب آن فرار سیده بود و مدح اهل ارتداد و فساد مستلزم این همه فحش
 فکیف که در قرآن مجید بجا دارد شد و لا تطع الکافین و المنافقین و باوصاف امر جهاد و ساقی و سقی
 سنائی نیم ضمیمه گرد و لا غلط علیکم سمی و ما و هم یحلفون و یسکن المصیرون و در حدیث شریف هم دیگر که
 مدح فاسق موجب غیظ و غضب پروردگار است چنانچه از مطالعیه بحار و ابواب الجنان آشکار است
 چه جای مدح رئیس المنافقین بر اصول طایفه بی عقل و دین آنهم تفصیل که بار بار گوش کردی و بجز
 و بدل فمیدی که معاذ الله در نبوت انبیاء عموماً قاج است و وثوق از کلام ایشان مسلوب میگردد
 چنانچه هم طری در مجمع اقرار بدان دارد چه جای تبریک رسید المرسلین ازینجا واضح شد صد در فسق بلکه کفر
 از جنسان مرد عالم و جمیع نبی آدم عیاداً بالتدوین از کتاب فتح اسبل که جیلانی امامیه تالیف بشیر نگار
 بسته واضح است که حضرت خاتم النبیین بحسب خوف تسلط فاروقی و حلی لمی را در رسانیدن بشارت مومنین
 که هر که لا اله الا الله گوید بهشت خواهد رفت و ذکر دند نوزد بالتدوین از مدعی کمال سرد انبیاء و در آن چنین باشد
 و هنوز بعضی از ما ندین بل اهل حق و یقین قبل و قال دارند که نشان و بید که از کجا و طریق نامابت است چنان
 اسکان صد و کفر از انبیاء بر سبیل تقلید و عاقل نیز پوش نیک میداند که ازین امور صد و باب الزراع بار بار
 حضرت سید ابرار صورت است نه فقط امکان آن آدم بر آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از اسامی منافقین
 خدیجه را خبر دادند و قلب خلیفه ثانی بسبب کمال حیاط غلبه بود از حدیقه شمسافرا نمود پس بدانکه تخصیص نیکو
 دلالت بر باب الزراع دارد و در سوال گزندی بجز حضرت فاروق میرسد اما اول پس در احادیث صحیح است که خود
 حدیقه هم گفت چنانچه در مجلد اول گذشت که مردم سوال میکردند از حضرت صلی الله علیه و سلم در امریکه تعلقی بود
 باعمال خیر و من از قهناد اهل فساد می پرسیدم تا از آن پر جز را بشم لاجرم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم باین
 امور خاص گردانیدند و نیز اتفاقاً احوال شد میان حضرت سید المرسلین مرگده منافقین چون قصد کشتن بود
 و او با دوازده نفر آن خواند تا آنجا بیدار شدند ازین تخصیص حیا رکبت هم گشتن تقیاً بودند که با مردم
 که کلام در آن میداد بلکه از آن ثابت شد که حضرت منافقین را می شناسانند و از قهنادی ایشان خبر دادند
 پس چگونه خلاف قرآن و احادیث خویش قتلح ایشان بوده اند و این تخصیص بدان ماند که

استعدا و شوق یکی از ائمه و مناسب با ضیاء بنی و او را از حفظ مسائل بین فقه و یکی از طبیع و یکی از فقه و یکی از
تخصیقات را با درو علوی و دود و رونی چه مناسب است و باز وی مقدس هم پیش را با درو علوم فصل چه شایسته است
از این تخصیص که در حیات القلوب هم مروی است نیستیم که حضرت صلی الله علیه و سلم آنها را با جماعتی نمی شناسند
و عقلا و عقلا مستبعد است که برخلاف قرآن حدیث خود هیچ منافقین بر زبان آورند و شناسند لاجرم کمال محبت
مرد و حین که بنظر له اعضای مبارکش بودند نبوت رسید و تمت نفاق و غیره همه اهل گریه و آثاری که بیستی
خلیفه ثانی بر حقیقت روایت مذکور که فضل بود و اگر آن پیر چون نمیگفتند و از او برادر برادر و علی می شنیدند پس از عبادت
ابو جعفر غازی رحمه الله علیه و در احیاء العلوم آوردیم بود موضوع می انجامد که خلیفه تماشای کرد و تیر بر او انجام
پیر دخت و از گریه انحال و کشتن یک قطره میو سسته که خلیفه بعد از سوال مذکور در سلب نسبت از خلیفه ثانی حضرت
ایزدی را گواه گردانید پس نسبت نفاق بفاروق عظم قاتل انمشه کین و منافقین از جانب و هام
و غراب نفاقا تمقتضین لیام است بلکه اگر فرضی که که خلیفه نفاق را نسبت بفاروق کرد و از هم قصد ابطال
این قبیل و قال بنو ذریه که اگر نسبت معتبره نشان استی که عمر و زهره از ان مناقب و ادعای اهل بیت رسول با
و کشته منافقین نفاش فاروق میان اصحاب سید المرسلین است چه جای آنکه خلیفه را بنی خود و مدعی نفاق
و هنوز فضیله را از این عرش برین ساند اکنون عبارت احیا که مجتهد بدان اشاره کرده بنویسد و قول الخلیفه
لا تزال تکلم کلام الاستیع من غیر من الصحابه من این خبر بعد فقال خفنی رسول الله صلی الله علیه و سلم کان
الناس سلوه عن الخیر و کنت اسئله عن الشر فانه ان وقع فیة علمت ان الخیر لا یسبقی و قال مره علمت ان یوم
لا یعرف الشر الا بعرف الخیر و فی لفظ آخر کان الناس یقولون یا رسول الله ما من عمل کذا الا کفیت عن فضائل
الاعمال و کنت اتوالی رسول الله ما یفسد کذا و کذا فلهذا انی اسئله عن فایات الاعمال خفنی بهذا العلم و کان
ایضا و خص بعلم المنافقین و احوال و موقوفه علم النفاق و اسباب و دقایق الفتن و کان عمر و عثمان اکابر الصحابه
یستلونه عن الفتن العاصه و الخاصه و کان یستل عن المنافقین فخر اعدا من لقی و لا یجرا سا سیم و کان
عمر یستل عن نفسه بل تعلم بشی من النفاق فراه من الک کان عمر اذا دعی الی جنازه فظفان فخر خدیجه
صلی علیها و آله و اترک و کان یسبی صاحب المسلمی کلام حبه الاسلام و از جمیع مقام کید باقر مجلسی مجاریه
بیاض بی سواد و کشمیری فقال کیمتد فانی از تقلیدین دوست تبارک و تعالی بنی نجهت الزانی چه بدصل شد و بار
در رباب چهارم این است که اگر انکال این و ایات اگر دلالت بر حق روایت ادوی داشته باشند
قبح در روایات حضرت عمر که لازم آمد بنیانش است که غازی در احیاء العلوم روایت کرده کان عمر یستل
خدیجه و قول انت صاحب سر رسول الله صلی الله علیه و سلم فی المنافقین قبیل علی شیا من آثار
النفاق و فی روایت اهل عدنی رسول الله صلی الله علیه و سلم فی المنافقین فی روایت قال خدیجه
ای بخور لی و لا فشی سر رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی بود و عمر که سوال سر که خدیجه و می گفت و حسن

سید محمد خدای در امرنا فقیهین ایامی بینی برین چهری استکار و علامات نفاق و در روایتی باینکه در دست است
 انما نفاق و در روایتی آمده که گفت خدیجه بنی نسیه که اگر افشای سر سوزیدم بکنم چه سکوت خدیجه در وقتیکه
 قصیر می نمودن را بعد از افشای سر آنحضرت محلل ساخته و سیاق کلام و نیز قوی است و در حد و بود و نفاق
 فاروقی نزد خدیجه در آراب نفاق و اینچنین در شأن نفاقان نزول یافته ظاهر و باهر است انتهای لفاظیه البته
بالجمله جای حیرت است که فرضه مدعی نفاق فاروقی شوند و بدین احتمالات تشبیه نمایند و بعد از آنکه
 دست نزنند و اگر عبارت منقول کشمیری را بپذیریم امر منصوص عدم افشاد سکوت چگونگی را بر توان بود و نص
 باید است متقدم است و اگر فرض محال کشیک الباری همین عبارت باشد که آمده انتقال پس تحمل
 که بنیمن خدیجه چنین خطور کرد که بر تقدیر تماشایی گیران را توصله سوال فراخ و کار برین سنگ خواهد شد و آخر
 موجب فشا خواهد گردید پس سکوت کردن اولی است که من سکوت سلم سلم بنی از آن جهت که اثری از
 نفاق در فاروقی نکرده منافقین بود معاذ الله و هر گاه مال فاکلین چنین باشد مدعی حال کسانیکه غیر از
 لطائف حیل و مکاند کوشش در امور دیگر کرده اند که لا ینفی علی من نظر الی کتبهم و **و همان** مبر که امکان لیل
 آئینه است زیرا که احتمال دارد که مرد شایع علیه السلام عموم خوف باشد تا هر کس از ذائق نفاق بهر اسد چنانچه
 علماء در کتب کتمان موت قیامت تفصیل کرده اند الی غیر ذلک من بعد در اینجا میدی و دیگر است چگونگی اصل این
 نمایم تفصیل بن اجمال بلکه کشمیری نقال و دلیل دیگر نفاق فاروق مرتب میسازد و میگوید که در صحیح بخاری از
 اسود روایت کرده قال کنانی حلقه عبداللہ بن عمر فرما خدیجه فتمی فام علینا مسلم ثم قال لقد نزل النفاق علی
 قوم فیه تم قال لا اسود سبحان اللہ ان النفاق قول ان المنافقین فی الدار کلا لاشغل من النار فبسم عبداللہ
 و جلس خدیجه ففی ناحیه المسود مقام عبداللہ ففرق اصحابه فی الی الحصة فایستند فقال عبت من محله و قد عرف
 ما قلت لقد نزل النفاق علی قوم کافوا و انما تم تا تو اقبال الله علیه می گفت اسود که بودیم مادر خدیجه علیه السلام
 پس عمر پس از خدیجه تا آنکه ایستاد بر سر ایس گفت تحقیق نازل کرده شد نفاق بر قومیکه بهتر از شما بوده اند اسود
 سبحان الله خدای تعالی میفرماید بدینست که منافقان در درک اسفل اند از آنکس عبداللہ عمر قسم نمود خدیجه
 در گوشه از مسجد نشست پس عبداللہ بر خاست و اصحاب را متفرق شدند پس خدیجه شکایت برین انداخت
 پس من نزد آدم پس گفت خدیجه تعجب میکنم از خنده عبداللہ بن عمر و تحقیق شناخت و دانست آنچه من گفتم
 که نفاق نازل شد بر قومی که بهتر از شما بوده اند پس تو بگردن من خدیجه تا تو به آنها را قبول کرد انتی **بالجمله** اکنون
 اصل و نقل بن نقال که اکثر در آن خطایم و باید شنید که زهار در صحیح بخاری لفظ این عمر خصمه لفظ عبداللہ به
 هیچ جا درین روایت نیامده لیکن غیر نظر بحال حدیث را بر محفوظ نوشتن اعتبار کردم و بسیاری از نسخ آن مجموعم
 در زمار لفظ مذکور در یکجای آن نیافتم و اگر کسی مرتعصب و جناب کار و فسادین رخ نگار گوش بکلام اهل الانام
 بحول و قوت الهی گ گزشتن بشنود نازل از امی می کشم و آن اینکه محفل فرام وای ملکات جنوبی در کتاب

ترجمه این روایت بعد از دعوی نفاق فاروق و فریض می کند و در هر جا مطابق روایت بخاری و مسلم و ترمذی
 می آرد و قید این عمر بنی نگار و ثبت الحداد سقط المدعی و قطع و ابراهیم فرقی طهر من الجاسران الکثیری یعنی
 بالسیر **اینکه شنیدی** حال تحریف لفظی بود اما تحریف معنوی پس عیب است که نقال بنا را استقامت
 و سنوار از اصطلاح محمد بن جابر که هرگاه بعد از آنکه مطلق گردانند مصداقش عبد الله بن مسعود را می دانند چنانچه
 شرح بخاری بر آن گواهی است قطع نظر از تشابه فی الاصطلاح این امر مدلل است بکلام علما زیرا که مطلق را
 صرف می کنند بفر کامل چنانچه بالا هم دانستی و مرتبه عبد الله و اصحابیت و هجرت و قدامت مانند آن این عمر که
 درباره او خبر و بلند ترست شیخ محقق در تفسیر الرجال می فرماید آنچه محصلش نیست که این مسعود از سابقین و
 اولین است و اسلامش قبل از آنست که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدلائل اترده داخل شوند و قبل از عزیمت
 و گفته اند که او ششم است در اسلام و آنجناب در آن خواص و در داند یا انکه صاحب حضرت شد مسعود
 و عیسی و ابرق تحریف را در سفر نگاه میداشت و هجرت کرد بخبر و حاضر شد و در دوا بعد از آن مشتافه شد
 و نماز گذارد و قبل از عالم گواه شد برای او و هجرت و نیم فرمود که نصبت لاسی ما رضی بها این امر بعد و خطت بها
 با سخط بها این امر عبد الله آخر هر قدر **اینکه نقال** فحیده که خدایه بر فاروق طعن نموده و کسی در تواند که دواز
 فریقین که خدایه شایعین اولین از مهاجرین و انصار محمد و حین کتاب پروردگار منافق گویند و یوستین ایشان
 افتد و عیب جوید و قاعد بر آن نباشد و مناقب اهل بدر و بیت الرضوان بر اهل بیت اندازد و ایشان
 متواتر هایشان کان لم یکن سازد که در کتب فریقین ربانی رسول نیر وانی مستفیض می توانست چنانچه
 آن از حضرات ائمه هم دانستی و چگونه کسی را اهل اسلام اعتقاد و در هر چه خدایه درین جمله محل گفت قطعا
 لا تعلق بقید است و نیز نه فاروقی و آنچه در قرآن و احادیث معصومین است قائل تکذیب غیر از کثیری نقال
 و تلامذه این سیاه و حال حدی را این هم در خیال درنگ و مقصود خدایه تحریک بر اهل حلقه است تا از دفاق
 نفاق مطلق باشند و توبه و اصلاح را بعد نظر دارند آنها که مذکور شد بعد از تسلیم انمعنی بود که مراد از قوم بعض
 از اهل صحبت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند و تا تب گشتند و در مناظر می توان گفت که ائمه لازم نمی آید
 چه محتمل است که نبی اسرائیل مراد باشند که در میان مویشی بارون هم مرضی لطیفی را ظاهر ساختند و مصداق
 شما با تو آفتاب الله علیه گشتند که انطق بالقرآن العظیم انه هو التواب الرحیم و می داند این احتمال است صحیح
 ماضی از انزل و کافوا و ابلوا و مانند آن و نیز خلفا بر اصول اهل وفاق و دقایق و دسای میومین بودند و بر
 مقتضایات اهل نفاق کی توبه نمودند و منهدا اگر وقت تخمین بدو صیغ ماضی مناسب نیست مثلا اگر وقت
 ذی النورین باشد محل جموع بر فردی خلاف متبادر است قطعا و نیز که قبول توبه منافقین هم مرتبه این است
 در وقت مذکور شکل است بخلاف این حکم دینی اسرائیل از قرآن مجید که بسیار سهل است و اگر مقصرین
 بمقتضای الحجب علی بل بعض معاویه مراد باشند فصل شان بر این مسعود و ابن عمر بن ابی بنی و م

مسلم است و الا اینکه که هر ذرات مرجم بهتر است از اصحاب حضرت موسی و هارون و عوالم این عالم و برقع
اختلاج رفته کفایت نکند بطور الزام باید شنید که چون خدیجه از شیعه جناب میرالموسوی بود که کافی التماس فی غرض
و شوشی و او را در جماعت از ارکان شمرده پس در اینجا افتاد که بلا ضرورت پرده قیقه درید و لا عن شمی تراکت
بر سر مخالفین رسید و مطابق اعتقاد صدوق تارک حلوه تنه کردید و جناب امام الامیر و عین خلافت
خود کرد و قیقه میگردد و در وقتیکه عبداللہ مستوفی ریاست و مردم حلقه متفرق شدند و بر سر اسود کرد و در اطراف
مبسوطان قیقه خیزد و قیقه مردم که زنجار بر عقد شکم ازایت نکرده بودند ظاهر نمود و فریاد و فرغ بست کتاب
حلیم چنانچه از ترجمه کشمیری نقل هم بود یا است پس این کلام از قبیل یک بام و دو هوا است بلکه از جنس
مثل مشهور صلیت علی الاسود و ملت عن النقاد کما لا یخفی و اگر گویند که حدیث قابل سنت همان قدر حجت است
که گزندش بر ایشان فتو گویم این وقتی توان گفت که دلالت میکرد بر بدعای شوا و حال رکاکت بر بدعای
پس همه را فراموش کرد یا پشت بگردانید علاوه اگر ادنی تمتع در تصانیف مجلسی بخیر و بدی در روایت شیعه هم
خواهی یافت و با اینهمه یاد دانداری که شکلیں فضیله و فانی و زمانیه بدعوی میکنند که مطاعن خلفا ثابت
نکرده اند و گویان روایات که فقیهین بر آن متفق اند پس اگر مقصود حضرت خدیجه اتفاق فاروق بود یا کسی که
عبداللہ میگفت که ای خدیجه از رفاق دیگران تو با ایشان سخن میرانی و اتفاق خویش را و موش میگرددانی
بیاد منی اری وقتی که بعد وفات اشرف المخلوقات بسکلتان از عین منسلک گشتی که باز در آیه ایمان بر زبان وند
و امام بلا فصل با فریب و دغا اینک آن چاره بر تو و حلیان تو بر بلاغت کرد و در کلام تو اتفاق تو با جمیع ائمه است
رسید فان قرأ المرء علی نفسه حبه عند العقل یا ما دعوی تو به فاما کلام انت قاتلما به جای آنکه این مستوفی کلام
خدیجه را و اندیشا که دانی و هم برکنند اتفاق فاروق متوجه نشود و تکلیف این عروس فراموش کرد ان است که علمای قوم از شیعه
سیلم نقل کرده اند که بعد از گفت وقت مرگ عمرای بدو در از غلظت غضب خلافت فارغ گردان فاعلموا و الا
اینست حال منوچکات کشمیری نقل که مجتهد ماضی و استقبال بعد از کاسه سیسی و در کتب خویش پنج زنی در دیده
و منی مشغول گشتند که خوابان را از آن کلام علی صاحب کورین نزدیک رحمت اقامت از عجبان بر بستند
تحقیق نماید بلکه حاجت باین امر هم نیست که تقدم و تاخر و تفاوت از کتب ایشان خود بر کس ظاهر و بار است من بعد
محقق نماز کرد در مجلد اول و دوم در کتب دیگر از تصدیقات شیعه بطریق صحیح با ثبات رسانیده ام بر روایات ائمه المطلقین
از صاحبین بواسطه استاد و کلینی که محبت و لا حضرت آدم صغی اللہ و حضرت عتار را بفرقتا بلعین کج و ادرا با یقین
می شناسند که اندر دیرین بر آن آورده که بنص امام تمام شرک فی الطاعة از ایشان صادر شد پس کجا رسید
از اتفاق و کجا صد و شرک ازین حضرات و ویرنجا استفسار میکنم که اگر کسی خود را بیز خود از اتفاق
سناقی هم شمارد و از جماعت خویش حسابی بر ندارد و یا خود را در خلوت و جلوت فاسق گوید و از کجای کبار را بخود
نسبت کند یا بجهت خوف از احباب پرسد که در اخلاق من یا آثمی بدین که چیزی از آثار اتفاق می نگردد این بوس

و آرد و سلم نرمی در کلام و مخاطب خویش که او را مورد سار و پیش می دانستند که در لغاتین امر و مرغ و افکار کجا ایستاده
 و باید انفعالات کی به ثبوت رسید خدا را ازین کج و میا دست باید کشید و زیاده ازین حملات نباید چا وید که تا این
 و ساسین و عیدهای قرآن مجید و حدیث شریف و در حق مجتهد تلاوت می کنند زیرا که کلام مجید آن بود که حضرت پیغمبر
 علیه الصلوٰه و السلام را در وضع گفتن و ارتکاب محذور شرعی نمودن هم بر تفسیر درست نبوده و تفسیر مجتهدین بر تفسیر
 و سلسله سخن در آن جاری نگشته که آنحضرت نرمی در کلام نمیداد و نه چه خداوند است این امر از خلق عظیم رسول اکرم
 بعد تر است پس هر چند مجتهد الزانی برای فرار خود در صدر تفسیر رفتنی بجلال افرازند و در یکا دیگر در آیند و سود
 بر آن ترتیب نخواهد شد و هر چه از کلام حاجت انبیا طویل چیده بود باستی یکدیگر و مثال بعد از تفسیر روایات اهل سنت
 بر آوردن که خداوند حضرت سرور کائنات و حق در مدح کسی از کفار و منافقین سخنی فرموده و مرکب دروغ
 شده باشند و تا این وقت از کلمات مجتهدین نمایان مرئیت نگردد و باید بجلال او اگر عبد الله بن سبا بود
 که چون یک بدال ابو بصیر را در این علوم را می در تفسیر و خلق کریم تفسیر کرد و در در خطه عظمی که قرار شد **تفصیل**
این اجمال نگردد از کلام اخلاق است که آدمی از حق خود بگذرد و با چه مقتضای نفس است کار بندد و مثلاً
 و واجب التعمیم باشی و شخصه درین باب تعقیق و تعادل کند و تو بهم نیائی و در پی انتقام نشوی و ملاطفت و
 مدارا کنی هرگاه بکتاب احادیث و سایر رجوع نمائی خواهی یافت که از همین تفصیل است اینجانب پیوسته بحالی الله
 علیه و آله و سلم کار بدان بپسند و اهل بیت عظام و اصحاب کرام بر آن عمل نمودند و تا بعین ایشان طرح نظر
 داشتند و در صحاح روایات فریقین دیده باشی که حضرت صلی الله علیه و سلم و عرویش غلامان و دیگران خود را
 زیر ضرب و شلاق نگرفتند و خادمان و ملازمین را وقت تعقیب بزرگوارند و در پی انتقام نگشتند و اهل حدیث
 در تفسیر خلق عظیم از بعضی اهل کتاب حکایت بینا میکنند که او صافیکه در باب بنی خزائن از کتب سماوی نزول
 یافته بود و هم را در ذات و الا صفات یافتم مگر دو وصف که حالش معلوم نبود یکی غلبه بطن و غلبه غضب دوم
 با وجود شنیدن سخن سخت بر جانمان پس من ترصد و وقت بوم آشنایان من چیزی بطور فرض خریدند
 من قبل از مدت متقاضی شدم حضرت اینهم نفرمودند که هنوز وعد تمام نشده با الجملة و جمیع کثیر خوانان
 بر زبان آوردم که شاید بلا حظ این مجلس خشمم فرا گیرد مابعد گفته که مگر در دمان شما همین جلد و حواله
 مرسوم است چون دیدم که آنهم باعث فوآن غیظ و غضب گردید و بنامستم و چادر مبارک بزرگ کشیدم و گفتم
 برخیز و فصول را بکن فاروقی قلمت بر چه تا متر شمشیر از نیام کشید و بر سر من رسید و بانگ بزرگ دادی دشمن خدا
 تا کی بی ادب باشی و قلوب را ازین حرکات بجز آشتی جدا شود و زهرت از دوش بر میدارم حضرت بسوی
 نگریست و تبسم کنان فرمود ای عمر چنین توقع نبود بلکه ایستی و آفیم کردن که ادای قرض خود بزمین بده
 باید نمودن پس عمر خشمگین شد و عرض نمود که پیش ازین ملاقات صبر می نمودم اگر فرمائی قرض را بکنم حضرت حکم
 فرمود که هم خبری بر آن بیفزایند اگر غیظ تو بکند و غیر در روایات فریقین آمده که حضرت در صحاح

پیرانی را دید که قدرت بر کشیدن آید فراشت حضرت رسن از دست او گرفت و مشک بر نموده بر نش
کشید و پرسید که ایمانی رفیق هر چند الحاح نمود که مشک بستاند قبول نفرمود و گفت من نزد اترم که بار است
بر دارم پس مشک نزد خیمه اش نهاد و برگشت پیرن فرزند را آواز داد که مشک بخمیزد و پرسیدند که
چگونه این مشک وردی گفت آن فلان آورد که می رود فرزندانش گفتند که این مرد آنکس است که بوی ایمان
پس مجوز دوان آمد و عندیکه دو آنجناب و ارسلسله داد و دعای فرمود و از کشف الغرر نقل کرده اند که یکی از
خواج میگوید که مردی را در لباس فاخری از شهری نفیس سوار دیدم و آثار مردی از جنیش میدرخشید پرسید
کیست گفتند حسن بن علی پس ناگفته بگفتم دل را فارغ کردم و او تبسم میفرمود و بالاخر گفت چنان می نماید
که تو مسافری و منزل را لائق استراحت مسافران است بیا تا بخدیست تو قیام نایم پس خارجی خلی شد و یکی را
از اهل اصحاب شناسم دادند فرمود که اگر پیراز و سبک آمدند ترزاغم گفتی و اگر کران باشد بگفتن تو زبانی
من نرسد و از او حقیقه کوفی نیز این حکایت مرویست اینهمه که در کتب معتدیه و دست از باب تنهیم
لکارم اخلاق است آدم بریدانه پس بدانکه ما بنده و تقیه مسامحت گردانست در امر دین با وجود دیدن امور
مختل و تشنیدن چهرهای نامشروع و درین ابواب تعصب نکردن و حق دینی را بسبک دانستن و از اوج
شرعی در گذشتن چنانچه رخصه بر انداخته است بستاند که غاصین خلافت پیران نسخ قرآنی را در آتش نهاد
و ناگفته با جلال آوردند و حضرت امیر حبش نکردند و نازهای ایشان مثل زنا و لواط بود و چنانکه روایت اکابر
امایه مثل کلینی موجود است و نموند از آن در کتاب البلیس ممالک جنوبی من قوم است و با اینهمه اندیدی اقتدا
ایشان میکردند و بلیس پشت ایشان اتباع می نمودند و تحریم حلال و تحلیل حرام می شنیدند و بستانش
کافرین و فاجرین مشغول بودند استغفر الله که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با وصف کفر و نفاق گفت
لکمه بلکه با وصف ریاست کفار و منافقین آنچه ان سناش و مع در حق ایشان نمود که سخن در آن
میرود پس کجا خلق کریم که از حق خویش مسامحت کردن است و کجا دین را بسبک گردانیدن و از حق شرعی
در گذشتن و امت را در بلیس و ضلالت گذاشتن نمود و بالشدن ذلک و ازین تحقیق بسیار غایب
و جزئیات مکاتبت شیعیه حل شده که عوام کالانعام را بدام و دانه میگرد و میگویند که حضرت امیر عراضی برضا
و هدف تیر قضا بودند و چون که بر جناب سید گذشت خبر بر آن نمودند و اسقاط محسن و احراق بیت بخشیم
دیدند و در غار حلب مبارک نه جنانند و در چند غاصین و فاجرین باز دی فاطمی شکستند قفل سکوت
پیران زدند و وقیقکه خالد بن ولید خواست که گزند و جناب امیر عراضی را از اجاعت مصلین در ربودند
و بر زمین زدند و غیر ذلک مالاتینای انیمه و قاحت و بیجای تمهل گوی و ناز چاهای است که از این
و شیه طان الطاق و دیگران از ارباب نفاق و جود میراث مجتهدین امامیه رسید چه اگر انیمه صبر مدارات و
تواضع و مواسات بود پس لازم آمد که حضرت امام الصابین یعنی شهید که بلا زینهار بر و از صبر و تسلیم

انابت شد اسام تمام در سلطنت یوسفی و در بنج کمال در مسمیت و ایتام است در خلافت شیخین تا حدی که
 در آن راه نیابد و ترقی دین روز بروز حاصل شود حالیا از مجتهد باید پرسید که چگونه تقیه حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله در سلم لازم می آید چه دلالت و لزوم را بیان بکن و معلوم نشد که آنجناب درین امر از علی مرتضی
 کرم الله وجهه و درایت ظاهر خود و مانند ایشان تقیه میفرمودند از ابو بکر رضی الله عنهم و چون در سنج بنی
 امامت ایشان و غیر آن امری ثانی بدایت نمیشد چه آن خبری بود مقرون بشتری از صدق و حکما که نطق
 عن الامم و در اخبار باشد با انشاء بر ارباب تنبیح است تقیه را چه گنجایش کرد آن لم یفعل فابطل رسالت و چون
 منع مذکور عین خبر خواهی برای شیخین است کما انفا اول معین شد ولیکن شمنان اهل بیت طاهرین را
 چه پاک که امام محمد بن شان در کافی ثابت کرد فارغ غلطی امیر المومنین عندا لئلا تکلم المقربین فی سبیل المصلحین
 شیخ خدا با وجود آن صواب دارد که راکشته و خالد و لید را بر زمین زده که کفایت سابقا و لاحقا پس تقیه حضرت
 بجای خود اقامت اما با و در فری امیر که در جوش خوانی شیخین را یکشد و ندیری در عالم نماند چنانچه یکبار
 عرض حضرت رسانید که اگر فراقی کارشان را کفایت کند و در مقام مقتضای ان الله یفرق ما یشاء
 کما یوقر الله تعالی و دیگری است که بر چند نفس گفتن آن مصلحت ندارد لیکن از کتب نشان استنباط توان
 بردن زیرا که از اصول ایشان است که حضرت بر چند جهاد و در میان میکرد ولیکن از شیخین همیشه می پرسید که
 عده الغیر علی روایات و اخبار و الصافی و غیره که ای برادر من جریبل در نهایی کار نصب و لغو می توانست
 این لشکر که می بینی لشکر شیخین است پس صورت تقیه از ایشان بهم رسیده زیرا که تحریر باریه خطیه و غیر خلافت
 شیخین بر اسس تبشیر ایشان بود و خود گوییم بر فرض محال سلطانیان فارغ غلطی را چه علاج که ترمین بود شیعه را
 که مسوخت پس چگونه اوصاف این خبر خواهی شیخین تجویز توان کرد که قلب شریف از شیخین بیستراز او
 حال تحریر باریه و امامت شیخین که چگونه مستلیم تقیه رسول انقلین نیست که محبت در آن میرود تا تحریر غسل
 چه رسد به خطه از کلام این پیروده که عیان است که تقیه محبت عینها نزد او خوست پس تقیه جمیع انبیاء و ملائکه
 و ائمه از خالق که لازم آمد سبحان الله آثار قیامت دیده شود که چنین هرزه جانان وجود و فرشتان
 گندم نمایان کتابها در دین تفسیر کردند آدم بر حرف می حرف که شان نزول مذکور از امات
 زنایم بعضی امات مومنین است پس بدانکه و افض از خدا و رسوشت حیای میکنند که حقیقتا در نظم از
 سطرات رسول انقلین بر تمامه امتش فرض عین گردانیده چیست قال و از واجبه امات و دشوار عین
 شراجم اقرار بدان کردند تا به غمخیزین چه رسد لیکن فایده که از کلام مجتهد برآمد نیست که افشاست
 مرا غم مطاعن است که باعث وجوب مر از امات گشته و غمخیز خواهی دانست انشاء الله تعالی
 که این الحکم مشکاک است از من از نسخ عذاب است تا بدایم دیگر که بدین درجه نرسیده چه گفته آید پس فضل
 ازین انالیط اصل مذہب خود را مستاصل میگردانند و خبر خرقه سری و درین فردوسی و بنابر خبری

نمی آرند تحصیل بن اجمال را بوجه عشره کامله بیان میکنم **اول آنکه** در تکلیف مذکور بر غلط خود شکست
 بر آید اگر امید در بعضی این نفوس قدس از دانه ایمان گواهی میدهد الزام بر دهن فتنه اندازانگ بعضی مشایخ
 کلینیه چنانچه در جلد اول مفصل گفته شد **ثانی** آنکه اگر حکم او یعنی افشای سراز اصول
 مطاعین است بدین جهت باشد که حضرت فرمودند که فاش کن لاجرم گفت می شود که منع که دلالت بر حرمت
 دارد و تکلیف که بالاتفاق نمی مذکور بدون انضمام و عید دارد و شوق چنانچه از او تکلیف می شود و در بعضی اینک موجود است
 نشان باید داد که گاهی است که بعضی دلیل حرمت است و تا ملایم میگوید که لم یحرم چنانچه دارد و در حد در هر امر منع
 از کبار است مثالها آنکه معلوم نیست که رخصه از نهی آتی چه جواب تواند داد که ای آدم و توانا بعد از دیدن علوت
 آل عباس خبر در باید بود و بر آمده می چشم حسد نباید کشید و بر انقدر گفته اند که فکرا و دنیا بیکه و عید خا و دیگر بکسی
 ضمیمه آن ساختند و بر تصانیف صدوق و صفار و دیگر جاعلین اسفار آدم و ثور را بعد از تمنا خدا نظر بلیس
 و جابین هم نمودند و با اینهمه ابو الیاس دام الاموات دست از حسد اولاد در کشیدند تا آنکه از شب برین
 زمین بهترین ذلت و خواری رسیدند و هنوز علمای رخصه کماله یعنی علی من طالع الحیا و غیر این امور را بر
 و سله فرود می آرند پس صغیره کمال از آنکه بیکه چه رسد تکلیف که مقرر چنان باشد که حسنت الابرار سیال است
 و کسلی از نشان تواند گفت که فرق است بحجت عصمت و فغان آن چیرین تقدیر باید که در حفاظت میشود
 خود با ندهی غدیری نه من و داد و محنت برای شان بدیندیشل تر راه و شیطان الطاق که محصور نموند با نشان
 را ابعای آنکه احتمال دارد که چون بشارت بر بشارت شنیدند نمی مذکور از فدا افتاد حال آنکه حضرت صلی الله علیه
 فرموده بود جناب طه مرآت من نیامیز زندی را که متولد شود شیرده و با وجودیاد بودن شر و اندکافی الحیا
 و جلا الیوان باعث افسوس شد و وقت تولد ام حسیه بر ارشاد نبوتی کار بستند و غیر از وقت تناسل
 بشریت یا نتوانند کرد و در اینجا محتمل است که آن توبه الایه از حجت قصه عسل باشد بخلاف حسد حضرت آدم
 که آنچه محمد بن فرودین آورد و در نص بر آنست که اخراج ایشان از جنیت حسد است که حضرت زید را بر علمای بود
 شیطان همین سبب بر ایشان رو داد و خطا چنانچه لفظ خدا لا یدک بر آن دلیل است این تفصیل هم در تصانیف
 صدوق و کتاب نور الثقلین موجود که تسلط شیطان بر آدم بمحبت الله بود و بر حضرت توحید جناب طه مرآت
 خامسا آنکه هیچ قدر اغیر از روافض و خواج نموده و نشیند و با شکی که مطاعین اجماعات المؤمنین را از دین
 حایمان خویش گمان بر نند و سبقت دین عقوق و تلف حقوق نیز برای رخصه حاصل است بسبب آنکه قریه
 از طبع مطرات را در زمان سر در کائنات از کافرات و منافقات میدانند و بنیاد تبراین مفر فاسد شنند که از
 و حال پایمال هر چه در ال است و از اینجا بطیبت لایوت محمد الزانی و متبعین خطوات نیتا حکم توان کرد چه
 بلیس هر گاه در لطف و دشمنان خزیت طاهره و تصوفی شریک میشود چنانچه خود و بلیس الهی را در علی آورد
 و از دستانی بلیس بطریق اولی در لطف و دشمنان از و ارج مطرات سید المرسلین که اجماعات و اصول اند

شریک خواهد بود و چه جای آنکه طایفه امامیه بدخنی اکثری از غلظات کینه قبول هم دادند و بشوند و بسیاری را از
 اولاد حضرت رسول مقبول دشمن دارند و در کتب شیعه موجود است که هر که اولاد و دشمن دارد و بهر دو طرف
 ولادت و چون در امر نه سابقه کلاخ با کافرات جائز بود و نسخه آن در قرآن مجید وارد شده چنانچه تفسیر طبرسی
 و کاشانی هم در توضیح آنجا و مناقبات را بهر مثل کافرات گردانیده اند که ما هم مذکور فی شرائع الله و غیره و مرتبه
 ام المؤمنین بودن برای زوجه هر نبی بمی معلوم مسلم نباشد **و ساء** انگار تفاسیر شیعه هم هویدا است که
 از واج مطرات خدا و رسولش و دار آخرت را برگردانند و بعد از آنکه آیت یونان را شش بر خاف و دیوی
 پشت پا زدند پس کمال زهد و تقوی هم به نبوت رسید و کاشانی بدینهم تصریح نموده که بسبب زوجیت سید المرسلین
 در حق محبت کنندگان صدقیه تقدیر تدبیرات وارد شد که در قرآن مجید حق کفار هم نیامده و از لفظان کفر
 محو نیست بطور جمیع الزامی صریح عیان میشود که طایفه صدیقین زهدا ایمان ندارند و چون آیت تخریر بعد از
 تحریم است و دلایل بعد از تخریر چنانچه از مجموع تفاسیر و کلام ظاهر است و بعضی عقیده را بجرم در محو گشته اند و
 آن نتواند آن واقع است حرفی نماند پس عو و سگان را باید دید که بعد از اینهم از طاعن اجماع باز نمی آیند
 با جمله وجوب تعظیم ایشان از سوره احزاب مثلاً کتاب است و علی بذابعضی از مفسرین بیان از این روایت
 گذاشته اند یعنی عیان را به بیان سالیجا آنکه کلام طبرسی در مجمع و کلام دیگران قرآن نفس است بر آنکه اگر
 توبه کنند ازین امر مقبول خواهد شد و من میگویم که اگر توبه بذرده مقبول نرسید سفارش حضرت عیسی علیه السلام
 که طلاق داده و ارفا ناما صومعه تو امته چگونه محقق میشود و سفارش اجماع که از آیت لایحل غنیمت می آید
 و خود رجوع ترفیع اول برین مدعاست مع ذلک آیت تخریر منافی هر است پس مقبول توبه هیچ بدینی نتواند
 شما من آنکه بنیاماندا آفتاب نیمه در تابان شده که حضرت صدیقه و حضرت زهرا ایاکل حاصل بود و نسبت
 که تحت اتفاق میکند عدال بدی آنقدر برای خود آمده میماند که برای هیچ کافری در جهنم میماند باشد
 که آنوقت با کاشانی و اهل بیت که به طاعن اجماع و آنکه ایشان عداوت و عداوت در صد ابطال آیت
 علوی و غضب خلافت ابایی بود و در هر یک و حجت نبوت کمال زهد و تقوی ایشان
 از هم سیاحت ای را در اگر نمی در قرآن مجید غور نانی مانند جلالی بنیاسی واضح خواهد شد که چون غیرت انزوی نگذاشت
 که بدولت سرای حدیث سیدان بنیای خویش طالبان زینت نیامد و آیه باشند پس غیرت آبی چگونه توجیه
 که کافرات و منافقات جمع خیانت دینی و دنیوی بدرجه مجوسیت آورند حال آنکه انقلاب شرعیت بکوشند و متلع
 دین را از علوات اهل بیت بدینا فروخته و در حیات سرور کائنات انیمه امیر بطور انجامد چنانچه از تجار حیات الهی
 و تصانیف صدوق ظاهر و بار است و دومی آبی نازل شد که اکنون چرا طلاق منید بی بلکه خلاف آن خوانند
 که حلال نیست ترا بدگر زنان کلاخ کردن و بعد از پای این از و از بر داشتیم و مقوله من با خود از افاده
 علم الهی امامیه است که در بعضی مقالات تحقیق ملک الغریق العلی خواهد آمد و اگر بر و انکی طلاق یافته بود

معلوم شد که تقدیر دنیا هم معلوم می‌افزاید هم جنس نشان باشد که انما از خانه بدایت کاشانه بیرون نکرده پس
 چگونه عقل تجویز کند که می‌فرموده از فطانت و غفلت محفوظ دارند و ازین کلیات محظوظ ندارند و اینجا هم بر تمام
 عبارات کاشانی اختصار می‌ورزم و استیعاب عبارات دیگران که در طویل می‌کردم و آن نیز که مردی است
 که حضرت رسالت بعد از آنکه طلاق حقیقه گفته بود در صد و آن شد که طلاق زنان دیگر بدو چون اینجو در پیش
 منتظر شدند منافقان زبان دراز کرده سخنان بسبب او بانه می‌گفتند و خود می‌کردند و صحابه را از
 بی‌تک شدند و زنان تنفر و زاری مشغول شدند و از گذشته نام گشتند و جازم با نقیض و اوافضای حضرت
 رسالت پناهی شدند و عمر خطاب نزد آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله پیشتم که در صد و آنی که طلاق نا
 بهی و آنچه مذکور شد از غیرم زوجات و تصرع ایشان و خوشحالی منافقان و دشمنی اصحاب مروض شد
 رسول پنج جواب نداد و درین باب متامل شده انتظار می‌سپید که بی‌تک آمد و کلامی که آنحضرت
 صبح بجهت نازل ساخت استی و در اینجا و ادا انصاف از تو می‌خواهم که اکنون که مانند غبارهای مطاعین
 بیدین در هرگاه حضرت پیغمبر الا کلام ارتقا کردند پس چگونه عقل ازین تجویز کند که طلاق از وجع مطهرات
 بدست مرقصی بود که فی التذکره جلسه علی رض علمایم و مهدی غاری بر احادیث المؤمنین معاذ الله حدیث
 را جاری خوابد و چنانچه مجله در مجله اول گذشت و تفصیلش در سجا و دیات القلوب و غیره می‌است
 فتوایانند من مخالفه التقلید جمعا و سید الحنفی و عقوق الدین و البطلان حقوالا بوجع اولی
 و امیصمیتا که هر یکی از آنمهدی بر مکلفات قلوب مکلفین بی برد و خای جهان آفرین در کفر و نفاق
 و جفت نیست سر آمد از وجع مطهرات فریب خورد و ندانند ایشان را بنیادین ایمان کار نیست و ندانند اینها
 ایشان را در دوزخ باری پس و اعجاب و استقا که رفته با وجود آنمهدی با الوهیت ایندی متصرف شوند و
 اینجا است که بایان این مذهب پلید بر محو ضمت و مراقت مذهب خویش بودند چنانچه دانشی و این فقر
 بسبب خلط و غلیظ ازین سوانده و از انسوز و مانده اند با لجه چگونه بحال عاقله آید که رسول خدا صلی
 علیه و آله و سلم خلافت مرتدین و خاصبعین که خونمای اندک دنیای ایشان نسب عمو یا حتی خون مادر
 از کما شرف و خون شید که بلا خصوصاً ابشارت دهند و با نجات المؤمنین که ایمان و تقوای نشان قرآن
 منصوص بجای خود مانده است سکنندی مخصوص است و خود اینچنان اتهام در راست خلافت نشان
 فرماید چنانچه حضرت یعقوب برای حضرت یوسف عم که با بنی باز چگونه درست نمود که با وجود اعتقاد انجمنی که
 خلفای ثلاثه شمع و لبر و قلب الهی اند و خلافت ایشان ظل نبوت و نور عدل و داد و انصاف و رشاد
 ایشان عالم را محیط گشته و مانند نیر اعظم بر ایران و توران و شام و چین خیره ناخته و بر هر کسی موافق
 ایمانش چو شمع انجمن بر خوانده خفته خواهند که فاروق را همراه اسامه بدین نیت بفرستند که میدان
 خالی ماند و علی مرتضی می‌ریز که خلافت نبشینه تا آنکه مردم بدانند که فاروق لیاقت خلافت ندارد

اعا فیا المند من الخرافات اینجا هم سید از دنیا مات قوم دریده و دهرن و دگری انطافه خاندن بعد از احوط
امام اعظم شیخ حلی و قود جهنم و عیان و جهنم را بر سر نهاده و در باره قصه اسامه تحقیق کرده اند
مهاجری الواقع و مذکورنی قرة العین و اتحد الصواع عاشر آنکه اگر اشتاق تقرر الزام باشی بارے
یا و کن که آن چهل کس که بهر لعلت شان در سنه سلیم دیده میشود و برای تشرشان از دست شیعیان
ستم ریان کاند و قلم میزد و در عیال اسرار بودند یا نه که بعد از افشای راز و بدلی آنها هر یکی از خلفا طالب
بیعت گردید و نوبت با حراق و اسقاط رسید و اگر گویند برین افشا شیخین ابو صله خلافت دست داد بگو که
بکذب شما کلام پیشوایان شماست و قریه فتموه البقا یعنی متعقد شیخین نهادند احوال کا بنین بودند اتحاد
خاتم النبیین حال محلی بن خنفس و دیگر مذلعین که باعث استیفاء نواصب گشتند و حقیقه آمده را گشتند و اما
و ترا فراموشی جابر جعفری آنچه اندیشید و بمل آورد و اما بنظرین مجالس ناقصین تقریرات نرفته غنی است بلکه
با دواز بلند ندا میکند که خاموشی و زراره تحقیق خود پرده نقی را از اندر داشت و سخن تکیه امام صادق این
الفاظ را قریا یافت لعنة الله علی زراره فانه تر من الیه و د النصارى و این دعا و غل و اداعت و افشا
بالاخر نوبت بلذت کبری رسانید و شد رابعا سیه و در انتصیا من گردانید و مسا بقا و اینجا
که امام منظر مجتبر حرف و حکایت شیعه دل نمیدهد و با اینهمه فواج ایران که نه میزد و ستان خبر بطور معلوم که
شهر است قدم میردن نمی نند سبحان الله انما ابرار امیر حقوق اموات المؤمنین بلکه حضرت سید العین و در
ظاهرین و میر برستی مذلعین قاتلین امیر دین چنانچه باید و اگر دند هر کسی که زوی بی با شیز و ان غیر کرد
گرمیان آسوی تا آن است در اصلش خطاست اکنون حرفی چند در حال اداعت و افشا باید بخند
که خون آمده که بگو و نه ای قدای شیده در فتنه این زمان است خون عدست باقر مجلسی در جلد اول بحار
از اصول خود می آرد که داود رقی و مقضل و فضل گفتند که بودیم نزد امام صادق و سخن از سر باب در
منزل آنجناب یزیدیم چون برخاستیم حضرت یزید را ایشاد و متوجه شد بر ما و فرمود که اداعت و افشا میکنند
امور را که مذنب مدبر است از دشمن دشمن را محاسن نقل مینماید که اسحق بن عمار میگوید که امام صادق تلامذ
خود را با هم گفتند یا یاکفر من یا یاک یا الله و یقتلون النبیین غیر حق پس فرمود که ایشان قتل نه
کرده بودند انبیا را ولیکن اداعت احادیث شان کردند و ان باعث قتل شد و از کتب دیگر نیز نقل
این حدیث آورده باز از کتاب اول حدیث این امام نقل نموده که قتل نکردند و احادیث ما را از روی
خطا ولیکن گشت ما را عدا این کلمه چند بطور اختصار حکایت کردم اگر این گفتگو باقیست خواهی دید که
حال قدامت اخیرین شیعه بر عیون می نویسم انشاء الله تعالی اگر گویند که حفصه و عائشه را در
هم ریختند و در فکرم شایسته انفاق بگو که آنیک مجمع طریسی دلالت بر آن دارد که حفصه قدرت می نوشتند
و صدیه را در رنگ گران آمد با هم صامت غیر از امام المؤمنین سوده بوی منافر انبیت کردند و خواجایک عمر

المقبولات جواباً عن المبتوضات ومن حیرانم که جناب سیده با وجود تبحر در حدیث که اگر عصیان علی شیه
 هواد غضب من خواهی شد و قتی که سر مبارک مرا تقوی بکنار گیر و چشمه دیدگاهم و مذکور فی التاجاره غیظ و
 که فرموده و چه استغاثه و فریاد که نمود و یا مسئله شرعی نمیدانست ما از جهت غیرت و لوازم بشیریت بعد در آنکه
 قسم شرعی امیر را که پنج کرده ام راست نشمرده و بتکلیف معصوم پر و اختیر برای نظم سومی بنوع علیه الصلوة و السلام
 روانه شد و این قصه در عقل شیخ المشایخ هم ردیست و اگر گویند که لایحل منسوخ است یا نااخذ است
 یا یا یات حی من کنشاع بلو که سلیمان لیکن اینقدر اجماعی شده که حضرت ایشان را طلاق با وجود ختید
 چنانچه شاکستند نداد و حق تعالی تعظیم و تحیل ایشان بفظلمات بلفظ لسان الله تعالی ان تعوذوا بالشر
 ابداً که گنایه شوق مبین امر فرمود و اگر جنگ جل را نکر کند بلو که خود از کتب شیعه مثل کشی و غیبت
 افشرا به وضوح انجامیده که فتنه جوان گرد بلا انگیزند و این سباده و او با نش صدر این فتنه گردیدند
 چنانچه در قتل عثمان ذی النورین کما فی جمیع التخریفات النفاق و این التعلق و انشاء الله تعالی
 عن قرب در رد مقاله اشعار کتب شیعه منقول میشود و که حضرت صدیق و قتی که خبر شهادت حضرت و شوق
 رسید چه قدر مضطرب و بی تاب شد تا بعدیکه بهوش گردید و در و اده قصه گمان بردند که وفات یافت
 و نسا و فرشتان جنات اوست بدست آوردند و این حال بیاد نمی آید که از مقبولات لسانی رخصه در
 کتاب دیده باشم سلیمان لیکن حضرت حفصه که پیچ جنگی و جدالی نکردی از زبانهای منافقین نجات یافت
 شعر مابخی است و الرسول محمد من لسان الموری فکیف انما به جای آنکه از بیج البلاغه تعظیم صدیق بعد
 جنگ جل هم مطابق زمان سابق بری آید مستطام المطاعن کلها و الحمد لله تعالی قی الله و اگر درین
 محال الخ اقول فرض حال بعد انکار اجد علماء از لقیته اینها عموماً و خصوصاً چای از زبده ابریه
 و کتب مطبوعه جالیسی که بر دایت مشهور پدر محمد الزانی بود از عجایب تقدیر آنست چنانچه تفصیلش آنجا
 و النسبی و آنچه در باره مولفه القلوب اشاره اجمالی کردند اتم الحروف را در جوابش زبانه نمی نیست
 زیرا که در ساقه حساسه این امر حله نوز دیده ام از همین کتاب درینجا عبارتی نقل میکنم **قول الله**
 اغضاد البصر عن فالک چون طبیب عمر بر از بد فطرت مجرب نفاق بود چنانچه عینی و غیره ادرانا صلح علیه
 از جل مولفه القلوب محسوب نموده اند پس لامحال انهار اخلاص ایشان محمول بر اعراض فاسده مثل
 فریاد و سعه و معادات ایام جا بهلیت با سارای بدر که از انچه عقیل دعایش بوده اند خود را ببلو **اقول**
 جواب مثال این کلمات که منشای آن خبث باطنی است تفصیل به تمام تر سابق گذشت علاوه آنکه
 پیشوایان شیعه که همیشه در پرده نفاق که موجب ضلالت است دست بسر برده اند و بکتمان کتاب خدا
 و دین سید انبیا پرداخته و در گروه شیعه کلمه الکلمی اختلاف انداختند و اولی نفاق و آخری پان
 خبث طینت و شقاق باشند و با جمله اگر ادر عینی شرح صحیح بخاری است پس هر چند در مظان

بار بار استقر و تصحیح رفت بنهار ازین نقل که مجتهد ارساف خویش مثل جاسمین بیاض غیر غریب است
 اثری و یعنی نیافتم و اگر ادا از عینی حاشیه هدایت پس درین کتاب نیز غرضی و اثری ازین روایت نیست
 و یکسای از مغنیین و فقهائ و محدثین حضرت خلیفه ثانی مولف القلوب داخل بکوه خلیف که محققان نوشته اند
 که مولف القلوب بعد فتح که بر سر سیده بود و در پس حضرت خلیفه ثانی که بقول سلام او قبل از فتح که هزاران لایق
 تحقیق و ملازمی موجود است چگونه در مولف القلوب شمرده خواهد شد **علاوه** لفظ مولف القلوب فی نفسه
 چند معنی دارد و در تفسیر آن علما فریقین با اختلاف دارند اما اهل الحق فقط کمال فی المناهج و المولف من اسلام
 ضعیفه و در تشریف با عطاء اسلام غرضه البرهان و المولف کفار بطون و رعیتان فی الاسلام و قیل سلو
 یسکن اسلام و قیل مسلمون لهما اتباع کفار لیتا القوم و قال صاحب المعالم فاقتضف الرابع من المستحقین
 هم المولف قادیان و هم قسما مسلمون و قسم کفار فاما المسلمون قسمان قسم و علو فی الاسلام و قسم ضعیفه
 و کان البی صلی الله علیه و آله و سلم یعطیهم الیافا کما اعطی عینی بن یزید و الا ربع بن حابش الباش بن
 مرداس و اسلمو و تیمم قوتی فی الاسلام و هم شمر خانی قوتی مثل عدی بن حاتم و البرزقان بن بدر و کان لعلیم
 تایقا القوم و رعیتا الا شام فی الاسلام اسل ان قال و اما اختلاف علما شیعه پس رکلام صاحب قواعد الامم
 ظاهر و هوید ابریک و در عبارت همدراز الرابع المولف و هم قسما کفار استمالون اسل الجهاد و الاسلام سلو
 مان ساداتهم لم نظار من الشکوک اذا عطا رغبت النظر انی الاسلام و اما سادات مطاعون و کما عطا
 قوت ایمانهم و مساعده قوتهم فی الجهاد و اما مسلمین فی الاطراف اذا عطاوا الخو الکفار من الدخول و اما سلو
 اذا عطاوا اخذوا الزکوة من باغشها و قیل المولف الکفار خاصه استی بلفظ و بعد از دیدن عبارت علما فریقین
 چگونه مدعی ملازمیت میان معنی اتفاق و مولف القلوب بدون اقامت برهان نمیکند که در تواتر ذکر مقصود
 ازین بیان نقطه آنست که مجتهد چون فن مناظره نمیداند کلام مشرعی با سجا خلاف قانون است من بعد اگر درای
 موضوعه قوم را استقر کنی و تا ویلات مجلسی را در تجارتی از ان بدلائل مطابق خواهی دانست که
 ابووزر را رضی الله عنه در مخات و اجار غیوب که از محیط وحی الهی حد و رمی یافت اذان بنویسب
 فقهاء ایمان هر کوا بداین کتب معتبره قوم رنقه رجوع کند فجه که ما قلت انشاء الله تعالی
حال رکون و م از ارکان اربعه امایه از کتب معتبره و ینیه که جهت تحریف را در آن دخل نیست
 ما قلت می الکتاب المذکور مختصر نماید دانست که خود مجتهد از انی بعد از هر احواس نفسانی و اتباع
 خطوات شیطان لفظ اخلاق و مدارا بر زبان آورد که هیچ است در معنی که زینهار لقیه حضرت را که نزاع
 در آن میرو و مدخلی در اینجا نیست و هر گاه در اوراق سابقه تفصیل هر چه تا مرسوم کرمی که کلام
 اخلاق چیزی دیگر است و در فرع گفتن و تفصیل جلیله و صالح جمیع منافقین کافرین بر زبان آورده
 اقل نیست که عرش عظیم از ان می لرزد و حجتا برین دشمن عقلی و دین تمام شد فلما لحد املا و اخر اطل بر

قول و آنچه نوشته ام **اقول** باید دانست که منی ساله قدیمه چنانچه در آخر عمل تمام جواب خیریت
 که بصافه حسامیه علی حد و المصلح الاسلامیه موسوسش نمودم و جواب و الفقار که معو لحدید علی الجوس
 القدرینا من کذا شتم کرده ام بلکه دیدن مناقب راشدین برین کتب جوایز نموده ام و معمول من بر
 حیره عقل و حکما آنست که چون کتاب تمام میشود و از تسوید تبصیر می رود با نوقت زود مخالف خود میفرستم
 و درین امر گویا مقصود اینست بود که احباب فقیر و تمیز آن نمایند کنند چون شنیدند که جهت تسعید را تمام کرد و متوجه
 بود که کلام کما عرفت مفصل است که بسیار جلا جرم بشغول دل فتنه تمام راه یافت و در این همه کتابها نیز و مجتهد
 و این امر خود عقل است که اگر هم فالاهم یعنی آنچه بذات من تعلق دارد و تقدیم آن مناسب تر است و از
 کلام الدحضام همین وجه برمی آید زیرا که جواب خیریت را برای رد و دفع طلبیده و از طلب صولت و تحسین
 تمام و زید جلاله محاط لانی بسبب بغانی بر شهویم نسبت فرزند می دارد و بهم نسبت نساکدی و اگر
 هنوز رد و دارند و در تصنیف خود و کتاب قصه موسی مشهور طبع فطرسازند باید زود من آمدن یا معتمدی
 فرستادن و این کتابها را مجموع و متفرقه دیدن تا حالی شود که جواب اکثر اجزای و الفقار همین عنوان کرده
 کلام مجتهد و تسلی میباشد نقص کتب قدیمی رفضه که کوس لمن الملک میخواند و بدو می خدای
 می افراختند مقصود بالذات بود فارغ گشته ام و بسیاری از مقالات خیریت را نیز نقص و جمع گرفته ام
 مع هذا اگر جواب هر دو کتاب را که هر یکی از آن هر چند جلد مختوم خواهد شد انشاء الله تعالی بطور مجتهد اعتبار
 بخورم که منور در کتاب مخالف تمام نشده و ایشان عجلت کردند بر گران امتداد و پیش نمی آید غلط گفته
 برادر اکثر مقامات چنانچه دیدی غل از ریسا نیست و کلام من بر آسان و من نمی کشم که در یک دو سال هر
 سخن مجتهد را در خیریت جدید نقص و حلا و الزام و تحقیق جواب می نویسم و غت را بود و بکار نمی برم لیکن اینطور
 که من در کتب خویش اختیار کرده ام البته استدرا در اینجا پذیرا که مال و اعلیه را فرود نیگذازم و در اینجا
 همه المکن کلمات اولین و آخرین را که احادیث من سرایه شارحین باشد جمع کرده در میان معصرت
 و کارزار قدم می نهم در بر شریف و تصوفی انا الذی ستمنی امی حیدره که شاید این نیز در پنج البلاغ
 بر زبان می رانند و معذور دهل من مبارزینم و اگر جواب این کتب را بر ترقیر برزانی محول گردانی بخود لازم
 می گیرم که بر تقدیر از خیریت و الفقار و یک هفته آنچنان جوانی و هم که علمای طائفه از امراعات طایفه
 قریح خواهند کرد و علاوه بی ساله نه از اینجا نیست که تو آنم گفتی که من کاتبی چند حسب خواهش
 و محبین فکیر است این کار جمیع نشاند چه جای آنکسی که استعدا درین فنون داشته باشد و در تحریق یا لیف
 و سیکر شود بلکه اگر بخیر از روی کار بر افتد امر و آن علماء را که خواهی یافت که در یک فرس غله شیعیان منبری
 سبحان علیهمان درین باب نمانند بسبب آنکه او جمع خلایق است و مدخلی کلی در سلطنت دارد
 چنانچه بالفعل بعضی از مسائل فقهیه تعلق بلو از من تخاص دارد و اگر نکته بود بعضی ازین زمره که چه در این

الوصف دارد برخی ازین مسائل برآوردند و برینت قنبر پیش کشیدند و همه کس میدانند که کسی
 از امر عاشق این فن بالذات نیست و بهیچکی از ایشان باقی نماند که در مقام باستان مجتهد و دود و فی و
 و کتابها که یکبار آمد که بایرون محنت شدیدی بر سر است و راع از این فن آنکه داشتیم که حسرت جسد ریم
 به سیم اهل سوابق مسرت بر دیگران حواله کردند و ایشان بر دیگران یاد و دارم که آن روز از چاشت
 تا نیم شب انقدر در کوچه و بازار با وصف کثرت گل ولای و طول مسافت میگردیدم که بی طاقت گشتم و پا
 خواهم زد که باره باره شده سمیت فرق است میان آنکه بدیش در بر تابانکه و چشم انتظار سخن و در
 چه جای آنکه کثرت کتب بجای رسد که ارواح حالمین اسفار مثل حارثه و غایله می رشک بر آن بر ندیس
 نسبتیکه احوال باطنی احوال و بدو بهم دارم و باینهمه محض بتوفیق الهی و تائید غیر متناهی و نفوس مقدسه
 رسالت بنای این کتابها را با وصف فقدان اسباب در عالم تنهای بدین عنوان انهم یریدوار دولت
 بادشاهی نوشتم حالیکه بلاسیگوم که اگر بایشان جواب را در امور دیگر دخل نباشد و این کار بطورین
 بیامان قلیل چنانچه اشارت کردم قرار گیرد هیچ کتابی را ز کتب امیدورین فن پی رود و قبح نمیکند
 نظم اگر دست یابم بر اینان یا درم و دین این سبها در بیان بدنا تش گذارم تا تش گذره بشود
 اکتش از دستم آتش زده و از عجب آنکه کاشف اللتام را با وجودیکه از مجتهدان دست احباب اکبر آباد
 انکار کرد تا بار دیگر فاشش بر داشتیم توسط حافظ غلام محمد فرستادم و این کتب هم خبر دادم دانست که طلب
 و جواب ندادن موجب رسوای خواهد بود و انحراف بر کردین کتابها شک آرد چنانچه فرسوم بزرگان مجتهد
 آنچه در بعضی آمده ازین سبها بخلاف عناد الاسلام مجتهدانی که خود را بجای تو توصیف آن بصورم نگار
 که بنور با وجود و در دمو بلک احقا از دارالاجتهاد پایدون نگذاشته و اقراضی محض برای فعلی خویش بسته
 که بعضی از جمله آتش را در صاحب تحفه فرستاده و ادل دلیل برین فرست که هنوز کتاب مذکور بطور انعتا
 کلینی اعور و صدوق اگر در نهاده دارالاجتهاد که در کونه و حوزة ریاست بهند است بصندوق نگاه داشته
 و نفرستادنش نزد قلیدر رشید صاحب کف بطور استعاره در مرغ و در چه جای استا و البرایه و باطریق الاول
 و ازینجا است که رشید المتکلمین چه قدر مسامحی بلیغ بکار بودند و توسط معلوم نیز از فرزندش طلبیدند
 و بلا واسطه کسی از گفتوری متدعی شدند بلکه در در ابر غیر برانگیزند و لیکن این بر دین و غیرت یا خود
 اما آنکه چنین شقاق از دنیا رخت اما است بر لبست و بخت رفت و طر فر آنکه سلی مدت تا در شهر ششم و با وجود
 توسل احباب هم مجتهد در علاقه شان قرار گرفته آرزوی خداید بطلان آن با تمام دارم اما الان بدین آرزوی
 حلاله که کتب دیگر مثل سنی المطلب شیخ علی توسل مذکور از خوان مجتهد فرزند رسیده و لیکن فرستادنش تا این
 وقت دریغ میکنند دین نزدیکی صاحب متع السداد اهلی آن از جابجا توسل بعضی از امر که نسبت تلذذ با
 فرستاده و باینهمه فقیه با محضت عبداللہ بن عمر و این فقر نسبت میکنند و پرده حیا از روی خویش بریدارند

و منسوب نشود که من غلط میگویم والا صاحب هیچ مذکور هم دریغ میکرد و لا شکرک العلیه زیرا که ارمیانه و وجهین
 خداقت و صفایم بود البتة و هم در احقا کوشیدی امری دیگر که تحریرش مناسب می بینم آنکه تعریضات
 تعریضات اینجا باظهار جرات است و برآیند حق نماید و باره فرزندش نهایت زیباست زیرا که در ترجمه اش املایکند
 که مولد فرشتی در سنه یکصد و نود و نه از حیرت نبوی در روز هفتم ماه صفر پدید با میمنت لکن نیست با وجود
 کثرت امراض جسمانی و عوارض جسمانی که لاحق حال فرزند هال است اگر اوقات شریفه مصروفست به تصنیف
 کتب و تدوین علوم و رد و قبح مخالفین که داب علمای سلف بوده چنانچه از جمله نتایج افکار رسالت و سلف بلوح است
 که عبارت متین با دلائل و براین در روشنهاست لاطائل و دلائل می حاصل عبدالعزیز^{۱۹۹} است و عالم گیر
 مبحث مسیح جلیلی از اربعین شیخ عمار الملقه والدین رئیس رباب عرفان و یقین نوشته است به تحریر فرموده
 در سال در رد مذہب اخباریین و نقض بر کلام میر تقی مرحوم که از تلامذه جناب سید است و از تعریضات
 بر شرح سلم مولوی حمد الله و کلمی در رد اثنا عشریه عبدالعزیز مبحث امامت نوشته است می بلفظ و مناجات
 باب است از آنکه غصصین محمد بن ندیده اند با وجودیکه زیاده از سلف سال تقریباً آن گداشته پس
 عیان شد که این قسم تصانیف را مانند قرآن آینه یا نسو انا و بسیاری از نسخ اموال برنج باید در صدق عقل
 گفتمند اند پس چون کلام زعفریه بجا بود مخفی شد معنی مقول دیگر بیا و آمد که ادرت چهل سال
 بلکه یاد آنکه شافعی نیز خوانده است یا زعفریه در عروق خشک ساخته پس نقد فواید بنگار
 برانگیختند تا و پیشکشها کشید و دست بر جواب از علمای ایران گردید و نیک میدانست منصف محمد الزمانی
 کاغذ فتنی بده المقاتله که علمای ایران و هم علمای مشهور مقدس مجتهدین ذوقی گشتند و حال کثرت ما
 مجتهدین کفر بر روشن است و کسی از علمای هند و بخواب هم ندیده و بعد از مجتهد دریا فاضل ابواب تحفه بلادر
 و نقض خود بچشم دیدی و مرزا محمد اخباری با وصف سامان پیشمار غیر از سه چهار باب انهم بعنوان معلوم نانو
 پس جواب آنکه بعد از این کشش و کوششهای خاص و عام هنوز تا بسطوع و اتمام است و بر من که از
 سالی چند قصد تحریر دارم و سامان دست ندارم این تعریضات و تعریضات می کنند و درین قول اگر
 غور کنی توانی دانست که از طلب جواب ضربت سخاوت تقریرات و انفقاریه بعضی از وجوه اشکار است
 اگر چه قبل ازین بدلیل عقلی میرسد که محمد فانی وقت تحریرش ضروریات حق را هم ندیده بود و بدین
 تا لیف مذکور قصه الجلی و فخر کرنگی با انواع عجیب سر زده و آنچه محمد الزبانی بعضی از احادیث شریفه
 از کتب خویش آورده اند از زبان نا اذعان فرایند زیرا که بر جمل بادشاهی میایم و این کتابها تصنیف شده
 و در هر محفل و مجلس و اذنا طره و الزام شنید علمای رفیعیدیم چنانچه هر کس میدانست انما الشعر صحن
 حال جناب سید المرسلین با لهما را با کس و عاجل چغین باشد که بلا ضرورت و ایدر و ساسی سنا فتنی
 را معاذ الله بجمادی است مانند زیادت بر آن باشد اگر بنا بر نهیت و تحریف و افتخار خویش مجتهدین

دروغ را راست و افغانی را دعوی جواب باب امانت محمد راند می شوند کیست که دنبال ایشان تواند رفت
 زیرا که عین اتبع قدما می خودست مثل بان و زراره و شیطان و اسدی و دما می مشعر ابوال سگان
 و بهشاهین و آفران شان که کتابها را سامی مقدس را به طبعیت بر بستند و انواع اقوات انقوت بفعل آوروند
 که مقصود از در آمدن و بر آمدن از ابواب منازل ائمه همین بود چنانچه از محفل کشی واضح گشته و بمحمد که
 مطالبه کلین و شرح آن و کتاب التوحید و خلاصه و کفای و تلمیح مصحح آن گواه است و این نوع دروغ از قضا
 و ضروریات این مذهب است حتی که بر قول صاحب قواعده خواهد زاده مجلسی عیانست که علمای شیعه خود
 را از اولاد امام کاظم ساخته فقر رضوی علیه السلام تالیف کردند و چنانها شد که شکست قلوب میان بان
 منوط و دل بستگی را فقیهان بدان موقوف است ندانی که از شرح اربعین مجلسی هم عیانست که حضرت امیر را
 استالت قلوب شیعه چه بسیار که در ترقی دولت ایشان نکرده اند که حکایت رفعت و وسعت و جاهلها
 و جاهلسا و شان و شوکت انواع قاهره و ذریع زینت ساکنین انجا از آن جمله است پس یقین توان داشت
 که کتاب مذکور از قسم عقاود وجود فرضی تقدیری دارد لکن آخر اقال و عجب است که ساعقه قمر
 را که نور نایب در ضمن آن براسه مومنین تابید و بر منافقین مثل صاعقه عادی و شوم باشد چنانچه اشار کردیم
 به فواید و سر کنند و انجیال محال است که در سرش افتاده بیت چرایی را که بیزد فرود بهر آنکه نشت از نشانی
 هرگاه چنان و سبز ساله قدیم در دو سال و انهم بدین با جمال و جمال بر روی کا آمد چه قدرت دارند که جواب جملات
 ضمیمه که هر دعوی را در آن با دل بلیار و بلاین بشماره محارن گردانیم توان نوشت بلکه ما ده سرگردان صاعقه
 حکایت آید و بدو که یکی از علمای شیعه میگفت که از علامات خفت عقابست ریش او را کردن شخصی این موخیت
 در وقت شب شنید و معراض نیافت لاجرم ریش را بقیضه گرفت و مابقی را به شعله چراغ و نازاید نشود و بعد از
 باقی ماند بیک گاه شعله ریش آتچنان در گرفت که دست جدا شد و ریش را بنجام بسوخت بلکه ویش مثل وحشی
 هم سیاه شد **قول** این کلام محمد و شریعت بچند و ده اول گفته **اقول** فصل از این سخنان معاویه بیت اهل مدینه و
 بیعت بدانند بن عمر خصوصاً و منع این مطیع در مجله اول آنقدر تفصیل داده ام و کلمات و فقره اولین و
 آخرین سیاهانکه طایفه از برادر بر کرده ام که در هر یکی از این ابواب رساله جدا گانه معروض و محسوب شده اگر چه
 اجتناب و حکم مخاطب دانی شود باید شریعت استعانت بعضی از فضلاء اهل حق و یکان یکان فهمیدن و تبیین
 رفعت غیر ضروری مطالب آن را بنماظر گذاریند و اگرانی بر یک را بنماظر عقل سنجیدن که محبت جمع بین
 و الزام مناصب و معرفی مجتهدین و تقلیدین شیعه از اخصای عام باقی نگذاشته ام بعد از این مزید
 حیرت است که مجتهد در صد و اثبات امامت نیز است بلکه آن را بر خلافت راشدین ترجیح میدهند و فصل
 که بعد از صد بن عمر سیرت نیز نکرده و در حد و زینت آنکه دانی سفید معاویه و نه استخلاف بر تقدیر شریعت
 هیچ فایده بجایش رسانیده و نه قهر و استیلا وقت شنید که لا تحقیق رسید و فسق و جمل نیز جمع علیه السلام

پس او با وجود فقدان ترم و طبله و خلیفه برحق تواند بود و حارجه و منفرت نبوت خلافت کجا فلیف رشده
 بهی چه جائے قربت بر خلفای سید انبیا **قول دوم** آنکه **اقول** در مقام مجتهدانانی با وجود وجود
 اجتهاد و همه دانی بتقلید جذبی از جاسمین بیاض بی سواد گمان بزند که حدیث بکین با مجروح در شان بر نند
 فقهای اوست و حال آنکه بزرگترین ثمران اگر چه موجود بود و لیکن کلام در نسبت که نسبت به نظامش سیده یا
 او ایضا که از جناب مجتهد حرف که در هر جا خیال خامی می پرزد و بجا اب رساله قدیمه در نشیند پیش با مجروح و در عجبیست
 که را که شیخ خلی عروج بن عوق علی التمشید به الصواع و هم قاضی رطل بوق در پی انجمنه شده اند که زید و
 زمان حضرت بشیر قدیر کارگر از بزرگان خود بود و ازین عروج بن عوق و قاضی رطل بوق هم عجبی درین
 بود الفضولیا نیست زیرا که پیشوایان ایشان محمد بن ابی بکر را در حال التیکان فی المهد صبیعا عبارت از
 آنست وکیل صدیق و در تقصی اعتقاد کرده اند اسے غیر ذالک من البصحاات و قد غرفت فی المقامات حال
 منخلط مجتهد که در اینجا بشیر را از کتاب بنیدیه موضوع می انجامد در کتاب از الاله الخفاند که درست آنچه حاصلش
 بدین عبارت می رسد که از ان بلاد که در خلافت ذی النورین مفتوح شد قمر است که حال آنست معاویه
 بن ابی سفیان بعرض امیر المومنین عثمان را رسانید یعنی بر سواحل بحر و در بلاد و دفری اتصال دارا و اگر
 اجازت دهی بسفر دریا در اینجا رویم و بر سر ساکنین ایجا شکرتیم سابق بذکر و در عرض حضرت فاروقی بن
 رسانیده بودیم چون مصلحت نبود پذیرا نشد اکنون که شکوت قیام هر فردا آمده و دولت ایشان بزرگ
 گشته و مناسبت آن می بینم که بلاد سواحل بحر و در رتصرف آریم ذی النورین این رای را پسندید و
 که صلاح آنست که مردم را انتخاب کنی و فرعه بنی بلکه ایشان را خبر گردانی بر که ریخت با تو همراه شود و او را
 درین جهاد میری باری معاویه بهمین طور شکری سلیمان بیاراست و روانه شد حضرت ابوذر عفراری
 عباد بن صامت نیز همراه بود و در و در عباد ده مذکور نیز همراه میشود و همچنین بسیاری از صحابه همراه گشتند
 آغاز واقع انست که در ذوق چند پراختف و هدا یا از طرف حاکم جزیره قمرس بطرف روم می رفت هر یک
 اهل اسلام آمد و ایشان میان خشکی و تری سو که با آراستند و جنگها نمودند و جنایت ایزدی کار از
 بیش بردند و سپاهای کثیره بدست آوردند و بالاخر بیانی خطیر که هر سال بیست المال فرستند و مصاحبه
 واقع شد و اجازت این سفر یکی از فضیلت آئی بود که برای ذی النورین فیضیه بخارند و اخرج البحار
 رحمة الله عن انس بن مالک قال حدثنی ام خرازم ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم نام خود را با خاستیقت
 و هو یضک قلت یا رسول الله ایضا حکم قال محبت من قوم من استی یکون الحاکم الملوک علی الامة
 فقلت یا رسول الله اذاع الشکان بجملی منم فقال انت منم ثم نام فاستیقظ و هو یضک فقال مثل ذالک
 مرتین او ثلثا قلت یا رسول الله اذاع الشکان بجملی منم فقال انت من الاولین فخرج صحابا به من
 صامت فخرج بها الی الف و علما حجت قربت دانه که بعضا نوقت فاندقت فعمما و اخرج السجاء اقصان

عیون الاسود عیسی عن ام خرام صلی الله علیها آتھا سمعت ابی صلی الله علیه و آله وسلم یقول دل من
 من استی یقرون البقر قد اوجوا قال استام خرام صلی الله علیها قلت یا رسول الله انما فیهم حال استی فیهم الخ فی
 زوجه جاده مذکور گفت که روزی سرورانش و جان در خانه من خوابید و بیدار شدند خنده گمان پیغمبر فرمود
 شکفت آمد که قومی از امت من سوار شوند بر کشتی چنانکه بادشان بماند بختی عارض کردم که دعا کن یا رسول
 که این ایشان باشم حضرت فرمود تو از ایشان باشی باز حضرت خواب رفت و این واقعه چند بار دیدن
 مطلب خود عرض کردم فرمود تو از اولین هستی پس کجای کرد عباد ده باین زن و همراهِ بر درین نهاد و
 مراجعت از سواری بر زمین افتاد و چنان مدتی بر سرش رسید که جان بحق تسلیم نمود و درین بخاری ازین آن
 روایت نمود مطابق حدیث اول از اینجه نقل برداشت بالجمله از کرامات مجتهد عجیب نیست که
 که نیرید را چون در حقیقت خلافت مزین می خاد و اند قبل از مقام جهاد فی سبیل الله گردانند و لیکن عجیب است
 که حضرت پیر نابالغ دعوی سلطانیه تاریخ الحقا می نمایند و تحقیق حضرت نمی بیند که علامه سیوطی در خلافت علی بن ابی
 فرموده که در سنه بیست و هجده جاد و کرم و حیوان و لشکر کشید بر نفس از راه دریا و عباده و زوجه اش ام خرام
 بیت لمان در لشکر بودند و ام خرام عند المراجعت از سواری افتاد و شهید شد و حضرت صلی الله علیه و آله
 جز داده بود و در این لشکر و دعا مجوده بود پس ام خرام را در قفس من نمودند و ازینجا هم شعر فعی لم یال
 معلوم شد و قطعه نظر از کشف و کرامات تاریخ دانی هم عیان کردید و مثل آفتاب روشن گشت که چون طلب
 پیر نابالغ صراحت را نفهمیدند اشاره را در کلام شارح چگونه بفهمند لیکن ضرورت است که جواب رساله فیه
 بلاغم خویش از آغاز تا انجام برای عوام کالانعام بولیند این کار از تو آید و مردان چنین کنند و بعد
 باید و دانست که بنده را در انتقام ضرورتی نیست که بخت جدید مصرف شوم فقط ملاحظه اینچه اصل
 رساله بصارت العین نوشت بودم در اینجا کافی است و این بابت الهی است که در رساله مختصر آن آموزید
 حکم گذاشته که جواب اکثر شبهات مجتهدان بر می آید و چه کفایت اینست که حدیث نبوی صلی الله علیه و آله
 و سلم مخصوص است بر نیرید بیکد از رومانی در رساله مذکوره چنانچه ذکر آورده ام که اول دلیل بر این خارج نیرید
 و بشارت است فلیکف که سنا از آن هم نباشد یعنی که سنا و شوق نیست که نیرید و دود و مبدل و نیست
 و بر نظام است که هر مبدل دین و دود و جهنم است چنانچه در احادیث حضرت صلی الله علیه و آله وسلم صریح است
 پس نیرید چگونه اتقین بشارت باشد و الا بیا قضا لازم آید اما بر مذهب رخصه پس بدانکه
 مجتهد جایی در خلافت و ابقار بنابر کاسه لیسبی از دستانی قصه محمدی آورده که دلالت بر آن دارد که توبه
 اهل بدعت و تبدیل مقبول نیست کما یحیی انشا الله تعالی لاجرم اگر رخصه را بایت نماز غفیل که غیر صحیح است
 اتمی می آید مخفی و دستور سازند بشارت و نفی بر دارند برین مذهب نیز از منقسم بشارت برای مریض
 که خود را توبه و استغفار دانسته بکار نخواهد آمد پس محمد که توبه و تقوی را بر تمام کرد و توبه را برای غبار اعراض بر نشاند

لاف و گواهی او بهر بهر منشور باشد و بهیچ گونی و عیب جوی او گواهی نمیکنند و شکی در این وجود ندارد
 متعزیه گفته که خاص انقدم است بر عام زیرا که بشارت مغفرت منطبق بر عقاب و حاجت تبا و بیرون زنده
 بخلاف رخصه که ایشان در امثال این مقامات مورد تیرش گردیده اند و بجای لغت مخصوص بتوبه و توبه و توبه
 گشتند **تفصیل بن جمال** که از کتب طائفه بعد از خمس بسیاری از احادیث که نمونه آن در آغاز
 جلد اول گذشت خواهم یافت که مخصوص هر یک بتوبه علی صاحبها آلاف السلام و التوبه با مومن قاتل با مومن
 و با این احادیث اصول که امام اعظم اول و شیخ صدوق در کتب معتبره شیه بطریق تمام و تفصیل از کلام
 روایت کردند جمعی از اکابر و افاضه و ارا موعون نمیدانند و فقط باستماع ادوات خیالیه و در سر رستی میکنند
 و در مقام ساختن و پرداختن شیخ نجفی را از مثل قصه که چنین و بنحین ببارد فضل الصدیقین که موقوف بر بار
 میدهند و صد با احادیث اندر در خصوص و در دست کما شرتنا لیکن در رخصه خود را بر مومن بنا بر این است
 خویش خدا میسازند و نقدین و ایمان را در دوستی آدمی بازند و بر تحقیق و تقریر امانت طافوس در جنت
 می نازند چنانچه تفصیل بر این امر در خانه کتاب می آید انشاء الله تعالی معذک لک در کتب اصولیه و فقهیه
 معجز است و محمد خود در غیرت حیدریه بار بار میگوید که قراض فرج تکا فوست و چون عام احوال تقصیر
 وار و کما صرح به العلماء منهم الفاضل المعاصر فی مسیح الله و در خاص احوالی نیست پس نگاه کا فنی
 معارضه چگونه صورت بند پس حدیث رومانی بجای خود ماند و این حدیث را فقط رومانی در مسند خویش
 شناده که بسیاری از محدثین از او در و او دیگر اجداد اصحاب مثل ابو عبیده روایت نموده اند و در معنی آن
 احادیث بیشتر را ایراد کرده و ابو یعلی فی مسنده و السیوطی فی التوفیق مصرحاً با عماده کما لا یخفی علی
 من نظر الی تصنیفات آدم مرتفع بجمع و بسیرن قیاس اول من تخاص است نیز بدلائل اتفاق
 مصدر را موری شده که گفتگو در غیر است و نفسی و لهذا علماء بر تقدیر تسلیم نپذیرد و خارج از بشارت گردانیدند
 و در مطاعن خلفاء و در دناظرین کلام میدانند که رنگ بر بشارت خود در مانند کیفی که بشارت عشره مشهوره
 و در باب مطهره مخصوص اسامی مقدمه در دیافقه که هیچ احتمالی از احتمالات خوارج و در افضن غلبه
 نگذاشته بخلاف این بشارت که بالیقین نزد هر یکی از ذمی عقل مورد تخصیص است طرفه آنکه رخصه و توبه
 مورد و گواهی عفو الله الحسنه تخصیص است میکنند و در اینجا تخصیص که بنویس و اجماع است ثابت باشد
 قبول ندارد نقایص الله فی یوم فکون علاوه است از نظر با آنچه عملاً قرار داده اند یعنی ملاک حکم الکل
 اخراج نپذیرد و در رخصه چون یازده نفر از کسی از ارتداد و بیرون نگذاشته اند کما یدل علیه الروایات اینهمه
 گفت بلکه اگر دعوی حدیثی مثل شوشری در مجالس المومنین بزرگان اند باز هم بر ایشان وارد است که
 اندر فی علم المومنین صحابه بعد و نسبت بزرگوار بر روایت مثل مجلسی در تذکره و محمد بن محمد بن محمد بن
 الفرق بن الصدیقین بر جای آنکه مطلب در فن حدیث و کلام منوع است فلا یستلزم حدیث و کلام

و نبات حجاج شقی و صوبه داری از طرف آن غوی قریه نصب است نه بسن اما آنکه ملبس گوی شهادت و انکار
از رسم و اسفندیاری بود و نظم و تدبیر و کاف و کوفه و بفرش آن در افتاده شود و گشتی که در جنگ از کاف و کوفه
بکندی زجای منزه پوش چون بجزین نزدی بگذر گوی از در و برین زد و درین میدان حرکت ارا را بجا
و هیچ فایده برای محمدی نمی آفرید سعاد و تبشایش دارد است نه در جنگ و بازوی زور آور است نه
کسی به بنام او هستند لیکن تبصره علم اجموال نه در برای نسبت و قصیده تجربه موضوع نه محمول مرغ و بازای محمد
عیند باید دید که زیر حیث خندق که بشارت عظمی الا اتفاق برای حقیقت خلفا است در بین قلم گفته که ازین ظاهر
خیش و که آنکه در حکومت شان این مالک مفتوح شود خلیفه بخت خواهند بود و از احادیث سینان است
ان الله یبذل الذین یاکملون لکم فی الدین و فی الدنیا و فی الآخرة ما یستحبون لکم فی الدین و فی الدنیا و فی الآخرة ما یستحبون لکم فی الدین و فی الدنیا و فی الآخرة ما یستحبون
چون بدین قیصر در زمان او هم صورت نه نسبت چه جای آنکه مجبور خلفا بر تقریر احادیث اکار بر فضا هم درست شود
تبر که خود بر خاندان کثرت تبصره گفته که عر سائر شریعت تمسک بود بخلاف یزید که اتفاق است بر بفر او
لا جرم برای محمد که در محبت یزید بنور محمود و خوش و خرم است و آنکه یزید بنور محمود و خوش و خرم است و آنکه یزید بنور محمود و خوش و خرم است
مناقیق میخواند و او را بر اندر یکم المربع من احب یزید را ند و در بعضی از کتب دیده ام
که یزید در آن زمان کوک بود خلافت استول و این بدان ماند که برخی از قدای اهلست جواب نواصب اند
که آنست که میگوید که آنکه یزید بنور محمود و خوش و خرم است و آنکه یزید بنور محمود و خوش و خرم است و آنکه یزید بنور محمود و خوش و خرم است
بشارت سبب آن نگاریده که یزید در زمره قاریان مندرج شود و فایده علی ثبوت افضلیه یزید است
بعد و اهل بیت رسول انقیاد است اکنون بعضی از مطالب بگوشند که از احادیث غیر متناهی حکایت الیه الله است
المقاله ایضا در کتب معتبره امامیه ثابت شده که نفس تسبیح موجب قبول جنت است بلکه بلا حساب پس باید که کلام
مسلطه و خازیر محضره بسبب حصول تسبیح بهشتیان باشد چه جای آنکه یزید از احادیث قدسی هم منجمه آن
گرد و حرفی از آن بر تفریح فاضل بخی و جمیع البحرین چنین باشد که هم کلمه موجب علی اگر چه بر سر عیان من کند
در هم نغمه زدن و گو مطیع و منقاد من باشد و انما عظمی به بحال آن ندارد که بتاویل و تسویل آن
پردارند و ایشان را از دایره تسبیح بیرون سازند فانه مفتوح علی کلا و الله و لا یسلم که مراد از تسبیح اعتقاد و امانت
برای جمیع امت است و تسبیح است زیرا که تسبیح از اعتقاد و امانت بلا فصل مرتفع می شود و برای محمدین
مبادی الا دیان است و چون موجب علی از اعتقاد آتی حدیث و تمسک بالعکس که اعرف فاطمک بالتشعیر
و اعتقاد من بالنسبه الی الله الدین محمد ا و احادیث اصول کلینی بعضی است و آنکه پیشوایان از تسبیح
را از یزید نام میدادند و امانت دیگری را اعتقاد میکردند بلکه اخص اهل بیت را هم نیست اعتقاد من را یزید
که آنکه انما عظمی فلان و خلافت و بدو این اعتقاد کسی مومن نتواند بود و تفصیل من محبت و آنکه اهل بیت
امامت انما عظمی ساخته و پرداخته متاخرین است و در سائر مرقومه بالا از علی و در مرقومه حیدر

و شرح آن باید کشاد و هر چه درباره مجتهدان آن بر آید بی غفلت و جهل از قواعد و اصول بر زبان باید آورد
قول و از آنجمله است آنچه در تاریخ خوان الصالح **اقول** فکر اخوان الصفا در بی مقامات مناسب
نمی نماید بلکه فریب توان و از شخصی را که کتاب مذکور بخشم بصیرت بطلان او رسیده باشد زیرا که مبتدیان و غیره
بالبیین حکم تو انکو که اهل کسبت خواسته اند برهنی عوام و بیچ کنی برین اسلام یاد و دارم که جایگزین تاریخ مذکور
مستعلق با نظام امور ریاست است نوشته اند آنچه دلالت بر آن میکنند که همین منطین زیاد از حد امکان در
حضرت سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم برای ترقی دین اسلام گوشه دار انبیاست قضوی و پیرایه علیا
رسایندند ولیکن برای یقین توانین و از نظام ریاست و مملکت آنچه نسبت با حسن عملیات نیاید که در مقام
مدبار عالمیت خاتم الانبیا تجا آوردند پس مناسب بلکه واجب بود که در این کتاب نیز مقرر شود که شمول و
منافقین از مضامینش واضح است و کشف تعلیمات شیعه از آن ظهور میرسد اما نگارگر باران و دیده و پیش
بوفراز میدان اندکی فروردیده بود و انداز اشغال بین امور معتبت اند تا وقایع کماند علمای طایفه یونیه و مدینه
سکمان از کسی ندانند کلام شیخ گویا خطاب به محمد ثانی متوجه است تا بدو کان خانه در کردی چهره را
انعام آدمی مشغول پروراند و جهان تعجج کن پیش از آن روز که جهان بروی و متوهم نشود که مراد من از نظم
شیخ سفر کردن در بلاد و ارباب اختیار مسافرت و گردش روزگار است زیرا که سبب از برزگان کمال فضل
نگذشته اند که بای خوشی از وطن بیرون نگذاشته اند ولیکن بهجت میرکتب و جوب قدسیه و مطاله احوال
اهل دانش و پیش علمای و علا گویا حال بر عالم محیط بود **قول** و بسوطلی در تاریخ خلفاء آورده **اقول**
بعد از آنکه حضرت واجب اعطایا خالق الرایا عقل را چنان قوت بخشید که هر چه را چنانچه از او صاف مجر و او
تلازید ابدون صفاتش در کتابت و علم و قیام و قوه و دیگر از آثار وجود و چنان با قران و اختلاط
تواند فهمید از او صاف مذکورده آن هم قوت جمع دارد و هم انفراد بر تقدیر ازل ملاخطه نمیشد که متبا
مید بودید از اختلاف جمیع اعدادی او تمام کرده اند حقیقت او را بر تقدیر ثانی ممتاز میکنند از اعداد او
و از اینجا است که در کتب دیده باشی برای عقل لفظ ظرف خلط و قوه بر ندینی که در کتب کلامیه جایگزین
را شده را بیان کرده اند مثلا در کتاب سب طلب از اختلافی خلافت و اختلافی مقدار قیود و از ضبط
و دیگر آن چه قدر تو سعه و قیود نمودن تا نوبت بجای کشید که بعد از بیان حقیقت مصداق آن خلفای
را ذکر نمودند و هر گاه قوه عموم را محاط نمودند برند و اشکالش را در آن درج ساختند و همچنین دیگر بزرگان
مثل عسقلانی و جلال الدین بسوطلی امیر اصل خلافت را با اجمال و تفصیل طی کرده اند و هر یک از شریک
مابا اکثران و مابا الامتیار از انجوب ترین و جودند اند که خلفا بسیار اند و گویا که کمال بدو عدالت
بر شد و هدایت فائز شد و اتباع حضرت سرور کائنات در عبادات و ریاضات و انظار است و چنان
بجمل آوردند و خلافت شان ظل بنوت بود و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شب و روز میرسد

انسان

ایشان ستود و مین با اخبارشان بنسب فرمود و خلفای اربعه عناصر دین مدواتانکه مرتبه اتصال و کائنات
 با ایشان دار مدفلان و فخلان اند تا عوام و خواص بعد از ادراک این حقائق از جان و دماغ و خواص و
 لواصب و در افصاط اینان از احاطه غفلت و جهل ذکر کنند و در سبب اهل دین را حقوقی آن
 بزرگان یاد کردن و نطق بهت بر دفع حملات و دفع خرافات فرقی باطله بر بستن و اگر دیگران که منسلک
 ملوک و سلاطین بودند زیر اوم و طعن فرمایند ضرورت نیست برای آن کوشیدن که عادت ملوک و سلاطین
 بر آن جاریست که در برابر امر اعات امور شرعی بجای آن آرند و بحد امتد که علمای مذکورین جایگاه ایشان را
 در جیش خلافت باعتبار فرشت داخل ساختند تصریح بمنی عموم نمودند چنانچه در صواعق و صواعق و غیره
 دیده باشی آن مردم که بی بدان نبودند دانستند که مثل نیرید و عبد الملک در خلفا ذکر کردن بمنی بر آنست
 که خلافت نزد الهست مقارن بعشق و فخر است و مجتهد المقلین قصیصات سبق ایشان در ربود
 و معتقد بدیع معنی شد که نیرید از خلافت نسبت بخلفای راشدین فوقی دارد و بهتر است این پیران را از
 از عیش و کامرانی کجا فرصتی بهم رسانند برای مطالعه کتب کلامیه تا تحقیق یابند کاش کتب ایشان
 را فقط میدیدند تا معلوم شدی شیوه نیرید آثار اقدام اهل حق در امر مذکورفته اند چنانچه ثانی را اگر از علماء اسلام
 بیکشای بسیاری از امور بر اجماع و تیره خواهی یافت که در وقتی جمیع اوصاف کماله حضرات اندر او دیدند
 در زمانی که سوخته تمام بکار بر نداشتند این مواضع زبان درازی مجتهد که بر جا بانگ بی بیگام بر میدادند
 شمردن ظالمین در خلافت استغنا نمیدانید نیست و نا بود و میشد و رای می که مر از مذکور کتاب بصدر محنت
 مشقت بهم رسیده بود برای تذکر خویش آن مقامات را نشانند نمود و جویش بر آن نوشته اماده الازی می شود
 نیز بدست شکلیه با ماند لیکن چون خالیط عبارتش را در الوصف بود کلمات او را قیله کلمات نیافرود
 هر کس که خواهد رجوع کند و رویا بد که بعد دیدن آنخصایین هیچ اعتراضات نمهند میشد و باطله
 اما میره خصو صا دلد را جانشی چنان حقایق است را مفصل میکنند که ضبط آن اوصاف و شمر مشگل
 میشد و چنانچه نمودارش عقرب از روایات معتده اصول ایشان می آید و گاهی چنان مینماید که غیور از
 فرشت پیغمبر میگویند و اعتراض فرزند و بلندش به بروی منقلب است و معنی حدیث علل شیخ
 نصب العین میگردد که قریش است اندا برابر با لار با و فجار با فجار با و حدیث الانه من قریش را اگر
 بجوای چنان خواهی دانست بر یقین چکسی بعد از شیندنش دمی و دودی نداشته و هرگاه بر اصطلاح علما
 سید علی و سایر مخالفان واقف شوی هیچ عبادی در آن راهی نیافته کام مفصله نور بیشتری از او ادیت
 اما میره است را بعدالت و صف کرد و دبا لایر علمای شیوه مثل لایچی معنی عصمت را بعدالت کرده اند
 که معرفت سابقا و لاحقا و اگر حقیقت رفض را پوست بکنی برای حضرت شیر بران کفر را تا دم و فاس
 نه تنها قب غلطی گردانیدند اکنون علاجی برای مرض فرمن ایشان بنیال نیگدازد و حقایق انتهای نیرید

بیرون کشیدند اما آنچه از محشری از آنکه انقضای است و در ده پس بعد از تسلیم صحبت مقبول و بر حسب استلال
 بطور مقبول پس مقدار از آن محقق شد که معاویه نسبت به عیالی احبابی وقت خلافت نداشت که سبب
 بیعت و انهم بالا خلافت بدون سند روایت و کجا صد و تبدیل این نیز بدین معنی بنص حضرت سید السبلین
 صلی الله علیه و آله که حدیثین باجماع یقین نقل کردند که اولی در حدیثی فخر و اعلا آن کفر و ارتداد است
 عند الجمیه و در حدیث دیگر آمده من بدل منی فاقموا الفرض طوفا و فان بگردن انداخته معاویه بیعت خلافت
 و در روی اصحاب کتب نام نداشت و نیز بدین معنی خود تبدیل دین بر گماشته شتان بین الامرین اما آنچه
 مجتهد الزانی از بعد از آمدن عمر رضی الله عنه آورده پس انهم علوم فتد که از کدام عالم و کدام کتاب است فایده
 اولی کتاب که چندین رساله از اسامی که در آن نام ذکر اسامی کتب یا بدین نحو مجتهد الزانی گویند که
 نهاده و از اینجا حدیث من مسوع باشد اگر در جای نام ذکر کتاب نایم و بظاهر است که کتاب تشدید یا زهره جوده
 و از آن انیس عن بصارتها لعین بدو صد خبر در جمله بی چند میرسد با سینه مقبول مجتهد دلالت بر آن میکند که معاویه
 در خلافت خود بر سرست سینه حضرت بنوید علی صاحبها الاف التحیه غیرت و این عتقا و ماست که سیرت معاویه
 سیرت ملوک بود بخلاف نیز بدین که تبدیل این میگویند و بهر از زهره و نار نداشت و قمار مباحث و طبع و مینو
 و عقب او سبک و غیره و لایس تحریر و بنویسند بزرگان جناب مجتهد بر تشریح مجلس در چهارم حق یقین غیره و نقلیه نیز
 بوده اند و از اینجا نیز انقضای شمار شد که سبب بیعت که مجتهد برای اثبات خلافتش انقدیر میگویند برای سیرت
 عرق ریزی میکند و بهیچ وجه بعضی از این امور را در آغوش این مقول دانستی و متوجه می شود و چون نقطه خلافت
 بر معاویه و اطاعتی کنند و او بر سیرت خلفا از ایشان پیدا شدند زیرا که لاشک که هر که خلیفه باشد درین است اتفاقا
 را شریعت محسوب گردد و از اینجا است که خلافت را امر است بسیار است چنانچه در کتاب الله الحفا عن خلافت
 تحقیق آن فرموده اند علاوه صاحب صواعق که در حق معاویه چنین گفته و انما میده و را متعصب عتقا و میکنند خود
 فرموده که او بر سرست ملوک بود چنانچه عتقیب می آید پس بدلیل شد آنچه اتفاقا گفتیم اما آنچه از فقر اخیر و عتقا و الاحباب
 نوشته پس بارها مقررین گذارش گفته که صاحب تحفه گاهی این فقر را در کمال استقامت و انانیت و انانیت
 بنوده و تحقیقین از منحنی که معاویه نمود که سبب جناب میر میر بگویند انکار میفرمایند و در میان ایشان این
 روایت بی سند اعتبار ندارد و قال العلامة الدبای قدس سره و غیره فی التحفه و در اصحاب متعصب چون این
 با قطع ثابت نشده توقف و سکوت لازم است نظر بمبایات آیات و احادیث و از بر فضائل صحابه کمال جمیع
 معین و امید شفاعت و نجات بمغفور و در کار آری اگر از جماعت شمام بالیقین کسی را معلوم کنیم که معاویه
 حضرت امیر داشت بعد یک نفر از جناب سب و لعن آن علیناب میکرد و او را بالیقین کافر خوانیم و بدین است
 و چون از منی حال از بردی روایات معتبر ثابت نشده و اصل بیان انصاف بالیقین ثابت است متسک
 باصل داریم باجماع اجماع است که اگر کسی که حضرت امیر یا مسک بهیشتی بودن ایشان یا مسک لیاقت

خلافت ایشان باعتبار اوصاف دین شل علم و عدالت و تقوی و ورع کافرست و چون کفری در خروج
 نمرودان با قطع نبوت پیوست انهارا کافر میگویند و از دیگران هرگز نبوت نرسیده و انهارا کفر نمیکنند نیست
 منبع مذہب اهل سنت و دین باطن موافق اصول ایشان زیرا که اجماع دارند بر آنکه منکر وریات دین
 کافر است و علودرجه ایمان حضرت امیر و پیشی بودن ایشان مایل حق خلافت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بودن از
 ردی احادیث بلکه آیات قطعیة متواترة ثابت است پس منکر این امور کافر باشد و محاربه ایشان از راه عقا
 نفس و حب جاه یا از راه اویل باطل و شدید فاسد فسق علی بافتن عقاید است نه کفر و دین اصل بامیرین
 متفق اند پس دین حکم نیز باید که متفق باشند اما آنچه محمد بن جالیسی معتقد است و ابو الفضلی و ابو العباس و سب
 نسج عناکب را با خیالات خام خویش جدا گرفته بودند بنایت بر روی وصول خیدری علی الجوس القدری بر را
 باید و قطعیة متواترة و بر کده ام کبر کی از نظرین ساسمین بر ریش جالیسی میخیزد و چون آن اجابت طویل الذکر
 است گنجایش آن نیز بمقام صورت نمی بندد و صاحب اصرار مینویسد که صدور لعن اهل بیت نموز بانه من
 از ان شخص خاص که انا میریم قطعیست صدور آن از انهاد از نزد انفعین لعن قطعاً ثابت نیست و صحابیت
 بعضی از انما قطعاً ثابت اند لعن کننده بعضی از ان اشخاص را بعد از یاد کرده اند و این معنی منافاتی با ولای ائمه
 ندارد از انسی باطل است و معتقد مسلم القیوست که از کوفیان بوفادش اگر دان ابن سبا هوای شسته و
 سب و تبر او باره معاویه و غیره شروع کرد از تذکرة الائمة نیز بوضوح انجا سید که اهل کربلا و اهل معاویه و اهل
 فرصت را غفلت می شمرند و راه اتفاق میسرند و خونریزی و قتل انگیزی را وسیله مذہب باطل گمان میکردند با
 این وادی گشتند و لیکن جناب یثروازین بدعت و احداث در بر کشید و منع شدید فرمود چنانچه عبارت مینند
 یعنی صاحب تذکره باید شنید که در حال جناب مرفوضی نقل میکنند که فرمود ما من انما الغنم که عبد الله بن عباس
 میگوید و ساهی گفت زیرا که ابو موسی فرمود و اصل از عثمان ایشان رویش نکرد و غلط و حسودت بخود و چندین
 شامیانرا لعنت کردند و معاویه را دشنام میدادند و منع فرمود آن لعنت کردن دشنام دادن و هر تر قدر چه بود
 کتاب پنج ابلاغت حاکم است که جناب میرزا ابن ابراهیم نوشا مدیا آنکه خبر کردند از انوقت اسلامی برای معاویه مطالبی است
 قرآنی فاصحی لیکن آنجا که یثرو قرار داشتند و از سجاد باقر علیه السلام میگویند که مقصود منی در کتاب مذکور ابراهیم
 روایات است که در یثروین دل بر آن سید اند و از انجا با امار فاضل مجلسی امام شیر و هم انما عتبه میگوید شده که منع است چون
 از اجماع و یثروین است العرض سخن در آن بود که معاویه را لعن و بسبب حضرت امیر و سجاد الله و یثروین را لعن و بسبب
 مخاطب را رسن اسفها صورت گرفته و روایات شنیده میجو باید که در آن نقطه روایات مؤخرین باید که اهل عدم
 اعتبارشان از کتب شنیده هم واضح گشتند است انداختن آری بعضی از روایات موهم است که معاویه بعضی از اصحاب
 امر کرد و چنین گفت ائمه ان لا سب الا لرب لیکن احتمال دارد که مقصود او استفسار بود از سبب عدم سب
 انما لا یخفی علی سنی رسول اخبار و مویدان احتمال مطالعه مجله عاشق از سجاد و دیگر کتب و اسفار و هم کتابی است

و اسم کارهون فسکت معاویه فقال قیس ما ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم العبد الینما انسلخی سبعا
 اثرة قال معاویه فاعلم انک یقال ان من انضج حتى تلقاها قال فاصبر و احسب قلوبا و اربین عبادت انهم یظلمون انما
 که معاویہ میگوید و تا بجای شریعت بود و بخلاف پسرش صاحب فرار و وطنیور که مانند بعضی بود که میشدند بایان
 بکندانی و وطنیور نوازی و قرار بازی و ارامی ستایند و در عهد مرید و لای باهلیت رضی الله عنهم چنانچه باید
 می آیند الی غیر ذلک من القوائد اگر میشدند عبادت دیگر که اتفاق رجایات بر آن باشد مشتاقی باری
 باز دیگر مجله عاشق را از جبار گشت و در بین که مجلسه در آن چه میگوید حال الشیخ المتقنی الی الارشاد و در وی
 و المذاهی و غیره من اصحاب الیسر قالوا لما ات الحسن علیه السلام بحکمت الشیخه باعراق فلقبه الی الحسین
 فی خلع معاویه و به البیعه فاما تنع عیلم و ذکر ان مبدیه و بین معاویه عدا و عقد الاکبر الفقیه حتی تفسه لمده فاما
 مات معاویه نظری ذالک و در همین مقام این هم و نیست که از اکابر علمای فقیه که یزید بود جلدوس
 برکت سلطنت سر مبارک امام حسین (ع) اخا من طلب کرد و اکثر معیت ابافریاد و حضرت امام که نائب او که حکم
 ندید بود و فرمود و باهلیت نبوت و معدن رسالت و مطبلانک درست نیست که یزید که فاشی شارب
 و قاتل نفس محمد است بیعت کردن و ازینجا هم دانستی که یزید مثل معاویه نبود اگر اندک مل کنی توانستی
 و یزید را یک خط فمیدن و حکم بر دور بود و خط و دستن و حضرت امام حسین (ع) اعتراض نمونست
 که بدلات کلام شیخ مفید و صغیر و شرف و شرف سائین عراق خروج نکشیدند چنانچه درین وقت که یزید فاشی
 امام حسین (ع) بابل عراق اول دلیل بر آنست که بجانب فرمود که معاویه بر عهد و میثاق خود برود و عهد شکنی
 برادر است نیست و تا فرزند است خرج نتوانم که دانستی حال که حضرت عالی میفرمایند من اعتقدی علیکم فاعلم
 علیکم فاعلم ما انشد فی عکله و ازینجا هم دانسته باشی که معاویه و زید و ادن امام حسن (ع) شریک بودند و قتل
 معاویه یزید بود و قتل آمد پس نصیت رئیس الیوجب لاطلاظ کن که در عدم تفرقه میان یزید و معاویه از راه
 و شین سرخا و اباجان امام حسین (ع) در بلکه این اعتراض محبتی بهم می رسد که با وصف عدم مرضی لشکر باین صلح با
 معاویه نمود و مورد کلمات غیظ و غضب شیعیان گشتند چنانچه از جنین مجله جبار ویداد آشکار است و شوش
 بسبب یزید و قاتل در کتب و شوق و ایلات آن قتر سارینش و فاعلم الی آنکه کور و کور آید و در هر گاه
 حال معاویه از کتب نامبر و انستی حاجتی بدان نماند که با ترجمه او که باعث مزید تفرقه میان او و یزید گشته و اگر فیصل
 از او قری باید طویل و کتابه باید در الیکن محلا نیست که لفظا فیه و جهته بحق و در صحاح و درست است
 علی هم در کتب است و لایه مذموب و در اختلاف فقها یا کرده بخلاف یزید که مزید جعل و زید بگمان نبوت
 رسید و نیز تو به معاویه و ندامت او بعد از حرب صفین و در کتب ملحق و یقین موجود است و در حق حسن و محبتی که
 بکوی و رواسی طرفین دانستی شهادت امام حسین (ع) که معاویه بر عهد و میثاق میرفت بر آن دل دلیل
 الحسین تفاوت یزید که بعد ساخته که با علی بر ساکنین بدیده منوره و ظلم عدوان که از او بعد و زیاده و غیره

صحابت برای او بجای خودست و حسن سلوکش برکت مسود و بخلاف نیرود و دو کانی تاریخ الحاقه و غیره
 من یصرح العلماء و لفظ فقیهین غلظتین من المسلمین اسلام او را بالیقین مقتضی و صلح امام مسلمین هم در حق
 امام حسین هم بر منی مذکور نموی مسجد العقی از احادیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بطور درخشان مخصوص معاویه
 مروی و اگر در حق نیرید کلمات مقدمه مصطفوی را بر شمارم گو دلائل بر آن ندارد قطعا که اوقات امام حسین
 و راضی بدان بود لیکن از هر روایت اشتقاق و غیره مجرور و واضح و واضح نیست پس اگر نیست بلا خلاف
 که بطور نمونه مذکور شد نظر کردن از اینجا گفت اندر گرفته مرتب نمایی زندیق قوی **و الله و هو اعلم**
 و انفسکم فرقی میان معاویه و نیرید بیان کرده اند چنانچه مجله و مختصر گوش کردی و خوف بر آن باشد که در مدح
 او احادیث صحیح و زیاده کثرت انفاق و اگر چنین بودی اختلاف در حق او چنانچه مشید پس درین سطر
 گفت بجای خود نیست اما موضع احادیث در باب معاویه پس عینا شد زیرا که اهل نفاق و قبیله کفر و اهل
 عیلام و غیره را بطور نمونه و شب و در کلبا شامی و فالوده و ششی و غیره و در بسیاری از کار بر شیده و شش
 تشنه و جلالت شان هستند و غیر خواجی او زندگانه لب بر دند و بری بر افکش مروند و برقیق و شام و
 کذب و اقرا بقول مامول امام المتکلمین شیهه کلیسیا هم منحصر در ایشان بوده و من میگویم که هرگاه بگویند
 اما میر در صدر اول مرتب خلافت و معاویه حضرت مرتضی در مبادی خلافت اول خلفا ایمان لعل زندگانه
 شکستل بیان نتایج ثمرات آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست
 و وقت بعین حسن جمعی تلاقی هر دو لشکر آنچنان کار بندند که پاره آن استی پاره دیگر انتظار بکن پس ازین بانی
 و طاعت نسائی کیست که ایشان را مانع قرار شد و از اینجا که او را که کمونات خاطر و در و آینه کار از او شربت
 پس هر چه یک بعضی گول مجورده بآند و نقد انصف من قال را جاعل من ذیبت تشیع اصول مذیبت نفاق و من
 است که با فطرت قیام از ان بنیایم هر گاه مجله و فضلا در با فقی که حقیقت نیرید بعین مائمه جلیل آن بدین اصول
 اهل حق و یقین ثابت نیست و بعضی از روایات و احادیث که متعرض عقلت شعار بزرگ آن پروا خد بود بزرگ دلائل
 بر مکتون فلکیش نمیکند اکنون نمونه چندی از آنها که ایان نیرید را بر آنها در فقه مقتضی از کتب ایشان احادیثی هم
 پیشوایان این بدانند ایشان استدلالی و نکر دایا بشنید که حضرت سید الساجدین کمال عطا و نعت نیر
 نیرید را ناز غفیله که در کعبی خفیفه پیش نیست تعلیم کردند و در شام و مذکر اگر این باز نگذاری توبه توبه که حضرت
 باری مقبول خواهد شد و مواخذه خون جناب سید الشهدا بر دمه توباتی نخواهد انداخته بعضی این روایات که
 هر گاه نیرید نخواست که نماز نکر بگذارد و بعضی از اراض شدید بر او استیلا می یافت و هر کس که علم تاریخ
 شده میداند که بجز و سنا که بلا سلطنت این پیمانی منقشی نگشته بلکه سوانح دیگر مثل آن در امام سلطنتش گذشت
 که امام تقصیل پس ازین روایت مثل سفیده صبح صادق و آنچه آتش کار است که در زماند و را که بی بر بندت
 و او کرده باشد چه جای آنکه توبه بر مساری من ذامت است از راضی و ترک فعل احوال مغرور ترک راستی و آگاهی

اینک از وی حد و ریاست باقی ماند علیهم السلام این بالاتفاق امر است غیر امتیازی محمد اعلی السلام ادعی می کند
 بقصد تعالی احوال آیه بر حق تعالی تفصیلا انشاء الله تعالی شهادت علی بنی است تکلیف که محبت از مانی ما بخار
 المسما فی افاده میفرمایند که اقرار عقل اعلی نفوس هم چو عقل سیما و عقل که این امر را بر صورت خیالات تکلیف این امر پیش
 بجناب میرسد اینک کمالی حق میفرماید در رساله بصائر العین از روایات شیعه شیعیه بجای خود ثابت گشته و کفر
 بتصریح تمام خواهدی شنید که معاذ الله استغفر الله گناه جناب امام حسین در خروج بریزید موافق اصول و فقه
 بسره که کفر رسیده بود و قاتل چنین کسان البته باید که کجارت دینی منصف باشد پس حکم قتل انجمن با متین
 نیز که بر اصول مجبوره را فضیلت شایه ایدان بریزید باشد و تکلیف که پدرش بر صورت مگر برادره لا اگر کسی بگوید
 محسنه کسی از ادبیا علم السلام بکشته است سخن اید بریزید انکه دل را بر جانی مایه که با حق عدل باری غرض
 نوشته و توفیق آن اولاد بن عبارت کرده که آن بحسب اصطلاح عبارت از است که او سبحانه و تعالی آن
 قبیح نیشود و ترک واجب نمی نماید و مراد از قبیح آنست که فاعل آن نزد حکم مستحق ذم شود و مراد از وجوب
 آنست که فاعل آن مستحق مجاز و تبارک آن مستحق ذم باز گفتگوی طولانی او بر حق چند گشته بیشتر متوجه که دید
 و نقض کلام امام فخر الکملین رازی با ترجمه کلامش میماند که عقل است تکلیف ایدان نمود و یکسکه میداند است که
 ایمان نخواهد آورد و این تکلیف است بالا لایطاق پس قبیح باشد و اگر تسلیم نایم که علم اعلی بعد از ایمان موجب
 استی از ایمان نیشود و باز تکلیف عالی از قباح نیست یا نشانی که عقل قبیح میداند یعنی را که برای غرضی است
 سازد و با وجوب دایک فاعل عالم باشد یا نیکو این غرض و نیت بر آن فعل واقع نخواهد شد بلکه تعدی الیکس
 آن خواهد پس بعد بر سطر چه در بیان یکد و تمثیل امام بر صوفی تمثیل دیگر را ترجمه میکند که همچنین الدیر که با خدا از
 حال و دل خود که بر گاه بیان سکین داده و شهادت سکین پیروی از پیروان را خود بگشت و یا خود را بان ملک خواهد
 داد و با این یقین و قطع سکین بدست او دهد و بگوید که عرض من آن سکین این بود که او بدان حکم نرسد
 پس از اینجا بر شد که هر که امری برای اصلاح نکند و داند که آن اصلاح بر آن ترتیب خواهد شد بلکه عرض آن
 فساد و لعل خواهد آمد آن امر قبیح خواهد بود و حسن و چون این او انست می پس بدانکه تکلیف کافر او
 علم حقیقی بعد از ایمان او و معذب شدن او بعد از ابدی قبیح تر خواهد بود و از آنچه قباح آن روشن
 واضح نموده شد زیرا که حضرت خط واحد سناسطه و یا مفر تیک پایانی نداشته باشد بعد از ان و من لذت بر
 و بر جواب امام می نویسد که تمثیل رازی بجهت این نظر عوام تکلیف را مستقیم سازد که فرض این نموده که یکد
 و پس نسبت جناب کسی بکافین عباد چنین نیست فرض این نموده که آن سیر قتل نمی کند و معلوم که قتل نمی
 در نظر اگر اجابت محسنه نباشد بسیار قبیح است نمی بینی که اگر در پس صورت فرض کرده شود و گران بدید و کمال
 قدرت و طاقت این داشته باشد که چون آن پسر آن نمی راقص نماید در وقت قتل که زمان آن نسبت به
 نسبت به شرم زن زبان لات و لا تعصی باشد برای اظهار صبر و تحمل و استحقاق عقیده و رجعت نمی که آن پسر آن

باشد مانند لیکن بعد چشم زدن بود مفضل آن قتل حیات ابدی آن پسر اکبری سبب عطا فرایید و بعد سر و مقلوب
 گرداند و سلطنت لایزال باو بخشید و با انواع لایحه و تاحصی که زوالی و منطقی نداشتند تسامح ساز و دهان دلت
 سکین مستحسن مدینه فتح بظلمت با این همه کشیدند و شواهد دیگر است از اینجه آنکه ابراهیم و حسن و حسین و علی و ابی طالب
 اصول با مینه فیمیدی که بکلمه حضرت امیر در نماز نواصب نمانی ایشان فرقی نیست بلکه بر دو مسایلی الاقدار
 اندکافی الکافی و اینهم در احادیث صحیح موجود و کچون مخالفین بنابر قیام مینمایند حقیقتی بر ایشان نیست
 و این امر محتاج و لیلی نیست بعد از آنکه نمازشان مثل زنا باشد و نیز در کتب معتده کلامیه و کتب حدیثی و کتب
 و در فضول مهمه مضموناً تفصیل تمام ثابت است که آنکه در بی مثل حضرت ابنی علیهم السلام اجتهاد متیفر با اینهمه
 حکم ایشان حکم خدای عزوجل است و درباره کلفین قد قال الله تعالی ان الله یأمرکم بان تعقلوا و یحکمکم
 زین العابدین در ادای نماز غنیل که میان نه خورث عشا است معلوم شد که در نیمین پاک بود و یقیناً املاک عقیقه
 ظلم و عدل و مخدوم و در نه لازم آید از نماز و اسما و الله و هرگاه حکم مساوات در نماز و عبادت جاری است فاطمک بعد از
 ازین کلام **الحاق اول** بن خفای تازه و نه فوات بی اندازه نیز مورد ابحاث فحول و مضبوط ملام ارباب اخبار
 اصول است بچند وجه اول آنکه حال عدالت مغزات علم و زبرد و در عید العزیز بدان حد رسیده بود که املاک است
 ترجمه او و هم بکار خلافتش بن مور را بر دیات نقابت شرح میکنند و در فدا است که اهل سب و ترجمه در باب آن
 عدل و داد او شد و رسد و توقف دارند اگر شرح عبارتی کتب یقینی از سیالغات که را فی مسئله و قسطا و
 اشیر خرمی شمس الدین نبی و غیر هم بدست نیاید باری تاریخ الخلفاء که مجتهد الزانی دعوی متبع آن صاحب
 دارد باید گفت که انیمه اوصاف جلیل که دیگر تاریخ بنید را برای این عید العزیز شهادت الکابریات میکند و در این
 حال سلطان ابن کتاب نیز بویا سیگر و دگر گویا مجتهد را بقره الله تعالی و غیره دیگر از قرآن مجید یا دانه مدینه آنکه
 فاروق رضی الله عنه بعد از تقنین شخص مذکور که شایع بنو امیر عبارت از دست میفرمود که از او و او من مردی بستم
 که زمین را بر از عدل داد و بکنند و این و ایات را بر قدری در تاریخ نویسنده آورده و گفته که چنان بود که آمد در این
 باین عبارت اخرج فرمود از فاروق لیت شعری من الشیخ من لی الذی یأمر بالعدل و الامانة و یبرأ من الزور
 و یخرج که در در عقولات با بود که دنیا منصفی لشومیا حاکم گرد و مردی را و او علی بن ابی طالب و او در در
 بلال بن عبد الله بن عثمانی سیاه بود و مردم خلیفه موعود و او را میدادند تا آنکه حقیقتی که عید العزیز را آورد و او
 و بطریق خوش محمد بن جلیل المقدور بود و روایت کرده اند از پدر خود و او من عبد الله بن جعفر بن ابی طالب بن فاطمه
 و یوسف بن عبد الله بن سلام و عمار بن سعد و سعید بن المسیب و عروه بن البرز و ابی بکر بن عبد الرحمن بن جعفر
 بن عمر و اگر کسی که بر این بایسته ملاقات و بنا بر همین که از این احادیث روایت میکنند مثل محمد بن منکر و یحیی
 بن سعد الانصاری مسلم بن عبد الملك در جابن موه و حیثین لبیا و او جامع کتاب مجید شد و در حالت صغر
 و پدرش را در ابدیه منوره فرستاد و ملاطعت حاصل کند و از غیره مردیست که جمیع کتب مذکور بنی مردان را

تجربیه اندک و کما در تکلیفین این امر صد و یازده فیض از کسی مکن بنور که امام عسکری می فرمود تا چون را بصورت سحر
فرایند او وقت نکاح متکلم باشد بعد ازین علمای شیعه بقیاس بر داخته باشند که خلفا و ملوک نیز همین حکم دارند پس
نقض اگر بنیاد منطوقه بر صور خیالیه خود نمیدانید که با عرف اکابر خویش هم فارغ غلط نوشته دهند و اگر اساس
تقریرات بر مسلمات ختم است باید از کتب ایشان بر آوردن که قول و فعل هر خلیفه ای آخوه و قبیل ازین گفته
و بعد ازین هم چه ابروی دانست که حضرات ائمه بر علوم قطعیه عمل میکردند بر صورت و همیشه خیالیه کمالی رسوم
ائمه اقصای علمیه است که آنرا بر تقدیر شورش با وجود مخالفت و بیقه دیگر محابره ممنوع است فیکیف که بفرمود
عبد الغفرین پسند باشد بنص نبوی صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که بعد ازین و تحجب ثبوت متین تمام باز
طیور نواز خلیفه مدوح را منتوج حلال است و عام امت است لاجرم باعث تخریب خواهد بود و چه
آنکه حال قول این عمر الزام و تحقیقات در سابق فصل گذشته و از آن مقام اینهم ظاهر شد که احتمال خو
در آن مطرق است یعنی اگر انکشتن بر عظمت این عمر باز آیند نفوس همه سلمات ماند و در نقطه نفوس
ناصحین و ازینجا است که چشم و اولاد و خدم را هم و عظم نمودند تا واقع و نسیان بقلم ازینجانب تخریب
عبد الغفرین که ازین احتمال خالی است فالرحمان طایر عجب است که جمیع واقعه را هم با دندارد و ازینجا
جواب بیت اهل مدینه هم عیان میشود که مخاطب نه تقدیم بیت ایشان نه تقدیم بیت ابن عمر بر خروج
حسین ثبوت کرده و بنور شمشیر نیامده که قطع نظر از اجتماع و در علم تاریخ هم دخل کلی دارد و با آنکه در
نمی بینند و ازین تخریب یعنی نمی بینند چنانچه آنکه اصل مدعا ازین عبارات بماست که دانسته و با
انچه میگردد که مدعا خلیفه حق و امام صدق را آنست که از خلفای راشدین است چه برین تقدیر لازم
می آید تا نفوس و کلام او بر او صاحب و عرق تخریب کرده که معایه بر میرسته ملوک برین و هرگاه
قول و فعل را شاهد و شریعت حجت بود معایه در حساب غرض که جمیع اختلاف حواس
رو دارد تا درین مخلصا افتاده اکنون مطلب عبارت عوائق مطابق فهم اهل دانش و پیش
باید شنید که بر قول من افتاد باشد صاحب ایضاح بعد عبارت نقل کرده و بناب
از عوائق تخریب و در ده کتاب تبصیر کرده بر اینکه غالب بود بر خلافت معاویه و ملوک
و خارج بود اما نقل از طایفه غاصبانی راشدین در اکثر موارد و بعد از ول امام حسن خلیفه شد با اینکه
واجب و لازم شد بر مردم براسه و اطلوع و انقیاد و چه یک واجب می باشد برای خلفای راشدین
و از آنجا که در حق و صدق در جات بسیار دارد و حقیقت را شنیدن با اعتبار جمیع حیات است ثبوت
خلافت معاویه و بعد ازین وجه و احکام و بخرم از سیرت خلفا و عصر راشدین در هیچ کس نیست
حسین و امام حسن چگونه صورت می آید چنانچه شش در شرح اربعین بودی گفته امی بعد محصل
ششم آنکه سلمنا که قول این جمیع و مجیب مقبر است بسبب نوافق امام حسن و لیکن

معتبر بودن استخلاف از کجا غالب بدین دلیل مهمتر آنکه از الحاق معلوم شد ثبوت عدالت و دیگر شرط پس
 دعوی اجمال که گفته در کلام مجیب کرده بود و در جای دیگر از عجایب توهمات است شاید معنی اجمال هم
 بدین روشن در نیامد چنانچه معنی جلال تسلیم خیال ملک زاده کوه دن که چون ملک استخلافش نمود
 اوستاد او را آموخت که هرگاه علماء گفتگو کنند بگوید که لا تسلم آخر همه عاجز شد ندکی از ایشان حال دریافت
 و پرسید که در ثبوت کلام تو چه میفرمائی گفت لا تسلم انبوه وقت همه را خالی شد که ترسیت نا اهل را چون گردگان
 بگویند است العرض الحاق مذکور کافی بود چه جامی آنکه تیر عاظمه امور را تبصریح اکابر شرح نمود و هم
 از اعمت راضی بیخوف چنان معلوم شد که منی الحاق هم نداشت و خیال نکند که ملحق را منی جامی
 میگردان چنانچه مجلسی در بحار ارکان از بعد از ملحق و کمالی الله قرار داده و حضرت سلمان اول ارکان
 که در امامت و تقوی شمرده شد تکلیف عمار که حاشا شست از امامت است که معرفت مراد او که در اصحاب
 حضرت امام باقر و محمد باقر سر بر افراشته بود منافعیت را نگاه کنی خواهی دید که از راه منتخب مقتدا نه از حد
 در امامت کاظمی سر در دو و کمانه المکشیه و غیره بخلاف ابن عبید الزبیری که در حد فزونی که او الوند بود و از حد
 بیخوف ظاهر است که حکم مذکور را بهر حال مهمل نمیده و بهل هذا الاجمل و غداة فان الظاهر من الاستدلال
 الا نقول ان محله قولنا لا تسلم کل من کان خلیفه فهو داخل فی الظاهر و الا شیء بین المؤمنین و
 ویرنجی نکته البیت لبس و یقین بپائش آنکه محمد که از فعل عمر عبدالعزیز بر است و از اعتبارش
 اب او ظاهر در آنجا است ۱۰ نیست گاه و دگاه منکرین از امامت است البیت
 الظاهر و زاین نیز از بسبب حضرت محمد بن حنفیه بر اصول و اخبار امامیه میگذرد زیرا که برناطین جید
 بجای بود و آشکارا است که جناب شان یزید پلید را امیر المؤمنین اعتماد میگردانند و این لفظ را بر یزید
 اطلاق می نمودند حال آنکه مخصوص برای حضرت امیر است حتی که اگر برای دیگران از امامیه کسی اطلاق
 کند بی دین کرد و از اطلاق لفظ مذکور بر اصول اهل فصول و عیددی در عقبی و علت در وینا چنانست
 که بیانش بدون اشد ضرورت از حد ادب و درست از مقام مذکور حرفی چند نشان میدهد که یزید بعد از
 مدیعت گستره جناب محمد بن حنفیه شمرده بایستی یا اما انما قسم فقال نعم امیر المؤمنین و چون اشاره را
 گفت سبب در بر هم برای شما آمده کرده ام تقریر جواب شان بطور ظاهر چنانست که حاشا
 که من بر اسرار اخذ و خزان سفر اختیار کرده باشم مقصود اصلی من زیارت امیر المؤمنین است و لب
 از ایجاب یزید بطریق قبول این لفظ بر زبان صدق بر جان گذشت فانه قد قبلت یا امیر المؤمنین
قولهم اما جهاد الخ اقول چه خوش گفته است بعضی از شراسه ای گس حضرت سیم و زید و آنکه
 قسمت ۴ غرض مخفی بر سر و زحمت مایه دار سه و یمنی مخاطب برزه چاهموده سرانجام بر اجتهاد
 معادیه که نزد الهی مختلف فیه است چنانچه از حواشی و وقفه اثنا عشر بر وجه صحیح صادق و تالیفات

نامی ملا عبدالرحمن جامی و کتاب ایضاح و مانند آن بر آن گواه است قاضی قاضی گواه همداش
 و جوه بر پیشوایش انطباق می یابد و در زبان المیشوایان رنغه چندان فرخ حوصلگی در اجتهاد و بکار
 برده اند که حضرت الشارح ملاحظه آن خون ناب بگرمی نوشند و با وصف تفسیر اگر گره شیعه شود
 و بر زبده و منع این مبتدیان و محدثین مردم را مقرر میسر گردانند و این ملا علین هرگز حرفه را
 از رجز نمی شنیدند که امرت علیه الاشاره و تفسیر حضرت امیر از امیر از جمله اهل کلین به ظاهر و باطن
 جایگزین وایت زار و در اختلاف جواب امام صادق و آورده و سالین را از شیعه خاص و متونین
 با خلاصه استراده و بعد حضرت امیر این همه بے اعتدالی بداندیشان و کورانگی ایشان ملاحظه
 می آید و دستمایش داور داد بر سر میسارم که اسے یومنا هذا اجتهاد رنغه القدر شیعی پیدا کرد
 و در بر دیار دعیان اجتهاد و مخالف طریق امیر و موجود اند که اگر قرآن مجید و بر دی شان سخته
 قدرت بر تلاوتش ندارند و غیر از خپ و مرثیه غیر و دیگر و مناقب سیرن سبزواری و زبان سخته اند
 و عامر بلیف بر سر میسارم بندند و با وصف گفت در آن استدلال و بر علما می خندد و مجلس قاری تبریز
 چند بار در ماه صیام پیشم دیده ام که صلحا و علمای طائفه در اینجا سراسیم آیند و با داسے
 مخارج خود و صفات هنرهای خویش را اشکار می نمایند و لیکن زمینداران و ارباب الفاظ ندارند و گوئی
 که کسان بر این سباده می نبوت خود الوهیت حضرت مرقعی کمانه القمارا کشته قنالیفات غیر
 سن العلماء
 از این بیا در رنغه اند و بی از این باب بشود که در آن روز خبر و یازده
 را تلاوت می کرد و چون سوره کاف شروع شد رنغه بشود که بچشم و اسے لفظ و اسے مجرب
 واقع است جمیع محملات مخالف خوانند و آنکه من حیث آدم و لفظ قرآنی را شان داد و
 و اینسم گفت که عجیب است از جو دین که هنوز الفاظ را یاد نگرفت و بر پے ادای مخارج و صفات گفته
 کاش محبت خانه ناکه در ترجمه آیت و حدیثی مصدر رنغت او و هشتم و خطا میشود و کما و محب
 و مفصله خانه انجمن دین سراسیمه و در سبب آنکه چهاره در آغاز استدلال و از جاسس تا پیشاه جهان
 داشت کرب و غربت فرود و صورت بهبود و نیت المیشو و یکی از سادات ایه یثنه پدر سید قاسم
 بر اسے تحصیل سید نجم حاصل میبطلی کرده و در غربت طلبا طباش و بهمانه سیر در افتاد و باران
 ببقعه سیه بخان که آنرا کلمه بر پشت نهاد و لیکن قیامت انیس که مملکت لانا که غیر از
 اجتهاد و خانگی صناعت ندانند و بر این اجتهاد و بسم اندیشان و خبر خطای اجتهاد و خبری و خان
 ندارند و تاج آن در بهار می بینند و بر سنا و اجتهاد می شنیدند و خوشه از خرمن تفسیر و حدیث
 و اصول و عزیمت هم نمی چسبند و غیر از کمال علم تاریخ هنری ندارند و کما تامل این سیر و سیر اسی
 و بهیت این غرور اصل و تفتاز رنغت شید که با استقدم پیشانند و بر تفسیر و تفسیر آیت

اختلاف بخلاف افراد کثیر و بعینم خلافت را محصور در معاویه می انگارند و خلافت نیز بدینسان از خلافت راشد
 شمرده و بر خود می بالند و بدین حد او مجبور با انصاریت بریزید و منطبق میگردد و اندامی غیر ذلک من الکایات
 حاکم یا حاکمه اصولیست و منطبق و اندام چنانچه در سابق زمره را میباشند و بر جلالت بکامیابیش
 میباشند که کافی التخصیر و التخصیر و غیره و بخلاف اهل سنت که در اجتماع و معاویه مختلف اند که معرفت و اجتماع
 را بشروطی میقد کرده اند و بالاتفاق تبار وایت در میان باشد برای و قیاس فتوی نمیدهند چنانچه بنابر
 اخباری و در نه ان الاجتهاد و محله و در تبار با انهم تعصب عناد اعتقاد نموده و زمره هزاران محدثات را
 تقلیدین ایجاد کرده و در تحلیل و تحریک هم لای خود جسارت می فرمود و تا انکه عمر دانشی از ابن سکان نقل می نماید
 که آنکه که که دریم زمره و در چیزی انعام حلالی حرام پس از لای خود چیزی گفتند پرسیدیم از قیاس
 خویش حالت کبروی یا از وایتی برآورد و گفت من خوب می شناسم تا با این امور چه کار ندانی که بسیار است
 است کبر و ایت ترجیح دارد این همه کیس و اعجوبه روزگار و انحراف که هر دیار با پیشیند که در مدت العمر بین
 امر بگوشت میرسد که مسامح و مسایل فرود عیبه است نه اعتقادیه و درین باب خجسته انجام بگذاشت
 همیشه بهما کتب فقهی و دیگر کتب پس چگونه درین زمان غرور و شمش و غش غش نامی خون بگرفتیم که
 اکابر علمای طایفه انصار و زندقه زمره را از انکار علم از لای و دیگر صفات مقدس بار و کاسه لیس بخورد
 و بر بر بنی قوی و اختیار مطاع چنانچه آتش پرستان تقدیریش میکنند و در خطای اجتماع و محمل
 کرده اند و این امر تفصیل طلب است بدینتر نامی و از انکه شش نموده و از انکه از بسیار کشتی و درین
 خود و ایت کرده که از حضرت صادق و اوستا طاعت ال کرده اند فرمودند دین من است و دین بزرگان
 من را دمی می گویند و بگویند انکون عبادت ایشان نخواهم کرد و همراه جنازه ایشان نخواهم رفت و زکوة نخواهم
 داد و امام راست نشست و فرمود چه گفتی پس اعاده کرده و ارشاد نمود که چه می فرمود که حرام گردانیدند و آید
 ایشان را بابتش گفتن قربانت شوم پس چگونه فرمودی که نیست از دین من و پدران من فرمود و از من نیست مگر
 قول زمره و ایشاه و انتی مختار الیه حیاتی اعتقاد و بر الیهات و اربع خطوات و جمال و سلیمان اب که نتواند
 الله علی زمره و هو شر من الیه و انصار می بود اکابر علمای یهود و مسویات عجمیه عظم نظر ساخته اند و تقدیرین
 و ایمان را در محبتش باخت و این هم تکرار است و البته است لیکن بدین حد که انسانی و زمره که امام محترم
 پدر باقر مجتبی و در رجال من لا یخفیه الفقه و درین مقام و از انا حبیب میداد یعنی بعد نقل این روایت
 نفیس قرآن مام میکند که مقصود از حضرت صادق امینت که قول شان باطل است لیکن بدین حد
 که واجب شود و بجز ان ایشان حبس دین نیست که خطای اجتماع و دین است انتی بر جمده کلامه اصل عبارت است
 ای تو هم باطلن لیس با یکدیگر بحث الیه انهم و انما به خطای فی الاجتهاد و پس شمس مذکور و صادق اعتقاد
 زمره و هو شر من الیه و انصار باشد و هم صادق خطای اجتماع و دین چنانچه متذکر است که در اکثر

ماه فرزند می سوس انصافه بقوت اجتماع و شایسته یقین شوهر خود نموده بود و وقت سر زارش نزوح خویش ظاهر
 نمود و عیال و عیال را با هم می برد و باشی و خطای اجتماع و بی حرعاری که از حد توان و گذشت و میر کی از سنی و شکر غیره می
 بسبب کثرت قوت و تهنیت و دو نماز گشت چون حال مسایل ایست از توضیح و غیره چنین است که می بیند و آن منور
 است اکنون که غیر یا قیصر کسی از ایشان گنجینه امید یار ممکن است تا بان مردم که در دفع مخالفت ایست کرده اند
 چه رسد فکیت که امر ریاست و حسب جاه و در میان بود و باشد که قاضی رطل بوق و در مجامع المومنین
 قائلین ایمیه و مومنین و شیعیان ایشان را که بدست خود مرتکب شدند و در کرده نایجه داخل می کنند و بنیاد
 بر اعتقاد تشیع می مند و از اینجا حاصل می بیند حد را و ال ایشان بر نصوصل میم بر موضوع اینجا می
 که بر تر از یو و نجوس بوده اند و لیکن تیر از ایشان نمی باید بی اگر اصحاب حضرت رسالت صلوات
 الله علیه و آله و سلم باشند و نص بنویخته ایضاً کمالی سن الکافی و غیره من الاصول همراه دارند
 کیفیت ما کان واجب البتة هستند و مجتهدان زمانه درین رساله نیز دعوی عدالت و قوت قیام میکنند یعنی
 اجتماع و یارین امور بسبب آنکه دعای اجتماع و او و مشروط میانه و قول تالی **فلا ینکونوا انفسکم لکم**
فکن الذی که در کتاب سما فی است بحکم ایست پس استلال شان بدان حرف می کنند
 نمی خواهند نیاریم به عاقبت اندیشی پذیرد بی که چون در یکدینی و غیره شیت و روز فزاید اصحاب ایست دیده که اس
 امام سید توحید و علم نه با استاذان که پیشوایان ما در آن مختلف بودند همه را بخطای اجتماع و بی برگردانند
 بلکه با و یو لیت که لا یشکی فکان زراره ریس المبتجیه من الدینا و اقله است و حال که که اندا اما قول ملا که می
 تیر از ایشان واجب گشته پس برای عدا و حرقتی چند از من بشکوه گشتی از همهمه اولاد و همهمه از علی بن الحکیم از
 رجاش از امام صادق رضی الله عنه روایت می کنند آنچه حاصلش اینست که حضرت فرمود و چه مدت شد که زراره را ندیده
 گفتم از روزی چند فرمود پس و اکنون که مرخص شود و میبایدش مردود اگر میم و در بنده اش حاضر شود تعجب و دم و رسیدم
 که حال زراره چنین است فرمود بی زراره بترست از یو و کوفسار و از آنکس که گوید همراه خاست نالت نلند و اگر
 باستعیاب مشایخ بیل واری باید که دست تضرع در گاه باری بر دار رساله متفرده درین جمع کنم و بر کسی چنان
 گردانم که مجازی او از طرق کثیره و اسناد و شیره و مدت معتبره و ثبوت رسیده و این محمد بن صبیح از اصحاب امام صادق
 است که میاید یعنی آید که علمای رجال او را بنم و قوت نمادول کرده باشند یا بعد از آنکه علمای مذکور چنان
 که بدان بی بروی اکثول از روح این ترس انما صلی علیهم و آله و افاضل باید پرسید که تیر ازین و تیر ازین بن است
 که هم در ششمان خدا و رسول او بودند و واجب شد یا بنور این ایام و احبب لجهت اندلی از و از و از مطهرات حضرت سید
 کائنات و غلظه که بر رسول مقبول و حضرت قبول و مهاجرین و انصار رساله یقین و اولین و واجب الخداب اند
 عزیز است که آسمان خون دید و صایقه قرآنی خشک تر از ایشان را بنور و پس بجا ماند مقدس امام و بار از ایشان
 که هیچ منافق ضعیف با هم است و این قسم عادیست بسیار است خدا را حقی و دیگر بشکوه که در مقام بار دیگر تکلیف

که مجتهد زانی که بنعم خود این قصه را از کتب سینان آورد نظر بالزام است و رند و کشت میوه خصوصاً محمدت بنجا یکبار
معاصرین بر این نیست که عقیده عبارت و آید و از اینجا است که مجتهد مذکور برین رقی بعد تعداد چندین ازین نوع حکایات
گفت که اگر احاطه ظلم خلفای خود نموده شود و قریباً سیاه گرد و چنانچه در مقالات و دیگر عقرب خوابی دانست انشاء الله
تعالی واجب که جناب مجتهد دعوی ظلم را شنیدن بمگردند و لیکن بمقتضای مثل مشهور بیا دوشان
تا ندانست حال راه امام سجاد و اگر جمیع خاطر فرزند احمد بن امام محمد باقر خواجه زین العابدین سر پس که خود روایت امام
المحدثین امامیه در کافی موجود است و خود شارح آن را بقاری بیان می کنند که روایت است از ابو بکر حضرمی گفت
چون بر داشته شد امام محمد باقر علیه السلام از مدینه بجا ب شام بسوی حشام بن عبد الملک که از خلفا
بنی امیه بود و رسید بر خانه او هشام گفت یا لان خود را و هر که را که بود و مجلس او از بنی امیه وقتیکه دیدند
هر که سرزنش کرد مردم محمد بن علی را بعد از آن دیدند هر که ساکت شد هم پس باید که رو آورده و برادر هر مرد
از شما پس باید که سرزنش کند او را بعد از آن امر کرد که رخصت و خول داده میشود و ای او پس چون افضل
شد بر هشام امام محمد باقر علیه السلام گفت با شارت دست تحسین اهل مجلس که السلام علیکم پس شامل گردانید
و السلام بی اتیان هشام بعد از آن نشست پس زیاده شد هشام با اعتبار کینه بر امام علیه السلام بسبب
که او را و السلام را به هشام بخوان رسول علیه السلام نشانی و بی رخصت پس آورد و سرزنش کرد و او می گفت در اینجا میگفت او را
محمد بن علی همیشه مروی از شما تحقیق شکایت اتفاق سلطنت بر غلیفه یعنی نماد که تغافل کرده اند از انکار اتفاق بر امام که اهل این
باشند بی اختلاف و مسایل این است دانست فی الحقیقه متفق است با اسلام و دعوت گردید سوی خود و دعوی کرد که او است
امام بسبب کم عقلی دانستی و سرزنش کرد او را با پنجه در خاطرش رسید که سرزنش کرد او را پس چون ساکت شد
او او آورده و بجا نخواست کرد بعد از دعوی سرزنش او را تمام شد سرزنش در آخر مجلس چون ساکت
شدند اجتماع برخواست امام علیه السلام ایستاده بعد از آن گفت ای مردم کدام راه میرود و ایاران
بودی یا ضلال و کجا خواسته میشود برای شما یا عوامی شیطان و خدا لان رحمان ایاجت یا جهنم مبادایت
امد تعالی بنا یقین شمارا و با ختم مباحث میکند آخر بن شمارا پس اگر باشد شما با دشاهی که و قطع میشود
پس بدستیکه ما است با دشاهی که در هر طرف میشود و نیست بعد از باد دشاهی با بگویم که خود اهل عافیت میگولیدند
غرض در سوره اعتداف و سوره قصص و عاقبت کار برای پیر پیروزگان عذاب الهی است پس کرد با هشام
با امام علیه السلام بسوی زندان پس چون گردید بسوی زندان سخن گفت با طهارت حق پس نازد و زندان کرد و خود فنی
سخن را و توبیت مشاف شربان پس از زندان بانشام را گفت ای فلان بیکدیگر سخن سامع تواند اهل شلم که نشا شوند میان
نیشانشن تو درین مجلس بعد از آن خبر داد او را بجامه قبولی هشام که از زندان بنویز جمیع کلام او را پس کرد هشام امام علیه السلام
و خود شربان را که شمل مجلس است او را یاران او تبار گرد و رند شوند بسوی مدینه و امر کرد که اگر کجا با ما و رسید بپنوا آورده شود و اگر ایشان
بازار باو بیع شربان ایشان و میان خودی و دانشمند پس راه رفتن و زجر جاکر کنی یا فتنه خودی را از ایشان رسیده

شتر شعیب علیه السلام بود پس سید در شهر بر روی ایشان پس شکایت کرد و بیان آن اوگر سنگی و تشنگی را
 را و می گفت پس امام علیه السلام بالا رفت کوهی را که مشرف می شد به ایشان پس گفت بایمانند تا او خود را
 اهل شهر که ظالم اند اهل آن من بایمانده علم الله تعالی ام که برسل وحی کرده باین معنی که آن علم درین بایمانده میگوید الله تعالی
 در حکایت نصیحت شعیب اهل مدین را در سوره یسود بایمانده الله تعالی بهتر است برای شما اگر بایمانده مومنان و ستم
 بر شما نگاهبانان و تنبیه عدلانی بر شما نازل شود راوی گفت و بود در میان اهل آن شهر بیری که سن سال پس آن نیز آمد
 نزد اهل آن شهر پس گفت ایشان را ای جماعت من این نصیحت بخدا قسم که نصیحت شعیب بنی است بخدا قسم که بهتر است
 اگر بیرون بنزد سبوی این مرد باز آید که گرفتار بلا می شوند البته از بالای شما و از زیر قریه های شما پس راست گو
 دانند مرا درین بار و در زمان بر داری کنند مرا و در و غلومی شمارند مرا در آنچه می شود بعد ازین از کارهای شما
 چه بدستیکه من ناصح شمارا راوی گفت پس شتاب کردند پس بیرون آوردند سبوی محمد بن علی دیار آن او را باز
 خود را پس سید هشام بن عبد الملك خبر آن نیز پس فرستاد محصلی را سبوی او پس بداشت او را از آنجا بیست و
 هشتم پس سید هشام چه کرد با او و لیکن قزوینی میبردان او را میبرد که گویند که این کمال خوشحالی و طبع عیش است
 که قوم در غایت تشنگی و گر سنگی باشند باز برگردند یعنی ایشان رسد تا قدر نعمت بدانند و بهر سر موی مشکور و در گنجها آید
 چنانچه از عوام تواند است و چون تلایه صلی مصلحتی خود را ازین نوع احادیث که خود خوش شایع آن مشغول بود و غافل
 زده اگر کفر بانی حال حضرت امام صادق بدو حروف بازنم نام تمام محبت الهی از هر گوشه نمودار شود و در و بر وی مافزار
 نمایند و گویند که در کتب معتبره و مآجور و ظلم ظالمین نیاید بر تو هست که گفته اید الحاصل مجتهد در خاتمه مقام مذکور حال امام
 صادق بنید بطور مضط کرده فلان داخل جعفر علیه او عده و اغلظ و قال ای عدو الله اتخذک اهل العراق اماما یحییون
 الیک زکوة اموالهم و یلقون فی سلطانی و تبعیت الغوائل یلقونی الله ان لم اتخذک یعنی چون امام صادق بر او داخل شد
 کلمات تیر و تنبیه را گفت العینا فبالله که ای دشمن خدا اهل عراق ترا امام گردانیدند و زکوة مالهای خود جمیع کرده سوخت
 میفرستند در سلطنت من رفته تا میخای ای وقتنه نامی انگیزی اگر ترا نکشم خدا مرا بکشد باز میگوید که مشاهدات حضرت
 امام رضا علیه السلام بسبب انگور یکدکه مامون ملعون خورائیده در کتب فریقین موجود الحمد لله که حال طیب عیش
 به چپا را امام که در مبارک شان در کلمات قزوینی آمده بود تمام شد در نیغام و حروف دیگر که فک حساب تواند بود
 این هست که برای اهل اسلام ایام طیب عیش و فراغ خاطر عید الفطر و ایام تشریق است چون این روز بایم
 حضرات ائمه هدی در کمال حزن و ملال باشند و نفس بیان نمایند چنانچه دانسته باشی و خواهی دانست که هنوز عیش
 نگار نیست که ملکش یادگار نیست پس حضرات ائمه را که منمک در بجز تقیید و غم و غصه نبوده اند ایام محبت گنجینه شد
 و شاید که بگوئی که روز غدیر نیز بانی گویم درین ایام بر رسول خدا انچه در نصب حضرت امیر نصیب شده بسبب مستغنی
 گردیدش از آبار علمای شیعه مخفی تواند بود که از بهرهای عظیم تر هستی بمقتضای فریادک من الوجوه در خفا حکایت عجیب
 ظاهرانه هست که در ذیل اوراق توانی دانست انشاء الله تعالی پس گماند دعوی فراغ خاطر را بر این معصومین که در قریه ای که

و شوقی درستی رفاه و رحمانیاید و اگر احیاناً کالبرق الخاطف بعد از منزل و تسلیم اتفاق افتاد و نزد محققان و مشاهیر
تواند بود که خیال بر این طبع با در مقابل ملا و در ملا و هفتاد سال این عبارت ادا تواند فرمود مگر ندانی که ابله است و نخب اکثر
حاکم کل داد گفته اند هر چه یکی بر صد آمدند صد یکی به پس خالعد از سبعین ساله ابله است ضعیف العین غلبه غلبه کالبرق
و کشور کشائی و جهان بینی تواند بود و از اینجا است که در فصول این بزرگان منصوص است خود شایع در حدیث اول باب علوم
نفس امام محمد باقر علیه السلام را شرح کرد که ای ثابت بالیقین المذتک و تعالی افرغت ما رشیتم ما ظهور امارات الله را در
سال هفتاد و هجری تعیین کرده بود باز او کجاست راست میگوید که در افران امام سجاد است بخانه نشینی حال که در دیگر
که در باب نزول کتاب معتمود بر کافی موجود است همین است که در خانه تنزوی شود خاموش باشد که یقیناً قطعاً بلای عظم
تقصیه است پس این را خوشحالی و رفاه و رخا توان گفت یا اشتداد و عصبیت که ترقی و شمتان شب و روز ملاحظه کنند
و نتوانند که احکام الهی بیان فرمایند بلی و وسعت عیش و طیب خاطر اگر برای تشعین باشد بر جای خود خواهد بود
که باب هدایت است و قلوب و خالصین خسته و طریقی تبیس و دروغ و افترا بر آنکه هدی بی تارک و حزن کشنده شده لغوی باشد
من الانساف و ترک الصدق و الانصاف العرض همه حیرت که چنین محنتی بعد از بی غیثی فریبی را در حدیث آمده است
بلا و چه بلا پیش آمده که بقول حافظ مرصع ایچ گفت برید صبا پریشان گفت و وایمقدار را چه نصیب این نگذاشت
که حضرت از چند صحت اشتد که یکس از انبیا و رسل متقدمین نصیب گشته کما فرمود و در روایات آن علما چو نوشته علم
انجیر را که در شیخ صحرایم مرزی شده است یا چالب و الحیثین از حضرت امام رضا در اصول کافی تحقیقات کرده حرف از ان در مقام
بجمله است و تفصیلش شرح قبیل انشاء الله تعالی بعد از این بگوید که معبود شدن حضرت او صبا پرستی هدایت و فریاد است
از نشان است است و آن مقتضی بود که مرجع خلائق شوند یعنی بی بیان احکام مشغولی باشند تا بدانگاه الهی متذکرند
از آنکه از بعد از این خورشید که کمال حنی و دینیوی ایشان بود برانند و چون آن حنی صورت نهیست باید که آن زمان و وقت ملا
باشند و در هر حال فایده که مرجع در زمان عبدالمؤمن زید و مران بن حکم را الهی صفت فطون باشد و فتنه
در هر آن رود که مباد درین فتنه با گرفتار نشوند که بزرگان گفته اند و در ضلما بر زبان آن تحقیق ظاهر است هر چه
در ملا بودند بر ارجح بالاست و در قرآن مجید باید دید چه نازل است که لَوْ كُنْ خِيَمًا لَبَدَّعَ إِلَهُكَ اللَّهُ لَقَدْ تَابَعْنَا بَعْدَ الْوَيْلِ
و ایل توحیه باری عزوجل چه بیان کرده اند و تفصیل قانع چه ذکر فرمود و شیخ در گلستان میگوید که در درویش بگویی
نخستین در واد و شاه در اقلیمی گنجینه و بی نظیر است که یکی از واد و شاه اگر امیر بزرگی میخیزد و بدو میری ذلت او را کسی
جس را و دیگری طلاق او را و این اختلافات سر بایز نسا و میشود و خون هزاران هزار کس میریزد و گران شود و فتنه
در عالم می انگیزد و برگاه این مرجع و مرجع متعبد باریت بلا و محن و آشوب و فقر است رفاه و رخا در غایت چه نعمتی است
و چه که در محض توفیق است که حضرت انور و تنبیه عالمی در واد و شاه گفته اند باشد فرایند مرصع که در واد و شاه را که ندی بود و چنانچه
الحکایت و صاحبان مال و انست پس شایع فریبی را هیچ معنی فی باب صدقه نمی آید که قلوب ساه یعنی ناظران را طاعتی
افزاید و اعراض از حرمه غنائی انشان حکیم طائفه غالی بنویز و دای خود قائم است زیرا که اوقیست هدایت معین کردن و قریب است

و

سید حسن که بر تالیف آن کلام در وی دین کردی العین محمود اند چنانچه روایت قصه از وی در چشم بن سالم نقل جناب
 میرعباس و با ایشان از فتاوی سته خان امام صادق و در کافی مبسوط است و نیز از ایشان چه بعید که نقد الاسلام نقل
 که بعد از مهشل فتاوی سته این بدعات را بر ترویج این کتاب در عالم منتشر ساخته جناب عرش جناب فاطمه زهرا
 ابضه حضرت سید ابی انار اهل بیت طاهرین بیرون گردانیده چنانچه ابی و در اصول کافی بران اصول مستحکم است
 عینا نش نیست باب فیه نکلت و فتنه من التیریل فی الولاية و ابن خلیل بی عدیل با وجود مرتبه خلعت و دعوی
 ولای عترت بتائید آن پرداخته هر که خواهد بین و شرح که شافی نام آنست در عبارت عربی بجمع فرمایید پس
 بعد از مدی محنت تو این دانست که دیگران از علمای افاضه علی آثار هم میرعون یعنی برین جاده بجد و جهاد میرفت
 و نهایت توجیه و مجیزه دین ناجسی و دشمن غوی نیست که بقبح پاک شاه لولا که حقیقه خارج آمد و مجازا داخل تا
 بصدد ورود و دفع از حضرت و می مطلق خلیفه بلا فصل بر حق چه رسد که محشین ایشان اهل مناقب آن جناب
 اعظم که کتمان عالمان و قس شهادت بشمارده اند یعنی بن امور سبیل اربع شتمنا عترت طاهر و راجع بود برین بابا که علمای
 سالن خاک و خاک و خاک بر چرخ خلیل شرح فارسی که باره الهی را که کوشش شری و بن است تفصیل خارج و احوال نیز نگار
 که کمال خیر همان ناصبت از کلامش شرح است فطش بن یزید نیست که الا و میکان الله تعالی که بر طرف کت
 از شمار گمی شک بیعت رب العالمین را کمال خانه بنی اید و پاکیزه کند شمار پاکیزه کردنی غیظ میجو ابدال
 نیست امیر علیه السلام را امامت ایشان را هر که داخل شد در امامت و داخل شد در خانه بنی صلی الله علیه و آله و
 کلام تحقیر نمرت ابره شد که به جناب سیده خاتون قیامت در ابل بیت داخل است و عصمت ان جناب را
 شامل و امید بدی که درین زمره اند و پاکیزه گی دارند بدین معنی است که در بیعت خداوند عالم شک نمیکنند
 و اگر خالفه داخل نموندند نیز با بنیامیر و دیگر حرفی از ان نیست که حیوانات نیز در ان شک ندارند و پروردگار
 خود را میداند گوینده قصه کرسی و ترتیب شادی کتبی پیوسته گفت خوب شد که با او بخان شد و اگر بیل بودی
 مشکل بودی پس بعد از منم این نکته توان گفت که جناب خلیل بی عدیل و اخرج حضرت قبول نه بر حقیقه
 کمال مراعات ادب احسان عظیم خیال جناب زید نمودند و لفظ اشاره نظر با حیات او و دم و در لفظ دلیل حق
 چنانچه در بحث فی القادحی اذا انبثت الیک مذکور است فلا یضل محقق نماید که شایع خلیل بی عدیل زیر بعضی
 ازین احادیث بحر فی چند گفته که مراد فی تعین قبل ارسال وقوع است پس منافات ندارد با آنچه گذشت
 حدیث سی ام باب هفتاد و نهم و نزاد حقا الناس کتاب اصول کافی نسخه گنده و صحیح است و لیکن نامر بوط و نقل
 است از مقامات متعده پس این باب را هر چند جزم نیافتم و حال بچو اسی او و نیز مقام چند ان عیان است که بر او
 طلبه هم محقق تواند بود پس در حقیقت ثبوت بنا قفسی دیگر توان فهمید در رفع آن و درین زمان فقط باره شرح
 فارسی مذکور نزد من است قریب است خبر دیگر هیچ اصل چهارم که فی الجمله مبوط و متصل بر فروع است بر عتد
 شایع آنکه مراد بوقالتون جمع اند که دعوی علم بوقتی چیزی از قبیل میکنند بی اعتبار بر سوسی الهی پس دعوی

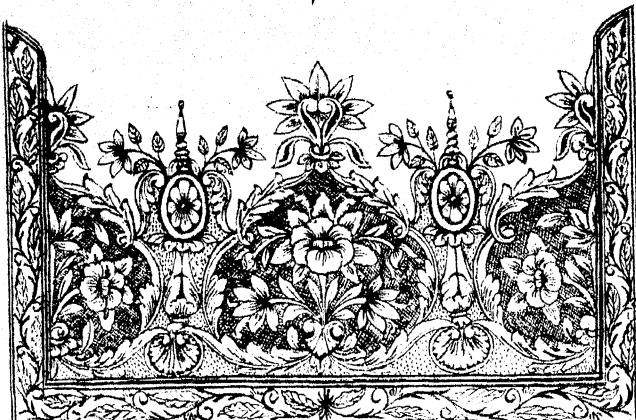
علم غیب یکسان موسی تا آخر است و است برای بیان اینکه علم غیب غیر الله تعالی ندارد و حق در ازل پیش
 وال دور و دور تحقیق وال است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام را وی گفت گفت که یا برای
 خود این امارت اهل البیت وقتی معین است پس سبک گفت دروغ گفتند عجب که دعوی علم بوقت چینه با
 یکسانندی و وحی اشارت است باین معنی که این توسط وحی و طریقات از قرآن باز رسیده هنوز بیان آنکه غیر
 را غیر الله تعالی کسی نمیداند و اینکه موسی علیه السلام وقتیکه بیرون آمد و رنده بسوی صاحب کل خیار خود بجهت
 جای که ما مورد بود بر رفتن با شما که کوه طور باشد و عده که دامت خود را سی روز چنانچه عده وی گفت مردم با هم از
 روی نظر بقدرت بر فعلی در وقت آینده و صلحی در آن و عده انشاء الله میگویند و گفت قول الله تعالی و
 سور که گفت **وَكَانَ لَكُمْ لِكُنْزِي عِزِّي قَاعِلٌ ذَلِكَ عَذَابُ الَّذِينَ كَانُوا يَكْفُرُونَ** و غیر صلحی نمیکویند پس چون زیاده
 کرد الله تعالی و رنگ موسی را بر سی روزه روز گفتند است او که تحقیق خلاف و عده که موسی پس کردند آنچه
 کردند که گوساله پرستی باشد مراد نیست که موسی کلیم الله عالم غیب بنود و عده از روی ظن کرد و ظن او غلط
 شد پس وقتیکه ما نیز گوئیم شما را سخنی باین معنی که از روی ظن و عده که شما را که چنین میشود انشاء الله تعالی پس
 بعلم آمان سخن بر آن کج که گفته ایم پس گویند بر است آورد الله تعالی باین معنی که ممکن بود و خبر که بر است شما
 و اگر گوئیم شما را سخنی پس باین خبر و ادعیم شما را بان پس گویند بر است گفته الله تعالی **لَا يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ**
 باین معنی که استلال با خود اقرار بر صدق آن میتوان کرد تا ثواب داده شوند و بار اول سبب ایمان غیب گشته
 است ایمان بر دو قول دوم ایمان با است امید بری که شخص است بقول دوم چه ظهور خطای اعتقاد و افضل خدایان
 است الا انقطاع ص علم غیب الله تعالی میشود و ظهور خطای اعتقاد و دیگران اصل پنجم روایت است از
 حسن بن علی بن یقین از برادرش حسین از پدرش علی بن یقین گفت که گفت امام موسی کاظم علیه السلام
 که جماعت شیعه فوشمال کرده و خواهند شد بارز و ناز سال و دویست هجری مراد سالی است که مامون امام
 علیه السلام را طلبید و دی عهد خود کرد و شیعه آرزو ما در خاطر با قرار دادند چنانچه گذشت در حدیث است
 و پنجم باب هفتاد و نهم و میباید بود که مراد این باشد که قبل از ظهور دولت مومنی موعود شیعه را دویست
 سال فی الجمله دولتی که باعث حصول بعضی از ما شود و خواهد بود و میباید بود که متصل به ظهور دولت همد
 شود و الله اعلم و نزدیکانیم فزون گذشت در حدیث سوم و هشتم باب هفتاد و نهم قال و قال یقین لایبیه
 علی بن یقین ما باننا یقین لنا کان و قیل لکم ظلم یکن قال فقال له علی ان الله یبیل لنا و لکم کان من
 یخرج و احد غیر ان ان امر کم حضور و اعظم محضه فکان کما یقین لکم و ان امرنا لم یحضر فقلنا لا ما فی فلو قیل
 لنا ان هذا الامر لکان الا الی ما فی سنه اول ثمان مائه قبل نقله لربیع عاتقه الناس عن الاسلام و کن
 قالوا ما سرعه و ما اقربا لثمان مائه لکان من تقریبنا للفرج شرح طلعتا بعین بی نقطه بعضی مجهول
 باب تغیل باب نضر باب ضرب است التعمیل مشغول کردن کسی را بعام و مانند آن اصل یقین

نوشته اند آنچه ایشان در بیان دولت و سیرت محمدی مسامی میباید بقیه هم رسانند و اندازی بجوهر نیاوردند و کلام
 رفیع و طاعن و کفیه و از عاودشان در آن کتابها نوشته اند حال آنکه حکم مقدس مرتضوی در هیچ آیه ای از اجماع احتجاج
 کرام و نه یک نام حجب خوشنودی حق تعالی بود چه عقوبات اخروی ایشان را پیش خواهد آمد و الواجب که در این کتاب
 سابق و لاحق از هم دانستی که امیر بهر حال حادیت خویش چنین توجیه و قیاس بعمل آوردند که بینان بیهوده ای می نویسد
 بجا آوردند و شایسته از هر سیدی مایست دادند و در بر داشتند برافاده شایع غلیل بی عدل حال حضرت موسی علیه السلام
 و لیکن معلوم نیست که حال جناب بر اینهم غلیل که بعد از در و در گرد و شیوه داخل گشتند چه بود چنانچه در تفاسیر شیعیه
 است و این قصه دلیل است بر محبت ثبات امامیه و رانجیا بطور ایجاز حرفی چند گفتیم و گرد مطالب گشتم و فایده که در این قصه
 بر تفریح شایع ترتیب یافت آنست که هر چه بر آنست مقدس علیه السلام و عود شده باشد خبر و روایت که مطابق این لایق آمده
 لا جرم همه امور را که در کتب بنیه مکتوب و میشد گردانید و یکبار شد و آمد و در زیر و در بر شد چنانچه بعد از وفای غور
 یافت آنست حال موایع دان جزرگان که اقوال و افعال شان ما خود از تعلیم و تشدید ملائکه متقین و مخصوص و ما خود
 از جناب میرالمؤمنین و حضرت خاتم المرسلین هستند و اگر در مقامات راشدین اینچنین آموزیش آمدی علمای قوم و در و در
 چه گفته اند و آفتاب بریا سیکر و در کمال اینجانی اما آنچه در مقامات اصل پنجم گفته که مراد سالی است که حضرت امام زین العابدین
 علیه السلام در عهد خود پس جماعت شیعیه که مثل سنیان از انجناب با ضعی بوده اند چنانچه از علل الشرائع توان دانست
 که نام انجناب نیز خجست رضا شد چگونه که بر خاندان و امامات موسی علی و در حقیقت تعلق با انجناب
 داشت تفرقا بکار روند و انجناب بعد از عادی و مطالبات غیر از خاموشی و صبر چاره نیافت پس خوشحال
 و فارغ البانی هر چه گفته شود و بیست تکلیف که سکاران عداوت مقتضای تقلید ما سون هم سپرد و تماشای پهلوان
 رو میمن تن و فیکر بر تلب انجناب که بر سینه و هجوم آوردند و دیدند و هم و را خنجر خون شاد و ان امام بر سر تخت نشاند
 ما تدارسی و سوگوار می در زیدند و آنچه گفته که می تواند بود که مراد این باشد جواسی مفصلا سبب قطعی است و لیکن
 سخن مختصر آنکه تراجم روایات بکار باید دید که دلالت بران داد که علمای امامیه حکم کرده بودند که دولت صفویه
 تا قیامت منقضی نشود و تار و تار جز لایقی ماند و بعد از انقضای ان دولت که اهل ائزاز رین بنام
 برین سپر ساینند و در سیاحت شان کتابها نوشته اند کذب ان دعاوی بر بر کس ظاهر شد اما انیکه متصل
 ظهور صاحب الامر ان دولت بهم رسد پس روایات مخالفه ان حکومت دولالت مهدی و منبای می نیست زیرا که بول
 دیدنش واضح سیکر و در کمال اینجانی اما آنچه در مقامات اصل پنجم گفته که مراد سالی است که حضرت امام زین العابدین
 علیه السلام در عهد خود پس جماعت شیعیه که مثل سنیان از انجناب با ضعی بوده اند چنانچه از علل الشرائع توان دانست
 که نام انجناب نیز خجست رضا شد چگونه که بر خاندان و امامات موسی علی و در حقیقت تعلق با انجناب
 داشت تفرقا بکار روند و انجناب بعد از عادی و مطالبات غیر از خاموشی و صبر چاره نیافت پس خوشحال
 و فارغ البانی هر چه گفته شود و بیست تکلیف که سکاران عداوت مقتضای تقلید ما سون هم سپرد و تماشای پهلوان
 رو میمن تن و فیکر بر تلب انجناب که بر سینه و هجوم آوردند و دیدند و هم و را خنجر خون شاد و ان امام بر سر تخت نشاند
 ما تدارسی و سوگوار می در زیدند و آنچه گفته که می تواند بود که مراد این باشد جواسی مفصلا سبب قطعی است و لیکن
 سخن مختصر آنکه تراجم روایات بکار باید دید که دلالت بران داد که علمای امامیه حکم کرده بودند که دولت صفویه
 تا قیامت منقضی نشود و تار و تار جز لایقی ماند و بعد از انقضای ان دولت که اهل ائزاز رین بنام
 برین سپر ساینند و در سیاحت شان کتابها نوشته اند کذب ان دعاوی بر بر کس ظاهر شد اما انیکه متصل
 ظهور صاحب الامر ان دولت بهم رسد پس روایات مخالفه ان حکومت دولالت مهدی و منبای می نیست زیرا که بول
 دیدنش واضح سیکر و در کمال اینجانی اما آنچه در مقامات اصل پنجم گفته که مراد سالی است که حضرت امام زین العابدین
 علیه السلام در عهد خود پس جماعت شیعیه که مثل سنیان از انجناب با ضعی بوده اند چنانچه از علل الشرائع توان دانست
 که نام انجناب نیز خجست رضا شد چگونه که بر خاندان و امامات موسی علی و در حقیقت تعلق با انجناب
 داشت تفرقا بکار روند و انجناب بعد از عادی و مطالبات غیر از خاموشی و صبر چاره نیافت پس خوشحال
 و فارغ البانی هر چه گفته شود و بیست تکلیف که سکاران عداوت مقتضای تقلید ما سون هم سپرد و تماشای پهلوان
 رو میمن تن و فیکر بر تلب انجناب که بر سینه و هجوم آوردند و دیدند و هم و را خنجر خون شاد و ان امام بر سر تخت نشاند
 ما تدارسی و سوگوار می در زیدند و آنچه گفته که می تواند بود که مراد این باشد جواسی مفصلا سبب قطعی است و لیکن
 سخن مختصر آنکه تراجم روایات بکار باید دید که دلالت بران داد که علمای امامیه حکم کرده بودند که دولت صفویه
 تا قیامت منقضی نشود و تار و تار جز لایقی ماند و بعد از انقضای ان دولت که اهل ائزاز رین بنام

از یک سوره است یعنی ایماهل بیت طاهرین پس تناقض در کلمات این حضرت معاذ الله بر اصول اهل فصول آید
 است که حضرت ائمه چنان توقیت کردند که در مطلق سال به ست آید و به سوره مدح و ظهور مدعی زینهار وقوع نیامد و
 و عده موثقه حضرت ائمه هدی و روضه شد و قبل ازین شایع گفته بود که ائمه از توقیت و تعیین آن منزه اند
 بلکه موثقتن همه کذاب و ملائین اند پس در آثار جناب ائمه هدی را پاک و پاکیزه ساختند و بویژه چند و یال مقدس
 شان را چنان ترک کردند که زینهار خشک نمیشود و این غوائل بکلمات مقتدایان اما میطرده تر آنکه حال مقتدایان
 خورشید در فضا کن جیل چنان محقق گردانند که نمونه آن بد قاتر ضبط نتوان کرد و حال قسادت برین و سوره رسد
 که به و ان استماع قصه های دروغ پیشوایان شان رو براه نهند و او را اضطراب و پیرایشانی بر دهند و بی تابانی
 را بسپارین رسانند پس بقصهای شمرن علی ما اثر نادره نماید این ندین را حضرت ائمه طاهرین میدوختند
 گمان مبر که عوام شان چنین باشند نه خواص و اکابر چنانچه از تقریر شایع نیز بوضوح می انجامد زیرا که آریا
 از کشتی و کشتی یاد داری که اگر اینک این تخت و محبت ثبات بعد از او قهر ابرام ردت اختیار کرد و زند و نفعین از
 تمام دنیا آرزوی مذهب مکررین حضرت امام الدیمه داشتند و با نفع و تقرب اندک گانی بسر کردند کلا ترین
 شان ز راه مصداق و موثرین الیه و دالموس رئیس الدین بود و تا دو قریب موت با ماتت قرآن مجید
 قائل شد معرفت امام نداشت و بهوت جالبیت مردی شمار بیان مجتهدین و فرمین کما عفت مرا لاس از بقوه
 مذکور هیچ سودی باین کرده زینهار نمی رسد اگر چه ستم بر جان کاغذ و قلم نمایند و وفات را شل نامه اعمال سیاه
 سازند حال آنکه نبض مرتضوی مثل آفتاب نصف النهار سعین و مشاهد شد که نسبتانی ایمان اختیار صدق
 و راستی است اگر چه مفت شدید رسانند و اجتناب از دروغ اگر چه مستقیم فواید دنیا باشد تکلیف عصمت و
 حکمات و علوم غیبیه و الطائف لاریب که برای حضرت ائمه حاصل باشد و این بحث جز آنکه کتابی میفرماید و چون
 نویسیم که دلم میخواهد صورتی بخیا لم نیرسد حق تعالی اسباب را همیا گرداند و توفیق تمام را توفیق سازد و از این
 که هنوز مقالات و دیگراتی و مراحل بسیار طی کرد نیست لاجرم خود را کسان کسان بدان مقصد اصلی نمی بریم و بر
 بسیار برای کشف تعلیمات مجتهد میرم و امید دارم که این مراحل همین طور اقتصاد قطع کنم قبا الله التوفیق و دیده
 از مملکت حق قول و عدل آه **اقول** لا ادعی المجتهدیة اما تیزید بشیبه عبد الله بن عمر فلان علیه السلام

حدود امور الاول ان المؤمنین المنعین صرحوا بها وقد علم كل واحد من الساطرين انهم انما اخرجوا عننا حتى لو جری علی
 لسان احدنا کلیم لم یکن من الکاذبین الا انی ان بدله لیسیه مقدمه علی جهاد سیدنا نجین رضی الله عنه و قد عر
 ان المجتهد عاجز عن اثباته و واقع فی الخطا لیس ان ثباته بینه و احد من الملکی والعقد کان فی ثبوت الاما لکن
 کان فسخه یجمع علیه و کفو مختلفه فلیکن یقین من انما استحقاق زید بین یدی معاویه ایه و هذا لجلالتهم که آنرا
 علی بن ابراهیم سلیم **اقول** ان بعدک از ش است **اقول** انین گذارش چنان معلوم شد که چهار مجتهد استیجاب
 و اعاق هم کرده و اگر طری چند در مقاله اولی آورده لیکن از اغاث انجامش ندیده و دل برین مدعا بسته

ضرورت تمام عبارتش را موافق اشاره سابقه ذکر کردن و آن اینست اما ما ترجیح را باین شیعه فی المصنف عن صحیح
 ابن حنبلان قال قلت لسفینة ان بنی امیه یزعمون ان الخلفاء یقیمون کذب بنو الزمر کار بل هم ملوک من ملوک
 و اول الملوک معاویه فلما تبهم منه لانه لا خلاف له و ان معناه ان خلافت او انکاست صحیح الا انه غلب علیه مشایخه
 لکماله من اخرجت عن سنن خلافة الخلفاء و الا شیخین فی کثیر من الامور فی حق و صحیح من حیث نزول الحکم از زمان
 الناس با بل الحل و العقد علیه و کما من حیث عنه وقع فیها امورنا شیعه عن اجتماعات غیر مطابقة للواقع لا یا ثم یجوز
 لکنها توخر عن درجات و ذوی الاجتهادات ایضا المطابقة للواقع و هم الخلفاء الاربعة و الحسن رضی الله عنهم فمن
 خلق علی ولایة معاویه انما ملک الاراد من حیث ما وقع فی خلافا من تکامل الاجتماعات التي ذکرنا و من اهل الحق
 علیها انما خلافة اراد انما یزول الحسن از ولا جمع اهل الحل و العقد علیه صا غلیظه حق مطاعا بجبت لمن حیث
 اطوا عیته و الا فیهما و ما یجب الخلفاء الراشدين قبله و لا یقال فیله ذلک فین بعده لان اولیایک لیسوا من اهل
 الاجتهاد و فهم عصاة فسقة فلا یجوزون من جملة الخلفاء و لاس من جملة الملوک بل من اشهرهم الامم من عبد العزیز زمانه
 لمحق باخلفاء الراشدين و ذلک ان ابن الزبیر لیس فی و ازین کلام چنانچه می بینی عیان میگردد که صاحب صواعق نیز
 بر توجیه می کند و قدمه را از ان الموضع مانع و ان المانع یکفیه لاحتمال پس بر ذمه مجتهد الزمانی تا اگر نیست تارک
 آن فرمودن نه این عبارت را برای اثبات مدعی خود آوردن الغرض اعتقاد معاویه بر سرست ملوک بود و در
 خلفای راشدين نیز نفرت زینما لاف قول سفینه نیست و من ادعی فعلیه ایسان فکیف که در عرعره ملوک بکتاب
 بعضی از اهل عدلی می باشند و جماعتی با وجود تمسکاری و جهاکاری اصرار بر طعنان و عده و ان دارند بلکه قریب
 که می رسند من بعضی میگویم که مجتهد از کجا دانسته که اعتقاد من همان نیست که صاحب صواعق و حق معاویه معتقد است
 چنانچه قبل ازین هم گفته بود باید از رساله بصارة العین این امر را نشان و اول و اطراف و وجوه کلام از اهل
 و مجمل نگذاشتن و قبل ازین دانستی که ایضا و کلام صاحب صواعق برای آن بود که ناظرین در فهم عبارت او
 مشوش نشوند چنانچه شرح کردم ختمه که اگر از لفظ اهل سنت کلیت فهمند غلط محضست ثانی فی قوة الاجتهاد
قوله علا و بر آنچه سابقه نیز میگوید **ما أقول** ازین قول صراحت در یافتن باشی که مجتهد الزمانی مدعی نجیب
 مصیب نیزمان را نموده و مقصودش نقل ذما میگوید بر سرست یعنی که خلافت او که مجتهد بهتر از خلافت راشدين دانسته اهل
 کند و روایت غار عقیده که مدین نیز یعنی رفته آورده اند ازینج بر کند و احتمال مایل بودن شل انجیست نزد من
 باقی نگذاشته و برین امر دلالت دارد و نقل حدیث کوفانی و ثانیانه اعدل خلقی مردانی و درین حدیث حضرت
 رسول ربانی صلی الله علیه و سلم فرماید و دند و مجزه شرعین نبوی نزد اهل فضل و تیر بطور پیوسته است ای
 مقصود خود را ان علی و شوشتری که اعتقاد دارند که نزدیک در خلافت ذوی النورین متولد گشت چنانچه مستند که
 او در زمان سیدنا س و جان بوجود آمده غلط گفتیم زیرا که نزد این پیران تابع کار باغیان هم کرده چنانچه
 در جمله اول گذشته **فلیضی کوا قلیلا و لیست کما کثیرا اجزاء یما کانوا**



بسم الله الرحمن الرحيم

مَقَالَةُ السَّابِعَةِ قَالَ الْفَاضِلُ الْمُجْتَهِدُ هَذَا اللَّهُ تَعَالَى
بِالسَّبِيلِ الرَّشِيدِ وبعثت عبداً بن عمر يزيد وكنى زرع اداول دليل بر حقیقت

خدا رفت اوست زیرا که جلالت شان و قوی و تقوی و عبرت الیست که صاحب سنجاب نوشته قال میمون
 بن حران مالیت ادرغ من ابن عمر وکان فی ست در قوی و تقدس جناب ایشان انیکه بسبب فراط احتیاط و وفور قوی
 از بعیت زینعلی چارم یعنی حضرت علی بن ابیطالب انکار و اعراض فرمودند و لطیف خاطر و فہیم فواد حجت میا
 بن ابی سفیان را از بعیت تحقیق شد ایست خلافت بعل آوردند قال فی الاستیعاب قبل لنافع ما بال ابن عمر

بایع معاویہ و لم یایع علیاً فقال کان ابن عمر لا یطیع یدانی فرقة ولا یمنع ما من جماعه و لم یایع معاویہ حتی یجمع علیہ
 و ہر گاہ اہل مدینہ خلع بعیت یزید کردند جناب ایشان انکار و عید فرمودند چنانچه در جریع
 الاحول از بنی امیہ میگویند آوردہ قال لا یطیع اہل المدینہ یزید بن معاویہ جمع ابن عمر شد و ولدہ قال سمعت رسول

صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم یقول یغیب لکل غادر لو اریوم القیمۃ و اما قد باعنا ہذا الرجل علی بیعتہ اللہ و رسولہ
 طانی لا اعلم عندنا اعظم من ان یایع رجل علی بیعتہ اللہ و رسولہ ثم یغیب لافقتال و الی لا اعلم احد منکم

خاصہ و الا یطیع فی ہذا الامر الا کان الفقیل نبی و منیہ انتہی با فاطمہ قال الفاضل المہیب مال بعیت ایشان پیش

انہن مذکور شد غلبہ کرد و رشید الشکلیں ناما المدبر ماندہ الی یوم الدین در کتب با یضاح بدلائل و حجج قاطعہ
 رسانندہ اند کہ عبد اللہ بن عمر با وجود اعتقاد بحقیقت خلافت امیر المؤمنین از حروب بقات متقاعد شدہ و علم

ایشان مقبول جناب و لایست کردیدہ معینا غنا مت و تا مسفت ایشان در آخر خبر عدم بعیت انجناب بنویسند

است و این همه انصاف البته موجب توبع و بیعت ایشان تواند بود که لفظ به القرآن المجید **لَا تَقُولُوا**
لَا نَحْنُ الشَّيْطَانُ **بَلْ كَرِهَ الْغَافِلُونَ** **وَإِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوا أَمْرَهُ** **وَتَرْضَوْهُ** **وَاللَّهُ يَهْدِ الْقَوْمَ النَّاصِحِينَ** **وَاللَّهُ يَهْدِ الْقَوْمَ النَّاصِحِينَ**
 پوشان بپریق اولی در جم خواهر شد که لایق علی من طالع خلاصه الا قول من بعد انتماس میدارد که شملت
 از فرزندان امیر علیه السلام و دیگرانی باشند که مورد لعن و قتل است و در طلب ناپذندان اهتمام مبذول شد که
 وقت توجیه جراح و عده و وعید جم انما مظلوم نسبت با شماست که سودی نکرده و علاقه بران بیعت نیز یافتند
 کردند و حال آنکه گناه ایشان که موجب بغض خداست کافی در توبع و تقدیس آنها تواند بود و اینها را قائل کیفیت
 شاره یا نه خبر ایماگر مراد از لعن رحمت و رافت است و ایا ابعاد از مقام ابرار و از نقطه قتل و ق
 عین الکمال باشد و فیضت و برتری عبدالمعین بن عباس که حقوق احسانهای جناب میر و دیگران داشتند و از
 انصاف و کمال است ایضا بسبب قریب از موم صحبت آنجا که از ائمه تری و زنده با انباشت از همان امر باشد که
 بوقت طالع نام حسن از ایشان و توجع پذیرفته که بشمار احسان موجب و اقدار که با است فانه الا قریب است آن و
 الا قریب که تعجب یا پیشی بر مردم بیعت شیشه کربلا بوده که رو بروی شان نیست و بودند و از رویای عداوت
 خود بر دارند و شورش و تبار از دنیا و از مثل عبدالمعین بن عباس که از انرا میگویند و منطوق است که **يَا أَيُّهَا**
الَّذِينَ آمَنُوا سَبِّحُوا اللَّهَ عَظِيمًا **وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَظِيمِ** **وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَظِيمِ** **وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَظِيمِ** **وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَظِيمِ**
 این بر زبان که پاره از وضع شان بقله آید و شش دیگر خصوص بعضی وین دلالت بر نوعیت اماست و از
 ایما که علمای ایشان را غیر ازیکه بنا بر تطبیق روایات و سلوک مسکله انصاف و در حدیث معشرف امام علی
 تاویل مسلوک دارند و گویند دلالتش بر وجود امام بر جزمانه منفع است و وضع انصاف برای عده است
 برای استغراق و ترتیب و عید وقتی است که امام موجود باشد و معترض حاصل نکتته یا عید با وجهی
 آتی محمول بر سبب اخذ و تاکید است یا امر از امام پیغمبران یا کتاب خدا یعنی قرآن است و حقیقت
 علوی نیست و امکان بعضی جزء انصاف و بیعت محض و شافی در تمام بعضی و کلام ما قولنا علیکان تخلیفنا
 عین علی که از امام من اهل الکفر و النفاق الخ یعنی علی الشیخ و امام الهی و اولادهم و کسانهم من سطوة غیر از
 و عناد و عقیده امین زیا و نصب و غیره و این و از قریه تعلیمت بعد و این من جمله مرتدین علی اعتقاد همه مل
 هم الا که چون عند الله لا خیر یاربهم الشیعه و قد قال الله تعالی **إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوا أَمْرَهُ** **وَتَرْضَوْهُ** **وَاللَّهُ يَهْدِ الْقَوْمَ النَّاصِحِينَ** **وَاللَّهُ يَهْدِ الْقَوْمَ النَّاصِحِينَ**
 ایشان پیش ازین مذکور شد نایسته که **أَقُولُ** حال رضای ابن عمر بیعت نرید و عدم رضای انور
 بیعتش در مابقی بدلائل و اخباری تحریز نایسته که و کلام فاضل رشید که در اینج نوشته است
 که قابل ثبت باشد فضلا عن کونه دلیلا قاطعا و من اوعی خلاف ذلک فعیاه البیان و اعتقاد ابن عمر
 بحقیقت خلافت جناب ولایت مآب با وجه و ترک بیعت آنحضرت که بنا بر روایت خودش من لم یکن فی
 عقبه بیعت لقی الله و لا حجة له و دلیل موت جاوید است و بیعتش نیست و ترک جهاد و بیعت و انوار

در کتاب سعادت انساب سید الوصیین که فرموده حالاکه در کتاب مستفیض علامه مذکور نبوده بهمان سبب فرموده است این
دلیل دیگر بر سواد اعتقاد و بحقیقت خلاف نفس رسول افزوده است این کار از تو کنید و مردان چنین کنند و این
که دلیل عمده بر سواد این عمر کثرت بمصدق علی خیر الوصیین الی فقد کفر ترک جهاد و در کتاب سعادت انساب سید
است ما قبول عذر و ندامت ایشان پس مری عجیب است که از تو تمجید بچندیه زیرا که اگر کسی شرعی داشته باشد
از و وجوب جهاد و ساقط است و هرگاه آن عذر را بپذیرد امت امام عرض نماید و امام نیز قبول نماید بطریق او
سقوط وجوب از او می شود و معذور میگردد پس با وجود قبول عذر و ندامت از عمر معنی ندارد و در قرآن نیست که فاضل غیر
که از اکابر اهل سنت محسوب است در نسخه اشاعریه ترک جهاد با محمول بر کمال وقوع و احتیاط نموده و خطا نشود
سبحان الله قتال مانعین از کوه و قتل سیف الله مالک بن نویره را بچندینک مثلاً عمر بن الخطاب الذی یزیل
علی رایت الکتاب بکلام صدق نظام مدح المسلم کما یفرغ و خلاف احتیاط نباشد و جهاد و در کتاب سعادت
انتساب سید الوصیین و انفعال ولین و آخرین خلاف احتیاط نباشد ان نه لشی خجابه از اینجا معلوم میشود که
اعتقاد و حقیقت خلاف آن حضرت بفاضل عمر نیز حاصل نبوده و الا ترک معیت و اطاعت امام بحق را
احتیاط نمیدانست اما آنچه محبت نوشته که این شهادت انصاف البته موجب وقوع ابن عمر است پس معلوم نیست
که ترک معیت را انصاف دانسته یا اتفاقاً در جهاد و یا ندامت لسانی را که در آخر عمر منقول است و بر نظر است
که مذکور است از عمر بر تقدیر تسلیم لایسین و لا یغنی من یوع و هرگاه ندامت از عمر دلیل وقوع این عمر باشد مدح
و مدح او که میباید بن هر آن بر میل عموم نموده که بحدیج غوازه بود من بدلیس است که ترک معیت امام بحق
است یا معیفر و یکسکه که بیعت باشد مدح او تو مدح و تقوی دلیل فوق مدح است یا نه دانسته لال نجیب
بکایت از ائمه طایفه من الشیطان لعین از انصاف است زیرا که ترک معیت امام بحق بمقتضای روایات
متفق علیها باعث موت جاوید و اگر کبریا بیست آنرا از قسم طایفه شیطان دانستن و بمنزله و سوسه قرار
دادن موجب اعتقاد عدم حقیقت جناب و لایتناب است و آنچه نوشته که و الا لا یفرق مات محمد و یحییان
و هر چه خواهد بود غلط فحش محیب است زیرا که احوال حیدر شعیان بواسطه سید مصومین و سید المرسلین و غیر سید
امین ما خود از حضرت دیان یوم الدین است و در هم کردن آن از فاضل محیب لعل از غیر ممکن از خلافت
الافعال امریکه باعث البطلان حول فرقه ناجیه باشد ظاهر نشود و من ادعی خلاف ذلک فعلم البلیان و
و تعویض میاید پوشی که از جمله علامات ماتم است رابع بطرف خلفای عباسیه که بنا بر تعریض سید علی و غیره
خلفای حق بوده اند میشود که سیاه پوشی را شعار و نشان خود ساخته بودند و خرفشان سیاه که در لشکر خال
و همچنین بود و ان نشان رانسان جناب سالک مصلی الله علیه و آله و سلم گفتند نیز بیع شریف رسیده باشد
قول من انما سید او که تحتاح بعضی از فرزندان امیر علیه السلام و دیگر غنی با ششم که مورد لعن قتال
است اقول از من بپای بی سخن معانی می توان بود بر ابرار من معانی و بیان پوشیده نیست که عباسی

عجیب می‌نویسد سرایا مملو و مشحون بتجیدات لفظیه و ترکیبات غیر بابوشته و ضعف تالیف و اجمال بعضی اسباب
 الالبالی می‌باشد چنانچه درین عبارت نیز لفظ مورد لعن و قتال چه قدر بادور از محاورات فصحاء و ارباب کمال است
 باینکه عجیب مذکور محتوای دیگر حکمت و دعاوی بلامینه گردیده هیچ چاشما بدی و دلیل نمی‌آورد و برخص او عای بیلا
 اقتصار می‌نماید و این طرز غیر شدیدی که عجیب می‌داند و در تحریر عبارت مختصر ساخته از عبارات سابقین لا حقیر
 بمراحل و رافقا و طرفه نیست که بچنین عبارت که ماری از معانی و شواهد و رقابله جزم می‌نویسد می‌نارد و
 بر خود می‌بالد بالجملة اعتقاد فرقه تاجیه است که اینک **عجله** و **تکبر** و **تجبر** و **ایست** که کسی که به دل نذرش است
 تعلق از معاصات و محابت جناب سید الشهدا و خاص اهل عیسا علیه افضل التحیه و الثناء نمود و بقبول و بپذیرش
 غرر می‌بوی جهاد کند و اندر دیر و ایام غایب گردیدند کاتمان کان خواه از بنی هاشم باشند و خواه از بنی
 مطلب و خواه از فرزند زان امام باشند و خواه از برادران امام و اینچه نوشته که گناه ایشان چوب
 صنعت عداوت عجب عجب است خود فضیحت و دیگران نصیحت که هرگاه باوصف نص قرآنی و همین یک است
مَنْ كَفَرَ بَعْدَ مَعَاذٍ مِنْهُ يَبْغِ غَوَاةً يَبْغِهَا اللَّهُ يُلَاقِ اللَّهَ يَكْفُورُ لِحَيْثُ يَكْفُرُ و ازواج رسول قاتل بضعفت عذاب لکالی علم الهی
 بوبال محاربه نفس رسول که عین محاربه جناب رسالت است نیش و بیک بعد نام و جخطای اجتهاد و حس
 معذور و رش می‌سازد پس چگونه حرف تضعیف عذاب و در حق بنی هاشم بر زبان می‌آورد و عجب تر آنکه
 فاضل حبیب از لغت غلیظ بنیش اسامه چشم پوشیده و رصده و لغت غلیظ از بیعت امام حسین علیه السلام
 بر آمده حال آنکه محمد بن عبد الکریم شهرستانی که از ناظم علمای اهل سنت است در مثل و مثل می‌فرماید الحافات
 و الشانی فی حرمة انه قال جبر و اجتناب ساد من الله من اخلف عنها فقال قوم یحب علینا انشال امره و است
 تخریر من الوضو و قال قوم قد استشهد من البنی و لایس قلبه بنا لغار فته و الحار و لا یفهم حقه بنصره است
 یکون من امره استی کلامه بار خدا را بگوید گفته شود که مراد از لعن رحمت و زان است **فَقُلْ لِمَنْ غَضِبْتُ وَ لِمَنْ**
 عبد الله بن عباس رضی الله عنهما که طوق احسانهای جناب میگردان داشته **أَلَمْ يَكُنْ** بر اصحاب نعم
 و فراست و ارباب عقل و گیساست مخفی و محبت نماند که روح عبد الله بن عباس و احادیث متفق علیها پیش
 از پیش دارد گردیده و بعضی روایات که دلالت بر ذمت ایشان دارد و سند او عدد و اشل احادیث متفق
 نیست لهذا از طریقه قابلیت معارضه عاریست و اگر صد و اربعی منافی اصول مذہب حق از ایشان
 بی‌شوت می‌رسد البته حال ایشان مثل اکثر فرزند زان ایشان که بنی عباسی بودند نمی‌بود و ظاهراً
 که هرگاه علمای فرقه حق عبد الله بن فضل که کبر صلی امام است بسبب سوء عقیده قش می‌داند پس عیسی
 را که امام نبودند چگونه نمی‌داند و دانسته اما چون مثالب این عباسی مبعوض ثبوت نرسیده جای اعتراض
 نیست تفصیل این نهال اگر کتب معتبره فریقین مملو و مشحون از مناقب و فضائل ابن عباس است اما ایضا
 خزانه حقیقی از جمله است حدیثیکه در کتاب **سنج العقاب** فی معرفه الرجال و دیگر کتب معتبره در باب رسول

فرمودن جناب ولایتیاب بن عباس را بعد از صلح جمل نزد عائشه و اگر دهرت و بعض فقرات آن مذکور میشود
 امیر المومنین بعث الیک یا حرک بالرجل الی الدنیه و قلته العزیزة نکالت رحم الله امیر المومنین ذلک
 عمر بن الخطاب فقال ابن عباس نداء الله امیر المومنین وان تردت یذو وجه و زعمت فیه معاصی ما
 والله لهو امیر المومنین و اس بر رسول الله رسا و اقرب قرایة و اقدم سبقا و اکثر علما و اعلى منارا و کثر
 ناما من ابنتک من عمار بن و نیز در آن کتاب زحمه ویه منقول است قال اتینا ابن عباس لغوده فی مرضه
 مات فیه فاعلمی الیه فی البیت فاخرجت الی صحن الدار فاما اتفاق آن غیلی رسول صلی الله علیه و آله سلم قال
 انی ساجد تجبرین وانی ساخر من یجری فیهما جرت بجرة مع رسول الله و جرة مع علی وانی ساعی ففتمت وانی
 ساغر فکانا ساعی ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت
 من انما کثیر من صحابہ کلهم من الناصحین و منهم اصحاب الشام و من الخوارج و منهم اهل البصرة و ان کثیر
 القسریة و منهم اهل البصرة و منهم اهل البصرة و منهم اهل البصرة و منهم اهل البصرة و منهم اهل البصرة و منهم اهل البصرة
 فقال له الله انما قال ثم قال انما قال ثم قال انما قال ثم قال انما قال ثم قال انما قال ثم قال انما قال ثم قال
 من اهل البصرة و منهم اهل البصرة و منهم اهل البصرة و منهم اهل البصرة و منهم اهل البصرة و منهم اهل البصرة و منهم اهل البصرة
 لفته فانی انما قال انما قال ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت
 فوت شان الله و ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت
 ذکر انما قال ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت
 قال ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت
 اخرجه البخاری و قال ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت
 القرآن و لم یقل ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت
 علما و ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت
 بعدا منی و ابن عبد البر بعد ذکر بعض احادیث که در باب مناقب ابن عباس و دعای جناب رکنها
 و رقیق شان منقول است می فرماید و فی کلما احادیث صحیح و قال مجاهد بن عمر بن عباس را سید
 جبریل علیه السلام یومئذین و دعای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با کلمه تیرین و کان عمر بن الخطاب
 یحبه و یذو یقره و یثاب و روت اجده الصحابة و کان عمر بن الخطاب یقول ابن عباس ففتمت ففتمت ففتمت ففتمت
 رسول و قلب عقول ابی اخرها قال و ان کلام شاه عبد الحمید و یطوی مستغنا و میگوید که عبد الله بن عمر
 در بعض مسائل رجوع باین عباس می نمود و عمر بن راشد گفته که ما نشد رضا و ما اعلم ان ابن عباس
 نیست قال فی شرم الشکوة فی بحث الردی بعضی از علما گفته اند که اعتماد درین باب بر قول
 ابن عباس است و متبعین است که وی را قول از غیر سماع از حضرت نبوت گفته و روا نباشد که چنین قول غیر

و آنچه نوشته مقبولیت این بزرگان مثل دیگر نه و عصومین ولایت بر فرعیات امامت دارد و دعوی
 بلا دلیل است و در مقابل نعم چنین کلام تحریر نمودن از فن مناظره منایت بعید و اگر امامت از نعم فراموش
 می بود اوست صحیح چگونه یک کتاب بدین بیت عبدالمکاب جواب نیز نمود که سطح عید و در تاریخ رفته الا جبا
 در احوال طایفه که من جمله عشره مبشره است مذکور در بعضی از کتاب اهل سیر و تواریخ است که قبل از مفارقت
 روح سوار می و در گذار آمد و در خیال چشم طایفه گردان سوار افتاد و او را بنزد خود طلبید و از وی پرسید
 که کلام لشکری سوار گفت از منزه اصحاب علی بن ابیطالب مطلقه گفت دست پیش آر تا بدست تو بگردد
 ای سید المومنین یا تازه و خود را شایسته رحمت بی اندازه گردانم و چه مناسب است من محل است و آنچه شایسته
 گفته قطع هر یک سوار دولت سفید شد به پیچ مو بر تنت سیاه نمائید ای حسن تو به آن زمان کردی بی
 که ترا طاقت گناه نمائید سوار به طایفه از اهل سیر و تواریخ است که بعد از آن سوار رو خوش از مرکب تن پیاده گشت و در آن
 بجانب جهان جاودان روان گشت سوار باز میلازمست جناب ولایت پناه خلافت دست گاه رسید
 و کیفیت حال محمد بن ابوعبید بن عثمان رسیده فرمود که حضرت غرث شامی است که طایفه را بر حال
 احوال بر لقیض بعیت من بهشت نماز گردانند و الله ولی التوفیق و پیغمبر از آن تحقیق و موه کاشف الکرم
 انتهی و مطابق این عبارت و دیگر کتب اهل سنت مذکور است پس اگر امامت از جمله مسائل فروعیه بود چرا
 آن را مقبولی اهل سنت بعیت سوار می شود و بدون بعیت معتمد خود را گویند که **قول** که حایا علمای اشیاء
 نیز از نیکی بنا بر تطبیق روایات و سلوک مسلک افضال در حدیث معرفت **لک اقول** مخفی و محجب نمائند
 که حدیث من مات ولم یبغضت امام زمانه مات میتة جاهلیة از روایات صحیح متفق علیهاست و علمای فوایقین
 بطریق متعدده از روایت کرده اند و این حدیث از جمله دلایل داله بر وجود ذی جود حضرت جبار الزمان
 خلیفه الرحمن علی آن ظهور است و قاعده مسلمین الفرقین بلکه جمیع فرق اسلام انیت که بدون قرینه صادر
 جایزه معنی آیت و حدیث را از آنجا بران صرف نمی نمایند و ازینجا است که ابن عمر که اوست و اعلم صحابه بود حدیث
 مذکور را محمول بشمارش نموده فی جمیع المسلمین منشی لا تلحقوا فیه و اجتنبوا علی ابن مطیع آناه ابن عمر فقال عبا
 بن مطیع طرخواه ابی عبد الرحمن و سادته فقال لعبد الله بن عمر انی لم اکمل لاجل تمیک لاحد تک حدیث
 سمعته من رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لقیول من خلع ید من حاکمة لقی الله یموم العینه لا یجتمعه و من
 مات و لیس فی عنقه بیعت مات میتة جاهلیة و ابن ابی الجهمید و شرح نهج البلاغه نوشته ان عبد الله بن عمر طرق
 بانه یسأل البایع بحیه الماکس کما یسأل بمیت تکلم لک لیه طلبا امام لا ذروی عن البی ان قال من شاء و الامام له ماتة جاهلیة
 الی غیره یاسن الریاء پس هرگاه اصرع صحابه بقدر اتهام بر بعیت امام نماید که یکسبب بدون بعیت خواص نفرمایند و
 حاکم المال بر من هرگز ترک بعیت با حدیث مذکور نماید چگونه من حدیث متفق علیه مذکور از معنی فی جمیع صحابه بود و احکام
 انصاف برای توفیق است و ولایت بر کمال جهالت و اجنبیت از فنون علم و ادب و احتمال ترتیب و عمده و صورت

بروش انگار داشته و بعضی از این امر را بر ائمه صلوات الله علیه که در آن کلام لایق نباشد
 بکار نمی آید زیرا که محصل تقریر شیعه المتکلمین انما الله بر ما نه توجیه است از طرف عبد الله بن عمر که در تفسیر
 این کلام و در مسأله جای خود ثابت شد که الموجه مانع و المانع کیفیت الاحتمال فکیفیت که در این بیان الحادیه
 بر امر را از احتمالات که پیش فرموده سند ما هم بیان نموده پس قول مجتهد که لا نسلم است بر آن مستوجبه
 نمونند شد و فرموده او را در مقام فایده نمونند ساخته باید و اولیای آن احتمالات دلائل قایم کردن و
 و سرسری نگزشتن و تا آن احتمالات باقی است امتناع دلیل و استدلالات کجا تو اند شد لاجرم
 مسأله را میسر شد که بگوید النفع علی النفع لایحوز آدم بر بیان این معنی شبر عاکه سیکه رفیق امام نشود ممکن
 است در آن تعد و احتمال و این معنی از کتب و فقه که درین و ایمان ایشان معتبرست نیز پیدا است
 قطع نظر از آنکه متکلمین تقریر میکنند بنی که بنید بن علی بن الحسین رضی الله عنهم دعوی امامت فرموده
 و ازاده خروج مصمم نموده و خواسته که باید در خود حضرت امام حنی یا قسه شری کند امام موصوفن تح
 مان از حد گذرانید و صورت خروج را نیز چهار جایزه داشت آن بزرگوار امامت برادر خود را انکار کرد و با
 کبر و برانیه امام باقر رضی الله عنه فرموده بود گوش نه نهاد و ششیر برآید و دوام روی و هر دو انگشت
 شد بسبب آنکه مدینین مزید و لا چنانکه میدانی او را در دست و شتمان گذارشته و بر آنچه حکم نموده علی
 مکر و مدینه چند جناب مجتهد فانی در ذوالفقار چند ان بی خبر بودند که از آن واقعه هست که نه به ششیر
 امامت مکر و ذوالفقار که واقع شد سیاه نه دید و هشام بن عبدالمکاسک بود و لیکن حال اعتقاد ایشان از
 کافی که اگر نه بسبب امید حق است کتاب مکر نیز چنانچه در آئینه حق ناست باید ششیر روی محمد
 بن یعقوب الیکنی عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن اسیم بن سعید عن الحسین بن البهار و عن
 بن بکر بن و ابی عن حاشه عن ابی جعفر علیه السلام ان زید بن علی بن الحسین و علی ابی جعفر
 بن علی و مع کتب من اهل الکوفه و عوفیه ما الی انفسهم و یخرون با جماعهم و یامر و نه بالخروج فقال
 ابو جعفر زید الکاتب انما انفسهم او جواب ما کتب به الیهم و دعوتهم علیه فقال بل ابتداء من القوم ثم
 فتمت فقتلوا و ابقوا ائمه من رسول الله صلی الله علیه و سلم و لم یجدون فی کتاب الله عزوجل من غیر
 و دقتا و فرض عاقتما و لا تخن و نه من الفیق و الفک و البلاء فقال ابو جعفر ان الطاعه
 مفروقه من الله عزوجل و نه امتنا فی الاولین و کذکب بجرسانی الاخرین و الطاعه لو احد
 من اولاده و جمیع و امر الله بیکم لای نیا بیکم موعول و قضا موعول و حرم قضا و قدر موعول
 و احل علی بوقت معلوم فلا یستغنی عنک الا ان یکن لا یخلف فی انکم لا یخلفون عنکم و الله شاکر
 الله علی جمیع العباد و الله قدین الله فقیه البلیه فتمت حکم قالی فغضب زید عن ذلک ثم قال لیس الا
 مناسن مجلس فی بدیهه و انی ستره و تبشیر عن الجماد و لکن الامام مناسن منع حوزت و جانیل الله

حق حبس بوده و دفع عن بینه و ذنب عن ترمیمه الی آخر الحکمیت بطول الحکم بر میوه و حق بجا نیست امام باقر
فرارسید و همراه داشت مکانیت اهل کوفه که اذنانی طلبیدند بسوی خویش و خبر میدادند که ما گردانیم برای شما
باید که نزدی خرج فرمائی امام محمد باقر رضی الله عنه پرسید که اهل کوفه آن مکانیت را با دوی پنداشتند یا در
جواب تو عرض کرد از طرف خود آغاز نمودند چونکه حقوق ما و قرابت حضرت حلی علیه السلام و سلم میماند و چون
موت در کتاب الهی میماند و فرض طاعت مامیت مانسند و چنانکه گفت و نمکی و بلای مامیت نمود امام فرمود که شما را
ما فرض گردانید و طریق را بهاری ساخت و در پیشینان و همچنین در متاخرین و فرض طاعت برای کیست از ما فرض
محبت بیایید و امر ای جاریست بحکم موصول و قضای جداگانہ یعنی که روان هیچ مانعی نیست و اندازہ معین و حد
کام نماد پس باید که برابر و گنیزند اما کی یقین ندارند زیرا که ایشان از تو دفع تیغ کردند و نیستند پس محبت کن
کنند ای عزیز محبت نیز نماید عجایبندگان و سابق قدم مشوار تقدیر است پس عاجز کند ترا بلای و در این
بینداز و دای گوید که نیدین علی درین وقت بغض و غضب و آه باز گفت که از ما اهل بیت انکس مانم نمائند
که در خانه خویشینند و در پرده اند و اگر زنید و در گاه کند از جهاد و لیکن امام از ما کسی هست که حد و واسطه را
حافظ باشد و در جهاد و راه نداید و انعمیت شریف خویش شرفی یعنی را دفع کند و از جرم خود فساد را دور گرداند
از اوقات امام محمد باقر و پیشیند رضی الله عنه و اشیع شد که زمینها است که برادر خود را در جهاد و شریک کند پس آن
شریک نشد و اگر آنجا بلایم بود و او اطاعت کرد و بکدام قبات اما متشرب بشود و او یک شیندی از نیر شید خرفی
بود از عیالات و صفات امام نسبت با پنجه از امام رضا که کافی مر و نیست و چون افتخار علمای رنفسه بر آنست انشا
الله تعالی بزرگوار او بر خاسه چنان جولانی بنیاد که منصفید سر ایشان رات و بالا میازد و خشک و تر ایشان
اثری باقی نمی گذارد اما قدما می رنفسه مثل بشام و حول پس لاف زنی و دیر و دینی شان از کافی و غیره در کتاب
مذکور و معروفست و زیو فانی ایشان انبست بابل بیت بر اسند علمای فریقین مثل عذر شید گونه مضیفین شید بکرا
خود در کافی مسطور است بر رضای ایمنند و هر چه خواستند بر سامی شان وضع ساختند و بهر حال و نمای
این فصل از احوال رنفسه بی غبار است و بهر طور یعنی خواه معامله بر و برادر باشد و خواه خندان قدما می رنفسه
نسبت نیر بود و بعد از بدین شمر صاوت نمی آید چنانچه دانستی و خواهی دانستی انشا الله تعالی صورتی دیگر آنکه
کسی معتقد امامت باشد و معتد و در قتال شریک نشود و امام او را از هم گردانند چنانچه اسامه بن زید
و انند و اتفاق افتاد و این امر بر حال عبداللہ بن عمر شقیست بلکه بطریق اولی زیرا که اسامه برای پیغمبر
سعا و کجی رنفسه و در کدام وقت باوقیل و قال کرده و رنفسه قول شکی ای که اقبال منقول میشد بکافی رساله حره بود
آخری و اگر کسی را از او سخافت حوصله باشد نشان دهد که این امور مذکور را برای اسامه بن زید حارثه کلبنی
که نوشته بران کتب بفضل و عنایت این دوی اند نظر گذشت و این امر بر نظر بنیاد و لاجرم توان گفت
که او را سفور و دشمن و بعد از الله یقین کرد ان ظلمی و دیگر است ملکیت که اسامه بر می خلافت خویش باشت

کافی تا بیست اعلی و مقوات الکلتوری و قد تقر فی الاصول الکلتی و غیره ان من یدعی الامانة لنفسه هو علی بن
 الاثنی عشر من کافر یا تیمار عطا مردم عطا پس احتمال فقر و غنا و اردو کسی اخس حیوانات را سیراب کرد و او را بخشنید
 کمالا یغنی و اگر کتب دیگر بینی صورت های دیگر و تعداد احتمالات بهم میرسد که ناظرین بعد دیدنش لا حول خواهند
 واستد ان کنند و بدون غور و تامل بگویند که سخن سازمی و شعبه هزاری است و صاحب فطرت بر بیان آن
 جرات ننو اند که دیگر برای تمیل قوم ناعاقبت اندیش شوخ چشم بدگیش بقول حافظ این همه شجده عقلی که
 اینجا به سامری پیش عصا و بیضا میگرد و دشل آنکه و اصول ایشان دیده باشد که محتاج حیف زینار و کمال
 حضرت سبحان و بدو اگر چه انکار او از حق گذشت و از کجما کجما نوبت رسید که باست شما و جبر سواد بخانیم حالا که
 مقصود او نزد تنگدین و بختورین ایشان عین مصاحبت بود یعنی خود را معجزه اندازد و ده خویش چنانچه در کتب
 مرسوم است محدثین طواف شیعیه که از همه فرق متاخرین باشند چنانچه در کتب اثنا عشریه بران شایسته
 گویند که او ای حو اسود برای امام جمعا بوده و دیگر آن یکس قائل گشته و با بچه در لال کتاب مذکور است و بحث
 و فاشی و از انروای حضرت سبحان و دستند لای می کنند و در کتب مرسوم مذکور است که تفصیلش را در فترمی باید
 در از و شایه که تامل فرست ط ساعدت و وقت جولانی کند و اهل خرد ازین اختلافات البتة یافتند باشند که این
 امامت محترقه در حقیقه آنکه ختم رسالت است و قطع نظر از آن چگونگی تبدیل شود که هر یک از جلیقه با و صفت کثرت
 علوم و حامل گو اهی هر قضوی بودن بی خبر از ان باشند غلط گفتار است لال فراید بر ابطال امامت مذکور
 ولیکن حد آخرین بهجت خدام امام زمین العابدین که در خطاب حق خود تصور می فرمودند و برای نزاع علم
 بزگو ا را اتفاق است بر لب بند و معجزه که امامت بران موقوف بود پیش کرد و نه بخلافات امام الایم که از بعض
 و جزات همه را فراموش فرمودند شاید در فاشی را پیدا و روند که وقت نزول لال کتاب نوشته بودند و با علی
 الامام که القبرین بالای جناب سیدانین اگر چه حیثیات با طاعت و و نیان بغض ان عمل فسر مومند
 که بعضی را از انرا کین خلافت بالای سر برداشتند و بر زمین فرو کوفتند و بعضی را از بار سر بکدوش کردند
 حالا که امام بر اصول موضوعه مونیکند چنانچه این مباحث قبل ازین دانستی بالفعل اصل قصه حو اسود باید
 شنید روی الکلتی عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن علی بن رباب عن ابی حمزه عن ابراهیم عن
 ابی جعفر قال لما قتل الحسن ارسل محمد بن الحنفیه ابی علی بن الحسین فخلای فقال له یا ابن اخی قد علمت ان
 رسول الله صلی الله علیه و آله رفع الوصیه و الامامة من بعده الی امیر المؤمنین ثم ابی الحسن علیه السلام
 و قد قبل الوک رضى الله عنه و صلی علی روجه و لم یوص وانا اعلمک و صدو لیک و دلا و تی من علی فی شئ و قد
 انی سب منک فنه حد الثناک فلا شاعنی فی الوصیه و الامامة سناجی فقال له علی بن الحسین یا عم اتق الله
 و لا تتبع الناس کک بحق فی انک انک آن تکون من السجائین ان ابی یا عم صلوات الله علیه و اوصی الی قتل
 ان تبوجه الی العراق و عهد انی فی ذلک قبل ان یشهد لباقة و هذا سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله

و در یک شوم که بدون آن کاری بر نمی آید کیفیت چندین تالیف که برای شکار و به سامان شیر و در کار است پس
 مناسب نموده که بعضی از امور را عاده کنم و بعضی دیگر را بطور مجتهد و ذکر نمایم تا اگر کسی را بجملة اول هم نرسیده باشد
 با آنچه در اینجا بخواهد که از او عاقلیم تحریر مجتهد است بیند و دل خوش کند و بحال این مسکن و دعا نماید تفصیل این به
 محل بین گویند که در کتب معتبره اهل حق مثل شرح مقاصد و رساله معتده اهل بیت مانند امامت و سیاست
 ابراهیم بن محمد که موقوفی احدیست المرقفی النظرانی مقال او و لوید عاده و تقسیم و شرح فاضل مائینی بر پنج باب
 که تیسریم محمد الزمانی در تشیید الهامی و تیسریم محمد فانی در کتب مطبوعه معدل و مزی است و تفسیر بن شمس بخانی
 در شرح کتاب قرطوب و هم انکلام بکیتا ز میدان منافعه نزد علمای ارفضه ثابت کرده ام که بعد از ابن عمر
 بیعت حضرت مرتضوی کرم الله وجهه مشرف و مغرر گردیده و نیز اشاره و مراختار کتب معتبره و یقین ایشان
 رسانیده ام که او بر نیز شفی وقت شنیدن نبیه قیامت اثر و انوار که با خروج نموده و تمایلی که شریک باشد گزاشته
 و اسپه شتافته و در هر منزل مردم را از علای آن به نهادن و شورانیده که فی البحار و الار و ستانی
 و غیره و خود را و بر وی امر اشقام تبویج و سر نشانی آن بی سعادت به انجام میباید جاد وانی فایز گردیده
 و وصلت بدیده و فکلی و بیسیاکی او را برابر غازی نشود و درین امر از بعض نسخ سلیمانی که بر عمر رضه
 از فتوی مرتضوی بود نقل کرده ام که محبت این بزرگ با اهل بیت طاهرین چند آن بود که او با پدر خود و
 باب و غلط و محبت این بیت علیا رسانیده و قد اشرت الیهام فی المقالة السواء و معذایه و از اثبات الحق
 ایراد نمودم که بعد از من و بر برای تبویج معاویه وقت بغاوتش خروج کرد و مواعظ را از زمین اجرت پس
 رسانیده و مرا تبت بیل و منازل نبیل حضرت امیر المومنین را آنچنان بیان فرمود که کسی را یاری آن بجا
 و این هم و را غنا و جمله سطور آن تواریخ که تیسریم محمد الزمانی در تدبیل سنت معتد و موثوق بهار است
 بحین آورده ام که هر چند معاویه کوشش و کار و بعد از ابن عمر و علی بن ابی طالب که سودی بخشید و
 که صلوات نزو او را کرده و تا آنکه بگذرد در اجماع رسید لیکن آن امام الزاهدین اتفاقا بدان نفع و عواید جمله
 این مطالب مهمه و فوائد جبره العنوانی و آن مقام متعلا ترتیب داده ام که در پنج کتابی مجموع آنرا
 استوای یافت من بعد باید تا نظیر آن را در بعضی از آن این حرف فصلا بعین نقل که اقرار العقلاست علی
 نفوسهم حیوان الا انهم مطابق مقوله سجد الزمانی درین رساله و در عوار هم مجتهد فانی جایجا
 نمازه ترا هرست که اگر علمای ارفضه از اجماعیت یاد بشوند و دید از پشت پای خالت برند و بیانش آنکه
 جامع اسرار و پرده دار سلیم یعنی ابان میگردد که شنیدیم از او که حاضر شدیم همراه علی بن ابی طالب و از او
 خبر او بود و اصحابی که از او از حد و است بزرگ همراه علی از مهاجرین و انصار قریب چار هزار کس بودند
 حاضرین به روح میزد و گویا شاهد شد و سائر مردم از اهل کوفه و قبلی از اهل بصره و حجاز که مهاجرین
 بودند بکام اسلام آورند بعد الفتح و معظم آن چار هزار نفر انتخاب بودند و کوهی را بر بیعت خود گزیدند

[illegible]

[illegible]

بقاوت باغیان و موافقی برای جهان آرای مرقعوی عیان گردیده این ندامت چگونگی با معذور بودن
 ستم و بیاد منافی است گزندانی که اگر چه راه جناب مرقعوی گشته محارب باغیان میشد البته ثواب بیش
 از پیش درین خصوص همی یافت نسبت بانچه احتیاطا بعمل آورد پس مقام آنست که ندامت فساد نماید
 تا تذکر مافات بوقوع آید و دیگران را سدره بصارت و بصیرت گردد و باعث آن شود که مردم زیادتر
 بر ناقب مرقعوی بجان ددل گردانند و بینند که حال اجل اصحاب چنین است و ندامت مذکور را بد نظر دارند که
 وقت از دست رفت و تیردوی زمانه محکم در گذشت و مهاجرین و انصار مجسم آنجا کجا گرفت افتاب
 از یایوسی مراجعت کردند و خبر این اختلافات و حروب مشهور و شمش گشت با لجم هر چند حضرت مجتهد
 رفیع از غایت خرافت و سفاقت استبعاد کنند لیکن نزد عقلای دین پرور و ربوبی اهل هنر
 ندامت عبدالمعین عمر تر جاسه خود است و همین است حال دیگر بزرگان مثل محمد بن مسلم که در آغاز
 مثل عبدالمعین عمر بخینال احتیاط ماندند و از عروب اهل اسلام دست کشیدند و هرگاه خطا
 ایشان تحقیق شد و صواب را می مقدس خاتم الخلفا صورت گرفت و تبرواتر رسید مثل عبد الله
 بن عمر ندامت کشیده اند و تا به تپا شجائی نوردند بلکه از کتب معتدله امامیه واضح و لایح میشود که در
 آغاز وقت ندامت بعد از تحقیق امر مذکور جامه بر تن در میزدند و رقیق و اضطراب افتادند و لفظ شینا
 و بوجوا بزرگان را ندانند و زار زار گریستند چنانچه میر علی نقی عشی علی الله نقل نموده و مجلسی در
 سباز از اصحاب ائمه اثنی عشری آنرا که عبد الله عمر می گفت که این قدر سنج کشیدیم بر پیزی چنانچه بر عدم رفاقت
 مرقعوی بر قتال باغیان و سعد بن وقاص چون شنید قتل ذی القعدة اخذ اقدم و ما از و قلوب
 و مرق و قال و الله لو علمت ان ذلک کلک لشیت الیه حیوا و هرگاه وارد شد بر معاویه و گفت چو
 اعانت من نکردی بطلب خون امام مظلوم جواب داد چگونگی قتال میکردم حالانکه شنیدم حدیثی است مبنی
 معاویه عذرش پذیرفت و گفت اگر میشنیدی جنگ با و نکردی انتی محصلا و از گریه همای تقدیر
 آتی و تأییدات سماوی آنکه روزی با وادان بر مصلی بودم و از برای این کتاب قریب نظر نداده بود که
 تفسیر و روایت صاحب رقععه زوره بخاطر آنکه مرقعوی برای قلب تفسیر مجتهد الزمانی خوبتر است پس صوارم را
 از مقام رویت کشاوم که جناب مجتهد فانی پیر و حقانی وارث بلاغت سبحانی حدیث امام رضا را ذکر فرمود
 و محصل آنبارت طعنه او آنکه حضرت موسی علیه السلام چون خبر کلام مقدس آبی رسانیدند قوم مشتاق
 شدند و هر یکی گفت با ورم نمی آید تا بر نمی آید پس آنجناب از مقتصدان رفقاه را رزق انتخاب گردانیدند
 از ایشان هفت هزار تا به مقدار کس نوبت رسید حضرت موسی بر که طوری رفت «ایشان» و در امان آن بجز
 بودند و کلام بار که بخاطر آنجا بود و از جهات شسته شنیدم عرض کردند ایمان نمی آیم تا حضرت باری را عیان نایم
 پس مصداق فَاَخَذَ تَهْمُهُمُ الْقَدْ كَفَّةً وَاَنْتَهُمْ تَنْظُرُونَ شدند و حق تعالی بعد از ناری موسی را

زنده گردانید پس الحاح کردند که سوال رویت کن و بین و خبر ده پس هر چند قسمه نمود که رویت او محال است
 قبول نکردند تا وحی در رسید که سوال کن و ترا از بنابر عتابی و عذابی نیست درین وقت طلب نمود که
 شنید و موسی علیه السلام بهیوش افتاد و بعد افاقه تو بر کرد و گفت **ثُبَّتْ إِلَيْكَ يَا آدَمُ أَتَى الْمَوْتُ عَيْنَيْنِ**
بِالْجُمْلَةِ اشکال مجتهد الزمانی بجناب فانی بلکه بحضرت سلطان خراسانی رضی الله عنه کشید که قبول
 عذر و توبه موسی امری عجیب است که از حکم فانی بکلیه زیرا که اگر کسی عذرش را بپوشاند بهر توبه
 از وی ساقط است بلکه اگر است و ترک اولی نیز پس حضرت موسی با وجود قبول عذر و صدور امر و طلب
 رویت نداشت چراغ نمود که **ثُبَّتْ إِلَيْكَ يَا آدَمُ أَتَى الْمَوْتُ عَيْنَيْنِ** یا قوشش که پیش عباد داشتند بازمی طلبند
 و خدا امر میفرمود موسی علیه السلام توبه خود را نمی شکست **سَبَّحْتَ** یعنی سجاده زدگی کن گرت پیرمیان گوید
 که سالک بی خبر بود در راه و رسم منزلها به چون بدین مقام رسیدم و احادیث حضرت امیر مطلق علیه السلام یاد
 آمد که رب العالمین با چنین میعاد و موافق با حضرت موسی علیه السلام چه صراط کرد که با هیچکسی از انفس کانیات
 لغز نموده باشد دل بخوش آمد که درین وادی بتنازم و لیکن بهر حال خود را ضعیف کردم و از زیادتیش
 در گذشتم که در تطبیق نفوس خویش مقلب ند کرد تسمیه شی باستم فیضیه و لیکن **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى خَرِيبَ**
يَمَّا لَكَ يَوْمَ قَرِحَاتٍ أَدَمَ بَرَكَلَهُ چرا از آغاز نداشتند که مواجیکان حضرت مرقصیست و جوش
 انکه جناب امیر امتش دیگر غافل برگزیده عالم بعد الانبیا و اعتقاد میکرد و در وقت خلافت آنجناب قطعاً آنجناب را
 جنبی میدانستند و لیکن با انبیا و تبع عصمت نزدشان خاصه حضرت انبیا خصوصاً سرور عالم افتخار نبی آدم بود
 نبی که چون صدیق ان که خواست که با مانعین ترک و مقابله نماید در آغاز امر صحابه اختلاف نمودند و خود را در
 با صدیق گفتگو کردند و ندیدند که آدمی برای حصول طینان کلام می کند و هرگاه بعد از تمیل و قال دانستند که رأی او
 بر صواب است همه با تباغش تن در دادند اگر صدیق را مصدوم می پنداشتند یا برای او اجماع متحقق می شد حاجت
 که بجا و ضرورت بناظر فانی افتاد انقضی عید المدین عمر جوان دیده و شنیده بود که حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم در بسیاری از احادیث از قال سلمی مشهور **عَدَا النَّبِيُّ فِي رَحْمَةِ رَبِّهِ** از صحابه در زمان سعادت نشان حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم بعضی از کلمه گویان را کشند و سخت معاتب می شدند پس قسم درین باب خوردند از جهت
 عید المدین و چون فهمید که احتیاط همین است که قتال کمتر و بیاد داشتیم چون تفاوت طرف ثانی و تفرع
 آن متحقق شد و صواب رای حضرت شیرین و ان متحقق گشت نداشت پشیمانی بر شوشت و معنی آیت کریمه که در
 بصارت العین وارد کردیم و مجتهد الزمانی از شنیدنش لغزشند تحقیق یافت فسق این است
 که انیق در عید المدین تمهید یافت بود که مساوی بهر خطاست و او را نمی رسد جنگ و جدال پرداختن
 و قیاساتش بوط و ولا یلش مضبوط نیست از نجهت برای تقیم او که مرتبت محبت است و مراتب و مدارج
 حضرت مرقصی بر شمره و چنانچه در مجله اول است من شأن الاطلاع علی فلسفه حج الیه

اما سوا سبب کما یجب الزمانی انهم تعبدند که الکلام بحیرانی الکلام حالاً که این امر نسبت که فرین و تحقیق
بمثل این مثل غدر کرده بود که لا یخفی علی من رای مکاتبه الی رشید المکملین نور الله منته و چون بسیاری
از جنوحت که فیما بین تعلق با محاش نادر و محتاج الیهما نیست بلکه در حقیقت سخن از ریهما نیست و کلام مجتهد
را ه یافته که معرفت مراد او سببی انشا الله تعالی الغرض مجیب را بیکر انجمنی که بکدام وجه این عمر بگوشه قرار
گرفت و رفاقت مر قنوی و درین وقت نکرد و بر تقضی این عمر عمل کردن و او حماقت و دانست زیرا که معمول
جمیع محققین نیست که کلام را ابغوانی او می کنند که اعراض متعرضین و شور و جدل مشاغبین بعد از ان صورت
نمید و پس این امر نزد عقلا و باره هر کس که اتفاق افتد بر مزید محبت و سرپرستی و حق گوئی و انصاف
پنود بی عمل توان کرد و بر خلاف آن کما لا یخفی و مجتهد شیعہ را مقصود دانست که تقدیرین باشند که سال
بصارت العین را جواب داد و در و کرد و در هر گاه کلام من مثل حد و الاشیا که شیعہ رئیس حکمت نشانید
نوشته جامع و مانع بود مجتهد الزمانی تا امر و که زیاده از نصف کتابش را با و له عقاید تقلید بر تقضی و جرح
گرفته زیرا و بر کرده ام کلامی گفته که قابل سماعت و قبول باشد یا احقر را در کونان تخرید و تردید و
و بدخلاف مجتهد که در هر جا بر و این رساله صغیر پیشین یا خورده و نزد اهل خود را بسبب جمل با تجامل
از مدعا را به بجائی نپزیده و همچنین است اگر برادران رخصه یعنی اهل سقط و مطهر کلام نکنند و
به تحلیک جناب مر قنوی برخیزند که اینانیت ایندی از هر طرفه تائب و خاصر خوانند و گردید و بیچ اعراض
بر اینجناب که قابل شنیدن باشد نتوانند مرتب گردانید اما سوا سبب تحقیق موت جاہلیت و ورود
این و عید و ابواب و فصول سابق مبین شده یعنی آنکه رخصه و بر و بر و بی آن تقریرات متروک اند
بلند کردن از جمله آن تقریرات حدیث و وصیت است که صاحب روضه لو اعطین نیز با بار و شش راه نثار
را بر خوان خویش دیوار و دیوار ساخته و محساش همین است که هر که وصیت کند بموت جاہلیت می میرد
و حال وصیت از قرآن و حدیث چنان است که هر کس میداند که هرگز بمیرد و فریضت نمیرسد اما شایسته
سبب از آنکه انچه بر صاحب تحفه قدس سره الغر و وارده کرده است در حقیقت کوری و کورانی خود عظمای عالم
را صلا دانست و قصور نظر خود را در ترتیب مقامات کتاب مذکور بر اهل علم و دانش ندانند و بدانند ان تفصیل
این اجمال آنکه لفظ مجتهد دلالت بر آن دارد که صاحب تحفه خبری دیگر گفته و مخالف انچه اهل حق تخمین کرده اند یعنی
ایشان اعتقاد دارند بحقیقت خلاف جناب مر قنوی و او اعتقاد بحقیقت اهل علم و حکم می نماید که انچه عبد الله بن عمر
نمود که شمشیر بر روی مسلمانان براه مر قنوی نکشید بتر بود و بقضای قورع و مزید حیاط مالک و دانستی که مطلبش از
بلکه مدعا بهمانست که هر علمای سنت از قدیم و حدیث تقریر میکنند که تقاعد عبد الله مذکورند از ان جهت بود که
امیر المؤمنین را لایق خلافت نمیدانست بلکه او را بطرح و سبب و درین باب احتیاط نمید و چون خلافتش را
ندامت کشید پس انچه حضرت صاحب قدس سره الغر تقریر نمود و درین تحقیق محققین اهل سنت است که بحقیقت جناب قنوی

اتفاق دارند و بر شکی نواصب و نواحی است میگازند آدم بزنگه از کلام صاحب تحفه چگونه اثبات
رسید که عبدالمعین عمر بعد از آن نام شده و جالبش آنکه در تحفه اثنا عشریه اصول یعنی تصریح تمام وجود است کوری
و تاوانی محمد الزمانیست که بدون تتبع کتاب مذکور این طعن و تشنیع آغاز نمود و معنی آن زکریا اصوات را نزد هم
کس عیان ساخته پس بداند که صاحب تحفه جراه الله غیر او جواب طعن ششم از مطاعن اصحاب عموم بعد از بیان همان
مثالیها که مراجعین و انصار بهره شیر خدا بجا آوردند و مسامحی طبع و در حروب بقاء بجا بقیه می رسانند و جماعات کثیره بدین
شهادت رسیده اند حال عبدالمعین بن عمر بنیان میفرماید که عبدالمعین بن عمر که خلف رشید پدر بزرگوار خود است و مصالحت
با الاستقلال و از عمده اصحاب همیشه تاسف میکرد که چرا همراه حضرت امیر در حروب بنات شریک نشد و رفاقت نکرد و
با انقضای اگر این عبارت از کلام صاحب تحفه یعنی یکدیگر با هم مدعا همان بود که اهل سنت نوشته اند نه آنچه محمد زکریا عیسی
و تبطیخ و نوحان و شنان و شنان در رسد و جفاکاری و دل آزاری بر آورده و از اینجا بمقتضای الکلام غیر بعضی بعضا حکم
کرده میشود که مدعی علامه محمد بن عمر است که عبدالمعین بن عمر معتقد خلافت راشد و معتقد بود ولیکن چون حروب
با شترکان اسلام و اهل قبله پیش آمد بخمال احتیاط تقاعد نمود و حضرت امیر خدا را قبول فرمود و با انبیا که تقاعد
کرده بود در پشت در و مناجات و انتخاب یک پیشه نداشت و تا سفت میخورد که چرا او در رفاقت نداد **الکون**
مطلوب همه کتب دین باب نوا عبادت الاصلاح باشد نوا عبادت تحفه اثنا عشریه نوا عبادت فقیر
نوا عبادت کتب دیگر همه یکی است و ازین است که صاحب کراهه الخواص گفت پس فی قعود من قعد غلظت
اما مذهب رضی الله عنه فی قیض طاعت و اهل القاعد من معتقد لبعثه امامه و در حروب طاعت کند و قعد و التورع عن قتل
اهل القاعد که معروف سابقا **اما کما سمعنا** پس از آنکه قیل و قال حضرت فاروق و باره مالک قبل از تشییع
انتخاب بود دنیا بخیر و در مطولات کلام میسر و هست و از اینجا که در کتاب تثنی الکلام از اندام مالک بن نویره و انکار
او از کراهه اهل القاعد عن کتبه المفسرین بکمال بسط و تفصیل مذکور است آنرا خلاف احتیاط گفتن مخالف آن روایات
بودن است و تکیه بر اکابر مفسرین و عاید مدش خود کوشیدن بعد ازین بدانکه لطافت قصه مالک بن نویره
که در افضال از اهل مطاعن که خلقای را شنیدن میداند و بشمار است لیکن برای عبرت ارباب بصیرت و
حرف ازان در اینجا قابل گفتار اول آنکه از تقریر این طعن عیان شد که طبعیت فاروقی مجبور بر کمال القاعد
بود زیرا که غباری با جاباب مقتضای نداشت و الا میفرمود که خوب شد که شیعی کشته شد زیرا که کفایتی
یعنی نور الله شومتری در نجاس المومنین و غیره و تشییع او را بطن تلذیما و لاف زنیما با آسمان
رسانیده و زیاده از حد بیان و در تشییع او بنموده و بالیده اند و اگر در نی مقام بعد از آن که در روایات در
حال مالک خویش بکاشته تا این ملکین دست از تشییع او بردارند و بهر حال این قصه بیا از حدی
الکراهین خالص نباشد دوم آنکه چون فاروق در قتل مالک که از احسانان س و
و آمدگان و با آنکه از کراهه از راه دین برگردیده بود چنانچه از تشییع الصادقین هم عبادت

چنین باشد چگونه عقل نتواند که قصد قتل جناب مرتضوی کرده باشد و بر سن محکم بگوید استیجاب
 بیست بازوی فاطمی شکسته بلکه خداوند دشمنانش را قتل کرده باشد ای غیر ذلک من الظلم والجور
 پس معلوم شد که رخصه از خدا و رسولش شرم نکردند و چنان اقرار نمودند که عقل سستی بهم یا ور
 نه کنند و در کفریم ثابت نمانند از راه ارسوا مکن یا الجمله مولف تحفه هرگز حکم نفرموده که قتال
 در رکاب سعادت انشای خاتم الخلفاء الراشدين خلاف احتیاط باشد بلکه مدعای او بدالات کتاب مستطابش
 همانست که شنیدی و حاشا که او من از شمه انصاف تقاعد از حرب و ترک بیعت ازان باشد بلکه اشاره بسو
 ندامت است که بر ترک بیعت حرب با یغیان متفرع شد بلکه مجتهد الزمانی این قاعده را هم فراموش کرد که چون
 ضعیف و اندک باشد و نزدیک دور و اوالی قرب است مع ذلک دلیلی بران قایم است و آن اینکه بعد از آن گفته
 ام و الا اکثر مقدمات مبنیه و اصول موضوعه سیاه پوشان در بیم خواهد شد که لایحقی علی من طاع خلافت لا قتال
 چه محقر میب بود یا میشد و معنی این عبارت بدون آنکه مرجع لفظ اشاره ندامت باشد نه تقاعد و ترک بیعت و
 صورت نمی نهد و لیکن از اینجا که مجتهد الزمانی هنوز بی آن نبرده لاجرم چنین ضرطیات البیحر قسوات الجوز و صود
 می یابد و طاعن اهل خرد را بر ایشان میکند خود با الله من ذلک و برتر قیود و مقصود و غیبت بلکه در اینجا دلیل دیگر است
 بیاننش آنکه تشبیه کما نطق و عبارت ابصاره العین یعنی کما نطق به الکتاب البجید بدون تعیین شدن ندامت درست نمیشود
 زیرا که حق تعالی مدح میفرماید از وی تذکر و تبصیه عبارت از توبه و ندامت است نهض حضرات ای که کما شرفه یعنی آن است
 که چون اقیار او سوسه شیطانی و گزند فغانی میرسد از وی عید خدا اندیشه میکند و راه صواب را می بیند و این تبصیه
 دفع میگردد و لیس تشبیه درست افتاد و اگر ترکه بیعت و تقاعد را باشد لازم آمد مدح این بر اصرار ترک و تقاعد و
 آن منافی ندامت و تاسف است و آنچه را اینجا تقریر کردم عیاشی با سنا خودش از حضرت صادق آمده و حاصلش
 آنکه مراد از تذکر یا کردن و گذشتن لغزش است که حق تعالی مدح اقیار بران میکند و من و را موالج حیرتم
 که از لفظ آنکه تذکر و کلمات من است آخر عمر از کلام من چگونه فمیده خود را و نیز عبارت من نطق میکند و ران لفظ عمر را نری
 و نشانی پیدایش لفظ انبر یا بطور انبات معاویه بر اهل غمنا نیند که شامل باشد معنی علم کجا نبوده اند
 که توبه بر عمر را وجود نبات پوشش و بواسع قبول نیست مگر مجتهد الزمانی شرح مقاصد و شرح مواتات و
 و شرح و تحریف و تفسیر آسمانی فضل خوار و دولت جگر خوانی هم ندیده بلکه این را از ما مع جاودانی هم شنیده که
 ازان تواند فهمید که فرعون اگر قتل از عهده وقت لقاب بنی اسرائیل توبه میکرد
 مقبول بود قال الله تعالی حقاً لا الذکر کذبه العزیز قال امکنث انک لا اله الا الله الذکر امکنث
 یبیکوا الله امکنث و انما من المستطیع الا ان وفکد عصیبت قبل و کنت
 من المقتدرین حیرت دیگر آنکه ندامت عبد المذنب عمر ذیل تقوی است نهض حضرات ای که
 بدی و خمدین اهل صدق و معافین منافات و کذب و کلام بیمن بن مهسان از کجا من اوعی

المناقاة فلعلمه البیان **حیرت** و دیگر آنکه ظهور لغات اهل شام از زور قتل عمار است و صفین بخلاف اهل شام
 و خلافت حسن بن علی بعد حضرت مرتضی است و معاویه را خلافت بعد از خلق حاصل گشته و در جلد اول قبل مجتهد گذر گشته
 اگر یا است معاویه به نسبت سال کشیده و خلافت را ششده سی سال مانده پس رحلت معاویه سال شصتم بعید است
 و سلطنت یزید بچهار سال منقضی شده و پیرنایانغ فرمودند که این عمر کمال عجلت و سرعت عبد الملک در آمدن
 و خلافتش بعد از یزید بهمت در از یزید توقع پیوسته لا یرم ندامت ابن عمر قبل از وفات است تخمیناً بیست
 سال انرا در آخر عمر فمیدان و الاقرنین را با امام حسین جنگا میدان است سلمنا که ندامت مذکور در عبارت
 مفید با خیریات است لیکن و الاقرنی ندارد بلکه این ندامت حاصل گشته مگر عند الموت چه پروردگار است که
 چون چیزی بدو امکن و یا نخواستن از عبارت مخفی دانستی که عبد الله همیشه تاسف میکرد و الخ در آخر حیات هم خواهد
 بود و ازین تطبیق انراض وقوع انفکاک میان علمت و معلول یعنی ظهور لغات و معاویه و ندامت بن عمر بهر
 مخیر حال آنکه کلام ابن عمر که در شانی بنامش هم نقل است شصت بعید است یعنی افسوس که با لغات مصداق
 حدیث قبلک الفته البانیة بیگانه کردم و نیز اعراض دیگر هم میشود که تقدیم و تعجیل شانی است چه اگر است جنگ
 از تقریر معتبد یعنی هرگاه ندامت آخر عمر تو ان فمیدارم کم باید کرد که بهمت تا آخر حیات ماند حال او ای
 اطلاق و عبارات دوام و استداد و در این از تقدیم عمر بود **حیرت** و دیگر آنکه چون از کتب
 فخریقین با ثبات رسانیدم که عبد الله بن عمر معتقد حقیقت خلافت مرتضی بود و از خیال احتیاط منروی شد
 پس کبیره و منغیره چه معنی دارد زیرا که گفته اند که مشغوع بر آنست که مخالفت امام مقصود باشد و هرگاه کسی نظر
 بآورد منروی شود و عذر او را امام بشنود و او را از اهل فتنه نداند و معذره و دلیل نصیحه ایست نه کبیره
 بلی ندامت او به با ثبات یعنی کثرت ثواب بجای خود خواهد بود که قرنا **حیرت** و دیگر آنکه طایف عام است
 از زینت و صغیر و دیگره پس آنچه گفته اند استدلال عجیب باینست که ای مخلص است که شخص را با دلیل
 آوردن و در مقابل ثمانه از تقریر شامی در تفریق و طبعی در جمع خوانی دانست اطلاق و موسسه بحر فین
 کلام مسلمین انشاء الله تعالی و با اینهمه کشیدی هنوز بعد از غول یعنی مخلصه با در کلام پیخرف باقی کمال تحقیق علی التام
 المناظرین انقضی بمحمد الزمانی بحت تسلط جبل و نادانی نه حدیث و تفسیر اینش اظهار و دیدن مقدمات کلامیه
 بهمت میگارد بلکه خیالات انسانی و مخزفات شیطانی را نصب العین گذاشته و در تبذیرات گرفتار گشته و صبح
فیصل الله عما له صبح ها که توبه و ندامت از کرده و عقیرن کجای میاید این امر پیشه اقیامت نشسته اند
 فو با ندمین و لکن **قول** و آنچه نوشته و الا **قول** حال اصول اصیل شیعه نزد عوام که بداند دوام فساد نیامد گرفتار
 آمدن همین است لیکن نزد محققین سخن چنین است که تا امروز با وجودیک علمای امام غایت مسامح درین باب تفسیر میفرمایند
 قدم این مرتبه حدیث ثابت گشته بر آنکه دو از کتب معتده رخصه پیدا است که در اصحاب کسی نبود که حضرت مرتضی علی راضی
 یا فصل و نه و حضرت صدیق را غاصب خلافت اعتقاد کند و آنرا و یان کاین درین مضمون ساخته خود اکار برضه ایشان را

میدین گردانیدند هم تبرک علیه و هم بحیث لغوی گردن امیر المومنین برایشما و بوضوح انجا میدید که بر اصول تبعیان
 این مردم از ایمان و شیعیان بهر اندازه داشتند بلکه گفته بودند پس بر اقوال و افعال ایشان چه اعتماد و ازین
 مقام نیز میبوده باشد که دعوی اهل دغا و غل و افتخار ایشان بر بعضی که دوازده صحابی در سیدی خلافت
 صدیق شیعیه بودند یعنی سامان و ابوذر و عمار و خالد بن سعید و ابوالعثیم و خرمیه و مانند اینها و ابوبکر را بنابر
 نبوت گردانیدند نظر بانچه در سابق بوضوح انجا میدیدم بر آنجه جای آنکه ناظرین و سامعین همه در معنی محو
 حیرت باشند که عمار در آن وقت حتی را بر کز نشاند و صدیق را ملزم گردانید و بخش خدمت امام باقر و صادق
 مضاف خاص حضرت کرد و در خلافت جناب مرتضی متفق شود یعنی مع او نوشتن گم است که را بر بهی کندی پس
 خبر آن را بیان بگر سوز که دوازده صحابی با صدیق جنگیدند و مطارحه کردند همه دروغ و غیره و گفت
 با الحمله عدول عمار از صدیق و اعتقاد او بخلافت بلا فضل امیر نزد اهل انصاف نینداست نمی نشیند و
 عدول در حال خالید سعید صراحت گفته اند که او در وقت وفات سید کائنات در میان عامل صدقات بودند
 پس اطرافش غنیمت و احتجاج او بر ابوبکر با کرامت او خواهد بود که بطی الارض این ماحصل را نور دیده و سر
 پستی اهل بیت بلکه گفته بود از ی کرده و التماس در خرمین انداخته باز منصب خود برگزید و هرگاه مجلسی
 در خمار و درستانی در کتاب آماست این امور را در حق حضرات اهل بیت مثل جناب علی مرتضی حضرت زین العبا
 تجوین کنند از خالید بن سعید چه نام توان برد و ابوذر غفاری باقتدای جناب مرتضی در وقت بلوی ایشان میگفتند
 که بسیرت شعیف علی بن کین چنانچه از هیچ ابلاغه و هم کتب دیگر با هر است پس نزو غفلت چگونه صورت نمید که ابوذر
 ابوبکر را غاصب منافی و صاحب غش و کدورت اعتقاد کند و از ترحیمات شوختری و مولف کامل مانی
 و غیره بار و شن است که جناب امیر در حق خرمیه بن ثابت و ابوالعثیم و حق که در صفین و او رفاقت داند و هر دو که ایشان
 اگر چه در آغاز امر مجبور گردیدند لیکن اکنون تدارک نمودند پس واضح شد که ایشان بر انصاف مرتضی خاذا اهل بیت
 آغاز بودند پس چگونه خواهند که صدیق از خلافت باز ایستند و دست از قیامت گیری باز دارند و چون این مدارج را
 احاطه کردی البته بعلم قطعی دانستی که ان الکذب لا حافظه له مع ذکر الک انیک شیخ ابلاغه جامع مقامات
 صحیح و ماثقه مرتضی کما اشتهرنا من قبل حاضرات بعد الغرض التماس ایشان به که کجا حضرت مرتضی را و بر جی صدیق
 اوله جو میرا میاید که از قرآن مجید و حدیث شریف دلالت برین دو مطلب را رد و از انصاف است بیان فرمودند بلکه بر
 خلافت آن قضی میفرمایند که امام شخصی است که اقوم با امر الهی باشند و اهل حل و عقد که درین زمان مبارکین
 انصار اند معشیت نمایند بعد ازین اگر شخصی شور و شغف انا زنند و از اطاعت ایشان سزا بد باید با و قتال
 گردن و او را باغی شمرند اینست حضرت مرتضی قسم بخورند که اگر امامت محصور باشد و متفق نشود تا حاضر شوند عا می و دیگر
 باید که ای برای آن یافته نشود و بلکه اهل حل و عقد حکمی نمایند بر عا بنین باز احتیاجی را که حاضر را که رجوع کند و غایب را که برگردد
 را برگزینند از ایشان بری اولی بوضوح انجا میدید که اگر غرض محال این مصایا شاعشر که قیل و قال لطیف اخبار فضل کردید باز

لان وگزاران نشان از قلم نویسی خواهد بود و اگر لایق نباشد به الامام که شنید می توانا بر سر بروی اصحاب
 و جوانان و جوان نشانان که سابق نقل از من است و غیره در کتاب خویش فایده نمودن در نقطه بجا بود و به نوشته اند از فضل
 معانی چند را درین باب گردانند و انیمه را از باب الزام یافتند و خودشان را صاحب نشانند با جمله برین اثر انیمه
 مسائل را از مخالف مذہب حق قهر گیر کردن و قسم بدارن خوردن و از خود و ضرورت بمر احل حیدر و دور و در رفتن
 بیگوئی کسی از جناب امیر بخیر توان کرد پس معلوم شد که هر چه معجایه نوشته اند از انیمه امر تحقیقی است و من چنانکه گفتم
 جناب امیر را در باره امامت خویش دلیل بهم رسانید که جامع بین الحقیقه و الزام باشد خود آیات قرآنی و تطبیق المن
 و تطبیق الدلائل مثل اثبات ائمه و انحصار ائمه و غیره که من اللات بل الاثبات همچنین بداران حدیث مثل موالاة
 و شریعت و قسم علی بن ابی طالب و آنکه از شیعه از متواترات و مفید آیات بلا فصل در متواترات بسیار و در کتاب نوشته
 و از آن کسی سال باشد بر چندی از اول قیامت میفرستند انیمه صورت در دست لیسانری از مطالب الحقائق
 میسر باشد بقضیه و مصائب قاضی بر یاد رفتن این که گویند که بر آب نماد است جهان و ششوی می خواهد که تا در
 گداز بر یاد است و از اینجا انیمه عیان شد که خلفاء و مناظره فیر کوئی سابق است بود که با وصف ضیق وقت و فقدان
 فرصت هر چه از اول تحقیق و تحقیق قهر گیر کرد کسی در تحقیق که جمعی اصحاب و وارث اند و به سر نیامید و کردن از
 بیان نشان و پیچید و آمدی نیاز است و مردن و در وقت کردن حال آنکه در این بیچارگان علم ما کان و بکون و
 و نه امتداد زمانه برای ترتیب اولیاء مقتدر بخلاف جناب امیر که ثابت و پنج سال در کین بود و دو معرکه دارد و داد
 و مناظره و پیش آمد و دلیل مرتب نفرمود و چندی بر اصول و فقه خلافت را برترین زینت بخشیدند و لیکن بیانی را
 بر کسی بیان نشان نیند که مستلزم بدعا باشد عجیب عجایب آنکه چون مردم از نزدیک و در جمع شدند و متواتر
 کسیت کنند در آن فرموده و دعوی و الطبع و انجیری و زاری خیر لکم من امارتی علیکم چنانچه جانشین محمد و الاسلام و غیره
 بدان فرموده و از شما و خود که حاجت بیعت چیست ای امامت بیعت ثابت میشود و اما بر این از ان خواص امامت
 که معلوم میباشد و از پیش و پیش بر این شنید و سایر پیش برین نمی افتد که سابق نمودن بی مقاله الساده و استوائی
 علامات بر نفس نوی صلی الله علیه و آله و سلم که اوه الامل الدجل و الدغل فی الکافی آنکه امام بیعت خویش سنگ نریای
 زمین با گشتن نامی ماله تا مثل دقیق میشود از این عیش و شربت میفرماید و به خودان عین با فرین مینماید چنانچه من فرمود
 تو نمودم و زن محاطه بدون تا آخر از جناب امیر العباس بن ابی طالب و از کانی کثیر یافت تا بخندست شریف حضرت امام بن العباس
 و دانشای راه و فیکار ایشانم و چون فرمود و شرافت انجناب هم با وصف خلقت حضرت آن علامات را با نمود چنانچه
 ابای صالحین قیام بیعت سید حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سلوک نمودند و عبارت کتاب مذکور برای دفع احوال
 انست علی بن محمد بن بعض اصحابنا و کرامه قال حدثنا محمد بن ابراهیم قال اخبرنا موسی بن محمد بن اسماعیل بن عبد
 بن العباس بن علی بن ابیطالب قال حدیثی جعفر بن زید بن موسی عن ائمه عن ابی ایهام قال با جات ام سلم
 ابی البنی صلی الله علیه و آله و سلم و دعوی منزل ام سلمه التمام سوال شد گفت خروج فی لیل الحجاج و الساعه علی فانطی

مفصل پس بنیار این خرافات و حال آنکه متافض کما عرفت مرار تا ظالم شود بلکه ابانند و ایانند و رسول که تسمیه
و بر فرض محال یا بیستی بپوشی حکمرین این کشور و بر روی شاهین مبعوض شمس و آردن و نبات را از خلوت
بجودت رسانیدن تا یا اینها معجزات را هم در پرده افتاد گذاشته بودند معاذ الله تا بسین اتباع شان کنند آمد هم
بر پیشگاه از خلافت الاقوال امری مطلق اصول رفعت طاهر نمیشود و جایش اگر هرگاه کسی از عقل که طاهر عقلش بخود
انگردد و بدیه باشد این کثارت مانند آن که خلاصه و خاتمه مبدول است رجوع کند خواهد یافت که شیخ علی و دشواریان و بعضی
از اصحاب را فقط با اینهم که کلامت از وی در وقتی بر بیعت مدین منقول است مقبول شمرده اند و اکثری را با این
در معتدین نام برده اند که در فلان وقت بعیت جناب مرتضی داخل شده و برخی را بدین سبب از مومنین پاک
والتشکه از مصفین همراه بودند بهیات پی برده غنیمت و غنا است که بر لبها را کشیده تنیده و پیغمبر
شفاق و دلچای است که ایشان را مصلوب الحواس گردانیده اکنون اهل فرست را باید حکم شدن که هرگاه اهل بیت
سانی که رفعت افتخار بر ایشان دارند و وقت ذکر جمیل شان در پیهرن نمیکند حقیقه از اهل بیت منحرف بودند
سبب فتنه گری و جفا کاری و بد چوئی و همه ایشان اسخه یار با کرده اند در مجلد اول و آغاز در مقاله سادس
والتی حتی لجن مرتضوی داغدار گردانیده چگونگی فقط امری ازین امور باعث مقبولیت ایشان شد آیا ممکن
است که تمامی از ایدم عاقبت نیک برای شخصی بلد باز او را لعنت نماید و از اینجا است که علم الهدی دوم یعنی
سید مرتضای رازی تصریح در تهر نموده که امام لعنت نمیکند مگر کافر الپس شیخ علی و نه خلاصه چگونگی ایشان را
در مدارا مایه و صلحی و القیام برو و عبداللہ بن عمر را در دشمنان امیر المومنین شمرده و حال آنکه عبداللہ بن
مناقب مرتضوی نزد رئیس لغات بیان نموده و خواست که آورا از خلافت امیر المومنین باز دارد و بر همچو بزرگ
این پاک مساف خرد و کوهن از ان و لبر و دانیز را که معاویه فرستاده بود در قمر و ویرولی عهد تن برید را
نزد و از بیعتش انکار کرده و هجرت گزیده اند **نهیست نوشتن اسخه و الت بران دارد**
اگر رفعت ندامت عبداللہ را نظر ندارند و او را با این طایفه امور از مقبولین شمارند اکثر مقدمات ممتد و اول
موضوعه شعیان بطریق اولی در سهم خواهد شد کمالا شیخ علی من طالع خلافت الاقوال و ازین بیان و بعد از او
هم میر تیرت ظهور رسید زیرا که اسخه از عبداللہ بن عمر بعد و راند خود او را و اصحاب و مرتضوی مثل محمد بن
آزان محسوم مانده اند چنانچه محمدا میداشته و بعد ازین مفضل هم نخواهی دانست ان الله تعالی
فضلا عن غیرهم اخوس که رفعت حدیث معارین و کاهن را فقط برای اصحاب سید المرسلین ساختند
و برای مقبولین سانی خود انقدر هم قدر نظرند استند که هرگاه حال فتنه انگیزی گروه معلوم بدان درجه
رسد که اهل بیت اطهر بسبب آن مورد هر گونه مصیبت شوند از موضحن خانه مقدس و جنگا موی
اکبر پس ایشان چگونه بحرح و محبت مرتضوی پاک شدند آیا این مصیبت بهتر از مصیبت سید المرسلین
بود و هیچ عاقبتی تجویز تواند کرد که چون جناب امیر علیه السلام خلیفه شوند و صورت

معاش برای اهل اتفاق پدید آید از حکومت کوفه و صوبه داری لیسره چو میکشاند بلکه این امور اول و دلیل
 اتفاق و طلب دنیا خواهد بود و نه دلیل اعلام که دشمنان هم بر ضرره دوست نمایند و اهل اتفاق برای دنیا
 دنیا چنانکه نظم بدانند لیس از لفظ شیرین صبیح که ممکن بود هر دو را انگین و منه در میان را از با هر کسی
 که با سوس هم کار می نماید پس و ازین بیان بر تو آشکار شد که لفظ والا مقدم شریعه است زیرا معنی
 آن درست نمیشود و ماضیه بنیاد است راجع نشود زیرا که چون قواعد و ترک بیت راجع گردد و معنی چنین خواهد بود
 که اگر ترک بیت یا قواعد از حروب باعث تورع بخرج این عمر نباشد فدا و اصول مقدمات ممتده و رفع لازم
 نی آید و بطالانه مما لا یخفی معین رجوعه الی الندامه و هو المطلوب و ازینجا نیز حکم توان کرد که عقل مجتبه بانی
 این عبارت واضح تر تواند رسید فکرت بمطالب و قیقه این که شنیدنی تقریری بود از اولویت و تقریر
 دیگر نیز در آن ملحوظ است یعنی ندامت و توبه امری پس سرگ و چیزی است پس بزرگ و صاحب غلبه لا یتوال
 بعضی را فقه برین معنی ستوده که او قاصد حضرت مرقنوی سیوی معاویه بوده و حال آنکه گویای جهانزده رفقه نیز
 میرسد که او معاویه طبعی گردیده مگر ندانی که توسع او درین باب سجدی کشید که جریر بن عبد الله را که حاش را بشاره
 دو سه حرف را که درم از کرده مقبولین میدانند همین سبب که او را بر سر قاصدی فرستادند که ندامت و توبه که مادر
 ذلوب است و گویا ادای بیغام که صادر میشود از هر کس که دیناری با دینمی با ویدی بلکه توقع سازی اختیار
 آن مطلوب مرغوب ازین معنی مقبولیت کجا لازم آمدند از آن کسی را دیده باشی که بر بشاره قلیل کمال شجاعت
 در میدان کارزار رزیز توانی میکنند بلکه برای طالب ثانی نقد جانی میدهند انیمه نرا ایما و مقدمات ممتده و اکابر قوم را
 همان محبت است که ایشان کتاب خدای عز و جل را که وسیله محکم عروه و ثقی از ارض تا لبها بود از دست
 داوند و تجرین لفظی و معنوی آن پیر داشتند که معرفت و سوف تعرف لقلل عن الکافی و احادیث رسول
 ربانی را بپایه اعتبار نه شانید خیال آنکه ماجرین و القمار دین و ایمان نداشتند و برین اصول بنیاد و تدبیر
 خویش گذاشتند و خلافت بلا فصل و تبرای بی اصل را ندر نهجش ساختند و اقلین را از دست بر تافتند و در
 لباس اسلام بفاق درآمدند و خود را با حمتن خیانت مکانه هم و قباخ عقا لزم **قولهم** و تفرض سیاه پوشی
 حقیقت از **قول** حال حقیقت خلافت خلفای عباسیه بدان معنی که شیخ جلال الدین طوسی در تاریخ الخلفاء ذکر کرده
 در مجلد اول باید دید و مغلطه مجتهد را در تیران عقل بایست مجتهد سیاه پوشی ایشان بنیاد گذاشتن از عجب
 استدلال است و خیر از نشان سیاه و اودن خبر از رنگ قلب میدهد آیا انیم بدین محمد بنیاد که گفتگو با لور تقریر
 درین باب است که رفقه سیاه پوشی پوشد و لفظ سیاه پوشان برای طایفه شیعه است لیکن قریان بزرگانی که اوت و نصفت
 و عدالت مجتهد باید شد که سیاه خود علمای خویش را از کرده عقلا خارج گردانید و چنان داشت که نشان چوپین را هم
 انیم شامل است آدم بر وجه تقریر پس بدانکه در اصول آما میث مثل کلینی و فقیه غیر ما از حضرت امام باقر
 در حدیثی طولی مرید است که فرمودند که لباس سیاه لباس اهل نهارت فخر آنکه مجتهد الزمانی افعال خلفای عباسیه را احتجاج

می ارد با و صفیکه شیخ جمال الدین سیوطی آنچه در تاریخ الخلافه ذکر کرده از آن معلوم میشود که ایشان اهل اسلام بودند
 و در ورج کردن انبیرم بسبب تکویر تفرقه و اسلام و ایمان سبب و علت است نه غیر آن و از هر جهت
 عبید بن راکه از ائمه ایمان خارج بودند درین سبب مشکک نکردند کاش بروایت اکابر علماء و تحقیق عمائد فقه
 قریب خود میگفت که این شیوه که درین شهر میانه نشین معمول و مرسوم است رسم و دیرینه حضرات عباسیه است
 که سلاطین نامدار و روسای کامکار از فرقۀ ناجیه اولی البصائر و الابصار بر تصریح نشو و شری ذهاب البصر نبوده
 در مجالس المومنین بودند و فقهی مجلسی و غیر او در لواحق شریح من لایحفر و تذکره الایمه و غیره ارجاعا بجا گفته اند
 آنچه دلائل بر توحید جهورشان میکنند و اینهمه ظهور آن خرابیت که اساطین محدثین روایت کردند که حضرت جبرئیل
 روزی لباس سیاه بنحو بدست گرفته تشبیه آن آوردند و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از سبب آن پرسیدند
 فرمودند که عباسیان بهمین لباس انداخته مختصرا این استدلال بر اصول را فقه البتة بهتر از آن مراعیه
 است که دانستی که اصلی ندارد و این روایت یحییٰ بن ابی اسحاق سیاه پوشیدن و غیره معلوم بدست گرفتن که حضرت
 جبرئیل مرکب آن شدند روایت این بابویه است که مجلسی در بحار و غیره آن آورده معذرا چون معتقد ایشان
 فرزند و شمس صاحب المراسم چه کتاب فاسق بلکن شریب باجن کما فی الکافی رساله در ابطال شهادت
 امام ششم و حقیقت نیز بدلیل و آنکه خلافتش بهتر از خلافت خلفای راشدین بودند و باید و بجا است که بگویند
 عرش عظیم قائم شود کما سببی و حال در و نش از بر و نش طاهر گردد پس به ثبوت میرسد که در ایام محرم
 وقت سیاه پوشی سراسر باطلت غرق میشوند و تقلید خلفای عباسیه بر زبان خویش می آرند شیعیان پاک
 بر اصول خود باید که ختم بدست گیرند و تقلید حضرت جبرئیل بر نعم خود پی ببرند به نیت آنکه هنوز والا امجاد فقه
 مطهره سید کائنات و امیر هدایه در ملک حجاز از پی حیات اندک ای زاده زیاد نکرد است بیچگاه و غمزدان عمل
 که توشه داده و به حقیقت نیست که سیاه پوشان این عزو بوم بسن باغهای تازک دارند که در روز یکشنبه قریب دوام
 که درین سلطنت تقرر است بدین لباس که در بدوئی مثل مردار بافتاب مردود است بسری میزند و مانند جمل نجوبی
 زندگانی میکنند ای انجینات النجین قول که از حسن بیانی اه اقول برین بالا خوانده ام صنوف ملام و ضر و کلام
 دارد است بیانش آنکه حق تعالی با عراف اهل لسان و کاملین فن انشای فارسی که علی اکبر شیرازی و فرزند
 است آبادی و مرزا قیتل بندی از انجیل باشند سلیقه تحریر مذکور صاحب تحفه را کلمه بی غایت فرموده بود و مجتهد
 الزمانی و پرفانی عبارتش را در کتب مطبوعه و نامطبوعه علوم نویسنده و بعضی از فقهین ایشان اعلاطی
 را نشان میدهند که از قسم واجب التکرک باشند پس اعراضیکه بر بنده درین خصوص می نمایند گو بامیر
 فقیه را در فن انشای درین رتب حضرت صاحب تحفه میگردد و درین باعث فخر و مباهات من است
 که نشان تافس و رشورش آید لیکن نزد عقلا کار محتمل باعث استغراب است که زمیندار و بهر هیچ
 مقامی که بر عبارت رساله چهارده المین انگشت نهاده دلیل بر دعوی خود ندانند که بس بنیان خود و مواضع

ما بقدر برین ادعا سالک ششک جبل و نادانی نشسته در نیام با شتاب بودی محسن تعلیمانی برافشته والا باید بدین گفت
 کردن که در مقام و جایهای دیگر تعقیدات لغزینی و معنوی چگونگی به بار بار واقع شده و ترکیب است غیر با نوسه کجای راه
 یافته و نهضت و تالیف و اجمال متشعشعی با جمال کی ظهور پیوسته و هیچ ندانم که لغز نور و عن و فقال کدام قباح است
 را مستلزم گفته و خلاف حد و ارات قضی که عذر آن لازم آمده تا من مصلحت کثیر را و اقصای منفی مجتهد فانی از صورت هم و جام
 و هم ذوالفقار و عناد الاسلام عموماً و خصوصاً پیش کش کش دوم **انکه حکم کردن** با منی که در هیچ جا شایسته
 و دلیل در رساله نشاء ورده ام که دلالت بر دروغ مجتهد الزمانی میکند و او را از بیعت عدالت بیرون میگردد و از حیرت که نماز
 مومنین پاک نیست سر این فتاک بیاک چگونه جائز الثبوت فاند او اوقات الشرفات المنشور **اما بیان دروغ**
 پس بوجود افتد و خلاصی تواند شد مگر بالا جمال سخن بطور قواعد کلی از آغاز رساله میرسد که در رسیدی آن سخن بر بند برب
 بکنین بر بند رفته و در اینجا آنچه نوشته ام بی دلیل و بی شاهد نیست بلکه اگر کسی ادوی بهره در فن شش دارد میداند که مورد
 قیاسات بر بنایند و در اینجا چنانچه باید وجود است و اقرائات و شرطیات به اعتبار شروط و لوازم و عوارض خود
 که انبسی مسود از آنجا که کتاب مجتهد الزمانی ازین عنوان تدبیر که اموین بر چیده اند و وقت تحصیل و در سر تم فوت
 حافظ و حدس ندارد نشسته و از قواعد عقلیه محروم مانده و من ایشان چگونه بدان رسیده و دلیل بر بدان را در یاد باز
 ملاحظه کن آغاز بصارت العین را که آنچه در آن مقام گفته ام بشکل بدیسی الانشاج بر میگردد و آن اینکه ایمان نریز بشکوک
 در هر که چنین باشد لکن ریاست اهل اسلام بیل کلام مقدس عزیر علام نیست پس نتیجه بر آنکه نیز بر رئیس مسلمانان تواند
 بود و نیز کسی که او را که فیه گویند این لیل و در باره سلب یا سلب بد بطریق ادوی جبارست کمالا شفی با از نیچر فیه تم کعبیت
 عبدالعزیز و محرابی شنایان و دفع و دخل است و هرگاه نوبت لطلان خلافتش بر بند برب مقبض بر سیده انهم مدلل و بر بند برب
 یعنی بیت اهل حل و عقد که ثبت خلافتش بر افتد بر تسلیم باشد قبل از خروج امام حسین و وقوع در پی رفته و این افزون بر عقولات
 اکابر فن مخصوص شده و چنانچه باید سبب شروط امامت از نیز بر بر تبه با هست مقرر گفته و تفصیل ما و ده امامت را شرح
 موافقه و مانند آن تفصیل هر چه تا متر بقلم آمده و و قتی که نوبت به من است اختلاف و قهر و استیلا رسیده و در اینجا هم بخند از کتاب
 مستبر و بر بنان خامه رفته و جای که لطلان استحقاق را مدعی گشته ام از روایات همانند فن اثبات آن نموده ام و از کتب معتبره
 شرطی را که میان حسن مجتبی و معاویه و یثرب و موکد گردیده بیان کرده ام و در تصانیف کلام و از ایل مقام تبرعاً و لطفاً و مستطاباً
 اولین و آخرین رفته را معروض محل آورده و تیر بر لطلان قهر و استیلا ی نریز پلید و قوت نهضت ما هم شید عقل و نقل علامت
 بر آن را بر افراشته ام و در ذیل کلام استیصال مقالات بیوده پیشوایان رفته و ملزم داشته ام و در اینجا مجتهد الزمانی
 غیر خیرای نریز یا قضایایات رسانیده و بر جمال حقیقت خلافتش جان شاری کرده و خلافات خلفای را نشاندید و بر مسلمین
 صلی الله علیه و سلم را باطل خلافت شایسته کثیر دانسته و خلافت را به کبریا و از آنکه بر شایسته الخیر بر لطلان آن انتصاب یافته و عکس
 حکم مجتهدی که دلائل موکد و غیره گردیده و دش علی نداد و مقامات دیگر اکنون قوم رفته را انتصاب است خواه کا و نیز جابری را
 از منصب بامت معزول گردانند و نمازهای خود را بلکه تمامی اعمال را کمالا شفی نباید کند و خواهد شد اگر کما فاقات پر و ازند

سوم آنکه ناظرین کتب فریقین چگونه انجیکم خوانند که در غلافی در هر یک جانشا هدی و دلیل بنمایند
 و حال آنکه در هر مقام بر دو مقام مجتهد مقام اول تقدیر درین کتاب مدلل و مبهرین میشد که در کتابی این تفصیل و
 بسط را ملاحظه نمی کنند و در مقامیکلام فقید در رساله عملی بود بیا نشان بود اکل درین کتاب صورت گرفته و الزام
 و تحقیق چنانچه باید پیش نظر مانده اگر در اصل رساله غلامی که در کتاب تفصیل انبیا و اوله چگونگی
 بطریق میرسد و سخات مجتهدین درجه ذمت میکشید بچاره مجتهد الزامی چون باز کتب فریقین بر پشت خود میکشید
 و تحقیق آن غیر سید الاجتین نگونید چگونگی و اگر این عیبها بر خلاف لغز الایم نمونید چوید درین هر دو مجله که کلام
 یا شایع تمام نمودم تا بد و مدح و ذمت رسید متع هزاران مجلدات از هر سبب طریقی بطور پخته و همه روایات را
 از اسفار ابلست و اهل برعت کشیده ام و تمامه تقریرات را در میزان بیان بنجید و ام چنانچه در هر تالیفات خود تمام
 باین جهات قیام دارم حتی که تبیض هم غالباً بدست من اتفاق افتاده یا انبیا و صلوات علیهم و علی آله و سلم شدت تحت
 تلف جان و ناموس که در مقدمات کتاب الشیخ که از دیگران درین وقت حرفی سرلجام خوانند یا ذمت سببی در تنهای
 انیم بود که اگر کسی لایق مشوره و شرکت بنظر آمدی جمیع مسأله چنانکه مقرر بار یاری بود از یاریار اندیش کن العزض
 اگر ناظرین فن کتابی چنین عبارات موثر بنشیند خواهند بود که هر چند مولف کتاب دلیل و بریح جانیا ورده گریه دعوی
 بجای خود مقارن بر ناست نذر انا نکند و بای هتانی چون ویدیای خفاش کوزر هت التیج صیح قیامت
 بر ایشان شب و بچور است درین قوم تعهد لا و را که مسلوب الاستعداد و بعد ازین بسط و تفصیل هم خوانند
 گفت که دعای بیدلیل است و فحادی رنگین علیل چهارم آنکه حکم بانینی که کجیب بنفید یا خلع کوفه
 و از عبارات سالبین و لاحقین دو کشته دلالت بر آن دارد که این قه صر نظر متفقد کلینی اعو کتب فریقین
 از اخادات قدما ندیده اینک نقایص حضرت امام زانی از اهل حق و نقایص ثانی از اهل باطل موجود است
 نشان دهد که کجالت غیوش و قحاصمین را با شرام نام می برند پس وقت تالیف رساله البصائر العین بر زمین
 من چنان رسوخ یافت که این رساله که در خبروی چند محتوم ضرورات است بنزدی از مطبوع ساختن و شهور
 گردانیدن تا عقاید عامه مسلم ماند و کان ناصیت بسوی اهل سنت که از جان و دل فدای الهیت اند برود
 گویا آغاز ناظره با مجتهدین است پس همان بهتر که در بعضی از مقامات عبارات را موزن گردانم و اسالیب کتب
 ضعیف را در برخی از مواضع بر زبان نیارم تا مجتهدین روضه که غیر از تبلیس کاری ندارند در فهم آن چون مر که کابل
 که کوک علی ماعوفت قصم در کل فرم و مانند تا بکذب موله متوجه شوند و مانند ملای سبزواری با بگ بی شکام
 بزدند و هرگاه متن تفصیل این امور در شرح خواهم کوشید نزد اهل دانش این تعبد زیاده تربی اعتبار نخواهد
 و شیبیان او هم خواهند دانست که جز لاف و کفران پیشه ندارد و تمامی ایضا عتس الیه قریب و کذب صا و قین است
 و انید عابدون این نوع تحریف بطور غیر سید لاجرم به بعضی از وجه عنوان تحریفه قدما مختار شدند و بعد از آنکه
 مقامات بسیار بعدی خود فائز گشته و هنوز به تیر خ از باطل چنانچه باید گرم ستم اما و دعوی و نازیدین

که انتخاب شست اقامت از دنیا برسد بود پس فردا آن حضرت رو داد گفتیم که گنایت قدیم چه بد شد
 که بزرگی برای ملاقات مرزا عبدالقادر پیدل رحمت الله علیه از بلاد دور دست قصد کرد
 و به بلخی قدم نهاده فرمود که هم گفته زوری چند میگردد که دانی اجل را بیک گفت چون بر سر ترمش
 رسید زار زار گریست و بعد از دعا و رانی نزد مجاورین تربیت نشست و از مشیاق خود را
 شرح کرد ایشان دیوانش آوردند و گفتند که نسیم البدل است چون بطور فانی برگزیده
 و رق این مطلع برآمد پس چون بگردید در لوح خورده باشم و قوبرگو آئی و من مرده باشم و بزرگ
 دوم که عالمی است متحیر در فنون عیست از معانی و بیان و فقه اما میرا نیک میدانند و میبای
 آن آیام که هنوز زندانسته بود که من ندیده است تن میدارم و قتی که ذکر صاحب تحفه در میان اند
 که ملا عبدالغفر غلامی کلانی بود اصول و فروع ما را نیک دیده و طور مناظره و میدان مباحثه
 یکسال چندی و درستی نود دیده کتابش را در امیران یافته علمدار جواب او بجهان آید و
 موجب مزید حیرت انسان بود که مردی بهندی در فارسی چنین حرف آید و آنچه قبل ازین
 در خصوص بحث و انستی موید این هر دو مقال است بلکه دلیل بالاستقلال کمالا بخفی و اگر همراه
 این قصه با سخاوهایی که عبارت استادی ما بنان النشای فارسی گوشتاری و بعد ملاحظه اش طریق
 از عیان را مسکوک داری باید که پسندش هست علیا بیکاری اما از ارحمن متخاصم قتل پس در بعض
 رسائل خود مدح عبارت صاحب تحفه میکند تحقیق الامر انیت که هر چه درین باب گفته ام از راه تترج است
 که بر صاحب نعم و دانش و طبع استقیم و ذوق سلیم است عبارت و بلاغت کلام صاحب تحفه می یاب
 و میگوید که سبحان الله چون این امور را در کمال فضل و بلاغتش سوای آنچه در مقاله سادسه گفته ام
 اکنون حال قدر دانی چنانچه مجتهد فانی که علی المشهور پدر مجتهد الزمانی بود از کتاب صوامش که انج
 قوم بان منوط است و نامش با وجود اتحاد موضوع از رساله قاضی برطل بوق ما خود مسروق
 و بشنو که بعد از کرم و علمای کرام و سخن ارباب کمالات و الامقام میگوید که بخلاف انیت حال
 کثیر الاختلال این ناصبی چه گاهی دیده نشد که کلام ختم خود را چنانچه باید در معرض بتسین دارد
 و بعد از آن از امتقص سازد و حق انت که این از قوت او بیرون و از قابلیت او افتد و ن
 بیچاره سنی مرد این میدان و گوی این چوگان نیست بل این معنی کار برافشته و حلاج نیست
 الحاصل هر مردی و هر کاری انقی و واقعی و نفس الامر است که صاحب تحفه مردی و میدان داری
 و زدن چوگان سلیطه بر گوی و لداری چه داند تا این مجتهد مرفوع الاقلام و الاقدام از چوگان
 بازی او خوشدل نشود زیرا که مجتهد زیر بار احسان اهل رستم نگر است که درین میدان
 بقوت هر چه تمام تر گوی سبق و طبع هر دو می ریایند و قلب او را شاد می نمایند

باز در قصور عبارات وقت ان قابلیت صاحب تحفه می نویسد که می باید انسان
 هرگاه شعور داشته باشد اراده تصنیف و تالیف نماید و اما میکافایت آن بهرساند بالجملة بیان
 رسیده که ناصب عداوت اهل بیت هرگاه مسئله علمیه که اندک وقتی داشته باشد در اشای مختیر آن دست و پا
 کم میکند و نادره مراد غیر ملک مراد خود نمی که باید یعنی نماید از آنجمله است انتمام که در آن کمال انشمار در گذشت
 بکار برده نمیدانم که این اسبیب عجز و قصور است یا آنکه عدم اقتدار را منعق ساخته مذکور کرده تا در وقت
 دار و گیر ایرادات علمای امامیه بر اے خود گذر نکند کاهی و بای پناست داشته باشد لیکن تفهیم
 که هرگاه آتش قهر الهی را مورد و مستود گردید بهر ترو خشاک او خواهد رسید و بیا دفت خواهد داد
 و هیچ حلیه دیگر در آن وقت مفید نخواهد افتاد و باید ازین که تفصیل و تحقیق حال مسأله بهر هیچ
 آنچه بنسب ازین در کتاب خود عماد الاسلام کرده ایم بعضی مختصر می آیم انشا الله تعالی بقیع و قع
 این محض فاشات چند که بر اے فریب ابلسان نوشته عنان قلم را منعطف می سازیم
 و بکشف معانی و قصورات که از عبارات نامرئوبه او واضح و لایح است و ما را از روزگار
 او برے آرییم و از عجایب قدرت آفریدگار منتقم حقیقی از استرار روزگار حریفی باید شنید
 که محبت در آغاز این تمهید که بر اے معلله لفظ و معنی صاحب تحفه قدس سره العزیز
 مرتب نموده تا وید عاے خود لیلورے فرموده که ناظرین از ان سے خند و با صلا حش
 بدین عنوان دل سے جند که انسان را باید که برگزیده تالیف نگردان باقت بهر سزا
 که هم محقق شده بقدرت عبارت و هم شتمی بر با لغه و سلاست مع و کمال تصنیف و تالیف
 هر دو در عبارت طویش بر اید بود و درین فقره موخیر جدا جدا ازیر که چون کرد تالیف
 که اوئی است علی المشهور نباید گردید آن که در تصنیف بطریق اوئے الی غیر ذلک میگویند
 را حجاب و ذلک مر جوا نیست حال عبارتش در آغاز کلام و چون ما را از مینی او وقت
 شورش رفتن بالیقین مثل ناقه عشوا ابوادی خیط سے افتد که جدا که آنچه بعنوان شایسته
 در مسطرے ادا کنی او در مسطری چند نخواهد ترتیب دادن معذرا این دل را از غایت
 نظر بد بر سه اهل نظر بابر زمین نمی گزارد و در قس الجلی آمان منساده شتر غره می آرد
 سه چند خرمی و تکیه کنی به دولت پاریه قصور کنی به پیش کسی که که طلبگ است
 نازبران کن که خسید ارست به حال آنکه مدتی در خدمت مغول ایران سریش
 بر انوسے ادب فرسوده و تا زمانے زیر مشق شان بوده و قس علی به اخبارت بهی
 تمهید که موجب ریشخند و تریه عبارات فرزندش مجزید چهل ازین هم بلند
 چنانچه حالش از تشنیه مسانی ایمانش خوب و الهی ع قیاس کن رنگستان او مباشرت

و کار خراب مجتهد الزمانی در رساله طعن الریاح در باب عبارات کتاب مذکور از راه
 هنرث ناسی تعلیم مجتهد فانی است که جای خرابی بیان در ادوات عبارت صاحب
 نسخه را بدلت مطالبی بر زبان می آرد در ابرام طعن فرط الحاس بر فاروقی اعظم
 می گوید که درین مقام نیز کمالاتی به تبیین وجه طعن نیرداخته اختصار بر ذکر بعضی از آن
 بالا اجمال ساخته در ادوات تحریرش از سهاست هر وجهی که نقل کرده بر ظاهر است اے آخره
 بلفظه پس عبارت فقیر را چگونه مدح تواند کرد و لیکن عاقل ملیح حقیقه الامر را از تندی مجتهد
 نموده باشد که چنانچه رشک و حسد به تنقیح عبارات تحفه باعث شد درین ماده نیز
 عوق رشک و حسد پسرش در چوش و زبان لبی را زاید کرده که در خوش آمد و هر که در
 کلامش نظر کند تواند فهمید که در کلام مجتهد چند دعوی بهر سبب مدعی آنکه عبارت مجتهد
 سرام با مملو بتجید است لفظی است و دوم آنکه ترکیبات عبارتش سرام با غیره با نوس
 سوم آنکه مشتمل بر ضعف تالیف چنانکه سرام آنکه اجمالش مفضی اے الاجمال است اکنون
 بمقتضای قول بندگان می گفتند اندر دکت از تو کار به ولیکن چو گفتی و بیلش بیار و اول
 جناب مجتهد شرح فرماید که ما بهیت تعقید حبیب و جمیع قسامه مثل بلاغت است یا بنظر آن
 و اگر در جای از شکم صد و یازده از بلاغت کتابش بر میخیزد یا نه و تعقید لفظی مستلزم تعقید معنوی
 یا نیست و حال هر شمر ای مشهورین بعد از آن چیست و در اینجا تعقید لفظی بکدام وجه ثابت کرده شود
 و وصفت اخلاص بالمدار در آید و در بیت عربی که خاتمه قصیده اوشش باشد میگویند با ستم
 عقل کل را ناوک اندازد ادب و مرغ اوصاف تو از اوج بیان انداخته به تصحیح شرح میس
 به محمد شفیع و اعتراض میگوید که باید ادراک داشته باشد تعقید لفظی بوقوع پیوسته یعنی حقیقت
 من زیاده برین نیست که مرغ و صفت تو میباشتم چنانچه بلبل مبین اوصاف گل و ناوک انداز
 ادب عقل کل را که مبرز از آن زبان اوصاف تو با وج بیان می پر و بخصیض عجز و زبونی
 فرو انداخته پس منکر مرغ و صفت تو به ستم بطریق اولی اکنون بفرمایند که عربی را از اینجا
 شماریم چنانچه اهل لسان مدح او کرده اند و میدانند که در نظم بدلولی دارد خصوصاً در قصیده گوئی
 چنان بنظیر است که ندیده باشی یا نشماریم و در نیکام حاصل چگونه تعقید لفظی از تندی وقوع یافته
 یا غیره نیز نام صاحب العصر الزمان سیاح زمین و آسمان نوسوق دلیل تواند چنانچه در نام و غیره
 بر نام نه گان در مجامع سیم و هم از جا یافته اند هرگاه جناب مجتهد ازین عهد با مرید البینه ضرورت در
 رعایت لفظ سرام را که مقتضی وقوع این قصیده در تمامی کلمات اوست کوشیدند و در بیانش نگار غمت
 بسط و از اینجا تعقیدات را بر آید سیم عبارت تعقید بنظیر نموده بهار آن گفته میشود که از نیکام توان دانست تعقید

طرز ان واقع نشده ع عمت در ان باد که انهم غنیمت است و در اد از درازی عمر یافت معلوم است
 اگر گوید که لفظی مستلزم معنویت پس فرزوق بلیغ باشد یا نباشد و اگر تخصیص کند
 بیت مذکور را گویم در کلام من نیز تخصیص بکن یا در تمام رساله نشان بده و سو محال
 خدا یا اگر گوید مغل است من حیث المجموع و هوکامی قال من ادعی وقوع الجمع فی کلامی
 ذلک فی الدلیل علیه بالاولی و بیت فرزوق که تعقیبش در شرح تلخیص مفصل است نیست
 و اما مثله فی الناس الا ملکا البوامه حی البوه یقارب به الغرض اگر مجتهد مرد میدان باشد
 باید که قلم بدست گیرد و اگر در جای خبر مبتدا و در افتاده و موجب این هرزه درانی گشته باشد
 بفرمانید که ام کتاب و کدام رساله است که در ان چنین رو نداده مگر انشاء البوه افضل هم در کتب
 نمشاده امید از افادات مجتهد آنست که چنین تحریر نمایند که موجب تشفی باشد و قول جناب
 مجتهد فانی در باره که صاحب تحفه که مشعر بفرمایم که در صوارم است برین فرزند سعادت مند
 منتقلب مگردد و هرگاه خاک و خاشاک آیند ان را از آغاز تا انجام بر وید تا اگر برست اول و دعی
 و دم انتماص فرمودن که ترکیبانش سر ایاغیر بانوس لاجرم ضرر است که افات و حشیه اجنبیه
 در تمامی رساله نشان دادن باز و فقر ضعیف تالیف را بهین اسلوب کشادن من بعد
 و دعوی اجمال مضمینی الی الاجمال را بکثرت تمام نه بطور شد و ذنبات اجمال بطور ابر
 افادات نهادن و بدون این امور بقا ریاست اجتهادیه نزد اهل فراست امکانی ندارد
 و هر که عادات این والد مولود و شایه و مشهور در انیک سید اند و یقین میکنند که مجتهد فانی کارجم
 جواب صوارم و حسام را که تفسیر السقیه و فضیحه البغنی نام آنست دیدند و مانند ما بر خود پیچیدند
 و بعد دادن چند و شام سکوت تمام و زیدند و همچنین مجتهد الزمانی در آغاز این مباحث رساله انشرفت
 اللثام عن تمییح المجتهد المقام بلا خطه نمودند و قتی که با اشاره بنده بعضی از احباب از اکبر آباد فرستادند
 تدبیری برای دفع عارضه اندیشیدند بلکه در بروی حافظ علام محمد صفی پوری از و خلوص انکار کردند
 تا من نقلی دیگر از ان بخدمت شریف بتوسط همین بزرگ ارسال داشتم و صدای او بجهت انرا
 روح از پس پیش برنخاست پس زینها امید نیست که مجتهد الزمانی دم و دود می داشته باشد که غفره
 خواهی دانست که معمول این ذی الوهین در و غلوئی و افراط ساز نیست و در تصنیف کتب دینی
 مقلدین ایدام و دانه گرفتن نه امری دیگر انیک شنیدی جواب ادعای اولو و متعلق لیبیارات الان
 گفته که در هیچ جاد لیل و شایه معنی آر پس بدانکه از سابق معلوم شد که مجتهد الزمانی رویه و
 سفاقت و نادانی خویش قصد بای پاستانی را از صفی پوری کیسه زد و در حکایت عارفی را
 که در عاشورا از وزیر می پرسید که ذوالقرنین را چه عداوت بود که با امام حسین جنگید

از یاد مردم رفته چنانچه دانستی که معیت عبدالمکرّم اگر بود بعد از شهادت امام حسین بود
نه قبل از آن پس بطمان شهادت آنجناب بر حقیقت خلافت یزید که مجتهد در آغاز استقامت
بر معیتش متفرع کرد چه صورت دارد غیر از تاریخ دانی که عارف یزدانی را پیش آمد و آنهم ظاهر
در سبب آنکه در روایتش استفسار کرده باشد غیر آنکه آن مجتهد فاضل ما فاضل الله العالی را اما تحقیقاً بعد
از وفات کتاب دویدین مباحث بی حساب چندین است گویند که فاضل بحسب هیچ جاد و دلیل
می آید و نه شاید بی براس کلام خودش می نگارد لاجرم ضرر و افتاد برای تفهیم این بزرگ که بزرگ
رساله اجباراً العین البیارت سلیس بار دیگر بنظرش آمد و پیرایه باغ بکتاب بنشاند پس بداند
که اساس رساله اجباراً العین بر سه مسلک گذاشته ام که علمای اهل سنت در استفسار خود یاد
کرده اند یعنی تکفیر یزید و توقف در باره او و تفهیم و بنده در دلیل مذکور اول نوشته ام بعد از آنکه
قبض امام و البته این استمهلال کلام محققین است که علامه فاضل دانی در تالیفات خویش
نقل کرده فاضل که حضرت امیر فاضل اشعری رحمه الله عنه و با وجودیکه برین دو مسلک حاشیه
باز دارد و سلیقه بود لیکن بهر حال تنبیهاً از انهم در گذشته جمعی که گفته ام چه احدی از کفار
و کسکه در اسلام او وارد باشد لایق ریاست اهل اسلام نیست و خدا جعل الله لک انوار
من النور و فی سبیل الله و اگر کسی را نظری در کتب و رفیقین باشد میداند که درین عبارت متعمر
تحقیق و الزام هر دو را جمع کرده ام زیرا که امیر را عن سرین فرفیقین بدین پنج نوشته اند
از جمله ایشان فاضل کاشانی است چنانچه بنظرین تفهیمش مخفی نمی ماند و هرگاه کلام در نه سبب
تشنه یزید جاری باشد در آنجا چون نظرش در میان بود اول بطمان خلافتش با لکیری
تمام سر و گردم از زبانی بطمان در باره حقیقت یزید ازین قولست که بیت اهل حل و عقد و لوگاه
و احد بر پنج که نسبت خلافتش و مبطل شهادت سید الشهدا و بزعم تقی باشد وقوع و پذیرفته
و در نه مقام استمهلال کلام علامه دلبوی است چنانچه گفته ام قال العلامة الدلبوی قدس سره ازین
آه این دلیل اول است برین مسلک بعد ازین بقیاس است بنامه ابطال نسبت خلافتش خودم
که کفایت معیت واحد مطلق بشرط است که مستجمع شریعت و طراز برده است باشد لیکن چون یزید
بهره از آن بود و مشق او جمع علیه معیت ابن عمر رضی الله عنه معین نموده شد و کیفیت که گذشت
معلوم بکنان است باز دلیل دیگر آوردیم که مع ان الامامة تتبعية الواحد والاثنين موقوف
الی آخره و این عبارت است که مجتهد از احوال حواس نفهمش ز سر سیده و در عقده و هیچ
در هیچ که در حل آن ره نبرده هیچ در افتاد و هرگاه از نوبت گفتگو باستخلاف کشید
در آنجا هم براسه این معنی که آن استخلاف بکار نمی آید دلیل تحقیقی الزام

مرتب شده که در عقیده حسن مجتبی را بر هر دو مذهب ذکر کردم که در آن مذکور است بگو ای اهل بیت
عظام و اصحاب کرام که ما ویرانه را درست نیست کسی را ولی عهد کردن بلکه باید بکتاب
العهد و سنت رسول مقبول و سایر خلفائے راشدین رفتن و هرگاه مجتهد و فقیه و استیلا بر آن
بعد از منع آن بقرع گفتیم که بر بطلان آن اقامت بر بیان میتوان کرد اما نقلاً فلان مرآتاً و نقلاً
ایس از آنکه بر تقدیر و استیلا بر یزید جالیستی کوفیان را که شیعیه بودند تقیه کردن کما
فی الحبالس و غیره را چنانچه بعد از آمدن عبداللہ زیاد مجمل آوردند و اولیس فلیس و غیره تکیه
درین تمایس مندرج شد بطرفنا مثنیٰ مثنیٰ ماند بقرع نوبت بقرع اما است از کتب کلامیه فیه
و در اینجا دلیل بدین معنیون مرتب شد که اذافات الشراطات و المشرط و این امر در بحث
غیر منصرف از کافیه بنظر مبتدیان گذشته و عامه هم از انتقاس شرط بانقاس مشروط استدلال
میکند و هر چه در ضمن این امور بحثها آمده از متفرعات اوله بوده چنانچه ناظرین بے بان
مے برند و مانند المبلغ من ثم و مانند آن بطور تفریقات ادا شده و من حکام طعن و دلام
بر طایفه شیعیه نیز ذکر کتب در میان آمده الاحیاء مثل حکایت جوان انصاری
از شنیدن عذاب زنا و قطع کردن اعضا می تناسل خویش که اتهام نگا بدشتش باصول فضل
بر ذمه اقدس جناب امیر المومنین منصب اعلیٰ که در مکه معظمه حاصل شد خلافت بوده است که در
ابواب الجنان و غیره مذکور است لیکن علماء که از تائید اسلام بر فاروق خلیل زبان درازی فرمود
و منافی و زارتش و السنه و تخریض خیال نفرمود که این چه مذهب بود که امام اهل بیت
اطهر را بدان سر فرافردند و حال آنکه ضرورت هم آنرا س نگرد چنانچه بر ناظر قصه مخفی نسبت
چه جامع کسی که متعلقانش را درین کتاب دیده باشد سلی در اینجا هم براسه مشکوفا
فاروق خواصصین حکایت خاند روی خود را مانند مودن سبذاری خراب کردند که او المشهور
فی الحکایه المنظومه و از ترک ماخذ قصه قصه و رسوای مجتهد مغرور بود تا اگر انکار کند در جوابش
مزید حمل و نادانی ثابت کرده شود که لا ینفی و لیکن جناب مجتهد از افرا خوش نساخته بلکه
نه نظر داشته و نیز در بعضی از مقامات عدا القابین بنده او خبر متروک شد که اگر گفتگو نماید اعتراض
بکتایسمانی نامه جاودانی در و دیار چنانچه واقع شد و موجب مزید بحثش کرد و بدو مبلغ علم او
در فنون ادب و متجرب در علم و تفسیر زیاده تر بود و نجات میسر مثل تاریخ وانی مجتهد الزبانی که اکثر
الاشارة الیه و هرگاه نوبت مذکور آنکه حقیقت خلافت راشدین پدید آمده دیده باشی که از
کلیتی و عیون اخبار و امثالش محقق کردم که ایشان قطعاً و یقیناً مرتبه استحقاق داشته
بلکه مثل گوش و چشم و قلب نزد حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم عزیز بودند

و جناب امیر اجماع وراثت خبہ الفردوس برائے شان از کتاب التذیبات تفصیلاً کہ فرمود
 بلکہ در وہم و خیال بلیغی نگردد ثابت نمودند کہ تا امر و مجتہد الزمانی بجوابش دپیچ و تاب
 بلکہ بے خود و خواب و جگرشش خواب و زہرہ اشش زہر آب و کار گاہ دین و دزد پیش
 ہنوز بے انتظام خواب کہ دست و پا سے خود را درین مصاف گم کردہ و مانند گاہ بے سم
 گشتہ و بکمال عجز و بیچارگی همچو حیوانات ذومی الاذاناب دم بردشتہ و زعفران انفسہ
 نشناختہ و ازین گفتار با عیان شد کہ کمتر مقاصد باشد خالی از دلیل خدا یا اگر شاید بخیاں
 این مقلد نقال ہزال کہ انکار بحجت از ایراد شاید و دلیل کردہ چنان رسوخ یافتہ کہ تکلم
 لفظ دلیل و استدلال در کلام خود استعمال بفرماید دلیل صورت نمی بندد و در چند مناظر
 دلائل سامعہ ترتیب دہد و برابرین قائم کند آنرا دلیل نتوان گفت اسے پیچیدہ دلیل است
 کہ مستلزم مقصود باشد و مطلوب را ثابت کند الفاظ مذکورہ معبران بودیان بلکہ ہزار جاہل
 خود در کلام بلغا و فصحا دیدہ باشند کہ لفظ دلیل ذکر نمی فرمایند و صاحبان گویا ست و در
 بعض سخن پے پے بند کہ استدلال و انتہاض دلیل است چنانچہ در قرآن مجید دہد میث
 شریف بیش از بیش موجود چہ جائے آنکہ در رسالہ البصائر العین حروف مذکورہ کبر
 ذکر دلیل و تعلیل غالب گئی آنرا نیز بقلم آمدہ کما عرفت و اگر مجتہد الزمانی الکلام دیگران
 رجوع نمی کند بارے او را باید کہ کتاب پر مشہور خود را بہ بند کہ در صوارم سے نویسد
 کہ تمام کلام معجز نظام چنین است کہ العبدون ماتنحون و اللہ حکم و ما نکلمون و شدت
 کہ سیاق این آیت متعطفی است کہ اللہ خلقکم و ما نکلمکم و معنی حجت و برہان است بر
 استبعاد عبادت نمودن کفار مراصنام را انتہی و الفاظ مرعومہ او چنانچہ بفرمای کما شش
 نوشتہم زینہار در قرآن مجید استعمال نیافتہ الغرض اگر ہزار عبارت دلائل نماید لیکن
 مجتہد را تعلیم و تفہیم کیسے سودمند نیست ہرچہ بخیاںش مر کوز شدہ ہمان میگوید و از بہت
 تسلط جہل مرکب زینہار منہج حق و انصاف را نمی جوید و ہمان خرق کند از تم رنجتہ را بقلید
 قدما از غزل مندرسہ بقول روسای شکلین فراموشی آرد و از جاہر یودیان و مجوسیان و مشرک
 سگ بدرباری ہفت گاہ نشوید چونکہ ترشد پلید تر باشد ہین یکہ و ورق کہ در کتاب مندرج شد
 بطور تحقیق و بیان امور بود کہ در رسالہ البصائر العین جلد اولہم گرفتہ اما اگر در بیجا طلب
 اوار الزامیہ باشی و قلوب و دشمنان بذر کلمات مجتہد از رسالہ التذیبات المبارکی بخراشی پس
 موثرش نیست کہ اگر عجائب دیگر اور کلام این تعلیل البصاعت نشان دہم ہر سامع و ناظر
 گوید کہ چنین خرافات و بلاہت کسی را محیط نشدہ باشد چنانکہ برا و مسلط گشتہ و آن

تکذیب نفس خویش است که منطبق بر کاسه مرتکب آن نگزیده باشد برای خدا ملا خطه
 بکن که این همه تصریحات یقینیه و لمصوص قطعیه که مجیب هیچ جاد لیل و شاهده ذکر
 نمی کند اوله را در کلامش نشان میدهد و از تکذیب خویش بخی اندیشید پس بنده بعد از این
 سطور خیال کردم که اکنون باید از کلامش تکذیب او را نشان و هم درین بودم که بتائید
 ایزدی و توفیق ازلی نگاه من بر ورته افتاد بدل گفتم این لطیفه ایست غیبی چنانکه
 شیخ در گاستان میگوید و همچنان در فکر این بیت که گفت و پیلایان بر لب دریای
 نیل و زیر پایت گردانی حال مور و همچو حال نست زیر پای پیل یعنی بی مونت
 تجسس و تلاش این عبارت در تشبیه برآمد که اول دلیل توان گفت که میگوید معنی نماد
 که این دلیل اوتضمن دو مضمون است اول آنکه محبت جناب امیر علیه السلام از راه کرام
 پیدا است عقل باطل است زیرا که کسی از صحابه متعرض حال سعد بن عباد نشده دوم آنکه
 اگر محبت جناب امیر علیه السلام از راه کرام می بود لشکر یزید بکامی تمام جنتار جناب سید شمس
 را در باب ترک جهاد افحام می نمودند و الزام می دادند انتی بلفظ بعد از این اتفاق محبت بر
 او این اوله بایسته و هر گاه در مقامش که می آید انشاء الله تعالی غور می و معانی بکار می
 سر خود را بنگار خارج شکسته و کوسه کنده و کاسه بر میاورد و در و بر یک عقلا ذلیل گشته و بنده
 در پی اغلاط لفظیه من حیث هی نشده ام و رن در خیال نیز مفصل گفته که ترکیب عبارتش
 خالی از غرائب نیست الغرض اکنون از دشمن عقل باید پرسید که خود را غلط دلیل نشستی
 و ثابت کردی که مجیب و دلیل هر یک مدعا قائم کرده اکنون آنکس شرم بکن منزه که لایم
 زنی تو که او بر هیچ جاد لیل و شاهده نمی آورد و دروغ میفرم و تکذیب نفس خود را نشانه
 باید سر خود را بگریبان خجالت نگویند و باز دیگر چنین حرمت بیوده نرزی و بنیاد اجتماع
 که قبول تو ساقا بدون عدالت و قوت قدسیه حاصل نمیشود لکنی چنانچه بزرگان گویا اکنون
 بفر شاه در حضرت حیدریه آوردی اینست حال مجتهد نسائس مختل الحواس و لیکن قبول
 شیخ علیه الرحمته نصیحت کن در آن چند آنکه خواهی که نتوان شستن از رنگی سیاهی
 و از جمله مقاماتیک در تشبیه دوست و ثابت میکند که مجیب دلیلی آورده مقامی است که اوله الزامی
 در اینجا انتظام داده ام و خلاصه اش اینیک از پنج البلاغت استحقاق خلافت راشده بر آن
 حضرات خلفا ثابت کردم بعد از آن براس قلب اوله اهل قلب یک و حدیث جدید ذکر کرده
 گفته ام که بر مذهب شیعه خلافت بزرگان ایشان لازم می آید که حقیقت بدتر از این و بدتر
 نزد امیه می بوده اند پس باید که آن قوم مورد لوم نزد امامیه معاذ الله خلفا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

و جناب ایدم باشند و خلافت با کفر نزد ایشان جمع شود و در استدلال عبارات کتب معتبره شیعه از ایشان
و وافی نشان ایدم و تلخیص منهایین آن نیز دارد و در متن آن از ابتدای شکل بدیهی الانجاب شریک
از ان مقام هم سمت و وضع دارد استدلال و ترتیب قیاس لاجرم مجتهد در انکار دلیل غیر تکذیب ذات
و الا نه غایت تلخیص دیگر چه خواسته که رای غیر ازین نگذارشته و آنرا بجملاً آنکه در مطای این را خصوصاً
چنانکه عبارت پنج ابلاغت معین گشته در روان چنین نوشته که این مرجع دلیل خلافت غیر نیست
پس میگویم که مسلمنا که آن استدلال در فکر علما فی مجتهد الزمانی محدودش باشد لیکن این نقد را شایسته
که تجویب درین رساله دلیل آورده و بگوید که بقیه و ما اردو تا فی هذا المقام الانه از انجا آنکه نزد
سندیان غیر منزه از علی است و او گوای و او که جناب مقتضای ششجین را کاذب و غدار میدانست
پس مدح او چگونه دلیل حقیقت عمر بخشد و اینهم بقرب ما تقدم مثبت مدعاست از انجا آنکه در انجا
بالمشروع چنین چاییده که لفظ اقام السنه و در مذهب لفظ الثبوت براسه دیگران هم ورود یافته
که مثل ششجین در سندیان نبوده اند انتهی ملخصاً اینهم دلالت بر مقصود این فصل میکند بعین ما
ذکرنا الفوائد آنجا آنکه براسه تأیید افقه الفقهاء اولاً است یعنی زراره که حضرت امام صادق قیاماً
و قعوداً این وظیفه را ایلا و شمار بر زبان مقدس داشتند علی مافی مختار الکشی و غیره لغته الله
نعل زراره و هو مشرک الیه و و انحصاری میگوید اما ایمانیکه بعضی مثالیب زراره و غیره نموده پس
جوابش در صورتی که در حدیث موجود استی انصاف بکن که بدان امور استدلال نموده بودم بر قبح و کذب
بانی مبانی نفس بانه بر تقدیر ثانی چهارچوبالش مثل افعی بر خود پیچیده و دلش شل جتنابین سالیان
حیدری ناکسره گردیده بلکه بالسیک گفت که بے دلیل است و در تمیقال چون بعضی از عبارات را با بجاز
نوشتم خود را بتفاضل و بمقابل زده و دعوی اجمال نعل آغازیده و بر فکر تجویب نه تازیده که چگونه در
چند سطر گذار و بهار زعفران را از زنه کشیده و بر پیش نخلبند و فرش را بطیش خربین مبدل گردانیده
چنانچه از ششش که درین مجله است بر همان واضح می شود و حال استقرار و توجیه الزمانی
نیز بطور است آید که با آنقدر بلند است که هرگز نفهیده بسبب آنکه ماخذش ندیده یا بتفاضل
و بحب اهل خود از زده و حقیقه بر روان قادر نگشته تا عقلاً بعد از دیدن آن مقام درین
مجله گفتن ع رقص کردن خود ندانند معنی را گوید کج است و ازین بیان عذر
بر گوئی بلند درین مقامات و امثالش واضح شد تا مجتهد براسه فریب عوام
و مقلدین نافر جام نوازند گفت که بطور قلت و بحث و آفاق چنین
روداد و مرا معذور باید پنداشت اگر شمه انصاف داشتی
بالتخصیص این مقام را ستودی و گفتی که ناخن بدل می زند و حله بر است

بر خودی تنیایکله چون آنکه آدمی بنده اشان حاصل کند و او سخن از وی صورت نمی مند و خیال خویش
 مثل مرزا کاظم صاحب کتبی رایافته ام که بدین صفت متصف باشد و سببش غیر از این غلط
 نیست که مدتهای در صحت مولوی نورالانوار رحمه الله علیها شرف تلمذ یافته بود و اعتقادش
 بر ادبافه سالچیز بر حاشاست و می دانست که گذشت که با تجاب کتب امامیه صحبت با ایشان داشتیم که اگر خط
 سپهر سید با تجاب پرداختم و نه مقامات کتب دیده و در میزان استدلال سنجیده و سخنها گفته
 و شنیده حضرت شدم و هر روز شتانی آن بزرگ را بدین فتنه اگر چندی اتفاق افتاد و فرزندان
 عالیشان خویش را برای او را ک حال من میفرستاد و امر مکرر از آنجست بود که از تصنیف من ناشر
 نشود و در فضیله بی برند که مناظره لسانی او بر همه کس ظاهر است با این همه تالیف هم میکند و مادم
 فن الزام و انقلاب را جمع می نماید چند مرزای موصوف از زمان دیگر نماند و بود مگر حواس او محض
 نبود گاهی از مطلقه و انتخاب که بقرینه حالش دانسته باشد منع میکرد و هیچ صحبتی غالی از او نگذاشت
 صاحب تحفه و بلاغت و فصاحت و جامعیت شان نبود و بود و یک کتاب حواص خود خردید
 قبل ازین اصحاب معوام و ادب افه آنکه لطایف و ظرافت های صاحب تحفه قدس سره العزیز
 بر زبان داشت و بعد از آن خیل میخندید و التذاب تمام از آن می یافت و مجتهد در حسب خاسر
 اباغ نزد امن خنک و مانع با و چراغ را کجا شمه انصاف است تا موقوف بر ر و انصاف کند و تمام
 خلاصه الامام آنکه اگر یک یک او را استیجاب نمایم از سال او صد مقام را شان توان داد و لیکن بشر
 قوی الوجعین و لسانین را هیچ اثری نیست قاتلهم یقوت کت یا قاتلهم کاتیکین یا قاتلهم کاتیکین یا قاتلهم کاتیکین
 مراد من از مقبول که مجیب در هیچ مقامی شایسته نمی آرد و دلیل نمی نگار دانست که در اوقات آن
 دلیلی و شایسته نیست اگر چه در زعم او بوده باشد پس قطع نظر از آنکه این تقریر برنگ شبهه عام
 الودر است زیرا که ششتم هم تواند گفت که مجتهد الزامانی در طعن الرباح و بارقه حتمیه و غیره در
 غیر از و عادی لاطالمه در هیچ جای دلیلی نیاموده و همچنین مجتهد فانی طعام بخا و و نو و اتفاقا و صوم
 جواشش بر ظاهر است که هر گاه نزد مجتهد فانی در مانده و غیره امام رازی علیه الرحمة الله تعالی
 که هیچ دلیل و دلیل و قلمیش بر امامت خلفا و رضی الله عنهم بلکه خصایص مذہب خویش قایلند
 بلکه همه الاسلام غالی هم همین طریق اضملال و تدلیس سلوک دارد و چه مجال که در هیچ نمیشی از مایه
 النزاع اقامت دلیل کند و قس علی هذا علامه آفتاب زانی و علامه سید جرجانی و علامه آصفی مانده
 و علامه قوشچی و علامه و آتانی و شارح کرمانی و حافظ محیر عسقلانی و شارح مطلقانی و در تناظر
 و معاصرین مثل صاحب تحفه شارح سکر جمالی ندارند که اقامت بر مذہب خویش دلیل کنند و در
 مقامی گوی از میدان برند بلکه کلمات ایشان دود و عبارات نامر لوط و بی تادیبه مقصود و منحل

مرد و حساب شمار باشم که دلیل مرتب نماید که جناب مجتهد افغانی آنرا در شمار آورند و هرگاه در شمار آن برود بزرگ
 جناب افغانی در افغانی مصدر من و دلیل و دشنامهای شدید شدند کمال عنایت ایشان خواهد بود که در این
 حاصل مجیب یاد فرمایند و ازین موضوع بگویند و بپایین نگویند کسی از ما میرین برابر خود خشم و از این اهل دانش
 بیش از این می برند که در خدمت این بزرگواران بگویند که در دام تاجه اش ازین افغانی شد و چندان مخالف
 شدند که از دشنامهای افغانی دست کشیدند و حاصل ختم آنست که چون دست ایشان بطوری کرده ام
 که دمای ایشان خوب میداند بر دشنامی که در حق من بگویند نمایند و از آنم در هر چیزی که نسبت بمن بلکه هر
 حقوقي رو دادند و سبوح و در جواب آن بشنوا و بافتش و جوهر بنام من نگویند و در مصدر اتهام باشم یا نه بشنوم و لیکن بعد
 از این بزرگان حق ایشان در خود دارد و هر چه نفع نمایند بر جای املیت مطهرش اصحاب که بمن رضوان الله
 علیه و صمیمی اکنون بگویش همین باید که گفتن که بر این طعنه و دلائل قیقه و عالم نیست که محمد بن امامیه و
 افغانی در این دنیا ایفات خویش مستطعم گردانند و دیگر چه مجال که برای برای تائید دعای خود اقامت کند
 حاول دلیل بر این دعای کتاب انار و العین است کالایغی است کمال بیکال از کافر خواند و چون کذب را
 بنود و دروغی چنان خوانمش هر مکافات دروغی را بر او باشد و دروغی از آنجه آنکه در انتهای این اجماع بمن
 متعلق بودم که بر لفظ استدلال نظر افتاد و تفصیل من احوال آنکه محمد در استغفای خود حقیقت خلاف است و نیز
 با مرئی چند که بیعت عبداللہ بن عمر رضی اللہ عنہما از آنجا باشد ثابت کرده و در نزد فقه کلام الطبعین آن گویا
 جاری گشته جای که محمد کلام متکی آری که اقبال را برای ریش نریخت نقل کرده و اگر اربع بودن عبداللہ مذکور
 یعنی بر آن توان شد که بیعت جناب امیر درینا بقبول بیعت ظریف است و بنده در جواب ایشان است که در میان خود محمد
 اول گزشت که او بیعت حضرت مرتضوی شریف گزشت و بیعت طالین قصد نکرده و لیکن اقبال سلیمان
 شریک نشده و چون خطای خود را یافت بسبب آنکه بیعت اهل صفین ظاهر شد بحال خود متعجب گردید و بعد
 یافت جناب شریک است که شد و مقتضای در مع آنکسان که بعد از فرشت خود تذکر نمایند میفرماید انا استمتم
 من الشیطان الذی کان اقله اعم منی پس محمد ثانی لافانی گفت که استدلال مجیب بآیت مذکور و بعد از
 انصاف است و بعد سطر چند بران یمن نیت و شوق آغاز کرد که محیب میج جاشا هدی و دلیل
 منی شمار داجرم مقتضای مثل شبهه الکذب لا محاطه و اقتضای قول معروف بر عکس ننند نام رنگی کاوی
 صدق طالع نقب باید بنا کرد یا است اهل صدق و منافذات او منتهی گشته قی الله چنانچه درین حد
 سطر **اقول** من کما انصاف و بلاغت و محاوره نویسی عبارت عربی و فارسی مدعی گفتیم ازین
 این امر و در شود دشنام باید داد و اگر نماند خرافات خویش را باید گذاشت بلکه در آغاز گفتن
 بدلائل مطابق میگویم که این مورد ازین توقع ندارد اگر کلام من متقابل سان مقبول نشود و در
 انصاف و الا فلیک کلامی که در این باب تحقیق در گلستان فرموده گاه باشد که در

منظور بدست زنده تیری و دیر تیری بم بد انسان که سرین الدنصام را بد و در قبا بسوفا غرق شود و این بدان نام
که کسی بعد جواب شخصی گفت که تا قدر دست نشده پس گفت آنچه گفت و محمد المومنین بنو نر سبیل یقین
بر خاطر نیارد و با اینکه کشیدی و در کتب فیر دیدی محمد رفیع را در وری بلغار ساگردانم که آیا نظری این تهر
کتاب لغات قرآن حدیث هم نیتا و که محدث در مجمع البحرین و مطلع البحرین زیر لفظ قتل که مراد قتال است
میگوید و در تفسیر قاتلهم الله تبارکی یقول قاتلهم الله و یقول قاتلهم الله و یقول قاتلهم الله و یقول قاتلهم الله
القیود قاتل و ان کان سبیل بین اینین فرما بگوین من و احد کما فر و سفر فقال بعضهم اقمهم انهم یقولون
لوا المعنی ان منصف بجدت الله تعالی و من ماله فیتقبل و من غایبه و مغلوب پس بفرمای دل قتال
مراد من است و هیچ کتابی دیدی که شرح منتهی معنی و جواب سوالات باشد و از مراد ذات عالی بود
و در هر چیز ادوی نگاه کن در نیتا که محمد لفظ ملو و مشون آورده و در محاورات فارسی بترادف می آرند
و قس علی هذا در عربی و از اینجا است که بخی مشون را بمعنی ملو و آیت قرآنی تفسیر کرده و نیز درین حدیث
میگوید باینکه محب متاد و محکمات و دعوی باینکه بر دیده و پوشیده نیست که معنی هر دو مرادف همگرا
و یکی بجای دیگری استعمال میشود و قس علی هذا درین عبارت که بمقابل خصم میباید بینا زود و بر خودی بال
غیر از انک بال اینها بی و اگر مراد آورده و در حمل کرده شود بمعنی مصادات است چون محمد و محمدین از این
شمار نیست انهم کما بی خویش یعنی تکلف شان از امام حسین موجب معنی مصادات جنگا و آن بزرگان متخلف شدند و از
سبب خروج از اریه ایان و اگر بنده ثالث حمل کنند انهم دست پدید گاد آن بزرگان متخلف شدند و از
و اریه ایان بد آمدند که اعتراف به الجبلی و دل دست و فاشا الله تعالی پس محارب خدا و متنبه بودن ان
مدین الکلام هم می باشد مانند کلا یخفی بوقت انهم قد ار جا لکین مدد که ناظرین و سامعین شد انکون لعل شید
قلم جناب محمد با قوت رسم کلید سیکر و لکم که بلبل فطانت و ذکا معنی نیست که محمد از انانی نائب امام
بر کسی و سبب و بیجا نه نسبت آنکه رنگ قلمی خویش را بصیقل عقل نورانی و بلاغت سمجانه نزد
چه قدر با دراز محاورات فصحا و انساب کمال است باینکه محبت کو مقدار بزرگ محکمات و دعا و سبب باینکه
گردیده هیچ جا درین نر نشماش بر سه و دلیله نه آرد و بر بعضی او عا سبب انما اقصا
می ناید و این کس ز غیر سدید که محبت متقد و غیب در کتب عبارت محبت ساجده را بعد از
سابقین و لاحقین بر محل و در انست ده طریقه نیست که بچنین عبارت فارسی از ما نه
و بشوا و در مقابل خصم خود می نویسد می نازد و بر خودی بال **قول** بال محب اقصا و نر قد
نابیه اثنا عشر **اول قول** زنده می این متناق در همین اشتیاق میگذرد که انطراف
عبد الله بن عباس با و صف آن کردار پاکو ازیشان نسبت بارکان ارمب وین امان
یعنی جناب مرقص و حضرات ریحانین بنو شمس و حضرت علی بن الحسین معاذ الله که در کتب

و خذلان در عین فوج گشته و مخاف از جناب سید الشهدا بقابل ز شوقی و آراستگی کاخ و بیتا بله امام
 زین العابدین ثمانی اوم صفی علیه السلام صد دریافت مبتلا زید شسته جانده علایق است
 عبدالستار بن سبایه و دیو چه حدیثی می نمود و چگونه بر اصول خود آن بزرگوار را در دانه ایمان داخل
 می کنند بایکدی زنگان که حراقت شکانه مجادله و مبارزه را با امام زمان کرم کرد و در غفلت و جلوت
 چرخ گفتند که اس برادر زاد و برادر دوس من بزرگ که همراه پدر بزرگوار بودم و در حب و توقیر
 خسته و گداخته شدم و میمده و در شب دشمنان این سیم زدم و معرکه یار استم و دعوی امامت نیز سید من مجاهد
 با شرم و امام نشنوم در قیوم چرخ را از او خبر و در امامت گفتم با وجود من امام با شمی پس انیماده حسد
 بود که در دل خود داشت و حضرت حسن مجتبی از غایت فراست با اعیان خود با هدایت او بی یافت
 بود و از خصوصیات استماع و معیت و خیر و ذوات خود و بوخت و صد روزه فرمود که ما در
 که موجب کف و عفو است در تومی یا نه و بقتل من شده با خدا و احد بر تو خوف یک نفر
 در دس الکلیه با سخاوه من اسے عبدالستار به قال لما حضرت حسن ابن علی علیه السلام الوفا
 قال یا قیصر النظمه یل ترے من در ایاب چنان غیر آل محمد علیه السلام فقال الله در سوال دین
 رسول اعلم من قال ان علی بن ابی طالب و نلت علیه قال بل حدث الانبیا قلت
 محب با محمد بن علی علی شمس غفله فمضی و فی ج معنی بعد و فلما قام بین یزید سلم فقال له الحسن
 علی اجلس فانه لیس شک فیجب عن ان سمع کلامه یحیی بر الاموات و یوت بر الامیس و کون
 او عینه العلم و متعاج الدس فان خود المنار و بعینه اخومن بعضا ما علنت ان الله تبارک
 و تعالی جعل و لدایا مسمیه علیه السلام المر و فضل بعینه علی بعض دانته داود و علیه السلام
 یزید و او قد علنت با ستاد زید محمد بن علی علیه السلام و سلم با محمد بن علی ابی خاف علیه السلام و اینا
 و صف عبدالستار الکفرین فقال لا یغز و جل گفت که انا کذا من عند انفسی سمع من بعد از
 الخیر الحق و لم یعمل بامر و جل الشیطان علیه سلطانا با محمد بن علی الاخیرک با سمعت من ابیک
 فیک قال لے قال سمعت اباک علیه السلام تقول یوم البقره من احب ان یرک فی الدنیا و الاخره
 فلیکره محمد و لدس استمه مقام الی قبه بطور و لیکن این ماده که بظاهر و باطن متعلق داشت
 هر باب امام حسین به مختلف بود که در چنانچه درین کتاب بار بار دانستی و در باره فتنه خدا و جناب
 کو بقضا و لا و طبعه او بود با نکار که فرید بر آن تصور نباشد و در اعیان و دس سنگین بر آن رفیق گرد
 اگر کتاب استماع آن داری باید که نشیدین قصه بردایت جناب امیر المومنین روسته توج باز آری که درین
 نیز و یکی تما مشن و دیدس و مغوش نمیدس روسته با ستاده حقیقت نیست که اگر هر مورد
 آن روزی که لایم موصوفه بقضا و لا و احب امیرین بمقتضای و آن دنیا اما بیکدیگر نیز متعلق است

باساقتن بر نفس اریاک بسوخت کلام اورالاشته گفتن آفتاب را بگل نردون است و بر
خویش یکله تاسی قوم سبیل سفاقت را فرین کردن و علمای ساقین را ضرورے بنود که بنام
رفعه چنانچه باید پروازند که از حجت فقدان ظهور وجود عدم ایشان را بر ابرای شمر و نرمنه کتابها
ایشان بکارشانی جزو محاسبه و باید در جالبقا و مانند آن بایست که گاه بیک طایفه است طاعت جمع
کردند و قیاس و فتاویٰ اشروع نمودند و حجت مجیب باید دید که در حوزه سلطنت ایشان یعنی
کوفه مبتدا قیامت و زید و قتیله جان شیرین بر بفرست ملت بر دین شاکر گردانید که همه کس میبایست
کرد و بنویست کسی بکار نمی آید و این کتابها تا لایف نور کاظم و زور و یک رساله مختصرش چندی پیش
الحواصی گشته و در جودش از دانش و پیش دست کسی را از رفعت مجلسی است که با رعایت
علوم فقهیه و فقهیه در در سال معین با مجیب در حجت شده است جناب امام حسین علیه السلام این خبر را می کند
چه مجلس میدان داری و چه برانی و انگاه در کتب معسوط معنی است و از این کتاب که بنام
توقیعین نویسنده کتب و اناتایسه که این بود و در کتب و تالیفات آنجا در ششده عدم انقباض
علمای اهل سنت انقیست شمر و قتیله و بنویسند که بکاره کس است و بنویسند که بکاره کس است
بسیار بود و در آوری است مانند پیشین و نه دست نامتدین را اگر است پس مجیب محمد از و در
و کار و دو اولین و آخرین را بر بنور در زمان خویش بود که در مصداق آنست که در اولیت و انقباض
و این بنام است که چون راه و رسم او را تالیفات مجیب را بنویسند و در نوع نیز با بنام است خویش را
نمواند و شیل مجتهد فائز و مانند او و از نفسی نمودن که میباید که در تالیفات و اعداء ارباب از فقه
حضرات اندوختن باب چنان بر آورده که اکثر وقت را بر اسه ایشان بعد از استیج مصداقین بر آنست
مفسرین نے الارض نمایان کرده پس غیر فرغات بوی و فسوات حیر از مضرومی و در دے
در جوابش بر بنی آید اکنون و جود فقره که مجتهد بلا خط آن عبارت مجیب را از دایره فصاحت و باری
بیرون که بر باید شنید و بر استماع خواندش متوجیه باید گردید که لفظ لعن کمال از خجبت بر زبان تسلیم آید
که در احادیث اکثر براسه بایان مذہب رفض شیل زرار و بشاسن داخل و با با آمده و هم تقدیم
این بنامگان حسین و هم متاخرین بنام بر او شاکر و مانند مسند اعتبار که بعد ازین متاخرین
اسم و حری آید و فقه قتالی هم متاخرین در آن سال است پس مجیب را بنویسند که در آن نظام کسین
ایضا مع رود کار و نمود و در آن زمان خود و در آن زمان خود و در آن زمان خود و در آن زمان خود
و بعد از آن امام حسین از فقه کسین بر اصولی باید کمال استوار است بر آن و در آن زمان خود
مشغول گردیدند که بر اسه از هم شید که معنی آن شمر را این حواصی است و بگوید که در آن
نرسد کمال یعنی آنکه بر بیان فقه کسین از قول مجیب معصیب ظاهر است یعنی تخلف بعضی از فقه کسین

جناب ابیرضی القدر و دیگر بنی یاشتم که مورد لعن و قتال است و این امر موثوق است بر تفصیل
حالات ایشان بالاجتماع و الانفراد و بیان اختلاف در آن از اصول اهل عناد و تعلقات آن
و لیکن بجایابانش بر طبق تقریرات قاضی رطل بوق و غیره آنکه بزرگان مذکور بخصامی حضرت
المرخصین مام حسین ع که شب و روز بصحبت آنجناب و شمع آن عالی قیاب مشرف بود و اطلاع
کامل داشتند و بسیاری از قوانین دینی رو بروی اکثر ایشان قرار یافته و نور واصل است
در کتاب الله و احادیث نبوی شریف نزول و صدور یافته پس ایشان بگوش خود شنیدند و
بچشم دیدند آنکه حاصل و انیمه قاطبه از فاقه آنجناب دل دهمیدند لاجرم ایشان معاذ الله
مانند آن اصحاب باشند که ملازم حضرت شب و روز بودند و احادیث نبوی را در دست او
و تفصیل میکردند و بعد بلا واسطه گوش کرد و دنیا پی قاضی در تعریف خویش از احادیث است که
حضرات امیر بک فرمودند که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و سلم همه اصحاب راه اود پیش گرفته
و الا فلان و فلان این تقریرات بمل می آرد که در بلای این ردت اجله اصحاب گرفتار شدند بنی یاشتم
که اهل قرابت قرابت بودند و در ایشان سخن نیست و در آن اصحاب که حضرت دور و ماندند و ملازم
صحبت بودند بکویت آنکه ایشان مخصوص طایفه در باب خلافت مرقوم و بلا واسطه می شنیدند چون
آن عمل نکردند بلکه دم استقلال و استمداد از قدرت را بر ایشان اطلاق نمود و در چند آنچه
بر آن وارد میشد و بظاهر است که قاضی در مجالس مانند او چشم از کتب خویش پوشیده جایگاه عدا
ندیش مثل مردم را از آنکه شمرند که از فرصت نکرده که هر چه بداند مثل مالک بن نویره و غیره را بر ایشان
وارد و برتری نماید چنانچه از مصعب و او هم ظاهر است حال آنکه ایشان که شمرند بر این بابت چشم خود
دیدند بودند که مفاد بان حضرت پیام شریف را بهر کس از نزدیک و دور رسانیدند که هر کس
شوند و تخلف نکنند و از اینجا است که درین سفر نوبت همراهان از اهل بلاد و بودای بعد
و پنجاه و هشت هزار نوبت رسید پس بعد از عقل است که چنین مومن پاک ازین سفر تخلف کرد
باشد و در ضمن محال بن قصه را که از حد و اثر در گذشته بود و بالیقین نشیند با سبب معذرا
این که آنکه گور شده که صدقات بحدست حکم غیر حق رسانید پس بجز حال مقصود و دعای و عجز
ند و برفص خبث الباطن میبود و شکر بر بیان قاضی حاصل شد این طعن زان شیه بکفر
رسید که ملازمین صحبت مبارک همه مرتد شدند و خوشحال گسایند که آنجناب دور ماندند و تقدیر
سبب است بودند و در این اوقات بنده حال بر همه قبولین مسلمة یکان یکان بر اصول بن سبب
خسفاً عیان شد و طشت از بام افتاده و در جلد اول هم ازین نوع تحقیق و التزام پیش ایشان
در گذشته و بسیاری از بنی یاشتم شامل شد حاجت اعاده آن مضامین براس خطاب معارض است

بر جلی اور از قوسی در میدان تعین شیخ باز داشته بنقل کلام قاضی از صفایینش می پردازم
 تا کسی را توهم نشود که در اینجا محض تیز زبانی و بالا خواندن و الا دید بهجت مجیب معصیب گشته
 و کلامی آیت مذکور بر این عباس و محمد بن حنیفه و اشائش منطبق شد تا الی قاضی فی مصالحه
 مجیب اعلافا و الحمد و م الشرفی فی فواتحه اقول **فیه نظر** اما دلائل آن قولی که
 خیر الله لایسائه مذکور الکشی لان المراد الکشی من الصحابة یمنی من عداوی القریة من اصحاب
 ابی بنی صلی الله علیه و سلم و من ادما ذکره من مشاییر الصحابة المراد من علی لما رقیه الله صلی الله علیه
 و اله المستحیض للخص الکشی فی شان امیر المومنین علیه السلام لاجمع الصحابة من اکابرهم و اصحابهم
 و لم یذکر فی کتبهم و لم یذکر فی کتبهم و لم یذکر فی کتبهم و لم یذکر فی کتبهم و لم یذکر فی کتبهم
 مع الظهور ان الکشی لم یقتض انما وجه حقیقه الطائفة الکثیرة التي لم یذکر فی کتبهم و لم یذکر فی کتبهم
 ملخص سالیین علی بن ابی طالب و امیر المومنین و ان دخلوا تحت تابعه المرتدین لاشتباه الامیر علیه السلام بعد از دیدن
 خانه عمارت و خانه دل بخوش آمد که محصلش دو امر است یکی آنکه در حدیث محمد بن عبد الرحمن گفته
 که همه اصحاب در روت و از دند و طس بقه سابق از دست و از دواهل عبا و تابعین ایشان و همچنین
 بسیار است از اصحاب که نفر جلی را شنیده بودند مستثنی از روت ماندند و دوم آنکه تابعین خلفا
 و استثنای هر دو و او که دانستند که ایشان ستمی خلافت اند بعد از این و در طعنات یافتند
 پیروی جناب امیر رضی الله عنین نمودند و هر چه جوش و خروش در بیان حقیقت چند امر است
 بر اسرار ایشان ناظرین و ساحتین برین بیان اکتفا کرده می شود که حقیقی نماند که روضه چون علیه السلام
 از اصول خود اصحاب سید المرسلین و غیر ایشان و ابو ذر و مقداد و دیگر دیدند بلکه در کتب معتدل
 صحیح و غیره این هم است که راوی با امام صادق گفت که عمار را چه از آن نفر می وی ارشاد نمود
 که از هم در آن تنگدادر آمد و اگر کسی را میخواست که بر طور استقامت قدم بر این دوام بود و غیر از قدر
 کسی را نتوانی یافت اینجور است و اشائش در کتب روضه چنانچه بر پیغمبران تا ایفات دیگر مخفی نیست
 بلکه کلام بیان قاضی طال بوق دلائل دارد که در استثنای غیر مقصود است یعنی خروج آن دو که
 سید را قبول ازین در بین ورق دانسته که آن صحابی بر تقریرات امامی که بود شرف حضور و ازین علیه
 در غضب امیر نه داشت تا این علم عظیم را متواتر ببید قاضی چون دیده که بعد از قول بارتداد و صاحب
 چنین از اصول و خرج که ماحو دار قرآن مجید و حدیث صحیف است و ناقلین اصول و خرج
 ازین مردم انداخته ای نمیانند این تا ویلات را شرع کرد و فریب و جلا سازی آغاز نمود و بنده
 از اهل فرعون موسی اما بقا که یعنی با شتم بر طور سابق پس در اجلا ایشان ابن عباس سلطان المومنین
 است که از جناب امیر المومنین ماند و در اهل بیت کسی نبود و او منافق و صاحب ریاء و سوء فاعل است

حقوق مسلمین و خادان امام اندرین برآمد که معرفت سابقا و الان حال پدر بزرگوارش که براس
 بقای عمده ستاقیت چاه زفرم در غضب ام کلثوم طرقدار عاروش شد کما ذکر شد فانی تقاضای
 طاهر و یابهریس از روضای بنی باشم شاید حضرت عقیل را که برادر بزرگ جناب میرالمؤمنین بودند و در
 رفاقت معاویه بن ثابی سفیان سیر جنبی خرامیدند که خلقی مثل کائنات الله و در هندو مال بقدر
 مذکور چنانکه حضرات امیر اصول شمشان ابلهیت بشهر نگاه نمیکردند کما فی مصابح نقاضی بشار
 طهرین الشمس درین مقام از انتقال کشمیری تکیه ای علمی رفقه متعلق بمباحث فقهیه و تفسیری
 و نحو بوقوع آمده لایق آن بود که در رساله مفروقه درج شود و مشتبه گردانیده امیر که چنین خوفافتما
 از علمای طاهر صادر نگردد و ولیکن چه توان کرد که طام بطول خوابند اینجامند انقضای جلد بنی باشم را باقیست
 بدست خود کوشیدن در نه زبانی گفتن که اینها همه نام دارند و نگار و اندازی که بجز و گرفتار و انقار
 با غلاف متفرق شدند و نیز که خواستند که قاطره بکشند برای ناز جانان و اگر از توایعیم نشود بر نیز
 و تا پایدار ای بگریزد کاش حضرت امیر شکر خود را که لایک شائک السلاح بودند بغار و حق می نمود چنان
 امام علی عقی فوج خود بر تکیه کل علی الشطاط فرمود تا معلوم شد که زمین و آسمان را بر کرد و فضا
 کالغشیه علیه من الموت چون او نو در سوار سلج را بر آنجناب ظاهر گردانید تا امام مرغوب شود
 و از اراده شروج باز ماند کما فی ترجمه بجزایح که در مصورت خون اعاف هم نمیه بخت و مجا
 قطره باقی نمی ماند بلکه حضرت عباس با دست بر فاد و حق می بخشا و که ترابا مالک محمد و سه و سقین
 و حفاظت کردم و گردن بر ریاست تو بطل فیه الیمن فانی می شد و نتیجه ستاقیت زفرم نه حلال شد
 با کجسلب از حضرت عباس و فرزند او کسی نماند که آن بزرگ که بر فاقه امیر شام بود
 و بعد از آن جادعی اجل الییک و سحر یک گفت کما فی جمع البحیرین و مطلع النیرین و من
 جناب مرتضوی بقی سلطان المفسرین درین کتاب و تفسیر اهل بیت موجود و دلیل بر کوسا
 پرستی او یعنی اطاعت خلفا بطریق و پدر بزرگوارش نیز بر همین مذہب جان بجان او فرین
 سیر و چنانکه مراد از فقه کسی نگذشته باشد که مذہب این خاطر خود و دان بزرگ در این
 باب خجسته بود و اگر باشد بر هر فریاد و این بیان جوید اشک کما فی اخر شعبه و اگر
 کما فی تازیه و میوه دن طاسمات فیخره منظر نیست تا عوام بدانند که منور او در صدد
 و الزام و عین فرزانند و دم شریفی رحمة الله علیهم امیر و دوازده و خود در نبالش میگذران
 بلکه نوید نظر بگوشتش شعله میسر ساند حال آنکه تراقتش از الفا و معانی عیان است تا اراده او بر جمیع
 مذہب را بهیم غیبه محتاج به بیان کما اشترنا پس با بفرورت یا دیا دیگر که کون یصلح الطار
 و الله و الله بعد از این اهل جسد و الزام را درین معنی قیل و قال و جنگ و جدال یا

کو بدین شان آل عبا را بعمل شیعہ رافع است آنکه بدست راسبوی ایشان بگردان و کشتی میس
 الفت بین چگونه مخالفت آن توان کرد و در فعل این امر آنست که لفظ روت تقدم ایمان اصحاب
 را بنخواهد پس اولاً قاضی ثبات رساند که کشته و امتیالش قایل بدان بوده اند و خلفا و تابعین ایشان
 بدل و جان از صدقین توحید و رسالت شمرده شدند تا از مدافعت و طردان کفر ایمان است تحقیق پذیر
 و این کلام را هم بے سند گفته ام بهرین که جناب محمد ثنائے الاناسے در ضربت حیدر که اهل طرافت کاش
 فخر زاریه نامد و نیز بیان بقدر کشفه و زکار صدق و عجلایه و خطاب رشیدان الفت لا انار الله
 برمانه چاقاده می نماید که اگر عبادت مذکور را در تائید این امر آورده که کشته مذکور قائل بود
 اثبات آنهم از کلام مذکور خائے از اشکال نیست چه فعل است که سید نور الله یعنی همین تامل بوقت
 این کلام را بنابر تزل و تسلیم قول صاحب فوائدی که مشعرت بقائل بودن کشته باین قول حیث قائل
 و من بقوا آخر کفر الصدرا دل روسے الکشته فی رجاله الی آخره ضروری باشد و مقصود از تعطف العباد
 از نیمه نفی است و تخمین و نظر اسے شان از جناب کشتی دیگر اجله علانیست بلکه مقصد آنست که قائل
 متعرض در شیعہ ام سالک استلال نکشته و تقریب استدلال و اتمام گذارنده انتہی یعنی
 احتمال دارد که نزد کشته روت مذکور محمول باشد بر مبنی تبدیل مکارم اخلاق بخصایل سیه و شمول نیمه
 مبنی اینست که اهل رفعت و علو منزلت را ضروری گیرد و کما استعز به انشاء الله تعالی و نیز از جمله تعریجات
 اوست در کتاب مذکور درین مقام که سید علی بن محمد که مراد قاضی ازین عبارت صحبت ایمان
 ایشان او را و عسر و حزن از استاد و ثنائیک باشد چه کمال که مراد آن باشد که انفاق در سید مذکور
 شان در عسر و حزن رسالت تاب کاسین بوده بعد رخاغت انحصرت بر دریافت و بهر آنکه
 عسر بالار تداد و کمال عدل علیه قولیست مقام آخر من ذالک الکتاب حیث قال فان
 کفرت فستعلم من تحب کلام المصنف لیس الشیخ الحلی و صریح کلام بعض علماء مذکور بهر فی غیر
 مؤلفه و مع اعتقاد آن الذین یخفون الحق خلافت من علی علیه السلام و خروج علیه و یقوا کانوناسے زمان
 الفیر علی الله و علیه و آله من المذنب فقیهین خلا و وجه الاستدلال بالا حدیث المذكور علی اکهم
 از سید البیضا لیس علی علیه السلام و علیه و آله و سلم افلا نسے لا یستدوا المذنب فی لانه کاف بالباطل استلما
 و کاد و یقتل و یحرق و یأثم و یأثم علی الله و علیه و آله و سلم و یأثم علی الله و علیه و آله و سلم و یأثم علی الله و علیه و آله و سلم
 الاصل فی و سیرا المستحکم علیه السلام و یأثم علی الله و علیه و آله و سلم و یأثم علی الله و علیه و آله و سلم و یأثم علی الله و علیه و آله و سلم
 سکه فی قریه الارزاد و سیرا المستحکم علیه السلام و یأثم علی الله و علیه و آله و سلم و یأثم علی الله و علیه و آله و سلم و یأثم علی الله و علیه و آله و سلم
 السلام و یأثم علی الله و علیه و آله و سلم و یأثم علی الله و علیه و آله و سلم و یأثم علی الله و علیه و آله و سلم و یأثم علی الله و علیه و آله و سلم
 من النفس لیس علی الله و علیه و آله و سلم و یأثم علی الله و علیه و آله و سلم و یأثم علی الله و علیه و آله و سلم و یأثم علی الله و علیه و آله و سلم

قتلا و حفر قایم و در بسته فی اعنایتم کما نطق به الكتاب و اسند الی آخره متعارف است
 بهرگاه بیدر عظمی از این شجره بر روایت کشی و غیره او در باره روت صاحبها و این
 متوجه شود خواهی دانست که بطول مقالات همین را به مفتوح نموده که اصحاب کرام بخیر
 از اخلاق کریمه نسبت به جناب رسالت و اهل بیت داشتند لب از وفات شریف انوار
 اخلاق سید بدل کردند و از دایره عمر و میثاق سابق بدر آمدند حاجت به بدان نیست که در
 اینجانب تمهید است بذكرش زیاد و تراده تکوین کشیم و شارح فخر دین به آنچه در شرح فایده
 گفته غنچه یب بطور تفصیل خواهم دانست ان شاء الله تعالی که بر احوال شیعه زیاد و ترگو
 بلکه تشرف در دست چون انقیاد امر رسیده که مراد از اندام روت شرعی نیست یعنی
 که بان کفر علی الایمان پس از تقلیدین قاضی باید پرسید که آیا کشی ازین قاعده مندرج
 مذموب امامیه که در احوال صاحبها مفصل است و در گمانی کلینی هم مذکور در آن باب
 سنعت است با حدیث مصدقین مجلس نزول کتاب مقدم مشتمل بر دوازده محیفه است که
 هزاران فرشته همراه جبرئیل علیه السلام بودند و طرأوا آخیه جواریشان بود و قوع آمدنا
 انکم در مضبوط و غیر از حضرت منی و جناب وصی کشته باقی ماند و بعد از جوشن خورشید
 و اتم بقیه آل عباس را خواندند و در یکایک یگان فارغ خطه نویسانند و محضر بر آن کنایند
 که اگر چه کبیر استند کفتم نباید ان گفتن و دوم زدن استند محقق او علقه و عرقه فصلانی
 الجلد الاول و کتب اصول از اولین و آخرین رفته مثل فقه سلیم و حق البقیین بر آن گواید
 که بجز وفات شریف جناب سیده را بر دل دل بزمین سوار گردانید و تمامی اولاد خویش
 حتی کائنات شیره نواره بر اسه انظار یکسی و فوج کشته بخت کا زار با امام المادین و الانصار
 در برابر گردیدند چون تسلیم کنند فک که بگوید و بودند گویش حق پرش رسید به طایفه بازها
 خویش بر نایب صدیق تاختند و همزمان یک استاده شریف باز سرش از دوش او
 برداشتند که حاصل فی الجمله الاول و در واقعات دیگر در در انگشت خالیدین و امام
 چنان فشاره دادند که جان خود را بلبید کرد و قریب بود که مستی امام المادین بسن شد و دنیا
 در حق البقیین است و در زیر که اراده پیش تو بجا عرفت قبضه ذوالفقار حکم گرفتند علی
 انما علل و از جناب روایت صدوق ظاهر تر شد که جناب زهرامعین بودند بطور فرشته
 روز که فاروق را بر زمین شهر دیدند و جناب سید شریف رسیده بود و دو سنین پاک را در میگوید
 جناب امر علیه السلام کمان به تیر اندازد و ساختند که فاروق خبر یا با احسن او کشته
 گفت که دانی که فایده المومنین ابابین امیر خصوص شریف درسی بود و از هدم کعبه تبرق

قرآن سین زیاد تر بود پس عیان گشت که حکم کتاب مکتوم را نشیند و البتہ در دوحه و نقص موثیق که
 بر دو و سه حضرت سید انبیین و ملائکہ مقربین و ملا و اسطوتہ را ریاخته بود گوشتہ مذکور و پنجم وقت
 سبط البند فذک و صنعت مصارعت جناب شریف فاروقی اعظم بر اصول مسارین منافقتین
 بعد فوج کشی یعنی رفاقت مساربہ با شرم عمل آوردند مسموم را موشش شد کہ در مجال
 اعور و مجلس بدگر در کافه و مجاز بسر از ان برویات اکابر شیعه و اوند و انجم یاد دست تانیا
 مدنی گشت هر گاه در دوحه و نقص چنان موثیق در احادیث کافی و غیره موجود باشد پس بگفت
 استبعاد آنرا نم بلام استناد که کسی چگونہ روت خلفه را بآل عباس نسبت تواند کرد و سوار سے و لدلی را
 بے زمین از ان قسم کما اولیت بر اسے عالیشان صدقہ نور فرعون اسماعیل بن بے دین و در عین فرید
 و اسے اہلبیت طاہرین باقی ماند و طعن علماء سے دوم خصوصاً جناب اقدم الامام حسین و در کتاب
 مکتوم در اعور الحنفیون در کافہ بر جہ سے نور باشد و در نہ اولیت خلیفہ عباس سے حضرت زکریا از ان قسم
 یکہ قرن لازم سے آید و تفسیر کلی قدیاد که کیلیاد که انکس نفقا بے نیروی کہ در سوار سے و کتاب
 رسالہ الشریعہ بر اصول مدعیین مرید و انور شریف غاسلے از لطافت نیست کما شریک بر جہ سے انکس
 این سوار سے کہ قریب اوقات رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سہم بلا اختلاف نم نمے ذلک و تحقیق
 در دوحه و نقص مکتوم و تحقیق در مجاز است و اول و تقبل بر فرعون حضرت ابراہیم علیہ السلام و نقص سبط
 الخیر طوم الطویل کہ اگر باشد و فرشتہ کورہ شوق و ثبات بر تر اسے مادر کرم صاحب الامیر و ذکر و قید و بند
 سہ کلان عباس سید نور و قاضی سوار اب در کمال ذلت و خستگی روانہ کرد و شدند کہ در انحد و سوار سے
 قبیل عجم اسکان بتدبیر خود و خضر زید سعادت گیش علم با سے حد سے بر جہ خود باست غصب اسکان خود
 و در یونقہ از حق و مادر سے دست برداشته و پیچ حریت کار سے نفر خود کو فرغنا الحال کما قبل اسد
 القرون والدیور کما قلنا دین امر و بارہ جہاد و فوج کشی کہ شب در حضرت فاطمہ زہرا علیہا السلام
 جناب امیر عجمان مادر سے ساختند چنانکہ از کتب شیعه ہویدا است و از علل شیخ المشائخ شان
 و احکامش پیدا است هم از اولیات آنجناب است بحدی کہ اگر فرزند مطالب فذک جناب امیر
 معاذ اللہ بر اصول دشمنان دین مانند بنین رحم پرده نشین نمی شدند و مثل خانان و فرزندیک
 و شجاعان میدان و خلیفہ بنی ہاشم دست بدامن صدق و صف امیر و نذر ایمان و جہاد
 بر اصول شیخہ بن سبار شیل شقیہ با طاق نمے گذاشتند البتہ کارزار سام و زریان و جہان را
 از یاد مردم پاکیز و بھقان هم بریزت لطف ایست کہ انہم در حقیقت او دوحه و نقص موثیق
 و عمو و باشت و شب در فر بر بغل فرعون طعن کنند و حرمت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
 را در بر و جہاد عایت نفس را بیدند و در وجیت ام المؤمنین در بیعت سیدہ فاطمہ زہرا علیہا السلام

صوت البني لقد ضربت انت لايك وفاروقه عندا من رسول الله صلى الله عليه واله وسلم للعا
وقال سعد بن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان الله قال لايك الذي بينك وبين الله تعالى الله تعالى بهم
ولم يزل بعدا دخل برك وفاروقه على رسول الله صلى الله عليه واله وسلم فبما سألوا في دار عياض
لما مر بها النبي صلى الله عليه واله وسلم قال ان حرم من المؤمنين اموالهم منهم احياء وقبائل
يا عياض لو كان هذا الذي كرمته من دفن الحسن عند ابيه بسواة الله عليه واله وسلم احياء وقبائل
انه سيدفن وان رعم حنك قال ثم تكلم محمد بن حنيفة وقال يا عياض اني سمعت علي بن ابي طالب على رجل في
ملكين فنسكت الاملاك الارض عداوة لينة يا شمر قال فانيات عليه فقالت يا ابن الحنفية بوال القوا
يكنون فاكلامك فقال لما اسبين واني متدين بمدا من الله واله وادله ثلاث فواظف
بنت عس بن عاصم بن عمرو بن مخزوم وفاطمة بن اسد بن بكر بن فاطمة بنت زائدة بن العيص بن ابي
بن حجر بن عبد مناف فقالت عائشة لعيسى عليه السلام نحو اليكم واذ يهدوا فاكتم قوم حنيفة قال فاف
الحسين الى قبره ثم اخبرته بقصة بالحقين يعني امام باقر ع فرموده امام حسن وصيت نمود که ای برادر
که چون بمیرم سلطان اخروی بسیار در روی قبر شریف متوجه کن تا عهد خود را نکرده کم باز بر مر از ما
که بسیار بقیع دفن کن غنچه است که از ما نشسته که در سن برسد که مردم میدانند عداوت او را
بجز او رسول و با ابا بیت چون امام حسین از نماز جنازه فارغ شد با نیکه حضرت صلى الله عليه واله وسلم
نماز جنازه میگذازد و جنازه محازی قبر لعنه گذاشت عائشة را خب که در نماز امام حسن را براس
دفن آورد و نماز بخت هر چه تمامتر سوار شد بر زمین در را کوشی و کسی از زنان بر زمین سوار شده بود قبل
از او پس گفت جدا کنید جنازه را که تنگ حجاب از حضرت نتوان کرد امام حسین گفت که از سائینک
حرمت مقدس تو نموده و درت و داخل کردی در خانه حجاب کسی که حضرت دوست نمیداشت
نزدیکی او را خ از تو سوال خواهد کرد که چرا حسین کردی پس بقضای وصیت جنازه آورد و مردم در آن
بود تنگ را چگونگی بجزیر میگردیدند و حق تعالی فرمود ای سو من و دشمنای من در دنیا بیدار بیدار و اگر فرمود
که بلند کنید آواز ما خود را و این خبر تو برای پدر و فاروق او کلند نزد گوش حضرت زدی و خدا سبزه
که بدستیک آفرودم که بپست میکنند آواز ما نزد رسول الله خدا مخلوقشان را از تو و براس تقوی باقیست
پدرت و فاروقی او اودیت رسانیدند حضرت بسبب قرب خویشی رعایت حقوق نکردند که حضرت فرمود
حرام است از سو من و در حال موت انحرام است از ایشان و زندقی نیز قسم شرعی بخورم که دفن امام حسین را
که کرده داشته اگر جائز بودی سیاه را و فرای تعالی البتة میدانست که او عقیب دفن کرده میشد اگر چه
یعنی تو خجاک می آموذار محمد بن حنيفة گفت که روزی که در را کوشی و روزی که بر شتر سوار شدند
و مالک نفس خویش فریمن نیستی بخت عداوت بنی با شمر عائشة گفت این کرده فاطمین کلام میکنند

توان برادر که اولاد خود سخن می افروزند چاره آنکه با اتفاق محققین طرغین و اقتصای درایت و فضل کتاب
مستطاب ابو بکر زریق دیار غار بود دعوی اذیت حضرت از قرب انشالاش از قاتب راجع طمانی دانستن
است و امام حسین بکلمه ممل لب مبارک نتواند نشود و امام باقر سهیده گوئی نتواند فرمود بلکه سخن نکیه
فخر نزار جند شش امام صادق بود و ولد فی ابو بکر کریمین فکیف که از افادت ائمده در تقاسیم بر می آمد
که رسول خدا صلی الله علیه و سلم ابو بکر صدیق را برگزید و شرف صحبت نیست بقیه مرده و تقوی که انصافین
فی سفرک من لاری لکم من الفضل علیه چه جای آنکه حق تعالی فرماید یا ایها الذین آمنوا کفوا
والمناوین و کلفناکم کثیرا فکیف که علمای رفته و منصفین و علولین شیعه این نوع آیات انهم
استدلال فرمایند که حضرت ایشان را با عیانم می شناخت و از کتب بقیه انهم ظاهر است که حضرت او را
درین سفر بخوار فرمود و اختیار هم نمود و او همه معویات را عین راحت دانست و طالب ثواب باشد چنانچه درین
والتبایس با شیعه امام حسین از عبدالمجید خود رسول الثقلین روایت فرمود که آنجناب اصحاب ثلثه را چنان در ربه نظر
و متعالت غایت فرموده که این هر سه را گوش چشم و قلب خود قرار داده بود و کما عرفت و البته از قرب
چنین مصاحبین مردم در زندگی و موت نورسندی باشند و از بنیاب روایت حسین از اجازت شریف برای هر یکی از
خلفای راشدین حاصل شد پس لفظ تنگ حرمت و ناموس اگر بگویند کسی از عقلای زبان تواند آورد که البته
هر کس بودن این اعضا نسبت بخود ضروری میفهمد بلکه از کلام محمد جدایی را محال میدانند کما لا یخفی علی من بین
القی السمع و یوشعید علاه سبب کمال حیرت است **قول الله** ما تشاء و اخل کسی را در خانه خود که حضرت در
یداشت قرب او را حال آنکه انصافی ظاهر است چنانچه مرقی صاوی می آید که حضرت بنحو است متیش را نزد توایب
یا که خواست برای مدینه که از قول اهل صحابه و این وقتی توان گفت که حضرت خواسته باشد صحبت او را نه و متیکه
حضرت مکرده شد پس رفته کاؤب اند که گویند دوست نداشت قرب او را بلکه اقرار دارند بر امام حسین و
مقتضای علوم لدنیه آنجناب چنین می نمود که محمد بن جعفر را سرزنش فرماید که خمیرش از حسد بود و قساویش
مقتضی بجاوت جهر اسود شد بخت کفر داز امام حسین و زیارت نیرد رفت برای ثواب مزید زیرا که چون او
گفت که هزاران درانیم و نا نیز برای تو مهیا دارم فرمود برای تحویل نیانده انفعین المطلب خیم آنکه حال
سواری برای فوج کشی و کفار و قبل ازین بالا جمال عیان شد پس آن گفت که این روایت اگر صحیح باشد
تقلید جناب نمیکند خواهد بود مگر فرق نیست کما عرفت که آن خلاف فارغی ننگو رود و می و این مجرور
سواری دراز گوش مریاد و ترافرموش و اگر عقل رسا داری بر ملا خط این وجهه روی که گفتا روی
و خود را متوجه روایات معتبران انسانی ننویسد و الله من مکانهم و اگر اشتقاق معاملات قاضی بطل بود که
که در صاعقه مشرق حقیق گرفتار شد و انواع عقوبتش را شرح کرد و مستحق می بنیادم پس نموده آنرا
هم بگوشت دل بشنو و خاتمه آیت ندرع انباءنا تلاوت کین روی این فی بعض السنوات القیدیه قدر تزلت

صایدی من السما علی قریب من ضریح النبی صلی الله علیه و آله وسلم من شدت بعض تلك الارض المقدسه هذا
 ونحن نعلم بالبداهه ان هذه الصاعقه انما نزلت لاحراق الشیخین واثرا لهما من الیمن جزا لهما بما فعلاهما من الظلم
 والفسین وطلیبه الخیر طیب ما عن سخته بنی النعلین واما ثالثا فلان احتمال قتل علی صلوات الله علیه الی
 جواز النبی صلی الله علیه وسلم مدفع بان یشیر بقیور المسلمین یا الایمة الطاهیرین غیر جائز فی الشرع المطهره
 فلا یشاق للملک القاتل الاقام ینقل علی علیه السلام ولا احد من المسلمین انما یشاق فی ذلك فی الکفا والنهار
 الذین لاهرمته لاجسادها فی شرع السید الختم فیخرج عن جوار الابار الملک الیما لهما باستماع زبیر ثم یوم فی القیور
 ان یلغی ورسالهای قدیم قریب ضریح مقدس بنی کریم صاعقه چنان شدت افتاد که قطعه زینی اذان محفل
 پذیرفت و ماگره و شیهه بالبداهه یقین کردیم که برای سوختن اجساد شیعین و اخراج ایشان از قریب سرد
 عالمیان این آفت واقع شد چو نکه ظلم بسیار کردند پس ساحت قبرش را زبیر طینت این هر دو پاک
 ساختند تا ذره از جنابت و ران ضریح منور باقی نماند و اثری را اذان نامی نباشد چنانچه از عبارات
 مصائب قاضی ظاهر و بارش بدویم آنکه احتمال مزار احمد و شریف که بر حدیث ملک نقال نقل حشبه چنانچه
 لازم می آید بسوی جوار رسول مقبول جوالش آنکه کند بدین قبر مسلمین در شریعت مطهره درست نیست
 چو روضات اید طاهیرین پس فرشته نقال را از کتاب آن حاصل نباشد علی نقل اجساد و کفار فجا رماصل است
 که حرمی ندارند و شریعت از جهت بیرون کرده میشود از قریب ایراد و مانع این بزرگان از قیادتشان
 بود چو ریزیشان نشوند انتمی حاصل قول القاضی مختصر آئیده در یتقام طبعیت خویش را از نوران و او هم قلم را
 از جلالان که وادون دشنامهای سخت است بر عادت شیعیه باز داشته باین حرفی چند قناعت میکنم که البته کار
 حضرات اید که بر بطور علمیه المونیان بودند و اجملیتی عند قریب نیک محمد صلی الله علیه وسلم مستقر و قرار اوران
 ناخور است و وقت اذان تدریش مموله قبول شده باشد پس این استقدار و قرار اید و شیعیه بیان فرمایند
 که چگونه بود معذک از تحقیقات تجلی عیان است که چون حضرت سعدی بود برای دیدن عذاب
 شیعیان مناد الله دعای رسول خدا قبول شد تا چشم مبارک خنک گشته باشد پس تناقض لازم آمد که
 که لا شیعی سجان الله قاضی میگوید که شیعیان در خطبه مقدس نیستند تا ما غش شریف میشود نشود و معلوم
 و غیر او مخصوصان قائل آند تا قریرت عین باشد فهم فی کل تیه سیون و فی الجبل و السهل تبعیون و
 رطل بونی را با دمانکه نقل تخت بلقیس یعنی الله عندها در کتب او چگونه بود نقل و مراد من از کتب
 نفوس اما جعفر است که ما مور با حکام نفس الامر بودند و عا ندفسین ایشان حکم بدان کردند و مخصوص
 آنکه هر چند نیست که مکل از جوار و النفس یا بود کمال حر است نگاه داشتند لیکن ملاک حکم الهی و ملی رضی
 پیش حضرت سلیمان نماند و سرعت و عجلت ملاک تبقوت نماندی در عقل هر کسی از مسلمین تواند آمد که چون
 علاقه را که برادران و دیگر حضرت پلغس لیتد بودند وقت انداختن آنجناب در جابه قطع نمودند حضرت جبریل

از مقام خود بکمال ایزدی چنان بجلالت در رسید که حضرت یوسف بر سطح ماه بنهاد و از گزند رفته محفوظ ماند و از اجل
 این امور خیر حق عاونه و ظهور اعجاز که است و کسی از ما انکارش نتواند کرد و شیعہ نیز اگر انصاف را بستانند
 تا بپس فاعل جنبای اید بقره مقدس نبوی صلی الله علیه و آله محتاج بکشدن قیور نشد و ظهور آن بر عواصم نشی
 لازم نیاید که رطل یون برای رد سخن مژده مشرقی و تا بیا دارد و علی الارض و قدرت تائیدی را حقیقت
 انکار میکند پس جنبای مقدس اید از جناب رفعتی و مشرقی تا حضرت امام حسن عسکری در مقبره شریفین خواهند بود
 لایزم قبل ازین شیخین خطه همچو حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بودند اکنون هم بپلوی جمیع اید باشند و بعد
 نور علی نور گردیدند گویند در ایام محرم شریف مجلس غریب شد و خبر داد که مرثیه خوانان همه جمع شدند و شمع
 عطا و خادم و اولیای نواب آصف الله قدس بود که مقامی درگاهند ایام شد چنانکه اشارت کردم آورده آمد
 که چون بر اهل شمری شکست افتاد و لشکر حالت از هر طرف برای نیب و غارت هجوم آوردند و خواستند که
 عمارات مقابر بزرگان منهدم کنند و سنگ تراشان و دیگر عاملین از مژوران اقرار کردند و تحسید نفقار
 گفت چو در اینج بکشید اگر این بزرگان درین زمین می بودند بهمت انشان مستعد بود که محافلین مظفر منصور
 شوند و مقابر را منهدم گردانند آن بزرگان بجرم شریف نبوی متعلق شدند و کسی از ایشان باقی نماند
 پس چون بر حدیث ملائکه نقل علمای شیعہ تشبیه کنند البته این امور را تجویز نیک اعتقاد کرده باشند که
 شمر تا و العجب که طاهر نقل دلالت میکند بر احضار نیکان و اخراج بدان و قاضی تخصیص نمود نقالین را بجزای
 و در حقیقت دلیل نیارورده و بر ظاهر است که ناظرین نه اخراج را می بینند و نه او خال را در برین تخصیص لازم
 آمد محمد می اید از اینج تمنا میکردند و کافی نیک و دلیل علی الجلاله مع قطع النظر عن التفاضل کما سبق
 و در نهما بر این روایات که متفقین شیعہ برای اخراج شیخین رضی الله عنهما مستعد و پرداخته معذور
 نباید شد و معنی این کلام مقدس نبوی مطلع نظر باید داشت که مگر قباب او را شوق کرده بودی و قتی که از
 اسامه رضی الله عنه در مثل شخصی عجلت واقع شد و من تحریم که آن شخص که هم بپلوی جناب امام رضا است
 و از روایات بنمود وجودش در قبرش واضح میشود بکمال آنکه اذانت الشی شین بلوازم یعنی کتاب امید
 هنوز از تیر زبانی در حق او حکم میکند و عمل بران جاری است پس ملائکه نقل آن ناحیه مقدسه را مجرا
 پاک نکردند سالانکه بر اصول شیعہ ظلم او هم بر ذوات طاهره اید بدی بود و دوم بر سادات دیگر تا بحدی که
 ایشان را زنده دفن میکرد و لیکن از ائمه شیعہ بر تحقیقات قاضی با بیرون نهاد خدا یا بود و شش
 بقدر ساحت و قبر آنچنان زمین مقدس را تحریف کرد که لازم آن هنوز بزرگان روضه جاسیت و طهارت
 جسم مبارک رضوی بران غالب نشد قس علیه مال فریح البنی صلی الله علیه و سلم چنانچه از تقریرات شیعہ واضح
 است اگر انیمه الشیعین با گردانند چنانچه واقع که بلا بلکه و زنگنه قابل را غیر چنانچه در کتب ایشان مذکور
 است در عدل و داد امام مدعی پس سبب قریب را چو از نظر ساقط میکنند و مذہب کاطیه و ذمیه را که

عزیز می آید ان شاء الله تعالی بظاهر هم اختیار میسر می آید تا اهل شرع و او این بزرگان از رخصه چنانچه باید
استانند و انتقام کشند و غرض که او این بهفوات و کینات خیر از خالق ارض و سموات از که توان خواست
آنکه ظلم شخنین معاذ الله جزیر یکذات یعنی حضرت مر قنوی بنود کما یدل علیه جمع البیاضات چه از ان واضح است
که عدل و داد ایشان بر همه کس مشمول و آشت مگر بر جناب امیر و عاقل میدانند که این منی بر اقرات بلکه از
جواب ایضاح و اوضح که هنوز در بر و دوات الغرض محال از معاملات جناب امیر کمال صدق و صفا حاصل بود
و گرنه و او دکلالت و کفالت میانه شخنین و حضرت زهر ارضی الله عنهم چگونه میداد و لعمریه با قیل و
سبب عدد و داریم بیار ما لطف بیکران دارد و الغرض در جهان قبور طالمین از رخصه بخیر نکردند که صاعقه
بر ان افتد مگر خطره مقدس است به الماسلمی را از جنت قریش بخین و در غنی حقیقه انالیق حضرت نیزاد اگر کرده اند
و بعضی ظلم نموده و شاید که بتوجع الهی درین اوراق بیاید و حاصلش بیان اشتیاق تر بار راست اگر حضرت
شخنین را از جوار خود دور کند کما فی شمس القرون فی الجبل بر ایمان ایشان ممکن از ان لیلی نباشد که رطل بوق
بدان افتاد و میگوید بعضی روایت صاعقه را از غنمت خود کما فی سیدانند و اهل سنت همین جهت صاعقه
قمر الهی را آورده اند که کما فی الله که کما فی الله که کما فی الله که کما فی الله که کما فی الله که کما فی الله که
کما فی الله که کما فی الله که کما فی الله که کما فی الله که کما فی الله که کما فی الله که کما فی الله که
این امور اعلی و اشد بجا می افتد و در اندیشه شری ذهاب الله نوره و اهل عالم را چه خاص و چه عام
با یکدیگر بی اندامی رطل بوق را بجانب رسول قبول نگاه کنند که بافتان صاعقه بر سره مقدس قابل
شدنشان نداد که از شیشه که نوشته از کمالیه باشد یا ذمی تا قاصی و در باطنی ایشان کرد که آئین از غنمت
یعنی و وحی غنی از غنمت و ایضاً نموده اند کاش بیان میکرد رطل بوق در کسب المناقین ناصب عدوت السیئیر
صلی الله علیه و سلم از کتب خویش که بعد چند سال این واقعه بآید پیش آمد یعنی صاعقه مذکوره و سلطنت
کدام یکی از سلاطین اصریح منور افتاد و نام مولفش و کتاب و راوی چیست تا هیان میشد که ان بی
ادب کیست ازین قوم تیره باطن و کفار و فجار ما جن که این سیر روی را به نیت جنت معلوم قصد رگشته
و میره او مصداق قیاس است لکنی مظلوما گردیده و لکن چون مقصود اقرار است بجزیریتش رفضل اگر
تمام کتب رخصه را غنای کنی کسی را از سیه کاران نخواهی یافت که بقید سنین و ریاست سلاطین مقید
کرده باشد و اینهم قدری برایجاد و حدیث تا بکاران و اهل نسب و مکارانست اینک بگوشت رسیده
سخنی بود اقناعی و خطابی که این قوم بی حیا از ان خجیل نتوانند شد و لیکن خود درین عبارت بر اینین
قطعی بقدرت ایزدی و تائید الهی بدان قائم است که رگمای اعتناق این طائفه فاحشه خصوصاً
رطل بوق عوج بن عوج را می شکنند و بیخ و بنیاد مذہب و دین این معارین می کنند زیرا که از عجارت
مصاب ثالث بالخیر قدوه اهل شرین قدر مثل بدی نزدیکه قطعاً ثابت شده که از خبت این بدی

بزرگ معاذ الله بلام مذکور وقوع یافته اکنون امری که جمع علیه باشد و کسی از فریقین سر خود از آن متابذ
 و زینهار جای قرار از آن نیابد و دل و جگر این قوم مورد لوم را بسوزد و آتش جهنم بخمن ایشان بخورد
 بایش نیند که خلافت صدیق اگر که متصل و فانی سید عالم و خرمج بن آدم بوقوع پیوسته دو سال و چند ماه بوده
 و مدت خلافت فاروق اعظم ده سال کشیده پس تا زمان ممتد آن مقام مقدس بر خیال این و جال ناپاک
 مانند از خبث طینت صدیق معاذ الله چنانچه در عبارت مذکور خود شن تصریح کرده و تاملی دیگر بعد شهادت
 خود فاروقی از زیاده تر ملوث ماند با یقین تا او را مامتها و خلافتنا بطن و تخمین فاجر و البربر علی بن
 ابی ترثم من بقوا تکذ و کذا و لعذاب الاخرة اشد و البقی و هر که در افتاده حضرت امام جعفر لدانی در حدیث کافی
 عذر نماید مقصود اصلی رفضه که بالذات دشمنی با جناب رسالت آت است حاصل میشود زیرا که سببیت از
 بالا رفتن بر سبقت سبب شریف و وقت ترمیش آن بود که بعد از شرف حضرت را با بعد الامین خوانند و دید یا
 نماز یا توجه بعضی از واج و از جمع البیرون عیال شد که حال مؤمنی بر سرخ مانند اهل دنیا است از باطل و منقاد
 و ملائیس و زیارت حضرت بطور مذکور و روان آنکه تحت با از قبضه لیس جدا شده باشند ممکن بود پس از میان
 جعفری رض عیان شد که صد مبرقبر شریف رسید و مقصود رطل بونی و حقیقت همین بود اگر چه متناقض نماید
 می گفت که گزند بقیور شریف من حاصل شد و سبب الهی استغنی بفسد فقر تا قیام و الاله انان و ویرکان
 دیگر آنکه این خدیش معتقد است و اعتراف دارد بلکه نقالین و عده شان باطل را رش همین است که بغیث را
 از قرب مزار ابرار و رکند و آن اکنه مقدس را از الواث پاک سازند تا اکابر وین از تفریق و شریعت شان
 از بیخ کنشند یا خدا بران قادر نیست که حضرت چنانچه و عا کرده بود که عذاب شان بین ندی آنکه صیحه شان باز آید
 بشنود و ع استخدا الله ما فیقرون پس برین تقدیر که در عبارتش مضمحل معهود است و از قول او بر آمده
 با بیکت کرای مطرو و شیخین کما بودند تا صاحب عقد برین متحد کس افتاد و اساس دین و ایمان ترا بر باد داد
 که یقین کردی و پیر و ان توجه حکم کردیم که از خبث شان بود که حضرت برین عبارت المذکوره و کسی از
 مجانبین بر نتواند گفت که خرمجین را از ان مکان اخراج کرد و خدا و اخراج المخرج محال تلام من اعتقاد
 الباطل ما لا یقدر الانسان علی تغییره و الا نعبه تکفیه و اگر اکنون محققین او قائل شوند به البطلان تقل
 و تحویل ملائکه مذکور لازم می آید ثبوت مقبیه شریف تا افتاد من صاحب قول هذا الا اقرب من الاءلی
 بل کما قال الله تعالی و ما یزیدکم من الله الا کفرکم و ما یزیدکم من الله الا کفرکم و ما یزیدکم من الله الا کفرکم
 بی ادبی و بی اندامی از علای طاکف فاحشه کسبیه کما فی التشریه الکشمیریه ویدی اکنون از انان توانی کرد
 که افتد لیک از دست اشتیاق یار و ان و پیر و ان این سعاد و زمان قدیم نسبت بفرج نور مقدس شد
 بحجت و شمشین شینین غلط اقم بمقتضای حدیث بعضی الغضم بعد آت شان بحجرت ایتما مهارفته و مؤخر
 ضبط کردند و محققین هم نشان و او ند از ملاحظه این امور که عبارت صاحب قاضی رطل بونی نموده است

همه نفس الامری شده تا از اجتناب حفظ و حراست من حیث العمارت هم سبای کشید که اگر در وقت و محله
 مثلثه بنیان سبای محکم برستند که بای کوشش کفار غیار را شکستند قال الله تعالی هَمَّ السَّيِّئُ طَائِفَةً
 أَنْ يَنْظُرُوا وَهُوَ لَكُمْ مِنْكُمْ طَائِفَةً كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ و اما از این که مشرک بود و جز اندامهای
 گروه و شقاوت پرور و راحدی و شایسته نبود که یکبار از زبان تنبیه کرده شود پس اگر بیرون و اصحاب یقین علی
 اتمام حفظ و حراست بعمل می آوردند متنی که از اصول رخصه که کتاب کلینی از اجتهاد است نیز قرآن یافت که در
 زمانیکه حضرت سید بنوی صلی الله علیه و سلم را درست میکردند و در صعود و نزول بودند بعضی را از رخصه عیان
 در دل میسوخ یافت که همه بالا روند و مشرف بر قبر بشین شوند و زینهار حضرت امام صادق علیه السلام فرمود
 که ایشان بر صفت مسجد بلند شوند و نظر کنند پس ایشان را این توانی تسلی بخشید که نتوانستند سر باززدن
 و مخالفت نمودن را بسبب تابینا شدن و کور گشتن چشم از عبادت ایشان از تخلفین را هم نمی خواهم فهمید
 آن اینکه عده من اصحابنا عن احمد بن محمد البرقي عن جعفر المشيخي قال كنت بالمدينة وسمعت السجستاني
 يشهد على القبر فسطوا الفعلة يصعدون و يترلون و نحن جماعة فعلت لاصحابنا من شكم لم يعد دخل على
 ابي عبد الله التليد ليلته فقال همر بن ابی النضر انا و قال اسمعيل بن عمار الصيرفي انا فقلنا لهما سلاه
 لنا عن اصحابه و نشره على قبر النبي صلی الله علیه و اله فلما كان من القدر يقينا ما جاعتنا جميعا فقال اسمعيل
 قد سألناه لکم ما ذکرتم فقال ما احب لاحد منهم ان یعرف فوعد ولا امتدان یرى شینا یدیب منه بصره و یراه
 فاما ما یصلی او یراه مع بعض ازواجی صلی الله علیه و اله و مراد از بعض ازواج که رواه مبهم بودند و قلوب
 شان اجازه نداد که متاز گردانند البته عائشه صدیقه خواب بود که این حجره خاص برای او ترتیب شد
 چنانچه دیگر حجرات برای دیگر ازواج مطهرات الطف انکه اقامت و اوامت هم در آن شد و مزینت
 و النسل و نجابت با عایشه چنان نیست که دشمنان دین بعضی روافض منافقین و خواج مار قین در آن مقالی
 و اشته باشند تا بحدیکه از بیان شان هم آشکار است که آن نجابت و بجزایرت دیگر مایر شد و متنی نبود مگر با قات
 درین بقعه مقدسه چون ازواج مطهرات انیضی را یافتند استمدای شریف را کاستند و هر چند مرضی بعضی
 اصحاب بیکه اکثری آن بودند اختلاف که چنانچه شیف را به یقین بر سر و لیکن صدیق فرموده که من شنیدم از
 حضرت ابی بنی یزید من حیث یقین و لیکن نظر بنده در این ابتاع ابن سبا اخول آن بود که صدیق برای شرف
 و تشرنوا این حدیث را وضع کرده و لیکن نیازم سچ با الله الهی که خود این حدیث بزرگان مشکل شجاری شده
 و زخم قلوب قوم مصداق کَذَلِكَ هُمْ اللَّهُ فَمَنْ كَارَى شَرِيف تَجَوَّزَ لَفَرْمُوهُ مگر همین جره شیف را
 پس نیز محبت و انس هر طوریکه باشد عیان گردد و خواهه بلوغ عشق معاد الله چنانچه حال اهل خط و جنون این
 دلالت دارد خواه بهجت زید شویات و علود ربات و دنیا چنانچه اهل حق بملاحظه قرآن شریف و حدیث حضرت بشیر
 و تدریس گویند و شکر از روی دربار نمره صدیق از امت ندو زبان حضرت امیر مع و علی سبای آرند چنانچه

بیانش از کافی کلینی می آید و خانه قطع سفوات نامی رطل بوق اندر فعل ملاک انتقال را در حدیث نقل و تحویل مکتفا
آن قبل ازین یا حتی در آن حاضر کرده بود که چنانچه دشمن را از ساختن مقدس این جدی کشید که در اینجا
نص جعفری حضور بعضی از اوج مطهرات تیزتر حضرت عیان شد پس آنچه قبل ازین گفته بودم با فاده آن امام
و نص او عیان شد که رفته اگر اندول خود را ز غایت کشد آنجناب را مثل خود ذوالسائین و ذوالجین و
که در صیغه آنجناب چنین قلم زده بودند که علوم اهل بیت طاهرین بیان بکن و مامون باش پس مجمع آئینه
همان مقام است که صدائین و فاروق هر دو صاحب و در برهه حضرت در اینجا از قدیم باشند و حق مصاحبه
و ندی ایما را امامیه تنگ میدانند کاف حق صحبت شریف که درجه درجه است حتی که در سطح قصیده حمیری که
با عتران مقدم می شود و او وقت احتضار سیاه گشته بود و قد تقران ان اقرار العقل علی النفس حجة
فقط حضرت پیغمبر صلی الله علیه و السلام با امام رضا فرمود که سلام کن بر شاه دینم ما بعد از یاد کردن قصیده
و توالیس امام بیدار شد و هر چند چهره در نظر تنگ نظران تنگ باشد مگر در وسعت بروایات و یقین
روشنه من الیه ان کما لا یخفی علیه رتبه حدیث جعفری بر روایت کلینی برای آن امخاص بدین الفاظ رزب
و زینت یافته عن ابی عبد الله علیه السلام قال انی العباس امیر المؤمنین علیه السلام فقال یا علی ان الناس
قد اجتمعوا ان یدفوا رسول الله صلی الله علیه و سلم فی البقیع المصلى وان یا هم یعمل منهم فخرج امیر المؤمنین
الی الناس فقال یا ایها الناس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم امامنا حیا و متیا و قال انی اومن
بالبقیع السی قیف فیما تم قام علی الباب فصلی علیه ثم امر الناس عشرة عشرة لیطلوا علیه ثم یخرجون
از اینجا تشیعات منافقین ابتلع این سبائی دین کجا مانده جنازه را گذارند و تا دو سه روز بسا مان
افزود و بر او خند این امر لایق و ای جناب امیر بود که آخر شب در سوم و قن شد و با این همه اہتمام
در باره حفظ و احترام مقبره شریف کشیدید و درین زمان هم اسحق زبانی ثقات گوش می رسید تفصیلش
از جهت سنج بودنش مستحسن نمینماید که بزرگان اهل اسلام بلا اشتد ضرورت رود و مبعوض بیان
و از اینجا است که رفته را یا بخندند و درین امر مزید اہتمام یکار می برند که بسیاری یافته اند که هنگام زیارت
قصه بدی اندامی داشتند پس طرسان ضرب و شلاق نمودند و خیلی ذلیل ساختند و در هر وقت خیال این
امر و از آن خصوصاً وقت مغرب که با اہتمام تمام و کمال خرم و ہوشیاری نیروی از تصویر فارغ میشوند که بسیار
کسی از بیروان این سبای بودی اندرون مشکب شد لایف کشید اندیشد و روی خود را وقت روشنی اختیار
مقدس مثل رطل بوق سیاه کند یا بعد اگر به بقای انا و قد شہ شیعین قائل اند چنانچه از افادات ائمہ طہر
است خصوصاً از افعال امام نرگسی فخر شد تا الیسا سابقاً بلوث معنوی زاید الوصف و پریشان دماغی
معاذ الله به ثبوت میرسد که بر اصول شان حریفی قبول رطل بوق دیدی و شنیدی که هنوز نسائی ندارد و
لیناب منعم حقی کیست که در او اشعار در کنارشان نهد و سنای قوم با کار چنانچه باید و بد بد

وَبَيْنَا أَطْمَسُ عَلَى كَوَالِحِهِمْ وَأَشْدَىٰ نَدَىٰ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا أَحَدٌ بِرُؤْيَا الْعَذَابِ إِلَّا لَكِبِيرٍ
و در نیمقام بعیت بنده حسیته بدوش و خردوش بود یعنی منو استم که از کتب شده نیز مفضل ثابت
شود که همه اهل سده سنی اعراب نیز در نماز شریک شدند و لیکن نرسیدیم که تک طرفان
کتاب بنده را از جهت طولی نخوانند دید پس فقط هر دو حدیث دیگر که قریب این حدیث در کائنات بود
قصه کردم عن ابی جعفر قال لما قبض النبی صلی الله علیه وسلم صلت علیه الملائکه و المساجدون
و الانصار فوجا فوجا قال و قال امیر المؤمنین سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی صوته و سلامته انما
انزلت هذه الاقطار علی الصلوة علی عبد یقرض الله و صلاته و یصلو الله و یصلو الله و یصلو الله
یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلوا تسلیما و توهم نشود که ملائکه فی الجمله مراد باشند همچنین در مطوف
که چگونه از همه های غیر تنهای معطل ماندند بجز ایشان است و لایق ذکر حفظ و هو العلی العظیم
واضح است و هم از عجایب حضرت جبرئیل که گذشت و نیز از حدیث قبض هزاران ارواح در زمان واحد که گویا تمامی
دنیا در دست قابض است و کیفیت این نماز را کلینی بدین طور آورده که بعد از تکبیر در یکی نمودن بابت قبول
ده ده کس را در جبهه داخل فرمود پس امر کرد آن حضرت و بعد در یکی حضرت علی علیه السلام ایشان است و این است
خواندن ان الله و ملائکته تسلیما پس ایشان نیز می خوانند تا همه اهل مدینه و حوالی آن فارغ شدند و
از نیمقام هویدا شد که بحکم علی مرتضی صورت نماز همین بود که ده ده کس می آمدند و بیرون می رفتند و این حدیث
بلفظ امام محمد باقر است انما صلی الله علیه و سلم و اول علیه و سلم و اول علیه و سلم و اول علیه و سلم
فقال ان الله و ملائکته الا ان یقول القوم کما یقول حق صلی الله علیه و سلم و اول علیه و سلم و اول علیه و سلم و اول علیه و سلم
تفسیر یک بر و ابیات این مضبوط کرده اند و لگای کنی واضح خواهد شد که مراد از تسلیم بر و صی است که حضرت
او را سجای می نمودند و تقوی امور بدست او کرده و مقرر این است و فوائد این احادیث هم بسیار
است ولیکن اختصار مانع از آنست مگر این حرف ضروری باید یادداشت کن زبان درازی اما می که عذرت
اصحاب باید دید که تا مدت مذکوره نیاز به رد فن نکردند کجای می کشد و العیب که حضرت عباس است غایت عجایب
نمودند و روزی که بر جناب زهر اچا گذشت بدو تلقی است حضرت فرمودند و هم در اوقات دیگر بخانه اید
خویش بخونین نمودند و با وجود اجتماع اصحابی عجایب و غیر آن چه لازم است و لکن در کتب حواس شان مشک نیست
کما یخفی علی الناظرین بقرین محال حضرت شجید در آن مقام مندر که دیگر زمین ملائک و منتهای آرزوهای انسانین
علی الا را یک است نیست پس لایحه است اما که حرف و کلماتش را پایایی نیست و رفته مانند اعمال خود
دفا تر راسیاه که رنده و از لوازم آن بسبب جنون مستغرق عاقل شدند برای چیست زیاده ازین چه گوئیم
که گویا کتاب را بنیاست آوردن است و زبان را نیکر قاذورات اند و در آن مگر ازین دو حرف که اتفاق
جمع رفته بر فهمون آنست قیاس باید کرد که چنین افعال ناشایسته که از غرور و دواص و دشمنی رسول خدا

کما عرفت و در ریاضات آنجه در تمام اعمال این هر دو بزرگترین شیعیان گفته میشود
 معاذ الله پس نجاسات و نجائات آن مقام مقدس را سابقا و لاحقا انتمای نیست و حال سیمین و بزرگ تاسیس
 آن نزد اهل اسلام بطهارت و تقوی و ذکر و حمد او تعالی است بر اصول رفقه که احکام ظلم حکم در آن متعقد میشد
 و مبارک و جمیع سرور و عالم باشد ناگفتنی است که آئینه ناصبین در آن می نشستند و مساجدین و انصار که ایشان را
 بر سرند خلافت بیکدیگر بنشینانند بجموع میکردند کما قال الله تعالی فی کتابه الغرضیجا فیتین من حق الالغرضی
 بنشینان بحکمید در کتبیه و جناب امر اقتدای شان تا بیست و پنج سال پشت سر خلفای ثلاثه نماز میکردند
 کمر مجلسی و انخوان الشیاطین و دیگر امثال قاضی رطل بوق در مصائب همین خیال است که گویا امام شمسونی بود و
 نسبت اقتدای مقفود و برین تقدیر این لمعات که علم الهدی لفظ مازال تحقیقه در تترتیب و شافی تعبیر از آن میکنند چگونه
 تا فرون و در هر تفرقی مانند که بر حاضرین جماعت مخصوصا گانیک اعدای جناب امیر باشند و عیب جوئی و مسود و دشمنی
 و بدگوئی و تیره و شان بود و در یکد وقت واضح تواند شد که اقتدای یا انفراد لاجرم این رو ساری منافقین که ای
 اهل سنت را مثل اساطین سجد تر از داده اند خود را کائنات خشت سنده نمیدانند و باطل و مطلوب علی باطل و الاکتساب
 المستطابانید برای تریب غارت ثواب پیشوایان سنیان باشد که من صلی خلف سنی فکما حاصلی خلف نبی الزان
 نمیدانند و چنانچه مضمرش از من لا یخفی واضح تواند شد و لیکن لخصوص جعفری را در اصول رفقه که نماز و نای
 ناصبان هر دو برابر توان گفت چه علاج سهر حال آنکه شیعیان شده که ابوطالب تقلید رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه سلم را برای تحصیل منزلت ثواب گزاشتنند و اصحاب که گزاشتنند و بقرینه اهل بیت و روایات کافی
 اهتمام شان بر آن بود که زاری بپسند و با عباد و کفار مثل مقتدایان خود یک میشدند و در روایات دیگر موافق
 در است آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را تادم و فات شان همین از رو بود که کلمه تو حید از زبان شان
 میشنیدند که معرفت آنقا زمینها صورت نسبت و کتب شیعیه در باره حضرت مرتضوی بدان تالیف که جناب امیر تا
 نزد گیشان مقلد شان مانند الغرضی طو جیای پیروان سابقا و لاحقا بعنوان واحد بود کما مر مر را امامیه
 القبره فانه عند البعض کان غلو و مقام حیرت است یعنی سلمنا که با منافق معامله اهل اسلام توان کرد که حال
 و روشش کجا معلوم و لیکن چون بدلیل عیان شود و در جوانی قتلش چه کلام است که عمر رضی الله عنه درین وقت
 او را گشت و حضرت منبسط و قائل لقب بقاروقی گشت قایت که پشت از امام افتد و در توحیم محال و در غلط
 توان و النوع ظلم و ستم بر اهل بیت علیهم السلام و حقیقه باقی نماند لغویا من صدق کلمه پس از آیات ایتناسا بیکدیگر
 کذا قالوا بیننا و بینکم فکما لایحی و انک حیات الفاحیه و کما لایحی و انک حیات الفاحیه و کما لایحی و انک حیات الفاحیه و کما لایحی و انک حیات الفاحیه
 و اگر بعد از او را که انقض آن عهود و موافقتی که از حضرت امیر و جناب فاطمه علیها صلوات الله علیها میبود اشتقاق میبود
 یافت یا تبدیل اخلاق و طبیعه میبود و نموده آنرا ویدی از حال امامین رضی الله عنهما حرفی را مشتاق باشی
 حالا که حاجتی نمانده یا بد که بچند اول این کتاب روی تو چه آری و خود را از مطاعه الهی حسد و زاری

که خود مجتهد از زانی و امثالش را شیان را در تشکیه البانی از متخلفین اولین متلفاسی را شمسین و هم غلیقه ثانی را
 بشمارد و گویا از کتاب خواتیم و صحف ایضاً طاهرین و فاضله این بزرگان و مردان خبری نگذرد و در آن غلطی بهم
 گناهانم کاکهوت و دلیل متخلف بودن ابامین انگری بعد دیگری و اامن صدقین و فاضل و قاضی که تو کمیتی که منبر
 جسد قدم نهادی و هرگاه امامین را بران امور که در مدارج علم اعلیٰ تریاند کما عرفت سابقاً تعرض ننمید
 فرازمت منبری که مقبولین لسانی نسبت لبدین بزرگتر قوم بجا آورند و مثل مشهور عیان شد که مدعی هست و گواه
 حقیقت بگویند دست تواند بود پس اینبابت ایندی مسافت قصه های طویل که در کتب پیشین از پیش دیده بودم
 و همه خلاف خود در موافقین بوده بر روی تو ندیدم و بحیال من در اقیای مواجید این فصول اینجائی است

عبارت نهمه و شرح کافی است اما بیان اول سبیل نیست عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عزوجل
 اِنَّ الَّذِیْ یُؤْتِیْهِمْ لَکَرْدًا ثُمَّ اَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْهُمْ قَالَ ذٰلَکُمْ فَاِنْ کَانَ مِنْ عِنْدِ غَوْلَانٍ

اموال النبي صلى الله عليه وآله وسلم في اول الامر وكثير ما حثت عليهم الالاتية حين قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم

عليه وسلم كنت مولاه فعلي مولاه انتموا بالبيته امير المؤمنين ثم كثر

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فلم یقبوا بالبیعة ثم ازدادوا انصرافا خفوا من بالیعة بالبیعة فلم یقبوا کم سبق فیہم من بالیعة

ششمی روایت است از امام جعفر صادق در قول الله عز وجل و من یؤت الهمزة من الجنة

شیریندندان از آن روز بادرشدند با عفت کفهر که مقصود از این شوق و توبه ایشان مانع منکر توبه از شرک میشد

از حالت نزع نمیکند و چون عالمه محکّمات قرآن توبه ایشان در حال نزع مقبول نیست چنانچه میباید

در حدیث سوم بایشان در هم کتاب العقل و توبه از غیر شرک از شرک مقبول نیست اصلاً یا انرا تیر نمیکنند

برای بی توفیق، امام گفت که این آیت نازل شد در ابوبکر و عمر و عثمان اطهار ایمان گردیدند بنی صلی الله علیه و سلم

در اول کار و اظهار کفر کردند و سالیکه و انموده شد بر ایشان ولایت امیر المومنین علیه السلام وقتیکه گفت بنی

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ کہ بوم اقامی او پس علی قای اوست بعد از ان اظهار ایمان کردند به نبوت

برای امیرالمومنین علیه السلام اشارت است با چنانچه در حدیث آمده است که در باب اول از کتابی که در دستش بود

[illegible]

بعد از آن زمان شدند باعتبار کفایت و اگر کفایت ایشان هیچ را که بهیت کرده بودند در روز غدیر امیرالمؤمنین

اما آنکه جماعت کنند برای ایشان از شقیقه بنی ساعده پس این جماعت نماند در ایشان از ایمان چهری

باینفعی که هر کدام که ایمان ایشان محض ظاهر بود و با نیکار و سبیل شد مثل ایمیه ضلالت و بعضی تابعان ایشان

دوہر کدام کہ در باطن مومن بود و مرتد شد و مثل اکثر تابعان ایمہ ضلالت این عبارت شایع قزوینی بخط

100

دالات بران وارو که آن قوم که نموسن بودند با اعتقاد باطنی انما بعد تحقیق شدند و خلفا و بعضی تابعین ایشان که
اعتقاد باطنی نداشتند بمصلین اند و از اینجا بر اصول فرقه امامیه اثنا عشریه حکم توان کرد که حضرت سلیمان
خارسی مورد منا اهل البیت و ابو در صلیق کما فی الاخبار و عمار بن یاسر که هم ایمان آورده بودند قلبت مواطی
سانی و جنانی داشتند بروی مبتلا شدند که طریان کفر بر ایمان باشد که بحسب قتل و بیانت امراته و الاقبال
توفیق فی هذا المقام کلین که علت غائی این ارتداد که تحصیل زربا باشد بخوبی بدست آمد و در آیت خسر الذین کانوا یحلفون
لا انزلنا علیک القرآن الیوم الا بالحق و انهم یستکبرون تلاوت باید نمودن و این بخینال عقلانی آمد که کسی بدین از پیشگاه
خلافت رود و کسی قاضی ننماید شود و ترانه دینوی باصول آن بسبب آمد و اگر بر مرض محال و اختیار نکا بره و
سبب ال و بهود و سراسر مجابین بکشد طایفین و انحال این بزرگان را از روت تحقیق باز دارند پس بروت دم
ساکبیا رت نمره کشمیر نظر اهل تماشا می آرم و از تلویل برای مزید توجیح مقصود در بنیقام باکی ندارم چه مجال که
رفعه لب الکا کشانید و اگر تردیدی داشتید باشند باید که تماشا می تر کشمیر درانید و رجائی که این تفسیر
مختصرا و کرده و گفته یستم آنکه نسخه بعضی روایات واقع شد که بعد از ارتحال حضرت سرور عالم صلی الله
علیه و آله وسلم بعالم عقی صحابه مرتد شدند مگر معدودی چند را و از ان ارتداد دینی مطلقا نیست تا موعیبیم
قبول اخبار و روایات کل صحابه باشد بلکه ما اعم است از ارتداد دینی دارند و خلقی لعینی بعد از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بعضی از صحابه از دین برگشته و انکار بعضی از ضروریات اسلام نمودند مانند
اهل روت و نظائر آنها و بعضی از اخلاق و ملکات حمیده و خصال و صفات پسندیده و افعال پسند و اعمال
صالحه و خلوص محبت اهل بیت نبوت که انجموا فی قل لا استعجلک علیک ارجاء الا الموءجه فی القبر فی
آخر رسالت است و دیگر که در استوده الحور محمد ده که در عهد که امت محمد انحضرت ایشان ظهور و مقدر
بودند بگفته انواع فتنه و فساد و ففاق و عناد و ظلم و عدوان دینی و لغیان صادر شده و بعضی در انفس
وین و ترک لغت و اعانت و زینت حضرت سید المرسلین علیه السلام و ابدان نمودند و نیکی و احسان که در حق کافه
رعیت مدح و محمود است و باره اهل بیت نبوت ترک نمودند و فتنه حقوق حضرت زهرا علیها السلام و انقیاد و التواضع
و رنجانیدن خاطر عاظران اخصیه بنی العری صلی الله علیه و آله ازینها و قورخ یافته چنانکه کتب سیر و قیام
بآن ماطن است و در اکثر مطان این کتاب از روی کتب مشهوره بعضی بیان آمده علامه تفسیر است
در شرح مقاصد مفیر باید ما ارجع بین الصحابه من الحاربات و المشاهیر علی الوجه المسطور فی التذکره
و المذکور علی السنته الثقات تدل الباهره علی ان بعضهم قد ساء و عن الریح و بل بعد الظلم و الفسق و المباحث
علیه الحقد و العناد و الحقد و اللد و طلب الملك و الرایسات و الميل الی اللذات و الشهوات انتهی
یعنی آنچه واقع شده است در میان صحابه از محاربات و مشاجرات بر و بیکیه در تواریخ مسطور و بر البسته
ثقات مذکور است الباهره دلالت میکنند بر آنکه بعضی از آنها از طریق حق انحراف و زریده بسبب عدل و قوت

رسیده بودند و باعث بران کینه و عناد و حسد و لاد و طلب ملک و ریاست و میل لذات و شهوات بود
 چه بر صحابی معصوم نیست و هر که ملاقات با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم نمود بخیر موسوم است قال المولوی الجامی
 هر که را روی بیب بودند است و دیدن روی بنی سوادند است و ازین عبارت و تقسیم ابتدا که کشمیری
 انتقال بیان کرد بر بطور علمای شیعه کسی از ان نجات نمیتواند یافت و اگر شخصی را فرض کنی هم در اهل بیت
 عظام و هم اصحاب که امام که هر کدامی ماند و محقق گشت غیر از بناب مرتضوی و حضرت فاطمی بقیه اهل بیت
 و چون بر اصول و فقه سال این بنیزگان از کتب ردین و ایمان شیعه بطور نمونه یافتی دیگر چه توقع و امید
 تواند شد که از اقسام اخیر خصوصاً از ادنی آن مجتنب باشند و دانش نیالایند و ترومار و آیات موافق
 و آیات است عیسوی کسی که این حق شریف صحبت نیافتند و از لازمت دور و دور اند بملای روت گرفتار
 شدند و حضرت صدیق اکبر بحسن تدبیر در قبلی از مدتها هم همه را چنان کفایت فرمود که هیچ فلک گفت احسن
 ملک گفت زه بلکه بقیه خلفای راشدین بحسن نیت خویش هم در اعلای کلمه الله و تنویر دین متین گویا
 اینانچرا اهل سنت اجماع بران دارند و کسانیک از ان صاحب خوارج و روافض در مطاعن این بزرگوارگان
 انیز می و خلفای نبوی می پروانده گردنمای شان در شکوه انواع عذاب نکال بطوری می چنند که کسی را چه
 مجال که باز گردنمای شان را راست گرداند *فَلَا يَكْفِيكَ دَلِيلُكَ فَتَقُولُ مَا لَا تَعْلَمُ* الا یعنی بلکه هر کسی از فرق
 مذکوره مدعیان کلام حق است *فَلَا يَكْفِيكَ دَلِيلُكَ فَتَقُولُ مَا لَا تَعْلَمُ* مقاصد علامه هاشم زانی آورده پس نا تمام است چون
 بدان مراجعت کنی و در بعض نسخ بابی خواهی داشت که صاحبین و انصار خود مستثنی هستند و از اینجا است که انتقال
 کشمیری بعنوانی عجیب کند می کرده عیسوی را با دلفظ انتهی قصه مخفف نموده و موجب تردید عوام گشته و با اینهمه درین
 عبارت برهان الهی و حجت بالغه او هم موجود عیسوی از ادله ظاهر که در کلام تقاضای نقل کرده چنان مستعد
 میشود که مرتکب بدنگ صفین قریب ظلم و فسق رسیدند اگر محامل صحیح گفته نشود و باب قیل و قال مفتوح نکرد و
 بر نه ایه خطم و فسق هم نرسیده اند بلکه نشیئات در خطا مبتلا شدند و در ما بعد شان که زمانه زید پدید بود بی
 ظلم و فسق بلکه بوقوع آمد و لا شک فیه عنده کمافی کتبه الاخر چون در مقام خاص غرضی بدان متعلق بود توهم
 بقصریات شان نکردم و نه چیزی درین باب سوای آنچه در مجلد اول گفته شد نوشتی بعنوانیکه فقه بخیران
 و خسران خویش اقرار قلبی میکردند چنانکه بعد بطور اجزای آغازش *فَتَقُولُ مَا لَا تَعْلَمُ* که کمال جامعیت است و دلداری حسین
 فرزندان دلداری را بپشتیانیات از خواب غفلت بیدار کرده و بهر حال پاره پاره شد بعد علامه عبارت از
 که گویا اند تحقیق معاصرین است از مجتهدین و فرین و غیره او آنچه یافته بود شارح کافی که معاذ الله خلفای
 راشدین سیدین دین اند لا حول و لا قوة الا بالله تکلیف که کتاب البها و از کار بنهوض جعفری که داده شود
 و تا درین معرکه میزند و مسیره قرار داده اند عیان گرد و ایمان و تقوای راشدین و تابعین ایشان بعنوانیکه
 ابوابی که معظم آیات مدحیه کتاب مبین *حَتَّى يَرَوْكَ الْفَوْزُ* و در شان این بزرگانست که دین اسلام را رونق

فرموده است خدا و رسولش من آنرا احرام میکنم پس هر گواهی او را قبول کردم نه تحریم او را الغرض آنکه در کلام
 منبده حمده شده انیت که مقبولین سانی را بر اصول و افتد غیر از تحصیل روز خراف و حکومت دنیوی دیگر
 مقصود بود که گویا پسستی بر اصطلاح محدثین نمودند و عهد های جلیل یافتند پس بیچاره حضرت
 ابن عباس را متوجه بنال و السنن و ایشان را مجتنب قرار دادن نسلی دیگر است و زای آنچه درباره
 عبد الله بن عمر قریبی کنند که از عوام مقصور تبارند چه جای حضرات معصومین رضوان الله تعالی
 علیه امجدین که سابق الاشارة الیه طه فتر آنکه قاضی رطل بوق در مجلس نقولش ظلمهای خلغای
 عباسیه صراحت و اشاره نقل کرده باز ایشان را در امامیه تاجیه شمرده حال آنکه آن ظلمها بر اجداد سادات بلکه
 ذریه طایفه نیز در کائنات نمودند که حضرت امام رضا شاه خدایسان از آنجمله باشند و عقیقه سبب ظلم دیگر که نقل
 میرج امام محمد تقی و یاره کردن اجزای بدن مبارکش و دردی آید انشا الله تعالی و مینای این امر بیای اشد
 تاجیه و انشقاق شیخ خلغای مذکور است پس خلغای مگر اشدین که حال شان معلوم نگشت است و در آنجا بحث
 هم دانستی که فرشت عدالت که تفرقه و ظلمت عالم را زدودند و نبور اسلام توانی کرد نه بر او شیعه یا جیهان
 تبارند اما آنچه عجیب لاثانی فرمودند که خدوف و اسقاط عبارات کار سنیان است که بر اصطلاح او ناصبیان باشد
 پس بوی الشیطان بر طایفه است که هر که منافق و ذوالجنین و ساین باشد بنگهای بوقلم و دیگر و در هر سبب و در آن
 جملو های تحریف و کین باشد و حضرت سید المرسلین را رئیس مرفیق قرآن مبین بگوید که فی عباد الاسلام
 الله تعالی کار آن طرد است و لیکن شهادت شل کر لای و در کتابی از کتابت پیچیده دیده مناسبت مقام نقل فرموده باشد
 و حرفی دیگر جاشیده را در اصل داخل کرده و لیس نه اول قار و ره که رت فی الاسلام و از اینجا طلال کتا بهای اهل
 اتوالی و انست نصوصا گفتا به که بدرسن تد ریش شرت نیافت و مخالفین در گوشه شهابت نیست و الزام نصب العیز
 داشتند چنانچه دانی که نسخ شرح مقاصد و هر بله کیاب درین بلده هم احیاناً تبار تلاش چند نسخه دیده شد
 بالجمله چنانچه سابق گفته سخن چین را توانم چاره کرد و به که تا من خود نگویم و چه پیچیده ولی از معنی نتوان بر آمد
 که او از خود سخن می آفریند اگر رفقه بلایس نقولش می مانند و لیا سیدین پیچیده و منی را راستند که فی مجالس المومنین
 من او را الهی اخره و نبش نیست نمیدانند این تقدیر ضاحک و استیاض و تبدیل و الحاق بهم نمیرسید و یا انهم لقیات
 از روی مذنب مائل آفتاب ریش و تیر جگر و نور در اکباد رفقه مانند سنان گویو درایت پس در خصوص مطالب
 بسیار و درین خاکسار بی تحقیق و الزام موجب زن شکسته کردن معتقدین خانه کن است بنا بر این چند سطر دیگر
 می نگارم باز او هم خادم را از روی باز میدارم که خفی نمائند که کاکایت تقریر شیعی از شیعه بیخ ابرو پیری نایافته
 بدسترسای نیم خامی با قاضی یحیی بن اکنم که معتقد الزمانی در باره ضمیمه آورد و به غم خود شش ثابت کرد که
 استدلال شیخ ابوعبد از خرابی کوفه چنان متین شد که قاضی یحیی بشنیدش مرد و نتوانست دم زد که ایدل
 علیه المقام بخیل فقر یحیی نشنید زیرا که علم و فضل او را کسی انکار نتواند کرد و یا انهمه و مناظره هم جبارتی تمام

داشته حتی که صلوات و دیده خلافت مامون را خیال نگردیده بلکه بجوی نشر ده لظاف همت بر اعلاى كلمته الله
 برست و تفهيمك مناظران برای تحلیل معتصب حكمش بر سر جماعات زبانه تباركش اند پس او بعد از دیدن
 انجیل آرد و بحث صميم نموده و فرستاد و گشت محمد بن منصور و ابو العینا و را آمدند و دیدند حال غیله و غضبش و
 شنیدند كلام خلاف اوجش در حق فاروق اعظم چنانچه می آمد پس قاضی ببطبق وعده خویش فراسید و مناظره
 پوش خود شد و بآیت قرآنی و حدیث رسول بانی الزامی داد که مامون از امان و دست برداشت و مجال زد و
 قمع بلکه راه قرار نیافت و معنی الحی لیل و دلائل علی الطیور بر سرست تاریخ یاقعی درین آوان نزد خود نگارم تا نقل تمام
 عبارتش درین مقام بر دارم شبی درین فکر بعد نماز بر صلی بودم که لم غیبه قلب من اتفاقم بود که باید که یک ساله
 سامری رجوع کردن تا تبخیر بر آوردم و نظر نمید عاگشتم چنانچه در زمین ورق مذکور می شود انشاء الله تعالی
 و مخالفین را باید که مامون را در خلفای عباسی مثل سلاطین دیگر ندانند بلکه خیال دارند که با عیونش خصم او رساخته و سلاطین را
 او یان بجای سید بود که هفتاد و هشتاد و کس را از تمیزین لایع بالمش جمیع کردند پس بعد از امانوس و مالوف ساختن
 و مطین گردانیدن مناظره مشروعه کرده و بابتها رسانید یعنی هر یک ملزم و مجموع بلکه میوست شد تا انقضای
 و اشتغال جو اس توقع داشتند که چنانهای خود رسند و اگر این حکایت را در کتب صدوق مثل عیون انجیم خود
 بی بینی توانی دانست که او نزد رفقه رئیس المتکلمین است و بر سر او این عشا کتب الامر و نسخ حکام می نمایند و بطور او
 اختیار دارند و انشاء الله تعالی اگر اجل مهلت دهد و رفقه شورش نکند و در پی نشوند حال این قصه در خاتمه
 به تحقیق و الزامی گفته شود که رفقه باز نام او نگذرد و دید با از پشت پای نجابت ستار بر ندارند و لیکن از صفت
 اعتقاد تشیع او چگونه فخر و مباهی نباشند که آنچه با امام رضا و فقر زندهش از زمره دادن و کشتن لعل آورده
 بعضی بدست خود چون امام محمد تقی ریختن کسی از مخالفین چنانچه در کفایت المؤمنین اینهم روایت نموده که باز رفقه
 موصوف را زنده یافتند که اثری از زخم بر آنجا نبوده و اندامه بر روی و دختر مامون که زوجه آنجا بود از دست
 مامون واقع شده اکنون علمای رفقه خصوصاً قاضی رطل بوق را اختیار است که بر اصول خویش این اعجاز
 را در محضر استند آنجا نباشد مازندخواه بر رئیس المتکلمین فرقه ناجیه امامیه ذوی البصائر باز گردانند پس عیان شد که نزد
 قاضی یحیی بن الکتب استدلال شیخ لیره بواقعه روایت منبری اگر واقعی بود بجوی نمی از زیر و رنده چنین یک تازمیدان
 ممر که الا را یعنی مامون سپیدی انداخت و از گفتگو پیلوتی نمیدانست فانا انقول فی جواب الحمد لله من انت یا جعلا
 من اهل الدنیا فی مقام محراب اس المتقرین من الفرقه الناجیه علی زعم القاضی رطل بوق المقلد للوح بن حقوق
 والحمد لله که ما را حاجتی با و که دیگر برای اثبات متهم مامون باقی نماند که غفره یب لعیارت معتمد الزبانی نیز می آید
 و روی و عیون را میکشاید و تلک هو الحیة الباطنه عبارت موعود از کتاب معلوم نیست روی محمد
 بن منصور قال کلام المامون فی طریق الشام فامر قومی تحلیل المتعه فقتال یحیی بن اکثم و لای القضا بکراغله
 الیه فان رايتما للقول و غیا قولوا و الا فاستکالی ان او غل فدخل علیه و هو سیکاک و لیل و هو متناظر

عثمان کانتا علی عمر رسول الله صلی الله علیه وسلم و محمد بنی بکر رضی الله عنه و انما اخی عنهما من انت یا جصل حتی
 هتبی عما فعله رسول الله صلی الله علیه وسلم و انما بکر بعد ازین ذکر کرده که سخی بن کثم آمد بایت الاعلی از واهم
 و روایت مزوره منقلبه بر تحریر محمد بن سعد استلال کرد و مامون الرشید را از ان حکم باز داشت و بر ارباب بصیرت
 حاضر و روشن است که اگر کلام عمر و کلمات بر تحریر متعین نیکو د مامون الرشید با وجود آنکه خلیفه مامون سنیان بود
 و از جمله اولی الامر که اطاعت آنها واجب است و اعلم و اقصیه به نسبت اکثر فقها چنانچه سید علی بن النضر کج نموده
 و از علیه عرب عبار و اقحام اهل حجاز بوده چگونه همین معنی متبادر کشید میان بان طعنه بر عمر بنی زندقه که مشفق بود
 زبان طعن و ظلم بر او کشاده بخلاف صدق آیات من انت جیل و حق ان بوالفضل متفق و میگشت آیا عربیت
 وانی مامون خلیفه بانهد وانی مثل عربیت مولوی صاحب تفتازانی نموده و لایرضی به احد من العقلاء انتمی مقام
 الضروره من کلام جعل الله یوشی من اهل الدغل پس نزد عقل چگونه صحیح باشد که قاضی سخی بن کثم از کلام
 شیخ بصیری اگر روایتش به ثبوت رسد ملزم گردد که لایق من بعد باید دانست که چون سامری امامیه زبان
 گو ساله خویش بمقتضای مرض مرکب که از ان از اظهار حقائق تم تواند شد بعضی از مملات و تشبیحات نمودن
 مولف از دست رفته لاجرم حرفی چند دیگر باید شنید هر چند لفظی باشد و ان اینکه دعوی این معنی که روایت تحریر شده
 مروز و مقتدل است سبقت امام الامامیه و حضرت امام رضا میکشد زیرا که چون بکتاب حضرت معصومین که نمودن لایق
 ان برای هدایت است کرده اند و عینی از ان کتابها نیز کتاب فقه الرضا باقی ماند که جامع امور دینی باشد و جموع
 کنی خواهی یافت که دلالت قطعی بر ان دارد که جناب امیر اعظم تفصیل ان معنی نموده که حضرت رسول کریم بعد از آنکه
 متعذر احلال فرمودند در سفر جهاد و قتی که جوانان متحرک شده که چه باید کردند بسبب آنکه در شت غروب گرفتار
 شدند و حکم کردند عیاریش از مقام مطلوب نیست غیر فی المتعه اعلم یا اخی انی سالت العالم علیه السلام عن المتعه
 فقلت جعلت فداک بروی جبرک امیر المومنین ان البنی صلی الله علیه وسلم حلل المتعه یوم فتح مکه و حرما عام
 حیره و بنی عناه فقال صدقوا ای الروایات انما الله منبیه رب ام مامور بها الا انهم ظلموا فی وجوه الحدیث الی
 ان قال عوا انما حلفنا البنی صلی الله علیه وسلم لثمان بن عوف کما تذا منکوا الیه و غرو و منهم فاطمات لیم المتعه و لا
 یزالون فی ملک الحاکم لکلیل البقیع ان فی الحرام و الامور منسج و هو قاور علی الترویج و علی رشیدی الامتد و هو بالحقه
 او مقیاتی من مصر من الامصار من غیر علاج و لا اختلاف من بدالی بلده فخر تعدی علی حرم المسلمین و احتیاج
 الفقه با قدر حرم الله علیه من فروج الحجاب غیر با قدر الله فی کتابه ثلثه و الله یقول لکن یبغض الله الذین
 و یبغضونهم الظالمون و قال فخر نظام الله ما بین بالمتعه الا عند الاضطرار و الضروره للمتعذر من لکن
 له فی انفس له ان یتبع و مثلما مثل قول الله تبارک و تعالی یبغض علیکم المیتة و الذم و حکم الخبیر فی
 فین انفس من یبغض و کما یبغض و الله علیکم ان الله یعفو کجهنیه یعنی ای برادر من پیوسیدم امام را آنکه
 قربانت روم حال متعه چگونه است روایت کرد جبرک امیر المومنین که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم حلال

نمودند و از آن فتنه که در آن سال فتح خيبر و غنی گردانان فرمود است گفتند در روایات بدستیکه متعه
 نهی می شود و میل ممنوع است چنین متوع که حرام است که اجازت شده بود بدان مگر محدثین غلط کرده اند و در وجود
 روایت و بعد از این شرطی چند که بعضی از الفاظ و در آن حد و بیش بود از میسان انداختم امام موصوف افاده
 نمود که حضرت صلال نفس نمودند متعه را مگر برای جوانان که در غزوت گرفتار گشتند و همراه حضرت بودند و شکایت
 نمودند پس حضرت اجازت متعه را برای ایشان و دیگران که مانند ایشان باشند در آن حال تا در حرام نیفتند
 ولیکن شخصی که متعه کند در حالیکه قادر باشد بر کلاخ یا خریدن کثیر و حاضر باشد یا مقیم شود در شهری از شهرهای
 اضطرار و سفر از شهری بشهری پس او التیبه بخا و زکر در مجرم مسلمانان و مباح کرد برای خود آنچه حرام کرد بر او
 حق لتالی اثر شد مگه از آن آزادید و آن امر در کتاب خود برای مانند او و خدا میفرماید که آنرا که تجاوز کند از
 حدود آلهی پس ایشانند طالبین و نیز میفرماید که البته ظلم کرد او نفس خود را ای فزونتر نبوده است جز از متعه
 مگر وقت مضطر گشتن و کسی که بغیرش قدرت دارد و او را جای نیست متعه و متناش مثل قول او تعالی است که حرام
 کرده شد بر شما و در خون و گوشت خوک تا آنکه خود پس کسیکه مضطر باشد و داعی و عادی نشود پس گناهی
 بر او نیست البته خدا بخشنده و رحیم است این افاده عین افاده امام الاظه و آن عین حدیث نبوی است پس آن
 سلسله قطعاً و یقیناً توسط معصومین تا حضرت رب العالمین می رسد فکین که رنقه در کتب فن مثل صوامر و سام
 نیز محقق کرده باشند که مابین احکام و افادات ایمیه اختلافی در میان نیست بلکه بر همه یک طور بود و در جای آن
 قدرت سلطان خراسان کتابی برای باریت است تألیف فرمایند علی الخصوص که در اینجا جای نوشتن مزین بنام
 مبارکش عبداللہ علی بن موسی الزهرا باشد و ایمیه متاخرین از آن عدول نمایند لا والله ثم لا والله
 که بخاطر کسی اهل انصاف و ظهور هم کنند چه جای رسوخ پسین باجماع ایمیه معصومین این تحقیق برای الزام غلامه
 یادداشتی است و بر مصنفو خاطرباب از نوشتنی و اگر کتابها را در فضائل این کتاب خوبال کنی در بسیاری
 از کتب تحقیقین بجهت ناخوشی یافت که از برای کتب دیگر زمینارند که رنگشته مگر بنام کتابی نشان دهم تا اینجا
 حمل کنی پس بدانکه تا بر زاده مجلسی در کتابی که فواید بر چشم در آن جمع کرده آنچه در مدحش گفته از آن
 واضح است که صدوق که در محدثین قمی مثل ذبی النور است روایات امام موصوف را که درین کتاب است
 مرجع میدانی الی غیره بلکه تا افادنی بذالبار این امر خود در حدیث عقلی میرسد است که گاهی ممکن است تا خود را واسطه
 اکثر زبان جناب بختند و میافروش دین خود را بکفایت امام که بنام مبارکش زدند و خلیفه وقت مریدان نجابت حضرت
 هر چه می خواستند عمل می آوردند و تقید را در خلافت پس خود نمی ساختند فارغی الی الجار و تمایز الی القای
 الصدوق و تلامذته و نیز بجهت اینکه درین امر خاص کسی از آن مردم نبود که امام صادق را و شتام دادند مثل
 ابوبصیر و تبلیط انبیدی سگان بر بدن نایاب شان شایسته ندانند ایمیه در حق آنها مثل زراوه و طیفه لعنت
 میخوانند و با وجود گوشه نشینی و بیچارگی از بارگاه خویش میراندند چنانچه در رفتار خود کشتی و غیره که کرده اند

سجاد و رقی دیگر از کتاب استجاب که این شیاطین را در آن مغلطی تمام باشد فلیف که نیز از روایات بمحمد
 مختلف شود و بعضی از تجویز متعه بالا رود و برخی بایلاس معتبر گردد و نیز با اکار متعه نیامد کرد و متعه بر شدید است
 و تعامیم دیگر بر عدم تعدد دلالت دارد و هم شاکر عظیم در انقضای طه شهادت و عدم آن و مال شغوات می راید
 کش که چون زبان امام باقر لفظ خلعت متعه اندروانی گفت امیر المؤمنین عجم بر حجت رفت و آنقریه شیخ مذکور همی
 کشید و نوبت بلا عنه رسید و مخاطب گفت تجویز میبای که زنان و دختران متعه کنند و امام محمد باقر رضی الله عنه
 ردی مبارک گردانید و ملزم شد و چیزی نتوانست فرودن حالانکه در شریعت چنین مقرر است که از خدا شرم
 دارد و شرم دارد و نیز این آیه می باشد ای حیوری مخاطب خلیش را فرمودند که باید مکن با کتاب متعه نفس خود
 را و اعلیٰ بیاطمینان شد داشت تو غمی هستی ترا با متعه چه کار و انیمه با نادر سابق رابع است که فقط مخط متعه
 توان کرد چنانچه گوشت خمری تواند خورد حالانکه نفس حرام است محمد لازم میاید که حضرت امام رضا شاکر
 این طردین و جوسین باشد که اشتراک چون میدان پرخار و شواگردار پاک شد پس اعتماد بر حاکم است که در روز
 اول از کتاب امام رضا نشان دادم که بخورد بدیش خواهی گفت سعید نسبت خاک را با عالم پاک به آینه گفتم
 نه سبب نیمه است بر اصول شان و لاف زنی تو اصیلینی جتدین بجلای آید که تحقیق سابعین و لاحقین امیر باط
 میکرد و از معاذ الله از زهر خویش را ثواب امیدین قرار میدهند و حال ترین این امام چنان بود بدیالات
 روایات صدوق در عیون که استجاب زینهار از مامون تقیه نمیکرد و اگر تقیه میفهمد مود الله توین میباش کشی
 و فرستادن به پهلوانان و خاق اسیر و گوی عمایه شیعه برای قتل آن معصوم و تنج رانی شان چرامی رسید کما فصل
 فی الحکله الا ان چون این امور میبرد که تو در آمد الخوان از مقوله محبت الزمانی که برستند ز راه نشسته و از
 سر انصاف بر خاسته و نام نیابت صاحب الامر بر خود بر داریست و در طری چند از من بشنوه این سامری اقیانایان
 گو ساز خود و در نه طر زار که تزداد و او بغیرت حیدیه موسوم است میگوید و غالباً در فائده نماند شکرسیند
 و قلمیان می کشد که کشد الحید که فرق حقه امامیه بالتحریم الحیدیه تم التحلیل الا و طاسی موبد او و غیره و چیک
 قابل نیستند پس بر هر دو تقدیر توجه شیعیان ایشان نماند زیرا که تحلیل بعد التحریم نزد ایشان مسلم
 نیست بلکه تحلیل مستم من صدر لا سلام قابل اند فلانیه الشیخ علیهم چون ندب رخصه معلوم شد با احترام
 محبت ثانی قائم مقام جناب صاحب الام و محبت ثانی که از صدر اسلام همیشه تحلیل متعه بر حال خود ماند و نیاید
 نیز چنانچه احرائشان حرام نشد و از کتب دیگر متکلمین این طائفه نیز عیان است که گاهی تحلیلش بعد از تحریم
 نکشت و سنیان بر کذب و افتراء و افتعال به جناب رسول متعالی نفاق بهمت بر بستند لاجرم نواید افادات
 امام رضا را در رد انچه سبب پایانی و استناخ تاج را از ان حاجت بیانی نیست مگر به چندین ازان تعلیم
 للمتعلین اقرار بر مرد و درین عجاله نماند نوشته می آید از آنجمله آنکه بعد از ملاحظه مدب مذکور از تحقیق حضرت
 رضوی و پدر بزرگوار عالم بقدرایش و روایت شمسوار میدان لافتی و صاحب ذوالفقا و صدق سوره آل

باشد مثل بعض آیات سوره غنی اسم الحبل در هیچ کتابی از انبیاء و اعداء که ظاهر من الاحتجاج لرئیس اهل المذنبه
 و الاحتجاج و احتجاجی که موسی جالسی آنچه در عباد الاسلام در باره تحریف قرآن مجید آورده از ان نمایان است
 که انهمه تحریفات از کتاب غیر این است که برای خاطر اصحاب خود لعل آورده فاعلم و ایام اولی الالباب هر که این امور
 مستبعد و مستغرب و اندک بود و کتاب رجوع کردن تا صدق مولا علی را برگرداند از آنکه قریب انیمه است
 حال حضرت امیر مبنی که معصوم بوده اند و بهیت ملائکه و تسبیح بر شان سپردند و خدا شهادت است و کفی بالله شهادت
 بار بار و یعنی با امامیه که بار و داد و لیکن توانستند که متعذری که از کتب متعدد خویش که لائق سماعت باشد و در
 مسائره یکبار آید به ریثوت رسانند که از غرافات و محملات چنانچه انقاد و اشی و چگونه نتوان کرد که این بزرگان
 مضطرب شدند و متوجه بامی گردیدند که بزرگان خود و امام حسن عسکری بطلان شدت یافت و بین طرف که هم خرم
 و هم ثواب بود اتفاقی نداشت از اینجا قیاس کنی غایت طافه جعلی و تلبیس دشوخت چینی این عمل سیرتان که تقلید
 صاحب خلاصه المنهج که اگر کسی بدون متعذر و دنیا رود و در قیامت مانند رافضی پیغمبر و کیش او بریده باشد یا از اهل
 ان انچه انکه معتقد بشن عقل و دین حدیث نبوی متعدد را مژور و اقتل گرفته بود و چون عیان شده حیرت متعذر بودایت کتاب
 مستطاب راست گو که باب اقتفال با افعال معتدیه بدل شد یا نه و حقیقت امیر از امام مقتدا انجناب امیر مزور و گردیدند
 یا نگردد و بدو سلسله از کجا بکجا میزدند گفته الله علی من لیزم من کتاب که از شیخ دوستی بی خود خود شمنی است
 و قوس که وقت مبارزه الدوله و سعادت علیخان که مایه او را که و فتم و در و دمان خود داشت نامند و الا تحویله
 را که مشتعل بر لزوم روز و اقتفال حضرت امیر بود نزد او فرستاده داد خواه شده گفتی که این ناصب عداوت را
 بعد از گاه میر سخر را یا بعد از مستان تا قوم معلوم نبذمت او شوق شوند و داد دل خویش بستانند این بر سر حد است و لیکن
 از انچه انکه چون مزید ثواب متذکره که بکار آن درجه امام حسین و در چهارم درجه حضرت رسول الثقلین هم برسد کافی
 خلاصه المنهج و مجلسی رساله منقرده و صحبت انجیدیت و مانند آن تالیف کنند چنانچه در مله و شاه جهان از آن نزد
 یک کشت مره از گروه رنقه که توبیشش محل میماند دیده شد پس بنای امام محمد باقر علیه السلام بنای خود عبد الله علیه السلام
 و قتی که گفت تجویز میکنی ان فقر مودند که موجب علو درجات و شرف و دومان ماست سکوت را بر خود گوارا کردند
 و گروه بر اثر زنده و اگر امر متعذر بهیچ وجه بود و محاسبه ادعوی مذکور برای جناب سالما بنای امیر الهیاب
 نمودند و از سبب سنیه قوا کردند که روی الکین علی ماعوفت از انچه انکه معتقد انسانی دعوی تحلیل متعذر است
 اسلام میکنند بحکم خدا و رسول مستلزم مزید ثواب میداند کافی الاصول و قد اشترطوا انی بعضنا و انکه از کتب
 امامیه بر ناظرین ظاهر است که بعد از تحلیل گاهی تحریک آن بوقوع نه پیوسته و کتاب امام رضا بود است که چون
 در سفرهای جهاد شدت عزوبت و جدای از اهل پیش آمد و جوانان ضعیف مضطرب شدند و شکایت پیش سرور
 کائنات بر دند حضرت تجویز فرمودند این وقت را صدر اسلام گفتن خیر معتقد کار کسی نیست مگر عارف که سکندر
 ذو القرنین را با حضرت امام حسین در خیال خود چنگا نیده بود پس قطع نظر از توت قدسیه اجتهاد که در سال

تشدید برای محبتین امامیه و در حقیقت برای نفس خویش او عا نو علم تاریخ را هم چنانچه باید فر گرفته و از روایات
 چنان ظاهر است که حضرت بزرگوار این تحفه را وقتی آورده که حضرت سلمان فارسی در آن وقت شرف می یافت
 حاصل می کرد و همه چیز هم که واقعی در صدر اسلام در مساجد بود که آیت سوره مومنون و معارج از احرام گردانده
 و ایشان میگویند چنانچه دانستی که گاهی حرام نشد قاضیه و یا یا اولی الا انکما و النظر و الله نعم و صا لی نالهمار
 لیکن بعد غور و امان در معنی که تو انکار داشت در صد اسلام نگذاشتی و اگر کردی اصلاحش میکنی که آیت
 سابقه در سنت است تا حرام نشد بعد سوره مومنون و معارج تا نور مقامات مختلف مباح شد و حرام کرد و با نظر
 موبدا و در حاشیه تقلید لکایچین گفتند قدر کمال تعقل عن عبارتست خاصش آنکه چون برای مردان توبه
 زن شد یا چهار بار از امر تخطی است برای زنان که بر یکی قناعت کنند و او دو کوچ بازار میگرد و برای متعه عبارت
 حاشیه نیست و روایات فضائل متعه که حکایت در وزن را در آن بناسک حج و عمره در ثوابش داخل کردند
 از سلمان فارسی آورده اند و علمای ایشان مثل مجلسی تصریح کرده اند که در آن ایام از زندگی حضرت صلی
 علیه و آله و سلم سال باقی نبود و حال تعقل از آن جمله آنکه رخصه جای دعا همین دانند که حضرت ابراهیم
 روایتی حقیقت حکم شرعی را منقلب میگردد و اینند و سخن تکیه اولین و آخرین رخصه دیده و شنیده باشی هم در
 "الذین امام اعظم اول در اصولش مثل تنذیه و استبصار و هم در کالیفات امام اعظم ثانی یعنی شیخ حل و مجلسین
 پیر و پسر لفظ محمول علی التقیه در لوائح و محار و از مناسط و امام ابو جعفر با عید الله مذکور و انظر الانک عیان
 که زینهار در بیان سبیل توفی تمیز مودودی که کاست بیان می نمود چنانچه تفصیل عبارت صحیفه ایشان که از اسرار
 برای ایشان نهانل شد می آید از الله تعالی پس بعد از عظیمه و انکسار و در عکس شد و بسبب حل کردن
 احادیث ائمه هدی بر کرب که لا ینجی و از آن جمله آنکه محبت الزمانی و فانی با بیجا بین ترانه بر بانه میسر اند که
 و عوی اغیمی که حضرات ائمه در بیست من داشتند از اولیات صاحب کفیه است و همان بر گزاران را چینی
 نمیدانستند باطل بر آن بدالت کتاب مستطاب امام رضا و نه عید الله مذکور و عیفت اعین که آن شکل شبیه قدرت
 عمر که تا و فنی که آن جناب بر آنی ندانست چگونه بدین عبارت جواب داد پس شماره از اولیات متنازعین مثل حساب
 سخته شیت معینان از زمان قدیم حدیث این بزرگان را از اهل سنت اعتقاد میکردند و عوی کشند و خنده و طول
 از مقدار مقام با ثبات رسانیده ام و مکتوب این دال و مراد و در شاهر و شنود و قومی چنانچه باید نگذاشته ام
 در الحنت در تعالی این امری چند را با حال از کتاب مرصود نشان دادم و استنتاج نتائج دیگر را طبیعت
 و قواد نظرن و ساسمین او که اگر اشتهر تا آنچه محبت در بعد از عید الله یا فی علیة الرقة گفته بود پس جو انکس
 شکیل که بسبب اجمالی که آن روایت دارد و نمونان از ان قاصد خصوصاً بحیثیت الامام سلطان القوی که عیای
 از نوران عظیم و غضب است که کافی التاریخ المذکور شیخ میفرماید که در دست آن خبر و یک خردمند که با
 سیل دمان پیکار جویده ولی مراد کس است از روی تحقیق که چون ششم ایدش باطل و گویید به پیر جهان تسلط

غضب یا مومن را که در تشرش هرگاه از جناب امام محمد تقی استغاثه در امور فغانگی بتدریم رسانیده نزد وی شیر بر بست
 گرفت و دوید و بر سر امام رسید و بدین مبارکش را غیبات تقی میدرخانید و بدینکه پاره پاره گردانید و بعد از آنکه
 صبح شد و خادم خبر سلامت و صحت امام رسانیدشاید هزار دینار با و داد و داد نمود شد و تفصیل این واقعه در ترجمه
 خواجه و غیر آن خواهی یافت و این بعد از آنست که بسیاری از اقوال برای کشتن امام رضا همراه مومنین پاک بیعت
 تا ایشان بکمال توفیش شک نمودند و بر آن جناب هیچ زخمی نرسیده بود و شوق چشمی و کور انگلی و پیوه و سراسی
 و هر زده پاک می جفت باید دید که با وصف دعوی اجتماع از تقلید آثار غیبه و غضب او خود را معذور و مومن نشان
 و سنگلی و فر و مانگی خویش را به نیکو وصل وقت سلامت حواس الطهور آورد و بگویند اینکه علاءش نتوان کرد که قال العرفی
 فی مقامه **سه** جعل در و سراز را یک کل باید بلیل از سبب ملاوشت انسای چندل بمن بعد مضمی نماند که در تالیفات
 قاضی ظل بوق مثل مجالس المومنین و مجلس قدیم و جدید دیدیم که شونتری این خطا را نیز و شیدنا جیده هیچ کرده
 و نقد عمر خیر را بگوشتش تمام بران خرج و دیگران پیروی این امور بدعوی تشیع عباسیه برگزیده اند و لیکن
 یاد نمی آید که او را معصوم عن الخطا خیال کرده باشند چنانچه محبت و طاعت محبت است آدمی باز در حق کار خود
 اظهار صفات ظاهر است که نهایت غرابت دارد و نفی نشستی در استغاثه نری خطا که اسباب دیده شده که عرب
 در تحصیل علوم و دیگر جود و جدی نمایند و در تفصیل علوم و پیشرفت روی مانند این در تفسیر که خود را بلسا چند محتاج
 ایمانی و صحاح و رات فیستند حال آنکه احباب قرآن مجید و حدیث بلکه بسیاری از نویسندگان عبادت بشارت را به و ان علم
 در استغاثه پس انداخته که او هم اقرار کرده که ما مومن بعد از تقسیم قاضی از تحلیل متدبر گشت نیستند چنانچه بالا
 نوشته اند آنچه با وی بدو و درین او آمد و غیبه و غضب او را در گرفت با استغاثه غریب را دیدیم که چون گفتند
 در معانی عبارات پیش آمد و ما خدرا ندیده بودند و خاصیت های او با را بخوبی ندیده اند و لیکن استغاثه
 بنده گوی بسوق ریو و تدوین علاج از من پرسیدند سید بنیاد را بهین عنوان گفتیم تا از غایت شادمانی چنانچه
 و کتب صرف را از بنده شروع کردند و هر روز اقرار نمودند که خبر و ندانند که ازین دو کتب محرم بودیم حال
 که بیعت الامر واقع شد گفتند که در کتب ندیده آید که صاحب قلموس صمیم مدبر رسیده می آمد و عرب را می خواند که
 بیامید و زبان خود را بیا موزید پس بعد از آنکه کتاب قلموس را با دراک اصطلاحات و اسلوب تالیفش فرستاد
 گرفته و حیر جان ساختند طریقه آنکه مجتهد در صورت و همیشه خود چنان متذکر شد که از واقعات حدیث هم غافل
 صریح بکاربرد و مثلاً ظل بوق در تالیفات خود مثل مصائب توفیش نیز می نویسد که مردی از مخالفین آمد و از جناب
 صادق رضی الله عنه پرسید مال صدیق و فاروقی حضرت امام جواب داد ما امان عادلان قاسطان کا نا
 علی الحق و اما علیه فیلیما رحمة الله یوم القیمه و خواص اصحاب تشیع شدند و بعد تمامی مجلس معنی ان پرسیدند
 بسبب آنکه با طهار علمای امامیه تخریب و دند تا امام بگمان ایشان زشت افادات کشاد و باز از تحقیق گرم شد
 اگر نعم امان همچنان بمعنی مراد نرسد عیبی نباشد و منافی عربیت او نگردد و الحمد لله که از تحلیل متدبر باز

گردیده در مقام امور دیگر از حضرت عیسی که مامون خاک پای شان تواند بود در لغات قرآن مجید یاد دارم
 و انیم بحسبنا بخت که مبادا ناظر و سماع طول شوند و لیکن از جمله امور یک بخاطر دارم و بدین حال نتوانم که همه را بسبک بیان
 مناسک سازم بیاورین ایام که وقت تمذیب کتاب است و من از اهل دربار بغیر بای موخش می شنوم و در پی
 محبت ام و خیال بخت ازین مرز و بوم بشامت بوم معلوم دارم و سختی بختم رسید و ذکر آن مناسبید انکه انکه
 آنحضرت قاضی رطل بوق در بیان معدرت امام زبانی آنجناب آوردند آنرا شایسته است که امام یعنی پیشوا است
 و کفار هم پیشوا دارند و مراد همین است پس بنده عرض میکنم که چون سائل بشود بدوستی شیعین گمراه شده و دانست
 که امام مقتصد بامامت و عدالت ایشان است چنانچه اهل ملازمت حضرت امام تم تقسیم اینجی ظاهر تشییر شدند و بال
 این گمراهی که امل میشود پس بر عقولات رفسد حال امام صادق ناگفتی است معاذ الله من ذلک بعد از بنقام
 هم چنان شد که آمد بدی را سنیان پیشوای خود دارند از نزدیک و دور بخدمت ایشان میسپیدند و من این اد
 بی پسیدند و اگر آنجناب را از اهل رفسد میدانستند البتة حاجتی باین سوال نداشتند پس معلوم شد که ازین نبات
 متاخرین نیست چنانچه محمده قانی در صورت و اولاد و نامه اعمال خود را در سیاهی گرفته و بخارزار پلاکت و
 تنباهی دنیا و آخرت افتاد و انقیاسم اوله را اگر بچونی در کتب طائفه کسی که اکثر نازیده از صد مقام بهر خواسته
 فائز و الاکن من الغافلین اما آنحضرت سفید از راه عاقبت اندیشی گفت که مامون خلیفه و صاحب رسیدن ان
 الیای پس جانشین انکه نگرید و محمده را اجماع اهل حل عقد با نبات رسانیدن لازم توان گفت که درین
 تقریریم خطاب سفید از مقصرین است نه محقق از محققین که نبات خود بدو عده خود حاضر شد از محققین
 و چگونه از ارباب تقصیر نبات شد که در زمره ارباب تخلفین غیر از جیاهه مقدار و رخصی الله عت
 کسی بهم نرسید و چون سلمان باب الله و ابو در صدیق امامید درین فصل بهر او نتوانند کفایت از معارضه نام نمایند
 که بر نقل قاضی رطل بوق در صامیش اگر عین را از او نگیرند مار است و اگر سیم را جدا کنند عین مار و اگر الف را
 محو نمایند نام عمر است بر اصل قاضی ناکار و نهانجا رکبیت که تقصیر محمده قبل ازین به بقوت رسیده باشد در محله
 اول ازین کتاب جائیکه تحقیق امام فخر الدین رازی نور الله ضرر که چنان منقح شد که اولی الامر اهل حل و عقد اند
 بزرگان دین و پیشوایان اهل حق و لعین که اجماع شان سبب عصمت است از خطا و چون به بیت ایشان
 ماده امامت و استحقاق شخص اهل بروفلیت می آید مراد در این کتاب که **أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اطِيعُوا**
مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَمَلِ السَّالِحِ وَ يَنْهَى عَنِ الْعَمَلِ الْمُنْكَرِ و الا کفار فان اجمعوا علی ارجعوا سواها اما کما
 الله رضا الطف انیت که حضرت میدر کردار و زیکه خلیفه شد نیز همین فرموده و بهر بیت دیگران تن بیضا ندا دگما
 ذکره الی این کشف الغم عن معرفه الامتیه مع هذا اثبات اتفاق اهل حل و عقد که بر تحقیق امام رازی اولی الامر
 اند بعد از ان می باید که شروط امامت را در ذات مامون اولایا نبات رسانند یعنی انیکه مامون از معارض
 باشد که از انجمله عدالت است و کسی که علمای اهل حق را در فتنه قدم و حدوث کلام اند که در زمان سعادت

انفران حضرت صلی الله علیه و سلم دامحاب کرام این بحث بود متبل کند و خون جوی بریزد و البته بر اصل از عدالت دور باشد
 و اجتهاد را نیز در ذات او ثابت کردن بر ضرور و رو مجتهد از اهل کذاشته و چنانچه میاید نه داشته تابعیت اهل حل و عقد
 کما شفت باشد زیرا که قبل ازین از کتب کلامی میفرض بندان آنکه که بیت موجب است نیست بلکه کاشت است یعنی چون
 شد و در ذات شخصی نمیباشد استعدا و قابلیت میسر سید و لیکن ضلالت آن بر اختیار اهل حل و عقد باقی چون
 او را برگزیند و بهیئت که دندامات بالقوة لبطیلت رسیده هرگاه این امور هنوز در پرده اختفا است و مجتهد از ثبات
 آن مقدرتی نیافته لازم گفته میشود که آنچه بر اهل سنت لازم میگرداند و کار و روزی یکبار میبرد الزام مالا یلزم است
 علی بطور مجتهد توان گفت که چون او نیز میسر عید را و باره امامت و خلافت بهتر از خلفای را شنیدین میگوید و میداند
 چنانچه درین مجلد بالتفصیل و التامی و استیلا مامون خلیفه شیعه ناجیه بر اصول مجتهد زیاده از تیرید بود که امام
 رضا را از حواش این حضرت رسالت بسوی نوکشید و درینهار آختیاب نمیخواست که عباد شود کمانی الحار و غیره و
 در امت نیز از اهل مقتدی است یاز در پی آنشد که بدن مبارکش را بپهلوانان شیعه عراق بیاورد شیعی پاک یاره یاره
 کنند و شمشیری از زهر آب اصفهانی و خراسانی از سلاح خویش بایشان بعد از و عده عطای متناظر نقطه
 و تقریب مجلس خاص بخشید و بعتایت اتیدی و برکات اسم اعظم کارگر شد و بالاخر بخت سهای انگو لغت تقید
 زهر بلابل علی مائله المحاسنی فی الیقانه بدست خود شمشیر کرد و چون خراش و سوزش در امعا و مگشا شد
 میسرید و آختیاب لغتای حاجت و رد وید پرسید که میروی فرمود چنانکه فرستادی باز بیم مبارک امام محمد
 را از شمشیر خود بریزه بریزه نمود و اگرچه آختیاب مثل پدر بزرگوار از شمشیر محفوظ ماند یعنی اندکی دوباره یافت
 و در ایام رجعت باردوم روئی خواهد فرود و اگر رجعت دوم الکفا واقع شود همچو حضرت موسی که چون
 با جازت شلیعت باری مامور شد که و کالت قوم قاتلین کن تو من لک حکم و الله یحکم و دانماید و در حال
 رویت زینهار او اگر ندی نخواهد بود و بجز در بختی بر کوه طور از بیت بر سنگ افتاد و جان اسلامت بر دو در
 زمان رجعت همراه منبع انبیا از دنیا خواهد آمد و نه رجعت ایله یا بار خوار باشد چنانچه از تشرقی و بجای ظاهر است
 الی غیر ذلک من الکتاب معتبره و این افعال از تیرید منقول نیست پس امتش بهتر از امامت تیرید خواهد بود
 که بالاتر از امامت جمیع خلفا نزد مجتهد قرار یافته تکلیف که بر اصول طائفه فاشه شریعی میاید اجتماع خلافت
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم با قدر و شرک کمالا یعنی علی المنتظرین و مخفی نماند که لفظ جمیع خلفا از ان کهم که
 با اصل شیعه جناب میرا چنین خلافت حاصل شد که بجائی خویش بطبیعت طاووس است آید تا بنی باشند زیرا که
 در آن وقت از قبو شیعه بنی میرسیدند اگرچه قاضی رطل یوق نه ترسید و گفت آنچه گفت حتی که در ایقانی
 مدعای متقدمین معاذ الله مدعی میفرمودند حالا که در آثار ارشاد نموده بودند علی ما فی کتاب الفریقین
 که تقلید کسی نخواهم کرد و لیکن برند بپ این نو اصیب مدین مزید و لا یاسس سخن شریف هم از یاد شریف
 رفت حالا که امام مشهور از سموات بیان میا شد بخلاف مامون که هر چه کردی تقلید کرد چنانچه بر رئیس متقلد

میکنند و در باب متعبد از تحلیل آن نیز رانی خود را و محل کلمه منوطه قبول نمود و علم و فضل او یکدیگر بود که فضل
 در مباحث کلامیه بر نوال اومی رفود و آنکاسه لیس او با زنی آیند و این تجربه قطع نظر از آنکه آنکلام مجتهد و مشر شمس
 میشود از دیدن عیون و کتب دیگر از صدوق و کذب عیان است که ما را از اینجا اهل سنت را باید که نصیحی
 بگویند نه آنکه اینها که رئیس متکلمین ایشان در باره متعبد وضوی خود را که همراه مسواک بود و یاد او و دوشیر یا بکفت
 حال آنکه خلافتش بر این جمیع خلفای بطور شیعیه بود و تکلیف که شیعیه مامون بمعنی ارضاء مامون پدرش نیز مدلل
 و افتخار زینبلافت خلفای عباسیه از مجالس قاضی رطل یوق مولای این پدر و پس بعد از ارج مامون و بارون
 درین مجلس عقیده ایشان بلفظ ناجیه بر جای خود مکمل چنانچه قبل ازین هم بقوم و مشایخ عیش سید که بنا بر این شیعیه
 کردن امام محمد تقی علیه السلام و رفته رفته خدا و دیدن معجزات لا تنصی بر دوید و در زرع خود بکلفش الامر چنانچه
 از دخترش در کفایه المومنین منقولست انهم بالامریه علیه را کفایت کرد و سابق ازین بنفوس جعفریه استحقاق
 خلفای راشدین بدون عصمت از اطلو احادیث کلینی ظهور انجا سیده پس عصمت برای مامون چه ضرورتی
 نیست که ما برین مدوح و نفوس جعفریه نکرده بر نه طاعت ائمه خود معنی خلفا بودند و مامون بر نه طاعت امام رضا
 و مصدق نه پیش هم الملک عقیقه بیان قاضی در مجالس هم تحلیل متعبد چنانچه از سنتی و هم منظره او با هم غیر
 از اهل سنت و غیر هم در باب اثبات تشیع و منفصله انشاء الله تعالی کما قلنا و همین قدر نتوان گفت در مجال
 نوعیت که خال مهر و وفانیت روی زبیرا را و لیکن خاصیت تشیع را چه علاج که شیعیه العراقی شیعیه النفاق
 و شاید که ازین مقامات پستی بر می که هر جا استیجاب عبارات کتب فقه شکی و پیشتر باقتضای و تلخیص می و ازم
 تا جواب به مضامین و عبارات نشان طبیعت بنده جوش نزنند و او هم خامه کوشی کنند چنانچه در اینجا هم دیدی
 و بهیزان فراست بخیدی قوله و آنچه نوشته الخ اقول زینهار مقام اغراض نیست چه ضعف غدا را بر آید
 بنی هاشم که از اینها مختلف شدند بر اصول فقه یا کرده ام اگر دیده و دانسته حجتیه الزامی خود را نیز بیل و ادا
 گیر و علایجی نه نوشته باشد پس بد آنکه طریسی در تفسیر مجمع البیان میگردد روی البرزخه الشالی عن زید بن علی
 قال لا رجوع لمرحوم شاجرین و اخاف علی المسی من ان یضاعف له العذاب تعین کما و عدا و ارج العین و روی
 محمد بن ابی عمیر عن ابراهیم بن عبد الحمید عن علی بن عیلامه بن العسین عن ابراهیم عن علی بن الحسین بن ابراهیم
 انه قال لا رجوع لمرحوم اهل بیت مغفور لهم قال فغضب فقال من اجری ان یجری فینا ما جری الله فی از و ارج
 من ان یكون كما یقول انما منی لمرحومنا تعین من الاجر و لم یسأل تعین من العذاب ثم قرأ الامین انکساء
 التی من یات منک بفحشاء منبت یضاعف له العذاب ضعیفی و کان ذلک علی الشو شیب
 و من تعین منک بیده و اسفل لیه فعمل صالحا نوره تاخرهما من و انکست فاکسأ
 کاز قاصد کما انکس من محصل ترجمه این روایات در فارسی از خلاصه المنهج کاشانی نقل میکند
 نه جناب محمد الزمانی بمعنی آن پل بر نه معنی من امید دارم که از برای نیکو کاران ماد و اجر باشد

از ثواب وی ترسم برید که در آن عذاب او و چند آن عذاب دیگر آن باشد همچنانکه از واج بنی بر صلی الله علیه و آله و سلم بیان موعود شده اند علی بن عبد الله بن الحسین از پدر خود آورده که شخصی علی بن الحسین را زین العابدین علیه السلام را گفت شما اهل بیت پیغمبر آید مقهورید و حق تعالی شمارا مواخذه کند آنحضرت غضب شده فرمود تا خود را ترسم آنکه جاری شود در مانجیق اقلی جاری ساخته در زبان پیغمبر آید آنکه باشند همچنان که تو میگوئی بدرستی که ما میترسیم برای نیکو کار خود و مقدار ثواب از برای بدکار خود و مقدار عذاب بعد از آن این آیات تلاوت فرمود انتی بلفظه یا قیما تدنیکه مطاعن جناب یقه و جوالش آنکه ایمان طعنهای درینیه است که علمای ما چنانچه باید از اصلش بر آوردند پس بر آن روان عطا یا عطا چگونه یاد کردی که بخت بدین من زبید و سخن سازی فقال شیری و چرخ و بازی هزارال کشوری ایشان را می فرمود و بجهت میکویم که اگر طعن از خجست است که صد و رگناه از ام المومنین عا لث لازم آید یکم این آیت پس علمای فقه قایل خطاب نمائند زیرا که این آیت قضیه شریعیه است نه بنی که لفظ ایضا عطف مضارع و نوع بود لیکن لایق جزایات و افتاده و پیروم گردید و هر دو طرف شرطیه را که مقدم و متاع عبارت از آنست مطاقت واقع ضرورت پس تواند بود که تفسیر شریعیه صادق باشد بدون آن مثلاً اگر کسی گوید بجناب این مجتهد که آن گفت مرا از فتن تا بقا الله بر جای خود نخواهد شد و عمارت مجتهد لازم نخواهد آمد و اگر فی المثل مقتود وقع در آیت که میگوید و عمارت الله باید که از آن انیت خود دست بردارد و به تکلیف خود هم پردازد و قتی که فاش شده را بر امر قبیح تبیین کند که محمول سازد و اگر طعن ایشان ازین سبب است که میباید صدقه و نفرت امیر حارجه بود نوع آمد و حالت منتظره باقی نماند گوئیم مگر کتب اهل حق ندیده که محدثین مومنین نوشته اند که رسولی هر دو لشکر عیسائی جناب امیر و حضرت علی علیه السلام دیگر بزرگان کماله را ضعیف شدند و اقامه ذوی النورین را به اتفاق مسلمین محول نمودند و بعد یکدیگر در و در چنان قرار یافت که با مداد آن رسولی دین بخلوت نشسته اند و بالاخر منادی ندا کرد که زمین را کسی از اهل بلوا شریک نشود پس این گروه لفاق پیژده سخت تهمین شدند و چاره کار از عبد الله بن سبارس اشقیایا رسیدند و بتعلیم او دل بر آن بستند که چون اهل لشکر غافل شوند حربه شروع کنند و باز رخنه در کار ایشان افکنند القصه بصلح و صفای انجامیده و مدعای جنایا صد گفته که اصلاح امور مسلمین بود بر روی کار آمده بود که این جنگ جو یان وقت آنکه ایشان کردند آنچه قرار داده بودند و هر یک خیال انفعی نامه که در از جانب دیگر همت و از کتب امامیه مثل مجمع البحرین و غیره عیان است که برای ذی النورین از جهت این سبب بود که او را علت تمام فتنه انگیزی و التمهات و غیره او را در جنب او را بر غازی نشر ده و قبل ازین کوشش این ملعون و اقطاع او در هر جمعی دین و اسلام از کتب عمده امامیه میان گردید که مزیه بر آن مقنونه تواند شد تا سجد که این مغفلین عالم و فخرین نهیب بنی آدم دست از جهان خویش برداشتن و علم اضلال برافشانند و از کتب فیر لقین بون ایشان در جنگ

حکم مجتهد با علم بودن غیر شمرستانی در علمای اهل سنت ولایت دارد بر قلت علم و استعداد او چنانچه بر ظاهرین
 کتب کلامیه در رجال مخفی نیست کاش منابع السنن را میدید یا قیامند آنکه بحسب کلام در مقام ذکر تخلف این
 عباسی می نماید و از تخلف اصحاب کرام بر دعوی رفته لیام جلالی بر بنیاد و بر جای خود است زیرا که مجتهد
 در الجلال شهابوت امام حسین ۴ سخن را ندهد پس در اینجا باید تا مهای آن مردم را گرفتن که زبان رفته بنیاقب
 شان میگردد و حال آنکه از امام حسین ۴ مخلف اندیس عجب نیست که مجتهد یعنی را بجانش نماند و دعوی تخلف
 اصحاب نماید و خداک مجتهد حدیث تحجیمیش که لفظ الحسن الله آورده معلوم نیست که صحت آن کی ثابت نموده
 حضرت صاحب تحفه در مقام میفرماید آنچه دلالت بر آن دارد که این خاتمه بر تریه صحت برسید بلکه موضوع است
 ولیکن چون مجتهد الزمانی سابق و سابق کلام علمای اعلام را نینماید آنکه الاعدات را از سمری آغاز در خرفینا
 را بنیاد می نماند تفصیل این اجمال آنکه درین شهر متکی آنکه اقبال رفته این اعتراض را در کلام خود تقریر
 کرده نزد رشید المتکلمین فرستاده بود و در رفته بعد از اخراج عبارت مل و کحل که در عبارت رشید المتکلمین
 داشت و برین نیکی نمیداد و قطعاً آنان می نمیداد که او پیشتر ترین نماده چون بواسطه در الفیاض و دینار
 شمس بن ندان گرفته و دم نبرد و مانند اکنون عبارتشن باید شنید و محتاجات اعتراض و متانت جواب بمنزله
 عقل باید شنید **قول دوم** انکار تمهید حدیث تحجیمیش که در مل و کحل موجود است انتهی **قول**
 حضرت امامیه تمهید حدیث اسامه را برای اینجا ملحق بر صدیق اکبر رضی الله عنه الزامی اهل السنن
 کتب ایشان فعل کرده اند و صاحب تحفه انکار و خود آن تمهید در کتب سند محدثین معین اهل سنت لقیحیت
 که استدلال بر ادایت در هیچ طایفه توقوف بر آنست فرموده پس اذائع صحت آن جمله باشد و خیال اثبات
 صحت آن محال از کتب سنده محدثین معتبرین برسد این بان لازم و از وقوع آن در کتاب مل و کحل شمرستانی
 که نه ان کتاب از کتب حدیث نبوی و نه آن جمله در آن با سند و روایت منع صاحب تحفه را چه ضرر و حضرات
 امامیه را کدام نفع تصور پس بوجوه آن جمله در مثل کتاب مل و کحل ملحق بر صاحب تحفه ناموجه باشد انتهی
 آنکه شنید می تقریر است بحمل در نقصان تحریر که از متکی آنکه اقبال را رفته صادر شد که بر یکد و جمله
 آنکه تکرار کرده بود اکنون حرفی چند از بنده مستمند در شرح اجمال نیایم مقام و روایای کلام باید شنید که هرگاه
 با رفته این و بار مطارحه این امر بوقوع آمد تحفه را در بروی اثباته می گذارم و گفتیم که در افادات علامه
 قدس سره الهیه تامل بکار برند و میدانی اند پس هر چند کا و کا و لیس را کردند و انبوات منکره آغاز
 نماند ولیکن بالاخر طبعی بخیر این که تقریر رشید المتکلمین نور الله مرقدہ و انتی متوقف نشد یعنی که عبارت تحفه
 چنین است که جمله این سند من تخلف عنه هرگز در کتب اهل سنت موجود است و با فرض اگر صحیح هم باشد غیر
 است که اسامه را متناکداً شستن و از هم رویان برای انتقام نریدین سار نه سپلو نمی کردن حرام است
 و چون ابو بکر بنیت امامت متعین شد از نیمه امور او را استثنای واقع است بلا شبهه قال الشمرستانی

فی الملل والمجلد اول آن نده البیاد و موضوعه منتقاة و بعضی فارسی نویسان که خود را از محدثین اهل سنت شمرده اند و در
 سیر خود این حمید را آورده برای الزام اهل سنت کفایت نمیکند زیرا که اعتبار حدیث نزد اهل سنت باین حد
 در کتب مسنده محدثین است مع الحکم بالصیحة و حدیثی بی سند نزد ایشان چون شتر زنی همار است که اصلا گوشه
 بران نمی نمایند اثنی کلام بعد اعلیٰ اثنی الحیثه مقامه و پیر طاهر است که چون رخصه را در احادیث مسنده
 صحیحه امیه می بینیم که در قضایف صدوق صاحب رقعات و مقصن توقعات و مانند دوست و فرشتا را باشد که گفت
 درین جمله که در زیار در بیچ کتابی انکب مسنده حدیث با وجود ذکر قصه تأمیر اسامه و حدیث بجز حدیث موجود
 نباشد و نه سندش هنوز پیدا شود و محدثین و متکلمین در کتب کلام و احادیث انکار نمایند چگونه کلام تکلم لیب
 سوال برای طلب محبت شد که کشیم چه جای آنکه فقیهین برای اتفاق گفته که بعد از نبوت ایمان شخصی بنشاند
 تا دلیل برای او بیاورد که کما یظهر من اللوام و غیره من تالیفات المجلس الاول و کما اصرح علما ثانی فرمایند
 تکلیف که تاویلات رخصه در بار و مناقضین مثل شیطان الطاق رود و کلام با بمقدمه صحابه بسیار خلفای برای
 و امثال ایشان جاری شود که با عتراف ملا حلیل و شرح کلینی که مستغرق است تحقیق باشند که هزاران دینا
 شان از آیات قرآنی و احادیث رسول یزدانی بجزو انجیل و انجیل و در مجلد اول فهو ما و مقاله سادسه از
 آغاز این جلد نقل از کتب معتده رافعه عقرب که ششت پس بگونه عقل ازین در مطامع بزرگان دین اینجمله
 بنی احتیاطی را بخوبی کند القصه معتد الزمانی که درین مقام بهشت بر جلال الله نمود و عبارت شمرستانی
 آورده و انتی کلام گفت حقیقه تقلید گفتوری و کاسه لیس و فضل خواری است با وصف اینی که خود را در پیش
 المحتدین می پندارد و اورا لاتی جواب نمیداند که سابق تفصیل فی المقالة سادسه و من هر چند در نقل
 و در کلامش است که شهید دارم لیکن الفروقات تبیح المخلوقات لیس بدانکه گفتوری شیعافیه حیاتی که از رخصه
 نقاش بر دوشم چنین میگوید که اما آنچه گفته و جمله لعن الله من تخلف عنابر که در کتب اهل سنت و در جانت
 پس دلیل جمل و نادانست زیرا که جمله مذکوره در کتاب ملل و نحل شمرستانی اشتری که در شرح مواقت
 نقل عن الامدی و در رساله عقاید ملا یعقوب بنیانی بر سبیل تسلیم و در کتاب شرح نهج البلاغت این
 ابی العبدیه معتزلی مذکور است و چون در نقل و حواله این مایه صفت کذب و اتمه بسیار است بنا بران ما در اینجا
 بر شخص حواله کتب مذکوره اکتفا نموده و نقل عبارات انسانی پیر و ازم لیس بدانکه در کتاب ملل و نحل و در ضمن
 اختلافات صحابه مذکور اختلاف ثانی فی مرضه انه قال جبر و اجیش اسامه لعن الله من تخلف عنابر فقال
 قوم یجب علینا انثال امره و اسامه قد برز من المدینه و قال قوم قد استشهد مرض البنی صلی الله علیه و سلم
 فالتعقلوا فیما رقد و الحاله ندره فیض حق بمرایش کیون من امره انتی و این کلام گفتوری کیا و نمیکند
 بمبایان است بخیر وجه اول آنکه لفظ انتی دلالت بران دارد که تمام کلام شمرستانی نقل کرده حالاً علیکم
 سنت یکله حقیقه و عقول شمرستانی را در شکم فسد و برده تا عوام بدانند که این جمله در ملل و نحل مذکور است

بی آنکه تعریفی بوجهی من الوجوه کرده باشد اگر عبارتی را که صاحب گفته و دیگر با برون کلام و حدیث از آن آورده
 و اخص صریح و موضوعی و معنی بودن جای مسطوره است که آنرا در نسخ ملل بنیانی بازم عدم اعتماد بر نقل
 اعتباری است از عبارات شمس سقانی بی آنکه در این آیه و عبارت سابق و لاحق شمس سقانی را با معلوم را از نظر
 آنرا سازگار کند و آنرا پس نیاید که گویند که در این عیب بی آنکه بین برامثالش گذشتن نیز هیچ عاقلی سمی
 نیست و آنچه گفته که استیفاء این نگارنده برای علامه دینی گفته خود در آن گفتار شده و تفصیل عبارت
 ملل و شمولش بر عدم امتداد قتل غصب فعل می آید ان الله تعالی و این شمول محض شمول نانی الهی
 است زیرا که کتاب ملل و مقالات اهل عالم است یعنی هیچ که در آن اقوال و اعتقادات نبی آدم و تاویل
 آن احیاناً در حدیث و قدح بران و در مقام شمس سقانی گفته که در آن چنان نیست که رفعت دل بیان بسبب اند دوم
 آنکه چون یا معتقد است که کتوری کلام ملا یعقوب بر تقدیر تسلیم است پس صحت واقعی جمله معلوم که کلام
 در آنست که می آید از کلام صاحب محقق جواب تسلیم ندهد و نیست و آمدی و غیره هم سندی برای آن
 که نگردد از مجموع آنکه حال این از الحدیث بهترین دوجه درین کتاب از سابق و لاحق الزام و تحقیقا
 همان است که نگارنده استناد نمودن اجزای عجیب است و بر نقل او برای الزام اهل حق دل دادن کار سفیه
 نگین که او را باور و مطالعین شیخی ترکش خود را انانی ساخته و در برخی از مقامات نیز دغا و دخل اختصو صفا
 و قیاس که نزل آفتاب آذوقه و داخل میهد بدانی غیر ذلک الغرض کتوری از راه کرپزی و یا دوه گوی جرح و باز
 بسیار کرده لیکن صحت جمله که کرده که صاحب گفته مثل حدیثین طلب فرموده هنوز بد رجحان نبوده آمده
 می نقل عبارت ملل و نقل پس بدانکه کتابی که من دارم در همین ایام مقبول شده است از آنکه که نزد یکی از رفقا
 شنیده بود و گویند که او در زمان مجتهد جالس درین شهر وارد شده و تادقی مقیم گشته از حواشی او که بر اصل
 کتاب بود چنان معلوم میشود که اگر کسی است با این دیده و رویایی است کوه و بامون نور دیده درین شهر
 آخرین عبارتیک کتوری نقلش کرده و محبت دلق تقلیدش بگیرد خود انداخته مقوله شمس سقانی نیست و انما
 قدست فی این السامعین لان النخالفین ربکا عدد و انک من الخلافات الموثرة فی امور الدین و هو لیس كذلك
 بل کان الغرض من کلامه در احکام الشریع فی حال نزول القلوب و اشکین ناره القنده عند اطلب الامور انتی
 اعلام و محصول این بیگانه چنانست که قدس قرطاس و تنجیه را تقدیم اذان دادم که رفعت این هر دو را اذان
 نوافیات تقدم و البته که رفعت در کارهای دینی انداخته و سخن ایشان بجایست غرض صحابه اقامت مراسم
 شریعت بود و وقت نزول قلوب و اشکین ناره قنده در قلوب امور نه مخالفت رسول مقبول حکایت در امور دیگر
 که کمتر اذانت انتی بالجمله اسمعین خیال که چگونه حضرت بنیر را در خیال گذارم و بایست که گران در نبوت که
 عبارت شورش اعدا از جانب خاسته از بندید برایم المطلب ما و خود مش پس از کوه با برگشت و علم بر درویش
 نصیب کرد و مجرور فوات سید و کائنات اصحاب که ام سخط ملت اسلامی مساعی مشکو به تقدیم رسانیدند

تا آب رفته بچو آمد کسی را از مرتبین و انوار موصوفه کارزار باقی نماند که بر سر ایشان تازد و برون ایشان را
 از نبات النش سازد بالجمله این عبارت عربی و حاصل و محملش فارسی مطابق بچو عبید بود و مانع قدیم پس آنکه
 اکابر علما متصل ببارت ملل که از نسخ خود نقلش کرده ام این معنوی را هم آورده اند که جمله اخیر حدیث بتجسس
 موقوف است چنانچه عبارتش و النسخی از آن جمله است صاحب صواق محرقه مولانا نصیر و الملتهدین امام المقل
 و المقل سید سند خواجه نصر الله کمالی و از آن جمله است صاحب صواعق ثقلین یعنی خردمند از مندرش حاوی
 علوم فروع و اصول که برای تأیید افادش این شرح نوشته و از آنجا تا بن برگه شسته و از آن جمله است علما
 دهلوی خاتمه الحثین و قدوة المتکلمین و انبوه المفسرین و از آن جمله الدعینی دیگر از علما که بتجسس حدیث و افقه
 داشتند و بر کتب فریقین نظری انداختند و برین نسخ قدیم معنی عبارت صاحب ملل و دخل برین طور بود
 عایشه و که قول او و این جمله موضوع و مفتی است دفع و حل مقدر است گویند میگذشت که حضرت صاحب
 علیه و سلم متکلف را ملعون فرمود و تو میگوئی که عرض صحابه اقامت مراسم دینی بود جواب داد که نزد حق
 اینجمله بچو نمی آید بلکه موضوع و مفتی است **العرض** بوضوح پیوست که گفتگوی رفته درین
 عبارتست که این اکابر و احد بعد و احد از ملل برای دفع خبر بودی از آنجا نقل ببارتیکه نقلش کرده ام
 و محملش ذکر نموده ام که در آن کلامی نیست و چگونه کلام توانند که در حق بتقدیر و در مقاله ثامنه چند تجسس
 تمامش را نقل کرده و لیکن آنچه آورده اگر عبارت ملل را که بر عدم اعتقاد بتجسس مذکور و دلیل باشد بیان
 میکنند و صاف صاف از آن بوضوح می آید که شش ستانی مذکور رفته می نماید یعنی آنچه میگویند که این
 دو امر از آن خلافیات است که در تحریف دینی مؤثر باشد از لاف و کثافت رافضیان است و در اتم اقامت
 مراسم دینی بود پس حیانت کنتوری هر زده و را دید نیست که کلام شش ستانی را که زبان حال سیلو و کجاست
 حدیث تجسس اعتبار را نشانید از بیان انانیت و اتمی کلامه بر زبان خود جاری ساخت و مناقصه جمعی
 استقامت اما که در نیست که عبارت سلیم فارسی مترجم را به تفهیم شاید بهین او جهان را نکرده و در کتب معتد
 ماضی منشو و بالفاظ مذکور باشد تا شش ستانی استعمال نیاید **طه** آنکه کنتوری در دیده و بهین تلمیذ که کس
 بعد از عبارت منقول و تفسیر اجمال کتب و افقه از از مزید نادانی و استماع خطای شیطان یا وجود و یک
 صواقع و شرح آن چنانچه می آید صاحب تحفه نسبت کرده که اما آنچه گفته قال الشیخستانی فی الملل و الغملل
 آن بده الیه موضوع معتزله پس کتب صریح و انفرادی فصیح است و اصل عبارت او که متضمن انیات مذکور
 مذکور است آنرا نقل نموده شد اما آنچه گفته یعنی فارسی نویان که خود را از تحریفین المبتست شمرده اند
 و در سر خود این جمله آورده برای الزام المبتست کفایت نمیکند و ادش از بعضی فارسی نویان حال الذکر
 محدث است که صریح به این اثر انداخته و حاشیه الصواقع و جوالش آنکه و النسخی که تنها فارسی نویان که خود
 را حدیثین المبتست نامند این جمله را در کتب خود دنیا آورده اند بل دیگر علمای معتبرین نیز آورده اند و الله اعلم

بمجلس انصاف محکم که فیضان الله اظهنه شرح است میرود و گویان راه جلال پیش گرفته و ذات مقدس
 باری عزوجل تا ممنوع و مخوف گردیدند بقول او تعالی و میفرمود انصاف الحق که ای عسکین امروز شوکت و عظمت
 حضرت پدید آمدن از مناجات دست بر نی داشتند و اتفاق شان غایب میشد وقت اعراض بر حرکات مسکات
 سحر و کائنات پس اعتراضات مناقضین مثل تخلف بود و شهادت الذین و ضالین که طاهر شد مثل شروع و خرو
 و برخاستن می گفتند که در اختلافات محایه پی می گوی پس شهرستانی جواب داد که آن امور اجتهادیه و احیای
 مراسم شرعیه است اختلاف اول حدیث قرطاس دوم احادیث سوم قول فاروقی که حضرت را با سامان بر زمین
 چپانم همراهین گفتند که مدفن شریف است که مسقط راس نیست و انصاف می گفتند که مدینه دار الحجة
 و مدار نصرت و بعضی بیت المقدس را که معراج شریف از آن بود نشان دادند هیچ تقدیر امانت و برقیقه ششم
 امر قدک و روایت عدم میراث ششم قتال بالغین زکوة ششم تقصیر بخلاف فاروقی ششم اختلاف امر شوری باز
 اتفاق سیوفی النورین دهم واقع جل و اثبات رجوع این بزرگان ازین خلاف و ندامت ازین فتنه که گذشت
 پس ازین تقریرات سابق و لاحق معلوم شد که شهرستانی مطاع اهل مضامین را بر خلاف دایب توبه بت گردانید
 و این اهتمام در جواب نمود و ازین بیان حال اوقاتش نیز مطابق عقل و نقل یلغوا آمد که قلنا الکقول
 خرافات افهه از قدیم و جدید باید و دیگر عبارات او را از میان بر انداختند و اندر هر طرف شور و خجوا
 برداشتند و مثل زانغ و بزغن و بوم شوم خانه کن از هر جانب کا و کا کردند و داد مکایر غالب دادند
 از آنجمله است محقق جیلانی از غولان بیابانی که او عبارت اما الاختلافات را که دفع دخل بود از میان در بر بود
 و در قبح السبل و انمود که مناقضین بر افعال نوی اعتراضات میکردند پس اعتراضات شان مثل داناست
 و روید از آنها شبدهات مثل گماه اول این منازعات قصه قرطاس است و از آنجمله اند مجتهدین و متکلمین ازین
 قوم که کتوری هم فضل خوار سارست الی غیر ذلک من اهل الفضول پس اهل دین را که بهت تحقیق حق می گماردند و
 است غور و تامل در عبارات ملل بکار بردن و بر محرفین و کاذبین لعنت نمودن و نیز ازین از اتفاق اهل شاکر
 حبیبین جدول بر احقاق حق و ابطال باطل بسنن و حق امانت است که در زمان متوسطه نص متعبد که او را
 محمدی مانند و شهید اول لقب او گنارند بعد از آنکه اهتمام مدارس بدستش آمد و اعتبار تمام و وسایط کلام
 او را بهر سید رسید و شرحین روایات و تلبیس مخلوقات لیکانه روزگار و استاد بکار و جاسوس بر شهر و دیار
 هویدا غایب عن الاحساس و ملقی و سناوس فی قلوب الناس بود که حق تعالی او را در دنیا بعد از ظهور کمال
 اقرا به رسانید و زمین الدین عالمی را در پیروی او نشانی که ندای سرورش یعنی بولنت عبدی فاضله بعد از خود
 بر ربانی مخلوق فائز و در کرامات جلالتش می سرانید و قلوب نوموشان می ربانید باز و تلبیس فاضلی بود که
 را به اصطلاح هندوان لیبی آفرید و کرامات جلالتش را به نوح و امام المستولین و خاتم شهادت انبیا
 توان دانست که در عالم حق تعالی چه چیز چندان و جاست در دای سلطین بهر رسانیدند

مقرون بسندی نیافته ایم و از ملحمات و رفته شناخته ایم چنانچه عقرب تفصیل گوشت میسایندم و انیم صمیمه
 میگردانم که از شیخ علی و غیره او سنده و طلبیدار شده بودند و اینها یکی عظام رفته چون خوراکل فرود رفته و هرگز از این
 عمده فارغ نگشتند و اگر مردان نیست که نقل این از آمدی ندوده اند پس لایسم که مجبور و نقل مستلزم صحت سند باشد
 چه مجتهد در مقابل سادوسه گفته که اکثر روایات بطور حدیث یا اوله در کتب غیر یقین اندراج یافته و برای تمیز صحیح از سقیم
 کتب را باین نوشته اند اکنون جناب مجتهد اسامی روایه آن ایراد فرمایند تا اهل حق بحکم مجتهد از ترشید و درایند و اگر
 مجتهد برای تحقیق حدیث سند این باب و یکتا بهای کثایند اهل سنت چگونه این جمله بی سند را بدون تنقید قبول ننهادند
 معذرا احتمال دارد که آمدی بر طبق روایتی رفته آورده باشد و قریه اینست که عدم اعتبار این جمله از کلاش
 نقل کلام شهرستانی پیدا است زیرا که او هم تصریح کرده که صحابه برین امور اقامت مراسم دینی نمودند نه مخالفت
 و ما او ایشان بر تقدیر ثبوت این همان معنی است که اهل تحقیق نوشته اند چنانچه از صفحه و مواضع بطور پیوسته و
 الاجرم از نوشتن این حاشیه کاتب مجتهد نکش و این تقریر هم او را فایده داد بلکه موافق اشاره سابق بحث
 نیز بود و گفته لازم افتاد **قول** بر انتخاب نعم و فرستاده **اول** ارباب عقل و کیاست نیکویدارند
 که برین مقوات نیز اختراعات و اسکالات یمنوانی وارد است که رفته ضامی از آن ندارند و خلاصی نمی یابند
اما اول پس از آنکه ظاهر الفاظ و ادب ششخص علیها دال بر آنست که مجتهد الزمانی چنان فمیده که برین
 باجهت عید اندرین عباس حسن اعتقاد ندارم و آنجناب را مساوا و متساوی از او ندانم و ثانیه چون من شایسته
 حاشا نکلا بلکه این شایسته از همه عقلاست یعنی کسی از عقلای شنیده هم نتواند گفت چه ایشان میدانند که بحیث
 و بر پی الزام است اگر چه مجتهد را بنا بر پیشه بزرگان خود یقینی نباشد از حدیث بنیاد کلام احق الامام بر الزام رفته
 ایام است چنانچه ظاهرین بصاراة العین از هر خاص و عام باغنی معتقد اند که جناب پیر نابالغ خود را بتعالی
 زدند و اساس دانش خویش خود را بر کتب **امامانیا** پس از آنکه آنچه گفته که بعضی روایات الخ باغنی بجای
 خود تواند بود که عطف بر موضوع می پیوندد که روایت مذمت ایشان بر تصریح همانند نه منبیشین مثل کشی
 از قدر واقعی مجلسی بر باریقه اصفهانی و مجتهد فانی پیر بزرگوار مجتهد الزمانی از متاخرین در اعتماد و اعتبار سالت
 الاقدام است پس البته معارضه عبرت نمی نند زیرا که تعارض فرع کثافت است پس مجتهد بقضای الکذب
 قد صدق است گفت که این مقام از حد رفته عاریت **امامانیا** پس از آنکه بنیاد تقریر مخالفت بر آنست که
 قدما می ایشان صاحب مدخل و داد رفته و سدا بودند و این کلام را در بروی فخر گفتن آنجناب خوب نواب بود
 آیا بحیثیات اینهم گذشته که علمای سنت توانسته گفت که هرگاه محمد بن ابی کبر را که پصلی حضرت خلیفه اول است
 و بنیاس خلیفه چهارم از مراتب خلیفه و در ارج نبیانه رج گردید پس بوقوع او در بلوی و مخالفتش با صدیق
 و مرتضی که اولین با اتفاق روایات خضر یقین و غیره خواهی دمی النورین میگوید شیعیه یعنی مزیه حجت اوداشت
 حتی که مزین بنیاس متساوی الانسلاخ تفسیر میکنند و چو باین حفظ و حمایتش سعی بلوغ میفرمود تا آنکه اولاد

امجا و خود میسین حسینی گوشواره عرش ربالمشرقین را برین کار معین گردانید چون بوی امده او کشید و در آن
 ایشان بهارک و دیگر نه پسندید و دیگران را از اولاد صاحب دیگر اگر مصدر رجور و حقایق کشته بگوئی نمی ستودند
 و اگر حال خلایق را بشنیدین چنان می بود که رخصه تیان می کنند. البته برفه مائی مانع نمی ماند پس معلوم شد که
 و افضل تهمتا کرد نسبت اصحاب کیا رنبار و جو میکا و صواق و تحفه افتاخته بیسره دست و این طو
 مجتهد الزامی ناخود از کتب مطبوعه مجتهد قانی است که مجبین آن سخطه ای نمی بکار بردند که خواهر بران جو
 نماید و اعتقاد خویش افضل و بلاغت این پدر و پسر بقیه اید اما را **الع** پس از آنکه دعوی مجتهد را بنفر
 که کتابهای معتقد المذهب متناقب و فضائل عبد الله بن عباس ملو است بجای خود است لیکن شحون
 بودن کتب معتبره شیعه بواجب اول پس عصر بیگانه آن می نماید و بر عقلا از آن واضح میشود که این دعوی بین
 بیوگی و اعتقاد و یا و گویا و کذا ف است و زمینار بر اصول موقوفی شیعه شیعه الطباقی بنیگ نسند و
 بهجت ظلمت و فنا و نیست این سیه کاران بر کسی نمی شنید اما **خام** پس ادای پیغام جناب می علیه السلام
 و آنچه بر زبان عبد الله بن عباس جناب فقرت صدایقه درین روایت جاری گشته زمینار بر صبح اولالت
 نمی کند پس آن احتمالیکه شیعه در باره ایمان و جهاد و جانفشانیهای مهاجرین و انصار خصوصاً ضا دید
 ایشان اسباب کرده اند تکلیف که اگر این عباس ایتیمین ظاهر داری نمیکرد فقرت امیر المؤمنین را که محیط اسرار
 غیبیه و انوار لاری می بود و ندیگونه فریب میداد و مال بیت المال را بتصرف خودی آورده و تنم و تر ضرر و فتنه
 می بخشید و موبدا نمیخی است لکنسند المبتی که علی ابن ابی طالب می شایع کلینی که رخصت آن بر بسته نیر که از مطامع
 آن ثابت میشود که جناب امیر او را از گوساله پرستان اعتقاد میفرمود چون افتا قش از بیت اتحاد و محمل
 بمعرض ثبوت آمد این ادای رسالت از و چگونه بسید تواند بود و خود شیعیان صنادید اصحاب سید الفاضلین که
 که در اعانت نبوی صلی الله علیه و سلم شب و روز میگوشتند و نور قدرت دین و شکست کفار و مشرکین سپاه
 که بروی کار نمی آوردند و حق که از معذرت شریف و استعفا از تبلیغ انصاف و تقوی و رکت و دبیره رخصه مثل
 مالیات مارتی و صفائی ملاحظه میباید که رسول خدا امشکر مهاجرین و انصار را لشکر پیغمبر سیدالاست
 و ملکم را حکم ایشان و خود را ائمه و اناچار و مغلوب و زبون و در دست ایشان تصدیق میفرمود و این مرد و
 و رسته های خود و عبادت لات و غری می برداختند و نزد دشمنان تحقیر و دین از محققین متشیعین اینهمه
 گوشت شمایرای امید و نیامند و ول میداشتند و آنهم لیب آنکه نمایان ایشان را یعنی حصول خلافت
 از کاتبین شنیده بودند چنانچه قبل ازین از کتب معتدله شیعه بوضوح پیوسته اما **ساد** و **ساد**
 پس از آنکه مجلس در مجلد السام و السام الم از سجا را انوار اقررتج یعنی کرده که برادر مرقی جانب
 پنج البلاغت را درین کتاب مقصود داشت که روایاتی را در خطب و مکاتیب و مواظف جناب امیر
 معین کند که شنیده و سنی بر آن اتفاق دارند و حجاب دل آنها خرنده و همچو کاغذ از دست بدست

برند انتهی پس بر چند این کلام بر اهل سنت حجت نیست لیکن آخر اینقدر از ان بمعرض ثبوت رسید که بر
 مردیات رضی و هیچ بدلائل غلطه اتفاق رفتند حاصل است و غصب از کلمات طبیبات پدر یکتا فانی ثابت
 میکنم که مکتوب هیچ بدلائل غلطه که دلالت بر انواع مطاعن و اقسام ضحاکین دارد و نام عبد الله بن عباس است
 نه برادر او که مدیل علیه الشواهد و القرائین اما سماعا پس آنکه بعد از او فی غویر کلام خطای این روایت که
 مجتهد مثل الحواس برای مدحیت عبد الله بن عباس لفظ آوردند فیض مدعا به ثبوت می آید مدیه در مقاله
 سادس ختفیه که گفته شد که علمای رو افش در باره حدیث الیه المؤمنین که هر که مرا پیشینین تفصیل و بعد
 حدیثی را و خواهم ز چنین تقریر را مورد مباهات نپذیرفته و این تعلیل را با اختیار انکار شده اند که شرکت
 شیعین در فضیلت مرقیوی مستلزم است و عبد الله بن عباس با حضرت مرقیوی ابوبکر و عمر را و علم
 و اقیات ایمان و دیگر مدارج شریک دانسته که باطل است و کما سلیمان شیخ صلی و امثال او که تاویل
 مذکور را شنیده است قابل حدود تقریر باشد اکنون اگر جناب مجتهد الزمانی اجازت دهند بیت مشهور را
 برای ایشان بخوانم **س** ذهب الی یسفید لفسنه یقر قاف و مال اذنان با ما مائنا پس آنکه بگاه
 در روایت دوم ادنی خود نمائی و انفع خواهد شد که آنهم دلالت بر یکتا عبد الله بن عباس دارد و نه مدعیان
 زیرا که چگونه عقل بچیز نماید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تبریک تعلیم فرماید عبد الله مذکور را از اهل المؤمنین
 و علمای زبیه و از ایشان آغازین سلسله قرار دهد و ناصبین خلافت را که قرآن مجید را تحریف کردند و هزاران
 نسخ آن بعد از اسلام و آتش نهادند و مبدی و حوی را سوختند و ام کلثوم را بجنب بر دارند و تمامی حرم و
 شریعت را بر هم زنند و عالمی را بر بنید اتفاق بدارم و دانه گرفتند و فرسختند خون خامس آل عبارتستند
 چنانچه در بعضی بسیاری از مضامین برفته اک الیه استند که حرفی از آن بر زبان کذاب مفسرین یعنی قاضی
 شیعیه شری انیت که کذا مشغول است که چون کمیت بن زید الاسدی حال ابوبکر و عمر را از حضرت
 امام باقر علیه السلام منور آنحضرت و جواب فرمود که ما فطرت قطره من دمانا و دار شیتنا الادی می سنه
 اعتنا فاعالی یوم القیامه چنین منقول است که چون زید بن علی را در معرکه کربلا تیر بر پیشانی رسید گفت ما
 انما فانی با القام یعنی ما این مقام رسانیدند انتمی و حقی نمائند که حدیث امام باقر علیه السلام از آن قبیل
 است که برای قول این عصب اما اینها سخطاب خالصین بیعت زید علیه السلام می آید یعنی چنانچه امام باقر
 شریک بودند و فلان با مثال خود گفتند من دمانا همچنین ابن عمر نظر بجا طمین که احباب و هم وطن بودند
 الی غیر ذلک من محاورات البیانا که شد سابقا الی کثر تها لاجرم معقول نمیشود و مناسب و طاهر
 است که حضرت صلی الله علیه و سلم ناصبین خلافت و محدثین ضلالت را یا دلفر مانید پس عبد الله
 بن عباس درین وقت هم بیاد دت عجل در ساقند یعنی از رعایتش خود را معذورند و رنداشته و چگونه
 سخن میگویم که ابن عباس را در حق با پسین رعایت چنین ظالمین کند پس خلفا پاک دامن بودند یا عبد الله

از گوشه ای پرستان باشند فائزند اساس نعیم البروق و از هم تبدیل المالح بالخالص و این خود تکیه که متولد
 ابن عباس اخفی العیون ایچی و اموت بعینه استقبال توبه و استغفار است و در وقتیکه دهند و در ضحک از آن
 جان سلامت میرود پس اشعاریکه مجتهد الزمانی در مابعد نوشته اعاده آن در ختام المیزان اولی و اجماع شده
 س کیسه دولت سفید نشد پیچ منور بر تنت سفید نماند ای حسن توبه آن کسان کردی پاک ترا طاقت گناه نداشت
 و از اینجا بر هر ماعقل تیر خوش ظاهر شد که کلام مجتهد الزمانی البور استنتاج از روایت ثانی که از محمد بن حمزه نقل است
 ابن عباس تا وقت فوت شان ظاهر میشود و نظر سرسری بلکه خشک و ناخوش و غیره سرایت و چه این باشد که اگر
 نیست که روایت مذکور دلالت بر آن میکند که او را آغاز تالیف وقت اعتقاد امامت مرقنوی داشت موقتانی
 ماری استاد صاحب الکافی و قد مر بمحمد بن سابقا و اگر عند الوفاست فقد رفت جواب انشاء **امکان تسبیح**
 اچیل انحر و هم که احداث و ابداع لعل آوردند بقول مجتهد فانی در تالیفات خویش اینست که بحکم حدیث کافی
 توبه بر تن مقرر و اجابت یاری نیست و غفلت ملوک جنوبی در بغوات خود بخصوص این امر بیگانه بود و حالش
 هم بعد از آنکه این قصه و باب علامه و هادی قدس سره العتیر دست از انصاف می شود بسیار متغیر و متغیر
 نیست که در حدیث آمده که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که کل صاحب توبه الا صاحب التوبه اما
 بری منم و هم منی بر او یعنی هر گاه بگاری را توبه است بجز آنکه ایچو بیعتی پیدا کنند که منی را نبیان و در هم
 و ایشان از من و توبه صاحب بهجت و درجه قبول منی باید چنانچه مشهور است که در منی اسرار لعل و در منی غلام
 و برایشان بود شیطان او را وسوسه کرد و بر بعضی چند هم رسانید و بین سبب بی کثرت بر او گردیدند و صاحب
 سامان شد چون افکار خود افتاد و در کرده پیشان شد و منی بر پیچ از زمان آمد که آن مرد تا بر جماعت اجابت
 حق کند و آن مردم را به راه راست دعوت نماید توبه او قبول نشود پس آنرا مجلس ساخت و اجناعت
 را بحق دعوت کرد و هر چند گفت که آنچه قبل ازین گفتم باطل بود کسی از او نشنید و همه گفتند که آنچه اول گفتی
 درست است و ما از آن برنگردیم و چند روزی گذشت و زاری کرد که میان برد و فائز نگردد و در قیامت
 عقوبت آن ضلالت خواهد یافت پس توبه محمد بن عجل و خاد لین اهل بیت چگونه ممکن قبول کرد و چه باطل
 انجمنی نیاریند و کوششی در آن نه نمایند غلام گفت در وقت موت هم رعایت بهجت بلکه لغو معنوی خواهند
 و متران سابق **سرا انما اعلمه** پس از آنکه غلامی رخصه دست حق دراز کرده بودند و او را حق کثیر
 درین باب بسیار کرده که مراد از قدریه که مذمت شان در احادیث متفق علیها یقین است و آن مرد منم
 که قدر را نیت کنند نه آن مردم که انکار از قدر نمایند و مقولات اهل حق را که تلقین با مردم معنی ثانی دارد
 منعکمی چند اشتند از حدیث که سجدت ابن عباس است که او را مجتهد از محبوب پاک میکند و بعضی اهل حق
 شمس کتاب غیر فرود نشون گردید این است بعضی از فوائد و لطایف و حواری و غیره روایت بسیار است
 اولی غور تا ظریف و سامعین در آن کار است لیکن نیافز که تکلیف است بر شنیدن و بهایه للمقتدرین **قوله**

مثل این بود و روایت الخ **اقول** اگر حوصله تقریر و تحریر باشد باید که روایت دیگر را از ایشان ابرو عظام
 خویش باری و دقیقه درین باب فرو نگذاری تا از منطوق آن مباد که روایت که نقیض مدعی تو ازین در ضیوت
 است و آنچه تمهید هست ترا نسج منگیوت و البته عقل میداند که اگر روایات دیگر و در ولایت بر مدعایت
 اول می بود البته انرا ذکر میساختی و دیگر این امور نمی پیرداختی بیکدست که من آن روایات را تمییز در تالیفات
 بعضی از متجهین بر تو گذاردم و در نظر دارم لیکن چون باعث تطویل کلام است لاجرم ازین وادی در گذشتم و بر
 استقرا و دو کلمات سامعین و ناظرین گذارستم فند که دایا اولی الالباب قوله اما روایات اینست الخ
اقول اگر نشانی در این روایت آنست که من استعقر الله منکر مدح و مناقب عید الله بن عباس م
 و خاتم و مثالت آنجناب اگر بر زبان آوردم و در بصایرة العین نوشتم مطابق اعتقاد من است پس جواهر
 نیر از تحاشی بیست چنانچه در سابق گفته و تازده ترا می که موبد باشد انکه خاتم عقلی است و او عظیم
 میخوانم یعنی لعنه الله علی الکافین بر زبان میارم و اگر سبب اظهار تبحر و کمال تتبع خویش است لیس العی الشیر
 انکه ما البته باغبی معتقد تو این شد در بعضی از روایات که تیرش را باده بر تیر و الدغانی اوست که بچاره
 عیون اخبار را هم نمیده و بمطالعہ مجالس المؤمنین فراتر رسیده و همچنین کتب دیگر بملاحظه نموده دامن
 بصارت بر پییده تا مدتی نیز شوق قول علمای اهل حق گردیده و این همه بعد از آنست که اول گاد نازی
 او با حق تمام را که بود پس در خدا و اسلام مقه بانی ایشان بیدید و نسج حیات ایشان در محاورات
 عرب با پیغمبر و از نجاست که قلب مزین در کایتیش خناب است کما لا یخفی علی من نظر الی سائر الکتاب
 لرویه القالب و التراب و القاصات آن است که جناب محمد از نانی را درین مناظره چه عایت است
 که تیر خود را باین امور اظهار فرمایند زیرا که هر که از طر فاعقولات جناب ایشان در تشدید چشم عبرت بین می بیند
 وقت خیال نمیشود که این مقاله دیگر چه نسبت دارد این بیت را یاد میکند گفتیم جوانی نه کم از گفته
 سعدی یا بلکین دو غزل خوب ترا بگوید که افتاده و اگر مقصود آنست که مدح ابن عباس متفق علیه فریقین
 است بخلاف ابن عمر چنانچه مجمل گذشت و عقربیه مفصل خواهد آمد پس در همان مقام واضح خواهم ساخت که
 انکار محمد از فضائل و مدح عید الله بن عمر علی الاطلاق ممل است زیرا که مدح او در احادیث معصومین
 موجود است بخلاف ابن عباس که مدح او در مذمت رافعه انجمن است که میدانی اعینی مضافاتش
 بیش از عیش است چند آنکه در احادیث اهل بیت بخوانی قوله چنانچه جناب الخ **اقول** اگر مدعی امام اعظم
 علیه السلام نیست که ابن عباس محب و تمجید حضرت مرقنوی بود چنانچه محب تمجید خلفاست پس لایق آن نماند
 که امام اعظم شیعہ شنیعه او را بتیاز غیر مایه الا شتر اک و اگر مدعا اینست که او محب تمجید مرقنوی
 الحادین و العلماء الراسخین ان به الامتیاز غیر مایه الا شتر اک و اگر مدعا اینست که او محب تمجید مرقنوی
 و دشمن خلفا بود پس مخالف تفسیر اهل بیت است کما سبق ذکره آمد م بر دعوی اشهر بودن پس اگر مردوش

امنیت کردند بهب المصنوع و اصول شان مزین شدت یافته و تواتر و استقامت رسیده القیه قایل آنست که هر یکی
 از سامعین و ناظرین گوید انا علی ذلک من الشنا بدین انا دعای اشهر و بدینش در دین بهب نفس و اصولش پس
 و غیر من است و سندهای من بسیاری گذشت و بسیاری غفر به بعد ازین می آید و حال کتاب که بش انجاس
 المؤمنین معلوم میشود که انری و نشانی از آن کسی را هم رسیده با و عفت فاصلا چند سال از شیخ علی تا بطریق
 عبارت قاضی نشوشتی در کتاب مذکور امنیت که اما جوی که شیخ علامه در کتاب کبیر مذکور کرده اند بطرقه
 این شکسته تر رسیده بلکه از بعضی اثبات سموع شده که کتاب مذکور پیش از آنکه به ریاض رود در فقرتی که بعد
 از وفات پادشاه مغفور سلطان محمد بن ابده ماضی واقع شد یا بعضی از اسباب کتب شیخ علامه ضایع شد
 تا غایتیکه نسخه از آن بطریق هیچ کس از فاضل روزگار رسیده و نشانی از آن ندیده انشی بایضا و لیکن عقلای
 و بعد از این دعای شیخ علی که بوی سفاست این بهیقه از آن می آید و در خلاصه الاقوال او مندرج
 است مصراع مشهور را باین طور و در زبان می دارند هیچ قیاس کن در گلستان او بهارش را با اما
 آنچه از شمسیدانی نقل کرده پس کاسه لیس و پیروی شیخ علی است ایا ناظرین شیخ البلاغت یا در اند
 که بچو و ندست این عباس در آن لشکر و در مذکور است و مکتوب مقدس خطاب بر لغوی بدالالت مطالقی
 بران محتوی و قبل از آن نفس امام سید دهم روضه فی صایب بخار الاوار در زینتی که شست که هر چه در وقت نشسته
 هیچ البلاغت است شیعیه بران اجماع دارند که از جناب امیر المؤمنین بعد و یافته و بهر تیره اعتماد رسیده به
 مطاعن این عباس را ضعیف پیدا شدن کمال حیات و جرات است علیا لکتم سر اسرار ناصیه است که از
 امام اعظم و شمسیدانی بخواند یا بانی سزده **قوله** و محمد بن الحسن الخ **اقل** این کتاب را از برادر
 مجتهد الزمانی بدست آورده بودم که سید علی نام او است و عمر شریف نسبت باین مجتهد بقدر یکسال کمتر است
 چنانچه از کتاب آئینه حق نمایا دارم و تازه از عقبات عالیا به برگزیده و من وقت شنیدن انواع مشاغل
 میان ایشان دایر است و درین زبرد و بیاب ایشان بر ترجمه هندیه که اثر انفسیر قرآن مجید قرار دادند
 خصوصا بلا خط دعای خیر که بریان و دهانی نمودند و بحسن اتفاق رو بروی مرزا مظفر علی بیگلرکشی از تدای
 بهیچند جناب فقیر خواندند بهیت گلستان شیخ شیر را بار بار یاد کردم حاجی توفیقی شستر است از برای
 آنکه شیخ پاره خا میخورد و باری برده و در حق مجتهد شعرا که کاشف القیام را و در زبان دارم
 تراکی میسر شود انیمقام که با این امت خلاف است و جنگ به الغرض جواب دعوی اشرفیت چنانچه باید
 و درین نزدیکی و انستی اما آنچه نقل کرده که بعضی از ذمایم که در باره این عباس وارد است جمول است بر آنکه
 در باره عبید الله برادر او است پس ما را علمتی بچوالبش نیست زیرا که اکابر مجتهدین مثل پدر مجتهد الزمانی
 صحیحی را برای من درین باب باقی نگذاشته اند انیک مواعظ حسینه او موجود است که برای تقدیر امرای
 این شهر مانند و ب اکیر نوشته عبارتش آنکه هر چند که از بعضی جاها مزید علم و فضل او مستفاد میشود ولیکن

بسیاری از اعاوین دلالیت میکنند بر آنکه از بعضی قصور با ما مر شده اند انچه انیت که چون حضرت امیر علیه السلام
 بن عباس را حاکم کرده و دایره او مال بسیار از بیت المال گرفته بدین اجازت حضرت امیر بکبر رفت و تصرف
 شد و امر نوشت با حضرت که چون مرا اهل و عیال بسیار است آن مال را بر من مسلم و از بعضی گفته اند که عبدالله
 بن عباس است لیکن در هیچ ابلاغت فقط عبدالله بن عباس است و کلام حضرت امیر هم مست بر آنکه
 عبدالله بن عباس باشد چه در نامه حضرت که لعید الله بن عباس نوشته اند چنین مسلم است اما بعد خدا
 که بودم که شریک ساختم ترا در امانت خود و ترا از عیال صاحب خود گردانیدم و از اهل من کسی معتمد تر نبود از تو بحیث
 یاری و معاونت و آدمی امانت تو پس هرگاه دیدی زمانه را که بر سپهرم توشه بده گردید و دیدی غلبه دشمن را
 بر کمره امیر بشت را و سلوک بر او کردی و باو خیانت نمودی و او غارت قت کردی و او را غنودل گردانیدی پس
 نه با سپهرم خود معاونت نمودی و نه امانت داری کردی گویا که ترا از دنیا مطلق نیست قریب منقرض خود و گویا که
 تو در دل اراده داشتی که هرگاه نظر یابی در حق امت محمد صلی الله علیه و سلم خیانت کنی یا اینکه خود در فساد افتی
 اما تو من بالمعاد و محتاج محاش الحساب ای آنکسی که نزد ما از دنیا نمانی محسوب بودی چگونه گوارا بشود و لعن
 و شراب و عالا لکه میدانی که تو حرام مخوری و می نوشی و کینه ان مسخری و کلاخ زنان میکنی از مال من و ساکنین
 و مومنین مجامین که براه خدا هماد کردند پس از حدایت رس و مال مسلمانان را با نهاده و کنی انتی با نهاده و با نهاده
 بنما لکم ای از فتنه ظهور کند که این امور ضعیف باشد و در ندهب امامیه و رئیس الطائفة یعنی علم الهدی ای با برادرش
 سید رحی انرا در هیچ ابلاغت اید و فساد و مال لکه مقصود او چنان بود که آنچه اتفاق ایشان بر اعتبار آن باشد
 درین کتاب وارد کند اینست آنچه مقتضای افعال ندهب بر او انقض است که سخن بران برانم که یکی از ان
 لعن ابن عباس را معاذ الله مقتضی چه جای بیعت جمعی مگر غیر مجتهد الزمانی با دعوی مزید و ولای شیعه نزدانی
 متروک است و کلیت کبری که هر که مخالف بعضی است ملوشت پس آیات قرآنی و اعاوین رسول نیردانی را که
 فوایرش کرد چه جای آنکه گویند و ترک رفاقت مرقوم و خیانت در امانت نمیده آن شود و همچنین دیگر ضمایم
 بر زبان مقدس رو داری مثل مشهور المرویه خذ بقراره را در میان آوردن و رک کردن قوم را شکستنی امری
 دیگر است که لا یعنی علی اولی الناس اما استیحه از صاحب و سایل نقل میکنند که تخمیل آن کیون لوجه مانی ز راه
 انتی پس البته بر اصول ندهب رئیس المصلحین که اتفاق اتفاق است و اس همه طامات و عیادات تو حوی
 خوب و تاو علی است بی نهایت مرغوب یا نشی آنکه درین مبل امری چند نقل است یکی آنکه مختار کش و خیر و دلال
 بران دارد که میانه ز راه شقی و حققت امام جعفر علیه السلام ملا عنده بود یعنی چنانچه حضرت امام صادق
 او را لفظ لعنه الله علی ز راه و هو شر من اليهود والنصارى فاما ما تقول و علی بنیهم یا دینیه و دینیه و دینیه
 بر ملا کمال بیسج و کتاب و خیر و غضب و اوست بر امیر و ابا جعفر و انتی و ایت بود که حاجت بر دایت هم
 در انتی چنانچه بر این بر حضرت ابن عباس واقع شد بر اصول فتنه جوهر و شش گندم عاتا آنکه

مردم شنیدند و حکایت کردند و میان آنهمان بردند و شکایت نمودند و شکایت نمودند و شکایت نمودند و شکایت نمودند
 پس البته زبانی اگر بر نفس بالتحقیق طایفه را آنچه ایشان در خلاصه الاقوال و غیره دعوی کرده بودند که این
 عباد علی محبت امیر المؤمنین میداشتند و تمام اخلاص در قلب خود می داشتند و حضرت امیر او را معتقد خود می داشتند
 و این امور در نزد همه بر نفس که بنیاد آن بر مکیه است و آنرا به صالح تخیل میکنند هیچ بعید نیست دوم آنکه حضرت
 امام صادق (علیه السلام) چنانچه معانی را در ذکر کرد و در حضرت مرتضی می داشت این عباس میان خود و امیر عباس
 نتیجه اعدل امامیست چنانکه می گفتند هر یک از شما را قیما اند استویل و سخن سازی و شک و دماغی و گاه و گاه
 معینی هر چه جناب مرتضی و طایفه او را شاد کردند برای آن بود که مبادا او را محض بود و مانع اهل بیت
 و البته اندیشه بر بند و متصل بیند و این امر تا بعد سابق می نماید که لا یخفی و از اینجا انیم و البته میانی که ملائمه
 حضرت صادق (علیه السلام) را در پیروان صلوات الله علیه چنانچه حضرت امام است و او میگردانیم حق مخالفت امام را
 بهمان آورد و در بعضی از کلمات ایشان که از ایشان که با ما نیست که از دو تبیین هوا برش میانی باعث
 و شادمانی باشد لیکن نزد اهل دانش و فطانت باعث از پیروانی است زیرا که در باره فرزندان خود که در فطرت
 و حمایت ایشان علی مافی نجح البلاغت و غیره اهتمام بسیاری رفت و بگویند نزد خود که قاروق معاذ الله در روز
 قابوی وقت یافته طایفه بر خضار ای مبارک نزه بود که روی المجلس غالباً کف جلال العیون و غیره گاه
 باعث رفتن این کلمات معاذ الله بر زبان می آوردند و این مصالح را گاهی رعایت می کردند و هم گزینی
 را از این امور در باره ایشان بر زبان مقدس جاری نمی نمودند تا اقوال و مواجب را در مقدمه دانی می کردند
 و سید انستند که بشناختن ایشان را از فرزندی خویش انداخته و نفس علی ندای پس در مصیبتی برای ترساره و
 امثال شیطان الطاف بود و هم فرسادی برای اولاد طایفه این معاذ الله من اقوال الشایعین معذرت
 خون سلاطین مثل جناب سید چنان را لیکن افتاد که هر گاه مخالفین تحت بر آفتاب بستند و باز روی
 آن عالی قیامت شکستند حضرت مرتضی العلیب خاطر و بخوبی تمام دیدند آنچه دیدند و شنیدند آنچه شنیدند
 برای این عباس انیمه کرامات و اکرامات و توقع اند و انیمه در آن خلافت خود نشان رود و آنکه در پیوسته
 نیات و خوارج و پریشان و در سحان الله قربان برین سخن سازید که بلغای امامیه بلکه عظماء و شمس علی ایشان
 گوی سبب از سحان و اهل می بایند و در زمانه برای خود یادگاری میگزینند که هر گاه مردم بی بدان برین پیوسته
 گفتند و در زبان گردانند و به تقلید امام صادق (علیه السلام) یقولیه مذکور رطب اللسان باشند و معلوم نیست
 که مزین طایفه شنید این مقالات را دیده و بر خود مالیده یا نویشتند از دیدنش که در گردانیده یا از زانیت
 تنگ بمقام قارون رسانیده و من درین باب چیزی دیگر دارم که در زمان خلافت مرتضی این عباس
 بخیل و حمایت و محبت مرتضی بودند و لشکر شام از مولات مزید نجابت حضرت امیر و بی باشم مانند سید
 بر خود میزدند و در وقت امام حسن بسیاری از لشکر یان فرمان برداری او میگردانیدند تا وقتی که بنای

شان بر اصول شایان لمع بجای گشته و حق خبر خواهی بجا آورند و مختلف از شمسید که بلا نود و عیسی برای
 حفظ جان و ناموس امن و امن ایشان در آنوقت کی مفرود بود و لا جرم بر بنیوت رسید که چون معذور منات شد
 گردیدند و او را مجبور و مجاد و در و بخند و انان امام الامام بر دا خند و تلمذ و ترفه و تفریح را پیش نهاد و بیک گفتند
 معذور و مطاعی و طاعی جناب ایمر گردیدند و اما بنیوت که در وقت شان عبدالعزیز بن عباس معذورین
 کیا گشتند البته بر اصول رفته بگویند خود را از قدرت وانی معذور داشتند باشند که لا یغنی این و ما یوم و مقام
 حریف چند بقدر جناب و القوی بود و بنای این کتب شیعه مخفی نیست که مثالب این عباسی درین مقدار
 معذور شده بلکه بقتضای روایات مجلسی در بجا و حیثیات القلوب و دیگر کتب اصول زبان امیر متاخرین
 مثل حضرت امام زین العابدین و امام باقر و صادق و قاسم و علی و محمد و زکریا و احمد و محمد و احمد و احمد و احمد
 و دیگر بزرگان و درین از منتهی اول عبدالعزیز بن عباسی بر سر خطاقت متکلم بود و در جناب موقوف
 بیک بقار فتنه پس ضرورت بیان فرمایم و قیاس برای حمایت و صیانت این عباسی که راه داشتند
 به انبیا و روایات و درین طبع امیر المؤمنین که بمحل در مثالب این عباسی رضی الله عنهما نشان داد و متبعا
 بود و در نیک میدانی که بعد از مد و طاعی آن بزرگ و احادیث امام الامامیه حایق بدان مانند زیر که
 یک با هم و در خلاف داشتند معاذ الله که مخالف میان می نمود بود و در جمیع اجماع المصنوعین علی مثال این فتنه
 من جناب التابیرین و مکیده الماکرین لا جرم آنچه بجهت از کتاب و مسائل نقل کرده تقریر بخانین است تا از
 فتنه متلاصحه و منافقین که احداث درین نمودند و خطرات این سیاح نمودند و درین است حال زرار
 که در وقت برادر از طرف امیر المصطفی علیه السلام و ملاقات متشعین را از سر باطن میکند و همه حکم عبدالعزیز بن
 روایات کتب پیشه و نقل کشتی و غیره در باره زراره توان یافت که آن مطروحه با است و نقلی قابل بود که رفته
 برای او میگویی که در صورت بهیمن حالش پیس و مخترب می آید که بجهت رفته او را این افلیح قادر بود
 و درین کتب انیم کجای خود است که اکثری از انصاف هم نکرده را واجب دانست حتی که شیطان الطاق نیز خندید
 و متغیر گردید و اصول الحقیقی و انصاف از درجات و اکمال الدین و دیگر کتب عقیده و دلیل بر آنست که هر که دعوی
 امامت کند غیر از امیر المصطفی علیه السلام مردود و کافر است و همین است حال کسی که او را امام داند پس با وجود خطرات
 و اضمحلال زراره انیم گفتو که بر روایات کشتی و مقتضای قیاسات بجهت الزامی خاتمه او بر کشتی واقع
 شده و زمیندار او را معرفت امام زمان حاصل گشته اگر چه او وقت مردن تفران مجید را کشته و بر سرین
 خویش نهاده و در وقت مقتضای کسب توفیق بلکه برای عت و جل و انیم با مقتضای عقیدت خود که اقال
 الله تعالی یحیی خونی الله الذی یحیی الخونی و این نیز از کجای زراره انیم امام صادق بود که قبل از پیشتر
 بیان در آن صورت است و انصاف انیم ارشاد کرده که قومی را افتد ایمان بباریت روزی شده و ما می شان
 معاصرین است زراره همین از زمین کرده لی القین است هرگاه حال تشبیه و شبهه بمحلا از اصول اهل

فغسل در یافتن حال ابن عباس از نجای قیاس مکن که چه بود و اگر چندین کتب انجید بهی باطل را استقام
 مکن گمراهی و گمراهی و حیرانی ابن عباس پیش از پیش خواهی یافت و حال شنبه را بر حال شنبه زیاده تر منطبق
 خواهی دید انفسوس که ضیق فرصت و عجلت و بیفتش این کتاب شگند را که تفصیل ضلالت و اضلال و چنانچه
 معینی برده را از کتب دین و ایمان روانف در باره زراره بر اندازم که موطوع متقی الکلام در پیش دارم
 در جناب فقیر تعلیل و استوفای این مصارف کثیره لایزال از مد و معلوم نیست که کتب حاصله در آنچه را باید پس
 تکمیل این بحث بعد اقرار و زاری از حضرت باری عزوجل می خوانم یعنی اینکه قدر تو فیت یابم که رساله
 جدا گانه یا تمام ضمیمه و فضاخ غیره زراره و حال اتفاق و گمراهی او چنانچه در علم می خواند بر دفتر منم تا حال
 ایام تو کم زراره از بهیته بن شالست روشش شود و اقراریات صدوق و کذب شان مانند شرب و انما
 قوله پس فنیات آه اقول اکنون که پشت از بام افتاد و عیان شد که حال ابن عباس علی با اصول
 متشیعین الی غیر مناس مثل زراره است پس درین تفریع کلامی باقی نماید خود یا نه من الکف بعد الايمان
 و من التفات بعد الاذعان قوله و بر مذاق آه اقول مذاق اباست را ذکر کردن پند که مقوله
 حسان عمر است و سیاه رو شدن مجتهد مثل زاغ و زغن سه خاک قانی انگسان که راه تو میرود به زاغ آه
 و زاغ را روشش لبیک آرزوست: قوله قیاس حال ابن عباس اقول مختصیب در مقال سادس که گفته
 که حضرت امام صادق علیه السلام مقالتین کردی و قییر را یا زاغ مزاج و او صاف و حمید ستوده اند و درین مخی
 که او از مهاجرین و انصار و مجاهدین فی سبیل الله و متقالتین و شمنان خدا بود چنانچه از کتب فقیهین
 هم عیاست و نجاس نوشته می و دیگر کتب فقهیم دلالت بر آن میکنند شکی نیست پس حکم مجتهد که در مذاق
 او متقی علیه بود از جمله صدق و صحت ماطل باشد فکیف که هر چه در باره او به ثبوت رسیده موافق
 کتاب الله گردیده و اگر در باب مناقب ابن عباس با اصول رفته حریفی مرتب شود می این حکم
 مستصحبین بلکه امام الاطهر خواهد بود باینکه بر خدا نیست و فقا قش الفوص قطعی فرمود و ازین بحث الحول
 روایات کلینی آن را بر میثاید چه باینکه عبد الله بن عمر در باره تأکید الهیبت الطهریان گوشت
 و بر مثل تیر و تیرک فرج گفته و نه و کشیده و هر وقت خود را از ان موافق ندارد و اما در ضنائل
 الهیبت را لازم شمارد قوله سبحان الله اقول سبحان الله میباید بهیبت شمارا الله امیر با اصول
 شما و شما خود را با مخالف می کنید و فیما و انضاف را می کنید و ازینجا گفته اند که سخن از اسما و وجوالت
 از منم مانند قوله سبحان الله انچه نوشته اند اقول یا عیث عدم ذکر دلیل آنست که دانسته که مجتهد برده و یا
 نه بهیبت خود احاطه دارد و پس ضرورت نیست که دلیل را ذکر کنم معذرت که اگر انکار تأید الوصیت
 خواهد کرد و من بعد از ان دلیل بر آن مرقب خوانم خود در روی عقل مزید بهالت او ثبوت خواهد بود
 و الحمد لله المنام علی حصول ذلک المرام اکنون از این برین دعوی ایشان که شرع هم مختص تاریخ طبری

که بنحاشی آن از تالیفات عالم ندیدیم پس سسای نوالشته و مقتضای الکتاب قدعیدق راست
 گفته میگوید که عبداللہ بن عباس علیہ السلام در وفات امام حسن گذشت و یاد ملح شد
 و متوهم نشود که درین باب چنین دلیل ندارم زیرا که از مجلد عاشقین این امر را بایضات میسازیم
 و حاصل ترجمه آن آنست که هرگاه خبر شهادت جناب امیر علیہ السلام بمجاوید رسید و میان او و امام
 مکاتبات شکایت جاری گردید امام حسن خواست که لشکر را از مایه و آئندالتند که صلح بخواند در آئند
 راه عذر کرد تا غایتیکه مصلای آختیاب در ریلو دو دیگر کی کند بران مبارکش رو معاویہ درین وقت
 خواست که عبداللہ بن عباس را از رفتنش جدا کند پس او را فریفت بکثرت درانهم و زانیہ و بیایری
 الله بالنبی افر و انک و اذاعت افر و وقت الاقالتش موقوف گردانید چون شب درآمد عبداللہ بن عباس
 باقی پند از عجبان خود سوار شد و رفت امام حسن بکثرت و صوی معاویہ رواند گشت وقت صبح
 مردم منتظر نماز جماعت بودند عبداللہ بن عباس را نیافتند و آخر قیس بن سعد امامت نمود چون سخن
 محبتی حال خواص و یکجین بیوقانها کارن رز درین وقت بصیحت آختیاب برقه راوی این قصد
 زیاده شد و معلوم گردید که روسای قوم بختلانش ساعی هستند الخوف چون عبداللہ بن عباس نزد
 معاویہ رفت با بچی و عده کرده بود و فغان و پس عبداللہ بن عباس کمال اس و روا تمام جعفرین شد
 و قیس بن عباده را هر چند معاویہ در مکاتیب خود فریفت او زمینها بحکام دنیوی فرمی خود و بوابها
 در پشت داشت و زمینها دست از رفت امام حسن بی برداشت اید از ان باقر مجلسی از کتب دیگر نقل
 کرده آنچه حاصلش چنین است و از روایات دیگر تعین میسازم معلوم میشود که صد هزار درهم از طرف معاویہ
 نزد ابن عباس آمد و چون بانیند امام کثیر را دید پوشش و حواس علم و دین همه در بخت و بختلان امام
 برداشت و بختیاب خواهی دانست که تعین این درانهم منی به مبالغه است و زمینها از انرا بختیاب
 و درین باب ارستانانی نیز از کتب خود همین قصد را شرح داده و نهوض قلعی خذلان بن عباس را
 با ثناب رسانیده چنانچه کتاب امامت از تالیفات او بران کوه است و قصه او غیر ازین نیست نزد اعدا
 از عقل و ازین کتاب و کتب دیگر هم پیدا است که مبلغ مال فقط هزار درهم بود و پس و آنرا نیز نقد
 و ازینجا از ان دین متین حضرت ابن عباس را اصول کاسه لیسان ابن سبای شناس عیان نشد هیچ
 مقصد الزامی علامه درانی بر عبداللہ بن عباس که بدینا داری نفرمانند که صلوات معاویہ را که بلامبالغه صد
 هزار درهم بود و نمود و اتفاق میان نکرد چنانچه سابقا دانستی علاوه کجا خروج بر زمین کردن همراه
 امام حسین و کجا خذلان گوشواره عرضش رب المشرقین و کمان مبر که در توصیف و تعلق ابن عباس
 زمین قد در کتب طالع کبیده ام و پس زیرا که محمد تقی پدر باقر مجلسی صاحب در رجال و روایت
 بعد ذکر عبارت طالع الاقوال و مانند آن میگوید که و اعلم ان الصدوق ذکر فی الامالی اخبار کثیره

مثل امیر المومنین و امیر المومنین که افغانی شیعیه بودند چنانچه در روایات
 او در فضائل حدیث امیر المومنین است که مقتضای شواهد و قرائن روایت کرده نه تصحیح روایاتش نه تنقید
 او نه خویشی محکم آنکه از عیالیه رسیده که خطبه شفقیه و دعای جمعی و غیره بجای خود در صحیح نیست زیرا که
 این شخص این محاسن است بخلاف فضائل مقتضای مثل ائمه و اقامت السنه و حق را شدن موافق
 آیات کتاب مبین چنانچه ازانی مانند زبان هر زبان مرصوص و صورتیایه رفقه کائنات المنصورش ششم آنکه
 چه کشتی در فضایل و ذرایم و آورده مومنه است بر روایات و اخبار بسیار که در طرق امامیه وارد شده
 پس ملحق او که المیر موفوع در جلد اول این مجلد الشیخ برقرار ماند و بعد از ملاقات آن هر کس از مساجد
 و طایفه کینه یغی بر می که وقت خواستگاری دختر شخصی نوشته بود بیا و آمد که نج عیثی شیخ چه چشم است که بنده
 بنجابه عیثی لمبی دارم از غیر ذلک پس محبت که کاسه لمبی شان سرایه میبایست اوست بلکه لمبی لیاقت با بوس
 ندارد و سرش با شان از دو بارش ادب میرسد چگونه بر اثبات عذر شریعی و تحال نام حسین
 برای این عباس قادیان شود و این خواند اگر فریدی یابی بر آنچه مجلسی اول گفته جان مشوک در اصول
 موقوفه موجود و درین کتاب هم جایگاه نگور است و اگر کسی ازین بیان متغیر شود و گوید که محمد الزمانی
 اگر چه از اولاد خاندان قاری و طایفه ریزان و تمام حضرت خاتم الانبیا علیه السلام است لیکن بالآخر
 از حیل سادات است و باید عدم لیاقت مذکور باین عبارات یاد کردن مناسب نمی نماید و جوابش آنکه در آثار
 این مجلد بحث الفضائل است و انقطاع آن چنانکه باید از کتب شیعیه و قادیانی محبت غانی و غیره برگرفته است
 در وقت این رسیده باین رجوع باید کرد و هر کس باین فکر است خود بران من بعد عدم ارتباط این
 با حضرت امام زین العابدین که از تحقیق مجلسی اول گوشت کردی مگر بجای اخراج نیست و اگر ذرایم او را بایم
 خدمت عباس علی الحنا دوست و کلینی و تقی المحدث و دیگران در کتب نقاسیه و احادیث دیگر جمع کنی نوای
 داشت که تعداد خدمت ماضی و شواهدین لشکر حسن مجتبی و مختلف از شکی که با طرفی از ان ذرایم و مشایخ
 الاقصد و الاصلی است که از عبد الله بن عباس سر در بخلاف عبد الله بن عمر که هرگز بر دین و حکایت معاویه
 گوشش نموده و دست از خواری بنیاد بر نداشت از عیالیه محمد الزمانی را نبی میدانند و داری ابن عباس
 و بدینا داری ابن عمر علم لندن و آیات قرآنی مشهور که حکایت از ان الله خافوا ان یظلموا و ان یظلموا ان یظلموا
 اما آنچه گفته که این عمر بنیاد امام حسین را به طلب دنیا عمل کرده پس قطع انرا از انکه عمل نقیض نقیض
 است که لا یخفی در مجلد اول ابواب الفضول در انقص کلام این بوالفضول مرتب شده خواهد بود و عجایب
 که خاک نعلت را بر سر این دشمنان خدا نموده است و بدین سبب بر نیرد و در روزگارش بر گیرد و
 او را برین تالیف نالایق محدود سازد چه گاهی لمعن او اکابر بر نهد بشیعه میرسد و زبانی ملا مشرب و لا
 اما در بنایب ای که کرد اما میهد تقدیر و دگر چه با ما است فایز گشته الهیایب و قستی اقرض

یهوده او نجاب سلطان کر بلاکما سحی بیانه بعد ذلک انشا الله تعالی متوجه میشود و مجمل دشمنان آنجناب
 را ثابت میکند و چنانچه در کفری او نجاب و لغوی می کشد بلکه از آنهم یا فراتر می رود تا قال کامل الحق الکاملیه
 فی تربیه انما عشره فی خود دارد فی شان و تطبیق علی هر یانه **س** مرعایای عقیده و انشور و ای تو مجموعه کمال
 بهر شایانیت گمی است قال و مقال و بار سولت گمی است بحث و جدال و کلک طغیان تو گناه جال و
 نیزه طغنه بجمیع و آل و فخر از کلک تو آزار و روح شان از جدال تو بیزار و شاغی مسبتی و کفر حقی و
 با هر بحث داری از دغلی و مالکی خالی از جدال تو نیست و تهاج از خلیه مقال تو نیست و هست چنان با هر طری
 گزیت و کس ندانست چیست نیست و قول تو حیا شود طامات است و نیز تو گوید از کلمات است و کفر منی گویم
 ای دشمنان و هست قول تو اجبت بیبایان و فی غلط هست مایه لبس و تقبیر و بیس و و البیس و جیا
 مرعیا ز راه غرور و گشته از ره هدایت دور و پستی از راه کبر و نخوت و جمل و با همه فضل ناک و جمل و
 متصدی شدی معارضه را و بجا نشد و س را و قبول او را که هست و می تمام و دشمناری تو از قبول
 کلام و به یهودیت ای ظلم و جمل و میکنی نسبت کلام رسول و آنچه آن تقدیس رسول نبی است و لعن
 بروی نمودن از دغلی است و لعن آن لعن بر رسول خداست و قدح آن قبح آن شفعی رواست و قول
 او را انحراف انگاری و یازدهوی دین او داری و دین تو لعن و دین است و این چه دین است این چه
 آئین است و دوی است و قول رسول و یکی بود قول اهل رد قول و الحمد للهدرا این گفتار و وقتا
 ربنا عذاب النار و التفصیل یعنی ازین جمل که درین نظم است نموده می آید تا یانی که ملاعن محمد که زعم
 خود دشمن در باره اجد اصحاب و رساله کتاب ترتیب داده بود و حقیقه ابواب رسوائی بر روی عقیده ایان شنید
 می کشاید اگر چه قلوب عوام ایشان می راید پس بدانکه متوجه نشود که حدیث امام حسین علی بن ابی طالب را از اعدا
 خود و خلیج اعدا و مطلق العنان گردانیده بود و در لایم عبدالمعز بن عباس و امام الشیخاوت و رفاقت
 قانیر نشدند و ذلک لعن المسوین و من شکوک الملیسین و یعنی که باقره صحابی و زبیده هم از پیاده و خلیج
 امام حسین را که از کشتن العنه منقول است آورده از منطوق عبارتشان با صاف پیدا است که حضرت امام
 استخراج میکردند و حاضرین را بر رفاقت خویش و فضائل انهم که داد و رفاقت دهند و همراه ایشان
 شهادت رسد چنانچه باید بیان میسر نموده الفاظه مقدس آن خلیفه ایست که الهی کند و ما شایانند و
 ولا حول ولا قوه الا بالله و علی رسول و سلم خط الموت علی دلد آدم محط القلا و ده علی جناب القاه
 و ما و لعنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف و مرینی مصرع انالاقیه کافی تا و ما الی تطبیها علان
 القلوت بین التوادیس و کفر عیال منی اگر اشا و فا و احرته سعیا لا محض عن یوم خط بالقلم رضا الله
 رضا ما اهل البیت انصیر اعلی ملائکه و بوقنا اجور الصابین لعن الله عن رسول الله لمتنه و بی جموع که
 فی خطبه القدس تقریم عده و تحیریم و عده من کان فینما یا و لا صحبه مولانا علی نقی الله لفت فیلر حل

مخاطباتی را حل مصیبات الهی یعنی موت موجب ترقی است و من بایقات اسلاط طابین مثل حضرت
 یعقوب بن یوسف اشتیاقی دارم و این سفر برای حصول شهادت میکنم تا از خون من میدان که بلا بر کرد و آنچه
 بر قلم تقدیر رفته زینهار بر سر من نیفتد و به طور و جفا نمیکند و امید دارم ثبات صابین ایم و برفاقت
 حضرت پیرمیرزا در خطبه اقدس قرائت میایم و موجب جنگ چشم مبارک بشویم هرگز القادری و ثواب ثنایی
 منظور باشد باید اورا به من شدن که من وقت صبح نهضت می نمایم اگر خدا میخواست بعد از کتب
 لشکر که حضرت امام حسین علیه السلام بنی هاشم عمو ما و محمد بن حنفیه خصوصاً فرستادند و از ایشان خدمت
 طلبیدند و نجات را با ختام رسانیدند که ناگزیر است بموی من لاحق شدن و طلب شهادت گشتن و هر که
 لاحق نشود دفع و فیزی گاهی نخواهد یافت از آنجا ز راه روایت میکند از حضرت امام باقر علیه السلام که کتب
 الحسین بن علی علیه السلام من مکتب الی محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام من الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام
 و قید من بنی هاشم بعد از آن من لایق است شهادت من لایق بی لم یدرک الفیض والسلام از آنجمله مکتوبی
 است بر وایت بعضی دیگر از حضرت ابو جعفر که کتب الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام من الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام
 من الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام من بنی هاشم بعد از آن که دنیا لم یکن و کان الآخرة
 لم تزل و السلام و اگر ازین قسم مکتب مقدسه که به برادران و بنی هاشم از عبد الله بن عباس و غیره
 نوشته اند و در آن مکتب ایشان را از دنیا ترخیص نموده با عزت ترخیص داده اند بعد از تسبیح علیه السلام
 که کلام بتولیل آسمان و اهل این ربان که همه قاصده دارند از دیدنش عمو م مانند پس همین بهتر که برین
 چند حرف که باقر مجلس در جمله ما شریک نقل نموده گفتا و نرم و حال آنکه اینهم از آنجانب در همین مجلد
 از کتب اصول امامیه منقول است در حدیثی بتولیل که بنحیاب بعضی از مردم ارشاد کردند که هر که اراده
 ما را بشود که اقبال تعلیق گفته یا بیند سواد ما را و احباب کنند و همراه ما نشود و افریاد ما نرسد ضرورت
 بر خدای خود جل که او را سزاگون در آتش اندازد و اینهم در ادعیه ماثوره در کتاب تحفه الزائر مرقوم
 گشته و یاد دارم که عبارتش در مجلد اول در گذشته محصل ترجمه آن انیست که خدا لعنت کند کسی را
 که خاقل تو باشد و در گرداند از رحمت خویش آنکسی را که داعیه تو گوش کند و احباب نماید و یاری
 کند و دعا کار نشود و بعد از این چند طریقه کسی را تو هم خواهی شد که عبد الله بن عباس و محمد
 بن حنفیه و مانند ایشان از برادران دعوت آنجناب را شنیده بودند و عذرهای شعی داشتند
 مانع لغای این از ابد عیدهای مذکور بر اصول رفته مبتلا نگذاشته و بیاد اقرا نرساند مگر خدای عزوجل
 تبارک واجب تواند شد چه جای آنکه در مقاله آینده از اصول موهومعه رفته طاهر و باهر میگردد که حضرت
 مرتضوی ابن عباس را آن میوه بخورند و بروی خوانند که مثل لوح محفوظ بر هر رطب و دیاس
 شامل بود مخصوص بر او که بلا و اسامی قاعدین و متخلفین و ناصرین الی غیر ذلک و هرگاه حال کمال

چنین باشد البته محمد بن خفیه را که فرزند سعادتمند بودند آن صحیفه نموده باشند بلکه ایشان لعن خدا لعن
و متعلقین هم دیده باشند گفت که طر فیه انیسیت که عبدالمقدین عمر بعد از قطع مراحل برای ملاقات و زیارت
و ادای لوازم محبت برای امام حسین حاضر شود و زار را بگیرد و این بزرگان ازین هم محروم مانند که کیده
منزل نماشاه کنند و سعادت دنیوی دریا بند مگر یاد نداری که ملا با قمر مجلسی هم درین مجلس از کتب معتده
خویش نقل میکند که حضرت صادق فرمود که محمد بن خفیه در آن شب نزد امام حسین حاضر شد که صبح آن قصد
نصرت داشتند پس قمر وعظمت و نصیحت کشاد و زیره پیش شاه کرمان نهاد و انگاه بخواه اینکه خانه روی
رفعه خراب و دلمای ایشان خوناب گردد که ای برادر خوب میدانی که شیعیان کوفه با پدر تو و برادر تو
چه کردندی تریسم که با تو همان معامله نمایند پس مناسب آن می بینم که در که مقیم شوی و کمال عزت و حرمت
مانی حضرت فرمودند که اندیشه دارم که نیرد از راه غناد بر سر من فوج کشد و از منیت من حرمت مرا
از هم باشد جواب داد که پس سوی من بر و یا بسوی دشت و بیابان را می شو که بر تو کسی قدرت نماید
امام حسین فرمودند که فکری میکنم در آنچه گفتی با ابدان خبر رسید که امام صبیح کوچ نمودند محمد بن خفیه را
راه آمد و آن وقت بانی شد و بی او بانه عزت نمود که مگر و عده بمن نه کردی که فکری میکنم در امر یکیشان
وادی حضرت فرمودند فکر کردم لیکن همین نتیجه داد که می بینی پرسید و عجبت چیست فرمودند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم آتشرف دادند و ارشاد نمودند که ای حسین از یک پیروان شوی که اندامی غریب
میخواهد که ترا شهید مینماید محمد بن خفیه بی آنکه ازین خبر متاثر شود گفت انک اکبر و انک الیک جعول و قطره
آبی از چشم منارید و ترم بر یکسی آن ملوف و مظلوم نیاورد و گفت باز چرا اهل و عیال را همراه گرفتی
حضرت فرمودند که مرضی حق تعالی این است که بعد از شهادت من اهل بیت مرا در دست دشمنان اسیر
ببیند محمد بن خفیه این حدیث شنید و بکار خود روانه شد و حال عبداللہ بن عباس ازین هم عجیب طایف
است که گاهی چند همراه آسجناب بر داشت و عجبت کنان در گذشت خدا شاهد حال است
و کفای الله فی هذا من وقت بیان معنی روایت این در خود نیستیم و اشک نوین از چشم من فرود نریز
و این مضامین جان گزاره قلبی بر می انگیزد با آنکه حال این برادر آن چنین بود که بر بعضی از یار
سجده دیدی و قطعاً و یقیناً بگوشتش پوشش شنیدی و هنوز مجتهدین را در سر پرستی ایشان بعد از آنکه
اصل بود که گوشتی بر که از امام حسین تخلف و زرمیده خارج از دایره ایمان است کائنات من کان شری
منی آید محل محبت چه مانا است با قفسه بر منی که مکایه زنمان همه دید و از اعتقاد و عفت و روضه خویش
زینهار بر نگردید اکنون از اله و هم دیگر میکنم که شاید لغوص قرانی درین باب بر وقوع نیاید بود
لذا عبد اللہ بن عباس و محمد بن خفیه که سلطان المفسرین و امام لفقها و المحدثین و السندین
منافقین کاسه لیس زار را و دیگر شیاطین بودند و مقولات ایشان تا بحقیق این برادر ایشان مثل خواجه

نمیدرسد اعتبار بدین احادیث و منافات نکند و پیرس گوش فرا دار و بشیر نش بهت بگرار که حق تعالی
 در کتاب مجید درین باب تاکید فرموده که همراه امام حسین و او جان شکاری بدین پیرس برای او کس
 اغیظالب باید کتب شیخ صدوق و حسن صفار و مانند ایشان از این که بیاوردند تا بدانی که بسیاری از آیات
 قرآنی وارد گشته دین امر که واجب بود بران مردم در آن زمان خصوصاً بر اقباب و اصحاب
 که بر کباب سعادت انتساب شوند و داد فدائیت دهند لیکن من از همین مجلد بحار بعضی از آیات و احادیث
 را درین باب نشان میدهم و قصد دارم که کوتاهی میکنم که از امام ابو جعفر درین کتاب از اصول امامیه بقول
 است که هر چه حضرت امام حسن عسکری آورد و از خلق خلافت ببرد بود برای این امت از آنچه آفتاب بران
 طلوع کرد و قسم است خدای عزوجل که نازل شد این آیت **لَا تَحْزَنْ لِمَا أَهْلَكَ الْأَلْفُ دِينَارٌ وَلَا الْأَلْفُ نَفْسٌ**
فَقَدْ قَاتَلَ فِي سَبْعِينَ نَجْدًا وَأَقَامَ فِيهَا ثَلَاثًا وَعِشْرِينَ لَيْلًا نیست که آن لماعت امام است و مطلب کرده بود و اندام خود
 قتال را هرگاه واجب شد بر ایشان جهاد همراه امام حسین علیه السلام که گفتند که **لَا تَحْزَنْ لِمَا أَهْلَكَ الْأَلْفُ دِينَارٌ وَلَا الْأَلْفُ نَفْسٌ**
فَقَدْ قَاتَلَ فِي سَبْعِينَ نَجْدًا وَأَقَامَ فِيهَا ثَلَاثًا وَعِشْرِينَ لَيْلًا یعنی ای پیرو کار ما چرا غرض
 کردی بر این جهاد و چرا مژگن کردی ما را از زمان قریب که اجابت میکردیم دعوت ترا و اتباع پیغمبر
 قوی نمودیم یعنی اراده ثانیه جهاد کردند تا زمان قایم آل محمد و ازینجا مگر توان کرد که بر همین بزرگان
 جهاد واجب گشته بود باز ایشان لم و الا سلم بر زبان آوردند و از زوی تافه نش کفار کردند و از ملاحظه
 قرآن مجید عیان میشود که آیت کریمه را راویان شیعه تحریف نمودند و معنی از راه ادب چنین لغتم
 و الا نظر بر آیات شیعیه توان گفت که خود حضرت امیر را خبر شد که آیت سوره انفار السوره ایله امیم
 علیه السلام پیوند نمودند و سخت بلو در اصول رفته بکار بردند و این قسم نمودند و از کفین پدید آمدند
 که لا یخفی و چگونه توانم گفت که حضرت امیر این آیت بدین عنوان می خوانند چنانکه علای باقر و مجلسی
 ازین آیت اشاره بلکه تصریح کرده لیکن برای الزام اولیای او میگویم که برین تقدیر کفر و شرک
 این بزرگان که سخن در ایشان جبار است نیز لازم آمد زیرا که نجبه عتیک و متع الرسل بعد از دیدن
 عذاب چنانچه بقرآن مجید معلوم میشود دلالت بران دارد که نه دعوت دینی را قبول کردند و نه اتباع
 پیغمبر آن لم خود داشتند خود بانند من و لک و ایضا علای ندکور از اصول خویش روایت امام در
 می آرند و محصلش آنکه باز داشتن درستی که مامور شدند بدان همراه امام حسن بود و فرصت جهاد هم
 امام حسین را نمود و درین وقت معاصرین آنجناب از خدای عزوجل ثانیه و مهلت را طلبکار شدند
 و روایات دیگرش هم درین باب پیش از پیش سرود است که حضرت صادق ع میفرمودند که
كُنْتُ أَكِيدُ بِكُمْ وَأَقَامُ الصَّلَاةَ نَازِلًا گشته در شان حسن محبتی یعنی خدا امر نمود آنجناب را
 که خود را از خلافت خلع کند و کتب علیم القتال نازل گشت و در شان حضرت شهید که بالاسن آنجناب

فرض کرد و انید حق تعالی جهاد را بالشکر نیز بدیلمید و فرض کرد بر امت که بمکاب و شوند و دار از مختصین
 بریدند بزرگترین چند حرف گفتا نمودم و بر ای شیخ روایات کرد و تطویل نگویدم اکنون گمانند و هم
 متوهمین که بدلیل کتاب و احادیث عزت این بزرگان مامور نبودند بجهاد کردن و رفاقت امام حسین نمودن
 والا شمر یک میشوند قول و آنچه نوشته‌ام **اقول** این قول نیز بدستور تر بات سابقه متوجهی و تفسیری
 تنش نیست بچند وجه اول آنکه اینمان صور خیالی است که مجتهد مصلی که در هر جرات ترتیب میدهد و مشهوره
 روز سیه میکند یعنی هر کس با ولای پی میرد و یقین میداند که در بصارت العین آنچه حکم کرده بودم باین
 بیان هر جا قائم میشود و جمعی و نادانی مجتهد از جهت انکارش لازم می آید ثانیاً آنکه درین مقام آنچه
 برای اصلیت امامت دلیل آورده حقیقه خود بزرگان دلیل گشته تفصیل اجمال آنست که این روایت
 را فاضل مداین که حالش بار بار درین کتاب یاد کرده ام و بر انصاف و عدالتش این پس و پیش
 نموده اند آورده چنانچه خود این مجتهد در مقام آینده تصریح بدان میکند و تفسیح بزرگان خود می پردازد
 پس بر این سنت احتجاج ازان نتوان کرد بلی آنچه او خلاف امامیه در شرح پنج البلاغت و غنیه
 که لغزشهایش وزیر علقی که حال تشیع او از کتب فریقین سمع حضور دارد نوشته و گفته بر مجتهد فاضل
 و زمانه که او را منصف و عادل قرار داده اند حجت خواهد بود لان المزیون باقراره مثالها آنکه
 دلیل اصلیت امامت نیست مگر آنکه عبداللّه بن عمر ثواب نکرد و برون بیعت و لیکن مجتهد الزمانی را
 ماذنانه که بار بار میگوید که در زمان حضرت مرقنوی بیعت کرده و از کتب فریقین بی ثبوت میرسد
 که متاخر خلافت امام حسن علیه السلام بن عمر با معاویه بیعت نه نموده و با وجود حکم قتل که از نیریزند
 راه انکار سپرده و بکرم که التجا برده و هجرت کرده و بدین فهم مجتهد بوقوع مصائب کبری که پس از
 زمان دراز و داده لفظ بالینا بر زمان آورده که حالش قبل ازین معلوم گشته و ازین بیان بیرون
 میرسد فرحیت امامت و الا بر غم مجتهد بیگونه او را درین مدت خواب در براید و اگر درین امتداد
 و زمانه توالیش بر بود پس زندگی خلاف عقل و نقل باشد عاده بلی این کار حضرت صاحب الامر را
 که در هر شهر بسیر و تماشا می باشند و در هر بدایت شیعه عموماً و هدایت مجتهدین خصوصاً مشغول باشند
 و شب در سوق اللیل و رونق افزایند و در جهاد نفس سپردند که جهاد اکبر است و بسبب تکلف فعل
 مذکور از الوهیت یا فراتر نمند فاعتراف او یا اولی الا بصار و این حکم البته غریبی دارد که با یا نشنید
 نیست پس با و بچنان امور که از اخبار و دیگر کتب فریقین ثابت است چگونه اصلیت امامت
 ثابت شود لاجرم روایت فاضل مداین را در نیتقام کسی عقل اجوی نمی خورد غلط گفت که مجتهد الزمانی
 که عامل الاسفار و انگشت نامی بر شمر و دیار و بینه از شیخ علی درین روزگار اندام مملکت او را بجان
 و دل می خرنند آری آنکه یوسف م را فرود شدند تا چه خرنند من بعد از کتب رجال عیان خواهد شد

که اهل تحقیق بر آن میخندند و میگویند که پیشوایان مثل صاحب مروج و لذت بیستم متمنا بر عید الله
 بن عمر نهاده اند و کم له نظایر فی کتبه را لیا آنچه از روضه الاحیاء احوال حضرت طلحه نقل کرده است
 و الاشیء باصلیت امامت ندارد زیرا که اکابرین در کجا آوردن مستحیات آنقدر که شش میگردانند گوئیم
 واجب میباشند پس باینکه برین نیست که اهتمامشان در رجعت مرقنوی لازم آید این از کجا که بر چیزیکه
 اهتمام در آن روز و ضرور است که از اصول دین باشد و واجب و فرض بود و هر چیزیکه توبه از آن
 گفتند حرام باشد حضرت موسی بعد از پیوستن توبه که کردند حال آنکه گناهی نگرده بودند اما بر خیال ما میهم
 پس از آنکه و کالت آنهم نمودند که خدا را جسم کثیف و کلین متغیر دانستند انی غیر ذلک و الی بی را زوالی
 نیست اما بر طور اهل سنت که بجز الفس روت رفته اند و ازین واقع سوال هم دعوی خود را با ثبات
 رسانیدند و این آنچه و یقین کبیر و غصیه دیده باشی پس از قبیل بدیهیات است یعنی بهتر آن بود
 که آغاز درین سوال تمیز نمودند و محبت نمی نمودند و طلب روت و بعد الا جائز است درین سوال
 لب میکشند و ندانند چنانچه مسطور است در کتب امام رازی و در لغیا که بنویسد معتقد را خبری نیست که از
 مواظبت چیزیکه ای میگردند و ترک آن نمی نمودند و جویش کجا لازم می آید بلکه جوایش هم
 اندر نیست بلکه آن نیز فی نفسه حرام است نزد رفته مثل لعن زاره که عرفت چهار اناقیه پس چنانچه
 اسمیه بر عزم رفته است نه آنکه میگردند از شیعه هم تهریج روایات کلینی و دیگر پیشوایان نشان و قد غشت
 مرار و من بمقتضای حدیث و نصیحت که اگر آدمی وقت موت ترک آن کند بموت کفر و جاهلیت مجید و
 چنانچه در مجلد اول روایت آن دانستی میگویم که اسی مجتهد اگر کسی آن را از دست و دهر است بگوید
 فتوی میباید بر کفر او در فرض حال اگر این فتوی خواهی داد از هزار کتاب خلاف آن ثابت خواهد کرد
 و کافه بسیاری از اکا بر بندگان رفته با ثبات خواهم رسانید که از بعد امتداد امر اراض مردند و نام وصیت
 بر زبان نبردند و خدا لک این روایت اولی نیست ازینکه مدلولش را اصلیت امامت قرار دهند
 زیرا که در مرقم شریف طلحه و زید بن نقص این بیعت کرده بودند و سخت است بعد است که امامت نزد این
 صاحبین تضارب جنگ بر میانین بحث الشجره مدحین امیر اطهر بدلیل الطول احادیث احوال از اصول
 دین باشد با نیت مرقنوی را با اختیار خود ناقص نمایند چنانچه علمای شان با بنیمنی تصریح کرده اند و
 همان تواند کرد که سنی این واقع را الوسیه و برضت طلحه چنین یادگی آفراند و نوید و بشارت مرقنوی را
 در حق او کال کم کین سازد و حسابی از آن بر ندارد و لغو باشد من ذلک علاوه از و انیتش معنی
 استیانت و انصاح است که مزید رحمت مقتفی نیست که قبل از آن وجود رحمت بود و فقیه المقصود و مخفی
 نیست که خلاف عذر حرام است در ادنی امور **قوله** و مطابق این عبارت **الخ قول** اگر در هزار کتاب
 این امر منقول شود لازم نمی آید که امامت از اصول دین باشد همان بیان که در نجات السنی **قوله**

بزرگان را که طبعه بیدار یعنی امیرشند که کافر میدانست معاذ الله من ذلك بلکه خلاف آن مثل بقا
 نیز در روشن است که معرفت نمودن جبار انبیه الفاء و اگر در سید و تواسخ الفاء کنی خواهی یافت خلاف اعتقاد
 مذکور از کثرت ادیان و استادیان بر قبور و دعا و مزید و لا فزیر لوازم ایمان و اگر متفقد کفرشان بود
 گفتنی خوب شد که بشری خویش رسیدن لیکن مقلد زار که کوفی و یونانی و یونانی را که کور مادر زاد و بدتر از
 اهل کفر و الحاد بود بطریق آید می گفتم که فی حدیث **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا هُدَاؤُهُ لَفَلَسْنَا فِي الضَّلَالَةِ**
الْقَصَصِ حدیث بر معنی تشبیه محمول شد و بر ظاهر است که احکام مشبه و شبهه در هر چیزی یکی نمی باشد بلکه وصفی
 جامع باید میان هر دو که در آن شباهت باشد و این امر هم کتب مخالفین مدلل است از جمله طای
 مجاسی در کتاب التدریج سکنند چنانکه در مجلد چهارم به معنی کتاب السامع و العالم در مقابل این ملامت و بعضی
 افادات گفته و نگارهای بلاغت است که حرفی از آن نیست اما قوله لم یحکم بکلمه التدریج فرد علیهم ان الظاهر
 من التشبیه بالکافر انه لم یسلب لکافر و اما بیدل علی اشتراک معنی بعض الصفات لانی معنی الاحکام است
 منزه اما آنکه در حدیث مات متینة لفظ متینة با کسر است و مراد معنی تشبیه است پس در حاشی شرح عقاید
 و اگر با کفر اثر نمی در شبه روح صحاح باید دید و معنی آن در میان عقل باید سنجید و بمخاطب مجتهد که بنویسد
 از الفاظ حدیث تفسیری نیست باید کرد و بدین مقدار چنانکه اقتضای و نه درم که در تحلیل قریب معنی شافی
 شرح بکنی تشبیه یک تمام در حدیث حضرت امام ابو بصیر گفته اند من گفته اند انما اولوا البصائر المتبیین
 مصدر لومی من باب التسمیة یا بلیته ترکیب اضافی او تومعنی انتم مقام الحاجه انتم بلیته است که جمعا
 بین الاول و الاول و التسمیة معرفت ناقص و کامل حمل توانند کرد و کمال یعنی علی الماهرین **اوله** و احتمال
 اضافت **الاول** کتاب است یعنی که در قول مجتهد غور و تأمل بکار برده و باینکه جواب اول را در باره
 حدیث معرفت المطامع هم رد متوالست کردن و نه در بانی قائم میگرد اگر باری آن و اشتیاق پس خبر درونی
 او باقی الفایده رسید که قفل سکوت بلب زده و توانست بر این مقلدین و تماد وانی گستران و دان افشاد
 چنانچه در مقامات یافته نگار و بکار برای قریب شان لبته و حدیث کسیت عادی که قول او را بمتشبه
 پسند و در مقام عاده نماید و گوید غیب عجاب است که خود فضیلت دیگران را نصیبت مجتهد مذکور مقادیر کرد
 شکلمات و دعاوی بلائینه گردید به هیچ جا شامدی و دلیل نمی ارد و بر بعض ادعای بلا سنده اقتضا نماید
 و این طرز غرضه که مجتهد الزامانی محترم سافقت از عبارات سابقین و لاحقین بر اصل و در افتاده
 طرقة اینست که بچنین دعای که از شواهد و ادله عاریست در مقابل خصم می نویسد می نازد و بر خود و
 آه در دنیا باید اقامت دلیل بر جهالت و اجهیت محیب از فنون و علوم قائم کرد و این احتمال را یعنی
 گردانیدن و چگونه بخود نوزان کرد که این امری معنی است حال آنکه این احتمال با اطلاعی عربیده برآورده
 و اکابر محدثین که در علوم بلاغت بر تبه تسوی رسیده و کفر فرموده از آنجمله است علامه جلالی **مختصر**

انفرجنا چنانچه از افادالش که درین امور فرموده می باشد و تبحر آنجناب در علوم بسیار درین فنون نبرد
 خاصه و عامه بام است مثل روشش شدن آفتاب در ابد النصار علیک از طعن الزناج نیز بعضی این امور
 پیدا میشود و گرشب که بری و جمل مرکب را علاجی نیست **قوله** و احتمال عزت و عید الخ **اقول** هرگاه
 امامی را که قدرتی بر امور متعلقه امامت ندارد یعنی نتواند قتل اهل بیعت و کثرت کردن و حوزة اسلام را از شر
 کفار رنگا برداشتن و تقوی بر مردم هیچ دادن بیه مصلحت و آن گفت چنانچه از قدرتی خولان ایرانی دنیا
 حضرت امیه که کسی را در وجود می باشد ای ایشان در عالم شهادت کلامی نیست بلکه حدیث کلینی و غیره در
 مقاله ساد و سپهری بروی ما لیا و بحق امامی که در تولد او کلام باشد و بعد از تسلیم صد سال بران گذرد
 که امور فروری امامت هم از وی سلوب گرد و غلط گرفته از هر سال نشانی و اثری نزد عقلای و یافته
 نشود و چه کسی توانی کرد اگر چه در میان او پیروی محمد بن هارون رعفات منوره در دنیا اندازند
 و خود را مورد فاعه قرار و او را اگر در اندک چرم نزد عقلای وجود و عرضش بر او خواهد بود و قبل ازین
 در مجله اول گذشته که در روایات امامت نظر بنده به در تعیین اتظام امور دینی و دنیوی است و سیاه
 مدن و مجاهد کفار به تبیین و تادیب اشارت نموده است چون اینها سبب سلب این امور فاعلیت امامت
 و تحریف حقیقه می باشد و در باب القاب نامه اقتدای رفعة معتبر تواند که و کما الله ناچه بجای عدم قلم
 که اتفاق و فقه اثنا عشره از فقه کثان و کالین بنگ سایان بران واقع است و دیگران تو لدا و را
 منکرند و هنوز خواص شیعیه در تسلیم باشند و به بجای بنبرند و انیمه المابین و مستشعین بالا خر خاک
 بیابان بر سر راه پیچند و خاشاک جردان بر روی خود بایرینند و در عیان ملاقاتش کنیش
 آتش از دوا درین و صادرین قبل از خروج سفیانی و مدی اسفانی و طعن می شود حال آنکه نقل
 علمای بجای خود قرار یافته و نوز تا یک حکام بران تافته که انبطای لازمی مستلزم انتهای لغزوم است
 تکلیف که امور متعلقه امامت به سلوب باشد و عطفی نمائند که سخن در وجود نیست امامت است
 میسری و صف عنوانی را ملاخط باید کرد و چنانچه مجتهد در طعن الزناج بحجت وراثت اینها میگوید و در نجای
 سبب سلب فاعلیت یا نجای و صف عنوانی را ملاخط ندارد فاعله و اما اولی ان الیاب و قول ان هاتئنی
 نجای کما یدل علیه لفظ الامام فی حدیث غیر الامام علیه وال التحیه والسلام و از نجای عیان شد که ملو
 از وجود وجود امام مقارن ظهور است بالمحاط و ضعف مذکور و از عجایب خرافات مجتهدان شده
 روانه شق اول را با انیمه امور ظاهره عین مطلوب میداند و بنیان نمیکند که چون به انگیختن او برای
 و اثبات و لوازم امامت باشد غایب کردنش با وجود لقای و صف او مستحیل است از ان جمیل که در نجای
 قاضی بلده گردانند و گویند که جای امامت کج که کسی نتواند رسید و نتواند رسید سحمان الله بلیت
 در میان قهر دریا نخته بندم کرده بازمیگوئی که دامن ترکمن هشیار باشد و برین تقدیر جمیع

عقل بر لریش دراز فتح علی شاه خوانند خندید و این امور را علمای امامیه عین عدل دانسته نام خود
عدلیه نهاده اند و چون بی خبر شدند که عدل باری عزوجل چنان شده که هر حکیم از گوشه قیل و قال سر بر
و برای علامت حضرت جهان آفرین برخواست بدنامی فتح علیه است از قوم قاجار که نام پدر قبیل مذکور از
شیطان مشهور تر است بطور تمییز و اسهام است که گفتش سلسله زلف پتان دانی چیست بگفت
خافه نگار شرب بله میگردید چنانچه از مباحث عدل حواریم دلدارانی مروت دل آزار پیدا است و در مقام
نیر شد بر قلم در لوتی بود بهر از کشاکش او را باز داشته باصل مدعا که زبونی محبت مقلد کون آبادی
صاحب رموز الصالحین است عنانش محط کرم داز سر اخطاب در گذشت و در این که طالعین
و ششاقین انجیده ساعی مبدول دارند و پیشگوی شاهی متوجه میشود پس مثل شهر است آمد که
که قاتل پسران حضرت مسلم بن عقیل رضی الله عنهم و قتیله ایشان را در خانه خود دید گفته بود و یار
خانه و ماگرد جهان میگرددیم آب در کوزه و ما نشسته دمان میگرددیم اگر به بختان سمرای این پادشاه
جمجاه رومی نمادند بی باغبانی میبردند که حضرت صاحب الامر قبل ازین بسیر و تماشای سوق اللیل
در که مظهره بهترین معجزات و کرامات مراد است صاحب کوشکی می نمود اکنون شب روز یکم ضرورت
نزد اتواج قادات نزل اجل میفرماید و فرق نیست که برای حضرت یتیم به حضرت امام صادق
بارای را تردیدی بود که در قرش این متوجه بوجات خود باشند یا به نماز و درین مقصود غیر ازین
امری نیست فرق دیگر آنکه حق ترکس روای نماید لیکن از بعضی اصحاب اهل تشیعین خورسند است و از
بعض دیگر صدق الحقیقه غیبی و سروش لایبی بعیت چرا چون الدل خونین نیا ششم که با مانر گس
اوسر گران کرد و سرگرمی دارد و از آنجا که این بابویه شیخ المشائخ امامیه علی الاطلاق در کتاب
اکمال الدین و اتمام النعمه و غیر آن ثابت نموده که اجتناب در شهر مراضا است و تحب الحاضری الامصار
نیز مقتضای همین است که از اظهردم غائب باشد انچه این پادشاه یعنی الفیر الدین میدرد و موافق
اعتقاد دارند بر جای خود عین اکمال دین و اتمام نعمت خواهد بود و چگونه تجویز توان کرد که دیگر مروجوم
را حضرت صاحب الامر بعد دم خود نورانی فرمایند و بلده که منج اهل تشیع و مومنین مخصوص است
جالبی است خصوصاً برای کارگاه اجتماعاً خصوصاً بختان سمرای پادشاهی که انواع زیب و زینت است
و خاص برای ورود مسعودش میر است و وضو و خطرات مطر و وقت شب بر روشنی شمع کافور بهر منور
شده و در لطافت و صفای افذارت و بها از ایدم ذات انوار التي لا یخفى علیها فی البلاد در گذشت
روای فرمود ازین نشانه و سرور اند و گشتان ابناء شوخند آورده اند که بهر گدی دعوی ملاقات
خضر علیه السلام کردی و زرش گفتی کاش من هم مشرف شدمی فرمودی ای ناقص العقل کجا
نیابت داری بعد چندی ازین بامری تمتمنی خوش روی و رساخت و از لقای فرصت انتهای او در

کلمات کلبه افغان خود آجیاتی می یافت روزی شوهرش مردی بیگانه را دید که چون چشمه آب حیوان انطاقت
 بد آمد گفت شد و میچه بر وزن گفت گنوخ را خرموش کردی که برین تهمت می نمی کی لیاقت دلش
 دارم اتمیکم گفتیم کجایتی بود پاستانی درین روز با پیشکوی سلطانی امری شکوف تر گشته که پادشاه
 ندکور وقت سحر عبادت قدیم همراه مرید خویش پادشاه گیلیم بخدمت ازواج صاحب الامشرف حضور یابی
 تا میر یافت یکی ازین زمره قاضیات رو به برگه دایند و گره برابر و زده چند پادشاه می پرسید که موجب
 سرگردانی جنیت حرفی نمی گفت تا آنکه خلوت شد و گفت که باعث این ملال امر است مشکل ملک فرمود
 هر چه هست ابرام نام من در اصلاح و تدارکش بگویشم درین وقت مهر سکوت چنانچه باید از لب برداشت
 که حضرت صاحب الامشرف بگام تشریف آوردند و مطلق دادند و فرمودند که همه خود از انفعیه الصبیح
 بگیه و ازین مکان مقدس برو و اگر مهر تو ندید او بر کند سلطنت او را بر هم نریم پادشاه او را ندید و دی
 مطلق العنان کرد تا او بعد از استقامتی لکوک در ارم و زمانه از حریفان خود کام دل می یافت و تدارک
 یافت می پرداخت این همه امور در شش روز متواترات است ولی توجیهی نمیداد که پسند نیابت صاحب الزمان
 نشسته لغو نموده و درین امور و تقریب حقیقه هزاران درهم و دسیار و اجناس و لباس فاخر یابی و
 قرار یافته و قفسه های متواتر که درین خصوص زبانی ثقات رسیده بپایش موجب طعناست و بجای دیگر
 شرح آن میکنم ان شاء الله تعالی تا بدانی که اگر او منع کردی زمینها پادشاه و اگرین سلطنت قریب
 آن نکرد دیدندی الله صحن بر حال آن کرده از فرقۀ اشاعتی که کمالش امام غامی متفکر و بیابان
 و کوه نمادند و درین باب سبوتو شد و مطلع غل خواجۀ حافظه مصداق حال هر یک است صبا
 با لطف گو الخزال رغبارانه که سه کوه و بیابان تو داده ما را بنار زار یاید گر است قضا العبد ازین
 از توجیه جناب محققین در کانی پیدا شد ما هر دو قایل علوم و بلوغ و در غریبان و دعوی فرستادگی و از
 طرف نیابت امام غامی نمود و مدتی بانها که رستمهای جدید و اخذ و هر مشغول شد اینهمه که بگوشت سیم
 قصه های دنیوی بود آنچه متعلق بدین باشد حرفی از آن بایش نمیدر یک نیست و میان بر مفادق نشاء
 باید بخت و انعم ما قبل الله انتاب اندرون خانه و ما ندیدیم ویم خره مثال بد که اگر غلبه
 علت است که مذیب رفعتد مخالفند بهلیمه می است و ایجاد کرده ان سبارائین سیود اخفتیا
 و این المواعید من الرجوع و این الوفا پس پیرویت محققین و مقلدین از کوفه هند استی گفتن تا پادشاه
 زمین به نبوت رسیده کالیج من حق الیقین و زندامت عموما و خصوصا از دست رفت زیرا که در جسام
 و منبع السداد و هم دیگر کتب اقرار کرده اند که امور مذکور ساقیه که در انتظام دین و دنیا محصور و تمام
 هر امام را ضرور است نه برنی را در لوازم امامت است نه نبوت و اگر در خصوص این امور ضرورت
 را منکر شوند و مثل صوفیه خویشی آیه برات کنند و یکشتن و مراقبه مایل کرد و در نشر ایشان همراه نیز

و شمر خواهد بود و کما ثبت فی الجاهلی فی السیفه فی الجاهلیه و لیکن فی العلاج قبل از خروج غشی نماید
 که چون در بعضی مجالس که این امور را نوازیم است در بیان آمدیم از ایشان لزوم را انکار کردند
 و گفتند بلکه گاه هست و گاه نیست پس ضرورتی که در اینجا نام کتاب معتبر بر زبان ابرم تا زبان نزارند
 کثیره که گاه است و گاه نیست و این جمله در بیان روی روی و روی نشان بر روی پس بدانکه قله
 کمتری در تشبیه المطاعین از مجلسی نقل می نماید از اخبار و احوال بر آن دارد که امام مبعوث میشود برای
 رفع اختلافات از امت و رفع اختلافات از اختلافات گوناگون بدون جهاد و تنبیه و تاویب و حدود و اما
 چگونه ممکن خواهد بود و از اینجا سرانجامی را نکند که در نبوت این امر و در نبوت خلاف است که در آن
 انجام همه امور را یکردن و هم از طرف خدا و رسول و اهل کلام شریعت رسانیدن بر نفس بر نبوت
 گویا بر اصول شیعیه محتاج بر اینی دیگر نمائند و در سبب منصرف قوم نیز چنین است و الا اساس علی ذلک کافی
 و العوام را هم که این اند که گاه هست و گاه نیست بلکه از اصول شیعیه حتی بعد از اول کافی و بعد از ثالث آن
 یعنی بر منتهی رسید است که بعد از تحقیق عنایت ابرار آدم هم نداشته چیه جای کوشش و دیگران را
 ز سادات هم منع میکردند پس در حقیقت امامی ندارد غیر کسی که بجای که بهارش هنوز زیر اسلام بهمن و
 و حقیقه انسانی که تا قریب از تحولات آن بجا ره بر نهیب بیکاره عین ابتکار است و از غلبت میج براه
 ندارد و از باقیه القوم از دنیا امکان بر خیزد که آدمی با فضل باشد با وجود استلزام ازین امور از مقام
 انیم و البته باشد که شیعه را مناسب بود که آیه را برای امام که برای اختلافات مبعوث گشته زینهار
 تجویز نمیکردند بخت غرات انبیا و انجیب که طبعی در جمیع البیان عکس آن از محققین خود نقل فرمود و
 زیاده تر ازین مکی که موجب سلب و اسامعین الحان تواند شد در عالم حیرت نباشد که از امامانی
 شیعیه و در این باب که حدیث صاحب الامر و در بیانها و مانند آن چنان استلزامی باشد که امکان اقبال شیعیه را
 در خواب هم نبوده باشد باز برای او دعوی تقیید اکابر شیعیه نمیداد بلندی سلاطین و گاهی فحش کشیدند
 درین نزدیکی عبارت خدا و اسلام مؤمن بالله و رسوله و غیره حدیث حضرت امام رضا علیه السلام معتبرین تقریرات معلوم
 ملکوت است و شیخ و سید بول الله یوتی می آید و نیز تذکره را در قلوب تجرین تعریف میناید و در باره
 دعوی تقیه را اطمینان تمام می آفریند **فصل** در احتمال بیان الله در عید النواقل بارگاه شسته ام
 و بار دیگر میگویم و این میرزا باطن را باز بگفت می شناسم که مجیب بعبیه را که موجه است فقط ذکر اتمایکه
 عقل آنرا ترجیح بکند کافی است و احتیاج با قیامت و دلیل بر آنست بلکه معتقد را باید ذکر بر مانی بر الطال
 این احتمال نمودن چون دلایل نیارده از قائلان ضابطه بدر رفت و آنچه گفت بر او منقلب شد
 یعنی طلب دلیل در اینجا از قیامت و فرستاد بر اهل بعد است بان مجیب بعبیه میسر شد که بگوید
 این تقریر از قیامت انبیا و درین در تخیل نورش بلکه دیگران نیز از معتقدان ان تشبیه کوشیدند

زیرا که علمای اخوان قدیمه و جدیدیه بر این اثبات اتفاق دارند و باینکه اینها را
 از توضیح خداوند عز و جل و خدایا برین دعوی اعلییت مثل تأییدی و کلامی و شریعتی و احکامی و
 و جانش در تالیفات خویش انجیدیت را دلیل آورده اند پس باید که در آن احتمال معارضه نیست
 زیرا که چون معارضه و مخالفت در آن راه را بدو لایقش بر مدعا کجا باقی ماند و در اینجا احتمال بسیار
 پیش آمد پس دلیل از عدم خلاف منظره است بلکه از کتب و رسیده هم پیداست که مراد احتمال را دلیل
 در کار نیست بلی به گواهی سندی که اگر در کلامش قوی میشود و چنانکه قویت بر آن اسناد کثیر بلکه اولیای شریافته
 شود و بقرینا چنانچه عقیده سیدی آید با الحاد ذات بخند که درین معرکه پیامبر و بدعت و بدعتی را برای
 تحلیل معتقد قول او را در مقام یاد کردن که برای عیب گفتند و که هیچ جای دلیل نماند و ملاک باید
 او را دلیل بر ابطال این احتمال و انتفاءش کردن و او بر آن قائم نشدند اما فواید دیگر این پس قطع
 نظر از آنکه ذات سلطان العلماء که اقبه بنیاد است ذات شاکست برین جهت حاصل که اهل رفض و تنبیذ
 کوشش خود را مثل غرور و کفر و کفری صحت کردند و لیکن لقمه شیرین بطن فرزند و نه بلکه کوهی کنند و در کوه
 بدست نیاروند و غریبه بر سر خود و فرزند و سرالد نیار و الا تره کشته و حاشا که حق و دیگر در اصلیت
 امامت و اقبه بنیاد که حق گویند یا تراشیده خیالات خویش نشان داده باشند و اگر می یابند
 چگونه در این میگردند که اساس نجاست از عذاب انروی بر یاران است و بنیاد ایمان نزدشان
 بر امامت و انگاه امامت محدث و دین سبک است و حق بگوید که این امامت مشرعه اهل بنیاد
 است این سبک علی روشن الاشتهار بر روی بنیاد و دعوی و دعوی رسالت خود که چنانچه در مقام
 برین اوراق مذکور است آنرا بسینه زوری نفس میداند و قدان میرسانند و او اختیار میدهند و بعد بر این عقیدت
 به عقیده زحان یعنی شیخ علی امام اعظم و تأییدین این را بکتاب میرسانند و او اختیار میدهند و بعد بر این عقیدت
 آنرا و ابطال الباطل چنان در رد کشفه الصدق که اب مذکور بیان میرساند که ایمان هم امام اعظم
 رفته را قطعاً شیخ علی اتفاق میکنند و قاضی و ابراهیم آن و نکلسامی و از آن کتاب مجیدین او را با بر سر
 که کشف طبعیاتش بر خود و او افضح او داده اند و حسن میگویم که اگر این کتب که نزد ما از بن مزین
 بودیم و بعد باری اساس اصول و دلائل بر مروت کرد و در جمله نسخ العتق هم دستیاب میشود و از انهم
 با قرائش صحت و خروج دارد که اینها و معنی نفس در آیات آن نیست بلکه اساس و بنیاد آن با قرائش
 بر این آیات و احادیث است پس بعد ازین دعوی در کتاب مذکور که تلویح و انهم کتاب حجت است
 و دلائل خویش را ذکر کرده زیرا که دلیل بر عدم اعتقاد بر این است که اعلیای آن کتاب خود را فضل العتق
 در باب خودک و فتنه لازم شده از مجلس مجیرین و انصار بگشتند و بنیاد میرآتی چند و میراث
 اموشند چنانچه از کتب رفته و مفتوح این کتاب عقل است میگوید تا نه لولم یکن لولم یکن لولم یکن لولم یکن

حجتی که تمام احتجاج و دلالت علی بن ابی طالب تبرک الکتاب فان ولا رشتت لیسان لد او دعای
 انسانی و راننده التبرک علی حجتی ان کیون الماردن الورانه و ان العلم و کذا و عار ذکر ما و کذا و اولو له الارام
 و کذا الیه الیه ان فان التبرک علی من باب التخصیص فانک علمت ان النص عبارته عن ولا اللفظ علی
 معنی حجت لا تحیل غیره حاصلش آنکه اگر بنا بر کتاب حجت نباشد حجت بنی فاطمی و اعتراض بر صدیق تبرک
 کردن قرآن مجید تمام نمیشود و صحیح نمیکرد و زیرا که احتمال و راننده علم باقی است عموم خبری دیگر است و
 افضل است که احتمال دیگری را بر بنیاد و بر دلیل یازدهم که حدیث امام تقی است رضی الله عنه میگوید
 آنچه دلالت بر آن دارد که این حدیث صحیح است و حجت طاهر قرآن مجید زیرا که ولایت که از انما لیکم
 الله و حدیث مولی و غیره معلوم شد نص در خلافت نیست بلی القبرین معلوم توان کرد که مراد خلافت است
 بنیاد و کتب مسطور است اینکه شنید می باشد تراف مجتهد است که نفوس نیست بلکه از طوایر آیات
 و احادیث است پس این حدیث که با نذر خود صامحات امامت بعد از مدح مجابین و انصار و میراث
 فرزند و یافتن و متوجه کشتن ایشان برای تابعین انیما و متبع تابعین الی یوم القدر باقره اربعی
 در صحیح و غیره و تقریر دیگران در دیگر اسفار و هر گاه ادنی خورگنی واضح خواهد شد که چنانچه نص نیست
 طاهر هم تواند بود که این حدیث غایت خیالیه طاهره خاص که آب ندیده نموده برگشته و داد پای کوبی
 و فرسخ زنی و سینه تقطیل این امور جابجا در کتاب تواریخ و انساب انشاء الله تعالی و لیکن آنچه در اینجا
 مناسب می آید می گویم تا سیه نامی همه رفته از طایفه آن زیاد تر بریده آید که حضرت رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم همیشه لقب امیر المؤمنین را با به صفت و روضه کرات و تاکیدات غیر بنمایان
 بنیاد اقدس الی تازم بار گرفته است خصوصاً در محرابها و مقبولین انداخت و با طهارت روضه طاهر
 و چون شرافت الله ان من عباد الاسلام قدرت بر آن نمی یافت ایستادست خوف و تقیه و معلوم است
 که اگر کسی برین اصول متوجه و عقیده که کذب است که آن تقدیر بنیان سرزنش که هیچ مسلمانی بلا ضرورت
 بر زبان نتواند آورد و آن زیرا که از آن هیچ گروه فتح و فایز بگوش خوارج و نو است می رسد بلکه از
 القورش قلب اهل اسلام می لرزد و در روید پای ندیده بعد از نزول بکار ایضا الرسول بلیغ ما اکثرک
 الملك من کلمات و ان کنت تعلم ان کما تلغت و مسالکته چنین اندازم تب فرمود که قطع نظر از
 مطالب و تقوی که اگر در القاب کنم همه مرتد شوند و سعی نسبت و سه ساله را ایمان رود و عزیمت افروخته
 بدیدار آنکه همه حقیقت الله اوی و هست جمیع کذب نفس او که ای برادر من جبرئیل این لشکر که از پیچیده
 هزار گس سیه لشکر توین است که احاطه کلی دارند پس چگونه علی را در تنهایی انقباض کنم بجز از این
 زمره و این هم با سرانجام و هم حال آنکه در حدیث طایفه غیر از مخالفین یعنی منافقین و انصار و اهل المقال
 و مسلمین بود که پیشی کند و دست مبارک گیرد با اینهمه معذرتهای غیر واقعی که حضرت بر اصول دشمنان

دین ترتیب داد و نقل و تسوین را بنیاد گذارند و قبل آن فقط از صافی برداریم و در پی چند دیگرین بایستد
 اما مستحق تکیه حضرت علی و رسول است و همین بود که بل مبتنی و مختار میگفتند اللهم نعم یعنی در تکیه تبلیغ احکام را
 بدرجه قصوی رسانیدیم یا نه و انصار و العالمین را گواه میگرفتند که بل کما نبی الزین عمده برآمدی و دقیقه
 در آن فرود نگذاشتی محمد بن و جمعیکن برضه اقرای دیگر را که سیلک ایشان را با همان جرین رساند لعل
 آوردند که حضرت در آن معذور تا از رسالت استغفار کرد و فرمود ای جبرئیل از طرف من بگو بر اقرای الهی
 زین رسالت که نامی مستغنی شد ای خیر لک من المخرجات التي لا تقول بعدوها الوساخا الا لعنة
 الله علی الکاذبین المخرجن میث جوا قهرا و بدو امضا قهرا و بدو امضا و ایدستان عظیم خلیل عبدالل
 العقل صدورها من احد من الانبیاء سیاحین سیدیم و انشرفهم و لقد صرح الحاکم ان الکاذب فی حد مطلقا
 و انکره و در روایتی باب استحقاق و بی زحمت الانبیاء کما سواه الله تعالی مکان را نامی کما با من
 انصاف العلماء و اعلم سالو درجه الامام لما اوباه افضل من الشوه و الرسا یعتد بکون الا لشقه و طاعه
 یا معشر العقلاء و هذا الذی ذکرنا من فقه الغدیه که من الجاه و با انیده اگر شکل و ریتی واری کتب
 معاد الملکوت یعنی شیخ حارثی نیایی باری تفسیر صحنی که ما خود را اعمل موعود و علم و مقارنه تو با
 رجوع کنیم که استحقاق حضرت علی الله علیه و آله و سلم لفظا و معنی به و در امر قدید که گویای یافت
 و استحقاقی معنوی را و بعد از کتاب خواهیم دید که با همان و در همان این حد سبب در هر لباس مشهور
 ساختن و الله عز و جل و انتقام و استحقاقی تشریف به و در حقیقت بر صافی چه موقوف که کتب نویسی
 یعنی لقب تجلی فتنه انکر مثل سجایه و نیایا القلوب و لا و نیز در استحقاقی اعلی و معنوی و این شانی
 است اعینست نمونه از آیات قرآنی و شیخ جلی قوم برادر بزرگ این فتنه غالباً تخریب شده
 را در هیچ الحاق آورده و بنیالات خویش کوئی سبقت از دیگر تشکیکین برده و از تالیفات معتمد ایشان
 توانی دانست که چند معادیت را همین مترعات و فتم موعودات و مقدمات و پیشرو اند که عمده ترین
 دلیل را بطور نمونه باندک تفصیل و بیان در مبادی آن پیشکش نمودم دعا اینکه بعد استعفاء
 چون تاکید و تشدید بر یاد شده حدیث موالات ارشاد کردند و تا زمان در از جناب و صبی مطلق را
 در غدی بر داشتند و میگردانیدند و میفرمودند هذا الکلمه العبدی که عقل العبد و دین تمام فی فضل باب
 در گردش فوار قاه قاه میکنند و آخره واه واه مینهند و در حق مدحیان و در و تسلسل و آتمه از فایان
 سجد که اگر و مین تن بودی دعائیم بدیش در چشم شگستی مطابق ایت سوره الفتح عظیم دائره الله عجیبه
 و اتفاقا نشان چنین صورت دایره مسطور را بر وفق بانی قلوب میکشد و هنوز تقویر گردش ندیده که در
 کتب طائفه است بکمال غیر سده کمال از سواد ب نیست اما احادیث رسول زبانی
 پس مدعی را نیز نشان می توانند و او را مملو نگردان سرور محمد شریع را نباشد که غیر کالید غصه علی الشان

بالحنیث نواصبی میخیزد فی علل و الشرائع لعبد و حق الکواذب و کذب الصدوق و یمنعنا که شقیه می
 متعلق بدان بود که ظاهر آیات و احادیث را ایمه عظام رخصه لغوی و التعداد رعایت این ظهور پس
 کسیت که خلافیات رخصه بدین قاعده بیان تواند کرد که عمایل بیان بسیار رسد و تعداد آن کمتر که ظاهر
 در اینجا هم نمودی می آید که در آیت استغفار و لغنی و کفی اللہ تعالی فی الشک و غیر خطاب ظاهر است
 باعتراف امامیه که آن بزرگان که بر سرند خلافت نشینند از جمله حاضرین باشند و ایشان چون حضرت و تقوی
 را مستحب این اوصاف ندیدند زیرا که کلین دین شیع که مرضی الهی نترد ایشان بود و همچنین تبدیل خوف بامن
 صورت نیست بسبب آنکه آنجناب نمود و بالعدد امارت کفر و از بردی نمود و انگاه تا وفات کما فی جامع الانبیا
 پس آیت را برای امام مهدی که نور غایب است و از مخالفین می ترسد قرار دادند و برای اثبات این
 استدلال بدان نمودند و لاریب که رعایت قاعده مذکور با محال شد که اکثر ناقص علی ندا مثل آیت التکا
 و لیکم اللہ و یصلو لکم انگویند که چون خضر از انجابه ثبوت انجاء میدخلات خلفای شش نماد و عیالست که ظاهر
 از خضر خضر حقیقی است چون این ظاهر در میان آمد البتہ امامت یازده امام رفت و گذشت و در رد مقام
 آثار عقل هم برای ایشان باقی نماند که چه آورده کردند و نتیجه آن چه حاصل شد که در سخن سازی و حقه با
 مشغول گشتند و یازده انگشتی ملا که هیچ غالباً آتش در آن اثر نکرده و کتاب مضموم بدان ندیده بوده
 پیدا کنند و در اختلاف افتاده علم جنگ زرگری را بسوی آسمان برافراختند و العجب از قدامی
 رخصه هیچ حکم که کلینی مقری راوی آنست که آنجناب مر تقوی در رکوع بسیار داد و حله هزاران دارم
 و دنیا بود نه پرداخت و بنده میگویم که هر کسی چگونه پیرازد و با فکد بقول مجتهد فانی پیرو بقانی کار هر
 جواهر و دوافع نیست یعنی مثل خود اشاره میکند و اهل عقل و فرات نیکی میداند که او ای نماز بشروع
 و خضوع بهتر است و اینها در عین خود آورده و در حد و حد اگر در آن انگشتی و در زدنش کف دست سایل
 چنانچه تیر حکمی بر نشاند قائل شد و فاعله و ابا اولی الالباب رجسیت از کمان ناحیه در چشم تیر کرده جا
 شیمیان گویند که بر نشان انداخته و برگزیده الضاف پیره پوشیده نیست که مجتهد درین کتاب
 چنانچه دانی با جماعه و معنی تصریح کرده که روایت به قسم در کتب فخریقین اندراج یافته و لیکن تا
 به تنقید نرسد اعتبار را نشاناید و احتجاج را نباید تکلیف در مهمات عقاید سیماد امامت ایمه مخصوصاً
 امامتیکه اصل همه و لا یما و صایتها باشد و ز غامت دیگران مقبلی بران بود اما احادیث بسیار
 آنرا بر همین طور قیاس بلکن فرق نیست که قرآن مجید را زمیندار بسبب متواتر
 بودنش محرف نتوان گفت خصوصاً بعد از آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و تبلیغ روزه
 اوداع بار بار بل غت و بروی صد و پنجاه هزار صحابی فرمودند و انما الله نعم علی من یأخذ بحکم
 تبلیغ بر حکم از آن عیان میشود مخصوصاً تبلیغ آیات قرآنی نامه جاودانی مجله رسول خدا

تخلف جهان آن روایات اجداد را که بوی تحریف از آن به باغ جهل رفته می آید برپسوخ التواتر که با
 تحریف و حکم قطعی مانع من آیه ثابت است فردا آوردیم که البته متزه و امن کتاب عزیز از تحریف مثل افتاب
 ایضاً الله به یومیدار می شود و کمال دین و اتمام نعمت فردا آورد و واضح شد عدم تحریف و مخالفت آیات قطعاً
 و یقیناً باقی نمی ماند مثل و آنکه کما فی حدیث بخلاف معلوم است که خود و آیت کریمه که ایضا کما فی حدیث الی غیر ذلک قدما
 و متاخرین در کتب معتبره مثل بحار و غیره آورده اند که حضرت در حجة الوداع فرمود که بعد از من دروغ را
 از طرف مردم بر من نماندنی نباشد و علامت آنست که بر قرآن مجید عرض کنند مقبول را قبول دارم و مرد
 را مطروح گردانید و از نیت تمام هم اطلاق تحریف مبرهن شد در نه چون محکم امتحان شراب شد ثبوت و در
 کجایری که در اسان لاصول با حدیث نبوی صلی الله علیه و اله و سلم ثابت شده که بسیاری از مسائل
 شرعی محول شد به بیان رسول خدا و اگر آنهم کفایت نکند که مسائل را حدیث نیست با احوال اصحاب رجوع
 بکنند عبارتشان بنیها لیکن تقدیر ضرورت آنست منها ما رواه الصدوق فی کتاب معانی الاخبار عن ابن
 الولید عن الصادق عن النشاب عن ابن کلوب عن اسحق بن عمار عن الصادق عن ابان و محمد بن الحسن الصغار فی ابعاد
 الدرجات و الشیخ الطبری فی کتاب الاحتجاجات عن الصادق ع ان رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم قال
 ما وجدتم فی کتاب الله عز و جل فاعلم به لازم و لا تعدلکم فی ترک و ما لم یکن فی کتاب الله عز و جل و کان
 فی سنة منی فلا تعدلکم فی ترک سنتی و ما لم یکن فی سنة منی فاعلم اصحابی فقولوا مثل اصحابی فیکمل کمال النجوم
 یا سیدنا اند استقامی و یامی اقاویل اصحابی اند تم ابتدئتم و اخلاف اصحابی لکم رحمة قبل یا رسول الله من
 اصحابک قال البیہقی یعنی بروایات این اکابر از امام صادق حضرت رسالتا بفرمود که هر چه باید در کتاب
 الله ضرور است بران عمل کرد و شاد در ترک آن معذور نیستید و اگر در کتاب نباشد و در سنت من
 به منید و ران نیز همین حکم است و اگر نباشد در حدیث من پس اقوال اصحاب مرا پیش نظر دارید که ایشان نجوم
 بدایت اند بر قول که عمل کنید راه دینی می باید و اخلاف ایشان رحمت است برای شما پس بدید که اصحاب
 تو کیستند فرمود البیہقی من و چون است را تا که بر شد رجوع یا بعد اصحاب ملازمین محبت حکم انجیدیت و فردا
 است عرض آن بر قرآن مجید حکم حدیث و مشهور معلوم پس اگر قرآن مجید مخوف باشد چنانچه بارها و استر
 بنیاد دین و ملت شراب شود مثلاً اگر از بدست آید و محکم درست بهر نرسد البته یقین بخلاص ضرر حاصل گردد
 بخلاف و قینکه بر محکمات امتحان کرده آید که عیارش معلوم خواهد شد قطعاً و معصوم هر وقت که بهر چه
 که بیان فرمایند حقیقت حال را که در آیت غار لا رسوله بود بر اصول و ثمنان دین انرا جامعی بر داشتند و بلکه
 کلام طحیه نماند تا و اوال باشد بر فضیلت حدیث پس بل و مینی و مصیبت یقینی بشیعه افتاد که غیر از معذور
 همه تجرین قائل شدند و از هزار سال حیران قیضالات اند که محکم درست بدست دارند و اینکه شیعیان
 سخن بگویند برای تفهیم این مذہب و در نه انصوص جعفری بلکه انصوص نبوی در فضائل و انصاف در تعصبات

نقد الاسلام و صدوقی که او از سبزواری گذشت که تقوب شیعہ نیک میدانند و اگر درین مقام تازه
 متر میخوانی بیاد آور حدیث امام باقر را که در آسان لا محول در بحث مذکور می نویسد آنچه بر آن دالت
 دارد که آنجناب قائل بفضیلت صدیقین بوده اند و مقام نقیضه نیز از آنجا که بنی بن اکثر قاضی نقیضه و ازین
 حدیث پسید در مجلس مامون که دل داده و تدقیق فلسفی بود چنانچه در خاتمه می آید انشاء الله تعالی که به
 مبصر مانی در خجده که خبر نعل ۲۲ فرموده و گفت حق تعالی بعد سلام مبصر مایه که میسر از این مکر که ازین
 خوشنود است یا نه که من از خوشنودم امام ابو جعفر و امام مامون فرمود که من مشکرفضیلت ابوالمکر غنیمت حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم در تحفه الوداع فرمود که گذشت دروغ بر من روزی روزی زیاده شود هر که بر من زیاده
 بنده منم خواهد رفت ولیکن چون حدیث یا بعد بر قرآن مجید و سنت من عرض کنید موافق را بگویند و موافق
 را طرد کنید و انجیدش موافق نیست زیرا که خدا میفرماید که من قریب تریم با انسان از هر که جان او را
 سنجیده باشد که جهان آفرین اکنون قلب او را ندانند تا بدیدند خداوند و برگاه این امام مقام اول بفضیلت
 صدیق و ائمه باشد پس البته نخواهد بود مگر به پیروی از بزرگان خود که اصل همه خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله
 و سلم است و اگر از اهلان فضیلت و حدیثی اهلان فضائل و احادیث دیگر لازم آید پس هیچ حدیث و خبر از
 صحیح نباشد و نه کسی فاضل و کام شریف گویا مانند عرض کنید بکتاب الله و سنت من باین بیان لا جرم فضیلت
 صدیق اجماعی شد بخوان لطیف معتد الزمانی به من که با سجایا و لیلی بر ایمان را شنید می جوید اما حضرت
 امیر قائل بفضیلت و بزرگی احدی با وصف گفته و اتفاق دارند و نوافذ شد و اگر چنین جز با تجویز نقد اقل
 عصمت و امامت ایشان چگونه امکان دارد پس معتد بخوان انظر حجتکم انما الکم از آیات بیات هم آید
 ندارد و آری سخن همین است که بزرگان گفته اند ما نیست اگر خود گفت سب از بر بختیانی بیچاره شغنی الف با
 نامدانی به ولیکن چون رفعت جناب لا یتایب را غلبه کفر نوسید و فضائل اهل الهیست رسانند اگر لعین باشند
 قابل شوند بجهنمی نباشند و هرگاه کلام رفته رفته منبر شد بحدیث نجوم در مخصوص مضامین بار در دل میجویند
 پس حرفی چند از آن مضررات غیر لغو و با سجا را ممل شود که حقیقت بودن شخص در زمره طیبه اهل بیت و قول است
 در کسا و دعای حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه لایع است از شرح لمع لیس اصحاب بر تقدیر چنانچه
 حدیث مذکور منبر شدند و را بعبودیتنا سب اهل عباد و بر طبق التقریر معتد الزمانی در طعن المراج حقیقت را نموان گذ
 پس ارکان الهی رفیع از دست رفعت بسبب آنکه در روت و اتفاق دارند چنانچه در مذکورات سابق دانستی
 و رد و قبح آن نتوانستی قطع نظر ازین مشکله اینست که حدیث نجوم را چنانچه اجماع عظام را فتنه مثل ابو جعفر
 طوسی از امام صادق آورده و صدوق امامیه در عیون اخبار بزرگوار روایت فرمودند که چون راویان از
 حضرت امام رضا علیه السلام نجوم را استفسار کردند تصدیق آن فرمود و گفت بل حدیث جدا جدا است
 ولیکن مراد از اصحاب آنانند که راه ارتداد نشیندند و درین راسته نیستند پس اکنون بنده معترف و اعتراف

ایشان نیست که خانه حدیث معصوم را که بنیادهای اعلیٰ اعمده علیّه و اله و سلم در جواب کلمین فرمودند که مراد از اصحاب
 اهل بیت من اندام رضاع عالم باکان و یکوکان ولی محمد رئیس المتکلمین بامون کما فی العیون بگویند نهید انستتقر طعنا
 پس لازم آمد که چنانچه در اصحاب که بیکدیگر میرسیدند و گروه باشند از مؤمنین و متریدین در اصحاب که مقصود به یکبار
 بود در تئیرین تقسیم جاری شود و غیر از جناب امیر محمد حضرت سید که باشد که محمود را دیده و دانسته شکستند و وثیقه
 حضرت رسول مقبول را در عین یعنی برای فوج کشی و میدان داری بر سوار می دلیل در بر گردیدند و اطفال
 مرفوع القلم بچاره را تئیر بردوش گرفتند و بعد محمدی و محتسبانی صاحت بعمل آوردند و جناب امیر مقتصد
 الکتابیه المبلغ من التصریح موافق جارت حق الیقین بنیاد فاطمی چه با گفت که روزی ترا و فرزندانت را خدا شکاف
 است صبر کن و دامن توکل بگیرانی غیر ذلک و حضرت سیده جناب امیر را مانند چنین و خانین دانست پس تقسیم و تئیر
 به تئیر قضوی رسید و آگاه با خراف بر دیگر بر اصول مدین مزید و لادین فروش دنیا و خوا و طلا و حصینا که انتری
 و نشانی از دین رفته باقی مانند بر اصول شان و چون حال را بعد متناسب ال بحاجتین است دست افشوسن بر
 دیگران زیاده تر باید مالید و بهایای باید نالید که با خراف مزین در رسائل در دیگران بدین مرتبه بنید
 و مقتضای عقل تئیر چنین است عمل او در کتب به با نیمه تمام ماه محرم بلکه ماه تفرغ برای عزای حضرت
 شهید که بر ااحادیث جنایان اقل قلیل است کی با فصل کتب فقیه را کفایت تواند کرد و فکین با اید است
 فضول را چنانچه بر ناطقین کتب اهل مغول مثل تنزیب و غیره مخفی نیست و با انیمه شوخ مشتهر بر مد شین اهل
 حق لعن میکنند که از روایات امیر متاخرین گفته گرفته اند و یاد ندارند که در کتب تنقید جا سجا و تراجم اکابر
 خودشان نقلی محمد بن محمود کرده اند که فلان محدث امامیه است و لیکن لم یرد عن الامام یعنی از امامان وایت نمیکند پس
 و قاحت هم برین زیاده گویند ختم شد چنانچه بنیاد ملا عن امیه بدی عاودا بالقند و در تحقیق خصوص خواسته بودم
 که رساله بر اسمانوسیم و لیکن از تنهایی ولی سامانی فرصت دمزدنی گنج و حال امام حسن علی را در کتب مدین و لا
 دیده باشی یا فصل خواهی دید از شروع جامع الریازات که از سبع سائل خارج گردانیده اند یعنی از اولاد
 خاص بنی فاطمی نبوده اند فالستناث الی الله تعالی فی هذا الدنیا و البقی و بعد اب الاخره باشد و البقی پس
 تمامی دین و تدبیر شیعه بر تقدیر مذکور که مراد از اصحاب اهل بیت باشند حقیقه خراب بر باد باشند طبع اهل
 از آنکه که گاهی در آغاز خویش در رسائل شریعه بطور شیعه راست گفته باشند ولی اقیه و القیه کسی که نظر کفر
 باشد بطور زبان خود او بگوید عاده راست تواند گفت که خارج از دایره امکان است الامامین بعد محمد آمد هم
 تقدیر و هم یعنی حضرت امیر را هم شامل بود که دخول ایشان در اهل بیت تلقی باشد چنانچه شهید اول با دوم
 گفته اند با بوجه دیگر و از محال بعضی برای حاضرین بجهت مزید صحبت و لزوم محبت شریفانی از غیر ذلک افکار
 مدعی گشتن کسی از شیعه تسلیم تواند کرد و زبان که از امامت بعد و ابوذر و سلمان بعضی بر دین نبوی باشند
 و بعضی متغیر طریقه ترا که چون با علمای شیعه دخول سلمان و ابوذر و اهل بیت مذکور باشد و باره سلمان

اقرار شود و بر احوال بود و انکار نمودند پس کتب معتبره رو بروی ایشان نهادم مثل کتابیکه آغازش روایت
 ابوالاسود دلمی است از ابوذر که چون اول در مدینه منوره داخل شدم و در مسجد فریاد کردم حضرت را شنیدم
 و کسی نبود و حضرت که امیر المؤمنین و سپهسالاری حضرت شجسته بود پس خلوت را غیبت دانستم حضرت بسیاری از اقا
 الطور و صیبت فرمود و در اقامتی آن بنا کردیم که توار از اهل بیت من میستی تا سر همه فرود شد و در وی زمان حدیث را
 بر من چون که در آن وقت ابوذر و در وطن خود بود که زنده بام آنست و ارشاد نمودی و آغاز ملازمت ابوذر
 مرید صیبت و از بوم از سهامی حدیث بر خطا هر و آنچه از وی بر اصول و فقه مدور یافته از روت و لفاق و محاسن
 اهل بیت و آنچه بدان اتفاق دارد و یا به نظر من میستی و این کتاب منجی است پس فقه بر اسر که بروی مالید اگر
 او بیعت غامضی را شنیدیم بگوش خود می شنود و تعبیر ابوذر و سلمان و رکنی خویش می بیند بعد از این سخن دیگر
 مناسب گفتنی است که حضرت اصحاب فرمود و مراد بود و ندا اهل بیت پس اگر در حدیث تعلیم از اهل بیت اصحاب را
 نگذیرند چه می کرد و باشد مراد از جمله اصحاب بودند همراه اهل بیت یعنی را شنیدیم و سمع و بصیر و قلب حکیم تعریف
 که دارد و فوق دین خودی را و در خود هم می گشتند و اخلاق اجتماع دای ایشان چون رحمت باشد اهل اتفاق
 و اجماع اهل باطن اولی اینهمه اول مثل آفتاب تابان است بر حقیت نهیب ما و اهل طمان رخصه و لیکن اقرار زبانی
 میکنند و چون حدیث اختیار سلمان و ابوذر و غیره را از احادیث خویش اصفافه باید بر یک مصداق کاغذ انشور
 علیه من القیبت می شود و از نسبت الطار که هر سوی بناب امیر فرخان و شادان اند الله قوی فاعلم من العراط
 مالکین و من امیره ایمان نماز جوان فکیف که تحقیق شیعه گفته باشند که امیر اعتقالاتی نداشته اند و در ترجمه باید
 رخصه و دست سخن بود اگر کوزان که پیر و مقامی زبرد حدیث بخوم از صدوق خویش می دارد که میانه ایشان
 اختلاف می بود و بعد از آنکه در این کتاب میگویند چنانچه می آید بچول الله و قوله که امیر مثل انبیاء و
 اسرائیل یا کلام فخره ما و رو بود و در لغوی سخن صدوق نیست که انیمه متقی بودند و نه بر راجع و راست
 فتوی میدادند و اعیاناً بقیه و اختلاف احادیث ایماناً بجهت تقیه است که عین رحمت باشد برای امامیه
 و ائمه است آن اهل البیت لا یتخلفون و لیکن اینخوان السعدی الحق و بر ما افتوحهم بالتقیه تمامه مختلف
 من قولهم ثم للیقیه و التقیه رحمه الله پس بر ملت مرقضی بودند و می الطار الکفر و الطمان الایمان
 و اگر با تو ایمن بود تا هم عقلی مثل شود پس حکم می نمود که چه مایه را که تواند شناوری کمون من و دیگر
 چه که می کرد که رکن رخصه و فیه شایسته و راست و اتفاق فیه الاشارة و اگر مراد اصحاب اند چنانکه
 ظاهر است باید به اشتباهی آن از حدیث و درین فصل بحیث تلوا بر سخن پیر و مقامی میر و چه سماعی
 از آن امیر ابید و منی آید که لا یخفی علی من لای اسلمه پس متعین شد همان معنی که اهل حق گفته اند مدلاً
 و میر نه که مراد از اصحاب اهل بیت باشد پس چای از اوراق متعلق این ابواب که صاحب کمال سبحانی طالع بود
 شریک می بود و در این امر را می میران شده زیاد و بدین نیست که عمل میر قول نشان عمو گنجانی از

لفظ اسی احوال هم ظاهر است بعد مظهر خطا مقید نمایند که این قید بر عتلا به تشدید نیست القصد اینجا
 سبب است ابتدا و انتها را انیم واضح شد که مرین تجا و ناواقف از مباحث کلامیه فتیله الا و کل را منبر
 امامیه که درین حدیث و فخر را مثل نامه اعمال خود و بسیاری از فقه از راه تا پاهی بر جل و مصلحت اولی و مدینه
 منتی گواهی داده مقصودم آنکه الزام رفع است و در خصوص یا تحقیق است درین تعویض و مضمون هم نفسیه
 پس اگر حدیث نجوم باین الفاظ خاص نزد علمای الهیست صحیح نباشد ضرر ندهد چیست که حضرت امیریه
 صحبت آنرا انجمن بیان کرده اند که چشم دیدی چه جای آنکه بایست اصحاب برای کائنات و جهاد ایشان
 در راه خدا از قطعیات بدانسان روشن باشد که رابعه النهار توان گفت قال الله تعالى و اعلموا ان فیکم
 رسول الله لو لم یعلم فی کتب من کلامه لعینکم و لکن الله حبیب الیکم الایمان و ریشه فی مکتب الیکم
 و کسب الیکم الکفر و الفسوق و الفصیان و لکن هم الذل و الذل من الله و الذل من الله و الذل من الله و الذل من الله
 یعنی نیمه در میان شناسست و آنکه شرف شمار حاصل است و پس اگر ایمان است شما کند و مشوره بسیاری از
 امور در سنج و مشقت افتید بایک که اگر سخن شما در بعضی امور که کوس نفرمایید افسوسه و ملاحظه میروید و لیکن خدا
 محبوب گردانید بسوی شما ایمان و کوزیت و او را در دلمای شما و خانوش گردانید بسوی شما که هر
 گناه و نافرمانی را پس گرد هست بر حال نیک بفضل و کرم و نعمت از وی و خدا امید نه قومی را که لایق این
 امور عظیم است و صاحب مکتب است که عقل و کرم خود را باین لیاقت و استیلاقی میسار و پس اوی
 و عباد الهیت و اصحابی باشند عاشق ایمان و دشمن کفر و فسق و عصیان و هم از جهاد و لطفی فارغ شدند و عباد
 سیفی و سنانی پر افتند نه قومی دیگر صحرای کفر و شمشیر است که راز بری گدیده و اگر ذرات رفته ازین
 ایت که همه ایشان در هم وقت ضایع شود و در این سبب باشد که در مکتب حریفی را از مصلحت ایشان و در خصوص
 یاد باید داشت که بر حضرت امیر و عثمان عظیم داده اند که مراد از ایمان امیر المؤمنین و از آن سله لفظ
 شافعی گفته را شدین اند فاخته و ایام اولی الالباع و حال آنکه هر وقتی شایع کلینی با وصف کثرت تصنیف خود
 را پس و خود مبنی اقرار بدان وارد که امت تحقیق بنیاسید المرسلین و ما برین و انما اراد و این قدرت و حجت
 بالله الهی است که چندر فقیه و تمام را شنیدین در این ایشان از اید الوصف منجورند و لیکن خداوند عالم کلمه
 حق از زبان ایشان بری آورد که اولین و آخرین رفته بدان رسوا میشوید و هر کسی از عتلا بی بی برده که
 الله از اختیار این محدثات همیشه بقر اصل خویش که سادت عمیر از نشان نیست میر و نه حکایت آورده
 که مثل آنکه در ده مدار پیش مریدین خویش روزی را در سبب کشت و کیمیم است و در اسمای مولی
 و محمد و مدار باز چون خود کرده شود نیز سه میم است که مک و مدینه و مکن و مکر و مکتب خود را با این
 بر که درند که اصحاب و دشمن جناب امیر بودند و هر خلفا جان شایر میوه دند و ازین است که خلفای نلفه
 را بر آنکه خلافت قبل از علی مرقفی نشاندند و او را بعد از هر حق گردانیدند و در وقت خلیفه اول

انواع ظلم بر اهل بیت کردند اکنون رخصه نقیض آن قرار دادند که دوست می داشتند او را و دشمن می پاشتند
 ایشان را و پیر به بقایان در محبت طاهر قرآن مجید و حدیث شریف چه قدر کوشش نمود و انصاف باید کرد
 که طایفه ایست که می دانست که ملکان ایران گفتند و بحضرت صادق انساب کردند تا آنچه اهل حق بیان نمودند
 پس برای استماع و گفتنی که در تفسیر خود تحقیق آنجناب را روایت کرد مثل حضرات انبیا علیهم السلام باید کرد که
 اذ البقیات جلیات الحیاء فاصنع ما ست و برای پیر به بقایان پیر و خولان بیابانی قول شاعری به قبول حرفی
 یاد باید کرد که هرگز نکرده و قابض نه پیری علما و راه اعتساف را باید گذاشت و بغیر باید گفت
 از تفسیر ائمه اعدا بذات و الامتضاات جناب رفعتی اولی است که از آغاز تا انجام ایمان نشان نمود مگر
 نقیبی یا بذات تقدیر دیگران که هم اقرارسانی داشتند و هم تصدیق جهانی که مرمن النصوص البعضیه
 انکار کافیه و غیره با تامل بعد ازین بیان که برین از کتب رخصه داشتی که بر هر تقدیر حقیقت و معیار
 هر دو از اقطاب اصحاب در حدیث نجوم حضرات ائمه مراد اند و مسلمان و ابو ذر بحجت صحت و اختصاص
 پس انصاف از تو نتوانم که خداوند عالم را حاضر و ناظر دانسته گویم که علمای رخصه خصوصاً شوشتری مفری
 بر طریقی بوقت آنچه در کتب خویش را در کلمه و نقل دادند و این بیت را آوردند که صحابه هر چه بگویند که انجم
 اند و ولی بعضی که او کتبش و شوم اندیشگی باز میگردد و از اینجا از بنبرگان شنیده باشی که این ارفض
 تسلیتم الذنب و الخروج لغیر ما بعد من هدیانتم و خرافاتم القصه هرگاه این نواصب معاندین تا
 را تا بسپارید المصلحین رسانیدند که در انصاف رفعتی عقل میفرمود بلکه مفاسد را کمال شد و ندیدند
 می نمودند و بالاخر فوج استغفار برسانیدند لادعوی رسید پس چگونه این گروه اعتساف پیرو
 خود را از انصافیت پاک سازند بلکه اگر ادبی تامل کنی ناصبیت نواصب بجا می کشد و این ناصبیتا بحقیقت
 می انجامد زیرا که سفیان چون خلفای ثلاثه را شریک گردانند اصول ایشان بدین نام و مسرک مسمی
 گردیدند که کجای شریکت و کجا بیان مفاسد خلافت که موجب حرمت است و همچنین روایت استغفار کردن و
 غارت خلیفای نو پس ندیدند و انرا در کتب دینی بطریق مثل انحر و حال درج کردن و چون در کتاب الله
 که سر اسرار عجز و محدود اهل اسلام الی یوم القیامه است چندان دخل دادند و کلام حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم که آخر کلام ابشر است اگر چه تحت کلام خالق و فوق کلام مخلوقات باشد نزد اهل انصاف
 چگونه دروغ تو آنند کرد و این افلا برای آن افزودم که ایشان بلاغت جناب رفعتی را بر بلاغت
 قرآن مجید ترجیح میدهند و بر جلوه طاموسی در نظر الف از آغاز تا انزومانی از نده غلام کفرم زیرا که طاعت
 بعد از آن است که محاورات ایقنا و قطعاً صحیح باشد حال آنکه در قرآن مجید چنین نیست چه در اصول
 ایشان مانند تفسیر اهل بیت مخصوص در معنی بر عموم همانند این بدانیان مضموم که در قرآن غلام
 کثیر واقع است چنانچه از آیت کریمه که در آن مستحق باللیل سلب الی غلامی وارد است سمت ظهور دارد

در هر تقریر و باب فاعله و یا اولی الالباب و اگر ششم بحثید و از انهم که عقلمند بر آید خود را با علمای شیعه
 و باب اصلیت امامت متدل نخواهید یافت نه علمای اهل سنت را بلکه اگر خود را فکر کنید مجامع علمای سنیان
 را نخواهید یافت که گاهی بر اصلیت امامت متدل شده باشند یا نه حدیث یا ماری دیگر که فرض کرده شود و پیر
 ظاهر است که اگر استدلال میکردند بر این چنین اعتقاد میداشتند که امامت از فروع است نه اصول بلکه با بجا
 و قرآن مجید مذکور نیست و از آنجمله آنکه لَيْسَ الْبِرُّ بِاَلْبِرِّ اَنْ تُوَلُّوْا وُجُوْهُكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ
 وَ اَلَيْسَ بِالْبِرِّ مَنْ اَمَرَ بِالْعَدْلِ وَ اَلَيْسَ بِالْبِرِّ مَنْ اَمَرَ بِالْعَدْلِ وَ اَلَيْسَ بِالْبِرِّ مَنْ اَمَرَ بِالْعَدْلِ وَ اَلَيْسَ بِالْبِرِّ مَنْ اَمَرَ بِالْعَدْلِ
 رفته عقد شده بر اصلیت امامت مثل این اصول که حضرت گاهی از آغاز بعثت شریف تا آخر آن که لیست هم
 سال باشد که گوید در هر دو باره درین ایزدی مقتضای یک حکم است فی ذلک الله کونکما و در هر دو باره
 و وقت اسلام و ایمان نشان که علی مرتضی گوید از ده امام را از اولاد علی بن ابی طالب و امام و مانند یا بعد از وفات رسول
 و ذی النورین هم مقتضای اهل بیت است آنچه در حدیث حضرت بود از اصول بران راسخ و دم و ثابت قدم مانند
 نه حرفی افزود و نه تلافی کا شستند خلاف رفته که بر عایت و تقلیدند به این سیاست و محدثند به سبب
 روض و میخانه ملت اسلام بر خاستند و خوش شانس بنقلیدش خاکستر هم نم ساختند الی غیر ذلک من آیات بیجا
 تبیین الاموال و التخلل الی الاحداث و الفضول و مقصود من از تقریرات سابقه و حدیث معروفه هدایت
 گردانست تا اجتماع اهل بیت که پیش از آن علی بن ابی طالب شریف گشتند و پیروی اصحاب که نجوم بدی هستند از آن
 نرو و حاشا که کل احتمال نکرده یعنی مبالغه و تاکید مخالف امور عقلیه و قلبیه چنانچه او گمان کرده بود و باقی
 در قرآن مجید لفظ کفر و کافر در باره سحر و ساحر وارد گشته و خود مغفیرین از کرده و محققین رفته گفته اند
 این معصوم تر نیست که مبالغه چنین را نشا و فرمود چنانچه از کلام مجامع نیز جاساد و کجاست و دیگر دیده باشی
 و الاضاحه کتاب مجید در حق بنجل لفظ کافر وارد گشته و استاد طینی ز سر کمره الله تعالی می بکلی غفلت افکند
 اَلَّذِیْنَ یُحِبُّوْنَ اَنْ یَاْمُرُوْا بِالْعَدْلِ وَ یَنْهَوْا بِالْجَبْلِ وَ یُحِبُّوْنَ مَا اَنْزَلَ اِلَیْهِمْ مِنَ الْكِتَابِ وَ اَعْتَدَ لِلْكَافِرِینَ عَذَابًا
 گفته قسمی الله النجیل کافر و قس علی هذا این اطلاعات در کتاب و سنت که پیش از بیستین خواهی یافت
 و اینهم یاد داری یا نه که در احادیث معصومین بر وایت شیخ المشائخ صاحب علل لفظ یا انجل در حق حضرت
 سلیمان مردی است که لا ینقی و البیضا جاسای شیخ الطایفه امام اعظم طوسی در تهذیب الاحکام بران حمل شده
 و احادیث ائمه را در عمل مبالغه می نشانند و علما و روحانی آن زیاده تر تفصیل بکار می برند از آنجمله
 آنکه جناب امیر مقدار آب غسل چنانچه تقریر نموده اند که دو سکه غرض آب تواند بود بلکه تدبیر بران
 عبارت از آنست و دو سکه غرض هم ضرورت نیست و علما زیر آن نوشتند این حاصلش این است که مبالغه
 چنانچه در کثرت می آید و قلت هم و این حدیث از باب ثانی است که لا ینقی علی الاقامی و الا دانی
 و از آنجمله آنکه حضرت امیر طیبین و طاهرین مقدار آب را که مزیل نجاست بول باشد در وقت استنجاء

چنان قرار دادند که بر حقیقت قرار گیرند و اگر راست پرسی این قرار عدم قرار است زیرا که وقت آنست که
چون عفو نکرد و اصل خلقت گاه دوم است و ماکل بنشیند قرار آب چگونه صورت پذیرد و در وقت
بالیدگی و استادگی بطریق اولی که لا ینقی الی غیره بلکه من الاشد التی لا تعد ولا تحصى و اینکه شنیدی لائق و
به بیان آن فقها که طاهر کلام شان چنانست و اگر مردان تریبول بر منبرج باشد و حساب ندک و پس اینهم
نصیب العین مانند که حضرت امیر یک مثل اثر تریبول آن قرار گردانند و هم در مثل فاعله و ایاد اولی الاله
که چه وقت تا بکار میرود و شیخ بروم فتوی میدهد و اول را بدانسان تاویل نمیکند که اگر سنیان بوجهی
مقتضی کنند رخصه موجب عجز و زبونی میدانند و می خندند حالا که کجا و در ایلی گفتن که تخوایف است بخواه
روایت بالمعنی که جابا مستقل مشهور است و بعضی ازین امور در حدیث فک مذکور و نقل و نیز مقام
حیرت است که درباره رخصه کتاب لفظ رخصه که درباره رخصه است قرار دادند و در همین نیت است شد و
اما میثقی مثل صدوق فرد کامل آنرا طاهر میدانند و بعضی بحسب منع قرار میدهند و در حدیث آنکه علمای علیین
را درباره صدوق و تمام نور خیال همین است که طاهر میدانند بلکه بحسب منع میگویند و چون امر استطراد است
نمکذیب ایشان اشاره میکنند که در کتاب دبستان که صاحبش از امامیه است چنانچه بعد از ادنی واقف
از کتابش هم دیگر آن تصریح کرده اند باید دید که طاهر می نویسند و صدوق و اگر ندهش نخواست
معنوه بودی البته خلاف آن نه بودی که لا ینقی و اگر او فتوی یابین وادی بخلاف عقل و نقل و ثبوت
زیرا که قریب الاستحاله می نماید که ثوب و بدین معنی از مثل آن اثر تریبول که اگر بخیر و لا تحیر تعجیرش کن
مدر فخری باشد پس چنین شجاست و از تریبول باشد یا چیزی دیگر مدعی آن شد که باید قطره بلکه ریزش
هم نماند و لیکن چه توان کرد که شیخ صدوق اتفاق بهت بر مخالفت عقل و نقل است چنانچه شیخ بهاء الدین
عالمی در جامع عباسی بر نقل آن پرداخته و از کار چنان نموده و خانه که خرد آن بوده باشد و جای مسکن
نازاکتس را که غیر ثبوت و بدینش برسد انتی محصل القصر منی شیخ معلوم نیست که بجهت الزامی
چنین احتمال را در باب التفرع که بر اثبات آن تفرع بسیاری از اوله قائم توان شد و اشد را تمامی نیست تا
و استند از صاحب احتمال و موجب حدیث رسول متعال استدلال طلبیدند و خود را به مخاطره رسانیدند و در
تکلم خود را از نزول طلبه بر باد دادند چون سیاق جواب تا باینجا رسید صدر کلام که سابقا داشتی باعتبار معنی آن
نمودم و چنانچین اتفاق نشود که در تکمیل این کتاب و دست کردنش بین اوقات که خزانة کتب غیر است
ندارم و قس علی نه اسباب گیر محنت بسیار و مشقت بسیار در پیش حتی که مشهور است که اعاده معدوم محاسبه
مگر لحاظی بهت بحسب فضل ایندی بر لبه ام که نرگان در محاذ شرفش بدین مصراع ربط الیسانند و هر محال است
تو ممکن شود و نیز در عقل رسا فلک فرسایان چون علیه اکنون نزد کترین انام باقی نماند مگر سبیل و تقصیل
این اجمال که در عبارت رساله قدیمه لیهاده العین گفته بودم برای تمسید توضیحات حدیث معرفت که با تامل

و پنج سقا هست در قاصد و بل ندای ابرار این سبب و تقلید الحق اعلا و قدوس عقل و دینی آید که جناب فاطمه زهرا
امام زمان را مانند زمین بر زمین و از معرفت زمین امام اعراض نماید که برین تقدیر و عید حدیث نبوی را حدی
نمی ماند لی اخر فاقوت و اجادت علی اصول و محبت عجب امام از اضافت ستقا و میشود
و در تعجب نیست که اگر او عموم است بمقتضای آنکه قواعد حق عام میباشد و آنهم از آثار امام الی یوم النقیام
یعنی هر اسمیکه مضایق باشد یا هم دیگر ضرر است که تغییر در مضایق مضایف حاصل گردد و پس ضرر است که بگاه
کسی گوید اخذت و دانی زید و سمرقند کتاب عمر باید تغییر و مضایق بفهمند و هرگاه آن حلال و کتاب بد باشد باید که در بعضی
و گویند مال و کتاب ما متغییر شد به جهت آنکه حال آنکه بدون الحرف و دخل اگر چنین گویند البته حاضرین در پیش
هر دو بلکه جناب محمد الزمانی چه پیش محمد ثانی که معلم پس طانی بود و خواهند خدیده که اخذ عددی از او را هم کلمات
و در حق آن کتاب نیز بهما الحرفی روا داشته کما قرعنا یا ماین کشاکشی از سر صحبت محمد الزمانی این حال
را این شرح نمیکند و ام تغییر را عمل میگذارد و چون تفضل او را مضرت میدید و باعث کشف تبلیغ او میشود
و محصل قرائد را باقی میماند تا با حالش او کرده نیروی رفت و گذشت چنانچه پیش در صورت او را میگوید و
یکایک خود صاحب تقدیر از سر نش میگذرد و ناگفته نیست که از عادات فرد یا یکا کمیل البصاغت است که چون
بر سر تری آید به راه اجمال متوجه مقامات و اطراف را عمل میگذارد و تا راهی و گریزگاهی داشته باشند و الفیضا
میتواند زمانی را در تغییر که از مایه های شرح کاتش خواهد شد بیان سوخت نماند و در پی خواهد شد و حقوق را
را منقض خواهد کرد و و اطراف و جوانب را احاطه خواهد نمود و هیچ تری و شکلی و دومی و سومی را از احتمالات نخواهد گذشت
و بعد از سوختن بر او خواهد داد و چنانچه درین کتاب آید از بی اقصای اقتضای آنکه چون محمد تواند از هیچ طریق درین باب
قرار نمود و در این باب و اگر خلاف قاصد را در بعضی و حدیث معرفت میکشاید که چون لفظ خاص یعنی امام
بلفظ خاص یعنی زمان و الفیض و ضاقت میشود تا گویا شد که آماده معنی تغییر بر طبق لفظ آنکه زمان اگر گردش است
پس نه در است و پیش بیان فرمودن که بر فرقه تحصیل البصایع و انبیا از اصول فقه منظر است و تمام در زمانی
تمام شد و در کتاب شیعه نیز از آنکه شد و پس چگونه نبیند قدرت بیان دارد که الا انبیا معنی آید که در زمان انبیا و غیر انبیا
تبیق و وضع و ولایت امامی باشد صاحب الزمان و در بیان محمد علی شاه امامی و دیگر پیچیدن در زمانه فرمان روانی اولاد
و حق علی بن ابی طالب است امامی ایران و غیر این پس امت خدا را و یکسکه با وجود و عوی اشجع و فرید و لا و بیات مغیر امام
باشد و چنین اعتقاد دارد حال آنکه هر که زیارت انحصار ایمتالی شود و گفته و چنین بودیش اصول انبیا است و هیچ
شکی نیست که امامی الکین در وضعت غیر با و تهر و دیگر تغییر این معتقد میایم که شاید این سهوش در صورت از آنکه
خبر گوش بیدار از غفلت شد و بهیشتا را شود و بیانش نیست که آن امام از ایمه بدی و خلفا که بود که متغییر شد و بیا بر
که بعد از افضلی جوان شد و بعد از جوانی میری رسید و بعد از میری مثلاً سفر آخرت برگزید و در زندگی باید بیا شد
و متدرست گردید و بی خبری که من وجوده القیام که اگر تامل نمائی در وظیفه امامت نیز بسیار اصل تغییر و تبدل با هم را

و در باب اقامه البرهان و ازینجاست که حضرت ایمن مراتب عمده علی میگردد کسی از ایشان چیزی ننگاشته و چنانکه
ایشان مقتضی کسر و انکساز نگاشته و نموده اند گفت که من حیث التقییر که قبل ازین کلام حضرت سید اشهد سلطان
کر بلا و طبعه القدره و الشنا انکار کرده که منقض عمد و دست نیست و در اینجا تقییر آنچه گنجایش بوده که باور محمد از انسانی
در جمیع آنجا که در لاک کتاب بود چنین حکم را که در لاک کتب باشد که نرید و شنید شود و باید و نباشد که اگر کسی مدعی نباشد
و بر بار حضرت امام حسین رضی الله عنهما من الصعیده المستطوره تقییر و اظهار اختلاف اوقات و عقل هم بخیر میکنند که چون در آن صفا
حکم فاشق باشد در او ان در یک حکم مقدم باشد که بر زبان در این کسر از صواب که لا بود و در وقتنا و از اینها که این بحث
از حدیث معروف امام سید و در امیده ان شیخ سانی را در او صفت بل می آرند بر طرب و باطن اخلاقی و از این صفت
مقتضی تقلید تقدیم بر این شیخ محمد خراسی و بر بار حضرت غائب الدار چنین فاده کرد و که امام اگر چه مقتود است و بگوید
و در جابها وجود و با صفت طول مسافت خبرنا بین خویش از محمد بن باسکرو و یا فانت و یا سید ایشان شغل است بختنا
شما که امام خود در دنیا قدم نهادن پس بعضی از طرفنا گفتند که اگر چه روح بر طهر امام با وجودی که تا حال با حق تقدس
نیافته بگویند با اعتبار اوصاف و آثار و با سبب که در عالم شایسته بهتر از امام شاست که در آن مقام و رسیدن شایسته این کلام
بجمله بعضی از وجه و حال فانت و دستگیری از شایسته و باره علای شایسته غریب می آید که علمین با علم ملکوت استوار
شیخ سید رفیع دین باب چه میگویی یا رفیع صفای عصبیت و ملون رفض چه قصه ما و غرضنا میکنند و بر صفای بران
راه تقدروانی چنان و ادب کونی بخیر می و شادانی سید پر جهان احدی معبود شد این امام بری رفیع اخلاقی و از این
بود و چنانچه دانستی و محدثان عالم سبب اختلافات رفیع در زمان امامش از حد گذشت حتی که ملائکه در سوره
نور ابرو و سراسر اندامت کردند که ملائکه امیر المؤمنین را بنده نام و بنودنا باید و بدگمانی چندند و غرضنا باید و بدگمانی
حضرت جبرئیل بر زبان داشتند که تسبیح الله و کل من هیئت مثل تسبیح الماعل و غیره و در کتب مشتمل بر این مطلب طلال
شیخ مدینه میگوید که چنان تقریرات کرد و در این زمان سبب رسانی ایامه باری نهادند و نمودار با با نیکو گفتند و با اظهار
و سحر و جادو و افسون و اینها و گفتند تا بعد که امام زمان از کفاری و نذاری ایشان و پوش گردیده و در لباس
شکرین از دست رفیع بجایا جان بدلاست برده و همدار بر گزینمال کسی از اهل فطانت نیکو زد و بختنا
و جوب اصل که امامی را برای رفیع اتمالات و خطب ملایک و انفل الکثوری فی تشدید الخطاب من غیره و غیره از افغان
معبود و ان امام بران کوئی شیعه بدریای محیط با این معنی نیست کبری فاطمه زهرا زنده در کان انکس و در و اهل نماز
همه با است گفتند و ازینجاست که در همه و احادیث و احادیث قاصده امام بعد از اعدا و لا در خوان خود را و است بر کرد و کرد
شیعه صفا و رفیع عراق بر مذهب اید و در بیان اصل بوق در مجلس المؤمنین اخلاص از اعدا و صفت میکنند
و ازینجا بر اصول عقیده شیعه بود یا شد که همان و قولی است در میان حضرت زید و ایشان حدی نبود و اینهم سخن
این بزرگان و بر کتب انبیا خود می یافت که اگر بر حضرت و حکایت شان گوش نیا بیند ان صفا غره شود و بشود
شیعه که این کرده و چنانکه در فی نشیند و خدا که می رود و الحمد لله تعالی و لا در انکار که بر هر کس از انبیا و رفیع شد

و این

که حدیث معروف که غیر ازین بر اصلیت امامت و نیکی ندارد برای زنده نذاب علیه السلام نکال ایم هست بعد از
تخریر این مطالب بیاد آورم آنکه قاضی رطل بوق کلامی طولی زیرا حدیث گفته که بعد از مقام قبل و نقصان تنوع
شوم و هر چند بعد ازین تردید و تشکیق که فقط برای مجتهدین در سیدان عصارت سیاحت شخصی چند کجاست
حاجتی بر دستخیزان نامرئوس و این از نسخ عینیت نباشد لیکن حرفی چند برای تفهیم عوام و اهلدار و روشن کردن
رطل بوق قرین سوق اسبوح می نویسم که قاضی مذکور میگوید که با فاضل مروی مناظر و میگردم تا دستار خوان
مجلس سید حسن در میان آمد و دشمنای طعام خوردن شخصی بناطرم رسید از روی حدیث مشهور که من مات و لم یر
ام زمانه است میتة جاهلیة پس صبر بر آن نکردم و از فاضل مروی اجازت اتقای سخن نمود و گفتم که چه میگویند
درین حدیث آیا صحیح است یا نه گفت بل صحیح است و وجهیت آن اتفاق است گفتیم پس بگو که امام تو کیست گفت
حدیث بر ظاهر خود مجهول نیست بلکه مرا و از امام در خدیجهت فرستاد تا و ایل او است که من مات و لم یر
ام زمانه الدنیا و الاخران است میتة جاهلیة گفتیم بنابرین لازم است آنکه که فاضل قرآن بر سر سینه آوردیم و وجهیت
باشد که آنکه هیچ احدی آن قائل نیست گفت مراد چیست قرآن نیست بلکه مراد قاضی و مورد است که قرآن است آنکه
و صحت ندارد ازین وجه یعنی اندک با اطلاق گفته که حضرت رسالت ادینی است امام را امتنان بر بیان شده
گفته من مات و لم یر امام زمانه و تخصیص امام بایل زبان چنانچه در حدیث واقع شده و ایل است بر افسوس
ایل زمان با ایسی که حضرت را برایشان و وجهیت و بر تقدیر قائل شدن با آنکه مراد از این ایام تا آنکه است
تخصیص مکرر و فائده است ما پس آن تا و ایل مقتضای حدیث نباشد آخر از آن تا و ایل ایل برگردیم و گفت
بنابر حدیث مذکور حال من و تو بر است در مقتضای آن درین زمان گفت با شما که ایل پذیرا ایل باشد که در آن
کردی بلکه مراد ازین زمان امامت است که اتفاقا و اماست او درم و حضرت از بدیل حاصل که در امام و تو پذیرا
پس ما تو بر این نیستیم گفت آن اما ایسی که اتفاقا و اماست او درم و حضرت از بدیل حاصل که در امام و تو پذیرا
و درین خود او و بهره گرفته سخن بایی و فتوری مسائل خود را از دست خود می کشوی پس من و تو درین حکم را بر می گیریم
گفتم خاشاک و کلاک حدیث را دلالت باشد بر آنکه جاد تمام امام را با شناخت یا بر آنکه فتوی مسائل خود را
از روی اینند بلکه صفون آن پیش ازین نیست که او را باید شناخت و آنکه بعد که من و تو را می شناسیم و دلائل
و ضحی بر وجوب امامت و درم تا بعت او درم و تجویز ملاقات او در هر وقت و ظهور او بر خود و سایر است
می نامیم و نیست آنچه مقتضای حدیث مذکور بر من و تو است و وجهیت حدیث مذکور که حضرت رسالت نفروده که من ام
ماخذ من امام زمانه انقیادی چنین گفته که من امیر است که آن زمانه بلکه گفته من امیر است امام زمانه
و الحیة که من او را شناختم و تو را اتفاقا و نیست که امام نداری و آنکه زمان تو را نام خالی است پس من
و تو بر این باشیم و چون سخن بان تمام رسید فاضل مروی عاجز شد و گفت که من نیز بر طلب حضرت را محم
و شنیده ام که در ولایت من مروی دعوی امامت میکند و میخواهم که خود را با او برانم تا بهت و عری است

اور با درم و انگاه تابع او شوم پس من گفتم الحال درین وقت ترا ای نیست پس درین وقت از ارباب علم
 و اگر کسی در جالبیت خواهی مرد و بانکه اهتمام تو درین ایام در طلب ملاقات امام خلافت از سبب تو و همچنان
 از ارباب نیست ست نیز که ایشان قائل نیستند بوجود امام و در زمان و حکم بوجود او در هر وقت نمیکشند پس
 نشاء و جوابی گفتند و حاضرین مجلس از خورن طعام فارغ شدند و سفرو بر سر پشتمند و هر یکی بمنزل خود مراجعت
 نمود و فاضل هر دو نیز بایران رفت و این کار از یک جهت بود که امام علیه السلام پس از تسلیم حکایت امام علی
 و بعد ملاحظه فرمودند که لیکن تعلم در گفتن شوم ست میگویم که کلام حضرت خیر الانام علیه السلام الحقیقه و اسلام
 و ربانیت حضرت امام است پس اتفاقاً تعلیمی و اقوالی کافیست که این کتاب تمام کلام حضرت با سبب
 قوله تعالی **وَلَا تَقُولُوا لِمَا كُنَّا لَا نَعْلَمُ بِاللَّهِ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ** و این که ما را خبر نیست از آنچه خداوند
 کفایت نمیکند و اینجا هم ما تقریبی جمله من القرآن العظیم عجب عجب است آنکه حضرت فاضل باین
 مصداق عوج بن بوق خود فرموده اند که از چند پیشگیر از آنکه امام را باید شناخت چیزی بر منی آید
 اعتراض تعلم نکرد که ترتیب کرد و در آن جنس قرآن مجید را واجب مینی قرار داد و خدا را که آموختش بعد
 ضرورت تعلیم حکایت علی دارد و حکمت نظر ستمی ندارد از بی شستن فاضل را باید کار و تازی کردن
 و جواب دوم فاضل هر دو خصم خویش را بعد از تسلیم و استند و از اقوال را منی در گذشتن حکایت که
 رطل بوق و بر بنده تان بر ستم تقاضا و مردی شستند و در شهادی امامیه ثالث با خبر گفتند و از خود
 تشیع دست شستند و لباس حقیت بر خود آویختند و موالات تعلیمی را نیز باو گفته اتفاق رخصت العین گفتند
 آدم بر تخصیص پس بر تقریرش خاص شد و اهل زمانه او این معرفت حضرت را تعقیب و اهل زمانه دیگر معرفت
 و قس علی هذا تشیع که بلکه اهتمام در باره ایشان است یعنی ائمه اثنا عشر و این اختصاص تخصیص امام
 آنکه رخصه از فارغ نمیدانمیکند و کرامتش و عظمت موجب محبت است که فی الاصول مثل البها و غیره از بعضی
 از ائمه سابقین مامور نباشد خبر نام زمان خود که وصف او معلوم است که نامعلوم است و همچنین در زمانه
 ائمه لاجرم تشیع را شناختن امام موجود زمانه خود را نگزیند معرفت سابقین و لاحقین و اهل زمانه را که از
 و بر تقدیر یکدسته اهل زمانه را عموماً واجب کرد و معرفت تمامی ائمه اعتراضیکه قاشنه
 بر فاضل هر دو بنموده بر ذات حضرت رطل بوق دارد و میگویند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم امام را از
 مصفا ساخته و من مات و لم یعرف امام زمانه شخصیت امام را اهل زمانه چنانچه خود حدیث واقع نمیدان
 بر اختصاص اهل زمانه با امیکه معرفت از ایشان واجب است و بر تقدیر واجب معرفت همین ائمه بر جمیع اهل
 شخصیت مذکور را فاعده سنی اند پس محبت خدا با او بر ناصب و عداوت با ائمه انجاء که واجب معرفت ائمه
 سابقین و لاحقین را کلاش بر باد و دعوی فریاد از زمانه اینک اصول کافی کلینی اعور و تقریرش
 و کتاب البصائر و تائید آن و علی هذا القیاس کتب کلامیه را فاضلان همه محل شد خصوصاً کتب معتزله

و فانی مثل دو انفقار و غیره که ولایت بران دارد که معرفت و وارزه امام ضرور بود و برخلافی ثلثه و اخبار
 ایشان و زمان سید الانبیا و انکان بعد از استغفار و هم در وقت شیرخاورد و اوقات
 دیگر ایضا بیست و سه مرتبه و عبارتش بعد از ذکر احوال ارباب نقیض و این است که پس
 بنامین گوییم که منشأ و تبار از اصحاب شامش و عایشه و حضرت و علی و علی بن ابی طالب
 و معاویه و اذرا سبب انفس مخالفست هر یک ازین اصول معتبره و قریه و توحید است
 امامیه است چه باطنی معلوم است که ایشان و تبع ایشان بامامت ائمه اثنا عشر قال بعد از آنکه بیست و سه
 جنوکیه شیعیه قائل اند انشاء بلفظ کما فی الحسام و ازین عبارت عیان شد که معرفت بهر ائمه اثنا عشر و حق
 بود و برخلاف و هم در وقت بر تالیف ایشان یعنی اهل سنت یکسان به سبب ترک آن اطلاق نیز گردید و بعد از
 روشن است از کتب شیعیه که خود حضرت پیغمبر را وقت بیان امامت امام الایمه و نبوت و شهادت و بیست و سه
 دیگران چگونگی آورده که معتبره و موجود که حضرت امامت را در حدیث بیان نمود و مجلس حدیث است
 و مخصوص است به استماع پس چه کسی در انشاء عقلا که حق اصلی نیست برای این امامت شد و بهر ائمه
 پس بر آوردن از انشاء و چنین امامت خسران ما چه درین گفت مولاه فاطمه و مولاه زهرا و امام علی و حضرت
 محمود و در وجه بجهت رضی الله عنه سلم کن لایستند و لایقنی من جوع و لو تری الکافی بوجودت ردایه و انکاف
 ان جمیع اهل البیت حقند بن علی بن الحسین رضی الله عنه و احب الیه و احب الیه و احب الیه و احب الیه و احب الیه
 و من اعتقد بامامت خود کافر است و اولم یقین یابد علی بن علی بن علی کان مسلما است انیمه و شرح علی بن
 ائمه است منع منو است هر یک ادا اگر گویند که وجوب معرفت سابقین و ائمه و ائمه و ائمه و ائمه و ائمه و ائمه
 است گوئیم از دستا که در از دستا که در اوله را به میسر میسر باری نیست که بیعت باری با جدول
 معتبره و ثبات کنیم بسط و تفصیل فقیه مدنا یعنی غیر عارف امام نیز معتبره و در جمیع است کما لا نشی و نشی
 فی ذره بعضی پس این ترانه که جناب عتبه بدان بانگ بی شکام و بی شکام و بی شکام و بی شکام و بی شکام
 که بزرگان فانی و زمانه و در سنه سید سالار و سواد فانی بی اصول و سواد و از راه بجا از راه و از راه
 و شیخ میگوید صریح که این تفسیر دی بزرگداشت و این اصحاب و ائمه و ائمه و ائمه و ائمه و ائمه و ائمه و ائمه
 غنچه این اوله را نه اند و وقت ملاقات ملک الموت قرآن جمید طاهر و بر سینه خود کشاید و گواهی کرد
 همه شریعه خود را که چنین کتاب امامی نمیدانم کما فی الکشی و غیره از هزار سال بر او دیای و ائمه و ائمه و ائمه
 معروف آن اوله که شریف شوند و کعب عجب عجب من بعد اگر انجیدت قبل از مدیست لازم آمد که کفر
 شناسد امام را قبل از بیان و تذویر او بر خلایق که بعد از استغفار و خرابی کوفه و بصیره پدید آمد و اهل فدا
 الا انکم و اعدوان و اگر بعد از است لازم می آید کفر عمار چون گردید بعد از یق و گردید بعد از یق و گردید
 فی الکشی و غیره حال آنکه حضور در حدیث متفق علیه که در حق حضرت عمار است یعنی لایق و در حدیث متفق علیه

اصول ابن سبأ ورجال است تا فتح مع عمار و توجع امام الماهجرین و الانصار طرطرت آنکه ترجمه فتن بجای
از علمای نامدار تار من و فوات شریف نفس است برقیه بنی مختار پس اگر فرض امامت فرمایند حضرت بشیر
و نذیر بعد از ایت عصمت یوم الغدیر بلیز لم التقیه عند الوفا و عدم ما فی زعم الرضیه یوم العرفات و بی
سقطه اخری اشمن الاولی و اگر قصه حضرت فاطمه نبوت اسد یا و سرگرمه امیر المومنین کرم الله وجهه
و در جواب مشکوکه فرموده و مانند حضرت میفرمود و از دوزخ بگرفتند علی امام من است در میان از دوزخ گویم
نما لا علینا چه بخند مرده شود بار بار تلقین کرد که اقرار انعاما و علی انفسهم چه فقط ازین حکایت بهر تبه ثبوت
رسیده که امامت از اصول نیست و در ترجمه ابیه جاهل و محمد رئیس ذوی الاذنان فافقت باشد و عارفی
چنان که سکند زو القرنین را با امام حسین بجنگانید از کجی گیر و در از بل حق خود را بر اندام اول شرم و
عیای پس از عجب ابی و موجب حیرت مخلوقات خدا چه رسول خدا صلی الله علیه و سلم نیز کنایه بارکش
بر و روشن یافته بود بلکه چه شیر ابو طالب نوشید هم شیر زوجه مقدسه او چنانچه از نقلی دیگر و واضح است و
عبارتش چنان شرح فرمودی آنکه عن ابی عبد الله قال لما ولد المبینی کنت ایاما ابی له لیس فاقام ابو طالب
نفسه فانزل الیه نبيه انما رضع ایاما حتی دفع علی علیه السلام به فرفعه الساجد و اندو کرد و نهدی فافقت
ابو طالب و نوشید باشد و عنوان بود که مرا ایستان نقش فاطمه نبوت است که مادر امیر المومنین است چنانکه می
در حدیث سوم آمده امیر المومنین که رسول الله را دوزخ گفت و گفتن او امیر المومنین را بر او و بسیار در
شده و ناسا فافقت میان این میان ترفیع فاطمه چنانچه متقی علیه است حرمت الکلیج و در رضای و خواهر
و ناسا فافقت ابی و ابی و در کتاب سعانی الاخبار و ابیه معنی قول الصادق الاطهر من الرضا الاکابر
بشیر و نذیر که در شرط حرمت نبوت که فاع یا ساجد و مانند آن باشد و نذیر نبوت علیه السلام ابی سب
و نام است یعنی بر او نیست است در نام جعفر صادق گفت و گفت که زاده شد بنی در کس که در چند روز بجای که نبوت
برای او بشیری مراد نیست که بسبب مرض و الله او بشیر اند پس انداخت او را ابو طالب برستان خود
چنانکه بر می ستلی الطیال بر آشوب میگفت پس فرمود و آورد در پستان ابو طالب بشیری پس شیر خود و از آن
پستان چند روز تا فرمود ابو طالب گردید بر اسب طلب شیر بر نزل نماید پس چون او را بکلیه شش پس مادر بطریق
مراقتوی چرا و باره انتخاب آنچه بایسته فرمود و قدرت الهی است که هر چه مقتضای ان الباطل کان یظن
رفقه و در جواب اهل حق فرمودی مانند و عند المناظره زمین را از آسمان منیدانند و عرفان را از غفلت
نه شناسند ایمن که شنیدی و قتی بود که معرفت را معنی شناختن و اعتقاد کردن فرمایند و اگر بطلان
فی الجمله معرفت را بر بیعت و اطاعت فرمود و از بدیج خاک میشنید آید و معنی چنان فرماید که هر کس
باشد و بیعت و اطاعت کند از اسمی که در زمان او بود و منو از جابلیت مرفه و نیز که قبل از اسلام
نیز صاحب و جابلیت پس تعلیم میشد لیکن به کس بیعت مجموعی اطاعت شخصی نیک و بد بخلاف

چه میگویی درین حدیث آیات توبه پس بگو که امام تو کیست این سوال موقوف است بر اثبات
 مجرب و جوش در هر زمانه و آن ممنوع است لایضاح من دلیل و مستمع و زود و بسیار
 از احادیث است از جمله حدیث حضرت ابوذر و زیدین حضرت پیغمبر است علی الله علیه و سلم
 پیر سیده بود در آن حال که یارسول الله اگر امام نباشد در آن زمان حضرت نصر بود که این توجیه
 بلکه بیان نمود حکم آن وقت را چنانچه مفصل گذشت تکلیف که قاضی رطل بوق بدان آورد
 که اهل سنت قائل نیستند بوجوب امام در هر زمانه و حکم بوجوب داد در هر وقت تکلیف شد
 که قاضی هر دو را مانع شد از سفر در طلب و تحقیق امام و منافع لغیرت داشتیم بر او صادق
 و آن بیچاره برینست خود ثواب خیریل یافت که نیت المؤمنین علیهم السلام سوال قاضی
 که بیان کن که امام تو کیست اول دلیل بر سفاکت او باشد و بهر حال این حدیث که
 قُلْ لَّيْسَ مِنِّي مَن فَعَلَ فِعْلًا لَا يَشْرِكُ اللَّهُ فَعَلْتُمْ بِلِلَّهِ عَمَلًا كَبِيرًا
 مخفی نام برین لازم نمی که قلم قرآن را معلوم نیست که جناب قاضی رطل بوق قلم قرآن مجید
 را از کار و دخل دادند که خود را عارف دارند که فقط معرفت ضرورت و این اعتقاد برینست که
 این کتاب الله بر حضرت نماز شده و فائده تخصیص باهل زمانه قراوت ضروری آنست که کتاب
 با همه تقدیر بار نه انکار نشود آنست که در وقت و قصه افتد استیجاب از دنیا یا نه نمودند که
 به امامت قرآن که میگویند دیگر است از امامت متاخرین قائل شدند و سینه انبیا علیهم السلام علی رده
 امام المتقدمین و ما کان من بعد و تحت التیقه لذلک الفناقی الامن الله تعالی و آیت یا ایها الناس
 اذین ما انزل الیک من ربک فی علی هم از آن تلاوت نکردند و نقد جان غیر را باخوان ملک الموت
 بسیر و ندا حاصل اعتقاد علمی و اقرارسانی که این کتاب تمام کلام حضرت باری است در
 اسلام و ایمان کائنات است توبه تعالی لیکن اگر آن فی ان یجسی حکم قبیل المشرکین
 یا المعزب یا لیکن الله من آمن یا الله یا الیوم الاخر یا الملائکة یا الکتاب یا النبیین
 و لغرض اعتراض تسلیم مذکور را مرتب نمودن و اموحقن قرآن غلبه را درین مقام قرار داد
 زلزله میش غیبت که وجوب استوختنش بقدر ضرورت بکلیت علمی متسلل دارد و در اینجا
 بیکلیت نظر میسر و در جناب قاضی را باید که او تار و تار نکردن و اقرار ماضی در
 انکشاف و جواب فاضل بر دس خصم خویش را بعد از تسلیم دانستن که در تالیفات
 خویش مثل احقاق الحق اعتساف دارند که لفظ تسلیم و مشتقات آن در منافعه و مزایا
 به و درون هیچ ضروری نیست آدم بر تخصیص که نوشتند که تخصیص مذکور فائده نمی ماند و ازین باب
 اما قاضی رطل بوق نمیست که فاضل هر دو که تمثیلش دل گذشت کی کتب فعه دیده بود با رنگینی

و الزام و انقلاب در مناظره حضرت رطل بوق شوشتری کلام را درین مباحثه افسر ماید
 بلکه حریف درین است که کتب دیده خود را هم که میبینی دیده بودی و نه خداوند که آن چرخه
 چه گفت و این شوشتری مفتخر چه نقل کرد که امرت الیه الله شده منذاع ما را ما بین یکماه
 خفیف این گمان نبود که رئیس لکزدین در نقل کلامش بجای آورد اگر از اعراض بحث گفت
 که بحیرت رسیدن این حدیث فاضل بود که امام اهل سنت و از حدائق این حدیث
 بود و بیست و شش کربان او را میبست و فکر و نش را می شکست و مقام جبریت است
 که شوشتری شرح تذبذب المنطق نوشت و نه تمهید که درین متن فخره سخن از امامت خاص
 میرد و یعنی امام هدی ۳ چنانچه قول رطل بوق بر آن دلالت کرد که مر امانت است
 که اعتقاد و امامت او دارم الی قوله سه رفت او بدلیل حاصل کرده ام الی غیر ذلک
 ولیکن پرسیدند که بیان شما ایند شاید فاضل بر دے در خاص و عام خفیه گوید
 و بقواعد منطقیه تعلیل نماید پس مردم برداشتند و قدم برینداشتند و قدرت و ذکر بدلیل نیاید
 و اینچه گفتند بر اینستیم جوابش آنکه و اتمی ع چه نسبت خاک را با عالم پاک چه هم تابع و پیوسته
 چنانچه مجمل و مفصل گذشت و شاید که باز بمقتضای مصلحت و حال و مقام نمونه و دیگر
 حالات این امام متظیرین و مدعیین بر دے او را میبستیم و گفتند که در حدیث دیگران
 طرفه آنکه چون فاضل بر دے گفت که امام را بر گزینی پسند و فتواست مسائل خود را از منی شنو
 و مقام امر انبی و اسن و بیسج نفی دینی از دے بری قاضی و جواب فرمود که حاشا که حدیث
 دلالت بر آن باشد بلحالا که کتب اصول کلامیه اول دلیل بر آنست که وجود امام هم بر
 انتظام و دنیا و هم انتظام دین است تا کفار سلط نشوند و اهل احداث بر اضلال است قدرت
 نیابند و اختلاف در اصول و مروج و قوع نیاید و بر اصول امامیه صدور و بر امتداد و تنایم
 که مافصل او بدین سبب در روایات احادیث اختلاف بسیار است و قناقص و تناقض آن بدین
 و نه استی ندارد و چنانچه بر ظاهرین تمذیب و استیصار مخفی نمی ماند حتی که در آغاز تمذیب است
 که جاعل از علماء التبع دست برداشتند و سنی شدند و البته شخصه مایه را جانب خدا برای
 این همه امور معصوم و موید بر روح اعظم و در نباید بر اے او امامی و دیگر فکرم حریفی و در تفسیر
 لازم آید و هرگاه این امور فر دے نبود حاجت مردم بسبب امام چیست آیا نقطه بین مراد است
 که نشناشد و می خوردند و عریده نمایند چنانچه اجداد و مجتهد عمل می آوردند که امر را از اینجا
 بر زمین مذرب رفض تحیرات خود را که بر اے اصلاح پیش مجتهدین فرستاده و برین مباحثه
 متابعیت چنین امام را فر دے شمرده و لاجرم تحقیق مسائل فر دے شد تا از خطایمن شوند

و نوشت بر کلمات مضامین نه مند و به ملاقات امام مندی شوند و بدون حاجت لزوم و در تسکین
 کما یباید شد و اهل سنت که ضرور ندانند و خود امام را و بزرگانه اوله بران خطا قانع کرده اند و
 از ان نهایت بدست و دشمنان حق امام خیان نیست که معرفت پیغمبران صلوات الله علیهم
 محمود و مخلص و دلائل این باب در کتب کلامیه بسط است و این اوراق هم از ان غالی است
 علماء با بقاء الامامة و انجیزه فرین نوشته از متابعت و اطاعت دیگران آن را با دله عشره
 ثابت کرده اند اگر چه در مواد دیگر قرار یا بدگره منی همین است که بنیاد فانی و حسام آورده از جمله
 محدث نغنی و مرجع البحرین میگوید قوله ان جاک علیک للکتاب اکتسابی یا تم بک است
 و نتیجه تمام و یا فخر و انکاب لان الناس یؤمنون افساد اسے اقتصد و بنا و توفیق
 خود معلوم بکتابت مکس ششیده کی بودمانند و دیده و در ایات متواتره قتل قایل باریش
 مذکور مقامات فخر امام بیان می نماید که انتقال بطریق امام لانه یوم اسی یقصد و تیج قوله و
 انما یبایع امام حسین اسی بطریق و انصاع و الامام اکتساب ایضا قال قتات یوم یذکر فی کل النالیس
 بالکمال اسی بکتابت هم و ان مدینم و بنی امیو و بنی ابی امام او کتاب الغرض بهر اطلاع
 بجای خود می شنیدند و استدلال بر اینست که امامت مثل نبوت از اصول است و بهر که اعتقاد
 چنین امامت ندارد و موسس نیست و در احکام اخروی کافر است و دلیل ضرورت و شریک
 و قانع لایق با جمله کار مثل بوق عجیب است که بگوید این حدیث جز بر معرفت و دلائل ندارد
 سلیمان و لیکن دلالت عقلی و ران وجود است بجهت آنکه امام البته مقتدا ای مردم است و بنیاد
 او واجب است تا استقامت کند که قول باطل او بهر جهت مست چنانچه جائز نیست و غیر او نمیگفتند
 که هر چه ضرورت ملاقات کردن و ایام شمارتها از دستها ششید و بهر چه عجیب نامی پس
 معرفت مقام هم لازم افتاد و رفته رفته و بهر عرض مشکلات و استفتای مسائل عوامه بجهت
 آنکه رویت آنها به هر وقت تواند شد و حال مصداقات خصوصاً و عموماً چنانچه فطرت است
 بران دلالت دارد و اگر مراد از است قوم بر بابا باشد بدلیل آنکه ناموس جناب شاه لا
 بلا موت حضرت عزت میویم و تمیز گشته و پیشوای بسیار از علماء و مدوح و قبول امام
 گماشته کتاب بر نهی الله بجهت مینی امامت فنی طلبی با آنکه مقتدا ای ناموس خدایه است
 که علی بر امام بهر عدد و این سبکه دعوی رسالت می نمود علی روس الاشتهار بروی
 حضرت و تقوی صوات صان گفت که مکیا و جناب نیست که مرا بر سر رسالت فرستاد
 تا یا بجهت جناب دعوت کنم و این عمده را چنانچه باید بجا آوردم طفره آنکه مرا بفرست
 می ترسانی من اینک حاضر مع هر چه رود بر سر من چنانچه پسندید و است القصه چون انوبت

با شوق رسید میجه برزد که بخدا فی توفیقین هشتاد و شش کون مسلمین شتم زیرا که عذاب کردن با شوق خرد خدا
 کسی را نمی رسد و درین امور هر که شک آرد باید کتاب مختار امام المتقین و مانند آن در تبیین و معجم
 محدث نجفی رجوع کردن تا اول او مانند خاطر این سباقین الطینان گردد اما آنچه رطل بوق فرمودند
 محقق حاشا الخ جوابش آنکه ان الکذب قد یصدق رافضی که امام خود را بدولت اسلام از بطین
 سلاطه مشرکین داند و القباس جناب سید المرسلین را در قوم کرد و در وفات پدر بزرگوار امام نبی
 بران نکاح نمود که در حال شرک و انهم منبهم وقت نظر نیست بر جس بدو و الی غیر ذلک من القباس
 علی اصولهم باینی که امام مهدی را با و اما از نسل گوشتواره عرش رب المشرقین حضرت امام حسن
 و امام حسین معتقد بود و اورا کلمش را نیز از ذریت ظاهر گوید و راه خرافات شیخ حلی و غیره را در
 ذریه چکیده برابر تواند شکر ممکن است که حمار نامق با ایشان ناطق مساوی شود و لا اله الا
 لا اله الا الله تعالی الله تبارک و تعالی هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون لا یکسبونی
 احکام النار و احکام الجنة احکام الجنة لهم انفا و موت اما ویلی که رطل بوق معرفت
 امام خود از آن حاصل کردند اگر غیر از خرافات احمول و اعور و اعمی و شیاطین جن این
 دنیا باشد از دیر باز اشتیاق باستماع آن داریم و کسی را از روضه قادر بران نمی پذیرد
 پس همان بهتر که مانند انما می معلوم و مغز ابل مندرسه مخفی و مکتوم مانند فان البید عت انما
 نجات تبرک ذکر ما و آنچه جناب قاضی رطل بوق ارشاد کردند حاشا و کلا جوابش آنکه انما
 کلمه هو قایلها و المنه قد تقاضی که ازین حضر عیان شد که فقط معرفت امام بدولت
 و معرفت عام است از آنکه او موجود باشد یا معزوم پس گو ساله این سب با که این حدیث
 از آن اوله س شمار که بر وجود صاحب الامر دلالت دارد و منقطع مض است چه هر مسلمان
 شنی و شیعی را اتفاقا و بقیامت است و هنوز در وجودش مملتی دراز است فایده که عمر دنیا
 بر روایات اکابر روضه صدر بن ارسال باشد چنانچه خواسته دانست و آنچه قاضی رطل بوق
 انفا ده نمودند که من او را میثاسم غالب که تقلید اوست با ما ش یعنی معلوم بن معلوم که
 که خود را عارف نامند و عارف بر رسول الله عارف بالایمه قرار دادند حال آنکه مرتضی از دفتر
 معرفت نخواهند و پیر ظاهر است که آن شیخ که خدا را ناما قیامت اندیش قرار دهد و او را منبع
 قواعد عقیده بداند پسند رسولان او را بر دوشی بستاند و مستغنی از رسالت نویسد چگونه دعوی این
 سعادت تواند کرد و این جعل مرکب چنانست که در بیست و نین و او را خواهی یافت پس هر چه در جموع
 و منابع همزه مامون کشیده آنچه محسوس خواهند شد و در یک مقام و در رخ معذب سست شوند
 چنانچه برای اکابر اصحاب انقراض میلند و نفع و با صد جوابش آنکه زمینار بدلائل سابقه جناب

نیدانی بلی او را کما یثبني میداند و همه طبقات آسمان و زمین بر او روشن است پس زمان حاضر
 باین کلمات طلب انسان است که قرآن مجید و لالت بران میکند که برادران حضرت یوسف علیهم
 السلام چون یکدیگر بار بره خلاف نفس الامری رفتند که بر زمان راست ایشان را هم دروغ
 چند استند بر طبل بوق که در مجالس المؤمنین کا بر جوابه و تابعین و علمای متعین مثل غزالی و سبکی
 رخصی قرار داد و هر مجلسی آن خرافات را بنیاد نهاد که در جلال و ابلیس رشک بران می برند چگونه
 دین دعوی را است که بنده را بریم و دیگر رفقه را که بنیاد و سبب شان بر نفاق است چنان
 در امثال این حکمات صادق انکاریم و بر ظاهر است که اگر مدعیین فرید و لادین دعای
 صداقت می بودند و بیانات ایشان را متخلف و این بد اندیشان مغشوش نیگشت چرا غیبت
 کبریه بعد از صغریه پیش می آمد بالجله این امام عظامت که کتاب احمر کبارا دست و نمود
 نورانی بر دیوار او و نه کسی آسمان زیر پای او و عرش عظیم شکای او و لامکان دولت سر

او و در هر غنچه نبض امام عسکری بر اعتقاد طوسی و مجلسی معراج او و جلال الحق و رزق الباطل
 مراست و دره القاج او و فاضلین خود را از منافقین امتیاز میکرد و برای بلند آنگاه بالا
 رفقه گوش می نهاد و این گروه را که در طلبش از عقل دین دست برداشتند و خواب
 بامیداری قسلی می بخشید و اطمینان می افزود و هر روز در غیبت کبری آماده از روز اول
 نه بود و عاشق که شد که باز بجا نش نظر نکرد و ای خواجه درویش و گرنه طیب است
 و این قاضی صاحب داند و ادایت دادند که دلائل واضح الخ جوابش آنکه امانا و صاحب دینا
 که بین قاطعه و دلائل ساطعه داری و میکن دعوی لزوم متابعت از ان قسم است که نقیذون
 با حق تعالی ملکوتی و فی کل یوم خود کلام مجلسی خاتمه الحمدین بران گواه است که اهل غیبت کبری
 مانند یهود اند کما مرارا و تفرقه و نفاق از کرده یهود و بوجوه آمده چنانچه در قرآن و حدیث بیان
 داین امر را خود معلم بن معلم ملکوت در عالم ناسوت بر پا کردند که تشبیه یهود از ان در معرض
 ثبوت است که مجلسی گفته درین بابوس کاسه یسان اوست کما ان فی الاما و غیره بر طبل بوق گفتند
 و بتجوز ملاقات الخ جوابش آنکه اگر ملاقات امام ممکن باشد بابل سنت مسلم است که سورت
 اهل صفای در روچه در قفا و اینهم از قدرت الهی است که لفظ سائر است معین این دعاست
 و لیکن دعوی ملاقات اهل رودریا از رویه این سبب و غیر منع است چون خود با قرارگاه ایشان
 آن امام توفیق می فرماید که هر شیعی که نام من گیرد و ملعون و کافر است کسی از اهل سنت
 این توفیقات را در حق خویش اعتقاد نکند چگونه با چنین کافرین و ملاعین ملاقات تواند کرد
 که شب در روز مانند یهود در جستجوی حضرت عیسی لباس دوستی و تفرقه و نفاق بکشند و انواع

ندانید از دست حکام نوشتند و مانند مومن و اتباع بر طور رفقه او از شیعیان پاک دین را
 بدینا فرود شدند و خلعت های فاخره و سکه کلنجو اهرزد و هر شل حارثی و طوسی و ثمانینی بابتاج هشام
 شیطان اطلاق میباشند و از روز فقر را ماست همین دعا و دغل بمیل آرد و بزرگی را از دست
 اظهر در پیرزانه بوزند و بدست نوبسب سپارند و در برابر چو گو سپند سلیم چه در قفا بچو گرگ
 مردم در چه چنانچه بجا مجلسی و لوا مع لقی و مجالس خود قاضی رطل بوق بر تفصیل این امور
 شغل است حکیم که کتاب کشتی و دیگر اسفار و روایات معتده اهل اصول و اخبار دلیل بران
 باشد که بکر است اما ان طاهرین سگان بر روی عماید رفقه مثل ابو بصیر می شناسیدند و می
 دین این ملاعین را از مجالس خود دور میگردانیدند و سفارش اصحاب را در حق این شایعین
 نمی شنیدند که امر لاجرم تجویز ملاقات قاضی رطل بوق بر دفتر زدند از قسم متناسه بود و گفت
 میبود است بلکه توان گفت که دعای حضرت صادق مصدوق در حق این کاذب گذوب
 یعنی انتم علی دین من گفته اعزه الله دین اذاعه اذله الله که صاحب دانی نیز آورده و باره
 قاضی مقبول شد که کتب خود را با وجود این حکم و امر تقیه نامهور امام مهدی از سبب تبرای
 کردند و حایت سنن شریک حیکش کاکلکلی و اهل الحکم ان کیستند و رانیده جناب رطل بوق
 تبوسل و مهنامی میست نوز جهان گر چه بطاهرین است چه در مصف مردان زن شیر افکن است
 بمستقر اختلافه رونق افزدند و بیچنه تقدیر گرفتار آمدند یعنی باو شاه اسلام نوزالدین جهانگیر
 خرمن دعاوی لاطاله ایشان پاک بسوخت و حکایاتی که در خصوص مجاورین قبر شد لیست
 رطل بوق که اخس حیوانات باشند و زبانی ثقات شنیده ام از عجب اب تقدیر است خداست
 فاعتبر و ایا اولی السنه من بعد التماس است که تجویز ملاقات و ظهور امام قبل از خروج سفیانی
 و ندای آسمانی است ما بعد از ان لکن الاول باطل کما عرفت و سخی فتنین انانی عجیب و دریم
 از رطل بوق عاری از عقل و تمیز حالانکه ظهور در صدور این توسعه صاحب الامر در لباس عریک
 بحکیم که خوابید و بعد از دتمای در انش جبل او مرکب است نه بیست ابن با یویه و شیخ طوسی و دیگران
 با عترت مجلسی در حق یقین و غیره و غیر آن روایت کرده اند از حسن بن احمد کمیت که مادر
 بغداد بودیم در سالی که سمی بر حمت الهی و اصل شد چند روز قبل از فوتش بخدمت او رفتم
 پس فرمائی از حضرت صاحب الامر علیه السلام بیرون آورد که مضمونش اس بود بسم الله الرحمن الرحیم
 ای علی بن محمد سمی خدا عظیم گرداند اجه را در ان ترا در مصیبت تو تماشش روز دیگر نوزاد
 سفارت خواهی کرد پس جمع کن کارهای خود را و کسی را تمام مقام خود بگردان بعد از وفات
 خود که غیبت تامه واقع شد و بعد از این ظاهر من شوم از برای الهی اگر بعد از ان حق تعالی

و این ظاهر شدن بعد از آن خواب بود که مدت غیبت بطول انجامید و دوما سنگین شود و زمین
 محسوس شود از ستم و جور و بعد ازین حمی از شیعیان دعوی مشابهه خوانند که هر که دعوی کند
 که مرادید پیش خروج سفیانی و صد اسه آسمانی دروغ گو و افراکننده است انتهم می بین
 آنچه این ملاقات خود با وجود داشته مخالفت حضرت امام صادق در باب تقیعه کما اشترنا و انکاه
 در هر وقت بین افترا و عداوت شدید با ائمه هدی است بنا بر غلبه هذا رطل بوق از وطن شریف
 مشرفیت آوردند بارش کفایت چنانکه شاعری از امامیه میگوید ریش باید دوسه موی
 و نه شش آن پوشی چنانکه انسان که در آن بچه و بدختر گویی و در اکبر آباد و همه ریش و برت را
 تراشیدند و آخر در دل خود برخلاف امید و توقع ازین امام فرموده باشند که این خایه و خراب
 کرده دوست چنانچه خلیف سبزواری گفته بود وقتیکه جناب مرتضوی بنی او بریده بودند و از
 قوائمه خطبه این توقع است که خدا این فساد و تمارد در دفعه پیدا کرد و این حرفی است از
 قرائد غیبت که بر سه تکیه ازین تعصب ملائین اینقدر کجا بود که دختران جمیله خویش نکاح چندان
 پیدا دهند و بعد از این توان حال کجا بشکل حقانی ضروری پیدا شدند و در کوه چاهان و از کجا کوه خنجر
 میخوردند و بارگاه تصویر است صاحب المؤمنین کی بے او بنیاسه میوند و وجود خود را
 شش ذوی الاذنان سیاه میگردند چنانچه امر فرمود از بخت ستم و تهمید کتاب
 ششولم و آنچه گفته و ایت الیخ و ابش آنکه چون حصر کرده است حدیث را معرفت امام و حضرت
 امام است پس امور عامه کجا برین مصلحه و ذالقی دارد و طیف که لغوص متواتر به مخالفت آن قرار رسد
 که حرفی از آن بگوشت و میدم و در گرد آوری آن بطلویل نگردیم و آنچه نوشته زیرا که حضرت الخ
 بر ابش آنکه ادنی درجه معرفت تمام است و آن خود مسلوب است از دفعه ایام حتی هر که ناش
 بر زبان آورد و لغو نیست بخلاف اهل حق که هم نام و الامتقاش حکم حضرت علیه السلام و ائمه طاهرين
 صلوات الله علیه و علیهم اجمعین سے شناسند بقید انبیت و هم التفاب گرامی و او را بر زبان می آرند
 و بیان آنرا ثواب میدهند کما فرمود فیض الایام و دعوی عدم مساوات میان خود و فاضل هر وی
 علی الراس و العین و فیض اخبار بلایین و حکم این معنی که ما مونیستیم با آنکه احکام از امام بگیم از خطاب
 و غرض است قاضی رطل بوق درین مقام و او کوری یا کور انگلی داده زیرا که افادات امامیه از آن
 بران میکنند که هدایت بدون عصمت تمام نمی شود و اینجاست که اگر امام معصوم نباشد باید که دیگر
 هدایت کند چون او هم معصوم نیست ناگزیر است او را دوی دیگر و علم جبرائیلیم است و هو فعال
 نیست قطره از دریای طوطی علم کلام اما احادیث ائمه علیهم السلام که پایه آن در مجله اول دانسته
 پس تخصیص میکنند بر آنکه معصوم از اقتراض حج زیارت امام و ادراک احکام است بلی چون قاضی

رطل بوق و دام اجتهاد گسترده بودند و اخذ جزای شیعه می نمودند و این خود را که کمالش در حدیث است
 بود برای دنیا بیا داشت و جعفر فرو گفتند اگر نریست ایشان را چنین ارشاد ساختن و در آن آیه
 برضاست و حاشاکه تنها قاضی رطل بوق را چنین دانم زیرا که تداوی رقتی برای تحصیل دنیا بنا کرده
 اند ایشان در تقلید نواصب بسر شد که نیکوین بهی علاوه بر رطل است آوردند و حدیث بر ایشان
 که ایما بملکه امام الایمه فرموده اند که خود هم من کرده باشند و حجت را واجب گردانیدند و قبل ازین
 نبسته باشی که امام جعفر فرموده باشد من جدا خود می شنید و شیعه خود را همین دیر و امر میکرد و حال آنکه
 یکی گفته بود که من خواهم که بی ایمن را بندگان گزین کمانه ترا بزم الحرام و آخر چون ضبط اسرار
 ایما عظام بر غم علامی شیعه شیعه اسب مشکل افتاد و اظهار آن بسبب دشمنی و دفع قبض بر رفته اند و
 در مقابل ساد و سبب چشم خود و دیدی لیکن بتفتنای هوا مساک اگر تیرت به دوع بار دیگر محض و دست
 بقیه کتابت می آید که بسیار است از شیعه بر امام صادق افترا کرده و او را بدام و اندام می دانند
 و تقلید خود را تلقین می نمودند که شیعی را شناختن امام کای است هر که شناخت کلید را عباد
 بر او نمایند و امام معبود است هم در راض و هم در سما و برین اقوال شیعه عراق و غیر هم با هم
 کل جدید اند و دفع تحلیف هزاران در این مردم را می دانند و اندک شیعی را مال
 و است حضرت امام صادق است که ما مور با آنها راجع بر روایت گای می در اصول کافی بود و
 در اوقات آن ایما که همیشه در اقلیه بسر می زدند و بالآخر غیبت مخفی خصوصاً غیبت کبری پیش آمد
 و کسی نماند که تدارک فرماید چه خواهد بود که سر غریب است تحقیق و بر حار می بیند افکار کرد و هر کور
 سوادی دام اجتهاد گسترده و ابل و توقعات مقدره و صاحبان رتعات مزوره بهم رسیدند
 و بره نری ساد و لوحان را اندام و صفت کوشیدند و بعضی از اینهم با فراتر که نماندند و او را شاکه
 و اندیشه زمان نازک بدن را برای جوانان تهنیت بر غیبت کردند و گفتند که این کین ایوان
 شوخ و شیرین کار شهر آشوب چه چنان بر دنا و عبر از دل که ترکان خوان نیما را که کار محمل
 و قیاص و واقع و مصلحت از روایات افند و جبر بر آن اصول و کیهان بکار بدین شد و شیعه از آن جهالت
 ایما دوست بر نمیداشتند و حریف از کتاب جو گویم و بر قوی را از افتاب جویم امام عظیم طوسی غفر
 خاتمه الحزمین یعنی قلمی در حق الیقین فرماید و شیخ طبرسی هم برین روایت را بلند میگردد و اندک
 که بر سر گفت که صاحب الامر اطاعت بیکر کردم و مال جزیل صرف کردم و باین سعادت فائز گردیدم
 تا آنکه محمد بن محمد بن عثمان عمری که از جمله قوابل آن حضرت بود و منم مدتی خدمت کردم تا آنکه
 او تماش کردم که مرا بخدمت آنحضرت برساند و اگر چون تضرع بسیار کردم گفت فردا اول روز
 بیایم چون بر نزد او رفتم دیدم که او می آید و جوان خوش روی خوش بوی با او همراه است

بیست و چهار تنی و در استیغ خود دارد پس عمر وی اثنار که در اموی آنجا که او است آنکه بخواند
 من بخیر است و در فتح و آنچه خواستم سوال کردم جواب فرمود پس بدینا رسید که معرفت منور و عسکری
 اندر شتم خواست داخل خانه شود و عمر وی گفت که اگر سوالی داری بکن که بگوید و انخواهی بد چون رقم سوال
 کنم گوش نداد و داخل خانه رفت و فرمود و ملو نیست مملو نیست مملو نیست مملو نیست مملو نیست مملو نیست
 بسیار شود و ملو نیست مملو نیست مملو نیست مملو نیست مملو نیست مملو نیست مملو نیست مملو نیست
 از اخلاق اولاد و مصداق آنکه اعلی خلق عظیم تواند بود که شخصی بعد از شاق و دشمن و صرف اموال و
 و خدمت های وکیل و محبتین و شوق آمد و خواهد که تکلیف است فاده برادر را مملو گوش ندید و نماینده
 باغ شرف نماید که باز او را انخواهی دید و غیبت تمامه نباشد پس معلوم شد که این تعالیق بملنگان باز
 میگرد که در خود و در پیش پیران امام و جعل قیود است و در تعاضات و ترس است اختیار کلی داشتند
 و امام را هم مثل دلالان و انحر و مذکر شک و انحر و حق حالانکه بجز دامت است و همه عیال
 را بعین و ملک تمامی دنیا و آخرت شد که خبر آن جا ببقا و باهاست بر ترجمه و نویسی و
 از او بود که گفت اما نیست واجب بر امام زکوة امام جعفر فرمود محال گفتی یا آنکه قیاس کرد
 ایما نداشتی که دنیا و آخرت از امام است میگردد از آن که از او بدو میدهند و از او بدو میدهند و از او بدو میدهند
 امام را آنچه مذکور شد از جانب اهل بیت که در دنیا و آخرت است و از او بدو میدهند و از او بدو میدهند
 را و در آن اوصاف باشد که سلاطین گفتند و از او بدو میدهند و از او بدو میدهند و از او بدو میدهند
 که خود را امام الا که در آن است و از او بدو میدهند و از او بدو میدهند و از او بدو میدهند
 و از این یکوایت و وفاداری که از او بدو میدهند و از او بدو میدهند و از او بدو میدهند
 اگر چه جناب عباسی گفت و از او بدو میدهند و از او بدو میدهند و از او بدو میدهند
 بعد از مردم بر او شستن سینه و از او بدو میدهند و از او بدو میدهند و از او بدو میدهند
 حرفی از غیبت منسوب بود و از او بدو میدهند و از او بدو میدهند و از او بدو میدهند
 معتمد بر آن اوطاق بنویسند و از او بدو میدهند و از او بدو میدهند و از او بدو میدهند
 خلافت را با تمامی فرزندان و آنچه از او بدو میدهند و از او بدو میدهند و از او بدو میدهند
 بضر الدین حیدر را و از او بدو میدهند و از او بدو میدهند و از او بدو میدهند
 سماعی بلوغ میزد و از او بدو میدهند و از او بدو میدهند و از او بدو میدهند
 تا شد امام و از او بدو میدهند و از او بدو میدهند و از او بدو میدهند
 خیر الما که این بعد از تسلط ملائکه و از او بدو میدهند و از او بدو میدهند و از او بدو میدهند
 و بنور و و محب و معلوم بنگاه باشد و از او بدو میدهند و از او بدو میدهند و از او بدو میدهند

میزوی که حضرت رطل بوقی زیاده از طاقت بشری و معرفت امام ثانیاسی مبلغ بجا آورده
 و شاید که در او جامع معرفت و دعوی همسری با معلم ابن مسلم ملکوت دارند و لیکن چه نسبت عالم ناسبت
 با عالم ملکوت که معلم حارثی هر چه بود و کماثر که فتوای بریندب خفیه میداد و بخلاف جناب ابی
 که درین منصب هم گرفتار پس سنگ اصحاب کمف را نسبت بتقلیدین شان چه روز باز در پیش
 یا امیدند که امام را سست شناسند و امامی دارند و فاضل بر دی نمیدارند و سست شناسند و بتقصیه
 زمانه از امام خالی نیست جواب امر اول انیست که استغفر الله که رفسه او را شناخته باشند
 جاج او حسن بختی است و اهل تدقیق نوشته اند که او امامت و اولاد و بر دو امام شکر است
 و درین خصوص گفته تدقیق و سرعینق انیست که جد بطورش از خلافت برای حفظ خون مسلمین
 دست برداشته بود پس حق تعالی در جلد وی او یکی را از فرزندانیش که از طرف او برگزیند
 معینی باشد خلیفه روی زمین کرد و اندو بجهان داری و گیتی ستانی موافق فرمایند بخلاف تقصیر
 که ایشان را در او خالی اصل امامست مثل حضرت امام حسین و اخراج آن از منزل امام حسن
 حرشثار عجیب و قریه نای غریب است همچنین رفسه باختران مجلسی در بجای هم در ترجمان
 مثل جلال المیحد و غیره آورده اند که حضرت معلی المدتلیه و سلم را سفری پیش آمد پس رفتند
 ولادت امام حسن قریب شد و فرمود ای فاطمه برین وی نازل گشته که پسر من متولد شود پس او را
 شیر دهد تا من بیایم حضرت فاطمه هر چند این حدیث را یاد داشت لیکن بعد از سه و شیر داد
 حضرت افسوس فرمود و الله علی الراوی که وقت تولد امام حسین باز حضرت ابیضر رفتند و فرمود
 شیر ندی اگر چه کما و منقشه شود چون حضرت اشرفیت آوردند امام حسین را که مبارک نماز و نماز
 حضرت زبان مبارک بدینش گذاشت و فرمود خدا تو خواسته بود که امامت و فرزندان تو باشد
 بجهان الله در و نگویند که امام تواند بود که رد و مخالفت و می را بجناب رحمت بر بنیال محمد
 چنانچه از طعن قرطاس ظاهر است نسبت نمایند و آن را از اسرار و اندازی و تالیق و تالیق
 مذنب ملککان و اولاد معنوی پانککان همین است و آنچه که رفسه این امور را سبب و جرم
 امامت باعث حلب قرار دهند و بدانند که در حجاز و ترجمان ثبت شده که حضرت با جناب فاطمه
 میسر بود شیر دهد و لعاب دهان مطهر بدین اولاد طاهرین او می انداخت و زبان و می ترجمان را
 بدین ایشان میگذاشت و از اینجا عیان شد که رفسه خود آن سبب را ساقطند و یا قنند سلیمان
 که امام حسین روزی چند استغاده نذر زیاده از امام حسن نمود و پیش که امر جد طهارت یافته
 کیسه دوسه بار خواهرش و در دیگر زیاده کاش فاعل میشدند با شکر که چنانکه دانشی زیاده
 کو کسی را در آورده نگاه میداشتند یعنی از اولاد امام حسین اگر نه امام بهر سیدند و فرزندان بسط

اگر بخت بد باشد که حساب و دوستان و دین را از سبب ستم اولاد و متعصب
حضرت فاطمه زهرا (ع) خارج نوشتند از این وجوه و قاصدیت برایشان ختم شدند هم اندر تامل
و ایراد عجب خسوفات مذکور در فاضل بوق بالو متفیکه در مناظره
شخصه در مقام مذکور بر اختلافات شیعه و مذهب ایشان بحال امام مهدی (ع) اطلاع داشت
و نه چگونگی مخالفتش بی رود قدح میگذاشت و میگفت ع ای سبک ما چون چه عو غو میکنی چو گرا
تو قیامات ناحیه مقدم هم خبری نداری که اینهمه دست را برای زیارتش باطل میکنند و ترا
حاجای تو یعنی جنتی اندر از پس حال فاضل هر وی گویا چنان بود که حال سید مهدی حسن
زیر پوشی معاصر عقیده مادر وطن خود بود و از همان آئینی داشت که خبر شیعه انتماعه که گاهی
مذهب و جهان نموده چون این بزرگ ابتدا در بلد که داخل شد روز جمعه بود و از آن
شنید و گفت عجب سست که این مؤذن سلمان است و کلمه امیر المومنین نیکوین که اشهدین
امیر المومنین و امام المتقین است آخر البحو الطویل که صدوق بر چنین مؤذن و درین الاختصار
صفت کرده ایم و کسی نمونده بود پس عجب گمان مسجود و آید و دید که مردم سست بسته
بنماز مشغول اند لاچارم عجب او زیاده شد باز دید که امام خطبه خواند و تمام خلفای راشدین
بحال اجمال و تعلیم یاد نمود و هر گاه از نماز هم فارغ شدند بپرسید این چه مذهب و چه آئین
گفتند مذهب سنت خیر او و از یک هزار کشید که سید است از سنن یا بخیر نامی نماد و مطابقت
حکایت طوطی و زرافه تحسینان از و هم نموده بود که این بزرگ کربوبی است که از خرابه و زیاده و
انتهای پس بعضی میگویند و نموده و جوانان و در صحن مسجدی غلبه ندهد الحکم حضرت قاضی ظل
نابله بود و با زیناب شان دوست و پاک کردند و از آنچه تحقیق است تردید تحقیق شیعه که مستغرق
که امام از برای رفع اختلافات از است بعوث می شود و هر مشکل دینی را از اصول فروع
اصل می نماید خود را به متغافل زدند و چون بحواب البطلان الباطل صدر الدین اصفهانی
مشغول شدند هر گونه اشکالی پیش آمد لیکن غلبه جمل مرکب چنان کردند که این امور البته
تحقیق کردند و از حضرت امام پرسید نیست آری راست گفته اند که صاحب جمل مرکب را
علاجی نیست و شاید که سامع و ناظر بخیمال اینصفت باشند که راقم الحروف از آن و گزین
هر چه بنویسد بلامرأحت بکتاب میگردد پس بد آنکه تعدا و انتقامات بالاستحاب و برین اوست
خارج از دایره امکان است پس بطور نمونه اگر خواهی بگویم که از باب جمل مذکور است که در
نقل امام غلام خویش یعنی شیخ علی بهمانست معنوی مثل جابین مشغول شدند و کسر از آن نمودند
که قاضی ماضی برای تو امانت و شکست نفس ثقل نام قدیم را برداشتنده بهر حال با عظیم را

سبک گردانیدند و مقول شیخ علی در معنی ظاهر است که یزید در زمان سعادت نشان حضرت
سید انس جان بدان عمر رسیده بود که قدمت جد خویش ابوسفیان که بر سر سوابد و یکبار
بر نوبت بدان رسیده که گذر با بدتر از گناه شد و رجوع بتواریخ نکرد و ایضا ناقص مسدود
و کلام شیخ علی امامیه یقیناً در پنج الحق راه یافته بود که حضرت امیر را قاتل ذمی النورین
و در جای دیگر انکار از آن نموده چون صدر الدین مذکور تعرض کرد و غیر از آنکه جناب قاضی
بقضا مبتلا شوند و دوم بر دارند و حدث کنان از میدان راه فرایز یزید بلکه مانع چندین در پرورد
نشدند پنج نکردند و درین اشکالات مانند شریک بوجع و رفتن در حال آنکه بقوت هر چه تمام تر
ما فرجام جنگ مشغول بودند و یقیناً چون ابن بدقه یعنی شیخ علی این عقیده را برای فریاد
نمود و آب و تاب و زیب و زشت داد که رسول فحاشی و منسل و در پنج امر سه غی باشد جناب
قاضی رطل بوق که خود محکم بستند و گفتم بتیاری آن آوینند و از روایات و اقیات خبر
که مجمع صد و پنجاه هزار صحابی بود بر اصول شیعه یکسر خود را متخلف زدند که انهم لا یعلمون شیعه
حالات که قدر شریک این قصه بتواتر معنوی رسیده که حضرت حقیقه مستغنی بود و متعاضد خلا
و نصب علوی بزبانیکه تاملق بوسج بود و سه شمر و سه فرمود که بجز و نصب در نصب خویش
شواهد آمد و اصحاب مرتد خواهند شد و سنی بیست سه ساله را یگان خواند و درخت پس حضرت
بر غایت امر هم کلامی فرمود که اگر سحبان زنده بودی از عهد هشتاد و پنج آن بر نیامدی و همدا
در روایات اصول بحکم فاضل کاشی و امام نیز و هم مجلسی نیز حضرت مستغنی را فاضل و معنی و بر تقدیر
چه توقفت که در ضد عقیده هم این جانب از بار را شکافید که رنگ افزونی به بار نیاورد
که لایحه و بعد از تحقق شدنش درین خصوص آنچه بر محمد تاجی و اولاد و نقلدیش و اولاد
خارج از اندازد تحریر و تقریر تواند شد که او در سام چوبین اگر کتاب خویش کایه چشم پوشیده
و اصول موضوعه خویش را یکسر پشت یا زده با جماعه سنی را چه فعال که آنهمه متاثر و افعال متعاضد
کنند همچنین نصب این دشمن الملیت را که قاضی رطل بوق عبارت از دست پایانی نخواهد بود و بر آنکه
در مصائب خویش آنچه درباره خود هر بنظره شب که بلایینی ام کلثوم الهامی ولی اولی که روح تقدس
حضرت فاطمه زهرا و حسن مجتبی و جناب علی مرتضی و محمد مصطفی علیه السلام و علیهم السلام از زده
مغیر و باید من و نکات و کلماتی نقلد لا شد الضر و لا الغرض قاضی صاحب عیال را از مدینه معینه
رحمت فرید هدایت اهل بیت رضی الله عنهم زیاده تریش اندک نیست که با وصف اختیار کما غفرت
انفقدی مکرر یعنی امام کم شود و باز نخست نماز و علائیه یا تن و در الحجاب بکل این مشکلات پرورد
و تقدیرات آنچه کتاب او از استی و قاضی رطل بوق را بعد از بسکی هم از بار گران سبک ساختی

مانا که شش روز در آن بود و در گذر و سب از شیر او پیشتر بود و در شکلات نشسته
 حل میگردید و گاه از شیر نار در آن چون در آن گوان و سنگی می حسرت زدگان فریاد و گویان و گویان
 تکلیف از گمان بشر است یا بهر حال یکد و حرف را بطور نمونه در کتاب علی و علی نشان و دوم سب
 اگر کسی دل داده است بیاب آن پانزده باشد که موجب مزید رسوائی این بهر دو و در جمیع خلق و کسین
 و آخرین روز آخرت بود و باید در تماشای جواب احقاق الحق اتفاق و کوشیدن و اول کتاب
 بر او فریز و اخوان متبوی او هستند که این دو کتاب است نام یک تبیین الحق و نام دیگر
 غرر و در این امر خود اندوخته که فریز و برادر بزرگش در جواب الفاضل نوشته اند پدید است
 اما آنکه گفته اند فی بر بانه در این نوشته این علمای اوقات خجسته در این اخبار از آن باب بماند
 که در آن نوشته اند که سبب آن نام این بود که کتاب را از افتخار مثل مجله ای که در آن
 ها که نزد حکام است غیثان صاحب مشرقه الامان از حاضران و بلند و بنابر بر آمد و
 اگر پیشتر که در آن یاد رفتن و دیدار شاه محمد ابل مرزوم و فصل شدن که در آنجا است
 از جاسوس است که میباید کالیسیه آن را این مثل و فصل دید و ام با آنکه چون قاضی ملاقات
 صاحب الزمان برای اولین و آخرین است غرر و انگاه هر وقت که میفرستی نمایند و حضور و
 و در آن کتاب را برادر و در شب حاضر میگردانند پس از کتاب حدیثات و در آنجا که در آن از آن بطور
 ترویج و استماع یعنی چه پس ایستنی کتاب غرر و اعرضه و در آن بار شائع کردن چنانچه قدای
 مرفعه مقترین برای ترویج حدیثات خویش شد سلیم را پیش حضرات اید بر دلم و بهر حال که
 بعد از عرض حضرات این حدیث سلیم نوشته اند که آنکه حضرت و عادل مجتهدین یعنی ابن ابی الحداد
 در شرح نهج البلاغه هم سلیم را بی شک داشته و بر فرض محال اگر حضرت امیه از راه لقیه
 در حال گذری ازین گفتار شماری اندیشمند عجیبی نخواهد بود که درین سبک باقیه و نوشته هم بگویند
 چون لاف و کرافت علمای رفته حدی و نهایتی ندارد و شب نیست که رفته رفته حدی شوند که
 باقیات قاضی از افادات مهدی و کرامات و معجزات آن انور کوکب و از سبب و
 بدین مقام نزد اهل انصاف که تعین قلبی مثل سبار و حق الیقین دیده اند قریب است
 که چون امام حاضر فی الامصار است و حال قاضی و تعضبات او را میداند است که جز دل خراشی
 و شکیه تراشی و دروغ زنی و بد معاشی میش نیست حتی که مویده امنینی شده و در مصائب خود
 که از خباثت شیخین معا و الد صاعقه آسمانی بر خطیره مقدسه رسول یزدانی علی علیه السلام
 که امر سابقا پس او را امام زمان با جمیع تقلیدین بقدر حقیقی سپردند و قائلند که لا اله الا الله
 و باره شان گفتند این امور که درین خصوص شنیدی بفرمایند و کور از قاضی علی بن ابی

ورنه اصول از تشیع که امرت الملیا الاشارة خصوصاً سما وحق الیقین بلکه روایات مثل طوس بن
 یسید است که در غیبت صغری بدون سخن شدید و صرف مبلغ خلیفه و گدشتن از منته مدید ملاقات
 سما حب الامر بمحصل نمی انجامید تا غیبت کبری چه رسد بلکه توقیعاتیکه از نامه مقدس سباسبی
 سفر اسمت و روایات و ال بر آنست که مدعی ملاقات درین غیبت احیاناً گذاردن مفری و چون
 بایست و از اینجا احاطه لغت را برین قاضی رطل بوق سوشتری قیاس باید کرد که غیر از آنست
 که بیه و از جمله کلمات کلامی این پنج عبارتست مبین آن نتواند شد حرفی ازین توقیعات مبین
 نزد ایشانست که بزمام محمد علی قطب شاه و دارای سکندر و دستگاه رفقه میرایه تالیف و برگزیده
 و در تمام غیبت مجلسی هم مذکور شده و غالباً درین اوراق ترجمه شده اند و شایسته برای فزونی تحقیق
 نیست یا علی بن محمد اسمعیلی اعظم اندراج از آنکس فیک خاک نیست یا مبنی و فیک است
 امام فاجع امیر و لا تعرض الی احد فیکم تا آنکه بعد از آنکه فقط و تحت الغیبه است
 علامه نور الا بعد ان بعد ان بعد ان بعد ان بعد ان بعد ان بعد ان بعد ان بعد ان بعد ان بعد ان
 جور و سیاقی من شیعی من مدعی المشاهده الامن مدعی المشاهده و قبل من ان مشاهد
 و اعمیه فهو کذاب و مقتضای این بنابر نیست و مقتضای قوله قائله و مقتضای قوله قائله
 بمقتضای این بنابر نیست و مقتضای قوله قائله و مقتضای قوله قائله و مقتضای قوله قائله
 که و بیه اجازت امام تبرک اقیه کافر شده حال آنکه شیخ المشایخ رفقه شیعیان الطائفة الحشر
 امام صادق از مجلس شریف همین حالت را اندند و شمارش را از آنها قبول نکرد و در آن
 شیطان از شیعیان الطاق و حسن مشاطره غالب بود و قدری فی الاصول ان کما
 قطعاً و تعییناً و کشف به خدا با ایمان و اکتفا بمباین و حال خرابی رفقه و بی وفای ایشان و عدم
 بشر و طبع و در زمان حضرت صادق خود از کلینی و غیره معلوم است که اهل انشاء و تشیع
 پاک اینقدر روزنامه شریف نبودند که بیست رسد بلکه بروایت دیگر بعضی که از آنست
 زمان که بارشاد و نجاب مالای قنجر محمد باقر طشت از امام فقا و این شکاکت شایسته بایست
 بودند و انجامید چنانچه ما خود بدون تشیع از روی و در اختیار گشتی و در وقت قاضی را مدعی نامزد گشتی
 خواجیه و خط شیرازی میفرماید همه کس روزی میطلبند زین ایام چه شکل نیست که هر
 ترسے بمنم الغرض چندان مدیوشی و حق پوسته بر دل و دماغ ابن الانع بشل شود و قاضی
 چون پور مسلط گردید که از احادیث ائمه خصوصاً از افادات آن امام خاص یکسر خود را
 جا بل و چگون گردانیدند و بکار خود میشار شدند که بزبان گفته سه و دیوانه باش تا عم تو
 و دیگران خوردند چه آنرا که عقل میش غم روزگار بیش به اکنون نیست اصلاح کلامش که سولاً

محبت الزمانی و پدر را دست برین مجتهد افتاد با وجودیکه از مدت ها در زمره ساله قدیم این مری
 عمل و فعل با مجوز نویسی دست و بغل بود و غایت حیرانها اینک که جناب قاضی بنوری نویسنده
 آنچه ولایت بران دارد که عرض فتاوی و پرسیدن امور مشکله از جناب حاضر فی الامصار
 ضروری نیست مگر مثل بوق اینهم مجبور اجتماع و فراموش کرد که جناب امیر باوصف غنی
 از کثرت ابواب علوم بطین شدند و انملاع شکم مبارکش حقیقه منتفع شده بدین معتقدین غیر
 و لیکن هزاران مشکل را بعد از جهت شریعت حضرت پیغمبر بدینا پیش کرد و در گنجایش آن بطرز
 شریعت نیافته بدین فکر گنجاند و محتاج شدید و در آن وقت بودند رتبه علم طالق مگر از آن جناب هم
 و گذشته که حاجتی نداشت با مری مگر آن امام را که در گرفتار ناشی هم پیشه بدین دست بشنا شد باز
 حمل کوری هیچ نمی برسد چنانچه مشهور است امام را بشناس و از گناهی مهر اس فاعتر و ایلا
 اولی الله و قولوا ان هد اشی کا اخفا و بعد ازین اجمالاً ما تفصلاً س آید انشاء الله تعالی
 که آنهم صورتی نیست اکنون در تنبیه قاضی گاه چند فراتر بنه و بگو که مگر کافی کلینی هم مطلع
 و گذشته تا یاد میکرد که اصحاب ائمه که قاضی مثل گو درجه یا بوسی شان هم ندارد و بار شکله
 خویش و پیش ائمه می بودند حتی که امراض نالایق خود تهر تهر حقیقه عبارت از است خود را هم
 بیان میکردند که امر و لقمان حکیم پیشان ابو حمزه ثمالی و غیره ابائمه علومه اربع بعض امور
 می پرداختند و این مبتلای جل مرکب بنور همین اذعان دارد که عرض فتاوی و دستفاده
 ضروریست و امر هم چنین فطری بعرفت است و پس و هیچ دانستی که چرا بدین چنین معرفت دست
 و نخیته تا کسی برایش بای معروم و موجود شیعه نه خند و که سبحان الله بعثت امام را چون الهی
 بر و وجب تعالی واجب دانستن و انگاه او را بعدی معلوب و جمول سائق که کسی زیارتش هم
 شرف تواند شد و نیز کسی در باره امامیه بدین طور شکایت نکند که امام را بجای رب العالمین
 رسانیدند که بر طبق روایات کلینی جسم نوری معرفت ضروری رویته ضروری و بنده او نمائی
 مشکل اطمینانی دارم که اگر آنجناب را خیر میدادند که فلانی بر و دولت شل آنکه نشسته
 و فن درآمدی طایفه ائمه می فرمود و خرج منها انک من اصاغرین سبحان الله انک الله
 مولای پدرش در معروم است و همچنین اشائش را نوشته اند که تا از مرز فایض لاف
 شاه نجف گرم الله وجهه استخاره نمیکردند فتوی نمی نوشتند این بیباک که از باب قناک را
 باید دید که بر وقت او را زیارت امام تواند شد و پرسیدن حکم ضروری نبود و بعد از آنکه
 خود چنان ندانند شکله هرگاه میدانست که بالیقین امام از خود خود را برساند و آنکه ما و بنیست
 و در دانسته و نمایند از او مطابق اصول انسانی متنازع بود و لا جرم عرض مسأله را پیغمبر

کنند هر چه باو اندک و ضروری بوده باشد حتی که تحت مدین از جناب امیر می پرسیدند حال آنکه آنجا
امام وقت نبود کماتسی و ایضا چون فقط معرفت امام را رطل بوق کافی میدانند و ضرورت داشت
که مامون را با وجود کشتن امام رضا و فرزند سعد و قتلش امام محمد تقی از فرقه مایه دمی البصای
شمران و زنجبا بالادلی می باید که یزید ازین مرمره باشد و بعد از تصفیح این اوراق بلکه پیدا است
و چه اولویت برین است پس بعثت خدا بر کسی که افضی باشد و غیرین خرافات پاد و در خجوا
و یزد و دیگران نگا و در براند و الحمد لله که در دنیا هم قاضی رطل بوق بکیفر کردار رسید و اینکه تشدید
ما قطع نظر از آنست که او فتوی میداد و بر مذنب امام ابو حنیفه علیه السلام رخصه و در این مختص
انار اسیل و اطراف النمار مثل پیر و بقالی و در تالیفات خویش بر زبان دارند که حدیث را
در کرده متجاوز المدین الاقراء و از علم الراوی خویش خبر رسد از آنکه از هزاران احادیث چشم
پوشیده برای رد و نقص آن کلمه لایوجب علما و عملا بر زبان داشته و این امر خود اگر کتب معتبره
شیعه واضح و از اساس الاصول هم طور مذکور پیدا است مگر تحقیقین علم الهدی بودند نش
برای بقای عزت و ناموس او با شکیباه تعبیر میکنند و او را معذور می بیند حال آنکه بر مذنب
صد هزار حدیث ایده بدی پایمال شده و از تقریر موسس جالینی در سمیت خلق افعال واضح است
که رعایت و قواعد و اصول پر ضرور است اگر چه عمل مالا حادث از دست رده پس او هم امانت
مستند می ندیش در مقام کارون کمافی البهاره و در وقت و ظاهر اشخ المتعلین را که شیخ الطایفه
و امام اعظم اقدم عقب ایشانست و در کتاب عد و سبب عزت انظر علم الهدی خواجه تاشانی در
یعنی مدرس بودن بر یک نروغید عارسته پس از فتوی عبدالعزیز سبایودی که برای وقت مجتهدان
رفض علی العموم اجازت وضع اختیار داده بود که ما نظر من الصواعق المحرقة و دیگران چگونه
گویند و در حق او آنچه در حق امام ابو حنیفه بنی اندامی میکند و ند و از اینجا نیز و عقلا واضح است که این
کرده طالب دین و حق پرور اند لا حول و لا قوة الا بالله و بحج از حاضرین الامصار که علم کنند
چنان دارو که کسی حاصل نتواند از حضرت فخر در چه حساب که بدرجه بلند هم نمیرسد گاهی قاضی را
اینهم نفرمود که ترا که اجازت داد که بر مذنب خفیه فتوی میدی و او را مالک و ضال و منفل
میدانے و از خدا و رسول نمی ترسی ان ارض الصد و اسعه فیکلک لاتما جرمها و اوارقامت
و طوق پیشه جنازی بلبب نمانے متوانی رسید و از صناعت حیالکت که محاوره و ایه و باره فقهین
خالت نگوبیش متوانی پوشیده که در هند نور ضلالت لغت کردی و لوفانے باستانی روی
و لباس فاض قاضی القضاة بر خود راست نمودی ای مرده دل تشدید که دست
ایک نفقه کردن خمیر پد به از دست بر سینه پیش امیر پد و ای مرده که من ترا که قاضی و فقی

گردانیدم برو هر چه بایست پیش گیرم سراندازی سرخوش گیرم و اگر معقین قائل شوند
 که مندی خود او را اجازت داده بود که بسطت برای هدایت غریکین کو هم علوم لدنی معلوم شود
 و هم دشمنی امام ما و دشمنی ثالث بالخیر و را که آمو گردانید حکما بیت آورده اند که چون را بران
 حصولت بر و آرمید و دولت و رفرا رسید کی از نظر فائز دوستی آمد و گفت ع گوشت ز ابد اند
 باز گزارید و از خلعت بدر آئی تا بروشنی بهار تفرج کنیم و در بابتین بخار هم شنیدم که بعضی سبب
 جوش خون درین موسم شگوه سرے جنبانند و برخی میرقصند تا بر در باغی یکی را دیدند که چند
 بهواری دعوی پیغمبری میکنند و بغزات خود یکان یکان بریشمار و هرگاه ساعتی گذشت گفت
 بیا و در صدر باغ نشینم و حال دیگران برینم ع سالی که نکوست از بهارش بیدار است پس یکی را
 دیدند که بالادست آفتاب جویت فرید کلین و وقار از سر و او بوس بر خاسته مطابق کجری آفتاب
 در آفتاب غرقین گفت از سیاهی او چنان میاید که بدعوی خدای مغرور گشته پس کمال ادب
 برده و دست بر سینه و زمین پیشگاه بوسید و گفت ای خداوند شخصی را دیدم که در باغ و دعوی
 رسالت بر زبان دارد و فرستاده شماست گفت شد و تیز تر از گرگ است که بر غیر آن قرم سابق
 است بر سر رسالت که فرستاده ام نزنند و برانند و بعضی از مجتهدین که در کربلائی حلی تقیم اند
 که کافری کلین که مینه برین الحدیث است و روحانی خویش که بر کتب اصول نوشته اند بعدی
 و موقوف فیضت و استند که شاید بجهت می رسد بضرورت حل مشکلات بعد از نیمه شب
 و در وقت شریف حاضر شدند و قفل بارگاه شریف خود بخود و بکشا و دولت تقدیم بوسید
 پس برین گمان که مشکل فتوس حل خواهد شد سوال برایش کردند حضرت سلطان کربلا
 فرمود مرا اخبارت نیست و این امر تعلق ندارد و کسی که بصاحب الامر با هدایت انتخاب بخت
 امام زمانه رسیدند و مشکل حل شد غرض ازین تمیلات آنکه از صدر اول تا این زمان تا آخر
 نحالی است یگان یعنی استقاده از حضرت پیغمبر خدا و ائمه ابراست و این غرض شخص اجتهاد
 جمیت خود چندان قریب خود است که عرض و استقاده را بر این نمازی نیست از این شکری
 که مراد از رسد که با و منی که نکش قدیم است و دانش فنی مع چون این شید ثالث بنجر
 بر عدالت ماری خود است که با و روید پیش گیر و داری رود و او را کس نیز سد پس چنین
 از و سرے زند حال آنکه نتیجه عدل بر اصول رنقه نیست که اگر کسی حضرات انبیا را بوجه حسن
 محسن کند نزد خدای عزوجل بر شطر استخوان جلوه ظهور خواهد داد و اگر او را بدو رخ بردارند
 نزد حکیم ملام خواهد شد تعالی عما یقول بلید فی الصدورم و غیره علو اکیر او اسلاما جامع
 و سارت سعیه عجب است که مظهر و جالسی اینهمند است که در قرآن مجید بر جاعل انبیا نطق

میفرستد و قتل یعنی بیج و منتهی قتل شان حق نتواند بود کما بطله التما بنی فی الدار و او غیبه
 منصوصه محالست و السند و غلط خود آنکه کار آنکه لا یقتلوا الا بالحق الذی لکتاب و توفی نتوانست
 او از آثار غرور این غرور آنکه روزیکه با عبد الرحیم خان نمان ملاقات کرد و دانسته بود که او را شایسته
 نوی بدین مکتب مثل پدر خود ندارد پس رأی شایع را در وقت تحریر یعنی بفاروق اعظم کرد و در خوشنویسی تجالس
 نمود کما اشرنا لیه و این بیتی که در مجالس خوشنویسی نزد او برخوانده محبت ششم در آن مجتبی بدین بود که
 گرفته است پامی مادر این طرفه تر بلکه مشکله بن جمله شکله که بر مذاق شیعه نتواند بود آنکه تافسه
 رطل حق عرض فاروق چون رو بروی نورالدین جهانگیر بادشاه هندوستان انار آمد برانده و
 اکبر آباد برای مناظره نشستند و سروت المیدند خیال کردند که لمن الملک المومنان نعم عن
 کنشانا خان و او یاد کردند که گفته بطن ضرر و جیب میشود چه جای یقین در دور رسد که اسد اللغات
 حق از جهت عادت دریده و دینی و حق مرئی با و شاه موصوف یعنی سلیم شیتی رفته اسد علیه صلوات
 نیز زبانه شدند و پیادش خود رسدند و حق نیست بر صور خیا لیه المامیه که او را صاحب الامر
 بسبب تکبر و غرورش که داشتی که بقدر آهی سپردند و انقضه تا کجا شستن بیو دگی این بیو دگی او را
 نموده شود که بر با که نهایتش را قصد میکنم تازه تر مضمون می آید و بدایتی از امر
 دیگر فرامی رسد که ولایت بران دارد که جای این بیو و مقبض منجس شتایی المیه را بیا و من
 درین فصل اگر بکنیم را از راه جدال شکسته رود بد باید که مسائل متناهی را بپند که حالات
 مجتهدین نوشته که در محاسن غایات باز از افادات علوم دینی بحر غم خود که در اشتباه بگویند
 فن و مار سقد سه را از اعمال و مقامات ملکات ایران تصور کردند و در بعضی ستر من خود
 تا بالاخر درین نزدیک ایشان را چنان گوشمالی از طرقت حقیرت که یا حلت فطیه بود و یا طاعت
 او احوال الله تعالی رسید که درین پلای هزاران مغول را و راتش ماتند غریب شود و شایده
 میکنم قضا را درین الامر و درسی با هزاران اخباری ملاقات دست و او و سبب این سانحه غیر از فرید
 فسق و فجور و ران حدود و مقدسه و تینی جناب امام حسین رضی الله عنه و تخلفین و نرسبت که این
 اعمال با ایند و نه فائده پیش آید که از دفع کسی منقطع نخواهد شد چنانچه فقر مود و الله تعالی اقول
 شنید هر کس که خواهد از نزدیک موصوف سپرد که فلانی زبانی شایسته نوشته است راست
 بفرمایند که راست گفته است یا دروغ پس مثل رقصه انحد و دملهره بقول خواجه حافظ است
 سه سر چند آنمودم از وی خود سودم چه من جربا الجربا علت به الله اعلم و همچنین ترجم
 براج مثل کفایه المؤمنین و تالیفات اردستانی و مجلسی مثل سحر و غیر آن خصوصاً مجلس
 آیین و هم از آن بطله خود آری و بی و ما سخی اندازی که مقصود من الزام طائفه فاحشه است

ماسر خود با بگریان خجالت فرو برند و اگر بر دارند صورت مذیب خویش درین دبستان
 مذیب و کیش مشایخه فرمایند که آینه سگندر جام جم است بنگرند تا بر تو عرصه وارد او
 نماند و او به بن بعد عقل کے اجازت میدهد که چنین مجتهدین که فعل باب بارگاه امام حسین
 رفته اند عنه بعد از نصف شب حضرات لایکه تقریرین کبشایند پس نیزند که افروختاوی تعلیق نزار
 مگر حضرت امام و فقود و حضرت سلطان کر بلا معزول است و در چه ممکن بود که حضرت امام حسین
 با چنان اخلاق حمیده که از بعد امجد خود بمیراث یافته چنین مجتهدین را لایکه برای استفادہ آمده بود
 از و خود محروم گردارد و حضرت فرماید که من مجاز فتموس غیثم که زمان صاحب الزمان است
 پس رخصه دیر در امام حسین را عیض و جوہ از اولاد خاصه جناب رضی الله عنهما که منبع سائل
 عبارات از است بر آوردند و در خروج و نصب با خراجش دادند و تصور نشان بیج نمودند
 صلح بار پیش نبی امیه که نزد رخصه برش خنجر شری بود بر گوی حق جوی امام حسین و انتم بطریق
 اولی زیرا که شیعیان از امثال این امیر بعد بودند و هو الاقرب و افروز جناب امام حسین را
 با وجود احوال در سب سائل قرانی کما فی شرح جامع الزیارات از او رخصه و اتفاقا بازو
 و این امام بیچاره مظلوم شهید غیر ازین در واقعہ کر بلا چه کرد بود که اصل الاصول رخصه را
 ترک فرمود و اولاد اجداد دیگرش نیز بر راه مستقیمش خراسیدند حالانکه مشاهدات امام محمد با
 از اہمیت بودند کما فی اصول اسکانی با بملکہ ذریہ طاهرہ امیر این منافقین را ملقب مبارک
 رخصه که مذامی شیعه از او بدتر از دشمنان او هستند بر فرار کردند و هنوز حال شان جہنم است
 کہ بتسویل نفس می پردازند و در تدارک سیاهی پیشانی مثل مشرکین بدائع سفید میخوانند و اندر اند
 کہ المودہ و المودہ و المیض ہوا المودہ الغرض گناہ شہید کر بلا و اولاد علیا پیش جہنم بود و در نہایت
 کہ جناب امیر حمزہ آن مجتہدین را کہ در فتوے متوسل بجناب بودند بعدا صاحب الزمان و دلائل مکرر
 و اولیسن ندیس و نفس علی بد است و روح و جواشی دیگر کہ بر جامع الزیارات نوشتند و کہ در وقت مصفا
 آشتند و قتل تفارہای ظہیب خود با خیر نواصب آشتند اینہا کہ بگوشت در آمد متعلق بود و بعدا
 مجتہدین و لیکن صاحب خود را و اگر کہ از این قصہ ما موجب بصیرت و درن فرج می شود کما لای
 اما جناب مجتہدین موہن جاشی نائب اول امام در زمان ذوالقوسین شیعہ کہ بقصبت ندید
 رنگی دیگر داشتند و در باین فران فرعون و سفر عتاب غالیات بیکدیگر گماشتند و این
 مملو نات پیش نیاید کہ مقدس ساش بود کما ستعرفتے کہ در حق امام عظیم شیعہ یعنی شیخ علی
 انچه میگفتند شک افزای اخباریین مثل غلام حسین و ذوالعلی و برادر فرزند ازیا و غیر
 و چون در بزرگوار رسید تا اسم علی ساکن صفات و بلی بقتضای استشارت و تن گفت

که تحصیل شانس بخت‌ترین و جود که هم خردم هم ثواب باشد غیر از این نمی نماید چندی ز شیخ منوال برین
 باید شد و کتاب شراعی و غیره بحدیث شان گذرانید و کوس اصولت و درازالمؤمنین که بنویساید بخواست
 که او فرموده آن بلده این جنس عزیز الوجود است پس کمال طلب و فرمود اشتیاق سفر کرد و نزد جود
 سماوات فرموده و تقارن حکم و اجتماع و توافقت بر سنده نقد نریب و زینت افزونید و دلیری تمام
 حد نام کتاب حسام در باره امام کامل آوردند که امام چنانچه لفظ آن دلالت میکند می باید که تفتیش
 قناس باشد و باب اتوال و افعال و هم می باید قایم با جور است باشد و سیاست و تدابیر انما
 نماید و جمیع وجوه و اوجب الانعامات انما باشد و اقامت حدود و فراموشی اعدای از انما
 کند و با کفار محاببات کرده حیانت و حفاظت دین فرماید و جناب محمد مجید الایمان ابدا
 بود با کائنات بحسب المؤمنین و غیره هم نظر کردند و فرمودند که بوسله و قای شان چه خرافات و زان
 عادیه اند پس کوی دگر انگلی شان دید نیست و لیکن عذر شان همین بس است که موفقات و نجات
 رطل بوق که دین شغل مطالع آن بر ضرر است وقت تالیف ذوالفقار که بعد از یکد و محمل
 بخداد الاسلام رود و اندیده بودند و بصیرت این شغل بران وقت نداشت تندیس سعادت همه
 شوخی و دلیری آموختند و دعا و نماز و کتاب و ستکری آموختند و دوازده ورق فقیه که در بقایه
 مجمل دوم جمع نمودم عیان شد که در تصنیف مصواریم و حسام و غیره مانده تفتیش آنجا مشعر و مامده
 جواب بعضی ابوالش بلا واسطه که بهر سیده و لاجرم توان گفت که بنمید راقه تقلید از رقیه خود
 جدا نکرد و بسبب شوخی و دلکاری برین جسارت و دل آرای عمل کردند و اغرض چنان بر تحذیر
 بنمید بلید چنانچه باید اطلاع یافتی بعد از تقریر سخنی مناسب که گویا نتیجه فکر او توانید و سطر
 چند می نویسم تا خود بخود عیان شود که آنچه مؤمن جاسی در کارگاه خود تار بود و تجدید تنبیه
 زیهار بر اصول و قواعد و سبب فضا بهر هیچ امامی از امیه بی فی احد من الانس و النالی الان
 منطبق تواند شد و درینهمی بجهت اگر چه نزد تقلیدین کجای شایگان باشد و لیکن در حقیقت
 همه را یکجاست و این قیوم از منزه چنانست که خلافت جناب سیر باشد خواه زمان نیستی
 زیر که عالم الهی و کاسه لبیک او در تنزه و مجالس خلافت انجناب راجی مغر و بیعی قرار داد
 با رضا حب الامر که غیبت هزار و پنجاه ساله که از غوطهای اوست چه رسد و آن سخنی گفته
 نیست که در احقاق خوشتری ذمیب اندیشه و بهم در کتب دیگر مردی است که شخصی شکایت
 است را در باره شیخین مقلین دیده که رخصه ایشان را بد میگوزند و مطاعن شان شبیه روز
 پیونید چنانست امام الصادقین جعفر بن محمد باقر رضی الله عنهم اجمعین حاضر شد تا بداند که
 که امام در جناب شان چه عقاید و دار و فرمود و با امامان عادلان تا سلطان کا ناعلی الموت

و اما غلبه فعلیهما رحمة الله يوم القيمة و برناطین کتب فریقین غنی نمی ماند که این مضامین باقی
 دیگر در کتب ایشان نیز یافت می شود و این طبیعت چندان مردیست که بیان نموده آن را هم و قریب باید بود
 و انتم از نظر زبانی مطالبات شهادت تملوب است و بتواتر انجامیده و بایات قیامت و قرائت شود
 و شایسته که بدید که غالب دین و اهل یقین را سرتابی امان امکانی ندارد که رخ بر درگاه شد
 هیچ عزت یافتنی چنانچه از علمای اهل سنت صاحب نوافض لقلب و قاضی بینین مثال نشان
 از اهل معتز و صفاء و تالیف خود با مجسمه طکره اند و اگر است برستی علمای رافضیه هر چند
 و رافضی شاقب را شدین را به الوصف که شدید ندیکین با آنکه کشش و کوشش بنور الله
 از آن در کتب معتبره مردیست که اگر بد کردی بطور نمونه قناعت کنی جزوی اگر کتاب تواند
 و آنهم از افتادات امام صادق علیه السلام و دیگر است از ائمه یحیی ناطق چنانچه در سقا سادسه
 از اصول جعفریه که در کانیست بنقشه شود و جلوه گر شد و عیان گردید که بر فقره از آن
 استیصال جامع رطب و یابس رفته از وقت مذیب محدث نشان یعنی این سبایودی
 با با فخر مجلس بلکه موین جاسی کافی و کافی است و لیکن هم فخریات و موعظیات راجع طلاع
 توان کرد و مقتضای قول شیخ طبرع هم از منت نوعی و در آن درج که بدیس رافضیه در خصوص
 میگردد چنانچه کتاب مذکور شوشتری بیان گوید و است که بعد القضا میبست جوان سواد
 منت از همان زمان از زمانی یعنی شیعه این سبایودی صفائی متغیر شدند و تعجب کردند که
 که ازین محامد که درباره شیخین بیان نمودی و در گرداب حیرت فرو رفته ایم فرو و در او انباشت
 پیشوائی کفار است که بعد از خود و جعلناهم ائمة یکن قون الی الله اما و الله الی آخر یا القوة اقام
 بتعالی و طول خرافات و تسوئل نفس و ازین مقام توان دانست که آنها عارفین و سرور و زوار
 بودند بلکه کلام و زمان است بحجت است و زنده البتة عادات تقیه را میباشند و تعجب میکردند که
 همه با حیرت آنجا بطریق عمل می نشانند و بسیاری از افتادات را در تندیب بدان راجع میکردند
 پس معلوم شد که امام ازین تعمیمین که بیکر و زور افتاد بودند تقیه فرو و دوازده نامانجات
 یافت و دوین سگان بقریه برداشت و برناطین تحریفه قمر واضح است که انچه شیعه حضرت را
 از قتل محمد رخیده از دست او تصب بلا واسطه بل نشان نیامده پس نبوت از دشمنان خاکی زیاد تر
 خواهد بود و هم نزد عقل و هم نفس متدانی با شرم و حیا کانی ذی انقار و ایضا حکم توان کرد
 که شایسته است تا ره طلاق حضرت احقاق تمامی را دیده باشد تا رعایت این تعلیم مذکور
 و باره امام نقل آورده و لفظ مومنین را و نقل نداده بلکه مسلمین را نیز نیاورد و در لفظ مومنین
 نشان داده و اگر اوست غور کنی رعایت این توسعه در قیود و تحدیدش جای بطور ظاهری که اکثر

میگویند که مذہب ما سنیست و ایران ما از آستان برای تعلیم و ارشاد انازال گشته و سنیست
 و تا ویب مردم بمجودان معلق گرفته بجهنم اقامت حدود و دفع شر و از کتب چهار دست
 سپودان انبیا مآت است که پنج رزم و پیکار بر ایران نواند شد و مردوان کفایتها فیض
 و جهاد و نقطه برای شوکت دین و غلبه دولت مخالفین قرار گرفته و غلبه دین بهم در استعمال
 کفار و مشرکین زانرا دوسعت و رو یافته چنانچه اسامی کفار بران ولالت دارد که را بآنها
 و شیعو دین و گیار دین در کلمه و فیض آباد از قدیم الایام شنیده می شود اگر چه زبان بی ثبات
 سموع شده که در دلی با وجود عمل انگریزی ممنوع بود و مشرکین رعایت آن نمی نمودند و
 از اسما و مشرکین عرب پرسیدند چند بنیاد و عهد آلات و لغوی و غران بران اول دلیل
 و لیکن سخنی در خصیصه یاد آمد که نام علمای سنت و پیروی جادین طور بخوابی یافت الا در بیابان
 معینه مانده که کتب مطبوعه و نامطبوعه مبین جالبی عبارت از آنست که بطور و نام صاحب کتب
 نامید لغوی و نامد آلات نهاده و نیز خیالی نگه ده که چون جناب زهر آن الفاظ را در حق
 امیر المومنین ارشاد فرموده که میدانی پس از رو افش باید اندیشید که جقدر توسعه و تنوع
 خواهند فرمود و گفت که اگر بنام و جناب را کائنات ایمان و منکر کفر و ایت کرد و کانی بنام
 عاجز و اما اولی الا بصار و قائده معین در تجدید امام انجیه کمون خاطر این و مدار است اکنون
 نزد و گیار آشکار شد یعنی چون معتقد از هر طرف دیده که آن قیود و رهنما بر حضرت ابراهیم و
 شعی آید پس منافق چنان اندیشید که اگر ایمنه مدی زیر این حد بعد از تکلفات هم بند فرج شوند
 بعد از آنکه بدان معنی که رخصه او عادی آن بر اسامی ایمنه بسته اند و اما می خود را بکشتند
 و خوشوقت شوند و در صدق آن بعلت تبلیس و اضلال است و انداختن اختلاف و در طو
 ر و افش که فرق ایشان بعد از رسیدگی نیست حتی که در اصول کلینی هم موجود از انیه که
 اختلاف در گروه شیعه انداختم فلا تعضل اما بیشکه تعلق بحديث جعفری با ماست و عدالت
 شیعیان کمرین دارد و پیش کتاب صاعقه حسامیه چنانچه باید زیب رتقم یافته و لیکن حکم لایدر که
 کله لایمر که جله حرفی از ان میگویم که بدو و علیهم رحی البواب اما بخت منتظرین رسک شود
 و آن اینکه قطعا و یقینا حدیث شریف جعفری بر کمال مدح شریفین قطعی و ایت می کند
 که نزدی بران در است نباشد حتی که خواص مرغوی عیانان دانستند و تعجب کردند که ما و شما
 عند بیانه و آن احتمال دارد که شاید تعجبین را خیال آیت باشد که امام و دشمن شایسته
 که قتیله ایمنه از شیعه نیز بود بلکه زانکه کانی الله و مع و غیره و سبحی انشاء الله تعالی فی قتیله
 حسن ابی ذر و این امر خود عقیدت زیرا که هر چه با بلایت از شد آمد و صاحب رسیده زبیر و

احوال کافی این طرح و موقع فتح است و در وقتیکه خروج این مورخین برای ایشان بود که تشریح القبر برای ملک و شور و شرف
 قصه های بسیار است که خوف غریب اطفا نبال مذکور آن مانع است و در نهجی مطلقین میشی در باره قدامی شکی که منقوره
 چندین شکل از برای اهل کمال اندام ایشان تواند بود و چنانچه بیان می آید در کتاب سامع حرام امام عمو و خاصه و سایر
 آن امام که جانشین و جانشینان و غیره میگردید و تفراسید و از دم که از در پی در پی میگذشتند آنده به بدیعی
 که پیشوایان امامیه مثل ابوجعفر و حق حضرت امام صادق را که بر حدیث فقه الاسلام کلینی در حدیث خویش از ائمه
 ممنوع بودند این مضامین از علی بن ابی طالب ترشیدند و با هم را از آن که در مذکور است آنجا حضرت امی برود اما
 مسلط گردیدند و بدین مایه مرده و لانج نده تن آب حیات ریخته و چنانچه رجال روضه المتقین بیان کرده اند
 حق نیست که اگر نفعی نسبت فایده داشتند و البته حقیقت مثال نیاوردند و بهر چه انکشاف رسید که اگر جناب امام
 شیعه بودند عقل جاویه تجویز میکرد که ما من سر فقه کلین عند الشیعه چنانچه از شیون مدد و حق و طاعت است از جناب
 مدد است خود شید میگرد و این امر از آنجا که بر شیعه انکار نشدنی یا بیل و امامی کرده اند و میسر است زیرا که اینها
 یا دیگرند یا خود را متفاضل زدند که امام الایم مکتوب را با الفاروق چون خود خواند و ملا و سطر خواند و توسط حضرت خبا
 عم جناب شرف الناس با جناب بر سر معارف و اندیشه سیله فرو ریشها و دشواری فرگشت و علم لدنی حقیقه بدل بعضی
 خود شد زیرا که برداشته کسی را که عالم از عمل و دوا و گرد و بر و کار و در و دوشی که انکشافش با خبر جناب که
 و نهج البلاغه و احادیث و دیگر جهان را که در کتب ساخت نمی که حضرت زینت و سایر کتب است مردم درین باب از برای
 بخلاف جلیقه ثانی که بقول مرتضوی ظلمش بود که در و دوات مرتضوی نقل این بدان مانند که ممکن از رنگ شبیه است
 کرد که دیگران را بر سر نه نشانیدند و اب سنا و قلیخان مبارز و جنگ ارمیس ساخته که در دعوات ملکی با او
 یعنی آیند فاعلم و یا اولی النبی پس اگر ما من که در شیعه بر حجت خلافت بود و او سخت آنرا از پدر خود و چون
 که فاجاس المومنین تقلید جناب میر و قتل و دانا و نایب و در بابش بخلاف آنکه ما من شیعی است و شریعی نامی باشد
 چنانچه قاضی در کتاب مذکور گفته اند که او بر قتل امام رضا کفایت نموده و فرزند را به مندیش است که امام محمد تقی بود
 بدست خویش بر تیغ میدید که شسته اگر چه با عیان و دشواری از آنجا که با او باشد کافی بر وجه الجراح و این کتاب
 بدان مانند که دشواری که از فحاشی و دشواری دعوی ابته انهار میگرد و در حقیقت بری بعضی از مدعیان مزید و لاس
 معراج توانی گفت حکم آنکه ما من تقریب با نگاه خویش و دعای فاضل و حقایق عالم را بر خیال کنی قومی را نخواهی
 و هر اوجه متهمان و متهمانان فرستاد و آنما سی پهلوان یا حیل بودند اما مهم شوی را که گفت که منم که در آن
 آلات حربی را بر جناب میزد و دوا شری از آن بر بدن مبارکش ظاهر شد پس ما من بدید آن چنان دست برد
 شد اندامش از زخم باخورد و خود چه حقه که اگر کتب مقالات و حقایق عالم را بر خیال کنی قومی را نخواهی
 مثل خلافت منافقین که هر چه از دست ایشان ظاهر و جورا بر حضرت امیر گذشتند چنانچه از علمه بر ملا وین فرستاد
 و آغا زود انجام را هم غلبه عین باید که داشت نگاه کن که اگر کان باشد فرمودی در راه اولی بعد از وفات حضرت

و تفکیکه مهاجرین انصار بر حجت صدیق اکبر شریف شدند چنانکه بگوئی و گفته اند که باریک بر دیات رضه از حق مفضل
 آورند و مومنین دوی الاصل با در البصائر و در قدر قبل ابلهیت چنانند که اطراف آنکه در او آمده که با بر سر
 و شیون را هم تقدیم رسانند تا آنکه حضرت امام حجاب و کوفیان را درین حال دیده فرمود چون شما خود سر
 سوگواری میجا از غم باید فرمودن که باز ابلهیت را که گشته در سو او و پس ساخته که فی الموعظه الحسنیه و همین بود
 حال مامون بعد از سر امام رضا حقیقت نیست که در برده دوستی ایشان چنان کردند که هیچ دشمنی نکرده و چون از او دوست
 دست برندارند تا آنکه کندی الی الان ظاهر میشود و مایه یقین میکند که اگر ظاهر شود و حق را ظاهر کند و در این زمان
 و طوائف اهل کشته و قریب این یعنی امور دیگر غریب است که این کلام که گفته فتنه میفرمایند و است شد و هنوز ستعاقبش
 بخوبی تفهیم می شود که مانند تعلق و دست لفظ اقتضای ناس که خطاب مومن قدیم و محمد جدید شد و گویا از ناسی
 حال از مومن بودند و شاید که سبب کسی تعلیکه کسی اتفاق افتاد که او را تصدیق بفقان حکیم شیعیه داده اند که مانی
 اساس الاصول انصافا از خود و دیگر کجا بجای که میباید که قائم مامور است باشد الی آخره پس درینجا اول جواب است
 اشاره کرده میشود که قیام طور و سیاست و مادی است و اجرای امر و دو عقل مردم و مدار و طوائف مهاجر و مومن ظهور
 و ساعی مشکور بلکه حکایت نیز یکباره در دوازه عالم اسباب با وجود و قیود و در زوایای نیست کوی دیگر و انجمن خیر
 که اگر غرض کنی تعقیب کنید که اندک و مدد و کور و امر و دست طوطی و کس یعنی جمع کردن افراد و شش اختیار پس اطلاق است
 برای امام طالع که خاتم الامیه است باینست از آغاز تا آنکه حال ایا هم بعد از بر سال حاشش مثل معنی است بجال استوار
 و در عالم مجاز خیانت است که بعضی خمر انقیاس نداردی و انهم در جواب تمجید اری پس معلوم نیست که دلداریم و غایت الامیه
 که منوب فتنه است درین تمجید یا دو و شش یا انشای بیک سلب ظهور بر طایفه که شش و دست از زیات برداشتن
 و شش خاصه درین طایفه نماند و دست طلال زدن با و فاجو و نبود در عالم چنانکه کس مین را نکرده و کس نیامد
 عالم تر از من بود که مرعایت نشان نکرده و درین تمام نظر فاعل اندک گفت که این اعتراض مخصوص دلداری است
 زیرا که محمد بن در بلاد ایران و دیگر اندازند با و تمام خیرین که این عیسای و کاسه نشان لیسیده و درین تمجید
 بتعلیق نشان گردیده پس حرکت بنده را خواهر احسان فقیر بخیر کند خواه در اسارت و لیکن بهر حال دلداری خود را
 درین سیر و سفر تنها اندک است بقول شمس دیده سحر و دل هر دست و پادشاه که تمام سیری به علاوه
 اگر از دوازه بخیرید و دیگر بتوان شرا و تنجینی تدابیر نوشته اند که امام را قیام مامور است و سیاست مادی است و اجرای
 و جهاد با کفره بخود ضرر و دست و شاید که امام معقول نیست ازینجی از سر سال هم در و یعنی نزد امامیه پس ایشان
 این وصف را هم بر کلمات شریفش ترس کردند و این چنان باشد که یکی بجزا گاهی بود که حد و از انجا را بنویسد
 و دیگری از بر و ن قرص خود را از وسط بیدای گفت که من در هم ادوی قرض تو سبکو شتم که سویی چند را بر سر خود
 و زخار با خود پیچید و تفکیکه این راه و دشوار گذار خود را بگذشت پس جمع نمود و گویی با هم و قرض از تنبش
 او کنم و توانم که گوش من می بینی و تفاضا میکنی بعد از این نظر بر سو و آقای مجتهد یعنی قاضی رطل بوق

بسیار گفت که از دو حال خالی نیست که معرفت امام بریت خواهد بود یا بتبیین اوصاف خاص و معرفت نام فقیر بود
 اول البته سده و ده پانچ بار آنگشت پس خرامه و هم سلوک نیست و آن بر دو قسم خواهد بود معرفت بلیات و معرفت
 حکام و آیه این بعد از تحقیق تفتیش و کتب کلامی بقتل و حضرت محمد و کتاب حسام قرآنی شاهوار شسته جانست که
 آویند گوشتهای غافلین شد و اگر اندک غور کنی البته پنهان میسر که خواتیات نسبت به رعایات بر جانست دارد
 و لاشک فیه سواد و مقام که بر حفظ و معنی آن موجب فرید نشان و شوکت امامیست که غضبش از نبوت و رسالت افزون است
 چنانچه انعم در آن کتاب بجای خود میباید و اگر بآلات و ترابین نموی برای آنکه مومن جائی در قیام مذکور و از راه
 یاد بخوده بیا نش نیست که مفصل چند کجایش یاد و در کتب مینویسد که هر بنی و هر دو نیست که جمیع این مناصب و سطوت
 لاجرم ضرورتاً و فدا کردن امور مذکور از زرم و تبه باشد که از امام انصافک نیاید اما مفضل باشد با بنیای مستقیمین
 از هیچ از انعم نشان نیز مثل حضرت موسی عیسی علیهما السلام که فعلیت در ارج شان در کمال و منوع و ظهور و در دنیا کلام در آن
 که امام مهدی پدید آمده است یا نه فاعلم و یا اولی الا کتاب تعلیم تظلم بر عیسان که خدام هر امام ضعیفان عالم
 که بر زبان قلم انیش یعنی حضرت مومن پاک جائی فاک بی باک جاری گشته و از راه شونی و دلگدازی و غیج و دلا
 و میری و وجود فخر و دگر که انباشتن پیچ میکشد و دگر که انهم کورچی کو را نگی به پیروی شان در افتادند و حال که بر رگان
 گفته اند ترس از ان زو از نشود پیشم تو هر چنگی روند اهل نظر از بی بایستی به چنانچه حال مقالات دیگران
 مثل صاحب پنج السد و لطاف او را شود و دیده یاشنیده با شنی الی غیر ذلک سن علامه المحققین الرافضیین اما اگر
 تحصیل اجزای حدیث ام خواری باید که بشنیدن این سطر مضاعف و فامی که سیاست تأویست است نیز بوقت نبوت
 بلکه تأویست میاست انون مردم مذکور که بنی آدم را لشکری مطیع و راکب است که برای تبیین و تأویست هر جملست گشت
 روانه شود و کار بر امر شریف البته آید پس تا که روی پیروی نیارند لشکریان امام و بال آنکه از اندوختن آماشال از
 او و عقیده مطابق اند سپید بود علی نیز بر دمه بجهت دست و ازین بچاره چه گونه متوقف باشد که تا زمیندان بفرستد
 صبحال و کلبس گری مثل و در زمانه موجود شده باشند و در تسویل نفس محروم انظر توان آور بخار و حق اعتقاد
 و تالیفات دیگر عرق بریزی ماکرده و در محنت قلام پیکر خنری خالی نموده و بی او بجای رسیده هر که خواهد او را
 نمایند او را لیگان لیگان بلکه حرف حزن بشمارد و اگر چنانچه با نام زمان از خصوص یعنی مکیاید محسوس و بود و جاتی یافتی
 و بسیار سست و رقی و حق انالیم پر و انخی و همت برای انتظا من بر گاشتی بلا و رایران که سائیش و عوی فرید
 و لا داشته چنانچه از حال سلاطین معنویه ظاهر است چرا ملک شان آتیه میشد و نوبت بمن ای و وزیرانی
 احاطه محلی و اصفا فانی و شاکر دانش میر میرید و مصداق لطائف الملک که چرا میشد و بسیاری از ان بزرگان
 مثل احمد شاه و سانی چگونگی آنکه بماند آنکه تا و ر شاه گشته شد و عودت که ان همیشه راه ابرائیان میزند و عود
 ایشان را تا راج میسند و صد با معول را بعقوبت تمام گرفتند که ده هزار تا و کوچها میفر و مشند
 محمود را اندر خان تعلقه بنوا در سفر بکار جمعیصینها که همیشه روزی او را در مکان بعضی از آن جبابه بدم و حال

لی که گوشت ششیدم و استمخ آن رحمت کشیدم انقضه بدست قوم مذکور گرفتار شد و مصیبتش بجای می
 که در سمرقند و بخارا و فرخنده که و شیروان بخش و راهم معدود من بعدا در رتبه خادم فرزند بعضی از
 حکام شدند و زنی استاد او در دبستان تعلیم تصاند به سراج از میان بلاغت و لطافت کلامش عاجز بود
 پس شاعر مذکور بعد از اجازت داد و انوشیروان و استادش باشا و صمد فرین گفت و طفل را یک و تانرا به
 زو و نه فرین و گویش کرد که چنین ملا بلاغی را اگر رفتی داین نواد محبت رخصت نه ایشان اختیار در بند و ستا
 کرد و بدو است از غنچه بطو و اگر بچکایات واقعه اعتمادی نباشد باری بجارا انوار صلی بر جوع مکن و بدو کارام
 منتظر که در تحسین همه فتو و حد تمام ذات شریف او صین انتظار است و نظر بر هر یکی از انان اشیا الموت تو با محنت
 و در نتیجه کشاکش عزم بر نگار خود و کلا و را خوان بی دم جعفر که اب لقب نهاده اند و جناب محمد از لایانی انوشیروان
 از و جو و بخواهش از نسل و بعد از سماع این لقب نیز که بر روی بالند که گفته اند این کشاکشی غیله طلبانی
 و زوئی و انهم بطور و بوم که سر لای پیش نیست امری نبود که در دو عاقل را نباشد لیکن و یکبار که در دمانی
 تیز و با یکبار که در ان مقصد یکا فی است که بوجه میراث مال صاحب لای بود و چون صل خاتون نرگس
 چنان محفی بود که شب لادت امام نرگسی اسم خاتون حکیمایه بنبر و تا بظهور او دیگر هر سه لای
 فرزند امام حسن ثانی و مور و ملا کلاسانی ست پس جعفر موصوف هم بر مال امام حسن عسکری سبب خوت با بر
 شد و هم نشین حسینی را در قبال آورد و و نغره مصدری و حلاجیدری با وجود و غیبت از گل نرگسی و سوسنی
 در صدر زبان بظهور آمد چنانچه کتب شیعیه بران گواهد است از ان جمله که جعفر مسطور که در بن خمر باصول
 شیعیه بود علی رسول الله و در شب و کشتی نشستی و تار با نستی و طعن و فواختی چون دعوی مکان کرد
 و انبوهی گرد آمدند و گری بر عمارت معلوم سمره او شدند پس کرسی ملکوت و دارالامانت خاتم الایم
 و آنوقت از دست رفته بود و در و اسلامیه و بلاد مسلمین و مومنین با چه نام توانی بر و انحضرت جعفر بود
 در همه مله فان عیانا و دیگر شخصی با لات حربی بر سپ نیز رفتار رسوا است و مکار و لیسوی او میر اند با زاد او
 هر چند جفا یافت و مرنعوب شد و باینمه مغدیری و حلاجیدری که در مقابل عزم خود همیشه صنادید در ایشان
 اوست و آن جمعی فایده و دنیوی که ستای پیش نیست از ان سواد که بر نام و کرم و فواوت نرگس کند
 و لایق تفصیل نیست تعاضل برگزید و لیکن حکم لایز که از ان مطالب کتب نقیصه و جمار و غیره گفته
 نقیصه نیز بر کلامی فاخته میشود انشاء الله تعالی تا از محل قصه این هم خرابی دانست که کتاب خلاص امیر که جناب
 امیر از عالم شود و علامه لایان شیخ ابلاغه میدانستند و میفرمودند علامه لایان ان اعتبار که اصدق بیست
 انصر که علی الکذب بحسب جفتک هم از ان ریحان و سوسن باغ صدق و صفایا هر گز بود یعنی فرمود که من
 بار دارم و این امام فرزند حیدر که صاحب ذوالفقار و عار و شناسا گوا را کرد و دوا نمید چنین رحم پرور
 نشین شد و مثل تاجان گوشه گزین گفت و ازین مقام این هم توانی دانست که اگر انکدر است نه شکر

بشیر و دند بر عتاله نماز کرد که چندی از من تقین را با وصفت دانستن چنان نواهی که با اهل بیت
 شدند و خدا همیشه می فرمود و تود در نصب می گیر که تعلل بر او داشتی و صاف گفتی که بابت خود که خود او امام است
 از من اطاعت او بکند بنا آنکه دین اسلام بتغیر گشت و عمر از فضل من عبادت لا که متعبد بود مرا هم
 گردانید این همه گفت و بی اندامی بنمود و ششتم تخریخ نمود یکی بزرگتر شد که این صورت کیست
 و که باقی است تا شنید که غیظ و غضب ان بعین یارب العالمین است در غایت بدامی گوشت و در
 غیظ و غضب می جو شد و می خواهد که تیر بزند و تقوی را بشکند که خادم ان پس دیو را بر حبست
 و صورت را در بند و مغل نماید و عقوبتش را در دود و دود را در غایت دوستی خزید پس سید این چه حال است
 قصه را عاده کرد و گفت ام و رضاهم ازین ملعون نجات بخشید گفت لا اله الا الله که تو خدا را ازین کرد و بدیخانی
 نزد این حکایت چنان باشد که اهل ظرافت و بعضی از تذکره با ساخته باشد و لیکن کایله از فرقی شیعه هم بود
 جناب میر علیه السلام چنانچه در کتب مقاتل است می پردازند و غریبه و ذابیه حضرت جبرئیل علیه السلام
 بر ملاعن می کنند و ذابیه از انما بشیعیات حضرت علی الله علیه وآله وسلم در هر دو جهان ردی
 خود را سیاه میسازند و حضرات اثنای عشریه آنچه در باره مصحف حضرت زهرا علیه السلام
 اعتقاد دارند که از مذنب غریبه کمتر است چنانچه در تالیفات کثیره بر او ظاهر قطعه خوانی باید که بمثل زبان
 شریا و نه ترست و اگر حکایت بعضی مغول و در نهایت بنده مکر شود میدارنی نفرماند بکام طعنه ابرام بر خاندان
 و بر که بتالیفات فقیر را مخصوص این دفتر اگر ادنی تلاش را بخیر فرماید مطاعن جناب میر معاذ الله بر
 اهل الفضول بعد از خود اید یا خست بقیاسات بدیهی که مطاعن خفا و در جنبان نیست و نابود است زیرا که
 مستطاعش خود و شش نظری و اینده بجای خود قوی و بدیهی و قس علی هذا مثالب حضرت زهرا و والد ماجد
 نیز صلی الله علیه و آله و سلم اساس مذنب کفره که استعفا از رسالت حرفی از انست پس باقی نماند مگر
 مطاعن واجب علی و بر کتاب کلامی رفعتی فخر ان ست خود جواب میدی و بتانی ثانی مامور می و در سخانی
 دلیل بر آن است که اگر خدا بر ان طهر حق نرود که عقل را ساخته و پر داخته هر حکیم را و اعلامت کند و ان
 می نبیه بعد ازین به بین که بیشتر افعال امی مخالفت صریح بقواعد عقلیه دارد و انصاف کن که و تحقیق عدا
 یر تا که لعل هر معروف و نهی عن المنکر فرد می آمد افعال و مجاین و حیوانات روی آن زمین ارشاد
 می باشد کافی خلاصه منیع و غیره پائیس هر کس برین عدا که تا بعین عدله اعتقاد و ان دارند قاه قاه و
 خاعبه و اما دلی الا بصار و ان متخیرات قاعده این رئیس المطاع در صور ام و در زبان کشیدیم
 حرفی از ان این است که قبل بخیا و صیا و فرزندان چنانچه تمام المرسل بعضی از مشهور است و علم اند و غرض
 و در هر در میگویی نفی صریح آن پس لعنت بر ان قوم که پیشوای او را در راه است و شرمین الیود و انصاف
 طر فرزند که گویند که ترک مرعوف و نهی منکر و جسد چوین عذاب است و حضرت ایما که بر ساهی هدایت مبعوث

بسم الله

شد و خود دروغ و شکار کرد و اندرین شیوه حضرت کریم زکاتی کافی و غیره فرمود و ازین است
 که حضرت دار و آوازه گرانی از هر دو طرف و خردای بی حد الاسور و قنعت فی البین فلخرج الی مکانا بعد و به باطن
 این که شنید سی و بار و صاحب الامام شاکر الله و عیبه و خاتون بر کس است که با سینه مشق ملین رفته را
 مانند یابیه باغ سر نمونده و آن مر است که قبل ازین بار شاره از جامی او اندر باب حضرت مرتضی رفته
 به خاتون قیامت قاطعه رفو است که رفته را پیش آنکه از ازل مردم بعد از او و کوفتش وظیفه لغت
 است عمل در راه و بهوشن برین بود و الهامی سوافی متنا کشتی سے خوانده این اشتباه هنوز شادان و
 فرمان اند و بر عیوب فانی خودی مانند و بهر و تمیز به حیاتی خودی مانند و هنوز درین خیال اند که این بهر
 امیر در باره پیشه ایان شیعه سیاحت افقه السنه نقل بر علوم لدنبه لو چنانچه حضرت خضر کشتی سلیم است
 حال آنکه اگر کتب اصول به بینی عمل بران حضرت امیر را کی یا سیتی کردن که مقام درجه و شایسته کلیم اند بود
 بهیه بر صدق علمناه من لدنا علما فغلبه الله علی من مال الی مدینه کیم حال امیر و طشت از بام باشد
 و بهر شیخ خود را و امام محمد مدکور صادق نیامد نائب و قائم مقام او را چه حاجت دیگر ذاتیات امام است
 نقل از کون دریر که حاجت و قتی می افتد که صورت اشراک پدید آید و چنین جوهر ذاتی و بهر سببی
 نیاید اکنون بر این تمیز اوجه احتیاج خواهد بود که دیگر از اعتبار شسته تلاش کند و راه اطلاع نماید
 کشتی و کوشش نماید پس همین قدر کافی بود که امام بر اصول این سینه نامد کسی است که بر دهیا از
 روی خود بر و در و لغو و فساد پس کفرهم و از اشغال ایقاعات دیده باقی که صاحب صواعق حرقه و بلورق
 سوزنده و مضایح الروافض و نهج السالطه خواجه نصیر الدین سید نصر الله کابلی فصلی بدین معنی نقل
 در صواعق المضایح الخاوی عشق ان ایمان الروافض لیس بایمان بعد ازین از غنا شروع کرده
 و کفیات شان بیشتر و و چون نوبت با ما میر رسیده اموری از ایشان نقل کرده که از میان
 عرض عظیم می لرزد و امثال ان کما شان بهیچ مسلمانی سرزند حتی که روحی از آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 بار بار صد مرتبه یافت و هم مجاوله و مناقضه که رب العالمین بیا که هر ندی بران شمشیر اشد شاد
 از مایه که علی را شنب کن و حضرت فسادان را بنگار بر بر شمشیر چون بران شمشیر که در آنکه
 چون الله می ان هو الله و حی یوحی ایس ضرور افتاد و ناگزیر شد که رب العالمین احسان کند
 فایات خود یقین کردن و منافق و مصالح بر و در و یک ماده جمع و استن ال خیر و انکما فاعله
 الاوراق کتاب من سلا العتال فایات این المعنی کتابه التسمی بالروضه فانکما بقول الله و سلا انکما
 لاطر و بهر معنی انما کون و کاتب الحزب من ان کفایات را لفظ با معنی که مشتمل بر سلا انکما
 نهایی نیست و اگر هست ناظرین و ساسعین بدین اوراق که بفارسی سلیس نوشته شده و کلامی که و بار
 کتب دیگر نمی مانند انشا الله اتماس و و را هر کیه سیاحت متن بود از حد نام بر امام خصوصاً

صاحب الامر و فصله که مقوم مامیت بدست آمد یعنی امام براسه ربانی مکانی حمله حیدر سے آغاز و
 و براسه خلص مام مکرمه معظمه برگزیده پرواز و دین وصفی است که بالاتر از همه باشد و گریه و زاری
 و فریاد و بیقراری خاتون نرگس برین امر مبنی بود و است که اگر صد سال بعد از رجعت بگرید در حق آن
 مستغاثه نمید تواند بود و از باب ندم اوست بدلات حال انجمنی که بعد از رسدین کن نیکوین
 شده باشد و ایضا تو بزم مهر سے من بکدامیر سپهجمان الدنایان پیچاده در عشق امام حسن عسکری
 چه بچشم کشیده و چه با یادیده حتی که سلطنت روم را گذاشت و از ان عیش و کامرانیها دست برداشت
 و اواره که ده و دشت گردید و بر فروختن خود و انهم دشمن قلیل را خفی شد و رفیق یعنی فروخته شده خود را
 ترسانید که تو باین قیمت قلیل مراد است و کلیل امام نفی نمی فروشی من در بلای خود میکوشم من بعد
 و انظار معاودت این فرزند سعادت من چه خاکستر حسرت بر سر نموده بخت و شب و روز خواب از
 بر و چشم بخت که اول خضت نمیدند که تهنیتش بگویم و عزتات آرام و مساحتش را با قدام
 اقام بگویم که رعایت نگاران محنت اندر دولت را اندر تو در مقام عیش که سر ادب سرین است
 باشد نقل میکند و در مقام قائل بعضی اشعار است فی غزوه فعلی نه پیای نه حدیثه در کوی تو بستند دریا
 صبا از ان ترس هیت خاتون نرگس ایامانی نیست که اگر صبر کند و امن از دل صبر چاک میشود و اگر او
 و فغان بر زبان آورد سبب گرفتاری میکرد و نیز مستحقین و منافقات و مزورین رعایت میکرد
 باز را می خویش که سیاب اندر او درین هیچ تناسب ندارد چنان ابد است نمی برد و نه ازین زندگ که بهترا
 سکرات الموت بود و بخت می یابد پس بخت اختیار و مقام چنانکه در پیش بردار شهر مشهور بدین طور
 بزبان خامه میرود و علی و در سیاه نرگس خاتون تماشا کن که روشن ساخت و نور دیدار اش
 چشم سحران را بپوشانکار گمی زمانه را به بین که او در عظمه و قمرش خون می دید و هر یکی از نگار
 آن بود و توسط سفر بعد از حال آنکه این چنان باشد که خدای عزوجل درباره شان فرماید **فَلْيَاكُمُ**
صَاحِبُ الْكَرِّيَانِ **فَلْيَحْضَرْهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ** که ثبت هذا المضمون من حق الیقین و متوسط
 بر دلین و راجع و دوازده نیکمید و ابل رعایت مرفوات کسیدای خانی را بر کرد و اندر کام سفر داده
 از غیبت امام در ماع دین چه با فعل و شد و شد کرد و دهاسه زاده که و بنگر است چکه که نمر و
 عمل که تو شد کرد و دهکاش همه بخت نبد کاشته را بچشم و کلام و در خود و در نصیحتا نتوان
 ریجان ترتیب داد می تا خوش مصیبت بک میشد حاشا و کلام او میاد انجمنی چون حال برین منور
 است و خوف الطاب و پیش و ماست لا عنین و در پس بنابرین توجه را از دست گذاشتم بچشم
 انجمنی بمقتضای الطاب چنان بود که خاطر است و انهم بنوع افسوس و خیر خواهی که اگر خاتون دران
 وقت سلاح می یافت حاکم فوج علما مان خلیفه را که هجوم کرده بودند شکست بلکه رخنه نیست

[illegible]

که آنحضرت اوم تاجناب خاتم کسی چنین زارنانی از پنج سنگاری بدین بنیت مجموعی نکرده باشد تا
 بحدیکه هر که از انیمه حقیقه میشد وصیت میکرد که هرگز بر حرف و حکایت این منافقان گوش
 نباید نهاد از عواقب و سختی و عربی و فارسی بر و آیت شیعیه ابن سبا یهودی کالمش فی کلبه است
 و اعجب که چه اید بر آنسازنی فی مجله فانی بجمع و جوه شل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 و احبب الالماعت و معترض طباعت باشند و علما و اقلیای این دو دمان عالیشان از آن
 بزرگان تخلف نمایند پس ثابت شد آنچه اهل حق گفته اند که کسی در اهل بیت مثل حضرت مصمم
 و معترض و الطاعت و قس علی نذا و اصحاب نبوده و هر کسی که بمرتبه اجتماع رسیده در تقلید دیگر
 نگزیده و بحث تخلفات شان قبل ازین از کتب معتبره شیعیان یعنی آنی گذشته که حاجت بانها
 آن باقی نگذاشته اما اقامت حدود تعذیرات پس ایراد آن تجدید مسطور در وقاحت محبت
 از آن بزم زیاده ترست زیرا که در جمیع کتب اصول که شایان و خواص امام مفقود در ایا کرده اند
 مثل سجاد و تراجم آن و دیگر تصانیف جهانیه را نصیبان مثل شیخ حارثی و شیخ طوسی نوشته اند
 که چون جمعی ایشان بمرتبه متصوره گزرند اول دارو گیر او بر جده ماحده و برزگان نش باشد
 با وجودیکه کار بشیعه بانی مبانی محشوات ابن سبا چون انکار بر اینه در نی مقام نتوانستند کرد و در
 حق ایشان گفته اند المسمکون بسائر الشریعیه پس خیر شیخ مجذبی و عبد الله بن سبا یهودی
 پیش کسی که مدعی حدود و تعذیر بر ایشان تو اند شد معتمد احمق تعالی در کتاب مجید فرمود آنچه دلالت
 بر آن قطعا دارد که اگر ایمان نمیداد و معاد دارند باید که بر افت و محبت نظر ندارند پس ظاهر شد که
 اگر امام ترک حدی نماید بعد از نبوت محل امامت اوست پس رسول خدا با وصف یافتن
 سبب جد اگر ترک حد نموده باشد در باب حد لایقه معاذا الله بسبب عشق و عاشقی با وجود دیگر
 در جبر رسالت کجا باقی میماند مثل مشهورست رع چو کفر از کعبه خیزد کجا ماند مسلمانی و بی ضرر
 بود بطور وصیت میفرموده یا علی اول این کار کن که مصداق **اَلْخِیَافَةُ کَوْمُهُ لَکُم هَسْبُ**
حَقُّکُمْ که انجباب وقت نظرم بود مذک از کسی پروا نکرد و سر ز نش فدک جدا که گردانست حال
 سید او صیبا و شخین که برین برای طرفداری و خیران خویش گاهی برخاستند بلکه در حقیقت
 اخیر سی و یک نفر قاصد و او شخص موجود هست که در وقت شکرت خجسته و در امور خانگی بنا و سبب
 و تقیه و توبه و درستی حضرت رانیه مار نیلگامشتمند و چگونه معین و مدد کار حضرت
 بنام شده که اسب و اسبالت ازین جهات بی بودند پس ضرر و شد الماعت شریف بزرگوار
 است که صاحب جمیع البیان نهی نویسد و جمالی نداند که در آن گفتگو کند که اگر رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم و دختر شل المومنین حفظ او دختر نمود را بجز و تعریف گشته

الغرض چون خاطر واری خلل اندازد و ایمان دیگران در رسالت و ختم آن بطریق اولی
 معاذ الله و لیکن این امور با کسی توان گفت که رسالت را با وجود مخالفین با حضرت
 رب العالمین و دست برداشتن از آن چنانچه بار بار دانستی نشانی بر اصول دینا بند و انبیا
 معلم ابن معلم که در حقیقت معلم ملکوت بوده و علانیه حکم بوضع اجناس و یحیی ثبات رخص
 کرده کما ذکر صاحب لاصواب لزوم انکار رسالت و از تألیف دیگر اکابر رخصه اثری
 از آثار روضه و افترا بین در حدیثی طویلی که امام حسن در معامله بیم و شرای نافه همراه امیر المومنین
 قبل از جنگ بدر بود و این مجتهد حکم بصحت آن مینماید از طعن الرابع تمامه ما فاعرفی ذلک البیان کما یستلزمه
 وضع الاجناس و الحاکم بصحتها بذات الحار و هر گاه استعنا از رسالت بدین شد و مدیون و الله و آیات
 روضه حارثی شکی هم دلالت بر آن دارد و محله امام سین و هم مدعی آن در تألیفات
 خودش باشد و تفسیر صافی نیز انض در آن بود پس چنانچه خلافت جناب امیر بی حقیقت
 و بله معنی باشد که انض علیه الرطل بوق فی الجالس متبعاً لعلم الروی فتن علی هذا حال
 الرساله و روایت است و یسئل الله عن الثقیه انک عشق و عاشقی در نهاده خود و جنون است که با رسالت ممیخ الاجماع است
 و هو الظاهر عند العقلاء تکمیل المقام و تتمم المرام به ان علمک الله تعالی که جناب مومنین جاسسه
 اگر کما فی کفینی را بمطالع خویش می آورد و باب نادار را بخدا اصولش که از یاد او در روزگار سپید
 و معرفت خاص و آثار امام است و سر مایه افتخار و در کتب ایشان دیده باشد که برین نوادر
 پیشتر حواله می کنند یعنی حضرت امام رضا که در افادات خویش حالت منتظره بانی بگویند بیان افاد
 او صحت از ادبیات و ضروریات امام بکمال اهتمام پرداخته میکشاید و هیچ حاجتی نبود که تجدید شصت
 برادر و بلکه بر اصل و زریه کردن را وی افتخار و محققش را بابا یثقی انکار و ان بر روایت ابو محمد
 بن العلاء قال کن مع الرضا بمر و فاجتمعنا فی الجامع یوم الجمعة فی بکة فمدنا فاد امر الامامته و
 ذکر و اکثره اختلاف الناس فیها فذات علی سیکر فاعلمت فدخل الناس فیه بستم ثم قال ابی العزیز
 جبل القوم و مدعو عن انهم ادیانهم ان الذی غیر و جبل لم یقیض نبیه صلی الله علیه و آله و سلم
 له الدین و انزل علیه القرآن فیه بیان کلماته بین فیه الخلال و الحرام و المند و الا حکام و موم
 ما یتبع الیه الناس کلا فقال غر و جبل ما فطن من الکتاب من شی و انزل من جهة الوداع و
 فی اخر عمره الیقین الذلک لکم لیکم و انتم علیکم بقیة و حیثکم کما کما سلام و دنیا و امر الامامته
 من تمام الدین و لم یفرض من لایته معالم و نیم و اوج بهیلم و ترکهم علی فسیب الحق و اقام
 نعم علیها علما و اما و ما ترک شیاً یحتاج الیه لایته لایته من نعم ان الذی غیر و جبل لم یقیض نبیه و شی نقد و
 کتاب الله و من روکت بل الله فکافر بل تفرقون قدر الامامته و مخلصا من الامامته فیه زینها

ان الامامة اهل قدر او اعظم شئنا و اعلى مكانا و امنع حاجتنا بعد غور من ان يلقبوا الناس
 بعقولهم و ينالوا بارئهم و يقيموا الاما باختيارهم ان الامامة حفض الله بها اهل البيت
 النبوة لاجل حاجته ابي الافكار فاما فيلسف الانسان بل الحيوان قالت غلو وقد رأيت انفسهم
 الى غير ذلك فكيف اذا خبر النبي و الحجة مرتبة ثالثة و فصله شدة قهرها و اسنادها و سكرها
 فقال ابي جابر عليك السلام انما فقال الخليل سرور اربها و من ذريتني قال الله تعالى
 و تنال لانيال محمد بن الطالميني فاطلب هذا الامامة كل عالم اسلم يوم القيامة
 من الصفقة ثم اكرم الله تعالى بان جعلنا في ذرية اهل الصفقة و الطهارة فقال و بما لا
 يحصى و يعجب فانه و كما جعلنا صالحين و جعلنا الجحيمية يهدون بانفسنا اوكيفنا انهم فعل في
 اقام الصلوة و ايتاء الزكاة و كانوا السالكين فلم ينزل من ذرية شرا بعض عن بعض
 ثم انقرضت و رثها الله عز وجل ابي قتادة بن شمس ان اولي الناس بالارهابهم للذي يوت
 انبهم و هذا الذي و الذين اصبحوا الله و في المؤمنين فكانت رفا حصة فقلنا
 علينا باسم الله عز وجل على رسم ما فمن الميراث في ذرية الامم و الذين انهم الله يعلم
 و الايمان بقوله جل و علا قال الذين اوتوا العلم و الايمان لقد نديم في كتاب الله ان يوم البعث نوفي
 و علي خاصة في يوم القيمة اولي ابي بعد محمد فمن اين يختار به الا بالجمال ان الامامة هي من
 الانبياء و ارث الاوصياء ان الامامة خلافة الله و خلافة الرسول و مقام امير المؤمنين و ميراث
 الحسن و الحسين ان الامامة نظام الدين و نظام المسلمين و صلاح الدنيا و خير المسلمين ان الامامة
 ائمة الاسلام النجاشي و فرع الساجي بالامامة تمام الصلوة و الزكاة و الصيام و الحج و الجهاد و توقية النفس
 و الصلوات و الصلوات و الالحاد و منع الشغور و الاطراف الامام يحل خلال الله و يحرم خارج
 و يقية من الله و يذبح من بين الله و يدع الى سبيل الله بالحكمة و العظيمة و اجتهاد لباغته الامام كائنه
 الطائفة اجملة يجوز ما للمعالم و هي في الانبياء جميعا و ما لا يدعي و الا بصا بالامام البكر
 و السراج الزاير و النور الساطع و النجم الماوي في غيا بره لاجي و اجواز البلدان و التقار و
 الجار بالامام اما العزب على نظام و الدال على الهدى و الهدى من الروي الامام النار على
 اليفع الحار على به و الميل في المسالك من فارتة فما لك الامام السحاب لاطر و الغيث
 الباطل و الشمس المصينة و السماء الظليلة و الارض المسطحة و العين العزيرة و الغيرة و الروضة الامام
 الرقيق و الوالد الشفيق الاخ الشفيق و الام ابرة بالولد الصغير و مفرغ العباد في الدابة لنا و له الامام
 امين الله في فائده حجة على عباده و خلقته في بلاوه و الداعي الى الله و الذاب عن حرم الله الامام
 المظهر عن الذنوب المبرر من العيوب المحض بالعلم المرسوم بالحكم القام الدين و غير المسلمين و غيظ

پاره پاره شود و دست بردارست چنانچه در غیر مستغنی شد پس در حقیقت طعن قهر طاس بول
استغفار رسالت است که کفر کفر قوم محدوم چه نسبت این امور بجناب ختمی مآب البسته
معین کفر می باشد لاریب نموده و انگاه در روز و اوقات چنانچه از طعن المراج تحقیق عادل و بیضف
مجموعه فاسد و زمانه که حالش از سابق معلوم گشته یعنی فاضل مداینه بوضوح علی بن احمد که در
پایان روز مجرب در فاضل اصحاب حضرت بگلگشت جنت خرا میسر حالانکه بعد از نزول عصمت
یعنی قال الله فیما یشاء من الشائس که در غیر اتفاق افتاد و قیغه نزد مجتهدین مذکور زمین را جزا
نخواهد بود پس اگر چه قبل از ازان قیغه عمر شریف بسر که دزدان از رسالت اتی نماند یا قیغه انجناب
چه جاس است که متغیر بر آنست و هر چه میسر جسد او احوال کند که با تکیه بود با طراف طائف
در فاضل وقت طلب قهر طاس مکرر امامت مرقضه و تبلیغ آن که موقوف علیه این باشد
البته واجب تر بود که اگر آن را بیان بعضی نمایند مقتضای غایت رسالت رسالت کجا ماند
پس نصیحت معین و مترابست مکررین و او غلی نخواهد شد یا دنداره که کفار قهرش مخصوصا ابو جیل و ابو
حضرت را سنگسار کند که میماند مجمع بیان و هر که انجناب در تبلیغ رسالت قدوس و دستور لاف و در بیان
چنین غیر بالفرض فلان منع فاروق متمنع تواند شد عین خیال است و محال است و بنیان با الفرض چنان
در فضا اعتقاد دارند و نیز بیان معرفت اند بعد م بیان و در ذکر دین قرآن مجید یعنی امام کافر شدند و حبیب
الجماره و باز تبلیغ رسالت را و در مذکور متوجه باید شد که حضرت سفر آخرت اختیار کرد و گویان فرخ
برای است خود نشانده دین و واضح گردانید راه سقیم و نصب کرد امیر کبیر را علم و دانش و نام فخر
را محتاج نگذاشت را اسم گوید که قطع نظر از آنکه جناب سید غیرم در هر کفر بعد از امامت و شکران نصب
امیر مفسد فلا فتنش بیان کرد و از قهر کفر و ارتداد و غیره چگونگی بطیب خاطر امیر را علم گردانید
این امور در مشن و اطفالان هم می دانند تا بچو اندان و پیران چه سید این علم دعای است خالی از لیلی
بلکه مخالف احادیث که مجابین و انصار مصداق قوله تعالى قل لا یجوز لکم ان تاتوا فی دینکم و لا یجوز لکم ان تاتوا فی دینکم
بودند و در حدیث مولات در آن مجمع عظیم گفتگو کردند که بر آن است که ایاد بوجوب محبت مراد است
یا امامت و یا محبت اجماع بیان شدند که گفته اجماع و غیره من الاسفار را نیست حالی اجماعا بیان
پس چه گمان دارد بدان قواخل که خدمت شدند و بطریق نبوت خود داشت و دند و در حقیقت بسیر
از احادیث که نمودن از انرا کان از انجا میسر و تفهیم است و بطریق مراد است نظر باریل دارد و در حدیث
قیاس است زیرا که بطریق احادیث نزد فقهین کتابا نقل علی کبر است که گفته تفهیم است که کوس
باید که همه تابع کتاب باشند و اگر حدیث موسی امامت مراد باشد توان گفت که رسول خدا امام
جمیع انبیا بود و جناب مرقضه پس صدق در استی در منجی اجماعا گویا و اگر کوی و فقره که حضرت

تحسیر آن خواست در صفت آن که یکتا شکر و ذریه یقین مردیست پس معلوم شد که رفع غلبه
 شد گویند قطع نظر از آنکه شکر الهی و دوستی که اثر نا جوازش و در کتاب حق موجود که مطلق عام است
 ترک واجب باشد یا غیر آن و امر و میوه باشد یا غیر آن قال الله تعالی فان وجدکم هذا لا تفتکروا
 و چگونگی بعد از تکلیف دین و ملت تو همسب باید کرد که واجب باشد تا نماند سعاد الله چنانچه بعد از امام
 کرد کتاب الله است و آن منضم امام که صد است علیه بر دفعه اشکال عظیم است که گویند ترک امری
 که واجب تر بود و کالای نه با خدا یا مکر تقلیدین و جمالی امور گویند که رسول خدا بعد از آنکه جناب امیر
 کفن شریف را محکم در گرفت و تحریک و او تا بدینا رجوع فرمود و جمیع مشکلات مشکلا را حل نمود
 تریاق چگونگی بر طاق ماند و نمیکند چون اینهمه حال تفصیلات و عظمت بود و نیز از جناب امیر که معلوم شد
 زمان قدیم داشت آن سوسو غیر از الوجود را که تائید یافت و دفعه شش نظام است که حضرت رضای فرمود که آن اقل است
 در قرآن و موجب کفر است پس هر چه حضرت را تحسیر آن در قرطاس مقصود بود و هر
 اظهار آن جناب امیر چگونگی آنرا مخفی گذاشته باشد بعد از این را در حکایت کرد و که هر کس
 کند که خدا وین حضرت را کامل نگرداند یا دور کرد و کتاب الله را دور کرد و کند از کافر است بنده
 انقاد است که آن قوم و انقض اند که گویند بطیب روح و حاشی تریاق فاروق را بمنع فاروق همراه خود
 بجهت برود و هر که حضرت تنوا نیست و صیت را نوشتن و مریضان امت را عنایت کردن و صفای
 فایزین تمهیدات بود صوح پیوست که بمن کتاب الله اعتقاد بر سر ضرورت و هر که آن را
 رد میکند نمانند الله بهی می نماید و نقد دین و ایمان را درین محله از دست می یازد
 و هر دو جهان خود را رسوائی سازد و حال فاروق بر مرداضح است که مان و مال خود را در
 در تکمیل دین فدا ساخته و عمر عزیز خود را در صحبت رسول خدا بسر کرده و کتب رفیع فقه
 از صا هم و اضح است که در حق او ندانند و داش بدرجه امتداد رسیدند فکیف که کثرت علم و
 بعلم برادرش محمد بن افتخار و او در کار مادی نیست پس بر ظاهر است و نمونه مضامین شان را که خواست
 کتاب اعتقاد رجوع بفرمان امام فخرات متر آن پس مجمع البیان و مجسمین بر دو مقصود است که
 و منیم مع ان معایف الا لافقه الا فقهی علی احد المسم حقه ان لكل لفظ سبعین المعانی المعانی
 که آنست تالیفات انا علاوه غیر از حدی که بهر برادر و هر شش بتدریج است آن مجید مجید و دارد
 س شود حقیقت که دعوی جامعیت معانی آن از الله بهی بر اصول رفته تواند کرد که کاسته
 سنی تالیفات و انا و احاطه است ذکر که کما مر التی الاشارة بینها و درین مقام که بحث قرطاس آن
 و لفظ مستبنا بر زبان رفت و از اینجا هم با سبب ایمان شد که این اعتقاد باریشاد امام زکریا
 را بر ضرورت است و هر که خلاف آن اعتقاد کند کافر است اخباری باشد یا اصولی

[illegible]

که اگر کسی موی بر ترپرم پوشد و تا بقی بسوزد و پریم پس بپزند نان مذکور هنوز در نقره
 در دو اصطلاح حواس خویش را مانند دست و پای خود گم کرده اما پایه علم پس بقول
 بزرگان سه توان شناخت بیک لحظه از شمایل حرد و گو که تا کجا شرسید است پایگاه علوم
 حکایت چند سی از طلبه در مذکره آغاز کاینه بحث میکردند شخصی عاصه بند بار تبه بلند میان ایشان
 بود که پرسید که در همه کتابهای فن دیدیم که لام چار میباشد بسبب پیست لبعج
 با و صفت لام منصوب است پس منکری کرد باز سر برداشت و گفت این اعتراض
 خطای محض است زیرا که محجور و منصوب از صفات لفظ است نه معنی پس چگونه
 محجور و نشود و اعتراض از مراد اهل حل و عقد علماء و شایخ اند که حال محتار خود
 را انیک میدارند از این جست بود که جناب سر تصدیب خلافت خود را
 بر اجتناب از بدین موقوف نمود و کما مر تقلا عن کتبهم است ادراک عصمت و ازگاه از اولاد
 ساموت کاری است پس مشکل پس از بدین بدین بالیتی سوال کردن عصمت مذکور را
 که چگونه دانستند و بعد از آنکه جناب امیر تاشای عجیب دیدند و در تفتیک برسد منابر
 نسبتاً بر جناب سیده معاذ اللہ کردند و تا زبانه باز نمود و پناه داشتند تا آنکه مقلما غیور
 علل شیخ المشایخ رفض و تذکره الامیه موجود و زار ناتی جناب سیده از دست مر اقصای
 شیه از زمین با ستمایانند چهره جمالی اخرا فی حق الیقین اما مرتبه عصمت موه و فیه مثل کوه اوند
 بود و لا یحیر که العواصفت تم این کانت البیاض و النصوص علی مایه غیره الامصوص و درین چه
 شک که تا این امر تبه امانست چگونه تواند رسید بکفایت که در امانت حضرت خیانت کنند
 و جان و ناموس بقتل سید البین را نگاه ندارند و آن جناب چنانچه این زار نالی در دنیا
 فرمود و پنهان و فرشتکایت پیش حضرت در عالم برزخ اسباب بار کشاید بدین قدر چیده شود
 که روز رستخیز محضت رو بروی پروردگار فرماید و اوراق روز ناهمیم مباحدا
 یگان یگان باز نماید که ستمی اک کتاب المسد کور و درین مقام نظر بفهم و ادراک
 عوام طلبه سواد میست جواب طلب که صاحب بزرگی علل الشرایع و تذکره الامیه را دیده بودند
 که خود بهر هزار سال از صدرا دل تمیزات و تالیف آمده جوابش آنکه کلام و روایت و احادیث است
 نه در خصوص تالیف صدوق و غیر او در علم است که معانی آن احادیث ایماز جناب امیر باب مدینه علم است که
 ایماز و ذکاقتند و او از جناب سالتما به چنانچه اصحاب فرض هر جا که این شبهه عوام بود بدین فقره کافی خواهد
 باز را قسم اوراق بجناب اوسمی نابالغ میگویی که مقام بنوت و جایی ملک و سلطنت و کرامت سلجوا جاده
 باز و اهل بیت محمدی علیه و علیهم و آله و سلم و این بزرگان منع نشد از انذار و توبه و توبه

و بالا فصل و غریب الهی نخواست که کسی بر زبان تواند آورد که حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم دنیا طلبی بود که در عاقبت کار سلطنت را در خانه دختر خود تسویه و چنانچه
 غیرت مذکور نخواست که چندین روز در مطلق بکلیت نشیند و علم و ادب آموزد که امروز را و سه
 روزه کیش خاصه حضرت را درین حدیث پایمال نمود و اندیشه بدالحال و اثنای التذوق فی قعر
 کتب نشیب بعض امید که باقر المعلوم و کاش مبین انجم باشد نه غنیمت می آید که وی
 این ثایفه نه بخار باید و دید که یک را از اسباط بنوی تمس مرا بت بالاستیغاب بپیشند
 و اولاد دیگر را از علم هم و ایمان محروم گردانند و علی علیه السلام بر آن اتفاق کردند
 آن بذا شش عجب فیکینیت که حنات رسالت یقیناً بدانند تقرب
 خلافت شینین جت و با بطل آن بگو شد چش پش در سخن ابیسان
 و جبار است بر تیب و خلافت قرآن مجید بمل آور و گران آت و ریز
 بود باشد و یوم و یوم بنی بدان نیرند که یا ایها الذین آمنوا عرض عن هذا الله کذبا که کفر بک
 الله کفر عندک کفر و قد اگر قرآن مجید لایق استدلال نباشد در هیچ الحق و احقاق فصول
 اعمی منقود که حنات بنی بعد آئی غیر حکم و غیر موجود و آنچه را وی در باره حضرت
 و جناب امیر لفظ خاصه بوی تیره مانده الاثراک آورده مگر فرق انیت که اول را بدیسی
 دانست و اقامت دلیلی بر آن نتوانستند بخلاف ثانی لحرف دلیلی است که بوی اسلام
 مسلم در آن نیست بلکه بر طبع ندارد زیرا که قسم رسالت را بر زبان از خود پس باشد بجهانیه
 و اولاد و محبا و کما استرنا و انک غایب من البایة قد لک المساب اتباع حضرت خلیل
 رسول من است و من مستمر و بر شریک بود و چنانچه هکذا فی الذین آمنوا انک انما یقرایه
 برایان مرقنوسه و در نزد شیعه فکرمین قایم است بر اسامه خافا ستفت بین زیر لایق و بر لایق
 ایمان شان با عتد این جناب امیر و حضرت امام معاوی و تعصیق دل و دست از زبان در
 کاسه و ذکر اصول مشتمل کوه الوند است بخلاف جناب امیر بلکه باطل و لاف فاشه نقطه این
 مرغز و طور حضرت خلیل را فقط اصحاب ثلثه متبع شدند که کس از آنها اقیقه نشود و ندانند و آنچه
 دیدن حجیم مزد پس باید که چه عارضه وین جا بل آن باشند فقط جناب امیر مکر و اولاد ایلایش
 و فرزند آن حضرت رسالت بوده اند و حال قلا و در بر چه کس از کتب متدبره فضا طشت از زبان که
 معبد از دوسه و استغفار از رسالت که عین کفر است معا و اند بر اصول اهل کفر و افاق
 افتاد و اگر از خوف مالک لک حکم بر سبیل اجماع بر زبان رفت در حدیث حوالات بار خدایا و فوات
 خارج خطه از آل عبا بر دس کار آمد چنانچه الله الاسلام رفعه و کلف بیان نمود و عاقر و اما و اما

پس امتحان راوست رئیس الاسرار بکار بلکه اختیار مار بعد ازین راوست خیال نکند
 که مقدمه امامت و ریاست خطه آسمان است بلکه این امر در سایر حیوانات هم معاینه
 است چنانچه پیغمبر آید حضرت علیه السلام فرمود لویج المخلوقات الاخر کا نشان کان سے عزالی
 جمعه الایمان رفعت بعد از تو بگردن آفتاب درسد اعلیٰ این آورده و هم چنین از
 افادات رضویہ کہ در علل است تو ان غنیمت و ازین کتاب یعنی بسند ظاهر است
 کہ افادہ مذکور رضوی از قبل دلیل تمنی است و ظاہر کتاب سنت موافق آیت
 اقتضا و همین است کہ امامت از اصول نیست زیرا کہ دال بران است کہ غنیمت
 عارف امام نیز بجهت خواہد رفت و بعد از دخول جنت خسروچ بسوسے غذاب
 کجاست اگر چه علم اروسے ہوسی پڑ و و غرضی غور و مبدل شد باز بندہ کثیر
 برادر ما بعد ہم نظر است کہ ان امر معلوم در اولاد امیر کبیر بود و خاصہ
 زیرا کہ رسالت ختم شد و بعد حضرت رسول مقبول کسے بر رسم رسالت بنام
 الخ پس میگویم آدم بر انکار نبوت بعد از حضرت رسالت کہ رفعتہ از راه
 حقیقہ و اتفاق و بسبب خون اہل حق نبوا نند کہ مکنون ضایعہ جہت ذخائر خود را
 بدوان طور مہدی عاری شدی دهند و خصایص مذہب خویش را بجهت
 و صرافت بر زبان آرند چنانچہ از افادات مزین و برادران صوری و معوی
 او بے این معنی بمشام اہل فراستے رسد کہ ان بدون دولت صاحب
 الزمان امکان برتر نیست چنانچہ نمونہ آن در زمان بعینہ پس وقت ہمار
 مذہب البتہ غیر از فضیلت ابن سبا و قاذورات و جہال دیگر محو است
 و صرافت چہ خواہد بود پس بدانکہ بعضی نصوص قرآن اصحاب کرام خود
 دلالت دارد بگمگان رفعتہ بر رسالت جناب مرتضوی در تالیفات فقیر
 بدلائل دیدہ ہائے جاییکہ آیت کریمہ ذکر کردہ ام الامن ارستے من
 رسول در فضول مرتضوی از کتب نشان و معلوم نیست کہ گوہ بنی ہاشم
 بچہ جیلمہ قلوب اصحاب بر اہل باسان بودند بر آن اورند تا مسمون
 رسالت را برای جناب امیر در نسخہ خویش ہائے گزاشتند یا خود در
 ساختند کہ سجدہ سامری و طلسمات حکما رشک برای نبی بردند و
 غضب کہ بر امامت ان جناب ہمہ آفتاب و داد چنانچہ حضرت اندیشہ ان
 شب و روز سید ابنت و قریبہ شفا ہمہ میفرمود پس برای ذکر رسالت

بدون لطائف چهل تن بر خادرو دادند که در جواب دعا مخصوص بود نش در زیارت
جناب مرتضوی بن مقداد بن ابی ایل نصیب و عذرات اہل بیت سید انبیاء خصوصاً یحییٰ
و جناب کفایت سے کند کہ ای کاش برینہم این طائفہ بعد از نیت راوی حقوق الہیت
طاہرین خصوصاً ہر دو گوشوارہ عرش العظیم استقامت سے ورزیدند و کرد
ملکومات سے کردیدند و لیکن مشکلین است کہ استقامت ہم دین خصوص از دست
ایشان رفت بیکہ سراسر عذرات قلوب تاسید ایشان پدید آمد چه حسن بختی را
با و صفت شرف اولیت در عوذب طاہرا از اولاد خاص و سبع سنابل حضرت
زہرا علیہا التبت و الثناء اخراج کردند چنانچہ از شرح جامع الزیارات
بد صوح سے پیوندد و پر خط ہر است کہ بر آوردن امام حسن از دل مخصوص
فاطمی و داخل کردن در فرزندان ولید مرتضوی هیچ معنی ندارد و نمکین
کہ امامت بالکلیہ از نسل آن جناب سلب کرد و بعد از ملاحظہ این قسم امور کہ
کہ رسالہ منفرہ کا فل آن نتواند شد و ضیق وقت و قصور ہست سامعین
و ناظرین از تفصیل آن عایق است کسی از عقلا بر دعوی قلیل از ولای الہیت این
گوش نمیدہد چہ جای مزید و الا انیت حال نسخ صحابہ بہ مزعم رفسہ محجلا
کہ رسالت جناب میرزا ان ہر می آید اکنون از قرآن الہیت یعنی سورۃ النورین با پیشیند
کہ در کتب شیئہ مثل تذکرۃ الایمہ و غیر آن موجود و اہل نقل مقالات عالم نیز در کتب خویش مثل
دستبان مذہب حکایت میکنند و هقول ایران از علما و اقیما جز از آن میدہند
و ہزار انکس بتلاوت ان حکم کل جدید لذیذ می پردازند و افتخار بران میکنند کہ
وزوی جامعین قرآن حمید بہ ثبوت رسد و ان آیت این است کہ کَفَقْنَا لَنفَاكَ حَكْمًا
لَّٰكِنَّ مِّنْ قَبْلِكَ مَوَٰجِدَ الْمُرْسَلِينَ وَجَعَلْنَا لَكَ رَحْمَةً وَجَعَلْنَا لَكَ رَحْمَةً وَجَعَلْنَا لَكَ رَحْمَةً
و چون در این آیت لفظ من المرسلین را بیان ازین سن قبلا کردہ اند
پس معلوم شد کہ وصی حضرت از کردہ مقدسہ مرسلین بود و آن جز حضرت امیر
کبیر سے نتواند شد زیرا کہ در اصول شیعہ بدلائل بیشمار انیمہ عایبان کردہ اند
از آنجکہ آنکہ ہر سبب او سے بودہ اند و زندگی شیعہ دیگر و بعد از وفات
شیعہ دیگر و حضرت سید انبیاء را یکی خواہد بود ہم در حیات و ہم بعد الممات و ان خبر
امیر با جماع شیعہ دیگر نیست پس عیان شد بدین آیت بطمان ختم رسالت و بوی تمام
ہم از ان بدلائل اہل عقل میرسد کہ جناب میر قبل از رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ

و سلم بر سر رسالت مبعوث گشته بود اکنون با وصف رسالت مثل حضرت ابراهیم علیه السلام
 هم رسید پس ترقی حضرت امیر نظر بخدایب شیعیه چنانچه در حسام رئیس المؤمنین است نیز ثابت
 شد و اگر این و صامیت مجدد از رسالت باشد البته غل رسوا لازم آید و ذلک
 باطل باطلها هم فی باب الامامة فحصل المطلوب بر بین مقرر یان را که چه دو این و معصائب
 بر حضرات ائمه هدی برانگیختند که اگر چه سوره اما این رسالت را برای پدر بزرگوار ایشان
 اثبات کرد و لیکن ختم رسالت را از جد امجدشان سلب نمود و نیز سفاقت علمای شیعیه را
 حدی نمائند زیرا که در کتب کلامیه طراز این تفهیمات استند که از نسخه قرآن احباب
 کرام امامت امیر المؤمنین از صد ها آیت ثابت میشود و شیخ حلی را که علامه این کرده و امام
 ثانی این قوم باطل پروده است قریب صد آیت را مثبت امامت فقط و نسخ الحق قسرها
 داده بے انکه ای از این آیات گزندی بجای از بزرگان حضرت امام حسن و حسین صلی الله علیه
 و آله علیها برساند پس شور شور می بیند که علمای رفته باید و تید و بهم مثل هندی باید شنید
 که اولش چور کتوال کو طو اند می که خود آیات قرآنی را سیما کیت و افترا شیخ کنند و ملحق
 را از دست رار میسند و بدین خرافات و کفریات ایشان است آنچه در تریه کشیدی فقال
 از کانی آورده و دیگران غیر آن که امام صادق من کرد کس را که ای آیت
 قرآن اهل بیت طاهرین خوانده و فرمود بخوان مبین قرآن را که اصحاب جمع کردند
 مردم تلاوت سے نمایند و قرآن اهل بیت در صندوق خواهد بود و تلاوت ممدی پس
 کسانیکه سوره ادریت و سوره النورین و سوره الاوصیا را با تمام نام از خطاطین
 نویسنده و مثل کتاب المقوم مذنب و مظلما گردانیدند و در معارضه قسدا ان اصحاب
 کرام تلاوت میکنند البته از دین جعفری بهره ندارند بلکه در مخالفت انجذاب
 و ایمیه منتقدین گرفتار و ملعون اند که قرآنیکه تماشوخ و تلاوت است از معمول
 و تلاوت گردانیدند و کفر و انفسهم من حیث لایستعرون لاجرم افتخار رفته
 پنجار عین غار و شمار خواهد بود و ولایت که رفته بر طرف کفر را میکنند
 سن و میل و نبال نیکو دار و دو اگر رفته از ایمان ایشان را حاصل میشود یا این
 نفرین است نمیکردیدند و لعنایت ایزدی در همه پیش که صحابیرین و انصار
 رسول خدا را طعن کردند و لازم آن برای نفوس خبیثان ایشان ظهوری انجامد
 نام نیکو نیکان ضایع کن پندارند نام نیکت یادگاه و ازین جسام
 عیسایان شده که باوص مطر و هر چه از خرافات مضمر داشته بر نام امام رضا

برای سب و ابواب سلامت بر روی شیعیان کشته معذرت احتمالی تفتیه چنانکه قبل ازین
 در شماره سالت آن تصریحات شیعه رفت هنوز باقی زیر اگر بطریق مدون که شیخ او را
 جناب رئیس المومنین در صواری شامت کرده اند میر و ند پس اگر از انسانی راه
 رعایت آن کرده امامت را مثل نبوت و رسالت بلکه الوهیت سازند چه عجز کیلام
 استعدا پس از اینجا نیز تیری و نابالغی را وی معلوم لقان کرد که بسبب ولادت کثرت در تحقیق نزد
 و جایگاه پیش پا خورده بعد ازین را وی غایبی غیبه که از کلام برآورده انیست که این جمله را
 چگونه اختیاری باشد و امامت که امامت منزلت انبیا و میراث ائمه است و خلافت خدا و
 رسول و مقام حضرت امیر و ارث امام حسن و حسین و نیز امامت زمام دین و انتظام مسلمین صلاح
 دنیا و عید مؤمنین و غلبه اسلام نامی و فراموشی است و بجهت امام نماز کمال میرسد و هم زکوة و روزه و حج و
 جمادات مال و نباتات جاری کردن حدود و احکام وضع دشمنان از انکشاف یکبارگی انبیا و ائمه است
 انکشاف یافته و بکنایه از امام بیان می کنند حلال و حرام خدا را و اقامت حدودی فرماید و
 دفع دشمنان است که از دین خدا و دعوت می نماید براه پروردگار بجلالت و عظمت نیکو بجهت
 کامل بازگشتن انام گوید که امام بخیرال راوی اختیار امامت را از جلال امامت بالمره بر او شاید
 چنان در خیال راوی رسوخ یافته باشد آنچه امر و زرفضه بر زبان دارند تقلید محبته در استحقاق
 که است بر کرا از میان خود بهجت کند بدینجه امامت میرسد و مشروطیکه در کتب کلامیه بیان است از
 خلفت تا مدت و روز پس ضرر او افتاد بجهه را بنیانش کردن در بکار تو العین و این کتاب
 از کتب معتبره نشان داد و ان چنانچه دید می و استحقاق این امر نیست بوجه بخت و هم
 تکمیل امام الایمه در قوشش اما الشوری و انموقوف داشتن خلافت خود و قویکی پیوست بدین
 اهل یوم جمع شدند و چنانچه باز است انبیا انشد لغز و نشان امام اذان ارفع است اگر چه چنان
 اقیقه خلی و سب باشد حتی که از شیعه شیخ الطایفه یحیی بن محمد و یحیی بن محمد و یحیی بن محمد و یحیی بن محمد
 یا بخراف معمل الملکوت حاشی بر حال انشا الله تعالی خواهی دانست راوی از امام قتل کرد که
 جمال چه جمال دارند که اختیار را در امامت پیدا کنند و اگر چه سزاوارت بودی دانستی که جناب
 انبیا است لایحل و معتقد یحیی بن محمد و خلی دارند جمال و فضیلت و از اینجا است که جناب
 امیر و سیددی و وسط خلافت خود این امر را میماجرین و انصار شاگردان و تدمای حضرت
 کائنات را بجهت فرموده ایشان را جلال و الشن تکذیب جناب مرتضوی است معاذا الله من و الله
 و این امر چند بار با بیانی و اجمال گذشته باز اگر فراموش گشته بجزیره ی محمد و محمد را
 باید گوش فرا داشت که اگر از کتب اهل سنت بخواند پس بکتاب ایشان که در اولم مانند انجیل حضرت

مشکوٰۃ ثلثین رجوع بکند که حضرت فرمود اگر ابو بکر را امیر گردانند لایق آن است و علی بن ابی القیاس عمر و علی
 و لا اراکم فاعلمین یعنی اجماع بر خلافتش نموده شد چنانچه بر خلافت آن هر دو وجود جناب امیر
 این حدیث و امثالش که با اختیار اصحاب در خلافت وارد اند بعد شهادت ذومرغوب
 محمول نمود خلافت خود را مبعث بر اهل بدر از محسب جریب و انصار و هر چند دیگران اصرار
 ورزیده بودند بعد قتل ذی النورین دست حق پرست هرگز دراز نماند و پس اگر تبصیر از
 کتاب سنت در مآد خلافت ضرور بودی و امر امامت مشهور در نفوس و معجزات کشتی این تحویل
 چرامیمان آمدی پس این امر ثالث بنفس مرتضوی که در کشف الغمبه هم مذکور است و حال
 جلالت مولفش از مختصرات هم مثل تشبیه مجتهد و ائمه از کجا پیدا شد تا آنکه عادل
 و منصف این پدر و پسر در شرح بیخ ابوالاعلیٰ مجتهد گفت که مذہب امامیه بلا حلقه آن از پادشاه
 پس معلوم شد که چون اهل حل و عقد یکی را از جماعت اهل استحقاق برگزینند اینهم طریق انعقاد
 امامت است و العجب که بعضی هم در آن وقت ضروری که بعضی میخواهند گفت که ایوب و محمد
 بن عمر باز گرد و بر طاق ماند علاوه آنکه حضرت پیغمبر فرمود و منین در سبیل نقل نمود و کج
 لشکر بسوی رومیان میرفت حضرت فرمود و مرتبه سوم اگر فلان کس شهادت شود و اهل حق
 را لایق دانند امیر سازند و برخاستند و بر خادمان امامت امر مذکور چون افتاب البیضاء و شبنم و زهر
 صدر اول بوقوع آمده است و جبهات انسانانی است که یکی را برای سر واری میانه خویش بر میدارند
 بلکه در حیوانات هم دیده و شنیده باشی و از سر و انزل در قرآن مجید و کتب معتبره و حال گشت و رفتن
 معاش شنبه و رفته بیند که همت را بر زمین ایشان سر انجام میدهد و دیگران اطاعتش را لازم میدانند
 مگر کرده رفته که هر چند یکی را از امامیه نصیب کند اینها جزو کفار و کاشاک اطاعت نمایند چنانچه بعضی
 امام الامیه و اولاد و امجادش و انهم بر وایت الله الاسلام شان دانستی و چگونه اطاعت از
 ایشان مشایه کنی که ذوالوجہی بر ایشان ختم شد پس چنانچه نزد امام رازی شاید در
 اربعین عقل رفته برابر ادراک مورچه نمیدرسد نزد فقیه برابر گیسو بنمیت نقد
 الطالبت المطلوب هرگاه امامت خلافت خدا و رسول اوست پس الیتمه میاید
 که امام گاهی تلیقه کنند چنانچه حضرت علی المد علیہ وسلم با نهمه جفا که از کفار بر داشته گاه
 دروغ گفتند بخلاف امام بلا فصل که مدد العمر هم ادای نماز پس مرتدین الی غیر ذلک
 ستمه او بود و با ظهار صاحب طایع الاجنار شهادت خویش مظهر کفر مانده و کتمان ایمان نمود
 ایام و دن امامت غرض دین و مسلمین پس کسی را از اهل حق دران کلامی نیست و دیگران انقض
 سیرت و لایق خلافت نفوس صریحیه ای می نمایند برین کجانب طایع الامیر و یابو محله الحی حق فرموده

بعد از آنکه در وصات بنابر تفسیری غایب شد مسمور و آن امر تم علیها و لا یکره فاعلین زبیر رقم نمود و منتهی
اینست اما بعد بر چهار صافیة ارباب عرفان پوشیده خواهد ماند که از زمان خلافت حضرت تفسیریه علیه السلام
والتیة تا ظهور دولت ابدیه سلاطین تفسیریه و سویه انانیه بطنه الجلیه در میان شیعه علیه بقیه است و تمام شد
و مدار ظهور در برابر اصول و فروع ناخبره علما و فقهای شاعره و مغرور بود و چون علمای شیعه بعلمت تمامی استیلائی
و صاحب شقاق و شقاق همواره در زوایه تفسیریه می بود و اندوختن و استماعی یا خفای می نموده اند و آنچه را در
امام مذکور از حفظ و حمایت حوزه اسلام و مسلمین با پای غدا می نظری پند آورده و جایش غمگین گشته و این همه
و بواب ملکات کرده و اعاقل کیفیت اشاره و الغافل لا یحییة الهة العبارة اما حال عبادات خلیف استقام
آن از اینها نگفته و دل نمیخواهد که هر چه تفصیل آن نایم که در حضرت معصومین در احادیث کافی است
فرموده اند که نماز و تراویحی تو احب برد و برابر است که امام الایله قند او را ندرت فرموده و حضرت امام
یا وجه منتهی بود و آن از انانیت خود و در و طیف هم بسیر می کرد و غیری سب جناب میر شنیده و دست ناصبی می نویسد
که کافی کفایتیه المؤمنین و غیره معاذ الله نیست حال حجاج المؤمنین که اگر قبیل شود امید سعادت و دیگر باشد
تمام العبادات باقیه چه گفته آید و حلال را بیان کردن یا از علماء صادر نمی شود پس کجایا بالاشترک کجا
بابه الا تیار و شاید که با جمیع مراد باشد که غایب است و درین فصل اگر غور کنی بیشتر امرانی مذکور شده و این غایت
هم دید نیست و با آخر شایعین کافی و درین شصت و بیست و یک گشته بار عجم را بر کردن و رویان گزاشته اند که فقیر
بر اعانت اول غار و انجام این باب را بهین و تیره ادا کرده که در و فرج بر کردن وادی غدا می که لا ینفعی علی الامم
الغداوی و انما یجوز در اصول رفته بجای خود ثابت شده که امام احکام شریعت را نسخ تواند کرد و مناسب بود این
مضمون نه ان کما عرفت آنفا و حال اقامت حدود و غیر آن قبل ازین بطور نموده است فالاعاده موجب الاطلاق
و لیکن درین مقام اگر اشارتی بسببی حمله اخیر ایشان امر تم کنم نویست که جناب قاضی رطل بوقی آنارش را که احتیاق
تشیخ منظمی بر مقدم بود و حذف کردند و نداشتند استند که مقتضای عطف چیست و این هم از انانیت بود و منتهی که این
حضرت حالی خلافت هر یک میدهند بر اصول امامیه و در نصب مقتضای باب تعلل و تسویف میکشاند اما بالا
مقتضای طبر لا فرمودند و این حدیث مستطیع شنیده و خلاصه ان بر حدیث کلینی انکما غفله کامل نوسانید که در
بر ان متصور نباشد با بطلان تعیین حاضرین از نظر فقیر نگذاشته نه زبانی ساخته شنیده که که اما بودند
و لیکن ان جمال قریب است که سالیان و فاعلین بنی امامیه باشند و موید است که علم جبرین و انصاف با صلح و احوار
بعیت با تحجاب کردند و خلیفه ساختن بعد از شهادت ذی النور بر و بی امید را بنویسد اگر چه علماء امیلیان حدیث را تمام
حکایت کرده اند چنانچه در کتب کلامیه مذکور است و الله اعلم بماذا وقع من التفات النیقین پس نتواند بود
که بگذرد کور اشاره باشد یا بخیر بنی امیه و آثار خلافت و اجتماع و در عثمان و در ملک شام بجهت
شهادت شیعه مشهوره که ذکرش جایز و تواریخ و شرح اخبار و در دست پیش آمدنی که اختلاف مقابل شده

و این حق که مضروب می آید و وقت است و حدیث توست و چه دم و کوفی الغور و غیره که از آن انبیا و اهل بیت و اهل
 که غلیظه اند و باشد و حال بلغا بر ناخیزین عالم با غایت خود معلوم بکنان است که مقتضای حال و مقام و رتبه و تفصیل و
 اجمال رعایت می فرمایند چنانچه در همین آیات ذیات و احادیث سرور کائنات انبیا از نیک نور دیده اند و کما
 رخصه نیم و در احادیث خویش خوب میدانند چنانچه در تفسیر و تفسیر با شرم و عجله است و نوعی آید از انجا که بعضی و بیا
 رسا انبیا بر زبان قلم و از نور بار و در خاطر او که مومن و جانی و در سامع با خط است غفای حضرت موسی بنیق
 شیعین آنرا که در چه جای است غفای حضرت سید انبیا و حضرات ائمه که در کتب شیعیان از پیش موجود است
 عوام بلای انکارش است و آنرا که در و لیکن جناب جنت که در همان پیش می فرمود مانده و بر سر نهادن و نشاندن
 و زبان بجا است که گویند غلیظ باطل از غلیظ پیوسته و در آن زمان می شود و گفت و نینما و گفت من بارگاه و قوم
 که که فی انبیا از غرض چون نوشتن عبارت حسام و فیه پیش موقوف بر عبارت علامه و بوی قدس سره العز
 است پس و الا نقلش بر می دارم که عقیقه ششم که از پیشینی از رسالت است غفلان نموده و از ادای احکام غریبانه و
 و چون است از تبلیغ استلزام می گویند که بعضی از انبیا از رسولان است غفلان رسالت و تعلل و مانع پیش
 آورده و غرض از بیان کرده از انجمله حضرت موسی علیه السلام است که چون او را حق تعالی بلا و استکسبی فرمود
 فرمود و ارشاد نمود که ای ای که ای ای ای قوم فرعون در جواب گفت که ما از این کار معاف داریم زیرا که
 من می ترسم از کایم و در حق تعالی که در آن تنگ شوم نیز زبان من میباید گفتی که در دو تقریر
 که قبلی می گفت و نیز من که قبلاً در آن قوم و یکی را از انبیا که در جواب او عرض نمود که من می ترسم پس بارون را
 که بارون من است رسالت و او و معاف دار و این در ضمن و از انبیا که قرانی بر می آید و از کلام الهی می فهمد
 حال که است غفلان رسالت متفقین بر و دومی است و مستلزم می آید انقیاد الامر و انبیا از این معصوم اند و
 آیات قرآنی ایشان را جایتست نیست بلکه همان آیات عند التامل ایشان را از انبیا می بیند زیرا که این کلام
 اصلا از حضرت موسی در قرآن مجید نقل نیست که ما از این کار معاف داریم و عرض من بارون را رسالت ده اینهم
 خویش نمی این فرمود تا فهم است آری خود از تکذیب قوم فرعون و از آنکه قتل کنند پیش از ادای رسالت
 و در تنگی و کوتاهی و بیانی خود بیان کرده اند لیکن نه بنابر استغفار و تعلل بلکه برای طلب عون بر امثال امر
 و تمیز غدر و طلب عین و این خود حجت قبول است مثلاً آنکه با شاه شخصی را جمعی معین ساز و در آن شخص
 قلمت تقای خود و کثرت اعدا و شوکت آنها میان نماید یا ضعف حال خود از جهت مال و منال مذکور کند
 خفتش آنکه از حضور پادشاه با و مساعده عنایت شود و در سر و در آن عمده با توجه شایسته همراه او پیشتر
 پس این کلام را بر سر و ولایت قبول دارد و بر سر و دفع و در آیت و انجلی که در آن کلام است که
 و این کلامی و این کلامی که فی کلامی تفسیر این نحو دارد و شده که عرض ایشان بر سر یک برادر خود بود و در رسالت
 نه با غایت از خود و بارون را عرضی خود ساختن چه چنین اخاک که یکتاوت محض برای استند نفع بلا و

استخار بفضله از جانب حق ابودنودن معین منصب علی ان خود معافا از حدیث سؤ القوم و سؤ النظم لایمانی
حق الانبیاء و معاد و لی الغرض من الرسل انتمی اکنون کلام با کمالی شریعت میشود که هر چند این بیت
مکرم است و راو صاف او و لیکن بولساک ماکریته تنوع کماک بجا و نعمه روز سخن کجاست کورا بهر
شما فتنه تها ملل سست لایق ریت تجارت و بزاری هم ندانم کورا از انلود کما صاف کرده در مکانی بارود کما
مرتب کند یا نزد مشریان بعدوان غایت بهر دنیا چنانچه پدرش در فیض آبادی آمد و نزد احتیام و امر است
اثواب یکشادومی نهاد و شل چوهر علی خان و در اسب اقول نه اینست ان عظیم انیک تفهیم به او و در حدیث کلام شیعیان
اشاعره می میان مخالف و موافق کثیر الوجود است اگر مزید کاذب نایزین بهر از حدیثی میداشت چو
قول احدی از علمای امامیه یا روایتی از کتب ایشان مذکور نداشت و کذب میگوید قول صاحبی آنست که کلام
طبرسی در ویل قول او تعالی قال رب لی اخاف الایة گفته و لیکن کما تعالیه و توقفتی تانی الامیر علی
الایکون معونه علی انشائه و تمیید عهده و هم چنین در مضاعف و دیگر نیز گفته و هم مذکور است انیک این
الی الحدید بعد ان کما کلام سید تقی را که ششمین سخن است بر ابوبکر از حدیثی است قال او یقول ان یقال
مذکور ساخته جواب گفت که من مذکور لی ان الامامة قد تمکون بالاختیار کما یستفهم عن حواست قال الامام
و طلبه لی الامامة ان تختاروا غره بعد علی بن اقال گفته و انما یمن من ذلک لم یفهم و احباب القائلین بان
الامامة انص و ان الامام هم علی ان لا یقوم بالامامة الا ما مور بالانعام بهما لبعینه شایسته و ان واحد من
المکلفین انتمی پس هر گاه حال شیعیان در باب امام از حیثیت مخصوص بودن چنین باشد چه کسانی در
در عقیده است و باب نبوت آری این عقیده است که امام او بالاسمه علی رسول الله و گفته تالیفی او قبولی
است بخیر کم و علی حکم نمی تواند تا شیعیه را بسمیانی امام شیعیه بخیر و معنی خالی این نشود که هر دو را
معن کشانیده و اول نظر باین استخوان منجم استحقاق خلافت سازنده استی کلامه زید خیریه امام اول
و بالمد التوفیق ویرا لشکلیک ما نذر بزرگان قدیم خود هنوز نداشت که زید بکجا رسید و کتبیه احب
قدس سه العزیز شروع کرد و حقیقه صدق الله و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب
سعلم الکویت و استناخ و میدید و در روضه او غنایمیداری انهم غیاث النمل نداشت که بسید و بجا پر دانه
و خود را ازین تماشای معن و رنساند و اگر در شناوری و غواصی ان امید نجات نداشت و میداشت عجمی
ما حطنا لهم انهم اخرجوا من اهلکم یحذرون الله انفسا کذا واضح خواهد شد و بالاخر این مذکور
او خواهد رسید لکن و کما عصیت قبل و کنت من المفسدین بالیتی ان تفاسیر را دیدن که علمای مختلف
زیرایات کریم را از امام اوقات اید هات نموده اند و من ذلک لتفسیر الصافی للمحدث الکاشی مولف
جامع الان و اول عهد هم اسمی بالوائی چون این هم صورت نسبت یا او را کش از نعم عبادش قاضی
باغشاده و حقیقت بصایتش نمید چنانچه بر دیگران روزیکه برای صدور استعفا علی تقی میخواست پس علمای روضه

از حضرت صلی الله علیه و سلم بر اصل قوم غوی لظان هست بپرتو از کتاب مذکور ثابت گردم پس عکاسه فتنه تسویل نفس
و تعصب مذہب را پیش گردانید که ذکرش موجب غفلت قلوب است و لایزال مملو با کتابت ایضات مجلسیست که سید علی بن محمد
پس از نشین کافی حق ائمه یقین که تراجم عبارات از ان تواند بود و فارسی خوانان آنرا مطالعه میکنند و مطلوب
میرشد میباید که در حیات تعلوب او بطریق و کتب دیگر و بنده فتنه را و باره و نصب جانب مذکور عبارتش
اینست که حضرت فرمود و وحی نمود و بوسی من که **بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا یا اهل الذکر انکم لکنتم**
تفعلون خبیثا لعلکم تدرسون و **رسالة الله یتصلک من الناس** اسبب نزول آن بود که جبریل علیه السلام از پیش من متروکم و مرتبه
از جانب خداوند سلام رسانید و عرض نمود که درین مقام با شما ایمان برافزاید و سیاه را با یکدلی بنی الی
طالب برادرین و وحی من و خلیفه من است و پیشوای امت من است بعد از من و محل ازمین محل هر دو است
و بوسی ملک که پیغمبری بعد از من نیست و اولی با هر شماست باز بیان فرمود و فتنه مذکور را و درین رکوع و در
پس سوال کردم از جبریل که از جانب مقدس الهی است بخانا یاد از برای من از تبلیغ این رسالت زیرا که میدانم
که بر پیغمبران که آمدند و منافقان بیانتی با فتنه اخرا و اخری تا ثبات کلام صاحب تحفه از هر طرف سجای رسیده
که درم و دودی بکای بوی و وجودی و محققین شیعه باقی نماند زیرا که استحقاق امام المسلمین از رسالت مذکور نفلان
و کتب المعجزة و غلایه اثبات رسانیدم و اگر معنی تکذیب نظر بقصود استعداد و سیر المؤمنین چنین قرار داد
که در حق حضرت کلیم الله صریح احدی از علماء و راویان روایتی درین خصوص صاحب تحفه قاطع و قاطع
نار و بود و این غنیکوت بزرگ عبارت بمعنی البیان درین نظر بدان و در این داده گو بهانه جواری درین مباحث
دینی و سماج یقینی با حضرت پیغمبر و ال اطهرش چه کار پس میگویم که این از روی آوهم انجانی از روی سر و است
سیرا که چه موجب کوری کورانگی اوست و نزد اهل نظر زیرا که چون امام الانیست فتنه شجاعی بیان امر باقی نماند
و او بطلان است معنای بعد از او فی تبیح کتب نام او حسن بن سیدان است که در کشکول خویش استحقای حضرت
موسی علیه السلام ذکر کرده و پیغمبریکه صاحب تحفه قدس سره از غیر عبارات فارسی سلیس تحریر فرمود و پس از
بایستی بنسخه عتیقه شیعیان المطبوع المحرقه الاخوان الشیاطین و الضلال و الزندقه رجوع کردن و اصلاح و بیان
اجل آوردن زیرا که هر نا کاظم علی صاحب الدبیر نگوار مرزا محمد رضای برق آن نسخه را بدست و پیروید
از سکنه بیگ و لال حزیده او را بطور ارمان داده بود و حال آنکه توسط مولوی معنوی امیر الشیخ الاسلام
مخطوطه با دست یعنی گور که پیغمبری اولی شامین دیدم که کتاب بود لیکن ورق اولی افکار نداشت
و بالای ان لفظ دعاء عقیق مخرجه نوشته و دانستم که در و کلمه فیه آیه و چنانچه پیغمبر و پیغمبر و پیغمبر و پیغمبر که سلیق
کثیر انجانب استقامت من کم و من و را نوبت است بهت تحصیل کتب و رسید می گاشتم و دعاء عقیق مخرجه را هم ندیده بودم
و القصد چون احوال صوابه مذکور بهر رسید و بوسی مریم این توحید را پیغمبر من سکه گنجینه و شب و روز بطلان
ان منکس بود تا به افق علیه صاحب ام را فتم میگفت که تفهیم دیگر که عبارت صوابه را بر حاشی صوارم

دوج کتور دودوئی بخود را بنجامد و بدینا نیست بقیس نیا و رود غایبا بعد از نکرهای عمیق و اندیشهای دقیق و تفسیر و تفسیر
 که از محجولات نرسد به دست سنیان افتاد و از مآخذ حدیث و غیره سرقران نشان خواهند داد و اولادش که در غور و
 خواب ندانین نکته زانالتد و در حضرت حیدریه بعد از ذکر عبارت حواقیع مسطور مدعی سرقر شدند و حقا و بیاطه
 تحفه شناعشیر را هم ندیدند یا نفهمیدند که از ان اقتباس بقیس برمی آمد و سرقر بخلات حاکم کار از اسباب
 معده او استقلال ذات خویش و انفعالی مآخذ و حواقیع میپیدایمی شود و حال آنکه میباید کردن بمبادلتش نیز وقت
 زندگی فراوانی کشید و در کمال تنگدستی و دلاری مروت از امر شا کاظم علی مسطور بود پس چوری و سرزوری او
 مطابق مثل مشهور بند می عیان می شود بلکه توان گفت که استادان سابق نیز این امثال را بنظر آورده اند که
 بر ناسب نام نرسد الطباق و در بعضی دلائل مروت و دلاری فوت دول از من بر دور و از من
 نماند کرد و خدا با که این بازی توان کرد و چرا چون لاله خونین دل بناتم که با من نرگس او سرگران کرد
 امروز اگر کسی آن کتابها جمع کند که من می طلبم مثل انتخاب النمار عیان کرد و آنکه که اجابت او و محجولات نرسد
 کتب دیگر با خود هست با وجود دعوی استقلال و بدینا نیست و نتایج افکار انکار و شاید که مزین تقابله او که در دو دفتر
 رساله خویش گفته که از کسی شنیدم که در کتابی دیدم مع ذلک و لا یستحق چیزی که چیزی بانیان نوشته بر عادت
 قیام خویش بر رو افتاد و فتنه آلود علی آنچه گفته در اینجا می نویسد هر چه گفته در اینجا همه باور نمایی چه در اندیشه و در
 خط چنانچه درین بحث هم عیان می شود و القصد علامه نصر الدین مآقب نصیر المایه و الدین در کتابها با حواقیع میفرماید
 المطلب لثالث و العشر و ان فی ان بنیامن الانبار لم یعتد عن الرساله و لم یستغنی عنها و نه عن الرساله اما سینه
 ان بعض لرسول من الوالعزم اعتد عن الرساله و استغنی عنها و هو باطل و الحق ما یؤید سبیل الله و رسوله و ما یؤید
 من ان احادیث بنین و السلیمن لایستغنی عن الرساله و لم یستغنی عنها لان ذلک و المعنی و عدم القیام امام الله
 و الانبیا علیهم و معصومون عن ذلک و انتم قوا له تعالی ان ذلک فی ریه فی معنی ان الیه القوم الظالمین
 قوم فیه کون لا یتفقون فی ان لا یخلفون و یخلفون و یخلفون و یخلفون و یخلفون و یخلفون و یخلفون و یخلفون و یخلفون
 فاکلف ان یخلفون فانه یمل علی انه اعتد عن الرساله البصیق صدره و عدم الفلاح لسانه و استغنی عنها
 و اراد ان یکون لرسول انما یلرون و وفاء من القتل و الکذب کذا ذکر بن سلیمانی الخ و ان
 فی مآخذ انما کوش کردی برای تکذیب و لیس و اخرین مذنب کفایت میکند و دیگران حکم مذنب است
 سببی بر تصور نظر لمبا کوری و گوارانگی جهت جانی چه تقلید عورت و جمال و استعداد و دست که و بیاطه شد را
 ندیده یا نفهمیده که کتاب مذکور برای کسی است که مذنب شد و حصول آن نیکی دیده باشد تا
 بدانند که اخراجات کتاب بر این مذنب است و دست و ولات چنین نشان پس اگر در مآخذ و بعضی از مقامات
 نباشد که بواسطه عبارت آن مقام باید دید سوم آنکه این رساله را کسی مطالعه نماید که مذنب است و اهل سنت
 اصول او را فراموش است یا اشتباه است و هر یک مذنب را می شناسد و مذنب گیرا که این بنیامند قائل مطلق

از حضرت صلی الله علیه و سلم به اصل قوم فزنی اطلاق همت برستم و از کتاب مذکور ثابت کردم پس عکاسه تفسیر قبول نفس
 و محاسبه نهیب را پیش کردند که ذکرش موجب غفلت قلوب است و علیه السلام باین تعلیقات مجلسی یکسالت عیدین و غیره
 چه در نشین کافی حق ایقین که تراجم عبارات از آن تواند بود و فارسی خوانان آنرا مطالعه میکنند و مطلوب
 میرشد میباید که در حیات قلوب و او هم بطریق در کتب دیگر و بعد از آن چهار باره نصب جای مذکور عبارتش
 نیست که حضرت فرمود و می نمود و می نمودی من کریم الله لک فی السبعین یا ایها الرسول سل علیک ما تشاء ان یکون ذلک لک
 ان فعل فعلک انما یسأل الله و الله یسأل من الناس اسباب نزول آن بود که میرزا خلیل خان در این مکتوب هم در حق
 از جانب خداوند سلام رسانید و عرض نمود که درین مقام بایستم و اعلام نایم بر سفید و سیاه را با هم علی بن ابی
 طالب برادر من و وصی من و خلیفه من است و پیشوای امت من است بعد از من و صل از من محل هر دو است
 و موسی گویند که پیغمبری بعد از من نیست و او لی با هر شاست باز بیان فرمود قصد زکوة را و درین رکوع در حق
 پس سوال کردم از میرزا خلیل که از جانب مقدس الهی است مخافانماید از برای من از تبلیغ این رسالت زیرا که میدانم
 که بر پیشوایان که از دست حق تعالی میباشند بلفظ خدا انقضی تا ثبات کلام صاحب تحفه از هر طرف سجای رسیده
 که در و دو دوی بلکه دوی وجودی و تحقیق شنیده باقی نماند زیرا که مستحق امام المرسلین از رسالت مذکور نفعان
 کتاب البقرة و عاشره با ثبات رسانیدم و اگر معنی تکذیب نظر بقصد استعدا ازین اهلین چنین قرار داد
 که در حق حضرت کلیم الله صلی الله علیه و سلم پیغمبر احمدی از علماء و برادران روایتی در بین خصوص صاحب تحفه نداشتند چنان
 نام بود و این تکلیف بود که عبارت مجمع البیان درین نظر بیان و درین داده گو بهانه جوادین مباحث
 ازین و سناج عینی با حضرت پیغمبر و ال اطهرش چه کار پس میگویم که این از روی آوهم بنیات از روی سرست
 پس اگر چه موجب کوری که در انگلی اوست نزد اهل نظر زیرا که چون امام الانبیا صفی شجاعی بیان امر باقی نماند
 که او طبکار است معنای بعد از او فی سبیل کتب نام او حسن بن سلیمان است که در شکل غریب استحقاق حضرت
 موسی علیه السلام ذکر کرده بتغییر یک صاحب تحفه قدس سره از غیر تعبیرات فارسی سلیس تحریر فرموده پس در
 بایستی بنده میخواستی عنص الصلوة المحرقة لاخوان الاصلین و الفضل و الزندقة جمع کردن و اصلاح و بیان
 عمل آوردن زیرا که مرا کمال علی صاحب و الدبر بزرگوار مرزا محمد ضای برقی آن نفع را بلیست و بجز ویر
 از کند یگ دلایل حذیه او را بطور ارمان داده بود و حال آنکه توسط مولوی معنوی امیر الشیخ الاسلام
 معظّم بامعنی گوید که پوری اولی نام من دیدم کتاب هم بود لیکن در قی اولی آنجا نداشت
 و بای آن لفظ صواعق محرقه نوشته و دانستم که در و خطم فیض باد بچنانچه روید فروخت میشود و چه خود که سیاحت
 کشید از جانب بهتراض کنه من و تا وقت همت تحصیل کتب در سیمیه گاشتم و بعد از آن حق محو را بایست دید جان
 المقصود چون او را موافق مذکور بهر رسید و روی مردم این نور عین را بهر من سکنه دشت و در بجا
 این شکست بود تا بهر افعی علی صاحب را با هم میبست که نصیحت میکردم که عبادت عوالم را بهر حاشی صوامع

انما التوفيق كماله يسيرا بودی بود انما توفيقه انما توفيقه انما توفيقه انما توفيقه
 و هم از صبر حضرت عثمان معنی ایست که از اصحاب هم مصیبت یافتند و انما توفيقه انما توفيقه انما توفيقه
 من انما توفيقه انما توفيقه انما توفيقه انما توفيقه انما توفيقه انما توفيقه
 گویند و غنایب الدار علمای امامه بنده فراموش فرمودند لغو ذبالتدین ذکات معاصی بعد بنام بیان
 الهما لک بهر تقدیر روایت اعور و حال انیت بابل لک العذر و الحذیقه علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن
 بهشام بن سالم رفعه قال قال امیر المؤمنین لولا ان امک و الحذیقه فی انما لکنت اما الناس ان من نظم و ترتیب
 این هم بر عروم شیعہ حضرت علی که او را امام اعظم ثانی لقب او اند و بر لکمارش و رنج الحق قاتل عثمان
 جناب امیر بود و معاذ الله بخار شهید که حضرت امیر خود را ازین امور پاک صاف میدانستند و تصحیف بصفا
 حمیده گمان می بردند قال له تعالی قل هل انکم بالکفر انما توفیقکم فی انما توفیقکم فی انما توفیقکم
 صنعوا و اگر و ذرا احسانات ذی النورین عموما بر مردم و فقه صاحب حضرت مرتضی از کتب و توفیقین بکتابتیم تطویل الام
 آموخته و این بر یکدیگر میگویند انگاه بر علوانا خستند بکار متاد می گردانند اگاه باشند که تحریر علوانی المفا
 بسیار دارد پس هرگز نبیند و اگر صاحب منی ادنی غور بکار بر دین عیب کتب قیاس المؤمنین و اولاد او است
 که آنچه من طری چندم کم ایشان در و رفتی نتواند کرد و اگر چه بر کتب شیعیه نگشت و رفته نتواند قبل
 از دستداد و کار کسی جز این جیس نیست ع این کار از تو آید مردان چنین کنند چه راست گفته اند که او را بودی
 خاوش و اختیار کرد و در تکلیف رسوائی بود و جهان برای او مرتب شد کفر الله الله انما توفیقکم فی انما توفیقکم
 سامعین جاگزین شد بنظر علی بود و اگر غور و تامل بکار بری عیان نخواهد شد که تار و بود و مجبی و ذبالتدین
 الحاکمین یعنی پیر و دهقانی متبع خطوط شیطان فی زیر مشق مغول ریانی محض یکبار بلکه عذریست بدتر از گناه
 و صحت معتقدان در بر و جهان روسیاه تفصیل محال که عبارت تحفه اثنا عشریه که امامیه میگویند کتب
 هم در حسام نقل کرده البته راجع بقضیه غریبه است و آنچه از مجمع البیانات مولای خوار و دهم فموش قبل
 حکمت از حضرت کلیدم اللسی یعنی رسالت را بهر چشم که است و در پیر فتن ان قیل قالی نفرمود و اذ
 مقدرا معلوم شد که از مفسری از امامیه چنین محقق است بلکه اگر مفسرین دیگر از الحان امامیه چنین گویند
 و مولای مومن جاستی نقل کنند کفایت متوا اند که دو کلمه صاحب تحفه نتواند شد زیرا که دعوی اجماع نقل
 و ان نقل این معنی و صحت حکم از یکی کافی است و مکذبا نقل ان از چند کس کفایت متوا اند که در زیر که کتب
 ولالت بر آن دارد و که چکبی از رفقه چنین نگفته و در ترج روایتی نیامده و از نجاست که مومن و دهقانی
 خور خولسته که بایستی نام احدی میگرفت و در حاجتی بر می آورد و چنانچه عبارتش بار دیگر ویده شود که اگر مزید کا
 تخاین بهره از صدق میدانست چه اقول حدی از علمای امامیه که مرتدین و کاسه نپس خائین است و انگاه
 بر نقل مرتضای ثمانی که حاجی فی المقال انشا بنده یار وایتی از کتب ایشان مذکور ساخت و از نجابت

شیخ فرموده که چونند که اقبال و ستش گرفت شلیش کلان دست بر بند دین بر نیت خشک برگردم نهادید و تحقیق موجب عظم
 عظیم برای فقیر شدند که لایق غفری فرمایا آن مردم گاه گاه چیزی از مصداق از کلمات بالکلیه می فرستادند
 تا می رسیدند و دانستند که حلبی نماده الغرض چون عبارت ابن ابی الحدید و غیره یعنی بی اختیار خواهی
 که از همه لایق غفری می توانی را بوجه چند توان فهمید اما اول پس از آنکه متن بر مخط ثانی است که او را بحکایات
 موضوعه از منصوص که است و در جناب مرتضوی که هم اند و جبهه بعلم الهدی ملقب گردانیده اند چنانچه در مجلس
 رطل بود و غالباً فیروز تالیفات دیگران باطناب تمام است ذکر یافته سبحان الله چنین عالم بی نظیر و مقبول این رنگ
 جناب سیر کسیر اند که این قیاس تقلید بایس است و حضرات امیر صاحب چنین قیاس را معون گفته اند و این
 روایات امثالش در کتابی بر روایات متعدده مروی است علاوه بر جناب صدیق بر اصول اهل سنت
 می باید و اهل سنت که این آثار را مستحیل حرام میدانند که نزد ایشان اجتماع اهل حل و عقد و امامت کفایت
 می کند و این هم طریق برای ثبوت امامت است حتی که اطفال و بستان میدانند پس جهات او را بپایانیت
 اما ثانی پس از آنکه پیچیده علم الهدی که درین بحث علم الهدی شده این هم نماند شد که در ضمیمه است با امام
 رعنا تارک واجب و ترکیب حرام خواند و چنانچه نمونه این سخن قبل ازین گذارش یافت و شاید اکنون هم چیزی بیاید
 انشاء الله تعالی و خود قول فاضل مصنف و عواد علیکم مجتهد درین کتب طبع و ذوالفقار مصنف درین باب گاهی
 و وافی است که دان الامام محرم علیان الایقوم بالامانه لانه ماور بالایقما بالایقنه خانه دول و احدی الملک علیهم
 به بین حال امام رضا اهل فضول اصول که یکجا میکشد که بدو ضرورت زینهار بر زبان اهل مروت و جلال
 نیرسد از اینجا و قاضی پیشوای ملنگان که خوی ملنگان دارند و کس را در معرکه در برابر خود نمی
 چندارند باید دید و خرافت ایشان در میزان عقلی بد چندانها نشانی است که امام موصوفت
 فرموده باشد و قتی که ما مون خواسته بود که نفس خود را خلع کند و بار خلافت بر دوش مبارکش گذارد و اگر
 خلافت حق است من چگونه خلیفه شوم و اگر حق تو نیست زینهار را نمی باید که باز تو بیاسم ولیکن این اصولی
 رخصه تقریر و حقیقت بجا منب پدر بزرگوارش حضرت امام کاظم رابع میگردد و انگاه بطریق اولی بیانش
 بالا بحال آنکه خلیفه وقت نداده بود و آن جناب خود طالب شده نظر باین معنی که ظاهر را در می کند شاید در
 لاکانها غضب کرده بودند باین منب او باشد یا باشد تقاضا پیغمبر می و او پس بدو حرف تغییر
 امام رضا باقی ماند تکلیف که چون ما مون خلافت میداد و اندیشه منزه هم در عدم قبول بود پس اصحاب الایمانی که
 که در اثر رعیت مطهره بر ظاهر است تکلیف که فیض خلافتش بر هر کسیر و صغیر میرسد پس چرا او بیغ فرمود و گفت
 عظیم دیده و دانسته اختیار نمود و این امر بدی است که در تصدی خلافت مخلوقات غیر تنهایی که دواعی بد
 حضرت رب العالمین اند بلب نعمای عظمی الاله از علم نظام الدین بخت یافته در معدن و اما ان
 پرورش می یافتند و حال آنکه ثواب عدل رسالتی بر احادیث فریقین بلا تنهایی میرسد پس چنانچه

با قیامت نسبت فتنه برداری و حق بازی یارکان مرعوبی بر فتنه پس محل شکایت نیست زیرا که جناب امیر
ایشان را لعنت هم کرده بود و کانی الجمله الاول بیله غلط این است که لعن را با اصول رفقیه مطرو
وین غیبه نگردانیدم فلیحکوا قلیلا و لیکوا کثرا حوا بها کوا کیبون و ازین مقام اینهم عیان شد پس
حرف و هفتا که چادر تیر اولی مترو و ماند و بار بار دست بر سرین خود می مالید و بدرگاه باری
دست و عسا در آرد که ده می مالید و چون در تائید علم الروی دست و دودی نداشت آبی هم
می زد و گرم نکشید و سر نیز تپید و در عادت طوبو و کراولی و سما می چید و او بعد از آن قدم در
معبر که سه می و باقی ماند آنکه پیریه هفتا که حرف و آخر می گوید پس هرگاه حال شیعیان آه
جوابش بعد ازین اجمال تفصیل بر ظاهر است زیرا که این تقریر هم است و حال آنکه بیکدیگر موافق
نمی آید است یگان یگان اشکار شد با عترت شخصی که پیر حرف و او حکیم و عادل قرار داده و بکر
زمان تقریرات خود را در امور دینی بدست او نهاده چنانکه شاعری گوید **شاه** رسته دیگر و غم فغان
و ده است دست بر دهر با کوفت طر خواهم است تو از کتب فقیر مدلل و خود از کتب فارسی
تشیع او پیدا است هر که خواهد بکتب فقیر یا این مآخذ جویند بکنند دیگر بنده از اغراض و
زیرا که بعد از سیر مقالات اهل عالم و کتب باطل و فصل غایب شود که اکثری از ارباب عقل
و امامت و فقه و معتزلات اهل سنت اند و بعضی بر فقه تابع اند و امامیه و اصول
عقاید کاتبه لیسن اهل اعتزال اند و در فرق تابع عتبات ایمان با هم میجویند و بعضی که معتزل پس همچون
خیش عالمید که کتب اعتزال و تشیع است و بعضی بر فقه که پیشی او نیز معتزلات است و بعضی که
تشیع او قرار کنند که بدون این معنی که اولی است که در آینده بر پشت خود نشاند و طاعتی معنی یا
و از نیج بیان معنی اشکار شد که عقل یونانی عاقل را می گویند و او را بر پیشانی راست
نقش می گردانند این حرفی بود از آنچه حکامی گفته اند شاید و بعضی که کاتبه چنانچه معلوم است
ویند و مالک مرانست که مقصود از آن اینست که کون کون عاقل بود و تا در سنه طریقه فتنه و
فیروزی محصول ایجاد و لیکن آخر پوشیده ماند نشانی که که بزرگان گفته اند گل بر صیقل
الاشیاء شایع و اما خلاصه اینهم است فتنه الاول و طریقه فتنه است و اما هر که است و از اخبار این باب
الحدید در شرح میسر بر آن مخفی است ماند که درین پیرایه است و نیست بر کار و امجوبه روزگار
حاشائی و اخلاقی بلای بر سر هر دو و یا الرض فیاض یعنی از نیج است که بخت الحید
و امثال و انرا نش و در حقیقت که کوراند و خبثت نیست نشان از تا اینبار نشان واضح ایشان را
بچه سبب بر حال حسن و اسخ هم و ثابته اقدم گذاشته و از آنجا حکم عاقله ما فتنید و چنانچه مجلس
و مانند او حال آنکه و مطاعن و خلاف خود و صفا یعنی اگر فتنه کرده در خطه بران شری نوشته اند فاعلم

یا هو الایصار قوله چه گمان داری آه جو این نیکای سپرد و حقانی حاشا که گمان داشته باشم بلکه قطعی
 و یقینا حکم می کنم که متقدمین و متاخرین شما استغفاری غلطی و معنوی رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم
 در کتب معتبره و نهیه از رسالتی ثابت کرده اند که با این بیان آنست و بر یکدیگر کتب رخصه دیده بایستند
 قریطاس اولین و آخرین چنین قیاس ترتیب داده اند که فاروقی بگفتن حسینی یا حسین کتب کند و حرمی را رد کرد و
 هر که رد و حرمی نماید کافرست پس نمیتوان قیاس آنچه در باب النسخ بر می آید بر زبان جاری نتوان شد و بقیاس
 حاصل گو گمان و همه هم می رسد و نمیدانند که از این دیدن روزا احداث این بسا کفر با ایمان مبانی تشیع لغیرین گمان
 با اطمینان غلطی حاصل است چنانچه درین معنی که درج منقسم بنها وین می باشد اخضر حواس بر فرقت و نفع
 نسخ عکس بود و این البوت در مقابل قول صاحب تنقید که مسلم البتوت است با و مدعی که را کتب نیست او این
 ابی ایست است منتقد گشته و معنی بهیبت الذی کفرانان مثل قناب را با لکنها آشکار شده علاوه اهل حق لغیرین
 بگو اطمینان خویش منتقد را نام دارند و نه منتقد از این سبب و می دهند که از جمله امری که کفر رخصه بدانست
 میتوان کرد که در مقام است علاوه که کفر بر حقانی نسخ حواس شیطان این قیاس را قیاس با لا و فی قصیده چنانچه
 از کلامش چه گمان داری و عقیده آنها و باب نبوت ظاهر است حال آنکه قیاس مذکور درین جایزه مار و چوکی
 تبار و نه چیر خرف را درین بحث دم و دو دو می زیرا که در حسام خود ثابت کرده که از ضروریات مذہب شما عشرین است
 که اعتقاد دارند که جمیع انبیاء و رسول متقدمین افضل اند عبارت آن مقام نیست بدانکه مذہب منقسم
 و درین سبب آنست که جناب امیر و اولاد طویل آن حضرت افضل اند جمیع انبیای سابقه کوناصبی اشعار باین
 که و چون روی گفتگوی ناصبی و درین عقیده از فرق مذہب طویل کسان که قناب تفصیل جناب علی بن ابی
 طالب و ابی ایمه وین بر کافرا و انبیاء و رسول ماولی غایم المسلمین شده اند بطریق اولی است و معذرا مختار متاخرین
 حامی امامیه نیزین است بلکه میدان گفت که درین زمان و این عقیده از جمله ضروریات مذہب مامیه شده الی
 آخر آنفاده به لازم قیاس مذکور هم بجای خود نخواهد بود قوله آری این عقیده آنچو جوابش از کلام عادل و
 او چنانچه باید منبسط شده و انقاد وین بحث گذشته پس معلوم شد که نیز حرف بسبب جمیع وینی بران قدرتی یافتند
 با خود را درین مدارک شغافل و سباجال زده و کتاب و بدین امور پرست و از تحقیق و تدقیق خالی چنانچه بر
 نامائین تلبیه السیفه فصیحت العنی واضح است و از حواشی کترین امام بر حوارم و حسام چیدا و بود و درین مقام
 سطر ی چند از حواشی حسام بقلم می آید که اینچنین ناصبی گفته که صاحب تحفه شاعری باین قول نکرده
 جوابش آنکه اشعار مذکور و کلمات جامع صالحو موجود است گوا این دشمن اهل بیت ظاهرین مبید علت مشهور
 بتقلید اولیای نعمت که پشت از امام افتاده و بلند و پیشینا از انکار اشعار گردیده باشند و قصیده چنانکه صاحب
 تحفه فرمود اینها بر این مملکت اند غیر نبی بر این نبی در ثواب قرع منسرت عنانند و شاعر شد چنانکه
 از او افضل شود و این است مذہب جمیع فرق اسلام سوا امامیه که ایشان را درین سبب با هم فرشتا

بیار

و هر یکی را از ایشان میرا برگرداند و آنچه را خوانی رساند و آنچه را گفت و لیکن بقول عابدیانی بس بر می رسد بهما بر
 عودات و دوستی مان است چه خطره و خضر از عمر جاودان تنها آما بودن اما مثل روشنی آتش بر تمام عالم
 پس کشم خود رو بر مثل دود و مانع سوزن شوق است و برای منع کردن بر مانع و قوتی بگاری آید که تلبه شد و گویا که
 مانند چنین و پر و پاهای طاعتی باشد و شوق و داند ایشان چه سود و برای منی غلات و برستان و چهره و بود و در چنین
 فقرات روایت است که هر متقی و بسیار لغزست لیکن با اعتبار منی غلات و وقوع و بی سخران فقر من ناز و فدا کمال پس
 حقیقه بسیار است و بحسب ناد و چلی چیست که بر فتنه محرومین از فیوض نام کانی شمال و مار بلا و خطان نقد و
 حاصل سخن علی بن ابی طالب علیه السلام در حدیث آخر و در حدیث دیگر که در آنست که دعوی مزید نفقت بر اهل علم
 در حقیقت حکایت می کنند که مانند پندش و بر او بشیق و او در هر زمان نسبت بود که صغیر و در اینجا قصوری از نگاشته ان
 و قاصد نظر ان البته بعد نمود و عود و حاصل موضوعه و عود می انجامد یعنی راوی متکلمین با سابقه میسودنی بایست که
 امام الایمیر و شنیدن نظم بود و نیک با خواص خویش برای تنبیه نالین و تا و سب خاصین سوار شد و بر سر بنایب
 صلیق از زووش برداشت و بر تضرع و زاری و فریاد و بیداری جناب سید در آن عالم رحمی نیار و کانی الهی
 در این نظم را می خواند م سه دوستان را بجا کنی خودم به تو که با دشمنان نظر داری به و نیز در ادای امانت وضع
 گزاری امام مخصوصا امام الایمیر بگویند کسی مترو و توان باشد که آنچه در امانت رسول خدا صلی الله علیه و آله امانت و
 و امانت بکار بردند بر اصول اهل فضول کائنات فی راجع انوار است و از علل شیخ صدوق و دیگر تصانیف او مانند
 اکمال الدین و امام اخمت هودیا و اشکاک که دعوت خلق بسوی دین حق که اینجی بجا آوردند زیرا که گاهی در جملاتی
 فقره و نیک که امام بلا فصل بیجا صحبت کند که دم استقلال میزنند و غیبا و انصاف هیچکند و او اهل ایل بران و
 منافقین تنبیه عذر نخواهی بینی اگر چنان ارشاد میکردند و اس عوده و تنقاهی لا انقضاء لها چگونه بدست می
 یحان الله اگر دعوی مزید ولای اهل بیت سیاه بنی علی علیه و آله و آلین فرقه کنند و دیگری کیست از جبهه
 اشتر که چنین ادعا آغاز و که بر یکی از ملا که در جن و شب بر جن ایشان چه در دوزخ پس مقام حیرت است که راوی
 غامی چنین تنها بر حضرت امام رضا رضی الله عنهما غایب و ازین که نباشد انتر اشتهر می نماید و مزید تحریر نیست
 که راوی رفاقت خود را در آثار تصانیف هر کرده و دعوی تشیع و مزید و لازم کلام او به هر قدم ظاهر است لیکن این
 سفیدمانی که که حضرت رضا سلام و دود و مان از حلقه و ارتقا است بر نام او این تار و بود و را چگونه نسخ توان
 که و قد تقران اهل البیت ادبی باقیه باز او صاف و دیگر که حکایت نمود بر هر حرف ان اهل دانش هزار بار
 هیچکند که در نفس الامر چه پیش از این در وقت عین لمیمه که بنو را و صاف ایشان باینها نرسیده که به طبع
 و سبب الحرام آتش بازی کردند و چه دریا سوخت و لباس بیت الله خاکستر شد و در واقع حره بر بدین حتر
 پیغمبر چه رود او که از این نایش تملک اهل اسلام می لرزد و که قبل سالکین ان بلده طیبه جلی ناصوی را مدعی بود
 بخلاف واقع که منظم که خرا که بر نیشی بر و و جماعت لشکرش متفرق شد و واقع حره هم در زمان

امامت سیدالساویجین بن بونیم که درین واقعات ریسل امام دین امین حضرت محمد بن خفیه خلعت الصدق حضرت
 قانع باب خیر می چاراد گوشه ششستند و هر جا که باشند آخرا ده یزدی پلید میشدند. ه باشند بگر ایشان نیز اعتقاد
 داشتند بر اصول شیعه که امام همان است که مانند بنین در پرده نشینند و درین واقعات خاموشی برگزیدند و از
 مشیبات آن خودی کافی چندین پس امام بر این اصول یعنی قواع امت عبد الله بن سبا و عبد الله البربرین سکول
 چگونه ذاب عن حرام اندر و رسول الله بود و تخصیص محمد بن خفیه ازین جهت بعلمی مدکه در پهلوانی بی نظیر بود
 حتی که حرام ما و رکبه که در اوزان نوع بیشتر نمیدانند و علاوه بر ششده این سیاه باره پدر بزرگوارش آنچه گفته اند
 از هر قبیل است یعنی از نوع پس نموده اند و در آن اند که نموده آن درین اوراق و انشی بعد و در آن آید لا
 ثم لم یولد و اعوذ بالله و استغفر الله و ایضا بوجه دیگر هم ظاهر است که این بزرگ دعوی امامت میکرد و حضرت
 سجاده را در بر وی فویش اهل کتب میدادند و بر و ز خود و شجاعتی که در صفین از و صد و در ریافت می ناز
 و شاید که این امور حاجت به بیانی ندارد که از سابق و لاحق مثل پیری او کی گفته و ولایای مخلصین هنوز
 از آن خسته و نیز جریست بر حیرت می افزاید که در وصاف شریفین امام این هم را وی غاوی ضمیمه گردانند و از
 بنکار که امام سلیمین است از خدا را انصاف بکن که سلیمین است که نزد کن که کنین شیخین علم الهدی امام حسین
 خلافتش یعنی باشد و بر ظاهر است که عیاذ بالله اگر خودش یعنی و میخیزد و رئیس ایشان نبوی خلافتش
 چرا بجای شدی و نیز نشید ثلث ایشان ظل بوق چرا گفتی که از آن وقت شیعه را چنین ذلت بحصول
 انجامید که غیر از لباس نقین یا اعتزال خزانة زندگانی بسر کردن و جمهور هم این ترانه در تبتدیل لهما کن
 و تبسیر النباس معذرة از جاب شهید می آیند و از کتاب الله الحمید این آیت نیز تلاوت نمیکردند و حکام و کاتب
 فی کذا صلی الله علیه و آله در حق و در فقه بود و امام نیز از آن قبیل است که تبعید بود آن لباید کشاد که از
 هزاران کوشید و کوشید و کسی در جانی ظاهر عالم معتبر است و داغهای فشار گمان از آن معطر
 و نیز عتقا که چندی از کتب شیعه دیده اند البته را وی معلوم متعنا و بوده است بعد از آنکه جناب گیرایی
 داده بودند که واقعی است که حرام شده متع بعد از حلت کافی و فقه الیضا تا این جسارت و دلیری و در
 آخر از وی نیز میزند و از کسی شرم نمی کند حتی که طر فاکتند که متع نرا و شرم نکردی توان خدا و حال خلیف
 شیعیان صاحب بصیر و بصیرة قائل و امام کافی العیون و الکفایه این بود که اگر روزی بعلمت هر طبقه
 تر حکم ندای حلت متع در و در و دیگر بعد از شاکره علم بر آستان انداخت و مصداق و غلط الکافرن
 و المناقین منصف بل عالمین و وسیله البنین و حضرت امام صادق مهاجرین و انصار اصحاب رسول
 مختار بودند که بغیر هم افکار و زبان ثلثت و جناب میر و ایشان داخل بود و نزد ما و بر اصول شیعیان
 و باره آنجناب هر چه هست معلوم همگنان یعنی اظهار کفر و کتمان ایمان و آنچه درباره بے مثل و بے
 نظیر و بے ندید بود و امام عبارت آرائی نموده البته بعد تعیش نفس باید نبود که واقعی مثل امام

و این بزرگ حافظی کاملی بود و در صحبت رفتن مذنب پیش خال حفظه بان درجه رسید که چون آرتی در کتب و
برآمدی منزل فتح علی صاحبی پرسیدند کجاست به نشان میدادم که شغل حفظه نیز داشتند و این اوقات حکایت
کردند که محمد فیض حافظی درین شهر بود که حافظ علی اخو صر از دایه میفرستادند که فلان آیت در کدام جزوه است
روزی گفتیم که حافظ را چه صاحب که از نوگویی پرسید نظر سختی استادی و رعایت مذنب نویسنه کرد و آن وقت تعصب
شدید داشتند و انحال از آن آیت شدید جواب دادند که از قلمت فرصت شغل تلاوت نامه و نسیان غالب شد
پس تحقیقا الامر بی پر دم و دانستم که بقای کتاب مستطاب مکتوب حافظ علی اعتقاد صحیح به قرآن مجید و جامعین
آن نمیتواند شد دلیل دیگر در اثبات طلبه امام و کوشش او در تحصیل علوم آنکه بنا به قولی تعالی حشین شد و در
کافی این هم روایت کرده اند که جابر انصاری رضی الله عنه روزی بر کتب حضرت امام باقر گذشت و امام
را طلبید و نام پرسید و فرمود اقبل و او برایش شمایل را نیک نگاه کرد که مشکلی حضرت علی الله علیه و سلم است
و سلام بجناب و بشارت شریف رسانید چون بکسب امام از کافی به ثبوت رسید البته ظاهر شد نقیض حدیث
امام رضا که کلام و آن می رود و افترا می راوی و هر دو مظهر می رسد زیرا که دلالت بران دارد و امام علم
طلب نمی کند و علم او دینی میباشد لیکن کبھی بیچاره و جال اعور چه کند که خود قاصر النظر بود و استادش ضعیف
و استاد الاستاد با وضع علم بی دانش و در لجه زندقه و الحاد انما که داشت عالمت خدمت و توقیف خدمت
الحفظه کی کند بیدار به اکنون ضرر و شد برای وایت که امان نشان مکتب امام باقر العلوم و ادن که در دکان
ایه مشنگات و قیام بود با شاکت و جال قاصر النظر به کنان ظاهر کرد و عبارت حدیث انیت عددین
اصحابنا عن احمد بن محمد بن محمد بن سنان عن ابان بن تغلب عن ابی عبد الله قال ان حابرین جلد الله
الانصاری کان اخر من یقی من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و اله و کان رجلا متعلما الی ان ابیت فکان
مقیعه فی مسجد رسول الله صلی الله علیه و اله و هو معتز بعلمه سو دار و کان ینادی بابا قرا لعلم فکان اهل لدیته و
یقولون جابلیه فکان یقول لا والله باجبر و لکن مکت رسول الله صلی الله علیه و اله لیس قول انک مستدرک
رجلائی اسلمه سبی و شانه شمایل حقیر اعلم بقدر فداک الذی دعا الی ما اقول فینا جابر یتردد و ذات یرم فی
بعض طرق الدینه انهم بطریق فی ذلک لطریق کتاب فیه محمد بن علی فاما نظر قال باعلام اقبل فاقبل
ثم قال لا ویر فاد بر ثم قال شمایل رسول الله صلی الله علیه و اله الذی نفسه میره باعلام اما کما فی الی
محمد بن علی بن الحسین فاقبل علی قلیل راسه و یقبل بالی انت و احمی لیک رسول الله فیر تک السلام و یقول
ذلک قال فرجع محمد بن علی بن الحسین الی ابیه و هو نضر فاجزه الجیز قال یابنی و قد فعلها جابر قال نعم
قال انهم منک یابنی فکان جابریه مرفی النهار و کان اهل الدینه یقولون و اعمیا جابریاتی هذا
الغلام مرفی النهار و هو آخر من یقی من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و اله فلم یلبث ان مضی علی بن الحسین
فکان محمد یابن علی و جابریه لکرامه لبعثه رسول الله صلی الله علیه و سلم مجلس حدیث ثم عن الله بنار که

وقت که اهل المدینه را انصاف بر حسن بنا نهادن می یافتند رسول الله صلی الله علیه و آله
 فقال اهل المدینه انما احدا کذب من هله شناعه عن لم یلمای المایقون حدیث من جابر بن عبد الله
 قال فصدقه وکان جابر بن عبد الله یسأل فی علمه و شانه بدین ساء معین وناظرین بکثره که مقتصد
 بچند فقره حدیث حاصل بود و تمام حدیث چنان ذکر کرد و بطویل پروا داشت و از اهلین دهم درازا کرد
 انما تا حال محدثین زیاد تر بود و چون انجا که سنی ایشان در ابطال حق و احقاق باطل چگونه نیز
 و بر یکی ازین امور و اعمی و رتبه ضلالت چنان می دود و در هر چند با بر خود در دره بجای نمی برد و
 این قاصر نظر که پس و پیش را چنانچه باید نمی بیند و با وجود حق و ابطال باطل وین و شرعیت و طهارت
 بر پادشاه نشینداری مقتضای طبیعتش نیست بلکه حدیث مذکور بی کافیت و ال برانست که امام محمد
 با بزرگتر مکتب می نشست و برای طلب علم انجا می کرد و آن روز و حال خالی نیست که نشاندن پدر
 بزرگوارش بود و خود بخود می اگر چه ظاهر ادلست و لیکن نمی باید درباره انقوس قدس گفتن که لفظ
 بکتاب نه رو و دینی نیز می شد و از اینجا حکما گفته اند که چنانچه رسید انکه حجتی باشد پس مکتب هم تجویزیه تمام
 هر دو جناب بوده بعد ازین حرفی از غلول عتو و علویا و لیکن که حضرت ائمه در بلخون امهات قرآن
 مجید را تلاوت می کنند و لیکن معلوم نیست که همین نسخه یا نسخه ایست که ابطال ختم نبوت خاتم السلسله
 حرفی از انست یا ازین اوراق توانی دانست در بلاد اگر همین نسخه باشد پس دعوی تحریفش که قدما می
 و معا صرین ما می کنند همین گفته و حد و آن خواهد بود چنانچه در سایر نجات ایشان انست حال امیرا
 امام ایشان پس حال جناب شان مشکایین حمایه شکله اتوا گفت که روز دلالت قبل از نزول در آن
 مجید بد سه سال و در کنار شریف تلاوت نمود و حقیقت تبیین حضرت پر و اوست پس ایشان را بکتاب
 چه حاجت و این حرکات نوعی بنابر امام زین العابدین و باقر العلوم می کنند و حجج الهی ازین عیوب
 شریف اند پس ان اسور که حرفی از ان شنیدی مقتضای علوی و طبیعتا ایشان بوده است و عیان شد
 که ایامه دیگر بطریق اولی در مکتبها تحصیل علوم کرده و حاصل آن چند وجه بود و اند لا جرم کجا ماند
 را و بی افتراف علی الامام که بار بار داشتی و ازین حدیث یک متعلم و دو علم بود و ایچگی معلم مکتبی دوم
 جابر بن عبد الله از فارسی و عادت بر همین جاری است که چون از رخ از مکتب دست می دهد و نزد علما
 متخرین می آیند و بکمال می رسند و لیکن و بالای اعویر خواهد که معتقدات با خود را به ملات خویش یا قوامی
 خود موعود گردانید و ثابت نماید که امام موضوع نمادی نداشت بلکه خود تبلیغ جابر می پرداخت و ملک عجب
 عجاب بعد از انقضای و ابائی قد که انصاف فصل الخطاب غالب که در تفرقه مکتب تبلیغ ملامی مکتبی منطبق
 باشد شاید که مدعای شارحین کلینی مثل فطیل قزوینی که زیر قند مکتب لفظ برای مصلحتی افزاید و فرو
 خود را تبصیر صحاب موارم ظاهر می کنند این هم باشد و دیگری عنقریب می آید و ازین حتمت ازین سنی

بعد بنام شد که معالما استاد می جایز را منتقل ساختند و تا حدیث بلا خلیل و دیگر علما بصورتیای خویش
 بهین سخن گزیدند و هر چه عقل می دانند که به مردم لفظ مصلحت تواند گفت ازین گفتن شک حل بشود و ای بی خبر
 چون مکتب برای تعلیم نبود پس ناگزیر شد بر توبیان آن کردن با فقط برین نقطه مصلحت قناعت و نیز
 که میر حکیم عزیزی بونی قاضی آنان بر می آید و نعم با قبل ع طرفه شاگردی که می گوید سبق است و راه نایز با
 اولی الالبصار اما قول اهل مدینه اولاد و ثانیاً پس بجای خود است اگر بگوید باشد چه در آغاز افادات و حدیث حسن
 چنان فرمودن البته موجب استعجاب است **وَلَمْ يَكُنْ لَهُ يَتِيمٌ كُنِيَ بِظَاهِرِ الْأُمُورِ وَاللَّهُ يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ** و در شهر
 از آن جهت افزوده و تمایلی که از فرستاد امام باقر پس بعید است اگر چه حدیث باشد که توسط ای کرام خود
 یا اساتید دیگر که اهل امامتین سنت سلسله لایزال نامیده اند ترک فرماید و شاید که بعد از این آمو
 دگی متعلق این بحث بیاید و انبساط خاطر از انشاء الله تعالی سیر حال لاف زنی تمامه النظر و انشائش
 عیان شده این هم کلام ممدوح تاکیدند بحال موصوف بود و این امر بر ذمه رفته مانند کلام هر چه از عالم حضرت
 قرار گرفته همه اش در جناب میر بگویم زیرا که مدینه علم همین یکدرازه بوده و حکم قرآنی نزو شان اینها حصین زیر
 و بدر دیگر نزد و بظلاله ظاهر معین از کتب دیگر خصوصاً فقاهت رضا با برست کلام رضا و برین جمع و تالیف
 خوشه باز فرماید بحال چیده اند و بهر صورت دعوی رفته که علم این ائمه دینی است و زینهار در کتب
 نشسته اند باطل گردید و چون صحابی کور با تو را علوم را تعلیم کرده دیگران از ائمه متاخرین یک واسطه
 و شدند و هیچ دانی یانه که با حصول رتبه علمت عبداللہ بن ابی ابن سلول و عبدلہ دیگر زندقه علوم و جوب
 جایز مذکور از جمیع جمل یا حیل و چار کس بود که همیشه ایلو منیر و راسا زانی مجتهد فریب می دادند که دیر و دیر
 خویش و در غریب دیدیم که رسول خدا تبار سر صد و پنجاه هزار صحابی گردش میداد و ارشاد می نمودند با هوای
 کما فصل صاحب لسانی و غیره بالا لال امر و از بظاق همت بر کشادی مناسب نیست خانه نشینی و گوشه
 گزینی بر خیز و جهاد بکن و العجب که حضرت فرمود که چون دو کس بیعت کرده شوند دیگر نرا نکشد کافی العلم
 بکشف الدارین و عنقریب این امر مفصل می آید انشاء الله تعالی و جناب میر می فرمود که مخالفین کوه آئین
 اند و چو میدادند کسبت و دودل بکشود بشکنند که ما چه پراگندگی آرا بنده را به و کسی بر وقت معهود نیامد
 جز مقه که در آن زمان وادو انزودی وادو امیر المؤمنین بعد ازین تخلع و آن هم بار بار کلا ایشان میبند
 آن اخلاق عظیم لعنت میگرد هر چند با شمارش حاجتی نبود قال الله تعالی وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ
 بجای این شعر عظیم و خد لان امیر المؤمنین کما فصلنا فی الجملہ الاول سن ذہ الکتاب بغرض چون کار جاری
 بر داند و همیشه اتفاق بود بر اصول رفته که قبل از آن حضرت لاصلی الله علیه و آله در دست دشمنان
 نحو خوار گزاشته راه فرامی پیوند و حق تعالی فرمود **وَأَعْقِبَهُمْ نَفْحًا فَكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِمْ لَا يَسْرِفُوا** پس رجوع
 ایشان و انقطاع بسوی اہلبیت نظری است ظاهر پس تمذایم اند کرده حق پرده مجارین که غرض

بجم و زمان حضرت صلی الله علیه و آله بجا و صرف کردند و هم بعد وفات شریف دین خدا را بایزان و روم
 رسانیدند که فی الکلیفی بالاولی و قد ذکرته بالحدیث المختار عن الکافی فی عدة اوراق فی المقال الساسه و
 هذا حال الاجله کما قمیت علیه لاوله و لیک هم الراشدون فضلا من الله و نعمته و درین مقام امری
 از متعلقات این بحث یاد آمد که روضه تقریرش می کردند و تفصیل آن موجب طالع کلام است ولیکن از جوایز
 می آید استباط آن تواند شد و آن اینکه برای قصر مسافت بصوارم و بهقانی رجوع باید کرد که قلمت استعد
 و فرد مانگی ثابت می کند برای کسی که مایه باشد و تا لیفت شروع کند که این بدنامی تا قیامت خواهد بود
 پس غور مکن که حضرات امیر که صد بالشیع احوال الترتیب تا لیفت دادند یعنی کتب فقه الرضا حنفی و اراست
 باین انداز که از کتاب و سنت ظاهر است کاری نه بستند بلکه بر اصول لاف زبان بکا کین خویش را بکمالی
 و بگلان اراستند چنانچه شسته نموده از خرداری و اندکی از بسیاری و غرور بود که دل مجتبه و بهقانی بران عمل
 می کرد و حکم لم تقبلون الا ما اتفقوا و قد فی فی نیافت که انبیا فی بده الا و اراق ایضا سبحان الله فرست
 الحاقه فاحشه کسبیه که مانده کتب ایشان مذکور شد باید دید که استفاده از مایه صحابی موجب عار و انت ند و پر کردن
 تا اینجات را باعث هنر فقر و اسن لسطر و وقتوا محب لیزایه فاعتر و ابا و لی الاباب معذ که انرا حصول
 اهل فضول چنان مبرین شده و شاید که از اوراق سابقه پی برده باشی که امام وقت سمنشین چار با شغل
 و کمال فتوی می و بدین بر امام که قوت بر امامت وار و فعالیت او را حاصل نمیت و شان تضعیف از آن
 از تبع است و شان سافل نسبت بهالی همین است که دخل نمید اگر چه بکمال افتخار رسیده باشند و ملاقات
 و دلب تقضای آن دار و چنانچه از کشف الغله بلی که عظمت و جبر و تقش ازین کتاب هنر و دیاست بزرگ
 حضرت امام حسین را و بر وی جناب امام حسن همین طور بود و گمان مبر که کشت و طر است بجهت و بر بای نام است
 از حضور و غیب چنانچه بنظر و تیشیل برگذشت و چون قلم تا بدینجا رسید منا سب می نماید که بنجین
 از مذبت حکمین امامیه و رسطری خبر دادن مجلس آنکام امام حصول عصمت معلوم از روز و لا دست
 تا وفات پر ضرور است و علم و از طفلی تا بلوغ و از بلوغ تا به موت برابر می باشد و در بطین ما و رطله ملا و
 کتب ساسه می نماید که تا لیف الاروستانی و موید بروج قدس است و خطا و نسیان از وی بطله و ر
 نمی انجامد و از حال امام گیسو و سوسنی و ریحانی هم پی برده باشی که مروتین را چگونه و قتی که در مد بوده است
 و سیکری فرمود که خنین بطیب خاطر چه پیری کا بنین ایمان آورده بودند ایا ما بین چامین و ابو
 جاحیز منما از مدی هم کمتر باشند و در کتب فریقین بکستبا مابین هم مذکور است چنانکه بکتب امام محمد
 با قرملک بالاتریضه نام معلم امام حسین رضی الله عنه هم جمعین این عقب مشهور بود ولیکن روضه سیاه
 در و ن ما چه علاج توان کرد که از بدیسی اولی اغراض می نمایند چشم می پوشند بلکه از نماز استقام شان
 کوری و کورانی و تبلیس و هر زده چانگی و بایه منمه توان گفت که ربه شر و ط مقدم است و از جمله علم کا

و بگویند تسمیه دایمی ملکات عظم که سپاره در عمده تعلیم شان شنبه روز چنان مشغول شد که گاهی بیدار
 نه پر واخته و بگویند تماشای عالم علوی پرواز که فرصت کی یافته انحال هرگاه بکتاب گوشواره عرش العلی
 و باقر عالم دین از صحاح ایشان ثابت است فاشکنا بکتابنا آخرین بی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم استغفر
 است که گاهی در کتبش نه نشسته و نزد معلمی برای تحصیل علمی زرقه سوی عالم آمد رخ افروخته و علم علوی
 و آموخته و جوش نیز انفا از قرآن مجید بر زبان علوی رفته جاری گشته قتی جلدی و کتب و جلدی و کتب
 اللهم صل علی محمد و آل الانعام و اصحابه الابرار باجمود کلا فی عواری بکار برده و راه تدقیق سپرده میداند
 که عورت و جمال با تصد نظر از نگار میسر نیاید که در باطن و ظاهر سرینے استادان خویش یافته شش خنجر
 و ایدو الحار و دومی شیطان البحر و الرضه المبتحیر و در کتاب خود که برای ثبوت کفرش کافی است بکلمه
 بی دلایسته ی پیاپی و بهار سے نماید که سابقا بدعوی نزول کتاب لاهر المذهب المسموم بر معصوم را برون
 صحیفه و دستوالعمل نواخته و در حقیقت برای مسوئیت قرآن مجید بجهت تقدیمش و مخالفتش
 نیکی بگرم نواخته و درین مقام خاصه حضرت را که نزد کسی از علمین از انوی ادب تفرموده باطل ساخت
 افسوس و صد هزار افسوس که فرصتی دست نمیداد و درین کتب باطل و دین و شریعت را
 تصد کرده این امور را در صد جزو گفتی و در مای ظرافت می گفتی و از اینجا استفاده امام باقر علوم و حکم
 این واحد العین قبول و ظلم مثل خاتم غیلمان و مانند سنیان سنیه جوان پهلوان و فریان و سنیان و سنیان
 بود که مثل شادان خویش گرد و درین عبارت که دانستی از عزم خود و بقیه قضای طبیعت خویش ثابت کرد که امام
 باقر تسکیر و جابر رضی الله عنه همان بود که در و چنانچه در شرح ترمذی است و دیگران نیز
 می گویند لاجرم گفت که چون امام زین العابدین سفر آخرت برگزیده بنابر کرامت و بزرگی جابر که صاحب حضرت
 می آمد حال که در واقع آمدنش و وقت امامت برای تکمیل علوم بود که قاعده حکماء اسلام همین است که هر
 باید که گیر و اندر گوشه و در پشت است پند و یوار و پیچ جابرین عبد الله از کرده انصار تلمیذان و جانشینان
 حضرت سید ابی ابراهیم که پدر بر گوارش تعظیم او بجا آوردی پس امام باقر زمامی جابر از گلسا افاد شیدان آتیا کنند رود من
 و ازین حدیث نیز عظیم تر و اینجا بجا بماند و بین که چون امام باقر واقعه مکتب پیش آن جناب بیان کرد
 فرمود ای فرزند جابر با تو چنان معامله نمود و گفت بی ارشاد و فرمود که از خانه پدر میا تا برادران با تو فریبی
 و کید می نهند چنانچه با حضرت یوسف علیه السلام کرده بودند و این خود در حال امام محمد باقر در حدیث
 بروایت همین عو منصوص است و اتفاقش این است و فی التمهید الصغری فی علی بن ابراهیم عن امیرین حنا
 شد بر بن علی بن ابی بکر السید باقر الله و انی لهما حسنه علی بن الحسین و عنه و در او جابر بن عبد الله
 الا نصاری علم علیه ثم اخذ به ابی جعفر فخلای فقال ان رسول الله صلی الله علیه و آله اخبرنی فی سادک حکما
 البلیغ قال لمحمد بن علی بن ابی جعفر فاذا و در کتب فخره یعنی السلام قال فی جابر و روح ابو جعفر و مجلس است

علی بن الحسین علیهما السلام اخوت فلما صلوا المغرب قال علی بن الحسین لابی جعفر انی قال کتبا بر من عبد الله اعصاری
 فقال قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال ان یک تد رک جلا من الایة فی اسم محمد بن علی یعنی با جعفر فاقوا فی
 الاسلام فقال ابوهم هما لکلی شیء با حاکم فکذب بن رسول بن اهل بیتک لا یطعم الا ذلک علی بن ابراهیم و انک کید الکما
 کادوا اخوة یوسف یعیت علیهما السلام کما هم زین العابدین که یازدهم خانه باش و بکاتبه و قهرع شد بحدیث جابر انصاری
 که از حضرت نقل کرد و اگر ان جناب این حدیث را میباید انست و راوازم آن اهتمام میگوید و بعد از ادای بشارت و رخصت
 و حیانت میکشید و می فرمود ملازم خانه شومی ترسم که باید ان توش برادران یوسف ترا میکشاند و باوصیای او
 که در حمایت الهی مامون است و عالمی باشد و شومندی خواهد شد و او لادش مندا مات رانیت نیت نوبت نبوت
 خواهد شد پس این عظیم با وجود اعتقاد این معنی که حافظ کتب جمیع را با عالمی است چنانچه فرمود و انک کتبا بر من
 اندیشه قبلان نمود و بجمع آن اهتمام کردند چه بدی کرده باشند و چگونه سنیان مورد سزانش بعد از
 استدلال بدین آیت که میبرد عدم تحلیف توانند شد چنانچه از نهوات مجتهد و تقاضای روشن است و اگر این قسم
 امور را بجمع کنی از کتب رفته بشمار خواهی یافت که بسیاری این هرزه و زوایع را برین هیوده گوناخته
 روزا بعد از تألیف رساله ذوالفقار صنوع و ان تیار سکوت جملات نزهت علی کشیمه سیجی مرزا کاظمی است
 او قنای و دود و درم چوین شغل بخل بوق بدست گرفت که ملاحظه طفلان شده و راکی ملاحظه کتب چنانچه را با انظار
 افتاد و یاد کنی که بعد از تقاضای امر پی برودی و در چنین هیوده گوناخته سپیدی و چون در حدیث مکتب و آنچه بدان
 تعلق گیر و غیر ازین نگرانی عیبت میشمار و فواید بسیار از ان توانی بر آوردن از انجمله که حضرت امام زین العابدین
 را درین خصوص بیست تلمذ بجا بر حاصل شد پس تلمذ و معصوم بحصول پیوست از کانی کلینی امام احمد
 حضرات امامیه و غیره بعلت این فایده تفصیل است آید ان شاء الله تعالی از ان جمله که چون در مکتب
 بشارت رود و البته حکم کل نیز خواند انهمین شاع این خبر و درین طبعه خصوصاً با جابر معلوم که بوجوه
 و ایشان معلوم شیوع یافت باشد پس معاذ الله که بدین مگر سباین بودند که درآمدت جایز و باقر العلوم
 سزانش نمایند حال آنکه نزد پدر بزرگوارش حاضر میشد و در دیوانخانه بایست کاشانه اهل بیت شرف حضور می یافت
 اما که لفظ قطع الینا در همین حدیث بر روایت جناب عور موجود و جابر بعنایت الهی ترو کرد و کچا داشت
 چنانچه از قولش این هم ظاهر در حدیث دوم به ثبوت رسید که جابر بعد سلام دست امام محرم گرفت و بخلوت
 برد از انجمله که هرگاه خود با ای ایجاد امام بدین وتیره عادت نداشتند و مقتدا این طور نبودند که سمعت عن الله
 غر و جل بعید است بسیار که آنجناب بر سر پدر بزرگوار نشیند و این هم بدانکه دانش او ای مردم و دیگر اهل مدینه است
 بواسطه اساتذده و خود را خواه ابا ی که را میباشید و خواه دیگران برانند و این طریق حق و دش را برگزینید و
 من علی بن ابراهیم عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که خود ساز و آما آنجناب بر یکی از سکنه مدینه دروغ گویند و کذبات
 پندارد و شنیده ستوده آن امام نزد منافقان است خوف و تقیه بوده باشد لا والله ثم لا والله پس اگر

کتاب الخیر فی ردود و فتح چه می نویسد بآنکه قسم احیث و دیار است که ازین بلغایه همه عظمت و باره امام محمد باقر ثانی
اعتراف دارد بظفر بل و ایضا که صدوران از فاروقی بشرط صحت معوج بی اندامی و بی آدمی میدانند
پس معلوم شد غلط شما و خلاف نمودن تعظیم و معنی نیست که چنین هر معظم را که دنیا و دین را میسوزاند بگوشت که گفت
و نه ویدار سازند و علاوه برین لفظ را علم شما برای امام علی نقی در علم حدیث مقرر کرده اند چنانچه در مجمع البحرین
است و مشارحان اصول هم بدان تصریح کرده اند و در هر کتاب بن نوشته اند که تحقیق امامی از ائمه
تحقیق غیر امامی است از این که لا یخفی و اگر این لفظ را از کتاب لکمه الجید و احادیث شریف استعیاب نایه تسلیم
نوبت کند پس برای تعلیل شیعه بر این قدر است که گفتار وقت و از ان جماعت که از جلاصاف طایفه است که امام باقر
با حق تعالی علم می گوشت و در کتب می نشست و چون این لفظ در حدیث آمده و آن هم به روایت فلاحی است
البته و این معنی صحیح است بالبعد باشد که محققان باعتراف محدث نجفی جل را به بلوغ مفید کرده اند اما اطلاق علام پس
اگر چه در کلام معصومی نیست و لیکن عرب به کجول هم اطلاق می کنند و از کتب مجاورات پیدا است چنانچه
از مجمع مذکور هم بدان فیه بهر حال کامل حراص نام تحصیل کالات و انقض شد ثابا قوتیت علوم نوبت سید
و رگستان دیده باشی که چون از حجت الاسلام غزالی پرسیدند که چگونه رسیدی بدین درجه علوم فرمود و چه
نمانتم در پرسیدن آن تنگ نمانتم باجملا فترا صیح را وی بر امام رضا بهر حال معلوم شد و الله اعلم بالصواب
الکما الصالحین که جناب سید الساجدین را معلوم بود و انما را ش موجب بیزیر رسوخ و اعتقاد جاب پیشه و هم
بعیثت دیگران و در نه استفاده و دو معصوم به ثبوت رسید که انشرا و ازین جا است که این هر دو بزرگ
تعظیم جابر زاید اوصاف می نمودند و او رعایت مرتبایه ایشان همیشه می نمود و نه چنانچه راضی بود و از آنکه
کما ذکرنا و جعلنا الکفوال فی کفنا فمهم من کفون و نیز حضرت سجاد و فرزند ارجمندش در اجمالی و تعظیم جابر
پیر وی جناب میر سفیر مودند که از بعض انابل کتاب چیزی آموخته بود و در مجلسی که او را دیدی بر وفا
از ان جملا کلام باقر که با وجود ممنوع بودنش از لقیته در کتاب منجمت و صحیفه معلوم رعایت نه ببل نیست
بر حدیث کاتبه بار بار میفرمود پس بدانکه دعوی رکوب سفید اهل بیت در هر دم و بر هر قدم نمایند بر اعانت
خدا بر ایشان ضرورت و در نه حقوق محض است اهل بیت الیه و در کردان ایشان خواب بود و سبحان الله
عز و جلال امیدی سلام علیه السلام سید انبیا کثره اوب اسلوک داشتند و از جدل و جدال خسته بودند و در
وترک و طور مذکور و خلاف اهل بیت عقیده نجات راسخ کرده اند و گفته علمای ایشان هنوز نگفتند و
ایران و اراصل است تا ظهور حضرت مهدی و تا کنش متنازک نماز عدا کانی الاصول مذکور است سابقا از ان
جملا که هر گاه بعد از رنضیه بجهت بالا خوانی و علوی لن ترانی انیست که استفاده امام را از جاب سلب کنند
و امر واقعی را باطل گردانند پس بجهت خست نفس و غمناط بودن طلیب شان باخمیه نواصب کامر غیر مرتبه
پراة تناقص فتا و در زیر که مقصود و اما دفع طعن اهل مدینه بود بنا و ایل و تسوئل اهل خلافات پس البته

آمد و رفت آن امام تزوج بر جای تحصیل حاویث نبوی صلی الله علیه و سلم حصول مند خوا بود که
است بر عا و از نجا است که نام هم تصدیق بران مستتب شد با عترت اعمور المحدثین ورنه فقط آمدن گاه
گاه برای دیدنش چنانچه غلبه قریب بینی و رشح کافی نوشته کی مانی بلکه مقام انکالیعی کی آمدی کی پیر شد
نویزانی از تصدیق مذکور تصور بلکه ذعان توان نمود که اهل سنت امام راستی میدادند ورنه بقول مزین
سیما ان لا یبشیع چه کار که احد علوم دینی از ایشان نمایند و محبت و دهقانی در معارم و غیره چنین اعتقاد و
که تمهید مازنیما امید راستی عین الدلت نمایان احداث متاخرین مثل صاحب تحفه است و تکذیب و درین خصوص
زاده ترین بار با نمود و الله ولی التوفیق و بیده اندسته بعد ازین فواید چند دلیلی دیگر بر تکرار شد که اگر
حقیقت آن امام را از کتاب مضموم بیا دارند نزد اهل فراسد مجالی نخواهند یافت که مثنوی خود را از پشت پا
بخالت بردارند و بیانش بالاخص اگر چون حضرت امام باقر وقت بیان حدیث می فرمود و سمعت عن جابر
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم پس باید که مطابق واقع باشد ورنه بسیم الله حدیث او معاذ الله
خواهد بود پس واقعیت سند محصور در این است که او استاد و امام شاگرد او باشد ورنه واقعیت کتب
الکماله سیر حقیقت باشد که رفته معی مزید و الا باشد و گوشتواره حدیث امام باقر اعلوم لا کا و جانیان فو
با الله پس سید روی پرو و جهان برای قوم مورد یوم ثابت فلیختاروا انما ساد و پنجه و درین روایت و جابر
اعور تقیة امام خیال بسته و ابواب غیظه و غضب بر روی شیعیه مخلصین که شاره جوایش خود را در روایت
و دیگر این کوهان بلید که زیر حدیث بشارت بقاصد یکد و از خلیج حدیث کرده است تا پز ظاهریست تا خلیج
که خیال و جالی اعور بدیسی ابطال است که مرض جمود و پستی و تصور نظیر لا علیق بود و مختصرش در فائز
انکه چشم بن عبد الملک بن مردان آن جناب بشام طلبد و با جاهرین گفت که چون امام بنیامه و موز
از تو بیخ او فارغ شوم هر یکی از بنی امیه خصم و نماینده و سرزنش نماید یا بکلمه چون در آمد و بایست خود
یک سلام کرد و عمو ناو شبست زیاد و تر به هم شد که خصوصیت خلافت را ملحوظ داشت ولی اذن
جلوس فرمود و تو بیخ شمع کرد که همیشه از شما کی خروج می کند با عوی امامت از جهت قلت علم و
سفاست و هم چنین پرگونی کرد چون فارغ شد یکی از بنی امیه نوبت نبوت سرزنش بجاء آورد و هر گاه
ساکت شدند امام برخاست و فرمود و بنو سبط ما هدایت کرد خدای تعالی اولین شما را او مبادا میت
ختم کند آخرین شما را دنیا چند روز بدست شما آمد و ملک عقی بدست ما که از اذوالی نیست تو را
فرمود و العاجزین لیسائی پس هر که در زمانه تان نش بر دند چون داخل شد و کلامی شروع نمود هر کی میگرد
خبر کردند که مبادا اهل شام بلوی کنند پس حکم نمود که آنجناب رفتاری او را بی اب طعام بدیده برند
و روزی چند گشت و باب مدین را بد و دیافتنه و کلفت از اید اوصعت برداشتند امام بر کوه
برآمد و آیت که یوسف الله صلی الله علیه و سلم را که ازین بلده و قول حضرت شعیب است رود

چهارک نمایند و نه بسازی خود میرشد باری اسبابش بدست آمد و نیز بشام رسید شیخ را طلبید معلوم است
 گردا و پیه کرد و مقصود من قصه غزالی نیست بلکه انظار این معنی است که چون امام سطوت و قهر ملوک بنی امیه را
 بنظر نیارد و انتقامی بجان خود و رقدا و راه خداوند تعالی نکند و هم الله حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم را بدر و
 یا و خواهر کرد و از جای نشینم که می گفت رفقه که رسول خدا چنین فرمود و بیعتی بهستانی و دروغی را نگذاشتند که در
 بین خلط نگذرد و دست آن برابره استند و جزای ربه عنما فضل الحلالین جنابا لکلاب اعاد و یات
 فعل از آن جمله که چون بشرح این کتاب بشل شرح قزوینی بروج کمی از آن ندای آید که این منقلد خود هرگاه
 و دیگر که بعد از ثبوت مکتب اسی حضرت امام باقر و لا فنی عا می شنیدگان کمین میشود و اوصاف امام
 ته و بالا میگرد و اچنانا عاقت اندیشی درین امر با زمان خود را نشین نیست تا بد و میگرد و حافظ مصلحت
 برای تفریر مکتب فز و دکانا اشترنا ساقا و صوح معلوم میشود که آن مصلحت چه بود پس فردا نگلی او با بجا از
 معادرم خوابی یافت بعنوا فیکله و ضعیف کنایش مخوفت و اند شد که هم دعوی و هم علتش هر دو به شراح مذکور
 انشباق تمام دارد یعنی اگر علمای اهل سنت بگویند که چون امام باقر اول شیعه طلب علم نمیکند و اول حاجی
 تبعلیم زید و عمر و یحیی و قتیس تفریر مکتب چه معنی دارد و و طلب علم از هر چه باشد گویم بنی ارجح است خود را بدو
 راه گیر برای خود پیدا کرد و ندانست که اگر زید و مطاعن بنمایا که یکا قلت علوم برای شان ثابت میکنند
 اهل سنت همین لفظ بگویند و در جواب شان چیچ و تا بسا خا اید که خود کرده را در مالی نیست العرض ملا
 خایل یا نیمه دانی و خوش بیانی راه گیر درین انصوص مثل انصوص پیدا کرد و کید و رو بای آغاز نمود
 لا جرم می پرسد که اگر مصلحت این بود و تا بر او را نشین بعد از قرار یافتن مکتب خوانند و دانست که این بهم مثل شما
 و چنان نیست که تبارج حکم بی تعلیم بر زبانش جاری شود و بپسند امامت قرار کرد و در صبح خلافت شود
 و ما محروم مانده و پدای شیعه عراق و کراسان نیام پس چار و اقل گیرند و از پدر جدا سانه می گویم درین صورت
 جابر با وجود خلوص تشیع و متبع بودنش بسوی اهل بیت دشمنی کرده باشد که از آن روز که پیش رو تو رفت و در
 معلی مسعود و ششده نابادان دیگر در عمر کمتر بوده اند از آن جناب چنانچه کتب ایشان در میان دلیل است
 و ظاهر همین یک مکتب است و اگر ده و از ده باشد به تعداد و بر برادران چگونه مخفی تواند بود و خصم خدا را
 برادران که در آیات از آنها بسیار مرویست و از الطیقل اهل علم بودند و حسد و ایشان اکثر اهل زمانه
 در یقه فرزندان امام سجاد که بر آنها بعضی از علمای ایشان عشره کامل بودند و جمیع اگر شیعه بنا شد و تعصب
 زور فتنه کلامی نیست پس چگونه نام امام فاسد و خصایص او را و انکارین که این نام نامه با تسمیه
 چنانچه بنده استند و بدو اعتقاد و برگزیدگی او بر تمام عالم چگونه شیعه ناما عشره چه شدند و او را علمای زمانه
 برای انزال مردم چه پیشه اختیار کرده اند که خاموشی می شود و در باب کلام ایشان کمی دیگر دارد
 و در نظر هر که پیدایشی شود و قال الله تبارک و تعالی ان الذین یؤثرون الله و رسوله و الذین یحبون الدنیا
 و ان الله یضرب الامثال لعلهم یحذرون

تنوا که کبیر عالش مجلایا مفعلا توان یافت پس رای مباحین ذوالفصا بآدمیه از لسی قریب شربا
 چنانکه با تقدیر ایزدی موید و موفّق که شگ ازخ لبه ضرب جدا گردید و نیز حضرت از خلافت شریفین
 بامهات المومنین بشارت داده بود و هم در جایهای دیگر هم در خواب و هم بیداری
 کمالا یحیی علیه اهل الجریث حکیمان از دیانت حسن هم تماشای کردند که بر حضرت یوسف علیه السلام
 ازین جهت آن امور واقع شد که ظاهر از قسم محال می نمود که خاتون زینب با و صفت آن
 عشق و محبت قدر شفقها چنین محبوب را بزدان فرستاد و جناب حضرت پیغمبر با وجود چنان
 شفقت بر حال مرتضوی مفاصد خلافت بلا فضل آن جناب را پیش حضرت جبرئیل مرتب
 فرمود که اگر اورا نصب کنم محنت بیست سه ساله را یگان شود و اعتقاد او توجیه و
 نبوت و معاد و دیگر اصول از قلوب امانت بدرود و کما مر مفعلا پس از بیجا هم اصحابی
 کردند عین مراد حضرت باشد و نه مخالفت لایم آمدی که ایشان سحر حضرت را باطل کردند حکمت کلام
 حضرت از آن جناب و قیام ال عباد بعد از حدیث مونی فارغی مکمل نویسانند و بر روایت ثقیل المحسن
 و اساتذ و تلامذ و کما مر غیر مرقه حقیقه خلافت مقیدین را موفّق گردانید و کج عبادت که در نظر اهل
 اولی اقبال شریف تر نمایان داشت و سحر که زن مرتضی و پشت بدینک گردش چشم نکلوری از نور باز و زنان
 نادری پادشاه گفته اند نه پس کسی که آمد که شب حادثه فرود آمدید بعد از اختلاط نسخه صفائی
 چنانچه دانی اتفاق نسخ حضرت امام رضا پیش از نسبت ضلال و اضلال با صاحب سیاحت
 و اکله شیطان اعمال پیغمبر شان مزین گردانید تا آن قیامی را مصالح و انستند و امام را
 ترک نمودند حالانکه بیاقت بصیرت و استبصار داشتند آیا بی چند رایا و فرمود و حالانکه
 آن آیات منفرد و بیحد عاقلست مجموعا و هر که مدعی باشد البت اثبات آن بر وجه
 او خواب بود چه جای آنکه جابجا امام رضا همچو این عباس را تفسیرش کرد اهل بیت جناب
 مرتضوی نبود که بیدار علیه اعتراض کردم الله همه بک و قدر قلنا از استدلال بآیات قرآنی
 منع فرمود چنانچه این همه در نسخ ابلاغت مجموع است و منالمر و خواهم بین بحث امامت
 تعلق داشت پس معلوم نیست که حضرت رضوی از یاد داشت بانیا منسبیا فرمود
 و بر حال با مایه مضرک شدید و منمود چه اگر بیا بود مخالفت ثابت شد عدا و بر تقدیر
 دوم نیامان امام به نبوت رسید و کلمه ینکون و یفقدون یا کلمه ینکون و یفقدون پس بر وجه
 معتقدین اعدا الحمدین است صورت جنات برای خویش تجوید کردن مشکیت که گفت
 کردن اسام صادق برایشان محیط باشد چنانچه از کتاب من لاسخره و الفقیه
 و غیره از افاضات صدوق واضح است که هر که انکار سهوایه نماید ملعون است زیرا که تیره

از سهو برای بی چسبندگی جز باری عزوجل ثابت نیست و هم مومنان معقین بدان مشغول است
که در این کتاب آیت که در حدیث رخصه نیست و لالت قوی بر مدعای این فصل وارد گشته
و بنده برای انکار این معنی و رقی چند قراست و بهر تائید آن ظاهر شود بایستقلال که ذکر آیات
قرآنی و در این حدیث متویلی بیش نیست که راوی و مانند او کمال جبارت و ان نمودند و رعای
ایشان از آن آیات هرگز به ثبوت نمیرسد انشاء الله تعالی عن تعریب می آید و ترک امام آن
کسانی کرده اند بنصوص ائمه موافق حدیث کافی که در نصب کردند و تقلید و اطاعت ایشان را از دست
دادند و آسانیت مند مگر رخصه بمقتضای ان الرضی علیهم السلام نصب و ان خروج که امیر مامنصب
و مفضل لطاعت گردانیدند و از پیروی پیچیده ملون ابدی گردیدند و بعد از آتش زدن
بجبهه و نفاق برای طلب ابیطحان نوا سیر طرقت و دیدند و نتیجه آیات را راوی بیان
کرد که بنندگان بوجه من الوجوه در نصب امام اختیاری ندارند زیرا که امام عالم است جلال نیست
تغیر میگوید قطع نظر از تکرارات مل و مضاین تحمل امام اگر خدا اعلم باشد چنانچه از پیغمبران
و قد مر غیره منفعه لاعم بهم باز برای شنیده چه میفکند حضرت که ذات مقدس داد و واسطه همه
فصلهاست نفرماید و آن چه فایده خواهد کرد تا اما متش راجع و محکم نکرد و دوبار از کافی
کلیتی ثقه الاسلام دانستی که ماست او نزول کتاب مضمون منع پذیرفت و حضرت فارغ خطی
الا انقصام لمار و بر وی ملایکه مقربین نولیسایند پس ذکر امام و مزید علم او داد و موطن
بر او پیچ و جوی از وجوه را وی غاوی رامینه و برای سنیان مضر نشد ورنه لازم آمد که آنچه
در شریعت مطهره بنویسند الله علی صاحبها منسوخ گشته حالیا سمت جواز داشته باشند و مشک
بان درست گرد و مجلسه درین معنی نصوص بسیار از حضرات ائمه و رعایان بحیث غیره آورده
این معنی خلافت گردیده که از نامش و منسوخ عقالت کنند و منسوخ لایعیش نظر دارند و مشک
بدان نمایند پس رسالت و الوارثه آنکه توریث و انجیل منسوخ کرد که جایست مانع ذلک
حکم خم غنیر شاید که بر تجویز و اتفاق اصحاب باشد یعنی اگر راضی شوند ترا و بعد ساختن
و نه بهر حال صبر کن و همین است تطبیق این طلسم و فارغ خطی چنانچه مجتهد در طعنه
المرحی مائل بدان گشته که حکم کتابت قرطاس بر رضای اصحاب بود و لیکن لازم آمد
سکوت حضرت بر خلافت است که خلاف لعنت است حالانکه سکوت شریف دلیل جواز
می باشد فارغ و مقام مزید حیرت آنکه امام عالم علوم لدینه خود فرمود که تا بدین زمین بیعت نزن
کنند بآریکه خلافت توان نشست پس ایشان خود آمدند و معیت کردند و بر سر نهادند
چنانچه در علم تواریخ و سیر ثابت شده و محقق در علی در کشف الغم نوشته پس حضرت مرقم

از جمیع قریبانی علی سنت را مستحکم دانسته اتفاق اهل بلوی کفر بیعت بودند و حجت الاسلام
 خراسانی وقتیکه بر معتقدات باطل اهل رخص مذنب سنت ماکو داشت و شیخ اختیار نمود و رساله
 سراسر العالمین نهشت و فحاشی لایمن و در تالیفات خوش سان کردیم حدیث از ابو لعل الحلیف
 او که استند ناسبتا در آن آورده و صاحب مجمع البحرین مدان اعتراض کرده که اختیار
 اهل صلح عقد به امام است از آن محذور و بلکه در تحقیق سید مرتضای ثمالینی چنانچه در علماء الاسلام
 منقول گشته و منع است که بشمار نینهار درست نیست لکن و امام اگر چه عقل تجویز کند
 پس خدای عزوجل نینهار اجازت نداده که دو کس را برای امامت بر آورند پس اختیار
 بحکم داد ابو نعیم که محدثی از سر العالمین نقل می نماید که ظاهر شد و عیان گردید
 که در اختیار یکی مستجمع شرایط باید افتاد که در آن و اگر جماعتی بر دیگری اصرار دارند باین
 قتال نمودن و اگر فرض از ماند بیعت هر دو یکی است زیادت و فضایل را من حیث است
 باید دیدن و زیادت عمر و تجربه را نگارین و حال تجربه از کتب شیعه خود ظاهر است که حضرت
 عباس وقت غسل شدین فرمود دست بکش تا بیعت کنیم و کسی سر نهیید جناب مرتضوی
 فرمود حاجت نیست که منم نه دیگری درین بودند که خبر آمد که صدیق را برگزیدند و این نه است
 کشید و امور دیگر را چه شرح کنم که چه لازم آمد معنی آخر شریعت پیچید نه رسید به و بخلاف
 صدیق که از شخصت بگزشت و این اذن گفتیم که خلافت حضرت بود و حضرت بعد چهل سال
 مبعوث شد پس او را آنکه خلیفه حضرت نیز و این قیصران فی هم اند ابو عبیده مزید تجویز صحت
 آورده که در مجمع اصحاب فرمود وقت تقریر ان النادر کالمعدوم حیرت بر چرب می افرا
 که حدیث بیعت و خلیفه شاید باب مدینه علم مانرسید تا معاود الله مثل لعل گفته ارکان آیت
 چنانکه دانی از جارتند و ماده کارزار گشتند و کار بر آیت که می که ما انکم الدنفل الحقی ذکا
 و ما انکم عنده فاکه و نینهار نه بستند و زبان سلمان محمدی باب الله سد و شد و بایقا و نوز
 شوره داد و حال آنکه بایستی که اگر دیگران بر پیکار می برانگیزند و او تدبیر انجیث او مشا
 می داد تکلیف که پشیمان کرده گردد و بلکه بلا واسطه استجناب را بر انگیزد و بخلیفه بخت
 که مهاجرین و انصار بر بیعتش اتفاق کنند بستیز و پس اعتقاد عدم سهو است
 امام الامیه از دست این اکابر رفت و ملامت بر مذنب شیعه آمدین هم کیس بر تقاعد
 رفقا که بمقتضای قاعده مشربیه صد بار اگر تو بشکنی باز درست تواند شد و هم حجت حدیث
 لعن چگونگی و باشد که معرفت سابقا و اتفاق پس سهو و سهو متداخل شد و ناصبیان و خارجیان
 اگر بشنوند گویند که جهل مرکب بود و عیان را با لعل بخلاف صدیق که مروت او را حدیث نیست

که بر روایت ابن قتیبه را نفی و اما سیاست فرمود که علی مرتضی را مختار کرد و بیعت کند یا بنی نه نشیند
 حال آنکه او را تعرض با تمخلفید پس رسید بنام حدیث مذکور که قتال با مدعی امامت بعد از بیعت درست
 است بملایعین حدیثی وقت و در جناب سید که بر ابواب شان و قتیبه را اصول رفته بر دلدل
 سوار شدند و همراه حضرت مرتضوی باراده فوج کشی و میدان داری از دولت سر بر آمدند چنانچه
 سلیم دوم روایت دیگران بر آن گواهیست آنچه روی روی شان گفتند ترجمه ما روایت است که اگر در آن
 زمین دور تسلسل بود قوی آن بیعت مرتضوی میکردیم اکنون بعد از بیعت صدیق از قابو بدست
 باز سلامت روی صبیح باید دید که پس از اسلاده خروج شریف بر طلب بیعت قناعت وزیر
 اگر چه این قتیبه مطر و ندیه فاطمی رضی الله عنهما را و امامت و سیاست بعرض برین رسانید
 و اگر کسی این کتاب را در کتب اهل سنت و جمعی بنام شد که حدیث فضایل اصحاب هم در آن
 ذکر کرده و آنرا بر اصول امامیه در حدیث امام زکریا علیه السلام و پیروان و پیروان و پیروان و پیروان
 که متوجهی علیه السلام از آن کس بیعتا و مرد را برگزید ملائکه بتلای نفاق بودند پس التماس این علی
 که بیعت تمام کتاب نگردیده باشد بیعت بعدی ندارد ولی بعد از این است که قریای رفته ندانستند که دعوی بیعت
 شنیده برای امامت خویش است یا با مورد دیگر و پیروان ایامه حال آنکه او مناظره کرد با امام باقر علیه السلام
 و آنکارا ماتش نمود و او ازین خروج انکار شنید فرمود که کافی الکافی و این امور بکلام مفصلا بیا
 و لا حقا و تالیف فقیر درین کتاب و غیر آن ظاهرین و دیده باشند حاجت اطلاع نیست معذرت از
 کتب و انادالی تا بنابر چگونه نمیدانند که زندگی کی و فامیکرد با بجملة کاشفی و امامت و سیاست ازینمندان
 ایس که بیعت قتیبه را که تمام عمر فصل بعین بود و فراموش نمونیم و ما غار و هم درین انجام حال آنکه کنیزان
 اهل بیت از آن غفلت نمیکردند و اگر قتیبه درین وقت نباشد و دیگر که امام وقت برای آن خواهد بود که
 حضرت فرمود و القتیبه جلد امون پس از مقتضای ایمان چگونه سلبوستی توان کرد و او ایلا و اصیبت که رفته
 و در کتب خویش علوم مرتضویه را بر علوم مصطفویه ترجیح میدهند چنانچه از کتاب مناقب خود
 از کافی کلیدی و غیره واضح است و حال چنین بود که دانشی از ضروریات مذہب چیزی نبود عبادا
 و قصه ذکر بیعت حرم بحجت امامت بر جای آید و اتفاق گشت که کبر و دمان اهل بیت یعنی حضرت عباس هم
 در آن زمان کاهین بیعت را ذکر فرمود و می بالیست بر اصول اهل فضل ذکر تعویض و معجزات و از کتب
 صدوق پیدا است که دعای امامت هم نزد اصحاب نبود و آنچه که اولی منی تفصیل و معجزات چه رسد و آنچه
 هم چنان باینشی اشکارا که در کتب الشیخین بیعت چه در کار و اگر باشد و دوازده کس که بیعت و شش بیعت
 خویش بدانان در و نیز حال آنکه بر بنی نام محمد و او شجاع هیچ قتیله و عرب نبود که از هم با بجملة باره بیعت چندین
 میر فی را باید بر هم کشید از دین پیش پیران و بنابر آنچه که در کتب بیرون که وزی عمر کرد و حضرت

که مگر الفایس گفته جناب یزید خاوند بن لید تا آنکه جامه اش بشوید و کشتی سینه حضرت سیده را
 با غارت و قتل و غارتی از غارتی چه جوابی بر مقام علمای عامه بنده و اهل شلمای بلند صدر تسویلائی که شدند
 چگونه از آن بالمره اغراض که حرفی از آن نگذارد و عین توفیق که شرح او در دیار ایرانی هندوستان نزد علمای
 گشته بعد از پنج کتابی دیگر خواناری میفرستاید که جناب طایفه خود گیسبان فاروق بسوی خود نگشاید بلکه دیگری را
 فرمود تا او چنین کرد حال آنکه در کافی بعد نام جناب سیده لفظ اخذت بتلا سب عریا فادات امام محمد باقر و امام
 جعفر صادق و فقه ذک و وجودت و دیگران هم همین طور در کتب یگانه ازین الله معدومین آورده اند که حال
 مزید حرم نبوی و درباره حضرت جد ما جده شان بعد از نوشتن فاختی حکم رب العالمین پیش ملاک تشریف
 ایوب که هیچ کسی ارشادات نشده باشد انشاء الله چلی اندامی و قسوت ریع الدجات محیط شد که در
 اهل بیت طهرین افتاد اند و کفر و دزدت را نسبت کردند انصاف باید کرد که چون حضرت امیر گواهی غلطی
 رضی الله عنه مانده چنین رجز پرده نشین شود و کسی جو اندازی نکند و قتی که خروج صدیق آنجناب از آن
 پرده بکشد و جناب سیده را بعد از تمسک کافی علل الصدوق بکشد و آتش زند و فغانه را بسوزند از آن
 و جو اندازد که حکم جناب زهره انبیا قدر تصور بر روی کار آورده بود و نام هنوز او چو در پرده لایق نمی گذشتند
 مناسب آن بود که ذکر است از آنرا مشرب و فریخت میدادند و اقل مداح آنکه جریده تشیع را از اسم
 مبارکش غایب کردند و شاید که دقیق در اخفای نامش آن باشد که مبادا چون از ذکر تقیه به ثبوت رسیدگی از شیعه
 تبار بدو او را بدین طریقی همراه حاضر حضرت عباس علم بردار و بحال اصل خام متداول قیام گیرد چو بدینا که قطب انبیا و
 سبب چو بود که نام شخصی پوشیده در زمان ثبوت بلا در افتاد و در وقت کار بکوفت و در وقت
 از بدعات بروفت الی آخر و صافه فی نج البلاغت خدا یا که محبت آنکه گوی سبق از سید اوصیا مانند
 و در اح مورد افقی در دلیل افانیشی در ربوبیس دانستی که راه اخفای نام چنین کسان قطب بودند
 گرگ باران وید و شیب و فرار گیتی نور دیده کیشا و اولاد سنوی شل قمر دینی او بر اندازش بیرون خوشای
 شخصه که دانش در زبان حضرت مصداق اوصاف عشره کماله نج البلاغت شد خوشایمال حضرت تفسیر
 که فاعله خلافتش بدان رسد از آن و ارتداد و که دانستی خوشایمال کسی که گیسبان چو عرش و لیکن از انصاف
 نباید گذشت و باید گفت که صد آفرین بسو که سر خود در حکم فاطمه فرود آورد و خاکی از کاهین و چنین انحصار
 گشیده باشد که اگر او بفاطمه را رعایت کنی روزی نور دیده اش در عقد تو خواهد آمد ای مجموعه خود را که
 گویم طرف آنکه محمد الزمانی بر مقتضای هوا جس قوم خود و بر آراش زنی از غایت خوشی در
 طعن الریح مشغول شد یعنی آنچه باب پاسته جناب فاطمه را اصول طالع صد دریافت در روز
 دینی در تمام حجت را تقلید یا مجلسه از آن استنباط میکنند و معلوم نیست که اجتهادش برای جناب
 از مخالف حضرت زهرا بود چه فتوی خواند و او الغرض کسانیکه نزدشان فضا اهل اهل بیت این امور باشد

از نقص عمد خدا سید انبیا چه اندر نشیند تواند گردونیده بعد دل و جان تقیر ملا خلیل را می پسندم که آن
حافظ ناموس را که براری در زمر چنین فواصیب پانمال کنندگان غت ابدیه که بجا پیشد که انقدر نمیدانست
باخته تلبه بت خلاف رتبه خالص خاتون جلست سیده النساء عالمیان به شته و بلا عظمت بود انقدر
حفظ مراتب ازین فواصیب که دقیقه از بجز حتی اهل طهارت نگذاشته تند و درخ برابر خود واجب گردانید
عنیت باید شمر و باید توابع کر عیده شکرش بدر آید و لیکن معلوم نیست که اعتقاد ملا خلیل در حق کس
برای حفظ جان خود با خدا بدین دیدگشتی نمود بعد ازین فایده غلطی که هر خلفا بعد از او نمودم نخواهد و چه بود
و نیز در بار حضور جناب سیده بعد از جمیع مسا بنی ما شتم در مسجد سید انبیا صلی الله علیه و آله در منزل در مجلس
عاصمین استیاد و خطبه طویل که در تالیف نقیر حاشی دیده باشی خواندن و انکه ایشان حرفی بآه
نگذاشتن و گردن قیود زدن و ملا خلیل چه فکر کرده که ان نقص عمد و خلاف دستور مذہب و قصد صمد
و توکل و انهم سزید و یوانه اگر گوید که انیم دیگری بود از ان بنی ما شتم روح ملا از نماز نیاز و می بکشد
او دل بستگی که حضرت زهر ازین تبصیه هم پاک نمود و لیکن در علاج تو انکه در نقضا اتفاق بر آن کرده اند
که چنین بلا اعتبار از سبحان و اهل بعد و رفتواند آمدن چه جای کسی از زبان اگر از بنی ما شتم باشد راوی
بهر حال که اوست را بسیار دغلی و اد که شرح ان نیز موجب ملال شد و طبع مصرع که دشمن به پای خود کند تا بفری
این بر زبان راوی آمد که امام مخصوص بدعت حضرت است و حال آن جناب که کتب شیعه بار بار بوقوع
انجامید که حضرت سفاسد نصیب بشیر و ولید از حدیث مولی فایده غلطی نویساند پس واقع نزول لال
کتاب و صحف و دوازده کانه و دوازده امام دروغ محض است و بدیهه بر فغن را نشانی نیست که لا
خیفی اما طهارت و تقدس امام و ذو نسبت شریعت بودن از تقیوس محال نکار نیست و لیکن سخن گفته
است انکه مگر حضرت امام رضا اعتقاد این معنی داشت که کسی از احاد امام الا ایشتر که بود پس اند از شریعت و اول
چگونگی نام و نشان او تو انکه بچهار حدیث موت ابوالباب مابشر که در تفسیر قمی است و کلینی منصوص و در ساجار
و غیر ان رفقه در اثبات ایمانش کوشیدند و هنوز ایمان او منقش نشد چنانچه در سنتی و جابجا دیدی و
دانشی طرف ترا که راوی انرا نقاب و اوصاف امام حافظ الدین را هم یا و نمود و حضرات ائمه امام
الامیه تا آخر و حفظ دین چنان کوشیده اند که کتاب الله هم از دست شیعیان رفت و اگر عمره و شایان
از هفوات ابن سبا که ایسانش چیزی نمای هر میکنند دین و شریعت همه منقلب میگردد و
مختم رسالت را اثری نمینامد که هر سوز و زنجی است که از خوف اهل اسلام راجعی را هم از آن
حق بر کند و بل و قتی آن سنخ پیرایه طهور و خوا پوشیده که امام نگرسی بهما را ماست خود نهاید و گلهامی
ترو تا زده بر اصول رفقه بنگه فاند باید دید که در ان زمان از انو بیت خدا و ند تعالی نامی می ماند
یا نزع قیاس کن ز گشتان او بهار شش لایه و آیت قرانی که غایت مافی الباب تواند بود یعنی از

نبیه فی الایمان تحقیقش نیز مختص می آمد بحال الله وقوته ولیکن در حرف بالا جمال باید شنید که راه
 حال میمه از امور مذکوره بطور نمونه معلوم گشت که بحال جدو جهد حاجت بتعلم داشتند و پیش
 معلم اصیبیان می نشستند و تجوید بعد البلوغ نیز مکتب را نگذاشتند و بعد از امانت بهم برای حاجت تحصیل
 سند نزد اصحاب می رفتند و تابعیت ایشان هم بدون استفاده از اوانی و جانب داری بیل نشنام
 پذیرفت فها هم کیفیت میگویند و اوانی نیز بهیون و پر ظاهر است که قیاس غیر اندکیا بنیامینها و شمسیت
 پس چگونه حکم توان کرد که چون حضرت از درسه علامه تمکین تعلیم خطوط یافت غافا و ایمه خنجر
 مرتبه داشته اند اگر حضرت ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زنده می ماند
 اما ضرور بود که همین رتبه او را حاصل می شد **ذَکَکَ الْفَضْلُ لِلَّهِ وَلِیْسَ مِنْ لَیْسَ ذَکَکَ الْفَضْلُ الْعَظِیْمُ**
 و آنچه آورده که چون خداوند عالم بنده را برمیگزیند برای انتظام امور بندگان منشرح میگوید
 سینه او را برای ان الی آخره ازین حدیث توثیق معلوم شد و فضلیه از مرتبه راسخینا باریز جمع
 اوقات و او فی درجه مطابق تصریح شراح کلینی آنکه انکشاف هرام یک پیش از بدرتو جیهان
 موقوف است باز حالت منتظر نیست و این فهم ندانند که خود جناب واحد العین از ایمه چه افتاد
 آورده حرفی از آن انگیزه استند جناب امام صادق تا ویب کثیر را و او متواری شد با وجود
 بحس معلوم نشد کجاست آن آیا جناب در آن وقت متوجه نبود انکشاف حاشی که شل
 مشهور است در همه محاورات که علم شنی برتست الغرض غلوی رفضه بجای رسید که از
 بدیهیات اولیه منکر میشوند و ایمه برین اثر همیشه تنبیه و تهذیب میگردد ولیکن اندر نشان بهم
 گوش نکردند و همین اعتقاد دارند که میوه در هیچ وقتی محتاج بیج کامی نبوده اند و فریقین بیان
 می کنند که حضرت صلی الله علیه و سلم در آخر عمر شریفین خواستند که جناب تفضلی بعده قضا
 سنوی عین برای فضل خصوصیات روانه فرمایند و در آورند که من این امر عظیم را نمیدانم پس
 حضرت متوجه شد بدعا و حاصل شد دعا و نذر رفضه برای حضرت مرتضی شریط امانت بکوه
 پیوسته بود و در مکه معظمه قبل از هجرت حضرت مصطفی لبس الیما چون در قران مبین آیت **وَکَانَ**
لِکَیْسَ نَکَکَ الْکَافِرِیْنَ نازل شد و جمیع اقربا حاضر شدند و از امانت سه بار انکار کردند و جناب
 شیه خدا اقرارش بر زبان آورد و فاش علی هذا و موضوع متعدده و حال قضا که ضرورت
 امام را تا آن وقت حاصل نبود که اعرفت و علی هذا القیاس حال جمیع الایمه با طریق الاولی
 و اگر تسلیم کنیم که جناب میر و زوالات قران مجید تعلیم نمودند جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم را
 در کنز رسالت پس آیا بر استنباط مسائل هم از اولیه شریع که اجتهاد عبارت انسان است تا
 آن وقت قدرت نیافته بودند که رفضه جهتها را برای اولاد امجاد هم از جهت انحطاط

رتبه تجویز نمی نمایند فاعبر و امشرا المسلمین اما انیکلام گاهی در بیج امری مستحق ماند و هر سوال
 با جواب میدهد پس در اختیار قضا چو تو قضا بودی که نمی شناسم و در کتب کلامیه مثل صواعق و
 متحده از کتب شیعه منقول است که جناب مرتضی پرسیده شکر فرمود که افسوس پرسیدند
 از امری که حکمش منیدانم و اگر دیگری این افسوس میکرد او را رخصه چو می گفتند و از کجا بگیا
 بعمل و را میرسانیدند و معلوم نیست که وقت استتار مثل جنین آلتی خطا و غلط رسد و زانی
 سید یا نه یا جناب شیخ معتمد مسلم و حین در حق آن جناب شدند و بر هر تقدیر سهو و عدم
 مدعا یعنی تکذیب رخصه حاصل گاه استثنای هر جا این قوم بسبب لاف زنی و لاف ترا نهها مجبور شدند
 و مبهوت میگردد مگر به نظر منی شوند و الله اعلم بکلی من یکوکن من المناقضین و در آخر حدیث
 که دعوی عصمت و توفیق و غیره بعمل آمده حاشی از شکایتی جناب عصمت ماب عرش قضا
 فاطمه زهرا را به عوام و خواص از بجا و حق الیقین و غیره ظاهر من الشمس و همین من الامم شد
 امر واقعی همین است که عیاق نه بر برون و دین پیر و دشمن بازاده ترین عصمت و توفیق و باید و تشدید
 تا یک چه خواهد بود که قویم ما جبرین اذ الی علی المؤمنین بجوم نماید و حضرت شیر خدا بقصد حضرت راجع
 علیه و علیه و در مقابل شان بر کار و دین مصارع و زور آتی آنجناب را تماشا فرماید و اگر بی اجازت
 انیمه معرکه بار و دها چنان لازم می آید مفصل بنویسند انکشف لاجل فلاحه الالباب و تقصید الدعا
 یفترقون و فقط و یکنون مختار بهم بنده الصغره و دلالت بر آن میکند که جناب امام رضا قضا جمیع پدر
 هم باید بنویسد ایشان مختار خود را بر یک خلافت نشانند و آنجناب از حرم ایشان خوشوقت کرد
 پس انصاف باید کرد که مختار این بزرگان بدین صفات موصوف بودند و اما از این صفات علمی را
 معاذ الله و راست بگوئیم که سید فاضل در کتب و کلام و کلام و کلام بر لاف حق صادق می آید که شب و روز
 اندر انصاف یمن گزارند و صفتا و حکم کتاب که می بیند که سوره سوره سوره سوره سوره سوره
 انکمال چه و چه بگویند و صفتا که ضروریات اسلامی است که حضرت موجب بچه فارسی گردانند
 پیران و فضیلتها و آغاز و انجام حدیث امام رضا هم مصداق نه صفت قرانی و هم مورد وقت و نفس قرانی
 مشهوره صفا و کمال و و والید الله و العالمی و یقینا نظر در آیات نبیاست که او بی تنصاف است
 و اغوا آن را در چندین داخل کرده و وصیت و نصیحت جناب امام انصافین را که ما را بقاء نظر
 که یکبار از آن بایست که مدلولش هیچ تعلقی تصور خیالیه رخصه ندارد و دلیلی بر آن تا در شر قایم نتواند
 که استثنای پس بگویم که آیت و قال الذین کانوا علی العلم و الايمان پس انکمال و صفتی است که ما جبرین انصاف
 بدان چندان موصوف اند که غیر از اهل سطره کسی انکار نمی تواند کرد زیرا که بلا واسطه مانده حضرت بودند
 و در زانی ایشان اسامیه ایهی هستند چنانچه تفصیلش گذشت و میدانید در راست

آنچه را میخواهد اختیار دارد و بندگان را اختیار می نیست زیرا که اگر باشد موجب شرک است و حق تعالی از آن بفرمان
 است و این آیت وارد شد برای روشنگری که گفتند بایستی که قرآن مجید نازل میشد بر ولید بن مغیرة یکی
 و مسعود بن عمرو و ثقیف طایفه یعنی تقریر دوم آنکه اختیار میکنند حق تعالی چیزی را که برای بندگان است
 اختیار در آن و در هر دو صورت معنی این است که خدا مختار است و اختیار بر او واجب است غیر از اینست
 زیرا که اختیار را و باید که مختار خود را بر وجهی بداند و این را نیز او را خواهد بود و خدا اختیار را بر حق است
 و کسی که نمیداند خیر را بر وجهی که نتواند گرفت عبارت طریقی صاحب مجمع البیان یا بدین معنی و مختلف
 فی الایة و تقریر باعلی یقولین احد همان معناه و یک میخلق بالیقین و اختیار بر عبادت علی بن ابی طالب
 لم و اختیار بر لیس آن من هو الاصلع بعبارة ثمة قال کان لم ای لیس لهم الاختیار علی الله بل الله الخیرة علیهم و عانی
 کیون مانفنا و کیون الوقت علی قوله و اختیار و فیہ روایة علی المشککین الذین قالوا لو لا تزل هذا القرآن علی أصل
 من القرینین فلیعلم خیار و ولید بن المغیرة من مکة و عود بن مسعود الثقفی بر الطائفة و الاخران کیون مانی لا
 بمعنی الذی ای و اختیار الذی کان لهم الخیرة فیه فکیون الوقت علی هذا عند قوله ما کان لهم الخیرة فیه الله
 معنی الاول لا یختار الله معنی میماند سبحان الله اختیار و الله الاختیار لیس لمن و الله الاختیار لان الاختیار بحسب ان
 کیون علی العلم باحوال المختار و لا یعلم غیره سبحانه جمیع احوال المختار و لان الاختیار واحد الخیر و کتف مانفنا
 من الاشیاء من لا یعلم الخیر فیهما سبحانه الله علی الشکر کون ای تقدس من تنه و عن ان کیون ای شریک فی خلقت
 و اختیاره القصه برناطین احوال طریقی معلوم است که جائز که ولایتی از آیات که بر بنده واجب خود باید از آن فرو
 نگیرد و بمجمل یا مضطراً اشاره یا صراحتاً چون این چهاره هیچ دلاستی ندارد بر بنده مطایقه یا تضمانه الزام خود
 بریده تعرض بدان نسخه و بذکر مملات و موضوعات مثل دیگران نه بر داخه و خود است که رسالت چنانچه
 دیگر است و امامت چیزی دیگر و او از هم و عوارض هر یکی جدا و چگونه گفته شود که کافی و بجا اسم الکمال را ندیده
 که جابجا تعرض بکتب قدمای خود مینماید و اگر چیزیست بر عزم او بجز آمد البتة آنرا بدقت پس اگر دلالت
 بر عامی یافت چه اخاموش می نشست و از سر ذکر اوله توبه بر مذہب امامیه بر می خاست و متاخیرین رخصه
 که شغل حدیث داشتند بقلید و اعور و عی این آیت را در باب امامت بردند و حقیقت مقتدا ایمان ایشان بر
 حضرات الله مطابق ذات خود بر بستند چیزی نمی است و اعور میگوید که خدا اختیار را در او را امام ندیکه کسی و در کافی
 و محاسن قدیم همین حدیث جناب رضوی که کلام در آیتش میرود و کمی زیادت در بنیاب آوردند و در صدوق
 الکمال الدین از امام زرگسره روایت می کند که مردم پرسیدند که علت چیست که مردم اختیار در امام ندارند بفرمود
 صلح مانفنا گفتند مصلح گفت ممکن است که مصلح دانند و مفسد براید گفتند بلی فرمود سبب همین است و بر آنکه
 عقل قوت قبول کند آنکه موسی باوصف رسالت هر چند از ایشان هزار هفتاد و کس را در حقیقت منافق بودند
 و کون المؤمن لک حتی نخرجک الله کما قالوا لیسان لیسان چنانچه است مما جران و انصار که مردم پرسید

حضرت که با اصول قنایه امامیه اختیار داشت بعد از بیان فضایل خلفای راشدین بدرنهایی که فضایل
شان از قرآن مجید و حدیث شریف ثابت است فرموده باشند با وجودیکه لفظ انتخاب نبود مگر وحی الهی که لازمی
اگر برگزینند بعد من چنان است چه بدی پیدا نشد اخذ نمی‌کند یا اولی الامر بعد از من که لفظی که ماکلت و کلان
هستی و کما هو فی حق این است که همه فضایل اتفاق بر آن دارند که چون نص خدای عزوجل یا نص رسول او صلی الله علیه و سلم
در میان باشند واقعی است که کسی از مؤمنین اختیار نمی‌ماند و قیاس مانع می‌شود و وجود نص را بر امامت
حضرت ائمه رفضه کما ثابت کرده اند حتی که چنین آیت را نشانی نخواهی یافت که لفظ و معنی آن بر امامت
بدان فصل حضرت امیر الامان علیه السلام منطبق تواند شد الا بقدر مخیرات کاسه لیسان ابن سبأ و بر اصول قوم اثنی عشر
این امر نیست بدی که چون حضرت سید انبیا قرآنی دیگر مطابق خواهش های منافقین زبیر و زینب و غیره
کمانی عناد الاسلام و بهر اهل سان باشند و آنرا نسیه نام نمی‌گویند و توان بود فکیت صد با چنانچه ثور و علی بن ابی طالب
شخص حلی امامی نمونه آنرا زاید از هشتاد آیت در منبع الحق و کشف الصدق بمقتضای حماقت خویش آورده و مثل
اگر بماند و دیده بر خویش تن بالیده پس حضرت امامی خود فغیرد یا کسی از اهل سان نبود و بهر غرض برین بود
که اصحاب نص امامت قبیل نکردند پس اصول اباین کثرت بعد وفات شریف و نسیه نبود و چگونه می‌گفتند چنانکه
از ترکیب فریقین بود و نام در قرآن مجید نیست زید و ابی لیث و اگر کافی را کشانند از انهم همین آید که نام ائمه
در آن نباشد که بحث در آنست فلا تغفل مع ذلک اگر نص در میان نبوی حضرت سلمان محمدی را گفته اند اینچنین
مقتضایان را بر گرفته اند که می‌باید خارج از مصلحت آئینی برین قوم در خلوت گفته بود که در روز خیمه خلافت او بر سرش
امروز خلافت دیگر است چه خنی دارد و ما ذوالله و محزون شده بود که مصداق مثل مشهور برین تقدیر شده که معنی
و گواه چیست و اینهمه بعد از آن بود که سلمان موصوف جناب سرور و جباران را در حالت اختصار گذر بسته راه
فرار یا دیگر ارکان اختیار ساخته مصداق بیت شیخ فرید الدین عطار گشته سه بر در آمد بنده بگره خیمه آبرو
خود بعضیان رنجیده و غایت مافی الباب آنکه او گفته باشد بعضی روایات افضلیت و اولویت جناب امیر که قول
صدیق در مطاعن شیعه است تحرک و علی فیکو بدان مربوط میشود و این امر البته نظر نیست و محال است بهر پس
تشبیه بدان و ترک امر بدی و متواتر مذکور بر این دلیل تواند بود بلکه و آنکه فهم غیر فقه اصوات خیمای قوم
بی پروا و تابع طلسم عبد الله بن سبا غالی است و چگونه چنین نباشد که مشغول بپناه فضای جناب عالمی است
صلی الله علیه و آله از رسالت الهی که هر که در بطلان آن شک می‌داشت باید خارج از اثره ایماست با تحمل با جبار
حضرت و بشارت انتخاب بتقدم صدیق مهاجرین و انصار بلا اکره و اجبار بر جیت او اتفاق کردند و اگر اجبار
و اکره در میان می‌آمد بایستی که در پی حادین عباد می‌شدند و از وی با کراهت رجعت را طلب میکردند بلکه
اگر بقتل و قتال نسبت میرسد بحکم حدیث از ادلی الخلفان و امثال شرفاقتلو که کانما من کان را و این
و مجتهد هم درین کتاب آورده چون او را دانست اکره و اجبار نکردند و از میت نرسانیدند عیان شد که اتفاق

نمرگان دین بر غیبت دل و استحقاق صدیق بود و البتة اگر این آیت مخصوص باباست یودی یا تعلق بدان
 داشتی البته بطریقی و مجمع البیان از آن باب چیزی گفتی حال آنکه ناظر نمیش میداند که حرفی را از آن امور
 خاص نیامده و سکوت تام و بیالاتر از همه آنکه متاخرین که درین امور سعی بسیار دارند و مشب و در
 دلای خود را می سوزند و زمین را با آسمان مید و زنده و صاحب صافی از آن جمله است او هم جز عمو چپس گفته
 و العام لا دلالة له علی الخاص کما مراراً و عفته لیلاد و نهار الی امریکه گفتنی است آنکه راوی معلوم در وفات
 من امر هم آورده انهم دلیل بر دروغ گوئی او است که در وقوع زن را حفظ نمیش باشد و امام را بر اصول امامیه علیه
 تبعین عدیک بیان عارض نمیشود و خصوصاً آنکه کلام الله المجید را چنین بزرگان که جامع و حافظ تواند شد
 چنانچه جناب اعمو المحمّدین بانی در کافی منعقد فرموده اند و در ترجمه آن انا و شیخی و غیره در پنج فرموده عارض
 ملا نظر نمایند و محصبت را هم خیال آرند که همه چنین میدانستند که غیر ایشان اگر مدعی شود که او است باین
 ترجمت القرآن که الا انکم و انتم تعلمون علیکم که محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن عمر بن القحطام
 عن جابر قال سمعت ابا جعفر علیه السلام يقول ما ارجی احد من الناس ان یجمع القرآن کلکما انزل الله الا
 و اجمعه و حفظه کما انزل الله الا علی بن ابی طالب و الامامین بعده و روایات دیگر هم در نیاب آورده که چنانچه
 بذكرش شست و از اینجا توان دانست که لفظ محمد بنی حفظ هم می آید و موبدان روایات است که جمیع علی را معنی
 کمال حفظ گرفته اند یعنی بسبب کثرت جهاد و غیره آنجناب را بعد وفات شریف فرصت بهم رسید تا حفظ را
 کامل کردند و در نه لازم آمد که هر یک از اولاد اجماع قرآن کریم را بطریق حدیث یا بصیحت گردان تا باطل ختم رسالت
 نوبت رسید که معرفت و در نیامد بعد نقل باب و ترجمه حدیث واحد نیز او هم حاضر عنان میگردد و حال عارض
 بجه و جهاد گرفته و تفصیل امور را بر اوراق دیگر محمول گردانید که قبل ازین نوشتم یعنی تا نزدی این رسید
 علی شود و مباحث ششید باز بنظر در آید اما آیت کریمه فاکمل لکم دینکم و انتم تعلمون پس در انهم چیزی نیست که بکار
 راوی غادی آید و در مقصود را برای ایشان یکشاید زیرا که کفار می گفتند که پیغمبر مسلمانان را از احوال دنیا
 می ترساند و این بر جای خود است که متقد اند بدان و نزد ما وقوع شرف و شرف بعد از مردن نیست و غایت
 ظاهر است و اگر فرض کنم محال را با حاضری نمیرساند که چنانچه در دنیا خوششیشین ستم را در آن عالم نیز خواهند
 که نواخته را بنایند انداخته قیاس کن انگستان من بهار را خداوند تعالی نشانه فرموده آیا کتابی از این
 نازل شده که در آن چنین حکم رفته و شمار را بر این مواثیق و عهود ثابت گشته که آنچه برای خود خیال دارد
 همان پیش آید و از مجمع و صفائی بهین ضامین توان فهمید و امری نیست که در بانه امامت شیعه را بکار
 آید تا بعد از ادراک آن در پیر من نگنجید و آنرا از عجائب لیل و نهار و غرائب روزگار دانست و روایات
 دیگر بر محدثین شیعه محبت است که گویند تا امام نفرماید هیچ آیت محبت را نشاید و قرآن مجید نسبت بهما
 فرموده است که جز آنکه کسی نمیداند گویم قانون مباد و امام است اگر اجتهاد دست اجتهاد امام خواهد بود

نه اجتماع بین که در اخبار حدیث نجاست و طهارت آمده در متشابهات حفظ رجب در قرآن است و حدیث
 در چند معنی آمده قوت فهم متشابهات نذاریم جمع کردیم بنحیفین ایشان شراب را نجس میدانند پیش از آنکه
 چه احادیث بر طهارت آمده و احادیث نجاست بر تقیید آید ویم سبحانه الله اتباع اکثر معصومین طایفه
 همین است که ایشان حر را طاهر گویند و چون کفر از کفر بر خیزد کما مانده مسلمانان و اینهم ستم که سبب اتباع طایفه
 و امن ائمه بدی را با مثال این فتاوی باطوشت گردانیدند و لیکن هیچ عاقلی و جهان تواند باور کرد آنچنین
 الکو ادب فتوی داد و چنانچه در جامع عباسی است که نماز در خانه که شراب در آن باشد رونا نیست و اگر بدن با جامه
 ملوث باشد رواست فاعترا و با اولی الا لباب آرسه نتیجه اتباع زراعه لعین بدتر از زید و نصاری و صوفی و طایفه
 یعنی شیطان الطوائف که این تقیید برای او و کتب ایشان موجود است کما فی المنتهی و غیره همین باشد شاید
 و صد آفرین چنین اهل علم و طاعت ایشان را که کلام در آن میفرستد چگونگی طراح توان کرد که مبنی خود را برای فحش
 ستیان میگردانند و آنکه که ایشان را بسبب بیوفایه را دشمن خویش میدانند بپرده ناموس اینها درین حد که نظر
 که فقط یک معنی دارد در عالم انکار لغات عرب و در حافی خویش مشرک آمده قرآن را بایده جست و سخن فیه با گفت
 و اگر چنین بود پس قرآن میزد که آشنای پس در کتاب مجید با وجود تحریفیات که نمودن آن در تفسیر حق و کافی و در جمیع
 طایفه و دیگران و کتب معاصران مذکور شده غیر از تشابهات چنانچه باقی ماند و در پی تمام چون گفتگو در آن جاری شد
 که اگر با ما میفتوی به طهارت حر را و نه گویم که مسلمانان چه عمارت گفتند و اولی با بیگانگی که کشادند تا نشان
 قرار گرفتند و حقیقت قرار دادند که حر را نجس نیست زیرا که لیکن بعضی فتوای نجاست مستند و داده اند و طهارت را
 نجس فتوای مانده اند و جماعتی چون دیدند مذاهب صدوقی را نشان ایشان دادیم با وجود خشک لبی رفع خیالات
 به تر زیانی نمودند که در کتب ما نقل کرده اند که حنفیه قائل بدان سفسه اند که اگر گویم نوشی از جامه بر یک تمام آب
 چاه یا یک شیر در آنکه تمام شراب حال خود بر آید نسبت و او می باید پس از تصدیق باقی به بهید تنخل الحکل المظلم من انحرار
 غافل شده ندکی از حنفیه گفت که مسلمانان و لیکن خلاف قیاس نیست زیرا که هر کسی میباید که چون نوشید بدیده
 می شود و دم سفع از آن چه می آید از نجاست حکم مذکور و در تمام آن عین منفسخ و منتفع نباشد مگر غیر ذلک
 و از عبارت خود الحرفی اینکه در حدیثین تجویز اجتماع بر ائمه روا شده تا بحدیثین چه رسد و از آنکه حرام میباشند و نشان
 که کار مجتهد اختیار تواند و استنباط احکام است بر مایات آن و از اینجا تجویز اجتماع و حضرت بی توان بود و لیکن صورت
 قسمی است از دومی و احیاناً اگر خطا افتد رسیه العالمین بیان میفرماید که الا انی سأل من طالع الاصول و در غلام
 نیز از هم خامه جولانی بیناید چون اطفالی است از مقصود اصلی که نقض نشد است و در افتاد هم اقبال بود و اگر
 و بلاست شیعه با اقرار علمای نشان نوشته تقیید آیات را بنظر اجماع دیده در پی مقصود میروم پس باید دانست
 که صاحب راجحان بعد سطر چند مذنب محدثین شیعه را میفرماید که ایشان نمی توانستند اهل علم را با تسلیم اهل علم را از امام
 بکشوند دلیل قطعی دانند پس عمل براه ایشان طریق قطعی است و قطعی را بطریق چه نسبت متاخرین شیعه که گفته اند

مجتهد را رسد که لفظ خود عمل کند و دیگران را اطاعت کما ان او باید کردن و این طریق قد ما بنود پس عمل با تها
سهو و خطا باشد تمام شده کلام صاحب و تها و متوجه نشود که صاحب و تها که خود را نامده نگار با مجامع گوید از
مجلس است اگر چه شیعه مجس است باشند کما فضلانی مالکنا سما فی الصوله الحیدریه از بهت قدرت بلکه او
از امامیست چنانچه از ویاجه بر بان قاطع کرد که کلمه بمساعی بسیاری از علمای ایران نکاشته بهایش نایده
کرده اند و اگر بالفرض او از شیعه هیچ مضرتی بهمانه سدر زیر که مضامین مذکوره را علما انکار توانند کرد و در جملا
کلامی نیست و یقینا نباشد و حق اینست که چون معاصرین ما و اکثر قدما از اصول این اخباریه نقل اکبر را که کجاست
و نقاط اخبار بود و معجز یافته محرف و متغیر و مبتدل دانند و پیر و بهقانی جناب رسول بزدانی را معاذ الله در عباد الله
چنان گوید که بی اشرف ضرورت ذکر آن مناسب نمی نماید ایشان را با نقل اصغر هم تعلقی نمائند و لیکن بجای خود
هر چه خوانیم از دعوی اشیاع آمده می و مرید و لا گفته باشند چنانچه در مثل مشهور دیده و شنیده باشی که هر سگ
بکوبه خود عمو می کند شیخ آن است الغرض حال چنانست که قرآن مجید محرف است و نسخه و اهل بیت در پرده
کتمانست و غیر آنکه نمی رسد اند و امامی نام و نشان و خداوند عالمیان بندگان خود را بتامل و تدبر عبرت
از لفظ و اندر زینیر نیکی امیر و پیر یا پس از بقوات ایشان عمو ما و خصوصاً اکثری نمائند و الحمد لله علی غیر ذلک
علمای قوم در کتب خویش این اخبار را نوشته اند که صاحب دلبستان مذاهب نقل آن میکنند و ضلاله الهی
و ایشان از آنهم پیوسته میگویند نقل اصغر علی العلماء که بعضی از خبر با از ضروریات مذاهب است مثل امامت از
میدانند که در مذاهب شیعه و تها که است چون احادیث بسیار ضد یکدیگر اند امام تافونی حکم فرموده عاصم از اختلاف
کنند حکامات قرآنی اگر حدیث مطابق آن بر آید عمل کنند و مخالف آنرا بران حمل نمایند اگر در محکات انتهی هم ترسد
نظر کنند مذاهب مخالفین هر چه ضد ایشان باشد بران عمل نمایند و موافق ایشان البقیه یا نند و اگر در وجه
مخالفین بستانند خلاف ترجیح ایشان را بگیرند و از اینجا معلوم شد که بے آنکه قرآن مجید را غیر محرف دانند
کار بر نمی آید و آن از نوم مذکور بگوید و ناند شد پس سلسله دین و ملت از کس نیست با نقل میکنند که اگر کسی
گویند که اگر درست عمل کردن تا چند صبر کنیم آمدن امام مبین نیست عاقل را غور در کار است که این کلام بعد از
کبری است و بار بگذشته که بعد از امام بدون خروج سفیانی و ندای آسمانی چگونگی تا نوین میسی من بخدا
میسی من یا رب یا رب آن سوال حکایت میکند که معنی توقف و بجای توقف آنکه در معامله صلح کن و در طاعت
احول را بگیرد اگر گویند این قانونی خود اجتهاد است و تو هم نکنی که امر در شیندن آنست که از امام بشنوند چه
بعد از غیبت کبره شفا و نهاده که خود از عبارت مذکوره اینهمه می بیند الاله عقل پدید است و این علما
که تقریرشان منقول شد بعد از غیبت امام بعد از سال پدید آمدن پس عموم متعین شد و نقل و یقین
و در استماع روایات از حضرت البتیه و سابطا باشد و حال بر اختلاف شان ازین کتاب هم معلوم شد و تخیر
از دنیا ملاعین و شیا طین بودند یا این همه خبری و شوق چشمی محمد بن طایفه را میدید که آنس که از سر و دستان

حدیث عدم میراث بنیبره ان شعیبه بن ابی رزاعه روایت میکند و چپ در است مذسب خویش نمی نگردن چنانچه
 از ملاحظه کلمات نامرئوط مجتهد نتایج در کتاب طعن الریح سمت ظهور دارد و حق تعالی کمترین انام را
 چنان توفیق بخشد که خواستی که من بران نوشته ام و شیعیه را در باب بهار این فن نموده ام صورت تبیین نگردد
 تا بگویند که ائمه علیهم السلام بطریق دیگر هم مکلف که بشواید و دلائل صحت و اعتبار آن حدیث در کتب
 اصول شیعیه حل و غراب احادیث ائمه مثل مجمع و مشروح اصول موجود باشند هر چند مجتهد مذکور را رد بود
 خود را بهم باند و در کارگاه دار الاجتهاد یعنی لکنند از کسی نه براسد اما آیات باقیه پس نسبت
 آیات سابقه هم کمتر و بنائید مدعای شیعیه در مقدمات امامت هیچ بکار نمی آید و هر که
 مدعی شود بمقتضای قول بزرگان **س** نگفته اند که با تو کاره و لیکن چو گفتی دلیلش بیار
 اقامتش بر ذمه اوست و حال قرآن مجید بعد از تحقیق و تفتیش عیان است که هیچ وجهی از هیچ آیه
 تأیید این امامت محدثه که از اخترعات این سباست نمیکند و از عبارات منقوله اهل بیت محمد شین فضل
 باعتراف علمای ایشان ظاهر است که همین که شنیدند که زراره چنین روایت می کند و دیگر
 یعنی شیطان الطاق حکایت می نماید و سیوین که نابینا می مادر از اوست بیان
 می نماید از جارفند و گوش بران نهادند و حکم کل جدید لید دل دادند و خیال
 نکردند که اولین ایشان بدتر از میود امیر بود و دوم اسم با سستی بلکه از ابلیس درستی
 و چالاک و مخالفت نصوص قطعیات سابق میز باید و ثالث بالجز چنان است
 که امام صادق را بد گفته و بکر است آن امام سنگی بر زمین و گوش او شامشیده تا عاقل
 بداند که توسل او بامر فقط براسه انجام مرام و نبوی بود هر چه گوید لائق اعتماد و هر چه شنود
 قابل اعتبار نیست کما قال الله تعالی **لَا تَتَّبِعُوا الْاَوَّلَیْنَ فَاَنْتُمْ بَعْدَ اَعْمَالِهِمْ** و همچنین
يَعْلَمُ مَنْ يَشَاءُ لَوْلَا فَتَنَّاكَ لَتَكُنَّ مِنَ الْغَالِبِينَ و همچنین **لَا تَتَّبِعُوا الْاَوَّلَیْنَ**
 یعنی که پیروی از اولاد نبی را در امور دینی و دنیوی هر چه بگویند و هر چه بگویند
 که بیچاره سواد و لای بود با فراتر نمی آید و زار و زار اند که مادر شیخ پس خود را چنین می دانست که
 گاهی زنی نظر نکرده حالانکه بانه ساسی جوانی رسیده پس شیعیه درین حسرت بود و
 از اتفاقات حسنه آنکه روزی گفت ای مادر طریق محبت زنان بچه طور می باشد یاری خوشنیت
 شد و گفت اول نظر باز کلام و اگر بدان هم التفاتی نمیکند سنگریزه انداختن چون برهم شد
 بر روی او خندیدن باره شیخ روزی بر لب چاه سجود زنان دید و زنان مادری بقدر رسانید
 که زن بچشم خود او را التفات نمود و پس خرسنگی بر روز و تا بچاه افتاد شیخ مادر خود خبر داد و گفت ملاحتش سمی است
 که خاموش باشی و نجسبی مادر از بازار بخود بریان آورد و نقل آینه در صحن خانه به طرف پاشید و بگریز
 آمد و گفت بر خیز که باران نقل باریده شیخ میخندید و میخورد و روزی دو برین ماجرا گذشت تا در بازار

شنیدند که منادی ندا می کند کیست که زنی را بپایه انداخته شیخ گفت منم مادرش را خبر سپید
 دوان آمد و گفت پرسید از تو آن که ام روز بوده شیخ گفت پریروز که باران نغذ و نقل مبارک
 و من بجز تمام خوردم و شکر زراق بجا آوردم همه خندیدند و دانستند که دیوانه است فرق این است
 که در اجنون مذکور بکجا رسانید که بزرگان در حق امثالش نظم کردند **بیدلی در همه احوال**
خدا با او بود او نمیدیدش و از دور خدا را میکرد **دیدش خرم و خندان قیاحه بدست** **و اندران**
آینه صد گوشتها میکرد گفتنش جام جهان بین بزرگ داد حکیم گفت آنروز که این
 گنبد بدینا میکرد **و این فرد را بتعامی و کوری از آیات بنیات که صاحب مجمع ازان تجدیر می کند**
و بغیر و تکلم می نماید و از امام صادق و امام کاظم این امور را نشان می دهند و قس علی بن
صاحب صفائی قول طبرسی و نقل او را بتائید تفسیر خویش می آورد جاییکه در سوره
ف آیت کریمه قل لا یکن بکرم القرآن که **لک لک لک** **من عجب به جبر الله لک لک لک لک**
گفته است هم امر که در آن نیست که هم را وی را تائید می باشد و در مجمع البیان
 زیر آیت مذکور به پیش ازان گفته ورد و قدح بر آنرا کرده که گویند معنی
 قس آن نتوان فهمید الا بتفسیر حضرت و ازین کتاب زیر آیت **ان شکر الله ذاب**
 واضح است که در شان مشرکان آمده و امام محمد باقر رضی الله عنه فرمود
 که نزولش در بنی عبد الدار است که از ایشان کسی مسلمان نشد جز بصعب بن
 عمر مریم که دیگر حلیف ایشان که سو بیط نام او بود و اگر میند در باره خلافت رفته
 بعد انطباق لفظ و معنی آن بر ایشان نه چنانکه راوی گشته عثمان تطبیق و تفسیر را
 در نظر داشته بطاق گفته آیت را تلاوت میکرد چند صد آیت را نشان میداد و حق تعالی
 ما را از فضول کلامی پر حذر دارد و اهل فضول را سزاوار اعمال شان بیدار تاحس
 و افسوس کنند و ناظرین گویند ای کلمه الذکر می بلکه اگر غور و فکر کنی توانی یافت که با وجود
 تلفظ به قال عز وجل و لفظ قال در هر جایان خصوصیتی که راوی آورده در قرآن مجید
 هست یا نه چنانچه درباره آیت **و ذلک لعلکم تتقون** و بختار اشارت رفته حالانکه نسخ
 اصول کلی بیسیار جمع و معرب و جای محشی وقت تحریر اینک حاضر است و بی کم و کاست ازین
 نقل برداشته میشود و جاسه و سوره آل عمران یا فسا و تریب تمامی حسنه و بنجر و راه را چنان
 اشتباه پیش آمده که آیت را با آیت دیگر پیوند دادند و شارحین در تدارک آن افتادند
 و با عذر لنگ راه تنگ را بعد خرابی طے کردند چنانکه شیخ میفرماید **مع خولنگ جان خولنگ**
 و بجزرات آنکه که کسی جز ایشان حافظ تمام قرآن مجید نباشد که اعفت چه نسبت آن توانگر و حافظ

قرآن شیعیه از مخلصین این میراث یافته اند و رفضه ازین دولت نیز مرموم اند چنانچه از نشان کمر
نگذاشته باشند که او در زمان مشهور بالخی از فرستاده شود و مراد از حافظ کسی است که او از افغان
و انجام باین صفت تا آخر موصوف باشد کسی که در حال تسبیح یا کرد و باز در صحبت او باش نشسته
و از سیه درونی او بقتضای **تَجَرُّمُ مَسْكُوَاتِهِ إِلَى الظُّلُمَاتِ** این دولت جاودانی از او مسلوب شد
و رفضه بجز مصائب این اقطاب را بر او راسخ گردانیدند و چون امتحان کردیم حقیقت حال همین اقطاب
عبان شده و در معنی قصه ما است که شاید بعضی را براسه لغضیع اولاد فرین یاد نموده ایم و از قصه ما
دیگر بسبب الطالت کلام اغراض بنیادم نصیحت کن در آنچه اندک خواهی که نتوان شستن
از رنگی سیاسی و اگر مراد از حفظ ائمه آنست که آیات فسوخ را هم باین ممول التلاوت می آمیخت پس
با حداث این گروه باطل پزوه بی باید بر وزیر که بحکم امام صادق خلط آن و قواست و تلاوت سازج
آن درست نیست و اینجا هم در کافی موجود و فعال کشمیری هم در ترجمه آورده پس چگونه چنین باشد
و اگر مراد آنست که ائمه نشان میدادند که اول چنین نازل شده بود و بعد از تسبیح الهی بدلائل تأیید که
ما نشخ و نایست **فَأَنبِئْهُمْ بِمَا كَانُوا فَعَلُوا** و اینچنین ماند پس اینطور را هم محمد بنین با مبعوث علوم از ائمه
بدست یافته اند و در صحیح و غیر آن ذکرش نموده اند و از عناد الاسلام هم توانی یافت که بعضی
از آیات بنا حجاب میسر شمل آمده بود و شاید که از تلاوت فسوخ گشت و از اخبار اصول رفضه انیم
پیدا است که ذکر نام کسی جز و نام در قرآن مجید وارد نشده که لایق و چون حال غایب رادی و تجرد
در ذکر آیات بدان وجه رسید که نستوی احتمال انتساب بعد از قال **اللَّهُ تَعَالَى** که بمانده گفتند **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ**
سَمِعْنَا بِرَبِّكَ أَنَّمَا كُنْتَ كُنْتَ أَنْ يَتَّبِعَ كَأَمْ مَنَ كَأَيُّهَا **إِنَّا نَبِيُّكَ** که حقایق شان بدامنش
آویخته اند حالا اجماع مجمع البیان مولای علمای شیعه خصوصاً مولای این پسر و پدر یعنی محمد الزمانی
و پیر و هفتانی زیر آن می گوید آنچه حاصلش این است که در حق بستان که اموات اند
تو اوست و تفصیله که کرده نقل آن موجب تطویل است ببله در صافی انضری قی از ایاها
رضی الله عنه آورده که معصومان این جمله یعنی ائمن بیدی حضرت صل الله علیه وسلم
و آل او است و مصداق نفی مخالفان از قریش و غیر هم قطع نظر از آنکه
حال این کتاب بسیار متعقیم خصوصاً از جهت ابوالمجبار و دو که حاش می آمد
عنقریب باندیب ما چند ان منافات ندارد که ظلم نبی امیه و عباسیه
از شام و عراق مصداق آن بوده اند و اتفاق و اختیار اهل حل
و عقد بر همه و برگزیدن شان از سنت استیجاع ششراط ممنوع
و خود پدر مجلسی صاحب الوامع می نویسد که امام ابو حنیفه کو فی منحرف

بود از آنها و تضرعات می نمود که آن ظلم لایق اینکار نیستند و اعانت سلاطین بیت می کرد و گفته اند که این
 موجب بیس یکم موت او گردید و بعضی گفته اند که بعیت بمحمد و و هر گونه مددست نمود آمد بر ذکر
 حال جمالی ابو الجحاد و سپس بدانکه اسماء را غارتش خواست و سبب مزید فراست خواست و بیست و یکم
 که نیه او را سه جوب لقب داده بودند که شیطان البحر است و قدما و متاخرین ایما بر او لعنت کرده اند
 و حال غیر دم مثل کسی باشد که هر چند او را دفع کنی بر رخسار توئی نشینده و دو بال دو کان جلوا فرد
 نمیکند و در کما سبق مفصلا فی المقالة السادسة و چگونه حضرت امیر اولا را با و لعن بکنند مخصوص
 اسم که ملعون نسبت فعل حرام الیها ذی الله بجناب صدیقته محبوبه مطهره حضرت سید انبیا و
 سفر بصیرت درین تفسیر ثابت میگردد و ملعون ابدی میشود و این معنی قطعا و یقینا موجب کفر است
 و ایامکن بود و تلقین کور و لعن بر یقین تبیین و تحقیق بدون کفرش چنانچه علم الهدی ثاری این
 در تفسیر العوام گفته و بر این معنی خود مجتهد الزمانی درین کتاب تفسیر میکند چنانچه میدانی و در تفسیر
 بمحمدانی که سید بعد از آنکه فعل حرام را نسبت کرد بعد از آیات سوره نور او کافرست فلعنة الله
 علی المفسرین و علی من یلیح ذلک للکتاب من العابرین حالا که این طریقند نسیم چنین کتاب خود
 است از امام اعظم ثانی رفته که هرگاه بعضی از امور را در نسخه سلیم بن قیس هلمی خلاف واقع یافته
 و در خلاصه الاقوال گفته الکتاب موضوع و این کتاب بر کفیات بیشتر شامل است تا کی استلکان بر
 شمار مثلا اعتراضات امیر بر آیات قرآنی می نویسد و باقی میگرداند و کافر می شود و ای غیر ذلک من
 امثال پس شعر غلط بیان طور باید خواند بر شمارند اگر گفته یکر و زده او و زواید و ان گفته نیاید بشمار
 معلوم شد که ان مطرود و در عموم اوقات بکفر و احداث منصف بود و خصوص و تکیه تفسیر آیات کتاب است
 بدین احوال و در تفسیر منسوب گردانیده و بر اسمای امیر مدعی خصوص با قرآن معلوم همت بر بسته لاسول
 و لا قوة الا بالله العلی اعظم بخدا می عزوجل که هر که این آیات را منسوب بحضرت ائم رضای می بیند
 متبر می شود که یکجایی جز را وی غاصی توان گفت که امام رضا چنان از طریق استدلال نایلند بود
 که این آیات را در مقام احتجاج ذکر می نماید و نتواند که تقریب یکی را بر مدعا تمام نماید و نه هر کسی آیات
 بنیات را در هر دعوی خود ذکر فرموده باشد حالانکه در قرآن ایام کتب فسیقه را از زمان یونان
 بزبان عرب نقل کردند و مامون دل داده آن بود و علما ان قوه در زمانه و قریبیکه در میانمان
 از خلفا عباسیه چنانچه از عیون هم ظاهر است نقلا از مناظرات المامون اگر بکتاب عیون رجوع
 کنی البته معلوم شود که صدوق را انکار بران منظور است و ان مقدمات را که در کلام او بخوبی ظاهر
 جمهور آورده و انقی میداند و اگر احیاناً بای سناده معلوم جای بر عزم صدوق بخشیده اصلاح
 و رونق بر آن بخشد و در گذر تبارک مافات گردیده اگر حادثات زمانه فرصت میدهد در خانه از اقل نموده

سر و از آن سر و وجع لازما بطل معتدلی کرد ان شاء الله تعالی اما ذکر آیهی که بحال ملک طاعت شامل است که او را
 در این باب و شاه و امام وقت گردانیدند بنی آنوقت بخند و رحمت او فرمود و بسوی حضرت انبیا و نبوت
 نمود و بسطت علم و جسم است و ظاهر آن غیر از علم شریعت و طریق سیاست دین و نبات طلب
 نبی شجاعت و در مکر که ما چیزی نیست شل عصمت و افضلیت و انشا الله پس است که یکدیگر را
 حاجت است نه برای شیعیه که ضعف امام است اما اعتبار شریوط از زمین و آسمان بهنادر گردند خواجه
 نمودن را از آن و درین اوراق دیدی و به انتخاب شریوط و اوصاف انرا مصداق لاتناهی توان گفت
 بین که با وجود حضرت و نا و و طاعت خلیفه شد و در ترجیحی باید رفتن و با وجع فلک چنان خراسان
 و حال امور خاکی چنان دیدن که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم و جناب مرقدی
 سابعین باشند و سبب امام مهدی بر دارند و بهار گلزار امام نرسد و بر جای آن زیست بلاد
 و گیتی ستانی ملاحظه فرمائید که فی النبیات المجلیه و الار دستانی و النبیات قد انما من رسائل الر حیه
 زیاده برین نیست که بنی تمام طاعت ابر است بیان نمود که خداوند عالم چنان می فرماید و حضرت صلوات
 علیه و سلم با همت المؤمنین خبر داد و میسر نمود که تخمین بعد از من خلیفه خواهد شد و البته خراب
 بر و در کار تظنی آن شد پس این بشارت در محبت است که فرمودند که درین باب تخصیص این مردم
 تقدیم است باز چون بیان کرد و هر دو را در هر بیان مقدم گردانیدند که اگر ابو بکر علیه السلام را خلیفه کنند و او را
 است و همچنین عمر فرمود و بر همین قیاس است علی ولیکن اجماع تمامی است بر او بخوابد شد که او را
 سابقا و لاحقا انقض الوقت که طاعت خلیفه شد و وقت نزول وحی بود و این وقت که صدیق را بر سر نهاد
 انشاید باز گردان آن وقت ختم نبوت بود قیاس یکی بر دیگری چگونه اندیشید اگر بر اختیار اصحاب خود
 که مدو حین کتاب مجید بودند و محول گردانند و انقض نمایند بانی نیست جمیع قرآن مجید با هم همت بود و اجماع
 بر اصحاب گذشتند و قس علی هذا الخراج متکثرین الی غیر ذلک علی بطریق شیعیه و صی حضرت که از اسلام بیرون
 نبی خراب میسر خواجه ذکر رسالت انتخاب از قرآن اهل بیت معلوم شد حاصل آنکه خیال راوی اگر حضرت ضامن
 بر رسالت میسر نزول می بود هر چه استدلال فرماید بجا است کسی نتواند در آن منکی نمودن عیال باشد و خواه بر اول
 نسبت دارکن که قیاس مع الفارق است اما حال اصحاب کرام پس نظر با و صاف یکی را بر دیگری مقدم کرد
 و تجربه و فضائل اودیه امام گردانند و بیخ و بنا و کفر البغایات الی استتصال نمودند و در دشمنان این مصلحت
 که واقع شد حتی که منفعت عادل و حکم خداوندین در خطبه شرح نفع البلاغت یعنی یعنی اختیار ابو بکر
 رضی الله عنه را همین مصلحت دانست پس البته اگر جناب امیر راضی الله عنه خلیفه میگردد انیدند قیاس
 معلوم پیش می آید و آغاز بی انتظامی میشد همه دین و ملت خراب میگردد که رفضه بعد و دل از
 فراتر طالب آن باشند و گویند اصحاب و دشمن امیر علیه السلام بودند فلا تعقل و حال فضل ایزدی

از خود نشان می بویج و اینجا که بر اصول اهل سنت می باشد یا بر اصول فقه و مباحث حد و حدیث
 آدم و دیگران بنیاد و مسکن بر بار امامت ائمه و سنت و معنادارشان در اصل رفته سر و دست از سنتی که
 در مجلد اول این کتاب داخ است چونکه کلام ناب اخباریست و بر کس و نیست که اینجا بماند
 از اقوال بر دو سه مثل حملات سابق است و هنوز افادات جاریست معلمان معلمان ملکوت که آن را
 تا حدی حدیثات توان دانست بسبب آنکه اهل عقیده فاسد الاثر دار و باقی در فقه بر آن می زند و دیگر
 مروت تکلیف بسیار از امور امامت را در غنا و الاسلام بر آن متوقف دانسته نگارم و حضرت
 و بجای آرم درین ایام که افادات او را نقل کنم که یک از جناب گفت که حال غفلت علمای بدین
 در وجه رسیدن چنین تفصیل و بسطی فخر پس از عوام طلبه چه امید تا بر زبان نشان گذاشته شود
 لاجرم حرفی چند دیگر افزودم که حال تقسیمات ازین ادراک بخوبی معلوم شد که اول باید صورت
 استدلال درست کردن و ثانوی وقت بطور نهیست مع ذلک اختلاف مفسرین رفع نسو در حدیث
 طبرستان در مجمع از امام ابو جعفر روایت نمود که مراد از این اس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و
 مراد از تفصیل نبوت است و در آل اعیان امامت است اکنون مباحث معنی آل پیش از مدو حال حدیث
 اینجا گذر باره این بزرگان هر چه بدو نموده آن کفایت دانسته پس کجا معنی آیت قرآن و کجا دما
 و چون ترانے متعین خطرات شیطان از آنجا که می و در تفسیر میگوید که خلافت بعد از من است و
 حق و از امن جناب میر و سلمان و ابو ذر و ثقیف و غنایان و حال میان جناب امیر و بار بار معلوم شد
 که هر چه از زبان می تواند آید بزرگان هر چه رسد که طشت از بام است که این دفتر کشا و تقو و باب جمیع
 که شناسا فقیه بر اسامی اصحاب می گویند سند و گرد و بیکار اصول شیعه در این بر و صد حدیثی از ائمه عظیم لازم
 آید و قسمت در حساب که از فسق تجاوز و در هر کما فضل سابقا من رد الوسم و نقصان محمود و غیر ذلک
 از بنیاد و کتاب و در آن ظاهر است که شتم یکم و همچنین تفسیر یک و آیت بر فقه بر گرد و دو فقه سابق و اصل
 اعمال پس بعد از این سطور بنویسم عبارت نه و در حق مقام حق تحقیق الشیخ السید الشیخ المفید غفر الله عنهما
 نقل کرد که سید توحید الاقامه تبارک و تعالی الشیخ الامام الشافعی قال فی شیخ من هذا فی المقوله و اهل التدریس علیه السلام
 از مردان اسلامک من است که کائنات خطرات بیایند و قد رسالت عما جاء من لقیته من شیخه الامامیه
 بنجران و فارسی الشافعی فیله یجیب و بما جواب متفق فقلت له سئل عن اسم الله ان شئت
 فقال ارجو عن امام عندک ان الخلفاء یهون فی تفسیر منک کما یهون فی تفسیر من ادعاه فاعلمه
 فقلت له لا اکره ان یقولوا لا محال و هو یعلم فی تفسیر من اکثر من الحجا علیهم من بحسن لای غیر قسم و لایست
 به فیما یهون و لای یکره ان یقولوا لا محال و لایست فی تفسیر من اکثر من الحجا علیهم من بحسن لای غیر قسم و لایست
 سألوه فقلت له ان فانما انما فانه لا یفقه علیه منی لعل من یفقه به فیه من التفسیر و لایست فی تفسیر من اکثر من الحجا علیهم من بحسن لای غیر قسم و لایست

انتقال ہذا اور اگر جو اس بطریق لم اسمعہ من اخذ قبلاک فلا حب ان تفصل لے وجہ وہو کیف صارے
 اقیقہ من لا عرفہ دے تفتیہ من جامعہ تصدقہ امتہ الامان و یسیر ہوئے تفتیہ منک فقلت لہ اما تفتیہ من
 اعدائہ فلا حاجۃ لے الکلام فیہا للظہور و اما تفتیہ من لا تعرفہ فاما قلت ذالک علی غالب الظن
 و ظاہر الحال و ذالک انہ لیس معید ان ہو ظہر لم کذا و این امور اما ان یستکفوا و یدعوا بالفسخ لیسوا
 ذالک المنکر عند المتغلب علی الزمان و یجوز دایہ لہا لہا و الیہا استیفاء و لیسوا ہا لے من کل ہذا فعل بہ
 او یقتضوا علیہ و لیسوا لہ الیہ ممکن فے ذالک عظیمہ و دے عظیمہ و ہذا کہ عظیم الفساد و اما غلب فے
 الظن ذالک لان الجاہل یعتقد لیس یکن معہ الحق لکن مقتضی من السیئ علیہ و لا یعتقد فی الکف
 یا یعتقدہ المفسدین و لا یتدبر و یورس کے الذی یستقبل ہا لے من او قع الضرر بہ فہا یستقبل بہا و یصفی
 بل قریب و اجہد منہ فہا لہ اما وجہ تفتیہ من بعض من یعتقدہ امتہ الامان فلا اما مقتضی من لذلک لیسوا
 مجہدین من الخلف و لا مامونا علیہم الخلفا بل لیس مامونا علیہم العناد و الارتداد فلا ینکر ان ینکون
 المعلوم منہم ان ہو ظہر لہم الامام علیہ السلام او سرفوا کذا ان یدعوا ہم و داعی الشیطان
 اے الانحرار و دے السیئ علیہ و لا یجوز لہما کذا علیہما العاجلہ و رغبتہ فیہا و اشار الیہا علی الاجلہ
 کما وعت و دے الشیطان الخ لا ینبایا دے لہ ارتداد عن شریعہم حقے غیر ما یدلنا اکثرہم و کما مانہ
 قوم موسیٰ بن نعیم و اما محمد بن یونس و ارتداد عن شریعہ ان یسے جا رہے ہو و اخو موسیٰ علیہ السلام و
 اتبوا الساعیہ کے و لم یلتفتوا اے امر با یارون علیہ السلام و ہینہ الافکار و دے و عطفہ و ترجیہ و اذ کان
 ذالک علی او صفحتہ لم ینکر ان یکیر ان ہذا مال جاریہ من شہابی الحق سے ہذا الزمان لا ارتفاع العتہ
 عنہم فاما انکے نفسے فاما لیس یجینے لہ لہ لیم کل من شارکے نے المعنی الذی سے اجلی حکمت و اما
 فصحت النفسی بالذکر لیسے لہ اعرف غیر سے عیسا علیہ یقین سننا کالے نے الباطن فاما دسہ
 سے نے الذکر و المعنی الذی سے من اجلہ یقین ان یکن صاحب الامر متقیان سے عند المعرفہ و مجال
 لا یجبہ اعلم انے عارف بالعدو کالے و بر سوری علیہ السلام و دے و معاویہ و سلم و الیہا علیہ السلام
 و ہذا الحرفہ سے من انبیاء کفر و غیر معذور و السیئ علیہ و م الامام بل اخافہ عندے کفر
 غیر معذور و اذ کنت سے تفتیہ سے من ذالک فاما وہب الیہ نے الموانات فقد استانیکون
 الامام سے تفتیہ سے و من شارکے فاما صفحتہ من اخواتے و تفتیہ فاما ہی الخوف علی النفس
 و اخافہ الامام فاقع من عارون بالکے لکالے علی ما قدرت قال فکان انت انا جوزت تفتیہ لہا من
 اہل انصاف من الشیعہ فاما المتقدون للشیعہ ظاہر اذ باطننا ہم کما انک و ہذا یو دے اے
 السیئ فہا لان اہنا قوی لیس یجوزہ للشیعہ سے الحقیقہ فکیف یکن ہذا فقلت کہ لیس الامام کما
 طہرنت و ذالک ان جامعہ من متقدسے الشیعہ عندے غیر ہا رفین سے الحقیقہ و ہا یعتقدون

وان الذي يحذره مني هو الذي يحذر منه او مثله في القبح واذا قلت انه يتقني ومن قال في ارفعها
لا بهام فقال من ارفعها فليمنك ومن وجه الفتي من عدوه فصل الامر لي حتى اعرفها فقلت
تقني من عدوه من ابل خوفه من ظلمه وقصد الاضرار به وحذاه من سعيه على وجهه وتقني مني
من ابل خوفه من اذاعني على سبيل السمو الى المحمل والتصرف بمعرفة بالمشاهدة وعلى التقية مني من
او غيره اليه اني خواني في الظاهر لتقية ذلك ضررا عليه فبان الفرق بين الامر من قبل ما ذكرت ان
يكون في الوجه بوجه اذاعني على سبيل السمو الى المحمل والتصرف بمعرفة بالمشاهدة وعلى التقية مني من
الفرق واذا مضى به الى قد ساعد جوابه وتكراره لا فالقوة فيه على اني اقبل عليك فاقول كمال ليس
قد برب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من اعدائه واستتر عنهم في الغار خوفا على نفسه فقال
فصل عرف عمر ابن الخطاب حال هربه ومستقره ومكانه كما عرف ابو بكر رضي الله عنه ذلك كله من قبل
لا وري قلت له فبشر عرف عمر ذلك اعرف ذلك جميع اصحابه والمؤمنين به قال لا قلت فاجي فاقول
كان بين اصحابه الذين لم يعلموا هجرته ولا عرفوا مكانه وبين اعدائه الذين هرب منهم وطلبوا ابائهم المشركين
بالتفاهم على اعدائه ولم يستتر ذلك عنهم كما استتر عن اعدائه وما ذكرت ان يكون الا في الامور التي
وعداؤه وان يكون في سوي بينهم في الخوف منهم والتقية والاما الفصل فلم يات بشئ اكثر من ان يجعل
يعوي الى مستقره في الفرق بين الامر والمهمات به على وجهه من نفسه الجرمين ذلك ونحوه فانك قد
ابن عمار طويده بالافاطما صعبتي واراد وجوده من جالسي اقرار سكينه ليتقم له شئ خفي
وانت النساء الله تعالى ليس مناسب نموذجه مضمون ان راو فارسي اجباري وضع كفت شوقه وانما
وسامعين به بعين بابتدائه وبدانته كلام قاضي رطل اوقه كقبل الذين اعدوه بقراري
وچنين تحقيق بدرش ملكه بالقرامى ايشان را بهما حق حضوره محبت ثانی نهایی نیست بدون آنکه کسی شرح
سفاهت و حماقت نشان را مبعوض بیان آرد و اگر بطریق تمایز بسیار و پس برای عوام طلبه نور علی
خواهد بود اکنون شروع کرده بشود و در ذکر حاصلش پس بدانکه مجتهد اول دارالمؤمنین لکته
در عباد اسلام میگوید که تحقیق این مقام را چنانچه باید شیخ مفید نموده برای سهولت اهل خلافت
برای توضیح و تکمیل و ذکر آنکه که شیخ مذکور حکایت میکند که بزرگی از علمای مامورین منتهی که باقی
بهانی ضعیف اعتقالاتی به روزی بمن گفت که می پرسم از تو امری که در دل من گزشت و احاطه
ملاقات کردم در خانسان و فارس و عراق و اهل که سالت لشکرش فتاحوت و زرد و مطمین کرد
ند او را در تشکیل اناسیه اقمت پیرس برنام خدا اگر میخواهی بمن گفت خبرده مرا از حال امام زمان
خویش ای ابو ارقه تقیه میکند حال آنکه شیخ میبشنه چنانچه از من که من خاتم تقیه و خود را و مفتاح
از دشمنان است گفته امام از دشمنان نفسیا تقیه میکند و از جاهلین بهم که او را حق شناسند و من

گوش نمیکند یا او را دشمن دارند یا را محبت او بسیارید و انیکه بگویم گمانم است و انکار نتوانیم کرد که در
 حیا حتی که اعنا و با امش از انکون نیز خوف میکنند و تقیه میانند لیکن از من تقیه ننهادند و که حق معروض
 دارم شیخ متذکره گفت که شتم بنیوارم بخدا که چنین جوابی شکوفت از کس نشنیده و ام پس مجبوریم که انجا
 مکرر اس و بواسطه و تفصل و جو بهت بر کارس که چرا تقیه میکنند از ان مردم که او را حق شناسند و هم
 بگونه تقیه می ورود از ان مردم که معتقد اما تمش هستند فی الحال و از تو بیخ خودی ندارد و گفت اما وجه انجین
 میکنند از دشمنان امری است ظاهر و اما تقیه از ان مردم که او را حق شناسید پس این قول بطلیم
 لیکن است و ظاهر حال توان گفت زیرا که بعید نیست که اگر امام ظاهر شود برایشان پس خالی ازین بود
 نتواند بخواهش از دست خویش بریزند تا در خلفائی خاصین و متغلبین عزت پیدا کنند و کجاست
 و مل بر سندان کار پردازان اشغال سلطنت و اوتامی بدیندیا و اگر فشار کرده باشند بسیارند و
 انواع مصیبتش و اگر از او در پلک اوفسا و عظیم است و این بر سبیل غلبه طن گفته می شود زیرا که
 انکس که جا بل است بحق امام چنین معرفتی با امام ندارد و که مانع باشند از کوشیدن و خون او و تقا
 تعاد و از بار ماندن مثل کسی که اعتقاد می نماید با تمش حال آنکه سماعی در ضرر امام می بیند که دنیا ستود
 کیسی که امام را ضرر میرساند پس این امر بعید نیست بلکه قریب است و اما وجه تقیه از سبک به حال آنکه
 اما تمش دارد پس میانش آنکه معصوم نشند از اغلاط اس اندیش و شمنی دارند و در دنبال سبیل
 موجود است پس انکار نتوان کرد که اگر امام ظاهر شود برایشان با مکان اقامتش بداند بکوشند و
 او برای حصول دنیا و اختیار ان بر آخرت چنانچه پیش امدارند و اتمامی انیسا را که شرار را بدل
 ساختند اگر نشان به بین که قوم موسی علیه السلام را چه پیش آمد با وجودیکه امام ایشان حضرت
 بارون حاضر بود که از شریعت او که نازل شد از آسمان خلاف کردند و از موسی و بارون برگردیدند
 و بسامری گردیدند و انفاست نه نمودند با هر حضرت بارون و تنی او و فکری نکردند و در معصیت و
 چون حال چنین باشد انکار نتوان کرد از جماعتی که درین زمانه اند بسبب آنکه معصوم نیستند اما انجین
 نفس خویش حکم کردم و ان خاص از برای من نیست زیرا که عام است هر که را شرکاب من باشند
 و را نمینی که بسبب حکم کردم و تخصیص خود از محبت نمودم که بر سبیل یقین خیال گمان ندارم انچه
 خویش من زیرا که من عارف بالبداهت هم بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم او و حضرت امیه و این امر
 ملائع است از کفر که بر کجاست و بشود و کوشیدن در خون امام بلکه ترسانند از نزد موسی کفری
 که نبشید و نشود پس امام از من تقیه نمیکند یا سبک شرکاب من باشد و انچه بیان کردم شیخ معرکه گفت
 گویا تو تقیه امام تجریدگی اهل نفاق از کرده شیعه و کسانیکه ظاهر و باطن شان در تشیع می است
 پس حال شان مثل تست و این تقریر باعث تمنا قص می شود زیرا که منافق کجا اعتقاد تشیع

دار و پس بگویند چنین باشد جواب اوم که امر چنین نیست که گمان کردی زیرا که جماعتی که از معتقدین شیخ
 نزد من حقیقه عارف نیستند بلکه ظاهر مستدین اند و در تکیه گرفتار اند ایشان را نظر باول و عمل کردن
 بکمال میسرست و هر که چنین باشد و را ثواب دایم میسر نتواند شد که مانع باشد از حدیث از حد و کفر از حد
 اما مستحق غلو باشد و در فتح پس لایق باید کرد و در نیکام باری شیخ الاعتراف گفت که چون امام از توفیق تکیه کرد
 و چه آنجی چیست که خود را بتو بی نماید پس ترا شناسد و ذات خویش بنماید نمودن بجزه و بسیلی از شکلا
 ترا حل فرماید و تعرب خویش ترا مونس باشد و شرف و عظمت ترا افزاید و مکان خود نشان بدد که را کوه
 خوف است و میداند که تو بمو جبهه نشسته خواهی شد بسبب آنکه مودت تو چنانچه بر زبان و آید بگویم گفت و آن شخص
 انیسست که اعتقادند ادم که امام علم غیبی دارند پس من انیسست که امام امور ظاهرا میداند نه آنکه بر ظاهر
 مطلع است چنانچه دیگر بشیر اطلاع بواطن ندارند اگر باطن را دانست پس با علام خدای تعالی میباشد و همه
 بر زبان پیغمبر صلی الله علیه و سلم که انصوص را نزد امام و ولیعت گذاشته بران یاد و خواب صادق پس
 خلانی در آن نمی باشد یا بیتی غیر ازین پس اعراض تو ساقط شد از اصل زیرا که چون این علم کم شد امام را
 از این و تعالی پس تجویز کرد و این امر را بچه تجویز کرد و بر غیر من پس واجب کرد این حکمت تکیه امام را از من
 من لایق آنکرده بودم بر شری که ذکرش کردم اکنون بر من تعیین نمیشود بر حصول ان البینه و نه گفتیم که خدا مطلع
 کرد امام را بر ابطر بن و حقیقت حال امر را بر امام منکشف گردانید اگر چنین بودیم گفت که بر امام تو چرا
 ظاهر نشد و جوی میشود و وضع غیر از تکیه و ان نیست که امام البینه دانسته است که من و مشارکین من و رفقت
 رجوع نتوانند کرد و از اعتقاد امانت شکی نتوانند نمود تا وقتی که عیب است و این هم دانسته که اعتقاد ما از
 جهت استدلال است با وجود دیگر امام ظاهر نشد بر حواس و این اصل است انبرای ما بسبب زیادت ثواب
 و علو درجه که حاصل خواهد شد با کتب افعال که بر قدر که محنت و مشقت زاید شود و ثواب عظیم کم
 نسبت به ولایت و ارام چون امام این امور را دانست از احوال ما فرموده واجب شد که پوشیده
 شود از ما تا مزید ثواب یا بیم نسبت با امام ظهور و مندرج شدن شبهه مانکه در عینت باشد و در دلهما و این حد
 امر نیست که گمان کرده بودی با و صغیر که اصل تو در لطف مویا میرسد که ذکر کردیم و بموجب آنست زیرا که
 قائمی که لطف بر خدا واجب است چنان لطف که خدا میداند که اگر بنده طاعتی بجا آورد بدون آن شرف باشد
 و از آن چون کند از اجراه آن پس همچنین منع کرد امام را از ظهور چون دانست که طاعت امام در عینت
 اشرف است از زمان ظهور و در هر دو حالت کفر قوم لازم نمی آید و این امر نیست که شکالی در آن نیست
 چون شیخ الاعتراف این جواب را رد می یافت ساعتی من تجویز تفکر فرمود و باز گفت قسم البعز خودم
 حق خودم که این جواب تمار بر اصول وارد کند که کور شد و حق اولی باشد استعمال است لغتم بعد ازین جوابی دیگر رسید
 گمان دارم که نشنیده باشی و کلام تو بران وارد نشود گفت بیان کن محبت که من مشتاقم که درین

مسئله بر کوی مکی گفتم اگر گویم امام تقیه میکند از من و از مخالفین من اعتراض کن بر آن هر چه خواست گفت
 و یا چنین توانی گفت که تقیه از تو و از مخالف بر دو برابر است گفتم هرگز چنین نیست گفت که خوف محسوسیت ما این
 گفتم فرق نیست که چون گفتم که او تقیه است از من چنانچه از مخالف من تر او می شود که خوف در هر دو
 جابر است و خدا را هر دو جایلی است یا مانند آن فریج و چون گویم او تقیه میکند از من و از مخالفین من
 بر سر چه مقرر گفت اگر کدام وجه تقیه میکند از تو و از کدام وجه از دشمنان خود تقیه می کند هر دو را تا بقدر
 تر باشد گفت تقیه از دشمنان ازین جهت است که ظلم خواهد کرد و مرا مرا و ضرر خواهد رسانید و امام
 احتراز میکند که بمادر است کند در رفتن چون پاکش تقیه او ازین از این جهت است که خوف اهلدار دارد ازین از راه
 سهو یا زینبیت که من زیارتش فائز شدم و این شرف عظیم است با ازین جهت که عیال را بر ایار
 بود و از ایار اندیش کن پس فرق در هر دو ظاهر شد گفت انکار نکردی درین باب که اعتماد از هر دو جای
 رفت گفتم تقریبی میان مردم اکنون بر کوی در آن بی فائده است این بدان که مکی میگفت اول
 در عالم چه نبود مدار صاحب آتش نبودست فروختن و دوشلسمانی و خالک شش من میشد و خالک با شد
 کان و دوشعله آفتاب و ماهتاب گشت گفت زمین نبود پس آتش چگونه می افروخت گفت آفتاب
 حجتی لایستی درباره مدارجت میا که من از او دست ندارم ولیکن بشنو که من اکنون این اعتراض از تو
 می گویم که بعل خدا سبلی الله علیه و آله وسلم ایجاب شد از صاحب و در غار پناه نگرفت خوف کفار گفت
 گفتیم آیا معرفت عمر بن ابی سوحیان بود که معرفت ابوبکر بسبب آنکه همراه حضرت بود گفت ندانم گفتیم
 پس جدا شدن و سفر کردن حضرت از ائمه می دانستند اصحاب و مومنین گفت نه گفتیم سپس چه فرق است
 میان آنکه منبیه استند سفر و مکان او را و میان دشمنانش که جدا شدند از ایشان و چه مستور نمود
 از اصحاب چنانچه پوشید از دشمنان و تقیه کرد و اینجا نکردی از آنکه فرقی نبود میان دوستان و دشمنانی خود
 از هر دو برابر بود و نه فرق چیست اما آنچه مفید حارسه وضع احادیث ماصب عداوت ائمه بحجت آنکه
 علوم انبیایمه و شهابوات اکثری را از ایشان سلب میکرد چنانچه در ضمن احکامات معلوم خواهد شد و علی العموم
 بشیعه خود اجمار است وضع می داد کانی کتبنا و مورخین بعد ذکر مولش و رجوع رفسه و شیعیه بر جنازه او ارجاع
 منتهی میگونی تا اشاره باشد که بر او همه و ترویج حیثیات او گفته فلاحه اهل الکلام فیما لاظم
 پس کمترین نام را و از نظر کلام است و آن نیکه ضریر می که استاذ ثقة المحققین ایشان است و تقیه
 خود و همچنین شاکر و آتش از ائمه بر سه بطریق متکانه در روایات متطافه ثابت کرده اند که امر بالمعروف
 و نهی عن المنکر نشان ایشان بود و چگونه اهتمام این امر ترک و عهده بزرگ بجایان دارند که مبعوث
 نمیشد اندک بر اسع استخاشش پس هر گاه امام منتظر با وصفت گزشتن مدال تمییز و این
 تقیه میان رئیس الرفسه و المعزله تقیه از اعدا میکرد قطعا و یقینا دوست از موغظ و نصاح

و امر نمی بر میداشت بلکه بچاره بطور خواج در نماز روزه و غیره عمر خود می گزار و عیان شد که این
 زمینانه بر دین رسول صلی الله علیه و سلم مختار است که هر دشمن و دوست را راه مستقیم می نمود و نه بطور
 ای که نمی سکر و امر معروف را بکفر اخراجت للناس تا مردن بالمعروف و تنهون عن المنکر تا خانه خویش
 رسید اندک و لفظ ایامه درین آیت نکات میگرداند بجای امته و چون بارشاد رب العالمین و انلهم اخرضا
 صادق و رضاد آیات ایامه هدیه است امر معروف نمی از سیکر و ان با قرون و دهور سلب شد
 پس امامت جناب امام منتظر که در همه حال ذات او عین تطهار است که نزار سال بران دیگر گذشت و چه
 غیبت بر غیبت افتاد یقینا بطریق اولی مفقود گشت و حضرات را یاد نمایند که اگر چه قرأت مذکور موجب
 فضیلت است ولیکن قهر در ویش بر جان در ویش و ترومانین و بابل بر محرف بر کیش افتاد که داد و تحریف
 داد و لفظ ایامه بجای امته نهاد و افسوس که ندای آسمانی بگوش مردم نرسید و خروج سفیانی را کسی
 هنوز ندید و نه ایشان در دهای دل یاد گفتندی و در مآل از حقیقتی که دیگر بواره فدو هدایت گم گشتگان
 میگرد و بزرگان گفته اند **ع** مشکل خویش بر پیر همان مردم و دوش بگو بماند نظر حل سعاسیکر و شاعیه
 و حال مشتاقان مایوس چه خوش گفته است **ع** بی منتظر منتظر یار کی به دیدی ندیدی بیت دیدار کی و چون
 در مقام تقوی می ایست که برای مفید عقیده تواند شد پس بعد فکرش پرده ازان مغلطه بیدارم که بقول
 اولین و آخرین **شما** در حدیث منزلت جمیع منازل بار و سنج برای جناب امیر علیه السلام حاصل
 و یکی ازان بلکه همه منزلت را که بعد غیبت حضرت موسی علیه السلام از بنی اسرائیل در قتل انتخاب بجانب
 طور و فرا رفتن تورات بعد از عبادت رب جلیل و وقوع فتنه گو ساله که سامری ساخت و گاهی
 کسی مثلش ندید بود و توجه برادران کس از علوم انبی اسرائیل السبوی عبادتش و گرفتار شدن این جماعت و
 مذکور و حضرت بار و گن مراتب خیر خواهی و مدارج و احوال و لغاهی و جهاد و اسانه چنانچه باید بقصد برسانید
 قرآنی نبض رب العالمین و یتاوه عقوبت انشاء الله تعالی می آید و جناب امیر وقت ارند او اصحابی بسیار
 با مامت خویش هدایت نمود و بلکه عاذا الله بحدیث مادت خاتون حجت که از سبب همارت و عصمت بابر
 بر اثر مادت با قرار زبانی شیعه تواند بود و مانند چنین چیده نشتن و گوشه گرین گشت الی اخره لاجرم
 بسبب سلب این منزلت عمده که شان ایامه است مع قطع النظر عن سلب المنازل الاخره حدیث منزلت
 امامت نمایند پس قدامت و تاخرین ایشان حقیقه است یا کم کردند بلکه جمیع خواص حمله را خیر یاد گفتند
 و اصول حضرات ایامه در بنیام را دیده و دانسته پایمال گردانیدند و توفیق انچه در تقاسیم و احادیث حضرت
 اهل بیت و روایات و خواص ایامه بدرجه نبوت رسانیدند محض شد که حرفی را بطور نمونه درین درج با توین
 و بعد از حدیث رضوی و کشف تلمیحات راوی حقیقه درین باب رساله بر اسماء ترتیب داد و کم که هر
 بلکه هر صغری و سطرش خرم تریات قوم را پاک می سوزد و میدان مناظره را از ضل و خاشاک نشان

میر و دیگر متعصبین قوم تجلیل کنند و گویند تقریر علمی امامیه خوب انجمن می باید صاف صاف گفتن پس
تقریرش چه آنکه واقعی است که حضرت بارون خود بابت کوساله پرستان کینقتا و مشتاد بران بود و نیز در
یدل و حان کوشید چنانچه در نفوس فزانی است یا قوم ایضا گفتند و آن که گفتن بیضا گفتند و ایضا
نکستی و در تحصیل این عسکین خطبه بارون نقل نمودند و جناب امیر باماست خویش ولالت نفرمود
اما بنشاست خطبه در معرکه صحابه رضی الله عنه چه رسد لیکن وجش انکه خبریکه در حدیث نمرت مستی
باشد نبوت است و انیمه امور یعنی امر بالمعروف و نهی عن المنکر و غیر آن از لازم نبوت بود پس چنانچه
نبوت استنبی شد لازم آن نیز فان الشی اذا ثبت لم یوازمه و اذا انتفی تنفی یوازمه و غیره باماست
ثمانه زیرا که حضرت بارون راقیه را بنو و بسبب نبوت بخلافت جناب امیر علیه السلام که تقیه بود
و اجب شب بسبب سلب نبوت وجود باماست پس دعوی تقیه که معنی فارشته بود و براسه امام مظهر از
اعداء و براسه هم قطعاً و یقیناً در صحت آن انظار می نماید و بنده میگویم که قطع نظر از آنکه رسالت
جناب امیر علیه السلام بر اصول شیعیه نبض رب العالمین از قرآن الیبت ثابت کرد و چنانچه
بر بدی و دانتی پس اعتراض اهل سنت بسیار قوی شد زیرا که با اعتراض محبت ضرورتاً افتاد و جماد
کسانه و ان صورتی نیست پس سلب ان سلب نبض شد و الحمد للهد معذرا از احادیث طالع هم نشان
دادیم که بعضی بنه نشان یعنی امر بالمعروف و نهی عن المنکر و بابت گم گنگان از صاحب این
است و از او ایم امامت و در مدارک علمای قرار یافته که انتحای لازم سبب انتقامی مزوم است پس
از امامت امیه خود بر اصول شیعیه نشان یافته محقق شود و چون حال اصل الامول چنین است
خروج را بران قیاس ممکن که بطریق اوئی و اگر آن رساله را که بر حدیث نبوی نوشته و خطایا
را علمای طریقه براسه ان را پیشکش نمودیم ملاحظه کنی و نشه خدا صاف به بینی خواهی گفت که اکثر اوصاف
و خصایص امام را که بسوی حضرت رحمان منسوب ساخته هر فقط و بر معنی آن مخالفت بنه فکر
روافض است ثلثاً از اوصاف امام است و ان حدیث انتقامی خود و و اجزای احکام و نه
ثغور و حفظ اطراف بلا و اسلام این امور بدون امر بالمعروف و نهی عن المنکر چگونه صورت گیرد
بست کمالا بنقی و نفس علی هذا و محوت براه دین الهی بدون امر و نواهی چنان تصور فکیر
که هر یکی از بی با شتم علیه السلام منکس و ربای شجاعت باشد و از آغاز اسلام تا این زمان
بوجود موجود و در سبب رخص جدی روح یافت در ایران و هندوستان که اگر سنی نام سیادت
بگیر و بروی می خندند بر ذلت و بدینی و و نبوی را چگونه سادات رفیع الدرجات در صدر اول
خبر ل کرده باشند حال آنکه بالادانتی که حضرت امیه و ده یازده کس را از شیعیه در مهم جیاد کافه
و ان بنه اند و شجاعت جناب حضرت نبوی از همه زیاده تر بود و اگر چه از دستانی از غولان بیابان

ثابت کند که از روی که امام حسین علیه السلام در معرکه کربلا شمشیر کشید شجاعت جناب میر رضی الله عنه
 زیاد مردم رفت الحمد لله که انظار و در اصول خود دم تحریر یابند و در نه آچنان گفتی و آب ب
 لجام خود و که شش تان اراده میکردند که حاضر سے حضرت عباس رضی الله عنه را میا ناسید
 تا داد تبره انار دستانی و آفران او بخصوص اسامی بدینند و دیگران یا موزین و بنشین با عالی یوم القضا
 و انصاف حریفان ان نیست که امام مانند بر تحقیق می باشد انصاف همین است که جناب مرتضوی
 علیه السلام بدراست باشند و از بدافزندان بنید و خاموس نشیند و اینصار از ادب عن جرم و الکاتب
 الله صفت امام است پس مر و ناسی بود نس لامحاله یکی از آیات است و السلاخ از ان
 اسکا حنه ندارد پس کسانیکه گویند که لوازم نبوت از ارم و نبی و مانند ان از امام متقی بلیل استناشد
 و شش نان امام رضا از مره تو حسب استقیا خواهد بود که امام رضا در و ع کو داند معا و الله
 بالجملة کسکه عهد جواب را بدین طور او انمود که ضرورت است لوازم نبوت را هم سلب کردن یعنی امر
 و ناهی و دیگر اوصاف را سلب نمون پس نام پیاره البته بطور او مصداق صم کلم خواهد بود و میشود
 مستفید او را که شریف ثانی است چه گویم خود ام معلوم اناسید باشد خواه ملانکه نعم الله علی قلوبهم و ذر
 بنورهم و عجب که بر و بقالی و دعوا و دسام جا کمالی گوید که در امامت غفلت وین و انوار اسلام و در
 حد و غیره می باید و ضرورت است و نبوت در نه علو درجه امامت بر نبوت چگونه ثابت شود و غیره
 یا او س لا بعد که و عجیب است مقام قلب کرد این تیر که ان اصول انیمه که بخود ان گذشت ما خود است
 و هم تیر حیات جهان در شکایت شیعیه را پس تناقض صریح میان بر و تقریر لازم آمد که در این است
 گفته اند ساجه انچه پس حبسیم حکم و بدیم و در کار است و نیست پیوسته عالم از انسان که بسیار است و نیست
 الفرض عفا سرفتنه بصر طرف می گزیند و نیز در سیه جان بسلاست نمی برند و در جناب صفات
 قابل جهانست میان مستحافت ثابت شد که امیر المؤمنین چگونه با ل از ان او گفتگو می کرد که امام بود
 بار و در سبب نبوت گفتگو نیست بلکه در وجه امامت است و شیشه را تقیه با شرم نمی باشد و امام را
 تقیه واجب میشود اگر بر بنهم استقامت و از اند که در فرار کند و نه حامل نوشته مقدم و متناهی
 ایشان در اثبات تقیه انبیا نمود و حضرت صلی الله علیه و سلم خصوصاً بعد از قول عجیب و مطالعہ انبیا
 و غیره که از انهم خبر می آید که انبیا تقیه نمیکنند بلکه ایشان را اجاب غیرت بطلان صریح پذیرفت و کمال
 نماند که در جوابش اقلیم بدست کریم و ساق و محسن بسجده و الحمد لله علی ذلک و غافله ما یحق شی بانک
 معذرا چون ان رسال و تقریر است مجتهدین را خواجی وید از ان پیدا است که روضه در غیر مایه التلاع
 تطویل لا طائل بکار برده اند خلاف درین است که انبیا علیهم السلام بعد سر قرار شکر بعد از
 مرتکب کذب میشوند و غیر ذلک من المنهیات فی وقت الخوف با در روضه در مسائل خوف انبیا عدا

ثابت میکنند امر ترا می راد عا شاکه قدرت یا بند بر اثبات کذب و دیگر بناهی از انبیا علیه السلام
 و الحق خوف و خزن این کس چه تواند در آن کلام کردن که ما به الترع نیست و احدی در جهنت
 که از خوف نترس باشد غلبه خوف و خشیت بر کسی که معرفت الهی داشته از حق تعالی بیشتر است و تقیید
 کجا و چندانکه معرفت زیاد تر است خوف و ترس زیاد تر و نشان انبیا علیه السلام بعد از نبوت نیست
 که لا یخشون الا الله یعنی متواگفت که اقیه از خدا میکنند و آنچه بایه الترع است کذب و افترا و تبدیل
 احکام است از خوف چنانکه رخصه نسبت بایم میکنند که سنگان را بدست گرفته و لعن میکردند الی غیر ذلک
 و در حق تعالی راجح نیاید ظیفه لعنته الله علی زرار و هو شر من الیه و النصارى بخوانند و خلافا در طوایف
 شیعیه انداختند و فرمودند که این اختلافات ترتیب و یک چنانچه از اصول کافی مبینی واضح است
 که از ایشان بود و البینا ال کیست در اول امت که از پدر و مادر و برادر و غیر ایشان جفت نمیکند حال آنکه
 ان امری دیگر است پس این مسائل که افاد فایه الترع نمی کنند خود بذات باطل شد و معلوم نیست
 که عجیب موصوف و باره کسانیکه بر و انقیاد خرج کرده و همچنین در خلافت نبی البساس و شهادت فایز
 گردیدند و از اهل بیت حضرت علی علیه و علیه و علیهم و بعد کافی اصول الکلینی و تکلیف و محبت ایشان
 و کتب شیعیه موجود است چه اعتقاد دارد که بوارم مذکور از امر و نبی و جهاد و تبسیر و تندیر چنانچه بایه
 ایما ایشان را بعد از ختم نبوت از انبیا علیه السلام میشمارد و یا از جماعت ائمه نام می برد و بهر حال حجابی
 در و نبال است که اعرفت و نیر از نوای جواب مذکور آنکه هر چه رخصه در کتب خویش آورده اند و دلالت
 بر آن میکنند که جناب امیر و فغان وقت مقام چنان افاد و نموند و آن مخالفت اصحاب است همه
 از موهومات و مملات باشد که علمای قوم ساختند و یافتند و اگر جناب امیر از عهد و امر و نبی که مقتضای
 ایمانست و آیات قرآنی و قدر موعود و جبار برآمد بود و جناب عرش قباب فاطمه زهرا بر اصول قوم هر چه
 چرا آن کلمات می گفت و تحقیق اهل سنت نسبت بکفر یقین و یا چنین اعتقاد می نمودند که حضرت امیر
 منارحت و تذکره فرمود چنانچه حضرت بارون علیه السلام کافی التفسیر الکبیر و غیره مین معلوم شد که صحیح
 بر مذہب حضرت علیه و آله و سلم بود و اندا قصه هر گاه در حدیث نزد شیعیه
 بحضرت بارون یونس بزرگ میگرد که بر قتیض قوم وین فرودش و دنیا فرمتضمن باشد می گویند
 که کسی حضرت بارون را بطین نوشته سیاه طوریکه شیعیه مرکب شده اند که کافی علل الشرائع
 در رنگ و قدر و قامت مائل میگردد که گفته اند که جناب سیده در بیان صورت جناب تصوی
 تقریر فرموده زیاد ازین چه گویم بار بار که دال بر آنست که سیان بر و وزیر کمال به الا شراکی صورت نباشد
 و نیز ظاهر است که کما اشو ما بود بطبی حیدر بجا و کجا بطین بودن و نیز تحقیق بوی قتیضه که حضرت باقی با او
 از علم خود تعلیم فرمود و اصلع مبارک تنفع شد معاذ الله چنانچه از کتابت کور عیانست و مجلسی امام سید و رحل

صورت جناب مرتضوی در بحال و در هر که اشتاق باشد بدان رجوع نماید لفظ ما را انداز آنست که
 که اصول امامیه را استغنا می کند و فواید بسیار بر آید از آنجا آنکه دعوی مساوات علم هر دو جناب در نظر
 است و باب مدینه علم بودن ازینجا قیاس باید کرد و هنوز مشکلات تشکیک شاعلی نشد و مگر در فقه که خرج
 بعد از غسل و کفن بدین جهت نمی رود و حال آنکه را بر وقت از حضرت مرتضی نویساند و نشانید و چگونه
 آنکه باید باطلن مبارک از کجا بکارس فلا تفعل و ارجع الیه اصول فقه الحمد شین الهی کان بن
 الکافرین مقصد و ازین حرفی چند متعلق نیست منزه است آنکه تشبیه صورت اعمرو به الیه شینی است
 و چون وصف تذکره نیست و منازله و سانی مایل ارتداد و معاذ الله هم باقی ماند سبب آنکه از لوازم
 نبوت است و ثبوت شنی پس لوازم نیز اشتغال پذیرفت چنانچه محیی گفت اکنون بفرمایید که غیر
 خیر گری و خدمت پس ماندگان در مدینه دیگر چه تواند بود و از حدیث مذکور که از آن رعاست که است
 ثابت میفرمایند فاشنی الاستلال بحیث الله علیه علی الامامة الحق و طلاق کفیفه که بنو گفتند است
 و اشیاء و اوصاف امام آنچه بیان آن کمال شرح و بسط و استی پس مناقضات را ندی ماند و در
 را بر عداوت و مخالفت الله که گفت خدا و ملائکه و همه مردم نزدشان متفرع بر آنست چیزی نیست
 نباید و غیب باشد یا مستبعد و در حدیث یا صریح و علم الهی باشد یا علم الوری من بعد تواند و تصریح
 حاشی علیه ماسعیه را چگونه است یا با نقل کنم و چرا اصل گزارم از آنجا حرفی دیگر باید شد که البته
 او یا یکی از علماء کاملین متعلق چنانچه خودش بر است و دینای گفته تا عیان بشود که چنین کسی را غایب
 و مجموع گردانید بعد از آنست که حضرت امام سید گلزار و دینار با بقا و غیره فرامید که بلامعین است و لا
 سمعت از چیزی حقیقه بعرض نتواند شد و کیست که اوصاف طول و در لغت محی بود و در عبارات و کلمات
 شرح کند که بر بنو از آن بروج شامل و بر هر صوح دوازده هزار و سیصد و شصت و شصت و شصت
 آن نیز تا ایقات مجلسی مسائل متاخرین بتوان گفتن حتی که بندگان در قوی صفت لیکار شک بران
 می برند و حبیب و دامن را می درند و لیکن بر است تصدیق کثرت ساکنین هر شهر و اختلاف است
 ایشان که بفتحا و بفتحا و بر سر بر شاید که مراد از آیت که بر اختلاف ساکنین این را دارند
 حجتی چند را کافی و شرح آن کافی تواند شد و می انگیزد ان الحسن بن علی علیه السلام قال ان
 ثلثین احدی یا مشرق و الاخری بالغرب علیها سور من حدید و علی کل واحد منهن الف الف صراع
 فیما سبعون الف الف ثلثه بکل کل فیه اختلاف کلام صاحبها و انا عرنا جمیع اللغات و انا عرنا جمیع
 و ما علیها چیزی غیره و غیر الحسین احی نبی امام حسن فرمود که مرندای غرضی را در شهر بسته علی بانه او را
 با ایسا که حصار بر کانی ششصد است آن شهر شده و بر هر یکی از آن هزار هزار در مقبره و در شهر نیست و
 هزار هزار در آن نیست که سخن بگوید بر قوم پزبان سلف اهل زبان دیگر و من پیشتر اسم جمیع آن را

و هر چه در آن دو شهر است و هر چه در میان آن هر دو شهر است شارح تو فرمود یعنی میگوید یعنی جمیع آن
 از قرآن مستطیع میشوند و من جمیع قرآن را میدانم پس منافات ندارد با جمله بعضی با بعضی از آنجا که
 از قرآن مجید استنباط تواند کرد و نیست بر آن دو شهر محبتی از خدا غیر از من و غیر از حسین برادر من بعد از من
 بیفاصله در آنها تصدیق با امامت ماکرده اند از منی مختص او مقصود و من از این قهره اخیر یعنی نیست بخیر من
 و امام حسین بر هر دو شهر امام و آنحضرت تصدیق که امامت ماکردند که بدانست که همه ساکنین این شهر را
 مومن اند و ائمه را معوض لطاعت میدانند و هر گاه از کلام معلم این معلم جاری پیدا است که امام زمان
 بالیقین از دشمنان خویش نفی میکند البته ساکنین آن هر دو بلده که مومنین اند و طاعتش را فرض
 میدانند اما همه در لباس ائمه خواهند بود و در شیخ نشان از تالیفات دیگران هم مقصود است پس
 علی بذات نامی خویش که لاتناهی عبارت از آن باشد و شاید اگر کسی را توهم دیگر کرد که در خروج از آن شهر معنی
 از مردم مخالفت و است دین هم میباشد فلیت فواج غیر متناهی گوئیم کلام مجتبی در سر کتاب است
 حاکم بقابلست اثبات کثرت رخصه مخرج یعنی است که احدی در آن شهر از رعیت باشد با خروج
 من نیست تا بخارجی و ناصبی چه رسد از نجات بکثرت شیعه در دنیا حکم میکند چنانچه در تالیف آخر
 الانام این امور بنقل و اعلی مراد و در شرح آن بر جای نمودش ثابت و قید طایفه حضرت علیه السلام
 ائمه امام را از دشمنان بدیدی میدانند اکنون نفی امام که آن ملکه از رنگین دوست با جمیع بتا ش
 عیان گشت پس الحمد لله که هنوز تدبیر اهل سنت غالب است و حضرت امام رحمانی از مصلحت
 و بدید اهل سنت از اتباع اصحاب رسول بزدالی نمی ترسند و مانند بدی می لرزند و محاسن و غیر او یاد
 و هر چه در آن می کنند و همو المطلوب و از آنجا که از آغاز این کتاب تا اینجا تمام و چهارگی تشکیل
 و تقریر و تحریر عیانست ثابت شد که در احتجاج هم مغلوب و اگر بعد از سهوت شدن گویند که نشان
 امام با چنانست که یکدیگر در پیچ جان داری حاد بوالعجب مانده ام که هر جای پدیس از غیر و بر فانی نیست
 گوئیم در جواب تحقیق مفید عیانست هر که این الاغ هنوز ندانست که نفی بجهت خوف و عجب باشد
 و همو اصحاب من حیث لا یرون و با اینهمه نفی میکند که اصرار به المیفید علی نقل الحمد المید پس البته که
 جالبقا و حایله نفع از الامحاکان و سبحان الله این سپاه کوشش شما در اطعامی نور دین است
 بعمل آورد و خواجه ادراسبب غلو و تکلف اصحاب که ام برای عبرت خلایق خاکستر نمود و بدلیل آنکه
 بر مفضل خود در ایشان چنانکه از یاد تقریر فرمود و ما ملکن هم تلامذه او را کنده و در خرج گردانید و یک
 میگویم از تحقیق گشته در کتاب مختار رعایت مزید ادبست و در برابر اصول غریب رخص جناب است
 با و مصفا قربت جدید و قیقه که در خلع محاذ است در جهان باقی نگذاشت تا فاروق و ذوی النورین
 را شریعت شهادت نوشانید و مجاهدین فی سبیل الله را بنا بر حسد و عداوت از دنیا محو نمونید چنانچه از

ملاقا بارها میان گنید فلاح از کتب قوم اشقیاء و این سیلان هم ظلم است که رفته بینی و گرشهای خود از راه
 حسد بریند و در دین و ملت را دریندازد و خود شایع علم ملکوتی حارثی از بابی شیخ مختار و انهم هم
 شرعی که بعد از خراسان و ملک فارس و عراق گردیدم و بجهت راغب را بل کردم و کسی بر جواب قدرت
 نیافت که بر آن قناعت تو انکه در غیر از جواب ناصواب تو که مرا خوشی بر لب اهل حدیث نزد علمای تحقیق
 جسد اهل تشکیک می متذوق نیست که عطای اینجا اگر در رکوع بودی امر در غیر ترا خلیفه ملازم
 پس این امر است که هر یکی از علمای رنصه برای نفس پروری خویش با تعصب مذهب میکنند و ازینجا
 هم توان پی برد که مشن پوشی و کثرت عبادت اورا که نقل میکنند از ان قبیل باشند که پیشوای ایشان
 یعنی زراره شرمین الیه و انصار را در بر روی مردم بل می آورد و پیشوای صاحب جعفر صادق
 رنصه اند و عده و قیت که این خبر شنید فرمود انیمه بحجت رود ریاست و نزد حق تعالی بجوی نمی از
 و حق در انشا نشان این آیت کریمه در کتاب خود نازل فرموده **وَقُلْ اَللّٰهُ اَعْلٰی مِنْ كُلِّ شَیْءٍ**
اَشْهَدُ اَنْ لَّا اَلَهَ اِلَّا هُوَ کتاب المتعارف و انهم از عادات ایشانست که مناظر خود را استانی بملک در بر می نمود
 بعرض برین برسانند و بعد از شنیدن من از تحقیق صاحب جواب خواه خود نشان باشد یا کسی
 از اهل طایفه غیر از تصدیق و تسلیم لفظی نمی اند که صراحت از ان بیتی جل و تلبیس پیدا است و تلک
 حجت را که ندیده که در تدقیق بر حکایات موضوعه ایشان چنین و چنان ظاهر شد و ثوب بدان رسید که
 امر متکفل جوابش بنفس نفیس گردید و امور را در افادات انجناب و انیمین قصه نسبت دادند
 که بالاتفاق خلاف نفس الامر بود و او با انهم زندقه و الحاد و تبرائنا و صدق با چیزی دیگر نیگفت و انگاه
 در جواب اموریکه اگر فضل مکتب می شنید می چندید انیمه نیست حال سفاکت طرسی کتاب محتاج خود
 را بدان زبیب درینست داد و نفی که انهم که هر شهر و دیار خواهد شد و امریکه در آن بودم یعنی مناظره
 قاضی رطل بوق با فاضل بر سر می از زمین باب طیفین این دباب است و باعث قاه قاه
 بر ریش این خانه جواب چه اگر او بند مذهب شیعه واقف بود این بر حرف را چه افتاد که از اموریکه در آن
 رنصه چنانست که ناظرین احادیث و حق الیقین در از زبان خویش محفوظ دارند غفلت میر و وزیر
 و سطر و خرد ابل علم رسوا گردید این بدان ماند که پیر و متقل بهتد فانی بدان اموریکه اشاره کردم
 پس بنزد و مناظره حضرت مرتضوی که یقیناً منقول و مقرر است است از احتجاج طرسی بقدر جزی از کتاب
 اور و تکمیل تمام علاء الاسلام که ان قصد کرد آری چون کتاب او عین دشمنی ملت درین است
 کمالش همین است که بدک خرافات و موضوعات فرین گرد و رآتم با انیمه میگوید و ویلا و امیصبتا
 کلام مرز با وصف اتهام که رنصه در اوست معنوم بهر کتاب نمودند و حضرات الهی را در آن سر
 غالب گردانیدند انتمی بهم رسید که کلفت بر اوست مذکور و دلالت میکرد بر چند گاهی بصفت

تویش در اخلاص باطن و خاداری بنیدام تا در آن ذکر کنی که معرفت فی تلخیص کلامه بالفارسیست
 خوشی همین است که شاگردان خود را از شیخ و سید پیغمبر تعلیم و تلقین کردی خدا بر عین مقدور و بده قدرت
 مدار و درین کتاب هر سه است که اگر این نقل مطابق اصل نبود در پیش لیکن یعنی مجتهد نمایی در صوام
 مطابق ذات خود و شتاهما وادی آنکه حق قدس کا و کمالی اما قدس الله علی المقدس الشیخ
 در حال معرفت خودم گفته قدرت و خالق الا که در حق معرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم همین است که
 کتاب رسوله علی ما ذکره صاحب الصواعق انما السید بر آینه انجمن استعفی از رسالت قرار داد
 و بر تقدیر چه موقوف که از روایات قدیمه در کتب مجلس تفسیر صلفه و غیر آن کما فیست ثابت کردیم پس است
 بگو که چون حضرت برود می آتی نسبت داری بے شبهه کافرت بی یازد و قرار ما و متاخرین تو در مطاع
 فاروقی از آغاز قصه قرطاس چون لب کشوند یا نگفتند که حضرت طلب نمر و اسباب کتابت
 ما بوسید و قریه که گواه نشوند است حضرت بعد از چون او محالفت و می کرد کافر پس قیاس از
 شان تو قتلانده بود که شیخ و سید بعد از این سبای بودی باشند و هم بعد از ایشان از اتباع این بر روی
 میکنم که هر که پیغمبر اما خداوند نسبت بکفر کنی یعنی مستغفر برود می قرار دهد البته در کفر او شکلی نیست و
 هر گاه کفر تو با قرار علمای شیعه میباشند پس میگویم که کافر و کفر تو پیغمبر با صلی الله علیه و آله و سلم
 انیم نشیندی که خدا میفرماید و محمد و ابدا استیقام انفسهم فلما و علی انا فعل کیف کان عاقبة المفسدین
 آثار قیامت و بد نیست که چنین کافران مطر و دعوی معرفت خدا و رسالتش میکنند و نه انکه میجاء و
 شیخ المقتدر فی طالب ابن معلم الملکوت میفرماید نیست که این پیشوا میامید و غیر او در باب حضرت است
 چنین تحقیقات در باره حضرت نموده اند که چون حکم لقب جناب امیر و در دست حضرت در محاطه حاصل
 میست منافذ خلافت جناب امر و منصب انجناب در در و در غیر بیان فرمود و از این سالت مستغنی شد
 ولیکن هر کس میداند که حکم عالم مرگ مقامات تکلیف حکم رب العالمین طریقه تر آنکه بعد حق معرفت خدا
 در رسول او تعلیم این مرد و در حق معرفت او را نیز چنانچه باید اگر و سماعی صاحب الامر را نبوت و
 شناخت که با وجود اقامت در حصار ابنین جابلقا و جابلسا و زقاقت افواج فابره غیر تنهای
 در تقدیر بر سر برود و چون بجای خود قرار یافت که هر گاه چه است ثابت شد تا اگر برست نبوت لوازم آن انجا
 بوضوح انجا میداند که در یاد مذکور خطبه خلعت را شدین چار عنقربت و دین حضرت غائب علی الصفا
 الخاضع فی الامصار کمال باغت میخواند و انضامیت صدیقی خود فاروقی را علی ردس الا شتاد و
 منبر بیان میفرماید و در نیمه استبداد می بینم که کسی از رفقه که کتب خویش دیده باشد را در دنیا
 زیرا که در آن پیر و جد امجد مثل امام الاثر الیه است میباشند که در هنگام خلافت خویش بر منبر
 میفرمود که هر که ایشان را مقصود گوید از من و در استنار از اینان و در چنانچه در صراط المستقیم

نیز هم مذکور است و آنچه جناب نظر الملهه الدین و قیده مخلصه است اتباع این سبایلین سنیان را که معتقد را بر
 نفس مومنین پاک مقامیست که در انداز قیده و بندام و نوحی و سفاهت میسر ما با بجا ایشان قطع نظر از آنکه
 از قبیل قیاس شیخ محمدی است زیرا که ایشان را بر شیعه قیاس کردیم که مانند یهود و اندوینا نیز از حق امتیاز
 پیدا است و بهم تالیف دیگر در کتب مجلسی حدیث کاسه از حضرت امیر که غالباً نقلش بر گرفته در جوابش
 کافی است که دیگران امامی نصب کردند و در تقلیدش کوشیدند و شما را نصب کردید و هر دو سه بجای
 نیاروند و در ناظرین کتب شیعه چگونه مخفی باشد که آفات و مصائب هر چهار صدر اول شیعه الهیت
 گذشته و میگردد از دست امامیه بود و دست در امام مومنین بسیار است چنانکه اندیشیدند که امام الان را
 قید و بند کرده بدست امیر شام پیانند و هزاران برار با علماء کاتب شیعه آنجناب را بر تحکیم حکم خاص از
 و گفتند و در نه ترا میکشند و حضرت امیر آنچه در لعن و شکایت ایشان ترتیب فرموده از شیخ ابیلاخت پیدا
 و هویدا است خود تر چراغی باید رفت که محالیه و مشارالیه آنجناب یعنی ابن عباس بر دایات
 رئیس المتقدمین و در کتاب مختار سبب شکست و دولت شد و ما قاضی پس از دیگران چه نام نداشت
 و از اینجا است که جناب نظر الملهه الدین با آخر این تقدیمات رایا و فرموده خود و تحقیقین امام ریحان
 را که فی الزامیه اثنا عشر فرقه دیگر نباشد در شقوق مذکور داخل فرمودند و اگر عذر است و داخل
 رایا و فی نفسه بودند و در قلم ایشان را همانا میگردم که هیچ علقه خود را نمیدانند و در بسیاری از بلاد
 و اجتماعات مومنین مزید دلا و افواج کثیره موجود باشند و امام خود را چنان غایب سازند که امام
 نشان منظم خود را بر ایشان مخفی نمایند پس راست گفت مجلسی و برخی اطمینان نشود و این زمان
 مثل آن بود و ما که منتظر فرمود حضرت بود و فلان کما تحفه یا کفر فی الکفر و انما کائن الله علی الکفر
 که کفر با این دلیل عقلی را که اکثر انان کتاب در حال امام منتظر بیت و حاضر حضرت عباس
 علم بر دار خود و وادتر از ایشان داده بشنید و بگوید الغرض تقریر امام از جمیع شیعیان این زمان عقل و
 نقل ثابت است و اینها بر کس اعتمادی فرمایند و بر مثل مشهور در سایر خود میگردد و از کافی عیان
 که در وقت امام صادق اجل اصحابش نصف دین را شیعه میدادند و بعد کس قابل میدان
 پدید نیامدند و اسیرین زمان که جزیره خاک پاک که بلا و نشان سیاه بر پیشانی فورانی خیزد و دیگر
 از علامات تشیع که در نزد صفات امیر بعد از تشریف نصیب ایشان شد و بر دقتان در رساله و انشا
 چه خوش که از دشمن خانگی خد باید کرد و برین علامات فریب نیاید خود و العرض عمل ما زمان
 بر همین است و پس که اعتماد را در بر یکس که چگونه بار دیگر در قبال ایشان نیاید که عین جبهه
 علت به راه پس هر چه جناب شیخ در اظهار حال شیعه متقدین و چندی از سلب و روشسته است و انشا
 بحکم و محض علی ذلک من الشاهدین و بالاخر آنرا خود در این قوم زمان تقدیر نشان هر جاری شد

چنانچه مجلسی بعد از تنقیح احادیث آورده بود که انبیاء را پس از انصاف باید کرد که مستقیدین امام است
این بزرگ موسی در میان غیر از انما عشق به کیستند که امر و اگر امام بر ایشان ظاهر شود تدبیر قید دهند
و نمائند و بخیر نریزد او سحر که بلا سلاطین و اندر چنانا اندک فکر این استاد شیخ و سید بیان بدیحا
رفض نخواهند رسید و فتیکه در مکتب بودم چنان می شنیدم که واسه بر کسی دیگر را بغیر خدا این شخص
هرگز عاقل نیست و امر و چنین کس را که از فریب پر خدرا باشد نادان میدانند و فرض گویند
امتیاز حال انما عشق به خاصه بر زبان شیخ الشیوخ بر نفس جاری ندارد قصه سحر و دو گوشه پرستی
و ترک رفاقت حضرت یار و دین و انهم علی العموم و حال خود فرشته این شیخ بخدی از انگوشش بر
شد که حاجتی با عاده ندارد و دیگر انگار این نائب این سبب برای نفس خود با یقین میدانند که زمیندار
چنان سلوک نفرمایند چنانچه یقین و لا یقین شیعه لعل در و نذر و تقدال الله تکرر و لا یامن
تکرر الله الا انقوا هم انما یخوفون کافا الکاغنه عند بیان الکبایر چون ازین آیت خود را بتجافل
رو دنیا ستناست نفس خود و بدو اعتقد که آن معرفت کامله در باب امام که حاشش بطور نمونه با تو گفتم
نیشان را از دعا و جفا در یقین خون شرفش مانع خواهد شد حال آنکه ابن عباس را جناب میر و
علیت خود و گمانه روزگار میدانست و بر خلاف آن جلوه نمود و در اصول اهل ری او عنا للشیخ الشیوخ
رفض لیاقت با یوسه او ندارد و اسلحه غیر ذالک سن الا شله و الشواهد شیخ دین یحسان از بهی نفس
که معرفت به حافوق را منسوب کرد از بدیهات عقلیه و نقلیه دست برداشت و آنچه در آینه گفت
که از من قیقه نمیکند قطع نظر آنکه مخالف ظاهر است زیرا که جناب شیخ معرفت خود را حق خدا و رسولش دانند
یقینا سبب قیقه امام است علی ما عرفت انفا تو پیدا است که کسی که در حق حضرت استغفار از رسالت در
و حی در کتب دینی خود و بنویسد او البته مخالفت خدا و رسول او را از سنن مرسلین بلکه سید ایشان
معاذ الله خواهد دانست و تعجب که شیخ رئیس الابال را انیم یا و مانند که میفرماید اخوت خوانده بود حضرت
صلی الله علیه و سلم یاز سلمان محمدی باب الله و میانه ابو ذر عمار غنی صدیق است نزد رفقه
باز حال ایشان چنان بود که اگر او پس می برد یا پنجه در دل سلمان بود و قتل میکرد و او را پس می برد
و دیگران چه گمان توانست که او را یا مرتبه ایمان این شیخ از ارکان اربعه ائمه در گذشتند بود که گویند که طینا
و امر که قیقه از من نمیکند و انهم بدین عموم که از دیگر خبر کاسه من نیز در مقام حیرت است که بعضی
از اکابر شیعه مثل ملا خلیل درباره حضرت سلمان و ابو ذر و سبب ضد و امر مذکور در شرح کافه
حسن افاده فرمودند که مطلقان هم از ان نمیندند و بر کافیه او دل نمی بندند و آنرا که سلمان
حاکم عداین بود و از طرف فاروق و حقیقه نائب امیر بود که محاصل را با جناب می فرستاد و او میداد
و انهم بر ان میگرد که از جانب من است و خود را در باره محاصل تبغافل میزد و اعمار میکرد

اگر ابوذر بنین را از آگاه میشد و از کم حوصلگی مغرور عداوت فاروقی رو در برای رد افتخارش حقیقت را
 ظاهر کرده باعث قتل سلمان گشتی و از اینجا توان دانست که سلمان با و صغیکه قبل ازین بسبب
 تخلف و سرتراشیدن در وقت معمود مستحق لعن جناب امیر شده بود و لیکن بیچاره تبارک فی الجمله
 بعمل او سفاقتی شکنی اهل بیت و شیعیان ایشان بر ذمه رفته صورت لبست حالانکه فاروق این حقیر
 کرد بر اے و رضوی دیگران را موجب غیظ بود که لا ینفی علی من لا خطا بیه و تواریخ لیکن این طریقه
 سکندر ذوالقنین را با حضرات امام حسین بجا گذاشت و قصه عارف مشهور را از نگر و اندام ابوذر پس
 در کم حوصلگی با عراف شارحین کاف و بحال خود شش شب مانند آنست حال صدیق امامیه با وصف استحقاق
 لعن که امر فی المجلد اول طاعن اصول هم ما ذال الله و دیگران از مقبولین لسانی رفته هم بحال سابق
 مانند پس شاباش و صدقین بحال سلمان و چگونه خدمت اهل بیت اگر چه در حقیقت خیانت
 باشد نکند که من اهل البیت در شان او در یافت و بخلاف دیگران مقصود این فصل آنکه
 چون سلیمان لقیه کند از ابوذر با وصف مواخات که از سرور کائنات اگر امام لقیه فرماید شیخ نجف
 صاحب نزایات هیچ نکرده باشد و نیز را استبعادی ندارد و خداوند که شیخ المنصوره حاذق که در بند برب
 بود و دیگر از دیلمی عمیق جا با بقا آب لی جام خورده که نه اتی یادداشت نه جانی و بر سر لقمه بر شیخ نبی
 سیاهات مینود اگر چه ضرطه لیم و مضه و حمیر باشد که لا ینفی و قضای این باب آنکه بر اصول رفته که
 در تالیفات فقیر چاپجا مسرود است حضرت را در باره ارشد بر شیخ کسی نامست خویش خواه صحابی
 باشد خواه از اهل قرابت اطمینانی نبود و جناب رضوی شیخ نجفی مکر و عوسه مساهمت با امام الا
 دارد که چنین خسارات می چار و در مثل طوطی در حق خود چنین الفاظ بر زبان می آرد و
 اسی مگس عرصه سیم رخ نه جوالانکه نیست و عرض خود میبری و زحمت امیداری و در مقام
 بعضی از امور که از خاطر رفته بود بیا دآمد ذکر آن مناسب میدانم که معمول می بینم که اصول
 فن حدیث شریف را نصب العین میدارند سیم وقت شرح کتاب احادیث خصوصاً کافیه که
 اقدم از کتب ثلاثه است و اعور و جال نیز و رشور علم خود که المیش از دیدن و شنیدن شرح
 عرق الفحال است در بخت سال جمع کرده حتی که قرآن مجید مسلمان را حکمای نه بخت آنکه هر
 منسوخ ساخته بعد از آنکه بدعوی نزول لال کتاب وقت وفات شریف پرداخته و قرآن
 اهل بیت نبلا و نسخ گردانید چنانچه هر دو امر در کتابش مدلل و مبرهن است و قبل ازین
 بار بار بافتی متفرقات جمله قواعد مشتمل الیهایی آنکه زنادت را وی را اعتبار می کنند و اجمالاً
 از ان برینه تفصیل می آرند الی غیر ذلک و از آنجمله سیاق حدیث را از یاده تر در نظر میدارند
 تا بی رابط نسخ و ملاحظیل قزوینی شارح کافی کلینی و غیره و از اوایل که در کتاب خود

سپرده و آنوقت این هر دو را از یاد بردند و آنوقت کلام نشان مخالف حدیث گذشته زیرا که حدیثی
 درین ماده خاص با عترت جانانه محدثین و متکلمین المیزدین الفاظ وارده آفته و دعا قائلان
 طوینانی بیان حکایت اوست زیرا که او در آن اعتراف کرده که ابوذر فرید عداوت با فاروق و او
 و هر چند برای نبوت این امر سندی در کار نبوده که هر شیعی را فرید عداوت با او بر ضرورت است که بر عزم
 اصل مایه غضب خلافت و اندامای المیت رضی الله عنهم اجمعین او بوده و چون صدیق است
 نزد امامیه عداوت شدید با فاروق می داشت محال است صدور دعای نیک بر او
 چنین دشمن از چنین دوست جناب مرقضوی که از محاوره عرب واضح است که دعای امام
 سیکو نیز در دعای نیک چنانچه دعا علیه در دعای بد پس این معنی زینهار صورت امکان ندارد که
 اگر ابوذر میگوید بر علیه یارسان که من از طرف جناب امیر عالم هستم و از نصیحت محاصل ملک را نشنیده
 آنجناب میفرستد نزد فاروق البیته سبب این معنی باشد که فاروق او را بکشد یا ابوذر دعای نیک
 در حق فاروق که قائل اوست فرماید و حق مواخت حضرت صلی الله علیه و سلم را رعایت نکند
 و این امر محال است و عجیب که گویند کسی از انیمت گوشت فاروق تلاش کشان البحر ازت و او بر
 بلندری سید و در فاروق نیز پس فتمحل شدن فاروق او را بر دوش برداشت و میرفت امیر در انجا
 راه بر خور و حال پرسید و بعد از اطلاع فرمود که درین تموز که آب دهن می خورد و مغز در استخوان
 میجوشت چنین جناسی بر حق بر می از کسی نخواهد شد و علی مرقضی مشکلی را دیده که خوب چیست نیست و
 سوخته تر و تنگ است گفت فرزند حسین برای ممالی قدری غسل گرفته بودند و سر مود حقوق
 مسلمانان بدان شامل بود و بر وی او را بیا و ناز بانه برست گرفت الی آخر القصه و بعضی
 من قبل پس این افوس قدسیه چه ممکن که در میان او عظیم قبل از تقسیم خراج نصرت کنند و فاروق
 ناموش نشینند قطع نظر از آنکه مثل آن را الحفال اهل اخلاص و بنیاد و نیکو است از اسلام
 و برادرش اهل پس انقدر این هم بسیار بکار خود و دیوانه بر ذنب امامیه می دانست که اگر سر شکر
 او برید و او را دست عمر گشته شود اگر چه از صد سال عمر گذشته باشد پس خلف نمود از انکو خفا
 انیمت و دوست را امین و جد قائلان اینی سبب چه و اگر قبول فرموده اما برادرش پس با وجود قتل
 خلافت با فصل امیر و آنکه مسلمان آنرا اهل بیت است برادر خود را قتل کشاند با دست دعا و حق قائلش
 بر نگاه گیرد و او این خود را می ست بدی الطالان و دشمن نفس امامیه آنکه صغیر حکومت
 باشد و فاروق بود فرستادن خراج که نزد بر سرگی دیگر از باب حیانت و مثل شمشیر که آن کسی
 خرد و و شکوایست بجا آوردن هیچ مایه جواز ندارد و در این عباس را که می دانست
 که هزاران و دهم و دینار که از بیت المال بجا گرفته حصه نیست کما فی النسخه الکشی ناسن بنی

بیاوردست جناب امیر مایه شود معاذ الله و از اینجا نسبت داد و انگلی حضرت سلمان باب الله برده است
 نمودیم چنانچه دانستی باز خدا یا مگر گویند که سببش نیست که امام بر عقائد سلمان جز حضرت امیر کسی نبود
 امیر است با حقیقت ملاک تمام روی زمین باشد چنانکه در تفاسیر امامیه که محدثین تالیف کرده اند امام را
 آثار ارض اقصیه نمودند فاروقی که منصب خلافت بظلم و جهل گرفته و جوابش بر ظاهر است که در عقائد ائمه
 از کتب اصول روضه تبصیر حضرت که در کلمینی الله الاسلام و امام اعظم اول شیعه و غیره است بر فرض
 اثبات رسانیده اسم که استحقاق خلافت اقالیم است آن مهاجرین بود که جهاد با قیصر و سبب نموده اند
 و لاریب که از ایشان و فاروقی اعظم بود مستقر و مجاهد در دین خدا کما فی منبع البلاغه بلقیع و سلمان فارسی
 که تکیه بر معلوم شد هم جل مرکب باشد و هم یوانگی بر نقل شادین کلمینی منحل فرمودی که قدما روضه
 بر بعضی از نقاد ویر چنین حکایات را حسب الله بدین خیال وضع کردند که مذنب ائمه چون سبب
 تشیع است هر چه برای دفع روزیاه اخلاق نماید و توبلی نو خواهد بود و تائید ائمه بعد از این و فریاد که آیا
 فاروقی باین مر بود که سلمان فارسی از طاعت او حاکم بدین باشد ای دشمن خرد همه اجل اصحابا حریص
 و کار گذار او بوده اند و هرگاه خود حضرت امیر المؤمنین و وزیر یک محض او باشد و این عمده را
 طالب شود و کما عرفت از دیگران چه نام توان برد و این ذرات بر مذنب و فریقین است چنانچه از صحیح
 و از خط الله که شت انعمه فرمودید است و هر که تمامی و در روضه بهین کلام و خوش است و انعام است
 بر اوست تعلیمه آیه که محبتین را هم از زمین و شنیدن از اختیار لفظه آیه از زبان بر می آید و اهل
 و حاجت به تخصصی ترین شیطان اعمال شان را سرور اند اذ الحقیقت جلایب الحیا فاصنع شایست
 العرض ملا خلیل فرمودی را با ایستی که روایت دیگر را نیز رعایت کردی چنانچه در شرح خود
 میکند مثلا و باب که است توفیق و غیره و اینجا کوری و کور انگلی اختیار کرده و توجیه را بر کرم صلی صلیق
 خویش و بر قصه که بر ائمه محل است بنیاد نهاده و گاهی ناطقین و راق را در خود خواهد سخند که از اینجا
 اقوال نزول اصحاب و اهل سنت اول ایضا است زیرا که این امر مشترک است بین جمیع علمای کیم که ابطال
 و احقان باطل را طبع نظر اخذ اند آیهامات نزد علم الهدی در شانی قصه و معجزات مایع اعظمین و ائمه
 قاسطین علیهم علیها اجمع الله و زیاده سمایت و می خواهد که یاز تا لیفات ایشان بر کشایم و
 و حساب از سر بگیریم و کنشی سمیت از روضه که گوید که از اعتبار جملاتی ترا که روایات همین بود و اصحاب
 خصوصاً حضرات را شین عیاذ بالله الله خود ابوذر رضی الله عنهم نزد روضه روایت کرده و مال عمر و
 برادرش مباد اسطوخود حضرت مجاهد صادق صلی الله علیه و سلم شنید که ایشان هرگز از کفر و ارتداد خویش
 شائب نشوند و در فلان مقام از دفع حد شتاید عذاب و عقاب باشند و گاهی بجنات نیابند
 غیر از یک من الاحادیث الموضوعة التي رد بها ابوذر صدیق الامامیه فی المسمیة انون له الذی انظار

مطمئن یعنی ایشان را از حوض کوثر اماند بسوی دوزخ در حالت شدت تشنگی و تشنگی لبی
و خشک زبانی کمافی تفسیر القی و او ستاد امور اهل الضلال و نها قطره بالنسبه الی الجدر پس
چگونه عقل بهوش نمندی در مذہب رفته تجویز کند که ابو ذر عقاری برای قاتل سلمان محمدی بمحرم بود
چنان تریق القلب گردد که دعای مغفرت و ترقی درجات نماید اینده خالیست محالیست خون شریف الله ما
یقرءون ایضا شنیدی تعلق داشت بحمله او دعا بقا که بحقیقت مذکور ما امر دیگر متعلق باشد بمسابق حدیث
و پس از آنهم خبری بطور نمونه گوش بکن بیانش بر سبیل ایجاز آنکه بعضی از قدامی رفته که حال شان را
عبد الحمید مدائنی جامع اعتزال کو شج عا دل عند المجتهدین در شرح منج البلاغت آورده از دنیا طلبی و
خوش آمد او را دنی امور از لولون نوی و تحقیق این بابیان نقص گاهی در بر دهن من بعد ثقات است
رسیدند و زمانی وقت بچول و دل آنکارا بوده اند و مقتضای هر بار و خزان را رعایت میکردند کمافی شرح
اوراق الاصلاح آن علمای شیعه را عموالوا قتیچان ثابت کردند که جمله فقیه خرابی شرط او علم ابو ذر
بانی قلب سلمان کنایه از نزد محبت است پس بیان شد که کلینی و غیره هم ندید و سیاق حدیث را هم
تفسیر ند که دروسی و صحبت شریف حضرت امام زین العابدین ذکر تفسیر در میان بود و تا صادر شد
حدیث او علم ابو ذر را در روایتی بکتب دیگر آمده که دعای نیک در حق قاتلش بجا آوردی حال آنکه
عقد مواخات داشتند تا سائر طبقات چه رسد پس سیاق حدیث هرگز باقی نماند و چون قتل بر معنی
خودش باشد مدعا صاف شد که سلمان تفسیر می کرد از ابو ذر با وصف اخوت پس تفسیر از سایر مردم
بطریق اوسله در گاه کتب شیعه را نیک بینی ائمه از احکام شیعه بیشتر بود و بینی که لقمان حکیم شیعه
که لبای حارثی بیاقت عقبه بوسی و ندارد و او دعوی انا غیر منه بر زبان حال آورد غلط گفتیم که دعوی
همسری امام ائمه کردن می فرزند گوی چو گان می باز و کما عرفت مخاطب شده بلفظ اذنتهم و دریا
بداد و خدا چو شش شیعه را بسبب آنکه اذاعت قتل ائمه است عمد آنکه خطا پس از قایلین چو پیش تفسیر
حضرات ائمه را واجب شد از دشمن خانگی حذر باید کرد چنانچه مجتهد جالبسی نائب امام نرسد
وصیت فرمود و ایضا که حوصلگی صدیق امامیه بطور آمد و نوبت بقتل سلمان مناهل البیت
بمفصول نمیرسد دیگر چه در حقیقه باقی ماند که شیعه فرو گذاشتند و نتیجه اینهمه این همه امور آنکه ائمه
بالبیقین باعتراف اکابر شیعه از خواص خود تفسیر میکردند پس را در بطالای نیند مذہب همین قدر کافی و برابر بزار
و دلیل پس تمامی خزن مذہب نفس همراه خاکستر این سباب و ست حضرت مشکل گشتا و ائمه ہی بر اینها
رفت که سخن تکیه شیعیان ائمه از او اطاعتی است بچولیش بود بخلاف ما گاهی نیکویم که حضرات
از سنایان تفسیر میکردند بلکه برین با شتم و برین بگذریم که ائمه بر یک و طیه بودند و زینهار خدا و او چنین
نبودند که حضرت پیغمبر بر آنها لعنت فرموده کمافی الکافی مرید انسا طوا النسل فاده ملت و شریعت

بجای حق داشتند و هم اقامه انوار حقیقت و حقیقت و الحریته که این امور مثل آفتاب بر خط استوا
 روشن و مثل شمع کلمات است در گلشن اکنون احتمال از ملامت شیخ با وصف تناکر کلمات متناقض
 ادبیاتی مانند آنکه شیعه بگویند آنچه گفتند جوابش هم عقیده بر سمع خراش میشنود خود تو در ضمن هدایت گشتی
 انصاف هر چند رفقه در ابطال امر و اقامی یعنی مزید الطاف الله بر اهل سنت بگویند و درین را بدین
 و نور خورشید را پوشند کاری از پیش نمی برند بلکه پرده ناموس ندیده و عفت خود در نزد عقلای دین
 بعد ازین شیخ چه آنچه در باره معرفت خود با مذهب امامیه و ادخواه از دست اثنا عشریه فرمودند
 که این معرفت مانع است مرا از اقبال کفر که هرگز مغفورتوانند شد و گوشش در قتل اویر چنین است
 بلکه در تحریف کردن نیز کم نیست غیر مغفورشاید که این شیخ الا بالله بانه سبانی قواعد مذنب شیعه
 متفرعات قاعد و عدل را که امامیه علیه بدان مقتضی میباشد اندیادداشت چه از تعصبات قاعد
 مذکور در صواری می ایست که اگر پیغمبر را بوجوه تحسین قتل کنند ارباب تقصان خواهد بود و ظاهرا
 قتل او میسایب انبیا الطریق اولی کمالا یعنی داریان شیخ حی صغای نیست و اخلاص اعمال و شرف
 بر ظاهریست و انیم کردل در پایش از شواذب اتفاق پاک و پاکیه دست پس اگر تحریف بزیست امام
 بلکه قتل او از دست شیخ الشیعه مدوریاید بهر حال مشتمل بر مصالح خواهد بود که فعل الیکم لا یجذبون
 مثلا جناب شیخ الشیوخ استا و شیخ سید فاکند که امام پیاره درین مدت مدید شنیداید انتظار را پیش
 ادیش کشد و مثل مشهور است که الا انتظار آمدن الموت سمند انظار المین و جنایا کاره شیعه شبن
 روز در انواع مصائب ساینده در مصداق لایموتات یفکاک لایفک که دانیده اند پس تحسین
 نیست و ارباطانف حیل شنید نمایند که بشکوه غیر حلق مبارکش را بر دو جناب بلامت بعثت بدست
 میرسد و گلشت فردوس می نماید چنانچه از صواریم هویدا است و چون این احسان از دست
 چنین محب الهیت مدوریاید از کناه چه حرف تو آرد یا بکفر و الحار غیر مغفور برسد و بعد از او را که
 حقیقت عدل و متفرعات آن یاد که کلامش انظر من الشمس امین من الشمس خواهد بود
 و العجب که چون شیخ المقتدره اعتراض متناقض در کلامش نمایند و برای رفع آن کما یستفید و از دیگران
 متفرعات که من در سنه از ان مطابق اصول بگویش رسایندم و اطلاع و ادم حسابی بنیان
 باز سئله قواب و انمی را و فعل میدید اگر خوف مخط در عبارتش عیان بود و چنانچه از عبارت
 عینا و الاسلام و بقائه هویدا است و اکنون نسخه آن نزد من نیست تا مقابل کنم و اعلاط از ان
 بر دارم البته کلام تفصیلی کردم و روح شیخ حی را شاد و نمودم و کبر عکس نمند نامرنگی کافوریه
 وید که چون شیخ حی از آغاز و عمل افتادند معلوم شد که مخاطب خود را امر تا بل چرامیند مایند
 که ان پیچاره چون کتب شیعه را ندیده بود هر چه او را فرمایند اختیار و اندک ترسته مانند ابله میگوشت

همه وجه مرتب کنند و بنام شیخ حجتی مثل حضرت جعفر صادق بر نام بر راز لایمن داد و تبرک دهند
 که صاف صاف و در حق ایشان گفتند که شیعه از دشمنی امام ماسون نمیکنند پس اگر امام ظاهر شود
 با مکان او را داند و قتل او سعی کنند و بدین فروشی متاع وینار انخرند چنانچه امام ابیاعلیا علیه السلام
 از تدارک پیش آن مرد و نظر این بود که شیخ حارثی از غایت سلسله که در دور نمی دید و واقعات
 ائمه را نام می برد که چنانچه شیعه بعد از شهادت شاه شهیدان مرتبر گردیدند و قس علی بن ابی طالب
 از وفات امام باقر صادق رضی الله عنه تا زراره منتخب دنیا چنانچه در منبع المقال و مختار
 اگر تفتاب احوال بمسلمانان نوبت بدان میرسد که شیعیان اثنا عشری وقت خود را بدان میبند
 تشبیه میداد که گو ساله سامری را بریتند و حضرت موسی و بارکون سلسله دین و ملت را
 بریدند و اندک قدر نم نشیند بیت چون سامری سیاست که نزد دید و از خبری موسی بنبت و از سلسله
 گو ساله میر و دوازده بیان اینهم بیان شد با طهارت شیخ حجتی که حضرت یار دین باد و صف آنکه فرمود
 که او را سبک شدند و گردانیدند و ضعیف گردانیدند که اینها شیخ القرآن المجید ان القی ماسته عفو فی
 کما فی یقتل یکنی از زجر و غضب و توبیخ و تهدید و قیقه فرنگ داشت و حضرت امیر دینی است
 هم نکرد تا بعد از ساله باغبان حسین خلافت در رسید پس جمیع مراتب یار دینی بر اسب آنجناب
 کجا باقیان غیر از نبوت کما خزانة انما نیست حال حدیث منزلت که در روایت صحیح است
 اما روایات احادیث غیر صحیح در میطالب عیده که مدار ایمان است پس چه گفته شود و آنچه از کلام
 شیخ حجتی اشعار میشود که امام از اعلام آل علی بلا واسطه محرم است بنده را در آنهم از صحبت
 نفوس ائمه نظر است زیرا که از احادیث ایشان در بحار و حق الیقین و تالیفات دیگران
 پیدا است که امام از اولاد و با شهادت بمطالیک بود و چون در آنوقت او را
 صد بار معراج حاصل شد و بشنیدن کلام ربانے بلا واسطه مشرف گردید بعد از امامت
 و حصول مراتب علیا بطریق اولی پس بنیاد بر فقدان اعلام باری نهادن که از شیخ
 واضح شد کمال نا ضعیف خواهد بود که یا در العرش برین رسانند یا از خفیف من یکنی از شیخ حجتی
 از تو آید و شیوه چنین گفته و از بنیاست و وجه بسیار که بحقیقه قاضی رطل بوق با فاضل هر دو
 دان دلالت دارد بر آنکه قاضی مذکور بر وقت که خواهد یا امام ملاقات نماید معنی شد زیرا که
 حال پیش از آنکه گفتند شیخ الطائفر چون چنین است فکلیف حالش که بقیه بوسی ادیان قبیله
 یا در دور بنیاست حجتی عقیده امام را براسه خود ثابت فرمود و دنیا چنانچه براسه خود ثابت می نمود
 باید که غافل نشود اما آنچه بعد از این فرمودند که امام یقینا میداند که شیخ حجتی و جمیع شاکرین
 مرتد نتوانند شد پس بلا دریا فتنه که حضرت صلی الله علیه و سلم یقین امینی بسلطان ناسی

باب الله والو در صلیق نشیندند اشت تا شیخ جی و امتناش چه رسد تکلیف که امام حال وفادار علی
 بشیعه هزاران بار دیده و بفران عقل سجده باشد و غیبت بر عیب اخبار نموده باشد با وجودیکه
 انتظام جمیع امور دینی بلکه نبوی نیز با دقت و در دو تعقیب غیبت که از امام عاقلان هر سبب دال
 بر آنست که بطور آفتاب رسالت بر آن بود که معذرات فلکجا که ماعرفه و انوار بود و در حرکت صلح
 کما لا یخفی و چون استنار امام واجب گشته از امثال شیخ جی پس استنار او از رطل بوق امتناش
 بطریق اولی و اینجاست که می توان بر دمل گوئی او و غیر او که دعوی میدارند که هر وقت که خواهند ظاهر
 کنند و مضبوط است خدا بشنود چنانچه دانسته سابقا و غیبت از آن جهت خلاف مصلحت است که قتل
 خدیو بهم رسید و راست فصوصا که صد یا فرق در شیخ ظاهر شدند و ضلالت و اضلال را حدس نماند
 پس کما سلامت ایمان چپ کس و کجا که اری و بدعتهای هزاران هزار دلتی تا قبل غفلت ششما
 و غایت عنک انشاد و ایضا بغیر افر که چون غیبت ضرورتا و پس البته قبل خاصه رطل بوق که
 مدعی جواز ملاقات است در هر وقت عیان شد پس این مایل همه کتاب های مناظره در عین جل
 نوشت فیض محبت ترک بعد و بر رویه بادشاه هندوستان نورالدین جهانگیر انار شد بر باد صد
 مات سیه جالبه شد و ایضا چون استنار امام موجب غریب اختلاف است بسبب اجتهاد کما فی السبل
 خصوصاً اجتهاد مثل محبت الله که حال فقدان علم و استعداد او ازین کتابها امین من الاست
 پس اطف و اصلاح همین است که بر شیخ جی ظاهر گرد و در از انعامی مذہب نجات کو فرماید که از ریا
 چه نیز اگر ملاقات من بخواسد و از موافقت سنیان آخر از کین و تقلید نشان انکار علوم غایب و دهم
 انکار شهادت الی غیر ذلک مالا یناسد و ایضا انتقام تیر است که آن کجاست از باب ایمان که الله
 بداند حال او که چون امام را زمینید بر ایمان با نکر بعد رویت منبرانش متعقد نماند آری راست
 گفته اند تسبیح بالعید سے فر من ان تراه یا معاذ الله عطا تر الملقا تو بنشینم و ما چنین میدارم
 حال حضرات الهیبت که در شمس مولوی شمس منظم است ۵۱۵ ای نقاسه تو جواب هر سؤال
 الی آخره و سلسله لطف را که شیخ جی شروع کرد و در مناسبت نسبت درین وادی قلم برداشتن
 کو قضا یقین درین باب بقدر نوشته اند که اهل اعتزال و کاسه لیسان ایشان را بهوت گردانیدند
 که حاو آن شکست چون بار بود و اهل غزال اند و باله که در ادل شیخ که کاسه لیسانی ششوشند
 اینها چه وجودی دارند که بمقابل الحق تبارند و درینجا هم حاذق مذہب اعتزال و مدبر آن علیهم اند و قد
 استوانست در جوابش ندادن و دومی بنابر است راست کردن آری بزرگان گفتند که هیچ دلیل مسلم
 در کف دشمن است تا آنچه شیخ بنمیدی در تفرقه تطویل لا طائل بکار بر زمینیاوش در تعقیبات بنده
 حاجبا منحل شد و حاجت نمائند که باز از آن گفتگو نمایم و سلسله عدل را نیز بطور نموده پیشکش کردیم بسا

از خبر نیاید از آن استخراج توان کرد من بعد چگونگی مناسب بود و اما اگر شکایت شیعه نمایند از این
صدور یافت باشد از اینها بطور سهو فان اسهو عذر شرعی بالا جاع و اگر بچلیجه رجوع کنی خواهی یافت
صراحت لفظ از عزم و متفرع شدن بدبران بحدی که بگذشتن هفتاد و سال رفاه شیعه و تسلط ایشان
در دنیا مقرب بود با جمیع اوقات بر استداد بسیار معلق شد و چون واقعه شاه شهیدان از دست
شیعیان بطور پیوسته ذلت مسکینیت را با اعتبار استقامت و زمانه عدی نماند و معالای ایشان را خوا
و دلیل گردانید مثل پیرو دایا می بیند ار که در حال علم باری در آنوقت کمتر شد تا نماند است که شیعه
از راه سهو با دعت پرداختند با التلبیس شدید بر جناب یزدی مسلط گشت که دیگران شهید کردند
و ایشان را با مخصوص در شکنجه کشیدند عیافا با استکس معلوم شد که اجمالی این قوم که طیش خفاق
انقیته مثل لقمان مذہب اما سید که مخاطب بلفظ مذکور از عزم بود که اعترفت و شیعیان پاک
آنوقت همان حضرت همان که بلا بخلوص اخلاص عدا چنان بجای آوردند که بقول شان شد
و من و هم نکرد ما بشند اسے غیر ذالک من الوجوه القریبہما الشیخ البجیدی نے بذلتقریر فی فضل
عن شملہ بل انکے نے مقام آخر کو مالا یعنی علی من نظر لے تالیفات اکابرہ مثل مفسر التفسیر بل
تفرقہ توان گفت کہ دیگران عجزات میدیدند آن معرفت نماند استند بحضرت ائمہ پس دیال نشان
هم کمتر باشد و شیعیان حج میداد استند و چنان گویا کردند که میدادے نیز از ائمہ و تبقیہ و تقریب شان
از ایشان زیادہ تر شد چنانچہ اینم مخصوص و متیقن است بمصداق ائمہ و تبقیہ حدیث و عقیدہ مسبو
با لک ائمہ واحد بعد و اعدا ارشاد نموده اند که از شیعه واقفین زیادہ تر اقرار می باید کرد نسبت
و نواصب اسے غیر ذالک ماقواتر منماہ بالیقین لا بالظن و التحمین پس میگویم کہ انچه شیخ بخدے
حارثے پریدند کہ فاروق سید است حال حیرت شریف و فرو دگا آ آجناب را چنانچه سید است
ابوبکر کہ براه بود و شیخ الاقرال برادر شغال بانگ بی ہنگام بر آورد کہ من نمیدانم حال آنکہ انفلک
کہ تاراج و بسیر اقد سے دیدہ اند میداند و تواند دانست پس عیان شد کہ البتہ انچه علم الملکوت
در توحید و صد اقتضی در صدر کلام تخصیص نمودند از ہر حس شیطانے بود تا بنیاد خود و فرشتہ بران
لازم گفتہ میشود کہ اصحاب مجاہد انجوت اگاہ نبودند بسبب شنیدن منامات شریف و اہل اصحاب
زیادہ تر و ابوبکر صدیقی اعلم بدان مگر تشدید حدیث شریف نبوی کہ ارشد تلامذہ بود و غیر فرشتہ
حال آنکہ نزد دفعہ چارہ و طبق زمین و آسمان بر اسے تو مفتوح گشتہ کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
بخطاب مرتضوی کرم اللہ وجہہ فرمود کہ انشا یدرس مالایری الغائب فکیف کہ پیشین رجوات
با بوبکر صدیقی مشاورہ این کار بود و او خواست کہ بہرہ آن اصحاب رود کہ باہر حضرت کہ بہرہ
میرفتند حضرت فرمود باش توقع دارم کہ مرا حکم ہجرت فرمایند صدیق گفت یدر خدا و مردم مکتوبات

سید هست فرمود و این حدیث در صحاح مرسلست و او در حدیث که در خواب دید که ماهی فرود
 آمد و احوالی مکر روشن شد باز آسمان رفته بدین نازل شد تا مدینه و حوالی نوزانی گشت و در آنجا افتاد
 کرد و بسیاری از کواکب همراستش بمبش فرآمدند باز آن ماه همراهم را از آن کواکب بهوارفت و در
 فرود آمدن زمین مدینه همچنان لایع بود که سید و شفقت خانیها که پیشین هرگاه خانه تمام در که نازل شد
 باز بر و نشسته اوست مسم حرم روشنی پذیرفت باز در مدینه بمنزل صدیقه فرود آمد زمین
 خانه لشکرا گشت و ناپدید شد پس ابو بکر که در معقه بن مشهور بود اینم دانست که در شش بشرف حضرت
 مشرف گرد پس بر بقای خود بعد وفات شریف سیکر گشت بازار باب محبت سر نوشته اند که چون
 اصحاب مدینه میرفتند کفار را در غده پیدا شد که حضرت بدر بن و فرزند و رقاب هم رسانند و همرا را
 از عداوت برست بیکال حاله نماید و در دار اندوه بمشوره در آمدند و تیر شدند که با مصطفی
 در سرس چگونه در آمد پس بدین کسی گفت از بخدا اگر حضور من شاق باشد در دم و اگر اجازت
 باشد یا نه شاطرم به بار خاطر دارم که دستوری دادند و دانستند که از که نیست فرق مبن بود که او قیوم
 شیخ بخدایه جدید باری بهر که گفت در حق که اکنون گرفت است پای و بنیز روی مری بر آید
 و اگر همچنان در روزگاری بلبه بگردنش از پنج بر کسکه کسی گفت بقید آهمن در اندازیم و صد
 نایم و از روز بآب و طعام داده باشم تا دستهایش چنجا فاکلا کله باز خود بپاک شود و شیخ
 علیه اللعنه گفت بدلم نم آید شاید یا رانش روزی بر ما نند دیگری با خارج انشاء کرد و شیخ
 از اول حمله است که هر جا بیادست خود عالمی را منفر کف قریش دانستند که شیخ عقل زرین و کلایه
 در وقت ابو جبریل گفت که صلح است اندام که از بر قبیله علی باشد و هجوم نموده او را بکشند و بنی با تهم
 نتوانند قصاص را بر قبیله گرفتن پس بیت و هم و بر هم پس شیخ بخدایه درست نشست و گفت
 را سه متین مبن است با اتفاق کردند و بر میل آمد و گفت که خدا امر بهجت میفرماید حضرت
 چادر خود بملی مرتفع و او که پیوستش بزرگرونی نرسد و از دولت خانه بر آمد و اغانا رسیدن تا فرمود
 خوانند و خاک بر سرشان ریخت تا غافل شدند و حضرت در گذشت عایشه کار سازی غذا نموده
 و پسر صدیق و غلام از او دعا مرین فیه بر مجرعه و رسانیدن غذا مامور شدند و این بیان
 که کعب شیب از تقاسیر و غیره مصدق است آنچه بالا گفته ام بن شیخ بخدایه را از آن برو ختم باشد
 و این امر خود بدیعه است که بسیاری از اصحاب نیز ندانستند و ابو بکر صدیق و علی مرتضی
 که همراه گرفتند و در خانه خویش گذارشتن با ایشان تعلق داشت میدادند با غلام بن
 که انشعب بجزت خوابد فرمود و آنچه واقع شد از صبحی که کفار و احاطا ایشان کرد و در غار و زمین
 و نده صدیق و در باره حضرت سید ابرار و متعلقانش ابو بکر را زیاد و در معلوم بوده چنانچه

و هم اسرارها در این دنیا زبا و سخن پاک در مدت سفر شب و روز و در آنکه حقوق تعالی فرمود که با او
 کسی نبود مگر صاحب انامی مومنین چنین نصرت کنند که ابو بکر گرده بیاد آرند قصه هجرت را از آن
 اَحْرَاجُ الَّذِینَ کَفَرُوا بِالْاَیْمَةِ وَ حَضَرَتْ جَوْنِیدُ اِنْسَانِیَّتِ کَیْفَ مَشْرِکِیْنِ بِالْکُفْرِ وَ عَمَّنِ زَیْدُ الْوَصْفِ دَارِند
 بسبب مزید نصرت و دعوت دینی و غیره او را همراه بر دو بر اصول رفیع چون علی مرتضی مقلد اصحاب
 کف بود و چنانچه بارها دانستی او را در اهل و عیال خود گذاشت که میباید ابا کفار پر دارند و چون بنابر محیط
 اهل غیر ملک و از اینجا گفته اند که در کوفه نیافت و با در سید از دست کفار انچه چنانچه بر بنابر تالیف فقیر
 پوشیده نیست کسی میداند که نقل کفر کفر باشد و هر گاه هجرت در شب مذکور و تمی بود و از آمدن در کوفه
 پوشیده سفر کرد و در تقدیر اعلام اصحاب البته زمانه دراز بعد نزول این امر بایستی و مقتضای
 کل سرچا در الاثنین شاع کا فرمان را که در بے شهادت آنجناب بود و نذر سیدی و سدره شدند
 و بویست بشمیشم انجا میدرسه حالانکه بنوام جها و نیامده بود بلکه با اتفاق فریقین بعد از اقامت در
 مدینه طیمه و انهم پس از مدتی آیت کریمه اِذْیَنْ لِّلَّذِیْنَ یَقَاتِلُونَ بِاَمْرِ مَعْصُومٍ طَمَئِنُّوا بِمَا کُنْتُمْ فَعَلِیْنَ سَتَافَیْش
 و ما جریں با اتباع امر عالم کار بستند پس اگر چنان میکردند که مشیتند و مدعی شیخ بخیری علیه
 و العذاب همی آمد آن اصحاب که خبری نداشتند اگر چه میان شان کفار فرقه های بسیار است و
 بعد المشرکین کما قال الله تعالی لَا یَسْتَوِی اَصْحَابُ النَّارِ وَاَصْحَابُ الْجَنَّةِ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ
 هُمْ الْفَائِزُونَ لیکن چه عجب که در عدم دانستن مساوی بوده باشند چنانچه در بسیاری از امور
 مثل ضروریات سه اهل غیر ملک که از خصایص نوع انسانیت و بنظر هرست که در نزد حق تعالی
 حضرت یار غار معنیات ایزدی در مدینه رسیدند و اقامت در مدینه تا یکی بعد دیگری هجرت
 و گردوی بعد از انچه بی شرف حضور یافتند و دیالافتی که این سلسله از مدتی جاری بود پس
 کار دین بخشش و کوشش ایشان بکیت پیرومی شریف انتظام یافت و این امام غیبت بوقت
 افزو و بلکه حالات عجیده او بر مذہب پلید شیخ المشائخ چنان بنظر آمد که امام سوخته مادر بکر
 خود را که خاتون نرگس قیصری عاشق فرزند خود بود و نیز همراه گرفت با وجودیکه کسی نبود که او را
 و حراست نماید بلکه حاسدان و دشمنان بودند چنانچه عنقریب میاید با لایزال همراهی را که از ضرورت
 و غیره بود اگر خواستی بے کلفت بسبب مانند و تسدید ملائک بنظر رسیدی و از اینجا قیاس میکن
 که چون او نبایت جناب مرتضوی و پدر بزرگوار خود امام حسن گمانه عسکری رضی الله عنہم چنین
 داشت البته بمصوم مله مهدی که نموند آن در مجلد اول است پرورش و انتظام عوالم اربعین با
 متعلق یافت با سید رفعت مادی اختیار کرده او را در تملک عظیم هرگز نیست که زینبانه انقضای
 امر و زبر از تدریس نفقه که ملا مجلسی و دیگران کوچک ابدال شیخ بخیری و زانیات خویش علی

علی و سلاله شهادتشان دادند و قطره از جگر و مانند آن پیشکش میکنم که آن چاره را گفت که بجای
 خود باش که می آیم پس قطع نظر از من انتظار غلامان خلیفه عباسی و محبوبان گردانیده و قباضی
 شتراب سپردند و همین مردم با هم شکار کردان و میزدان تیغ نجدی از نو اصب خود خواند و فلان جا که
 بودند پس قسودت قلبی و بی ناموسی را نهایتی نماند و یکس از اهل دانش و نبش به کفر و اسلام
 چنین پیرداس و عذر و پوهای در حق ما در خود نتواند کرد و آنچه این امام صاحب حرمت و حیا
 صدور یافت و انهم بعد از حصول علوم لدنیه با دینی توجیه با نگشافت که او را نام و زبانه نه بدلائل
 اطراف آنکه بر اصول موضوعه طائفه او و جعفر کذاب قمار باز طلب نور نواز من خمر است غیر فلک من
 الکلبا یرو دایتم بخمال تیا که بعد از غیبت چاه خواند که چون بر مکان امام مسلط شد پس سب
 اشتها را یعنی که امام حسن شانه و لدی نگذاشت آنچه واقع شد جری از ان این بیت که امام جهان
 پناه هنوز دستگاه پرده غیب را درید و سلاح پوشید و بر اسب تند تیز رفتار سوار شد و حله آورد
 و ایضا و تیکه چند صد سوار بے وفا خواسته بودند که غارتگری نمایند چنین معرکه را ای دجالان
 که زانجه دانستند که بدست او کشته میشوید پس خبر قرض و زاری و فرار چاره نیدند پس برآه
 حفظ سلطان اثبات الهیت تمام مهادت بوجود آمد و بحمت حراست و نگاهبانان ما در مظهر و ربان
 شریعت غرا هیچ کوشش و کشتن و گران رکابی و میدانداری بنظر نرسید و هنوز انتظار در انتظار
 بقول علامه دهلوی قدس سره الفیزع این امامت نشانیاست شده الغرض اینجا بی جزو
 و بی ناموسی است و هم تبدل احکام شرعی و در اینجا تخریج است از بلا و کفایت شرکین که
 از سنن مسلمین بود که فعل ابراهیم علیه السلام طبع جمیع و نیست نزاع میان من
 و تو و مجرب و خوف که آن در حقیقت از لوازم شری است که لا یخفی راست بلو که علامه است
 سیر شریف چه نوشته اند از مقامات دین و دانش را استعاده بکن که با وصف ریاست کفایت
 و دشمنی شان حتی که روسای شان آنجناب را سنگسار میکردند کافی مجمع البیان و غیره از
 دعوت دینی و ست بر بنداشته و گاهی مدح مذہب شان نفرموده و دین زده سال از است
 خویش در مواضع و تذکر و بیان خرابی مذہب کفر و شرک بس کرده و در مقابل شان پای استقامت
 نمرده و در جهاد و اساطیر و ده با نیمه سفر شریف و هجرت بینقش با تقیه تغییر میکنی و بیخ دین
 و بخت خود میکنی بعد از ادراک این امور از کتب خویش هم از خداست خود جل نمی ترس و بعد
 از هجرت را می پسند کتب خویش را هم نگزیدی که تقیه را نباید روان نیست و متعین مذہب
 شیعه اند که تقیه بر حضرت انبیا اجم است و برانند واجب است چنانچه اخبار به هم میدیند و باز
 مستدین آیت ابوعلی بحرینی است که در باب ایسه که تقیه را برای انبیا تجویز نمی کنند اما ایشان را

فیه سند و بی رفع روایت بحضرت باب مدینه علی بابی سماع از حضرت الله دیگر این احکام براس
 هجتها و خویش جاری کرده اند اما لکن نشان در علوم اصولیه و فروعیه نه برابر گرفته اند که اول من قاس
 ابلیس و قو و گفتی که بقیده ازجت خوف می باشد بلکه تصریح کردی که قیده ترس و خوف است و حضرت
 سطره انبیا در سل و در تبلیغ احکام فی از غیر خطا می خود این امر مض از وی در کتاب طلب نازل است
 مگر ترا و دیگران را از اساتذ و قلانده بوجه اندیشه که روحی و استغفار رسالت را بسوس حضرت
 سرور کائنات نسبت کردند و کافر شدند پس اول اسلام خود را بدلیلی ثابت مکن باز قدم درین
 ایماحت بنده و احوالت پیش ازین مده که قبل ازین ترانمی باید پرسیدن **۵** آنکس که قهر آفرین
 زویرم باشد نیست بواجبش که بواجبش ندیم و معذاهرگاه امام تنهار و بر وی چند صد سوار و اسوار
 و دیوی از اثاث خیمه و غیره مقابل شد اکنون در مقابل چندین هزار چه انتظار که آنیکه از سر گذشت
 چسبید و چسبیک دست چنانکه اگر کتب خویش دانستی می آلا ترا که امام معفر صادق وجود هنده کس
 را از موالی در جهاد شتر پس داشت کمانی الاصول الکافی **۱** لکن در حالش در زمان توحیدین بود
 که از لطف خویش صدایا مجاهد متنه ناده و اگر چه براسه الله از فقه الرضا ترشش بر می آید بر آورد
 که از هجوم مبارزان رویین تن و جهان پیلو انان شکستگن سر نیزه چند بلکه کناح زرا و گان و نیاد
 جنبت متور نشان همه چند کس انتظار و و نه از مجاهد کامل از جمله فرزندان خود کمانی الاصول مثل
 حیات النخود از باب لزوم الایلمر خواهد بود که هر فردی از شعرا و گان بدان زیادات کسب
 و ازین نیانات هم بوضوح انجامید و بدلات کتب شیعه ثبوت رسید که علمای شیعه مرادین میدان
 نیستند و قو و شاکر دان تو از شیخ و سید به بیفاق و بریا مبتلا هستند **۲** ریا حلال شمارند و جام جام
 زهی طریقت و ملت زهی طریقت و کیش و ریای را بهر سالوس جانمن فرسود و قدر نبیوش و بنه
 مرهمی بر آن دلش و در نه امام روز بر و زید ریای غیبت منک نیست که بر گمان شیعه ترقی دین
 و ما هم می بینیم که تفرقه داره و سگواری شیدان که بلا درین زمان از عشره و محرم شریف بدو مکتبید
 و در امام باقره باغبان باقر شور و شر چند نیست که گاهی گوش رس نگریه بود و در هر سال کثرت شیعه زیاد
 از سال سابق شد و هیچ تقریری از شاکه سید و ن قرینه و نومه خوانه نیباشد حتی که مجامین دانستند که
 چنین واکرین چگونه ابلهیت طاهرین جور و جفا کرده باشند و بنده قول امام زین العابدین بر زبان
 می آید که اگر شما تا اتم ابلهیت بکنید دیگران کما بودند که ابلهیت را کنند چنانچه قبل ازین بهرام نام کتاب
 دانسته پس اگر امام توار شما مدعیان بودا ابلهیت مطلق میبود البته روز بر و غیبت ترقی زید
 و در حصار هاس آیین پناه نمیکرفت و بر و بهار و بر وی خوش و خوش داشت و با وجود دیگر زیادات
 و غیره و در اقصای عالم گشته و تا بهر پست و بلند بر صحرای غیبت نور دیده انقدر شیعه شریک دین و

اور اہم تر رسیدہ اندازہ ہے کہ خود نمبند و لطافیت برکمند و پس قرار و اسباق تحقق شد کہ
 شیخہ مثل ہیو اندو و مجر و دیگر مقابلہ نام در میان اندر نشان خواهند گفت: **إِنَّ هَذَا لَمَّا كَانَ طَرَفَ الْأَمْرِ**
مُتَاكِلاً لِمَا يَحْتَضِرُ و از اینجا است که چون حال شتا عشره بر اعیان اوید و مثل بزرگان خود بر شما اعتماد
 میکنند و هر را مصداق **مَا كُنْ فِي الْكَفْرِ إِلَّا فَاعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ** میداند و بفاق و ریای شمای پیروز
 اگر چه عرضها مضامین تازه و اخلاصهای بی اندازہ میونسد و در انبار جاریهها بمقامی فرستند و هر چه تازه
 نادر و از آن میکشد و لیکن او اکنون بدام و دانسته بعد از اطلاع بر خیالات آتنا عشره که انتظار نمی شود
 و اقطاعی نمیفرا ماید از فضل و بر و دیوان خواجہ حافظ شیرازی رحمة الله علیه برای صافی طبع افسر و وقت
 و در تذکره قناتان دل مرده و در و بویک ناگاه مجید و ناگاه برین غزل نگار لطائف عقبه و بار لایب و
 که بر برار و ناله ایستاق شامل دهم تو قیج و قیج بنواستای بدیع در آن حاصل است اگر چه بر صافی
 رقعات فرزده استاد و شیخ بخدی باقی نماند که درین ابواب بضمائن و در اقصی تسلیه و استقامت
 بر آتش و قلوب اهل خلاص را بخراند که کتاب التوقیعات بالجله ناز نالی و غیر سگالی و مجربین نماز
 بتجوید و افطانیست نظم از خون دل نوشته شرمزد امام نامه دانسته را بیت دهر اسن عینک القیامه
 من از فرات و در دیده صد اعلاست بنعلیس و موع عینی بداننا العلامه به پرسیدم از طبعی احوال
 فی بعد از غایتش و بر خواهند آمد بگفت ملامت اردو گرد و دست گرد و دست و دست و دست و دست و دست و دست
 و درون در شمع محتاج شرح نبوده خود گویشود محقق از آب چشم خامه و اما و مبارک عالم ناظر نقاب برداشت
 کا شمشیر الفیاض المطلاع من العلامه اما جواب پر عتاب حضرت امام که تو قیج مظهر از ناحیه مقصدین
 از استقامات رفته آتنا عشره به از اولین و آخرین توان شمر و عبارت بلید و جزوی و کلامی مختصری است
 هر چند از خودم از دی نبود و سویم پس جرب الجرب طاعت به العلامه اما حاصل حارثه معلوم من علم
 الملوک را باید اندک غور و قناتل نمودن که در مابذ الزراع تقرب نام و گوشه گزینی است از رنفسه
 را شبت و در صحبت دانس دائمی ما مجربین المصار و مدح و ثنای ایشان موافق کلام بر و دو کا
 انام بود و حق که خطبه آخرین موافق روایات در بحار رنفسه هم ستایش و در عین حجت رنفسه گردانید
 صد یعنی عکس و سفارش صحابست و شیخ بخدی چه مجال دارد و از اهل تلبک و تلبک این امور
 حقیقه لب خود کشاید و از الزام و فحام الهی در آمد از مجرای نعمتی که حضرت را از خود را در شمس
 بهر کس از اصحاب نفرمود و بقید مایه الزاع چگونگی ملازم می آمد میز و توجرا و این مشکلات که در فست
 چنان انطیاق دارد و کطابق النعل بالنعل است خصوصاً نقص کلام شیخ از رنفسه با و عقیده و عقیده
 که میباید که بعد از رعایت انصاف و توازن منظره از میان بردارد و با اصلاح حملات ابر و در
 هر چند علم الودی و او نمی بر آن پدید براد و تراست فاده بگوشت کفانی عناد الاسلام طرقترا کما استاد

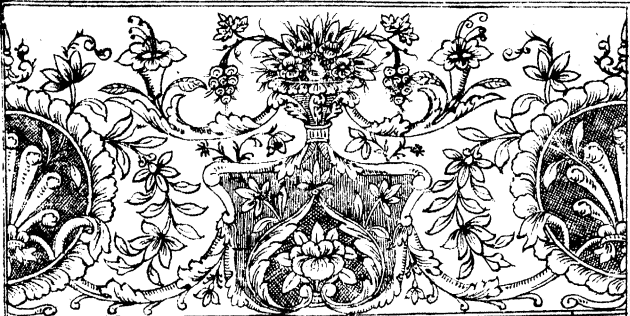
این اشکال را گویا بنده صم می‌داند و می‌پرسد که پیر حضرت امر به جرت را پنهان فرمود و اینها هم توان داشت
که هنوز در از قصه هجرت شریف خبری نیست و در تمام شب حکایت را شنید و تا بامدادان نداشت
که از اینها زن بود یا مرد این بزرگ شیخ سید فتح الطائف مدت الحیرت بقصه خبر و شاباش و صد آفرین پس
باید بعد قصه آغاز کردن و گفتن اسع بنجر در شنیده کافران بر شهادت اقصاف کردند و در حکم
هجرت در رسیدنش که حضرت جناب امیر را که از اهل بیت بود و هم امانات مردم را که بکفرت می‌پسوند
بجهت آنکه انجمن را این و صدق در معاملات اعتقاد میکرد و در نظر هرست که با هر کسی که در دست
معاملی و راستی اختیار کنی بین گذارد و درست کرد و از خود جدا نداشت فکلف کرد و روایات فریقین هم
نیک میدانست پس در او در خانه مقدس گذاشت و بعد از تسلیه و صدق حق بر او امر گرفت که در تیره او
پیر وی حضرت و دعوت و دین بودند تقلید اصحاب کفر و فریب بر گمان رخصه میدین برابر اهل بیت
کحافه الکافه و البهاره حق الیقین و مشرکین عداوت پیش از پیش داشتند چنانچه عداوت حق
بنابران او ساریق خویش گردانیده بسوی غارتجو به شد و هر بفر است موجهه دیگر یافت که اگر او
در کم بگزارد و کافران زنده بچوبند گذاشت و اینها است که رئیس نشان ابو جهل بر سر بلند می‌داشت
ندامید که چنانچه اهل تحقیق در فهره الصدیق آورده اند که اگر کسی بجهت مجال حضرت امر را بمنتقامی
آرزویش رسانم و همچنین مجتال ابو بکر او بر گاه کفار اعلیٰ تر قضی در آنوقت چندان عداوت شدند
آقتضای صحت همین بود که او را همراه دیگر بفراسه ادای امانات و خواست اهل بیت بکار انداختند
و انستند که حضرت صلی الله علیه و سلم بنواست خداستند که آنجناب اقبال کنند ابو جهل بجهت و در راست
دولا در می که در سر دشت با یک بزرگ نکت نام روی باشد خفته را کشتن اهل باید او را بیدار ساخته و
خو صله او باقی نماند و میان ما و او بر راسه دایر شود پس دیگر نماند آنقدر حضرت علی مرتضیٰ بر گاه چادر
از روی مبارک کشید گفتند و عجب اعلیٰ را فریبید و خود گوشه کشید پس بر طرف دیدند که اگر از این بکشتن و هر گاه
رفاقت دائمی و صحبت قلمی و دعوت وی ابو بکر را سداستند خمس کنان بر و روانه ابو بکر آمدند حال
شریفه و بیا بذا سوا و خردید حق از خانه بذر آید پس بیدیدرت کجا است گفت میدانم که بام فتنه ابو جهل فطین
بر روی او چنان زد که گوشواره اش بر زمین افتاد و هر گاه مایوس شدند و دانستند که هر دو بر فاققت جدا
رفتند ابو جهل مردم را برای تحبس می‌انگاشت بآواز بلند میگفت آنچه دانستی این را سو را بقید ابی الزرار
توان گفت ای بنجر این هجرت است گواش را که از کتب قدما و متاخرین تو با جا و شت حضرت الله جمع کن
شاید از راه عناد و بگوئی که یزید بکران می‌بری و طفل پسند و ستان می‌اری و مخلص چون امر به جرت
تدبر بجی و در شرب اتفاقان قرار نداد اگر حضرت در آنوقت ملاک اصحاب را جمع میفرمود و میگفت که
در فلان غار و فری و در برای تیمار سبانی سوار می‌دی و غیره پس پیغمبر چه سود و حاجت چه بود که چنین فرمایند

بعد از آنکه بسیاری از ابناء القعوت روانه فرمود و بسیاری را امید داشت که متعاقب می آیند پس خطاب
 شیخ نجری اینهمه تو نگفت که برای بسیاری خود دوائی بطلب ظاهر لطیف جافق بر عمل ملایم که فوایدش بسیار
 تو پیش از این با تو هست و زمانی نخواهد تجویز کردن و اگر آن روایات را بهوسناری از کافران بگویی و دیگر
 اصول نجوی و برحقه را عرض خود فارغ نشو که این نسخه بر کشتن جبروری هم موقوف نیست چنانچه در مقام
 سادسه گذشت این نوع امراض بتوجهات حضرات الهه از قوز امل تواند شد و لیکن زوال مرصع
 مرکب مشکک است که با اینهمه کلاه دنیا خیال معرفت جناب باری و حضرت داری که در روز خود بقبول صلا
 صواعق آتیناب راسته از رسالت نوشتی هرگاه در دوحی را نسبت دمی پیشبند کافر شدی تا این
 از همه اسوار طاف است که دیگران از کار بر این استخوان شسته چنانچه فقر آن را کما فیض نشان داد و بعد
 جبل مرکب در جبل مرکب متداخل شد که با اینهمه دعوی معرفت در حرم داری و کمان مبر که شاید شیخ مذکور
 در باره باری غرور جل افتاد نیک داشته باشد زیرا که رب العالمین اگر عاقبت الهام را داد انسی القه
 بزم رسالت بفرستادی که انتقال رسالت را نتواند برداشت رسیدم بلکه معرفت امام نیز از ائمه
 حاصلست که با وجود خیال سلطنت دامن و حراست و افواج غیر متناهی تقیّه را از دست نیکار
 و عجیب نیست که خطبه خلفاء را شنیدم از فضیلت صدیق زینعلین جدا بجز در منبر بنحو اندک ایستاد که هر که او را
 معقول گوید بختنا و نایب زندگانه الصراط المستقیم و معرفت الهه شاید بطور باشد که در فضل و
 تقاسیم نوشته اند که حضرت در غار برای تسلی میفرمود که خضر ارمی بنیم و دیگران را نیز ابوبکر بنا کرد پس در
 جیش پیش کشید بعد و بدینش است که معاذ الله حضرت ساحر است فرمود آیت الصدیق چنین معرفتها
 با نفع است از کفر با باعث آن فاعتر و یا اوله الالبصار چون قلم تا با بنیارسید و عنایتش زیاده نمودن
 شده که محبت و بهائی پس از نقلش در عباد الاسلام چنین بیندیشد لکن حیث کانت نسخه بماسل نشخ
 البقید الحاضره سقیمه قد وقع فیه قلیل نعرف الخ و دست از قیل و قال برداشتم و چندان حاجت بهم
 تذکره نشیایانم و برین اباحت الکفاسا ختم و در حقیقت بجات مذکور در غیر لطفی بود و مقصود اصلی تبار
 نپذیرانند که کلامش چنان متین است که کسی نتواند بر آن پرداختن قیاس کن رنگات نامن بهای
 حکیم که اینهم معلوم نشد که پیر در هفتان در آن با جتاد جدید خود چه تصرف کرده و خصومیت اصلاح
 در چجاب بوده و در اصلش چه خطارفه و در نقل و تدارک چه فائده حادث گشته **تعبیه عظیم**
 هرگاه اسماحت کتاب نه بخیر شد ندکه حال امام مهدی شیعہ و حال جهان داری و بهشتش لا جرم بخیر است
 مشتاقین یکد و حرف از رجعت الهه که بعد از خروج او این بزرگان ظهور فرمایند پیشو و در تفصیل
 آن در کتب کلامیه بدین طور از نظر نگذشت پس بدانکه همراه حضرت امام حسین حضرت احمیل هم
 رجوع کند هر یکی انتقام از اعدایگر و دوگان مبر که مجلسی در کتب خویش پیشتر ترجمه آن کنند و زید

فرزند حضرت خلیل است بلکه پسر خلیل است علیهم السلام که قوشش بر روی ت کابل الزیارت در
 رجعت پوست او کشیدند و اندامهای شدید او اند و حقه‌های ملائکه عذاب برین قوم می‌آید و حضرت
 اسمعیل تن برضاند و اگر آنکه حضرت امام حسین وقت رجعت با کمال جودت و عظمت برضه و دو مار را
 و دشمنان بر انگیزد و امام حسین بران کرمی جلوس فرماید که اگر در آن خود را از قفسه ستم کلان بجا نبرد
 کتاب صغاب اشوک مجلس در کتب خویش بیشتر ترجمه آن میکند و لالت بر آن می نماید که هر که انکار کند از رجعت
 ایمان ندارد و اصل رجعت مطابق بحار الانوار و دیگر مجلدات و اسفار متواتر است معنی و متر و دستان
 شک گفته است و در حشر و نشر و محض سیدین است و رجعت از عمو مطابق احادیث صحیح است از ان
 آن باید که در و در رجعت حضرت سید البینین احادیث از آنهم زیادتر است و در رجعت امیرالمؤمنین
 و امام حسین جان متواتر و محققین شیعه سیده اما خلافت شاه ولایت سبحان الله و لایست که بشمار
 و لیکن در تعبیر اینجانب احادیث از حد دل و بر دیات جابده کمال است مقدارش چهل و چهار سال
 سال است و انقدر که شنیده زمان خلافت امیر بعد از رجعت اوست که حضرت شاه مردان شیطان
 و حیو و دشمنان که شدید فریاد و محله حیدری و صول و صفدری آغاز و بانیه کشش و کوشش جریب
 باشد که شکست بر لشکر طغیان برآید و واقع شود و حضرت رفعة یقین خدا می فرماید که ان شاء الله
 اتفاق و یقین صدق آن که شنیده می شود که در دنیا پیغمبر مقبولین رفعة را در آخره رود و او علی باقی
 علل اسراع و غیره و وطن رفعة و باره دیگر اصحاب بایستان متقلب شد چه مدای الله تعالی است نظر
 گرفته بود و ندانم که هر که از این لای تراقت بالفردت دشمن حضرت متناقض است لای محراب و لای معنی نیز ندانم
 حدیث فرشتگان انسان را به نام قدرش لغوی بود و در مقامات دیگر نیز و این امر عقلی است که در شهادت و در
 از مخالفان و بولان ایام یقین عدم حجت قید گردانده اند این تصور شیطان از کجا می رسد که از سایه دیگر
 و در رجعت بقابل انتخاب شمشیر آیت و قدم به کمر و آتش و حالات و در سابق زیاد و در الفرض و
 شکست گفت و در غیر یقین نامه بلکه بسیاری در دیای گونه که فرشت خود نورند و از سر شمشیر المیس جان بسیار است
 که ناگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم را بران ملک مسواری ابر و در است و در باره
 در دست حق پرست است و در خدایا میس لعین خواه که بقریب فرار راه تسلیم نماید و امین نواج تمام
 ملائک از هر طرف محوط شود و حضرت پیغمبر جهان حربه نورانی هم المیس کفار را کفایت فرماید و اتباع
 و اتباع شیطان همه هلاک گردند و در این همه مردم خدای غر و جل را بیگانه می بود و سوره می اندیش
 بهر سنده و هر شیعه را بر از بر این حساب بوجود آید که هر سال که پیغمبر سده مبارکش بقدرت
 پیرو می چپ در است مسجد نجف شرف قلوب ناظرین بر باید و بر لی از نصارت تازه و حجت بی اندازد
 پیغمبر و انیمه گشت و او پس جلوس طو او پس در وطن اکثر حضرت رفعة یعنی کوفه اتفاق

و لیکن که مدینه را می پرسد که که جسد سائین آن خود و فرزند خود را از آن بیداد و احمی می داند
 گفتگو بیان آنست که اکنون در میخانه آید و در آن گفتگو را بقدر حاجت در میان داری حاجتی نیست
 که گشتی شیدان با میرزا و نمان در میان هر دو جمیع انسان جان هم در کتاب ماموریت سنی گفت و گفت
 شیدا و غایب نمک اشیا را میانی از اصلاح حدیثان شیطان نیز من نخل علی شری نامیده می باشد
 که شخصه چنانکه در بارگشتی که وقت حضرت قبل از رجعت باز پیش بپیکر پیش از رجعت تا بهشت
 شدند با وصف پشته پشته در آن گردیدند و پشته گردیدند و سنی بپشت باز که فادو دار البوار که
 حدیث رواه الفرقان سن که لب علی مقداد علی و مقدره من النار طرفه ای که دایه الارض محافظه آنجا است که
 بر دیات جبابه و رفقه طعام بخور و بار بار با میرزا و نمان جمیع میکنند نیست حرفی از این اخص که شد
 حیوانات بلا سبالات برای جناب مرقوس بود و اصول معتبره خویش وقت رجعت نشان میدهند
 مثل روایات سلیم و مانند آن که هنوز از جسم اعیان مکتوم دستور میباشد پس اگر این اصول بهم نرسد
 بکتاب مجله ترجمه جبار و حق ایتقد حق حیات القلوب و روح بکن درینا که او نیز ضامن مالکات مایه پاره ایتقام می باشد
 و من در پاره رخسار ناپید آنرا که در گمان می اندام با نیمه جسد طایوسی و فادات طبرست و طویلی
 باقیست و من از آنم باید شنید که در کتاب بشارت و غیره که بشارت خیال و مبارکشان جلال با
 مخصوص بر میزدند که عمر دنیا است بر سال بر سال و دیگر است و هشتاد و هزار سال بر سال الله
 ایتنا عشر سالی که حضرت امیر و برادره خلافت ابلیس پنج سال در انتظار بود پس طول و عرض خلافت
 و جناب را هر قدر که بفرمانده بجایه خویش است ولیکن تحسیر هر کتب با امام منتظر را که وجودش
 سرای انتظار است و درین سال از آنکه بگویند ضابطه که تمام عمرش با چند هزار سال در انتظار و غیبت
 بگذرد و پس بهتر آنکه هر روز از غمش با صدقات الف سینه فادون قرار دهند چنانکه بعضی بی اختیار
 آن بودند از زبان یکی شاعر من کند و نه آنکه حضرت که بار بار و ده خاضع صاحب الامر گردانیدند و یکی
 شاعر که فیددنی بخیر ظاهر بگوید اول شریف است این حال امام منتظر شب روز باید که است عدل پیدا و اصل نور
 باید ایتنا جناب علم ملکوت یعنی حضرت محمد الزبانی که چهارده طبق زمین و آسمان برایشان روشن است
 چه عجب که این کتابها را مطالعه نموده باشند بعضی زیاده از این که تحسیر و تقریر مناسب بنام
 کل و آورده سدهای سوری و دستان بهشتی و فضل بندگان به آن حضرت اما می باشد و در دنیا
 بر معطله قرار میباید و در مثل پیرو برادره اتفاق نمیشوند و این بزرگان را در ظلمات تنگ نیستند
 و آیه که می آید که این ای که در این عالم در شان رسولان کف رسته و نوبت برای امام الامم ضابط
 فیکر و علی ما اهل الله عشر من الاعداد و من می آید و معتریات نهنگ کشیدند و باطنیان تمام می آمدند و در
 بخار از صفات نامیده شام و شیطان نمی نامند و بدیشت قیامی ناقصات نمی افتاد و در شکل نمی افتاد

[illegible]



بسم الله الرحمن الرحيم



المقالة الثامنة قال لفاضل المجتهد هداة الله تعالى السبيل الرشاد

وابن حجر عسقلانی نیزید را از جمله خلفائے اثنا عشری که در حدیث نبوی منصوص است
 نیست لابد که هر که بایزید مجاز به کند از جمله خارجیین خلفا بود و باشد انتہی بلفظہ قال المجیب الغیر المصیب ظاہر
 این حدیث در رنگ حدیث حضرت امیر است کہ در نوح البلاغہ وارد شدہ اعنی بعد بلائہ فلان کہ در تعین
 مصداق آن در میان شیعہ خیلی اختلاف و اضطراب بودہ و هر کس مطابق فهم و ادراک خود در توجیہ
 آن معنی گفته لکن تعداویزید و در خلفائی اثنا عشر مستلزم حقیقت خالفتش نزد شیخ ابن حجر نیست زیرا کہ خلفا
 اعلم از حق و باطل گرفتہ گمانی التصویق المار و تم مطلق الخلفائہ التي فیہا کمال و غیر لما مران من جملہ شیعیان
 بن معاویہ الزعمی و من ادعی الاستلزام فعلیہ البیان و علینا النسبۃ او ردہ بالبرہان علاوہ برین تفایر حکم
 در واقعی و کافی مر وے شدہ در باب الزام شیعہ بخو بن بن و جودہ کا و خواہ بود و جہاز ان مشکشف یکد و
 کہ شرک و کفر و ہم منافی خلافت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نیست بلکہ هر قدر کہ انکار توحید و سوا اعتقاد
 است باشد استحقاق و فعلیت خلافت باشدہ جناب خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وسلم زیادہ تر خواہ بود
 تفضیل این اجمال آنکہ صاحب وافی از امیر المؤمنین آورده کہ روزی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود
 کہ بار خدایا رحم کن بر خلفائی من گفتند یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خلفائی توجیہ کسان فرمود و چون
 آمد بعد از من و اماویش و سنت مراد ایت خواہند کرد و انتہی مضموئہ و بناظر کتب طائفہ شیعہ نیک میداند
 کہ زیدارہ و ہشامین و مومن الطاق در اصحاب ائمہ مشرہ اتفاق و در علم کلام و فقه و اصول و حدیث

و تفسیر در قدیمی شیعه کاشمش بن النجوم اندام زار و فقا احوال و طبعه سه هزاره و امام شافعی
 قاضی اصحاب ابی عبد الله کلیم و حال موافق و غیره و عموماً از تصریح فاضل سبزواری عیان میشود و بعد از
 اسامی بزرگان خود می نویسد که ایشان روسای شیعه در تقو حدیث و کلام بودند و گمانها تصنیف کردند
 و مسائل را جمع نموده و هر یکی از ایشان اتباع و شاگردان بسیار داشتند انتی و حال زار و بسبب سوء
 اعتقادش بکدی رسیده بود که امام صادق علیه السلام در یک مجلسی سب بار بر وی افست خدا و فرشته
 و حال دیگران از کتاب کافی که نزد شیعه بهتر از بیاض عثمانیت محملاً بایش نیکه که بشهادت تکفیر ائمه
 این روسای امامیه خدای تعالی را جسم یعنی ابعاد نموده اعتقاد میکردند و میگفتند که او تمل از بالا
 تا نازل شده و پرو باقی اجوف و خالی است و امید از استماع این عقاید زلفه بر ملاعن میکردند و نیز
 از انهامی جستند و ازین مقدمات بشکل اول بدی الی تبلیح ثابت میشود که خلافت راشد و پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم با شرک و کفر نزد امامیه جمع می تواند شد چه جای فسق و فجور اخذ حدیث از کلاب محطو
 و حدیث رجوع بعضی که ذکرش با امامیه نیز میاید یا آنکه نافع دیگران و کلمه حدیث کافی مفید مدعیان
 مخالفان نیست قول رجعت شناسانست کلا انما کلیه یوم قایلها و من و را اینم برنخ الی یوم میجئون
 محل جسم بذات مستقل و صورت بر حقیقه الحقایق و مجموع عالم را ذات خدا گفتن و اسفاش را بشکلا
 و اعلی ماروحانی و صمد قرار دادن و لفظ لعن و قتال را بتاویلات رکبیکه کامر شالیه الاشاره مایل است
 در معنی ابطال حقیقت ولایت و توثیق تعارض و من بخند و خند و هم خواهد بود و گاه جویدین کتاب
 اناس من المذکورین و ایضا در کتاب علل البشیر که مولف ان شیخ ابن بابویه قمی است که میگوید
 از صدق و در حق او استعمال می نمایند بر وایت فضیل از امام رضا علیه السلام آورده فان قبل کم لا یجوز
 لیکون فی الارض امامانی وقت واحد و اکثر من ذلک قبل لعل منها ان الواحد لا یتکلف فعله و تدبیره
 و الا شین لا یتفق فعلها و تدبیرها و ذلک اعالم تجد اثین الی مختلفی العلم و الاراده فاذا کان اثین کم
 بمها دار و انما کان کلاهما مقترض الطاعه لم یکن احدهما اول الطاعه من صاحبه و کان یکون فی
 ذلک اختلاف الخلق و التشاجر و الفساد ثم لا یكون احد مطیعاً لاحد بها الا و هو عاص لا خیر فی المعصیه
 لابل الارض ثم لا یكون مع ذلک اسهل الی الطاعه و الامان و یکونون انما التوانی ذلک من قبل
 الصانع و الذی قضی لهم باب الاختلاف و سبب التشاجر اذا مرهم باختلاف المتکلفین انتی بلقطه
 و ازین تعلیل امامت مامون را بعض دیگر عبا سیه که هم جنب و دوش بردوش او باشد لازم می
 چه سوال از امامت منغلین با وجود امام رضا تواند بود و الا در بطلان آن بقدران عصمت تسک
 بالبتی فرمود و ترتیت انقدمات که نه مطابق واقع است و نه مخالفین بان قائل اند چه مصرنی داشته
 باشد اما بطلان مقدمه اوله نزد مخالفین قوی الی بیان عن البیان فان الغایه الاجتهاد و هو

علمایان مدینه اندک اندک میان خود جدائی آملی و مال المحی را نقصارت تازه و صحبت بی اندازه خواندند
 اتسی کلاس **قول** ظاهر ۱۱. حدیث در رنگ حدیث حضرت امیر است که در پنج البلاعت دار شدند
 اعنی بلا و فناء **قول** کلام معجز نظام که در پنج البلاعت واقع است بنابر تفسیر قطب الدین
 لوندی مراد از لفظ فناء که در این واقع شده شخصی از نصاری بود و بعضی تفسیر آن بمرکز ده اند بر سر
 تفسیر معنی حدیث درست است و مطابق مذکور فرقه حقه است زیرا که انجیل و لیل حقیقت آنها نیست
 آینه بی بی که در کلام جناب سیدنا م بشارت مغفرت برای غازیان روم که رئیس آنها نیز بود و
 در حق خلقا شیخی عباس رعایت آن بذا لا مراد و وصل الی بنی العباس لا یخرج عنهم حتی یسلو
 الی عیسی بن مریم و الی مهدی منقول گردیده و روایت یحیی بن یحیی و کلمه صالح لا یوجد تلمذ از زبان صد
 بیان امر ع صحابه سابق مذکور گردید و سیوطی از تافع در حق عبدالملک بن مروان نقل کرده قال تافع
 لقد رأیت المدینه و بابها سات اشبهت المدینه و لا افقه و لا انک لا اقر الکتاب الله من عبدالملک بن
 مروان و نیز در کتاب مذکور مسطور است قال ابو الزناد ففتا المدینه سعید بن العاص عبدالملک بن
 مروان و عوده بن الریه و قبیضه بن ذویب و نیز در همان کتاب مذکور است قال ابن عمر و ولدنا لثنا
 و ولد مروان ابو قال عباد بن العباس قبل لابن عمر انکم عثمرا شیخ قریش بوشاک ان تیفرضوا فمنا
 امیدکم فقال ان مروان ابن ارقم فافا سالوه و از بن روایت مستفاد میشود که بن عمر عبدالملک او علم
 و ورع محافل خود و یکا شیخ قریش میدانست و از تقسیم احادیث روح خلقا شیخی نبی امیه و بنی
 عباس بسیار وار داشته پس اگر روح غیر مستند حقیقت خلافت او باشد خلافت نبی امیه و بنی جبلی
 نیز ثابت خواهد شد علما و انکه لفظ فناء نیز دلالت بر کما یه و تعرض نسبت بانکس دارد و همچنین
 لفظ قیل العیوب صریح است در اثبات عیوب برای و و انجیل و انجیل و الاضافه دیگران مثل
 عثمان و غیره رجحانی داشته و الاضربیه باقی ماند لفظ اقام السنه و ذهب نقی الثوب پس جناب الفای
 مدحیه برای متوکل و غیره هم نوشته اند چنانچه در تاریخ الخلفاء مذکور است جلس ابو بکر بن ابی شیبه
 فی جامع الرضا فاجتمع له من ثلثین الف نفس و جلس اخوة عثمان فی جامع المستور فاجتمع الیه الف
 خروج ثلثین الف نفس و فخر و عا و الخلق للمتوکل و بالغوا فی الثنا و التظیم لکم حتی قال قائلکم الخلفاء ابو بکر
 الصدیق فی قبایل الروه و عمر بن عبدالعزیز ر و المظالم و المتوکل لای احیا السنه و امامه التهجیم
 اتسی و عدم رضای آنحضرت بر خلافت خلفای ثلثه سابق از کتاب ایست مذکور شد و خطبه ششگانه بنابر
 تصریح ابن اثیر و غیره و اباده و فاضل کمران و غیره هم کلام آنحضرت دلاله صریح بر غاصب بودن
 ثلثه دارد و دران کلام احتمال تفسیر غیر متطرق است و ما در بی مقام از حضرت اهل سنت سوال می نمایم
 انکه و شما حدیقه دوم الله که نزل علی راته الکتاب افضل است یا جناب امیر و شما دات ان لا تانی

خود بدو پس انکار بج قابل الحاق و قرح است و نایا ظاهر حضرت مفتی کلام ابن حجر عسقلانی را که مستقر
 در استفتای سابق بان اشارت کرده بود و ملاحظه فرموده اند و الا چنین توجه غیر وجه و تاویل بر یک است که از پیشتر
 تا قبل القول بمالارضی به بنائلمه است نمیکردند فی تاریخ الحلقه امثال قاضی عیاض و لعل المراد بالام
 عشر فی بنده الاحادیث و ما مشایخ ما انهم کونون فی معجزه الخلفه و قوه الاسلام و استقامه امره
 و الاجتماع علی من یتقوم بالخلفه و قد وجه بنائلمه اجتماع علیه الناس الی ان اضطراب امر بنی امیه و
 بنیم الفقه الی الید بن زید لما صلحت نعم له ان قامت الدوله العباسیه قال شیخ الاسلام ابن
 سنی شرح البخاری کلام القاضی عیاض حسن ما قبل فی الحديث و ارجحه لتاییده بقوله فی بعض
 طرق الحديث کلمه کتب علی الناس فی الصلاح ذلک ان المراد بالاجتماع التقیاء و هم للبیعة و الذی وقع
 ان الناس اجتمعوا علی سبک بکر بن اشرم ثم عثمان ثم علی الی ان وقع امر الحکیم بن صفین فیتسمی معاویه
 یومنه بالخلفه ثم اجتمع الناس علی معاویه عند صلح الحسن ثم اجتمعوا علی ولده زید و لم یتطعم الحکیمین علی الاسلام
 امر بن عمر و قبل ذلک انهم لامات زید و وقع الاختلاف الی ان اجتمعوا علی عبدالملک بن مروان بعد قبل
 ابن الزبیر ثم اجتمعوا علی ولاده الامار اقبلید ثم سلیمان ثم زید ثم هشام و تحلل بن سلیمان و زید بن عیینه
 فو لا یسبغ بعد الحاقه فی الراشدين و الناس فی عشره الولید بن زید بن عبدالملک اجتماع الناس علیه
 نامات حیه هشام فو له خوارج سنین ثم قاسوا علیه فقتلوه فان شترت الفتن و تغيرت الاحوال من
 یومئذ و لم یقیق ان اجتماع الناس علی خلیفه بعد ذلک سبقتی بوضع الحجة و این کلام ابن حجر عسقلانی نصرت
 برائتمه معاویه و زید را در سلسله خلفای دوازده گانه مثل خلفای راشدین منسلک منطوق من سلسله
 اگر احادیث مذکور عارضه عملی باشد قرح در مع خلفای راشدین هم لازم خواهد آمد و اما التایید
 هر گاه حضرت مفتی زید را نظر امرای دوازده گانه منظم فرموده و جاوده افتقار سلاطین بادین
 و این حجر عسقلانی محمود و انیس قطع نظر از دلالت روایات مذکور بر مع شاعت بر و عدم آن اجتماع
 چنانکه در ان اخبار مذکور گردید و مثل عزت و مناعت و قوت اسلام و صلاح و استقامت امور است
 و مانند آن لابد که در زمان خلفای شاعتی که از انجمله زید بن معاویه است یافته شود و در زمان زید امریکه
 باعث شوکت و شاعت دین اسلام بر مذاق حضرت پرست تو اند بود و غیر از مع که بر بلا و قتل چگونگی
 سبب یا با ولاد او اقربا و سبب حرم محرم آن قتل یوقوع بی پیوسته چه مع که در قتل و فساد شد
 زعم بل سنت باعث دین اسلام بود و فاحشه الامر فی مع که لطیف پس و فیکه قتلش باعث عزت و مناعت
 اسلام باشد چگونه شمسیدش خواند و قتل او را شهادت حقیقه دانند و ان بذلک الجامع بین الضدین قول
 بالمتناقضین  علامه برین تقدیر آنچه در روانی و کافی مرده شده در باب ارام شیعہ نجبرین
 و وجه کافی و دانی خواهد بود و ان  بحکم که چرا این قدر تعجب شدت منیده چرا کتاب الهی

که از اهل بیت یا خاندانی لقب نموده و جمع کرده که میفرماید **کتاب الامامین** پس مبتدأ است که بخلاف تمام خلق فائز شود و از نسب فریقین دست بردارد و معلوم نیست که با وجود این ایت چه از ابو جبر و ابوالعباس و غیره و هر فاسق و کافر را خلیفه نماید و گاهی باشد که اطاعت او و گاهی بشروط عدالت می رسد و از آنجا که کلام در خلافت یعنی ریاست عامه زعامت کبری است و تمییز غیر تمییز هر جا که لفظ خلیفه می بینیم یعنی آن سروده قیاس مع اشبه و مجتهد می کند و معلوم است که اجاری از فریقین یعنی مجتهد و غیره روایت حدیث را خلیفه نمیداند اما ایمانیکه بعضی ثالث زمره و غیره نموده و دیگر بواجب تفصیل آن در صواریف الالکیات و زمره اثنا عشریه مذکور است در تحقیق اخبار نوشته مشهور که و در ولعن برای بعضی روایت و هنگام فساد و فتنه و انهدالالت بر سوسی حال شایسته است و در هر ظاهر است که هرگاه این جناب سالک بکلام معجز نظام لعن الله من شجاعت عنه در خلافت مصطلح است تا حدیثی که بنیامین امام در خلافت غیر مصطلح روایت چه چیز خواهد کرد و بر این منوال است آنحضرت بر عاوییه که سابق مذکور شد معذرا احتمال تقید در روایات مثالب روایت بنا بر حیثیات آنها از اعدا متطرق است و مثل فیهی از آن نقل کرده حیث قال فی المیزان حینما ابویحیی بن ابی سعید حذیثا سید بن منصور بن السماک قال حججت فلقیته زمره بن اعین بالقائوسیه فقال ان الی الیک حایة و عظمای فقلت ما هی فقال اذ انقیت جعفر بن محمد اقراسی السلام و اسئله ان یخبرنی ان من اهل البیت فاکتلت ذلک علیه فقال لی: اعلم ذلک و لم یزل لی حتی اجبته فلما انقیت جعفر بن محمد اخبرنی بالذکر کان منه فقال یوم من اهل النار فلما حبت لغیثی زمره فاجریه فقال لی: الی الیک فقال کان ذلک من حجاب النوره قامت ما جاب النوره قال علی ملک بالقیه انتی لیس روایات مثالب از وجه روایات مناقب که در آنها احتمال تقیید بسبب عدم خوف بلام نیست و معارضه با جماع فرقه حقه است ساقط و از منزل قبول باطل خواهد شد و ایضا این قول شریف بیان ماند که گفته شود بمقتدا حدیث علما امتی کانیان بنی اسماعیل جماعت روایت اهل سنت که بعضی از صحابه و بعضی از تابعین و متبع تابعین بوده اند برابر انبیا بودند پس مثل معاویه و کسب و جمعی برابر حضرت موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام خواهد بود و حال کفر معاویه و سابقین نیز تحریر آمده و حال کسب و غیره از مخرج المذهب تحریر نموده و قال فیهم المثل که خشویه کفر و کسب و انهمی قالوا جسم کالاجسام من هم و دم و له الاعضاء و الجوارح و يجوز علیه الملامه و المصاحفه و المعانقه للخصمین الذین یزورونه فی الدنیا و یزورونهم انتی بلکه در نجابت علامه تقی از آنی که در شرح عقائد نفسیه نوشته ظاهر میشود که اکثر شیعیان اهل سنت مجسم بودند حیث قال اکثر الخیصم هم الظاهر یون المطیعون لظواهر الکتاب انسته و اکثرهم المحذون و لای بن تمیذ ابی العباس احمد و اصحابه میل عظیم الی اثبات ائمه و مبایعته فی القدرج فی انفسه مایه است

فی بعض قصایف انما فرق عند بدیهه العقل ان لوقد موجود و مدوم و مدین ان لبقال طلبیه فی جمیع الامکنه فلم
 اجد و نسبت المنانین الی التعلل و پس لا جرم اختراعات از کتاب مظهر اهل محله مجیب خواهد بود
 نه علمای فقه حقه اما آنچه نوشته که حدیث رجوع آنها با ما میهنی زید بدان کلام محل است که بخل حسین
 نمیزد و تا ویلات کلام رواه که بعضی علمای ما نموده اند مشایه و محامل است تا ویلات آیات و ابیات
 و اله بجزئی است که غیر از این علمای است نمودن دلیل که کسر از فیه بگوید که این تا ویلات مفید نیست و در بعضی ابطال
 ولایت و توشیح نصاری و من بجزیه است البته فاضل مجیب جواب با صواب بر آنها بجز خواهد نمود و بخواهد
 بعینه قوله علاوه در کتاب بل الشریع که سولف آن شیخ ابن بابویه قبی است که صغیر مبالغه از صغیر
قول و لقب صدوق بنا بر مبالغه چه جای استغراب است اگر استغراب است در صحت خطاب صریح
 است نسبت بقبال ان لشیطان النیر بنی با وجود نبوت کذب از تصحیح مسلم و غیره و با وصف حدیث صحیح
 متفق علیه الصدوق بنی نامش خلیل موسی آل فرعون و حبیب النجار صاحب آل یس و علی بن ابیطالب
 با بخله این افاده جدید که از قلم مجیب چکید و کشف حال و قال او نموده زیرا که سوال مسائل و تخریج
 از نسب عدم اجتماع و امام واجب الاطاعت در زمان واحد واقع شده و آنحضرت در جواب او
 فرموده که فعل و تدبیر یک شخص مختلف نمیشد و فعل و تدبیر دو کس مختلف میشود پس اگر یک کلف ما مور
 باطاعت دو امام فی وقت واحد باشد محال لازم آمد و بخواهد عین صواب است و آنچه مجیب توهم نموده
 که سوال از امامت متنبیین واقع شده و دعوی بلا دلیل است و فقه کا تا کلاما مفسر متنبی الطاعه صحیح
 ابی الزان اما آنچه نوشته که مقدمه اولی نه مطلق واقع است و نه مخالفین قائل بان توهمی بیش نیست
 زیرا که اختلاف مجتهد واحد در مسئله واحد فی وقت واحد ممکن نیست اما اختلاف او در اوقات
 متعدد و پس چون حکم الی بنا بر عموم اهل سنت باطاعت مادی الیه الاجتهاد واقع شده هر دو قول
 موافق فعل و تدبیر مجتهد خواهد بود و با اختلاف فتوی اختلاف فعل و تدبیر مجتهد لازم نخواهد آمد لان
 فعلا نه مواثبات المسائل الشرعیة عن اولها التفصیل بختلاف انیکه و مجتهد فی وقت واحد و
 الاطاعت بان نتیجه و در صورت اگر اختلاف فی میان مجتهدین در مسئله واحد واقع شود لازم آید
 که مقلد تقیضین را اختیار نماید یا نمی بانی که بر علم اهل سنت جناب سید الوصیین و فضل الاولین و
 و طایفه این طایفه هر دو مجتهد بودند و مسئله واحد که بران حرب شدید واقع گردیده اختلاف فتوی
 پس اگر یک کلف ما مور باطاعت هر دو مجتهدی بود چگونه اطاعت ایشان نمی نمود و اینجاست که علمای
 اهل سنت برای معاویه را خطا میداند و برای جناب ولایت مایه اصواب اما آنچه نوشته که این جواب
 واضح نیز نیست لان دایا لمامورین باطاعت الحق ان یکو اساکا لشی و الاخر بخلافه و الثالث
 بانما الفمائل پس آن نیز ناشی از عدم فهم امام جناب امام همام است فان اختلاف احکام کما

صلی اللہ علیہ وسلم ہذا مانتی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تھیں جو اسی کے لئے مصلحت رکھتا تھا۔
 ولایا کتاب فیہ وہ سوال کیا کہ میں نے قتل کیا ہے کیا یہ ہے جس پر سزا ہے در میان ہر دو پہلوئی میں علم بسیار ہے
 است و اشارہ کرد و اطراف شکم مبارک چہ دو پہلو سے خود و فرمود کہ این جادو ان علم است و این اعجاب
 رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم است و این است انچه جناب رسالت مبارکم اخبرایندہ مثل خورائیدن پرندگان
 جو جیہا سے خود را پس موافق تعریف ابن محجب ناواقف تو ان گفت کہ شکم جناب امیر علیہ السلام
 جادو ان خورد و شکم مبارک جناب رسالت مبارک جادو ان بزرگ بود و تو علم داغ است نہ جو انج و بطین
 پس چرا انحضرت اشارہ بطرف جوارح و بطین خود نمود و فرمود ہینا علما جادو چرا انحضرت کہ دفعہ عرب
 بود و لفظ زرق را کہ معنی خورشید دادن مرغ چو زہ را بدیا است کافی الصراح و غیرہ و حق خود جناب
 رسالت مبارک صلی اللہ علیہ وسلم استعمال نمودہ و نیز در ہمان کتاب مذکور است و عن علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ قال قلت
 یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اوصنی قال صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قلت ربی اللہ ثم استقم قال کر
 وجہ قلت ربی اللہ ما تو جفتی اللہ اللہ علیہ وسلم و الیک اذنت فقال لک العلم بالسنن اشد شربا لک
 شربا و نہایت شمار و اہل لفظ اولیئم نے تالیہ انعتی پس محجب انصاف غاید کہ علم عبارت از ادراک
 یا اذکار و آب و غیرہ مشروبات و شربیات جو معنی دارد و سیکہ زیادہ تر شرب آن نماید باعث ارتفاع
 بطین او خواہد شد یا نہ ظاہر انجیب غیر نصیب او پردہ اعتراض پیش بیان اعتراض بر جناب امیر جناب
 رسالت مبارک صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و خورشید از اسلام منظور است و لفظ چہنم تعالوت و کلام
 عام نیز بسیار واضح شدہ الا فی ذہبی کہ بسیار ہی از علمای اہل سنت و مرجع اکابر خود و لفظ عالی کتب
 استعمال نمودہ اند و ربطت تمام محجب بتوان گفت کہ ارتفاع کتب بسیار کثرت علم امر است کہ
 سامعین را از کثرت شامدہ پشت و توان سیکہ از انجی ارتقاء و تلو کتب جناب رسالت مبارک قیاس
 باید کرد کہ وجہ مقدار انرا باید بود و عجب تر آنکہ ہر گاہ دفاع کہ نقل خواہد است از کثرت علم مرتفع
 تیشو و ارتفاع کتب از کثرت علم چہ معنی داشته باشد و این خبر کی در صواعق از وی روایت کردہ
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما یتعلم العلم و ابو بکر رضی اللہ عنہ اسما و کثر خطا بہا و علمان
 تقصا و علی بابا و این روایت بنا بر عموم محجب ثابت تیشو کہ لوازم سقف از قسم خوب و خشن و خشن
 انبی در خلیفہ ثالث ہم موجود باشد و همچنین لازم می آید کہ لوازم اساس و خلیفہ اول و لوازم دیوار
 از قسم خشت مکمل و اکاب و خلیفہ ثانی موجود باشد و عجب تر آنکہ با وجود جمع کردن لوازم بیت در مدینہ
 فکیر و بیت الخلا درین بیت موضوع نمودہ اند کہ ابو بکر رضی اللہ عنہ را کہ از عظمای
 محدثین است بدر و این مکان و معاویہ بیت الخلا فرامید انداز نسبت می بود و یقین است
 کہ اگر دلیلی با فردوس برین برود و با بر زمین آید و حجت مقررے نماید در تاذیل ابن روایت فکیر

مخالفت نرید و در زیر کشته شتانی و این عبارت تصریح نموده که الا امام الحق الذی انقذت الجماعة عنده
 و از عبارت سیوطی اجماع مسلمین و اتفاق جماعت بر بیعت نرید ظاهر گردید پس بنا بر مذاق ابل
 لاجرم مجابا و مستعدا این پنج شهرستانی نوشته خواهد بود و لفظ کذا که از کتب جمعی و دلائل
 با وجود اختلاف از عبارت ابن مالکی و اول خارجی فی الاسلام که مدلول احادیث صحیح سنیان است
 تحریر نموده و بظاهر اشاره است بطرف اینکه مراد از کذا و کذا صحیح بخاری واقع شده کاذب و عاود
 و مخاین است که فی صحیح مسلم و بدل علیه چه او و الله لعلیم انه با درستی الخ و آنچه نوشته که استیصال این
 استلال از سابق و لاحق ظاهر است پس بر مانی ظاهر و با بر است که سابق و لاحق عبارات و
 اول سنت دلالت بر خلافت نرید دارد اما آنچه نوشته که علای مذنب شیعه و حمایت مختار با وجود
 روایات ذامیم و تبلیح او کوی کرده اند پس ناشی از عدم اطلاع او بر کتب و اقوال فرقه حقه است زیرا که
 احادیث و در حق مختار مختلف وارد شده بعضی آنها دلالت بر مرجع و حسن عقیدت مختار دارد و بعضی نسبت
 و سومی عقیده تشرف ظاهر و بعضی علای با احادیث هیچ را بر روایت بدعت نفعیه بها و کبر او ترجیح داد و نام
 و بعضی بالعکس و بعضی توقف نموده اند پس و ان اثبات اینکه روایات مرجع مختار در کتب شیعه مذکور است
 بلکه محجب بجای نخواهد رسید لیکن با اتفاق فرقه حقه کسی مختار را امام بحق و از جمله خلفای اثنا عشر
 ندانسته و کسی را با کبر شیعه کشیده و مقتضی را از اعظم عذر باشد کرده پس قیاس حال مختار بر حال نرید
 قیاس مع الفارق است طرفه اینکه این تحریر مقدمه شرح صحیح بخاری نوشته که ابو الطیفیل صحابی جلیل
 القدر نشان بر در مختار بر و حدیث قال قلت لاسا ابو محمد بن حازم و منعت احادیث ابی الطیفیل و قال
 لیکن صاحب رایت المختار الکتاب اما ابو الطیفیل صحابی لاشک و لا یؤثر فی کلام اهل سنتی پس معلوم شد
 که با وجود ثبوت کفر شخصیکه مدعی نبوت کاذب باشد چنین صحابی جلیل القدر را انسان به دلرے و حمایت
 مختار اقتضای نموده و بدقت حدیث سنیان اصحابی که انجوم با هم اقتدیم تبیین هر اگر شیعیان با اقتدا با ابو الطیفیل
 نموده حسن ظن از مختار و حمایت او نمایند چگونه محل طعن خواهد شد و سابقین بر تحریر آمد که مضرب کس
 و غیره ترخیص نموده و در رواج صحیح بخاری و غیره صحاح داخل اند و عمر سعد که رئیس لشکر شقاوت
 اثر و قاتلین اگر از خویشاوندان نبوی و بنا بر تصریح علای اهل سنت را وی حدیث وثقه بود و چنانچه در وثقه
 الکمال گفته ذکره محمد بن سعد فی اللطیفه الثانیة من اهل الکوفة و قال احمد بن عبد الله المصلی کان یؤثر
 عن ابيه احادیث و روی الناس عنه و هو الذی قتل الحسین و هو تابعی ثقة اتقی و عمران بن عطفان
 از جمله خوارج بود و در مرجع این لمجم نموده و معذرات و ایات ان ملعون را بخاری و صحیح خود و معذرت
 ساخته چنانچه عینی در شرح صحیح بخاری بان تصریح نموده و ابو داود و سنائی از فضیلت ربیبی
 که رئیس و سرکرده پیادای لشکر ابن زیاد و قاتلین فرزند سید امجاد بود و روایت کرد و آنچه چنانکه

و تقریب مذکور است نسبت بفتح اوله و الموحده ثم مثله ابن ابی القیس الیربوع ابو عبد القدوس الکوفی
 محصر کان مودب شجاع ثم اسلم ثم کان بمن امان عثمان ثم صحبت علیاً ثم صار من الخوارج علیه ثم کان
 ثم قتل الحسین رضی الله عنه ثم ولی شرط الکوفه ثم حصر قیل المختار و مات بالکوفه من جد و الثمانین
 اخرج له ابو داود و النسائی بس هرگاه محدثین اهل سنت در حایت خوارج و محبسه و قاتلین سید شایب
 اهل الحنفیه هرگز نمی نگردند اند اگر کسی از علمای شیعه مرج مختار نظر با حادیت داله او نماید چگونه محل طعن
 خواهد بود بلی بمقتضای الاناثیر شیخ با فیه انیمه عناد و عنادت از مختار غیر از نیکه او قاتل فاطمان فرزند
 رسول بود و بی وجهی ندارد و **قول** عجب است از جناب مخاطب بود فی جامع علوم عقلیه و نقلیه
 مجتهد امامیکه در عبارت مل و کل غور و تامل بکار نمی برند **اقول** بغا و الم و یقیس علیه نفسی سبب
 نهایت نافرمانی و سفاهت اس و عدم غور و سوسی دیگران می نماید آنچه گفته که در خارج بود شخص
 خروج بر امام بر حق با کفار لیا قمش معتبر است ایس قید انکار لیا قمت در عبارت مل و کل اصلاً بکار
 نیست بلکه خودش قید را اضافه کرده و غرضش آنکه عایشه و معاویه را که خروج بر امام بحق نمودند و اند
 از خوارج خارج از این خیال محال است چه هرگاه آنها جناب امیر علیه السلام را منسوب بجای تبه خوارج
 یعنی الله عنه بلکه شریک خون میدانند پس لا قیل که سلب عدالت از انجناب می نمودند و ان مستذم
 انکار لیا قمت امامت است علی زعم المحب و حقیقت خلافت یزید نزد خلیفه ناده و مسائرا اهل بیت
 که صحاب کبار و تابعین عالی مقدار بودند مثل حقیقت خلافت پدرش با جماع شامیان نابکار و کوفیان
 نامتوین ثابت است و ادعای شیعه خاص برای اهل سنت که از قدما می آنها بعضی بسبب فراط احتیاط
 از نسبت رکاب سعادت اسباب و الایتاب محروم مانده و بعضی نکست بیعت نموده محاربه بان
 حضرت نمودند و بعضی بعد وقوع تحکیم سعادت معیب انحضرت ترک نمود و با و طمان خود روایت
 و متاخرین آنها محاربه بر نفس رسول را بحیله اجتناب و مورد ثواب الارباب اند و کسیکه بالای منبر سب
 انحضرت نمودند باید نموده و او را محاط بطلب بخطاب خال المومنین سازند و معاندین انحضرت صلی الله
 علیه و سلم و قاتلین سید شایب اهل جنت را راوی حدیث و تفعه دانند قسم بر جان انصاف است
 سبحان الله چنین اشخاص شیعه باشند و کسانیکه انحضرت را اوصی بلا فضل میدانند و محاربه بر انحضرت
 مکفر می نمایند شیعه خاص نباشند ان هالشیعی عجائب و آنچه نوشته که اهل حل و عقد بر اجماع
 نموده باشند پس جواب آن از عبارت سیوطی و غیره در ماسبق ظاهر گردید و آنچه نوشته
 که خرج بر تابعین و قتی مستذم شناع است که از تابعین اهل با جسان نباشند پس قطع
 نظر از انکه اطلاق این لفظ بر محسنین تابعین محتاج بدلیل است لان الظاهر شهروه الجمع التام
 میگوید که بعد استخلاف خال المومنین و مجتهد المسلمین که اعدل صحابه منصوص اختلاف بود و بعد

ثابت کرده که فاروق با قامت سنت سینه سید المرسلین پر دانسته و باز آن جهت انتظام عالم ساخته بنیاد
 تمامی نظام عالم را او که روضه بنا بر خشک مانی و خیره سری تهریه میکرد و با حداثت و بدایع و تبدیل و ترمیم
 اولاد می زدند و هم تخت و انتظار می داشتند و حقیقت خلاف نقش باقی نماند و در اینجا نکته ایست و دقیق و آن
 اینکه عباسی امام سیزدهم و چهاردهم و پنجاهم و آن اقراری نماید که هر چه در هیچ بابا ساخت گرد آورده اند اجسامه و غیره
 است پس بیکر لالت بگویند عیان شد که جماع شیعیه بر او صاف عشره فاروق منعقد است و هرگاه
 ظاهر کتاب مستطاب موبد این اوصاف است زیرا که بخلاف ایمان مهاجرین و انصار ناطق است
 و این اوصاف را کامل العبادیه سازد و حضرت ائمه بروفق عباد اول بجا را نشان داده اند که برین قیاس
 احادیث ما را قبول کنید و نیز بر در و دیوار زبیدی این حدیث را بر سر و چشم نهادیم و معارف را که
 خلاف کتاب است بگردان شیطان الطاف دادیم و بنوع ما قبل بیت از قرآن سخر از بدو
 استخوان پیش نشکان انداختیم و چه جای آنکه در خانه سادسه انیم بهای تحقیق رسیده که حضرت خیر
 صلی الله علیه و سلم خلافت فاروقیه بلکه خلافت همه خلفائی را شنیدین افتخار فرموده اند که ما ستر
 و مسکین کا ملین و امامت المؤمنین بشارتها بجا افتاد این بزرگان داده اند که ما ستر فاسمه بعد از
 پس از تحقیق و دیگر زیادت شیعیه شیعیه اثری و میان نماند که لا و قد قال الایمه و احادیث و احادیث و احادیث
 و قاصد بجا قاعده و او را الصدوق الایوب و الفصول فی علته و اما هم الا عظم فی تالیفات مشتمله
 ان امام الایمه مدعا الحاق علی امامته و ما صرح بنصوص خلافت کایت و مهم و بسیم علی روس المنابر
 فاعقبوا و ای اولی البصائر و این کتاب باید دانستی که نموده میگویی که اقرار عقلی بر حضرت خویش حجت است
 بر منفعت لاجرم باین حجت هم حکم توان کرد که هر چند قطب الاقطاب امامیه زمین را با آسمان و در نزد
 و قلوب خویش را با آتش فکر سوز زسی ایشان بجای نمیرسد و بیچ شمرده نمی بخشند و در اینجا برای
 بیان مزید دلائی روضه تقریرات بسیار است حرفی از آن باید شنید که سلنا قول قطب الاقطاب بیکر
 اگر حضرت مرقنوی بیکر این اوصاف ماه نفس الامری رفته ثابت شد و قیامت زعامت کبری را
 شخصی محول الاسم و الهی لاجرم باید سلسله امامت بلا فصل را از و شروع کردن و هرگاه غیبت
 امامت مرقنوی و جناب شریف نبوی علی مانی الاحقاق خل خرفشار قوم و ما راست پس انصار
 و جناب سر و کائنات ای سبوع در بلو و چنانچه ابوبکر علیه السلام رئیس الما جریین بعد از وفات
 سید النبیین و این بدان ماند که جراح انصاری با ظاهرا جلوه روضه مورد اعطی و معذوق و اتفه
 است و اینجا هم موصوف بدین صفات شخصی دیگر است از انصار حکم صحت و استقامت اجنانه
 ابوبکر صدیق علیه السلام حضرت مرقنوی پس نتیجه این مساعی مشکو بهین است که روضه باباک
 بجای عدوت خلفای نبی خود را پاک بریزند و اگر معاذ الله حضرت شیر خد بر اصول روضه و احادیث

شاعری دادند البته وثوق خود را خود بر هر نزدیکی از ایشان منجمع البیان بجای عبارت انشاء الله تعالی
 من بعد خفی نماید که هر کسی از عقلا در چارموجیه حیرت مبتلاست که هرگاه حکم بجهت دم داراقت
 سنت و اناله بدعت و دیگر نقیه اوصاف جمیله خلقا که جناب مرتضوی طرب اللسان بدان
 شدند و لایق بحقیقت خلافت ندارند پس معلوم نیست که حدیثی را مجتهدین رخصه چگونه درباره امامت
 جناب مرتضوی تقریر خواهند کرد و چنان بعضی از انصوص را بر منقبت و بحیث حضرت شیر علی بن ابی طالب
 خواهند گردانید و تا کمال مثل سایر مدعی مسست و لواحه حیت را بر خویش خواهند چسبانید پس بایستی حدیث
 طبر و هواست و معارضات آن درباره اجمیت صدیق و کتب علامت و حدیث بخشیه سانه
 و حدیث موالات خود مشتمله است بنص التمار نزد مدعیین مزید و لایق اهل سنت انظار کما فی التصلو
 المجلسی مثل الخیار و حدیث منزلت بمترکه لو کان بعد منی الکان عمر بن الخطاب کما انص علیها لکان
 فی خلاصه منج الصادقین فانظر و معاشر المسلمین فکیف که ثمانینی علم الروی در شانی رد من
 و شوستری در احقاق الباطل و مجلسی در بکار بذیل لعن و تحصر صریح میگوند آنچه بران دلالت
 دارد که امور خلافت امیرنا از حیثات بشیر و ذریه ناقض بود و خواسته بودند که بحیثه نامیر ساسه
 اعدا از منینه بیرون گردانند و مورد حدیث عذیر را بر سر نشانند که ما شیعی انشاء الله تعالی فی فصل
 علامه چون روسای اهل نفاق را بداند مرتبه ستودند و فلان بنی بمنزله السبع الی اخره چنانچه فی
 نجوین طرق و مقاله ساد سده کشت در میان مناقب و حقیقت خلافت مرتضوی کما وثوق
 ماند و گریه داری که برادران حضرت یوسف چون یکبار در روضه گفتند کلمات صادقه نشان بشیر
 قرانی نزد حضرت یعقوب علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام بگوید سر زید تکلیف که انتخاب چون
 از ابو بکر و عمر باوصف چنان بودند نشان می ترسید از تنجیاحت حضرت مرتضی مورد اشارت
 لافتی زیاد و ترسیده بلکه مانند بید بر خود دزیده باشند که روزی که خندق چون ضربت بشیر از
 بر عمر عید و رسیدا که حضرت جبرئیل علیه السلام بفرمان رب جلیل شهید خود را فرست میکند
 و ذوالفقار حیره را که راجل کاه زمین می شکافت چنانچه در روایات شیعه مصرح است بعضی
 این قصه را بتطویل تمام ایراد کرده اند احترا العباد و نظریات مختصرا بر چندی را سطر اقتصار میکنم تا گوش
 دل باید شنید و بی نده پس خدارا از انصاف بیگانه مشو و در مباحث کلامیه کو و کورانده مر که بر سر
 و خوشامد گردن از چنین شجاعی باید که کوه الوند از نعره اول و زو یا خوف از ان بدولان شاید که بار بار
 در معرکه فرار از ایشان سرزد و چنانچه رخصه انصاف دشمن و کتب کلامیه بمنزله تکبیه کلام برجا
 گویند و شرمی کلینی و ترجمه علل الشریع هم بران اول دلیل است قول لا چنانچه روایات
 بر معرکه خلفای نبی امیه و بنی عباس دلیل حقیقت انهنایت اقول امید و ایم که آن روایات

که دلالت بر مدح خلفای بنی امیه و عباسیه دارد و نص در نیکو عبادت و از حضرت حصوین بدرجه
 او استغفار نماید و در کویک ایدال کفره و قلدر بنی عباسی بنی امیه در صندوق شیخ صدوق و ابنان
 حارثی معلم الملکوت و کشکول شیوخ هنوز نگاه میدارند و در معرکه میان بنی ارند و کربلا حن نشانی
 اما آنچه در مقاله سابق بعضی از عبارات بنی سر و باد مدح غازیان و یار قیصر بر دفتر آورده جوابش بطوریکه
 داشته که اگر مجتهد آب در حشیم دارد کلامی ازین و آن حریف زبان ندارد **قول** یعنی بنی الحارثی
 خوب بنم و هنوز دامن ازین کار بر نمی چینم با و صفیکه جواب دندان شکن بلکه شکننده رک کردن و
 سادسه نوشتن اگر حوصله تحریر تقریر دارم در نقص معارضه ان تمامی هست خویش بلکه تمامه هم توانی
 و سابقین هم بر کارم مع ذلک هیچ عاقلی تن برضاند که کلام او متناقض باشد چه جای حضرت
 سید المرسلین صلی الله علیه و سلم که هم یزید شقی را مبدل دین دانند و هم ببح اولب مبارک
 و روایات محدثین که دلالت بر کمال مذمت یزید دارد و در احادیث واقع است در مجلد اول گذشت
قول و در حق خلفای بنی عباس **اه اقول** از خدای عز و جل باید ترسید مدح خلفای عباسیه
 و بر مقام کجاست و اینجاست چگونه بصحت رسیده زیاده برین نیست که حکومت و ریاست و
 در ایشان بابتاد و خواهد کشید و از نزع فیه و بنی مجتهد سفینه شسته شد مابه النزع و یاد ماند اورا که کلام
 و رحمت خلافت میرود و نامتداد و قصران پس مقصود بدست نیاید و آنچه بدست آمد مقصود نیست
 بنی در صحاح احادیث مدح حضرت عباس پیش از پیش دارد است و در کتب ر فضه هم اعتراف آن
 مخصوص است چنانچه از عیون و عماد و منبع الرشاد و غیره معلوم توان کرد و انیمه حجت ماست بر فضیله
 که از مشایخ ائمه عباسی حضرت صلی الله علیه و آله و سلم کافیه و غیره را مانند اعمال یزید و شمسیه
 کرده اند و قس علی هذا در بعض احادیث مدح اخلاف حضرت عباس مذکور شده و صفوت بعض
 اولادش را همی و ذکر محدثین آورده اند و در معجم کبیر طبرانی نص اینست است که حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم دعای مغفرت برای فرزندان عباس نموده اند عموگما و از تاریخ و مشق عموم این دعا را
 شیعه اولاد انجناب نیز بوضوح می انجاء و بر وایات جاسعین صحیح لفظ اهل بیت در حق او و فرزند
 او و اوست بلکه نص است در نیکه روزی بجنانه انجناب رونق افروند و همه را زیر کلمه گرفتند
 و بهیول اول بیت بر زبان آوردند و اجابت از در و دیوار پدید آمد و حدیث فتن بکار نیز دلیل بر
 زید که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اهل بیت من گنیت گفتند علی رضی الله عنهما و عباس
 رضی الله عنه پس کلمه بر دوش ایشان کرد پس بر فضیله خصوص این اسم و دیگر شکست بر شکست
 افتاد که در عمو و طعن الرماح گفتند آنچه اخراج نماید او را از اهل بیت و مکتب بنی عمو و تابعین و
 او حضرت عباس رضی الله عنه و فرزندان او را ندیم و طعن تناول کردند و کسه را از اهل بیت بدو

مذمت مکنند شتمند علی را تتبع بنو ضمرح انجا مید که در بعض احادیث غریب ذکر امارت و خلافت بعضی
 اولاد حضرت عباس و کثرت اعدا و ایشان آمده چنانچه از وار قطنی و اصطفانی و غیره ما توان دانست
 ولیکن روایات صحیحی نص در مدح خلفای عباسیه نیست و الله اعلم که اهل سنت درباره اکثر عباسیه
 معتقد و محکم اند و بر اصول رضیه که در فرمان ایشان است همدولین و اخراج خلفای عباسیه
 غاصب و ظالم و قاتلین الحکم اند کمالا یحیی **قول** اصحابم اصحابم **قول** جوابش نیز و غلام
 سادس تحقیق و الزام و التمسکی اکنون چنانچه قضیه خود بقاییدین و سابقین خویش زیا و ده قری پر و در
 خود را مثل بنیقه انگشت نمای عالم میسار **قول** و سیوطی از نافع الکلی
قول ازین روایت کجاست که عید الملک ابن مروان افتد و اسب
 و اقرا بود در خلافت دین او صفات جلیله تا اخرا این کلام احتمال ندارد که نافع رفیق محمد
 بن عمر قبل از آنکه عبد الملک بدرجه خلافت رسیده چنین گفته باشد زیرا که اگر کتب تواریخ و
 شروح احادیث و هم تراجم خلفا و رواه پیداست که عبد الملک در علم و فضل و تقوی و عمل
 قبل از خلافت یکانه روزگار بود پس انتمه محامد و اوصاف او قبل از تسلط بنی امی است
 چنانچه در محمد اول جائیکه مجتهد الزمانی در باب عبد الملک سخن را می کرده و کلمات متکی از کتب
 خویش را داخل داده و بوجود ملت او را قوت بازوی خود اعتقاد کرده و به پشتی او درستی
 چند نوشته این کید را حل نموده ام طر فانه که در همان مقام که جلال الدین سیوطی قول ابو الرهاد
 نقل کرده قید مذکور یعنی قبل از خلافت ذکر ساخته چنانچه عبارتش ملاحظه فرمایند و قال ابن سعد
 عمادنا سکا بالمدينة قبل الخلافة و انما تحريف مجتهد الزمانی بر قاضی و ادله مثل انتاب روض
 و معلوم گشت که جامعیت او صفات مذکور او را حاصل بود قبل از ریاست نه بعد از آن باجماع
 کجاست این علم و فضل عبد الملک که از عید الله بن عمر مانند او در کتب اهل سنت و اوست و هم
 قبل از خلافتش کجایم حضرت صدیق یافارق ضمیمه عید که جناب القنوسه رضی الله عنه تا کید است بلعنه
 او کردند و از عبد بلاد فیمان علی تأ آورده الرضی تا آخر کلام هم خلافت و هم صاحب خلافت را بعد
 ستودند که بهفت کافه شیعیه بر صدق و کانت میبایست که اقامت سنت الله عز و جل ادا می شود
 و مانند آن از محمد بن بلیله و فضائل جلیله علیه رکن الاثمه و بعد وفات سرور کونین بلکه بعد وفات
 شیعین میان کردند که قصر صور خیالیه منافقین قاطبه از یاد آید که خلفا در زمان حضرت سید انبیاء
 مومن بودند و اخلاق حبیبیه داشتند و پرده لفاق و تقیه بر بسته نمودند و در بعد و خویش احتیاج
 جالبیت را نسخ کردند و بعد حضرت صلی الله علیه و سلم مرتد گردیدند و اخلاق رفولیه اختیار نمودند
 و حقوق اهل بیت را بنصب و عدوان ربودند و انواع جور و جنایات بر سر کار آوردند و معاواند

من ذلک الغرض بعد کو اسے حضرت امیر انیسیمہ فرشتا رحامین سفار ماند غبار از ہم باشد
 نماز کہ تاریخ الخلفائے بیت صغیر کہ حکایات و روایات و انجملہ ادا میشود و بانیہم اگر حال غلام
 عبدالملک ملاحظہ کئے خواہی دانست کہ در زمان او ظلمہا ستمہا انقدر بر صحابہ کرام و اہل بیت عظیم
 رفتہ و ام اسے آن وقت خصوصاً حجاج شقی در پے این بزرگان چنان افتادہ کہ بعد از ملاحظہ آن
 جز تکرار استعاذہ چیزے بر زبان نخواستہی اور دن بعد از کچھ اول چنانکہ نشان دادم بہینی خواہ
 دانست کہ انجہ فرضہ در بارہ بنی امیہ عموماً و عبدالملک خصوصاً در ذیل عمر و عیارینے مولف بجا
 و بنان انیمہ عظام خود و اوہما دارند از عجائب افادانست کہ زینہار بیان شایست بطوریکہ من در اینجا آوردہ
 در ہیج کتابی خواہی یافت و از قنات قاہ و عروض تعجباً موحیرت خواہی شد **قول** اگر
 مع نجم الخ **قول** بعد از این کشف تعلیمات کہ خود از مطالعہ تاریخ الخلفاء اندک کسی را این
 عارض نشدہ و چنانچہ مجتہد را عارض شد زیرا کہ معراج و غیر او در بارہ عبدالملک قبل از تسلط
 است قطعاً نہ بخند و مع حضرت مرتضوی رضی اللہ عنہ و باب حضرت صدیق با فائق بعد از خلافت است
 یقیناً باعتبار بجا آوردن ذاتیات خلافت کہ برہ و امامت عظمی و نشان بینما **قول** علاوہ
 انکہ الخ **قول** ابن حباب راجحت اجمال و اجمال نفیدیم باید پردہ از روے مغشیش برداشتن
 و اجمال و اجمال را انداز کر دن تا معلوم گردد کہ مفاد ان چیست و سبب این قول دلیل این
 گچونہ است و لفظ غلام کہ بودنش در حدیث مرتضوی منوع است چنان دلالت دارد و در
 محمد اول گذشتہ کہ در حدیث مرتضوی نام مبارک احد اشخین بود بلے علای اہل حق مطابق
 ایر اور رضی لفظ غلام بہرمان می راند لیکن اعتقاد از معنی دارند کہ حدیث انجباب ابن لفظ نبود
 بحت چنانست رفض خود کہ از آغاز وجودش حکم قاصتہم اتفاقاً از لوازم ذائے بود و کما انیسیمہ
 الرجال ابن لفظ آوردہ و در آخریت در کلام مرتضوی کواہ **قول** و همچنین الخ **قول**
 این بحث خاص در مقالہ ما مسہ کہ مقالہ اخیر محمد اول است بلامرید علیہ گذشتہ و الا و تحقیقاً
 چنانچہ باید ہر زبان قلم رفتہ و بادلہ قویہ و حج قطعاً ثابت کردیدہ کہ قلیل بمعنی عظیم مستعمل میشود
 ولیکن جناب مجتہد کہ بدولت قارونے مست و متکبر و بیک متصف گشت کتب عقلیہ و نقلیہ
 کی رجوع فی کند چون نائب صاحب الزمان لقباً دست و صغیر و کہ این وار اور از راہ جہل و
 قائم مقام ولد خاتون ترکس قرار دادہ اند مملات او ہمسایہ فرخات سکیم کہ بہتر از وسع آسمانے
 است نزد فرضہ خواہد بود و در ہمان مقام از کتب شیعہ مثل حیات القلوب لفظ قلیل الکبر و در باب
 امام مقبولین لسانے ایشان بمعنی عظیم الکبر آوردہ ام من شاء التفصیل فایرج الیہ و این مع
 باضافہ و بکران مثل حضرت ابی ذر جمانے داشتہ باشند و لا خیر فیہ **قول** باقی ماندہ

اَوَّلُ سبحان الله من مناظره بر جناب مجتهد الزمانی ختم شد شاید که معنی این عبارت هم بی خبرند که این
 هزاران مردم که غوغای عام بود و بسیار از مخلوقات و عابرای متوکل می نمودند و بنا لئه در پیشگاه
 او میگردیدند که انیم گفت که متوکل در زنده که در سنت حزب است لیکن جناب مجتهد در نجایم
 راه اجمال و اتمال سپرد و فرمایید که الزام کردند و بیان نفرمودند که این شخص که شناسی او را بیاور
 رسانید ثقیه بود یا غیر ثقیه و عادل بود یا فاسق و شاعر بود یا کاتب غرض که در او ابل و دانش و نبش
 این صفات و خرافات را پایا نیت است که چون روایات شیخ صدوق و ملند را و از ان کتابها که
 در اصول معتد به محسوب میگردد مانند احضرات امیاهل بیت علیه السلام نقل میکنم جناب مجتهد
 چه حیلما که در ان بر بنی انگیزد و چه چو تباها نمنه خود و چه بنوات که در اینجا خلاف مناظره نمی چاید
 و درین مقام انیم بخیا نش میگذرد که قائل که بود و ثقیه که مناظرین از اهل سنت خواهند پرسید چه
 جواب خواهد داد و الله من السفاهة و البلباه چه چای آنکه جناب مرتضوی را در باره صدیق
 و فاروق علیه السلام لعنوا نیکه دانسته و خود امام الرضنه در نسخ البلاغت آورده و مجلسی را
 متفق علیه فریقین اعتقاد کرد و کما غیر مره باین لفظی سر دین در یک پایه نمی بندد و او ظلم و استکبار
 میدید عالمه الله تعالی بقدره و عدله و در نجایا باید دانست که اگر درین عبارت چنین می بود حتی قائلوا
 مجتهد را می رسید که گوید که در هزاران کس البته نقات هم خواهند بود و الله الحمد که حتی قائل قایم با عین
 و نقل مجتهد درین عبارت واقع است که بقول پایا ن مبالغه مذکور است و دلالت ندارد بر کمال
 کسی از ایسان مبالغه را از حد که را نید و چنین گفت که و المتوکل فی حیال الله انچه شاید جناب مجتهد که
 رئیس اهل خرافات اند چنین منهد به باشند که هر یکی ازین جماعت کثیره جم غفیر چنین گفت پس چگونه
 حجت نخواهد بود و هرگز تفهیدند که بتدل را اتماض و لیله باید و مانع را احتمال کفایت می نماید
قوله و عدم رضای انحضرت الخ **اَوَّلُ** جواب هر قول و هر روایت را انچنان تفصیل
 و لسط بغنیات ایزوسی مرتب گردانیده ام که طایع شیعیه بعد طبع کتاب و شهرت ان بین الطلاب
 خواهد دانست و حالا هم هر کس این کتاب را از اهل استعداد دیده افتد را زویدانش متاثر شده و لگرو کم
 حقیقت درین متن بر او متیقن گشته بر او غلط زفته باشد و چون مباحث این کتاب اوقت مناظره
 با فاضل معاصر صاحب منج الله و جناب میرزا فتح علی صاحب سلمه الله تعالی و اطفال بقا و پسر
 کرده ام زیرا بر جواش قارقی نیافته اند **قوله** و خطبه نقشتقیه **اَوَّلُ** چون بجای خود تقریر است
 که خود کرده را در مانع نیست این چند حرف میگویم که از بحار الانوار فاضل مجلسی جایا پیدا است
 که رضی بر او در بعضی آن احادیث و کلمات مرتضوی را درین کتاب می آرد که اتفاق فریقین بر آن
 ان معتقد است لاجرم چنانچه اشاره کردم انقدر به ثبوت پیوست که رخصه بر او صحت عثه

که سخن دران میرود و اتفاق دارند و اعتقاد می کنند که صد مران از جناب معصوم خلیفه بلا فصل است
و اهل سنت از سابق و لاحق برین امور اجماع کرده اند باقی ماند که خطبه ثقیفه بر حجت باشد این احتجاج
و میرود خواهد بود و که داعی مرکب از طایفه رضیه این خطبه را در کتاب خود روایت نماید و ان را بر
اهل سنت حجت شمارد و قد عرفت مراراً ان المجتهد صرح فی هذا الکتاب ان ادعاء العقلاء علی انفسهم
حجیه دون الادعاء انفسهم را سه لغو مینماید و این خطبه را مطابق دایب خود حل کرده اند و فی حدیث
علی گفته اند و بعضی چنین فرموده اند که منسب الیه رضی الله عنه هذا الخطبة ازین مقدار الفاظ ثبوت
صحیح است این خطبه ممنوع است آیا احتمال ندارد که فی حدیث علی گفته اند با اعتبار آنچه بر زبان شعیبه
ثبت روز جاری میشود مگر در کتاب مستطاب آسمانی نامه جاودانی لفظ الیه بر سه بیان ندریده اند
که مفسرین در تحقیق ان همین میگویی که من گفتیم مسلمین لیکن احادیث را اقسام بسیار است
از ارسال و انقطاع و تعلیل و غرات و مستند و ذوات و انندان و صحت قسمی از سنت و یا را گذشت
که وجود عالم مستلزم خاص نیست فکیف که از لفظ نیست بتوان بر که دیگران این نسبت کرده اند
و شان حضرت مرتضوی از ان رفع و دامن انجناب ازین الواث اطهر است چه جای آنکه اجماع
علمای ربیعنی نقل کرده باشند که از جناب مرتضوی شکایت خلفا و ما یوم زیاده ثبوت نرسیده
در فضیله و تراجم پنج البلاغه در غیر ان این امر را نقل کرده اند و روایت نیز مقتضی این امر است
زیرا که هرگاه از جناب مرتضوی انصوص خلافت و دعوت مردم بسوی امامت نبیطور رسد و مردم
یاد نمایند که در واقعه غدیر حضرت بشیر و نذیر مرا خلیفه کردند و شما بیعت نمودید و روز حدیث منزلت
خلافت من قرار گرفت الی غیر ذلک من انصوص الایات و الا احادیث و شیخ و صدوق و
برین امور البواب و فصول در تصانیف خویش مثل علی مستعد گردانند و علم الهدی از فضیله و تفسیر
صاف صاف گویند که زینهار سر مکنون و مذهب مرتضوی علیه السلام بر اصحاب اشکارا نشد و او امام
ماند و معدل جالسی امامیه یعنی شیخ مائنی در شرح پنج البلاغه صاف صاف گفته که شعیبه میگویند
که جناب مرتضوی مذهب خود را از حجت خوف بر معاویه پوشید و انصوص امامت خود را نزد
نفرمود چه چگونه عقلاً تجویز کنند که ما یوم و قبا یح خلفای را نشین بر زبان مرتضوی رو و سعادت
من ذلک مقتضای مصالح نزد شیخ المشایخ رضیه و دیگران عظام ایشان همین بود که نه دعوت
کنند امامت خود و ارکان بنات ضمیمه مقدس خبر دهند و نه از ان خلافت خلفا تا بسبب خیال هجرت کن
هر چند جناب اقدس از دی برای انجناب و اولاد ان عالی قبا یح بنابر روایت سعد بن عبد الله از حضرت
امام جعفر علیه السلام در عرصه ایجاد که اوسع از احاطه ادراک ذوی العقول است به بنای ووشهر
بطرف مغرب و دیگر که در جبهه مشرق پرداخته باشند و هر یکی را بصباری از انهن مخصوص و محاط

گردانید و با شکوه بنهاد و برابر باب محبوب کرد و سکنین این شهر را بهفتاد هزار لغات مختلفه تشکر و تحسین
 خواجه کتب مناقب مرتضوی بر حقیقت آن شامل و رساله دره بیضا بر امثالش منسوب است لاحول
 و لا قوه الا بالله **قول** و در آن کلام آمده **اقول** بعد از آنکه روایات اما میرزا انصاف و اجبی نمودم
 بکتاب ایشان را غرض آنکه در میان بنظر انجاء میدکد را وی خطبه ششقیه عبدالعزیز بن عباس است و خود
 پنج الیادافه در این خطبه منصوص و چون سخن او را کتب فریقین پیدا است لاجرم اهل
 بصیرت از بنیاد تجویز نتوانند کرد که جناب امیر که مجال بر ذکر منصوص بهم میرسانند و دعوت بیدرستی
 خود نکنند و مکتوبات ضمیمه تقدیر در جوابات معاویه پوشانند چنانچه آنفا مدلل و مبهر گشت چنانچه
 قدرت بر آن یابند که خلفا را و بر کوه مرید کامل بدگویند پس البته تبارع این سبب بر نامش این تهمت
 نهادند اما آنچه محمد بن خیال خواند معنی را شرح فرمود که در ششقیه احتمال تقیه را نه می یابیم غیر از نبیل
 مرکب یا آنکه فریبی چیزه و دیگر تصور نیست اما بجا او و شرح من لا یخفی بر مطالعه مجتهد فرسیده تا
 یافت که همه از فضله تقیه میکردند و تکلیف از ابن عباس اصل الاصول خلفای عباسیه که حضرت عزیر
 علیه السلام مطابق احادیث بخار و روری بعباس و صورت خلفای مذکور در آمدند و خنجر در کمر نهادند
 و پس انچه کلمه نماند را بیاورد رسول صلی الله علیه و سلم دادند پس اگر از راه تقیه بر آمدند و خوشامد
 ابن عباس خطبه ششقیه ساخته باشند چنانچه خواهد بود و تکلیف که ابن عباس بار و دوسه تمام کوش بر آن
 و دل بر نایم خلفای آنرا شدند بند و بر بنیم در خاتمه خطبه مذکور نص فرماید که گاهی اینقدر است
 مخدوم انچه افسوس بر منبری بروم که دفتر مشال خلفا که حضرت مرتضی باز کرده با انجام ز سرسنگار
 کافی کایدی غور ابر و چشم بیدید خواهند بود است که امیه بدی روایت ز راه تقیه از آن خلفا
 نموده اند که اگر امیه اشارت میگردید بر باری محیط غوطه می نهند و باتش نمزد و داخل میکرد دیدند
 چنانچه در بعضی از مقامات رساله قدیمه در همین کتاب مجمل و مفصلاً خواهد بود و در چه جای ابن عباس
 که مال مسلمانان بجا بردند و در طایف اقامت کرده مال مذکور را شرب و روز خوردند که تقیه
 ازین مردم از واجبات بود و کمال این معنی علی بن طایع ماحرزته فی مجلد الاول **قول** در جاییکه
اقول در جاییکه مخاطب مفصلاً انچه بدی را در حرکت کتابت بنده خواهد بود و تحقیق و تحقیق آن بعد
 خواهم آورد و از آن منکشف خواهد شد که مقصود حضرت فاروقی الزام حضرت عباس و طرفداری حضرت
 مرتضی و وقوع بطریق بعضی از او بام در آن باب بود که حضرت عباس من و جناب مرتضی من صحت نمودند
 پس چون وعده عقرب بوقامی انجاء باید این آیت رو بروی محمد الزمانی خواندن که اکیس
 بعد از این ظاهر کلام **اقول** الا نعلم شاید ترا عجلت کردن و قریب این محمد که هر جا این چند
 را بجهت جیل و یا تجا بل و گری می نماید خور و چون او تقلید ابو سفیان میکند و قتیقه در معرکه احد می گفت

همان یحیی بن یحیی که تقریباً فی القرآن المبیین و تفسیرت به السنه الانبیاء والمرسلین آمده بر بیان
 و عجز به روزگار و اسحق که هر سه و دیگر که نامش عبارت حق الیقین را که بسیاری از علمای امامیه
 و کتب خود مثل عجمه المباحی و غیره همین الفاظ ذکر کرده اند برای الزام رفسه بر آوردن و در و بر وی
 صنیع و کبیر الشبان در بلد و فیض آباد و کلمه یحیی بن در بلاد نزدیک و دور و نام و زنی را کسی سر خود را
 بر داشت و هیچ تا وی را در یحیی که سحر خود ساخت لیکن بختش را طویل غفار خصوصاً مجتهد بار بار
 باید دید که در جواب مکتوب اخیر که در بیان این کتاب ذکر نموده اش مجمل و مفصل نوشته ام چنانکه دانی
 پس خام یا بخت و بعد از آن امید یحیی بن گفت که تلامذه مجلسی در وقت تصنیف حق الیقین پیش
 پا خود و نصیحت عظیم کردند و بنا کلامه زاد اندر خیر و ملامه زیرا که هرگاه در اصل روایت ذکر قرآن منقول
 نشده باشد بلکه حکیم الهی بخش صاحب که حال شان در آغاز جلد اول دانستی ترا نمودند از کسی که حق
 حق الیقین تصنیف کرده یکی از اقربای شان گفت که با وجود تشیع از ملا باقر مجلسی که مقنن مذہب است
 ترا میکنی فرمودند و باشد باید را و هر دو زود من ملعون اند که بر اے بد شکوے دیگران بینی خود را
 بریده اند بر عجز و مسامحه قلم ترجم بنای طعن و تشنیع نمودن از عقل و دیانت بر اهل بعید است خصوصاً
 هرگاه ثابت نباشد که ترجمه از مصنف کتاب است یا از غیر او چه بسا است که علمای اعلام تقلید از تلامذه
 ترجمه عبارات را در وقت تصنیف کتاب حواله بر تلامذه و مستفیدین مجلس گرامی میفرمایند و سیما
 و فقیه قرنی عبارت کتاب بخار موکد این احتمال باشد پس چه بی و مبنی و بے دیانتی است که بجز
 ملا فقه چنین عبارت که اصل استبداد آن لعالمی از علمای سوئو قین غیر ثابت در حد و الزام بر آورده
 اے از تلامذه به و اینکه شنیده خاصه در لفظ که بخت بود که بنیاد الزام بر آن در مقام خاص نباشد
 بلکه سواد اعتقاد و جناب زهر راضی الله عنهما و باره حضرت مرتضوی ازین کلمات طبیات با ثبات است
 که اعرفت انفاً ما در لفظ خاتمان پس مزید جراتش نیست که در عبارت حق الیقین لفظ خاتمان
 از خوف بود و سیما آن لفظ خاتمان از حیانت نموده اند انتی محصل بدانند جعل الله سرائل
 من قطره اقول اهل بحث و نظر را شرم می آید بر دین حملات بر او خشن مگر چون عوام سکوت
 را بر عجز محل میکنند لاجرم حرفی چند بر آن قلم می رود و ایقظاناً لیکن و تبیه غافلین نموده میشود
 تا کسی بعد از این هم منکر حق الیقین نشود پس باید دانست که ملا حیدر علی بن ملا عزیز الدین علامه
 محمد تقی بن فاضل محمد کاکم که در و دومان ملا مجلسی است و کتابی و اجازه مشایخ و اساتذه نوشته
 بهم کتب حق الیقین و هم مذکور الا میم را در مصنفات او با و نموده و مجتهد با انهمه ادعای تحکم و اجنباء و مگر
 انهم یا ندانند یا بدید نش نیست نمی گوید که خود مجلسی آنچه نوشته و در فهرست و مانند آن گفته دلالت بر آن میکنند
 که کتاب حق الیقین خاص از تحریر است و کسی در آن شریک نبود و این امر عقلی پذیرد زیرا که کتاب مذکور

است تصویر قطره است از بار بطریق نیست به بکار که بلبست و پنج حبل اقتسام یافته این شرکت جاشید بپوشا
 اساطیر فیض سناط و دین کتاب لایق تعلیل نیست بلکه از آن جنس است که عاید کی نگارند و بین خود را شریک الخلیف
 میگردانند و ندانند سناط لیکن چگونه عقل تجویز کند که آن مترجمین تحریر خود و مجلسی و در پنج مجلسی نه نمودند و او
 ما و ام الحیات باین مغایره رسید که لفظ گرفته مطابقت اصل حدیث نیست و دیگر که راهم تو فری
 نشد که بتدارک ما فات پرداد و بطریق لعنت را از گردن شایع جدا سازد چه جای آنکه اگر مجاهد مقرب را از
 بکار که محل این اسرار و مایه فخر را شر است به بینی مانند بدی اولی خواهی یافت که حل لغات
 خطبه منسوب به جناب سیده و شکایت فاطمی از خلیفه بلا فصل شایع که خود شریف مرتضی آنست
 نصب باطنی دل بران بسته و در کتابش از دست خود قلوب ابل حق را شکسته چنانچه عقربت تو
 نوشانه تعالی بر مجلسی خلی مشکلی گشته و در بیان معانی آن بیج و تاب باخو زده و بعد از شقت بسیار
 راه بجای نبرده بلکه از هیچ گونی در بعضی از مقامات خواهی و دیگر که پیر انداخته و رساله و چند حد و کلان
 پر و اخته بعد از آنکه تقار با نواخته و مرسوم و معمول نیست که علما و کار سهل را بر شاکر دان و جالب
 می نمایند نه آنچه مشکل ترین شکلی بود چنانچه از آغازش خواهی دانست انشاء الله تعالی و این خطبه چنان
 که ابل و فاقی بدینش می نماند و ابل اتفاق نشینش بر خود می باشد زیرا که ازین خطبه بهر بود است که
 هاشم بلکه ادعای امام الامیه لباس زمان پوشیده و در خانه های خود خریدند و انواع از و از مقدسه
 خود که مضمونه الحیش جناب سیده بودند بمقتابه صاحبزین و انصار و متعالمین روزگار فرستادند و امام الهیت
 طاهرین محبت انتظار و قدم حضرت قبول میکشید چون بی نیل به عازر مجلس اصحاب برخاستند و راه
 و از اختلاف و بیت اطهر اعلی ساحت جناب امیر باستقبال پر و افخته نیست حریف از آغاز و انجام آن
 نیازم بر حفظ و ایقان که رواه امامیه چه خرد و ریز یا بعلم نیاوردند و چه تصویرات که به تزیینات کشیدند
 حتی که لباس جناب سیده را که درین وقت جهاد و در بر گردند برای تصدیق خویش نزد حقایق نیکان بنگان
 بیشترند و در رفتار شریف نیز و اول نشیهات دادند چنانچه جامعان قصه حضرت حمزه عم سید ابرار
 و روایان حکایات عرو عیار هر کرد و کلام فقیر نزدی رود به بجهاد شتم از بخارجع کند و بعد از دیدن
 یکد و جزو که خطبه فاطمی دانست خواهد یافت که مجلسی بحد و جهد تمام بعد از جمع کتب لغت بکل عزائب
 آن مشغول گشته و بجهت تمام نزع خود ازین مهم فارغ شده و بنده را سبزه جستجو با این مجله عاریت بسم
 لاجرم از آغازش نشان میدهم تا آنکه می که کلام فقیر از قبل لاف گذاشت و در نمودنش عاجز
 شوم الغرض چنانچه میگوید و توضیح کتاب الخطبه لغز الساطعه عن سیده النساء صلی الله علیها و آلهی و سلم
 نه اما انما انما بیا سلام النسخه او و البلاء و می نشی شرح علی رواه الامام جاح و فی احیای عالمی را و این است
 قوله اجمع ابو بکر ای احکم انرا الفرمه علیه الاث شمارا علی را سماعه صیده و بته اقبال لاف النعمه علی را سماعه

لبوسها را تا اسه شاد و بر لبها اقبالت فی ملتة عن حدة اللمة یعنی المسمی بجماعة قبل نبی ما یزینها
 الثمينة العشرة وقبل اللمة المثلثة التیس والتراب وقال الجوهري الفخاوخ من الثمينة اللزاسة
 من وسطه وحق ان يكون تشبیه المسمی قال الفیروز آبادی واللمة بالاسم ایضا حب والاصحاب
 فی السفر والمونس الواحد والتخفد بالتحریک الاعوان والتخدم بطا ویو اما ای كانت التوا بطلو له یستر
 قریبها یضع علیها قدما عند المنة بالحرم مشبها مشبه رسول الله صلی الله علیه وسلم والحرم الکفران
 والعدول والمثبه بالکسر الاسم من ششی میشی شیا ای لم یقص تشبها من تشبه صلی الله علیه وسلم
 شیا کانه هو الخ یا الفتح وقدر کمال الجماعه انیکه حذفت واختصار شنیدے فاتحه خطبه است که تصویق
 لباس و رفتار باشد و هرگاه تفصیل گفتار را بعد از آنکه جناب بقول در مجالس اصحاب رسول تقوی
 تشریف دادند و درین جهاد سیف زبان برکشادند شنوے خدا شاد به حال است که خواجی گفت
 که هر چند غم و فاقه و احب کائنات پوشش محاسن اکسیر بود ولیکن دعوی فدک طلاقه لسانی
 بضعه رسول ربانی بر اصول تعیین خطوات شیطانچه چندان افزود که بلاغت سبحانی و
 وضاحت عدنانی بمقداری ننگ داشت که در ره را بصبحر و قطره را بر ریایا شد لیس با و از مانند
 که خلقت کوشش ملا علی کردید آن خطبه را باین طوالت و وقوع توقف بعد از هر فقره مقفی و
 جمله سعی بسبب مزید یکا حاضرین ادا کردند که در تمام روز رے انان فلی شلکات ثلاثه از عهد مجتهد
 حضرت زهرا مطب مصحف اعظم آسمانی خواب بود یعنی کارکنان قضا و قدر از روز قیامت غشی
 کم کردند و باین روز اضافه فرمودند تا همه خطبه بطور معلوم که کر با نهامی سامعین بر هر فقره از
 شوق میشد و آه و ناله مباحین و انصار باعث سکوت خطیب بر بار می گشت تمام فرمودند و چون
 مخیر هم که چون این حرکت قسری با طبیعه و اراده در آغاز خلافت صدر لیه بود شوق
 و حارست مناظره و تخر در جدل و الزام بیکه نه حاصل شد خود و ایت کتاب اختصاص که انفا
 آن از جمله دودمان اصطفای یعنی حضرت ابو عبد الله است برابر هزار دلیل است بر آنکه حضرت
 زهرا ازین حقن نمیدانستند یعنی بهر و شنیدن حدیث لایورث بیع جوابی ندادند و
 و صرح موثقه بر لب زدند و مشکل را پیش مشکل کشا بردند لاجرم و ایت قرآن موختند و
 برای مناظره فرستادند چنانچه الفاظ این روایت را در دیباچه کتاب دانسته و از خصایص
 اختصاص فی دیگر نشود که اگر حدیث لایورث صحیح نمی بود چرا حضرت زهرا انفرمود که ما قصه
 و بر آنه نشکات پس صحت حدیث بر اصول قضه عیان است و حاجت بیا حدیث کلینی انور
 سیکر اکر اهل سنت سیکونید که صدیق مسلم را درست گفته و حدیث صحیح بر زبان آن غولان نیایانی
 انبیاء نقل بر می آورند و کما می گردون قوسی سیکرد و انند و جمله سادان دین حضرت زهرا از کتاب ختم

هوید است باز را اینجا تخریج تعلیم بابی موجب فتح هزار باب و تفریح تنگ مبارک مرقموضی شد که هیچکس
 اصل اصول امامیه العلیه العظیمه را مرقموضی و روایت قرآنی بر حجاب و تطبیق را نورانی گردانید تا او مناظره
 و بیاض دادند و صاحبین و انصار را محقرین زبونی گردانیدند و لیکن بعینا میگوید بعد از دیدنش بی اختیار
 خواهی گفت که در بطول افادات امید و روایات زار و بهشامین مضبوط و در شانت مانده میان قریب
 این بسامرصوص و لغات غریبه و اقسام مجاز و استعارات و کنایات بحمدی در آن راه یافته که در هر صفره
 بلکه هر سطر و هر جمله مجلسی مذکور تفصیل و تزیید و اختلاف ثواب و نقصان الفاظ و توجهات را و آنرا در
 عید و دوح و باز میگوید سینه زوری و گاو تازی بعل می آورد و لفظ امکان بلیت لعل و ایصال و خد
 تاویل و احتمال را و در زبان دارد و هر صمیمه بدین رساله مذکور در جمله فتن حکایت نظر فایده می آید
 که چون با قراول میشد و ایام شیعیه را بجا میسرند و جواب نمک و نمکین لغات عویض بر زبان آورد و
 که این بیچارگان بچپاس شدند و که بختند و از صورت واقع جزو اند که خایا فلانی مرد و این عبارت در جواب
 گفت که زنیار حنی از آن تفهیم میسر و حاصل این شکل برگردیم جواب آید که حق بجانب شفاست سرخ
 و نعمان حیرانم صحت همین است که او را بجالش بگذارند و مار دیگرش حجت سوال ندیند را هم
 الحروف میگوید که امر و که الفاظ آن خطبه حسین و معانی آن در کتب خصوصاً بحار بدون شبه خطبه این
 مجتهدی هم محال ندانند که بدون غور و فکر مطهر شوند و معانی طین التسلی بخشد و ترجمه آن بسیار است
 که بنده نیز کپی از این عبارات این خطبه را با عیاض مثل دیگر کلمات با تا مال خوانند و بدین غلظت
 لسانی و لغت زبانی تا ماوت کنند طوق اعتقاد و ادیب بولوش بگردن می اندازم القصه چگونه عقلا
 تجویز نمایند که ترجمه این خطبه را علما مجلسی مستفیدین خویش بسیار و خود را از آن تقبیل و توفیق بخند
 دارد و بعضی محال باز بدینش پردارد و انگاه در مدت عمر خویش گاهی تدرک آن نماند و دیگر علما هم
 این کتب را جمع نمایند و همان ترائه را مانده بین رحم الخ بسایند و بعد از آن من بهوات الحجاب ملین و خرد
 الحجابین و سفاهه الغابین و دیوانه القاصین پس نیست بیدینی و بی دیانتی که مجتهد بدین وقت
 اخوان الشیاطین بعلما اهل سنت نمود و دیو و بعلمای رفضه اهل شد و دعای فرق و فقه حاصل گشت
 و انحراف از حد من جفر بر الحفصه فقر و قیه حکمه من بعد عقلا تخریج که بعد ترتیب این خرافات
 و تاسس این مضحکات که جزال کاسه لیس کشمیری فعال مرتب گردانید که ترجمه را مجلسی نیست
 اکنون اگر دعای اهل سنت بگویند که فلان عبارت را که شیعیه از احیای غزالی حجه الاسلام و امام
 و امام رازی فخر المصنفین ابو الفضل شیخ شهاب الدین و شیخ جلال الدین براس الزام آورده
 احتمال دارد که مستفیدین این بزرگان باشد چه جواب خواهد بود و حال آنکه رفضه در لباس اقلیت
 مبارک در باطات کاسه این بزرگواران می سیدند و حاشه بساط این نامردان می بوسیدند

کشف النعمه که صحیح و منقول از خط مصنف بود بعد از این خطبه فاطمه علیها السلام این عبارت را فرمود
سید مرتضی علم الهدی که چون جناب زهرا را نزد ابوبکر بنی نعل طلبید فرخواست حضرت امیر المومنین تقابل
پرداخت پس شروع نمود حضرت زهرا در شتی و غیظ و غضب باز بعد از مصلحت چنین فرمود که مانند
نعم الخ و ازین کلام هویدا شد که امام لایمیه رنضه یعنی همانی معتقد این کلمات طیب است که این چنین
است تمام در ضبطان نموده بدست خود آن را نوشته و در زمانه یادگار خود گذاشته و لیکن ازین
ترکیب ایراد لفظ نمیدهد است که جناب سیده وقت حقوق غیظ و غضب آنچه از دشتی بالعلل آورده
و غنفت و خشونت کرد و از آن نهای عبارت ساقط است و نگفته است اینهمه و کجوه و باز از افغان
اقفا و چنانچه اسباق عبارتش یعنی لفظ استقبال الضمیه لما خرجت من عندی بیکر ظاهر است و این
و شما میانی یعنی تشبیه با چنین و خاتمین قطره از عیان و برگه از درختان است چه لفظ هم دلالت بر
تراخی دارد و این نفوس قدسیه را بعد از ثوران حقانی و جوش و خروش خدای آن قدر غیظ
کجا با بنی می مانند و از عبارت مجبسی هم در حق یقین میدهد که این را امامی تحسین بر زبان آورده
از آنست که جناب سیده در زمانه فرار گرفتند و از آن جوش و خروش باز ماندند اکنون یعنی عبارت
حق یقین بعد از آنکه در اصل شد و آن عبارت این است پس حضرت فاطمه شجانب خانه برگردید و خود
امیر المومنین انتظار معاودت او میکشد چون بمنزل شریف فرار گرفت از روی مصلحت خطابها
درشت الخ و از عبارت سید مرتضی و روایتش درباره استقبال شیر جانان بیبوت میرسد بلکه
آفتاب عیان میگردد که استقبال شریف مرتضوی حقیقه بخند فاطمه زهرا بوده موید آنست
آنچه محاسنی در حق یقین از امیر المومنین و خطاب سیده نساء عالدین آورده و محفلش این رسیده که
از بهر و توکل اختیار کردن دوست از آنجا که و طلب ترک بردارند ساهی جناب سید مرتضی که هر چند
تأیید کردی و کوششها را با اوصای غایات رسانیدی جز و وحی و لفظ خود و مستقیم بود
چه حاصل شد بعد از آنکه بر کتاب الوصیت مر نمودی و ملائکه مقربین و حضرت سید المرسلین بلکه
رب العالمین را کوهر کردی که صبر خواهم کرد و سکوت خواهم نمود و هر چند خافا حق را با ایمان
و بتکرم است کنند و کعبه انهدم کرد و اندک با غیر ذاکه و حال کتاب الوصیه و خود و موافقت بر اصول
و غیر و بار باد الهی و آنچه از جناب سید مرتضی یقین بجواب رشتها می جناب سیده شنیدنی انهم و
بر آن دار که انهم در کثرت خلاف زد و توکل و قناعت بود و هم خلاف رای جهان را می حضرت سید
و از اینجا انهم معنوم کردید که چنانچه حضرت فاطمه زهرا است از خود و موافقت با عدل و کعبه ابر و شانه
حضرت ولایت پناهی هم پرداختند و از حدیث کتاب اختصاص قبل ازین دانسته باشی که خود جناب مرتضی
گرم شده و حضرت فاطمه بطریق مناظره با خلفا از آیات قرآنی می اموشند و بار بار بحاجات اصحاب ای می

میفرستادند و خردی که داد این کور نمکی و شیطنت پیشوایان رخصه که در لباس و دعوی مزید و الیکار
 بر نوزید و غیر از احکام الحاکمین را که توان خواست کاش رخصه بر مقدار قناعت میگرد و بر فقر اک با کلان
 نمی بستند که من بعد حضرت بنو لیسیت اکثری قرار دادند و مدت العمر در آن میگرد بستند و بجای صل فدر که می
 گذارستند که حار و در آن بر نصوص کافیه کافی البجای تاسمیر قند و بخار امیر سید و اویدا بعد از آنکه علمای رخصه
 بامرو و ریزی و حیای و شمنان اهل بیت و دعوی صد و نیکت عمود و نقض مواثیق الی غیر ذلک من
 الکلیات و العظیمة از ایشان که اعرفت انما مدعی نبی یعنی شنده اند که گریستن و بریت الحزن برای سفارت
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم بود و قاعده و آیات الالباب و قوگوا ان هذا النبی شیخا و انجابت
 که فاضل شجر یعنی بجای و در شرح نهج البلاء که تلمه دانی و از مجدداول می خوانی بخط علمای خویش در
 بحث فدر که قائل گشته اند و من المبرور و تقوا تحت المیزاب چه بر اصول رخصه ناز علم فاطمی نامی ناز زبیر
 صبر بعد از نشان ناز و صبر و عروت اشری ناز ادای و اجابت بر کی و ثمری خصوصاً چون حدیث قاصر النضر
 کلینی و عور و مقالات کاسه لیل و یسینه مجلسی دیگر در مصداق و کاشکشی حضرت زهر اما فاروق و در و
 اتهمی و احوال النسب العین واری که مرید چاه علمای رخصه در اعظم مطاعن اولین خلفا مصداق خط
 ناقه عشق و انشیر و الحاح بعد علی بن انا نیمه شهر الی است که از هر طرف آتش می افروزد که خشک و تر رخصه ا
 از هر جانب میسور و اما آنچه جناب سید و برای جناب میر الفنا معلوم مرتب گرد و در نفس قطعی وارد
 فرمود و در مجلس عید مقتضای اصول و معتقد و افندی است غلط گفته مقتضای ان را هر چند درین کتاب
 بارها بیان کرده که کبریا و سب از شرح و بسط ان باز میبارد و اما همان که هیچ فردی از اهل اسلام سکوت کند
 چون در وجه عقیده او را تمت زنا کنند و خاموش نشیند چون او در ضرب و شلاق دهند و برای اهل انفا
 که است چیست نبرد و ترقی و شوق ارض و سموات او را بجهت قبول میبند و غیرت و حیای او مقتضای آن
 باشد که در وجه خود را بقتال با لیلین فرستد و بجامه زنمان پوشد و بهیج و حی از وجه برای او نکوشد و
 بعد از آن صد و ریافت که حضرت صلی الله علیه و سلم وقت وفات خود بعد از بیان مناقب جناب فاطمه
 فرمود ای علی از ده سیکند مرا آنچه از او بداد و اول او بمن ملحق خواهد شد پس بعد از من با او میگوید
 کلین چنانچه از سوار و جلال العیون تنویر و آشکار است حقیقت اینست که انیمه حوصله جناب سید
 بود که برین چند خط بیست مانند جنین اده الکفا گرد و چون از قرآن حقانی قرار گرفتند و فاکه گفته
 نمودند و عاقبت اندیشی را کار فرمودند یعنی بر اصول رخصه انیمه از نالیها و ریت اخراج
 عجز شریف معاذ الله لظلم از دست مرتضوی بود و اما تمت زنا بر اصول واحات رخصه پس غیر
 می اید انیمه که شنید می تلقن داشت بلفظ گرد و غیبه و غیره اما انیمه سیر خرف در باره
 تحریف زامد می شد که در اصل عبارت رساله مذکور را آوردم و بجا خایان خایان نهادم

پس تخریف بزرگان خود که واقعہ میباشند وچراوایت میکنند و آخر بصلحت حضرت امیر و اعدا
 میشوند یاد و باند تا امر فرج نسخہ از نظم کند شت کہ لفظ خایقان دران باشد و عدا گوار است
 کہ دم تحریر این اوراق بانشیخ این کتاب را جمع کردم و غیر لفظ خایقان پذیرے دیگر یا فقم کہ کتب
 دیگر کہ کلمات طبیات حضرت فاطمی منقول است در اینجا نیز نہیں لفظ است نہ خائفان کہ اسرت
 الیہ فی صدر الحبث و من چیز اعم کہ ہر گاہ جناب مرقعوی بر سر سربہ مطابق عمل الشرائع قرا خوان
 دلیل فرماید حضرت سیدہ مصداق اور سی جگہ نہ در بیخ نمایند و مجتہدین قوم چرا از شنیدنش
 نیز زند و این بحث در کشف اللثام عن تلخیص المجتہد التمام مفصل نوشتہ ام من شاء الاطلاع
 علیہ فلیراجع الیہ علاوہ در اینجا بحث لفظی نیست اگر بالفرض محال خالفین ہو وی باز ہم این ملامت
 و توجہ و دلیل اصول دین و حکمت روضہ را بر کند سی و درو بسیارے از مطاعن خفا کہ اہل رفض
 می آرند ہمین دو حرف کفایت کرد سی و این تقریرات بعینیت ایرادی نخواہد بسیار توان یافت
 خصوصاً مرد و دشمن خرافات جمعی از اہل زیورید کہ بار بار چنین تقریرات میکردند کہ این کلمات
 طبیات فاطمی از روایات سنیان است و کسی از طلبہ باور توان کرد کہ مجلسی در جوابش نفسہا سوز و
 وزین و اسنان را ہم دوز و کلامی علی من نظر الی حق التیقین و این ہو و حرف نگویید کہ فقط برک
 الزام سنیان این خطبہ را از کتب شان آوردہ ہو دوم حاجت بکجواب ندارم پس بعد الحمد کہ پر خجاست
 این حدیث را بہ دستخط خود باہتمام تمام نوشت و توثیق اورا امیرہ عظام روضہ نجشیم خویش دیدند
 و گواہی بران وادند پس کلام موید مجوسیان بی دین یعنی انظار ثنائی میدان این احتمالات را
 بروقت و ہرہ شک و ترنا یا کلن رایاک بسببخت و محقق نمائند کہ مجلسی شقی بعد ازین بیان کہ
 بر حاشیہ کشف النعمہ چنین یافتہ ام در حل لغات کلمات طبیات متوجہ گشتہ و از بیانش پیداست
 کہ شمیمہ چنین بردایت شریف بیدین است کہ خود را فرع این حجرہ و شمرہ این دو حرف قرار
 میدہد پس بغض حضرت امام زین العابدین رضی اللہ عنہ و عن ابایہ اجمعین چنانچہ از مجمع البیان
 و خلاصۃ المنہج بالادب تستقصیف عذاب و خلو و عقاب را مصداق میکند و قال اللہ تعالی
 اصحابک لا یلعنوا بک لیسوا بک و یلعنوا بک لیسوا بک و از انعامات یزدانے و تأییدات ارواح
 مقدسہ اہل بیت رسول ربانی نیست کہ چون من بعد از نصف شب بسر از تکیہ گذاشتم و از دیگر
 انتقام فراغ یافتہ و قدری از شب باقی ہو کہ باز سر از تکیہ گذاشتم مزیارت حضرت امام
 المشارق و المنار بہ نظر العجائب و العزائب جناب علی مرضوی رضی اللہ عنہا خاتم الخلفاء
 مشرف شتم دیدم کہ در مکانی راستہ بفرش مکتف نشستہ اند و جماعتی از صلحا و علماء
 کہ در جناب معلقہ زوہ اند کمترین انام ہم درین زمرہ تبعا ختام در آمدہ و بجزو ترین وجوہ

باطنیان بالا کلام نظر کردم که علامه دهلوی قدس سره العزیز و لباس فاخر و بر و سبب
 مرتضوی کرم الله وجهه دست ادب بر لبه و کجای مشغول گشته و سخن مقدس در اختلاف فقه
 و معایب مذہب شان میرود و چنان یقین می نماید که انتخاب بر تملک ایشان استحقاق آنجا
 میفرماید **الحمد لله على ذلك الحمد لكثير** **قول** علا و برین میگویم **اخ قول**
 بهکتمان ظاهر است که مقصود من از اشاره کردن بحدیث مرتضوی که در سنج البلاغت است
 و نوشتن این عبارت که ظاهر آن حدیث در رنگ حدیث حضرت امیر است آه چنانچه در آغاز
 این مقاله دانسته الزام است تا شیعه سر تا بند و راه فرار بر خویشین **مخرج** نیاند و از
 که و تعیین **مصدق** هر دو حدیث یثبتند بلا و حدیث و دوازده خلیفه اختلاف است
 تشبیه که از لفظ رنگ پدید است بجهول آنجا سید و لفظ لیکن که در عبارت بصارت العین آمده
 برای دفع توهم است که شاید فرقی میان هر دو حدیث بین الشیعه دانستی نباشد پس بلفظ
 لیکن چنانکه دانسته اند که این محمود می تابد آنکه که شیعه و تعیین **مصدق** حدیث مرتضوی
 ره بجای برند و نقد جان در گفتار سلیم سیر و ند جائیکه گفتند که شخصی از اصحاب رسول
 مورد این اوصاف بود از جمله انصار چنانچه قطب الاقطاب علمای ذوی الاذنب دل بر
 بسته و بای ارادت شکسته و چون این امر باطل است معین شد اعدا الشیخین بلکه صدیق اکبر یار
 غار حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و بودا لمطلوب و اگر فاروق را معین کنند چون خلافت
 او فرغ خلافت صدیقی نیست مستلزم مدعاست بلکه بر روایت مخالفت بطریق اولی
 چه هرگاه خلیفه ثانی بانی مبانی غصب مورد این مدایح جزئی و محامد بنیل باشد البتة بطور
 الویت مورد آن خواهد بود و این بحث لغو آنکه اول دلیل بر عجز و زبونی علمای شیعه باشد
 و باعث استلزام مدعا گردد و در مجلد اول بملا مزید علیه گشته باقیاندا کمال حق در جواب این
 اشکال که فتنه بملاحظه حدیث اثنا عشر خلیفه بر ایشان وارد میکنند با الزام خوردن و سکوت کردن
 بمقرن نمی شوند چنانچه مقتضای لفظ پس عنقریب استراک است دین مقاله مفصل نه که خواهر
 شد انشاء الله تعالی و مثل بدیهی اولی بر تو حالی خواهد کرد دید که زمین را از حدیث حقیقت خلافت
 بید بطلید لازم نمی آید و از معانی تحدیث که محدثین اهل سنت بیان کرده اند حقیقت بریزند **مختصه**
 نیست که تمذیب خوانان می خندند بعد از آنکه انجمنی که ترتیب اجناس متصاعد است بسوی
 و ترتیب انواع متنازل است بساقل و بسا انواع است که زیر جنسی از اجناس مندرج میباشد و از
 همه وجوه هم که برابر نیاید انقضای بعد از ذکر کند بلا و که در سنج البلاغت است و از استقامت
 شیعه بر سر و چشم سیکار ندانند بلکه با ظمار مجلسی متفق علیه می پذیرند چنین گفتن که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم

علیه السلام در بیان کرده اند و در حقیقت الفاظ ملک لغزایق مفید در بیان نشده و بعد بلا و چگونه بحث
 در خواب بود و سر استر یا بی و بنابران سرای است زیرا که با اتفاق شیعه و سنی که از اهل هر دو مذهب
 احدیت مراد می باشد از قبیل ملک لغزایق نیست اند و از باب اتفاقی شیطان نمی خواند لاجرم این قیاس را در میان
 اول سن قاسم نگذشته بل اگر گفته فاعل میشدند که شیطان در وقتی از وفات این کلمات را افتاد نمود
 را می رسید که این قیاس مرتب میگردند و او نیست فلین کفایت که قصه ملک لغزایق نزد محققین
 فریقین با اختلاف فاضل جالبی در صوام قابل استناد نباشد پس محبت از برای این حکایت
 تشبیه کردن میل این واقعه خود استوار که گردانیدن چسان درست بود و سعادت مند
 فرزند نیست که در حجابی پدر وجهت علیای او باشد اکنون عبارت صوام باید شنید که کم
 ندی بی خواهد بود که بعضی از روایات بی اهل بیاد لی دران مذهب نباشد بشمار روایات عبیده از
 طریق عامه مرویست که جناب سید المرسلین سوره و النجم را تلاوت می نمود و چون بخیر رسیده که فر
 اللات و الغری و منات الثالثة الاخری شیطان بر زبان وی انداخت که ملک لغزایق ای علی از
 شفا عتین ترجیح پس می یابد که مشرکین بجز دین روایت بر اهل سلام احتیاج نمایند ای **فوله**
 پس عقلای دنیا را باید که درین باب قاعده و ضابطه درست داشته باشند تا از حقیقتی آن در
 انشای جلال و محاسن پاسبان نگذرند و ان نیست که احتیاج و الزام بر خصم یا بنحو خلاف مذهب
 در کتاب و مسطور باشند یا رواة و علمای آن مذهب دیگر بخود بخود باشند باید مسلم انشوت طرفین باشد
 یا اینکه بتواتر و شیاع رسیده باشند که با اهل الزیاد انرا حمل بر کذب نمایند امتی مختص از این کلام صاف
 بود و است که الفا می نگردد نزد محققین مسلم انشوت نیست مخفی نماند که چون جالبی در صوام و غیره
 چنانکه بیان کلام علامه و نهوی و کلام والد ماجدش مخالفت می بندد از گفتن می کند بنده این طرز
 را قضا و انرا در می یابد گفتند که دلائل من المستعجلین و دیگر آنکه علمای سنت انچه در ترمذی و ابوداود
 این روایت و رواة گفته اند اگر کسی خیال استمالش نماید و جمیع اقوال اهل تحقیق پر دازد و کتابی منفرد
 بایشان پرداخت بنابران بقیصنای خیر الکلام سطری چند از ان می بخارم که مسطراتی در مذهب اهل بیت
 بعد از ذکر عبارتی که محمد الزمانی در حاشیه منبیه آورده و محقریب خواهی دانست میفرمایا یا بنحو محققان
 که حال است که عمار یا سوا حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خبر می در قرآن مجید فخر این حضرت
 انچه منافع یگانه حضرت احدیت باشند و آنکه بعضی گویند که جریان الفاظ مذکور بلیب مقدمه نوم و فاعل
 عیاض اندر کرده و گفته که زنهار درست نیست این تجویز تسلط شیطان و جواب و انیمه که از موجب
 باختصار تمام شنیدی بعد از ان است که از امام فخر المله والدین رازی نقل فرموده که این قصد اطل
 است در و اطمینان اند و در بخاری با وجود کثرت طرق این قصه مسطور نیست و هر که تجویز کند از غیر

صلی الله علیه وسلم تعظیم او بان البته کافر است زیرا که انظم سعی پیغمبر صلی الله علیه وسلم را بر او میدید و امان را
از شریعت محمدی مرتفع میکرد و نیز قسطی را در مقاصد دیگر از او پس میدید آنچه فرموده حاصلش این است
که پیغمبر تفسیرین بر آنکه مراد از تعنی تلاوت است و مراد از انقاس شیطان شغال بخاطر یا تحریف سامعین
و سببی تاویل که جناب بزدی از انقضای نص قرآنی باطل میفرماید و نیز قسطی را در شرح بخاری از امیر
حدیث شریف طعن قلع این قصه نقل نموده و صاحب کواکب دراری که از شرح متقدمین بخاری است
انقاس شیطان را در تلاوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدلیل عقلی و نقلی غیر صحیح می پندارد و در
شهاب الدین عسقلانی هم این جاده می نماید و از متکلمین و فقها و محدثین تضعیف انکار این قصه را بیان میفرماید
و ملا یحیی بن ابی زید در جواهری می نویسد که اگر کتب دیگر از احادیث و تفاسیر را در اصل دم قطع و یقیناً از بحث
بکمال تطبیق کشد نیست سطر چند اگر کتب سیر و حدیث و تفسیر با کمال اهل تحقیق زینهار بدان معتقد نشدند و اند
که گاهی بر زبان حضرت سرور انش و جان روح بتان معاد و مکه گذشتند یا شد تا فرزند مجتهد جالبی چنان گوید که
که دانستی و داد سعادت مندی بدو و هر چند روایات شیعیه در باب ملک الغرائق ازین بنیاد باشد بلکه
ازان هم یاده که علمای مان را در کرده اند لیکن محققان ایشان بر زبان همین میگویند آنچه اهل حق بدل زبان
دارند انیک است که علم الهامی رفقه که بعد از تحسین بسیار از دست به رسیده موجود است مختص مقال او که اهل
باین بحث دارد انکه اگر گویند چه معنی دارد و ما را علما الایام روی نشده که حضرت چون اعراض قوم و دیگران
اورد و باز کرد و در دل که نازل شود آنچه موجب قربت قوم باشد چون تلاوت کرد و انچه را شیطان بر زبان
انداخت ملک الغرائق او قریش خشو شدند و همه در سجده رفتند حتی و لیکه سگی چند نهاد و سجده کرد و جبر
تخاب آورد و حزن شدید بود و پس از آن سایه فرو داد و ما را علما الایام گویم آیت لالت نارا و حسب برین
حکایت و مقتضای ظاهر نیست مگر انکه معنی تلاوت باشد یا تمنی قلب یا اول معنی نیست که هر کز فرستاد
چون تلاوت کرد و آنچه یقوم باید رسانید تحریف کردند و زیادت و نقصان بعمل آوردند مثل یهود و بنی اسرائیل
بنیامان منسوب تا بسبب آنکه و سوسه و بود باز خدا قطع میکند آن مادی را و تاسیه شد حضرت را درین
که گفتند پیغمبر روح نموده بتان را و چون معنی از و گرییم معنی این است که هر گاه از و کرد و پیغمبر شیطان
و سوسه داد و باطل و خدا را محض طیب دارد و توفیق مخالفت شیطان می بخشد اما احادیثیکه درین باب وارد است
بیس قابل التفات نیست چه شال آن امور نیست که انبیاء ازان منزه اند نزد عقل فکیده ضعیف و مطعون
باشد نزد محدثین و خدا انجذاب از مطالب محفوظ دارد و از روح بتان حفاظت میکند و بعضی گفتند که چون
رسید به رفظ و الغری قریش دانستند که دست خواهند کرد پس کسی بهار گفت ملک الغرائق العلی سیه
والتی که حضرت فرمود و مکنین که در نماز باشد که کفار قصد الغادران میکردند و بعضی گفتند که حضرت در بعضی
آیات توقف می نمود و احتیاج میکرد بر قریش پس بر اسی انکار فرمود ملک آه و کلام و نماز با خدا سلام داد

و بعضی گویند که تنگ اشاره است بآنکه لیکون شرکین مع تبان دانسته و بعضی گفتند که تنگ ه ایات
قرآنی بود و در وصف ملائکه چون چنان فهمیدند مسوخ کردند و انیمه مطابق این است که ذکرش کردیم از کتاب
اذننی ازین کلام ثانی که کبر معان طائفه است معلوم شد که روایت و در مذہب شیعیان
منوال دارد است که ما بوظاهر لیکین معانی صحیح همان است که در تقریر آمد و عصبه قیاس معتبر بر مذہب
کسی از متحققین طرفین صورت نمی بندد و که مع تبان که حضرت پیغمبر معاذ الله فرمود موجب سائش
انما شایس بعد بلا و چگونه مدح شایس نباشد لغو و باندن من بزه الحرافه العظمی امام مبرج حاشیه
منهیه که مجتهد یکا سید لیس قاضی رطل بوق تربیت داده که کمالا یحیی علی بن نظار الی کتابه احتقاق
الحق و عبارتش اینست قوله علامه درین میگویم که هرگاه مدح اصنام الخ مخفی نماند که در کتب معتبره
و تقاسیم معتبره فرق قابل سنت این روایت لطریق متعدده دارد که دیده و اگر چه علمای آنها اکثر
طریق روایت مذکوره را ضعیف دانسته اند لیکین بر اهل انصاف ظاهر است که ضعف روایات بنجر
کثرت طرق است چنانچه صاحب الدین بعد ذکر طرق روایت مذکوره نوشته و کما سوسی
طریق سعیدین جبر یا ضعیف و اما منقطع لکن کثره الطریق بدیل علی ان لقصه اصلا مع ان بها
طرفین آخرین مسلمان رجاله علی شرط الصبیح احدیها ماخرجه الطبری الخ و ازین عبارت چنانچه می بینی ظاهر
می شود که طریق سعیدین جبر و در طریق دیگر از طرق این روایت ضعیف نیست ۱۲ منتهی لا عظام الله عنده
اقول منظره مجتهد در مقام بر عقل ظاهر است چه از مواهب این قدر به ثبوت رسید که این قصه
اصلی باشد و ازین لازم نمی آید آنچه شقی و ازین دعوی کرد یعنی رسول الثقلین صلی الله علیه و سلم
مع تبان بر زبان آورده زیرا که بسا دیده باشد که اصل ذره پیش نیست و عامه از کوه الونک
میگذرانند و قطره را در تعبیر سیلاب میرسانند یا داری یا نه که رفته مثل مجتهد فانی و در انظار میگویند
که لغو و بانه صحابه کرام خانه حضرت زهرا سوختند و در خانه ابر شکم مبارکش فرو کوختند و دیگران
آخر دین باب چنانچه دانی و تفصیلش را از مجلد اول این کتاب میخوانی مضطر شده گفتند که اصل این
قدر است که بر زبان عمر تهدید رفت که خانه ما خواهم سوخت با جمله تبیدید و تبریب هم چنان گفتن
که ما متغصن است بر وقوع سوختن و کوختن الخ غیر ذلک ما فرسی علماء الطائفة الیام صلی الصقی
الکلام مع ذلک هر چند در طریق روایت ضعیف نباشد لیکین انهم چون بالانفاق لایق احتیاج
نیست بحجت آنکه مخالف معتقدات و اصول است و مضاد قطعیات قرآنی و اوله عقلی اکثر
چگونه مناطا عماد تواند شد اگر الزام ما مقصود است باید اول ثابت کردن که جایی شدن مع تبان
بر زبان آنحضرت مسلم الثبوت است نزد فریقین با تواتر رسیده است چنانچه مجتهد فانی ضابطه را
قرار دادند بار بار فرمودند آنچه بر آن دلیل است که مطاعن سفیان و پیشوایان ایشان روایت مسلمه علی از او

مجتهد یعنی هر کجا و مع اجتماع ائمه شریک و کفر مجتهد تبصریح اجله علمای فرائضین ثابت گردید یعنی او
تقلید کفار قریش بنمود که ایشان پنج تن از راه عدالت محقق داشتند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم را ششمین مرتبه ساختند باری راست فرمود و عارف روحی که نرید و جهان بدنام شدند و بجز
بسیاری مایه نیکو خواهی یافت پس ابو جعل و ابولهب و ولید و هر چند هر دوازده کشته شدند و کشته و کشته
گردیدند مگر نائب پیدایشان هنوز درین شهر مدعوئی نیامد صاحب الامر بر مسند اجتهاد
نمی نشیند و این مدعوئی بر زبان دارد که رسول خدا صلی الله علیه و سلم مع تنان نموده و مسلمانی که
المبیس تبلیغ الفکر و فکال لغزینی لیکل اینهم مستند مدعی مجتهد نیست که حضرت مع اجتماع نمودند
چه محتمل است با اختیار علقه سببیت که مراد از انقباهان باشد که علقه گیر کردند و صاحب مواهب از
عامه مفسرین و در قاصد دیگر آورده و بسیاری از محققین با دشمنانی از علمای روضه تقریرش نمودند
که اعرفت پس با وجود انهمه معانی ثبوت مع تنان را بر زبان حضرت خاتم پیغمبر این مدعی شدن کار
مجتهد از مانیست ندیکری از غولان میا بانی و محصل سخن چنان نزد من احسن است که مراد از مقتی لما
است و معمول کفار بعد از آنکه بمعارضه قرانی عاجز گردیدند بوجوه استماع قرآن کوشش نمی نمایند بلکه
تخط و تبلیغ و رفع صوت و تحریف و شعرو صغیر شروع می نمودند و قوله تعالى فقال الذين كفروا لا
تسمعوا لهذا القرآن والغ افسیه لعلکم تتخللون مگر بعلایقه سببیت شیطان نسبت نمودند و این علقه
علیت و مخلوئیت در زبان و تلاوت بوجه اتم تحقق است پس مدعی تنان چگونه لازم آمد و مدعوئی مجتهد
رئیس الشیاطین بنحیر عنوان ثابت کردند و کیفیت که از روایات دیگر که در تفاسیر اخوند کور است چنان
استقا و میشود که شیطان وقت تلاوت آیات و استماع حاضرین القا نموده و ایشان را در جهل
انداخت که جاری شد بر زبان پاک صاحب لولاک تملک الغرائق العلی و منین الشفاعه
ترتبی از انجمله است تفسیر تصحیه الرحمن و میر المثنان مشهور تفسیر رحمانی پس و هم در خیال
حضا رضو صامه کین کجا مستند صحت برای مدعوئی مجتهد لیکم است که مع اجتماع بر زبان
حضرت علیه الصلوٰه و السلام جاری کردید و از در مشهور و معطولی بوضوح می انجامد که شیطان
چنان قرائت کرد که در قلوب مشرکین شکمن شد که حضرت تلاوت فرمود تا اتم شد
کردانیدند که پیغمبر از دین خود رجوع نمود و این خبر را برین حیثه رسید و هرگاه که گوینده این
شیطان باشد مجتهد رئیس المضایین را چگونه چنین مدعوئی نسبت بجناب سید المرسلین برآید
الزام اهل حق و یقین زید لغو و باند من الکفر و الزندقه و از نیحایان شده که بعضی از روایات
این آیات که ظاهرش این است که افساسی شیطان بر زبان مبارک بود و اصلی و حقی ندارد و معنی آنکه
اصلیت همانست که بیان کردیم و قول قسطلانی منافی بتمییز نمیشود و الا که نیکب پدر مجتهد الزکری

لازم آید که تحقیق سنیان میگویند که صلی دارد و او در صوام چنانچه دانستی تصریح میکنند که اصل
نمار و برین تقدیر افاده نمایند که کلام ایشان را تصدیق کنیم یا با فاده مجتهد فانی دل بندیم بعد از
برناظرین کتب شیعه مخفی تواند بود که قیامی ایشان آنچه در امثال این امور تو سعه کرده اند
تفصیلش خالی از تطویل و سواد نیست هر گاه جواب دادن ارباب اختیارال مستلزم صحت
روایت مزاول نیست شود چنانچه در مقاله سادسه دانستی جواب دادن برینان مجوس چگونه است
تحقیق روایت عندالشیعه نکرد و پس در اینجا گفتوری دریده و همین و مجتهدین بر کمر و فن بعد از
تشریح ثنائی چرا نمیگویند که روا نمیکند شریف مرتضی بخواهش برداشته در طرق شیعه مروی کردید
و اگر روا نمیکند ثنائی جوابش نوشته مخصوص می بود بکتاب ماچرا این گرگ کهن نمی گفت بسیار
که آنچه شما نقل کردید نزد شیعه بخوبی نمی آرد و برابر تقبیح افترای محض است و زمینا با جواب
او دانش محتاج بنیم شیعیان در مذہب خود روایات بسیار دارند ما را چه ضرور که در جواب مشقت خود
کشیم و بر فرض محال جوابش نیست با بحاله ظاهر کلام ثنائی همان است که روایت مذکور حدیث
مامیه و قصه را اصلی باشد برین قدر چه موقوف که منع دیگر بخت و پرورده با گرم و سر و کشتی
بسر برده در تفسیر مجمع البیان آنچه آورده مخرج است و زانکه ابن عباس روایت کرده که شیطان
بر زبان مقدس القا کرد و از کلام طبرست یعنی آن صحیح در کتاب مذکور چنان مستفاد شد که بدرجه
صحت نرسیده پس توان گفت که از تردد او در صحت حسین و توثیق و صحت روایت از دست
نمی رود و چون از تفسیر طبرست معلوم شد که راوی آن ابن عباس است ظاهرش نزد مجتهدان است
که این روایت صحیح دانند و شاید که آن صحیح آزان حجت گفت که ابن عباس سن و طبرست نقه نباشد
که امر وجهه را از طبرست ترا نگه کاشانی باین روایت مائل گردیده که شیطان بعضی قوت تلاوت
مشابه او را از آلتی باین کلمات بخواند که سخن در انست و برناظرین روایات این باب عیان است که
تیم برای آن افزوده بودند که حضرت صلی الله علیه و سلم چون او را درین پیرایه نشاء جبرئیل دیدند
برالقباس افتادند پس او ملا و اسقی که کاشانی گوید که روایتی که سید مرتضی بخواهش داده و عرضی
از شیعه نیست و در همین تفسیر بیک ترجمه بوساوس شیطان بعضی دل بند و قید بعضی افزوده و تفسیر
اند اند و بعد از آنکه کتب شیعه درهم تفسیر کاشانی عیان است که این شیطان لفظه ابلیس علیه السلام
و انداز اب بود از معنی آنچه در تفاسیر سنیان دارد است دانستی که نفس دران نیست که شیطان
بلا واسطه انقام کرده باشد بلکه محتمل است ایتقائی کفارانی غیر ذلک من الوجوه و کاشانی نفس عیان
بیابانی در خلاصه الملاحج ایتقائی شیطان بعضی را بطیب خاطر فرارید و آنچه بران متفرع شده یعنی انقام
حضرت پیغمبر بدان راضی شود و لغو داند پس ذلک اکنون چگونه روا باشد شیعه را عموما و مجتهدان

خصوصاً با حاویث جناب غیر متمسک حبستن مثل مناقب مرتضوی اجتوا میگوید سی را و انبیا و
 از عدوت و حسد البت طاهرین باقی نگذار و علاج سلمان و ابو ذر و مقداد و بطوریکه خصوصیات عمر
 مطهرین را برهم زند که لا ینفی علی من طالع ایحار کفایت قوانین اسلام و اصول دین را بر بعضی آن بنیاد نهادن
 خصوصاً بر مذہب فقه بدون استیصال فقیر از یاد آور بار خدا یا مگر گویند که از قرآن ثابت شده و باره
 هر نبی و هر رسول لغای مصلحتی در تلاوت کتاب طاعتی و تقاضای نفسانی لیکن جناب غیر مقتضای اصول فقه
 مثل احادیث کلینی و عرواق و ارجیه جاسی در حسام و غیره و در عین نفس سید المرسلین بودند و مرتبه
 از انبیا و اولوالعزم هم در گذشته و امامت بر مرتبه نبوت و رسالت راجع گشته پس احادیث انجانب
 ظاهر و آن عالی قناب هنوز بر جای خود است و انیکه شنیدی بر طور شیعه غایت قصوی است و پیش از
 حقیقه با حاویث رسول اطهر کاری نماد و اینجا است که قال قال رسول الله در کتب ایشان بخوابی یافت
 و لا تشد و تا آنکه در مخصوص تبایل و تسویل پرداخته اند چنانچه بر ناظرین شروح کافی و من لا یحضره الله
 معنی نیست مابین و اولین در حقیقت از اصول خویش که باعث ترک حدیث پیغمبر نیست غافل شده اند که
 میگویند که این حدیث نقل رسول الله بر زبان نمی آورند مگر بحجت خوف اهل سنت و اتقی مجلسی و دیگران
 از ضمای قوم مسطور صاف صاف گفته اند چنانچه سابق دانستی که شیعه را با اصحاب رسالت علی کاری
 نمادند اگر چه این عباسی مانند او باشد که در حق او و پدر او خصوص نبوی وارد شود و دلیل بر آنکه ایشان
 از اهل بیت انسر و بودند چنانچه قنن بخار هم بران اول دلیل است کولی خرد جاسی و این مجتهد انکار اطلاق
 اهل بیت جز بر اصحاب کسیانما کند کافی اطمینان المرح و من جبرائیم که اگر شخصی سلمان و ابو ذر را کس و دیگر
 مستثنی فرماید و ایشان را بدلیل تشیع و آنکه در مطاعن خلفا کجا باقی ماند بلکه بطریق اولی ایمان و دین
 شان نزد شیعه علم الثبوت گردد زیرا که درین کتاب لغت اهل تشیع از انبیا و خصوصاً جناب شیخ خدا
 جابجا منقول است و فقیه ایشان با جناب حضرت امیر علیه السلام و برزودی شکستند و سوف قنن صبط
 حوی و اسقاط محسن و امور دیگر که تفصیلاًش بر جانی باید بچشم دیدند و غیر از مقدمه کسے دل با افق
 سیعاً و نه لبست جالب کسلی نمادند که حدیث از او گرفته شود مگر از حضرت امیر و جناب سید و حسین و چون
 بر اصول و فقه حال ارجح باشد که بر کتاب البصیث مهر زند و محمود و موافق را و بروی
 ملائکه مقربین و حضرت سید المرسلین شنید گردانند و بروی مایل بر دارند و همه بواعید مکرر
 برابر غازی شمارند و وصای حضرت رسول را از آغاز تا انجام برهم زنند چنانچه در مجلد اول چند بار دانسته
 و این مجلد نیز بران شتم است پس سلسله حدیث کدگی گسیخت چه جای آنکه احادیث مرتضوی علیه
 السلام اقل قلیل باشد و روایات حسین علیه السلام و جناب سید علیه السلام از انهم کمتر بود و حال
 قرآن مجید خود بر اصول و فقه عیان شد که بیاض عثمانی پیش نیست و چون حال اهل کسان باشد از تشیع

ایچوچ نام توان بود که ایشان از سنی و شیعه تفرقه نمودن و دماهند و خوشامد کردن است و انشای آنجا
 بگفتن و شیاطین ایشان را صرح نمودن پس بر زبان ایشان و ثلوثی مانند و ازین تحریر که نزد عامه تطویل
 بود فایده عظیمه بدست آمد یعنی آنچه بدی اجتهاد گفته بود که مدح اصنام بر زبان مقدس رفت و حدیث
 تیان ثابت نشد همین است حال آنچه بر زبان مرتضوی گذشت منتفی بر اصول رفته البته خارج از
 منطبق است بلی امریکه برای رفته باقی است این است که حضرت صاحب الامر فرزند نرس خا تو
 که کما ضل با امام حسن عسکری در حال شرک و نصرانیت صورت بسته گمانی البیارق و حق الیقین
 بقتضای الحاضری الامصار و الغائب عن الابصار که کتب معتدیه در نقص بران کو هست چنانچه
 در بیاجه کتاب معلوم گردید بر مجتهد اصولی و محدث اخباری اقوال مختلفه که موجب ملاعیمه
 بود گریاشد میرساند لغو آنیکه فریب شیطان دیار ادران داخل نباشد اگر چه جناب فاطمه زهرا را
 فرقیه باشد چنانچه در تفسیر طبیعت که استاد کلینی عو رجح کرده مذکور است و هم امام موصوف افادت
 خود را بشیعه انجمن القا میفرماید از مکاید شیطان ایتضی فراغ کلی رو میداد اگر چه حضرت پیغمبر را بدین مثل
 شدید واقع شود که جبرئیل است یا عزرائیل چنانچه آنفا دانسته و الحمد للک که این بحث را نیز بسط
 جامعیت در سلک تالیف کشیدیم تا بطلان مکاید شیوع بخندید و بسیاری از کتب کلامیه از هم
 با شیعیه مقصود این شیاطین را تیز زبانی در حق علامت سنت سینه آن بود که فریب دهند مقلدین خود
 و راسخ نمایند در قلوب ایشان که زنیار در مذهب شیعه صینه و اثری از قصه تلک الخرافات نیست
 و اگر می بود و جابده علمای شیعه چار بسنیان دین باب طعن میکرد و دنیا و طول اسان بران می نهاد
 قوا که هر چه را الحی که نه من کان بقیه من من جاحل من بعد تحقیق نمادند که مجتهد الزمانی قید عمر محسب
 در تفسیر حضرت رسول یزدانی می افزاید تا بدانی که تفسیر انجمناب نزد مجتهد متبع خطوات شیطان است
 است و اهل دانش و نبش نیک میدانند که چون رسول خدا و حضرت اسد الله و حسن مجتبی و شهید
 که بلا و تفسیریمه پس تفسیر فرماید دیگر کسیت که بالی اعلام دین پر دار و فاعته و ایا اولی الباق
 و قولوا ان هذا الشیخ حاک قول الامار وایت اثنا عشر خلیفه **قول** جواب روایت پنجاب
 که بواسطه عمر و بن العارض است در مقاله سا و سه مذکور شد مفصل اینچنانچه و اب این فقیر است اما
 هنبقه بحکایت ملا و سازه اشاره کرده و کجلا مش تشبیه داده پس انیمان اجمال و اجمال است
 که پدرشان موجب فرومایگی در کتب مطبوع خویش میدانند باید این حکایت را شرح کردن و انشا
 الله تعالی عنقریب معلوم میشود که این فضیحه هم بر فضا راجع میکرد و قال الله تبارک و تعالی
 حکانه عن راجح کلمه تم حکایه که کلام من قوله شیخ و انشاء قال الله عز و جل و انما نخرج منکم مکه
 و آنچه باب حدیث دوازده خلیفه تحمیل فاسد را دخل داده انشاء الله تعالی در قول اینده

علاج خلل دماغ فطرب چنانچه باید بکنیم **قول** چون فاضل مجیب درین جواب **الخ** اقول
 مجتهد الزمانی درین مقام بر عبارت شمره اختلافات دست تشبیه دراز کرد و نه لاجرم من جواب
 آن را از رساله اثبات الخرافه که مباحث شمره الخرافه که حاشی در آغاز کتاب داشتی نقل کرده و بعد
 گذاری مجتهد مشغول بشوم بعضی از متکلمین جدید را با اثبات الخرافه منقسمه میگردد و این
 وسائل دیگر بر این گواه است که این کتاب نیز بهیچ سبب سامانی و وقوع هر چه و مرج
 چنانچه باید بقدر احوال نگاشته و در قلوب طبع نیامده و حال آنکه مردم بجای رسیده که اکنون
 منتظر آنند که مولف کتاب این بار هم در هر بار بر سر کشت که مبلخی غایبان جرح کند و کتاب را
 مطبوع گردانیده خود حصه بای مردم برساند بلکه برینهم توفیق مطالعه کتاب دسیه
 نمیدانند خدا یا مگر برای ترغیب دیدنش چنانچه درین شهر رساله بصارت العین و کاشفت اللایم
 تقسیم در جامع اوراق اوراری معین نماید و اگر یاری این بار هم بردارد باز هم تحت این
 بنیاد را یکانست که زر را خواهند خورد و کتاب را بیازار خواهند بیروفا لشکی الی الله تعالی
 کسا و باز علم بدانچند انجا مید که امروز درین شهر با و صفیکه آباوی آثار نهایی نیست کسی را
 لائق این بنی که ساعی نزد او نشینم و القاب و الام را که بسبب تنهایی درین مالیفات
 است پیش او شرح کنم و او بداد من برسد دوست از طالع و ملاهی بردارد و چیزه
 ازین کتب و مینه نشنود و علما غیر از کتب در سیه شغلی ندارند و الفانلیکه مصطلح طبعین
 و منطقیین است یا اگر فتنه اند و امثال مرا که و بعان جوانی به طبع ازمانی این فتول را دیدیم
 و رس دادیم و مانند سرفات شرعی بنیاد شتم و اکنون معلوم انبیا عظیم السلام مشغول شتم
 بحشتم استحقاق می بیند عیاد ابا الله مقتضای الکلام بنی الی الکلام از کجا بکجا افتاد و من
 درین بود که از اثبات الخرافه جواب مجتهد بر نگارم پس بدانکه انچه او در اعتراض اول گفته مخصوص
 و حرج است یکی آنکه بعد در این روایات چه لفظ امیر او روند و این بحث قطع نظر آنکه
 از ادب حاصلین نیست و بحث لفظی است دلالت بر این می کند که معترض طرق حدیث را در آن
 کتابها که مجمع این روایات است هم تتبع نکرده مفتی عظم را قاصرا تتبع دانسته اری المفسر
 صلی نفسه میان این مخطئه بقدر ضرورت این است که روایت میکند جابر بن سمره رضی الله
 عنهما قال سمعت ابا بنی صلی الله علیه وسلم یقول یكون بعدی اثنا عشر رجلا امیرا فقال قلته
 لم اسمع هذا فقال قلته لی انه قال صلی الله علیه وسلم کلهم من قریش و در روایتی است قال لا ال
 امر الناس باضیاء و لیثم اثنا عشر رجلا ثم کلهم النبی صلی الله علیه وسلم فقال بحجة حقیق صلی الله
 علی ماذا قال رسول الله فقال کلهم من قریش هذا روایت النجاشی و سلم ح و در روایت ترمذی است

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون من بعدى اثني عشر اميرا وجميع بخاري استحدثنا
 محمد بن المنثني عنه عن عبد الملك قال سمعت جابر بن سمرة قال سمعت النبي يقول يكون اثني
 امير او اربعين روايات كه شمس بن مهران خرواسي دانك ان البصري بود عيان شد كه تعبیر کردن بلفظ
 بهم اجماع سنت است زیرا كه در احادیث رسول مقبول خود لفظ امیر مسرود است پس اعتراض را
 بنیادی و بركت و نظیر اعتمادی مانند بلكه ازین بیان هم بود باشد كه اگر تعبیر نمایند بلفظ و دوازده مرد
 نیز اعتراض دارد نمیشود كاش رجوع میكرد مخاطب بطرافت بن طلاس كه در ان هم امیر او را
 طر فتر انك بچاره مجتهد الزمانی حامل الاسفار كتاب اكمل الدين صدوق الكواذب را هم ندیده اند
 او را زانی کسی از نقات شنیده كه او حدیث میكن یا سبنا و خود الفاظش نیست حدیثنا احمد بن
 الحسن القطان قال حدیثنا ابو بكر محمد بن احمد بن عبیدة النشایورس قال حدیثنا ابو القاسم بارون
 بن اسحاق یعنی الهذلي قال حدیثنا عی بن ابراهیم بن محمد عن زید بن علاقه و عبد الملك بن عمیر و اسناد
 دیگر نیست حدیثنا احمد بن الحسن القطان قال حدیثنا ابو علی محمد بن علی بن اسمعیل السكری المروسی
 قال حدیثنا سمس بن عمار النشایوری قال حدیثنا عمر بن زرین بن عبد الله قال حدیثنا سفیان عن
 سعید بن عمرو عن الشعبي و اسناد حدیث دیگر اینست حدیثنا عبد الله بن محمد الصانع قال حدیثنا ابو
 احمد بن محمد بن يحيى القصرانی قال حدیثنا ابو علی الشیرین موسی بن صالح قال حدیثنا ابو الولید خفاف
 بن الولید البصری عن اسماعیل عن شمال و انبیهه احادیث جابر مكرور است بلفظ اثنا عشر امیر و لفظ
 كلهم من قریش اکنون باید گفت كه مجتهد الزمانی را اگر اطلاعی بر نیجه حاصل می بود این اعتراض نمیکرد
 پس از علامات قیامت است كه چنین مهمل كوی حلیه جوی كتاب علم كلام تفضیل كند و رساله البصائر
 را و نماید یا دخی آید كه او جای چنان تقریر کرده باشد كه بجوی از دیا بروی باخشن وجه منقلب
 كند و دور نیكاه نیست و دقیق و لطفه عمیق بیا نشان آنگاه غایب مافی الباب از طرف شیعه اینست كه قلوب
 سنیان بجنای جور ابل شده و نه این احادیث را با ایست بر دوازده امام حمل كردن و من گویم
 كه آنچه مجتهد علامه زمانی بی ادراك و شعور حدیث اخبار نقل كردند نص است در تخطیه روضه و تصویب
 اهل حق كه غفارا از قریش گرفته بعضی را از اهل بدیت و بسیاری را از غیر ایشان قرار داده اند پس حدیث
 مسند بیزیر بر نفع بگمانی مجتهد حمید دلیل قوی است و آنچه مجتهد نقل فرمودند و حرنی درین باب افزوده
 برای اهل سنت من سلوی چه بسیاری را محققین ایشان میگوزند كه دو كس از ان نمجید اصحاب كسانند حضرت
 مرتضی و حضرت حسن مجتبی و دیگران از اهل بیت هستند و اگر در ابرقت حمل كنند امام مهدی هم داخل
 تواند بود و بعضی از وجه الغرض ازین نوع مخصوص علمای ماسكمرده اند كه صفت جامعیه بیانه این خلفا
 فرشت است و پس كه منصوص است در اخبار و ائمه كه با عرفت و اگر صفت جامعیه با شمسیت و فاطمیت می بود

تعمیم نمیکند و ند باجملة حدیث مذکور برای رفعه که گمان برداشتند و اهل حق را مابین می پنداشتند مانند
 از قوم و جمیع شته که همه اسامی مطاعن ایشان در خصوص فروخت و خفی نماند که مجتهد هم روایات خلفای متنا
 متفق علیما چنین فریقین میداند چنانکه در مقاله خامسه السی و کان ذکر احادیث الاخرین عجائب التقیة
 ولایانیک مثل خیر و در نیقام با وجود اینهمه افادات روشن ابجاث دیگر در سیر طبع کمترین موج زن است
 از انجمله آنکه مجتهد الزمانی با وجود بلند پروازی و لن ترافی بر بیان قطعی مریت گردن بر آنکه احدی از ائمیرین
 احادیث داخل و باین خلافت و اصل نباشد زیرا که مجتهد اقرار کرده که تعبیر از لفظ امیر خالی از تحقیر نیست
 و آنفا دانستی که جابنده علمای فریقین لفظ جل هم در حدیث شریف آورده اند لاجرم تحقیر تبدیل
 رسید چنانچه مطاعن فرضه هم دلیل بر انست حال این استدلال درست شد اگر امیر شاعره مراد باشد
 تحقیر و تذلیل ایشان لازم می آید و الا لازم بطل فالملکوم مثله و از اینجا هم حکم توان کرد که مجتهد و قدما
 او هم رفوع الاقدام و منصوب الاقدام اند و حقیقه و عدولت شدید امیر ایشان مستوله است تا بحکیم
 معتقد اند که خود حضرت پیغمبر امیر را تحقیر و تذلیل کرده اند لیکن فقیر انجمنی نیست چه قدیمی و مدرالشیان
 هم اعتقاد داشتند که حق تعالی در کتاب مجید خویش امام الامیر را حضور صفا بدایة الارض تعبیر نموده
 و خود این جمعا گفته اند که وایة الارض پیش دارد و دوم ندارد و میان هر دو شاخ او فاصله بسیار است که اسبق
 تفصیله و از انجمله آنکه مفتی عظم که لفظ امرا آورده اتباع صاحب فصل الخطاب است زیرا که لفظ امرا
 نقل مجتهد در رساله ثمره الحلال چنین فرموده و شمار نمودن بعضی یزید را از جمله دو آورده امر آنکه خصوصاً
 است بموجب مدح او نیست پس اعتراض او بر مفتی عظم مغلفه دیگر است بلکه تعلق دارد و صاحب
 فصل الخطاب و وقع این اعتراض از خود و واضح گردید یعنی در هر تعبیر لفظ خلیفه و امیر و جل اتباع
 است و بیج غباری در میان نیست بل عبارت از خدش و خاشاک بلکه غوایل و اشواک همه بر فهم مجتهد
 است که در لفظ امرا تحقیر فمیده و بحسب لفظ رجل تذلیل امیر یزید و امرا لامر کشه که اعفت دوم
 آنکه مفتی عظم انکار مدح چنانکه و جواش آنکه اگر مفتی عظم را منکر مدح فمیده است مطلقاً بایکان و
 که او نیمه خلفا فاطمة بد میداند پس ممنوع است لایه علیه اقامه لبریان کیهت لا و فهم معاویه
 بن یزید و عمر بن عبدالعزیز و اگر مراد انکار مدح یزید است که اعفت پس این انکار بجای خود است
 ولیکن تمکین مجتهد تحریر مصداق این انکار الاصوات بصوالت الحمیر است فانه قد عمره ان فسق نیز
 مجمع علیه و کفر و مختلف فیه و بویده مانی الکتب الکلامیه و غیره من فطامه امره و الاتفاق علی
 و الا خلاف فی کفره در اینجا اند که خور باید کرد که آیا لفظ تغلیب مدح خلفای و امر اخی توانا نند
 حکمیت که نزد بعضی تغلیب عدد متعین بود زیرا که محمد و حسین سلفین خلفا سه اربعه با حسن
 مجتبی و ضمیمه این زبیر و ابن عبدالعزیز و معاویه یزید و حضرت محمدی بعد ده میرسد و نزد

و دیگران است که از لغات عباسیه نیز شامل شده بیک ملت و تمام فایز میشود فاعلی و فاعلی علی المضاف
 و العجب که حد و حدک از اقا لیم ریاست و حکمرانی پاسبیرون هند و سمرقند و بخارا رسوای محاسنی و غیر
 برای فک که دوی پیش نبوده و حتی که شو شری و هزاران کس از علمای روضه یاعنی هم معتبرتر گفتند تا
 تعلیب و رفتن بخار با فظ امیر بر زبان آورده این تغذیه عقل و نقل و ذاتا و وضعاً مطبوعه ندارند چه
 آنکه قبل از این از کتب شیعه منقول شده که لفظ کل بجای لفظ اکثر مستعمل میشود پس مع یزید و
 او از خلفای جور و عین لازم نیاید بلکه مدح برای را شترین است تغذیه و هدایت و رشد برای نشان
 است یقیناً بخلاف قرشیت که برای هر کسی از نشان باده دیگر هم بجای خود و موصوفت و امیران را
 و مجار با الفی را در روایت عمل السیرایع هم منصوص مع ذلک میگویم که آنچه و اعتراض شانی
 تقریرش نموده محسبی است خالی از تحصیل زیرا که قبل ازین دانسته که ان بزرگان که یزید را از
 این خلفا شمرده اند پیش ازین است که خلافت را بر منته عام فرو آورده اند و از حدیث انخلافه
 بعدی ششون سخته هم کیون ملکاً عضوضا اتصال خلافت را شده تا سی سال فقیه ه لاجرم افتاد
 اثنا عشر امیر او جدا و خلیفه را بر اطلاق حمل کردند اگر با ورت نمی آید باید بصواب حق رجوع کردن و
 خلافت مجتهد را یقین نمودن با بحمله صاحب صواب حق بعد از حدیث انخلافه بعدی ششون سخته
 هم کیون ملکاً عضوضا و تطبیق ان بر خلفای اربعه و حسن مجتبی گفته اگر کوئی این خبر متناهی و در
 خلیفه است گوئیم زیرا متناهی نیست زیرا که الف و لام برای کمال است یعنی خلافت را شده
 متصل مخصوص است در ان پنجکس و درین احادیث خلافت مطلق مراد است و ملک عضوضا
 هم شامل است تا آنکه مثل یزید هم در ان داخل است انتی محصلا و نیز احادیث حدیقه که مجتهد
 قبل ازین درین کتاب آورده و جوابش بتفصیل هر چه تمامتر در جلد اول او انداخته امی آن دارد
 که بعضی و احادیث دوازده امیر بعضی از خلفا مدوح و بعضی مفدوح باشند پس رشادت
 و مدح یزید از کجا بیعت میرسد زیاده برین نیست که یزید از جمله خلفا بمعنی مذکور شد یعنی علیه
 و حکم راسه و نه بودن خلیفه دیگر و زمانه ان تنک نوع انسانی و این مقام انکار است و نه تنک
 استحقاق الحی اصل انسلک یزید لیم در زمره خلفا بنامی چیزی دیگر است و انسلک
 او در خلفای را شترین مفاد اندامه دیگر است و سیکه میان این هر دو امر تفرقه نمکند
 و چنین اعتقاد نماید که انسلک او در زمره خلفا باعتبار جبا خانی و نبودن خلیفه ثانی
 لازم می آید مدح یزید و استحقاق او بخلافت رسول یزدانی قابل خطاب نیست بلکه او است
 از عنوان بیابانی متبعین خطوات شیطان و هر گاه معلوم شد از صواب حق و دیگر کتب
 حدیث و کلام که خلافت در اینجا عام است و در این عام انواع مندرج است بعضی

قایل مرج و جمعی استحق قبح و مناسط تقداد این کرده عموم است و خصوص بنا بر آن تفریع بلبع
 محبت یعنی پس اگر احوال و بیست مذکور به عاری عن المرح باشد قبح در مرج خفای اشیه بر منی بالعدیه
 هم لازم خود اند هیچ معنوی ندارد بلکه باعث حیرت الولی الباب است چه هرگاه چند نوع
 زیر جنسی را از جناس بندگان کنیم و آن جنس را بر همه حمل نمائیم مثلاً گوئیم که انسان و نفرد و غنم حیوان
 اند نفس حیوانیت کدام است مشرک در همه البته ثابت نخواهد شد و خصوصیات نوعیه و
 حنفیه از کجا و قس علی هذا چون افراد نوعی را زیر یکی از کلیات قرار گیریم و گوئیم زید و عسمر
 و کبر عالم اند زیرا لازم خواهد آمد از این حقیقت حمل که هر همه محدث باشند لاجرم چون نظر حکم را
 و نبودن خاصیه دیگر دوازده کس را از ایشان و جابرین زیر خصیصه گرفتیم نفس خلقت بر
 همه بثبت رسید خصوصیات هر یکی براس هر یکی از این حقیقت کی ثابت شد و هذا ظاهر لکل واحد
 و انکان خفیا علی المجتهد و این منقطعه جدید مثل قدیم است که محبت رضیه که همه عباسیه بر طور
 علامه سیوطی استحق ترعاست بودند حال آنکه مدعایین بودند که علامه مذکور خطا را زیر جنس عام
 فرمود و هر که خارج از جنس مذکور باشد ذکر نفر مایل پس چنانچه سیوطی ظالمین را با عاولین شمرد
 این علمای زید را و خاغان نام بردند و هرگز حقیقت خلقت برای هر یکی و واحدی از این مقامین بشریت
 نه انجا مید با لجه اکنون ضرورت است که محبت ثابت گردد و اندر نوم قبح را براسی خفای باشند این
 مذکور و هو عندنا ممنوع بجز از تغلیب و امثال من الامور و اگر محبت را الزامانی بداد و معوضات
 کترین فرارند شانی در مقام از کتب محدثین شیعه با احترام صاحب مناقب مرتضوی نوشت
 سمع الیقین و دیگر جایزه علمای تشیعین آرم که آیات جناب ندیده اند که چون حق تعالی حضرت
 امیه اثنا عشر را که کلام من قریش و صف ایشان است با اتفاق فریقین کما عرفت جلوه و ظهور
 داد حضرت امام محمدی را نور سی القدر بود و بحدیث کوکب دمی که میان محمدین شیعه مشهور
 و متفیض است که هیچکس بداند مرتبه غیر سید نه گوشتواره عرش رب المشرقین حضرت امام حسن و امام
 حسین و حضرت سید المرسلین یعنی جناب مرتضی امیر المومنین را چنانچه بنقل صاحب مناسبات
 مرتضوی از کلینی و آغاز محمد اول ازین کتاب دور و وسطان بردایت اسناد کلینی و تفسیر این بیت
 معنی لفظ سید المرسلین در حق امیر المومنین واضح شد و نه آنکه جامع الاخبار دال بر است که لفظ جناب
 نبوی یا دواتر باشد زیرا که حضرت فرمود چاکوز را در پهلوی عرش بی مثل دیدم نور عبد المطلب و پدرم
 عبد الله و ابوطالب و برادر من علی سبب کلین بر چهار کفر آواذ فاطمه ظاهر گردند و ایمان را پوشیدند و لیکن
 جانش بر اصول موضوعه اختلافی شان ناشدست سالیان پیشا و پشتا و باشد و لیکن صاحب الامر
 چنان احقا کردند که فاطمه خود را که صدر انجمنه اشغال بود نیز پوشیدند و پدری غیبت چنان

خطوطه نوزده که در سال اتحدینا مک عوطه شانه است پس سبب مذکور که قرب قیامت بوجه اتم مستحق گشت و بهیچ
البدییات و حال آنکه توقع آن بود که سده امام اول را بخیریت حضرت خاتم و بسبب مشاهده جمال جهان
ارامی سرور عالم و مشرف شدن بصحبت شریف که احیای علوم دینی و کیمیای سعادت ابدی و علاج
المقصدین و مناج العابدین بود بمرتبه تقوی میرسایند مگر فرزندان خاتون نرگس که از سلاطین
و نصایبی روم بهر سید یعنی نخاص هم نرود شیعه درست نبود زیرا که در عین شرک اتفاق افتاد
کما فی النجاشه و غیره من کتب المجلسی اینهمه بر تیار رود و آنکه هم لمعان نورش را شنیدی و هم مرتبه جلال
دعوت الباقین بخشم دیدی که حضرت سید المرسلین یعنی علی مرتضوی و محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
از اول سبائیین و آبائشند و در لشکراش بسپر کنند پس جناب مرتضوی که اصول منافقین سید
المرسلین بودند و فضائل مصطفوی بقضا انکس نمیرسد کما فی المناقب المرتضویه معزول شدند
و حال آنکه عزل موجب نقصان و نفرت است کما قولانی حدیث المنزله پس نشان باید داد که چون نشان
خلیفه بر منوال واحد باشند این مرتبت و نقصان از کجاریت یافت اکنون الفاظ عبارت را
باید دید که دلالت بر ولایت و منفعت و نفرت خلق دارد یا نه و بی بده فان تبیل لم قلتم انه یولی
بارون بعد و سعی لکانت خلافتها ثمانه مین موسی قلنا لا و ان شئت بده المنزله فی حال الحیوة و قال
ان نزول عندها بعد الوفاة لانها منزله جلیله لا یخیران یخط عندها من ثبت له ان ذلک یقتضی
التغییر لما قال من ان الغول طامق الرجال اتنی کلام القاضی بلفظه متحرک کاین دیوانه بکار خود
هشمار همه امور را که موجب تعزیر و تنزیل است در کتب خود می بنید و آنرا شاید موجب تعظیف
تکمیم می بیند و پس ذهب الله بنوره برین مصلحت صادق آمد یعنی بر عکس ننند تا مگر یکی کا
علی مرتضی که از جمیع انبیاء افضل باشد کفر اتادم شهادت ظاهر کند و آنچکسی از مدینه
از مشو بن شد ملکه او را پیشوای خود دادند حال آنکه از حضرت ادم تا حضرت خاتم شیوه مذکور را
بترین جمیع انبیای عالم اقیین می کنند امری را که کلام دران سیرت لاجول دلا فو قه الاباء علیهم
برای حضرت بارون بالاستقلال نبوت بر مسلمان ثابت است کلا یعنی قطع نظر از آنکه همه
ایم چه راجح صحیح باشند و مهدی روضه کوکب درسی بود و اگر اندک غور کنی ذاتیات امامت را فقط
بیانیت فرزند خاتون نرگس ثابت کرده اند زیرا که بقصد و از غلاف حفظ شریعت و حدود و بلاد
اسلام و انتقام از کفر و ولایام و بجا آوردن حدود و مصالح و اجرای احکام و التزم سعادت است
و این همه امور مرتب نخواهد شد مگر بدست حضرت مهدی حتی که جده مظهر خود یعنی جناب صدر
صفا بدو و پس اکنون از معتد باید پرسید که دیگر ایمه با وجودیکه سیر معطله بودند و بسبب ان
ذاتیات از اینجهان تشریف بر که حرام و نجس است باین قصر شدید شقیم از اعدای دین و امام

و یضیع زیر خلافت که عبارت از تمکن فی الارض و سیاست مدن است که سابق من کبترم مشکاک تواند شد
 و اگر کتاب این باب بود صدوق را که کمال الدین ناشن گذاشته اند بوقی بکشایند بسیاری را از مودعات
 این تقریر یا بنیدین اگر علمای ذوی الماذناب گویند که حمل جنس بر افراد مستلزم سواسب نیست که گویم
 فقد تم الاست و حصل المطلوب فرق این است که کنج اندین بیه معطله و چش برین نشاط و نبو و دن بیک
 و چنانکه کمتر از ولوج محل سه سم انجیا غایت بخلاف کنج اندین خلفای ظلمه زیر خلافت و حکومت
 را می که لا یخفی علی الاقوامی قال الله تعالی الذی حلیج اراهم فی ربهم ان
 انما الله الملائک و ایضا در تفاسیر شیعیه که از حضرت ابن بیت بر مرقوم شان منقولست و دیده باشد
 که حق تعالی بزرگوار در مقطعات قرآنیه جائیکه هدایت و صبر و عطش امام حسین علیه السلام غلبت که بر
 معلی را در کفای بعضی می شمارد نام می برده و آنچه در کتب قوم معتزات این امور دیده شد نیست که چنانکه
 هدایت و عطش و صبر و انجیا در کربلا و بغایت بسیار سیده ظلم بر بدیم بد رحه قصوی انجیا سیده پند
 مرا و از این بیه نیست فائمه اعشره الانثیین **مصل مرام** و فذلک الکلام که بدیدی است
 که چون حدیثی بطور اجمال صدوری باید البتة در فهم آن اختلاف پدید می آید پس بعضی دوازده را
 بر نیکس و بد حمل کرده اند بلیل حدیث ثلثون سنه و حدیث ملکاً غصوا و حدیث وخن و حدیث و ع
 علی ابواب جهنم و مانند آن را از جمله الامم نفس حکومت بدون شرکت غیره اراده نمودند و دیگران بطل
 علیه و بین و ملت نیکان را تا در اسلام الی یوم القیام بدون توالی ایام بر شمرند یعنی صدیق فاضل
 عنه و فاروقی ذوی النورین و در بعضی شریعتی رضوان الله علیه و معاویه بن یزید و عبید الله بن زبیر و عمر
 عبد العزیز و حضرت امام محمدی با تقریر از تفاسات بنی العباس رحمة الله علیه نشان دادند و اگر
 جمعی بر آن قرار گرفت که دیگران را و اند که بالاخر این مناقب بر سه و احوط نیست که تعد او ضرر نیست
 زیرا که ظاهر احادیث مقتضی امتداد و زمانست بلکه در نفس احادیث حتی ایوم الساعة وجود کانی تلخیص
 اکتی نشان صحیح المسلم الی خیر ذلک پس احتمال دارد که تا قیامت بعضی دیگر هم عدد کور بمرسند
 و از آنکه خلافت محمود و رابع و غیرت دهند و ایضا پنج شش و ده و دوازده بر قلت عدد محمول می شود
 و بهنقا و بهشت و ابرار کثرت فرد می آرند و مناسبات امیر را نگاه میدارند و عددی انفسه نفس در مطلق
 نمیشود و قال الله تعالی فی قصه نوح علیه السلام فقلیم الذی سمیة الکاحمیین عاذا بقیامتینا
 برای تفصیل عدد وارد گفته و نه ظاهر آن بود که تا نایه و حسین میفرمودند و بطورین میدادند
 که استثنای برای تفصیل بکار می آید اگر اختلافی در تعداد مروی نباشد و الا احتمال قلت باقی می ماند
 چنانچه در واقعه خطبه جمعیه مور و در کتب کفاینا لاجرم مصل کلام نیست که خلفای جاسعین با حیات
 جدید و مدتی نیکو با و صفت از منتهی مکرره بلکه تا قیامت بسیار کمتر از مال فخر فضا که من ترانے

و بالاخرانی شیعه و این تخمین است که استعرت انفاق و عینیت اگر چه ائمه هدی برای اعتقاد مدعیین مزید ولای
 مقام و آیات امامت از جانب تشیع و غدا مردم بر آن کلمه چرا فقط بر آن کلمه شایسته کلمه صلح کرده اند و جانش
 شایسته نظر اسباب آنکه خلافت را بر این بزرگان که شتر روی بودند و بالاتفاق حکم را بی نفوذ و بدل کردن بعید
 نمود و قریب است و خلافت ظاهر است و از حرام فعلیت امور متعلقه امام معلوم می شود و لا اله الا الله و قد مر قبل
 و کلامه و اگر خلافت بیان احکام و تعلیم حدیث و تفسیر هر او که بر اندازیم باید اندراج هزاران کس از علمای
 خلق مانند راج اشغال شیطان البتة نزد اهل بدعت و لفاق و این بحث غریب بلام مزید علیه می آید انشاء الله
 مع ذلک چون بجای خود مقرر است که در تجدید اشیاء و تعیین امور بابه الا شرک نیاید بلکه
 با الا متنا و شاید پس چگونه تصور توان کرد که حضرت ابلغ بلغا و انفع منی یعنی جناب سید الانبیاء
 عثمان و این خواص امامت از شمیمت و فاطمیت و حسنت و اخرج حسنت بر قید کلمه من و
 در این گفتا فرماید و اسامی مقدسه را درین روایات شفق علیها بزرگان نیارند و خصالیص امامت را که
 در این است بلکه مات و گذشته نام خبر اند از حصول عصمت و علوم لدنی و مسرور پیداشدن و مختون و
 عیون آمدن و از کشف ران بهر سیدان و بجز ولادت سجد کرده کردن و نگاشت شهادت بر دوشن و کتب
 سمانی و مصحف یزدانی همه در آن وقت خواندن و عهودی را که بر آسمان برافراشته و نورش از فرش
 و شرف تا فاقه لصب العیون گذارستن و نگشتی در زمین رکوع بکوه و داوان الی غیر ذلک من آنجا و حفظ
 تحقیق الذی لا یشوبه شیئی من التشکیک فانه ینفک اکثر فی حل احادیث اثنا عشر خلیفه و امیر ابدا
 و حاجتی نماند که اقوال دیگر را رد کنیم و لیکن برای مزید توضیح و تعلیم این غی سطر ی چند دیگر بر کمالات
 سوره اش می نگاریم **قول** اثنا عشر کلمه هر گاه مفتی الخ **اول** این کلام نیز بر قانون مناظره و طبعا
 بلکه مشایخه محض است زیرا که حکم بزم عزت و قوت دین در زمان خلافت مزید تعیین و مع آن باید
 در سب سیدان با وجود توجه مذکور است باطل کما سبق بحقیق و الا ما اکنون اگر اشتیاق شد بدین
 بیان باشد انقلد بالیس باید شنید که مخلصین مفتی اعظم خدا همد گفت که هر گاه مفتی حضرت امام حسین
 و ائمه اطهار و وارثه که در خلافت مدامت بلکه لغو ص و اله بر نمی خیزد که هر که غیر حضرت امیر را میگوید بظن
 بنده که رفتار آید که ترک ذکرش و اتر است منتظم فرموده و جاده اقتضای قوی و طوسی و علی و ولای مجلسی
 پیموده و اندیش قطع نظر از ولایت روایات مذکور به راجع اثنا عشر و عدم ان اوصافی چند که در این
 مذکور گردیده مثل عزت و مناعت و قوت اسلام و صلاح و استقامت امور است و مانند آن حتی که کلمه
 اعور و کانی بخار بلاعت مذکور آن کسبت لایده که در زمان خلفای اثنا عشر که از انجا حضرت امام حسین
 باشند یافته شود و در زمان خلافت انجبا با امریکه باعث شوکت و مناعت دین اسلام بر مذاق
 اهل نفاق تواند بود و غیر از معرکه کربلا و قتل جگر گوشه سید انبیا با اولاد و اقربا و اسر و منب حرم محرم

توضیح

بموتوع نیویسته و علت آن غیر از ترک تقیه واقع نشده چه موکده حره و قبل دعوات مدینه بر عزم رخصه عبات
 بهنگام دین اسلام بوده کالایه مل علیه لبحار و شیعیه ماسبق من عباره الفاصل الاخباری للرد علی کلام
 حامل الاسفار فاخصر الامر فی معرکه الطفت لیس و تقیکه قتل و شتمنا نش باعث عزت و مناعت اسلام
 باشد و نبی و حسن ترک تقیه بود چگونه شهیدش خوانند و قتل او را شهادت و اندویش نه الا جمیع یقین
 و قول بالمقتل قسین بالجملة تقریر محتمل در اینجا نیز با فحش و جوه منقلب شد فرق نیست که بر اصول
 رخصه ماده اشکال بجای دیگر هم سبکشد و آن اینکه زمانه معرکه حره خلافت حضرت خلیفه رابع امامیه
 یعنی جناب سید الساجدین امام زین العابدین و آن سلاله دو دمان اصطفا دارتصا بحکم روایات کلینی و
 بصره صحیح علمای شیعیه که صاحب ثبات الحق از آنجمله است در بر وی مردم سبته گوشت تنمائی نشسته بود پس
 رخصه قایل شوند بشوکت و مناعت اسلام و دین بسبب ظهور از روی ابن سابعین و تقیکه بر ازان کس
 از سکانین مدینه علی صاحبهما الاف التیته و الاسلام قتل کردند و نوبت تعطیل مسجد نبوی و دیگر امور رسید
 که تقصیلش نتوان کرد باین خلافت راشی خلافت یزید و مروان شمارند و دست از مزج خلفای فتنه
 بردارند قیقول عاد الامر فی زمانه الی ما کان فالاعتراض اعتراض و بر عاقل یلمعی مخفی نیست که
 مقصود من نه فقط اینست که یک اعتراض نماند بلکه دو شد مطلب من اینست که در هر زمانه همین اسیا
 ببا اصول موضوعه تواتر و اتصال دارد است فارجح البصر کر تین بلکه باز واید دیگر چه نظر بخلافت خلیفه
 اول امامیه اهل حق خواهند گفت آیا شوکت و مناعت دین همین است که دشمنان بر جناب سید
 استمیت زمانه عاذا لله بر سر منابر یکینند و باز یا منابر آنجمله یزید و مروان مبارکش بشکفت و خانه تیات
 کاشانه را بسوزند و ام کلثوم را بنصب برین چنانچه بار بار در مجلد اول و التبی و صاحب شافعی هم و عل
 حدیثیکه بر نزول کتاب الوصیت شامل است اعتراض بنصب ام کلثوم نمود و این همه تا بعد دین و ملت
 محمد مصطفی اصلی اند علیه و سلم بود که در زمان خلافت خلیفه اول بلا فصل لازم آمد چون حضرت
 علیه و سلم و نفس باز پسین سفارش فاطمی با جناب ام کلثوم نمود و بدو و ندکه ای علی آزار و آزارش نیست
 برودی بسوی من خواهد آمد باید که با وی نیکو سلوک کنی چنانچه در ترجمه جاریم موجود است پس از اینجا
 حسن سلوک و دین داری و حیاء و عفت و طهارت و حسن تدبیر خلیفه اول و امام الامیه عاذا
 باید دید و از اصول رخصه بهر زردل و زبان تیر باید گزید و چون تفصیل تمت زنا خانه بر سر منابر
 بابا از کتب رخصه نشان میداده ام در اینجا روایت ابن بابویه قمی صدوق الکواذب مدنیسم که این رئیس
 راس الاما بسله و انشا طین لفته الله علیهم جمعین در کتاب علل الشرائع و بابا العلة التي من اجلها اوجب الله
 علی ابن الکبایر النار حدیث عام صادق آورده روی علی بن حسان ابواسطی عن عبد الرحمن بن کثیر عن
 عبد الله قال ان الکبایر سبع فینما انزلت و منما اخملت فاولها الشکر بالله العظیم و قتل النفس التي حرم

وحق یقین و غیره را و علی ای تقدیر مدعی ایا حاصل است و مذمت فخر انبیا طین بریه و اهل لایع
 حضرت عاصم در ایشان که حال بر خلاف ایشان معلوم است عجب خواهد بود از آنکه چند کس از طایفه در مورد
 خلفا بطور اصلاح شمرده شوند **قول** لا یحیرتم الا قول چرا جناب مجتهد الاطراف قبل از خروج عیسی
 و استماع ندای آسمانی خود را بکار موهبه چیرانی باوصف عالی کعبه یون مرگون می پانزد و از غایت
 حیرت چنان می پندارند که گاهی ازین کرداب بهوش را با باصل نجات نخواهند رسید که من به تفصیلی
 شعر باستانی گفت و حکیم فویش بدر می برد و زوج وین سعی میکند که کبر و حریق را با پایا و حکیم
 و می گذرد و میگویی که زینار وین و طاب نمی مانی بچند وجه اول آنکه مقصود و محیب از لفظ بیاض عیسی
 تحیل طاعتیست که خدایت تارفض را گذارند و از رقص باجلی دست بردارند و پنبه غفلت را گذارند
 بهوش برارند و خور اغریق لحنی گفت تعلین پندارند و حریق لب فحاصمت رسول را بشتر
 بشمارند بحیث اعتقاد تحریف قرآن عید چنانچه صوارم مجتهد فانی و خود این تشبیها لبانی و تفسیر علی بن
 ابراهیم قمی اعمی و کافی تمیید اعورش موجود است و در منبع السداد لطالب الرشاد یقین می ناکویر است قول
 کلماتی عبارات غاصبین حقوق اهل بیت رسالت پناهی دلالت تمام دارد و تفسیر اهل بیت احوال و احوال
 نیز ثابت میگردد و احتیاج طبرسته در ساختن آیات و احکام آن کتاب مستطاب است با لفظ است پس کتاب
 مستطاب آسمانی بر اصول اهل خرافات شیطانی بیاض عثمانی شد و هنوز مجتهد ازین امور خود را دیده و دانسته است
 نیز ندانند باقی که بیچاره از غیبهای خبری ندارد و محیب معافا از کتاب حضرت باری تعالی باز ظرف خود بر اصول
 خویش چنین بنویسد جاشا و کلاما و هتقریر دیگر توان گفت که هر چند اولین جمع کردند که تمام را زانو جمع
 بی انورین بجا بود و کافی اقصا و اولین هر گونه تحریف دران بکار بردند بعد از دیدن بیاضات تعلوت تا تو گوئی که
 ایشانست جمعی از محققین برانند که این قرآن مطابق بود پس نفسانی و سوادین است پس بر اصول ایشان با یقین
 عثمانی شد چنانچه از خدا و اسلام بر آید و این اتفاقا و شل حکایت شخصی است که زنی مالدار می را بفتح آورد و چنانکه پدر و برادر
 اخباری که بر او بکار بر طار مجتهد جالسی کا عرفة فی الحجا الاول اتفاقا یکی از دوستانش که سوا بقی حقیقت
 داشت دران شهر بکار و ان سرای رخت اقامت انداخت این شخص آمد و دو فقر حکایت باز کرد و مسافر
 تو معزوری و از دست زن مجبور می گفت چنان نیست که پنداری بلکه حکم من اکنون بر زن جاریست ازین
 سخنان آمد و عرض کرد که منهای از تو می نیست که فلانی چندی در خانه من بیا ساید زن فرمود که حرجی نیست
 باری روز دیگر بختار خوان کشیدند و بخوردند صاحب خانه بر زن خود بواسطه کنیزان حکم رانی میکرد که فلان
 چیز بزودی بفرست و در حال ماش چرا با خیر میرود زن دانست که حال چو نیست یعنی دوست خود را آگاه میکند
 تعلیه خویش پس کنیز را اشاره کرد که ظرف مطلوب بر سرش چنان بزن که گاهی او در کوشش مطوق شود پس تمام
 لباس و بدن او ده گشت وین تا کنیزی دیگر در رسید و شتی زد و ازین گشت از گردن بقیه و مسافر گفت ازین

بر من بار باین شاید رفته لیکن محمل ما ششم کطوق را اگر کردن جدا کنیم و ریش و بروت را پاک کرد و انجم پس این
 ساده لوح درست نشست و بروت را ناب داد و گفت که دامنگار هی و خانه من از جانب زن بقدر حکم
 رانی میشود و زن بهر حال متعلق است و من غایبم حال جناب مجتهد با این همه تصریحات بنده چنین است که عقد
 دارد که بدون قرآن مجید یا بیاض عثمانی نپذیرد شیعیه نیست بلکه حنابلیم است لغو و باطل است ملک اسفاخته
 و الباقیه تمامی علمای اهل سنت اعتقاد دارند که اگر کسی را از قرآن مجید انکار کند یا مبدل و اندک از آن فرستد و
 آنکه منظر غلبه محیب نیست که هر چند روضه را بخت با لغو نمی و بمقتضای امر بود بخدا و قراره بکتب است
 لازم توان داد و در هر که در شرح کلینی بسبب و خود کتاب کافی هم دال بر آنست که ائمه شیعیه را بقراءت و
 قرآنیت همین نسخه مشهوره که با شمس و استقامت و دولت محمد امیر فرموده اند لیکن تا کار اصول موضوعه
 بن سبب و دیگر اشتیاق برآمد استدلال بآیات کریمه و بروی این اخصیائش از تکلیف که در کتب شان محدثین
 تصریح کنند که سوره اخلاص یعنی قل هو الله احد و در مناهج و روضه اسفیانیا بدافا و توحید نمی کنند تا امام
 فخر مایه و آبا و اجداد منع میکنند از آنکه چیزی را از قرآن مجید گرفته شود اگر چه نفس باشد و بدو عبارت آنکه بلا فی میا
 اصول نقلی علی حدیثین قد کان بنا من اقصی ذال باب و شدت دار کا منفع من الاخذ شیء من الکتاب و انکار
 قصدا یعنی صاحب انوار ایدیه لا شیء الا من الله علی ان القرآن کلمه نشابه بالبه الدینا جمیعاً علی عنهم متنا
 منبع الحیوة و یو غیر شمس علیم حتی حدث عن بعض مشایخه ان قوله عز وجل قل هو الله احد کما یحتاج فی فهمه
 الی حدیث مع ان کلام صریح فی ذلک نهی مختصر از فیکه علمای روضه بسبب حاطه اتفاق اولین
 و آخرین خود پوشش بخانند دارند و باره قرآن مجید بر اصول مجعوله خود آن الفاظ می سرانید که اهل کتاب است
 تبوئیت و انجیل از زبان بر نمی ندهد سوهم آنکه محیب را انیم ملحق است که حضرت امام الا بمیجوان
 بن عباس را بمنظاره خارج فرستادند منع کردند از احتیاج قرآنی بسبب آنکه وجود بسیار در آن محمل
 طرف مقابل از تقریر بازمی آید و اجازت دادند بحدیث و فرمودند که هر گاه دلیل از حدیث آرمی ماه
 خلاص نخواهند یافت چون دانستم که خارج بمقتضای سگ در و برادر شغال اخوت بروا فض دارند
 و در گفتن جلله اصحاب و اهل میت شریک هم کردند و فرقه از ایشان در قرآنیت سوره یوسف بسبب
 و کفر عشق ازین کلام است نه در سوره ایات دیگر و روا فض در دعوی تحریف قرآنی عموماً برادر و کلان
 خارج نهروانی هستند و دعوی تحریف قرآنی زیاده تر بخاری می نادانی می شوند و وقت استدلال
 بآیات ربانی بالا خوانند و لون تر اینها میگوند و زینهار از مفسومات خویش باز نمی آیند لاجرم حقیقه
 لا یون خطاب فر قانے نباشد اکنون عبارت حدیث مقتضوی که میبیتی بود بر ما سے ابن عباس بن
 باید شنید که البته لا احتیاج علی خروج قال لا تخافوا من القرآن فان القرآن حال و دوجه بقول
 و یقولون و لکن حاجم بالسنه فاسم لن تجدوا عنها محیصا این حدیث مقتضوی رضی الله عنه

در هیچ البماخت آورده و در جاهای است که انفاً بعبارت فاست و انشی و در نیتقام که ذکر ر فضه
و اعتقاد و تحریف بر زبان آمد آنچه برین عقیده در باره ایشان با معترف اکابر ر فضه
در مناقب مضمونی لازم آید و در حروف باید شنید و تکفیر ایشان بدلیل الزامی این عبارت
را در مدرسه خویش بیاورید که چون لوازم تصدیقه ان من نیکو در فاسن مضامین موجب اعتقاد و نهنگ
لکل لان انکار حرکت کاخار لالاف لان من اسن لکل من الکتاب و انکار حرکت فاسن مومنا بالکتاب
لان اللازم تصدیق الکل او انکار الکل لکن انکار الکل کفر و تصدیق الکل ایمان و کذا بقول
فی آل محمد ان حکم حکم الکتاب و سیده قوله ۱۲ آنکه تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترته اهل بیته آخر
یعنی از ضروریات تصدیق نیست که انکار حرکتی از فضل و بزرگی اهل بیت که اعتقادش واجب
است مستلزم انکار همه فضائل است نه بیش که هر که ایمان آورد تمام کتاب مگر حرکتی را انکار کند
از قرآن مجید و گوید که این کلام ملک ملام نیست او ایمان بکتاب ندارد پس از اینجا حال ر فضه
فالمین تحریف آیات و تنقیض هزاران کلمات و تبدل بعضی آن بعضی بکلمه اعتقاد و بربادت
بعضی از الفاظ چنانچه استناد کلینی و طبرسی نیز بدان مشغوف است عیان شود و الحمد لله که خود
بزرگان ر فضه تکفیر بزرگان و خردان خویش برخلاف مثل مشهور از خردان خطا و از بزرگان عطا
بعل آرد و ندانند و این مطروحه را قابل آن ندانستند که قرآن مجید بحجاب ایشان تلمذ کرده شود
که الا یخفی چیست و این آنگاه که وجه الزامی منتهی قول من که بنیاد تقریر بر آنست تقدیم اند و ان
لفظ برین تقدیر است و مقصود از اضافت آن همین است که چون خلافت در مرتبه البشیر ط نیست
و ناگزیر است بر آن ملاحظه شود چنانچه تفصیلش از کتب کلامیه در اوراق سابق بوضوح
انجا پیدا و از کلام ابن محبت هم اشتراط بعضی ثبوت رسید و قد تقررا ان اوقات الشرط فاق
المشروط کایف اذ اوقات الشرط فاققت اما متی یزید با عترت المحبت المرید لاجرم لفظ برین
تقدیر بمقتضای ذلک افعول العزیز العظیم فاده ان معنی کرد که چون شما مثل یزید پدید را خلیفه بر حق
پدید شنید و شرط را از نظر انداختید و خلافت او را بر خلافت خلفای راشدین ترجیح دادید و حال
من هم شرط را ساقط کرد و انیدم و از کتب شما با ثبات رسانید که خلافت با شریک و الحاح
بر مدح و سب شما جمع گشته که معرفت فما هو جو ا حکم فموجو بنا فرق نیست که چون یزید را
از میان برداریم گوئیم نفس که همان یک در فضیله مجال ندارد که ازین ملا حده قطع نظر
نمائید و ساقی بر نفس خود قرار که ندکمالا یخفی علی من لا حظ بصارت العین بوجه البصیره و راسی شرح عجا
فی المجلد دل علی نه الوتیره و هم آنکه محبت از راه جمل یا بنجای تقریری که کرده با بخش و وجه بر او بجا
نیز که سخن در متعلق فرمان روای و کشور کشای نبود بلکه در حقیقت خلافت بود که بعد از نبوت با استخلاف

استعداد و سابق که بشر و طاحاصل میگردد و بفعلیت میرسد و خروج را کز نزد میسرسانند
و محبت هر جا که لفظ خلیفه و قید و و از وجهی بنید پیست منتهی بر دو قیاس می کنند که نزدیک
نزد صاحب صواعق و مانند او که نزدیک را از جمله شمرده اند خلیفه بر حق شده معلوم است بکنایه
که این علمای نهرا و اخلیفه بر حق نداشتند بلکه او را فاسق و فاجر و پلید و سید اند و بخله قتل خبر
حکومت و ریاست و یگانگی و در حکم را پس چیز که اراده نکرده اند چنانچه عبارت صواعق را درین
باب نشان و اوم پس حقیقت که بحث در آن بود که باقی مانند حضرت امام حسین را در بعضی از
صوگر نزد می تواند رسانید و هیچ معلوم نیست که مجتهد را با وجود این آیت و آن حدیث
بخصوص نزدیک شود و بسبب اطلاق لفظ خارجی بر تنهید که بلا خلعت خروج و نایبیت +
می پوشد و شمر و این زیاد و منتهی و در مود و شهاد و فرعون ذی الاوتاد را در بازار اجتهاد و سنی
خود و شریک اینها علیم السلام چگونه مجاهدی سبیل الله باشد و آنکه مقبول شدند جسدان و چه
شهادت یا بند و حیران که باوصف معامله عصمت آبانیت بعضی حضرت رسالت با کمال طریقت
انجذاب چه عصمت را داخل میدانند و باوصف قریب بخون ایمه در دست رخصه تا آنکه شبستان
در ماه محرم شکستند و بد را ابوایوب پیوستند که سابق مدعی علمای کان و مکیون بر اسامی ایمه
گشتند و زمانه ازین نیز نمی و قلمو نیما تجا و ذکر دو امامت را افضل از نبوت و اولو العزم و نبوت
و ایمه را از انبیا می الوالفرم نیز در جسام بهتر قرار داده و دیگران با الوهیت رسانیدند تا آنکه
آل یوسفین ششم آنکه مجیب مصیب آیت که می خلافت را چگونه ذکر نمایند که با اعتراض
بقرین آیت الی جلاله فی الاکرامین خلیفه است و خلافتیکه سخن در آن است خلافت خاتم پیغمبرین
است صلی الله علیه و سلم یعنی مهاد کفار و تادیب اشرار و انتظام امور مسلمین و اجزای حدود
و تعامس و منصب قضیان و فقهاء اسلخیر ذلک چنانچه نمایم بقول فخر المصنوعین و شرح مصد
علامه فتاوانی و شرح مؤلف علامه جرجانی صلی الله علیه و سلم بطوارح صغمانی و صواعق کی و صواعق محقق کابلی و تنب جمل
مثل توح الحق و مسالک حقائق و مفتوحه کوشمیری نمکینا و جالسی از علوم و حسام انیک حاضر و رخصه ازیم
ایمه غیر از جناب مرتضوی و آنهم وقت خرابه لبره و آبا دس که فو این ذابیات و اوصاف
سلب نیانند و از خلفا و سیدانند پس بر نشان خلافت مذکور که مجیب مصدب در آن مقامات
الزامیه مرتب گردانید و لازم افتاد اما اشتراط عصمت و غیره پس حالش از لفظ تقدیر عیان شد که کیف
که نظام حال عصمت دانسته چه جای آنکه اگر باصول کافی رجوع کنی خواهی یافت که ایمه مامورین باطنی
حق مدت العمر است گفتار و درست کردار نبودند و نا محجوبین بتقیه و استتار چه رسد باید چید و
شرح کافی را که از محمد صادق است متج کر و ن و شرح قروینی را بغور ویدن و آنچه خلاصه را

بنزد و بارزوی معقول خامه فرستای که ده نصب العین گذارنستن به مقسم آنکه مقام حیرت انست
 که علی و طلحه و عامر و مجسبی در کتب خویش مثل پنج الحق و غیره استدلال میکنند بحجرت مثل سبط
 علی بن ابی طالب و فرمودند روز نزول و اندر عیش ترک الاقرین تا بنی عبدالمطلب را جمع فرمود و طعانی قلیل
 پیش نهاد و عهد آسودند و عجاظ را بر ظاهر شد پس ارشاد نمودند کیت از شما که ناصر من شود برین دین و کار
 من کند و خلیفه من باشد کسی ازین جمل مرد بزرگ چنانچه در روضه الواعظین است قبول نکرد و مکرر
 مرقصه می که حدیث انس بود حضرت فرمودند این خلیفه من است و شما پس اطاعت کنید و گوش
 فراورید و وجه حیرت انست که اگر ما از خلافت مایه انزعاج است صحیح شد خلافت خلفای منته
 نظر بانچه حدیث که امام عظم فضا و حله و غیره با اسناد خود یا آوردند و متفق علیه فریقین استند
 زیرا که عیان شد ازین حدیث که مسیوق الکفر بود و مانع خلافت نیست و روضه انچه از لایال عمد
 الظالمین فمیده اند بر هم کرد و بدو بر ظاهر است که نبی عبدالمطلب مع شرک و کافر بود و ندو کس اسلام
 تا آن وقت چنانچه بدلول حدیث است قبول نکرد و اگر ما از خلافت معنی بود الذی جعلکم خلفا است
 فرموده اند که علماء و دشمن انبیاء اند فالعالم کاذب کلاه علی الخاص باحدی الدلالات الثلث و انظر
 است بقول مجتهد اللهم ارحم خلفای فرق انست که در حدیث لفظ خلیفه را بمنها را محققین است
 اهل مکیت درج کردند در حدیث که آورد و لفظ خلفا اجماعی است یعنی زیرا که کسی انکارش نکرد و اگر
 کتب رجال را بفرموده حضرت مجتهد در مقاله سادس بر کشایم خواهی یافت که این حدیث اعتبار از انشاء
 دینما بران اعتمادی نمی باید و ضرر حیرت داشت که چون کتب دین و مذهب روضه بر کشایم
 خواهی یافت که حضرت علی اند علیه و سلم نقیصه و تقصوی را در آخر حیات خویش هم مستور میفرمود
 پس در خصوص و آنهم در آغاز اسلام چه گمان تولی کرد چه جایی آنکه خود حدیث مزاج که بعد ازین
 واقعات است که در آغاز اسلام رود و در اصول مرویست و لالت بر تقیض آن دارد زیرا که چون
 از آنحضرت حق تعالی پرسید کیت خلیفه تو را هست حضرت فرمود من تا غم تو نیک میدانی و در غم
 خند که تمیز غزوات اخیر است نیز جواب شریف بخطاب جلی صاحب هم حدیم وراثت بود چنانچه
 امانی شیخ بران اول دلیل است و نیز اصول کافی نص در انست که بعد نزول آیه اکملت لکم
 الوداع حضرت باستار امامت منتهی بودند و میفرمودند امتی میثو عبدالمطلبیه و منی اخیر هم بدانی این
 عینی قبول قائل و بقول قائل آنطرفه آنکه روضه ازین ریش به بطلان خلافت خلفا احتیاج میکنند و
 هرگاه این بزرگان شریک مجلس نبودند و انعقاد آن فقط براسی نبی عبدالمطلب بود و کما هو منصوص
 فی الحدیث و قد تقر فی اصول التفسیر ان العیوم منتفی لخصوص التحصیل بر ایشان را چه ضرر و مایل
 چنین باشد که خلیفه و راهبیت من علی مرتضی است و در غیره و در اصادق لانه خاتم الخلفا و تمته

وَاَقْمُوا الصَّلَاةَ إِلَى الْبَيْتِ الْمَقْدِسِ هَذَا مَبَارَكٌ رَضَانِ نَسِيتُ مَا رَوَيْتُ عَنْهُ فَرَمُوهُ وَمَنْ تَقْطَعِ
 خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ سَأَلَ عَنْكُمْ فَتَمَّ فَمَارَ فِي سَفَرِ مَبْلَحٍ اسْتَبَابَ كَقَوْلِهِ أَنْ تَقْبَلُوا أَحَدًا لَكُمْ
 كَقَوْلِهِمْ إِنْ شِئْتُمْ أَنْ تَقْبَلُوا أَحَدًا لَكُمْ قَوْلَ الْبَيْتِ كَقَوْلِهِمْ كَقَوْلِهِمْ بِرَسُولِهِمْ
 حَيْثُ كَسَى فَرَمُوهُ وَكَانَتْ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ كَقَوْلِهِمْ فَطَرَكُوا مَرَامَ عَافٍ دَارَ وَمَا خَذَهُ مَبْدَأَ قِيَامِ
 نَمُوهُ لَا تَشْرِبْ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَنْفَعِ اللَّهُ لَكُمْ بِرَسُولِهِمْ حَيْثُ كَرِهَ لَكُمْ لَوْ شَاءَ أَنْ تَقْبَلُوا فَرَمُوهُ وَمَا تَقْبَلُوا
 مِنْ خَيْرٍ يُعْطِيهِ اللَّهُ عَبْدُ اللَّهِ مَبَارَكٌ سَيُكَلِّمُكُمْ نَادِيًا رَأْيَانِ نَسِيتُ مَا رَوَيْتُ عَنْهُ فَرَمُوهُ قُلْ لَكُمْ عَيْنٌ لَيْفَقْتُمْ هُمْ
 أَفْصَحُ مِنْ هَؤُلَاءِ مِنْ خَيْرٍ بُوَيْشِدِمَ رَقَمْتُمْ كَقَوْلِهِمْ سَوَارِ شَوْجُونِ خِيَامَاتٍ كَقَوْلِهِمْ سَوَارِ شَوْجُونِ خِيَامَاتٍ
 نَجْمٌ أَمَدُ مِنْ آيَاتٍ تَلَاوَتْ مِنْهُ وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسِبْتُمْ أَفِيدَ كَقَوْلِهِمْ وَكَلِمَ مَبْرُورٍ
 اشْتَرَبْتُمْ مِنْ بَيْنِ آيَاتٍ خَوَانَةٍ فَتَقْتُمْ هَؤُلَاءِ سَلَامَانَ تَحْجَلُ شَتْمٌ وَنَوْبِي قَابِ رَسْمٌ كَقَوْلِهِمْ هَالِيسَاوَنُجُونِ
 آيَاتٍ مِنْ قَوْلِهِ رَأْيَانِ وَأَمَدُ كَقَوْلِهِمْ سَلَامَانَ تَحْجَلُ شَتْمٌ وَنَوْبِي قَابِ رَسْمٌ كَقَوْلِهِمْ هَالِيسَاوَنُجُونِ
 لَمْ تَقْلِبُوا سَجْدَةَ اللَّهِ مَعَكُمْ يَدُكُمْ مِنْ زَمَانٍ قَابِ رَسْمٌ وَهَمَاهُ أَبَا فَتَحًا رَقَمْتُمْ وَهَمَاهُ أَبَا فَتَحًا رَقَمْتُمْ
 تَامِينَ آيَاتٍ كَقَوْلِهِمْ بَرَزَانِ رَأْدُ أَفْصَحُ فِي مَشِيكَ وَغَضُضُ مَوْحٍ صَوْنُكُمْ لَيْسَ مَعَكُمْ هَمَاهُ هَمَاهُ
 بِشَعَارِ عَرَبٍ تَرَانَةٍ كَقَوْلِهِمْ فَرَمُوهُ فَاقْرَأُوا مَا نَسِيتُمْ مِنَ الْقُرْآنِ كَقَوْلِهِمْ لَقَدْ نَسِيتُ خَيْرَ التَّذِيرِ أَلَيْسَ حَقُّ تَعْلَامٍ
 فَضِيلَتٍ بَسِيرًا تَرَانَةٍ كَقَوْلِهِمْ فَرَمُوهُ وَمَا تَقْبَلُوا أَحَدًا لَكُمْ قَوْلَ الْبَيْتِ كَقَوْلِهِمْ بِرَسُولِهِمْ
 شَوْجُونِ دَارَ رَأْيَانِ آيَاتٍ بَرَزَانِ آيَاتٍ الدِّينِ أَفْصَحُ لَوْ أَنَّ شَيْئًا عَنْ شَيْئًا أَنْ تَقْبَلُوا كَقَوْلِهِمْ كَقَوْلِهِمْ
 وَتَقْبَلُوا كَقَوْلِهِمْ وَتَقْبَلُوا كَقَوْلِهِمْ قَابِ رَسْمٌ وَهَمَاهُ أَبَا فَتَحًا رَقَمْتُمْ وَهَمَاهُ أَبَا فَتَحًا رَقَمْتُمْ
 فَرَمُوهُ لَكُمْ وَالْبَيْتُونَ نَزِيدًا أَحْيَاوَهُ الدِّينَ وَأَنْتُمْ كَقَوْلِهِمْ فَرَمُوهُ وَهَمَاهُ أَبَا فَتَحًا رَقَمْتُمْ
 آيَاتٍ قَرَأْتُمْ كَقَوْلِهِمْ وَهَمَاهُ أَبَا فَتَحًا رَقَمْتُمْ وَهَمَاهُ أَبَا فَتَحًا رَقَمْتُمْ
 بَدَايَتِ سَتَارِكَانِ مِي بَزْدِ نَبِيسَ هَمَاهُ أَوْ مَعْدِ عَمَارَاتٍ نَمُوهُ وَكَقَوْلِهِمْ زَا سَامِي شَانِ كَاهُ كَرَنِ تَامِينَ
 وَهَمَاهُ أَبَا فَتَحًا رَقَمْتُمْ وَهَمَاهُ أَبَا فَتَحًا رَقَمْتُمْ وَهَمَاهُ أَبَا فَتَحًا رَقَمْتُمْ
 بَقُولِهِمْ بَيْنَ سَنَ بَاوَزِ بِنْدِ كَقَوْلِهِمْ هَالِيسَاوَنُجُونِ كَقَوْلِهِمْ هَالِيسَاوَنُجُونِ
 كَقَوْلِهِمْ هَالِيسَاوَنُجُونِ كَقَوْلِهِمْ هَالِيسَاوَنُجُونِ كَقَوْلِهِمْ هَالِيسَاوَنُجُونِ
 رَسْمٌ جُونِ لَمَاتٍ كَقَوْلِهِمْ وَهَمَاهُ أَبَا فَتَحًا رَقَمْتُمْ وَهَمَاهُ أَبَا فَتَحًا رَقَمْتُمْ
 هَمَاهُ أَبَا فَتَحًا رَقَمْتُمْ وَهَمَاهُ أَبَا فَتَحًا رَقَمْتُمْ وَهَمَاهُ أَبَا فَتَحًا رَقَمْتُمْ
 مَنْ نَمُوهُ وَهَمَاهُ أَبَا فَتَحًا رَقَمْتُمْ وَهَمَاهُ أَبَا فَتَحًا رَقَمْتُمْ
 بَيْنَ حَرَامٍ هَمَاهُ أَبَا فَتَحًا رَقَمْتُمْ وَهَمَاهُ أَبَا فَتَحًا رَقَمْتُمْ
 كَقَوْلِهِمْ هَالِيسَاوَنُجُونِ كَقَوْلِهِمْ هَالِيسَاوَنُجُونِ كَقَوْلِهِمْ هَالِيسَاوَنُجُونِ

و باعث خشم الهی گردد و سبحان ربك رب العرش العظيم و سلا م علی الهی و سلم
و الحمد لله رب العالمین این حرفی بود از سهولت آیات بیاید جامعیت کلمات طبیات که در کتب قدیم
و کربابی از شتانت و ایجاد کشایم احاطای نماید مگر نشنیده که امام رازی ح نیز از این سائل را در تفسیر کبیر
نیز یکیک جمله آیات قرآنی نشان داده و هنوز ازین دریای ذخایر ناپیدا کلماتان جواب نرود و نیز جمیع ذرات
غواصیین منتظرین جدید که هم میرسد بحکایت می کنند تا بحکم بر می و اگر امور غولیه را بیان کنم خواهی
دانست که عرب عریا و تحقیق آن عزای خود و سر کرده اند چنانچه بر ناظرین مجمع البیان و تفسیر امام و
شیخ ابوسعید و غیر آن مخفی نیست و کفایت نماید اما هر من قول امام الامام یعقوب و لقیون و اگر مروی
مکابر به ابن عباس چنان عرض نمیکرد که مگر میگوید در حدیث شور و شغب بر نمیدارد و چون کلام در
تا اینجا رسید قصه طولانی یاد آمد از مناظره لسانی بر حرفی از کتاب ویرتوسه از اثبات کفایت میگردد
که یکی از او کیا به اعتراضات استیضای از این طغی جواب داد و چون اتباع این سبأ طاعن فدک را
برپا کرد و فرمود چنانکه کتاب الله و ایشان بگو و در مثنی میگردند گفت مراد نیست که از بیت غار و بدیع
و هاجر و انصار فضیلت صدیق بدید آمده و قد تقران یقین لایزول الا بشئله واحد معارض نتوان
با آیات بنیات پس غولان بیابانی با حلال حواس لطیفین قرطاس پناه بر زد مناظره شد و در مقام
حسینا هم و شعر و هر چه محمول یعنی عقل کی باور کند که صاحب مصداق ایتجوه فی ساحة العبد و باشند
و این سلال را بجهت تعریف شمع مرکب حضرت رسول ذلیل کنند و سرایمی مناقضین کافی خلاصه المنج
و غیره از و شری بر زد و مقبولین شد بعد از ایمان اسلامت بر نایس این قیاس کاسه لیس اول من
فاسر فی خندق کنا لله و حبکم ما یوشی فی صک و التکس من بعد و وقع بر تقریر همین اغظ
نما خود و ساخت چون سیر و کشش نماید بر کی چنین اواز بر و است که بگذار این حرف قدیم را فرمود و من
داود و نایب قدیم دست از آن بر می کشم شما که جنگ بداد من و پیروزید و بدید شمارا و است از ابلهیت و اصحاب
برداشتن پس فقهه بدو شد شنید زیرا که میداد شنید که اگر ندید خود را بجهت و رضوی نسبت کنند
حریف احادیث انجذاب و مناقب خلفا پیش می تند و میگردد که حضرت امیر مقتدی باست و الله
هَذَا الْعَلِیُّ بْنُ أَبِي رَافِعٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ
أَقُولُ این کلام هم مترشح میشود که زیرا رجعت الزمانی یعنی کلام من فایز نمیشود یا خود را بجا
میزند و با نیکه در جهار العین تا ویلات اولین و آخرین قوم را در باره مفسدین فی الارض یعنی باج
و ماجج امامیه از زاره و شیطان العیانی و غیر ما بر هم زده ام بی بدان نمی برزد تقصیل این مسم از شرح
عبارت بصار العین عنقریب می آید انشاء الله تعالی بعینا نیکه مزید بر آن تمخیل نباشد و تمامی مخزفات
چون غیر که تعالی باین محبت دارد و کلام خط آن از هم باشد و هر کی اغتفا کند که خیر آن عبارت در سال

قدیمه برای اتصال ایالات شیعیه است خصوصاً استویالات نزمیه لیکن مجتهد چشم بصیرت نمی بیند بنظر
 کفری عشق و ملی می هفتی زمان میگذرد و راست که تو او را ندید. اما آنچه بجای مجتهد الزمانی نام صوارم دیدار
 بر زبان برد ملک الزمان اصل نزمیه را فرغ آن بحجت عطف قرار داد پس مقام نصیرت اولی الالباب است که بعد
 از او بدین صوارم که در حقیقت یکا سه سی کشمیر نقالی تصنیف کرده هر مطلبی را که ادا فرموده مذہب
 شیعیه زیاده تر مصل کرده چنانچه برناظرین جوابش و هم تصانیف کثرین مخفی نیست و درین کتاب
 حاجا با دانستی خصوصاً بمقاله سابعه حال پراختلال حضرت ابن عباس که در ازل میت جناب امیر بهتر
 از کسی نبوده کما مر بر اصول رخصه مثل انتاب نیز در گذشته پیر حال تقریبات فرزندش یعنی مجتهد الزمانی در باره
 رعا و احادیث بطریق اولی روشن شد نیست حال سبترین اهل بیت که بدی انجام اوست داسی بر حال وکیل
 مع ان المتأخرین من الایمه لعنوه کمافی ترجمه العیون فیضا قول و بر ظاهر است الخ **قول** بیچ معلوم
 نش که بنیاد کلام بر اصول کیست ایما مجتهد با حدوث مسنده ماناث کرده که خلفا متخلف بودند
 بلکه خلافت آن از کتب مابثیوت می انجامد و اگر بفرض محال خاتمه حدیث تجزیه بدرجه صحت رسد
 چون اصحاب کرام را معذل و مرکب مقبوض قطعیه میدانیم و متغی متخلف را علی مانی الصواعق
 و التحقه تقریر بآب معقول و منقول و اصول بیان می نمایم و دشنامی صدیق وارضای است
 در اقامت فاروق عیان میکنم و آنچه که صدیق حبیبش اسامه را بر محامات دیگر تقدیم داد پس خلل
 و خلافت خلافت چگونه راه یافت اما بر اصول رض پس عیان گشته که اناسا مدها بود و سلمان همه نیکوتر
 و ابعاد و از و اید و اعتماد دیگر گشته اند و در حق رخصه مثل مشهور یعنی خود کرده را در اونی نیست بطریق
 بالجملة خارج از و اید و امکانست که صدور لعن و صغی و خلافت اصطلاح خلل ندارد و لعن کردن حضرت
 صادق قیامه قعود او علی جنبه بهم بهتر صح اسمی پیشوایان امامیه لعبارت لغته اند علی زراره و پیشوایان
 الیهود و النصارای حرج ندارد و وجود اختلاف سید مرتضی در ترجمه العیون که امام لعنت نمی کند کسی را تا کما
 نباشد و طبرستان از کذب ایما یقینه ناشی نماید که استعین من بعد میگویم که مذکار حدیث تجزیه کرداری نکاست
 که از جناب مجتهد در چند جا بتقلید بوقوع آمده و جوابش گذشته و تفصیل این بحث خاص چنانچه باید
 بر زبان قلم رفته لیکن یاد دیگر بقضای و مده سابق بطریق جدید لایق می آید که مجتهد الزمانی در شنید الباب
 گفته بود که احادیث قوسی و ضعیف همه در کتب فریقین درج یافته باید سخن بتقدیر اندن و قواعد و
 اصول را دخل دادن و سند حدیث نمیدن و اگر متفقد گردیدن پس عیب است که مجتهد این قول را
 اعم که در مقاله سادسه بشود و در کرده یا و نمی کند و خیال نمی آرد که شهرستانی از جامعین قالی
 اهل عالم و مولف مذاہب بنی آدم است و نزد محدثین او را با تکلیبی و رفعت منزلت و جای نیست
 باز مجتهد را شرم نمی آید که چون من میبخت خلفای راشدین را بجهت حضرت سید المرسلین که سبط

کوه شوره عرش بالمشرقیین حضرت امام حسین است از کتاب صدوق فرو کمال محدثین که با عجا
 از زبان پیدا شده و شیخ وسیع طایفه از خرمین فیض او خشمنا جیده اند نقل کرده و مجتهد در شذائ
 گفتگو کرده و درین خصوص صحت سند را از میان نشان نمیده و میگوید که آنچه در دل مسندنا گشته کما
 المنزل من السماء پنداریم و در تیرای صنادید اصحاب سید انبیا بجز و این الفاظ بی سر و پا دست از عقل
 بر میزد ارجح الا نکه علمای کبار ما میه نظر بقصص بسیار می یابند و کتب دینی خویش کلمه حق بر زبان
 می آرند و بیجا حرفی از آن نکرده الا می که ملا حیدر علی در کتاب الامامی کتاب مذکور را در تالیفات مجلس
 شریفه می نویسم که حضرت پیغمبر پرگزشت نام کسی نداد و عصا و ترمو دین است را نفرین نکرد دانتی
 بلفظه خلاف عقل و نقل باشد عبارت فی سبند از اجله اصحاب و صنادید ایشان تبرک و در عجب
 از آنکه این بحث امام و نه نیست اگر مطالعه کتب شیخ علی ثمالی و این یادیر را تقدیم تحقیق بیائ
 البته او عیان توانی کرد که چون این سیاه پوش دین فروش مانند زاغ و زغن فریادی بی هنگام بر دشت
 و این طعن را بطریق تمام در منج نداشت بعضی از علما که بهواش را بر محجربا و خویش زیر و زیر
 کردن درین باب صحت شد طلبیدند حال آنکه از رخصه کسی را محجربا نشد که صحت جمله مذکور پیدا کرد
 و کلام شیخ طبر ازین نقیضه را بر ما نذر جمله آن عبارات که تعلق دارد با نکار خاتمه حدیث
 این حرف مستان اندا کذب موضوع بالفاق اهل المذخره بالنقل فان البی صلی الله علیه
 وسلم لم یقل لعن الله من خلف عنه و لم یقل هذا باسنا و هیئت بل لیس له اسناد و فی کتبنا حدیث
 و صنادید و برین کتابا که علما و در شیخ علی رخصه نوشتند شش صد سال تخمینا گذشت بلکه از تراجم علما
 چنان معلوم شده که خود شیخ علی این رد و قدح را دیده و لیکن نتوانسته که تدارک نماید و در کتب
 خود را از صفحات تصنیف خویش زواید چنانچه بر ناظرین فن نقاد الحال پشیده نخواهد بود و متنا
 رخصه که در طاعن حذرات خلفا زاده و تراب بی انجام خور و ند و هوسامی خام را پخته نیر و نیر که بسیارند
 چنانچه غایب السعی ایشان از احتشاش و شتر می باید دید و کلام او را در باره عجز از تعصیم خاتمه حدیث که
 در آن بود میران عقل باید سنجید یعنی چون صدر الدین صفهانی در البطل الباطل حثبه لعن الله من خلف
 عنه را از مکیدت رخصه دانست که در لباس نقته بکار بر و ند و با محاق پر داشتند در جوابش غیر ازین توان
 گفت که شهرستانی آورده و حمل بقوله فی سبند انفا و الشقی و انیم در یافتی که شهرستانی بر خلاف داب خود
 و امثال این مقام جواب میدهد و سخن رخصه را که در باب اصحاب برای طعن خلف فرست کردند و میکند چنان
 عدم صحت جمله مذکور پیداست از کتب فی تصنیف انیم هوید است که صدیق انتقام نیز چنانچه باید بدست اسامه
 تقدیم رسایند اکنون مجتهدین رخصه که نام خلف ایشان بر زبان آورند و او خلف از ایمان میدهند انیم که
 شنیده بحث ماضی معروف و مجهول بود اکنون سنحه که بر بحث بحال علاقه دارد

و زبان

و در زمان استقبال بکار آید خصوصاً برای هر کسی از مستشرقین که نباشند مکتب سوی این
 گترین روی همت باستکشاف آن می آرد و قدما از تفصیلش خبر نداده اند شبنو که
 مقصود او کار شیعه است که سینان را با نوت میل و صنوف مکتبه و دخل مشغول بوجهات
 سازند پس طعن متخلف سامعند و سختی چند بهم یافتند تا عامه بدانند که امامیه با دل الزامیه
 ایشان را مخدوق میسازند و سینان زهر نثارند که دست بروی نموده بر جمعیت شیعیان
 تبارزند و در معارضه ترتیب مطاعن مقبولین ایشان پردازند و اگر اهل نیت قادر بر آن
 می بودند البته علمای شیعه این مرحله را بدلائل الزامیه نمی میچویدند و بعد از نقض مکتبای
 هویدا میشود آنچه دلالت بر آن میکنند که برایشهای موهوم روضه بایخسید و عروق و
 محرمات ایشان قطعاً باید برید با جمله حدیث جیش برای رسوایی این کیش دلیلی است
 روشن و حجتی است پس موثق و مبرهن تفصیل این اجمال آنکه در مجلد سابق خصوصاً در اوراق
 مقاله سادس چنانچه مبسوط گشته که علمای روضه بارها تصریح کرده اند که در امت و مطاعن سخن
 از آن روایات میسر اند که فریقین بر آن اتفاق میدارند که صریحاً در الجبل فی البحار و الجبل فی صوادع
 و قد عرف البعرات هر را نظرت ایها ایلا و هنار او از اینجا اتفاق شیعه بر صحت حدیث جیش از آغاز تا
 انجام حکم دلالت تضمن بر ثبوت رسیده جای آنکه حدیث مذکور در بحار و حیات القلوب غیر هما
 در مذبح شیعه با سند منکره و طرق تحفه از امامیه بدید دلالت مطابق مروی باشند و انیم ضمیمه گردد
 که در خانق شیدائش و جان بر خلاف تصریح مجلس که حضرت پیغمبر گاهی متمرّدین اصحاب الفریقین
 بر لعن یکدیگر متخلف بودند و میگردانیدند آری فریق نیست که علمای ما بوضع جمله اخیر تصریح
 کرده اند چنانچه دانستی و جمله روضه از جهت مزید حیل و عناد کافرقت نبیا و طعن مذکور برین
 جمله گذاشته اند و برای تصریح آن از امامیه هدی مساعی غیر منکره رسانیده که الا حقی علی من
 طعن البهار و غیره و مجتهد فانی در عناد الاسلام اجماع امامیه برین خامنه نقل نموده و در
 توأتر آن بروایات خود کرده چنانچه این بحث را در الجزای جملداً ممتش نزود و سبب کجاست خود و دید
 و یقین میگویم که اگر کتاب مذکور بدست آردی دراه تطبیق نقل پساری خلا فی نیانی اکنون باید
 پرسید که مقصود اصلی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از امامیه اسامه و تعجیل نهضت او اتمام
 بن حارثه و اتهام شان این واقع و در آوردن و مار از روزگار کفار و مغلو اهل دم و شام
 از دست اهل اسلام بود چنانچه در مبدای خلافت صدیق از دست اسامه بن مریسست
 یا غالی شدن مدینه بر مضر مرم اهل کینه از اهل صفایین دیرینه یا ظهور روت و نفاق اسامه
 صاحب عامه الماشق اول پس سر اسمر مقام حیرانی است زیرا که هر چند تخمین ابلع و انصار

شان مامورین باشند تا هرین لیکن انتقد را از اصول اهل فضل عیان گشت که این بزرگان مرد
انیمیدان و مقام گردان روم و شام بودند و کمال مرتبه نمودند و اشتند تا بقابل شان مامور گشتند پس
مستقدر فضل ترجیح نیست و بنا بود گردید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم همه شک با ایشان را از اعاضا
لیکن وقت تجربه نموده و بدین ایشان همیشه ظاهر بوده و اگر معتقد شیعه را یا و کنیم عقل تجویز نمیکند
که ایشان را بجانب سید المرسلین برای این مهم بزرگ و امر سرگرسیده چنانکه گفت که جابر هزار منافق و عیال
بلکه زیاد از آن را است حمایت اسامه برگزینند بلکه تبصره ح فوده اهل افزاینده مجلسی شقی و غیره او را
اعدای را از اهل نفاق نگذارند که ساعتی بعد ازین حکم با تسرحت هست کار و دفر صتی نمیدانند که در مدینه
طیبه یعنی برای چنانچه از محمد بن بکار انوار انچنان میبین است لکن گوئی که شمشیر است و رانجن و عیال
نیمروز روشن و بند و عیالته همان رسول الله صلی الله علیه و سلم جمع او را نک اندر و من و لایم علی علیه و السلام

علی ندانند و من کان من الطلقاء المان فقیه و کالوا از بدین از اربعه الاف رجل بجمع هم تحت ید بی اسامه بن
زید و حلا و امر علیهم و امر و باخرج الی ناحیه الشام و باقر مجلسی در همین مجلس را نیم نوشته است که قیس بن عباد
مامور بود و ترازو میگردید که نامزد شده و بودند با اسامه ملحق گردانید و گفت ای اسامه هرگز ترازو خدمت نازد
آنکه که نتواند کنی و در نهضت و در گریز از اداریه پس همین وقت برو با بجمعه قریب است که جایگ گریبان
عقل و امر و نام حساب خواست رقصه تا دامن رسد و سر برای ایشان لیساک خارا ریش گرد و که مقصود
شریف درین جا نوشته انتقام زید بن حارثه و چهره دوستی اهل اسلام بر کفار لیام باشد و جماعات منای
و طبقات حسابین و معاندین را که عادت شان حمله جوئی و ربه و قرار از روزه صاف بود و برین کار
بردارند و خیره و یا اولی از بکار مغرک از قرآن مجید و اصح است که حق تعالی جیب خود را فرمود

که چون بدین باز گردی بسوی جماعتی از منافقین و آنما اذن جهاد طلبید باید گفت کن بخیر و اوصای
تعالی و اسعی عذر و مفسیرین شیعه و منتهی انکشافی هم تصریح میکنند که مقصود از آن نهی منافقین از سیر
و جهاد است اگر چه دشواری طلبند برای خرو و دیگر انتهی حاصله کیف که گفتند از آن باشند و دل برافا
مدینه چند جای آنکه حضرت صلی الله علیه و سلم ایشان را با استقلال بجما و مخصوص گردانند و کسی او بر
نشد از اهل بیان و خلاص نگذارند که در آید و قصد حرب و کارزار نماید که اعرفت و معترفه انشاء الله تعالی
علاوه حدیث اطول جعفری که از اصول کافی در مقاله ساسه گذشت و لالت قطعی بران دارد که از نشر و طبع
استیلا و اوصاف آیت کریمه آلتا و چون لایه برای مجاهدین پس طعن و نقد از اصل متعلق شد و این اوصاف
برگزیده برای این بزرگان نبایت گشت چه جای آنکه شیخین سمع و بعد حضرت صلی الله علیه و سلم باشند که
خوفت مفصل از اهرم ضرر و افتاد که در بعضی باعدا مامورین معتقد شوند که آنکه خطاب تجبیر و تنفید با این اعتبار
بود و در عابرا آمدن سلمان ابوذر و عذریقه و مقداد و عمار با سر و غیر ایشان است که بر زبان نفاق سر جان شینه و او

اعمال

اخلاص میدادند و از دوی همراه اسامه عرق ریزند و گوید هلاک از میان برانگیزند که کیفی که تجسیم لشکر و ماده
 کردن اسباب جدا و تعلق یکسوی دارد که او را بنوع شیعیه بار با امام بلافضل گردانیدند و در خصوص هم فرمودند
 که باید قریض را داد اگر کن که براسی و دست سبیل این لشکر گرفته اند چنانچه قدای شیعیه او را اندوخته و اگر کتاب
 ایشان هم نزد یارید بکلام کتو رسا جمع نمودن و بار داداشتی که از روز حدیث منزلت نزد جمعی از شیعیه حضرت
 امیر امام بلافضل بودند و دیگران بیافه و راجی و بی زیرکیم میگویند پس اگر چنین باشد بهریت تجسیم غلط است و در حقیقت
 انقلاب سبب این هم از چهار حکم بجهت نوی خلافت بدلیل غایب است میرسد با جمله چون جهاد از اولیات امام است
 است کامر از او بجهت مقدمه آن پس لامحاله تعلق یافت با جناب امیر و کارزار تعلق گرفت با ارکان از ایشان
 و تابع این مخلصین که بود و بگویند و عموماً هر من و تابعین شان نیز برای رونق بار لشکر همراه باشند و چون بلافضل
 مقبولین لسانی بر امر شریف رسول ربانی کاری نداشتند و از خانهای خود هم در اوقات بیرون نرفتند و بخلاف
 عیال است که بیرون از حد بیان است اکنون شیعیه را رای ندارند که با اختیار از آن اهل الامورین بقضای من است
 میباشند و آن نیست که درنگ اسامه و هم بهیانش نبی بر مصالح بود از مزید محبت مصطفوی و تعلق خود با امام
 حال شریف و شاق بودن جدای و رانسته و بیاری و غیره چنانچه اهل حق میگویند و چون و رعایت این امور را
 در خصوص این مقام پیشوایان رفیع تجویزی کنند چنانچه شایسته در شاقی گفته و متکی و نامزدانی و کرکه و غلبه بی جا
 و کاشانی مقلد او گشته اند لاجرم حق را تعقیب می که جایگاه برکتش وقت مطالعه نوشته ام سطوی چند
 می نگارم کلیت شعری باذالقول علم بری فی دایره الله تعالی و وحیدانی رسول المصطفی فی نصب و تفضیل
 علی الزمانه الکبری و تسویه صلی الله علیه و سلم خلافة امیر المؤمنین جین الی حین شوال العتاب الشیعیه
 المعاندین علی سید المرسلین ثم قال البشیر اندر بیانی حدیث العبد لرئیس لقیما فی امامه الامیر و الشیخا قد رخص
 فی الغرایم علی رعایه المصلحه و التفرک له بیست سید الووری خطایا ثم انخلا حیث سال البشیر صلی الله علیه
 و سلم امضی فی امرک فوراً ام القدر مصلحتی فقال صلی الله علیه و سلم بل یری الشاهد الایری الغائب
 و ازین مقام بدین هر خاص و عام در آمد که ناکید شریف و تنقیذ براسه آن بود که مبادا اصحاب محبت
 ارتداد و اعواب و بلوای می بود و خواهان مسیله کذاب و دیگر فحاشات گوناگون و دواهی روز افزون غفلت
 و برزند و در تنقیذ حبش متقاعد گردند و انچه الله که صدیق بعجلت هر چه تمامتر اسامه را فرستاد
 و این مجبیه ناکید شریف بود که در سه روز و در چنانچه خواهی دانست انشاء الله تعالی انیمه که گو
 در آمد حال شوق اول بود که تناقض اقوال رفصه و منافات مقالات ایشان بطور پیوست
 اعم بر بیان شوق دوم که امام اول ایشان سمید الطائفة النواکبه و شایسته علم الهی و علم
 دل بران لبسته و پایی ارادت بدامنش شکسته و فرو بینی بر آزار قد مشرفه و مجلس
 از غایت یو الواسه بر غم خود و در بای لطیف ابدار را سفته و شوشتر سه ذمه الله

بنور خمس و ثلثا که انبیا و بزرگان رفته و چون بر حقیقت احوال واقعه نشوی
 نخواهی دانست که هر یک ازین محققانیه شقاوت ابدی اند و خسته اول چندی از عبارات
 و الفاظ ایشان را در وی تو بخوانم بیشتر بهجات و بلاهت ایشان مطلع گردانم پس
 بدان که اگر بر تصریحات سید طاغیه مذکور دل می بینی باید که چندی کتابشانی را که از
 تصانیف اوست و پیشوایان رفته سرایه افتخار میدهند و اهل حق آنراستهای منقطع
 از مزایای مندرسه میارند و تا ویلات تسوالت او را بناخن و انگشت فرسوده ثنائی را نقل
 مجلس نموده اند در مطالعه آری تا معلوم شود که او در جواب صاحب معنی میگویی فاما
 قول صاحب کتاب و اعلی من جعل اخراج القوم فی الطیث لیتیم امر انص ان بعدیم
 الا یمنع من ان تجار و الامامته فیدل علی انه لم یمنع معنی هذا الطعن علی حقیقتی لان
 الطاعن لایقول انه بعدیم لیلایختار و الامامته و اما لایقول انه بعدیم حتی ینقیض بعدی
 الامام من نص علیه فلا یلکون هناك من نیازعه و یخالفه حتی و از اینجا هویدا گردید که او بگوید این
 مطلقا باست و اگر میخواهی که نص صراحتا مبین و هم شیعه یعنی باقر مجلسی برینی باید برای
 تتبع مجلدات بحث خصوصاً جلد فتن و امن فرا بینی بعد ذکر این معنی که همه منافقین و طغیان
 اسامه گرفته و خروج تا کید کردند که حضرت فی الصدرا مجلسی میگوید که نماز را در رسول صلی الله علیه و سلم
 با صنع من ذلک ان تخلو الدنیه منهم و لایستی بها احد من المنافقین انتمی مختصرا و کذا ابغتری فاضی
 رطل بوق شوقشتری را حقا نوشته بل کان الغرض المحم الاصلی من تنفیذ حدیث اسامه و
 جعل فتنه تحت رآته بعدیم عن الدنیه عنه و نوات البنی لیلایستوا شیوعی الامامته بعد البنی و
 بعد علیه و سلم و لهذا جعل فتنه فی الجیش لم یجعل علیا و مق علی از عبارات دیگر علمای رفته که
 و رسید ان مصارعت از راه حاکم رفته خوانی می کنند و زینهار حقیقتی الامر فی انمی برند و منطوق بقوات
 ایشان همین است که حضرت صلی الله علیه و سلم ازین تنقیذ خراج اتفاق حقه مقصود داشت تا جانب تقصوی و
 بخوبی ترین وجه تحت و در پیهم خلافت را بیا را بدین منافع و عاصی قابو نیاید هر گاه این امر را حاکم
 کردی اکنون تحقیق ایشان حریفی چند می نویسم که این دعوی برند بهب فریقین باطل است زیرا که
 حضرت صلی الله علیه و سلم باعلوم بود خلافت خلفا پنجاه در صحاح روایات بدین معنی اشارت
 و هزاران بار و حوالی و در و دو و کثافت خلفای ثلاثه شد منیت و ترینه با پیچ و بالنی و فی طریق بر طرف اند
 شد چنانچه از سبب روایات القلوب کافی و بسیار مثل کتاب است و حاصل او آنکه کتاب است
 که کلینی بطریق آورده انیت که اهل بیت الطهر خدا را با تمامی ملائکه گواه گرفتند که در
 خلافت غاصبین اگر کلام عدوان بغایت تقصوی کشد و چون در چاک کنند و اینهمه نام بر شریف

بنوی رود و پس چگونه این خیال محال بقلب شریف حضرت رسول متعال تواند گذشت که سیدان بنده
را بر دیم و علی مرتضی را بر سر امانت فشانیده سر باسه دشمنان بگویم و اگر اندک غور در کتب روضه نما
توانی دانستی که ما را خردسته نزد این خرافات و دلائل و گواهی که نمائند و مقلد پیش گفتند نیست
زیرا که اندک ایشان از حق و کوفی و بطری این مطلوب را بجا که برابر کرده اند و مالاختصار در اینجا عیادت
صاحب مجمع البیان عابد الدین طبری و کاشانی اختصار سیکند و اولاً آتی از قرآن مجید تلاوت می نمایم
حضرت رب حلیل بطلب حضرت ابراهیم خلیل فرمود و عرض عن هذا الله قد جله انی را بکرم الله تعالی
عذاب عید می رود و پس معلوم شد که چون محقق شود علم بتقدیر جبریتی کردن خلاف آن از حضرت باره
زنیار درست نیست پس کوشش و شان چه معنی داشته باشد و اگر بسبب احتمال تحریف دل بآیت کرم
نه بنده گویم قال البیاضی فی شان نزول قوله تعالى انک لا تقدر علی انک لا تقدر علی انک لا تقدر علی انک لا تقدر
قبل نزول فی البیاضی فان البیاضی صلی الله علیه و سلم کان یحب الاسلام فزلت هذا آیه و کان یکره
و حشی قاتل حمزه فزل فیہ یاعباد الذین اسئلی علی القلیه و لا تقسطوا من رحمة الله فکرم
ابوطالب و اسلم و حشی و رود از کلمه عن ابن عباس و غیره و فی مازال نظر کما تری فان البیاضی صلی
علیه و سلم لا یجوز ان یجالی الله سبحانه و تعالی انک لا تقدر علی انک لا تقدر علی انک لا تقدر
تعالی علی ما نزع القوم له و ایمان ابی طالب و دار او کفر و دار او البیاضی صلی الله علیه و سلم ایام بقا
حاصل غایت اختلاف بین اراده رسول و المرسل و بسیار از تفسیرین تصریح انداز کرده اند کاشانی
نیز باین بیان پرداخته چون کلامش بفارسی است نقلش بر سید ارم تا مجوب ترین و جوه بدین هنر
خصوص محمد رسولی باید که اهل خلاف بر آنند که آیت در شان ابوطالب نازل شد چه رسول صلی الله
علیه و سلم بسیار طالب این بود که ابوطالب ایمان آورد و کاره اسلام و حشی قاتل حمزه بود و قصه
بر عکس شد که ابوطالب اسلام نیاورد و حشی ایمان آورد و شبیه نیست که این سخن است باینست
در یک چیه جائز نیست که اراده آنحضرت مخالف اراده حضرت رب العزت باشد چنانکه جائز نیست
اوامر و نواهی او هر گاه که بر عکس مخالف حق تعالی اراده ایمان ابوطالب نکرده باشد و مزید کفر او باشد
و اراده ایمان و حشی داشته باشد و کاره کفر او و غیره بر عکس این اراده داشته باشد پس غایت
خلاف باشد میان خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم نوزب الله من هذه الاعتقادات انفاشده
افاوتاً **قول** قطع نظر از آنکه طبرسی و کاشانی را غلط شد بر او و چنانچه بعد از بیان نهادن قبول
و تفسیر امام المعقول و منقول و غیر آن از کتب کلام اصول ظاهر و باهر است محیی بر رسم که کمال مخالفت
در این است که اهل سنت بر فرض صحت روایت کرده اند یا در آنچه علماء روضه در روایت و انداز
و آخرین ایشان بنیاد حدیث تجمیع بر آن نهادند که مقصود شریف از روانه کردن شیخین همراه است

رو فتح میدان امام است سید المرسلین و صاحب لوا لاک ازین جنس و ناشاک بود که عین منازعت و مخالفت
 خالق الافلاک است چه باس آنکه در تعالیه الطبیعت نبوت علیهم السلام که شیعه مدعی آئیند ثابت است و خود
 طبیعت مذکور در جمیع البیان آورده که حضرت میداد استخدا که خلافت ایشان شد نیست و زوال نخواهد پذیرفت
 و یکجا مخالفت مرسل با مرسل در ایمان ابوطالب که علم بودی که حق تعالی اراده آن نفرموده و قبل
 از نزول آنک که آنقدری منوع است و یکجا مخالفت در امر مذکور که از اصول موفوعه معتقدین است
 و حق و کاشانه و مجلسه و شوق تشری بوضوح می انجامد مقتضی آنست که کار مرسل از مرتبه عداوت مرسل
 سعادتمندیم در گذشته حتی که از اصول مغرورانه ساد و لورمان خواسته اند که لوح محفوظ را بر سر زمین و علم
 اتمی را بجهل و دروغ و متقلب گردانند که استوفی فیضیه الله تعالی و انما یجاء به صریح طبیعت
 صاحب جمیع که مجمع علیه قوم مورد لوم است حکم کردیم که از علم غیری که فضا سبند در شمس است زیرا که از
 کتب دینی طالع خود می آرد که حضرت رسول مقبول (قبل از حجة الوداع) باز مندر از یقین سیفر خود که خلافت
 شیخین امر نیست قطع چون از الان در رخ غیبر درست نباشد عند الوفاات چگونه رو بود که بر سر علی
 همه واقعات را منصل می آرد و در فرودن میگفت اکنون بعضی از روایات درین باب که حضرت
 رسالت مآب صلی الله علیه و سلم از غضب خلافت مرتضی و تلف حقوق الطبیعت خود و منصل
 خبر داده و آن روایات بخند رسیده که لاتناهی اعداد عبارت از آنست از جمله فتن که جلده ششم از اخبار
 الاموار است باید شنید و آنچه تا منی و مجلسه و غیره از راه اتفاق در توحید پیش و تا میرا سارنا عاقبت اند
 بکار بر و ندیده این عقل باید تعبیر یا بعد فاضل مذکور در باب جناب الله تعالی بنید اخبار البیضاء صلی الله
 علیه و سلم است باجره علی اهل بیت من اطعم و الاعدوان از ابن عباس حدیثی آورده که آنحضرت
 در فارس آنست که روزی آنجناب شسته بود و در لبعه تناسبه آل عمار امشاده نمود و پس پا شاده
 شریف حاضر شد و در قریب جناب نشسته و حضرت صلی الله علیه و سلم مناقب ایشان را لیکن لیکن
 می شمرد و آنچه برای ایشان از دست اعدا و جو و جفا و ظلم می بر و چون فوت مبادت و مصائب حضرت
 زهرا رسید فرمود که حرمت او را تنگ خواهند کرد و حقوق او را تلف خواهند نمود و میراث او را خواهند بره
 و چه شکم او را استقام خواهند ساخت تا آنکه او ندیده یا محله و فریاد و امعست از زمین بر سرش برین خواهد پذیرد
 و کسی این قلمر دستخاسته را نخواهد شنید و این ارشاد و بعد از آنست که در حق مرتضی و فرمودند
 که البتة اصحاب عذر نایست و خلافت را بر مایند من بعد از کتاب المانی شیخ و محاسن مفید از امام
 الفضل رضی الله عنه روایت نموده که چون کران شد یارای حضرت چشم کشود و قتی که مایک گیتیم
 پس سبش پرسید که ششم میگرم سیدای تو را قطع خبر آسان می آید که چه است تو که چه و آنچه رود و هر
 حضرت فرمود و گا و باشد البتة رشتا قمر و ظلم رود و از جناب مرتضی و با سنا و پیشوایان خویش

روایت کرد که کلب از قسم شرعی ارشاد نمود که خلیل بن ابی بنییر سید اسلمی الله علیه و سلم البیه بن
 حدیث نمود که ناگزیر است قدویو فاسے قوم دین قضاے ست عقبتی و تقدیری ست حتی و هر که
 اقرار کرد به بحیثیت و خسران مبتلا شد و نیز از مالی شیخ با لبها و دشمنی است که جناب مرتضوی کرم الله
 گفت که حضرت علی است و از من توفیقی گرفت که اصحاب و او میوفائی و پسند بعد از من دهم درین
 نما بست که حضرت صلی الله علیه و سلم روزی زار زار میگفت پرسیدند فرمود و بی بیل خبر داد و از
 کینه و عداوت قوم و ظلم و غضب و نیز از آسائے محلی است بر روایت ابو سعید خدری که خبر داد حضرت
 صلی الله علیه و سلم علی را با پنجه و فوات شریف رو نمائید تا بگریست و قسم داد حضرت را بحق خود
 و قرابت و صحبت خود که دعا فرماید که حق تو را و او را بمسایلی خود طلبید فرمود می خواهم که دعا
 کنم بر اے قصاصے محتوم که تویش ممکن نیست و نیز در مجالس بعد از زید بن علی است از امام
 زین العابدین کسربارک در پیوشی و بیاری موت گیت نام افضل بود رضی الله عنهما آگاه قطره
 از اشک او بر رخساره مبارک چکید حضرت فرمود چرا گریه میکنی عرض کرد که از خبر مرگ تو بیقرارم اگر
 امر است بر اے ما ست بشارت ده دگر در غیر ما ست اشاره بکن حضرت فرمود شما مغلوب نیستید
 بعد از من و نیز از نسخ امان منقول است که چون خبر مقتل امام حسین باین عباس رسید عباسے
 میگرفت و حسد را گواه میگذاشت و ایند بر محبت خود و حضرت مرتضوی و اولاد اجمادش و عداوت
 خود و شش بدشمنان ایشان با نکفت کرد و رے بخدمت علوی مشرف گشتیم و میفرمودن آورد و از بر
 من فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و سلم الامام و من نوشتم الغم بر خوان پس از وفات شریف
 ما حال زید بر خواند و آنکه چگونه امام حسین شهید شود و کیست قاتلش که نصرت نماید که همراه او
 کرد و باز کشتد بگریست و مرا حسم گردانید و بود و در آنچه قراوت نمود و حال غضب و فتن و شهادت
 یا فتن حضرت زهرا و شهادت حسین را علی و محمد را حال آنکه بود در آن خبر آنچه واقع شد و آنچه نیست تا
 دنیا ست و حال خلفاے ثلثه و متفر از زمان از خلافتهاے ایشان و حال ظلم و ستم که واقع شود
 بر علی مرتضی و جنگ حمل و صفین و کیست که کشته شود در آن و در خسران و حال تحکیم و سلطنت
 معاویه و ناماے شیوه که مقتول شوند و نیست حرفی چنانچه جلد فتن که باختصار تمام بنظر نظر ارجا
 و پر توے از افوار و انمودم و اگر حصول دیگر از کتب رفعت برتیم خواهم دانست که بر امر را که
 از ترجم رفعت درین واقعات پیش آمد بقید روز و شب بلکه ساعات و روبروے ابلت منصل
 بیان کرده اند و اینم ارشاد نمود که زینب را زائل نتواند شد و اگر دیات مصحف فاطمی مرا
 بر کتاشے و جعفر جامع و غیره را و انماے اعتقاد خواهد کرد که هر یکی ازین مصحف مقدس بر سر حضرت
 الله وین که از عطیات سید المرسلین بود و مصداق کلام طیبی که آیا یسیر الایة کتاب حسین است

الغرض چون انیما از وحی آتیه بود و سر مکتوم و قصای مختلفه که هیچ تدبیر سبب ارتفاع نگیرد و هیچ فریاد
 زوایا نپذیرد و کما سمعت مفصلا پس اگر آنچه در پیش قصد انیما یعنی کند که علی مرتضی بر تخت خلافت نشستند
 و حق بر سر خود جایگزینند و از زمین بلززد و عرش عظیم خیمه بند و طناب سامان بگسلد و اخبار آتیه
 که بواسطه جبریل امین رسیده و مقوله حضرات الله طاهرین که روئے جدا عن جبریل عن الباریست از هم
 پاشد و خلاف لفظش لامر گردد و تباین کلی میان رسول مقبول و حضرت رب العالمین تحقیق بایضا غیر
 یا اولی الالباب و قبول آن نهائش عجایب و متوهم نشود که علم تعصب خلافت و سایر این واقعات
 سهولت ناک در آخر عمر تشریف بر اصول قوم نایاک زود و آه زیر کار از مطالبه کامل و غیره خصوصاً محسوسه و
 از کتاب بجا بود است که در مراح شریف ازین سوانح فریاد بود و ذکر الهیه شد نیست چنانچه حادثین
 از حضرت امام جعفر روایت می نمایند که چون معراج شریف بمجدول پیوست ملاک گفتند که البتة آری ما نش
 در سینه بود و قوع آید یعنی حقیقتاً اول میازماید که بعد از تو بجا است در گرسنگی حضرت قبول فرمود و بقی
 توفیق از حد الطلبه دوم تکلیف بر و شایع میجاد و آید یا ایستادار درین وقت هم بر قبول فرستند
 و استقامت از رب العزت خواستند سوم مصائب الهیه است خصوصاً میبخت حضرت مرتضی
 از غضب خلافت و حرمان و ظلم و داهیه حضرت فاطمی از ضرب و شلاق و جنگ حرمت و در آمدن
 مصائب در خانه ملائک آشیانه یغیازدن و اسقاط حنین و در همه این امور و عده مبرور است
 و اگر فی المثل درین امور روایتی نمی بود مگر حدیث کلینی اعور که در جلد اول مفصل و در حقیقت ام
 بر شواره آن داشته البتة کفایت میگرد پس محال عقل است که خود حضرت سید المرسلین عهد کرد
 را بر هم زنند و تقدیر بر هم و قصای متوهم را منقلب گردانند و لاراد لغفانه و لا مانع لا راد ترا
 نیامنیاسازند لا حول و لا قوة الا بالله اگر چه در ضمن آن بروز مخالفت دیگران از مقبولین آیت
 هم مطلوب باشد چه دانسته که بنیادین امور که جاگین مدر که ساجین شد متعلق بود و بشوق و در
 هر کس از عقلا دانست که و عایم تقریر آتیه نمانی و مقلدین و متبوعین او و فریخت لاجرم مانند کثرت
 سوم یعنی مقصود اصل ظهور فائق و ارتداد و اسامه بود تقریرش مجمل است که اقرار انقلاب علیه
 انفسهم حق فقط بیا نشانکه از مجالس المومنین و سار و هیوات کثرت روئے آشکار است
 که او امامت مرتضی را بر طاق نخواهد و در خلافت خود واقفانه و بکلی مقیرح علی چنانچه در مقابل خبر
 گذشت از دعوی خود دست نه بر داشته و هر که مدعی امامت باشد غیر آن شاعش یا مثل اصحاب خویش
 گردد و از اربابیت اهل اود و متد و منافق است کما عرفت مراد از اخبار شومتر است که تقریب می آید
 سیدان یافت که او چشم برد و داند و یکدست و لفاق را از اصحاب موخته و این امر بطور تدریج است
 و در اینجا و در از روح تمام یعنی باید پرسیدن که چون پنجر از منافق و طعنا گرد آمدند و از نسو سلیم فتنه گرد آمدند

لکھان غور رسید چند که تمامی اصحاب چار صد نفر را بودند و همه مرتد شدند غیر از معدودی پس مکتوب این به
 کس خطا تو ای مادیث الهی همراه ابو بکر بود و لاجرم بر تقدیر مکتوب اهل روم چنانچه واقع شد زینت تمت
 و دهم تقدیر متعین گشت و بر فرض غلبه اهل روم و شام بر بلاد اسلام محط مستند و مکرر توحیدیم
 باقی نمی ماند و این بدتر است از اول زیرا که باطلار صدوق الکواذب در عمل حضرت امیر دعوت ما
 خود نکرد و بجای باطلان نمود و بلا خطر همین معنی اما اساسه پس طفلی بود و از اطفال درستان که بر شوشن
 یابیش لغوید و بد و فقره چیست از راه برگردید چنانچه خواهی دانست اما حضرت مرتضوی پس بر کلام تمام
 که محاسبی در بجا آورده فردی بود از جمله بشر محتاج اسباب فوج و لشکر پس اتمام امر امامت بعد از اینک
 سنارعی نباشد چنانچه علم الروی گفت چگونگی تصور و از اینجا حکم توان کرد که خود شما نیستید بے ادراک طایفه
 صاحب معنی نطق سمیت را درود قدح آن بر سینه باطل اگر تقصود نام امامت بود پس در غدیر بهر آن
 زیرا که کس نفس مرغومی را بگوش خود نشیند و برابر و مستقیم نفسند که با نظر من انصوارم پس حق پرورد
 تعزیر بر آنکه در رعیت اتفاق است افتاد که قبول میکرد و خصوصاً بعد از آنکه لشکر سنگین که در دست
 اسامی حضرت قرضه داشتند و جناب مرتضوی گران بار زیر لگین کرد و دو تخمین بر زمین
 هم طفرایند و گوش شامیان بالند و در پیر بین گنجد و بر خود بیالند لاجرم آنچه شما نیستید و تحقیقین
 او از حدیث تحفیه بخمال آوردند که از آن حکایت نیست که دو افعیل بر اسب صاحب الامر که در جابجا
 و جابجا بر سر سلطنت را می آرید و سامعین قصه ما به عمر و عیار و کرشاسپ و اسفندیار را نشین
 تمام می افزاید و وضع نمودند از تداو و بقیاس اولویت بی ادعای امامت مبرزین است پیر او صریح
 بار بار مخالفت و حی کره داز انتشار راه برگردید و چنانچه از کتب شیعه عنقریب خواهی دانست و قبل
 ازین معلوم کردی که حکم مقدس مصطفی و او را علی رد و شما و فراسید که زینار توقف و تحمل کن
 خصوصاً چون اصول رفقه مثل سحر مجلس را به بینی که تا دم باز پسین مکرر زبان مقدس میگذاشت
 که دیرین سفر اسامه را باید محبت کردن و تاخیر نمودن لاجرم ترتیب قیاس بعبارت شو شرع
 متناس بتغییر در عبارات احقاق چنین خواهد بود و الله ان البنی صلی الله علیه وسلم لا یقبل علی
 من هو الا و حی یوسه فاما به اسامه کیون و احیا و کل من خالف الوحی کیون کافر بقوله تعالی و من
 یحکم بآیة الله فی شئ من دینک فاعلم ان الله قد خلف اسامه فلان کیون مستحق للماراة و الله اعلم
 ان رو کلام البنی صلی الله علیه وسلم کیون ایند و قطعه انداید و جب استحقاق الماعتین است و تعالی
 بقوله تعالی ان الذین یؤمنون بالله و رسله لکنهم هم الله فی الدنیا و الاخره و کانوا علی صراط مستقیم و الله اعلم
 رجوع پس دل لیل بر نفاق است و بالیقین قد تقران یقین لاندول الا یقین شل و ال یقین
 البیارت و البیعت پس چگونه دیات معینه معارضه او تواند کرد و کاست و باقران الحلی پس سر اسرار

وستم است صدیق را از تحکیمین قرار دادن و اساسه را گذاشتن زیرا که اگر تخلف او از جنت نرفتن است پس
 جوابش آنکه حضرت رسول مقبول او را بر تقدیر یکبارسه این سفر نامزد فرموده بود مستثنی گردانید چهار صراح
 روایات و کواکب دراری و نسخ الباری و عمده الفارسی و مانند آن از شروح جامع بنامی و تصانیف
 ثنائی و تجمیع مجلسی و از نقل دیگر علمای ایشان مثل بدیعی اولی است که فائده تقدیر خلافت در سقیفای بن بود
 که گویست از شای انصار که دل خوش کند بر تقدم از ابو بکر حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم او را امام
 مسجد گردانید و کسی را بر اے این امر نپسندید و اهل نزاع حرسه نزد پذیرنده احدى نگفت که این امر
 شایست حضرت صلی الله علیه و سلم که او را امام نماز قرار دهد بلکه او بنص نبوی تخلف است از پیش از تخلف
 بلایب ملعونست چه جای ایامت امامت صغریه و انگاه رعاست کبری و هرگاه انصار نزد پذیرنده
 اشتیاقی صدیق بر تقدیر معلوم مع علی شد و بر ثبوت رسید که رفض درین ضمن فقط ثابت نمادند بلکه خود او
 تخلف داد و در جهان الشکر بر مذہب قدما می شیعہ از خدای تعالی بوقوع آید که کلین را با ما فرمایند چون
 سعادت نبیند بخلافش حکم نماید و با اتفاق است غلیل خود را بدین حضرت اسمعیل آمد که ما با تقدیر مستند
 و حضرت را با خود و بر ثبوت روا نمود که شخص را نامزد کنند و با ما است نازید کار نداشتند و فیکتک جند اقبال
 باین امر راه یابا تا بملا آنکه مقصود اظهار کمال تسلیم و تحسین بود تا مردم بدانند که این شرف را هم بر سر و چشم گذاشتند
 بلکه خواستند که بعد از جازت شریف قتل کنند کسی را که گفته بود خوب نشد که غلام زاده را بر رضا دید و با جین
 امیر کرد و دنیا بخیر در کتب سیر و کلام مسبوق و در منی قاضی القضاات بنقل ثنائی مضبوط بلکه نیم از آن در
 معترض ثبوت که بحجت عظمت امر شریف بعد طلب اجازت مذکور گفت که کسی رد و یا زود سن همراه اسامه
 میرود و از آنجا آنکه حضرت چنانچه عالم بود تقرب و وفات عالم بود یا نمی که نزدیک شمعین صورت نخواهد بست
 بلکه این مرد و بهات دینی خواهند پرداختند و صدیق را با ما است نماز داشت پس تحمیل بعض تقدیرات
 که مقصود از تائید اسامه بر شمعین آن بود که کسی استنکاف نوز و دیاب توقف مسدود گردد و مخفی نماند
 که زینهار ما نیگویم که هر تائید بر حسب فضل کله دلالت میکند و لهذا اعتقاد نداریم که بدین حارثه فضل کلی
 وارد بر حضرت جعفر که ما مورد وادایر اے فی ذالک پس مرتبه عمر را چه ضرر چه جای آنکه برین تقدیر
 لازم می آید که حضرت ختم المرسلین بکبریا نداشتند از فرزند خاتون برگس زیرا که در حق الیقین بر ثبوت
 رسیده که آنجناب بر سر آنکه محمد صلی الله علیه و سلم از اول متابعین خواهند بود و هیچکسی از رفقه بر زبان نیاورد
 که امام مهدی بهتر از پیغمبر خدا است اری فرق انیست که امامت بر تقریحات قوم و منته صاحب الحسام
 بهتر از نبوت و رسالت است و آنکه بکبر افضل انداز اینها معاذ الله من ذلك را بملا آنکه در تائید اسامه است
 قلمش که پدرش مقتول گردیده و او چون پاسبان آب طیب و محمل بود و بعد الاحوال ابریل استدلال کیفیت
 در ضمن الراح گوید که انفعلیست اسامه را شاید که میان مقبول نگنجد و بعد از نمیکوید یا آنچه ظاهرش نیست که

ایند بیب کسی نیست با جماع باطل است و اگر اساس کلیت کبری که بر این برتر است از ماور برتر است خود
 منتهی فلا یقوم حقه علیت چون احتمال به اتانست که کلمات فاطمی یعنی مانند چنین آیه که ما را شنیدی کلیت است
 و مگر که محمد صلیه با علی بن حسین ثابوت بگو اهی جبر اسود برای آنجناب رسید اظهار معجزه بود و مذاکک ساد
 اسامه با فاروق که هزاران مناقبش زبانی اهل ابلهیت اهل کتب فریقین موجود و نمونه آن قبل ازین
 مسرود بخیاال کسے نمی آید چه جای افضلیت علاوه علم الهدی در تنزیه اعراف کرده که عرب اثر تربیت
 تمسک ینمود بجلال اسامه که بر نقل کنشوری و غیره مرگشته بود و به امامت مرتضوی که نزد اوثانیت بود بخاک
 علمای شیعه دعوی میکنند التفات کند و درگاه تعیین با انهم فضايل که دانستی که در بردی جناب و تقصیر
 امام خوانند شما را درین دعوی غیر حصول کفر و مجور چه نقد بود و تفصیل بعضی ازین امور که فرودست
 عنقریب می آید انشاء الله تعالی من بعد باید دانست که لفظ تسلیم از آن آید در دم که بسیاری از تکلیفین در
 محبتین از ماور بودون صدیق انکار کرده اند و نماینده با وجود صرف تمامی بهت در درونی جزو بهت
 به سر دیار درین باب بنیاد و داهل حدیث انیم قول بر زبان داشتند که صدیق بچش اسامه نام و بنمود
 بود اگر کسی گفت مختل است که از لباس ملبسین فریب خورده و بخت نیست شان پیله نبرده و شاید که چون بود
 برای اتمام تمجید لشکر یا برای ترخیص اسامه همراه او رفت با شکر که عین چهارنی سبیل است در درونی تمجید
 بود و مردم گمان برده روایت نموده باشند که او هم زمران نامیر است و انشاء الله تعالی تحقیق الحال و الحمد لله که در
 شروح صحاح مفصل است بلکه در کتب مستنده فریقین مسبوط و مدلل که صدیق بر زوای تمام پیش اسامه
 را برار است و این امر را بر مآب دیگر بر زعم اصحاب مقدم داشت داهل ارتداد و اتباع و اشاع سلیم
 کذاب بر روایات متعینین یقین داشتند که اصحاب پیغمبر اگر تشوش میبودند از یسویس ماحاسب بر سر داشتند
 این لشکر عظیم را بمقابله رویان نمی گذاشتند پس مجتهد دفعه بدعوی تخلف افضل الصدیقین و در بیان
 وینا و آخرت حاصل میکنند ای مدعی فرید دلائی ابلهیت اجماع و تخلف اینست که اسامه بعل آورد که قدرت
 صلوات الله علیه و سلم چند خوانند که بزودی کوچ کند گوش نهاد و بلکه اجماعی است که بعد از حضرت ازین
 باز گردید و رحبت تقصیر گردید پس بطور تو بوضوح انجامید که مقصود از تامل و ارتداد و لغا قیاس
 بود تا مردم بر آن فریب خورند که او محبوب حضرت سید المرسلین است چنانچه علمای شیعه نیز تصریح بیان
 کرده اند بر ظاهر است که هرگاه امیر باز گرد و ماور البتة محذور است و هرگاه مخلف از اسامه درین باب
 لغو نیست پس اسامه بسبب درنگ کردن باز گردیدن بطریق او محظور و مسطور از اینها انهم لغام
 رفته مثل شیخ حلی در خلاصه دیگران تعیین نمود و گفتند که هر چند پشت از بام انشاء و مخالفت
 بلکه عداوت اسامه را شیخ روز قیامت بوضوح انجامید ایشان هنوز توقف انداخته اند که اولو صلیا
 هم کار نمی بسته بلکه بنا صیقل فانت مرزوم شیعه پیوسته علمای و اندامی معاوانه از مدگدایند و حال آنکه بدین

اعظم امام الموسنین جناب ش قباب فید بحیری است معنی الله معنا و اسم امام حضرت زهرا (علیها السلام)
 بعد از ذکر جمادات استیعاب ذکر این روایت که غیر از برای او پنج بار در نیایش مال قرار داد و بر
 میسر خود عبد الله و برادر عبد الله گفت که اسم را بر من تفصیل دادی و حالا کن اینها پس حضرت
 فرموده ام آنچه او ندیده عمر گفت که حضرت او را دوست تر میداشت از پدر تو و ندره جبار و ذک الکذاب
 مولف گوید که عمر در تعلیل تفصیل کا و نسبت بلکه تفصیل او اسم را آن بود که اسم را بعد از الله
 میسر و در زود و امارت فریب داده و در متابعت نبی یا شتم و قلعج در خلافت خود متوقف ساخت و در
 عظیم منت داشته آورده اند که چون ابو بکر تصدی امر خلافت شد اسم از روی عتاب و خطاب نمود
 و گفت که ان رسول الله صلی الله علیه و سلم امرت علی ملک لمن استخلف علی بعد از ان مایه و مخالف بود
 و عمر بصیحت او رفتند و در صناد تسلیم او کرده و در مدت حیات خود او را میر میگفتند و در بعضی از تواریخ
 مسطور است که چون ابو بکر تصدی امر خلافت شد اسم را از امارت آن لشکر یک پیغمبر علیه السلام مقرر
 داشته بود و که بجانب شام روز غزل نمود و بجهت آنکه چون او را گفتند که لشکر دارد و متوجه طرف شام شو گفت
 آنها که پیغمبر علیه السلام در زیر رایت من کرده بودند و گفت کرده بود بر آنکه از من تخلف کنند من و قیامت
 دوم و از آنجا که قیامت بودی و دوم عمر و آنها که از اعوان و انصار بودند ابو بکر ازین سخن ناراضی نموده و
 غزل کرد و خالد بن ولید را بجای او منصوب گردانیده بجانب شام فرستاد و کسی که غزل کند آنکه از پی
 نصب چگونگی رسیدش دعوی وفاق بنی صباح روز قیامت چه حال خواهد بود کسی که در تفریح من وفاق
 بنی علامه حلی و حسن بن او در روایت نموده اند از حضرت امام باقر علیه السلام که آنحضرت در باب اسم فرموده
 که اسم از جمیع نمودن پس گوید رقی و الاخیر و همچنین روایت نموده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 در ایام خلافت خود بوالی نوشت که سعد بن قاصم عبد الله بن عمر از مال خنک عبارت از مال خراج
 عینیت است پیغمبر مرده و اسم از زیر بر آورده که او را تمییز کند بر او بود و سعد در داشته ام لیکن شیخ علامه در تفریح
 فرموده که در طریقی این در روایت منعطفه هست که بیان آن در کتاب سبک خود نموده ایم و گفت که او
 است که در حدیثی که راوی آن اسم باشد توقف نماید و منتی و از اینجا هم دانسته که بعضی و عنان
 رخصه را اجلا اصحاب که اسم است عموگاد در خصوص طعن توحید بخشیم بعضی و عداوت با صناد و تفریح
 است و آثار و انجام این معنی و بتسلیم المبین عبد الله بن مبارکس الاشقیان است و اگر نظر
 بحقوق العلیت سید انبیای بود با استی مطاعن اسم در کتب خویش میاب بشود و در نوشتن حقوق
 حضرت فید بحیری و جناب بعین پیغمبر خدا یعنی حضرت زهرا (علیها السلام) را از اسم سرزد و حال آنکه هر دو غلام ایشان
 بعضی را که بر زنده و ستم الکاشان فیه خلاصه المنع بودند که میسخته انشا الله تعالی یکن یکان شدند
 و آنچه بران مرتب گردیده با و آوردن و از نی مقام اینهم محسوس و معقول گشت که چون مطاعن

بر اصول اهل مغایرت سندی و سوس است و اندر رخصه منوره و ترنمه او و بجز در بونی بمقربین اندر بیس غزل او
 که شوشتری خانه خراب شتری کلب ذکر کرده از صدیق من که است است نه جای شوش و لاست
 محبت ترا که شیخ علی با عارف قاضی رطلبوق روایت کرده که در تیره اسامه است ضعیف و اندر یگان عطا
 و فوال مترادف مل مثالب او اعتقاد کنند و چه بدان نیز که حکامی ملت اسلامیین در امثال سارتریم
 گفته اند و باید اندیشان هم احسانا کرده اند و این احتمال خود از کلام شوشتری و هب الله بنوره هم عیا
 نیز که بالاد استی که او دین را بدینا فرخته و در اسم و دنا شوشترین برادر اند و خسته و از ملاحظه این امور و دانش
 بسیار است و محققین رخصه او را در سنا فعتیق شمرده اند از جمله ایشان احمد بن عبدالرضا است که او را بدین
 الدین لقب نهاده اند و تفسیر بیانی الدیان غدیری برای او در تحلف کردنش از رفاقت و ترقص
 نمی نمود و پیشانی او را داغ اتفاق سید و در صاف صاف در تفسیر مذکور که خیلی مسبوط نوشته دارند
 با اصول خویش مضبوط کرده مینویسند و آنچه محصلش نیست که متخلف بود دانش از روبرب مرقضی میگوید
 ولالت دار و در رفاق از بر که او بلا ریب میدارست که طاعت امام فرض است و در روبرب خصوص
 که از حضرت صلی الله علیه و سلم شنیده که میفرمود ای علی جنگ تو جنگ من است و صلح تو صلح من است
 زینهار او سوز و زنده و فغانی او بر جای خود است استنا بخلاف بعد از ذکر که در جمله سابق معلوم کرد
 که او بفعالات معاویه که از انوف گذشته و بلوک بمقربین گشته است و گشته است و گشته است و گشته است
 سید قاصد که در انجمنی که از روی نبوی اکنون حریفی چند مطابق و عده گشته باید شنید که دلالت بر آنیک گشته است
 ابدی بر اصولی بجز رفاقت از اسامه بسبب آنکه از روبرب و او وجوب تقوی عبدالزین کید است که او را بدینا است
 از اظهار شیخ عدا هنی که تکلیفین تفسیر مثل چپا و فرج اسهل بر او میدارند و در تالیفات خویش هم و مات او را می آرند
 آنچه از تقریرات مجلسی بجا و مجتهد فاضل و رعنا او و دیگران غیر آن جلوه ظهور دارد و است که حضرت صلی الله
 علیه و سلم امیر گردانید اسامه را بر لشکر که اجله مهاجرین و انصار در آن بودند مثل ابو بکر و عمر و ابوعبیده
 جراح و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و اسود و اسامه را که بودای نسطین قیام کنند و مل
 از قاتلین پدر خود بر آرد پس رنگ نمود لشکر بسبب درنگی او حضرت در بر گرفته و سکی عرض
 بردانگی او و روانه کردن لشکر و تا یکسری نمود پس اسامه گفت قربانت کنم در راه خود را تا آنکه هستی
 تو در رنگ کنم حضرت روان داشت و محبت ماسور گردانید باز اسامه گفت تو برین حال باشی و من بر تو
 روم و در دل خودم فسراق تو دارم حضرت صلی الله علیه و سلم بجماعت اعتراف نمود و عرض کرد
 که کرده دارم که خبر تو از دیگران بر من فرستد و در بر و در هوش گشتن و اسامه بناچار بے تمیز کرد
 چون حضرت بهوش آمد پرسید از اسامه و فتن او گفتند که سامان در دست کشید پس تا یکد
 بلوغ بر زبان آورد که خدا گفت کند متخلف را از و بار بار تا که ارایین حدیث بود قوع تو در پس

اسامه بر دین برآمد حال آنکه رایت بر سرش بود و اصحاب رو بروی او هرگاه و در طرف نازل گردید و
 همه راه او بود و ندانید که عمر و اکثر اصحاب بن و انصار و اسیدین خضر و بشیر بن سعد و غیر ایشان از دوجو
 اصحاب ناگاه فرستاده ام این رسیدند و اسامه که بزور سبک یا حضرت در نزاع سست پس اسامه
 بجهیل گمان بدین آمد و رایت را بر در دولت ایستاده که حضرت در آن وقت انتقال فرمود و فصل
 مداینه این روایت را معتبر و معتد دانسته و بر استه یا کید آن زیاده از حد کوشیده پس واضح تر شد
 که آنچه این مقدار را باب اسامه بر اصول خویش بستی گفت در حق صدیق و فاروق مرتب میسازند
 بلکه باقر از حمی نمند حال آنکه اسامه نقیب ستاد مدایمی که مایه فخار طائفه نوکی هست و استاد و طلبو قاتو
 یضیه کوش کن که جایجا و کتنا بخشیدیم و محمود و غلام متفرق ابدان رسیدیم یعنی قطعاً و یقیناً حضرت پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم اسامه و پدرش را بنعت و ناز پرورید که زیاده در خدمت ام المومنین خدیجه که بنعت و کلام
 پس عطف و نازید الوصف بر ایشان مینویسد سید اشقت چون در غزه و مونه زید بن حارثه از دست
 و میان شهید شد شب در روز دل فرزندش که اسامه بود را به استقامت طلبید تا التماس او بدرجه
 احباب رسید و بعد از ریاست لشکر و ظل تحسین در آمد و همان طور اختیار کرد که ایشان چندین است
 تقنا را مرض شریف باشد و او با استماع این خبر بدین داخل شد و تحسین را بر استناده و به حصول
 انجامید که رئیس لشکر محکوم ایشان است و اگر برابر دگر نه حرفی چند از تحقیقات مجلسی سجا
 با تو رین باب بگویم پس بدانکه آن روایت خلیفه هست و در چند ورق تمام شده آغازش دلالت بر
 این میکند که چون رسول مقبول از سفر بازگشت بخانه حضرت ام سلمه قیام فرمود و دیگران را در اجاز
 بنده و ایاکما نشد و حضرت بنشیند و نشین آمدند و را بر سجاده و کمر یا کلاه بر دند و حضرت علی رضی را
 مختار شد و در درگاه بود استن و طلاق و اوان ایشان و چار هزار طلیق را زیر حکومت اسامه محکوم کردند
 و مقصود تعلیم و تربیت بود و در وقت حضرت بیار شد و اینم دم در رنگ کردند و قیس را ندیده لشکر و جناب
 بن مندر ایشان را به لشکر تحکیم بنوی لاتی گویند پس تحسین و ابو عبیده با اسامه گفتگو کردند که در وقت
 نباید مدینه را خالص گذاشتن اسامه پس رسید که گفتند رسول خدا سفر آخرت رسیده اگر مدینه خالص باشد
 پیدا شود! موی که اصلاح آن از دائره امکان بدرزد و پس انتظار کنیم و بدین حال پیغمبر در رفتن اشتبا
 با چیست لاجرم لشکر باز گردید و فرود آمد و در منزل که از آنجا رفتند بود و در فساد و تخمین نزد و صدق رسیده
 پیام فرستاد که زنهار نباید رفت و من خبر وقت و شام میرسانم چون عرض شکر گفت و نسبت را صدق فرستاد
 ابو بکر و عمر دست او گرفته نزد اسامه بردند تا او شدت مرض را بیان کرد و ایشان اذن از اسامه طلبیدند
 پس او پدر انگلی داد و گفت بعد از بدین خبر بد که کسی نداند اگر عاقبت شمرند من بیا میزنم خبر کنید
 تا من داخل شهر و معاشرت شما تحسین وقت است آمدند آهسته فخر از اینجا هم عیان گردید که اسامه را محمود

باز گردیدن دشمن و خلف کردار از امر نبوی و روحی نمود و دشمن با انبیا و پیروان نیست ترجمه بحار ربانی
 حامل الاسفار و المنته لعل لعل که من از تحریک ایتقام بعنوان موعود فارغ گشته و مخالفت اسامه و دیگران
 و روحی که در سر زبر اصول اهل تشیع بگوش بر کس رسانیدم و اینهم بر مقل عیان گردانیدم که او
 چون بعد از باز گردید با قمران کتوبری مدعی خلافت شد و در میان خلافت مرقضوی را بر زبان نیاورد
 و برین قدر چه متوقف است عبارت علی را و آخر جلد اول ذکر کرده ام که دلالت بر آن دارد که اسامه
 مدعی خلافت خویش گشته و از خلافت بلا فصل صدیقی و مرقضوی مسایبه بر نداشته و بر اظهار شوهر
 منقرض چشم بر زعارف و نبوی و دخت و خرس العفاف و ایمان را کیسه بسوخت لاجرم حکم باید کرد که
 مراد حضرت صلی الله علیه و سلم از تعجیل او آن بود که میدان خالص شود از اسامه مدعی زعارف و این
 معجزه بود که اسامه متخلف از نقلین متخلف این است که از اسامه سزاوار
 و هم از دیگر مقبولین اسامه که به تحجیر گردانید و از پیشتر متخلف نیست که در اعانت و تقصیر
 یکبار بر نذران که در جناب امیر بر ایشان لعنت گردانید و ادوی حضرت و او را رسانید که از جناب
 امیر و مقبولین اسامه چون رنگ اسامه از نزدیک دور دیده بود و خود خجسته بیرون می زدند
 و در او جهاد میدادند و بر اریکه خلافت حسب خواستش حضرت رسالت می نشستند و اگر جلوس
 میمنت مانوس روزی نیشد بسبب غیبت در عدم اعانت خالی می نمود و پیش از همه که اسامه
 که احراق و تحت معلوم بعد از آن جناب صورت گرفت و در نه طفا معامله نداشتند که دروازه بر شکم باز
 بگویند و به طایفه ای را بسوزانند و تشییع چنین و غامنین هم بر زبان نرفت و کلمات تشییع در میان نمی آمد
 خدا ما که میزد که تحجیر جناره نفرین میکرد و جو ایش که تشییع چنانچه انیکار از دست حضرت امیر و پیروان
 گرفته و نمود استیغفار گرفته چنانچه عیناً گفته جناب حسین را مکلف میکرد و اینها را در دست
 ایشان سرانجام دادند بلکه اسید آن بود که حسین رضی الله عنهما تعلیم یافتی محتاج نیستند و قصد عیال
 من مقدس رسول ربانی میگردانند بخلاف جناب امیر عالم سر و علن علیه ماری المجلس فی مجلد الفتن
 تکلیف اما این بر تقدیر است که بر آمد انیکار از سلمان مقداد حضرت عباس علیه السلام بوده چنانچه اولاً مستحق
 ابن سبا بودی نگار این قانون در چهار دیگه کتابها میستند که ناگزیر است که غاسل بنی و امام معصوم
 باشد و محذولک این هم کمتر از غسل سلمان نبوده بطی الارض میقتل تا بعد از این اتمام در چند کلام در واد
 با مات سلمان کسے قاتل نگشته اگر چه دعوی عصمت نموده باشند چنانچه از کتابنا عشره ملا محمد بن محمد
 بن حسن عالمی بیرون می آید و بعد از اساطیر این تقریرات باقی نماند از سیقات بکمان که من کونما
 لکرا که در تنقید جیش مقصود شریف نبوی این بود که هم میدان امامت را بر و بند و هم سر را بر دست
 دشمن کوبند و هر کار که گشته شود سود اسلام جو ایش آنکه اگر بطایفه کلام سابق و لاحق خود گفته

چنین جامعیت و امانت بکار رفت که هیچ رطب و یا ایس رطبه به جوانب نذر ویرا که در تسی سامان لشکر کشیدند
 که بر مایل بود بگردید و صیغه ملعون طایفه ملعون نداشتند و او را تنی بدست راه زن و کیف و دینیکه در میان کشت
 و از حصیض زمین بعرش برین سندان کلمه و ساقا پس فرض شوق مذکور شکست لشکر مونسین را در نزد
 توحید رب العالمین که جناب تقوی برای خطآن دست از دعوی امانت برداشت پس آنچه در مظهر بود
 او در صورت می بست علاوه ه منافعین اگر عادت قرار داشتند که سبک داشت چه ایشان مجبور و درین امان
 ششیر بدین میگفتند و بکار صرف میشدند و کار جمیع مغمومی می بستند تا بکه می بستند همراه ابو سفیان به
 عبادت لات و دغری مرتب سامان و جنگ متوجه میگشتند لاجرم بهتر آن بود که حضرت اشاره میکرد و تباشیر خدا
 سر برای غاصبین چنان می برید که کسلی تا اهل ایشان نشان نمیداد و حوصله صاحب محیفه نگ میگردد و قبل
 اهل نفاق بجز در قرین منافق بجز در کائنات املیست بزرگ کار نیست پس سرگ کمانه غلامه است
 کیف وقت تبدیل وین و صد در فتن بالیقین چه جاس آنکه بعد از هر کردن بر کتاب لومیته سر صوبه و در این
 و پر و دنا موسس قید امانیه را در بر دوا و ملائمتین و ذی النورین سوع و در وقت بلر حضرت می باشد جنگ
 در تعالی ساد و مفصل از کتب شیعه دانستی حضرت در تفضیح و قتل ایشان یکدشت و تخریم کار که در زمین
 المعمر ضل مغرب له در باره فرستادن جناب میر در جاد و همین ترانه می سر ایند ر فضیله که در عده جواب بر ایند
 و در مقام اشعار شعری فقیر ایما و باید آورد نظم از بنیادیکرای صاحب بهوش که که شیمی را یک بدنی و موموش
 و طاعن را چشم خوشش دیدی و غنایین را بگوش خود میسند و غریبیایی از بد گوئی شان و اگر در مذهب پیشایان
 مگر حرفی که جان نشان شده اصول رفض ادر هم سپاشده که در وی شان بگذرد و که در مذهب حبیله ایشان اعلی
 بر ایشان جنگ لذت را بیاورد و در از روز کار شان بر آرد و **قول** **الله** و بر همین منوال است **الح** **اقول**
 در سابق معنوی را داشتند که خوش طبعی از دماغ برید و جو اس و خوق برهم در هم گردید و سرخج بن عوق از
 آسمان بر زمین رسید تا بمساهده آن فقلا این صرع بر زبان آن در و نزع عصای نیندی که عوجی بکشت و معالا
 این کلمه را بر دیگر زبان آوردن و او قاحت و او **قول** **الله** معنای **الح** **اقول** دشمن ترین اهل حق یعنی
 مجلسی با وجود عادت فرید فضول و بوالعوسی مصداق **ان الله لکرم عدو فی بینین** در تذکره الاثریه اقرار کرده و اگر
 حقیقه الامر بدینی از بدیات جلوه است که اکثر علمای سنیان و حضرت امام باقر می اند و فیض بدینی تحصیل میکنند
 و بعد از این بفرجی ساعه منشره غیرت از پی لکین است متفقهای طبعش اینست مجلسی پس از او دعای عداوت
 اهل بیت لقبوب سنیان میفرماید که آنحضرت را دوست میداشتند بعد یک قسم مبارک او محور و زید و در مجلسی دیگر
 شارحین اصول اربعه و در واقع و در عهد و بیان فی غیر آن اگر گفته اند اول دلیل بر آنست که کسان کس از
 اهل سنت بحدیث امام صادق از نزدیک و در می آمدند و با او بسته و حقائق علوم پرور میگشتند و آنجا که
 مقتضای خوشش میداشتند پس دلیل بر یک محبت که مدعای آن در ذکر فضیلت تقیایان مایه از راه قید صیانت

نفوس حفظ ناموس شایسته اهل ازان نیست که خون ایشان بکشان باشد چه هرگاه قتلانده اند مدعی اراست است
و بر فرض محال شیعیه باشد البته در آنست که ز راه و شیطان به شایعین ملعون اند بر راسته اهل بیت عظام چنانچه
میفرماید کُنْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِي اِنْ كُنْ اَنْتَ عَلَى الْبَسَانِ اِنْ كُنْ مِنْ عِندِ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ كُنْ كَيْدًا يَسْتَكْبِرُ كَوْنُ شَرِّ دِينِ شَيْطَانٍ مِنْ
و اعدای اهل بیت سید المرسلین پیش از غوغا و فرغ می نهادند لاجرم آنچه مبتدیان را بی تقلید مجتهد فانی در صورت اولی
تفسیری نقل گفته حکایت چند که ابراهیم است که در چاه بی قنات و دایمی از ایشان نه میبرد است که سن بخانه خوشتر
شخصی گفت این چاه است و من قند و شکر که بخت نامیای قنات دم گفتم خدا را قند در میان دندانهای کفر قند
چاه افروز چند آنکه فیونی با وصف افتادن در چاه و بهای مقصود طالب تشدیدین است حال مجتهد گفت الله به
نفسه حفظ نفوس رده اما مثالی ایشان بر پیشتر دهند نفوذ با الله من مریا لفقده و اسفاته **حق الله** و مثل آن
اقول در مقام که عبارت شمس الدین فی بی بقیام عزایت رقم آمد برای حفظ ناموس مذهب خود و معرفی بکار رفت
جنبی بودن ز راه و مقتدای مجتهدین رفقه و خود و فرخی بودن ایشان قصه و صا و عمو با هم تحمل بانه در کتب
که در کتب فریقین مثال آنکه متول راوی حدیث در عبارت او که در لسان المیزان کتب دیگر وارد است بعد از آنکه
جعفری هم از اهل انکار نیست وقوع فی نفسی مثال جعفری الله عنه نقلت من این علت فالک فقال
من ادعی علی علم من اهل النار و من اعتقاده الباطل و ازین عبارت عبا صاف صاف معلوم
که جناب امام صادق تائید تمامی فرق امامیه در اثبات فرمودند با عموم و خاص بودن ز راه و بخصوص سبیل
مدلل گردانیدند که ناریت و از شده بر اعتقاد باطل که بر افضی اما مسلمست و کواش رجوع میکرد و مجتهدین
مخالس المومنین که از آنهم معلوم میشود که حکم امام بناریت انظر و دو قوم دو و بدلیل بطلان عقایدشان
درین عبارت مبهرین است و در تحفه هم منقول است آدم بر دعوی تقیه که جناب قد العبره و قدر و دندناش
بر روایت نبوی آورده و در جواب **البش** آنکه صدور این دعوی از آن کس است که حکم کتب فریقین صدق ملعون
حضرت الله بری است بآن لغوص قطعیه که یاره از آن بار بار داشتی پس مبتدیان را که آنرا پیشکش کردند
و دلیل و تشابه و استند البته زایل فرست و دلیل شد نذر که الله است و ایمان او گفتگو دارند هم در
صدق او پس کلام آن مجلس لا شکی را چگونه محل عباد و پیدا دارند چه جای آنکه او درین کلام که امام باقر علیه السلام
قیقه اعجاب را بنحویتم مثل فخر کشید کرده خدا و را بجهت آنکه قبل ازین بر مقاله ساده با اصول معتبره
والنشی و کتاب تفسیر پیر میان نیز میگردانست که تقیه از ابرار الله است و آغاز بکار دلالت بر آن دارد که
تذیع اسرار است الله را بدست خود و بیچ کرده و باز خون عدا ایشان بر گردن خود گذاشته بگنیم در نیاب
احسان است و لیکن نشر است با هر کسی و بخور مردم از ارباب خویشی که از مرغ بدکنده بر و بال و چو
خواری که بر تو خورد و چو فری کنی گرگ یوسف در ده و تازه تر از جلودایا تیکه در اصول کافی اعدا باشد
و دلالت نماید بر آنکه تذیع اسرار الله و مظهر دین ایشان ملعون و مطر و دست آنکه حضرت صادق فرمودند

گفست آن نامه میگوید که با باشد بر آنکه افشا نماید و نیز این امام حق ناطق و مودع علی پیش از مراد
 گمن که موجب غرست در دنیا و نورست و در عقبی که میکش صاحب خود را بخت و هر که فاش نماید دلیل شود
 در دنیا و ظلمت او را بخت و ساند اسلحه خود محصل و چون احبات المؤمنین قبل ایمان دین زور فضا منافع
 افشای را از یک حضرت پیغمبر علیه السلام و عیدی قطعی بر آن که فرموده واجب القری باشد پس را از نهضت
 الامن فراج المهدی را چگونه دست توان داد چه جای آنکه مطر و مد کو قیقه را بجا نام صادق نسبت
 که کتاب الوصیت بر خلاف آن گواهیست کافی کافی و الوافی و سجاد الحسینی بر هیچ اصولی قیقه نکرد دست
 نمی شود بلی معمول مان شقی چنانچه بر ناظرین سرکشی و واضح پدید است بهر سرکشی آن بود که کلام امام را گوش
 میکرد و نمونه آن در عقله ساد و دیدی از نماز و وقت مغرب پیوسته گذاردن یعنی امام را نشیندن در نماز
 خود عمل کردن بر روایت را گوش خود جاندا کمال عقله عن المختار الکشتی و مخفی نماید که من این سوال را را بر جواب
 حضرت صادق در کتب فقهی و مجلسی هم دیده ام و مودیات آنرا خود کشی پیش از پیش از در و پس محو حسیتم
 که آیا ز راه فقه استدلال صادق الصادقین فضا نمیدانست که امام قیقه میکند و بر دین ایامی اجماع خود است
 و از اینجا قانع دانست که دعوی قیقه از محرمات متنازعین است و ز راه مقتضای لیس الحی که معا یزید
 خود اعتقاد انیمینی مثل الوجوه داشت که امام این است در و غلو نیست و در پیوسته حسین با برای تنگنا
 نزد آنجناب بنیفرستاد که چه اطمینان میگوئی مرا چنانچه مردم من روایت میکنند کافی الصوامر معذلک اگر مقتضای
 پیوسته و چگونه امام صادق را بدین گفت و بنابر هم میسایند چنانچه در کشی است بر عزم شان سلطنت مقتضای قیقه بود
 لیکن توسط سنی که تنگ علم کور بود بان شد و دیگر خود درین روایت متروک است چه معنی دارد و بار خدا را اگر
 اعتقاد چنان میکرد که بر عکس مقول امام اعتقاد خواهد نمود و این امر چه ماناست بحکایت و جال لعین غلغله الله
 علی ز راه و ابقا عدو افشا علیه یوم الدین و العجب که بعضی مجمع البیان آنچه درباره کذب جاشی میکند از این است
 که اگر بزرگندگان براهگاه بر امام کتب دفع شوند مال و ثوق کلام شان بر غیر چنانچه در حدیث کذابان تلمذ معاویه
 کلام را داخل میداد و نیز به جماعت فادس باین الفاظ میاید که نه حضرت امدهی از کذب القیاس و لیت از ان
 بر می آمد و نه اعیانته الامناء و الاصفیاء اهل من الکذب الا لرفع الامان پس اگر کذب یا بد کلام ایشان
 البتة این بزرگان از داوره صفوت و صفات نبوت و اصطفا خارج شوند کمال انفعالی پس حقیقت نیست که چون
 ز راه را مسمی نمایند و بروی را و می جنبی بودند و فیش اگر امام را در و غلو نپندارد و چگونه خود را از عده جواب
 میزند ای که محدثین را بلباس گوناگون آمدن کلمات متناقضه گفتن به رنگ رنگین گردیدن عین صفت است
 ز راه علم باری را قبل حدوث اشبا کلامیکه در اندر اسفا دانست عالم کا چون میدانست مگر میگفتند
 که در راه کلامیت متوسط درین کالت منظور افتاد لیکن از خیالش بر رفت که چون امام قیقه کند مردم را می
 و بعد از استماع و سائل علت ناریت هم بیان کند پس متوسط چگونه متمدی تواند بود بلکه متوسط بسبب

سن مایصال فرستید متوجه خواب گویید پس بل تفسیر را بسبب خوردگی و خوردن و گوشتن یکدیگر یعنی هم نماند اگر احوال
 و بند در اینجا شعر نظری برای حضرت زمانی و فغانی باز نقل کنم و حسب احوال مستقیمه و قنایات مال و اوان
الغرض آنچه غالب الاثانی برای تفسیر زراره مجمل و جابله و ایل میباشند اشرا و ذکر و مذول بر یک حضرت
 صادق گفتند شعله بود که در پنبه زار برقرار من افتاد و استدراجی بود که در جال و شیطان طلاق ملک بر آن برود
 و بلقی شعر مذکور باین طور میخواند سه ای زار و در راه مگر دست چکا به و جال این عمل که تو شد و کرد و ده اما آنچه
 مدعی فرید دلاهی البلیت سیدانیا گفت که در مناقب او احتمال بقدر راه نمی یابد پس جوابش از سابق بر می آید زیرا
 از آن مباحث بی ثبوت میرسد که حضرات اله در بحر تقدیر چنان منکمل بودند بر اصول رفعت که از ما میسر هم تقدیر
 و اگر مختار گشتی بکشتائی از مثالب زراره خواهی یافت که بر روایات شیعه است و هر گاه مثالب مذکور محمول نشود
 خلاف نفس الامر پس و توفیق کجا ماند که افاد البطرس و قد عرفت کلامه انفا فاطنک بالاشرفی روایات سنیه
 بعد التسلیم من را دو توفیق آید چون زراره و انوار و بحر علیهم امه و سلطان اما دعوی اجماع پس قبل
 ازین واضح گشت که آنرا اصلی نیست مگر بدخول معصوم بر فرعون قوم ملوم و حال امام اگر کتب اولین و آخرین
 امامیه لایح است که از ملاحظه حقیقات و مسدعات آفرود و دواعی برداشتن و ناسور و زنگ و مستند
 بودند پیش خالق اکبر لا یرحم آنچه فرزندان صوری و مضوی آملون بر فقر ک حضرت اله هدیه بر بستند بگوئی از
قول و ایضا الخ **اقول** عجب است که جناب مجتهد الزمان شمس السالو و صواعک که ملا علی قاری نوشته
 ندیدند و در کتب دیگر علمائ مثل سلطان محمد غفر الله له که در قیاس ایشان بی اساس فتنه جاسی آنکه اگر حدیث
 بی ثبوت نص در دعای تواند بود زیرا که محتمل است که مراد از تشبیه کثرت باشد چیزی دیگر و آن بر جای خود است
 هم برای استمحه و رسول جلیل و هم درباره حضرت انبیا و بنی اسرائیل و اگر ادنی تتبع در کتب امامیه
 ملاحظه و ورق گردانی جلد اول ازین کتاب نموده شود و خواهی دانست که در اینجا هم صافه قرآنی بر سر
 افتاده و خشک و سرائشان را بیا و فناداده زیرا که کابر علمای ایشان درین باب چنین تصرف کرده اند
 که علمای اثنی عشر بن انبیا و بنی اسرائیل پس من در اینجا هم که است مجتهد بطور سابق میدانم که تنذیر حدیث
 علمای اثنی عشر این بحث مراد و بایدند که از آن فضیلت شیطان الطاق و زراره انگشت نامی افاق بر
 انبیا ی اولی الغم لازم آید و ذی الله انه مذموب این سبب امر عاشق و من تحیرم که سفر و همس
 و جمعی که مجتهد فغانی هم بر مشتق ایشان در موارد بودند گشتند ایامند به بلقی میثاق و علوم و دین و دین
 پاییز زراره و شیطان و بشائین و ابو بصیر میباشند در مذموب امامیه که بتصریح امام سیزدهم فتنه بر دین
 طافه شنیع بودند درین علوم و بر سر رفعت کالتس بین البقوم اند چنانچه در رساله بصارت العین
 و تازه تر نیست که پدرش یعنی تقی مجلسی در رجال روضه المتقین بنویسد بلکه از امام هدی عادت
 نقل میکند بشیر المتقین با بنی زید بن جواد علیه السلام و ابو بصیر لیث بن الحوی المرادی و محمد بن مسلم

و مرتبه چهارم است که علی حلاله و حرامه و لایزاله و لا تقطعت آثار البقوة و اندرست و نیز بقدر امکان امام صادق علیه السلام
 این صاحب ابی کانوارینا ایما و اسما و اعنی زبانه و محمد بن مسلم و بنیامین و غیره را میگوید که
 أَتَى مَنْ رَأَى الْقُسْطَ هَيَّاهُ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أَفْكَافُ الْمَقْرُوعُونَ و این کلمات بهیچ
 که اگر این مذکورین واسطه فیض الهی نباشند و در اتصال علوم الهی بسوی شیعه متوسط نگردند و علوم و
 بهر سند رس کرده آثار نبوت منقطع شود امتیاز حرام از حلال باقی نماند و ناظم قوانین انصاف و عدل
 ایشانند و ترمین بارگاه احدیت و اهل بیت طهارت و سابقین اولین و مدارج علیا و مراتب تصویب
 این بزرگانش با کمال دنیا و اخلافت ابدی مقام بر تقدای و پیشوای در مذیب سیاسی بنادهام و در اینجا
 من حیث الروایت گفتگو کردهام و دلخواه آخرین روایت نوشتهام که از این مقامات تشکیل اول بدین الفتاح
 تمامت میشود که خلافت راشده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم با شرک کفر با اصول مایه جمیع تواند شد چه با
 فسق و فجور و اخلافت حدیث از کلاب مطور و همین عبارت بوضوح انجاسیده که بنیای قیاس پیشوایی است
 و بر نظر هرست که اگر شیعه مقتدا این مذکورین از دایره توسط بیرون کنند خود بر تحقیقات مجلسی پیر شدند
 همچنین دیگر جهانزده رفقه سلسله علوم دینی از هم گسلد و لفظیه جای فسق و فجور را و دلیل بر آنست که این
 را در جفت شرک و کفر حقیقی نیست و کفر و شرک ایشان که خدا را جسم میدانستند یعنی ابناء و ملتزمند بهیچ
 استقلال خود در رساله قدیمه برین است و تازه تر آنکه علم الهی دوم بر مقصره العوام و غیره من الخواص
 تقریح کرده اند که امام لغت میکند یک کافر را پس اگر محمد بن ابی شیخ علی سر عارضه عجیب و غریب دارد
 باید که او را پیشوای و مقتدای آنچه کس از کتب اهل سنت ثابت فرماید چنانچه دار کتب متبره شیعه به
 اثبات رسانیده حال آنکه اگر کسی مثل مضروفه و از راه بدر و نه صرفی با ملحق تواند رسید بر خلاف آنکه در
 و شیطان از گروه قدامی رخصه بدر کرده شوند و القرض مال محبتی بر زر کار کساح کار حیات شعاع
 دید نیست که بدین اثبات پیشوای سفر و کمس کردن بجای رخصه بر می افرازد و حقیقه خود را در ویر رخصه
 عقلا رسوا میسازد و مذللک فغن و ایستاد مستقام تستن به نیست تا پیشوای چه رسد ایاد و روایات اهل سنت
 شیعه بنود و یا شیعیان از میان روایت نموند و مفهوم حدیث موقوف عموم و مستعمل دارد و باید و جامع
 کتابیکه غیر از ارکان از به در ادبیت آن کسی نباشد غیر از سید که امام اعظم رفقه و ربی ان الکتاب مجموع
 میفرماید که است دلیل و دعوی بهیچ با اختصاص انیم در روایات اهل حق چلیست و از کتب رجال رفقه
 پیدا است که در روایاتنا عشریه به بسیاری از واقعه اند که الهی سابر انیم در و نه و منبع المقال و غیر
 است و محمد که بلاسه هم در کتاب مذکور اعتقاد آن دارد و مقصود قطعه را شاد کرده اند که واقعه برتر
 از خوارج و فو اصحاب اند اگر نفس خدر و ادبیت مستقیم تستن بود داری و الد محمد الزلفیه چو در و
 و غیره تقریح کرده اند که بخاری از خوارج بسیار روایت میکند و خود محمد در تشیید نفس نموده و میانه

خوارج نیست منطبل سنت دیگر اند و خارجیان دیگر پس تسنن این رنانه را هم معتقد الیه فی ثبات نکرد و مقام حضرت
اولی الالباب است که چنین جلیبویا و ده که که مطلوب بیستمین نمودند و کتابها تعقیف کنند و بیست و صاحب کتاب
تشنه بیک اگر اندک غور و فکر کنی توانی دانست که این دشمن خود کور و کور از مطالبه صواریم پر و افخته و خوانند
که مطلوب را چنانچه در آن کتاب است بی تحریف بنویسند و پدرش کاسه لیس کشمیری تعالی یادگار مضحک و
سزای نقیب العین گذاشته و او آثار اقدام چندی از مرده میسوا و مولعین میاض پیورده و در مقام از کتاب
فاضل ملتان کی تشنه اسفند نامش نهاده و در گوشه شامی مجتهد فانی و ادنی و توخ داد و عبارت نقل کفر
بیشتم اضاف باید دید و برایش موجود معدوم زمانی و فانی باید خندید که بنور و نفس تسنن ایشان بر تصریح
اکابر علماء کلام است اما مقتدا بی پرس **قول** مثل مفرد کسمل **اقول** بارها گفته شد که در تسنن قول
بخلاف خلفا شش یا متعوض نبودن ایشان نیست بلکه حقیقت تسنن اتباع سنت نبویه است و جمیع خلفا
و اعمال و نظام است که سلسله خلافت خلفا شش و ترک بعضی ایشان در فرغ و فساد است و منبر بارگاه
و جمعیت و لوازم آن از اعظم افعال عقاید پس کسی که این اصل عده را منکر شد و اتباع سنت نمودن
نیست که از اهل سنت محدود و نشود این را خصم پدید بر که قائل بخلاف خلفای شش یا از بعضی آنها باشند
مثل معتزله و نواصب و قدریه و مجسبه میسرانسته میدانند و اهل سنت می شمارند و بر سر مثل مشهور صادق آمد
هر چکر دلاس و هر سفید که یاس لیکن محال تعجب زیلا و دلت او نیست که ملل نخل شهرستانه را بدیده است
و در آن کتاب ذکر این فرق مخالف را شنیده و اهل سنت را بعد از امت از جمیع این فرق دانسته باز این
بهر رنگ می نماید آنجا که **الکفای** و **البصی** و بودن انیر دم از اصحاب مالک یعنی راویان حایت از انجا
خروج فقیه و انبیاء از اهل سنت نمی گردانند و جمیع لواصب در فرغ و فقیه تابع اهل سنت است و
و معتزله فاطمه در فرغ و خیفه اند و معتد جمید دیگر در فرغ و تابع مالک و کراسه تابع ابوحنیفه
و جسیه تابع احمد بن حنبل اگر جمعیت اهل سنت در فرغ و شخص را از اهل سنت گردانمی باید که جمیع این فرق
از اهل سنت محدود و نشوند حال این جماعت نزد اهل سنت قبح حال هشامین و شیطان الطاق ملازم
آنکه جامع محدود وین در اصحاب مالک هم من حیث الودیه معتزله نیستند بعد از این صاحب تنید السیفیه
از کتاب لسان المیزان حال ایشان نقل فرموده چون بنویسم بود محصلش نوشته شد آید که از اعتبارات
کتاب مذکور معلوم شد که در قطبی مضر نسبت بوضع بعضی از احادیث کرده و نیز او در حق احمد بن
عطاء الحجی لفظ متروک و دانند ان فرموده دار علم بن مدینی حکایتی درین کتاب وارد است که
او را بر کذب در حدیث پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام تفصیح کرده شش بعینه و محصله من بعد
گذارش است که جسی نسبت نام سیکس از جنین رواه بیاد منی آید و بحیال نمی گذرد که در میزان
و لسان و تنزیب و اکل و تقریب و مثل آن ترجمه نمود و به باشند و جاسه توشیح و بهر هر تم که از

که یکس را راده کرده و هلاک امر نیست که ساسی این آیه صادق الیها باشد و بدو در وقت متصف نماند
 اگر چه بعضی مصداق می مایند بود و اما منفر پس باید و اما همین کردن چه منفرین محمد بن عبید را بر چه
 نمی بخشد و از دیگر کسی بعضی از روایات آمده و در حق منفرین نوع لایصح گفته اند محمد را باید اطلاق نام همین کردن
 باز صحت روایتش با ثبات رسانیدن و الا معقلای عالم خواهند گفت که محمد در و منفر ضعیف امتیازی ندارد
 اما جم پس چنانچه بعضی نزد شیعه باین نام از اصحاب ائمه مثل امام کاظم اند و موقوف گشته اند همچنین نزد
 بایک در مقام نیز باید مطلق را که جمی است همین کردن ایند از علامات قیامت است که چنین بزرگ است
 تقاسیم در جواب رساله قدیمه نویسد و تصنیف آن سرگشته و پایش در هر مقام نیست و هر یکی از سلاطین این
 خلعت فاخر و جواهر و سایر بر مینا قسمه الجبار فینا + لنا علم و لا اعدا مال + فان المال فان عیض
 و ان العلم باقی الایزال + اما دعوی کفر معاویه پس جوابش تفصیل تمام در مجله اول گفته شود که پس
 سیاست را دیده بایست که دانست که محمد مانند خود در کل منفر فرموده اند اگر اولیای او و مشن فرمایند و دیگر
 بایسای او را مستحکم بدست آورده و گویند عیض نمایند نتوانند از آن غلاب بدر آورده و اگر چه اهل کفر و
 شکست و جهل و کفر بدست آورده باشند چنانچه قصه اش دانستی و این از بحر المذاهب نقل فرموده اند پس
 بعد از تسلیم محبت نقل و عدم وقوع التباس در کتاب دلائلی بر تسنن نشان ندارد و چه جاس علم فضل
 تکلیف مقتدر است و پیشوای کلام من در آن بود و آیه من بر آن چنین گفت و انما مثل مقتدر
 و پیشوای سرتشایین و شیطان در مذہب شیعیان تا وقت ثبوت کفر ایشان مضرت شدید بر حال سنیان
 الاخر شود چنانچه بحال ما باید لازم شد محمد از عبارات نماینده و غیر در در بطرس در مجمع البیان غیر ایشان
 از احمد نظام شیعیان بود صریح می آید که شبهه منشویه دیگر و شبهه بود و در ظاهر اترک نتوان کرد دیگر
 قاطع و بی شبهه ساطع است و در آن دلیل را تمیز فرمایند تا ازین یا و یکجا و اجمال و اجمال که دلیل قاطع
 علی ما صرح بر او داشته الصواب است بدو آیه را اگر گویند که جناب محمد را سامان بقایه و فارغ البالی
 اکثر کتب گفته اند و از آنست که بحساب و شمار و آید از مزارت چهارده علم چارده طبق زمین آسمان
 بر او روشن است چگونه تصور توان کرد که او در شناختن کتاب بحر المذاهب که در وقت بعضی از متاخرین
 سلاطین اهل تصنیف شده باینسان افتد یا قید بعد از تسلیم محبت یقین آرس و عدم التباس را ضرر و زیان
 آنرا قطع نظر از خطا یا بدخوات گذشته بلکه از هر منصفه که بر آرس متصف او قرار یا فتنه بود که عفت نفا
 بهر منصفیان می آید که عبارت دیگر را محمد شاکلام علامه نقل از سنی در شرح عقاید نسفی کتاب
 جلی است و در کتب در عیضین باین را از محبت بر نقل او نیز عبارات او سه نماند پس فقط مذکور
 شود و خواهد بود و اما و مناسبت این را که باینکه منفرین را که آثار عبارت منقول است همین منفرین
 و منفرین را که این منفرین فرموده اند که صورت و نسبت قیامت

محسوس را میرشد و کاوش شد با برآی رف اہام و تفصل مقام مناسب افتاد و کتامی عبارت تحقق
 دو سہ علیہ الرحمۃ را تا ایتمام نقل بر دارم پس بدانکہ شارح مدوح زیر عبارت متین و لا یشار الیہ بشی
 ہناک و لا یصح علیہ الحکرہ و الاقتال میفرماید لما سبق و المشیہ منہم من قال انہ قالے جسم حقیقہ ثم افقو
 فقال بعضهم انہ مرکب من لحم و دم و قال بعضهم ہو نوریتلا الارکابیکہ الیضا لہود یہ اعتبار بقدر نفس
 و منہم من قال انہ علی صورتہ انسان فمنہم من قال انہ شاب مر و جعد قط و منہم من قال انہ
 شیخ اشطہ الراس و منہم من قال انہ فی جہہ الغوق و حماس للصفیہ العلماء من العرش بن یحیی علیہ
 الحکرہ و الاقتال و تبدل البجات و یا طالعش تحتہ طبیب الرجل المجید تحت الراكب الثقیل و ہو فیصل
 علی العرش بقدر اربع اصابع و منہم من قال انہ جاد للعشیر عیر حماس لہ ویدہ عنہ سببا و قد تفتت
 و قیل بسببہ غیر متناہیہ و لم یستکف ذل القائل من جعل غیر المتناہیہ محصورا بین العاصرین و منہم
 من یشتہر بالبلغہ فقال جسم لا کلا اجسام و کہ فیہ و لتنبیہ الی غیرہ لیس کثبت الاجسام الی اختیار
 و لکذا اننی عنہ جمیع خواص الاجسام متعلیہ من الجسد الا الاسم و ہو لا یدل علی غیرہ بخلاف المتصورین
 بالجسم و اکثر المجسم الظاہرین الی آخر القائل المجتہدین عبارت ناظرین و سامعین را معلوم شد
 کہ فرق مشتبہ را بیان میفرماید زیر یقین مذکور چنانچہ اب شارحین مستاین از کجا کہ مشتبہ را اصل است
 یا بحملہ بیان ملا سبب مشتبہ مقصود است عام از آنکہ سننہ باشند یا شیعہ و خارجی ہو و مذابا
 و این عموم بعد از آنست کہ تسلیم کردہ شود کہ ایشان را ہل سنت توان گفت ورنہ سنی کسی است
 کہ ہر سنت مردیہ از اہل بیت و اصحابہ رود و ما شا کہ در احادیث ایشان اثر ہے از گوشت و پوست
 و مانند آن از مقولات مشتبہ کہ نفس در دعاست و ارد شدہ باشد و ہر گاہ اصول کلینہ و کلمات
 و غیرہ سادالت بر آن کردہ کہ ہشامین و زرارہ و احوال و دین امور سابق الاقدام و مرفوع الاسلام
 اند و بارہا دانستی کہ شیوہ اے مذہب شیعہ با سامے ایشان مسلم است و ائمہ ہدے و قیقا از تکفر
 و تضلیل ایشان فرو نگذاشتہ اند و انیم در کلینہ مسبوہ است پس تکفر و تشیع بر اے ایشان
 باشد بالعمرد و الا تنقص در پنجابہرے از ان احادیث قناعت می و زرم رو ہے کلینہ عن محمد
 بن اسبہ عبد اللہ عن محمد بن اسمعیل بن محمد بن الحسن بن علی بن صالح عن الحسن بن سعید عن
 البراء بن محمد بن محمد بن محمد بن الحسن بن قتادہ و قلنا علی اے ابی انوشیمن علی بن موسی الرضا غلینا
 ان محمد را سے رہے ہندہ انشاب الموقوف ہے سنن ابن ابی شیبہ سننہ و قلنا ان ہشام بن سالم
 و صاحب الطاق و المقتبیہ یقولون انہ اجوف اے المسرودہ اقبیہ محمد بن ساجد اللہ تم قال
 سبحانک طوفوک و لا ما و جدوک فمن اجل ذالک و صفوک سبحانک طوفوک طوفوک طوفوک
 بفسک سبحانک کیف طاف و عظم انفسہم ان لشیہوک یغیرک اللهم لا اصفک الا خاد صفت بفسک

بسا نک کیف ما و عظم انفسهم ان مستبک لغيرک اللهم لا اصفک لا با و صفت بفسک ولا اشبک بفسک
 انت اهل کل خير فلا یجعلنی من العوم الظالمین ثم التفت الینا فقال تو بهتر من کسی قد بود اندر غیر من
 سخن آل محمد انظر الی وسط الذی سجد لک لا یرکنا الحاسل ولا یتقنا اتساع یا محمد ان رسول الله صلی الله علیه
 و آله من نظر الی عطره یرک ان شہد اشباب الموفق و من انبیا الملتزمین سنیام محمد عظیم رہے و بل ان کیوں
 نے صفو الملو قین قال قلت جلست فذاک من کاتب رجلا من حضرت قال ذاک محمد صلی الله علیه و آله
 اذا نظر الی رب تعالیٰ جلد اللہ نے نور شل نور الحجب حتی بہ بیتین کہ اسنے الجحان نور اللہ منہ انصر و منہ
 و منہ ابیض و منہ غیر ذالک یا محمد ما شہد الکتاب و السنۃ فحق القائلون برأیتمی بل فقل لئن براہیم و محمد
 سیکو منیکہ نزد امام رضا ع رسیدیم و بیان کردیم قول ہشام و شیطان الطاق و متفقہ کہ حضرت پیغمبر
 خدا را جو اپنے صاحب عدال و عمر سے ساگی و انکہ ایشان انیم سیکو منیکہ نصف جسم خدا عالمی و نصف
 پر شہت امام رضا نجف امی سجدہ کرد و گفت نہ معرفت تو حاصل گردید ایشان بنو حیدر تو عالمی گفت
 خلاف قرآن و حدیث بیان نمودند اگر می شناختند وصف تو میگردید چنانکہ خود را بیان کردے سبحان
 ہو اے نفسانے ترا بغیر تشبیر دا و ند من نہ تو انم ترا و صف کردن مگر مطابق ارشاد تو و تشبیر تو انم
 بنحو تے تو اہل ہر چیز ہستے ہر ابین مشرکین حشر نکلنے باز با خطاب فرمود کہ ہر چہ در وہم تھا بگذر و بدانید
 کہ او غیر خداست مال محمد افراط و تفریط ندرایم حضرت پیغمبر چون در طرح عظمت امی را دید صورت
 پیغمبر چنان بود کہ جو ان سو کے مخالفت سی سالہ باشد خدا مقررہ ست از انکہ در صفت مخلوقات با
 بقیم فریانت شوم آنکہ بگو کہ ہر دیاسے وے در حضرت بودند امام فرمود و جناب پیغمبر بود کہ چون
 نظر علیہ بنجد امیکہ خدا نور سے اخذ و مانند نور مجاہد انکہ ظاہر شود و در اندر و جناب ابو البقیہ
 نور خدا بنور صبر و سفید و غیر انہا ست اسے محمد ہر چہ را گواہ ست کتاب و حدیث مابدان عالم
 نقیصہ محصولہ و از حدیث عیان شد کہ ملا علی بن مذکور کہ امام ایشان را اللہ عظام خود و نجایعت
 منوے اہل بیت علیہم السلام قرار داد و مذہبیت بحکم حقیقہ کا فر و مشرک گشتند از و از و توحید
 بدر رفتند از و چون توحیدیت از حضرت امام رضا ست کالشمس نے کہ الساد و انج و ہودا شد کہ خالق
 ہیشاں بر مشرک و کفر بود و چایشان وقت امام رضا را در ان نگورہ اند و ہمین ست حق حقیق نہ انکہ شہر
 انتقال مضحک و ہر ال بدان خیال بستہ کہ این پیشوایان رفیع در آغاز بتلا با بین قعات نہ لغیرہ و نہ بعد
 از انکہ بعیت جعفر علیہ السلام رسیدند و شد و ابتدا یا نہ شد و انتہی عجیب انکہ دفعہ ہیشاں را سجد
 و ہر دم را از راہ می بردند انکون یا و نمکین مذکہ الیقین لایزول الایقین شکر طرہ انکہ این المکین
 بدالات حدیث کلینہ و کشتہ یح و وفات امام صادق معصود و شال و سطر و د شدند و امام رضا
 کہ بعد از حضرت کاظم امام گشتند بتعیین بر کفر و شرک ایشان نمودند پس قول صادرے در بارہ

ایشان راست آمده اند شدی و شیخ شدی دانشمند به این جمله شریعتی و مسلمان نشدند به
 ارتقا اندک تامل غنچه غنچه این اسرار بدینسان قریب به هر کس که از اسماعیل و ناطقین گوید
 که فرید بر آن مقصود نیست بلی اگر در و کیش است این در باره خصوصاً شیطان تکرار می شود و در
 و درین معنی شعر مشهور را بدینطور باید خواند که اعدای شیطان اهل انیضه بود اسکندریه
 بقصود عباد احوال این تئیم برین تخم خیال نیست که اهل حق الزام بدان خوردند و الا از آنکه غایت الامر اکلام
 او بلیکیت است نه تصریح بحسبیت و آنکه حجت علوی اختصاص به است لیکن مجبوری کیفی نایاب بود
 الزام خیالیه غالباً پیغمبر نایاغ را در مناظر آنکه میان علماء امامیه و علماء اهل سنت اجداد جلای
 و این بینه گذشته بنظر رسیده باشد که اقوالش را اجابده علمای فرجه اندان وقت نمی نمودند اگر چه او را
 بکثرت علوم می شناسید و لیکن بر بقول آتش سر نمی جنبانند بلکه ناخاسته زنده و بجهان است
 خوشنود و مستند حق که بعد از ملاحظه تقریر آتش خسته ناک می شوند و این خاطر را اگر در کتاب اول
 بسیار پیش پدید بر آید اهل بصفت همین اجمال کفایت میکند و فرید توجه و تفصیل در کتاب
 که کتاب ما بگذران برست و ناطقین از آن غافل هستند و ما برین از آن اعراض می و در نزد و جلیله
 از حد و تجاوز می نمایند دعا بقیت و انجام را نمی اندیشند و سخن محققین همین است که در نقیوس
 میفسر مایند ع مراد آخرین مبارک بنده است و بقول با المعتمد من الحق و الله و العبد العبد
 قول اخذ اما دین از کلمات مطبوعه **اقول** شعر فیه عالم بالا معلوم شد زیرا که در علماء
 من در رساله قدیمه است که بر اصول بفضله فلاقت لشرک و کفر جمیع شد کما عرفت بیانه و مستوف
 بنور رواه و اگر فتن احادیث از کلاب مطبوعه خارج از باب ویر و ن از حسا است مقصود نیست
 که در اینجا ازین حقیقت بحث نیست که امامیه از آن فسق که کلاب مطبوعه و ملقب اند و این بکثر
 و بر روایات واقفیه اعماد می نمایند گفتگو در آنست که منکرین توحید بلکه بر همه بندگان معرفت الهی
 الهی خویش گردانیده اند و حال عبادت ایشان با الهی بدست و بالعکس اینان نیست که بر
 حیل توانستند پوشید سماع ابن جریر را که واقف است بکلیه تمام فقه نوشته اند و بر روایت او
 داده اند و بر مذاهب مذکورش کتاب تلخیص گواه است و حسن بن محمد بن سماع در وقت تصحیف
 شدید است و او را توفیق می کنند و بر نیم کتابش که شاید عدلیست الی غیر ذلک من الکتاب الکامله و این بجهان
 خوارج و مخالفین پس کتاب مجتهد که بلا می رض است و درین باب اصحاب شیطان را بجز از فواید است
 اند و زنا و کفر و مشرکین نام ایشان نهادند و میاوم می آید که عبارتش معینا در سابق گذشت و معنی
 که ایشان از تفسیر مجتهد مذکور کلاب مطبوعه میگویند و قبل ازین مقالات سابقه غالباً متعالی است و میگوید
 و بر برگرفته که سبب کثرت تعالی فرید حسن جمال کثیران صاحب غنچ و دلال بود که حضرات الهی

نزدشان بودیت سپردند و آن ملاعین مثل خوان بنام برده اند و حجت مردم تشریف را بر تعریض جهانب
 رفقه شکستند و در باره مطالبین مثل حضرت امام رضا ع چنان گفتند که هر بازو که تفضیل آن خلاف
 جواب باشد بطرحه مخصوص آن بود که حقیقت اخذ و ایت را از آن برای بیرون گردانم و جناب محمد بن جعفر
 و نامانی پس بر ایدان بزرگ و همین قدر مد نظر داشتند که عبارت را قلب کنند و کتب خویش را بر سر
 فرمایند و دعوی که مکررین امام مقرون بایلی و بر بیان است و دعای محمد خیالات و دعای مساوی
 شیطان قوی که بنیاد بیان کلام محل است الحاق قول عبارت رساله قدیمه علی ما عرفت بعد
 نقل الجمله نیست و حدیث رجوع بعضی که ذکرش با ما منتهی زبید بانکه تافع دیگران و حکم حدیث
 کافی مفید مدعای مخالفان نیست قول رجعت نشان است کلاً **هَذَا كَلِمَةُ هُوَ قَائِلُهَا** و مکرر
 بگویند **لَا يَكُنْ وَ يَتَعَقَلُونَ** بدانکه حدیث رجوع بعضی مستند است و قول رجعت نشان خزان مراد
 از بعضی بنشام بن الحکم روایت کرده و دلیل بطلان رجعت است و قول ذکرش با ما منتهی زبید جمله
 نیست که ضعف مقتدا است و قول بانکه تافع دیگران دیگر است براس موصوف مذکور و قول دیگر
 حدیث کافی مفید مدعای مخالفان نیست بطف صفت سوم است براس موصوف مسطور و
 باسے حکم از برای تعلیل است و ازین بیان دانسته باشن که لفظ نیست هم تعلیل از دیگر جمله دوم و هم
 جمله سوم بر گاه انمقدار را بالا جمال طالع کرده باید تنبیه کرد از آنکه کفر و شرک مقتدایان و پیشوایان
 رفقه از کتب معتدله نشان ثابت کردیم و از ارام البغایت قصد بر دو مخیال مذکور از محمد کرد و کامل
 طالع کالمید توان گفت که حقیقه بر اصول طالع مذکور برود و رجعت دعوی غضب و ظلم اصحاب و دو حکم
 فقه جناب امیر که مثل چنین هر چه برده نشین شد و ناموس من و من ملت را بر باد و ادیس چرا کامل کالمید
 نشود این امور در تفسیر حشر و باز براس بیارم و سخن سارے بسیار بکار برده و دیگران مثل
 جایی و گفتواری کاسه لیسسی و اجمالاً با تفضیل اعتبار ساخته اند پس بهتر آنکه در سطر چند تقریرات
 این نزال و تحریرات این کشمیرے فقال را که مخالف مرنی الله بادی حضرت اهل بیت سید انبیا است بر
 زخم و بیجا دان آن که بر کفر زیرا که این مطرود دین را الله بادی باوصف اخلاق عظیم از محاسن میرانند
 و بعد از سفارش اصحاب نزد خود و میخوانند که سابق مرا را پس اگر رشد در رساله قدیمه که تفضیل آن
 بر تافت بر اجمال فتن و ذکاوت محمد را استخوان کردن تا اگر نقد جوابی و بزرگ و عقلا رسوا شود
 چنانچه واقع شد بعد ازین جمیع انکون شروع میکنم عبارت کشمیری را تا عبارت سن که یک بیان جایگزین
 مدر که سامعین است کلام مسوده ملا مش را از اصل برکنند پس بدانکه او در روایات پیغمبر و ائمه
 معتقدان خویش از بنمایان و دیگر شالین که اگر ایشان میان رفقه و الله بادی متوسط باشد
 همه علوم شرعی بر باد و دنیا و دنیاوی و خلاصه در جمال رفقه ثابت است و نمونه آن دانسته

می نویسد و آنچه بعضی رجال در روایات احادیث قول بحکم و صورت را منسوب شایسته اند به این شخص پیش
از استماع و نحمدت فیض موهبت الهی معصومین علیهم السلام باین اقوال فاسده قائل بوده اند بعد
از شرف اندوز شدن بحضرت فاضل المونیر شاد و تلقین الهی هر کسی علم من الصلوة افضل من العلم
مکمل از اقوال زرافعه آفتاب و زید ندوشتیار این اقوال را بی اساس و عدم اطلاع از مضمون و مرجع از آن سبب است
گردیده و این اقوال را مطلقاً بایشان منسوب ساخته و در حقیقت ساحت ذریعۀ مآد آنها از غوث اشراق
چهرات منوره است چنانچه شرح کتب حدیث و ابواب رجال باین تصریح نموده اند و قواطع انفس و غیره
اما دفعه ثانی من سوال بعضی مسلمین من لایه من لایه و لا یلهی الا الله علیهم السلام به اعتقاد
فیهم لیکون سواله لایه لایه که آنکه در احوال و در جوهر و در حق بزرگتر است علیهم السلام
کما صرح به شرح الکافی است منی مختصر او علامه محمد تقی مجلسی در کتاب و حدیث المتقین و در ترجمه هشام بن محمد بن
فرموده است قاضی نور الله شوشتری و رجال المؤمنین می نویسد بعد تسلیم نسبت اراعی مذکور به هشام
بن حکم ظاهر اصد در آنما قبل از او را که سعادت ملازمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود چنانکه
سابقاً بعضی از روایات امامیه نیز منقول شده که در اصل مذہب جمیع داشت چون نمیدانست آنحضرت
رسید و کلمات هدایت آیات و آئین از مذہب جمیع برگزید و مذہب حق جعفری گردید و آئینی فاضل
است و آدمی و کتاب حجج الاقوال فی اسرار الرجال میفرماید قال ابو عمر و الکشی رد عن عمر بن زید و کان
احی بن هشام مذہب الدین مذہب الجمیع شایسته منسالی الی الله علیه و الی عبد الله علیه السلام لکن
فاصله لیس لافعل مال استاذ فیه فدخل علی ابي عبد الله علیه السلام فاستاذته فی ادخاله بشام فان
بے وقت من عند خطوات فتدکرت رداء و حشمت فافترقت علی ابي عبد الله علیه السلام فخره و شرفه
و حشمت فقال لے ابو عبد الله علیه السلام باختر خوف علی فقلت من قولی دخلت الحمد عشرت فخرجت سجیاً
لے بشام فسالته یا فخر فاولد اعلمته ان قد اذن لے فی الدخول علیه فثار بشام فاستاذن و دخل فدخلت
سوف فلما کن فی مجلسه ساله ابو عبد الله علیه السلام عن سلسله خاریه بشام و یقی تحریفه بشام ان
یوجه فاجاب ابو عبد الله علیه السلام فذہب بشام فاضطرب فی طلب الجواب یا امام فوقف علیه اوجع
عبد الله علیه السلام فاجزه ابو عبد الله علیه السلام عن مسائل جری مسائل جلد و عقد و بیہ فرج بشام ختم
استمر اقال فبقت اماماً الا فتن من مکر قال عمر بن زید فسالنی بشام ان استاذن لے علی ابي عبد الله علیه السلام
فلما فدخلت علی ابي عبد الله علیه السلام فاستاذنت له فقال ابو عبد الله علیه السلام بیسطر فی موضع سائیا
ما تنقی مرفقه فدا انشاء الله فلهذا فذرا ح النہار قال عمر فخرجت الی بشام فاجزته بقا لہ و امره فسر و کلم
بشام و استبشر فبسم الله الموضع الذی کان ساء لہ فبما هو اذ بان عبد الله علیه السلام قد اقبل علی
ابنک لہ فکلمت بہ و قرب منی و ماتی منظره و انعمنی حتی فبقت لایه من لایه القوة به و لا اطلق لسانه لایه

سن مناقصه و توقف علی ابو عبد الله علیا منظره ما حکله و کان دفنوه علی الایثاره لانتیاجه اعلیٰ کذاک سن
 ضرب بقلید و ضارحتی و دخل بعض السکک سن الحیره و یقینت ان اصاخی سن مبتدئ لیکن الامن قبل السکک
 غزو جبل و سن غطیه موقعه و مکان سن الارب الخلیل قال عمر فانصرف بهشام الی عبد الله علیه السلام و رجع
 عن مذنبه وفاق اصحاب العبد الله کلمه الحمد لله یعنی گفته است ابو عمر و کشتی از عمر بن زید و ولایت کرد
 سن هشام مذنب جمعه داشت و در آنجاست غیبت بود پس سوال کرد مرا که در ایلام است حضرت صادق
 علیه السلام مستغیبه که در آنجا با آنحضرت مناظره نماید و او را اعلام نمودم که بغیر اذن آنحضرت اینکار نخواهم کرد
 پس بخیر است آنحضرت فایز شدیم و از آنحضرت در باب ملازمت بهشام اذن گرفتیم هرگاه آنحضرت اجازت داد
 از حضور ما نورضا سنه چند گام رفتم که حجت در و اذات او بیادم آمد عقیده را آنحضرت برگشته خشت در و اذات
 و تعصب او را در مذنبش ابو عرض آنحضرت رسانیدم پس آنحضرت فرمود ایامی تر سه برین از قول خود
 شتر مسار کردیدم و دانستم که بغیر شتر ازین موقع آمده پس شتر مسار از خدمت آنحضرت برآمده نزد بهشام
 رفتم و نوید اجازت ملازمت با او رسانیدم و گفتم که درباره ملازمت تا فریاد پس بهشام مناد است نمود و
 دستور می خواست و بلازم است اقدس فائز شدیم نیز همراه او بخیر مت شرف اندر گشتیم چون بهشام
 در مجلس قرار گرفت حضرت او مسئله پرسید بهشام در جواب آن نماند و از آنحضرت حلت خواست حضرت
 او را حلت داد و پس بهشام بمثل خود رفت و چند روز در طلب جواب مضطرب بود و گاهی از جواب ادا
 حاصل نشده پس باز بخیر است آنحضرت باریاب گردید آنحضرت او را جواب آن مسئله ارشاد فرمود و چند
 مسئله دیگر از او پرسید او حلت خواست پس شام از نزد آنحضرت منوم و تخییر برین آمده بهشام گفت چند روز
 از حیرت با فاقه نیامده عین فرید گفتم که باز بهشام را گفتم که یار سوم از برای وی دستور می آید آنحضرت هم
 پس بحضور آنحضرت مشرف شده دستور می برای او خواستم آنحضرت فرمود در فلان موضع در جرد منتظر
 سن باشد که در آنجا بادی ملاقات میکنم فردا هرگاه روز بر آید انشاء الله تعالی عمر گفت از نزد آنحضرت برگشته
 در پیش بهشام رسیده او را از حکم و فرمان آنحضرت جردادم بهشام بان مسرود و متبشر
 گردیده یقین را آنحضرت در آن موضع رفت که در این آنا آنحضرت سواره بر آتش خود اقبال براد نمود
 بهشام گوید چون آنحضرت را دیدم و نزدیک سن رسیدار دیدار فاضل الالوار آنحضرت یعنی و بر اسب
 بین عارض گشت که نامه منی با منم چون که با آنحضرت بگویم و زبان من روان نشد بچیز که میخواستم گفتگو
 بکنم و آنحضرت تا مدت بر من استاده منتظر کلام من بود و استادان او زیاده نمی کرد مرا که میبایست و تخییر
 پس هرگاه آنحضرت این امر را ازین مشاهده فرمود آنحضرت خود را زود روان شد تا داخل بعضی کوهجا
 حیره شد و یقین کردم که سببی که بمن رسید نبوده بلکه از جانب خداست غرض و بل و از بزرگ قدر و مکان
 و منزلت آنحضرت نزد پروردگار مایل عمر گفت پس بهشام آنحضرت برگشت و مذنب خود را ترک کرد

و متدین بدین حق گردید و بر همه اصحاب محضرت فایز گشت و امداد الهی کلامه را دادند و طاعت فرمودند
ازین اوراق همین قدر بمصوب پیوست که هشتم از مذہب ہم بعد از حضور فایز انور برگشت و بدین
حضر پیوست و این خواب خود از فضل امام رضا علیه السلام کرد و همین اوراق دانسته از هم پاشید زیرا که از
حدیث انجناب اشکبار شد که حضرت علی بن موسی از استماع کفر و انکار و پیشوایان زندقه مانند یزید بن
لزید و بنو دی سجد و کنان بزمین افتاد و از خوف و خشیت الهی زاندا الوصف ترسید و در قمر عزت بکشت
و متص صریح گفت که نمایان خدا را نشاندند و نه بتوحید قائل گردیدند و امام در فائده مذکبات تبارک
و تعالی **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعْلَمُ بِعَظَمَةِ اَسْمَاکَ وَ فَرَمُودِیْ کَاسَ اَحْجَالِیْ مِنْ اَلْعُقُومِ اَلظَّالِمِیْنَ** و هر گاه در اصول اربعه
باشد که از آنچه از امامی صادر و یافته طور اند و یکو همین بود و پس با جاع الله اهل بیت سید انبیا است
و زنا و کافر و مشرک خواهند بود و چنانکه از اسلام و دیگر کفر و کفر و لعن ایشان بعد اهل کلینی ثابت باشد
حاصلست و پس بعد ازین تکفیر و تفصیل که از انکه متاخرین بیان کردیم و از کلینی نشان دادیم امری نماند
مگر آنکه متاخرین و تالیفین مذکور از قبیل خویش بر آمد و ازین عیوب متفرک دیده باشند و قیاس فرزند زکریا
بعد از قمر و گسرت نسبت بکری فرور برد و از مدعیان توقیعات ناجیه مقدار صد صاحب رقعات فرود
و بنایاک شد و حق تعالی بجا بمقتضی فرموده که کفار و ضالان را برای توبه رجعت نیست چنانچه از است
کرمه مذکور معلوم شد و اما بدین اتفاق بران دارند که قبل از ظهور امام مهدی رجعتی نخواهند بود پس در
بطمان این رجعت هر که شک ارد کافر گردد و از رجعت این مقتدایان زندقه بعد از ظهور فرزند خاتون
زکریا مطابق روایات توهم مورد و توهمین است سراسر رجعت شیطان الطاق که با مخصوص در کتب
طائفه دیده ام لاجرم عجبی نباشد که او باز به گامه خرافات خود را کرم کند و دکان حرص و خوشی و بلطن
تشریف یعنی که فریاد غیالانگه اندازد جو صے صبی را زانند و در دکان غارتیدن برانسد و در
عبارت کتابها از مطمان آن وقت تالیف بر نیاید لیکن عبارت حق الیقین هم در بعضی موصوع عموم
کافی است که مقصد نم در اثبات رجعت است بدانکه از جمله اجاعیات شیعه بلکه ضروریات مذہب
حق فرق و تحقیق حقیقت رجعت است یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قائم علیه السلام جمعی از
نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد بینا بر میگردند و نیکان براسه اینک بد بین دولت اند و بد بینا
روشن گرد و بعضی از جزایه نیکیهای خود ایشان در دنیا برسد و بدان از برای عقوبت و عذاب
دنیا و مشا به اصعاف آن دو لیکه نمی خوانند که اهل بیت رسالت برسد و استقامت کشیدن
شیعیان از ایشان مسأله مردم در قبر با اینها اندازد و قیامت محصور شود و چنانچه در احادیث
بسیار وارد شده است که رجوع نمیکند در رجعت مگر کسیکه محض ایمان داشته باشد یا محض
الاسلام مردم پس ایشان را بحال خود میگردانند و الهی و از اینجاک شیطان الطاق علیه لعنه

والله اعلم
 واما هذا ثبت شراره من الميود الفصاري وبتشامين كذا في غرضه بل رايه ووجهه من وجهه ووجهه
 ميكروند بر اعتقاد رفته براتب قصوى ودمارح عليها رسيده اند پس بل كيرست كه انشان بار افادت خود را بر
 شيوه خویش مرتب فرمايد و غذاها سه مناسب ترتيب دهند آري هر كنده پيرز كنده نورست و اين جواب
 بعد تسليم اين حرف است كه در مذبح جيب اين همه خرافات بود و در چون در اصول كينيه و تصانيف اين ياد
 بطلب الله موجود باشد كه شهادت بين الحكم ردايت ميكند از نشان الله جسم معصومي نور سه احتمال مذكور بكاره
 و آفته باشد چه بر روی عظم صريح و الي بر آنست كه بعد از محبت مرعومي اين اقوات بر الله بدوي كرده و على بين
 خرافات بسته و زير لفظ الله ليك و امكانا قد اختلفوا في التوحيد مسا فقه و مكاتبه چنانچه در كافي و رباست
 عن الصفح غير وصف بنفسه تناسل با جاست صريح است و ادعای دوستي الله و ادعای شيوه بودن
 و ان ما مذبح جيب و نگاه خفت و تعصب او چگونه صورت تواند بست و اگر بيز با الله با الجار و اضطر انرا
 كند مخي موالات و اعتساب بودند و لا اصل له گويم مر جيا با لوفاق و جنبا الاتفاق مدعای ما زير منظره
 هين بود پس كه پيشه و ايان رفته منافي بودند و توسل الله طاهر بن نمودن چنانچه اين سبار عيسى بود
 توسل جناب مير و غلو در باره انجناب بكار برده بود و ديگر انكه اگر شمام قبل از ملازمت امام با را ز اين
 افادات را گرم ميكرد و مذبح هم ميداشت شيحيان الملبيت چگونه تصديق او ميكرد و مذفره شمام
 چرا در طائفه شيعه هم مير ميشين فقره سايه و شطانيه و شيعه چگونه پير و اين بالله ميكشند و هم مير هم كمال
 طائفه كاليد به نور ثابت كرده كه جبهه را جبهه و عيسى و طويل و عيسى ميدانند و هفت شير شحي پياييز
 بر زخمالي اعتقاد ميكند نه اسه غرضه كه من الخرافات اين امر در غير منع است بايد بدان دليلي تا به هم نمودن
 را بچيد و من مي آيد انيست كه مذبح هم بن صفوان فقه الله نه سه دوره بني اسيم پيدا شده كه بار سه
 غرضه بل صفات از ليد ندارد و او را خرافت قدرت و خلق و صفه نتوان كرد و نبشت و در شرح و در آرد ان
 اصل اسلام و كفر فنا پذيرند و تقصير از خلود كجا بجا و در قرآن دارد است ميان خود و مجازست تحقيق خلو
 و زياره را و انيست خد ميب و در بيارى از امور با متوجه موافق است بعضي از كتب لالت براج ارد
 كه هم مذكور و در مسائل ليمات مثل كزار علم باري پيش از آفرين جز فاقه شمام بن حكم بر گرفته
 يعني كاسه اتباع او پياده پس ظاهر را كه علم را كسوت است و استاوي و اضلال شمام از ان بر مي آيد
 ميتوان گذشت اطرف از همه انكه خود انحال بل در اوراق سابق ببارت فقل كرده و در ترجمه آن
 گفته هم بن صفوان درين قول موافقت شمام بن حكم فرموده فاعبروا يا اولي النبي با الله رفته
 تا به هم نكند زياره بر بنون محل انشان گوش نبايد نهاد كه خرافات شمام كه منوع بر آن جاريست در مذبح
 جيب بود و در كتب كاليد قديمه عيانست كه شيوه رفته در امور و دستور سابق الاقدام مذبحي مل
 و عمل ابو عيسى و اوراق و زرقان اين ابو بخت و غير هم بران ايل است و در كتاب تلخيص بعضي اصلا

بنده ادوات ایف کرد و دعایین هم عیا نیست که وراق و مانند آن رخصه بوده اند پس با وصف قسریات ایشان
 و استاد و مقدم هشام قول نقال و نهرا را یکگونه سموع کنیم و بروی عنکمر را پس پشت اندازد
 و روایات کلینی را بخطاب اما مختلف موالیک اصحابانے التوحید را و تنیک هشام و غیره در دنیا بود و ندیک
 بزبان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که جمله دعایم بدن نشان ازیم بخفته و فصد مورد و ملغ کردید
 از نظر سابق نایم علاوه برین جواب گفت نقال کثیر سے در غایت رفعل و اگر دلم رخصه زیاد شد بر علم حضرت
 امام رضا و ساجد و دیگر که او را بکفر کردند و قائل اند گفتند اسے غیر ذلک و علوم الله هم جو ع شد بر اگر فصد
 هنوز همین اعتقاد دارند که هشام و برادرانش از عیوٹ نقایض پاک اند و از اینجا است که زمام مذہب خوش
 در علوم شریعہ بدست ایشان سپرده اند و الحی شد علی تمام الحیة فان اقرار العقلاء علی أنفسهم بانکار
 دلیل و من اوسع نفسه فصد و ما بر دلیل اینها که شنیدی تعلق داشت بشرح جواب اول اکنون
 جواب دوم را شرح میکنم اعنی ذکرش با ما میری زید باید دانست که دلیل این امر سخن تکلیف پیشایان فصد
 در باره معنا و دیدن قش است که از بیت پرستی و بروی حضرت رسالت رجوع کردند و باطل ایشان تکفیر
 شرک مخلوط بود و مجمل سرایان و انیم کشش و کوشش که سیراه جناب پیغمبر بودند و حق امان از ان جنبه و
 برای تحقیق زید بود پس وقت دعوی رجوع به هشام ازین سخن فرات مورد دلام ابدان تشریف توایم گفت که
 محتمل چون در اختیار بدعات جمیع کن بانش کردم و نیاید است و سنا دلازم صحبت نام صادق فایده
 که هم حال صورت و کمال و سفته داشت و از علوم غیبیه و ترقیات مردم در امور دنیویہ و دنیویہ معلوم بدین
 خبر میداد و خراین لایعیه بدست انجناب بود و بعدیکه لوک و نایم در بعضی در نقایص فریض میفرمود و چنانچه
 نمونه آن مقام را در کتب شیعه سمع و موضح یافته با وجود مرتبه انیا که قطعی ان نظام علی حجت
 مشرکینا و یتمیقا و اسمی که نامی که سمع شنیدیم که مردان راه خدا و دل دشمنان هم نگردد شک و بلاخره با حق
 قاضی در محاسن دیگران و غیر آن نوبت بقرینا بتوسل حضرت امده بان رجعه رسید که هشام مذکور بر سر
 می نشست و از خلفای عباسیه جواهر عطا یابدست می آورد و با جمله دعوی جوع از مذہب جتم شیعه
 امامیه را زید نمیداد و در نه حال ظلم و عدوان ایشان لازم آید که در باره ما جبرین اولین مصداق حیات
 اطول کلین مورد آیات ناطقه قرآن و سادس شیطان را بنیاد و منور در باره ابن شیطا طین اربین
 احتمالات که بقیاس و دل و دلیل اقوی مالش پیدا و هوید است چشم پوشند این تقریری بود
 و در شرح نطق معلوم حال که در اینجا اقرار بر دیگر است بقصد اختصار بر دو حرف دیگر اختصار میکنم بانی دلش
 انکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم راجحه للعالمین در قرآن مبین فرموده اند و حال این حدت و وسیع بر
 اصول رخصه معلوم بکنان است که مجلسی علوم و در مذکره این عبارت مینویسد که قوم دی تمام
 شدند و چار صد هزار شما و ازین بر گردیدند و الا تلیس انتی بلطفه یا فیض صحبت امام صادق ع که

صاحب طالع النور من اعتراف نقال کشمیری مدعی آن گشته و دیگران هم بدان خیال سبقت اندر ابرام آن
 خواهد بود پس احتمال ارتداد ویرنجاً بطریق اولیٰ مطرقت است چه جائے آنکه از روایات رفضه در اصول
 کلمتے و مختار کشمیری کما سبق مؤدعے المقادیر السانیه و سبقت فی شان بنص قطعی بود باشد که صاحب
 جعفری گمراه شده و هشام جوالبیعه و شیطان الطاق محمد و فائش تکلیف و تنقیص مرتضوی هم خیال
 سبقت و در جلد اول کلینے اینهم موجود است که حائے گفت که هشام بن الحکم خدا را جسم گمان کرد و امام کاظم
 فرمود لغت خدا بر او باد و من تیر میگویم ازین اعتقاد اے آخره جو خیال مقتدایان امامیه بدین معنی آن
 طشت انبام است دعوی جوع هشام که با امامیه زب میبرد حرف دیگر آنکه در بسیاری از اوله اصولیه
 و غیره امامیه مقرر و بلاف و گراف خواهی یافت که فلان امر قطعیاً و یقیناً ثابت نشد خلافت مرتضوی
 و حلت معتبر و ادیت و اعتراف اهل سنت و یقین لایزال الایقین شد پس میگویم که اینهم کفر و الحاد
 با عراف کاملین رفضه بثبوت رسانیدیم و این یقین بر جائے خود است از او امام فاسده و خیالات
 کاشده که تشریف نزل میشد و پس ذکر حدیث ربوع برای رفضه در سیرت است این حدیث نیز سبقت
 ذلک مالیه شرح و وصف و دم که جواب سیوم است یعنی با آنکه نافع دیگران نیست بگوشتن این باب سینه
 مدعا نیست که چون بجای خود ثابت است که ایمان رند برای شخص بگو کفر و زرد و محی ثبات اختیار کند
 منقذ بنیدر پس تو به هشام که بعد از غریب نمودن کتب شیعه بر دایمی هم رسانیدند براس شیطان الطاق
 و برادرانش چگونه مفید خواهد شد و دیگران را از ملاعده افاق چسان بکار خواهد آمد و آنکه سبقت
 سخن بطور عوام است نه خصوص امام دعوی جامع شیعه پس جبل مرکب است چرا که احوال و اثبات فقر است
 بر امامت بلا فصل لیکن مخالف اجماع صحابه حقے سعد بن عباد و ذوالحاجه اے الاعداده محمد الاحباب
 ایشان را محرب توحید بگوید کلینے و تکلیف اندر میدانستند که لایحق التوبان باقی نماند و این فصل مکرر شرح
 قول من که حکم حدیث کلمتے مفید دعای مخالفان نیست پس بدانکه تصود از زیاده کردن این
 عبارت است آنست که انچه را در دستاں بالتفصیل و کاسه لیس و محمد بنایسے بالاجماع در مخالفه و انفا
 وار ذکر و در آن تفصیل و اجمال قانع جواب کل مل طافه کالمید است ذکر کم قیصر نشرح صلا نیست تو
 صاحب بدعت حکم حدیث کافی مقبول نیست و بعد از استقرار اولیال نیسلیه نیست که رجوع آنهم در کتب
 بدعت انشخص گمراه شدند در قدرت باقی نماند پس تو به پیشوایان امامیه که نسخ رآن میزد و چگونه
 با وصف عدم قبول براس شیعه مفید تواند شد اما آنکه دیگران در مشا ر و مغارب با اختیار بدعت این
 سفلیین تأیین و حایله دارشیم اما السه گمراه شدند و اسرار بر آن کرده بدوزخ رفتند پس شمرت فرق مذکور
 ایشان یعنی هشامیه و سلمیه و شیمیه زرار بر و غیره با کافیت در امتداد الحاد ایشان تبخیر محمد عالیسی
 کلامی نیست با جمله محمد ثانی بعد از آنکه در آغاز کتاب خود بار بار تصریح نموده که یونسیه خطای غیر علم کرد

اشیاء و نبوت و امامت آرای سیحف محبت محالست ثقلین اختیار کرده اند و اما می کلاب مطور و نفس الصبر
 که در حدیث جابر بن عبد الله نوشته که سایه ه از آن بر آید اعدا داشت و بدعت این فرق و پاک را منی معطلین و خوار نمی گشتند
 هم در تشبیه با بنیال طاهر و در بدعت اهل بیت سید انبیا مثل شان باشند و آن عبارت نیست که قبل ازین
 اشعار کردیم که بسا اوقات در بسا از جزئیات اهل فرقه با کسی که آن فرقه بطرف او منسوب می باشد مخالف می باشند
 چنانچه صاحب جلد دوم فیضه و شافعی و ابو الحسن و غیره پس از آنکه که آنچه هشام میگویند می بینند بهیچ شک نیست که هشام باشد از منی بلغظ الا الا اخر
 و در بی مقام امری عجب عجب میگوید و آنرا که بدین کوشش چگونه بگزم منی جایی می فرزند آن در طعن المراح و بار فرقه
 ضربت حیدر را می گفتند و ال بر آنست که تا بعین مذموب متبوع خود را تنگ می شناسد و حال مذموب هشام را
 از هشام می تحقیق نمی فرمایند و قسطنطین و این فرق را محبت همان فرقه ذات تکفیر نمایند سحران الله صلیان کافر
 و متخلف از اهل بیت نبوی باشند و ضعیف بدان مدارج عالی می رسند که یا افش پدید آید باشد و اسفل تنایع و بدین
 اما می ختم شد که تراجم هشام که او را بکنار خود پرورید و فاق اصحاب اعدا و حکم مکرر می زبان درازند و بران سابق
 می نوازند و خصوص ضعیف و کلامی را با مال می سازند اگر این را بدو وجود پاک بودن هشام و غیره تکفیر و تفصیل
 شان می نمودند و کفر از کعبه برینجا است بحمت آنکه کذابی است نمایان و اقرانی پایان خلاف سعادت است و چون
 غیر مثال این بر پستان هشام و فریدان زراره شیطان الطلاق بنصوص المبارک میگوید و انشاء الله تعالی
 نیست آغاز مناظره من برین ساله منوره که از کجا بکجا می بینم اینقدر گردانیده جا نیست و اذنت را قطعاً و قیلاً
 می کند و انسته ام بخلاف مجتهد الزیاتی که با اینهمه سالمانا که کسی از علمای فریقین حاصل نیست هر جا بگو ای پدر خود را
 و می گویم و او اندو از سعادت مندی و محرم گشته اند و شاید که در احوال اهلان تلاوت می کرد که تقوی در آن سالها
 تفعلی و دعوی خلف الصدق بودن بخود دارند و بعد از شرح عبارت معلوم عوام هم دانسته باشند که محمد صلی الله علیه و آله
 از بقدر فهمیده باشند که مقصود و محبت نوشتن این فقرات سعی کامل طالع را بر باد و او است و لیکن محالی نیست
 که کلامی درین مورد بکنند فلان الله الحمد البالله اکنون در شرح بقیه عبارت قلمی که درم و ادق او تشریح بعمل جبرم برداشت
 مستقل و صورت بر تحقیق الحقایق و مجموع عالم را ذات خدا گفتن و اسفلش آتش بخلا و ادعای راز و جاد و صدق
 و او در لفظ من قتال را با ویلات یکسان که کلامت البیلا اشاره اول ساختن بر معنی ابطال حقیقت و ولایت الله و توفیق
 نصاری و من غیره و خود هم خود بدو کما هو بین الکتاب ثانی من المذکورین بدانکه کوله و تشریح مطور و حدیث جابر
 و صفحا التیتر بر منی هشام و غیره تفسیر بهیچ معذوف پس ضفاف با مضاف ایستاده اند یعنی پاک گردانیدن و مسلم غیره
 برین طر که جسم که در کلام ایشان العیاذ بالله برای خدا واقع است بر ذات مستقل خود دارند و گویند که ایشان
 خط جسم گفته اند و حقیقت را بطول و عرض و عمق را و ده کرده معنی جوهر گرفته اند و لفظ صورت معطوف است بر جسم
 و پاک ساختن ایشان بعمل نمودن لفظ صورت بر حقیقه تعالی که پیشوایان دیگر کانی لکانی و باره حضرت احدیث تعالی
 محاسبه گویند و اندو مطلوب ایشان است که حقیقت جمیع صفاتی است که در چشم لعلان حقیقت لایستامید و توفیق نصاری برین

خود و هم نخواهد بود و نیز بدانی مذکور است مدعا نیست که تاویل سطوح را بطول کردن امامت محیه بدی است و توفیق و تسبیح را
و وجود و امثال ایشانست و قوله و مجموع عالم مبتدای دیگر است معلوف بر تنزیه و اسفلش معلوف بر مجموع و لفظ قائل نیز
معلوف است بر آن و نیز این هر سه مبتدا اجمال حقیقتی است و لفظ در معنی بجای فی الواقع است و معبود و معبود هم
بجای ایقوم مقام هم که بود و محسوس دانند نشان باشد و مراد از کتابانی صوله حیدریه علی الجوس القدریه است جواب
ذوالفقار معتد باینکه کتفیل این توفیق در آنست و مذکورین تبینه است زیرا که در مقاله سادسه ذکر دو کتاب بود
یکی را نام برده بودم و دوم جوابی و لفظا که نامش در اینجا بر زبان آوردم هرگاه ترکیب عبارت و ترجمه آن قدر
ضرورت با الفاظ سلیس معلوم کردی متوجه شو بفبارات مطبوعه ناکماله کاطیه و آن اینست یا آنکه مراد این رجال
از جیم دین مقام جسم متعارف نمود نیست که مرکب از سه بولی و صورت است مثلاً بلکه مراد از آن موجود است قائم
نیز است مثل در وجود این معنی قریب است بیک معنی از معانی جوهر که موجود معنی از محل و موضوع باشد و اکثری
از علما اطلاق انرا باین معنی بر واجب تعالی جائز داشته اند امام رازی در مباحث مشرفیه گوید الجوهر لفظ متکسر
بین معانی کثیره و مالدسی تفسیر علیه هذا امور اربعه الاول انما المعنی بالجوه هر کل موجود معنی عن المحل و الموضوع
و واجب الوجود و بهذا المعنی جوهر و با وجود موضوع مراد اگر متجاسری با تصاف باری تعالی بحسب باین معنی نقل
شده اطلاق لفظ جسم باین معنی بر او تعالی باینکه توان توصیف بکند شناعی بر او عاید نخواهد بود و موجب تفسیر
قائلش نخواهد گشت و لولایق بودن اسماء الهی مانع اطلاق این لفظ بر او تعالی نیست چه منت از اطلاق
اسامی انبیه از آن شارع اطلاق را بطریق تسیمیه است نه بسبیل توصیف و همانا شاعری وقوع انما درین و لفظ
الف و عادتست چه مردم چنانچه شیخ الرئيس در تعلیقات نیز تصریح بان فرموده است عادت گرفته اند
که اشیا را بحسب ادراک میکنند و اعتقاد میکنند که آنچه بحسب مدرک نگردد حقیقی ندارد و تصدیق بوجود و نفسان
و عقل و صورت مجرده نمی نمایند چه عادت گرفته اند که می بینند صورت جسمانی را و می بینند انرا محمول در شیئی
غیر مجرّد یا آنکه فعل طبیعت و فعل نفس و فعل عقل را بطریق معاند می بینند لیکن و توفیق ایشان بوجود نفس
و عقل القدر نیست زیرا که اجسام لمبعبیه را مشاهده میکنند و افعال طبیعت را در ظاهر می بینند و فعل نفس
مخفی تر است از طبیعت چه نفس تجردش بیشتر از طبیعت است و همچنین فعل عقل که تجردش از آن شدیدتر است
و هر چه فعلش در اجسام ظاهر تر است مردم بوجودش و اثنی تر اند بالجمله اعتقاد میکنند که جوهر مجرد
وجودی و حقیقی ندارد چه منقول بحجت آنکه مجرد است حق از ادراک یا کسایت بلکه ادراک آن نشان مجرد
است و غیر مجرد را غیر مجرد ادراک نمیکنند و از اینجا است که بعضی اعتقاد نموده اند بعضی از اجسام را که واجب
الوجود غیر معلول است خصوصاً فلک علی بحیث لباطش و بعضی از طبعین اسلامین که ازین شرک تبری
نموده اند واجب الوجود را تعالی شانه جسم گمان میکنند لیکن معنی که ارفع و اقدس است از اجسام متعارفه
بعضی خواص اجسام را مانند ابعاد و با و منسوب از اندکن نه بمعنی متعارف که موجب تجرید و تحفیض باشد بلکه بمعنی

که اعلی و ارفع است از ابعاد مشهوره و هر یک از ابعاد و نظایر آن را که بر واجب بقای اطلاق میکنند مجهول
 گفته و مانند دور و دور و منشأهاست کتاب و سنت که در بعضی از ان اثبات العاض و اجزای جسم مانند بر
 وجه و جنب و عین و یمن و قدم و امثال آن بواجب واقع شده و در بعضی عوارض اجسام مانند صورت
 و نزول و صعود و کباب و افکندش اثبات شده موجب هم و جبارت ایشان برین قول گردید چنانچه برین
 از ان هم درین سلسله و برخی در سلسله سیزدهم چون غایت انیزدی منقول خواهد شد و مراد از صورت در
 قول انما صورت جسمیه و صورت نوعیه و صورت ذمیه نیست بلکه مراد انما از صورت تحقیق است و لفظ
 صورت گاهی بر تحقیق اطلاق کرده میشود چنانچه شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا تصریح بان فرموده
 فاضل سروی در شرح رساله قطبیه نقل از دهنوده در شرح قول علامه رازی میگوید المراد
 بالصورة ههنا الحقيقة لفظاً و قد لفظ لفظ الصورة علیها كما صرح بالشیخ انتهى و اطلاق صورت باین
 معنی بر جناب قدس المی محدودی ندارد و در عبارت عرفانیه تفسیر از ذات اقدس بحقیقه المتعالمات
 واقع شده و هم برین شیخ الفاظ دیگر که الاضاف جناب باری جل مجده بآن جایز دارند مراد از انما
 معانی انمائیه است بلکه محامل و تاویلات صحیح دارد چنانچه مفصل بمعرض بیان می آید صدر المتعالیین
 در شرح کافی بعد نقل اقوال پیشین از ملل و محل شهرستان میفرماید که شکی نیست که اینها سبب ظاهر
 اقوال باطله و ارای نخیفه متناقضه اند و همانا که این اقوال رموزات و تجزرات است تلوا هر اینها
 فاسد و بواطن اینها صحیح است که آنها را تاویلات و محامل است از قبیل رموزاتیم که در کلام حکما می
 سافت در باب مبدا و معاد و روایافته و ناقصین کلام رجال مذکور نیز در الفاظ تصرف نموده کلمات
 از مواضع تحریف نموده اند و اینها را در بقول باین قول صلیت دینی و غرض صحیح بوده باشد و الله اعلم
 بانه از ابعاد بر منصف نیز مخفی نیست که اسناد تحریف کلام رجال ناقلان چنانچه صدر المتعالیین فرموده
 استبعادی ندارد چه اکثر اکابر باین بلیه گرفتار شده اند که جواد فرمایند برخی از عقاید فاسده در کلام انما
 الحاق و تدسیس نموده اند و در حق رجال امامیه بعضی را بر تدسیس و تحریف حسد داعی شده بعضی دیگر را
 تعصب و عداوت دینی بران کار آورده تا با تمام ابقای فاسده اضرار بکلیه نقل و ابلاک اینها بدست اوین
 حیل شرعی ممکن باشد پس در اینجا احتمال تحریف اقوی است عبد الوهاب بن احمد بن علی شعراوی در کتاب
 جواهر و الاقبت آورده است که زنادقه در مرض موت احمد بن حنبل عقاید فاسده بریزد و ساد
 اش تدسیس نموده بودند اگر اصحاب البش از صحت عقیده او اطلاع نمیداشتند اینهمی موجب فتنه
 میکرد و بدینگی که باین تمام عبد الدین فیه زوآبادی در رد ابو حنیفه مشهور است و چند مسئله
 بر غزالی اقرار نموده لم یکن باحیاء العلوم نموده اند همچنین بر خود شعراوی در کتاب بحر مورد و چند
 مسیده و عقیده فاسده کرده شایع ساختند موجب پیمان فتنه گردید و نیز در کلام شیخ علی الدین

علی بنی عتاید بدوس سائنه در فتوحات و دیگر کتبش درج کردند میگوید و جمیع ماعارض من کلامه ظاهر البتة
 و با علیه الجهور فیه بدوس علیه کما اخرج فی بیک الشیخ الصالح سیدی البوطه الغریب فی تریل المذنبه المشرقة ثم اخرج فی
 الفتوحات النجیة قایله علی الشیخ النجی سجد فی مدینه توبه فکلم ارفیهما شیئا ما کانت توقفت فیه و حذقیه علی اقص
 الفتوحات و قدوس الزنادیة تحت و سادہ الامام احمد بن منهل فی مرض موته عقاید رالقه و لولاه ما کان الصحابه
 العلم من منه صیحة الاعتقاد لا فقهوا کما وجد و دجیت و سادته و کذلک و سوا علی شیخ الاسلام محمد الدین الخیفر
 ابادی صاحب القاموس کتاب فی الرد علی الامام ابی حنیفه و تکلفه و کذلک و سوا علی النجاشی فی عدة مسائل
 فی کتاب الاحیاء و کذلک و سوا علی انانی الکتاب المسمی بالبحر المبرد و جملة من العقاید الرالقه و انما
 ملک العقاید فی مصر و کما نخلت و سین و انابری منها کما نبهت ذلک فی خطبه الکتاب فلما ختمها و کان
 العلماء کتبه علیہ و اجازوه فاسکت الفتنه حتی ازسلت لهم الفتنه التي علیها خطو لهم اذا علمت ذلک فقبل ان یجسد
 و سوا علی الشیخ فی کتبه کما و سوا علی فی کتبی انافانه امر قد تشابهت من اهل عصری فی حق انتقی نیز شیخ مذکور
 در کتاب یواقیب و جواهر الکام لیساری را ذکر نمود که از کمر حسا و دبلائی قتل و دبلائی و طبرستان را درین
 مانند سمنون و سهل بن عبد الله السعیدی و یاسعید خمر از و جیند و یوسف بن حسین رازی و ابو عثمان
 مغربی و شبلی و نسیمی و مانند محمد بن فضیل بنی که در شهرش مانند ذهاب اصحاب اجرامی آیات و مقامات
 یزیدیه در شهرش اخیر تاویل و ایمان بان و اقول فی علم خیر بود و وجه تاویل کلام هشامین صدر المتألمین
 در شرح کافی برین شیخ بیان فیه موده است که اقله صورت و اصطلاح علماء سوا است مصنفی که
 در عرف شائع است که بعضی شکل و خاقت باشد مثل ترک است و در چند معنی چه صورت را
 کما فی الطلاق میگوید یا بهیئت شئی و کما فی بوجود عقلی او کما است به کمال شئی و کما فی بوجود
 شئی که لفظی کجیم و جسمانی ندارد مانند و انت منارات از مواد واجب را میگوید که ذات
 حیاتی متعالی صورت و هیئته المتعالی است که یا غیر او متعالی ناقص الوجود باطل الحقیقه است
 همچنین محتاج است بمصور که او را به پیروی صورت بیاراید و از خفای قدرت و امکان بی منزل
 فعل و موجود رساند پس برین تقدیر از الطلاق یا او متعالی اعتقاد کجیم لازم نمی آید خواه الطلاق
 آن از طرف شارع مافون باشد یا نه آنکه مثل این قول از عرفای کامل نیز صادر شده و
 نیز در حدیث مشهور میان عالمه و خاصه ان الله خلق آدم علی صورته مطابق ان وارد است
 و ما دارین حدیث بود ان آدم است مخلوق بر مثل اوسجانه جل شانه و میان مثال و مثل
 فرق است چه مثل شئی مشارک است در تمام حقیقت او و مثال مضای او است و در سلوب
 اضافات و جناب قدس الهی از مثل و ذات و صفات منفرد است لکن مثال و مضافات
 در سلوب و اضافات که خارج از ذات مقدس است در حق اولی مستحیل نیست کما فی

غرض قائل در اثبات الاطلاق فی السموات الاله استنبی کلام ذلک الطغام زوا الله تعالى خزیه ولامه اهل بیت
 حال خمیده باری سخن ساری تا نگ طائفه حاکم مقالات الله که برای رعایت لمحدین بمقتضای
 نیایشت رخص چه بگامه بر پا کرده واقصد حمایت زندیقین دشمنان امیر دین طلاق بهمت بر میان جان
 بکشته و پا بر زمین گذاشته بتدقیقات فلسفیه بنیاده پیرده پس زمانی با اشارات این سینا و عبارات
 میرزا بهرودی و کلمات قطب تحسینی مقصد خجالت پیشوایان خود ازین مملکت خوده و وقتی مقالات
 صدر المتالیین شیعه را تا آنکه او تصریح کرده که هشام ویرادرالش بالیقین این امور و دقائق را نفی
 باشند سپر ساخته باز بدعوی تحریف یواقیت و چهار مائل گشته و انیم ندانسته که اینهمه کفریات در کلینی
 که بر اصول طائفه فاش که اصح الکتاب قبل از بیاض عثمانی است و بقول مجتهد قانی در آمده حق تا اگر کذب
 امامیه حق است این کتاب تبیین است موجود بخلاف امور یک علمای اهل سنت منسوب است که سبهم
 اهل اقرامات ملاحظه بود و کما نقل المطرود و کافی را اشرف از قرآن مجید گفته که مقتضای اصول
 موضوعه دلائل مبین است مگر ندانی که جامعین کتاب بدست مرشد و کافر دشمنان کفر ملائعین بودند
 بخلاف دجال اخور تلیند ضریا کفر با اعتنا ف مجتهد در شیعند که امام المحدثین است و البته مجبور چنین
 کسان بی اعتبار است معتمد اغرض شان تحریف دین بود و عرض عورکان من انکافرن تزویج و تمیز
 آن پس قبلیت که یقینا مقصود از ان زیادت شرف است عیان شد و هویدی و بیاض چنانچه دانی
 و اوراق بی ریل است که قابلین بالتحریف بدان زبان دراز یما در باره کتاب مستطاب می نمایند چنانچه
 از تفسیرتی واضح است انی غیذک من الوجوه و اگر ای کامل طائفه کالمیه و ذیل تصوف در آمده کما سمی
 انشاء الله تعالى پیشوایان خود را همراه نیدید و شر و این زیاد در گرداب مخالفت ایمه ایجاد سپرده
 مایه شقاوت از انی اندوخته این دو حرف هم نیاموخته که عقیده مذکوره و تصوف نائل شدن متعلقا
 آن زیاده از همه کفر و الحاد است چنانچه فرقه اصولیه و اخباریه از کلینی و غیب و دعای انجمنی هستند
 و ملاطافرتی در رسائل خود چنانکه درین ابواب گفته و دیماجه و افتقار مجتهد و تمام شهاب ناقب
 او حاجتی نیکر دلیل برین دعوی باقی نگذاشته و با اینهمه چرخ یازی و سنیه روزی و کا و تازی
 خلاصه مقالات این نقال نهال نابالیس و دجال مصداق عی اسبقدم لو کاشتمی غیر ازین
 نیست بلکه این مقتدایان رخصه بلفظ جسم معنی استقلال و جوهریت اراده میف نمایند و از صورت
 متقیقه الحقائق مراد میگردد یعنی هر ملکی را آفریدگاری و مصوری باید و اولتالی محتاج بمصوری و
 آفریدگاری نیست **القول** آنچه از عبارت رساله قدیمه استنباط توان کرد بجا اب این محلات ایشان
 که حضرات ایمه علیهم السلام و شهادت این امور را که رفاص امور دقیق و اسرار عمیق نام ان نهادند
 و بر ذکر آن بالیدند و در پی این تمجیدند قدیمه ندانند بر تقدیر اول ضرور بود و سائلین را هدایت کند

و تلخیص مقالات را که در چند حرف سلیس بیان کردم نمایان و دامن قدیمی امامیه را پاک گردانیدن
و چون معاد لیکس و تقصیر کشید یعنی جناب امیر الهیبت طاهرین تکفیر و تضلیل شان بمعل آورند و کلام
الله و کلام علی و القوم الطالحین را از من قدس رسانند و بر روی حضرت ایزدی را تیرا لیا گردانند
و عرض نمودند که خدا یا این قوم تر نشناختند و بتوحید تو قائل نگشتند و هیچ بی اندامی و بی ادبی
برابر آن نیست که ایشان در باره توحیارت نمودند لکن علی عن ذلک علوا کبیرا اودع عنک صیرو
البحیران و استعد بانند من الشطان الی غیر ذلک پس تاویلات مذکور حقیقه البطل امامت الطیبه بین
است و هم توفیق تر سا وجود و دیگر مشرکین است زیرا که در حق ایشان همین الفاظ در قرآن مجید
و حدیث شریف وارد شده و علمای فریقین نظیر آن حکم بکفر و شرک کرده اند پس قائلیم الله
و مانند آن که برای ایشانست دفع عین الدمال چگونه خواهد بود کما سیجی فی کلام المروء بعد ازین انقضت
داری خواهی ز ماده برین تقریر البقاس اقرانی عمل در پیرایه شکل اول بدیسی الان تاج جلوه دهی
که قدما می امامیه ایشان را مصدر الحاد و مخالف توحید دانستند و امیر هدی ایشان را لعنت کردند
و قائلیم الله گفتند و هر که چنین است او ملعون و کافر است و قبل ازین دانستی که جهانده علمای رفاص
اینهمه صراحت گفته اند که امیر الهیبت علیهم السلام لعنت نمیکند بر کسی تا او کافر نباشد و اگر خواهی تبلیات
بیری و چنین گویی که اگر این تاویلات درست باشند لازم آید البطل امامت امیر هدی و
توفیق آنمردم که مخصوص الکفر اند و لازم باطل فاللهم شله و علی ای تقدیر مدعا حاصل و آنچه مقصود
من بود در رساله قدیمه لقدمه عاجل است باجملا اینکه شنیدی تقریر و توضیح عبارت رساله بود و در اینجا
الزلمات رفته و وجه مگویش و نظیرین این مقال بزوال خارج از قداد است بر حرفی از ان اعلام
کنم و ایجات دیگر را بر ذکاوت سماع و ناظر گذارم و آن اینکه بزوال درین نقول جدید که نفع و دلال
لیکته شتر عمره ادا فرموده ایم گفت که وقوع ایشان در ورطه الخواین قول تالغظ ختم و حیات حاصل
و عامی بودن هشام و غیره دلالت میکند زیرا که وقوع در ورطه و یا بند شدن بالغت و عادت بالغت
شما فی توحید باشد کار اهل جهالت و سفاکت است بجا که بزرگان گفته اند **س** نه نمیدر خشمند با او
تا نه نمیدر خشمت پیاپیانش بخالا که درجات عالیه ایشان در علوم دینی نرود فضل خلا لا لایع الطاهرین
و القداما الماهرین نه اینجا نیست که توان پوشید کما سبق نمود و همین حق الیقین در ورطه المتقین مازند
خود کشمیری بزوال بعد ازین نقلی دیگر بی بنگام آورده که از طل ماهر بود و نش در کلام به ثبوت میرسد
پس کشمیری مقال در همین رفاصی و دست افتابی برای انبساط محوسان ایرانی حواس کم کرده و
روایت کشی در خصوص هشام یعنی فاق اصحاب الی عبد الله کلمه علیه السلام هم آورده و نماید التوضیح
نقال لیب و رقص درین رقص و پای کوبی سخت تحمیر است هم جهالت دعای بود بر اعیان ایشان ثابت میکند

از آنچه موجود میشود در خارج یا بوجهی که دره بالقوه نموده آید در عقل یا در هم و در جس پس هر چه با مساوی
او تقابل است لذا هر شده است بر صورت موجود پیدا کننده او و ظاهرش نموده است مگر نبات خود را
و عالم منظر حق است بر وجه کمال پس نیست در امکان بغیر ازین عالم در رتبه وجود خارجی او چه کامل تر از
موجودش که حق سبحانه است در واقع نیست و اگر در امکان کامل تر ازین عالم بودی هر آنکه در امکان
کامل تر از موجودش موجود بودی و در حقیقت غیر او تعالی وجودی ندارد پس نیست در امکان مگر آنچه
لحا هر شده است در خارج و نه کامل تر از آن نیک و در باب که این معنی منصرف است بعضی عرفای
کامل اشاره بآن فرموده پسر خدا ازین عالم مختصری مجموع و کتابی و غیر الظلم که جامع و حادث است بر
همه معانی آن بر الملک و وجهه اختصار فرموده آن را آدم نام کرده چنانچه مردیست که او را بر صورت
خود خلق فرموده پس انسان خلیفه خداست و اوست مجموع عالم و آن انسان منیر اوست و عالم کبر
است و آن را عالم صغیر نیز توان گفت هرگاه حقیقه الامر دریافت کردی در قول او تعالی **لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا**
إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلُّ وَ كَوْنُ شَمْسٍ لِّعَلَّه سَائِكُنَّ تَابِلٌ لِّغَيْرِ مَا تَدَّانِي که عالم سمائی
ظن نموده و در دگر است و مثال موجود اوست و نزدیک است که ظن نفیض گشته بمرتبه ذاتی از
شهادت لبوی غیب رجوع میکند چنانچه دلالت میکند بر آن قول او تعالی **وَلَوْ شَاءَ الْعِبَادُ لَسَاءَ لَكَ الْأَمْرُ**
منیر است میگردان را ساکن و قول او سبحانه **ثُمَّ قَبَّضَهُ إِلَى أَنْفُسِهِ فَجَعَلَ مِنْهَا تَبَرُّؤَكَ** و در این
خود اندک قبضی نیز **صَدَقَ الْمَتَابِلِیْنِ** میفرماید ما را در تاویل کلام این رجال و بی دیگر است
که مبنی است بر مقدمه دان نیست که گاهی یک معنی و یک ماهیت را چند نحو از وجودی باشند که
بعضی از آنها قوتیتر و کامل تر از بعضی دیگر است مانند ماهیت علم و مفهوم آن چه بعضی عالم عرض است
مانند علم انسان بغیر خود و بعضی از آن جوهر است مانند علم او تعالی نباتات و متدلس و بغیر ذات
نمود و عبارت دیگر ششی گاهی موجودی باشد بوجهی که خاص است او را و گاهی موجودی باشد
بوجودی که جامع او و غیر اوست مانند ماهیت و قدرت چه علم در کیفیت لغتیه است غی قدرت
و قدرت غیر اراده و همه اینها غیر حیات است و علم خدای تعالی یا شتیا عین قدرت او و بر اینهاست
و این هر دو عین اراده اوست و جمیع اینها عین حیات اوست و همه اینها موجود اند بوجه ذات
و او را انداند بر وجود و ذاتهای او و عبارت دیگر ششی را گاهی وجود تفصیلی می باشد و گاهی
اجمالی مانند سواد شدید و خط طویل که اول مشتمل است بر سوادات ضعیف متخالفه الحد و در هر یک
از آن نوعی است مخالف مرد دیگری را نیز حکما که بوجهی که موجود در دیده اند و دو مشتمل است
بر خطوط قصیه بسیار که در طول و قطر متفاوت اند که بیک وجود موجود شده اند هرگاه اینقدر متباعد
یافت پس میگویم که ماهیت جسم و معنی آن یعنی جوهر قابل العاد را چند نحو از وجود است اینست بعضی

از ان احسن واولی است یعنی شرف واعلی پس بعضی از ان جسمی است که ارض است فقط یا آب فقط یا باطن فقط یا آتش فقط و بعضی از ان جسم است که جمادات و عناصر اربعه در ان بوجود جمعی موجود اند چنانچه تحقیق آن بخود ایم لیکن آنکه فقط جماد است نمودن حس و حیات و طبع ندارد و بعضی از ان جسمی است که مقتضی و نامی و اولی است و جسمیت او کامل تر از جماد و معادن است و بعضی از ان جسمی است که با وصف بودنش جسم صاف خطی صورت مقتضی و نامی مولد و حساس صاحب حیات حسیه است و بعضی از ان جسمی است که با وجود بودن او حیوان و ذکیات ناطق و مدرک معقولات است که در و بانهتهای اجسام سابقه بوجود واحد جمعی موجود اند درین وجود جمعی تضاد در میان انانیت بحبت بودنش بر وجه الطف و الشرف و آن وجود انسان است و انسان در عوالم متعدده موجود می شود و بعضی از ان اشرف و اعلی است و از بعضی دیگر پس بعضی از انسان انسان طبعی است و بعضی از آن نفسانی و بعضی از آن عقلی اما انسان طبعی پس او را اعضای محسوسه است که در وضع متباین اند پس موضع چشم او موضع سمع او نیست و نه موضع دستش موضع پایش و نه میچک از اعضایش در موضع عضو دیگر اما انسان نفسانی پس او را اعضای متباین اند میچک از انما بحسب ظاهر مدرک نمیکند و در ادراک او منوط بحسب و خیال بچنان باطن مشترک است که بعینه می بیند و می شنود و می چشد و لمس میکند و می شنود و این اعضا در جهات و اوضاع مختلف نیستند بلکه وضعی و جهت ندارند و اشرا حسیه بسوی آنها واقع نمی شود و گریز که درین عالم و در جهات این عالم نیستند مانند انسانی که می بینند او را انسان در خواب و خواب جزوی از اجزای آخرت و شعبه از الست و ازین جهت است که خواب را برادر موت گفته اند اما انسان عقلی پس اعضای او روحانی و حواس او عقلی است او را بر عقلی و ششم عقلی و لمس عقلی است اما ذوق قابیست عند ربی الطبعی و السیقینی اما جسم فانی لا بعد رجح الرحمن من جانب الیمین بحدیثیک من یایم بوی الرحمن را از طرف یمن اما لمس فوضع الله لک یمن الیمین او را دست و قدم عقلی و پهلوی عقلی است و این اعضا و حواس عقلی موجود اند و این است آن انسان که مخلوق است بر صورت رحمن و او خلیف خداست در عالم عقلی که مسجد ملائکه مقربین است و بعد از او در رتبه انسان نفسانی است و بعد از او انسان طبعی است هرگاه این معانی در صفحه خاطر منطبع و مرسم گشت بوضوح بیست که معنی که مسمی بحسب است او را چند بخواز وجود است که در شرف و حسب و علو و دنو متفاوتند و اولی طبعی بودنش تا بوقت عقلی شدن او پس سمت جواز دارد که در وجود جسمی الهی باشد که چیزی باشد از او نیست سمیع است و بصیر است و مسمی است با سماء الیه و منو است بنور ربانیه با آنکه عالم نیست که در واجب الهی تقدمی از اشیاء وجودیه باشد و در ذات احدیت او تملای جبری نیست که متانی جبت و وجوب وجود باشد و در وی سلبی نیست مگر سلب عدم و نقایص و نیند

وجود او را بعلم جمیع اشیا است و جمیع اشیا موجود اند درین شهود الہی بوجود علم او کہ آن وجود ذات و
وجود اسمای حسنی او و وجود صفات علیای او است بمعانی کثیره انما کہ بوجود واحد فیومی صمدی
موجود اند **پسین صدر المتعالیین** در توجیه اقوال انما انوار الی السدۃ و الہاتی فی صمد شرح
کافی فرمود اینها مکان کرده اند کہ ہمہ عالم شخصی واحد و ذات واحد است کہ اورا جسم و روح
است پس جسم او جسم کل است اعنی فلک القمی یا نجی در دست و روح او روح کل است و مجموع
صورت حق الہ است پس شمس اسفل جسمانی او اجوف است بجهت آنچه در دست از معنی قوت امکانیہ
و ظلمت میولانید کہ ششیہ بخلا و عدم است و قسم اعلاش کہ روحانی است صمد است زیرا کہ روح
عقلی در او موجود است بالفعل بی جهت امکان استعدادی و مادہ ظلمانی تعالی اللہ عن التشبیہ و التمثیل
و لا محسن کاشی در روانی غیر این توجیه کرده است مویدا منین بنی النست کہ سندا الحکما باقر داما در
قبسات فرمودہ ان ان کبیر کہ عبارت است از نظام عالم کل شخصی است وحدانی کہ فلک اعلی
اورا بمنزلہ ام الدماخ است و شمس بمنزلہ قلب و سایر مافیہ بمنزلہ سایر مافی الانسان الیضہ
از لیلون و نامیہ و اعصاب و رباطات و شرائین و اورده و غضارین و شرائین و عظام و اعضا
و جوارح و عقول و نفوس مجرده بمنزلہ قوای عاقلہ و عاملہ کہ مادی را کات و تحریکات اند و نفوس
منطبعہ بمنزلہ ارواح و قوای نفسانیہ و حیوانیہ و طبیعیہ و حکما این شخص جملی را بسبب فاق شمالیہ
و مجرب حرکت غریبہ بانانی مستلغی سہر بجانب قطب شمال و یمین بجانب خرب و وجہ پوسط سما
بجانب قطب جنوبی و شمالی بجانب مشرق تشبیہ کرده اند و گویند کہ سہر کہ اہیت خوابیدن پرورہ
یا بجانب قطب شمالی است کہ مخالف وضع ان ان کبیر است پس بنا برین قطب شمالی علو میشود و قطب
جنوبی سفلی و بحسب افاق جنوبی و باعتبار حرکت شہر قیہ بان ان مستلغی سہر بجانب جنوبی و یمین بجانب
مشرق و وجہ پوسط السمار پس قطب جنوبی علو باشد درین اعتبار و قطب شمالی اسفل استی و هر توجہ
اقاویل دیگر نیز ممکن است باینکہ اضافت العباد با و سجدانہ و تعالی رفر و کنایہ است از راست اوج
مستانہ و بولش مصداق اسم الواسع چہ وسعت نامہ علمیہ ثابت است مرزات واجب را جل شانہ
بمجرد ذات اقدس او قطع نظر از ما عدای ذات او جل مجدہ و ذات با انکہ امر بیا حق صرفست و
بوجہی از وجہ شایعہ تکثیر ندارد و علم اجمالی اشیا است باجمالیکیہ فوق ان اجمالی نیست جمیع اشیا
در علم او بذاتش مندرج و منطوی است مانند الطوای لواہ بر شجر و الطوای بحر بر امواج بلکہ بعضی
محققین تصریح نموده اند کہ ذات اقدس با بساطت حقہ صرفہ علم تفصیلی تمام جمیع ذرات عالم وجود
نیز هست و ذاتش با این بساطت صرفہ حقہ کہ تجوی از انجای کثرت اصلا شایعہ تکثیر در ان نیست
اولست و اسع در نہایت وسع مترتب میشود بر ان انکشاف جمیع اشیا با انکشاف نام قبل از

و وجود اشیا و تردد وجود و بعد از وجود و انما یک بیچ و نسبت که تنبیه در آن متطرق نمی شود و بود و ان ابعاد
 او متساوی گمانیه از آنست که همه جهات واجب در وجوب وجود متساوی بیچ حتی از جهات فقر و امکان
 و نقص و حد ثانی در و نیست بلکه واجب غشائی بیچ جهات واجب است چنانچه در موضعش مبین گشته و مراد
 از دست بنا بر مشهور قدرت کامل است و بود و نش مانند سبیکه مضاعف از هر جانب تالو و لمعان دارد
 و همچنین اضافت لون و ریج و طعم و ممسه اشاره است بسوی محبتی که سالک آزاد در مادی سیر و حرکت
 قطع میکند و ایماست بسوی بوار قیله او را روی میدهد و اضافت این امور بجانب اقدس بر مادی طاعت
 است الی آخره اما قال ناصب عدله الفرة الطایرین ماول خرافات الهشامین و انشیالین انیمه تاولات
 که دیدی و تشویلات او که شنیدی ناقص است و هنوز دفتر با مانند نامه اعمالش سیاه و با انیمه الطایر
 عبارات و اسماء نقول و حکایات ملخص آن پیش ازین نیست که این پیشوایان شیعه در سیر و سلوک نوشته
 مثل کمل عرفان حقایق و دقایق دیدند و محوالم غیبیه و معالم لاریب بر ایشان منکشف شد و استجای
 وجود از اخس و لدنی و اشرف کماهی رو نمود تا دلالت کند که مجموع عالم با انیمه تن و توشش و جوش
 و خروش و عظمت و جبروت و ناسوت و لاهوت ذاتی میشین نیست که در مرتبه اجمال فقطه الیست بسط و
 در عالم تفصیل بحر لیست محیط و با انیمه شون غیه تنهای ذات اقدس الهی از انفاض زوال و مغائب نموده
 انتقال نموده الیست و بعد الان کماکان و الکان کلّی و کون هکون نشان و الحمد لله تعالی که اینچنین ساقا مرتب
 کردم اگر چه حرفی چند است لیکن در قلع اساس این تاویلات و تشویلات کافی و بسند است و حق علی
 اینچنین در اجوف و صمد بود و باری عز وجل معاذ الله علمای امامیه عبارت اریائی و خاد فخرسانی نموده که
 لَیْسَ لَهُ الشَّيْطَانُ اَنْهَ الْكُفْرُ مُصَدَّقُ الشَّتِّ تَارَهُ ثُمَّ اَنَّهُ نَحْنُ مِنْ بَابِنَابٍ مُجْتَمِعٌ مَقَامٌ مِمَّ وَ دَوَّادُ
 بابتیاع شیخ فانی هنوز برین عقیدت رسوخ تمام دارد چنانچه از تصانیف ایشان پیدا است که عقیده
 و حده الوجود و این امور از همه کفر و الحاد بدتر است و حصر صوفیه و ماولین و مالمین کلمات ایشان
 همراه شمر و این زیاد و نیرید و مردان است لاجرم مدعای ما بمرتبه هدایت ادلی رسید و کفر و الحاد
 هشامین و دیگر شیاطین از متبوعین و تابعین و کامل مسولین بر زبان مجتهدین الطهور انجا مید و لیکه
 چون حال تعصیب قوم چنانست که تا هر دعوی را اگر چه مثل قطب روشن باشد مقرون بدلیل
 نگذراند و امن از دست نمیکند و اندوگره بر اجزمین تند پس اطمینان قلوب ایشان را ذکر بعضی از
 عبارات شتاب ثاقب مجتهد فانی ضرور افتاد تا ایشان هم لقین کنند که این پیشوایان هم را
 این نقال با وای خود رسیدند پس بدانکه مجتهد فانی در کتاب مذکور بعد از آنکه ثابت نموده
 که نزد صوفیه در محققات و خلافت آن فرق اعتبار لیست و انیمه موجودات با این همه شیون
 مختلفه و صور متباینه یک ذات است و ذکر هر هیچ و حال اجمال و تفصیل مانند عدل و تلور شش

و در حروف است و امواج و طوفان و تلاطم باشند و رنگارنگ عین دریا است و در ندهب صوفیه می باید
 بنهار مار و اقا قبولی الکامل مولانا احمد الاربعین باستانه عن الامام علی بن محمد المادی علیه السلام فی جملة
 حدیث طویل قال الصوفیه کلهم مخالفون و طریقهم مناسره لطریقنا و ان هم الاضاری او محوس بنده
 الامة و منها مارواه الضیافی الکتاب المذکور باستانه عن الرضا علیه السلام انه قال لا یقول الصوفی
 احد الا خدعه او اضلاله او لحمافته و منها مارواه عن الصادق علیه السلام فی الکتاب المذکور باستانه
 قال قال رجل للصادق علیه السلام خرج فی هذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیه فقال علیه السلام انهم
 اعداءنا فمن مال الیهم فونهم و یحتملهم و یسکون اقوام یدعون حینا و یملون الیهم و یسبون بهم
 و یلقون التسمیه بملقهم و یأولون اقوالهم الا فمن مال الیهم فلیس منا و انما منهم برار من انکرهم و رو
 علیم کان کمن عابد الکفار مع رسول الله صلی الله علیه و سلم و منها مارواه ابن جریر و السید
 المرتضی عن الشیخ المفید باستانه عن محمد بن الحسین بن ابی الخطاب ان قال کنت مع المادی علی بن محمد
 فی مسجد النبی فی المذیبه فاما ه جماعه من اصحابه منهم ابی هاشم الجعفی و کان رجلا بلیغا و کان له منزهة علیه
 عنده ثم دخل المسجد جماعه من الصوفیه و جلسوا فی عیانه مستدیرا و اخذوا بالتلیل فقال علیه السلام
 لا تملقوا هؤلاء الخداعین فانهم خلفاء الشیاطین و فجلوا فواعد الدین الی ان قال علیه السلام فمن
 ذهب الی زیارة احد منهم حیاء و مینا کما تذهب الی زیارة الشیطان و عبادہ الا و ان من اعان
 احدا منهم فکانما اعان یرید و حویه و اباسفیان فقال رجل من اصحابنا ان کان مقه فاصبح فقله قال
 فقله الیه شب المذهب قال دع و اعیك من تحرق تحرقه فقله یدیب فی حق قتل الی اخره الطول و منها ما نقل السید
 المرتضی عن الشیخ المفید عن محمد بن محمد بن الولید عن ابیه عن سعید بن عبد الله عن محمد بن عبد الجبار
 عن العسکری علیه السلام انه کلام ابی هاشم الجعفی فقال یا ابی هاشم سیامی زمان علی الناس و وجههم ضاکر
 مستبشره و قلوبهم مظلمه متکدره التهمید بدعه و البدعة فیمتد المومن لنبیهم فحقه الفاسق عنهم متوفر امر او هم
 جابلون جائرون و علماء هم فی ابواب الظلمه سایدون الی ان قال من ذکر عنده الصوفیه لم ینکح لیسانه
 او لقلبه فلیس منا و من انکرهم فکانما جاهد من یدی رسول الله و منها مارواه الشیخ بهما و الدین فی
 الکاشغر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یقیم الله علی امتی حتی ینخرج قوم من امتی اسمهم
 صوفیه لیسوا منی و انهم سواد امتی اصل من الکفار و هم الی النار این چند حدیث را و انهم باختصار از کتاب
 تذکرة بیان کرده ام پس ای بر کسیکه پیشوایان خود را بسوی مقالات اهل لقوف بکشد و ذات کلمات
 ایشان یکا لیسبیشد و زینهار این کتب را نه بیند و امن از اوام و نواهی حضرات امیر فراموشد
 و طوق اخت با عانت متبعین اهل لقوف در گردان اندازد و با این زیاد را زاد و زید را لیلید باز
 و تحت بران قوم تا قیامت یاد که بصیحت حضرات امیر بری فاینه نشوند و هزاران لغو و ضلالت و

نشنوند و کموتش و انفرن اهل بدعت و ضلالت بگوش از مدویکی را بر بار غاری نشاندند و توحید باری
 عزوجل را سجایا رسانند که متقشفین مجوس مصداق بیت بوستان **س** کشتی شان بر کوفت زنده آب
 انبیا چوم دارد و ارقاب باز لقورکش حیران بمانند و از نفنون هفت شیر و غانی و سپر بودن بخواب
 نجات فرود روند و انهمه مهلات حرافات را که مجیر البلیس و مجمل و جمال باشد بدامن پاک البیت
 طاهرین که معرفت بر بندند و هزاران کس را از شیعیان بدین خاوارضالت بدام و دانه گرفتار کنند
 اکنون محصل این لغوص بحر فی چندنی گنجانم که امام نقی **ع** فرمود صوفیه همه مخالف و دشمن با هست مشرک
 انصاری و مجوس و حضرت امام رضا ارشاد نمودند که اختیار کردن لقوف یا بیکر است اگر ای یا حماقت
 و مردی عرض کرد قوم صوفیه سیر سیده اند امام صادق صدوق فرمود که دشمنان ما هستند هر که
 بالیشان مائل شد محشور گشت بالیشان و عقرب پیدایشوند آن مردم که مدحی محبت ما آغاز و ملایم
 بصوفیه باشند و اقوال ایشان را باول سازند و از ایشان تیرانمی کنیم هر که اقوال ایشان را رونماید
 و یا هر کتاب را کتاب علی الهدی و سلمه و کلامه باشد و امام نقی **ع** با محمد بن حسین در مسجد
 نبوی بود که جماعتی از اصحاب که ابو هاشم جعفری در ایشان بود و منتهی عظیم داشت و طبع بود و دارند
 و صوفیه بگوشه حلقه زدند و تسلیل شروع کردند امام فرمود التفات کنند ایشان خلقای شیاطین
 و مغرب دین اند هر که زیارت ایشان رود در زندگی شان یا بعد از موت گویا زیارت شیطان
 و عبادت بتان رفته باشد و معین کسی از ایشان گویا معین نرید و معاویه و ابوسفیانست شخصی عرض
 کرد اگر چه شبی باشد حضرت لعنبت لکریست و فرمود هر که بحق مامعترفست حقوق مانیکند و امام محمدر
 فرمود ای ابو هاشم عقرب مردم باشند چه های شان ترو تازه و دلمان سیاه بدعت در ایشان
 سنت است و سنت بهتر که بدعت مومن میان ایشان حقیر است و فاسق صاحب حقیر هر که وقت ذکر صوفیه
 افکار نکند زبان با قلب از نامیست و هر که افکار نماید گویا و بروی حضرت مهادمی کند و حضرت **ع**
 فرمود قیامت خواهد آمد تا صوفیه بپرسند میروا من اند که راه تراند از کافران همه اهل دوزخ اند و ما تشر
 ایشان که حزب توحید الهی بودند و المنته بعد تقالی که از لغوص معصومین الحاد شیطانان رخصه و اولین
 بر ثبوت سید و توثیق انصاری جوس لازم ذاتی نقال گشت و مبتدعانی در موارد و دیگران در غیر آن ثابت
 کرده اند که لقوف فرع نصب عدلوت البیت است و میا و فقیه نیاید که مدب صوفیه در کلام نبوی صلی الله
 علیه و سلم منصوص باشد انهمه اوراق نرید بشمر تمسیدی بود با تمام بالکتاب محل و چون باصل مدعا خود کنی اختیار
 نعل و غرض استیفاء باشد نیست که تسلی تجنید دارد پس با لاجال نشان میدیم که نقال در مقام ترجمه جبارت
 صلوات الله علیه نموده الفاظش نیست که با لاجال این مردی بن هشام بن حکم رتبنا نقی تران حلیل حضرت که جابل
 باشد از آنچه میداند از اکثر مردم در حق او تقالی از سلب سمیت و صورت او بماند یا اثر بکند بر او و او را بلیا

باین قیامت که کلام او را هیچ مسکلی و دقیق و معنی عمیق است خواه انیمنی بر او منکشف و بیانش بر او مفتوح
 شده باشد یا نه و العلم عند الله از اینجا اینهم عیان شد که توجیهیالی بود لایرضی بها قایلها مطالبی مثل مشهور
 که مدعی هست و گواه چیست و علمای امامیه در علم مردم نمودند و بدوستی ایشان در بنهم افتادند و بعد از این
 کلینی و کتب این بابویه که فصوص در اقرای او بر ملکیت طاهرین است با همین کلین عقاید از حضرت امیر یا رسیده
 و بگوش خود که از ایشان نقل و مفصل شنیدایم لفظی از عجبایب و غرائب است بعد ازین آنچه گفته مالش
 بدان نمیرسد که سائکین و ناسیین این عقاید بطرف هشام و غیره متقا و جملا بود و انداز نخب و حقیقت
 الام را بیان نفرمودند و او امام شان را قاصران یا فتنه و جورالش دانستی که تلخیص آن امور بر غیر
 سلسبیل چنان آوردیم که هم حقیقت واضح شد و هم سدیدین تحریفیات حالا کلام اصول کلینی در حال بر داشت که
 امیر برای همین کار مضروب شده اند پس هزاران شکر و سپاس نیردی است که امیر هر بار بتکفیر و تضلیل
 ایشان پرداختند اما اینجا زطل در باره هشام گذاشته و دلیل بر غرور و امعان او در کلام آورده پس منافی
 عرض صاحب تحفه قدس سره انفریاد این فتنه نیست زیرا که مقصود از ذکر و اثبات احادیث کلینی در این باب
 که امیر بدی الحاد و ضلالت را بسوی انسانا مود که و شنید نمودند الزام رفته بود و آن بجای خود با صحن
 بطریق کجیول اینجا میدهند حاضر جوابی و غرور در اطراف و جوانب کلام و الزام مردم حیرتی دیگر است
 و راه راست یافتن و بصیحت امیر متبرک شدن چیزی دیگر و المطلوب بنادون ذلک اما آنچه در تضعیف
 بعضی از رواة کلینی مثل سهل بن زیاد و ثوری و دیگر این کاسه لیبی نیردی و شمر گفتگو کرده و معتقد در مقاله
 سادسته تفصیل آن پرداخته جوالش بعنوانی ادا کردم که همه خواص و عوام المعین البیقین دیدند که اگر تضعیف او را
 مد نظر دارند بنظران احادیث امیر و قنای حامیدین اصول و نحو کلینی و دیگر صحاح برادر و مدح ذلک
 ما را حاجتی در بنیقام بکشیدن کلینی نیست زیرا که خود این نقال در جواب با چهارم تحفه آنچه نقل تازه
 می آرد مصداق کریمه نقضت قمر کلینی بکفویت کفالتوان گفت و عبارتش انست که در روایت شناخ
 عظام از ضعیفان عیاری نیست چه روایت از امثال بن رجال یکی از چند سبب واقع شده یکی آنکه ترجیح او را
 بعضی محدثین مانند محمد بن یعقوب کلینی و غیر اینها در کتابی که التزام ایراد احادیث صحاح نموده اند روایت را
 و رای مقتضی عدالت اثر اودی و صحت ضبط و عدم غفلت است نزد او و بر نصف لیبی مخفی نیست که علم کلینی
 و این بابویه باحوال هزار ایده تر از تحاشی و غصایری و علامه حلی و غیر اینهاست لیکن تضعیف این حال خصوصاً
 رجالیکه در سند کافی و من لا یخضره الفقیه و الطایران واقع اند و طعن در انرا بنفیر قاوچی واضح مقبول نیست
 چنانچه تحقیق علمای امامیه در فن درایه و در شرح کتب احادیث تصریح بان فرموده اند انست
 قدر الضرورت و الله اعلم فی کمالی که همه روایات که من در رساله قدیمه اشاره کردم از اصول کانیه
 است که برای او رتبه تقدم بالثرف و ثبوت بقیه و تمندی و استبصار حاصل است و اهما میکل کلینی

در کافی نموده و تمام ردیه در همین بحث و تفهیمش مانده از کتب این فن مثل تلخیص و منہج و غیره مانند آفتاب
عیانت و حاشا که هیچ حدیثی درین باب چنان باشد که امیه هدی سالتین را مقصود محوف و عاری از فہم
و ادراک و التماس باشد بلکه در مقام پیشوایان رخصه را که در تمامی دنیا منتخب بودند چنانچه بار بار در بعضی
مکلفه و تفصیل نمودند و شیطنت انسانیات را نمایند و به بارگاہ الہی استغاثہ بردند و نفی توحید
از انما کردند اما لفظ مغضول عنکم پس حاشا که مطلب فہم و ادراک نشان نصی باشد بلکه مراد است درین مثنی کہ
رخصه کہ صبر و صورت و التمسد و بر و حانی قرار دادند و سالتین کہ با وجود دعوی شیعہ اہلبیت هنوز در ردہ
افتادہ اند و اقلین توحید ندارند از توحید بیگانہ اند و این مرتبی است کہ لہایت انیدی ہمہ سید اما آنچه
گفتہ و محصل نیست کہ ناگزیر است برای اہل ایمان تا ویلات را در سطح نشستن خود آریا کرد کہ چون این
الحما و زندقہ با وجود کمال خبث و تعصب در ان کما عرفت مارا برای ایشان ثابت است حصول ایمان
کجا کفایت بعد از کفایت امیه ہدی سبحان اللہ اما مہم برای مہاجرین و انصار را مہم درین مختار بنفوس قراتی
ہیچ کلامی را در تاویل و توجیہ بلکہ اولہ قطعہ را در کمال عدالت و تقوای نشان نمی شنوند و در بارہ
این ملاحظہ چنین یادگی دارند و قبل ازین داشتی کہ بسیاری از کلاب مطہورہ را سہانہ علای شیعہ توثیق
بتکرار نمودہ اند اما حال مقصود مانند اول پس کاسہ میس کامل کامل یعنی بیہ با بلع آورده بود و جوالیش تفسیل
تمام ادا شد و حماقت و سفاهت مجتہدین از فانی و زانی معروض ثبوت سید کفایت کہ نور از کبابی در مقابل
اہلسنت ثابت کردند کہ بخاری و مسلم روایات کفر ایشان آورده اند باز حدیث از ایشان کہ فتنہ انداز ہر
احتمال توطیت کہ علمای رخصہ برای تخفیف کشتن ایشان را از ملکفہ بر آورده در ان مردم داخل کردند کہ علمای
بتکفیر ایشان با تحریف حقیقی و انی رخصہ اند با قیام اند کہ رخصہ با اہل سنت تحریف و تبدیل لالتبت چنانکہ در چنانچہ
در صوارم از سید رفقائی را زری اتباع نقل نمودہ و جوالش انکہ لالتبت این امر تا مردم اولی باشد
کہ لباس اتفاق بپوشند و در مدارسل مانند مجتہد فانی بمانند و بر ہر دو مذہب لقائیف دارند زیرا کہ چون
مکار غدا رقیہ و لفاق در مدارسل اہلسنت اختیار کرد و اینچنین تمام نمود و مردم او را از فرقہ خود پندار
البتہ فریب توانند خورد و این تمارا مشہور توانند کرد و باید برای چشم انصاف دیدن کہ رخصہ فخر کند
بنفاق و تقیہ اند کہ کلمہ کلمہ اختلاف اہل سنت کہ این عادت نیست ہند و اگر ان علما را بشمارم کہ
عمر ایشان درین مکار گشت رسالہ منفرده می باید نوشت در اینجا برای دفع مکارہ عبارت صاحب
تلخیص الاقوال را ذکر میکنم کہ در ترجمہ محمد بن ابراہیم بن یوسف کاتب آورده و کان علی الطاہر
یتفقہ علی مذہب الشافعی ویری را می الشیعہ الامامیہ فی الباطن و کان فقیہا علی الذہبی و لعل
المدہ بین کتب صلیعینی شخص مذکور حکم شیخ حلی در خلاصہ الطاہر مذہب امام شافعی داشت و در
باطن شیعہ بود و در ہر دو مذہب کسب طاہر و باطن فقیہ بود و بر ہر دو مذہب کتب ہا نوشت انتہی

و ساشاک شیعین آن مردم را چنین دانند و روایت گیرند و من ادعی فعلیه البیان حالا مگر گفتگو در رساله
 فقیر متنبی بر پیشوای و مقتدرای است نه اخذ روایت که فصلته سابقا و لاحقا اما ایراد روایات جسم و
 صورت و جنب و سابق و دنا و نادر و دروغ و دست شریف بر کف مبارک حضرت صلی الله علیه و سلم
 الی غیر ذلک یعنی با نرجعت و روایت اسناد پیشوایان ما انچنان گفتند که در کلینی است پس فیض صحبت
 ائمه کبار رفت مع ذلک در صورت اسنادین اسناد و شش تماشای دارد پس لغزش این اجل اصحاب ائمه بدیدن
 روایات سینان از عجایب خرافات است بعد از عبور برین اوراق ربی و مالمسی از کلمات نامربوط
 این نقل از ال باقی نمی ماند شکر انیدی تا کجا گذارم که ازین مباحث هم بجا معیت و مانعیت فارغ شدم
 اکنون فقر قصد از حدیث امام رضا که برای این قسم مجتنب و مومنین و مومنین اقوال محمد بن یحیی
 طاهر بن وارد است بار دیگر شود و ادانصاف بدیده که ایا ائمه را فضیلت در محبت مشایخ شیطانی الطاق
 و غیر حکم تجددی الهی را بر سر هم زدند و او را جسم و صورت قرار دادند و اضعف را بر و اضعف را خالی
 و البته مضمون از نقل تا مجتهد فانی و از فانی تا مجتهد الزمانی همراه ابالسعید و شیا طین و نیزید و شمر
 و ابن زیاد و الظاهر الطالمین بدیارات اسفل تا رجعت کشتن ائمه اطهار خواهند رفت یا نه عبارت آن حدیث
 نیست در کتاب بخیر اخبار الرضا حدیث احمد بن ابراهیم بن هارون القاضی فی مسجد الکوفه قال حدیثا محمد بن
 عبید الله بن جعفر الحمیری عن ائمه قال حدیثا ابراهیم بن هاشم عن علی بن معبد عن الحسن بن خالد عن ابی
 علی بن موسی الرضا قال قلت لایمن رسول الله ان الناس یخلفوننا الی القول بالتشیع و الجبراد
 من الاخبار فی ذلک من اما یک الامیر فقال لی این حاله خبری عن الاخبار التي روت عن ابی الایمه
 بالتشیع الجبره اکثر من الاخبار التي روت عن ابی صلی الله علیه و اله فی ذلک فقلت بل یروى عن ابی
 فی ذلک ان قال فیقول لوان رسول الله لم یقل شیئا من ذلک و انما روی علیه قال فیقول لوان فی ابی الایمه
 انهم لم یقولوا من ذلک شیئا و انما روی ذلک علیه ثم قال من قال بالتشیع و الجبره فموا فموا فموا
 فی الدنیا و الاخره بالان حاله انما وضع الاخبار عن التشیع و الجبره الخلفاء الذین صنفوا و اعلمت الله تعالی
 من ائمه فقد بغضنا و من الخلفاء فقد اجننا و من الایم فقد عاونا و من عادهم فقد انا و من یسلم
 فقد قطعنا و من قطعهم فقد صلنا و من جفاهم فقد سبنا و من سبهم فقد جفنا و من اگر حقهم فقد ابا و من
 اباهم فقد اکرنا و من اکرنا فقد رونا و من رونا فقد قتلنا و من حسن الیهم فقد اساء الینا و من اساء
 الیهم فقد احسن الینا و من صدقنا فقد کذبهم و من کذبهم فقد صدقنا و من اعطاهم فقد خرعنا و من خرعهم
 فقد اعطانا ایا این خالد من کان من شیعیان فکذبهم و من کذبهم فکذبوا و من کذبهم فکذبوا و من کذبهم فکذبوا
 رواه الخ **اقول** ساشاک ماثلت درینا و مبرج و بی یافته شود چه حضرت امام رازی در تفسیر کبیر
 دیگر امیر فن کلام در غیر آن میخانه مجسمه بر چه نظر را شایسته نماید ما خود است از محاورات عرب عبار

خفیه را مخالف نیست مضاف بر مدیه از حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و سلم و اهل بیت القیام و اصحاب انصاف
 و آنچه امیر فن حدیث اعتقاد دارند اجتماع سنت سنی حضرت خیر الوری است بخلاف آنچه شایعین کلینی
 پیچ و تاب خوردند و باطن را استعداد فلسفیت و کاسه لبی طبعین خیال خام چشیدند و بالاخر سپردند که
 و علم برستان انداختند و برای پیشوایان خود لیجانب پرداختند و حال نقل و نهال و کاسه لبی
 در صورت خود معلوم شد که آنچه ایشان در تاویلات مرتب گردانیدند تا ویلی نیست بلکه خنجر گوی
 جوی حضرت امیر بدی را ندن و کلمه شر و ابن زیاد خواندند که عارفه معضلا و از تاویلات اهل
 سنیه بقابل مجیمه دعوی الباطل حقیقت دلایت امیر که پیر نایان گردند چه معنی داشته باشد بلکه هر دو
 مذہب سنیان که اشاره بدان کردم مقبول امیر طاهرین است یعنی هم مذہب شریه و هم مذہب اجدت
 که مفید الکیف است چنانچه از مرتبه هم عیانست و اگر باصول کافی در احادیث که من و کفر پیشوایان
 رخصت وارد است خوب نیتر واضح است که هر چه در قرآن مجید آمده اذعان آن داریم بی بر قضا
 وقت سر سستی و تاویلات هشامین لازم می آید الباطل حقیقت امامت امیر چنانچه مره بعد از خرس
 تفصیل و اجمال آن گذشت لاجرم مجتهد را باید فکر جواب نمودن نه مجیب را که بر او اشکالی نیست
 فقد متین ان الورود لا یصور بهنا ولا المثلثة فضلا عن الثنیه فقیهیه مبطل بغیبه و خیره مبطل بشینه
قول در لقب صدوق **الحاقول** وجود استبعاد درین باب بیش از تعداد است و مالاقتضار
 هر چند بی ازان اقتضای کمال اول آنکه رخصه و معائب اهل سنت میباشند که البیضیه را امام اعظم
 می نامند و امیر اهل بیت را اعظم گویند پس من در ساله قدیم برای الزام امامیه از لفظ صدوق
 استبعاد کردم یعنی بحال رخصه باید که نیست که بر دیگران این طعن کنند و حضرت امام جعفر را گاهی
 صدوق گویند و صاحب قنات مزورات را بلفظ صدوق ملقب سازند و هم آنکه اکتب اهل کاتبین
 یعنی زراره را که تبر امیکرد و جبار میباشند از حضرت امام صادق معاذ الله بحجت آنکه حضرت امام صادق
 مثالب او همیشه ذکر می نمود چنانچه در کتبی است اصدق الصادقین واقفه السید و غیره ان لقب نمانده اند
 چنانچه علمای رجال با منبأ الخاطی ذکر کرده اند سویم آنکه چون بالذات سخن بگو ساله امامیه میرود
 مجیب اشاره باین معنی کرده که نزد شما باید او را مخالف لقب مشهور شریعت دادن حال آنکه نه او را
 صدوق می نامید اما کذب صدوق پس بحجت آنکه او در کتاب الاعتقادات بدالات مطابقی میگوید
 که قرآن مجید همین قدر است که مسلمانان بدیت دارند و معتقدانچه در بنیاب عقیده دارد و هم معتقدان
 از کتب ایشان عیانست که در تنقیض لغوص امامت امیر و مدائح و مناقب اهل بیت شک نیست فلکن علی
 اعتقادیم که در بالا صدقا و لا صدقا چه باشد هم آنکه متاخرین هم مذہب او را در جامع عباسی و غیره ان
 نقل میکنند که نماز را جایز میدانند با وجودیکه لباس مصلی اوده نجر باشد و تجویز نمی نماید نماز را خواندن

که خمر در آن بوده باشد و بل هذا الکذب علی الله الرسول و من یجعل الله لک ذنباً فانه یضرب فیه الله الکفر
 است **الباقول** اگر در کتب اهل سنت ملا حظ کنی مانند افتاب نیر و زرعیان خواهد شد صدیقت ابو بکر
 عتیق حریف از کتاب و پیر توی از افتاب میگویم که اگر خواهی روایت صدیقت ابو حکیم حاکم و مستدرک
 از جناب مرتضوی کریم الله وجه قبول کن که چون از انتخاب حال ابو بکر رسیدند فرمودند اک امر امام
 الله صدیقاً علی اسان جبرئیل ۲ و محمد صلی الله علیه و سلم و هم بروایت او از احادیث دیگران بشود و در
 صحت و از صدر الدین اصفهانی در کتاب البطل الباطل دیده یا شنیده باشی که حاکم محکوم بر فض
 است و اگر توانی بحديث بخاری رجوع کن و گویای حضرت رسول مقبول را شنو اثبت احد فاما علیک
 بنی و محمد بن یوسف بنیدان و بحديث مسلم و ابن ماجه این ماجرا بکوه حرام هم رود و ده چنانچه مفصل در الزال
 الخنا عن خلافة الخلفاء و قره العینین تبیین الشیخین مذکور است و ابنایت باری عز و جل کتب رفته
 هم بران گویای میدهد و جاننده علمای ایشان بدون رد دیگر و متیق حمی آرند از انجمله صاحب
 منبع المقال و صریح از عبارتش ترتیب خلافت هم هویدا است یعنی صحابه پیغمبر صلی الله علیه و سلم در زمان
 آن و در مثل حدیث کسی را نمیدانند و قس علی بن ابی و این لقب لقب مسیحا هستند پس حدیث لقب
 ابو بکر حقیقه اثبت توانی رسید اما مناقب غلبه دیگر پس حدیث الطول کلینی هم و صریح او هم دیگر مناقب
 را شنیدیم و دقیقه را فر و نمیکند و در این امور ازین احادیث بدالت قطعی است اما را تپاس خودش سببی
 ملطنه است از منطوق و مفهوم آن چه میکشاید فان الیقین لا یرول الا بمثل و حال نخیدیش قبل ازین
 گذشت باز البرجی آنیکه رفته را عجزی از یاد انشاء الله تعالی و صدیقت ابو بکر رضی الله عنه از روایت
 رئیس اهل بخارا و همد و حال احوال در تفسیرش و دیگران در غیران سمت ظهور دارد و لیکن اهل اتفاق
 و جمل بودای فضول و هنرل برده اند شب و روز در مطاعن فاروق ایت کریمه و همانطریق
 این هو الا که یونیخی تلاوت میکردند و لیکن درباره صدیقت ابو بکر از یاد ایشان رفت و بر زبان
 فقیر آمده گفتوا فصل و فصل و بالحق انهم یکنون فتنه کین ایادی آنیکه این بحث جای از تفسیر قی نوشته ام
 قلیه ج الی انه الثانی روایت اما اغراضی شیطان پس بعد از تصحیح حذاق و عدم دخل ملکیت اهل
 اتفاق مناقب صدیقت نیست چون اغراض شیطان برای حضرت ادم و دیگر انبیا از کتاب الله یقینی باشند
 برای صدیق پیر امضی تواند بود فان البیوة ارفع شائنا و اعلی مکاننا من الامامة فلیکن که مراد از ان خود
 غضب باشد چنانچه مجتهد الزماني و در مقام حاشیه می نویسد که علامه جلاله الله منحه در تفسیر کشف نبیل
 تفسیر ایت و انما یتن علیک من الشیطان من عی الا یت لونه و جعل النزع ناراً علیا قبل جبره روی انما
 لما نزلت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کیف یارب و الغضب قمرل و انما نیر غلک و یجوز ان یارب
 نیرع الشیطان اغراض الشیطان بقول ابی بکر رضی الله عنه ان الشیطان یغیر قی و مطابق این عبارت

از حضرت صلی الله علیه و سلم بعمل فرمودی نطق همت برستم و از کتب مذکور ثابت کرد پس عکاز فقه تسویل نفس
 و تصبیب بدین پیش کرد که ذکرش موجب غفلت قلوب است و بدین سبب از کتب مذکور بکلیت بکلیت بکلیت بکلیت بکلیت
 چه در فیشین کافی حق البتین که تراجم عبارات اذان تو اند بود و فارسی خوانان آنرا مطالعه میکنند و مطلوب
 میرشد میدید که در حیات مغلوب او هم بطریق در کتب دیگر و بعد افتخار و باره نصب جانب مذکور عبارتش
 هست که حضرت فرمود و می نمود و می نمود من کسبم الله فی الحقیقه العظیم یا ایها المسلمین بلغ ما کنت ابلغ من ذلک ان
 نقل فعلی کنت ایصال الذی فی ذلک من الثامن اسبب نزول آن بود که جبریل نازل فرمود و می نمود
 بر جانب خداوند سلام رسانید و عرض نمود که درین مقام بایستم و اعلام نایم بر خیزد و سیاه را با کمر علی بن ابی
 طالب برادر من و وصی من و خلیفه من ست و پیشوای امت من است بعد از من وصل و از من محل هر دست
 و می نمودی که اگر کسی غیر من بعد از من نیست و او لی با هر شاست باز بیان فرمود و قد زکوة را و می نمود که کوع فرمود
 پس سوال کردم که از جبریل که در جانب مقدس الهی است سخنانی را برای من از تبلیغ این رسالت زیرا که میدادیم
 که بر پیر کاران که اندوخته اتقی بلغنا خدا الغرض تأییدات کلام صاحب تحفه از هر طرف سجای رسیده
 که درم و دودی بلکه بوی وجودی و محقق شیع باقی نماند زیرا که استحقاق امام المسلمین از رسالت مذکور فظان
 اکتب المعبود علیه الشیعه با ثبات رسانیدم و اگر معنی مذکور نظریه تصور استخواندین المسلمین چنین قرار داده
 که در حق حضرت علیه السلام بقرین احدی از علما و برادران روایتی در زمین خصوص صاحب تحفه مذکور نشده چنان
 تمام بود و این منکبوت بلکه عبارت مجمع البیان درین نظر بدان و درین یاد گو بهانه جو را درین مباحث
 زنی و شایع یقینی با حضرت پیغمبر و آل اطهرش چه کار پس میگویم که این از روی آوهم بنیات از روی سرست
 پس اگر چه موجب کوری که در انگلی اوست نزد اهل نظر زیرا که چون امام الانبیا شفعه شد حاجتی بمان امر باقی نماند
 که او بکار آنست منتهای بعد از او فی بیعت کتب نام او حسن بن سلیمان است که در کنگول خویش استحقای حضرت
 موسی علیه السلام ذکر کرده و بقرینه که صاحب تحفه قدس سره الغیر زیارت فارسی سلیس تحریر فرموده پس در
 بایستی بنسخه خیر محشی و معنی اهل الحق لاهوت الشیاطین و الضلال و الزندقه جوع کردن و اصلاح و بیان
 بعمل آوردن زیرا که هر از کلام علی صاحب و الدبیر گوار مرزا محمد ضای برقی آن نسخه را بلبست و بجز و بیه
 از سکنه بیگ دلال حریده او را بطور ارمان داده بود و حال آنکه توسط موعوی معنوی امیر المومنین علیه السلام
 معظم با مسیح یعنی گوید که پوری اولی آنرا من دیدم کتب نام بود لیکن ورق اولی آنرا نداشت
 و بای اولی آن نسخه صواعق محرقة نوشته و دانستم که در کتب فنی با و بیخار بجز و بیه فرودست میشد و چه خود که مبلغ
 کثیر را بخرید و بپشتن کم من و آنوقت هست تحصیل کتب و رسید می گاشتم و صواعق محرقة را هم ندیدم و بلی
 و الله چون او را صواعق مذکور بپرسیدند و بوی مردم این تو را بپرسید من سکه بکشد و شب و روز بکار
 این مشغول بود تا بجز الفتح علیه صاحب املا فتم میگفت که تفصیر دیگر که عبارت مواقع نا بر حاشی صواعق

ابو بکر نذر دارد و اگر مدعا حصر است پس وارد میشود و اولاً حدیث صدیق بودن ابوذر غفاری که در کتب فضیله
 مثل بحار ثابت است بر وایت فرد کامل رخصه یعنی این بابو که او را صدوق گویند کما عرفت و حضرت
 جعفر با گاهی صدوق ننماوند و ترجمه آن حدیث زبانی مجلسی در حیات القلوب انیست که این بابو به
 پسند معتبر از حضرت امام رضا روایت کرده که حضرت رسول فرمود که ابوذر صدیق این امت است
 انتمی بلطفه ثانیاً کتاب الله ناطق شده بعد لقیات بسیاری از انبیاء علیهم السلام چنانچه از سوره یوسف
 و سوره مریم و الجمع است پس حضرت کجا باند و اگر گویند صدیقی مراد است مجر از نبوت گوئیم نبوت خرقیل
 علمای امامیه از کتب اهل حق هم مدعی گشته اند تا افضلیت حضرت مرتضوی ثابت کنند از حضرت انبیاء
 یعنی در خاتمه و هو افضلهم مردیست و حاصل حدیث آنکه در ائم ماضیه و انبیاء گزیده همین سه کس
 صدیق اند و علی افضل الشیاء پس مخالفت کتاب الله بدو جهت لازم آید زیرا که هم صد لقیات انبیاء و در ان مخصوص
 است کما است تا و هم افضلیت انبیاء از صدیقین و شهداء و صالحین و چون بدلیل اخبار صحیح و باجماع
 اهل حق کما نطفت به الکتاب اکلامی بجای خود ثابت شده که هیچ ولی بدرجه کمتر نبی از انبیاء نتواند رسید
 چه بجای افضلیت الاجرم حدیث مذکور بر تقدیر معلوم واجب الطرح خواهد بود و در اهل حق چه جای
 قبول و تاویل و توجیه انکمال حیثیات خواهد بود کما لا یخفى و بر بنیده القضا یف ثانی رخصه مثل در رخصه
 عیالست که او بر وایت قواعد موضوعه خویش که با دله آیات قطعی و احادیث مستفیضه به نبوت پیوسته
 احادیث کثیر را رد کرده بنده را حاجتی بکشیدن کلفت جدید نیست محبتد فانی در شتابت قب انچه منوید
 و کافی و وافی است قلت من ضروریات تدبیر شیعه الامامیه ان من کم کمین من اهل الایمان معتقد للاصول
 الخمسه ضروریات المذهب فمن اهل الذم و الخلفه فیها لا یدخل الحجتة اصلاً فلو کم کمین علی هذا الاصل معتد
 اصلاً لکنی لکونه من ضروریات المذهب تکلیف اذا التنا ضد لعمومات الایات و صرایح الاسادین الکثیره
 السالقه شکر منها و اذا عرفت ذلک فلا شک ان کل حدیث و قول بخلاف لظاهره هذا الاصل الطرح
 و لا یلیفت الیه و لذاتری السید المرتضی علم الهدی لم یلیفت الیهما انتقی مقام الحاجته من کلامه ثانیاً
 خود اصول متناقضه و شرح آن دلالت بر صدیقیت جمیع ائمه هدی دارد و اینهم منافی لما یحصر است
 کما لا یخفى و اهل فرست یک میدانند که مباحث کلامیه تحقیقات منوید است نه لغفیه و استناد کلینی در فیه
 المبتی و مسعود و قرینی لفظ صدیقین را که در قران مبین است بجناب امیر جعفر میفرمایند و مومن
 ال فرعون و حبیب را از دست میدهند و اگر بذات مقدس میگردند بجای خود بود چه حال جناب
 مرتضوی بر اصول رخصه کلامیه مانند آفتاب عیالست و قس علی هذا و هو سلمان علی مقدس رخصه
 شمشیر گرفته در سبستی المبتی میکوشید و مثل شیر غریبی می خروشد و یدر ایما هیچ عاقلی
 راضی نتواند شد که جناب امیر از ان داعیه و شتم باشد چنانچه در هیچ الحق آورده بار صدیقیت

ابو بکر را بیان شد و در بیان فرمانبرداری و بر خدای عز و جل نبندد که قد سماه صدیق علی لسان جبرئیل
و محمد صلی الله علیه و سلم چنانچه دانستی و اگر گویند که این حدیث در کتب سنیاست بگو که از امام مجتهد
رضی الله عنه مخفیست متقول میشود بضمیمه دعای بدیه که مقتصد صدیق بودنش نباشد و از مطالعه
صوارم و صیغ مانع و غیره باید است که امید بدهی نفس واحد بوده اند قول اول ایشان قول آخر
ایشانست و در زین ابواب و فضول در کتب اهل متقول مقتصد کتب پس مرتبه صدیق بان خصوصیات
که مزیدی بران تمیز نگردد و با جماع امید اهل بیت علیهم السلام بوضوح انجام میدهد و هرگز باطل گردید خاصا
از اینست که **كَلِمَاتُ النَّبِيِّ اَشْفَعُ لِلَّهِ فِي رَحْمَةِ تَوَلَّاهُ** **لَهُمُ الصَّالِحُونَ** عیان میگردد و کثرت صدیقین امرست
مروم سید النبیین و از حدیث مذکور ثابت شد که درین امت غیر از حضرت مرقنوی صدیقی نیست
سجلا فخر صحیح تعقیب ابو بکر رضی الله عنه اری تلقیب او باین لقب شریف خصوصی و فریضتی را مقتصد
است و او چنانچه واسطه وصول فیض نبوی صلی الله علیه و سلم و رحیات شریف از رعیان اسلام
بوده بجز دو وفات سرور کائنات ذاتیات امامت را چنانچه باید سر انجام داده و مزید حیرت نیست
که هم از کفایتی اعور روزگار و صاحبان حسن صفات تا کتب مجلسی صاحب مبارک تالیفات حاملین اسفار و
و انکار است که از ائم سابقه امامت لاحقه ناگزیر است بودن جمعی از اهل حق تا دین و ملت قیام
دور و دور تقیات مطبلین و تا ویالات جابلین از تنبیات و تحقیقات شان بر یاد و در حصر ایشان
در سه عدد و انهم شمول لشومان کما استخرج فی نقل نبی آید و اگر صدیقیت بمعنی سبقت فی الاسلام
است کسی از اعتقاد باین امر نمی گزاید که سبقت مذکور غیر ازین سه بزرگ صادر نشود و ایاد ارام سابقه
واقع نشده که جمعی بحدیث و تلمذ و پیغمبری زمین خدمت بوسیدند و بوحده ارادی مشرف باسلام گردیدند
و هرگاه در اثبات برای ترتیب مراتب الریوس النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین فکر کنی تو را
و است که صدیقین در اتم چنان کثرت گشته اند که انبیا و شهداء و صالحین ساسا و بسیاری از علماء
امامیه کنار دستانی قلوبش از انجمله است در کتاب امامت و مانند ان اعتراف دارند که هر چهار
در کشف الغم آورده مقبول مخالف و موافق است و متجدد الزمانی شک گذار تحقیق و تجمیر است غلط
گفتم ششین خود را مورد اعتراض اربلی ساخته و تدارک آن نپیداخته بود و در اول طوفان اخس
چاره روجه سحابت انداخته کما سبجی مفصلا الله تعالی و این حدیث لثم الصدیق که صاحب تحفه
قدس سره الغریه آورده از عروه بن عبداللہ است پرسیده بود که آیا جانی است ششیر از بنو
مزین کردن امام محمد باقر علیه السلام فرمود که ابو بکر صدیق ششیر خود را بنقره مزین کرده بود
راوی گفت تو او را صدیق میگوئی امام از مجلس بر جیت و رونقبدا آورده و دوبار رسیده بود
بلی صدیق میگویم هر که او را صدیق مگوید راست نداند خدا سخن او را در دنیا و آخرت چون این

به کمال مسیح البکر ذوال است و راه احتمال الزام و ران مسدود است لاجرم منعی مع شود و سبب غیر که خدا
 نخواهد بود در مقام مخطوط است لیکن قاضی رطل یوق که انکار آن را نمودند و معتقدین که حدیث را منقول
 از کتب ابن جوزی فرمودند راه اعتساف سپردند و با نخی علمای اینان اعتقاد بکتب اربلی دارند
 سرانجامی نبردند و زیاده تر باعث حیرت است که گفته شد لال در حلیه مشیه لعل البکر نیست بلکه
 بتقریر حضرت رسالت است که البکر را منقعه نمود و حال آنکه احتمال بقیه خصوصاً در باب مشیه بر اصول
 منافقین موجود با لحد یا وصف متغیر شدن امام از سخن عروه و استقبال قبله و دعای بدعتی و غیره
 بر روضه این خرافات از عجایب توهمات است در قرآن و حدیث همین یاقه درای غازیده تر از نماند
 روضه سرانیده اند خلاصه صدق المدح المرقی الدنیا والاخره و اذ فتم عقوبات العاجله والاحجله
 و از حدیث هم خبر مذکور باطل شده و هر آنمعی که سپید نابانگ گفتند که چگونه البکر صدیق تواند شد
 عیان گشت یعنی بد دعای امید در حق روضه باعث صدور این خرافات است ولیکن هنوز در توهم
 باز و معتبر را اختیار است که سینه پر کنیز را هدف تیر دعای غامض می بردی سلاخا من ال عبا که دانست
 و از دلق خود در هر دو جهان دست بردارند با اعتقاد و بصدر لقیق البکر کبریا سانسند سا لجا خود
 درین حدیث اختلاف شدیم و این حدیثی سابق الا تمثلته الصدیقون ثلثه و بعضی آیه زن
 فرعون را نشان دادند و جمیع خرقیل را نام بردند و در بعضی از روایات و هو افضلهم آوردند و در
 روایات دیگر از فضیلت و تفصیل ذکر می نگردند و جمعی این زیادت را ضمیمه گردانیدند که لم تکفر و
 اطرفه عین الی غیر ذلک شما من از سابق و لاحق واضح شد که احادیث صدیق بودن البکر قطع نظر
 از آنکه ملتزمین صحت آورده در صحاح درج کرده اند در ایه و روایه بجای خود مرموص است
 و این روایات در حجب آن گویا غیر محسوس بل در محارضا حضرت روایات دیگر بقاومت آن کافی
 است از آنجه که بسیار از محدثین که ابن ابی خنیسه از ایشانست در کتاب فضائل الصحابه
 از حسن مجتبی رضی الله عنه آورده که حضرت مرقنوی کرم الله وجهه فرمود البکر کبریا بقت گرفت
 از من و در چارچهر اظهار و افشانی اسلام و تقدیم حجت و مصاحبت غار و اقامت نماز و من در لایق
 وقت و شصب بودم او اسلام خود را ظاهر میکرد و من می پوشیدم و ازین روایت بقدر دانی
 جناب مرقنوی در باره صدیق توسط البکر در اصول فیض نبوی صلی الله علیه و سلم بسبب امت
 بود که گشت زیرا که دعوت الی الاسلام و نیابت حضرت سید الانام بدون اظهار اسلام امکانی ندارد
 بلکه وجاهت و اعتبار و تجربه و متول همه در کار است و کتب شیعیه حتی اصول کافی نص است در آنکه
 جناب امیر از وزیر اسلام آوردند مخفی داشتند تا آنکه امر رسالت غالب شد و این حدیث طریل
 است مقام اجتماع انیست قال السایل یعنی لصاحب هذا الدین آن یکم حضرت ابو جعفر جواب

داد او ما کتب علی بن ابی طالب ۴ امره بوم اسلم مع رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم حتی ظمراه قال
 علی قال فکذلک امرنا معی یبلغ الکتاب اجله انتهی بلفظه سلمنا که بعضی را از انبیا نبوت و رحالت صبا
 رسیده و لکن انما در فی حکم المعدوم مع این کثیرا من الامور مشروطی الا ما متدانی فی النبوه کما لا یخفى
 علی من طالع کتب الحلی و صوارم الجالیسی یا جمله الکلی حصای روایات کفی و اندک مقالات علماء را
 تفحص نماید نخواهی یافت خلا فی را در این معنی که صدیق الزمان کوشش در افتشای اسلام اولاد آخر
 بعمل آورده و بازی از همه افراد امت برده از ان جمله آنکه محدثین مثل بزر در رسند و غیر او در غیر آن
 روایت کرده اند از جناب شعیب خدا و رقصه جنگ بدر که تنها ابو بکر سهره حضرت پیغمبر بود و هر کسی شجاعا
 عرب میخواست که هم جناب رسول مقبول یا انجام رساند ابو بکر مثل شعیب می عزیز و شعیب در دست داشت
 و هر یکی را جواب میداد و میگفت القتلون رجلا ان یقول ربی الله حضرت مرقفوی این قصه را بیان میفرمود
 و میگفت و از سامعین پرسید که ابو بکر افضل است یا مومن ال فرعون که مقوله او مقوله ابو بکر
 بود چون سفارش کلیم الله ربودی فرعون نمود جمله خاموش ماندند و حضرت اسد الله جواب
 داد که ابو بکر متبر است از مومن ال فرعون زیرا که قرآن مجید ناظم است یا بنی که او می پوشید یا یان
 خود را از قوم و در آن وقت اظهار کرد بخلاف ابو بکر که ایمان خود را همیشه ظاهر نمود و مساعی مشکوره
 او لمعان نمود و از ان جمله آنکه این عساکر و غیره او از ابو هریره آورده اند و ضمنش از اجل اهل بیت طاهرین
 هم ماثور است که بتأیید الملائکه بوم بدر و قالوا اما ترون ان ابابکر الصدیق مع رسول الله صلی الله علیه و اله
 و از اینجا به ثبوت پیوست که دیگر ملائکه هم او را باین لقب می ستودند و قدر دان رفاقت و شجاعت او بودند
 و قد تفران الملائکه لا یعصون الله اما هم و یفعلون ما یأمرون سلمنا که بعضی از محدثین حدیث الصدق تفران
 غلته بحت فریب خوردن از اهل کعبه آورده اند لکن اعتقاد انیمانی دارند که حق تعالی تخصیص کرد ابو بکر را بخصایلیک
 کسی را بدان تا فر دلفر موده از جمله انحصال نیست که او را صدیق نام نهاد و باین لقب تشریف او را بر کردید
 و بسا دیده باشی که محدثین روایات بسیاری دارند و اعتقاد بعضی از ان میدارند و قد سبق شرط مناد و صفا
 صوارم تقلید کامل کلید این امر را در جوابات خود دخل داده کما لا یخفی و از اینجا انیم بوضوح انجام مید که حجام
 بطرف این احادیث است هم من حیث الصورة و هم من حیث المعنی و اگر فقط روایات اهل بیت طاهرین را
 استقرار کنم باید راجد ورق طول دیگر ضمیمه که دانیدن چون کلام تا اینجا رسیده بعضی از معارضات را
 بشنود و بخطاب پیر نایان بگو که انچه امام سید و هم شهادت حق الیقین بطهران آورده و علم الهادی رخصه نگار
 بلاغت لبه یعنی حدیث فاطمی علیها السلام دلالت بر آن دارد که صدیقیت بمراحل است و مجتهد را زینهار
 ازین در طه اشکال امید ساحل نیست مذهب که بر اصول این کذاب اشر جناب امیر البقیه رت سفر لغم و
 کاشان و جبالقا و جبالصار است گفتاری که ماده صدیقیت است مدت العمر اتفاق متفاده علاوه و صدق

مذکور سنجاب مستطاب حضرت امیرانیم وارد است که خود را دلیل کردی انیت صغری قیاس و کبری از هزار
 حدیث مستطاب است که هر که خود را دلیل گنجد و چنانست و درین باب ما را مشتقی پیش نمی آید زیرا که زیر
 مشتق منقول رئیس اهل فصول جایگه به پوشتین درویشان و خاکساران افتاده و او تخر و در حق حدیث
 و داده اول نقل حال آن بزرگان که باعث تیز زبانی و درفشانی اوست پر دازم در شتاب ثاقب
 و بروی عوام که هنوز تالیفات علمای شیعه در رد صوفیه صافیه ندیده اند از تذکره می آید و ابراهیم هم
 را گفتند گاهی شادی تو رسید گفت چند بار اول در کشتی بودم با جامه خلق و موی دراز اهل کشتی میخندیدند
 و منخره در آن جا بود هر ساعت آمدی و میگویدی و سیلی بر روی من خود را برادر خود یا فتنی موی
 غلیظ برخاست و هم عق مستولی شد با اشاره طلاح گوش من گرفتند تا بدیدار یابند از ندو طوفان بر آن
 شد وقت گوش گرفتن خود را برادر دیدم بار دوم مسجدی رفتم و ضعف بر من غالب بود هر دو پایم گرفتند
 و میکشیدند مسجد را نشناختم بود بهر پای که سرم میرسید سر اقلبی بر من کشف میشد با خود میگفتم کاشکی
 پایم پیشتر بودی سوم با جماعتی که قرار شدیم مسخره بر من بول کرد و اینجا نیز شاد و شرمزده انتمی مختصر اکنون متوجه
 محبتد فانی بفارس گوش کن که این امور دلیل است بر خطای او و آنکه او از اهل شرع نبود زیرا که حق تعالی
 میفرماید مزی را عزت است و رسول او را و مؤمنین را لیکن منافقان ندانند پس مسلمانی را چگونه بجای
 باشد امانت ذات خود و چنانچه ایضا هم در کشتی و مسجدی عمل آورده و این کار را بعد ورنه باید مکرر از دل و لسان
 کلینی در کافی یا سنن خود از امام صادق روایت کرده که خدای تعالی تقویین خود را بسوی مومن جمیع امور
 او را که ذلت نفس را نشنیده که فرمود *وَلَهُ الْعِزَّةُ وَالرَّسُولُ وَلَهُ الْمُؤْمِنِينَ* پس مومن غریبی باشد و دلیل
 و همچنین روایت دیگر از آن امام عالی مقام و در کتاب مناقب ابن شهر آشوب است که مردم بحسن معتبی عز
 کردند که در ذات تو عظمتی هست فرمود بلکه عزت و آیت مذکور تلاوت نمود و در کتاب خصال از عابد المؤمن
 انصاریست که خدای عز و جل سه صفت غایت فرمود مومن را عزت دنیا و دین و فلاح آخرت و بیست
 در قلوب عالمین و نیز معلوم است با ضرورت از ملت و ندیه با حسان اهل قرابت پس چه حال خواهد بود
 کسانی که اهل عیال را بگذرانند و برخلاف پیغمبر صلی الله علیه و سلم و ائمه هدی علیهم السلام عمل دارند
 الی آخره از اینجا قیاس بکن حال امامی را که با وجود اختیار چنانچه تذکره بر آن دلیل است چندان
 ذلیل کند خود را که رسن لگلی او بر نیندود و باز از مدینه بکشند و در برابر شکم مبارک معاذ الله بگویند
 و فرزند را سقط کنند پس وجوب رعایت ذوق قربی هم از دست رفت و بحیث اذلال نفس که عین اذلال الهیست
 طایرین بود معاذ الله نشانی از نفس امارت باقی نماند تا بعد لقیقت امضی و دیگر مدارج اعلی چگونه توان
 و الحمد لله که خود مجتهد فانی انطریق را مخالف سنت حضرت رسول ربانی دانست پس ناگزیر است که اهل تقلید
 زمین ادب بریند و باند ز مجتهد بکشند که منصب اجتماع و نیابت صاحب الامم و شرفی رفیع و مقامی است پس منج

اگر وقت مساعدت نمیکند که تصانیف قدما بر بنی باری تصانیف مجتهد فانی نصب العین بگذار و از تحریف
اطلاعات نام لو بطه که بحر فی مقلوب شود و در سنا طره فلان کس که اصول و فروع شیعیه را هم نیک دیده بر حذر
پاش و خود را با تمامی پیرکان در ظاهر ندکتمیند از سر در کفر هم ثابت اند زار را رسوا کن **قوله** بالجملة
این افاده جدید که از قلم مجیب حکیمه کشف حال و قال او نموده الی آخره **قوله** بر سبای آنکه موجب ضلالت
و فساد و خندگان خدا باشد **اقول** برین ترانمای را مشکرا می که افادات مجتهد الزمانی است عقلا و
عالم و جد میکنند و چون حضرت مجتهد را کشف حال و مقال خود بلکه ساقبتین و لاحقین نیز بنور همی باقی
است کیفیت واقعی را بوجهی چند بیان میکنم نخستین آنکه قول او زیرا که سوال سائل از دعوی بلا دلیل
است پیش تشبیه آنکه برین زمین راه کرده بود کسوی اوایل و فروع ما گلی اویشاد مجتهد فانی حاصل شد
و الحمد لله که من از آغاز کتاب تا این مقام که زیاده از صد نیز و کلان اقلیم آمد بر دعوی دلیل مکاره
قاطعه آورده ثابت کرده ام که مجتهد را با این همه سامان تصنیف و فروع خاطر و عدم نظمیه بودنش در گروه
شیعه چنانچه مشهور است لیاقتی نیست که بقصارة العین را بقصد حق ایشیت که کسی نتواند که دین و مذہب
واقعی را بدلیل عقلی یا نقلی بر دارد و لو کان علم الہدی و صد و قال بقوله تعالی **فَلْيُحَاجِّ الْفَاسِقَ الَّذِي يَلْمِزُكَ فِي الْكَافِرِ**
الْمُكَابِلِ کان کافرا و هم آنکه نقول را بنیعی که آنچیز مجیب بجهت هم نموده که سوال از امامت متقلبین واقع
شده دعوی بلا دلیل است و دالت بر آن دارد که عبارت رساله مذکور زینهار و منشرح سید جلال الدین از
شرح منتقوق و ابطال غیر مطلوب بوضوح خواهد پیوست پس بدانکه از عبارت منقوله یعنی و ازین تعلیل امام
لامون یا یعنی دیگر از عباسیه که هم جنب و دوش بدوش او باشد لازم میاید چه سوال از امامت متقلبین
یا وجود امام رضا علی السلام تواند بود الی قولہ پس متعین شده که سوال از جواز خلافت خلفا در وقت و احیاناً
سه صورت پیدا است اول آنکه سوال سائل از و غلیفه متعلق به شما از و امام مختلف یعنی مصوم و متغلب
و از دو مصوم متفق و چون این هر دو صورت باطل است معین شد اول اما البطلان دوم پس از آنکه
برین تقدیر البسی فرمود که امام را عصمت ضرور است و از افادات الشہر طافات المشروطه بر پنجواب قطع نظر
از واقعیت هم سافت قلیل است و هم ترک بر ثقل و چون امام رضا چند نفر بودند و انستیم که سوال از و امام
مختلف نبوده اما صورت سوم پس باطل تمام در عبارت مرقوم بطلان شش و انس یعنی چون هر دو امام مصوم
برای برایت مبعوث اند و هر یکی مصداق لایصون اختلاف میانہ ایشان نخواهد بود و چون حضرت
موسی و بارون بلکه رفته وقت اجتماع ایشان تبدیل و بعد از جدای بشود و لاجرم بودیاشد که سوال
از اجتماع دو مصوم فرمود حالیا متعین گشت شق اول و موالمطلوب و از آنجا که حضرت امام رضا
اجتماع دو شخص را باطل فرمود معین شد امامت یکی از ایشان پس امامت خلقای حاضرین باطل است
بعد بر ثبوت رسید و تشبیه آنکه بر اهل سنت می نمودند عکس گردید سبحان الله خرافت بدخرف را باطل

که میگوید که آنچه محبت گفته دعوی بلا دلیل است فاعبروا یا اولی الالباب وانظروا الی ما یقول رئیس
دعوی الاذئاب و از مویدات اجتماع دو امام با وجود بران نشدن فتنه بران امور است بسیار که در کتب
در فتنه موجود است و لیکن بیرونم انحصار عبارت قاضی غوثی از احقاقی نقل میکند در ذیل حدیث
منزلت میگوید و فی ثبوت المنازل علی اثبوت فرض طاعت کفر فرض طاعت سوال شد فان قبل بذل
کون علی امامانی حال حیوه البنی و النقول عن السلف خلا فقلت الطاهر یقصد ذلک و فی الاصحاب
من قال ان منزله الامامه کاتب ثابتة فی الحال باز بفاصله طری گفته که متنع است اجتماع خلیفه و
و مستحلف باز جواب میدهد که الامتناع ممنوع لانه ان اراد امتنع اجتماعه الاختلاف مقتضی اوامرها
فبطلانه فیما نحن فی طاهران ذلک الاختلاف انما یحصل اذا حکموا بمجد استتمها هم کالحکام الحائز
او بالاجتهاد الذی لا ینکح عن الخطا و لیس الحال فی البنی دو وصیة المعصوم کذلک لان البنی انما ینطق
عن العوی و امیر المؤمنین باب مدینه علمه و عقیقه سرده فلا اختلاف الخ و این امر در هر دو امام از ائمه
عنه جاریست که لا یخفی لیس استدلال تمام نمیشود و مکرر در دو امام متغایر و هو المدعا و مقتضی این
بیانات الزام رخصه است بمسلمات فتنه نشان و رنه انچه در باره دو امام نزد ما محقق گشته
بنصوص نبویه در آغاز کتاب گذشته معلوم آنکه فخره و کانا کلاهما مقترضی الطاعة را صراحتا الی اخره
از سوال مذکور و السنن دعوی دیگر است که دلیل بر اه آن نیست و این هم بر قلت ايضا و انهم
مرجات دلالت دارد چنانچه معتقد فانی در کتب طبعیه اعتقاد بران داشتند و بر همین عقیده جان فانی
و چون بحدیث رضوی رضی الله عنه رجوع کنی یقین خواهی داشت که و کانا کلاهما الخ موقوف است
بر شرط البنی فاذا کان اثبتین و درین جناب معتقد از قواعد ضروریه خالی است که ضرور نیست صدق مقدم
و ثانی و تواند شد و وجوب طاعت بدون عصمت نه بینی که خلقای راشدین معصوم نبودند بلکه بر اصول
موضوعه رخصه خلاف مرتضو بر اعصم بودند و صحابه ایشان را واجب الطاعات میدانند بحجت
موافقت شرع و نزد رخصه بحجت تقیه و همچنین الطاعت مادر و پدر را و وجود عدم عصمت الی غیر ذلک
طرح آنکه احادیث و وجوب طاعت تلیفیه و انکان محمد عا و قالا سادس چنانچه باید ذکر کرده ام پس مثل
مشهور صادق آمد و ترا فراموش مع هذا اگر وجوب الطاعت از حجت عصمت است باید برای چنان
عش قبای تقدس انشای بعضیه رسول مقبول قائل گشتن حکایت که کتاب سامانی زیاده ترا صحامت قرار
بر انجناب فرود آمد و در چند جناب بر لقی کرم الله وجهه ابجد و خلفا بر نگینند و بهر که گفته است انجناب گوشت
مبارک بران نه نهادند و اگر باز در دعوی اشتباه حضرت جبرئیل الطیث فی باب و تحقیق غراب باغ اهل حق را
پیشانی سازند و ذکر و رشت را شمر و اند گویم سلمان فارسی رضی الله عنه بنصوص طبعیه نبویه علی صاحب
الاف الصلوة و التحمیه از اهل بیت علیهم السلام بود و کل مرجع فیهم فهو معصوم لقوله تعالی انما یرید الله لیتطهر

عَلَّمَ الرَّجُلَ الْكَلْبَ الْبَيْتَ يَنْفَرُ كَمَا يَنْفَرُ الْكَلْبُ أَقْرَأْتُ طَاعَتِ كَيْ وَكَالسَّبَبِ حَادِثٌ وَكَيْلَعِي أَيْانَ إِسْلَامِ
 وَاجِبٌ اسْتِ وَجِبَ طَاعَتِ رَامَعِي شَدِيدًا ثَمَانِ عَشْرَةَ رَامَعِي وَنَشَانِي نَامِدِ وَقد رَقَرِ عِنْدِي انْ
 لا يَزِيدُونَ وَلَا يَنْقُصُونَ وَالْكَانَ السَّلَامُ وَاتَّبَاعَهُ بِخِلَافِ يَدِ عَوْنِ كَمَا لَا يَخْفَى عَلَيَّ مِنْ تَتَبُّعِ كِتَابِ الْقَوْمِ
 وَهَمَّ لِيَقُولُوا وَدَرِجًا سَوَالِي دِكْرٍ اسْتِ كَلْعَمَتِ قَبْلِ اَزَامَتِ بَايِدِ اَيَعْدِ اَزَانِ بَرَامِ ثَانِي اَشْرَ الْم
 بِمَعْنِي شَدِيدِ وَبِرَاوِلِ چگونِه حضرت امير را جانير باشد كه امام حسين را وقتيكه عمر مبارکش از سبعمي سال
 متجاوز بود با وصف حصول عصمت قبل از بلوغ چنانچه مقتضای آيت تطهير است خواستند كه ريترازي
 بگيرند بجهت صرف يك رطل از غسل و انهم براي اكرام ضيف نه از راه جور و حيف پس عصمت كجا ماند بخون
 وقتيكه خود را بشمارد جناييده دليل فرمودند كه معرفت الفاء از نجاست هم لان زني و الصفات
 و شتمني براي روضه بود يا شدي كه بجهت سلب خلافت از خلفاي راشدين و تقليد ابن سبأ لعين
 شرا عصمت ترا شديند و براي بدشكوني ديگران يعني ناپاك خود را پاك بريند چهارم آنكه
 مقصود محبيبت قبل از اين و الشقي كه او دين عبارت خلافت و امامت را بر اصول شيعيه كه از حضرت
 ائمه بوساطت صاحب فقاات فر دكامل على الاطلاق مروايت باجور و فسق جمع كنند چنانچه قبل از اين
 با كنه و الحاد بر اصول شيعيه جمع كرده بود و جوالش بر اصول اماميه بايد نشاني و در الزاميات اعتقاد
 باقي است و در حديث انيست كه في باب مجتهد كلاميك در اجتهاد رانده اند و ميچند بي رست نمي تشنيده
 هرگز انطباق نمي گزنيده زير كه درباره معصومين اكر كلام امام رضا واقع است پس اجتهاد را كجا مساعي
 مانند فان المجتهد مجلي و اصيليت الشبه و المعصوم لا يخطئ ايدا و اكر سخن مقدس درباره متعلمين ميرود باري
 اغير ما نيكه چگونه بدوان عدالت مجتهد توانفت مگر نه سبب اليست را بنور با وجود ديك كتاب اصول
 ايشان از مجتهد فاني فر گرفته و او توضيح و تلويح و مسلم الثبوت و غير آن را در مدارس نشان خوانده
 و تا مدت ازين مشق ايشان مانده نغميده اند و العجب كه هر چند حال مجتهد اين شهر نزد خواص و عوام
 پشت از يام است و ليكن در كتب شيعيه نيز عدالت را شرط اجتهاد و گرداننده اند چنانچه قوانين قمي نيز
 بران دليل است فخر عوي الاجتهاد و الحائرين كالمج بين الفقيهين اكر گويند تو خود سوال را ورود
 متعصب قرار دادى و در ايشان عدالت كجا است چنانچه كتب غولش را در ميان نهادى بگو محبيبت
 اين عبارت با خراف مجتهد گفته فاني الثابته الاجتهاد واه و بهر فتح باب الاختلاف يعني غايت ماني الالباب
 نزد ما براي امام رتبه اجتهاد است و آن كلمه در اختلاف است كما قال الامام العجبا و بالجملة هرگز
 بوجي و در و ملاكه و تدبير ايشان براي راشدين قائل نيستيم پس متعلمين كه سبواي فغشاي طرقت
 ميكند چنانچه حضرت قاضي رطل بوق افاده نموده اند و قد عرفت بجا رتق اولي از سلامي
 خواهند رنجيد و بدشنامي خلعت خواهند بخشيد و باعث قتنه و فادخواهند گرديد و امام

واحد در مسئله واحد بر زمان واحد مطابق روایات جامعین اصول مثل کلینی سائیلین را جوابات مختلف
 داد و زار که که از هفتاد و هزار محدث منتخب است ضبط نتوان است کرد و دیگران هم از لحاظ تشابه
 رفض سبحان بختیند چنانچه از کافی و علل الشرایع، حواشی و شرح آن پر ظاهر است
 پس اختلاف و مشاجرت با وصف وحدت و عصمت و افتراض طاعت پدید آمد و این معامله
 امام با مخلصین بود و کافی و درین نزدیکی از اصول کلینی مکاتیب رفض بار بار
 گزشت که یا امام موالی تو در توحید اختلاف کرده اند و اصحاب و ریگانی او تعالی
 مختلف اند این است حال تشاجر رفضه در اصل الاصول چه جای دیگر ابواب و فصول
 پس کجا ماند قول امام ان الواحد لا یختلف فعله و این مقام هم دانسته باشی که قول مجتهد
 از اختلاف فتوی اختلاف فعل لازم نخواهد آمد دلالت بر آن دارد که کلام معصوم فیه
 زیرا که مراد آنجا نیست مگر آنکه اختلاف و تشاجر از ریگانی مسلوب و بر دوتی بالضرور و
 و تشاجر و اختلاف و انفرسیت مگر بر اختلاف احکام حاشا که اعتراض من بر حضرت امام
 رضا باشد بلکه محاب قعات مزوره فان روا یق. اقرا بلا امترا چهارم آنکه اختلاف فتوی
 در مسئله واحد فی وقت واحد از دایره امکان خارج دانستن مقتضی آن است که آنچه میان حکما فلسفیه
 و علمای لایحین متفق گشته بیا و چنانچه اگر منطق الشفا و شرح و حواشی ان از جو انسانی
 و شیرازی و محمود و غیر هم ندیده باشند باید بکلام قطب تختانی رجوع آوردن و مقام حاجت
 را بسوی منطق در حاشیه سید سنجری و دیدن خلاصه آن عبارت سلسل فارسی که بند سنجری
 مجتهد آید و از حواشی متعلقه آن مقام اطلاع افزایش است که عقلا هرگز نزاع دارند و تمام
 در آرائی ایشان راه می یابد بلکه گاه باشد که شخصی مناقض نفس خود بود زیرا که چون حالات
 خود را بخوبی بنید بیاید که معتقد امور نیست تناقض بحسب اوقات مختلفه یعنی فکر میکند و اعتقاد
 بحکمی بهم می رسد باز در وقت دیگر فکر می نماید و معتقد حکمی دیگر میشود و مخالف اول اگر گوئی چون وقت
 فکر جدا جدا است پس تناقض کجا زیرا که از شر و تناقض اتحاد زمانه است نه بینی که ایجاب قیام
 برای زید در زمانی و سلسله آن در زمان دیگر تناقض نیست گویم در نیامده و زمانه است زمانه
 فکر و وقت و قدم جدا جدا است و زمانه القاع و امتزاج یک زمانه است برای اختراع پس تناقض لازم
 نیست محصل فاده سید شریف علامه جرجانی که تعلق دارد بکلام قطب تختانی که طفلان قطبی خوان هم
 از امید اند و لیکن جناب مجتهد بسبب فقدان فرصت و کثرت اشغال باطنی بمقتضای عطا عطا این
 جلوه و در محراب منبر میکنند چون بخلوت میرود اندکار دیگر میکنند غافل میشوند و زنی فرمودند که اشتغال
 مجتهد در مسئله واحد فی وقت واحد اگر چه ممکن است لیکن از پیچ مجتهدی خصوصاً مجتهدا خیر

بلکه تو بلا علم ما کان و یکون را بعد از دار و گیر اهل حق چنان قرار داده اند که هر چه بزرگتر ایمه هر چه استوارتر
 آن فرمایند مخفی نماند و حال آنکه نیز معلوم نشود با وجود حبس و جوب پس اثری از این گفتگو خاندانی غیر کون
 من الامور الهی خفیت علیهم من الودین البیدایع الهی فونموا الی شیعتهم و هم قد خافوا فیضا
 کما عرفت سابقا و العجب که پیشوایان روضه بطلان اعتقادات خود را می شنیدند و غیظ امام
 صادق را با وصف خلق عظیم میدیدند و از غلوهای خود دست نکشیدند و آخر علای رجب ال
 بکومت ضبط ماه و خبیث بدر و شکم مبتلا شده مثل طوسی از دهن فسر و ریخته و تقم آنکه کتب خود
 را جناب محبت مدکشانید و ببینید که حضرت عقیل چه کردند و در رفاقت مرتضوی ماندند و هم
 نزد معاویه تشرفیت بردند و انواع فواید برداشتند و هرگز این امر را از تداو کفر نپنداشتند
 و لاجرم حکم کردیم که روضه آنچه در حق معاویه فتوی دادند غلط است و الا لازم آید که حضرت
 عقیل با وجود مزید عقل و فراست و نور ایمان که روضه بر زبان دارند و در آن وقت مرتد
 و منافق باشند معاذ الله من ذلک آرای مزید تقوی چیز می و یگر و ایمان محض چیزی
 دیگر است بلکه آنچه محدث نجفی و مجمع البحرین و مطلع النین تحقیق غریب ثبات ایمه و احادیث
 معتبره منو و ال است بر آنکه ملازم معاویه و لشکرش بودند و هم در شام فح و گردن بر تاقوت رفیق
 اسطی یعنی داعی اجل را بسپار گفتند و آنچه در مای تحقیق سقند دلالت بر آن دارد که فصل
 ایشان که ملازم معاویه بودند و زینهار ارتداد و کفر نمودند و غیری آخرت داشتند و خبر
 اندازند که اصرار بر معاصیت مرتضوی با نیمه مضایلش میکردند کائنات و الا قولی لا یصلها لکلام
 تقوی لکون گوازم مراجع علیها که در نصیب شیعه او لی هدمای اهل سنت در امان از ان محروم باشند
 و ان عبارت باین الفاظ مرتب است و عقیل بن ابیطالب کان اسن من اخیه جعفر تغیر سنین کان
 اکثر ان فی کرا التالب قریش فنادوه لذلک و کان مما اعانهم علیه فی ذلک معاصیه لا خیر علی
 و جز و جری معاویه حتی قال یوما تحصره نما ابوزید یوم لم تعلم بالی خبر له من اخیه ان قام عندنا و
 تر که قتال عقیل فی خبر فی فی دینی و آیت جز فی فی دینای و فدا تریت دینای و اسل المدعات الحیز
 اتو فی بشام فی خلافة معاویه و ازین عبارت مسعود العاقبت بود و نشیر بوضع پیوست که بر فاق
 کیسکه نزد شیعه از کفر ارحبی بود و رخ از دنیا بر بستند و باب قننت بر کواکب انداختند و اجماع
 اهل حق الدین بر صد و خطا از معاویه واقعت بعد از آنکه حضرت عمار از دست لشکر لایه مقتول
 شد و یحییان گردید خطا و بغاوت او چنانچه در کتب کلامیه هم مضبوط و در شرح و معجم بخاری و مانند
 ان بجای خود مضبوط است آنکه جناب مجتهد خراف اختلاف احکام ایمه علیهم السلام مثل اختلاف
 احکام حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم قرار دادند و سر سری گذشتند و در کتب اصول

فریقین با و قاطعاً شیعیه و مذهب است که اختلاف این احکام گاهی بوجی متناهی است چنانچه اهل کفر و جحیم تبرید
آیت سیف بعد از آنکه قتال در میان نبود و الی غیر ذلک من الامور و گاهی نیز چنانچه احوالین و جماعتی
بیان کردند و برین مقدار اتفاق دارند که مشوخ میشود کتاب و بیست و یکم چنانچه محصول قریب و توفیق
و تلیخ و تفاسیر آیات الاحکام و صحاح اجزاء بر آن گواهیست اکنون مبین فرمایند که اختلاف احکام اینچنین
بود و اگر نسخ میگردد بعد از آنکه احکام سابقه را که حضرت صلی الله علیه و سلم قرار داده بودند پس برین امانت
قیامت شایاناً افزودند پس از آنکه سبب انقضای قرآنی مآکات **فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرْضًا أَوْ كَانَ سَفَرًا فَمِنْ هَذِهِ الْأُمُورِ** و بجا آورد و لکن
لَسَوْفَ لَ الْوَحْيِ وَ هَذِهِ الْيُسُورُ وَ كَلَّمَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ عَلَيْهِمْ و این اختلاف احکام البته بلیقی وحی بوده باشد
خواهد و در بسیاری خواه در مقام و علی ای تقدیر مانی تخم نبوت شد زیرا که اینها تمام وحی است و اطوار نبوت
چنانچه در جماعتی و غیر آن مفصل است و لیکن رفته توانست گفت که رسالت جناب رفیع و در قرآن بلیست
ظاهرین مذکور است و درین کتاب بیان نشاید جای خود است الی غیر ذلک من الخرافات و حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم هر چند بحسب ظاهر بخواهد میرفتند مگر قلبش بر کشف غافل نمیشد تا بحدی که بر روایت شیخ طوسی است معتبرند
حضرت امام صادق علیه السلام در بحار و حیات القلوب آورد و در روزی ابوذر غفاری بطلب رسول خدا صلی الله
علیه و سلم بیامی رفت و حضرت را در خواب یافت خواست که معایم کند که حضرت در خواب است یا بیداری
چون شکلی را گرفت و شکست حضرت سیر داشت و فرمود ای ابوذر ایام را بازی میدی مگر نمیدانی که از
سعی بنیم اعمال شمارا در خواب چنانچه فی بینم در بیداری چنانچه فی بینم در خواب میرود و دل من بخواب میرود
و همین است حال حضرات امیر هدی بر اصول شیعه چنانچه داشتند و حاکم بنده و صلح بخواب میریم و نه می را شب
خواهیکه بیدار نیست و اگر خواهی عبارت معین ایشان بار دیگر شنید که مجلسی در حق یقین می نویسد که
بند معتبر از امام محمد باقر وایت کرده که امام را ده علامت است پاکیزه و ناطق و ناطق بریده و گفته کرد و بتولد میشود و چون
از شکم مادر بر می آید هفتاد و نه روز زمین میگردد و وصدا بشنود و دین بلند می کند و حاکم بنده و صلح بخواب میریم و نه می را شب
در و بهم میرسد و دیده اش بخواب میرود و در دست بخواب میرود یعنی آنچه واقع شود و در آن حالت میداند آنچه
بلفظ قلیف که انفا از کلینی و غیر آن عیان است حضور ملائکه و ملائمت و روح عظیم شریف و در پس ابتلا احکام
آنچه در وقت واحد و مسلم واحد بعوضیکه الله میگوید و درون این امور چگونه بود وقوع آمد پس تخم نبوت بر
اصول رفته باقی ماند **لَمْ يَخْضِرْ** حضرت ایماگر علم مانع و مشوخ داشتند پس اختلاف و تشاجر میان طوائف
شیعه چرا انداختند چنانچه در بصارة العین گفتیم و باصول شیعه اشاره کردیم و درین محبت بدین دیدند و درم
و اختلاف هم تا بحدی که رفته و در اصل الاصول اسلام می گنجیند و از کلینی هم زانانی ایشان واضح است که ایما
مسئله توحید با پیاموز که اصحاب اختلاف دارند داشتند و همه عقلاً اتفاق بر آن دارند که اضلال و تبلیس البته
متناهی امانت است خصوصاً با عترت حضرت امام رضا و اگر نداشتند امانت چگونه بحصول انجامید و درین باب

خود حدیث عدیل کلینی از جناب امیر کافیه است و آنچه مجلسی در کتب خود تحقیق کرده و خصوصاً در کتاب میکرومیت شریف
در خطابی بی دروغناری مذکور است و دای شانی بهر حال در عقل سراج عاقلی نیکنی که حق تعالی با وجود نقص
قطعی در باره فتم بنده است آن بزرگان را مرتبه بعد از خری مبعوث فرماید که اختلاف و بیش از در ما مصلحت باشد
و احکام شرعی را مختلف گردانند و تا آنجا که حضرت صلی الله علیه و سلم با وجود عصمت و اقراض طاعت با
در فضیله ایشان را بهتر از انبیای طالع الزم قرار دهند. بلکه احادیث و تفسیری هم وضع کنند که علمای شیعه کاملاً بر تکرار
انبیاء علیهم السلام اتفاقاً و ایالاتی را بواسطه چنان جناب بنده از سوغاتی اعدول و فروغ خود ترسیدند و در بقیع احوال
و جواست کلام را با جمال و اجمال هم ادرا کرده از خوف تواریفان حدیث کتان بگنجینه ستم آنکه بعد فرض
تسلیم میگردد هم اختلاف فعلی بهر شایسته شود یا نه لکن اختلاف و تشابه در فعلی بر اصول رفته با قدر
امام رضا بهر شایسته رسید و دلیل امام رضا از همین را جاری شد و بدو پس هر کجا که از جهت اختلاف علم
تشابه بهر سدا بنص جناب شدی الکتب حکم به بطلان ملزوم خواهم کرد یا ما کان و چون دلیل ازانی
است نقصان با هیچ وجهی متصور نمی شود و هم آنکه بقول مجتهد فانی معمول فرومایگان قلیل اشیاست
آنست که اجمال و اجمال بکار بر ندیش فقط لم و لا ائسم بر زبان آورده و زودتر بفرجه و عشوه امن
کشان گذشتند یا جناب مجتهد در قرآن مجید بخوانند اند که حق تعالی سبحانه بین هر دو پیغمبر فرموده در
سوره اذ هب انت و اخوتک لیاکفی و لا ینکافی ذکر فی اذ هب الی فرعون انت طغی و بعد از
فاصله یک و آیت ارشاد و قاتلنا کفکولاً انما کفکولاً کلا ید انیم بعد از آن بود که حضرت موسی
علیه السلام حال خود را شرح کرده عرض نمود فاسألک عن ذلک علی خبث فاحاک ان تعیلکون
کال کراهه فاذ هبنا یا انا انما نکلک مستحقون فاینا فرعون لقوله انما رسول رب العالمین و ازین آیات
نبیات سبعت هر دو بزرگ بوی فرعون با دشته و هر که دعوی خدا میکرد و به نبوت رسید بلانید است که بعضی از علمای شیعه
معروفه حضرت مشهور را که من خوف قتل ارم و هم کنت زبانی الی اخره بر استغفار عمل میکنند چنانچه در صوبه مدال
فا نقلاً لامر الذی اراده المجتهد و انیم خدا و اجماعی است که حضرت موسی و کارون هر دو از انبیای نبی است
بوده اند لاجرم موضوع اینجا میسر مبعوث شدن و وجبی از انبیای نبی است پس در زمان واحد و یک شهر میسر
و آنکه هر دو مثل یک نفس بوده اند و ازین است که درین مینیمه فرموده اند و حق تعالی نماید که چون از کتاب سنت لسان ظهور
میدهد که در هر مکر شریک میگردد و دند و خود و عا موسی را شکر فی امری مقبول گردید که لفظ به القرآن المجید
طاعت و اقیاد و ایم و مثل شیر و شکر مانند عین مودیه است که چیز نژاد در دنیا بهتر از دفاق خواهی بیازی را که جوی دنیا
و آخرت بدان منوط است و انظام عالم بر آن هر دو را و نیز تحقیقاً اند که مقصود من از ذکر اهل و بزرگ نشیمنی نماید و بدو عالم
کردن دو امام معصوم است یعنی آنکه یکی هر دو را مثل ایشان عانت کند واحد هاست و دیگری شایسته یار و هم
آنکه زینهار بیاد می آید و چگونه تجویز تو آنکه در در تفاسیر سمرقده اهلست چنانچه مجتهد دعوی کرده ثابت شد

یکی ازین دو بزرگان من میگرد و کوساله پرستی را و دیگری معاذ الله تجویزی نمود که مظهر عبارت المعقول
 ع چون کفر از کعبه برخیزد و بی نامد مسلمانان از قطعیات قرآنست که حضرت مارون کوساله پرستان را
 منع فرمود و ایشان بر تحقیقت گوسن نه نهادند پس حقیقه هر دو جناب مانع بودند از اتحاد عمل و
 فکرت بین ائمه و ادعی مطالبه بینه قال الله تعالی و لَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُوتُ مِن قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا
 فُتِنُكُمْ بِوَإِنَّ أَتَمَّ الرَّجُلِ فَاثْبَعُوا فِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي وَتَالِ تَعَالَى فِي مَقَامِ اخْرُجْ عَنْكُمْ بِإِلَافَةِ الْحَقِّ
 إِنَّ الْهَوَامَّ اسْتَضِيعُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تَفْتَنُونِي بِمَا كُنْتُ أَفْتَنُكُمْ وَلَا تَجْعَلُونِي مَعَ الظَّالِمِينَ
 و از عجایب است که بجهت بدخود باز مشهورم گردید و گفتند ما را السلام الهی ضرر و افتاد که از زیات دیگر نشان بدیم
 که دلالت دارد بر آنکه توریت هم این هر دو بزرگ را عنایت کردند و تنها و این هر دو بی
 هم شریک بودند قال الله تبارك و تعالی و انْتَبِهَا الْكِتَابَ الْمُنْتَبِينَ وَ هَذَا كَيْسَاهُمْ إِلَهُكُمْ
 الْمُنْتَفِيزُ كَمَا لَمْ يَكُنْ كَمَا كُنْتُمْ كَمَا كُنْتُمْ كَمَا كُنْتُمْ كَمَا كُنْتُمْ كَمَا كُنْتُمْ كَمَا كُنْتُمْ كَمَا كُنْتُمْ
 اذْهَبْ كَلِمَتَكَ وَ كَلِمَتَكَ انیم گفته اند که ما و حضرت مارون است لبیکان که پرده بود و حضرت موسی لب
 و اگر کلام از حسن تقریر و فصاحت لسانی بر زبان آید خود شما و موسی در با جماعت مارونی بموافقت
 منی لسانا کافی است و قس علی هذا و هدایت است چه حضرت موسی با آنکه میدانستند که ویدار خدا محال است
 و طالبان خرد و حال جامه و کالت ایشان بر مذہب فتنه و بر یکشیدند و بر لبانی گفتند و نزد بعضی
 موت هم چشیدند و بالا آخر توبه کرد و دیدند حالا که ترک واجب چیزی دیگر است و ترک متبج چیزی دیگر
 و اگر سخن از در اخلاق بگذرد و مطالعه کتاب قبل بن شهر آشوب رین با کجانی نیست زیرا که دلالت
 بران دارد که در حسن اخلاق هم حضرت مارون کوی سبق رب بود و استقلال نبولش و غیره در کتاب
 مثل تحفه شاعر شریع هم مذکور است و قس علی هذا و کتب شیعه مثل سجاد و دیگر اسفار ظاهر اچون و چند
 از اتمام عباد مذہب خود مثل عید با شجاع الدین خویش و ابلع مکاید این سبب اندیش و عید تولد
 صاحب الامر از ابلن پادشاه حجاب نصیر الدین حیدر که تیج شاهی بر سرش نهادند و قس منیابند و گاه گاه
 مانند بیود قرآن مجید را بنعم الزام ال اسلام میکشاند و می مدینه که نام حضرت موسی بر حضرت مارون
 هر جا مقدم است و در زیوت موسوی ذکر مارونی می آید و هر که چنین است مستقل بنامند اگر چه سبب
 تشبیه الی المصلین بهتر از اولین و آخرین باشند پس برای مجتهد سوره باید کشاد و هم آیت سوره چهارم
 روبروی مجتهد باید نهاد که باستقلال مارونی دلالت نماید و هم تقدیم نام اینها سبب از ان برای
 قال الله و انْتَبِهَا الْكِتَابَ الْمُنْتَبِينَ وَ هَذَا كَيْسَاهُمْ إِلَهُكُمْ الْمُنْتَفِيزُ كَمَا لَمْ يَكُنْ كَمَا كُنْتُمْ كَمَا كُنْتُمْ كَمَا كُنْتُمْ
 وَ كَلِمَتَكَ وَ كَلِمَتَكَ انیم گفته اند که ما و حضرت مارون است لبیکان که پرده بود و حضرت موسی لب
 و اگر کلام از حسن تقریر و فصاحت لسانی بر زبان آید خود شما و موسی در با جماعت مارونی بموافقت
 منی لسانا کافی است و قس علی هذا و هدایت است چه حضرت موسی با آنکه میدانستند که ویدار خدا محال است
 و طالبان خرد و حال جامه و کالت ایشان بر مذہب فتنه و بر یکشیدند و بر لبانی گفتند و نزد بعضی
 موت هم چشیدند و بالا آخر توبه کرد و دیدند حالا که ترک واجب چیزی دیگر است و ترک متبج چیزی دیگر
 و اگر سخن از در اخلاق بگذرد و مطالعه کتاب قبل بن شهر آشوب رین با کجانی نیست زیرا که دلالت
 بران دارد که در حسن اخلاق هم حضرت مارون کوی سبق رب بود و استقلال نبولش و غیره در کتاب
 مثل تحفه شاعر شریع هم مذکور است و قس علی هذا و کتب شیعه مثل سجاد و دیگر اسفار ظاهر اچون و چند
 از اتمام عباد مذہب خود مثل عید با شجاع الدین خویش و ابلع مکاید این سبب اندیش و عید تولد
 صاحب الامر از ابلن پادشاه حجاب نصیر الدین حیدر که تیج شاهی بر سرش نهادند و قس منیابند و گاه گاه
 مانند بیود قرآن مجید را بنعم الزام ال اسلام میکشاند و می مدینه که نام حضرت موسی بر حضرت مارون
 هر جا مقدم است و در زیوت موسوی ذکر مارونی می آید و هر که چنین است مستقل بنامند اگر چه سبب
 تشبیه الی المصلین بهتر از اولین و آخرین باشند پس برای مجتهد سوره باید کشاد و هم آیت سوره چهارم
 روبروی مجتهد باید نهاد که باستقلال مارونی دلالت نماید و هم تقدیم نام اینها سبب از ان برای

علیه السلام فرموده و لا تقوا الله فی ما یبغض حضرت خضر قبول فرمود و قد تقران النبیان عند شرعی بالا جماع
 پس کسی را مجبالی نیست که در آن دم زنده زیرا که مقتضای بشریت است آری بر امانیه شکالی است ظاهراً
 که انبیا و امیه و می منزه اند از نیسان و خود صدوق الکواذب رین امر خاص منکرین نیسان را غالی
 گفته و توفیقاً بسبب لکار نیسان رو و قیاس بسیار کرده و کفی الله المؤمنین بالمقتال و باینهمه غایبان و حقیقت
 صدوق خود را کند و بقرار داد یعنی لفظ سهو برای بقای حرمتش آورده که نسبت به سوا باینها و سبب
 و نایبی است چنانچه محقق نیست بر کتبناظر قوم غالی و عاصمی طر فتر آنکه حضرت موسی منزه بود و ندان نیسان
 و استاد و معلم خویش را بالا بر و ند بر زمین فرد و کوفتنه چنانچه تفسیر ابلیس یعنی افادات قیمتی بران اول دلیل است
 و هر چند در غلبه صنعت مصارعت برای استاد می باید لیکن در خصوص بر خلافت حکایت گلستان حکمران
 از حد و در گذشت و ان جناب که رخ و کرد و سران دانستی و این امر چندان عجیب نیست یعنی حضرت
 موسی را بسبب یدین غراته مور و عده خاموشی نیسان میباشند که حضرت خضر را هر سپید و نه ارصد و نه کوه
 چگونگی بجان سلامت می برد و بلی کشیدن گریبان فار و در که کلینی اعوذ و غیره و کینا فاطمه زهرا و احسانا
 جنابها عن ذلک نموده نسبت توفیق عمو و و تا کیدات شده و بعد نوشتن فاطمه چنانچه حدیث اعوذ و
 وقت و رو و کتب بله و وصیت در کافی دلالت بران دارد و اطراف از نه خوا به بود و عبارت اعوذ اهل ضلال
 در اصول کلینی نیست محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن محمد بن اسمعیل عن صالح بن عقیقه عن عبد الله بن محمد
 الجعفی عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام قال ان فاطمه علیها السلام لا کائن من امرهم ما کان اخذ
 تلباسه یخرج فیه لیساهم قالت اما و الله یا بن الخطاب لا الی انکره ان یصیب لیساهم من لاذن بک
 الی ساقم علی السلام عده و سلم الاجابة طر فتر آنکه بعضی از ائمان رفقه رایغ بن میزبانند عوام متفق ازین
 مذہب نشوند چنان از طرف خویش قرار دادند که کسی را از غلبه فرمود و با و فار و فی راسوا که دیگران اهل
 نام ان تنور و دستگاه تفسیر کردند چنانچه تفصیلش بیاید انشاء الله تعالی و ازینجا شمع عیان شد که جناب سیده زهرا
 بعد از باری قائل بوده اند که عادت شریف او تعالی بر همه جای نیست که همراه عاصیان اقتضای اجماع مذہب
 بیچاره مزین و دین دشت و جنون مطبق گرفته است که لا یجفی علی من رای اضطراب احتمال حواسنی رساله الکا
 و هرگاه بجا مجلسی از او قیامیکه متصل فات شریف بر ابلیس طاهرین بر غم و گزشتگیانی و اندک تل فرای خوا
 یافت که اخذ تلباسیت وقت کشتی جناب مرقنوی بعبادت یهود و امت محمدی مستعمل است سبحان الله تعالی این پیو
 نوشته اند که هر یکی از ابلیسیت بطین ملائکه مقربین را وقت ورود و وصیت گو اگر گفته که زینمار دم نرم و از
 مستبجم و بجای دیگر این مصارعت کشتی نقل میکنند اطراف آنکه از نیسان ایمنه نگارند باز وقت کشتی مدعی میگرد
 که چون جناب مرقنوی روز طلبیت عمر را بر زمین زد و خواست که بکشد بیا و دش آمد لال کتاب بصیت معاصم
 فخر حضرت الله علی الکا زمین و هم تکلامینان سبب اللعین سیر و هم آنکه حضرت مجتهد فخر جسته رفقه حضرت

این سبک نشن خیزین اند و در حال و اراده خیزین دارند و بخت بیدست و بای خیزل اند و بینا نظره اهل حق
 خیز می کنند و بالاخر خیز یا می شوند و در لفظ خیزش را که بمعنی تشاجر عظیم استعمال کرده ام چنانچه در مقدمه اثنا عشریم
 و غیره موجود است خرخرشته کردند و از کلام ایشان که شل خرگوت هست بمخلط شدید مربوط است و چنان
 می نماید که حامل الاسفار چون خرد و رکل فرو رفته اند با هنوز بخواب خرگوش اند یعنی فهمیده اند که
 کلام در انبیا علیهم السلام است و حاشا و کلا بلکه سخن در دو امام مجعول و انگاه بعد از تسلیم و امر مغرور
 منظوم است و مذکور اول دلیل بر آن نیست که بعد از تفریع گفته ام که سوال از امامت معصومین
 هم واقع نشده نیست حال ترموش که ظاهرش بیلباس زینا شل خرچکوست و تنفس لامر شل
 خرچکیم و دو در هر جا باراده جنگ مقابل میشود و شل خرگوت که خرا لاغ یعنی مجلسی و در بار و را بر نشی
 خوانی سوده خرد و خرد و خرد و در اینجا آن تو که حضرات انبیای بنی اسرائیل برای تشبیه کرده بودم خر
 شیخ فهمیدند که لفظ خیزش را در باره ایشان استعمال کرده ام بخلاف امیر که از خیزنده رخصه بعد و آید که
 شعل بویا لب را که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در آن تشریف داشتند مانند رحم و سید المرسلین را
 بتقلید این سبک نفس المعصومین معاذ الله مثل جنین قرار داد و کافرتمی اختیار ساخت کجا کلام در و خلیف
 و انگاه مغرور و مجعول و کجایی ادبی بجنباب رسول مقبول و در مقام سلبا و دلخیا ایجا و با و از من
 عبارت مجلس شقی الزام و از محبتد حرکس تحقیقا چنانچه در مقاله خامسه دانستی و هر کس که آن بی ادبی
 را دید گفت خدا یا برین خر بو خر سنگ لعنت یار و این خر بو از را در چاه جنم شل خر بو از معلق بدار
 باقیمانده نایه لفظ تسلیم و مغرور پس بدانکه مقصود از عبارت رساله یعنی معصومین و جاهل است
 و خیزش را هرگز معلوم نشود و کانکم که یصلی الله ما اکرکم و یفعلکم ملکوم و انیت که هرگاه دو معصوم هبیا
 خلق منسوب شوند و آنچه یکی اندیشید و دیگری اراده آن کند خیزش را و تشاجر غیبت بران مرتبت بخوابند
 بلکه هیچ وجهی و خیزش را مخلوقات وقت بودن و معصوم معلوم نیگردد و مدعا ازین تقریر است که علت
 شیخ المصلح امامیه را بر دارم و دامن حضرت رضوی را ز غبار و کدورتی که صدوق الکواذب بر اینجانب
 افشاندند پاک کنم که نایه نیست بر نقد و حکام اختلاف و ضرورت بر اختلاف احکام تشاجر نام پس
 نسبت خیزش را بنیاد و ایمه فهمیدن کار محبتد نام و بی ادراک خر سلاک است و ازین تحقیق از هم معلوم
 که خیزش در دو خلیفه معروض نیست بلکه نسبت سلبیه در غیبت و خلیفه معروض است و انطباق حال انبیا و
 بنی اسرائیل بدون این مقصود چگونه ممکن است جایگزین گفتیم نه منی که چون حضرت موسی برای اخذ توره بود
 این رفت کوسا و سامری همی کشید از بنی اسرائیل که در و اخواف بدو باغ آهن پاجیه بود و از همراه هدایت کجا
 از اختلافات مبتلا ساخت و در اجتماع ایشان نسبتی است هیچ قتنه بر پا نشد یعنی بنی اسرائیل گمراه نشدند
 و توحید را گذاشته فضیلت ترفند و تشاجری میانه ایشان پدید نیامد و اول دلیل بر آنکه نسبت کوسا

بر عیت است عبارت آئینده است که در مقابل آن نوشته ام که در هنگام اتفاق می باید که اصلاح امور است از معاش و معاد آسانا زیاد تر متحقق گردد که اگر عفت یعنی چنانچه صلاح مایع است با ایشان عند اتفاق خرفشار بایشان عاید خواهد بود و وقت اوراق و بانیمه در اینجا معنی دیگر است و حسن و الحق یعنی در عصوین نه احتکام تصور است فائز لا یعصون و نه خرفشار میانه رعیت نظر حفظ اختلاف نظر معصومین است و خرفشار بر عیت و قد تفرق ان الا فاده خیر من الاعاده و عاقل است که اگر مجتهد ستو ادب را درین خصوص اثبات فرماید بار دیگر که در مانند این لفظ و معنی آن در امثال این مقامات نکریم بر چند برین و ایر و قیل و قال بجهت عدم ذکر خرفشار مجتهد عظیم المثال ثعلبی که در ماقال المشاعر شعر در لفظ شرب چون بود آب شاید که نمز آب توبه پس فرستید میانه من و مجتهد در لفظ عاقله آفتاب روشن است یعنی الینس یعنی بار تمام سر کشی کرد و گفت خلقتی من یار خلقتی من یار و حضرت آخر علیه السلام عرض نمود یَا طَائِفُ الْفَسَّادِ اِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتُحْكَمَ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِینَ و بر عقلای عالم حق نیست که ازین من از غایت الفساد بر زبان آوردم بغایت ایزوی آسانست لیکن شک نیست که بنای مجتهد که در خرابی منکند و در تحریر جواب بعبارة العین طوق خر مهر نا بگردان انداخته و خاک از کله نکشاده اند و زود منظرین فحولش خرد و اند تقلید مجتهد فانی خواهند کرد و چنانچه او تقلید و ستانی نموده و در روحیه تحفه شریف نگاشته اند و گفته که توبه اهل بدعت قبول نیست و اگر اندک خویشی و ربان خرفشار بود که برین مجتهد از زانی تعویضات بعمل آورد و چشم من است زیرا که ثبت ایمان است و هرگاه صد و سه و صد و بیانی اندک سابر فحیدر که ابتدا از رفسه غراقی ندارد و اما اشکای از او بلکه اولین و آخرین او هم نیست و اگر کسی ازین معنی شکوه فقیر آغاز زندگ در خری حضرت بخت لفاظ و محاورات بسیار را در او می و خرواری از این بنا بر کتای گویم که گفته اند که کلانی و وزیر کی جناب مجتهد الزمانی هم در لایح عجبی از او فقط خست و زلفت او مقصود نیست که در حدیث آمده که تقدیر الهی حکم حق بر زبان جاری شد یعنی مجتهد گفته که اهل اعتقادات بر منتره اند و لایب فرقه انبیا علیهم السلام علا و بشریت دارند و منیر فی الطبع اندکی که سید و سر و دینان هم در مقابل قائل اما ان الله متکلم لاجرم میگویم که اتفاق را در و معبود فرض کنی و گوئی که هر چه کنی میکند و دیگر تو عیب آن نمی ناید خواهم گفت که یکی بلا شکر غیر این نظام عالم تواند کرد و یا نه بر شوق اول آن و دیگری میگوید شد و قد فرضناه واجب بود و اگر نتواند کرد و عجز لازم آمد و در قرآن مجید و حدیث شریف جای مجوس و اگر عاقل خدای را نشاید و سن و در عیقام نیز بطور محبت الهی نازم و بنابر وضوح قدرت ایزدی بر خود می باید چه در مباحث سابقه هم نویدا گشته که هرگاه مجتهد در نوشتن من باعتبار مباحث عقلی او فتاوه او را در اینجا عرض می رود و در این مقام محالی ازین تقدیر نیست زیرا که مجتهد درین تقریر لفظ استمعتل کرده و باید و ش نامده که دلیل مانع میانه اند و است پس بجای است لفظ عباد می باید و لشم بالقول العرب من حقیر حضرت فقید و قد فیکمبیر

اگر گویند امامت را گاهی بزند و الهام و زمانی با تحکیم و احداث جمع کردی و از ضروریات مذنب شیعه هم پوشیدی
 بگوید که قطع نظر از آنکه ضروریات مذنب شیعه تا قیامت ثابت شدنی نیست عدالت و اجتماع و ایضا شرط امامت
 نزد ما نبود و تا هر تقدیر امامت را برای یزید علییه ثابت نمودی آری که در کتب یافت و که نسبت دیگری
 به انداخته که خدا و از خراب ساختن **قوله** مخفی نماید که ایراد این امور بر وایت مذکوره و ولایت دواز
 بر آنکه این کس از مذنب فریقین دست برداشت الی اخر القاله انشا منه **اقول** بعد از گفتن تعلیقات
 بجمعه از توضیح خواهد شد که مذنب فریقین را پس پشت انداخته چه کس علام دین و ملت بر او افتاده
 پس بدانکه بنده در رساله قدیمه برای تحکیم جهت الزامی یعنی از احادیث از کتب شیخ المشایخ امامیه
 که عملی اثر را است و وجه عظمت و بزرگی شکم مبارک جناب مرتضوی نقل کردم و شیعیان را از ان تحمل
 گردانیدم جهت الزامی از برابر محارم نقل کرده بعضی از روایات که صریح است و در کتبیه و معنی بخاندی و در مقابل
 ان دار کرده و ندانسته که این راه و روایت این بابویه قوی سدد و دست تفصیل اجمال آنکه جناب میر بر روایت
 محدث مذکور بیان فرمودند که سبب بطین بودن من آنست که روزی رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر زانی از علوم
 خود آموختند که بزرگ بابل زان و رسیدن من گشاده شد و از دحام شد به نسبت مضیق شکم بود و چون آمد پس انشراح
 و اطراف شکم منقبض شد و نوبت بدانیجا رسید پس عیان گردید نزد هر عاقل بر روایت ابن بابویه معنی حقیقی آن
 هر کس بکمال اطفال و بچانین هم نمیداند که معنی حقیقی مراد است قطعا و یقینا و چون بر نام جناب میر شیخ المشایخ
 و چنین افزا کردند البته تحمل علمای رفته نزد عقلا بنحویستین و وجه صورت نسبت اگر چه علمای رفته بنحویستین
 کلامه گوشه خود را بعرش برین رسانند و در وی اهل بیان گردنهای خود را بلند گردانند عبارات رساله قدیمه بر نقل
 مجتهد بار و گریه بشنید که اگر امثال این احادیث را حدیثین اهل حق تصحیح و تنقیح میکردند بلا شبهه تکلف مجتهدان
 امامیه در کوچ و بازار از هندوستان تا بایران منادی میکردند ایند که ای بندگان خدا انصاف بینان را بینید
 که جناب میر را کرم اند و چه بجهت عداوت باطنی خود که برابر بیضه کبک یا ناکیان می باشد بمقتل بن گونه تر افتاد
 بر شکل عمر و عیار ساخته اند لغو و با تدبیر و ذکاوتی اما بیان مقدار انقباض عداوت بر بیضه کبک یا ناکیان بر صورت
 قاضی ظل بوق در خوان معنوی او جایجا موجود است هر که خواهد رجوع بدان نماید بر شکل عمر و عیار را دانست
 و قصه خوانان حضرت میر حمزه در هر روز و بوم پنهان تبویح میگویی که اعاده ان فضول مینماید و خالی از است
 ارب هم نیست بسبب عدم ضرورت و لزوم آن چرا هست زیرا که بدن انسانی و نشود نمای ان امر که تدریجی است
 و تناسل اعضا می باشد و چون عضوی خاص یکباره زیادت پذیر و متسع گردد و دیگر اعضا بحال خود بماند البته
 نظر هر کس بدیناست و که است منظر عبارات از ان است لاحول و لا قوه الا بالله هر چند در رساله مذکور این هم
 نوشته بودم که آنچه مذکور شد قطره از ان دریای زخار و زره از ان صخرای ناپایدار تصور باید کرد و اگر ندان
 مساعدت کند و این قبل و قال باقیانند و اقامت و طوطی اتفاق افتد انشا الله تعالی انجیبت و دیگر که بجا حفظ

که علامت شمس حد چیست فرموده است و معاذ بود و از دنیا که دارا مغرور است دور ماندن و دور
 انقضای نظم که نه تمثیل بحال کسی است که با گران بر او سنی و آوازی از پشت او بر آید لغزش کجا این تمثیلات و
 پیشمات و کجا افشای کثیفی بر حضرت مرتضوی که بحج و تعلیم بابی از علم از وحام و رطین مبارک پدید آمدن
 صنق مقام بود و اتمل معن از هر طرف منتقم شد اگر سنیا چندین محلات روایت میکردند البته رفعت گمان
 زمین میکرد و ایندند که مقدار عداوت سنیا از بنیه کبک ماکیان بمنزله بلبلان بدیدار که و الوند رسید
 و بنده در تعداد و بنای پرندگان در کتب این درندگان بهینه سیم رخ را نیز دیده ام با بجز خرافات حکما
 رفعت حدی و پایانی ندارد و تا کجا کسی شرم آن تواند کرد و بنمای که بیم در اندک نفسم که تو نفسم عظیم که هر که را
 از سعادته شندیم که در بسمه اختیار کرده بودی نفسم که راست بگو قبل ازین مودت ابلهیت داشتی و قیامت کنی
 بودی قطعاً و یقیناً محبت ایشان جلوس ل داشتیم پس گفت مقدارش بگو از کی و پیشی می گفت الان که کان و جل
 میشد و لیکن چون و سادوس ابله پس لعین در هر محبت سیکاران بیدین محیط بود و روشنی اندر ز علما کجا فایده و بی خشیت
 او این جهان حدیث حضرت ایست که شقی ازلی را در دلس شکسته بای هم میرسد و در عده یتیم میگردد و بعد از بی
 گفته نورانی الی آخره پس بیا از محبت رسیدن کسی دل کسی را شوق کرده اگر اتفاق شود بطرفی آید پس این پیشمات
 که کلام با اینان پرست و لیکن مقامات را با الفاظ و قراین باید دید که کدام بر حقیقت محمول است و کدام از ان مخار
 و این امور که گفته خواهد از این بابته خواهد اسامیث سرور کا گفتات خواهد از رویات این پندار گنجایش صاهت بلکه متیقن
 بخلاف ما نحن فیها که بر حقیقت معنوی ندارد و انیسینی را مبدع هم می باید و لیکن انشی بکاف فی انهم العجفی یکله هضم
 خلیفه که ما توفیق حاکم شیرازی فرموده چون سامری مهابان که زردید و از خبری موسی بهشت داری و کوسا و غیر
 معتمد انفرقه و در عین مقام است که در شمر صدر و فلقین بدان فانی اند و امری است که کیفیت این غیر از اعلام العنونی باید
 و در عینا موصوف که سید علی بن بابویه همی تائیس بقضای هر گنده چندی را گنده خوری است و چون انشود و شنیده بود و اگر چه
 مرتضوی در نگار و بسته بر آنکه ممکن شد بر داشت و قلم احادیث باید که این به چنین میگردد و شنی از راهی بود و قبل از
 و شنی و در عینا هم پی برده با شکی که بی تکلف و قیاس حکیم مقدس مرتضوی مجوس شد گفت که من رسول او ام مرا دعوت
 اعرس خویش فرستادی و آن بود و خواسته بود که حضرت امیر را این تعلق یکسانه خویش کرد که و چنانچه در راه که شیدا و میخواست
 حضرت امام صادق را و چون از امری مجوسی گردانان الله علیه علی ابن سبأ و مننده را راه و از شمر سبأ و مود و انصاری
 که فی انشور الکشی ایصال چون خود جالب میر چنان سلیخ خود دیدی از وحام علوم و شکی اطن باز از انشراح اضلاع خویش
 اکنون که گنجایش عمارت و تزیین است و نه لازم آید به بات حقیقت پس لالت انصوص قطعی شد که هیچ احتمالی را متحمل نیست و
 بنای طعن پنجم صدوق الکوادیب میرست و این طلام قدما و شمر صدوق را که پیشوای او بود و ازین شیطان الطاق او خود
 و پسین آمد که چون موجود خود را طویل و عراض و عیش میباشند و بهشت شمر قدا و لای میبودند و از علی به بحث و میبودند
 و سفلش را اجون و کا داک و اوجید او دندنا و ملات نقلی تخریر و دیگران از قوم بی پرور را که گزشتی میماند فیکت که شمر

کافی کلینی ثقة الله شین این خرافات شان موعود باشد که باعث آن شد که ابراهیم ایشانرا لعنت کردند و باوصف اخلاق
عیض از دین خود را اندو سفارش اصحاب گوش نگردند و این تفرقه هم عیانست که شرح صدر تعلق بقلب شریف
و ابراهیم از کسی نتواند دید و شکم و انتفاع و منکوم آن از امور ظاهره بدیههست یعنی چون حضرت در قریه و کاف
با جناب تصدق سرگوشی فرمود و تعلیم مذکور بحصول انجامید و الا انکایهات المؤمنین علیه حضرت پیران و خواست
را طلبیده بودند و حضرت اعراض فرمود چون جناب میرزا سید مبارکش بسینا قدس کشید و چنان موخت
که حالش داشت و لیکن حیرتم می رباید که هزار باب بسینید مبارک کشاده شد مگر زنیها را این علوم مشکل کشائی
مشکل کشانند و اما حضرت بعد از غسل و گفتن بر روایت و از اینجا روضه استباه و استنباط را از جناب میرزا سلیمان
و خداوند تعالی در کتاب مجید صوح آن می فرماید و اما سبب جمعیت خلافت تشریف میگرداند و رایت و ولایت
کتابی بحقیق بقیه الله شین در دیده و این برخلاف قول صدیق الزین جمیع الله علیکم المؤمنین بدینا رجعت نمود و باز
بر سر نو تعلیم تصدق مشغول شد و با یقین شین بودن اکتاب قبل از آن بود که حضرت هنوز از نیهایان تقال
تفرمود و پس یکبار بعد از این بطنی را حسی نباشد و لیکن تو نگفتی که ازین جهت اسباب کتابت میراد بود و تا بدین
اگر چه مشهور و مسدود فضیلت نیست که در سینه یا خورشید خیاخیا خلع کاشی میگوید علیک حسنی است و در حق
دری نمود و با آنچه در سینه بود و صدقانه بر کتاب سودی ندید باید که کتابت در سینه بود و آبی پناه پیغمبر را آن
که صدر جناب میرزا رجعت عداوت و دشمنی فی کمال تنگی گردانیدند پس عالم قریب را بر اینها مانگید و آن را اینجا
اگر آید براندیشید و در کافیا اصول هر حال مشکل کشائی مشکل کشا سبب میرد و رنگ و درون چنان شد که میرزا
تا ما بقت اندیش در رسایل خویش از زانوی از حد گذرانیده و درین باب هم خلفای نامرده گناه را از بیاطلاع
گرفته و کتب خولیت را ندیده که از خارج شریف را چند کس گذاردند یا خورشید روز و نوم نوبت شریف فرمود
تایید بقیه ای جهان آرای جناب تصدق پس از تکمیل و با سینه کچکی حوصله بار فضیلتش زمان و غیره که بعد کاف
و اما در این کتاب در این کتاب که علوم هر دو جناب برابر بودی زیادت و نقصان و کم و بیش را در حضور چنان است
بلکه صدیق اندیش و ابو ذر را نیز در کافیا خواسته اند که اگر پی بر موضع سیر سلمان و اراقل کنندید و عاری برای قیامش میفرمود
در شرح آن قصه همی طویلی آورده و فقط کم حوصله رقم کرده حال آنکه گویند که مرتبه ایشان تا بی درجه ایست و همان
کلی دل و باب الله است و او را کرم و صدیق است سبحان الله این امور را پیش نظر ندارند و بر غیبت معطلین کرد
بعضی از مسائل جهاد یا اختلاف کردند و همه می گارند و نقایص حضرت امیر طاعن بیکلام امام الامیر را در کتب بیند
که از راه کوری و کور الکی می آرند من کان فی نهی عمی فعمی الاخرة اعمی و افاضل بسیار و در نیکام اعتراضات روضه کس
جناب جلال مشکلات زیاده ترا اقل است و بدعی این منافقین تفسیق حاصل نمردانی که روز طلب قوطاس است
تمامه عالم بدان منوط بود و هر چند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متنا داشته و لیکن حضرت شاه ولایت
که هم کاتب وحی و هم پیر بودند سامان کتابت را و درین فایده حاصل اینها مایه الوصف نمودند که اسباب

ولیکن اهل تربیت هر چه خوانند گفته باشند که از آنکه تا ضربه و زلزله نرسد امام رضا بودند عیاد و ایامند
 فاش نم فی خرافات و تمسکون بعد ازین خاطر که درین حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که در وجه نزول سوره طه
 انشراح بر وایت ابن عباس سلطان المفسرین و مجمع البیان آورده متعلق است تا بعضی از قوالان
 استنباط نمایند که موجب ندامت گردن قرآن قوم کرده اگر ایشان شرم و حیا را مستغنا نمایند ولیکن
 بحکم مالاترک کلمه حرفی گفته میشود و آن اینکه فقه بعضی از مطاعن را بخندین را بدیع نقل میکنند
 کما سلبان شان مزین مذہب نفس است و در دیار ما که میگوید ایشان بالاخر ندامت کشیده گفته اند
 ای کاش چنین نیکو دیدم و ندانسته این دفتر اگر در کتب شیعه بر کشام بسیاری امور و نجیب ترین توفیق
 شیعه بهم میرسد که اصول مطاعن میکنند اینهمه را بر طاق بنده نگاه بکن که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
 فرمود که من در جناب قدس رب العالمین در آن روایت چنان عرض کردم و مرا مناسب نبود پس
 بعد از تسلیم محبت و یقین احتیاج و عدم خلط متعین امامیه که در لباس اهل حق مقدس خون عواری و
 و در مطاعن اصحاب چنانکه دند و با وصف میر و جزا که با ایشان وارد از دنیا بطور نمونه رسید بعد از
 الاخره شد و اقوی توان گفت که در کلام خلفای روی انبیاء و مرسلین بلکه خاتم النبیین بود اگر گفته باشند
 و ذره از خطا بجای کوه الوند قرار دادند که معمول اهل زهد و ظالمین مقامات عالیله اخروی بملین است
 حل عبادات را بر قدم نیلان زدن آشی اعمال را بوم و قدم داشتن چون ملایط بوم و بی شغوبات و تقوی و کتب
 ملت می بیند البته ندامت را اصل اصول عبادات خواهد یافت و گفتوری و غیر نوشته اند که جناب میر گفته
 حضرت عباس بن دست بر افتد محبت نکشتا و ندامت بر و وزیر ظاهر است که بعد از آن هم تغیر و تبدل بین و ملت را
 و جو دب بنیو و انیم درین اوراق کشت که در فقه ان گنا مان که اگر کبائر توان گفت تاویل ترک و
 قرآن و اند فاش نقل یار دیگر خوانید حدیث شریف نبوی را که شان در دو سوره مذکور بود در اذان صائیل
 استنباط خواهد کرده میگویم که مجتهد را از ذکر عبارت ناصر الدین عینی پی پیامد نشد که یقینا بر حقیقت خود قبول
 نیست و در اشغال بطن مبارک مرا قنوی معین است پس این پند در باره فقیر گفته پیروی پدر فانی خویش کرده
 که بیشتر و تلایفات او خواهی دید که خطای میگویند و داور است و صاحب تحفه را میبوی بعلت بدگهی یا میگویند
 و این میدان را در وصول حیدر علی الجوسل قدر بر چنانچه باید علی کرد و ام و از اتفاقات حسن و محبت با نعم الهی
 آنکه چون نام این کتاب را تلایفات فقیر بعضی از مقلدین مجتهد دیدند و تیر وقت مجتهد پی رسیدند و پیش ایشان
 بیان کردم این کتاب برای در رساله ذوالفقار مجتهد فانی نامزد شد و قریب بشا و جز رسید و ولیکن از استعا
 با امور دیگر نام تمام ماند اگر جناب مجتهد از زمانی را حوصله دیدنش باشد بمنای کتاب را مقبول طلب نمایند
 خواهم فرستاد و هر قدر که فارغ شود و بفرستند باز دیگر را طلبند در مجموعم اینهم درونی نیست که مقصود اصلی خطا
 بایشان معذرت بکنند بعد از آنکه از انتقال مجتهد فانی قدری سامان تلایفات بهم رسید تا شروع کردم و در زنگ

در علم الهی شریعت و اعتبار کنایه چنانچه پدرش در ذوالفقار می طلبید باید ثابت کردن و بر قیدی از
 قو و شایستگی نمودن نه آنکه لا تقربوا الصلوة به منید و انتم سیکاری را بر نگه نید من بعد از این
 روایت است اشارت است بطین مبارک و جوامع آن پس لبتا اشاره شد بقلبش یعنی و عنقریب گشت
 که در معنی هیچ اندیشه نیست قیل و قال در اصل بطین گشتن و استعلاء است از کثرت علم پس از مطلق
 و زنی عبارت نشانی نیست و هم چنین لفظ زنی که برای مزید ایتام دارد و فرمود پس تشبیه شد بجال زنی که
 که در سیر کردن چوگان خودستی موفور تقدیم میرسانند در مبنی هم این تشبیه محلست تلامذه فقیر
 ایتام مراد در تعلیم خویش میدیدند گویا ترجمان عبارت کردند و میکنند و درین امر هیچ وجهی نیست بجز
 نیست که کسی نسبت کنهیکه از بزرگان دین که شکم من از جهت مزید علوم بدینچهره رسیده و مملو است
 گردیده پس آنچه ثابت شد مقصود نیست و آنچه مقصود بود به ثبوت نرسید و مجتهد است کنان بجهت احتیاج
 نفع از منظره بجز خجسته و هر چند او در کار که اجتناب و قیام و اقامت دارد و بچگون مقصود و باید و نمیکند و
 یا و کی می آغاز حقیقه بر دود و مردمان راه فراتر پیوسته است که لا یکنی بلی و آشنند است که بفرسخ رسید
 و مایه التراء را فراموش نبارد و کلام درین نبود که حضرت میر وقت بیان کثرت علم خویش اشاره
 فرمایند بشکم مبارک که اشاره بقلب شد یعنی شد و البته این اشارات و کنایات در کلام باغها موهج
 و قلب محل معرفت و علم و تصدیق و نور هر چه گویند بر چنانچه از ان صحت مایه التراء لازم نمی آید
 و من ادعی فعلیه لیسان و علینا رده بالبرهان و شکم مقدس جناب سالتاب رنی عبارت زنیها مذکور
 نیست چه بگویم که یاد شده نمونه جزای اخروی دار الحسنا یا قصر چنان در مجلد اول مفصل گشت و در
 جابامی دیگر محل خردی و بزرگی وکی ویشی علم و حکمت میانه بر دو جناب باقتضای قلت و کثرت در حجاب
 و رندی و روایات ماست ولیکن منادیه مقتضای که علمای رفقته نوشته اند و هم روایات عوالم
 در معین که در مجلد اول عملاً و معصلاً آمده و ال بر مزید علم جناب پیرست پس خردی و بزرگی را گنجایشی نباشد
 و نسبت مساوات علم خود در کلینی موجود است چون اعتقاد شیعه چنان است که چیزی از هر علم حضرت نبود
 که از جناب میر گذارنده باشد پس مساوات ظاهر است و هم چنین مهاجرین امام نشده اند بدون این علم پس
 علم بر برابریست و نیده از اصول شیعه و تالیفات ثوابت کرده ام که خاتم الایام جامع جمیع علوم قرآنی است
 بخلاف بزرگان منتقدم و این بیان خود در زیاده جدا گانه است اگر کسی را موس دیدتش باشد تقدیر است
 میتو انم بجدتش سایندن بشر حکم خود نویسد یا از کسی نویساند و باز پسند باید بعملاً نقد برای جلیب
 صلی الله علیه و سلم درین عبارت و خص است که آن جناب ستاد بود و کمال ایتام در تعلیم تقوی بودند و
 شد آنچه در ظاهر خود و آنچه در انهم ظاهر است که در زید مانند شریعت لازم نمی آید دیگر امور بلکه نظر است
 و در مخصوص تشبیه حضرت در مزید ایتام و پس مقصود و مجتهد است یعنی است که صد و قی لک و جناب پیرست

و علی یطینی من آنست که خضر لکایط علم آموخته بود پس از و حاکم کرد و نه علم بمحبته بسبب معترض چنانچه اهل الفت
 نوشته اند و آن سوجبله نقلی اخلای شده و من یطین ششم قانن پادشاه و این اسمک من اسمک مار وایت
 صاحب اوبونم و در حلیه پس هم بر جای خود بست زیرا که تنبیه است کمی که تنبیه باشد با سودگی آب نباشد و این صاحب
 نور قران مجید و احادیث شریفه موجود است و تنبیه در کثرت و آسودگی است و در نجایم علت استخفاف طریز
 کشتن نیست مگر من جمل مرکب بجهت دوانی نتوان کرد بی خردی اوباید دید که با ناصال تنبیه یعنی فهمیاشنا
 که مجید یا احدی و در پی اعتراض باشد بر جناب تصوی نکیف حضرت مصطفوی علی کایشه و ذمیه از فرق تنبیه
 چشمه ای مجید نظر باصول رفض و حیثیتش معترض متواتر شد و موجب بر هر یکی از لی اوبان لعنت میکنند
 کایشه باشد یا ذمیه خواه انشاء الله به فراموشی فرق ناریه چنانچه جایگاه درین کتاب و تالیفات دیگر میدانی و قانع
 رسد و ال درین کتاب بی بینی و می خوانی که گاهی در فضل آن کتاب بر جناب میم بلکه امام الایم مینمایند و بر تصنیف تو
 می باشد باز در غیقام غور بایع کردن که مردم پیر رسیده بودند سوال از یطین ششم جناب میم بر خیال احدی
 الکو از یطین ششم فرمود و در نه لازم آمد منون صدوق زیرا که اگر سوال از کثرت علوم باشد باید تمام حضرت را
 فرمودن یا عزیمت شوق خود را نیز نمیزدیند و آن سوال چنین جوابی تو انگشت که کثرت علوم از و حاکم
 در شکم من یطین ششم الاحول فلا قوه الله باشد دیگر باینکه در و حاکم یطین ششم یطین ششم یطین ششم یطین ششم
 تمام میم یطین ششم یطین ششم یطین ششم یطین ششم یطین ششم یطین ششم یطین ششم یطین ششم یطین ششم
 فار و ذواله ایله یطین ششم یطین ششم یطین ششم یطین ششم یطین ششم یطین ششم یطین ششم یطین ششم یطین ششم
 علم ششم یطین ششم یطین ششم یطین ششم یطین ششم یطین ششم یطین ششم یطین ششم یطین ششم یطین ششم
 قتله و می آید از ششم یطین ششم یطین ششم یطین ششم یطین ششم یطین ششم یطین ششم یطین ششم یطین ششم
 شان قرینت یطین ششم یطین ششم یطین ششم یطین ششم یطین ششم یطین ششم یطین ششم یطین ششم یطین ششم
 و ساسم و تراویم و در کار بود و حافظ فارغ نبود و باز می قبول کرد این بزرگ مردی از انا فخره عمری ضیفه مصری
 آن بود که چون تشا به پیر آمدی و در سلکیت را گذاشته آغاز دیگر است را نشان دادن روزی از هر سبب میم گفت
 خداست که قدم من در بنوعی که هم پیش میرود و منترل هم زود می میشود بی بعد از ناز از من بزرگ میم معطر و سر بر نه پند
 باران هر وجه چنانچه در نظری گفت که این وقت معلوم شد که میم سر بزرگی گفت که این وقت معلوم شد که میم سر بزرگی
 که این بزرگ میم سر بزرگی گفت که این وقت معلوم شد که میم سر بزرگی گفت که این وقت معلوم شد که میم سر بزرگی
 کنیدا فغان به چنانچه که عجب که نه روشنی نه گلستانه ششمین باری نظر ایمان از ان شب سامانی مذکور را بعد از آن
 مرتب می کردند و هر شب را ششمین ششمین ششمین ششمین ششمین ششمین ششمین ششمین ششمین ششمین ششمین
 بود و حقیقت بود و در حقیقت و چنانچه در منظره اصلی است و ربا با انترال نیز نوشته اند که بعضی دیگر نیز
 اصحاب کرام یطین بوده اند مثل ساسم صدوق الکو اوب با قدیای منبیش در بیان تعلیل مانند ساسم

میشود پس از اینجا نیز حکم تو انکر و که این کرده اند شیعیه مدعی بری نیستند بالجمله لفظ عالی الکلمت کلام آن بزرگان
 بر معنی حقیقی در باره جناب مجتهد ازمانی محول است که غلو کعب و راضو و ریسیت و یجادی و دیگر که احتمال نکاه است
 و خلاف است در آن نباشد و مطالبات و مضامین را در آن را می تواند بود و عمل آن بر معنی اول است و هر سخن
 وقتی و هر نکته مقامی دارد و اگر رروایات محدثین امامیه نظر کنی بسیاری از مقامات خواهی یافت
 که با خفا و قیاسه نظمی نه سائر الفاظ مدحیه کار خویش را بیکمال رسانیده اند و بیانش خالی از اطناب
 نیست رسیدیم بعد از انبیا بر این معنی که جناب مجتهد در علم تشیع دخلی دادند و از غایت اعتدال و نقصان در
 جنون و مسوز بودن خود حکم فرمودند که قلبی چون نیست و بجزو لغی ندارد و این بدان ماند که در اصل
 استغناء برای شهادت ابطال حضرت شهید کریم را بر معنی القدر عنه و تحصیل ثواب از آن معیت
 عبد الله عمر معنی الله عنهما را سبیل نامت برند علیه ما تحفه قرار دادند و آن اگر باشد بعد از وفاته
 شاه شهیدان لقبی انگاه بدی در آن پس تقدیم سبب بر سبب اتفاق افتاد و گویند پاش
 عارفی سکندر زو القدرین را با تمام سنین محکمانند و تاریخ دانی خود را بر تخاص و عام عیان ساخته
 و در اینجا خاصه حکایت بزرگی را از وفات تازه گردانیدند که مسافری در دبی رسید و فردگاه
 را چند آنکه حجت نیافت کسی گفتش بدو ایستاد قاضی برد پس دید که قاضی در محراب مسجد شتر بخ
 می باز گفت این چه حرکت است قاضی جواب داد که مگر علمی نداری که مسجد برای نمازی باشد و اوقات
 نماز درین مخصوص است پس چرا ادبی در دیگر وقتها معطل نشیند مسافر گفت نمی است با صواب لیکن درازی
 شواب آنکه نیز بر او نوشته چه جواب قاضی گفت که در سفری هم زنده شوا بر بن حسن خاشاک که مکلف دفع میکند گفت
 حضرت غلام حج شهابی این کیست که در گوشه مسجد افتاده و تامل میکند قاضی فرمود نوبت بسام
 رسیده بود و در کتب طبعیه چند خبر دیدیم پس خیمه در کرد و نشاندند و خیار را در شرمگاه او گذاشتند فقط
 قاضی نباید دانست که پیشه طبابت هم دارم اگر قاضی طلب بوق قدری درین من ماهر بود و مجتهد از
 قضایا سبق از او در بود و جایگاه حکم فرمود در باره فلکب جونی ندارد چگونه از علم پر کرده شد اکنون بسط از
 اجمال القدر حضرت فرموده میشود که علمای علم شریع نوشته اند که در وسط قلب سوره است میانه و بجزو لغی در
 جانی خون است و در تجوید دیگر ریاح لطیف که عبارت از روح تو اند شد فاین میشود پس انکار
 اجوف بود و نش از عجاب و عوایب افادات خواهد بود گویند در خانه یکی از حکامی سابقه چنان قوی بود
 اتفاقا قادر لاغری شرم شد چند آنکه علاجش کرد و سودی نداشت آنکه بر شکش چاک کرد اعتقاد
 بود چون دلش بر او در و درید و در جوشش شکلی خرد و طاهر شو است که من مثل این بود ششم نشاند که جناب مجتهد
 که قلبی مصمت میداند برین مقدار طبع نشو و عبارت کتابی جویند انیک عبارت غیر از شریعین بر علی بن
 مع الشرح باید دید اما القدر بخلاف خلق من لحم قوی لیکن ابدین قبولی لافات منجذیه اصناف اللیث

تویر شدیده اختلافان الی ان قال بعد عدة مسطور و هنت الشرايين يوم من التجويف الایسر من تجويف القلب
 انتهي مختصر العبد ازین علامه الدین علی بن ابی حمزه قرنی و شرح می نویسد و آنهم طوی دارد پس محتجج
 الیه کتفا منموده میشود ان فعل القلب كما بيناه او لا ان يولد الروح الحيواني و يوزعه على الاعضاء
 حتى و توليده ذلك ان لم يتخذه الدم و ملطفه حتى اذا خلط بما في الرية من الهوا صلح ذلك المجموع
 لان يصير روحا حيوانيا و ذلك و جعل في القلب لادمن ان يكون له تجويف يتجوى الدم الذي
 الی نسخة و ذلك مما يحدث فيه من الغليان الذي تكثره تخلخل الحرام و انبساطه فلذلك لا يكتفي في ذلك
 ان يكون ذلك الدم محتجج الفرق لا الفرق لا يتسع لهذا الانبساط الذي لا يتخلل الدم لاصل ترقيق النوام
 جلا و لادمن ان يكون له تجويف اخرى يتجوى الروح الحيواني و منه يتخذ في الشرايين الی جميع
 الاعضاء و هذه الروح لادمن ان يكون شديد اللطافة هو اية كخ اما دماغ پس تجويفات آن
 مشهور است و در كتب مسطور عبارت هاتینج غمرا بهری باید شنیده که اما الی فی الباطن منی ايضا
 الحس المشترك و الحیال و الوهم و الی فطره و المتصرفه اما الحس المشترك فهو قوه مرتبه فی مقدم
 التجويف الاول فی الدماغ قبل جميع الصور المنطقه فی الحواس الظاهره و هی غیر البصر لانها لا تقط
 ان تزل خط متعقبا و النقطه الدایره بسرعه خطا مستدیرا و ليس الرسا محما فی البصر اذا البصر
 لا یسرم فی المقابل و هو القطره و النقطه و الرسا محما انما يكون فی قوه اخرى اما الحیال فهو قوه مرتبه
 فی موزع التجويف الاول حیث یجمع الصور الحسوسه و تشکلا بجله لیه و هی خزانه الحس المشترك و اما الوهم
 فهو قوه مرتبه فی اخر التجويف الاول و سطر من الدماغ تدرك المعاني الجریه الموجوده فی المحسوسه كالقوه الی كونه فی
 الشاعه بان الذی یمر و یسببه و الی و هو یطوف الیه و اما الحافله فهي قوه مرتبه فی الاول التجويف الاخر
 الی دماغ فیه ما یركز القوه القویة من المعانی الجوییه المحسوسه الموجوده فی الحس و هی خزانه القوه القویة
 و المتصرفه فی قوه مرتبه فی البطلی الی التجويف الاول و سطر من الدماغ من شأنها ترکیب بعض فی الحیال و
 مع بعض فی تفصیل عینه مقصود ازین بیان آنست که بنا برحسب خلل دماغ که توهم محض کثیر در جواب ساله قدیر حاصل
 جنبه محجوزه در باره دماغه ترانه انکار بر مانه خویش بل بنید بالجملة از کلام نافع جامع بحسب بلعام واضح شد که قلب
 مصمت است و جو فی ندارد و الی جم پر کردش انیم چه با حال است و هذا و هذا عالم در کتاب کرم میفرماید با چند آلات
 دارد که دماغ اصحاب با بیان و اختلاص چه که میهم و شیطان اعمال منجیه در تکرار و غیبت و ادب و علل غرضات ابرو
 تو انجی ریح میشود که این ریه منجموع باشد زیرا که دل جو فی ندارد و این امر باعث خشک شدن مجتمه قانی و میگوید
 که در قوه انفعاله و هوام و طعن ابرام مدعی هر گونه تجويف و تبدل و نقصان کتاب الله ان یقلید شایع تر شود
 آنها احادیث امیه و در کتاب و بعضی هم زیادت و در کتبینه آورده اند که زیادت آیات و تحریفه و الی قایده نام است
 امام الایده قلمو بلال سلام اسکندریه بنیاطی طبری در اجتماع و غیره و در بیان بر تحریک آن می باشد و دل را بی حرمت

مع موجود چه در پای ریزی از شایسته چنانچه منی بر سرش نشاید و در شش و هفتاد و شش
 بفضل خداست و پس قله از جراح که منی را فاضی باز و ذکر خلفای ثلثه را شدین سوخته و
 کانون سیند اش از آتش حسد و کینه ایشان در حد تنبیه و علمی رقصه بر دایش دل بسته در
 نظر کردن که مالش غیر ازین چیست که من شهر علم علمم در است و درست این سخن تو را بشنید
 است یعنی حکیم طوسی خود چون استلا زیدیش یافته پیوسته آن حکم نموده بعد ازین چون جانش
 ولایت در واره آن مدینه است از دوا حال خالی نیست یا فقط از سنگ خشت و آهنگی مایع
 بذک نظم ساخته اند چون رومی در واره ویرین باده یا از چوب آهن شکست داده نصب اند
 چنانچه مسجد کالی کوٹ از ملک بیٹو سلطان و بهر حال لوازم آن در هر دو صورت تاگر کشته
 در گذر حضرت روح الامین مجیباً و دوما باگر دیده پس اعره اصن شترک الورد و دیت و نظمی
 نذر و بخلان ارتفاع شکم و اتفاح اضلاع آن کثرت بلکه قلت علم زیرا که حضرت صلی الله
 علیه و سلم مثل این باب هزاران ابواب علوم یاد داشته بودند که یکی را بر جناب بر قضوی
 بر کشودند پس تنگی حوصای چنانچه لاییت بر اصولی رافضه دل تنگ است چنانچه صد رنگ باید دید
 و این خود بر صور خیالی پیشوای رافضه یعنی صدوق الکو از بطنی است که بار بار گفتنی نیست
 مگر تعلیم مجتهد گویند که اگر کا و کو وزن بودی ایتقد رطلی اسوزنده خود را بر ایشان نساخ
 کوسالشان پیشرو گذارند و بجاوت بصارت این هر دو اشاره کثرت و قلت موجود و شاید اگر آن الفاظ از فکر
 افتاده باشند بین که بعد از کمال حدیث علی شیم اشوخم گفته بودیم که اتفاح بطن از کثرت علم الحریث
 که سامعین را از کثرت خنده پشت و دوتا میگردد اندازنیجا ارتفاع شکم مبار که جناب سالتم صلی الله علیه
 و آله و سلم قیاس باید کرد که در چه مقدار خواهد بود و لیکن ذکر کثرت در رساله محض رعایت باب کتاب است
 یعنی علت الطینی کثرت علم بود که در حقیقت قطره از انار داشت پس از صفت قلت اتفاح اضلاع و کلبه
 بظهور رسید و قبل ازین با اعتقاد ترونی و شرم کلینی که هر مسلمی صدیق و امایه بطور زود در دفتر شکر
 که رافضه گویند که صدیق را زناگر و ان شیعه خام جناب علیه المؤمن بود و حاشا که این حدیث را چنین بیگانه باشند
 الهی با وجود اعتقاد کثرت علم انتخاب معتقد به معنی که انبیه فیضان و در کایا پیدا است که علی نقی صدیق و صادق و از انبیه
 و دیگران از ان بهر العلوم هر یک را و افزایند و خند و دله صاحب مانند نه با واسطه فیض رسالت کشند و نمکند و لایه و در چنان
 از جناب میر نمیداند فرمود که از علما مان از بار کلام و قس علی از دیگران بهر لفظ و سخن طری لسان بود و اند و او
 صدیق خود را خلف گفت چنانچه ابوالعالی که سوال کرد تو عقیقه رسول الله صلی الله علیه و آله پی حقیقت احسانیه غلو و عدد و اعتقاد
 روافضه است که علوم هر دو جناب سادوی قرار داده ابواب علم را بر روی خود کشاده اند و آنچه حرف تواند بود
 از افراط و زفافات نشان که زیاده و ترازی در هر حدیث از کتاب را اصول موضوعه نشان و ادم که هر شتر

حلالی مشکلات و سادہ آرای موعظہ قرآنی می‌شدند تفسیر فاجتہ بازمقتدا و شتر میشد چنانچه در مناسبت
 مرتضوی است حالانکہ سورہ فاتحہ از یک آیت سورہ بقرہ بہ قصیر است بلکہ نصفش نیمہ سدس کشیدگی
 رقصہ بداندیشہ عجمت پیشہ باید دید کہ نقارہ بر زمین نواختند و علم وقاہ قاہ را بر آسمان برین قمار
 یعنی فاروق چنین کوفی بود و اعجاب بر رویات اصول طایفہ کسبیه کا پشوا انتہ بہتہ الکثبہ یہ
 نوبت بکم حوصلگی و تنگ نظری دشمنان جناب تصوی چنان کشید کہ جز بقدر ضرورت و انهم ملحق انشد
 حاجت گفتنی نیست و حقا اذراک انمعنی نکردند کہ چنین و برادرش را پلیدہ ہمہ مصاجرین و انصا کاروسی و
 انکلیدن فی التفسیر نہ عامت گیری رسانیدند و این مصاجرین و انصا امت حقیقی حضرت پیغمبر بودند چنانچہ
 در شرح کافی است و نیز عادل موصف نزد والد و مولود بلکہ خلیسہ و اکابر و نیز در شرح خود بنیم ابدت
 اعتراف جناب مرتضوی بعدالت و اجتماد و در یادلی و سبقت او در ولایت و امامت اعتراف فرمودند
 پس لازم آمد کہ ہمہ این بزرگان بن چنین باشند زیرا کہ کسی قابل نگشتہ کہ فاروق بدان صفات متصف
 باشند و دیگران عاری ازان و با انہم نہ ان روایات ہم منقولہ از کتب شیعہ و در کتب کلامی مثل صواعق و تحفہ
 اثنا عشریہ با اتفاق فریقین سبواب بعض مسائل موبہ و کہ علی مرتضی افسوس کردند کہ تربیہ ششم از
 امر کی نہ انهم و آن بزرگ کشمل و در اہلبیت کسی و بنایت بکمال در شا در سید یعنی حضرت عبد اللہ عباس
 در بیان معنی نقطہ فاطمہ بعد از تولد ہمدون گردید کہ فی مجمع البیان و حدائق بنو و کما فی منبع البیان
 اللہ تعالی علم آمد کہ و الرضی الولی و المختار لا کشی امامیہ عترت کا بر ندای شان کہ عنقریب التی اود
 کم حوصلگی بدر نیامد و مسلمان کنن رکین نہ بشبہ معین کہ باطل نہ بود کما فی البقا و تراجمہ و باطنیہ بودن
 او را بر ضرر و چنان و در جمیع کتب و ما نہ کہ حافظہ وقت سابق ایشان علی و در بود کہ این چارہ و فیکار
 اولاد خویش بخیرات نفسانی متغیر شد و سبوی رونغن کا و بر زمین افتاد اعتقادش بیون بود کہ ان
 و پیشہ و کہ در ان امر کہ مشہر تجارت و مختدائی و مہر سیدان اولاد و نقاشا نشان در بارہ شیرینی است مملو کہ
 سوار است کایا اوجی برد و حضرت سلمان معاذ اللہ از غایت جہل نہیں مینا است کہ صوبہ این کسری چاکہ نامہ
 حاصل شدہ و اود از غایت جہل کہ بیدار است کہ حکم مرتضویست پس جمیع امور خلافت را بچہرت عنالی
 مشکلات نمود و کہ اکثر و کثرت اختلاف طبعہ کہا ما نہ بسیاری از ارا و پیشہ رفتہ و کہ سبب یہ بخت است
 متاخرین شا کہ ایشان و بطون اعتنا طیبات کتبہ سالی را امہ جاودانی تہ و نہ تہ و نہ سلا متنا
 کہ ثبوت شیعیان و اہلبیت است و لیکن قیامت نیست کہ در روز ولایت خویش بکنا حضرت علی و ان
 و آنکہ و سلم قرآن مجید را قبل از نزول بدہ سال یکوش مبارک ساینند غلط لقمہ بکنا و منقذہ بار تحصیل سلوک
 چنان جہا و نہا کہ مہر چہ فرمودند یا بلایا متنا سائنند و فتنہ انصافی بود بدین ہمہ معالی بار و اما زنی
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم چون قضای دین کا بر زمین نہ تا بجایا تہا متنا و ساینند پیر غار کہ بر زمین

خبر بود که شعیب خراسانی که در بایان اهل بیت که تبار و نسب رسالت خود اثبات رسانیدند و انقضای حق بر این
شعیب را در میان غائبان پیش نیامد و حضرت این گفتند که ایشان که بر سر سبیل شدند فاعته و یا اولی الاصابه را فرستاد
و الاکن من تفاقلین استغنی الله من مکایله الشاطین فاشتم را و او ان یجلبوا مثل ما شتمه کما یلبس المسلمین
الی غیر ذلک ما لا تعد ولا تحصى و قد سمعته یسبح غیره و انشا الله تعالی بعد ازین حیرتنا انیست که رخصه چنانچه
مسادات علوم را میانه حضرت مصطفوی و مرتضوی مدعی هستند چنان در باره تعلیم بهی از و تربطیم
و دعوی مسامت دارند که تفریق این است که امام الامیر روز ولادت خویش بکنار رسول خدا قبل از زور
و حی بدو سال قرآن مجید تلاوت کردند غلط گفتیم تعلیم انتخاب پرداختند و دیگران بعد از نزول
بعدتها و چگونه تجویز تو انکر و نقطه مانند طولی حکایت میکردند و از معنی بهره نمی برد و در سبیل با بعد از
حقیرا بعد از بلوغ نیز نیمه علوم را نسبتا می ساختند و به کتب یزیدان استا و مثل حضرت باقر العظمی
کما مخرج در بری پروانی از حفظ کتاب الله و عقاید و علوم شهر عک که حاصلی باشد چه مقدار و عیدهای
شده و در احادیث و تفصیح و لیست آری انیش هم بگوشتای این بزرگان دین نمیداد بود که محنت یا دو گنه
لازم و حال محنت خود را در سبیل و دیگر تالیفات و کلامی که در این زمانه و قریه که قرآن مجید را جمع میکردند چنان
مشقی بود که بکارهای دیگر ضروری نمی پرداختند و نزد بسیاری از محدثین اهل سنت و در علم کرامت و حدیث
چون فرستند انجهاد بنود انوقت تکلم فرمودند و اگر کسی برای ضرورتی آمدی را و ابر و دوش مبارک
نمی انداختند و کلام ضروری فرموده بکار خود مشغول میشدند و علم الهدی کفانی تجلیم بیان نقل آدمی تا لیفا
اصلا ثابت کرده که رسولی او اصحاب صفا و تفسیر قرآن مجید را ختم میکردند و چون علم الهدی قرین نامه این
و کتاب الله احوال فرموده را ختم نمیداد الفست الاجرم با عیبه و عیبه را حکم تو انکر و همین قرآن اهل اسلام حافظ و با
بودند که حضرت از تحریف نمودند حقیقه و هیچ اب محارز کافی عناد الاسلام و لیکن بخونی ازیر کتاب سجده
و غیره ملاحظه است که تلاوت این قرآن از راه تفسیر بود و هم تحریف ان مغاذ الله و خود شیوه جناب علیه السلام را
بود و آخر تا وقت شهادت کافی ملاحظه الجمار بر آئینه ساسان لغوشد و دیگر امیر چون برین جاده استقامت داد
پس از مرگ صاحب الامر در تفسیرت که مرفصله تلاوت همین قرآن بود امام الامیر از آغاز حافظ همین کتاب بود
و باز درین محنت مبتلا شدند و حضرت را در تعلیم خود که اتفاق بکتاب الهی داشت چنان تکلیف میدادند که کنگار
طایران و حضرت خلفا انقدر اشتاقی چون لبر استند و ندانند بهین که خلافت را که نظام جمله موربان
منوط بود و کلام درین سبب است بهر سبب تمام دادند که خود جناب علیه نقل فاضل امینی هم در شرح نهج البلاغت
که عدالت و الفضل و زود این سپهر و در ثبات است چنانچه تالیفات این هر دو ولایت بران دارد و متوفی
که عرفت از اینجا انصاف بکن که شرف علوم متعلقه امامت بکدام جانب نیاید و ترست و انهم بکمال فخر
و صلحی و عدم وقوع اختلاف در امت و بدول حصول مشقت در تعلیم شان که لا یخفی و رخصه بر محنت

امور و اقیقه نفس الامر به مانند سوسنطامه که سببه تور را در بروی عقل و ذلیل و خوار گردانیده اند از روی حق تعالی
 خدا که در هر حال او تحسین عدل و داد و ترحم بر حال است محمدی و کمال بذل عطوفت چنان گردیده که صاحب پیرو
 چه بسمله ایشان را شرف و ملاطفت میبخشد و در مخصوص حضرت آنچه برای والی امت تاکیدات فرموده و در بوی
 خود کلین بران باندا و اساتذ و دش و انست سمعت اباجل بند علیه السلام بقول لعین الی الدینی صلی علیه آله
 انفسه و بهیچ لیس جح قال نزل بالروح الامین قال فنادی علیه السلام الصلوة جماعة و امر المهاجرین
 و الا نصار بالسلاح و اجمع اناس فصعد بنی صلی الد علیه و الیه المنبر فصری علیه السلام فصری علیه السلام فصری علیه السلام
 من بعد علی امتو الا ترحم علی جماعه المسلمین فاجاب کیرحم و رحم شعیرهم و قرعاعهم و لم یفریحهم فیدهم و لم یغفرهم
 فی کفرهم و لم یعلق یاب و دهم فیا کل قومیهم شعیرهم و لم یفریحهم فی یومهم فیه قطع نسل منی ثم قال لعین و سمعت
 فاستند و اقال یو عبد الله بنی الاخر کلام کلام به رسول الله علی منبره ملاخلیل فریونی در شرح میگوید شنیدم از
 امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت رسانیده شد بسوی بنی صلی الله علیه و الیه المنبر که خود در بر جایگاه او بی
 بیماری بود و بنو و با و در آن روز امام علیه السلام گفت نازل ساختن خبر خیر سل نام گفت پس طلبیدم را
 که حاضر شوید نماز را بر جایگاه نماز جماعت باشد و امر کرد مهاجرین و انصار را بایراق پوشیدن شاید که
 برای تجوید جیش اسامه باشد پوشیده میاد که آنچه بشمار گفته که طلبیدم مهاجرین و انصار بایراق پوشیدن
 تجوید جیش اسامه باشد بخلافی بنصره محمد و در طهر و الراج که در بیماری حضرت بود و نسل قول است بر من محمد بنی
 نه از و این را که جماعه بود و تفصیل طلب بطور مذکور در او را و دیگر از اصول شان نوشته ام انشاء الله تعالی
 وقت بر آمدنش درین کتاب هیچ منی که ما بعد از دیدنش گوی که و انقی این نکته لغایت دقیق است و بر اصول شیعه
 نهایت منطبق است کالقیه با القیه و بار جرم کردم بقول لقیه شرح مذکور که تعلق حدیث بنری دارد و جمیع شذویم
 پس بالا رفت صلی الله علیه و الیه المنبر پس رسانید بسوی مردم خبر مرگ خود را بعد از آن گفت یا بنو الی
 بعد از من بر امت من می اندازم الله تعالی را با میبغی که قسم بالله تعالی میبیم ان والی را که
 هیچ کار نکنی مگر آنیکه جم کند بر جماعت مسلمانان که در حدیث اولی باب سابق مذکور شد پس بفرمود
 شمر و بزرگان ایشان را و مهربانی کند ضعیف ایشان را و تعظیم کند دانسی ایشان را و ضرر نرساند
 بایشان که خواست ایشان را و ولی خبر نکرند ایشان را که کافر کنند ایشان را با میبغی که عبادت
 انکار ایشان امام را شود پس کافر شوند نه بیند و در خود را بی و خوال ایشان بجهانم او خود را قوی
 ایشان ضعیف ایشان را و هیچ خبر نکرند ایشان را و فرستاد نمای ایشان بجهاد که بر و نسل است ملا
 انشاره یا نیست که امت حقیقی من ایشانند منافقان بعد از آن گفت رسانیدم رسانیدم
 را و نصیحت کردم پس گواه باشید گفت امام جعفر صادق علیه السلام این آخر سخن است
 که سخن گفت بان رسول الله علیه و الیه المنبر خود را که بنده به پیروی سرور عالم که سرور

هر دو جهان و سرزمین و درین و دنیا است می گویم که چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بکار نشاء است
 بی اعتقاد و با خلیل در خطبه خیر فرموده بود و باز اقامت شریعی که از امام بعد وفات خود حضرت امیر مومنان
 و دیگر منتهی بهم فقرار در فقه همین معیوم که این حرفی چند از حدیث شریف است بوی عاقل نگار هارند و بدینند
 که درین عصر که بانی میرود که گاه و گاه می کنند پس بدانکه عدل و داد چنین معطین را که تمام آفاق را
 تیره و تیره و خلافت بنور ایمان روشن کردند حتی که نجویان ایران بدولت اسلام رسیدند و دل
 و دایره افرا دهان چنان گسترند که خود رعیت ایشان تناداشتند و از خدای غیر دجل میخواستند
 که امام چنان بهم رسد که بر سر ایشان رود و از وثیقه محبتی با اتفاق روایات فریقین ثابت است
 که سیر و خانهای راشدین موجب ترقی و سرخروی دارین و سعادت کومین است و پیر خاهاست که اگر
 ۱۰۱ قعده خبری را اصلی می بود در نصب امام وقت استعفا از چنین رسالت و ترتیب مقدمت
 کافیة العاقلان باشد چه از ظهور نیز سید کای جبرئیل من تمام است و این لشکر طایع و دشمنان من است انقیاد
 مملکت یا بکرم بدیند و این هم را سر انجام و هم حال آنکه حاجی معلوم شد که همه ملل اسلام در رکاب سعادت
 مضاب حاضر بود و در حدیثی که این اجتماع کاهی اتفاق نیفتاد که حجة الوداع عبارت از آنست که در روز
 طیبه مان و طفلان و چندی از منافقان بیکدیگر بودالی خیزد پس این فرمود و بر سر پادشاهی بعد از خود از تو خواجه
 مگر این امور در چون چنین نرسوند معلوم شد که یقین کسی بنصیر میم کرد و بدینکه یقین امام را بر رای است
 حقیقی خویش که با عترت شایع کلینی و مجابین و انصار باشند و او انمودند و این بدان ماند که جمع
 قرآن مجید را و و تعلق داشته و بر امت تحقیق خود که داشته بلکه اگر اندک غور کنی بر مانی و اینجا بر است
 غیر از قوه ای قائم است و این انکار و معصوم بود پس او را چگونه قسم دمانند و فرمایند که خبر دار غریبان
 مکان پس معین شدند چنین مطالب آنچه دانسته بود و ندانده الهی بخوان ایشان متعلق گرفته که از
 مجمع الییمان و از لازم آمد گفت هر سبب یا سبب و هو محال کافی شمع الحق و غیره که حق تعالی تمامی
 بندگان را ای یوم القیامه است این ایشان کرد و این چنانچه بطریقی و چگونگی احوال صحاب و جسد و صاحبین
 بدان باشد که مقتدا باینند پس ای بی کرم فرموده اند روایت فریقین کافی المقتدی مولای این عصر
 و مرجع الیه ان اعتراض بدان دارد و نیز آیت که میوه و السلام بقول الایة و ید و عبادة قبل نزولت و
 میمن صلی الی القلیین عن جید بن المسببه الحسن بن سیرین و فتاده و قبل نزولت میمن بن سیرین
 و می بنیه الحدیث عن النعمی و قال من اسلم بعد ذلك ما یخیر فلیس من المهاجرین الاولین و قبل هم اهل
 سلطان ریح و قبل هم الذین اسلموا قبل الهجرة عن النعمی کثر من خلاقی میگویند که سببی که دلبری بود که
 صدیق از سالیقین است بلکه خبرش همه رسید البین بلکه امام المهاجرین کامر با عترت امیر و فقه باز افرا دهان
 که سبب هم ایشان از سالیقیت برای چیست لان سابق السی متغیر و فیکون مقبوعا و غیره که بگویند و فیه امام

[illegible]

نشانید نه جناب سیده را بر زدن ل سوار کرده و دست حسین گرفته بلوالبصحاب گردیدند و اراده خون نیزی است
 حقیقی را تمام در مدینه الرسول صلی الله علیه و سلم بعد وفات شریفی محم نمودند و شوق عصای سلیم خواستند چنانکه
 سلیم بلای در سن خود آورده و دیگران بر سر خشم نهاده اند قطع نظر از احادیثی که لادین و لایمان من لا
 یقیمه که و خود را جامع الایمانت بکشتن در و اند و خون خود را معاذا الله بدر کرده اند نه بر اگر خد شین بنده نیز این
 حدیث را در کتب بینیم که آن چون حجت گرفته و خود خلیفه را باید گشت چنانچه از رساله علیه السلامین جمله الام
 ابو حامد غزالی که بر مضمون علای رغن یا محمدی درین کتاب از ایشان است و قیام کند بنسبتی که داشت و
 اختیار ساخت بر ظاهر است و نزد شیعه برابر زار و لیل تواند بود و کما لا یخفی اگر چه چندی قانی پله بدین افترا و تهمت
 با قید رده اند و ایضا حضرت امام رضا آیت الله و امام راضی و امامه و دیگران را کشیدند یا باری پنداشته چنانچه عقیقه
 است آید انشا الله تعالی و هر کس که گمان را خورده باشد او هم میداند که ده و رویش را گویی خسته و در و با
 در آفتاب نمی بگذرد و این اخراج چنانکه بر اصول قوم بی پیر از قنات حضرت فیه در سیر اگر اول شمارند
 بجای آن و در و بلکه بهر است از آنکه اول گردانند و اول چنانکه با خطا حضرت عباس که ای برادر زاده دست
 خود را زمین تابعت کنم و دو کس از تو شایسته محو گشت جواب است که کسی نیست که مدعی امامت شود و جزیر جلاله
 رسول خدا بر اصول موضوعه هزار بار تکرار داده بود و این توجیه عاصیین غلامت و دعاوی ایشان پس تصدیق بخ
 صادق فان ما بال الله قوی جمایا العوض همانند ان و دوم آنکه ابو بکر صدیق در مساجدین اگر بود از عقیقه
 عمر و اسلام و محنت قدیم و نصرت و معارفت است که صحبت حضرت را بار بار تکرار نموده و نموده از بارباری
 عزوجل صادق الطریق کل شی بر اتمام روضه جاری ساخته که تکرار وین کتاب را روایات شیعه در افادات
 معصومین بر گرفته که شیخین بر عقد کارشین بودند ایمان شان در ریاست گفتم از ویش بر رغبت و طیب خاطر بود
 نمایند و معارفت و آنچه بدان تعلیق دارند تا روز بجلالت رسند و بنده در ان مقام توتم که چنانکه بر احوال
 روضه بر قیاس اولی که لیس را کمال معانی که بر مفضل الحاصل تنای دوم حضرت آن بود که در بر کما قوم را خطا
 نماید و بر قرار دارد و روضه محال بکسر بلکه فیض کشید لغوات سوم آنکه از جناب بقصه طاهر فاطمه زهرا کیت که انصاف تواند
 حق که خود را جناب با وصفت آن اخلاق بخیله و خطا حضرت امیر مود که عالم بدین درجه رسید و تو از جای خود گشت
 نمیکند و زود و دلاوری بحدیست که گردان جهان را بر خاک و خون افکندی و اکنون بهر نصرت و دستگیری من نظام
 نظامت هست منی بندی اخراج چهارم آنکه اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم و منی الله علیه السلام ابو بکر را اعلم است و
 میلند چنانچه خود را در یک حضرت در خطبه فرمود وی را تخریر کرده بودند و او سفر آخرت برگزیده و البته مقتضای اولاد
 مهاجرین نیز همین است چنانچه در امام جماعت نماز که بالیقین از صاحب عامت گری گمتری باشد اگر امامت اختیار نمود
 کما لا یخفی علی من نظر الی الاما ویت البیون علی صدره الامان السلام و الحیة و برین قدر چه موقوف که خود علی اله
 امامیه در شانی و غیره گفته که مهاجرین و انصاف ابو بکر را چندان می ستودند و حسن اعتقاد داشتند که در جمیع احوال

برگزیده از جناب میر افضل میباشند پس کاش حضرت میرزا قاسم عالمین منسلک گردانیده جو قیاس پیش می آمدند بلکه
 بجای طلبه علوم می پنداشتند و فو کانی ناطق است یا آنکه ملائکه تعظیم شان میکنند و اصول رفته به خلاف ان لات
 دارد که بسا و ابا و جود چنین منصب که امت تحقیق برای او مسلم داشتند ذلیل و خوار و سقیم گردانیده اند و خود
 برای ادای شهادت در مقدمه فی که برخلاف قانون شرعی ادای شهادت نموده بودند چنانچه از طهر الوط
 حجت الزمانی است بنا بر آنکه و فایده و تدبیر شیخ اولی و تحقیر و تفسیر نمی هم عیان است مع ذلک عات
 اصل الاصول یعنی تقلید دست رفت و بالاتر از همه آنکه فاضل علی را که روبروی جناب سید المرسلین و ملائکه
 مقربین از دعای خویش نوشته بودند بر علقا گذاشتند و نگاه دیده و دانسته سهوا و استیلا ناهتمام با حق و
 علایق لاعلمی و وجه المظهره و لاعلمی احدین اولاد المعصومین با صاحب شیخ دوم پیران نموده و ترک ستم شستن و
 و هم گریه و نشیبه و چنانچه از تفسیر می و بجا رسید است اخراج چشم آنکه چستان ایشان را باین گزینانیده
 بر اصول منافقین که دلهای شان بکفر و انکار جوش زد و تهرمت شدند و این امر چنان نیست که رخصه یا انکار
 زبان بر کشانید که خود حضرت فرموده بودند که ای حبیب الله علی را نصب کنم بی سبب سه ساله من را لیکن از رود و
 مرتد شوند اگر چه خبر جعلی و محبوبیت و متعلق به او انتم بی سر و پای و آنکه بعد از اسلام پانصد نفر زندان و فایده
 اصول صحیحی دیگر برای دلایل و بکار عالمین بر نمی آید که لا ینفی علی المحمّدین یعنی چون من نصب کنم تا اسکان شما بکنید
 کفایت ما کان میا و دارم که این حدیث شدیده هم می آرند بی چون و چرا که کشیدی فی تالیفه و هر چند مشکوک و غیره و غیره
 پس معلوم شد که انحراف از متننا و وصیت شریف تا اینجا بود و باقیما نه خاتمه حدیث نبوی صلی الله علیه و آله پس رب ادای
 الای چنان می نماید که چنانچه بخواهیم بر این حدیث تحقیق که ما بحرین و انصار اند با عرفان شلج و قوی که استمع از اینجا
 دو گوشه زندان تا آنکه خوانند العاقبه الا هم المقتدین و هرگاه خانه بنشیند به بله و درست گردید که اعتماد و نیست مگر
 بر خواتیم که فی القرآن المبیین میانی انما هم ولیکم چون وقت نظر را کار فرمای و از دایره تقلید برای ندای
 دانست که چه انهم و دولت کشته شد تفصیل این اجمال در هر دو مقال آنکه هرگاه فاروق اعظم میخواست پیشوایه دیگر
 اصحاب بر بی عزم سفر برای جهاد بنشیند امیر المومنین بلاعت خویش چنان بهتید از مقدما عقلیه و نقلیه میخواند که عزم
 فاروق فتح میکرد و اصحاب نیز بدان اذعان می آوردند و قطعاً اقیانامیدان شدند که عزید خیرخواهی و عقده کشانی
 همین است تا مقتضای این ندیمی و وزیر می بخیر بدان شد که غیر وزیر را مرضی آموختند و بکار
 پر داری فرستادند بالاخر او بر ولایات ایشان در نقبی که معاول عقول را رفته اند که کند و بجا
 از ظلم و غلو قات بجای آمده بودند تا برای نماز انان تعجب میگرفت و مسجد شرعی نمیداد و این عقیر را یاد دانا
 که عدل و بر همه خلافت سایه افکن بود و ولایت دیگران در دیوانه فاروقی و شمیری زد که بر صورت ذوالفقار حجاب
 حیدر کون رساخته بودند و مسجد نبوی و مبدای خاصه صادق بر اصول کذاب بر حال فقریان تخم و غیره ذری قلع
 باب قلعه میو دیان بدست آن مجوسی نقل کردند و خیال افروخته و کازینا از هم بقایب غلامی نشیند که کارکان را بعد

توفیق این ثواب یافتند و بالاخر امام المتقین فیروز ریافت تا با کفایت این هم پرداخت و لیکن علمای کمال
و کیون چنان متصف شد که ذی النورین همه مخلوقات را همچو کمال بیت راضی و مأمول و مملوک و مملوون گردانید
و زمانه او نیز معصوب بدیگران بدرازی کشید عباد اوقات حسن و ذی الوهمین علی ما افاده بنی الحیسن
کمانی الکلینی و غیره من روایات الفریقین بخلاف صدیق اکبر که بر جنازه مقدس گرسیت و پیشانی
نولانی را بوسید و گفت خدای عزوجل و موت را بر تو منحوا پس ندید و تعریفی از این بیت مطهر نیکی او
بر منبر آورد و از آنجا که دسامان اخروی عجلت ماسور بهاست خطبه شریف نمود و از آیات قرآنی
ثابت فرمود که حضرت علی (ع) علیه و سلم بخت خراسیدست که خود سامعین داد انصاف دادند
که گویا گاهی این آیات را شنیده بودند و بخطای خود اقرار کردند و دل بر وقوع وفات متناهی
و رنه بر جنازه شریف ششیر را از غلظان برمی آمد که زنده را در حق نمی کشید و پرتو ظاهر است که غسل کفن
و دفن بر ثبوت ان موقوف بود بدیگری است که هرگاه اجملا صحابا نکار وفات نمایند و درین شبیهه
که مرص حضرت تب شدید و در دوسر اشهدت بود پس کراجمالی باشد که تب سیر غسل نماید و درین شب
بهیوشی جمعی عارض میشد که از صحیح روایات پرتو ظاهر است که روزی حضرت رسید چیزی نقد خانه
داری ام المؤمنین عائشه (ع) عن منو که دیناری چند که تقویض فرمودی درین اثنا حضرت بهیوش
شد و جمالی تیافت که بگوید حاضر است آنچه طلبیدی پس انتظار کرد چون بهیوش آمد همان فرمود
او گفت آورده ام باز بر اسباب غشی محیط گشت القصد غالباً در بار سوم فرمود که نزد علی (ع)
تا بر او خدا بد که مناسب بناست که پنجه بخود از نفیق اعطی پیوندد و بخاندن و در دیناری باستان
اسباب بخاط جمعی راه یافت که حضرت بر عادت خود بهیوش گردیده و هنوز پیام اهل زفلا از غزول
فرانزیده و روایات رفته هم بهیوشی عظیم دل آ اگر چه در طعن فرط اس از ان برگزیده آبروی خود
بر خاک مذلت بریزند که ماین هاین بر حال حضرت میگرسیند و اسباب و از ایشان نشاخت چون
خبر داد ایثنا از البینه خود چپایند و دلاسادا رسیدیم بر مدعا که صدیق اکبر چون انمند ان
را طی نمو و فرمود اکنون اسلام اخروی باید متوجه شدن که درین میان کسی گفت مات البی علی البند
علیه و سلم ظاهر اعظم را این احتمال را هم برداشت که حضرت وصیت امینی فرموده بود و اگر عباس را و اگر
یا عانت و کوشند و عبد الله بن مسعود را و دوا و اختلاف و فن را که شام کشته و خواندن من الانبیا باشد یا کم
منظمه بوطین بخت طبع که حاکمیت بدلیل که کجاست شریف که البی ید من حیث یقین و امیر المؤمنین شایسته
او انمود که موصی بهتر از ان نیست که روح شریف در ان مقبوض شود و رقصه در ان بر بطا روایات برخواست و
مقتضی انیمین است که مقام مقدس بدتر از جمیع مکانات باشد که معجزه علمای ایشان با تبحر را از دوا و
مابر داشتند و یا بسیار برای و شسته ثابت نموده از انیمه مرفوعا احادیث معتبره آورده اند که در قصه

می آید پس این قرینه صحبت تواند بود در تسلیم قول شکان توان گفت که باری و اخصیص احوال و پیش ملازم
 اهل سنت چنین خیال میباشد که مخالفات مورثه نفس الامر بر زبان نرود و بخلاف محدثین رخصه بر
 اتباع ابن سبا که خلیع انذار کسسه عمار بود و ندایان امر از آن قبیل گشت که از خرس موسی بس است
 که بسیار پیروار اصول موضوعه در آوردند که مخالف واقع میباشد و کشف طبع میکند تا فرود بر آ
 مدعی جتاد که حدیث دلیلی خویش را حکم بصحت و اعتبار دادن و از تعامی خیال نکردن که در آن هیچ
 که کورست با جاع است تحقیق و مجازے قطعا و یقینا اقراست تفصیل این مبل آنکه علامه دهلوی
 در تحفه انما عشره فرموده بود و جواب قصه قرطاس قول عمر از ثلث عرض مصلحت بود و جناب امیر هم
 مصدر این امور بارها شده پس شالے چند بر شمره از کتب خود و کتب شیعه یعنی لازم می آید صدر در
 تمام لغت از جناب امیر کرم الله وجهه بطور شیعه متذکر جناب رسالت بهفت درم فاطمه برادر اراعت
 فرموده و ارشاد نمود که علی را دیده و بگو که حضرت عنایت فرموده تا طعام از بازار بخرد و جناب امیر
 آن را بر او خدا داد پس مجتهدین حدیث را بعد از حکم با اعتبار آن تماشای او و طعن الراح نقل نموده
 و بدو عیبه را نصیحت اولد کشود و آن مستغنی بر اینصفت است که حضرت در آنکاراه ناهقه خبر بقرص دیگر
 گرفت تبعد و گفت مقصود من نیست که بر آن سوار شوم و در جنگ بدر در آمده جهاد و یافار تا ایم المیزان
 فسر مود تا امام حسین استیغای در اهرم نمود و عجب است از دلیلی که مولد جناب حسن مجتبی و مولد
 خود ندیدند جناب محمد ثانی لاثانی بنیدیدند بنین که کلین در دلاوتش میگوید و دلا حسن بن علی ه
 شهر رمضان در سنته بدر سنته اشین بعد از حیره و دی اند و فی سنته ثلث و بر حال امام حسن چگونه
 شریک سلاطین کور شد و از آنجا که امام حسن در آنوقت لائق این امور نباشد حضرت امام حسین
 که کوچک بود از و چگونه کمالی بخت سبحان الله رب العالمین این خبر با نداشت و کتاب تصنیف نمود
 و لیکن هرگاه حال پیش چنان باشد که خبر دریات را ندانند و خدا و الاسلام تصنیف نمایند و ذوالفقار
 بر دستور در بیان خلق و انوار و قشونک است پس شش البته بسادات تواند رسید و گفته اند میراث
 پدر خواسته علم پدر آموز و عجب دیگر آنکه جناب مجتهد را یاد نماد و قتی که غان التفات بقلب عبدا
 گردانیدند که رجعت بر مذمب است است یار قص و بدعت بعد ازین خیال نکردند که چون
 و یله بگلگشت جنت خرامه را چگونه بدینا توجه فرماید شبه نیست ویرین و آنچه که صاحب
 بهشت برین و لوسه نه فرود شدند بر قوم و حیم و خواجیه میفرماید ترا زنگنه عرش برین صف
 ندانمت که درین دایره افتاد است که اسے بلند نظر شاه باز صد شین و شین تونه این
 کنج محنت آباد است بدیاجله حقیقت منصوص خبری دیگر است و مجاز و شبیه خبری دیگر است
 و مجتهد فاعل مندر و در غلط فرمود و در فقره میانه وایت مجتهدین مایعنی لوبکر اسه و عمر خطا و عثمان

مستغفار علی بابا که دیلمی سیان نمود و روایت شرکت امام حسن بیکه امام حسین علیه السلام در
 ارشلو شاکر دماند کتاب نیز روشن است و اگر چنین تفرقه در برود دیلمی که او بسینه فرود و برین است
 و دیلمی را خدیو چون نجره افرای خود مقتضای طلبه متعدد من الذکر بجزم رود و فرودست که تناس
 رجعت نماید و کمر رب ارجون بگوید ادره از مقلدین مجتهد استبعا و نماید که زیاده بیخالی نمی آید که چنین
 مجتهد صاحب قوت قدسیه علی بنی مذالکتاب و لفظه الحیدر بر روایتی را که موضوع باشد مضمون آن
 یا جلع تمام است حکم باعتبارش نماید پس فرود شد اقل آن از طعن المراج بر داشت و درین کتاب
 یا و کار گذشتن تا بر کس از ناظرین تا قیامت اورا کوشش نفرین فرماید بلکه هر که میگوید
 را و صیت نماید چنانچه اهل بیت طاهرین وقت و فوات میفرمودند که از تفسیر عذر باید بود و خصوص اهل بیت
 تا خاتم اهل لطفات عبادت است که چون این روایت بر کمال فضیلت وجود و سخاوت جناب ائمه
 و اشیاء در راه خدا و ظهور و خجرات آنحضرت دلالالت تمام دارد و فاضل معاصر بسبب غایت عصیبت
 و عناد و انجذاب نقلی حدیث را تمامه کواری کند و بزرگترین از فقرات آن انکشاف داده و درین باب نیز
 نامشی و انتقادی خواهد بود اضر المذکراتی را که عادت بسره کلام و نموده است فرموده و لهذا ادلا نقل
 آن روایت تمامه می پردازم بعد از آن آنچه تعلق بحجاب نامسب عداوت اطمینت دارد و بعضی تبیین
 می آید در کتاب ارشاد القلوب و دیگر کتب معتبره و اثر گشته آنچه مخلص آن انیسیت که وقتی جناب ائمه
 بیکه مظهر فقه بودند اعراب را دید که دامن جامه کبر را گرفته و عایسکت و چهار بنار در برهم از درگاه اعلی
 مسلت میباید آنحضرت پیش رفته فرمود اے اعرابی چه میگوئی او گفت تو کیستی و نام تو چیست فرمود
 منم علی بن ابیطالب گفت انت و الله حاجت بخدا که حاجت من از تو روا خواهد شد فرمود بخدا حاجت
 خود را گفت که بنار در برهم نخواهم که صدق زن کم بنار در برهم که دین خود را ادا سازم و بنار در برهم که بآن
 خانه بجزم و بنار در برهم که بآن نقش و زندگانی کم فرمود و انصفت یا اعرابی ادا خرجت من مکه فاسبل و اعرابی
 بدینه الرسول یعنی انصاف کردی اے اعرابی دنیا و نه طلبیدی چون از کمر بیرون آئی در دین خود
 خانه مرا پس من آن اعرابی بقیه در مکه توقف کرد و بعد از آن در طلب آنحضرت بدینه آمد و مذاکره کیست که
 مرا بخانه امیر المومنین و عجمه کند و آن وقت حضرت امام حسین رضی الله عنه را بدو خبر و رفت خود که
 ترا بخانه آنحضرت می برم اعرابی از اصل دروازه آنحضرت استفسار نمود و چون دانست که آن گوشت شاه
 از بجزم نبوت و ولایت است دست عاگرد که بنار در برهم المومنین رفته معروض دارد و اعرابی که قصد
 حاجت گذارے او فرمود وجود سے ایک برادر استاده است پس حضرت امام حسین را نماز فرستیم
 آمدن اورا امیر فضل قدس رسانید آنحضرت بیرون آمده سلمان فارسی را فرمود ای سلمان حدیقه که در اینجا
 بر اے من کاشته بر تمار بنوید از آن عرض نماید حضرت سلمان حدیقه مذکور را بر تاجران معروض کرد و بدو

ہزار درہم فروخت آنحضرت از آنجملہ چار ہزار درہم آن اعراف فرمود پس موسین مدینہ کے محتاج بودند
 ازین معنی اطلاع یافتند بخدمت آنحضرت تنہا فتنہ و باقی در اہم پیش آنجناب ریختہ بود ہشت ہشت
 از ان بر بیگ گفت و دیگران کیاں عطا فرمود تا بر لے آنحضرت پہنچے باتے مانند پس چون بدولت سرا
 تشریف آورد حضرت سیدہ فساد العالمین گفت یا ابن عم فروختی باغی را کہ پدرم برائے تو غرض کرد و بود
 فرمود آری فروختم بچہ کے کہ بسبب دنیا و آخرت از ان بہتر است حضرت فیرا لہ قدر قی آنجناب و عافیت
 بعد از ان گفت کہ من اگر سندانم دو دہیسر من اگر سندانم دو تنگی نیست کہ تنہا تر شل اگر سندانم دو دہیسر
 از خانہ بیرون آمد تا چہرے فرض گرفتہ صرف ما محتاج ایشان سازد و در آن حالت جناب رسالت
 قدم مبارک بر پنجہ داشتند و فرمودند کہ اے غلام پسر عم کہماست عرض کرد کہ بیرون رفت فرمود کہ اگر
 را کہ چون پسر عم آید ویرا کہو کہ باین در اہم برای شما طعامی ابتلاع نمایند چون آنجا پہنچے وقت ملائمتین علیہ السلام
 باز آمد و فرمود بوی خوش پیشنوم ہانا پسر عم یعنی رسول خدا آمد و بوز آنحضرت فیرا لہ تنہا فرمای آن ہما بودی
 و آن ہفت درہم چہری بود اچہ آنحضرت فرمود و بوزا کہ گفت فرمود کہ حسین خیر و با من بیا پس باز آمد و دیکر دینار
 و میگید کہ من بقرض الحسنی الی کے کہ فرض میدہد بخدا و فاکندہ بودہ کہ خزانہ کن مکانش از مال
 و وقت برست یعنی بکہ من عطا دہد چنانست کہ بخداے تو اے ان را بقرض دادہ باشد و چون
 آنرا باز یافت خود اہد نمود پس آنجناب حضرت امام حسن خطا فرمود یا بنی طغیاء اے ہما چہ بنی اے فرزند بنی
 در جہا باین مریدہ گفت آری ای پدر ز رگوار پس آنحضرت آن درہم ہا را بوسے عطا فرمودہ بدین
 مژدے روانہ شد کہ خیرے از قرص طلبید و بیوقت اعرابے بر خورد کہ با دے ناقہ بود یا حضرت
 گفت کہ این ناقہ از زمین خبر فرمود پس منے شہنا یعنی قیمت آنرا سہرا ہذا م اعرابے گفت من
 ترا ملت میدہم تا دہیتا کہ ہما سائے گفت بچہ اے اعرابے گفت بعد درہم فرمود کہ این ناقہ
 را اے حسن پس امام حسن علیہ السلام ناقہ را گرفت و آنحضرت روانہ شد اعرابے دیگر باہر خورد
 و گفت ما علی ناقہ را سے فر دشتہ فرمود اگر ہر دو تنم باین چہ خواہے کہ گفت بران سوار شدہ
 جہا و خواہم کہ در اول غردہ کہ پسر عم تو یعنی رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کند فرمود
 اگر قبول کنے این ناقہ را تو بخشہم اعرابے گفت صد و ستاد و ہم تو میدہم حضرت امیر المؤمنین
 علیہ السلام فرمودند کہ بیکر اے حسن و ناقہ را بوسے تسلیم کن صد و ہم از ان اعرابے ست
 کہ ناقہ را با فروخت و بیعت از ان ماست امام حسن علیہ السلام صد و ستاد و ہم از و گرفتہ
 ناقہ را تسلیم نمود پس جناب ستطاب ولایت ماب فرمودند کہ من ز قلم طلب اعرابے
 کہ ناقہ را از خود میدہم بودم تا قیمت آن را بدد و ہم رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم را دیدم
 در مکانی کہ قبل از ان ندیدہ بودم کنار راہ پس چون آنحضرت نظر من کردہ ہستم فرمود کہ

یا ابوالحسن اعرابی را می طلبی که ناظر را بتوفیر و محقق تا قیامت آن را بوسی رسائے گفتم آری بنیاد
 فدائے تو کرد و ندید و ما درین فرموده یا ابوالحسن انکس که ناظر را بتوفیر و محقق تا قیامت آن را بوسی رسائے گفتم آری بنیاد
 و آن کسی که ناظر را از توفیر و محقق تا قیامت آن را بوسی رسائے گفتم آری بنیاد
 رب العالمین بود که طی و دقتی اشاره بعبارتی است که آن سائل گفته بود که من تو را می بینم و تو مرا
 نمی بینی بعد ازین مجتهد الزمانی که این روایت معتبره از ارشاد و علی آورده و امتزاج کرده که در
 کتب معتبره و دیگر تفسیر حدیثین شیعه آورده اند میگوید اینست روایت و علی در ارشاد و علی
 اکنون که این من نویسد که در موضع بودن این روایت چه شبهه باقی ماند که امام حسن و برین جمله
 پیام اعرابی رسانند و حسن جمعی در داد و ستد بگوشتند و ما را ناظر باشند در وقتیکه هنوز غوغا
 پدید را حاصلت باشد فاعبه و ایاد الالبصار قریب است که بر سر مقر بان و مدعیان فرید و لاس
 اهل بیت سرور عالم صلی الله علیه و علیهم صاعقه شر را برافست بعد ازین اگر آوستی بقل خود
 رجوع کند میباید بصحبت علما و طلبه علوم نمیشد که اما ملین در آخر عشرت رفیع مغفون را بر هم می زند
 و بر گردن شریف سوار شدند در معاملات مذکوره چگونه شر یک توانند در مزید توجیب آنست که مجتهد
 انحصار یاد کند که صدوق شیخ المشایخ رفته در علل خود چه روایت می نماید که چون سبط الگفت
 ابو بکر انزل عن نمر بنی امیر المومنین فرمود تا کید تمام که این سخن بتعلیم من نیست همه میدانند
 که او در عین نماز با حضرت چه معاملات میگردانند مختصر المختصا اگر از آن متعذر بین امور گردانند
 این توجیه بر زبان صدق ترجمان رفته و اصحاب کرام بتصدیق آن لب کشا و ندیده که
 قصلب دینی ایشان در کتب کلامیه نیز مشهور است مثل شرح مواقف و از رسائل فرین نیز
 واضح است که عادات ایشان خوشنام و اطفال بودند و یاد دار سیان که مجتهد لائمانی درین
 کتاب یعنی تشیبه البانی نیز قول امام حسن آورده و توجیه چندی را کرام الله وجهه یاد کرده و الحمد
 لله که درین مقام نیز بحث بالهذه در کمال نبل و رست که درین یک مختصر در کشف الغمیه
 که عمر سر منبر بود و امام حسین گفت از منم پدرم جب اشو و عتاب نیاید و دیگر نیست و گفت است
 میگوئید که منم پدرم است زبدر من و امیرم بخود که بتعلیم من نیست و عمر تصدیق کرد و از منم پدرم
 آمد و امام حسین را در کنار گرفته بگویند و دانشا نند و در فضائل او بر کشا و که حضرت میفرمود و محافظت کنند
 در باب فوت و در بیت من که خدا را در محافظت فرماید و لعنت خدا بر کسی که بیازد و مرا از ارار
 ایشان انتقام آتھے متوجبا و بطائفه شوم که چنین ممکن و فدایان اهل بیت کریمین را دشمنان
 قرار دادند و با جملة ارباب اصول بکینه را که در سخاوت قسم نمیده بارے بشرح فارسی آن که
 از محقق قبل تر منتهی است رجوع کند بدانکه او بعد از روایت ثنائی در ولادت امام حسین ع

و قتل حال و قاتل بعبارت و مضی نے شہر صفر نے آخر من سند تسع دار بعین و مضی و ہوا بن
دار بعین سند و اشہر الامہ فاطمہ بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بن علی علیہ السلام مدد مان
نیز چودہ در ماہ رمضان در سال جنگ بدر سال دوم بعد از ہجرت و منقول شدہ کہ افترقا
شد در سال سوم و رفت از دنیا در ماہ صفر در آخر آٹھ از سال چیل و زود رفت از دنیا در حالیکہ افزون
چیل و سخت سال و چند ماہ بود و در شہر فاطمہ بنت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بداند کہ در نجاشی
میرسد کہ از کاتبان کانے سہے شدہ باشد بجائے دہ شہر الاشہر اباید چہر گاہ ولادت در آخر ماہ رمضان
سال دوم باشد مثلاً و فوت در آخر صفر سال چیل و نہ باشد عمر او چیل و شش سال و پنجاہ خواہد بود و اگر
گوئند جواب بر دو وجہ است اول اینکہ چون ولادت رسول علیہ السلام و بعثت او و ہجرت او و وفات
او و ربیع الاول بودہ مبدأ تاریخ ہجرے نزد اہل اسلام ربیع الاول بودہ تا وقتیکہ عمر باستصواب
عثمان بعد از ہجرت سال از ہجرت تاخیر کرد و مبدأ سہ تاریخ ہجرے را و از ربیع الاول مجرم انداخت
پنجا چہ ابن خورسے در کتاب تنقیح ذکر کردہ و سہ تواند بود کہ این تاخیر برائے آن باشد کہ شنیدہ بود
کہ در محرم حبیبہ عظیم بر سر الملبیت خواہد آمد پس رمضان سال دوم با اصطلاح سابق است و در حقیقت
لاحق کہ تاریخ وفات بنتی بر است رمضان سال اول سنے شود و دوم اینکہ این تاریخ وفات نیز
در تحت و در سہ داخل باشد و مضی صنف نباشد بلکہ مضی صنف و تاریخ وفات آن باشد کہ
می آید و در حدیث سوم پس و مضی در اول تقدیر و اندہ مضی است و در دوم ابتدای کلام صنف است
گوئیم تہ تہ قیاس کہ در جواب دل باشد بجائے خود است و بیان میتوان جمع کرد میان دو تاریخ ولادت کہ سنہ
انین و سنہ ثلث باشد اما در بیہام خوب نیست پس فاطمہ علیہ السلام در وقت ہجرت نہفت سال
بود و بعد است ولادت اول در سال اول خصوصاً کہ مشہور است کہ تاریخ فاطمہ در سال دوم بود
و جواب دوم مناسب نیست چہ صنف و در نظایر این مہاکت شدہ از میان تاریخ اعتقاد خود
و اولے در جواب نیست کہ قابل شوم باینکہ سہو کاتبان در سنہ تسع دار بعین شدہ چہ آن منافق
با حدیث دوم انتم کلاہ و بعد از دیدن کتب دیگر از فریقین بوضوح می گراید کہ ولادت امام حسن
بعضے در سال چہارم نوشتہ اند و بہر تقدیر کہ باشد جناب امام حسین سبط اصغر اند لا جماع و چون سبط
چنان نباشد کہ و اصغین روایت از ملائکہ اہن سابقین نوشتہ و پیر دے شیاطین کردند پس ملاحظہ
امام حسین کما گنجائش داشتہ باشد کہ در روایات انیم دار دست کہ حصول نطق آنجناب با سہاد
کشیدہ بود و علاوہ کذب حضرت میکائیل لازم آمد کہ در آن فرمودہ بود کہ مقصود از خریدن ناقہ جبار است
و غرضہ اول حضرت م و آن بالاتفاق بہین جنگ بدر است زیرا کہ بعد از رسیدن امین بن مکرور
توقع شرکت بچنگ بدر داشت ایامین از ان قسم بود کہ ملائکہ تناسے صفت جناب سید الشہداء نوشتہ

چون مصیبت و تنهای او دیدم عرض کرد و ندو حکم شد که بر وی دو مار از لشکر نزدیج بر آید و ایشان در جمع بنای
 هر که زند چنانچه بر ناظرین کافی از نسخه موانع مخفی نمی ماند پس گویا تنهای سیکایش علیهم السلام نیز از زمین
 قبیل خواهد بود و که مردم از اهل فصول خواه بائع باشند خواه مشتبه ازین قسم بسیاری از کلمات بر
 زبان آرند و نیت آن بر باندارند و لاجرم توان گفت که او حافظ کتاب از دریای جالبه باشد بجا خود
 چنانچه قدما سفرین باقر افش در مکاتیب و راه بجای نبرد و ندو خورد و خواستند ازین نبرد به تنگای
 و عتبه را بر بند برب حکما بافتند و لیکن خوب معلوم نشد که برادر خود و یا بزرگ او حضرت جبرئیل چه
 نیت تنگ داشتند و داشتند *فلیضحکوا فلیکونوا* *الکفر احسن* و *سما* *کافی* *یکلمون* *ایا* *در کتب* *سید*
 که فارسی خوانان یاد دارند بنظر نرسیده که چون ملائکه خصوصاً ربینس الکرویین بر جناب حضرت سید
 والاخرین همراه این کرده و الا شکوه وقت دفن حاضر شدند حضرت سفارش بلبیت طاهرین حضور
 جناب سید امیر المومنین چنانچه باید بعمل آورند و ایشان اری و ملی گفتند و هر چه بر ایشان گذشت
 بر اصول اهل فصول بر ناظرین کتب شیعه مخفی نیست حتی که جناب سید مقبول شدند عاواشین
 ذلک بعد از ملا خطا این سطور کجا باقی ماند چنانچه مجتهد از آثار تقریر بر زبان درازی در حق صاحب
 کرده بود و که حدیث شریف بود در فضائل آل عبا و شرف جازت ندا و که تماشای نقل نماید باجماع
 مسطور و محذوره هر چه در عالم بے حواسی در دلش خطو میکند بر زبان می آرد و امور غیر مناسبت
 میدهد که بسایه لقب شیعه برای قدما می شان تقریر بود و ز راه شیطان الطاق و دشمنان و دشمن
 کلاب و امثال شان از قدما و متاخرین بسوسه خود کشیدند علامه دلووی و صاحب مواقع نور
 خراجهما نیز از ان احادیث محمود در فضائل بلبیت طهرین یاد داشتند و نوشتند و در کتب خویش
 و رنقد ازین خبر باور رسی کردند ایشان را رجوع بموضوعات و مخرقات شیعه در کار ایا احادیث
 معتده و در فضائل بن بر گیرندگان بارگاه الهی مقود بود و یا مثل شیعه کاسه لیسبی یگران اقصا کنند و
 نوز که بعمل آرند که صفت صدق و صفات ایشان مسلوب یا مانند خیر نواصب طاعت اهل محبت
 با وصف حکم خط و حراست خط و ملط نمایند بل رنقد محتاج بموضوعات اندک *الحنانی* *فی* *نزد*
 کار فرین بی دین متبع شیا طین است که نتایج افکار خویش را مدعی شده و منتهمی در هر دم و در هر قدم
 التبعات اعدیان گشته چنانچه حال مجتهدان و غیر او که دکان خویش را کلامی یگران آراستند و در معار
 بنیچ خوانی پرداختند بل صاحب تحفه قدس سره از ایشان تعقیبین در دو مضامین عبارت است
 را بفارسی سلیس هم کمال بلاغت ادا میفرماید چنانچه از دیباچه کلماتش هر کس از اهل فراست سید
 و با وصف شان تعقیبین بطریق ترجیح باب فصل بر اصل می فرماید عفا الله عن شر النواصب و جرا
 ه الله فی الدارین خیر ادا حاصل بعد ازین امور را را انبایت از روی حاجتی مانند که تاریخ ولادت

سهندان و صف شکن سهندان از کتب غنیان نبویسم بلکه آنچه در تاریخ حسن جمعی از کافی آورده ایم کافی بود
 نمیکند نقل عبارت شرح فارسی برای تفهیم مبتدیان کافی. الا نکته نیز در این بود و لیکن زیادت عبارت
 خواهد بود و دیگر نیز بطور دیگر از آن نیست که عبارت کافی را بر سهو کا بیان حل میکند و اگر جای احیاناً نخستین
 در بعضی افعال اهل اربعه بگوشت ظاهر هم نمیشود تا بگوشت دل چهره خطا اهلست گفتند و در روایت غضبناک
 الح که در اصل وحدت بود و در ادبی لغت خود روایت بالمعنی نمود و خیرام یعنی طلب را موقوف فرمود و باز در آن
 کلام نگردد و لائق شتان جناب سیده این بود و هم شان صدیق اکبر جانا مذکور بود و در اسما طاب لبت کرام برکت
 بودند و نیز در حدیث دیگر کتب فقیهین باب سحران سیما کافی کلین جناب سیده متوجه شد ای غیر ذلک من الاصول
 و هم مناذک در برین سوره اول و در این بر عاقلیم است چنانچه در جلد اولین کتاب بلا خطا آورده باشد
 که گاهی گردنای سفر از آن قوم ضلالت و گمراهی در اینجا هیچ کتاب شکوفه عذاب است و چه عیبی از آن
 راه فراهم نمیده و لیکن بوجهیکه از طرف علمای رفیع و ضابطه خلیل فرستد بلکه از جانب اهل اخور یعنی کلین
 میتوان کرد و چنانچه افکار شان نیست که حضرت سیده فاطمه زهرا رضی الله عنها کی حقیقه در اهل بیت جناب
 سید المرسلین داخل بود و معارف الله بکماله متطابق درین سلک زینهار تو از شدت مجاز از حضرت فارضین اعتبار
 مقبرین قوی دل و قیاسی که گفتی بک بعد بالذین الدنیا حکم الله یا حکم انحاء کمین نیست حال شراح
 قریبی و کلین و اگر تدریس است که کلین ابی که شاهی بسا خواهی دید که او به تحریف رواه هم حدیث را حمل نمایند
 چنانچه نمونه را پیشکش کردم و برای اتمام مقامات و گمان انتظار بر دم و تیرم که سواد ازمایش تا کی پایان
 رسام و غایب که اقمیسم قریب است قبل از نیم گوشه س گر دیده باشد که کلین استخفا و اما که بسیاری از سوره
 تنکیر تمام در سه ساله چنانچه از او متب و موده و پیری نابالغی خود را بر تقلیدین خویش نمود و من بعد حکم
 شراح صاحب عداوت اهل بیت مکرین رجایا انیب در مناسف الظلام است بعد العلماء الا اعلام از کجایات
 امور مطلع گردیده و درین حرکت برای فاروق و ذی النورین چه فائده اندلشیده شیطان چون بعضی سید
 کرد که زود بر فرزند آفتاب از شرف بری آمد و تا صبح فوت میشود و فائده که نیست خود معتمد داشتند و در
 درج شد و بوی منوی از این بزم کشیده از رفیع قریبی باید شیعیان را سوال کردن که ان فایده را بیان میکنی مشکاک
 در فغان از شیطان میگرد و ظاهر اینست بر خیالات رفیع باید که این کتاب از برای حضرات اهل بیت غفلت
 مضرب باشد و قلنا کمین کجا آید و در درباره قریبی تو گفت که این کل دیگر شگفت یعنی محبت برادر و گوناگون
 لیکن دیگران را و این محتاج فکر و غور است و فریبت کجا که نقد مدعا این باب بیوت آمد و لیکن بنظر سر
 چنان بخاطر میگرد که محرم را سبای سال هجری از آن فرمودند که شاید چون قریبی نیست عظیم تعدد
 و تاریخ شنیده بود و تا اینم بگوشت شان رسیده باشد که این مصیبت عظمی و سانحه کبری از قریه شیعه بعد و در آمد
 که ما است را بعرض برین رسانند و باز از قریه سید علی خون فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در کربلا

پس سید مدنی شان در عالم زیاد تر مشهور گردید این امر خود از شرح صحیفه سجاده رضی الله تعالی عنهما صاحب دهر
 کتب دیگر جایابید است که در حلاله و شیعده و جدست نسبت انکا اصل فطرت کبایه طینت سبب الغرض عالم
 بسبب عداوت راشدین کور و کور شده اند در بیان مطاعن بیچاندارند و آنچه زبان در بر نیاورد عداوت انکا بیخبر
 سرور عالم سید او منشای محروم دولت اسلام شد بجزیرات الحظ و استند و سبب برای تخریب انکا این دار آغا
 مشهور و غیره بوده است چنانچه از مجمع البحرین و دیگر کتب لغت بوضوح می نماید نیز در کتب لغات و مجاورات نوشته
 که محرم از ان گفته اند که قتال در نهاده برام بود مختصر آنکه شایع در مقام کلام بحال شون می بینا نوشته و داد بجزیراتی
 و از انجا که کار اصحاب کوم مقتضای حدیث سرور بر دو عالم بشوره و پیبید که ما غاب من استشار و تدارک ما فاشد
 جناب سید و اصحاب آن جناب بود و ابیستی و باب تعرض کتب گشتاد و در ایام ایشالی بن مورسین که فاشد
 قرآن مجید باشد بحیث و کفای با کلمه که اذ متلعه زیاد در کتب شیعه ندیدی که ابو بکر انکراشت که است جناب
 شریف نماید و خود امام شد کمانی حلال العبدان اگر ز فقه نیز از تدبیر و یکدست خوانند که فضائل اهل بیت الابرار
 اصحاب سرور را بر هر چه زنده شما کتب کتب و سنت مکتب ایشالی بیاورد فاشد و اتفاق ایشان را
 بسلاسل محنت از بر گرفته باشد با شهادت میرساند و واضح میگردد اند که احکام و استواری خلافت راشدیش از سلاطین
 و اخلاص همه گرفته بود و نگشتد و نیک محضی بر یکی برای دیگری بنظر بود و ستم فاروق و عظم باقر اول این ناصب
 عداوت اعمات المؤمنین اصحاب سید البیتین یعنی ملا خلیل قزوینی در شرح حدیثی معلق باقر فک و در کتب
 با قاطع زهر این قرین را با بگذاشتا استقام امور مسلمین فاشد و داد جواد کافرین به هم در خلافت را ایشالی
 جناب سیده از اجمال گذاشت و سلب عهده مذکور در داند داشت معاندانند و دشمنان بین پیغمبر صلی الله علیه
 و آله و سلم بود که خلافت از ایشان بستاند و شریعت را تباها گردانند از بنده بیگویم که در کمال ایشان بر
 اصول شیعیان با قطع معلوم آنجناب بود که کمانیغی از عهده بر نیانید و بگوشت نشنند و خاموشی بر گزیند یعنی
 اگر گران با فراس بردارند ایشان بر خوشی و شوق نمیدر پس ضرورت که عهده خلافت به دست شایع سلم باشد
 چون حال مجتهد مجله دار خریف فرین کناسح استی که حکم او در باره صحت آن واقعه که بالا جماع و اتفاق است
 موضوع است بجوی نمی آرد و خلافت واقع است اکنون اگر باب شنیدن حرفی چند از اقوات مجلسی قدس
 او داری بشود که از نیم در جمل واقف و نیست و بعضی از مواعید را تم الحروف که در مقام بود و با قدر
 میشود پس بدانکه حضرات امین روزی بقضای حاجت بیرون مدینه طبله رفت و بطوری شنند که کثرت
 مبارک یکی مقابل دیگری بود و حق تقاسم بکاست ایشان دیواری حاصل گردانید چون فاروق از غیر
 میگذاشت بر سید لیسان فرمودند گفت خبر در این دنیا میاید الحال آنجهت حاصل سفار باید بر سید لیسان
 قرار یافته بود چگونه ایشان این سافت را متنا قطع کردند و در خانه خود بیت الحلاله فرستد و هرگاه این امر
 را بحسب ظاهر این ناصب دشمن تمامی اهل بیت طاہرین و هم محمد تاسف تجویز ننوا ند کرد پس اعراض و در باره

بیت الخلا بدرود که در کتب قدیمه ایشان مذکور است و من اینوقت نام کتاب یاد نمودم و اثره انصاف البتدیر
 نفرت و حاجتی بدان نمیکند بلکه علوم دینی فکر و پلوشتر نماید بلکه حکایات غرقانما سبق براسے تاریخ و اسنے اوبر
 بزبان آرمند و انزال بر دیار شل شیطان الطاق گردانند که با وجود منع حضرت امام صادق عجلت پیشگی در
 سکار و نیمه و دانتایشان طرآن سطر و دار صحبت انجنا بشکر یکسفر شل اصحاب را در حضور او فرستادند
 چنانچه از کتب معتد و شیعه مجلا و مفصلا بار یا آدم و زبان کمره گویان و پانسانس تراثر جایان و عیب جوان
 بر لستم آدم بر ذکر اقره سے مجلسی پیشوایان و کمد سے عینی شد که فاروق معاذ الله بعد از تنید و تریب سوا
 که طایفه بر دوسه مبارک امام حسین نبرد و بواله علی المقرین من الاولین و الاخرین نیک شنیدی بطور اجمال
 بود و اگر تفصیلا شل آرمند و در اسے باید شنید که مجلسی تنه اسے قوم مقرین اگر چه جلد نشل را نشل قهر اسے
 مانند این سیاه و سے با نشل تغیر بر اسد الملی فاکشتر لیکون محققین او امید و رجعت او نیک شنیدی
 وقت خویش فرو کامل بوده پس اگر کمال او سبب خلل خلالتی است یا محبت هدایت به حال رجعت
 او امید و باید بودن چنانچه بدلول اصول امید است و دچار دیگران تفصل مذکور در کتاب بدلول
 میگوید که انصاف قطب را و تار سے بسند بقبر از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده که در دوسه
 امام حسن و امام حسین بر اسے قضای حاجت بودن آمدن تا آنکه گفت که چون عمر ایشان را تمام است
 خواست که ایشان را بلاک کند تا گاه صد اسے شنید که اسے شیطان میخوابی یا دوزخ نرند و دشمنی کنه دوسه
 روز با ما و ایشان کرد اسے انچه کرد اسے دید عتنامه دین خدا پیدا کرد اسے و خلافت ائلیت غضب کرد
 و حضرت امام حسین نیز سخنان درشت با و گفت پس دست راست خود را برداشت که طایفه بر دوسه
 آنحضرت نبرد حق تعالی دست راستش را خشک کرد پس خواست که بدست چپ طایفه نبرد دست چپ
 او خشک شد پس گفت سوال میکنم از شما جی پدر و جانشان که دعا کنند که حق تعالی مرا بیا کند و دست
 مرا روان گرداند پس حضرت امام حسین هم گفت که خداوند او را ازین بلیه رها کن و آهین را غر بلے
 گردان بر اسے او و حجت گردان بر او پس حقتعالی دست او را رها کرد و با ایشان روانه شد و فرزند
 امیر المومنین آمد و با آنحضرت شروع و فحما کرد و این واقعه چند روز سے بعد از رجعت ستیقه بود پس
 گفت اینمارا بجا فرستاده بود اسے که بر اسے تو پیغام میرند حضرت فرمود و فرزند که بقضای حاجت
 پیشک از منافقان که حاضر بودند اسے حضرت را کشید تا راسے حضرت شق شد حضرت امام حسین با من
 منافق گفت نه اما از دنیا سر و نبرد تا آنکه قدم ساسے کنه اهل و فرزندان خود را و او چنین شد
 و آن ملعون در عراق و خیز خود را بر اسے مردم سے برد تا اخرا این قصه گو باد استان عمر و عیار است
 غلط گفتم داستان گویان آن قصه را چنان مروط و دلکش ساختند که نبر ارا کس بر اسے شنید
 مشتاق میشوند و بر اسے این حرفات با وجودیکه مجلسی آنه و بار بار در اصطلاح اهل لکنو کشان

کشتان میروند بعد از فراغ این محبتات تمیز بودم که در تکلیف رفعه چه پوسته پدید آید اگر دیدم باقیقت
 بدو زند و از کا و کا دوست بر نداشتند عقلا سه قوم را منکر که بر دیار گردانند که از علم غیبی چنان مضبوط
 در دلم پیدا شد که فاروق و تعظیم و تکریم ابلهیت و قیقه فرنگدشتی بانه بین اصول و جمال کلینی را چنان بیابا
 و استی که چون جناب سیده رفوسه او را یافت بر ملا گیر باشت بقوت بر حقیق تمام سعادتمند سید سید نوگوشید
 و قوت و طش او بر ناظرین حیات اعلی و ظاهر که چند صد سال از صاحب سبب انصار در مقابل و قیقه که انصاف حق گردان
 جناب امیر مراد و خوار سنده که بر نذر عاقل شنید پس فاروق و ادب فرود انداخت حتی که زبان را حرکت نداد
 و راه مدارا و مواسات پیش گرفت و قس علی مذاکره و انفا و الحول و کوفه و شتارح به بعضی از مقامات
 در عین مبادی انزع اقرار کرد که جناب سیده مصلحت فاروق را دانستند و راضی شدند و سخن او شنیدند
 و در نفرمودند و درین وقت نیز عرض و التماس مصلحت خبری نگفت و هرگاه امام حسین و انش
 گرفت سر سبز و طاعت و مهربانی امری از وی بعید و رینا مد کما عفت انفا و این امور در آغاز کتاب
 مفصل شده در اینجا بالا جمال یکدیگر حرف تعلیم آوردم با جمله فاروق اعظم عادت همین دانسته که خویش
 غلامان پیدا شست چنانچه جناب امیر بنفس نفیس خود را یک از بعد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم دانسته
 کمانه اصول اکلین و هرگاه کسی از فرزندان اش راه غیظه سیر می و فارتنا قب آقا سالتی ایشانی کشاد
 و این امور بعد شربت و استغاضه و منور و افترا از رویات فریقین روشن شد کما عفت سابقا و لاحقاً که
 بالاخر علمای کثیوار فریقین و مجتهدین هر کاسه ایشان در حقیقت فاعطی از ترم و خویش نوشند چنانچه
 در بعضی اوراق ایضاح مندرج است و قد مره غیر مره و مدلولش نیز ازین نیست که خبر خیریه
 از مطاعن که باب انزع است و سخن در آید و در طریق خلفا تعظیم و تکریم ابلهیت بود که در وقت بنی زید است
 و لهذا صورت فوج کشته و کوفه واقع شد و اگلا تعظیم می پس و نذر ایشانی انجمنان حضرت حامل
 الله میگردند که امام حسین باینید که و ندانیمه کیسوسه انزل لئی اللهی اللهی اللهی حتی قبل
 حله و معایده بود اند شد اگر معافا و اند شفعه را چنان دلیل و حق کنند که او را حقوق سارند و هوش را
 غضب کنند و زوجه اش را تازیانه زنند و خانه را بسوزند البته او را باید که انتهای معصایب و انواع
 ظلم عالمین را وقت آه و ناله بیاورد و در اینجا است که صاحب تھے الزام میدهد که اگر آدم به حسد الله میگرد
 با کینه در سبب خراش از بنیست نکراین گناه که هر کون نه خور و خنده از دخت گندم و یا اسیمه که قتل
 و فرست دانستی هنوز دلائل دیگر است که در عین خلافت خویش فاروق اعظم انجمنان با امام حسین
 فرستی کرده اند که کسی دیگر عمل نیاورده از کتب مجلسی و دیگران از متعقین چنان واضح میشود که
 که فاروق از تکلم شمر با نوازینز با ساد بهم برآمد و خواست که او را بفرستد و حضرت امیر عفرمود که باید
 او را مختار ساخته حق هر که را قبول کند او شوهر اوست گویند اول عمر در برده او گذشت بینه شای

کشتای نو سر بلند شمر با نو فرموده پیرست بکار من نمی آید اگر چه خلیفه روسته زمین باشد باز جناب
 با انتم بطین بودنش رو بر او آمد و هر چند قبل ازین حضرت زهر اشکایت صورتش علی مله ابوعار
 نقل کرده بود مگر شمر با نو پسید و گفت خوب و لیکن فاطمه زهرا را چه جواب توانم داد و هر گاه امام حسن
 را وید گفت سبحان الله و لیکن مطلق است یعنی طلاق بسیار میدید پس دست بردوش نام حسین
 گذاشت برین و اصغین و مقررین امامیه شیخ اورا بعرض برین رسانید و حال آنکه او بزرگانش
 در آتش پرست متبلا بودند و بعین حجت حضرت فاروق اعظم فوج عظیم بر سر ایشان کشید و دست
 معا جری و انصار سلطنت ایشان را پامال گردانید و قصه شیخ و تشریف آوردن جناب پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم و خطبه نکاح خواندن میان او و فرزند خویش نام حسین و بعد از آنکه کلمه بگویند گویا
 و عشق و عاشقی شمر با نو و بجهت تمام دست قبول بردوش مبارک بی خون و چرا نهادن فرج است
 و طوبی دار و دود در القباس لیسان از جناب رسالت مآب چنانچه در نکاح امام حسن عسکری
 با خاتون زرگس نصرانیه با وجود آیت و کلماتی که حتی فی مین و تذاکرکافات کرده و در مقام
 از جناب فاطمه علیها السلام بوقوع آمد و عادات آنجناب بودار حسن قصص و عجایب در کار آنوقت
 بفاست تطویل و اندیشه انبیا که خاطر فقر لب و تحریرش براسه بیان خواندش جوش نهاد و در تبرک
 و لیکن امریکه درین فصل ذکرش پر ضرر است و مقصود اصله انبیا نیست آنکه فاضل طبری در کتاب
 کامل بهاسه میگوید که بعد از آنکه شمر با نو در حجت امام حسین قبول کرد فاروق تبریب و شاد
 حکم فرمود امام حسن را سه روز بر اسب سوار نموده فاسیده او را بردوش خود کشید و بگوید داری هر روز
 حاضر شد پس ازینجا قیاس بکن که چون سلطان روسته زمین خادم است حضرت امام حسین باشد
 گو که سوار سه اجتماع خلایق در بر مرتبه خواهد بود و بهمین قیاس تعظیم و تکریم را در باره حضرت ابلیس
 سطرین خلافت عمر حدی نبود اطراف آنکه چون کتاب تقریب بیان شادی که خدا سه بر زبان
 بعضی از سفر درین زیر لب بسم کرد و ندی یعنی شکم میان مولف و مولف امتیازی نکرد پس ذکر این کتاب
 از جماع المسلمین قاضی رطل بوق ضرر پیدا شتم تا حال عامر بنزدان و سر بلندان طاعنه باده
 عیان نشود و غفلت دلی تمیزه ایشان بقایات قصوی انجاء مگویند شیخ و در مطلب علوی جان
 و مرض بواسیر داشت چون رو بر او آدا و دانست که آن مرض در دبیان نمود و اتفاقا از نباش
 انکار برآمد و هر که مرض بواسیر داری در نه از شرمگاه خود و غیر داری احوال قاضی در ذکریا الدین
 محمد بن صاحب و افتخار بر ریاست آدسه نوید که مجلس شریف مجمع فضلاء حق جعفری و محط
 رجال اوابا و فضلاء آتنا عشتری بود و در سولانا فاضل حسن بن علی البطرسی که از جلیل فضلاء امامیه
 حاضر مجلس شریف خواجهمبار الدین محمد بود و در خطبه کتاب کامل بهاسه گفته اند و بعد ازین روضه

اختیار دارند خواه فاروق را بنزد اعداوت اهل بیت منصف گردانند چنانچه در محاورات و کتب ایشان دیده
 شد شنبه باشی که او درین باب نظرسندارد و خلفای دیگر در عداوت و حسد بر برادر و غیره و هرگاه
 حال دشمن ترین دشمنان چنین است حال صدیق اینجایا قیاس میکنم از عیال تربیات و جزایات آنکه
 محمد خود را در ضربت حیدر بدباخته اند و را بنحیون متصف میدانند **قَاتِلُهُمُ اللَّهُ** ای قاتل کون هر چند اهل کتاب
 نیز او را دشمن میدانند ولیکن اینهمه میگوند که چنین مدبر و ناظم در اهل اسلام پیدا شده است و اری بر چه دانا
 کند نادان بدیک بعد از فضیلت بسیار و بهیچکس از عقلا در جهان باشد که حال فاروق بر او ایات شیده درین
 قراست بسنخه و ایشان را بدترین حیوانات ندانند و از اینجا است که بعضی از شعرا علم شنند و در تاریخ محمد
 خانه تا ماده حقیر نصیر ابادی به کم و کاست برآمد و هرگاه که با نور مذکور بر قاف ذرات ترعین ترست او
 آنچه در غامه صواری و غامه ابواب کتب دیگر نوردیده بود مانند صاحب تجدید اعاده و میکرد و بدین می رسید
 و چنانکه کبار باید که پیش بیان کردم نوبت بدان رسانید که کتاب از ابن ابراهیم پیاده و یا بآودی چون
 را خواندند که دست سقایی او مشهور بود و بار اقسام صدق مودت میداشتند و در آن زمان غایت
 حلم و قار و صدق گفتار او ایامی شرف و زبان میگردد که طشت در بر و دیش او در دوزخ و ادا الا تشکال کما کان
 ولیکن بر چه خواست که بنیدر بنظر آنکه درستی چه برآمد و علاجش آسان گرد و از اسباب و علل مایه
 بزودی بر نورد و او را ننمودند و مقصود آن بود که شدت حیوان او سبک گردد و کسی را بر نگذاشتند و مذکور شد
 این سبب اعمین را بر او میرخت و در آن مکان بزودے این طشت را می بر بود و فحش نماند که کل ۴
 در افراسی مجلسی مقتدر ایان او بود و دیگر خورشید که امانین را در صغرا ایشان ملک نماید پس میگردد که در
 زمان حضرت اگر رعایت قبول کا بین منی منی مانع بود تا بسبب طهارت و مودت و آتش ختمایه از روی
 خود رسید با س فاروق در خلافت خویش چه انتظار داشت که در تنگیم ایشان آن معاملات کرد
 که از بهیچکس نتواند شتابد گویند خلافت اخروی را چه خواست و الحمد لله که این امر وقوف بر تو بردار و
 من الذین کن لا ذنب لک و اگر بغرض محال مسلم داریم که خواست که طایفه بر بند پس عین خیر خواهی تواند بود
 تا از نشر اعدا و سیاه صدق استعداده امین باشد که گایا در روایات نیامده که خود حضرت مباد و صف
 خرید محبت باین فرزندان بضر و دیگر تادیب و پاداش و امیر المؤمنین و عین جوانی امام حسن را از نظر
 معذورند آشته و قتی که قدری غسل برای حمامه از مشک بدست تیر گرفته و قد تقر آن النظر اشتغال
 و کا لغضب ایضا تویر و کیف که تازیانه بدست گیرد و تویر فرماید که او را حاضر کن کما فرکانا مارفتن فاروق
 نزد جناب امیر پس دل دے انیسست که برای مرید محبت و خیر خواست باشد تا ایشان را تنگ اندر دجالانکه
 عمر از جناب مقصودی چنان می رسید که در بیان بگذرد و فریاد که همان تیر را بر زمین اندازد و اگر دید مثل عصا
 حضرت موسی کلمه انحر ارج و در جهات که خوش تا مرگ در دل داشت و با مشال و امر قریش

و شیر خیزی دیگر درین ابداب نگفته اند و بر مذہب صدوق رئیس محدثین که اصلش شکم تهرانی است متبع
 گوید ضرورتی که در اندوختن و فکریت اخلا و بدو است و المست را ضرورت بود که فقط تشدید را کرده گفتن در حضرت پسر
 در اصل خلقت بطین در اندوختن دیگر اصحاب مثل اسامه بن زید را که حضرت امام رضا سلطان شد
 مقدرین و را در کتاب مستطاب خود استناد خویش گردانند یعنی استناد بر و را استناد فرمایند و برین
 نیست که بعضی استناد بر تقدیر یک یک قدرت رفعت را بر عروج شاعت از خود نشینان و نقلی باشد که قدرت
 علوم را بر بعضی تشریف بے دعوی افتتاح تحقیق از جهت تعلیم یک باب راجع سازند پس فکریت اخلا
 زینهار ایشان را ضرورت نباشد بل بر اسے محدثین شیعه که با تفریح اصلش و تفریح شکم حقیقت قابل شغول
 در اینجا ضرورت باشد چنانچه همه کس میدانند و عوام و خواص بر این عمل میکنند و با وجود بیچاره را با بر و
 گردانیدند و بجهت آنکه دعوت صدیق نموده و مانند جناب امیر مومنانی و بهیمنی را در فعلی نگارند و بهیمنی را
 نوایان بجان و دل بعمل آورده و یا انسان سبب که ابن قتیبه را شافعی چندی از اصحاب او در عاریت خود
 بر شمرده و در تاریخ حیرت و تبلیغ بعضی از منافقین از اصحابی بی در و دکان برده و پنج خیال نیار و دکان
 قتیبه در جناب دو کس اندکی و میبوی که تهنیت او در کتب متواتر و گوی ابراهیم که او هم کتاب خود را اصحاب
 نام نهاد و در فضل او و تقبیر رضی چنانچه باید سر و وفیق بقصد طلب معلوم کردیم بعد از اجابت از و
 اول که مطاعی و نادر نیست بلکه دشمنی است که حجت را نشاند بلکه مصداق قول بزرگان است
 باطل است آنچه است گوید و تفضل که بزرگان امیدوار کان ایشان ایق باشند این نگویش که بیت
 ریاء نمودند و تالیف کردند امام الامه و در حق ایشان یکماست و مجاز اول تلمیح ایشان بنگاشتن نمود
 جو بل در ظرف معاویة قرین بین تقریر است و اگر استخراج آن بر طایفه مشکل افتد و بعد از سبب جمود
 از بین و خلقت قائلی که اکثری نمی پذیرد باعث تشویش باشد یا استل است که معاویة را در
 جنگ و جدال شهادت بسیار پیش از و قراین آن بکثرت بهر سید خص و معاویة را برین پیشه یعنی
 شمشیر صاف صاف نوشته که جناب امیر تامل عثمان و سے العزیزین بود پس جنگ و جدال او
 صورتی دارد که از این و ایضا مشکل نیست که حضرت عقیل با وجود تعلق بر او بود و در امر
 آنکه رفاقت جناب رضوی گذاشتند امیدوار حسن خاتمه بودند چنانچه حدیث نقلی در مجمع و غیرین
 نوشته پس چون از امر رفاقت بدر رفتند راست بگو که ایشان و اتباع ایشان بر احوال بایست
 اسفا و التذلل بر و در امر معلوم گشتند و یاز و دیگر و دیگر عقید لیس دانسته امیر حضرت پیغمبر را در
 حالت اختصار گذاشتند و از مدینه بدر رفتند چنانچه صاحب گوهر مراد یعنی نقی لاجی فرموده و بدان نظر
 دارند پس جمیع خبر چه در شان ایشان گوید یا بدان ما خود و غیره که آنجا که کار را فرستادیم و فرستادیم
 آنکه این بدر رفت گمان بود و رفاقت تشریف باز بر اسے اتمام پیوست اهل بیت و فخر و داری خود

نمودند و آتش خضلاف و عداوت که تیرب الطفا بود از طرف ایشان بجهنم طبع
 خویش سر کشید و حالات شان درین کتاب واجباً پیدا است و حیات پریشان و مانع اهل
 انصاف از مقاماتش بود و ایس محبت رسول مقبول در زوات شان کجا بود و از طاعن
 محبت نجات یا بند به بین با ساسمه بن زید و دیگر اصحاب که با اتفاق فریقین بر اسے سفر
 حبسا و خیمه پیران مدینه طبعه زدند و چون جبراً اشتداد مرض و حالت اختصار شین و بچشم گریان
 و با دل بریان باز گردیدند پس یقین است که اگر دیلمی و غیره از بارشاد و قلوب دزیرے دل
 و جگر قاتل را اسے گذاشتند و از وضع روایات و اصلال دست بر سیداشتند و این
 طاؤس بحبوه خود و غیره و مانند زراره و شیطان الطاق در زمان امامت نو فحال نر گسے
 و سوسن و دریمانی انقنارت های تازه در نگار گلے بے اندازه رجعت تمقے نمودند
 و بخت رفض و اور قلم می دادند از ان رگدز که مذہب رجعت دار و در تایل حدیث کلمه
 فکرا و بجای غیر سید بلکہ بر غیر سوا اسے کشید و اینکه ویرے الزام رد انقض است بسبب
 آنکه قائل رجعت اند و محبت حضرت که در سبب انقلاب عبارت رسالت دیگر و دیده کلاش
 بجهنم است نه شگرف و لغزان را که هنوز ثابت نه کرده و دیلمی که مذہب صاحب فردوس
 دیلمی رجعت است و کیف ممکن که او از اهل سنت باشد نه از اهل بدعت و قولی بر رجعت
 که حضرت ابن سبائی و سے است کما سنه الترحیم تاریخ السلسله الرافضی اختصار کنند فاقول
 یا من الایصار فان التبیہ بصوره غیره و العیار لا یکن الا فیما ذہب الله به و لا الا بشرا با حبس
 غلبه بریس دیلمی که بسیر فرود و س مشغول است بحکم آنکه متبع مجاب برین اولین
 چنانچه عقیده یب حال متبوع بود و نشان از جمیع البلیان دانسته و آن زمره مقدمه
 بحکم حدیث الطول کلین و این حجت الفردوس بودند و بر نریات رفقه تناسے رجعت
 خواهند نمود و فکیف که فرزند سادات منند که اندک لطن آن نفرانیز اید باشد که کلاش
 در حال شرک اتفاق افتد و تجدید و نه و ده در زند و در دن اجل اصحاب بخواب حضرت
 تاب و اموات المؤمنین از از واج مطهرات سید کائنات متوجه باشد و این غیرگان
 دین را بر اصول رفض علی مانع الحجاز و حق الیقین و غیره با سن کتب
 الشیاطین لکن بجه عذاب کش حال آنکه اصحاب و اموات المؤمنین بر همه
 بنصوص قرآنی و احب التعلیم اند و بالتبعین از آیت کریمه که فی الحقیقه انهم کانوا
 منصفین حقیقی مراد تواند بود فانه بر سبب البطلان چنانچه در ابوت آنحضرت صلوات
 الله و سلامه علیه پس حضرت علی امد علیه و سلم پیراست مرجوم است در غفلت و دزیر گے

و قبله و کعبه اهل اسلام و ایمانست از ولج مطهر التشر که بعضی قرآنی انیست دنیا را پشت پا زدند و در آخرت را
 بگریزند ماداران مومنین اندنه انما متناقضین که منحرف از القلین باشند و قرآن مجید را منحرف دانند و ضابطه
 را بالیقین از اهل بیت سید المرسلین بنی پندارند کما فی الکلیف و شرحه لقر وینی الی غیر ذلک الطرف آنکه در باب یقین
 مجبور به حضرت سید عالم گویند و از کتب ایشان میل تجرید میجو طوسی و غیر هم عیالست و کافره حربه را باز دران
 حجه و مقدره که خود امیر المومنین فرمود که بهتر از ان مقامی مقدس در جهان نیست کما عرفت لفظا علی تبهم
 آبا و کردار اینان بدانشی عجاب بالجماله بعد از فتنه جنک جمل که باخواهی این سبب و امثالش سودا و علی
 مرتضی کمال تطهیر پیش آمد و مراتب خیرخواهی و خدمت لاین حرمت و ناموس لکر حضرت پیغمبر بجا آورد حالا آنکه
 کافر و مومنی نزد شیعه بخش العین است و کیفیت حربی منهدا فقه خواندن کلمه پاک میشود اگر چه بجا است یعنی و ادب
 الحاصل و یلمی رفضه را التبت منای رجبت باشد چنانچه بوالش نفع از قرآن مجید واضح است یعنی التبت کلمه
 هَبْ قَالُوا لِمَ هَذَا مِنْ وَرَاءِكُمْ كُنْزٌ لَكُمْ يَكْفِيكُمْ فِيهِ لِقَاءُ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَتْلُونَ هَبْ قَالُوا لِمَ هَذَا مِنْ وَرَاءِكُمْ كُنْزٌ لَكُمْ
 تامل اورا کسی بنی پرسد لاجرم اگر تمنای رجبت دارد و تا چندی از عذاب عالم گذر بر مالی باید عجبی خواهد بود
 که امیدورین عالم از دستگیری نشان عاجزاند کما تقر فی الاصول پس معتبد ناصبی طریقه محجب را در قلب دنیا را
 پیدا فتنه اتباع او برای قریب عوام خاسته تا خیال کنند که معتبد بر انقلاب هم قادر است عاقلانی آنکسان
 که براه تو می روند بی ذراغ اندازند را روش یکبار از دست **بقوله** مشابعت غاشیه بایان شکسته در شور و
 کور شدن ملک الموت بیک طایفه حضرت موسی **اقول** و بالله التوفیق من از معتبد الزمانی این توقع دادم
 که او مطابق شریعت زمین رسا و طبیعت فلک فرساده و التبت نتائج افکار خویش را در جواب نتائج من خواهد
 نوشت و چنین امور که اوانی طلبیده و جوابش منالیده او را شرح تواند کرد و او را اخبر که هر شهر و دیار مقرر
 خواهند نمود و در حق او خواهند گفت که کسی برین عظام مریم که علما جوابش بکرات و مرآت نوشته اند از شیعه
 از تقریر یا خیال ساخته اند دل خواهد بست اما اول پس بایدورین تشبیه قیاسی را بیان نمودن حالا که بر
 هیچ یکی از محادرات عرب بر بالک اهل فارسین هند قیاسی نظر نمی آید که درین غذا آب گوشت و نان همراه
 که معتبد اگر انجیده و هفتش اسان گشته که در اعتدال از اقسام دیگر در گذشته و این طعام و حقیقت سر و قدر جمیع
 اقسام است که اگر از کتب طلبیده فضائل آن نقل کرده شود در ساله جدا گانه باید یقین کردن مختصر انیست
 که چون این غذا عند القرب بسیار خوب و خوبت مناسبت تشبیه شد پس برجا و ره عرب کلام را ادا فرمود و گویند
 چون بعضی را حکما میگردانند که یک غذا باید خورد و هر چه نرود تو محبوب تر باشد آن مردی عاقل همین
 غذا می خورد و تند رست شد بالجمله قبل ازین گفته شد که در اختیار لفظی رزق مقصود و شریف
 مزید اهتمام در تعلیم است و از ان لازم نیامد که متقاری باشد برای معلم و هم متعلم و
 متقار خود را در متقار پیچهنماد و حوصله را بکلفت تمام جنبه ایندن معنی

اتی کردن بملکت بهر سیدن میفرود نیست و در اینجا هم شکستن اعضا و مایهات بهر حاضر و باشد اما
 ثانی پس هر کسی میداند که اخلاص شیعیه کنگی دارد و هم مقتضی است که ناطقین و سامعین حکم نمایند
 از متبیین و مقلدین شیعیه غور و تأمل بکار نمی برند نه روایات کتب خویش را بنا بر سلسله فطریه و ادیان
 و نه آنگاه میکنند که علامه اربلی این فرقه در کتاب کشف الغمّه از آنچه آورده چنانچه از ترجمه آن نیز معلوم
 صریح حیا است که قصه طمانچه زدن حضرت کلیم الله و کوه زدن چشم ملک الموت بجای خود ثابت
 است تا بران تفریح نمود چنانچه می آید و حال غزوات علوم و مقبولیت کتبش هم از تالیفات
 ارجحانی و غیره واضح است و دو چیز اردیم که از این کتاب مجتهد ثانی لا ثانی القلم او خواهد داشت
 ۱- ای که حال عیب خویش تن آید یا طعنه بر نفس دیگران فرماید محبتد صرف با مجیب مصیبت مقابل
 دارد کجا ستایح احکامش که بعد از تنج کتب رخصه بری ارد و کجا مفوات نا کارش که عین تقلید
 جامعین بیاض بی سواد و صدق سواد الوجبی الدارین است ولیکن فریضیانی محبتد راجع علاج
 که هنوز تقلید دیگران با وصف محتاج اجتهاد بعد ازین عاقل یلغی را اشارتی در مغلوبی ملک الموت
 از دست کلیم الله پس باشد که این واقع بجای خود حق نباشد فضیلت جناب سیده فاطمه زهرا
 بر حضرت موسی چگونه لازم آید و متضرع گردد و بر خلق عیان شود زیرا که عیسی اربلی در کتاب مذکور
 می نویسد که در احادیث معتبره وارد است که فضیله طاهره شداید بسیاری حضرت میدید و خیل میکرد
 و بر رفاهت انجناب جان بخشید حضرت فرمود ای فاطمه اول کسی که از ابلهیت بمن رسد تو باشی
 پس خوشوقت شد بخلاف حضرت موسی که راضی بقضا شد و در جواری و همسایگی رفیق اعلی تن برضا
 نداد و با منته خردا و خدا نبد مضارعت آغاز نداد و از نیتقام واضح شد که جیدل و جدال ملک الموت
 بعد از انستون آسمانی بود که این غلامی فرستاده رب العالمین است برای قبض روح من و آن نزد ما ممنوع
 خلافتهم و کفایتی منسوخ و اگر حضرت موسی گمان برد که دشمنی در خانه من در آمده و با من در او خفته
 او را دفع باید کرد دستمال عیسی بر مغضولیت حضرت گماشت و پس در اینجا بر صور خیالیه او تلاوت
 کین که تر عیسی صغارا و الضافا هر شد که آنچه در روایات صحیح آمده و علمای مافهمیده اند تقریری و تبصیر
 نیست بر انستون ملک الموت بودنش بخلاف روایات رخصه و رنه تقریب دلیل کجا فلیحفظ به التحقیر
 فانه قاطع ماده الشلیک من نهائین عدم کونه الزامنا در نیتقام امور دیگر که در تفصیل بکار آید
 و دست دمای مجتهد از دیدنش که گرد او از گوشهای خاطر فاطر سبک شد پیش از پیش است و حریفی
 از ان گفتا میکنم و بر دفتر بنرم و میگویم که محتمل است که شاید بنجاط ملک الموت خاری ازین وهم
 خلیفه باشد که در جهان کسی نیست که من از دست او مغلوب شوم و او بر من غالب گردد پس
 حق تعالی که دو کولش یکی قفله در بر علم تدارک خیال او کرده باشد و از دست حق آن داروست

فد که کاهن منی فقهی عکیده مغلوب گردانیده ملک الموت را از گرداب خیالش وارها نیده باشد و عادت
 الهی بران جا است خنوع صانیت بندگان مقربین از ملائکه و انبیاء و مسلمین یا ونداری که موسی علیه السلام
 چون خدا بزرگتر و تورات عنایت کرد و گمان برد که در علم از همه زیاده ترم با کسی گفت از تو کسی را ز علم ندیدم خود
 من هم نیافتم کما فی الصافی و غیره یا پسندید که عالم خلایق امر و ترکیت و بخیا لاشنا که نم و حق تعالی که بیرون
 که در باب نیده مرا و گو که سفر صحیح البحرین کند که یکی را از بندگان من خواهی یافت پس در صحبت او باش تا تحقیق
 را تا و ی ازین خیال فایز شوی پس صحبت بهر سیده و حال شکستن شتی و قتل پسری صبح و صبح و اقامت دیواری
 که صد و اندام بود بهر معلوم شد و صحبت بزدی به پایان رسید و رنه پیش از پیش کرشمای غلوم لدنی حله و نل و
 الی غیر ذلک مالا یتنبای و ازین کثرت انتشار کرده ام با آنچه دیده ام در مناقع بعضی که هر فردی که ازین بود
 انعم و حقائق را با یانی بودی حال آنکه در بعضی از امور محتاج متذکر حضرت خضر شده اند کما فی احادیث و معلوم است
 که قصه افسرشته که موخرش بالا درین مجله گذشت باشد و غیر عاملی در فصول همه با و کرده در نظریه جابج کمالا
 و رآمده یانکه در وقتیکه از اسامان و زمین اثری نبود و یکفرشته از ملائکه سهر را آفرید و بعد از آنکه بدینش خیال
 او روکم نم و قه الی جوش رد او را با تمامی مخلوقاتش خلعت کرد و انید و اگر او را بجهنم میبرد که مانع تواند شد که
 لا کسبل عما فیفل و تم کسبل انشان است قال الله تعالی دمن یفل من بعد الی الدنیم و من یفل من بعد الی الدنیم
 که در آن خیر الطاف من بعد و درین مقام یعنی که طین شریف تقریری دیگر است که شاید جامع باشد و اگر نشاید
 تبل ازین در رفوعات مبتدیان باقی مانده قطع شود که بزرگ سید شهاب الدین الطریسی و تشریح اگر چه مسلم و لیکن
 بود و تشریح و مشاییر و محبت علما تحقیق او و استنباد انما یکتا بش از انظر فقیه که گفته من کما بش را انکار نمی کنم
 چنانچه پیر فانی در کتاب شمسی و رد و القار انکار کرده با وصف بود و تشریح درین مبله و لیکن انقید میگویم
 که استنباد علما و شهرت کما بش چنانچه مبتدیان طلبیه باید از کتب معتدیه مانا است که درین مهند محبت الزمانی آنچه
 نوشته و پسندید که سکه زیاده تر شرب ان نماید باحت ارتقاع الطین او خواهد شد یا نه جوابش آنکه ظاهر اگر طین
 بزیادت شرب از عادات حیوانات است مثل شرب و غیره چنانچه دیده باشی که شکم این جالوران بعد از اسود
 فی الحال که بهر شیوه و رنگ شکم سبز میگردد و بخلاف انسان که چون اسوده شد از آب طعام او را الطین میخورد
 بلکه الفا و دیگر تعبیر خواهند کرد کما لا یفنی و تشریح و غیره امی مستحسنیت اری التلیق می باید قال الله تعالی
 لا الله لا یفنی کن فیض یک سده ما یبعضه فانی چنانچه درین مثل نیز مطا بقبت مامای رفته است که در حق
 جناب امیر لفظ نبضه آورده اند و اگر از روی آن کسی را از ناظرین و سامعین در سر باشد یا نه تشریح الکلام
 رجوع کردن و الصبح که مجتهد سیدی و سیرانی را یاد کرد که او را الطین خواهند گفت یا نه و طین او را لغز خواهند
 یا نخواهند و این را یاد لغز بودند که در باره که رنه نوشته که منکسر الطین شد چنانچه خود مود خلاصه که سید
 و طین در تمام عمر چنین است بشیر طیکه از یار یا لا غر نشود و خود میاری لا غری لحتی نگردد و کسب الطین با

نباشد و او را همیشه بلا غری وصف خوانند نمود اگر بیماری او را مایل و رولور نگیرد جناب امیر در بر حالت الطین
بودند که باقی از علم حضرت آموختند و شکم مبارک و اضلاع آن منتقش معاذ الله و اگر الطین کرسنه
یا اسوده طیب حافق القبه از نبض او بی تواند بر دخیلا و امتلا چنین نیست که الطین را غیر الطین گویند و اسوده
و سرب را الطین یازند و علما و شعر آنچه در باره جناب امیر آورده اند غیر از این چیست که لفسن الطینی را
توجیهی کردند که شمل بر نفیقت شاه و لایب است نه آنکه الطین نبود و چنین گفتند و اسامه بن زید بن حارثه
الطین بود و چون علی بن مردیسه نداشت بلکه از غایت جمل مرند و کا فر شد چنانکه مدعی خلافت شمرام
نقل از کتب ائمه اگر چه بواسطه است حضرت رضا بوده باشد که امر قهقهه الفضا و ترجمه اش بطین است
و آنچه در الطین بودن جناب امیر توجیهی کردند بر قوی الشیخ که درباره مولوی اصف علی فیض آبادی
میگفتند که استاد مولوی مرزا فتح علی صاحب بود که در مختصات و موطرات کتب و سید نسبت آند
باینابش دارم و او در کتب در سید خدمه ما تالیس خواهد میانایه خیلی مشهور و بعد از وفاتش کعبه و است
حاشیه کتاب مذکور از فرزند کتب و بر آنچه بود و شرح سلم هم تصانیف است که نزد خود دارد و در دانش دارم
بنفایتی بود که تالیف میسید و دوستانش وقت تدوین میگفتند که صدوق علم است که از ان بر میآرد
و بر مستفیدان تقسیم میفرماید و در واقع هر چه بود معلوم نمیکشاند و مطالب السؤل بلکه مطلب السؤل
کما فی کشف الظنون را دیده ام آنچه درباره صاحب را شنیده نوشته از ان بی توان برد حضرت امام حسن
عسکری فرزندی که شرف حال او از تحقیق متعین ثابت است که میراث بهم انجناب سید چه ممکن که پسر را
میراث نرسد و هر چه باشد عم بزرگوارش بر و خصوصاً شخصی که مدین خرم و رقص قمار باز در رکوب بازار
طنبور نواز بر ترحیم اهل تنقید خصوصاً صاحب حق الیقین و غیر ان باشد و قضاء و حکام فرزندش را محروم
گزارند ان ذلتی نجاب پس آنچه در باب کمال الدین بن طلحه میگویم کمال احتیاط است یعنی ثابت باید کرد
که او را مشایخ علم است مثل نگاری و سلم الهام غازی و امام رازی چنانچه تصدیقانی گفته که مشایخ علمانند کلینی
میگفتند حال آنکه از سیدان خوف قلیه نداشتند که از مطالبه کتب رخصه غافل بوده اند بخلاف اهل الشیخ که عمر
الشیان در لباس مکاری گشت که خود را سنی میگفتند و قریب میدادند و بسیاری از تالیفات خود را
در باب کوشش و لفرن خویش حقیقتاً و گاه گاه شتند رجوع کن یکبارگی نمیکردن آن خود را سنی مصوفی قرار داده و خنجر
نگهدار و جاسایان سنی شیعه اسنی بی کینه مفا و بالاخر چون سبب تصنیف بعد از غوث تالی سنی با وجود
رسانه اصحاب که اگر جزو کتاب خود نمیکرد که از جمله در دام و داناش گرفتار میشد این امور است که میگویند اول
آن چهارده معصوم که طفلان امید و فرزند ان نشان قبل از پنج از دنیا بخت خراسیدند حسن بن علی بن ابراهیم
مست که از گزند رسانیدن حضرت فاروق اعظم از الطین جناب طبر بر اسقط شد و اهل خرد و او را غدار و
مکار میدانند و بنیکوش و لفرن او تقریر کمالی الصدق تالی میبرد و ازند و عوام این امور را چه میدانند

بج

بنظم اصل سید کمالی اصل اگر تکیفات را بمنی ایشان نیز الطین را همان می نویسند که یاد کردم صاحب صراح که ترجمه
 صحاح است می نویسد که البیّناتین کلان شکم شدن و البیّن بزرگ شکم و محدث بخفی که غرائب لغالب حادیه ایما
 محل میکنند میگوید البیّن فوالبیّن اذا اعظم البطن و نام کتابش بارها در النسبی که مجمع البحرین و مطلع البصائر
 است و آنچه معتقد میگوید که اشاره فرمودند جناب بر قنوی به البیّن مبارک پس باید گفت در رجوع البیّن که معتقد
 بنده شکم رفور اهل دلان چه میداند تکلیف رئیس اهل قلوب تعجب این است که نفهمید که اشاره بشکم اشاره
 بقلب شریف و سینه بی کینه بوده باشد و اهل صدق و صفا ازین اشاره همین معنی را بخیا و جبار میفهمند
 اگر کسی ذکر البیّن کند و متخی نماید که لفظ سقط در عبارت سید شباب لدین لغا است نه لیاقت برای رفع غلط
 تصریح کردم تا کسی لغزش نکند و صاحب کتاب مطالب السیول درین فقره فاما لفظ توصیف بهامین بر عظیم
 البیّن منصف یا مثلاً که حقیقت این لغت است تصریح کرده و لفظ اعتبار دلالت بر دقت دارد و اگر مغز
 چنین قرار دهند که جناب امیر البیّن نبوده و لیکن این اطلاق فقط از راه مزید علم شد پس در رجوع البیّن
 حدیث جناب سیده درباره شکایت صورت باضمیمه الالبیت العبره کافی وافی است که لا یخفی
 و تسلط جناب زهر اهرام میگوید کلام است و هو القاهر عند اولی الالباب و بر نه لازم آمد که جناب سیده از کثرت
 علوم و تناسب اعتنائش را باشند و هو بهی الدلای و در هر کتاب تقیید مشتعل بر تراجیح صاحب که لفظ البیّن
 آمده بر حقیقت خود محمول است و اگر توهمی بنا بر اظهار فضیلت و منقبت انتخاب کرده اند منافی با منیت
 و کثرت علوم خاتم الخلفاء الراشدين که در عالم زیاده ظاهر شد میبای آن نحو احتمالات در است
 و این زمر را محدثین ما اشکارا کرده اند چنانچه بر ناظرین پوشیده نیست اما اگر صاحب مطالب السیول نوشته
 اگر مردی است که زمان جمل وقت آخر حدی بود و در فاروق پس ممنوع است معتد با سببی کار کردن
 و گفتگو نمودن چون قیل و قال فرمود بلکه بشکر گذاری بر واجب معلوم شد که مسکرامید است و اصل
 بی خبر بود و جناب میر چون حمل را شنیده بود بجان بخشی پرداخت و رفته در پی اثبات جمل فاروق
 و ذلک جمل عظیم و الله یهدی من یشاء لایضل عظیم **قوله** چنانچه این عبارت بر میان منی فرو
 مشتعل است و همچنین بر اسم دلالت بر حقیقت خلافت نرید دارد و رجوع البیّن هم در نظرت رسیده و قیاس
 خرد این کتاب را از کتابی نویسانده نموده فرستادم پس چند خواجیه حافظ شیرازی رحمت الله علیه چنان
 خویش فرمود و معذرت دارم که تو او را ندیده و لیکن من بگویم ترا بعد از فرستادنش معذرت دارم
 که قطعاً آن کتاب را دیدی حقیقت که چون دلداری یعنی دلداری حسین برادر تبارک حسین با الفاظ تو
 بعد از آنکه بقیق دانست که کتابی مثل کوه الوند بر سر معتد افتاد و او در غلوت نامی بنید و چنان
 می نماید که قلبش مانند زحمت پیدا از تنه آدمی لرزد و یا انیمه از عاتق همیانی و او پیش کلام از
 میدهد و متوجه بچوب نمیشود و هرگاه تذکره آن در غلوت می آید و من میگردم تا یاران از ذکرش

باز مانند عوام و محاش و طلب جواب می کنند پس او موقعی در تقریبی بعد از قاضی از اقامه ای
 توانم یافته او درین محدث گفته و برای برافشیدن تو هر چه در دلش آمده نیز بالش بسته حتی که داد
 نیز زبانی داده و آن کلمات گفته که نزد عقل کمتر از دشنام مانده باشد و لیکن چون در باره طلب خود
 بود در بی تزلزل او نشدنی و وعده جتنی نمودی و اثری از آن پدید نیامد بلکه معنی قول مشهور بطور
 انجامید که نیز کند عاالی آخره پس اگر اکنون پوست خور جد کردی و بجهت هر چه تمام هر جد که شش
 شش و از مرض مزمن بدایت و علاج طیب صادق حضرت امام صادق کما بقوله علی مولا کما غشی لم یمنع
 شود و بین چه افواج بر سر تو بلکه اولین و آخرین تو از راه محوسی و عبداللہ بن سبأ بودی کشیده و او
 میدان دای واده ام چنانچه سکندر و ذوالقرنین تا میسر اسامی در مقابلہ دار این بمن کیانی که اکنون
 زمان حال باین بیات مکتوب است قولی که گوئی بنیرم و کما بنیرہ یا بم که بازی کنم و نه شمشیر و ناچ
 نه گزگز آن بهمین گویمت باز گویم همان بهمند آمد از اتفاق جماعت اتفاق اهل حل و عقد است
 که اولی الامرند و از میان خویش یکی را مستقیم شریک و التمسید بر می گیرند و بعد از اتفاق ایشان امامت
 آن شخص از بمن الطیون که ماده امامت است با نگاه فعلیت و ظهوری آید چنانچه امام رازی بشرح و بسط
 بیان فرموده و بنده همراه میانشان با طهارت مخالفی مجتهدی نموده بقول خود ایلانی ع که سستی نکردم در آن کار
 بشیر و در حقیقت کمال حل و عقد اتباع سنت نبویست چنانچه ما خدش بار را بگوشت رسید و جناب امیر آنرا
 کلام خویش بعد از اقتباس از آیات بیانات و احادیث سرور کائنات بیان فرمود و چراغ هدایت قرار داد
 روشن ساخت که انما الشوری للممارجین والا لافانج و قس علی هذا فی صفا که زیر افراش راویان و مقبولان
 بر امام رضا درین اوراق نقل کردم و این امور در آن اجزا که نزد مجتهد رسالت ششم چنان مشروح و بسط
 کرد که مجتهد احاطه نماید و فی الحقیقه را بکبر و التبت بشیر طیاروی خود و مجتهدین هم نه تأید یا اهل سنت چه رسد زیرا که
 از آن واقع است که هر چند معاویہ بن ابی سفیان بیعت اهل حل و عقد بر ولایت عمر فرمودی خواهست و سفیر
 حریم شریفین به و اذنت قبولش نکردند و اگر مراد از اتفاق جماعت بیعت عبداللہ بن مطیع و امثال او است
 ایشان خود بر نقل مجتهد بعد از انوار افعال قبح از ظلم و غیور بر بیعت آن پلید را شکستند و خود را ازین
 بار که آن ربانیده غارم قتال گردیدند و حال عبارت شیع جلال الدین سلوی انچه در مثل تاریخ الخلفاء
 ضبط فرموده بطوری در تفصیل آوردم که قلوب ناظرین تنگ میدانند که در اینجا نیز بنیاد تقریب مجتهد بر
 هرزه پیاپی و خود بینی و خود داری است که شاید در هیچ کسالی آن شرح و بسط نخواهی یافت و لیکن
 از اینجا که مجتهد خود را در لایعش و کامرانی سپرده علاخشی و حقیقت نزد صادق بهم موجود نیست و
 طیبیان کاملین چه توانند که چون مرعوفی عمل بر نهانی شان نکنند و کوشش بر اندر کسی نه کنند
 انقضی اگر تمام کتاب را بنمید مگر بعضی این مقامات را آنهم مرعوفی را خفیف میکرد اند و مقصود از این

از خیرت نیست که میزان عقل گران شکی از امری سنجیدنی نیست روشش و عدم رویت هر دو برابر است
 و بعضی از اصحاب مجتهدین چون سفاکی دلی بانی او را بعد از واقعه کربلا خلاصه کرده اند و بعضی از اصحاب خود
 گویندند چنانچه از بعضی روایت بر می آید که پیغمبر در مدینه ای رخصه نباشد بنیادهای علمای نشان در و دیوار
 گفته اند پس حاکم مجتهد و مقلدش باید و دیگر بران می خندند و اول بران هم نمی نهند که عبارات تحفه
 را همه ملاحظه کنند و ما به التزاع را در باره لغتیه دریا بند و درین ایحاث هم کلام متفقانه چنان آوردم
 ع خ ل ک گفت احسن ملک گفت زه و یا دینی اندیکه در هیچ کتابی چنین تفصیل در مقابل مجتهدین امامیه
 ا ک ا ر رفته باشد که بر هر مقاله اش بنیاد انزوی محلی صورت بستاند و بر تقریرش رگهای گرومنای
 مان میورده گویان شکسته باله بعضی دانستند که اگر در پیشش با متغایب که از اسما انفس بار بار میارود
 و بعضی حفظ بقا و جان و ناموس و قتل و کرب و العناء و الشکرش بر ما تبار و بلند نواز و هجرت و التماس حق العفو
 نهیب و مقصود از پر کوی در هر مقام تعلیم این پیر تا بالغ بود تا اگر محمل را بعد از تفصیل کار خود کند هرگاه حال
 چنین باشد اگر باز عاده ان مباحث بمفصل تمام نزد عقلای موم خواهم شد و او را ق اینده بتقدیر جواب
 خواهم داد و یا بعد از نهیب با حضرت امام حسین علیه السلام گفتی در خیمه من عمل فرموده که بجا بله همچو سلطان
 جابر و فداک بی باک خروج فرموده و در دین داری بجایت قصوی رسیده و مجتهد ناصبی که بران است که
 شهادت انتخاب را باطل گرداند و از راه قدسیت بخاطر عوام اندازد که هر چه کرده بر اصول ماست که در
 تاج خود از ان لغت شیعیه برانند الحامل چون مجتهد دیگر که گریه که شهادت امام حسین را اصول شیعیه الحامل
 است بسبب آنکه دنیا و دین بر مخالفت جناب امیر است که سبب فرموده با و چنین کتاب الی غیر ذلک و اتمام
 کردن لغتیه و معاذ الله از دیره ایمان برانند خواست که لطالان شهادت را تکلف تمام بر بنیان نهد
 که امامت نیز بدین ثابت شد بر بیت ابن عم و باطل شد خروج امام حسین علیه السلام که اگر پیش بعد واقعه
 کربلا بود و عیان شد تلبیس اوست و در بستر بر می خود فرمودم بتابع کتبتند ما را بنده و رسته چه بود و عالم
 و انامی نشان و از شماراه **قول** و لفظ کذا و کذا که میباید سال عبارت قاضی الجو که مالکی پیش ازین
 ندر کور شد و ما خدش هم دلیل بران گشت پس که او را مثل سابق و لاحق مخالف پیش آمده و این
 خاص دوم را پذیرش و در صورت آورده و حاصل جواب صاحب تالیف السیفیه بر این است که این
 اشوب از تدریسی درج امام حسین علیه السلام که اول خارج فی الاسلام بود یا منافیه ای نسبت به ثابت نیست
 خود بدیل گردانید و تقاسب نمود حال آنکه معنی شل بن بود که حضرت امام حسین علیه السلام است که بر بنیاد
 خروج فرموده و آنکه معاذ الله خارجی اول در اسلام امام حسین است و بنده میگویم که این معنی خود
 بدیسی البطال است زیرا که خارجی با عریان سنی و شیعه یکدیگر با قرار مجتهد که خود درین کتاب میان سنی
 و خارجی تفرقه کرده کسی است که العیاذ بالله بفر جناب علی مرتضی کرم الله وجهه باشد و جناب امام حسین

پدر بزرگوار خود را مطابق واقع خاتم الخلفاء الراشدين ميدانست چنانچه نصيب ايمان است که بر سستی
 حضرت نبویه میر وند و بحجرات متبلا نیشوند پس حاجت انجذاب محال شد و هر که نسبت آن کند لبوی
 انجذاب التبدل و ایره السسن خارج است و در ملا متا بل حق داخل و این شهر اشوب منقری پیشوای
 رطل بوقی شوشتری است که نیرید بایات او عمل نمیکند مگر کسی که بر دین محدث مجوسی و میودی باشد
 و راه امثال اینها ملین اختیار نماید و تخصیص این نقل بنام این شهر اشوب از ان جهت نمودم که پدر
 محتمد الزمانی مومن جالیسی علی المشهور این نقل را بدین الفاظ ذکر میکنند در مباحث صوارم که این شهر
 اشوب در مقدمه کتاب مناقب میگوید که قتیبی گفته اول خارجی فی الاسلام الحسین و حال اخبار تصدیق
 همنیه قبل ازین در جلد اول انجوانی ندکور کردم که دل و جگر محتمد را گاهی فراموش نشود که قلقت کید
 محتمد کوفی هر دو کبابی شامی شد محتمد کرد و باید دانید که صاحب تنبیه السغیه در جواب محتمد فانی رخصه مبتلا
 و داعی بود ان لبوی محدثات از کتب تنقید مثل لسان المیزان برای این شهر اشوب باقتضای مثل
 مشهور است و از نذر ان ناید الا در چهار چوبی دیو دم در دگر و پو نیو پنهانیت فرموده و محصل تقریرش بعد
 از ان نیست که چنین کذاب را در نقل ندکور رقصیق نباید کرد که اصل کلام قتیبی دلالت بر مدح امامین
 دارد و خلاصه انکه اول کسانیکه از اهل بیت حضرت بر ظلمه خروج نمودند و در مقابل سلاطین شتمکار در آمدند
 حضرت امام حسین است یازید بن علی باز نفس بر کمر و قس علی بن ابی طالب که از راه بتمان لفظا خارج را آن
 تاسمی دشمن اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین باضافت یا نسبت خارجی ساخته بنده میگوید که چون حضرت
 صلی الله علیه و آله را محرف القرآن نوشتند کمانی عناد الاسلام شاید که درین تحریفات متوقع مزید ثواب
 باشند ما ذللت من ذلک و ایضا خارجی حضرت ذوی القربین را بدگوید و تکفیری نماید که جناب امیر
 او را در شیخ البلاغت بر برابر می و مساهمت خویش می ستانند و در خصوص تفرات و اما دی او میفرماید که
 قد بلغت من مصره المایلا و بهر تخمین تطمین ترجیح میدهد و بر همین قیاس خارجی ندکور جناب صدیق
 از ایمان بدر می کند و در حقوق و الدین یعنی حضرت و زوجة محبوبه مطهره او مثل رخصه مصداق
 اسود الوجع فی الدین الی غیر ذلک و بالا گذشت مفصل که جناب امیر انست بحضرت ام المومنین پس از قند
 عمل کمال لوظیفه تنکر پیش از مد و حضرت امام حسین نزد مالئیه بر دشته پدر بزرگوار خود بود و لا نصیب
 اگر چه اصول رخصه بلکه تقریرات شان مقتضی کمال خلافت میان جناب امیر المومنین و حضرت امام
 باشند که او تادم شهادت ندرب خود را در عین خلافت خویش هم مخفی می نمود و این اصل تقیه
 را بر کند کما ذکرنا جملا و مفصلا مرة بعد اخرى ذکره بعد اولی و از عجایب و غرائب انکه محدث ششی
 در مجمع البحرین و مطلع النیرین میگوید خارجی واحد و هم فرقه من فرق الاسلام سموا و اوج
 لم یجمع علی علی ۴ ذکر المورخون انه قبل منهم یوم النهر و ان الفی نفس و کان بدخل و لیضرب بیضه

حتی نیت می و میخرج و ذکر الخواص عند علی اکفار هم فقال من الکفر فمقتلهم مناصقون فقال ان لنا نصیحة
 کما ینکحون الله کما ینکحون الله و هکذا ینکحون الله بکفر و اصبحت قوم اصابتهم فتنة نوحا و صحتوا بالجل
 نتر و ما بر حال که معنی انرا عام دانی یا خاص یا اخص گردانی و امن مبارک امام حسین بدان الوده متواضع
 بلکه پاک و پاکیزه است چنانکه دانستی و لیکن بعد از ملاحظه این معنی که محدث مذکور اخذده جتا بامام
 نقل فرموده و مجلس دیگران تمیزیت شان را نسبت بدیگران استوده اند و محض این میسر
 که خارجی یک کافر است نه منافق بلکه گرفتار شده و تنهایی و ضعیفی خود را دریافت پس بر اصول رفته
 باید گفت که حضرت امام حسین که تارک تقیه بلکه کشنده ان بود و کما للیخنی در زمینه اسلام کمتر از خارجی است
 بسبب آنکه تارک تقیه تارک مصلو است عمدگانی الاصول و هر که تارک اصوله باشد عمد کافر است
 کما فی الاحادیث پس دای بر مدین ولای اهل بیت طاهری که با نیمه اوزم بنو زرار عوی محبت شان
 دست یزدانند بلکه عجمه انست که دعوی مزید دلا بر زبان دارند و محبت شیعیان مرقضوی یعنی اهل بیت
 را بر ابرکاهی نمی شمارند پس توانی گفت که نسبت خارجیت که بوی اسلام از ان می آید دل مجتهد
 ناصبی سوخته و الترش عداوت در سینه این لئنه تو بر افروخته کنون لا حول باید خواند اما انکه اول خال
 فی الاسلام زیادت بای نسبت مدلول احادیث سنیان است چنانچه مجتهد ناصبی مفری دعوی
 کرد پس دانش لعنت و استد باید گرفت و نادلیلی و بیربانی بران نقل کنند و نهایتش نماید که نسبت
 دانی که دلیل فانه فی هذه المعركة لم یهتد و دلیل الله که یمن یشتاء لا یسوء الله یسیر و بحمد الله
 که درین مقام نیز دلیلی الزامی یعنی انیت ایندی خاصه از کلام کلام مقام مرتب توان کرد که چون خود اعراض
 کرده که خارجیت امام حسین معاذ مدلول احادیث سنیا نیست در حقیقت این معذرت از طرف
 ایشان توان بود که تابع طریق و روش برگزیده حضرت اند پس البته معذور شد نه ع که سالک بی خبر
 نبود در راه و رسم شریک و این بدان ماند که خود در باره مختار عذر خواهی میکند و او را از سر راه
 باز میدارد و محصل چنانچه دانستی باز می آید انست که از آنجا که احادیث حضرت اهل بیت در باره
 او مختلف مروی گشته شیعیان تابع انند هر چه با او اذاعتراض وقتی بود که ایشان برخلاف احادیث
 ائمه چیزی می گفتند پس بنده میگویم که از اعراض مجتهد بدالات احادیث و امن سیکه معاذ الله چنان
 گوید بر فرض محال هم پاک شد چنانکه دامن رفته با عقاد مجتهد از تقریر مذکور دامن فرقی است
 واضح که اول الزامی است ثانی تقی معذرا میانه ان مقام و آنچه در باره مختار گفته فرقی است و دیگر هیچ
 اهل اسلام بران اجماع دارند که دعوی انست که او بدوین در دنیا جمیعا بالیقین کافر و مغلک فی الناس
 و محذره است که اگر ان دعوی را مستحکم کنند و در دنیا بیاد القمار اند و این اجماع و تحقیق
 محض است که ان معنی را از مختار قرار داد که تا پیش از انی الاسلام مدلول احادیث سنیا نیست

خونترد ما شا که احادیث امیر اهل بیت بر سر حق مختار کذاب و دالیتی داشته باشند که حق کوچه را کعبه بر خیزد
 کجا ماند مسلمانانی که از اینجا است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام رئیس الکذابين را قبول حق نمود
 و صاف صاف کرد و از نالایق او را انداخت نمود و چنانچه روایات این ماجرا را شاهد بر راستی او گرفتار امام قائلین
 امام حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام بود البته امام موصوف پیش کشش او را رد نمیکند و دو امام امام حسین
 برای قتل امیر مظلوم و لظاقت بهت بر میان جان نمی بست و دست از برای کشتن او نمیکشاد پس حاشا
 که امیر اهل بیت با وجود آن علوم و ادب و با شنیدنی اگر با وی بداد امر او بر خیزد امیر اهل بیت ملتس ماند
 بر جای خود تواند بود که مختار بر سر بیت این دو دو مانع و مصلحت او باید که شنید علاوه درین او را از
 انیم بوضوح تمام عیان گشته که احادیث سنیان در کتب شیعیان هم در لیسیت چنان نیست که مضموم
 باشد که کتب اهل سنت حتی اگر کتب شان را غریب الی فائقوا الاثر کائنات من کان سمعنا انیغوا یا
 علی الشریع کتاب صدوق رفته نیست که حکم میکند که دو پادشاه در اقلی نمیند و معتقد الزمانی
 انرا بحکم امام رضا فضل دلیل تامل میدادند و این بحث قبل ازین بکلام زید علی گذشت پس مرویات سنیان
 و تحقیقات مشترک شد و برای رفته یقینات باری سرباری گردید آدم بر لفظ کذا و کذا که در قیاس
 مذکور بر ساله قدیم آورده بودم برای اتمام تقریر معتقد در باره امام حسین رضی الله عنه چنانکه از لیسیت
 پس میگویم که خرافات و منبرگی معتقد باید دید و باصیت او را امتحان الضاف باید بنجید که اگر کذا و کذا گفت
 و لقریح بنی قیاس اومی نمودم در تمامی بازارها و کوچه های این شهر منادی میگردد و ایند که ناصیه محیب
 در یابید که در حق جناب خامس آل عباس این الفاظ شنیعه می نویسد و مردم کی می دانستند که این نتیجه
 قیاس از مجتهد ناصیه شقی است چون طریق مراعات ادب سپردم و لقریح را گذاشتم باز مرا امور و آثار
 و انیم یعنی بنمایید و وجهی نیست آنکه مدارا را خراض بر صورت گذاشته بخی تقصیل اجمال آنکه بعد از ادنی
 غور توانی دانست که در واقع توهینت فک چون جناب امیر مطابق حکم چنین بالغ از تقسیم شد و حضرت
 عباس القسام آن باله صنف نخواست و آن موم تقسیم میراث بود و سیما برای متاخرین حضرت عباس علی را
 غبطه و عقیده گرفت تا آنکه لفظ کاذب و غادر الی اخره در باره جناب مرتضوی بر زبان آورد و در ائمه
 بر روایت شیعه بنمایانیم و قریح یافت که عادت همین است که ملافت بعد از بحث گوی می شود و بحال
 چنانکه از استاد خود شنیده بود و بر غایت ادب روایت نمود و مسلم هر چه بر حال در اینجا کاذب و غادر و افکار
 است و در ماده لغری و قیاس مجتهد ناصیه الفاظ دیگر مستحب می باید که هر سخن قبی و نه گفته مقامی از او نگذاشت
 که عذر و کذب را با امام حسین راهی نیست اری نیز عذر نموده هم کذب و هم خلاف وصیت پدر علی العزیز
 بنده که متمول و مودری روایت نمودم برین منطبق چگونه شد بخار روایت بخاری و مسلم و کجا نتیجتاً
 معتقد در باب التشرع بر آوردن و این گنای و انهم بحسب الظاهر من آن تواند بود که غادر و طایین مراد

در حدیث سجاری ای می خرد این کنایه نتیجه دلیل این مطرود است یا بیان روایت صحیح بخاری علی این صاعقه
 قهر الهی است که در هر قول بر مجتهدی افتد و جنون مطبق را بر ای او ثابت میکند نرزد عتلا بخیرای انجمنی
 که در ضربت حیدریه قابل این امر نسبت بحضرت فاروق گشته فاعبه و یا اولی الا بصار فان لم یجتهد صوته
 از صوت الحمار لیکن بنابر محملاتش می توان گفت که لفظ کذا و کذا ایها هر اشاره باشد بامری که جناب سید مظلوم
 سجناب مستطاب مرقنوی بتقریب شکایتهای مقدسه واقعیه ارشاد فرموده بودند بلی که حضرت امیر از
 وصیتهای رسول خدا اعراض نمودند چنانکه یار مالدانی اطرف آنکه بسیاری از نسخ حق البیقین دیدیم و زینهار
 در آن نیافتم که بجای حائنان خانقان بوده باشند چنانکه این رئیس المجرمین قرار داده و مکتوب این ترش
 لبوی مولوی سلامت علیه السلام دلالت بر آن داشته و این تشریف قهر الهی حقیقه بخوان و دیگر است
 که پدرش دلدار اهل رستم نگر مطلق الاصل بدگر در عناد الاسلام انچه گفته ازان واضح است بجناب حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و اله درباره قرآن مجید رئیس المجرمین است و از اینجا در متل می گویند که کرده نیافت و
 و هر که ادنی خود در شکایت جناب معصومه نماید که رسول خداست و او را بدست شیر خدا امانت سپرده بود
 و اعاده مالش ناقله به بالیقین خواهد گفت که لفظ خائن را خائنان ساختن هیچ فایده برای این
 دشمن خدا ندارد که عبارت سابق و لاحق یعنی همت چنین هم پرده نشین شدی و گرگان میدارند و می
 تو از جای خود حرکت نکنی و ای بر من محل اعتماد من مرد و یاد من هست شد شکایت من بسوی پدر من
 است و محاصمت من به پروردگار من است کار خود کرده ای که جناب شیر خدا امانت آن مظلومی نمود و در آن
 ناموس اگر معنی کسی مجال نی یافت بتاز یا نه از دادن و سپردن شکستن و خانه را بازش سوختن و همتی تا نتم
 کردن طرزه آنکه چون لباس چنین حلقه در گردن تشریف افتاد و چند صد نفر میکشند جناب سید یعقوب باطنی
 و تعلیم علمنا شدید القوی طرف دیگر را چنان بزور میکشید که همه بروی خودی افتادند پس خدیجه اول
 محتوی امامیه با پدرین و کشتاشی گرفتار بود پس این معجزه عظیم از جناب سید صدور یافت که این
 بیچاره جان بسلامت برد و اکنون معامله حفظ امانت معکوس شد و انحرافیت خادم و حکیم رتبا آمد که امروز
 خدا را از دست او ربای دادی انیم حجت های الهی قائم میشود و قهر خدا بر مجتهدین اولین و آخرین می افتد
 و هنوز خواب نرگوش مشغول اند و کارهای خویش از ملاهی مثل سابق مصروف قال علیه السلام انکم
 اهل القری انما یاتونهم باسنا یا تاتونهم فاقون اهل القری انما یاتونهم باسنا و هم یلقونهم باسنا
 مکر الله فلا یملکون مکر الله لا یفلحون المکابرین لکنها که گوشت خوردن از امانات او باندیت حضرت
 امام حسین رحمان جناب رسول التقلین بود و اگر ذکر کسی از غلامانش بودی در انشای عبارت نسبت
 بوی سیرمراعات ادب خودی ولیکن برای تفتیح دشمنان دین و ابطل اندب اعدای رب العالمین
 و سید المرسلین که بالیقین دشمنان اهل بیت طاهرین اند باطن از تاج اول الشیطان که قیاسات المیرین

و نیز تم کزدنش بعد از ان التبه تا چارم و اگر معتقد اند از امر او رخا تم رساله قدیمه و جدیده بگوشت
می شنید زینهار در ذکر اسامی معتدین بر انعامات او سیح و قیق را فر و نمیکند شتم و لیکن دلدار در مقابل
علامه دهلوی و فخر زنده لیش در مقابل بنده براه دلارانی نرفتند بلکه طریق دلاراری سپردند پیش مقصود
چو انگریزی همین شد که در بلبه ایشان هماد کم و بهر ککر در خوف و ترس نکردم پس چنانچه قدمای بلهست
دل و جان و تائید اهل بیت مطهرین بمقابل تواصب پیدا افتند و روار الحکومت رخصه و دجان شاری
برای اصحاب کرام داده باشم لاجرم اقامت نکنند در جمع کردن کتبان و هجا و تالیف و کتب و دانه گان
بعد و حضرات ائمه قریب است سال کشید و اگر مراد از دلالت عبارات و روایات خبر و سلطان خفر مان
روای نیز پیشقی است پس مسلم است و لیکن الاسلام که برای مجتهد فایده و بد که اولی اقامت نیرد برای امانت
ایستیه زوری و کوری ثابت میکند و اگر مراد آنست که آن دلالت دارد در حقیقت خلافت اولیس
ممنوع است لای علی بن قائم البرهان عظام او نقل و فرق میان نه هر دو ظاهر است و لیکن در محله اول تبرعا
بیش از پیش اوله قائم کردم که زیادت بران تصور نباشد تا همه ناظرین با حیرت همقرن شدند و گفتند حالا
یا مقلان از مجتهدان مقدار کوری و کور انکی خیال کسی در جواب رساله قدیمه نمیکند بمانند ساماناکه از
برای او میاست که لا ینفی **قوله** اما آنچه نوشته که علمای ندب شیعیه در حمایت محتار الخ واقعی کسکه ایست
علمی در کتب شیعیه و عبور بر دفاتر اصول ندانند که حضرات امامین در کدام وقت پیدا شدند و معاملات
دینی و دنیوی ایشان با خلوت از عطای در اهرم مجتبا جان و ابتنا و قیمت نافع و اخبار اعرافی جناب امیر
که بر در دولت استاده و مانند ان از افعال شریف ایشان به جنگ بدر متقدم است ما از ان متاخر دانی
بن گفتن قاری از احباب اصحاب رسول مقبول عبدالعبد بن ابی بن سلول است یا شخصی دیگر معروف و مجهول
و در زمان حضرت همدردی بعد حضرت صلی الله علیه و سلم نقد بیان بجان افرین سپرد و واقعه که بلا مقدم
یا زمان بعیت عبدالعبد بن عمر اگر معروض بنوت در آید و تمام اسامه در مرض شریف بود و کفافی لعن المراح
یا در محبت آنجناب هر روز یک مرتبه تحقیق خود یعنی ما جبرین و الضار را همراه براق طلبید و بر هیچ بیماری
نداشتند چنانچه در کافیه السلام کنی مروی و بشرح ملا خلیل قزوینی بفضل محکم الی انچه ذلک محال است
فی تالیفات المحمده المربب او زیاد تر الحلال و دارو یا مجیب صیب که کلامش از این مخالف پاک و صاف
است و سید هلاف و کوفان که در تخریش نمیکند و در مع ذلک حکم با شلثان احادیث ائمه مخالف لغضوض این
بزرگاست زیرا که بانها در مجلسی نائب امام تر کسی از محمد شین و متکلمین رخصه و دلدار و مدار و خود و جمعی
حامل الاسفار بتواتر معنوی در کربار و صوارم و غیره رسیده که ائمه زینهار اختلافی ندارند و برای دفع
اختلاف از امت مبعوث شدند چنانچه مقلد ایشان فیل برام لعن قتل اس و ترشید المطاعن لقریب با
امر نموده پس هر چه اول ایشان مضموده متاخر همان حاده پیوده پس ثابت شد که لا ینفی که این اختلاف

هرگز از امر بعد در نیامده بلکه امیه بر کذب و افترا می مختار اتفاق داشتند و او اهل میل کذاب می پندار
 و راه اجتناب که فتح باب اختلاف است بر ایشان سد و بوده و راه رخصت شایعین از راه و هم شایعین و شایان
 الحاق و شمر کلاب محدثات خود را و فعل دادند فلا یسایس با لاین بدو و او انیقدار عقل و نقل از خود در حدان
 دور برین مثل بدی اولی است که حضرت امیه نایان و وارثان علوم حضرت سید المرسلین اندر مخالف و ناسخ
 دین متین **قوله** تقریر بجاء ذکر الخ از نجایم معلوم شد که جناب بنید الزمانی که نائب امام سوسنی و کلبانی
 هستند احاطه تمام برکت بشیعه دارند چنانچه معتقد و متکلم گریانی اگر چه بزرگان چنین گفته اند سخ که گفته اند ان
 نشود و کم که کتاب خود و غیره که این جهاد را با وصف اظهار اضعفی که مدح و قدح مختار هر دو در احادیث امیه
 وارد است اگر میگویند ملامت که جناب امیه وقت رجوع از حروب لبات از غیبت خوارج بی دین علی مایل و مشهور
 فرموده بودند که جناب من الجاد الاضعفی الجاد الاکر و همچنین دیگر صحابه از انان جناب امیه گفتند و در تحفه
 و غیره و در سبب چون هماد جناب امیه که افش حضرت صلی الله علیه و سلم بودند انداخته باشد البته در اکر بودن
 جهاد مختار گفتنی بر او سلیک کتاب نزد جناب بنید چه شبهه باقی خواهد بود که اگر گله سته این نوع گفته و در سبب
 معتقد جمع است و افشارت مذہب بنید و تاریکی شیعه ایشان تصور نخواهد شد و ایشان توان گفت که هرگاه
 بر زمین از اصحاب میا المرسلین که حضرت میکائیل بر حدیث ارشاد و تلمی رخصت از و مندرجیت ایشان باشد
 و خروج نبوی و کلینی بر روایت الموال ما و بیست ایشان میا هر گونه کفار یا باشند و بعد حضرت دین توفیق را و شایان
 و منجاریه و سازند و مسالمت کسی و قبیله از ترم زنده امام حجة المیشانه اوارشین فردوس گردانند و وجود و کبر
 رب العالمین و در حقیقت شان فرمایند که تدری و حفظ و حر است عالمی علوم بزرگان خود را و درین بدیه و از حقایق متوس
 نزد رخصت مرتد باشند لایق الله بهاد اگر ایشان غیور سید و برادر و دشمن که خواهد بود و الحینش و الحینش
 چون مختار حجت شایان و اصل و شمه لیس طایفین روایات قدیمی شیعه مثل سنا و کلینی و غیره با یاتی او را در
 اقلین مجید و اشتقاق از بنید گران را کردند که حضرت امام حسین او را از دوزخ چنان بر پاید روایات محدثین
 ایشان کما استوفی نمود و بعد از این پنج شکار خود را در فتنه پس بنیان را فروده فتح و فخر و با باشند که ازین حجت
 حضرت را ترحم انداخته است امام حسین او را از دوزخ بیرون کشید و چه حضرت شهید کرد و لا مد و لف مایک که خود از
 سید امیر خوارش شهنیده بود که او کبر و عظمی و د و بمنبر که گوش چشم من اند و چه مسیح و تابی که معتقد دین مقام است
 و علم سخن سازی بر فلک برین افراشته بود و محمد و اکر گون کرد و یه چنانچه در مجلد اول ازین کتاب نویسد
 و انیمه که شنیدی با قطع نظر از آنست که جناب بنید انداز پدر خود را بباختار الفار و اجمال پس ایشیت
 انداختند که ادکلام مجمل را مهمل می دانند و صاحبش را بغیر و مالکی و انداز می کنند بنا علی هذا ضرورتا در
 الهفت و اسرینه عبارات پدرش از موارد و غیران بر چیدن و سفلگی و فردا لکی فرزندش با بنات انرا
 بیان او کردند و گفتند که معتقد را ضرور بود مذہب علمای خود را در باره مختار و مفصل و مدلل گفتن تلم

میدانست که بدین اوله خاص مرج و قبح مختار بدوی کار آمده و در میان علما خبر فشاری بدیدار نشد تا ترجیح قبح
 او خود بخود در ضمن این بدیهات میسر و استحقاق لعنت برای مادحین عیان میگردد و بطالان این معنی که کفر محیی
 بجای خود ابرار رسید بر هر کس و ناکس چنان واضح شد که گوئی که سفید و صبح از مشرق بدید و آنگاه گفت که لیکن باقی
 فقره حقه کسی مختار را امام بحق و از حمله خلفای اثنا عشره ندانند الخ جوابش نیز دال بر خود پندار است که چون
 خود مجتهد در همین صفحه جهاد مختار را اکبر و التدریجی قائل شده که ای مدعی مرج او کرده اند و شنیده اند و
 نمی رانند بلع نیستند بلکه سنیان ملعون اند که قاتل قاتلان امام حسین را مذموم میدانند و اینهمه کلمات
 دال بر آنست که او طر فدا رخصت است پس اگر او را از زبان خویش خلیفه بگویند ازین چه سود و مجتهد را چه روبر
 بسود که مباحث کلامیه معنی اکل است نه بصیرت و لفظ کما لا یخفی و اگر گویند عصمت شر را خلافت و بعد از آنکه گوئیم
 اگر تالیفات محققین خود را ملا خطه نموده که آخر چپا رگان میدان تصریحات را زور دیده عصمت را بعد از آن
 آورده و محقق الیچی ازین مباحث است در گوهر مراد پس دائره خلافت و وسیع گشته و الحجب که کلینی و تقی
 بیان حضرت ریش میباشند که منافق امامت خانه ششمنی است و در طفلان زنان سیر کردن و از
 جهاد دل در دیدن و پیر و باخ و مشقت و تدارک است نمودن و ایماست نه پیرداختن اگر مدار امامت
 بر عصمت می بود البته تقاض بیان میفرمود و نفس علی بن ادراس در احادیث جهاد حضرت امام صادق علیه
 السلام را از الجایر عصمت که نشسته بلکه جهاد و شر و طآن را مفصل گردانیده و دادان مناف بدیده که معا جری
 بر بعضی از اینها مورد عده آیات مدحیه قرآن مجید بوده اند و عصمت شان که قائل شده اگر مختار
 را عصمت حاصل نباشد گویم باشد که مدار بران نیست اعاده اطول احادیث بخصوص جعفریه مستلزم الطول
 است ورنه بار دیگر گفتنی و از آغاز تا انجام آوردی و در احادیث اگر تتبع کنی لفظ امام عادل خواهی یافت
 و اگر قرآن مجید بر شایع آغاز شده و امامت مطابق ارشاد حضرت صادق از تائیدون است بلکه اگر
 ادنی تخور کنی در محدث نیز خواهی دانست که غایب مافی الباب و فقه کلمه الحساب در امامت جهاد است
 و راه فقه و سیاست است سید انبیا و بعد از حصول عدالت و تقوی و زیر شنیدنی همین امر را فمیده و
 مورد مدح حضرت علی علیه السلام که دیده چنانچه از شرح صحیفه کامله خصوص اطول شرح هم مدح او ظاهر
 است که ریاض الکلیین نام است یک دو سطر از آن می آید که تا بدانی که عصمت که بنیه و بین الممد است
 و برای مبدی و حی الی در کار است غایبان است از او بان خود در باره امامت تشریفیه و قلوب المؤمنین را
 با خراج را شریفین ترشیده و بالاخر خود را خیر و در دل افتاده اند که در سطر کتاب مذکور در حق
 زید میسید خواهی بود که منکر امامت امام محمد باقر علیه السلام و کما فی اصول الکلیین و خواهی دانست که این محترفات
 را یغ از عبد الممد بن سبای بدی که امامت بلا فصل و تکفیر اصحاب اسیحا و است کما فی الکشی مرعی
 و آغازی نیست و معدنی و کار سازی من بعد از قول مذکورش که کسی از شیعه او را در خلفای ائمه

لشکرده تعزیری بسوی اهل حق فمیده میشود و جوالبش و سابق و لاحق انجمن در دوقر اول سپردام
 که غلوب شیعیانیک میداند و ظاهر است که آنرا که نیریشقی را در آن نمره شمرده اند از کلام شان نشیند
 که خلافت را در مرتبه عموم گرفته اند پس بعضی از آنها مستحق باشند و خلیفه برحق و بعضی از آن غیر مستحق
 درینها را گاهی گفته اند که نیرید خلیفه برحق است پس اعاده آن بالتفصیل موجب التویل و در همین مقاله
 بحث آن میشود و ما مسبوطا گذشت نهادن و در هم نیست که باعث سهو و نسیان نشود از آنجا که مجتهد حروب
 مختار را راجع و اگر قرار داده پس البته تا شایسته از اعظم عذر ها خواهد بود که در قلوب او مان آن
 کنند و از زبان آنکارا نمایند چنانچه در مذنب شالست و در اطاعت انجمن کس را در کافی کلینی هم
 ذوالوجین نامیده لغت کرده اند و از اینجا انیم عیان شد که بعد از اعتقاد جهاد اگر بشش ضرورت است
 که او را بزرگان بر اصول خود ترجیح دهد که در پیرده نشستند و از مسند امامت و لوازم آن بپناستند
 و اندر نریش میدک سیف مسلول و بر محقول و فرزند پندیده رسول مقبول بودند نشیند بلکه از انیم با فر
 نند زیرا که درین اوراق از کتب شیعه لایزالجا میدک کشتگان جنگ نروان که کا خود نریشنا فر
 پس جهاد و مختار البته جهاد و تبرغنا مل خواهد بود مثل جهاد حضرت سید المرسلین فیکون پیاده اعلی شان او
 ارفع مکانا پس حاجتی نماد که نسبت دیگر درین خصوص طلبیده شود اکنون حرفی چند موعود انیست
 که صاحب ریاض السالکین نقل نمیدار و ابیات صدوق بعد از نهاد قال امیر المؤمنین قال سوال
 صلی الله علیه و آله و سلم بن جاسم بن حجر من هلمک رجل یقال له زیعی یهود اصحابه رقاب الناس
 غیر المجملین میخلون الیه یلا حسا یستم الصفات یکشوا به بین که حضرت سید الشیخین و ابرارین اوصاف
 ستوده و امام حسین سید الشهدا از الوجود اولیارت داده و هرگاه زید بن موسی بن جعفر رضی الله
 عنهم را پیش مامون بردند و او بر شش بخشید بکیت برادرش حضرت امام رضا و خطاب نمود و اینجا
 که اگر برادرت چنین و چنان کرد امری زیاده نیست قبل ازین زید بن علی خروج کرده بود و اگر
 رعایت نشد لغت شود میان بودی البته او را قتل کردی که آنچه کرد امیری صغیر بنو امام رضا
 شد و دیامیر المؤمنین برادر را بر زید بن علی قیاس کن که او از عمار آل محمد صلی الله علیه و آله
 بود و خطاب کرد زید بنی امیه از برای خدا و جنگ نمود با و شمشیرش تا آنکه مقتول شد و در راه او انتمی
 مختار افوا یاریدین مطو بر شش انیمش است بر اندکی ازان قناعت میگردد که از کتب مجلسی مثل جلال
 العیون و غیره پیرطاب است که چون امام رضا الطیب مامون سفه نمود و انیمش رسید تا مدتی
 بنما و است که امام عده خلاف را قبول کند زید را حضرت رضای بن برضا نداد و خلاف اومی نم
 مقصود من آنکه با عرف اجل علمای شیعه تقید در میان نبود و اما این هم حضرت رضا مامون را امیر المؤمنین
 می گفت و اگر این خطاب را در کتب رخصه بخوانی در کثرت حدی ندارد پس سیاه و لی طائفه فاحشه

کسب کافی التشریف الکثیر به باید دید که در اصول خود جای بطریق آورده اند که این لقب خاص
 برای جناب امیر خاتمه از آسمان خود آورده هر که برای دیگری گوید البته روزی لب ای خود و جواب
 یعنی باین خوابش را پس ملائین بنی خود را برای باشکونی و گیران بریزید و ملعون ابدی شد
 محلا کفتم و بقضیل افراد و جزئیات این قیاس قدرتی ندارم و اگر کتب خویش را غریب کتب محال
 است که غیر معصومی بزرند و اگر در اینجا این نواصب گفته اند غرض کنی توان دانست که از نواصب گوی
 سبق در بودند زیرا که تقریرات و متفرعات در نواصب نیز عقلا و نقلا دیدیم و لیکن این تقریرات
 زمینها نظر فرسیده نفوذ بالکند من ذلک فرقی دیگر که مناسب فصل باشد اگر فرق چنین بزرگ معنی
 در توشه هیدالت محال خواهد بود چه جای کفر و لا چنانکه در اصول کافی نقه الاسلام منظره او با ما محرم
 و انکار اما متش ثابت است و دخول او در جنت و آنهم بدون حساب چشم خود دیدی و غیر آن عقل خمیری
 پس اصالت امامت محدثه عبد الله بن سید را اصلی نماند و الله الله علی ثبوت اصله و بطمان خلافت
 و از اینجا باطل شد صور خیالی مومن و معتد اول که در ذوالفقار بافته و تافته بود و تفصیلش در اصول
 حدیثیه علی المجوس تقدیریه خواهی یافت **فصل** طریقه انکسار این تبه در مقدمه ششمین صبح بخاری تو
 الخ اکرم و آنست که از عبارت ابو محمد بن عاصم دوام انجی پیش برتی آید پس ممنوع است از تعلیم
 من اقامه الدلیل و اگر مدافعی الحمله است ایما الوالطفیل را از آنکه خود نش برتی اگر دبیارسی از امله
 قبل از دعوی نوشتن احسانات بر ختم کرده اند و چه میماند که شب حامله فرود آید یا خنجر
 حدیث بخوم بسببان این حال بر لسته که جناب حقیقه الزمان با آنکه قوت کینه و از چنانچه از انقیادش
 ظاهر است و قدم را خد فی هذا الحمله بکه را دم میلا اصول و معروف خویش بکه نه انقیاد بکه عرفه
 الحمله النبیایون اخبر الرضا ان سیده یا غمیده اند پس اختصار حدیث بسببان خارج از اینک خواهد بود
 زیرا که طور علما در کتب شان مبتدا و مالی الاذیان همین است که بر تفسیر و اقراریه شامل میباشند
 پس تبا و از آن زمان از انقض حدیث بسببان یا دیگر شمع این روایت را حدیث حضرت صلی الله علیه
 وسلم نمیدانند و آن منافق تحقیق امام رضا است رضی الله عنه که حدیث میزد من است کوسا را رفته
 بنور حال این حدیث از عین الاخبار نماند است و این محرکه در کتاب تبتی الکلام لبنایت ایزدی طی
 شده و بر هر ناطق بیان گشته که حضرات امیر عموماً و حضرات امام رضا خضه صا تعجب این حدیث فرمود
 و لفظ اصحاب را بر خیم مرتدین مطلق گردانیده و آن موجب تنگی چشم ماست که هر که خواهد حوصله خود
 را بیازماید که ان صحابه کتید که راه دوت پیچوند و ان بزرگان کتید که خاکستر شان بر باد
 و او اند اکنون انصاف را استعاره بکن و بین که نفوق از برای کیست اگر چه معتد رئیس المخملین
 خلاف آن در طعن الرماح میگوید و مصدر اقرات میشود که ذکرش تبیین است و لیکن حکم انکه

۱ مگذار که نه کند کمان را نه دشمن بر تو بیست و نه دخت و اگر موقع سخن باشد در مناظره و دیگر سر است
 بیان آن نمودن و که دلش فرسودان طوفان ترا که درین اوراق هزار جا دیده باشی که رفقه مخالفت
 کرده با بقیع شیطان و اقرارش بر داخه اندیس بیچاره ابو الطفیل چه بنده دارو که او را مقتدی گردانند
 اکنون تقوی و تقوه با نینمی که چرا عمل طعن تواند شد بر بای خود نخواهد بود و در حقیق مقام لطیف است
 مباحث دیگر طویل الذیل است بر حرفی چند قناعت می کند که علما شیعه مثل صاحب تفسیر و غیره او موافقت
 مضمون انیمیت در طریق اهل سنت ثابت کرده اند پس الزام معتبر کجا ماند بلی ما و الزام لوازم و او که
 که نفس رضوی حدیث مذکور صحیح است مؤلفه فقط اما ابو الطفیل پس باید ثابت کرد که او از اجداد بود و از غیر
 و بر گاه مطالبی که تبت عقیده کسی نبود که تردد نموده باشد در امامت بلا فصل لغوی خبر مقدمه و اسود کند
 اکثری از ارکان امامیت خارج ازین رتبه بودند پس ابو الطفیل کجا یاقوت قدرت دارد تا امامیه تقلید
 کنند پس ذکر حدیث مذکور بر مال معتبر را زیب نمیدهد بلکه صحیح دوستی مبنیان و عداوت بنی آخر زمان
 از ان پیش می شود و اگر مراد انیت که ابو الطفیل از اجداد اصحاب است نزد اهل سنت بدلیل که درین مقام
 نوشت از مقدمه فتح الباری پس الان که از عیارش بر می آید بلکه نفس صحابیت البیعه مسلم است
 با نینمی که در جنگ احد پیدا شده جز باریت حضرت صلی الله علیه و سلم مشرف گردیده پس از بنو تاش اجداد
 کجا به ثبوت میرسد بنی که حافظ عسقلانی در تقریب می فرماید که عامر بن وائل بن عبد الله بن عمر
 بن حشاش اللخثی ابو الطفیل و کلبی عمر و اولد عام احمد و رای البنی صلی الله علیه و سلم و رومی عن الی بکر بن
 العبد علی الصحیح و هو اخر من مات من الصحابه قال مسلم و غیره پس احلیت را جناب معتبر الزمانی افزودند
 و بر ظاهر است که نه نیست ساله را نقد صحبت کجا که در اجداد صحابه شمارند و قرابت دم خانگی هم نیست که همیشه
 صحبت ترفیع بهم میرسد و این امور بدیهی است و اگر مراد از عبارت مقدمه احلیت که نزد منافی ترجمه او
 خواهد بود که در تقریب است و هو ایضا ظاهر عند العقل و الاکان تخفیا علی رئیس السعاده القمیه چون معتبر
 در مزید محبت مختار منتهی است نشان بر وای و ثابت کرد و احلیت او بر عزم خود پس برای سفاقت خودش
 نشانی گذاشت که لا ینفی **فصل** سابقین بر آید النسخ و البش در سابق چنانچه باید گفته شد و این
 بنظر انصاف باید دید که هل تری که من بقیه کاتبه انجاء را خلی خاد و یکله معندان پس
 امینی از محدثین است که اگر کسی مرتکب احدی شود و داعی به بدعت خود نباشد و صادق اللب و بدعت
 از وی توان کرد چنانچه از موارد منیر و اضحی شود بخلاف ز راه که چنان داعی بود که میخواست
 که امام صادق را مجوسی گرداند پس چنین راههای و بر میری و آنهم بقول انجناب در پیرانه سری
 چنانچه در کشفی است مقتضی آن شد که رفقه او را از متخنین و بنا بر جدید یعنی با فقه السعاده
 و خطایش صدق الصادقین گذاشتند که انجناب این تعلیم و تکریم را از رفقه گاهی در خواب بهم نشانیه

و قس علی هذا شاین و شیطان الطاق و اخوان و اقران شان که پیشوای شیعه گردیدند سالانکه
 منجلی المیس و دجال و منکرین علم ازلی و مخرب توحید حضرت باری بودند و جسم او را معاذ الله بهفت
 شصتی میزدند کجا برهم کردن توحید رب العالمین و اختلاف شان دران و کجا بعد از تسلیم بهم میور
 ندگوره مرتبه فسق مقاتلین لقیانه انکه انما از دنیا انتخاب بودند بلکه قدوه المتحین و اگر باورت نیامد از
 علمای سنت پیرس که مضرو کمس و غیر هم کیستند نام ایشان هم ندانند و کجا تقریر رفضه بر قول مجتهد که
 علمای امامیه اجماع کرده اند بر پیشوایی و مقتدائی شان و بر نردج شمس کمالات ایشان که دلدار
 و مدار باین الفاظ و اصول هم یاد میکنند و کتب تنقید و دلائل بران دارد مثل منبع المقال و غیره که اگر
 این قدما و اسطه نباشند میان افشا عشریه و امیه هدی سلسله علوم سرور انبیاء از هم بکسلد و از جبه
 افادات پریشان گردد و اطراف انکه از عیارت و افادات دلدار بی مروت و دلبر بی قوت که در موارم
 بحجت عدل باری غرض بل مندرج گشته دلائل بران وارو که اگر معاذ الله کسی حضرت خیر البشر شفیع
 محشر خلاصه موجودات و سرور کائنات یا احدی از انبیاء و رسل بادیان سبل را بوجو دخته باشد
 مستحق خوار بود چه جای فرزندان که بطریق اولی فان ما بالذاب اقوی مما بالواسطه عند العقلاء
 و آن عبارت درین الفاظ مرتب گشته هر که خواهد بدان رجوع کند اول در تقریر عدل علیه شیعه
 میگوید باید دانست که یکی از اصول خمس که بان انسان مومن شیعه عدالت حق سبحانه و تعالی
 است و آن یکسب اصطلاح عبارت از انست که اوستجانه تعالی مرکب پنج نمیشود و ترک واجب نمی نماید
 و مراد از تعین انست که فاعل آن نزد حکیم مستحق ذم شود و مراد از واجب انست که فاعل آن مستحق
 مدح و تارک آن مستحق ذم باشد محمد جالبی زائد امامت کسی در دالمؤمنین که نور حق چند از سبای
 گرفته بجا امام لازمی رضی الله عنه مصروف شده که فرموده بود که تکلیف خالی از قیاحت نیست بیان
 آن اینکه عقلا قبیح میدانند فعلی را که باری غرضی واقع سازد با وجود اینکه فاعل عالم باشد با نیک
 این عرض دعایت بران فعل واقع خواهد شد بلکه مقدمه بالعکس آن خواهد بود و این ترجمه عبارت امام
 موصوف بود که مومن جالبی نوشته باز ترجمه عبارتش لب از سطر ای بقلع خود کتابت میفرماید که
 والدیه گاه بداند از حال و اند خود که هرگاه با و سکین داده شود بان سکین اینی از نیبران را خواهد
 و با خود را بان هلاک خواهد کرد و او با این یقین و قطع سکین بیست او بد و بگوید که فرض من از او
 سکین این بود تا بدان قلم را تیرا شد پس از اینجا طاهر شد که هر که امری برای صلاح بکند و داند
 که آن صلاح بران مرتب خواهد شد بلکه عوض آن فساد بل خواهد آمد آن امر قبیح خواهد بود
 بحسن باز مومن جالبی میگوید که تمثیل رازی بحجت این در نظر عوام تکلیف
 مستقیم میازد که فرض این نمود که پدر یک پسر دارد و لیس نسبت الی با مکلفین عباد چنین نیست

و فرض این نموده که آن پس قبل نبی نماید و معلوم است که قبل نبی در نظر ما اگر با جهات محسنة باشد بسیار
 قبیح است نمی بینی که اگر در همین صورت فرض کرده شود که آن پدر از کمال قدرت طاقت این دنیا را
 که چون آن پس را آن بنی را قتل نماید در وقت قتل که زمان آن نسبت باید الا با و نسبت چشم زدن
 بزبان لا تعد و لا تحصى باشد برای اطمینان و صبر و تحمل و استحقاق تعلیم و رجات بنی که انهم پس را آن پدر
 باشد طاقت نه نماید لیکن بعد چشم زدن بوض آن قبل حیات ابدی آن پس را که بنی است عطا
 فرماید و سید و سروران مخلوقات گرداند و سلطنت لا ینزال با و بفرستد و با انواع نعم لا تعد و لا تحصى
 که زوالی و نهایتی نداشته باشد منم سازد همان دادن سکین و سخن شنید و انتی ملاحظه پس اگر قائل
 امام و مقاتلین آن عالی مقام گویند که مادر شیعه او و پدر و برادر و برادرش ستم و برنجی که کوفی
 الاصل بود ستم و هر که چنین باشد او شیعه است اگر چه او چنین کوفی بود و مدعی انتقام بر اعتقاد است
 و آن تلقین لقیاب دارد و امام را بدوازده هزار اخلاص نامه طلبیدیم چون دانستند بودیم که اول
 هجرت فرمود بلکه مظلوم و دشمنان تصمیم نخواستند که او را مثل کشتنی فرج کنند و همراه خویش هر مستحرم
 شده ای بریزند و اگر او بسور اخفی پناه که در زمین را برکنند و او را بکشد پس در زمین و سب و گنجایش
 نماید و معنی و صداقت آن که در بعضی کتب مذکور است نمودار شد و در مورد زور او را با فرزندان و اصحاب
 در شکنجای مصائب بنوعی می کشیدند از پنجاب و هم از خوف اخراج نبرد که زور از خوف بود و بر
 جان و ناموس ترسیدیم و بالاخر مصلحت همین دیدیم که کشتن ایشان آنی پیش نیست از پنجاب
 را بدین نیت خالص نجات خود و سب رسانیدیم و متوقع ثواب از حضرت رب الارباب می بایم
 یقین است که چون خدای عز و جل عادل است و نژاد دارد مدار که اقال فی صدر العوالم نمی بخشد
 ایشان بنید انبیه را کشیدند که لا لاحی سازد و او را در بلاد مشهوره بیکو بر بهال بیاری از شیعه
 و سنی موجود اند که در ده روز از نیم با تم اما مدین مشغول میشوید ستمی که می بخش شده بر زمین می افتند
 چنانچه سنی را وقت ماتم از دست میکشیدند لاشیت را بشدت و سرین را برین بغایت جد و جهد میزدند
 و در زندانات هرگاه که نر نیار بر زمین دفن کردند بکمال عیش و نشاط و سرور و اینها و طایفه
 و بلا غف مثل روز معلومی سوی خانه های خویش بر میگردد و چون از علت این احوال پرسیدند
 گفتند که حضرت امام در انواع مصائب مبتلا بود ما هم باقتدای او خفتها کشیدیم و پنجاب را داشته اند
 که از پنجاب را با تمامی رفقا در باغهای حبت و غرقابی بهشت داخل ساختیم و او عیش و کامرانی
 میدیدیم فقر من چون دلدار و مدار قید و جبهه محسنة در قتل انبیا نوشته اینهمه امور و مانند آن در ایران
 مندرج گشته که حرفی را بطور تمثیل نشان دادم و اگر در متفرعات بالاستعاب نکردیم و اگر
 در باره ما و این ملجم آورده و کاسه کشمیری نقال بتقلید پدر خویش کشیده جوالبش در جویم التسلط

و تشبه السفيه به است و من امیدوار آن بودم که معتقد متماثل فکر را تبه تیب آورده بصورت نوری
و کبیری جلوه خواهد داد تا من جز اینها نخواهم گرفت اخوس که این آرزو بصورت نسبت و معتقد را تقریر
انچه آورده در حال ثبت قطع نظر از تحقیق و الزام که استنباط آن توانی کرد منقول است اماد بوجوب
که اغتشاش باشد زیرا که از کتب شیعه واضح شد که خوارج را مدح کرده اند و الکاهن صاحب معادله یعنی
حضرت مرقی مجد کیا از کفر و فحاش پاک و پاکیزه ساختند و زیاده برین نیست که آنرا در فتنه مذکور بشود
و حواس دریا چند و دیگران از عماید محدثین و متکلمین بمنزل مجلسی نیست شان را که مبدای اخیال
است بخالص شود و ندانم که بدین خیت گوی سبق در مدح شان ر بوند و حال مجسمه خود معلوم که فخرین
تو معید رب العالمین از تمامی دنیا نزد شیعه متعین اند حتی که بعد از انتخابشان از این مقدار هزار در وقت
امام صادق تقمائی ستمه باشند که ز راه شهر من اليهود و النصارى رئیس گنما شد و حالش چون
لشت از بام و البلیس را شتر را نام بدتر از بدترین کائنات تواند بود که میخواست امام موصوف
را بپرسی گردانند کمانی بنما را کشتی قاتلک بفره و نیزه اگر در زمره محدثین رفته ادنی غور کنی واقضیه
حدی و نهائیتی ندارند و فصول میرا هم پایانی نیست که اینها بدتر اند از نواصب خود بخوار و دشمنان
البلبیت اهلما و بر ظاهر است که انچه از اسامه و ریافته نواصب را شتر منده ساخته که جز این
آمانات امیر را خود و حرمت حرم اهلش لغیا بیرونند و در ابروی شان بیر خاک ندلت میکنند و از
هر گوشه برایشان بلانی برانگیزند تا آتری از مدعیان ان نماند و علمای رفته در انند احادیث
از ایشان می نگرند چنانچه معتقد کربلای حبیبی سید محمد لطبا طبای و در حواشی مدونه کبیت اصولی را
بیان و تحقیق در داده و این کتب بدو تلخه حکیم میر محمد صاحب فرزند سید نواب فیض آبادی برادر
میر علی صاحب ولد اصفه شان هنوز موجود معند الکجایی مثل شبت و کجایی لیساری از اهل جنش و اگر سخن
از ان میرود که خود میباشد قتل معصوم شوند مامون بن هارون امام رضا را بدست خود زخم داد
و فرزندش یعنی امام تقی را به تیغ بیدریغ از چنالی نامبیت گشته چنانچه ترجمه خراج نیز بران شتمل
است معند اگر بطالع عیون اخبار از تالیفات صدوق مشرف شری خوابی داشت که چون او
در قتل این برود و امام وحده لاشه یک بود در ریاست کلامیه نیز حتی قدامت باخرین این حبش
را به شرح تحقیقات او اساس نماده او را رئیس المتکلمین خویش گردانیده اند و لیاری بر تیغ
او نازیده اند چنانچه بر ناظرین مجالس المؤمنین پوشیده نخواهد بود که درباره معتقد تحقیق نیست
که بر زبان بزرگان گشته است چون خدا خواهد که پرده کس در دنیا نشاند طغنه یا کالان بد
خویشا که علم الهامی رفته صاحب غرور در توجیهات روایات ابوهریره و غیره از مرتدین و دشمنان
اهل بیت طاهرین معاذ الله دل داده و کلمه خود را بدان پیر ساخته فاین السمک من السمک

و این بنده من فلک قولی **عنه** عناد و عبادت از قناریغ از نیکو و قاتل قاتلین **عنه** بنده
 و جمعی و حیدر را در باید دانست که محمد را ضرر دست برین عصر ذیلی قایم کردن در نه اهلست قناریغ
 که چون مختار بقول معصوم یعنی حضرت امام زین العابدین کذاب بود و بدیده او بدرجه قبول آنچه
 نرسید پس معلوم شد که تقرت امام از بدرجه قصوی بود حتی که از او ایوه اسلام خارج و در خیال
 کسی از عقلا نمی آید که امام خلق عظیم از جد اجداد خود میراث یابد و بدیده بخدا اگر که بر وایت صاحب
 منج المقال است هزار دینار بود و قبول نفر ناید و در وجه تقرت بسیار است از دعوی نبوت او
 آمدن جبرئیل علیه روح و ای و او از خرافات در هب کیسانیه اختیار نمودن بلکه نزد امامیه خود و جلدان
 بودن کمال شیعه علی اهل التقید و حضرت امام زین العابدین و دیگر معصومین از عهده امامت
 معزول گردانیدن و غیر معصومین بهر روی کار آوردن که بالیقین بر اسوال مایه کفر است **الاجاب**
 در ناید که در هب مذکور غناشته باشد بهفت کاش محمد رجوع کردی به کتب تنقیه و کتاب صیغه که هیچ
 مذکور نیست و بدید مختاری بر روی و پایش اینک غلطه بر بخوردی که از برای آن ساجد
 میباشد و تفتن این وجه را که اشتق و در سیکه حضرت در ستم بر جان انصاف است و استخاکه
 کلام بنده با مدعی ابتداء حکم میباشد عجیب است که این جد و پیغمبر را بهر روی مذکور که در اسوال
 ثابت شده و از مخصوص حضرت امیر مومنان علیه السلام که حق تعالی چون تعیین مقام میفرماید پس خطایین
 کسی را بر می آید که بدترین کلمات باشد یعنی که در قصاص از قاتلین حضرت یحیی را که محبت نبوت
 انصاف اما دمار از آنها بر آرد و با انواع عقوبتها معذب گردانید پس قتل مقاتلین و قاتلین جناب
 سید الشهدا دلیل بر خوبی افعال او نخواهد بود و در ستم هم در مقام موجود که در آغاز شیعه ادنی بر قاتل
 کیسان از برای تفریق جماعات و کشتن قاتلین امام حسین رضی الله عنه بنیاست بود و اینست
 خود درین کشتن و کشتن شربت شهادت پیشند و حق تعالی قتل قاتلین از دست مختار گرفت
 و بالاخر چون کفر و ایمان از انقیاد مسلمانیان شد در قتال و لشکر با آراستند و ادرا و اما امام
 شهید که به عصب بن زبیر شهید خاتون سلیمه احب دختر اش بود و همچنین فرستاد و از اینجا تو گفت که **الاست**
 الصبر یا بدین مقصود بسیار در آرد و لیکن بقدر ضرورت او را تا فرمایلی و هر چه چاکلی محمد و نفاق او
 و پیشوای او یعنی مختار آشکار شود و بدانی که **ان الکافقین فی الله ان لا یسئل من الله الا ان یرزق**
 طالب تفصیل باشد و بدانی که او در جهنم معذب بود و با وجودیکه بنده حدیث در بعض سائل موجود که
 شیعه پیوسته به جنت میرود و از ذوالفقار و امع میشود که شیعی غیر اتنا عشر می و این باید در رخ مغرب
 میگردد و محصل حدیث از منج المقال گوش کین که چو حضرت صلی الله علیه و سلم بر صراط بر آید و در
 پس و علی مرتضی و متصلش حسن مجتبی و برابر قدسش امام حسین شهید که بلا باشد مختار است و خداوند

از حضرت امام حسین که با امام مکر یا یزید گفنی که کشندگان ترا چگونه کشته و انتقام تمام از ایشان گرفته و اکنون
در عذاب و دوزخ گرفتار گشته و کسی بدو من نمی رسد که راهی یاکم حضرت فرمایند ای حسین اورا برود و
در باب پس امام حسین مثل عقاب در سید و مختار را از ان عذاب برارد و اگر قلاب او را شمع میکرد و ذلت
محبت شمعین در انجا فتنه چنانچه از نوبته و غیر آن بیاد می آید از اینجا هم ثابت شد که دل آدمی خفی دارد
ولیکن بمقتضای المهرتیس علی نفسه چون مجتهد و دلداری سنگین دل است و قساوت و راپ و کل دارد
و ازین امور اگر ارشادید نمی آید و سنیان اگر چه برین حرف و حکایت احاطه کردند مگر اورا دشمن خدا
و رسولش مثل مبنان خانه خراب یافته بپیر وی حضرت سیدالاحمد بن علقماب گوید که گشته اند اگر چه
بعد از تسلیم محبت شمعین شده باشد و قرابت بعد از اندین عمره راستی موجب رضای خداست نه کسر
ندیدم که کشنده از ره راست نه و اگر در اخذ امری حیرتی پیشین مدعای حبش ازین سطور با بیعت که از
تالیفات خود که بنور محبت فقدان اسباب نا تمام و بی نشان و نام است بحشیم انصاف باید دید و کرد
اعتساف نباید کرد و دید که از مطالعه مختار کشتی چنان بوضوح پیوست که عادت شریف حضرت ماری
بر ان جاری است که انتصار و انتقام نمیکند مگر باشد حالا مجتهدین رفقه را دو گوش و یک
بینی هم نماند چه جای حق نیوشی و حق بنی تمام عبارت حدیث کتاب سطور نیست علی بن الحسن عیسی
بن عامر بن یونس بن یعقوب قال لکنت الی ابی عبد الله علیه السلام اسئل ان یدعوا لحدیثی ان یحکموا
من تنصر به لکن فی غم حقی فاعفمت لذلک قال یونس فاجری فی بعض اصحابنا انه کتب بثلث اکتب
فاجابه و کتب فی اسفل کتابه یرحمک الله ما تیسر لکنه لیسر حلقه یعنی یونس بن یعقوب میگوید که عمر
نوشتم با امام صادق که دعا کن برای من که تمام از ان مردم گردانند که انتصار و نیش بر دست
نشان میشود پس جوابی نیامد و من نموم شتم اتفاقا یکی از اصحاب ما خبر داد که من هم نوشته بودم چنانکه
تو مکتوبی نوشته بودی لیکن حضرت صادق زیر ان توقیع فرمود که خدا رحم کند بر آخرین حجت که خدا
انتصار می فرماید و کندین خویش میگیرد و بدترین خلق خود و از حال مختار لفظی که معلوم شد
که چه عقاید را الله داشت که بدو نفع در عذاب نشدید مبتلا بود از اینجا عیان شد که انتصار محصور
است بکرده اثر افراجه و یا اولی البصار و اگر علمای شیعه آب و چشم داشتند بایستی که نام آن
در حق امیر مکر فتنه می بلکد اگر روسای قوم ستمنا دنی غور و امعان در مضمون حدیث کشی نمایند
حالی تواند شد غلط کفر حاجت غور و امعان چیست بعد از دیدن حدیث مذکور بازند برسی
اولی است که ناگزیر است که اکنون قوم رفقه حضرت صاحب الامر و فرزندان خاتون نرگس را
از روزه امیر مدی خارج گردانید بلیب انکه انتصار دینی از ایشان زاید الوصف شدنی و بر
تصریح اکابر علمای روافض انتصار دینی و انتقام جو و جفای ظالمین که از دست ظلمه حضرت

اهل بیت گذشته از دست امام مذکور گرفتنی است بلکه احادیث معراج او که در ذراول و لا اولش بحصول
 انجامیده و همچنین احادیثی که در این باب است که وجود با خودش فقط برای انتقام از اعداست و بنما
 یا انیمه درین باب خاص سر افتخار بلند میکنند و ندانند که چون درباره خلقای را شدند خلقای حق یقین
 چنین بگوید که ما بدقت رسیدند فاین الاقتار رسید ربحا عن خاتم الامیه الاطهار بالمحمد عیان شد حال
 حدیثی که رفته بعد از اخراج آن دار و تیز زبانی میدادند و در پی هر بنی گنجینه و عوام را بلام و دانه
 میکردند و معتقد رئیس الطائفه الناکه مقلد جا معین بیاضی سوادین احتمال محال را بر ذوق گذارفته
 بود و سوسالمیس و دجال حاشیه نگاشته و عیوب خانگیهای خود را طمع نظر نداشته و چه خوش گفت
 صاحب مدلی بعد از ملاخط این امر و تیز زبانی که چه دانی چیست به چون ندانی که در سرای تو کیست و قول
 بمقادیر القیس علی لفته الخ اقول قندی که محبب معیوب افروده از اول شرمه میخورد است بلکه برای بیان
 از این چنین قطعیه قایم نشده بر یکد و از ان التناهی و در مشاقت تعالی در کتب مجید در حق عالیه صدقیه ضحوا
 که زینت منافقین و ده بوز میفرماید که کم مفعول و غیره که در اینجا از کلام محقق طبری در مجمع البیان بوضوح
 پیوسته و نه عبارت بحیث قولنا الطیبات للنجیثین الا یہ قبل فی معناه اقوال اصحاب ان معناه النجیثات
 من البیات للنجیثین من الرجال و النجیثون من الرجال للنجیثات من الکلم و الطیبات من الکلم للطیبین من
 الرجال و الطیبون من الرجال للطیبات من الکلم الا تری انک لبقول انک تسع النجیثات من الرجال
 الصالح فبقولی غفر الله لفلان مانند من خلفه و لا عما یقول عن ابن عباس سرح الضحاک و مجاهد الح و البانی
 ان معناه النجیثات من السیات للنجیثین من الرجال و النجیثون من الرجال للنجیثات من البیات و الطیبات
 من الحسنات للطیبین من الرجال و الطیبون من الرجال للطیبات من الحسنات عن ابن زید و الثالث
 النجیثات من النساء للنجیثین من الرجال و النجیثون من الرجال للنجیثات من النساء و الطیبات من
 لملطیین من الرجال و الطیبون من الرجال للطیبات من النساء عن ابی مسلم و الحیاسی و ابو لمزی عن ابی حمزه
 و ابی حمزه العده اقاله ای مثل قوله الزانی لا یکنج الا زانیه او شسته که الا یتان اناسا هموان نیز خوانند فیها مفسد
 عرفه که که ذلک لکم اولی کم و ن مایقولوی الطیبون من الرجال و ای منزه عن من الکلام النجیث عن مجاهد و
 قال العزیزی بن عاصیه و صفوان بن الحطل و ابو یزید که قوله تعالی فان کان لراخوه و الام تحت بالاحسن
 حقرا علی تعلیب لفظ النجیث لم منفرد ای لعلوا الطیبین من الرجال و النساء منفرد من الله لذو نعم و زرق که
 ای عظیم من کرمه فی الخه انجی لفظه و انما که از رفته نوشته اند که راه مستقیم را بگذرانند و راه کجی را بگذرانند
 و کرمه را از کجی بجا برند و مضیفه نفسند که را حاطه بران دارد و اصرارشان میدانند لیکن بخوبی شنیدار
 قلنا الحق العالیه هرگاه و عده و نفرت و حصول خبت برای ایشان به بنوت رسید پس اگر فتنه مذکور
 معتبر نباشد باید که چنین بزرگان که سفر بعه کرده اند کافرا فاسق باشند و بنوعی فی القرآن العظیم پس معلوم

که سفر مستوفی بر قصد نیک و اصلاح اهل اسلام بودند از عداوت خلیفه بر حق که محبت اهل حق
 باشد و آیات ناطقه و احادیث صحیح در آن وارد شود و انصاف برانی دیگر بایشان خضار و انعام از
 خدای عزوجل ارشاد نمود که **لَیْسَ لَکُمُ الدِّیْنُ لَکُمُ الدِّیْنُ لَکُمُ الدِّیْنُ** ای کسانی که ایمان آورده اید این دین از خداست و این دین از خداست و این دین از خداست پس معلوم شد که
 حرام است فعلی را بجا بیاورید صدیق نسبت کردن که مانند آن باشد و آن گناه بی بود که در خروج بر امام حق
 نیز کبیره است از کبایر پس اگر قید مذکور در میان نباشد نسبت گناه کبیره و بسوی ام المومنین لازم نمی خورد
 و نقد ایمان از دست میزد و لاجرم ضرر در افتادین قید فخر و دامن و پال گرد و از کفایت تاب و بصیرت
 دیده باشی که لفظ مثل و مانند آن در بیان می آفریند بر تعریف قبول پس لفظ بلفظ باشد و لفظ لفظ
 بتاکید تمام دلالت بر آن کرده که آن گناه باشد یا مانند آن استکباب نگنند یاد اگر ایمان دار پس پس
 ایمان از دست افتاد و قید معلوم را ملاحظه نمودن و رعایت آن فرمودن را بر فتنه که فضاوسن برای خود
 خاص گردانند و از حقیقت آن بهره نهند و کار ایشان خبر یار و سمع و اتفاق چیزی دیگر نیست
 باقر انجید و حدیث شریف چه کار پس مواعظا چه روز بارز **س** مستی و دیوانگی جام مسیحا نکست
 صرفه دین بر زمینیت ساغر جم داشتند و اینهم خیال نکردند که طرف ثانی موجود و بمعرفت و جنت است
 و مجید حضرت سرور عالم و اهل بیت او است که فریقین در واقع آنک نقل کرده اند که حضرت سرور فرمود
 که بعضی مرا از اهل بیت با اهل سن میرخواند و از بیت میرساند و منی بخفی در مجمع البحرین غیر او نوشته اند
 که اهل بیت اهل بیت است علاوه بر آن عداوت خلیفه و زواید که امیر المومنین واجب الحجة بر حق نباشد
 و بعضی نیز صد حدیث مناقب مرقوم از صد لفظ و نیست و همچنین مناقب او از حضرت جعفر
 و تعلیم و حکایت و یاد کردنش اقامت نمود پس خطره مقدسه ای غیر ذلک ناقصه و لا تحقیقی نیز نیست
 از مردم می آید کافره و چه برادر آن بارگاه باز داخل ساختن یا شرط ادب آلاکان ملائک شیان حین
 بود و حافظان حریفی چند تعلق بحضرت ام المومنین داشتند اما معاویه بن ابی سفیان پس سمیت و
 رفاقت او که حضرت عقل بن اربط الب برادر عینی جناب امیر المومنین سجارد و مدحتی که در زمانت ایشان
 آسودند و رباب ندگو کافری است عقل خردمندی چگونه بگویند که چه حضرت عقیل دیده و در آنکالیا
 نماید و مثل خوارج بکفر آنجناب باشد که الناس علی دین ملوکم قبل هذا الا که البیدعی مانند این خور
 سابق و لاحق این اوراق از کتب معتبره رفع یافتی پس چرا وقت را با عاده و انصاف کرد و اگر
 که صاحب معامله در هیچ البلاغه خود فرماید که اصحا تقاتل خوانا و بطور شان پرتاب است که چون نوشت
 بنیست سیانه آنجناب خوارج نموند خذیر که نواصت خوارج از طیب لالت به ندارد و کائنات محله
 حتی ان بعض العاویث مردی فی مجمع البحرین ایضا پس اول خواتم سلامی متعلق شد لایب و ملاحظه
 قید نمود و راقا و انچه در بنام یاد کردم حقیقه شرعی بود زیرا که قید فی الاسلام بعد از خوانا و بنیست

خود مذکور است غیبی طاقت بلفظ المعصوم و اگر فی الاسلام را بدان معنی گیرند که شامل باشد بر اتفاق عیال باشد
 شرکت جناب مرتضوی را موجب خواهد بود اللهم یدقومی فاسم جابلون وعن الصادقنا کبیرن و اعجابا که امکا
 مصفین بیشتر از اصحاب باشد اگر چه مهاجرین و انصار همراه جناب مرتضوی بودند و انجناب را میزند حلقه
 نشانند و بر رویات روضه چنانچه داشتی بدتر از خوارج شوند که تکفیر حضرت می نمودند اما روزی چند و
 بر آن کشته شدند و بعد کشته شدن از اسلام چنانچه تیر از کمال ایشادت کتب شیعیان احکام و روایات منجرب
 بعضی و غدا یا حضرت رسالت میشود و غالباً بنای انقض ندکور آن باشد که اکابر این تخیلت بر ملا و کتب
 و نه استغای حضرت از چنین رسالت می آرند و مفاسد شرافت مرتضوی نقل نمایند کما فی الصافی و غیره
 و آن در تحقیق موجب کفر شدید و ترقی ایشان بدراج علیا میشود و دارند که اگر حضرت امیر زنده بودی
 از این سباب بهمین حکم کفر و حتی ایشان نمودی که از این امور مناف عدوات شان با حضرت یری آید و
 حضرت امیر خود را یکی از علما مان انجناب میدانست پس تنبیه نمود که چنانچه عبد الله بن سبا و منافش را
 سوزت و بد ریش نیز در صومر نوشت ایشان را هم سمید و درخ میگردد و انید که البتة تابعین در حکم متوعدین
 می باشد و حضرت امیر چون بر نفس فضیلت خود بر چنین نشاند تا زیانده برای روضه منبر مقرر فرماید برای
 تکفیر بن شان هر سزائی که تجویز نماید بکفر خواهد بود و قول که بلکه شرکیه خون میداند الخ جناب مجتهد الزمان
 بعد از تنقید از اخبار صحیح ثابت فرمایند که ام المؤمنین کی فرمود که علی مرتضی شرکیه خون عثمان بود
 کسی دیگر بجای او نشیند و در خصوص باید مجتهد را یکبار بر قول خود عمل نمودن که روایت هجتم در
 کتب فریقین مندرج شد پس باید فرق تنقید را پیش نظر داشتن و بعد التصحیح در محل استدلال آوردن ان
 محصور را بدو کتب فریقین ندکور نیست که انجناب نخست میفرمود قاتلین عثمان را فی السهل و العجل اسیر نم
 که صد اما قبا میر المؤمنین را روایت کرد و چگونه تکذیب تواند کرد و از اینجا حال امام اعظم ثانی یعنی شیخ
 باید دید که اول جناب امیر را قاتل یا شرکیه و قمار داد و بعد از این در همان کتاب پنج الحق انچه گفت صحیح الکا
 آن بود چون فصل این در بیان در ابطال الباطل فرمود که تناقض او را باید دید قاضی رنظل بود که
 غیر از اینکه حدت کنان مثل اهلین شنیدن اذان از میدان مناظره بگیرند و او بروی خود منزع عظمی
 عالم در احقاق الحق مسمی باسم فقیه بر نیزه غیری نتوانست کرد پس بر تقدیر اول معلوم نیست که جواب را فاضل
 جناب امیر و بروی ملایکه مقربین و حضرت انبیر و ندر بر احادیث لفظ الاسلام در کافی چه خواهد بود و مضمون
 فارغ علی عند نزول کتاب المضموم درین اوراق و مجلد اول باید معلوم شده حاجتی با عاده باقی نگذاشته بود
 تو جردا و ایضا چون حال بیان منوال بود که مثل فاروق اطفالم را که کسی بود که از مواد اصال او نمود
 نگشته نقل فرمودند برین تقدیر اولیای او که طالب قصاص بودند و بشام رفتند و فرمودند و دیگران که
 در بی اعانت شان شدند برین باشد با حضرت امیر که وصیتهای رسول خدی را معاذ الله یا عیال خود ندکند از

مرامات فریادری منظرین بود چنانچه در شرح حدیث کافی بتفصیل آن پیش نمودم و مقصود به گذشته است
 اینست که چون بمقتضای ملاحظه کتب خود را معذور گردانید زیر هر قول و اسباب فصاحتش میباید شود و هر کسی که
 در این کوتهای حوصله بخشد و بگوید که کتابش را میفرمود که اگر در قول من تیر و داند میاندکند و مقام ایستاده میشود و
 قسم بخورم که در کشته نه شکر که قبل کشته نام خودم عین مدعا است و در روایات معتبرین مذکور است که حضرت امیر
 اکمال عبد و عبد بن جلال شمر از نزد عثمان رسانید و چون خود بفرزات رفیق اولاد و مجاد خویش را برای خلافت
 مقرر فرمودی و بر دروازه عثمان گذاشتی **فلیک** و حقیقت خلافت نیدر نزد خلیفه زاده و سایر اهل مدینه
 که صاحب کبار و تابعین عالی مقدار بودند مثل حقیقت خلافت پدرش باجماع خنامیان ناچار و کوفیان ناچار
 ثابت است که کوفیان را که قدامی شیعیه بودند و در بر واقعیه خدمت کرار امانین بلکه پدر بزرگوار ایشان
 شوند با بخصوص حتی همان که با چنانچه باید و اگر در بعضی هم تیغ بیدریغ ستم برانجانب است و معتقدیم در
 کوفه با تمام شان از هر گوشه بر آید و نام سجاد فرمود چون شما سواد را باشند راست بگویند آن گسست
 که ما را بدین روز سیاه رسانید کمانی الموانع لایینه ناچار لغت کار معتقد است نه دیگر بسبب آنکه راه و رسم
 حضرات اهل تشیع همین است و همین بود که در آغاز آتش افروزند چون بلند شود برای بنیاد و سمع آب پاشی
 و قصد کنند صدر اهل از ارکان اربعه رسول خدا را در عین اختصار گذاشتند و انیم خیال نکردند که
 به حضرت و بر اهمیت حضرت چه مصائب رفته باشند که انارش عیان می دیدند و بسیاران اخروی و نماز
 بخانه هم نمیدادند حال آنکه طفلان و زنان مدینه هم مشرف شدند بلکه اهل مصافات نیز در وقتیکه
 افروزید جز فتنه اگر چیزی نبود یا خود امام الایمه در فریب ایشان گرفتار شد و هرگاه خلف بار
 یار و دیبغت و میل در فتنان کشت و دیگران که نزد صاحب حواریم و تشیع شایع به بیست کمانی الموانع
 و حاکم کوفه باشند مراتب همان نوازی بدست خود بجا آوردند و دو امام معصوم را بنیال خویش بخت
 رسانیده بسوگواری پرداختند و چنانچه نباشند که مطابق هزاران روایات اصول در زواری
 محبت ایما و امامت ایشان در روح کشتی بود و حق و انبیا الا ندره و شد و ذرا جز اهل کوفه حتی که کوفیت
 و دلیل تشیع شد چنانچه سابقا با اشاره دانستی و انشاء الله تعالی بقیه را بعضی از تقریبات و تقریرات نیز
 توای دانست و آخر علمای شیعیه بلکه اکابر ایشان بر اصل خود رجوع آوردند که همین مردم در لفاق یکدواز
 دلی عدل بودند و کار ایشان خرد و الوجبی چیزی دیگر نبود و این لفاق پیشگان درین پوش و خروش
 انیم یاد نکردید که حال و اوزده سال را میه سادات و اهل محبت بر اصول ایشان حبسست و مقصود ازین
 منظره همین بود که بدین کج و کاه حاصل نشد پس اگر ایشان صدر اول خویس میا شدند چنانچه
 دیگران را که طرف نفیض شان باشند از کجا هم خواهند رسانید شاید که چنانچه منکوشی شایع و کاک
 استقامت و از المومنین لکنو گنداشته بسفراط باقا و جزیره حضرت ائمه بر نزد و قبل خروج سفیانی و درای

اسمانی بزیارت مبارک کسی در کمال ایصورت مجبول یا بهیكل معروف نوع ناسر ناسر مشرف شوند ولیکن مشتمل
 نیست که امر و نیز در حق همین قرآن خوانند شنید و جز تقیید و ذوالو همین امری دیگر مشاهده خوانند فمود چنان
 بعضی از وجوه وقت خدمتگراری مسلم بن مسلم الملکوت درین اوراق دیده باشند اگر نخواهی که مظهر بن
 حیدر مشکلمایر رفسد در نماده خاص گوش کنی بعد از ادنی غور و تفتیح در کتب شیعه مثل شرح کلین بسامع و
 تنج کنی که خواهد بود که وقتیکه صاحب المظهر فرماید همین قرآن خلفای متقدمین در دست او خوانده بود
 پس بنیان که این نیت از دی بموافقت قرآن مجید بر همه فرق غالبانید باید که این مژده را شنیده ستایش
 الهی بکنارند و رفسد بداند که قرآن اهل بیت که درین زمان منسوخ التلاوت است کما فی التزمیه در آن زمان هم
 بیکار نخواهد بود پس اصل تشیع که در قرآن اهل بیت مخصوص قطعاً مامت بلا فصل موجود است و رفسد در توفیق آنرا
 میکرد و آنهم از دست رفت و از طرف ایسی المظهر به بیعت پیغمبر و انزال الفهم الذلک حکماً و الحکم الله
 و کتب العالمین من بعد حرفی از وفاداری قدماى ایشان این بود با عراف بزرگان نشان که چون خیال
 یی برده بود که در مقابل عمر بن عباس حکومت الیوموسی اشعری قرار یافته و امر وی دایمی زمان است مناسب
 آنکه شخصی از طرف من مثل او قرار باید شیعیان کوفه زمینار قبول کردند و گفتند که اگر ای شریف میل کنی اول تر
 میکشیم پس حضرت اچا شدند چنانچه کما بحکایت و فقه المهارن می آیند و چه مجتهدین از ایشانست بالجمله این مردم همیشه
 روی خود را بر همین عنوان و در افرمانی ضایع شایع همان سیاه میکردند و خون انتخاب را زرد میساختند که برای
 تفصیل التکلیفی دیگر میباید نوشت تا چنانچه اقوال رو به حقه امامیه را فرض مینمایم و در باره فخر هم حجت باشد
 الهی چنان مرتب تواند شد که اگر ایی العفاف در میان باشد مجتهدین رفسد بعد از دیدن یا شنیدنش سر بر
 خود بگردانان خجالت بد انسان فرو برند که از فرستنی بنایند تار و بروی الهیست بر دارند بیا نش اگر اینقد قدیم
 اجماعی است که مختارند بهی کسانید داشت و گردن بگردان گردان میافروشت و زوالهست مدعی نبوت
 و رفسد اگر چه صاف صاف نگونند مگر کل زهر گلی می نوازند چنانچه در مقام خود قرار فقه و افقا معلوم شده که
 حضرت علی بن الحسین او را لقب کذاب یا فرمود و هدیه او را قبول نمود پس بکیسانیت شکلی نیست بلی کلام درست
 که او خود موجودند بهی کسانید یا نه از کتب نقید رفسد مثل منج المقال بلی که درت کلام است کلمه و احداث
 نمود و دیگران پیروی نکردند چنانچه مختصری از عبارتش باید دید و المختار ابو الذی دعی الناس بلی محمد بن علی
 بن ابی طالب بن النخعی سمو الیسانید و هم تنوع المختار فکان بقیه کیسان و بهر تقدیر خواه موجدین سب باشد
 خواه تابع دیگری که نامش کیسان بود و خرافات و محضات بر عیان شد که درین غیبه که او در امور اخروی مثل انبیا
 است علی المذهب المشهور کسی را کلامی نیست بعد ازین در هر کتابی دیده باشی از کتب دینی ایشان قدیم و حدیث و
 مایعات مجلسی محفل فرزند بهی حکمت ایشان و عمداً الاسلام و ذوالفقار و صوام و صام فاضل جالس
 اول در کوفه بختان و اقادات فرزند که او که کیسانید و مادر سیه و واقعه دیگر فریق بالمله را شیعه بر سب فخر

زمین را ایمان ندارند و امام اعظم ثانی هم از شیعه در کتب خویش تصریح بدان می نماید و کان تحقیق چنان می کشد
 که ایشان در آخرت مثل کفار و منافقین و کفار و عیان الیه بیان که بودن مختار در دفع و در بین نزدیک و بوضوح
 اینجا می رسد که تقدم قوم یوم القیامه در هم النار پیش اور و المور و المبتوتانی نیزه علیه القریبیس المقدس و دینی
 مانند اکثر جناب امام حسین بارشاد حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و الهی است علیا بر کبار و یعنی او را از عذاب و دفع بر او این خود
 است که حجت را نشاید زیرا که بودن او در عذاب موافق روایات ما و شما با اتفاق است پس انراج نیزه را یک
 اتفاق باشد تا اختلافی چنانچه از بارقه ضعیفه بر می آید و رحلت متعصم و کتب خویش تصریح کرده اند
 حاجی که کلام و روایت مخالف همان مقدار حجت است که او را ضرر رساند نه آنچه مفید باشد مثلاً امیر فرمود
 ریس را در واقع حجت که توفیقی انچه دال بر انست که من در مشیرین بخت که عشته که طایفه باشند داخل است لیکن
 بودن تو در آن محتاج بدلیل است که من انکار میکنم بر همین کلام معصوم تقریر خود را پیش کردم که دخول او در آن
 ثابت شد خروج او را قبول ندارم باید از ادبایی ثابت کردن قطع نظر از آن عقل چگونه تجویز نماید که علای
 شیعه حال فرق ضاله مستند خصوصاً کذابین نشان را نیک دانند و کتب خویش النار اند و حضرت سید المرسلین
 ندارند و امام حسین عاقل شود و مقتضای عدالت و انصاف همین است که ادبی ایمان باشد بسبب سبب و اول
 از دوزخ باز نماند بلکه بعد از حقا بایستی فرمودن الغرض چون این همه خلاف اصول است زیرا را لایق
 شنیدن نیست و برین قدر چه متوقف که تا و وسیله را هم توفیق نمائید که بر امام صادق امامت را موقوف
 گردانند و انجناب را ممدی معهود قرار دهند و از امامت اولادش انکار کنند و نیز از مقالات سنی
 که زورنی نقل میفرماید که جناب امیر وقت شهادت خود بخت فرماید و لیکن قبل از قیامت برین شق
 مشهود و حضرت بر نیزه و بکلاء الارض قسطاً و عدلاً کمالیت جو را و ظلماً و لیکن خوبتر معلوم نشد که این
 همان وقت است که دایه الارض بر آید و وریش دارد و دم ندارد و میان بهر دو شناخ او بر اصول ایشان
 و بعد از انکه فتن است معاذ الله کما سبق فی المجلد الاول مفضلاً و دیگر حالات فرق ضاله روضه مثل واقفیه
 پی شرح دهم که گفتنی نیست پس اشارتی که کردم و مخفی گشت کافی است و درباره تا و وسیله هم
 طریق اجمال سپردم و بر همان مقدار اکتفا ورزیدم که محدث نجفی در مجمع البحرین و مطلع النیرین بیان
 کرده و چون معلوم شد که این فرق ایمان ندارند خدا را بدو سه حرف توشیح ایشان که اکابر
 حضرت شیعه اثنا عشریه در کتب دینی خویش نمی نمایند بایشانید و گویان مجتهد الزمان
 تا و انش باید دید که ایشان اجماع کرده اند بر آنکه بودن آبان بن عثمان و تصحیح
 می کنند اسادیت این بی ایمان و مرتبه او را تا لی مقتصدین میدانند از ایشان
 و زرار و شیطان پس انصاف کن اجماع را بر توشیح آن کافر و کینه فتنه
 بودن عمر سعد نزد بعضی که از پدر خود که از احب اصحاب کرام بود روایت میکنند

والحداد و زندقه شل بوالحار و دو کاسه پس ادا ستا و گیتی امور نیز ملا حظ کن که در روایات کیست و این
مجلسه و تمیز است بحث در آن تمیز و دو که وفات طول در آن و فاما نمیکنند پس بدانکه امام القصدین
عبد العزیز کشتی میگوید و دیگران داد پیر وی اوجی و هندو قال گشتی بر زبان دارند اگر چه با ما است
و اعظمست رسید به باشند محمد بن سعود قال حدیثی علی بن الحسن قال کان ایمان من اهل البصرة
و کان الیمن الکوفه و کان من النادر و سیه ثم قال استیلا القضا من احوال لی عبد الله اجمعت
العصا به علی الصحیح ما یصح من بوالار و تصدیقهم لما یقولون و اقرتو اتمم بالفقہ من دون اولیک
الذین عدونا هم و سینا هم ثم تقر علی بن ولج و عبد الله بن مکان و عبد الله بن جریج و بن یوحنا بن عثمان و کان
بن عثمان و کتب و دیگر نیز بران اوان لیل است که اجماع علماء شیخا عشره بر توشیح اوجی نمایند و اجماع
او را بصحت می ستانند و کتب به ایمان بودش نیز بر طبق اصول خویش می فرمایند و عمر
سعد بن بعضی از محمد بن سینان بی ایمان بنو و ملی ارتکاب مرتکب گناه کبیره نمود و اگر کسی را
و بالا گرفت که نزد دلدارم دار بقتل انبیا علیهم السلام علی سبیل الاطلاق کفر نبود بلکه بوجوب
محتمل محسن بود و از اینجا که این حکم متفرع است بر عدل باری عز و جل و ان امر است که جمع فرق
عدیل بران اتفاق دارند و چگونه این بر او در ان مشغول و فودی الا ذاتا بل جماع بران ممکنند که بران
ان کسی مومن نباشد و چنانچه بدالات قطعی از عبارت عدایه شیعیان و انشتی پس اجماع بر استسکان
قبل انبیا عموما و خصوصاً بر قتل سید و سرور ایشان بطریق اولی که مفاصد امامت جناب
مشکل کشا پیش حضرت روح الامین رئیس ملائکه مقربین مدلل فرمود و دست از چنین رستا
باز کشید که انهم امور و داعی و جوب قتل شرافت عیاد با تکرار احوال است رئیس بیو و خواهر
و ازین اجماع شاید کسی از قدما می عدیله متنی تواند شد و انهم بعضی از وجوه نه کلیت ان پس من
حیشه عدل سخن همین است و اگر جمع هر که خواهد درین میدان تلکا درسی نماید و بپسینند که فتح و
و غیر و زی برای کیست و سبب شکست ندلت علماست اثنا عشریه از بهر چیست لغویانند
من هذا المقالات علی اصول اهل البصرة من بعد بیا و باید آورد که رفقۀ شیخه فواج
راستوده اند که مکفر جناب تقوی بوده اند چه عجب که نیت عمر سعد هم چنین باشد با وجودیکه
او مکفر نبود ولیکن حبه نیا او را بران آورد چنانچه رطل یوق بن عوف و کفر در باره باران
و مامون مانند ایشان داد و بلاغت میداد و شهادی هم پیش ان پیش میگوید و در ملاذ اعتقاد
پناه می جوید و این باب اگر که کشایم عمر بیا یان رسد جنوات رفقۀ با بنجام کشایم در شرف
بود از توشیح نا وسیله و اقفیه پس عدی و نمایتی ندارد و تا ایضات محبت که بار از سبیل
و کتب طباطبائی باید دید که چه نویسد که صفوان روایات متواتره از انیمه طاهره

یقیناً ولایت بر آن دارد که واقفیه بدتر از خوارج و نواصب دشمنان دین اند و اهل بیت علیهم
 السلام نقد و مآثم ایشان بیان کرده شیعیان خود را از صحبت شان تحریر کرده اند که
 یار تین بالاتر از تجدید صحبت نواصب است و بعضی از وجوه آن قبل ازین گذشت که زینب
 آن امور را خوارج و نواصب بعد و ریناد و آن همه دشمنی را که تواند ضبط کردن و
 بے اندامی را که تواند نوشتن بجاشی رئیس فن تقید ابراهیم بن ابی سالم را که واقعی بود تقید
 میگوید و دیگران هم توفیق نمایند و هم واقعی میدارند برای تشبیه برین دو حزن اکتفا میدیم
 و اگر و تظویل نکردیم پس همان بهتر که قصه را کوتاه کنیم و در بقیه اقوال رویه مجتهد را لازم و کافیه
 هم نظر نمایم **قول** غرضش آنکه عایشه و معاویه را از اظهار عیارتش موهم آنست که این هر دو در
 یک وقت خروج نمودند و در مقابل جنایا میل لشکر کشی و صفت آرای نمودند و این امر از
 کتب فن برمی آید بلکه در آن زمان معاویه در شام بود چنانچه از معواق محرقه لاخوان و
 اشیای طین و الفلکال و از زندگی هم پوشیده اجناد و لشکر صحیحه بخشود آنرا که مزار کاظم علیه صاحب
 از کساند بیگ لال نریخته است و مجتهد اول گردانید نزد او موجود و هر چند نقیض بواسطه اجابا طلبیدیم
 شنفه دیگری فرستاد و از از نماز و دو سبیل برین و هم ازین جمله هم ظاهر است یعنی تخریب نموده از انبار
 و هر زن مخصوصاً ساجه دانی که از اکثر مقاماتش پیدا است و امریکه عقل و نقل و سفر بصرفه
 واقعیه جل سوبید باشد آنکه اخبار مختلفه که باعث سفر امیر المؤمنین بسوی بصره شده احاطه قسطه
 بسوی السورین بر آید که جناب امیر المؤمنین بسوی که غنچه بی انشی ایچا آنها بانکار علمای شیعه در
 یار و کیم جنابا که گفته و باو صفت دعوی شیعیه تحکیم را چنانچه کرده و از پنج ابلاغت هم محاکمات
 ایشان چنان برست آید که جناب امیر را در کما بسوی خود آورده بودند و تنفیج ان جناب
 وقت شد که جناب امیر سیکه از اصحاب نزد صدیقه فرستاد تا حقیقه الامر دریابد و بے
 کم و کاست معروض دارد چون حاضر شد و سلام کرد پرسید که بسبب سفر بدین شهر چیست
 فرمود اصلاح امور است و ابراهیم صفا علیه السلام که طلحه و زبیر از شکم و دندان قلعه عثمان و
 دغوف بر باد و ناموس و جان از مدینه طبعیه بد آمدند چون مطین شوند و راستقام خلافت
 مرتضوی شریک گردند و باتفاق ایشان کار خلافت سرانجام باید و کسی را محال بغاوت باقی ماند پس
 قصاص از قاتلین عثمان گرفته شود که شر و فساد را از هر جانب و مسلمین برانگیخته اند و
 او که چون ماننا شوکت و جمیعت دارند این معنی بدون اتفاق چگونه صورت گیرد و اگر امر فزاینده
 دست اندازیم قنده دیگر پاشود در خسته اخر پدید آمد پس همدگر ترسل و رسایل چنان
 هر ار گرفت که در مجلسیکه خالی از اجبار باشد بنشینند و همدگر درین باب شوری نمایند

و هر چه در آن مجلس تشریف یابد بر آن کار بندند این سبب است و دیگر هواخواها نقش دیدند که صورت
 زوال پدید آمد این صحبت فقط برای قبضه اخراج ماست این در باره نیکو است
 نباید داد و وقت غفلت بر جماعت طرف ثانی باید ماحت و چون تهر کسی بداند که گذرانجا
 دیگر است آتش فتنه بلند شود و احدی بپای نبرد که این بلا از جانب ماست هر گاه نوبت
 بشمیر رسید در آن وقت که تحقیق تواند کرد و کین شتر صالح هست یا خرد جال و موافق آیت
 قرانی و علو مرتبه جانبین بدلائل احادیث رسول یزدانی همین است که مجمل و متاخر باشد
 بمقام آمد اگر چه بعضی از مورخین اخبار دیگر که مختلطات فرقه مذکوره یعنی اهل بلوی باشد
 نیز آورند که تحقیق کار ایشان نیست حتی که در کتب فقهین دیده باشی که محققین
 اند اتوال الواعظین و ذلک تحریر المورخین و چگونه چنین نباشد که مباحی فساد و سب و قتل
 اهل عساد و در شرک موجود بود که مذمت شیخ محمول تراشیده است کافی مخنیف انکشی و سبب
 ضلالت شیعه می گردید که الوهیت جناب مرتضوی را معتقد گشته محمد نجفی در تحقیق لفظ
 زندیق آورده و گفته آنچه مقصودش در فارسی این است که بعضی گویند زنادقه قومی است
 از سبایه اصحاب عبید الله بن سبا که اکهارا سلام نمود برای فتنه انگیزی و گمراه کردن اهل اسلام
 اول کرد بلا از هر طرف بر عثمان بگذاشتند باز قایم بویا فتنه جهال شیعه را بران آورد که معتقد به جبر
 و الوهیت گشتند و باره حضرت مرتضوی پس از امیر المومنین حکم توبه برای ایشان فرمود و
 لیکن قبول نکردند تا حضرت مبالغه در عبرت مرم و برای مزید تنجیب ایشان را احراق فرمود و
 از اینجا اینهم معلوم شد که کششی این سبا قلاذه او را حدی بنو دکان است و دیگر از تحقیق شیعه کششی نیست
 است که گفتا و بنفقا را حضرت مرتضوی ناکسته گردانید و این عاقبت ایشان بود که در هر دو جهان
 خسار دنیا و الاخرت شدند و بما و ای خود فایر گردیدند و لکن بولسطن المین و مخفی نمادند که در کتب شیعه
 جایگزاند کور است که امیر المومنین حکم فرمود تا زنادقه را سوختند و همین فرقه متعین است که رئیس ایشان
 هم مدعی نبوت خویش بود و هم دعوی الوهیت برای اجتناب می نمود و علی رؤس الاشمام و بکتاب
 شریف مرتضوی میگفت بمقتضای مخرج چه دلاور است و زدیک کف چنانم دادند که گویا نداری که
 مرا برسم رسالت فرستادی تا بجای تو دعوت کردم پس بعد از گرفتاری اولین از انرا حبس نوی
 بدین هر چه بان پلید کرده باشند برای عبرت خلایق و مزید تعزیر او عین مصیبت بوده باشد از
 دیگران که مرتکب کفر و شرک عوت خلق بطرف الوهیت تمام خلایق و انگاه بعد از اسلام بنوید
 کار او از مختار فرقه هم در گرفت و هر چند محمد نجفی رعایت مذهب برای تلامذه او فتنه جهال فرودند
 و امن علای قدیم خویش پاک سازند و لیکن بادی عوز هنوز از عمارتش بوی انیغی بدین

اهل فطانت و ارباب فراست میرسد که مخلوقات الهی لطیف مخلوقه و اوصیای عبادگانه دارند علم را با و
 الوهیت رسانند و خاصه را مقارن این درجه گردانند که علی مرتضی خلیفه چهارم امام اول است و
 خلفای معتقدین و متقدمین شان کافیه و مرتدین اند چنانچه از مختار ابو عمر کشی واضح است
 و از نجاست که محققین این فن معتقدین الوهیت امیر المومنین ابو سوسان ابلیس بعد از شد
 تلامذه او قرار داده اند تا همه مدارس اعلی و اوسط و ادنی نور پذیر شود و قدما سر فقه بزرگ
 توسط ایشان و ادنی برین تلامذه آن بے دین مطابق واقع فرقه تفصیل کردند و لایتنک مش
 خیر قول لا اقل که سلب عدالت از ان جناب می نمودند و ان تسلیم انکار لیاقت امام است
اقول سنی لا اقل نزد هر محاوره آن بلکه ادنی طلبه نیز همین است که کثیرین درجات باشد
 پس این مغالطه دیگر است که از جناب مجتهد الزمانی دقیقه شناسیش اجرام آسمانی صدور یافت
 مقصود این عمل آنکه ادنی درجه در نی مقام عدم تعید احکام است و ان احتمالات دارد یکی آنکه
 سید عالم تعید حکم بر قائمین و اهل بلوی شوکت و جمیع شان بود که بدون اتفاق و جبر اهل اسلام
 باعث رخنه میشد عظیم و کثرت شان و بعضی از روایات بچهل هزار میرسد و کثیرین عدد و شان
 و از ده هزار است پس مقابله و مقابل شان جنگل یرایان و تورانیانست و معلوم است
 و مثل مشهور که جنگ دوسه دارد و فتح و شکست در اختیار نیست و اگر انیمقدار موجب
 تسکین محبت سیدین شیعیه نباشد باری بکتاب نسخ ابلاغت رجوع فرمایند و یا ابرام که در
 سابق در مقاله سادسه غالباً عبارت لمینه خطبه شریفه نوشته ام و ضوضی بدان گفته
 که اهل بلوی ما را آنقدر زیر حکم خویش گرفته اند که ایشانرا مالک ما مالک تو انست و ان
 شوکت و سطوت خویش احاطه تمامه پیدا کردند و لذت بجای رسیده که شمار بزرگوته محسبت
 و عذاب میرسانند و انواع مکر و دلت و واقعات می چشانند و مقام بستی مانند که دمی
 میا سا فیم و تبه پیرس مشغول شویم و از منیاع نعیمان ست ایچہ محققین اهل سنت درباره
 حوا این حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در تحفه و غیره بتقدیم رسانیده اند و
 خواص و عوام چنانچه با بد بفرم ان بے کلفت رسیده اند که بلوایان که اصرار بر ان
 داشتند و بے ذلی انورین در پی دیگران افتادند و خواستند که حوا همین را
 بدان منظوم ملحق سازند تا ناچار اسناد از مدینه طیبه بیرون رفتند و شد ایچہ شد
 و از باب انوار سخن و سیر و تحقیق دادند و در نی مقام دلم میخو است از تالیفات
 تحقیق که عبارت شان را جمع کنم و لیکن قلمت فرصت و اندیشه اطاله کلام و انتشار
 مانع شد محصل کلمات بزرگان آنست که زینهار ایشان را انکار لیاقت جناب مرتضوی

بنمود که انکار لیاقت جناب مرتضوی را بایشان نسبت کردند و انقباط جرم علمانی گفتند
سبب آنکه در اسلام ایشان شک نیست و هزار آن احادیث فضایل حضرت امیر و اشعار
بذات اینجناب را خود این حواریین داشت لسان روایت میکردند پس لیاقت را چگونه
دید و دانسته انکار توانستند که در بی لایق این انکار و تکفیر دشمنان حضرت امام المتقین
خوارج بی دین هستند که شیعه بحجت شامت روض قدردان ایشان شدند و بلیت
ایشان را که از مبادهای افعال و افعال شان است بدو ندانستند و سر پرستی خوارج که از
امامیه اصد و آمد و جابجا داشتند و درین کتاب نقل از کتب مجله و مجمع البحرین محدث
یعنی بار بار خواهی دانست و تیره تیره اثنا عشریه است و از اینجا انهم عیان شد که بهمت ایشان
بالتمام در دشمنی آل و اصحاب سر و جهر مصر و فست عیاذ الله و هم آنکه تفتیح و تعیین
قاتلین برای قصاص و تخریر بمقتضای احتیاط امتداد زمانه میخواستند مصرع که توان سر
کشته پیوند کرد و درین نزدیکی داشتی که چون وسایط پوایان از اخبار مرتفع شد و
فرستاده امیر المؤمنین از یکد و منزل خدمت عالیه صدیقی و حواریین در رسید و حقیقه الامر
که نزد جانین بود عیان گشت هر یک از این بزرگواران پسندیدند که قصاص بجز از قاتلین عثمان نبوی
اتفاق اهل اسلام نتواند شد و لیکن منافقین که کارشان فتنه انگیزی بود با غوای امیر
یعین شیخون زدند و درین غفلت بر شکر بخانین خویش نهادند و کار مقتظم را از دست دادند
پس کجا ماند تقریرات شاگردان سب و شیطان و تراره و بهو مشرمن الیه و داندنهای که
ام المؤمنین و همراهیان او عدالت را سلب کردند و این ادبی ترین در وجه است و مستلزم انکار
لیاقت و استحقاق جناب امیر از خلافت است لغو و بالند من ذلک بالجمله و درین ماده عدم
تقدیم حکم است با وصف اقرار بمعنی که قصاص از قاتلین می باید و لیکن بدون اتفاق
موجب ختم عظیم است الی غیر ذلک من الوجوه که عرف قول علی زعم المجیب اقول در بنجام تفلی
و فر و با یکی خود را بر همکنان مطابق ارشاد مومن جای خود در صوارم که عرف غیر مرتبه سب و
چه معنی زعم مجیب که مطابق ادب و ادب است اگر آنچه گفتیم از جماعت فتنه عثمان بلکه شرکت در
اخراج و حکایت عظمی سلم انکار لیاقت است بر گان باطل مجیب و در واقع چنین نیست که سلب
عدالت نماید و چون قص قول سلم است می نمودند جواب عمر ابن ابد از امر که انکار کرد
پس هرست که کلام و در شیعیه و چون عذر شیعیه ندانم رفت و گذشت و اگر کسی از مقلدین و نقیض
او گوید که مجتهد تخصیص عدالت ازین جهت نمود و قید زعم المجیب فرمود که خود قابل بعصمت امام
است حکایت امام الایمه و شیعه اثنا عشریه خصوصاً عصمت را شریط امامت میدهند باید گفت لابد از

مع ذلک بارها معلوم شده که مباحث کلامیه از مباحث نقضیه نیست بالذات محققین رافضیه با آن حضرت
 بکمال عدالت و لایح ساخته اند علی ماسبق تفصیل و با اینهمه می توان گفت که هر چه مانع عدالت
 است مانع عصمت است علی المشهور و ندیم و لا عکس تحقیقا المعنی العموم فی العداله و المحضو من العصمه
 و اگر وجه تخصیص نیست که مجیب عدالت را شرط امامت میدانند و در غیره پس این معنی خلاف کتاب
 کلامیه است که عدالت را مصنفین آن مشروط امامت کرده اند و این را در کتب قدیمه و کتب جدیده
 مشروح موافق و غیر آن برگزیده و همچنین از ازاله الخلاف و تحفه اثنا عشریه و امثال آن داد
 چنین فهمید که این نوع مجیب است فقط حاشا که چنین باشد آری در امور اختیاریه و اضطراریه
 فزنی است ظاهر پس از رفع اشتراط و زنی در رفع آن از اول لازم نمی آید و این ابحاث
 و رسایق یعنی آنی که در کتب قدیمه و کتب جدیده علیا پس باید بد آن رجوع کرد و در این امر
 و بر این مطلقا و بر این مطلقا و بر این مطلقا و بر این مطلقا و بر این مطلقا و بر این مطلقا
 که ایشان منکر لیاقت امیر شدند بچنان امامیه که نزد ایشان منکر ایمان گشتند زیرا که نیست مصطفی
 و فانی و خورشید و ابیته پیاپی نمودند و تقدیر یک محبت کلینی را دیده و مصنفش را فهمیده باشد فالاعظم
 و الشکر شد مجیب فلامنی المصطفی و مقرر و لا غیر الا اله و لا اله الا هو و ما ادراک ما کلمه ناگفته و لا حقیقت خلا
 نیز یک چه اینست و بجای اقول سخنان گذشته که اگر اولین و آخرین همه رحمت و قهری بودند هرگاه
 امام نرگسی و نفعی و ضروری و مکار و مکر و کوفه شوند بهیئت جمعی قصد کنند که ابحاث آنرا بقوت علم و
 فانی از پیش منکر و در برابر آن اعاده آن مباحث مقرر و لا غیر الا اله و لا اله الا هو و ما ادراک ما کلمه ناگفته و لا حقیقت خلا
 نه و بالا می نمایم و پیش و وجه این ابواب را از کتب رافضیه برای مزید بصیرت مشتاقان بد فر
 می سپارم و میگویم که این بجهت ادعای تشیع خاص را و قضا و موقوفه نویسی نمایند که بعضی از آنها با اعتراض
 و عدم راجع به این مصادیق کان معینا انکار فرین و لا الحلال نباشد و دوست و دشمن را نیز برین
 قصد و رای کنند که علانیه و ابلیس بودن و معلوم است بر اصول تشیع که هر که دشمن ابلیس
 است از طایفه ولادت بی بهره است پس باید دید که این شاعت از کجا بجا می رسد زیرا که علم لام
 قرنی عباد انجیل و دشمن صاحب الامر سجده بود که ازین اوراق هم عدا و تش پدید است و از کجا
 و غیر این عیانت همه حقوق استخفاف را تلف کردن و مکالمش را هم غایتی و خمر خور و
 و در قاصی و طین و نوزاری و قمار بازی و دادن و بر ظاهرت که تالیفات مجلس خاتمه الحیثین و
 انکیکن و همچنین جمیع دیگران بغیر بنام محمد از سال هوشمند و منصف سال است که پیش ایشان
 حال او را بدین عنوان نوشته اند و هزاران کس از قدامی رافضیه جناب امیر را در قلوب خود
 گرفته و اشتقاق میدانند و در واقع حکیم آنچه گفتند عتق و عتق معلوم شد یا آنکه خود انجناب بکلمه شانه

را بطل و عرض تقریر فرمود و از وقت وقوع یلوی بر جناب ی النورین و واقع شدنش
و مستثنی خویش بیان نمود و در پنج ابلاغت ارشاد فرمود و آنچه دال بر آنست که من محکوم و حکمائی
از آنهاست پس نه دامن مبارکش میگذاشتند و نه طاعت می نمودند و دعوی مزید زلاچنان بطل
می نمودند که حضرت امیر حکم حضرت بشیر و نیز در مناجات صادق محکوم شد بعد بعی بدنبون
تا آن ملاعن پایمال شدند و یوفامو آنها در تمام عالم انسانه گشت و هر زمان کس از مدعیان
از وفات امام حسن باخبر علمای شیعه جدا شدند از دیگران و کسی انتخاب را مجروح کرد و کسی
مصلای شریف در ربود و بسیاری انتخاب را ندال المسلمین و مسود و جوده المؤمنین نام نهادند
انها انکه امامت اصل الاصول است یا معنی که بدو آن اعتقاد و قبول بود و دیگر اصول دیگر است
پس نمی آید و اهل تسویل با وجود ذکر سطر اعظم فاروق در حقیقه برای شان این امور را زان باب
تقریر و خیر خواهی حسن حق قرار دادند و هر زمان هزار از آنها جمع شد در بیعت حضرت شمس
عصمتی بستند و بجه دامان این زیاوان حجت مبهم را بستند و همراه یزید شده حضرت امام
او و لاده اصحابش را شهید کرده امام انتخاب را شروع نمودند شاید بخواهند وجوب اقیقه فرط اقیقه
آن جمعی که را حضرت مجاور فرمود و چون شهادت کنند دیگران که شهادت نگذاشتند و بعضی مخالف نام از آنها
نموده بعد زیارت یزید و اخذ خوان بهای امام شیدا انان پلید داد و کلامی دادند و جمعی غیبه
و وقوع واقعه که را همه تر که دید اناذرت که کافی شیع المقل و بعضی دو امام را بدست خود کشند و با تم شستن
و بیج و بلایند بسیار می انجامد انان را برای زینت کردن بدو ان امام ضابطه هر دو این تیر و قضا
میداد و علمای رفته عین مزین حجت قائلین ایمه داین تفکر که ان را در اقامت و احسان حجت
شقی که که بخیر است که امام صادق را در بر آنه سری مجوسی که اندا صادق و الصادقین لقب گزاشتنند و
امام صادق را ائمه و رفیع نوشته که دال بر انیکان میگذاشتند پس گفته که کافی الکینی طریقه ترا که در حق
مردان و شیعه بر دال در کتاب طبع الاخبار از انان اسلام تا وفات منظره کفر شست گردانای اجانب میسر
و قوم بعضی از انکه اید بارک می انداختند نزد این کفره و خبر و مثل حساب گفت الی غیر فلان خصایص
المشکین ابوطالب شد المقلدین باز گویند که انتخاب فران را می گشت ایاصورت و لباس و وادار
تغییر میکرد اما متد امام هر کسی بی وقت کافی حق القلین و الحجاز ضعیف که این امور را رافضه منور با و است
خرفنا بسیار و بنیق و شایع حایرنا چنان از تالین و دما هم اشکاست چنان گفته اند که آدمی مطمئن میشود
انکه در کج عداوت امام الامیر چنان گرفتار اند که میبایس اسل نجات ندارد و در باب متهیدین رافضه خصوصاً
رطل بوق چه گفته شود که بلا و تیل و در مجالس المؤمنین چه نوشته که آخر شنبه تراشی و و لجزای نزد رافضه
هم طلق گردید و جمعی این روایات را بنام جناب امیر ساختند که شیعه لعن و سب هر قدر که خواهند

بحکم تقیه در بابین گفته باشند کافی الاصول و مکتوبه فی التوائی و الصافی و بلاد تورمه هر دو کتاب
 نواصب بخورند اگر چه عمر را و لان بسره نمایند بخلاف البی و اصحابه جیش با جرد او ترکوا او طاعتهم و البی
 امام صادق و دیگر ائمه همیشه سب جناب میر می شنیدند و دست بمای نواصب می بوسیدند و همچنین
 دیگران را مامور میکرد و ایندند کافی ترجمه الخراج و اگر حضرت عقیل فاقه معاویه را مستحسن بنیدانست
 چرا ائمه و محبتش ماند و هم بر فاقش و فاقه یافت چنانچه محمد ابوالحریر و مطلع النیرین است و محمد
 بن ابی بکر را با وجودیکه در بلوی شریک شد و جناب میر بلوایان را دفع مینمود و آب و دانه بیشان
 میرسانید با وجود چنین مخالفت امیر خال المومنین ساختند و علمای امامیلین فصلی بنی الهی و علم کرم
 که گزرا خال بایست ناچار بود و رسیدن را تو خال شمار و اینکه شنیدی در وقت مذکور بود و هرگاه
 گفتگو در قتل عثمان شد و شما میر المومنین فرمود و میر المومنین و مقام ابراهیم و ربودی که به میرند فتم
 نورم که شریک بلوی نبودم تا با هر قتل بشرکت خون چه رسد به بن که اینجا حال سخی در افضح عیان شد
 که لایحان قسم شاه مردان و شیرینان را قطعاً و یقیناً راست میدانند و متبعه را و کان در دفع محضی پندار
 و تقلید امام اعظم ثانی نمی نمایند که امر متوجه و برین قدر چه موقوف که این بابویه صدوق الکواذب قسم
 آتینا که کعبه را می ازخین ندارم و هر که خواب در سجده مقدس بنویسم میخورد و علی الشراعی و اصول
 دیگر آورده پس معلوم توان کرد که همه دروغ بود و ای برین نواصب که باز دعوی تشیع کنند فیکت دعوی
 مزید و لا دواعی و اتباع فاعیه و یا اولی البنی که قولی او را دروغ پندارند باز دعوی دین او دارند و
 و انقیاد بکبریم خزان میر بودند و هم بر حرمها شریعت قصرت نمودند و بدتر از خوارج و نواصب بودند و
 و ناد و سبلی ایمان را که اعتبار امیر اعظم شان چنان بودند و راه ندیب و فحاشات خود گردانیدند
 و آنان را که مباشرت قتل حصه بین بدست خود و بدست بنی المکملین فیسند و بر اقراریات شان تازیدند
 کافی معیون الاجار و غیره و نیز جناب میر را با خیال کنند همه بای رسوایی اشتموند چنانچه نمودن آن از کائنات
 دیدی و گویوش روشن کرد بشنیدی سبحان الله چنین اشخاص شنیده خاص باشد ان بذاشی عجیب
 و کسانیکه امیر المومنین را وحی حضرت بنی و بسیاری از امور کافی شرح الدینی اعتقاد کنند و گویند علی
 تقسیم انار و آنچه وحی المصطفی حقا امام الالسن و الحجه و در غیرت و حق گوئی و حق جوئی و ادا شرف و شرف
 و مقام الخلفاء الراشدين قرار دادند و احتمادات آتینا مقرر و بصواب معانی و ابرار خطا اعتقاد و
 و نواصب بدترین کلمه گویان دانند و نیت خوارج را نه ستانند و خان اکابر امامیه که معرفت مرا را شنیده خاص
 بناتنه فاعیه و یا اولی الاباب و قوله جواب آن از عبارت سید علی و غیره در سابق ظاهر گردید و قول
 بتائید الطمی و تو فریق نامتاهی جوابش که استی چیرایه ظهور پو شنید و از مدتی توسط اجابات پیش نموده
 و معتقدین او فرارسیده و حوصله ایشان از دیدنش تنگ و مطالعه آن صد گونه مورث غار و رنگ گردید

قال الله تعالى وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِّمَنْ كَانَ عَلَى الْبَالِغِينَ قَوْلُهُ لَقَدْ كُنَّا
 اطلاق اين نقطه مجتهدان تا بعين محتاج بر دليلين مخفي خود از قرآن مجيد بگرايت
 كرميه و لذيق آتبعوهم با حساسات تفسير ان از مجموع ايمان عنصريه گرفته كه گرگامی كردن مجتهد
 شكسته و راه نفس را بر ایشان بر بسته اگر مقاربی انضام را استعاره كنند و بطلان آن پرداخت
 البته ایشانرا بمنزل مقصود رساند و هرگاه مجتهد و مقلدین را از جهت غلبه جبلت كینا مینا شنود
 و كور و كوران و برین با دیده روند حال شان مانند امم سابقه و مغربین سالفه خواهد بود و قال الله
 تعالى وَاَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْفَيْزَ الْعَمِيمَ اَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ الْفَيْزُ مَكْمُولًا
 مظهر و قَوْل سَيَكُونُ كَرِيهَةً اَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ الْفَيْزُ مَكْمُولًا اَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ الْفَيْزُ مَكْمُولًا
 استیل بل سنت برای معاویه و برابو سفیان بروایات صحیح باید ثابت كردن باز بر زبان آوردن كاسر
 و هو كاتری و فساد و مالا یکنی نه بینی كه از كتب معتبره سابق عیان گشته كه معاویه بن ابی سفیان
 مثل خلفای راشدین نبود و در فوج كشی و میدان داری و بغا و راه خطایمیده و در كتب كلامیه تحقیقات
 امور و دنیا این امور جابجا مصرح گشته و در مباحث سابقه و لاحقه در تحریرو تقریر و آمده انا ان
 غفلت نمودن كار مجتهد الزمانی از تتبع خطوات شیطانی خواهد بود و هرگاه جمهور متكلمین و مجتهدین
 اهل حق احدی را از خلفای راشدین منصوص الخلافه ندانند معاویه را چگونه بدین درجه نسبت
 چنانچه در نهایتا العقول امام فخر المله و الدین الرازی و تالیفات علامه سعد الدین تفتازانی
 و سید سند علامه جرجانی مفصل مذکور است كه حضرت سید المرسلین یحییین خلیفه را بر معاویه
 امت حقیقی خویش برگذاشته كه با عتراف ملاخیل قرظینی در شرح فارسی اصول كلیدی
 صحاحیرین و انصار بر و ند عقل عقلا هم تائید آن میكنند كه این بزرگان حاضرین مشایخ
 و بیته الرضوان و ملازم صحبت سرور و جهان و صدر اول مسلمانان بودند ایشان خلفا
 راشدین و خلفای حق یقین را برگزیدند و زینهار خلافت معاویه را در مقابلت ایشان پسندیدند
 و جناب میراستدلال به بیعت شان فرمودند و این امور را عوام طلبه فریقین میدانند
 چون مجتهد خود و كبریا كنجی زده و هر زده چاكی از و بجای فراست و فرزانهی در صفت باه
 عجیب مصیب سزده پس سلاج او جز لعل طایر طیب رتوانكر دك كیند بر داری او از حد و
 گزشت معتمد ابروایت محدثین خالی از ستایش و ثواب هم نیست كما مرر اقول و بعد
 بیعت اوریع اصحابی قَوْل محال شبهه نخواهد بود اقول بنزید بد نصیب از تابعین هم
 با حسان دانستن كرامتی دیگر از كرامات مجتهد تو ان دانست پس او حش الاجتهاد و بزرگان
 از جهت قصود و كرامات شریك شدند و لیكن فرقی كه مطابق روایات حق التیقین و بیجا

جاء الحق وهو ليلا طارا الباطل كالهقلا

تمت ترجمه این آیه مبارکه در نشان سلسله فی کتاب ستاره
 از انجمن معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
 در شهر تهران در سال ۱۳۰۲



تأليف و تحرير
 محمد علي صاحب لادارت مطبعه شاه طالع علي
 در شهر تهران در سال ۱۳۰۲

مطبعه ملك صوفيه
 در شهر هندو اوقاف مطبوعه عكره

